
۱۳۳۹

ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء

بشاه ولی الله محدث الدهلوی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی بعث فینا اشرف الرسل واعلی الانبیاء اقوم السبل وجعل اصحابه
وانصاره فی حیاته خلفاءه من بعده لتتمیم النعمة وهم ... الی ان لا اله الا
وحده ونشهد ان محمدا عبده ورسوله النبی الامی صلی الله علیه وسلم وعلی آله وصحبه اجمعین
اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که درین زمانه بدعت تشیع آشکارا شده نفوس
عوام به شبهات ایشان متأثر گشت واکثر اهل این اقلیم در اثبات خلافت
خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین شکوک بهم رسانیدند لاجرم نور توفیق
الهی در دل این بنده ضعیف علمی را مشروح و مبسوط کرد تا آنکه بعلم الیقین دانسته شد
که اثبات خلافت این بزرگواران اصلیست از اصول دین تا وقتی که این اصل را محکم نگیرند
هیچ مسئله از مسائل شرعی محکم نشود زیرا که آنچه از احکامی که در قرآن عظیم مذکور شده مجملست
بدون تفسیر سلف صالح محمل آن معلوم نشود واکثر احادیث خبر واحد محتاج بیان اند بغیر روایة
جماعه از سلف آنرا واستنباط مجتهدان از آن متمسک نگردد وتطبیق احادیث
متعارضه ورای سعی این بزرگواران صورت نگیرد وهمچنین جمیع فنون دینیه مثل

علم قراءة و تفسیر و عقاید و علم سلوک سعادة آثار این عزیزان حاصل نشود و فروع و فقه
در بین امور مختلف است ...... و مسلک ایشان با ذبان خلفا جمع قرآن و مصحف و قراءة
متواتر و از شاذه متمیز ...... فقهاست و قضایا و حدود و احکام فقه و غیر آن همه
منسوب به تحقیق ایشان ...... حاصل سعی میکنند بحقیقت علم جمیع فنون دینیه
..... و ..... داشته شد که ..... السموات و الارض ..... سایر شرایع را
از لا در مرتبه کلام نفسی ..... آن ..... و مقرر که باشد در آنجا به ..... مرتبه
آیه کریمه ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض
منها اربعة حرم ..... از آن بر قلب مبارک حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم اجمالا تارة و تفصیلا
اخری ..... آورد ..... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ایضا تارة و اشارة اخری ......
..... [illegible]
..... [illegible]
..... [illegible]
..... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ..... [illegible]
علم شریف ..... [illegible]
و علما مستغرق ..... [illegible]
عمل کردند بر خلاف آنچه ..... میکنند که خلافت ایشان ..... مطلقا
یا بنص جلی نیست بلکه امر اجتهادی است که اهل عصر بنابر اجتهاد همراه اتفاق نمودند و بر خلاف
آنچه شیعیان میکنند که در وقت ..... عظیم رفته به طلب دنیا خلافت را از آنحضرت
آن غصب کردند و بر غیر مستحق اتفاق نمودند .....
..... تطبیق در اختلاف علما ..... آنحضرت صلی الله علیه و سلم ..... بعد
..... که ..... اطلاق کرده میشود بر ..... بر مکلف .....

وباید دانست این مباحث را که [illegible] معاده نزدیک وصیت بولایت عهد استخلاف بل
در عهد تنصیص بلفظ استخلاف و مانند آن هرگاه معنی لغوی اراده کرده است و عجب آنکه
[illegible] اثبات صحابه تحقیقا احادیث بوده و استنباط از نصوص و تذکر معانی مستخرجه از آنجا
نسبت به مانند آن تطبیق در میان اختلاف علما در آنکه خلافت منصوص جلی است یا خفی یا آن
[illegible] است که جمعی [illegible] آیه احادیث [illegible] تعبیرات مربوط باهم معلوم شد منصوص جلی قائل
شدند و جمعی آیه را جدا دانستند و حدیث را جدا و نتوانستند هر دو را [illegible]
تا آنکه [illegible] با آیه ساختند با آنکه احادیث اخبار احاد بود متفق در معنی اثبات خلافت
که [illegible] با نظر [illegible] افاده دانستند که خبر واحد است و جمعی را
نظر [illegible] متواتر بالمعنی ساختند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible] خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible]
وهذا اوان الشروع في المقصود بعون الله وتوفيقه استمسكت على فضل التوكل [illegible]
وفوضت كل امر [illegible] حسبنا الله ونعم الوكيل ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم مقصد
[illegible] در خلافت خاصه مسئله در تعریف خلافة
هي الرياسة العامة في التصدي لاقامة الدين باحياء العلوم الدينية واقامة اركان
الاسلام والقيام بالجهاد وما يتعلق به من ترتيب الجيوش والفرض للمقاتلة واعطائهم
من الفيء والقيام بالقضاء واقامة الحدود ورفع المظالم والامر بالمعروف [illegible]

النهي عن المنكر نيابةً عن النبي صلى الله عليه وسلم تفصيل اين تعريف آنكه معلوم بالقطع

از ملت محمديه على صاحبها الصلوات والتسليمات آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون

مبعوث شدند براى كافه خلق باسد بالذات معاملها كردند و تصرفها نمودند و براى هر جنس

تعيين نواب فرمودند و اهتمام عظيم در هر معامله مبذول داشتند چون آن معاملات را

استقرا نمائيم و از جزئيات بكليات و از كليات بكلى واحد كه شامل همه باشد انتقال

نمائيم معلوم شود كه جنس عالى آن اقامت دين است كه متضمن جميع كليات است و تحت وى اجناس ديگر هستند

يكى از آن احياء علوم دينيه است از تعليم قرآن و سنت و موعظت قال الله تعالى هو الذي بعث

في الاميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة و مستفيض شد كه آن

حضرت صلى الله عليه وسلم تعهد ميكردند صحابه را به تذكير و موعظت و ديگر اقامت اركان

اسلام است زيرا كه مستفيض شد كه امامت جمع و اعياد و جماعات خود ميكردند و نصب

امام در هر محلى ميفرمودند و اخذ زكوة و صرف آن بمصارف مينمودند و عمال را بهر اطراف

و تعيين مصروف ميساختند و همچنين شهادة برهلال رمضان و هلال عيد ميشنيدند و بعد

ثبوت شهادة حكم بصوم و فطر ميفرمودند و حج را خود اقامت نمودند و سال نهم كه

هنوز تشريف آنحضرت صلى الله عليه وسلم در مكه متحقق نشد حضرت ابوبكر صديق را

فرستادند تا اقامت حج نمايد و قيام آنحضرت صلى الله عليه وسلم بجهاد و نصب امراء و بعث

جيوش و سرايا و قيام آنحضرت بقضاء در خصومات و نصب قضاة در بلاد اسلام و

اقامت حدود و امر بمعروف و نهي منكر مستغنى است از آنكه به تنبيه احتياج داشته باشد

و چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم برفيق اعلى انتقال فرمودند واجب شد اقامت

بهمان تفصيل كه گذشت و اقامت دين موقوف است نصب شخصى كه در هر باب

اهتمام عظيم فرمايد و نواب را بآفاق فرستد و مرجع اين ملت باشد و از نيابت

از امر دين كنار نكنند و سر جبابره شوند و دين جارى شوند و اين شخص خليفه آنحضرت

باشد در ... صلی الله علیه ... بسیار کرده است عامه برآنند علمای مسلمین که
تعیین شده ... قضاة امصار و امرای جیوش که بامر خلیفه اقامت
... نمایند ... و حفظ ... تکمیل تتمیم خلافت نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم را تحقق
... فتوحات ... از لفظ حج ... مستحق اقامة الحج ... برآید تحقیق که نیابت
... خلیفه ... آنکه ... کند ... بود ... غیر ... شرعی مثل ملوک ...
منتظمه ... حفظ ... برآید تحقیق ... قابلیت ... بر وجه اکمل ... باشد
... لیکن با عقل ... وقت ... از ... برآید پس خلیفه ...
... خواهد بود و ... نیابت عن النبی صلی الله علیه وسلم ...
از مفهوم خلیفه ... هرچند در قرآن عظیم حضرت داود را علیه السلام خلیفه گفته
... در خلافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حضرت داود خلیفة الله
بود لهذا حضرت ابوبکر صدیق راضی نشدند باسم خلیفة الله و فرمودند که مرا
خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم ... باید ... و واجب بالکفایه است بر مسلمین الی
یوم القیمة نصب خلیفه مستجمع شروط بچند وجه یکی آنکه صحابه رضوان الله علیهم تعیین
نصب خلیفه و تعیین او ... از دفن آنحضرت صلی الله علیه وسلم متوجه شدند پس اگر از شرع
وجوب نصب خلیفه ادراک نکردند بر چنین امر خطیر مقدم نمی ساختند و اینوجه اثبات
دلیل شرعی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکند بر وجه اجمال دوم آنکه در حدیث وارد
شده من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة یعنی هر که بمیرد حال آنکه بیعت در
گردن او بیعت خلیفه مرده است بمرگ جاهلیت و این نص صریح است تفصیلا سوم
آنکه خدای تعالی ... احیاء علوم دین و اقامت ارکان اسلام و دفع کفار
از حوزه اسلام فرض بالکفایه گردانید و این همه بدون نصب امام صورت نگیرد
و مقدمه واجب واجب است کبار صحابه بر این وجه تنبیه نموده اند مسئله در شرط

خلافت در اصل دین مسئله ایست که معنی خلافت چنانکه گذشت متضمن است احیاء علوم
دین را و اقامت ارکان اسلام را و امر معروف و نهی منکر و قیام بامر جهاد و قضا و اقامت
حدود را پس هر چه شرط هر یکی ازین امور باشد شرط خلافت است جز یادهٔ آن
شرطی دیگر بمقتضای حدیث مستفیض و آن قرشیت است چون این اصل دانسته شد
خیزیم در تفصیل نمائیم از جمله شروط خلافت آنست که مسلمان باشد زیرا که او بر مسلمین
امر می شود دیگر مسلمانان قال الله تعالی ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا و نیز ظاهر
که این مقاصد از غیر مسلمان سرانجام نشود و اگر خلیفه کافر گردد والعیاذ بالله واجب
شود عزل وی پس نصب کافر اولی است بانکه درست نباشد و از آنجمله است که
عاقل بالغ باشد زیرا که مجنون و سفیه و صبی محجورند از تصرف در خویش قال
الله تعالی ولا تؤتوا السفهاء اموالکم چون بر مال خود قادر نباشند بر اموال جمیع
مسلمین البته تسلط ایشان صحیح نباشد و کارها مطلوبه از استخلاف بالقطع از ایشان
سرانجام نشود و از آنجمله آنست که ذکر باشد نه امرأة زیرا که در حدیث بخاری
آمده ما افلح قوم ولوا امرهم امرأة چون بسمع مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید که
اهل فارس دختر کسری را به پادشاهی برداشتند فرمود رستگار نشد قومی که والی امر
پادشاهی خود ساختند زنی را و زیرا که امرأة ناقص العقل والدین است و در جنگ
و پیکار بیکار و قابل حضور محافل و مجالس نیست پس از وی کارهای مطلوب سر برنیاید
و از آنجمله آنست که حر باشد زیرا که عبد قابل شهادت در خصومات نیست و منظر
مردم حقیر و مهان و واجب است بر وی اشتغال بخدمت سید خود و از آن
جمله آنست که متکلم و سمیع و بصیر باشد زیرا که [illegible] صفت بی خلیفه حاکم گردد بی هیچ
که در مقصد او اشتباه چه واقع نشود و موقوف [illegible] مدعا علیه و مقر و منکر و شاهد
و مشهود علیه جمع کلام ایشان [illegible] واجب است بر وی تولیه قضاة امصار

و نصب عمال و امر کردن ایشان بآنچه در جهاد سبیل الله فائده نموده و این مصلحت

با عصا متحقق نشود پس مقدمه واجب واجبست و از آنجمله آنست که شجاع باشد و

صاحب رای در ترتیب لشکر و عقد الویه و ترتیب مقاتله و تعیین امرا و عمال و صاحب

کفایت یعنی قدرت داشته باشد بر آنکه حفظ کند دین و امور ملت را و در انجام

دادن مهمات زیرا که جهاد بغیر شجاعت و صاحب رای و کفایت صورت نه بندد و این

مطلب عظیم است از مطالب خلافت و از آنجمله آنست که عدل باشد یعنی مجتنب

باشد از کبائر غیر مصر بر صغائر و صاحب مروت باشد زیرا که فاسق و غدار نیست که در رعایت

واقعی دین اعتماد بروی ممکن باشد هرگاه امین بودن شرط است در ریاست عامه که زمام خلق

بدست او است اولی است بآنکه شرط باشد و قال الله تبارک و تعالی ممن ترضون

من الشهداء [illegible] و از آنجمله آنست که مجتهد باشد

زیرا که خلافت منعقد است برای قضا و احیاء علوم دین و امر معروف و نهی منکر و اداء

این امور بی مجتهد صورت نگیرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم القضاة ثلثة واحد

في الجنة واثنان في النار فاما الذي في الجنة فرجل عرف الحق فقضى به فهو في الجنة

ورجل عرف الحق فجار في الحكم فهو في النار ورجل قضى للناس على جهل فهو في

النار رواه ابوداود و اصل معانی اجتهاد آنست که معظم احکام فقه را

باید بادله تفصیلیه از کتاب و سنت و اجماع و قیاس و هر حکمی را منوط بدلیل او دانسته

و ظن قوی بهان دلیل حاصل کرده باشد پس درین زمانه مجتهد نمیتواند شد مگر کسی

که جمع کرده باشد پنج علم را علم کتاب قرائة و تفسیرا و علم سنت با سانید آن و معرفت

صحیح و ضعیف در آن و علم اقاویل سلف در مسایل تا از اجماع تجاوز ننماید

و علم عربیت از لغت و نحو و غیر آن و علم طرق استنباط و وجوه التطبيق بين المختلفين [illegible] اعمال فکر کند

در مسائل جزئیه در هر حکمی را مشوط به دلیل او بشناسد و لازم نیست که مجتهد مستقل باشد مثل
ابی حنیفه و شافعی بلکه مجتهد منتسب که تحقیق سلف را شناخته و استدلالات ایشان
فهمیده ظن قوی در هر مسئله بهم رساند کافیست و تحقیق آنست که احیا تفسیر قرآن
نیز جنس این علوم است چنانچه پوشیده نیست لیکن معتبر اینجا احادیث اسباب نزول و مناسب
اوست و آثار سلف در باب تفسیر منقول و قوة فهم سیاق و سباق و توجیه و مانند
این در هر علم تعیین قیاس باید کرد جمیع فنون دینیه را والله اعلم و مقصود آنست که اکثر
این شروط لازم نبود چنانکه معرفت قرآن و حفظ سنت در کار نمیشود زیرا که عربیت زبان ایشان
بود بغیر تعلم نحو بفهم کلام عربی می رسیدند و معظم احادیث تا وقت ظاهر نشده و اختلاف
سلف پدید نیامده بود و از آنها آنست که قرشی باشد اعتبار شرط آنکه خود زیرا که
حضرت ابوبکر صدیق تصریح کرده اند بالفاظ از جمله حضرات این حدیث که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرموده اند الائمة من قریش و آنچه [illegible] و بر روایت میکنند الناس
تبع لقریش فی هذا الشان و ابن عمر روایت میکنند لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی
منهم اثنان و معاویه بن ابی سفیان روایت میکنند ان هذا الامر فی قریش لا یعادیهم
احد الا کبه الله علی وجهه ما اقاموا الدین و غیر آن بطرق دیگر هم این حدیث را [illegible]
بجهت اختصار بر نقد آن اکتفا نمودیم و اختلاف کرده اند در اشتراط [illegible] ثبت [illegible]
آن کرده اند بملاحظه آنکه بسیاری از امور دینیه موقوفست بر معرفت خط از علم
کتاب و سنت و انشاء احکام و نامها و بعض ذکر کرده اند آنرا با آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم امی بودند و حق آنست که بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیگری
قیاس نمی توان کرد دیگر امر الیوم معرفت [illegible] موقوفست بر شناختن خط و
بسیاری از مصالح منوط بنوشتن بالجمله چون این شروط در شخصی مجتمع باشد مستحق
خلافت شود اگر او را خلیفه سازند خلافت را برای وی عقد کنند خلیفه [illegible]

باشد غیر مستجمع این شروط را اگر خلیفه سازند یا مجیبان خلافت او عاصی گردند لیکن
اگر تسلط یابد حکم او فیما یوافق الشرع نافذ باشد برای ضرورتی که بر داشتن او از مسند
خلافت اختلاف امت سبب گردد و مهم دینی بدید آید مسئله در طریق انعقاد و تحقیق
انعقاد خلافت بچهار طریق واقع شود طریق اول بیعت اهل الحل و العقد است از علما
و قضاة و امرا و وجوه ناس که حضور ایشان میسر شود و اتفاق اهل حل و عقد همه
بلاد اسلام شرط نیست زیرا که آن ممتنع است و در بیعت یک دو کس فایده ندارد زیرا که
حضرت عمر در خطبه آخر فرمودند من بایع رجلا علی غیر مشورة من المسلمین فلا یتابع هو
و الذی بایعه تغرة ان یقتلا و انعقاد خلافت حضرت صدیق بطریق بیعت بود
طریق دوم استخلاف خلیفه مستجمع شروط را یعنی خلیفه عادل مستجمع شروط نصیحت مسلمین
شخصی را از مسلمانان که مستجمع شروط خلافت است اختیار کند و جمعی را حاضر ساخته او را نص کند
باستخلاف و وصیت نماید باتباع او پس این شخص بعد از موت او مستجمع شروط بیعتی
میگردد و درین لازم نیست که همه مسلمانان آن شخص را خلیفه سازند و انعقاد خلافت حضرت
فاروق بهمین طریق بود طریق سوم شوری است و آن آنست که خلیفه شرایط
گردانیدن خلافت را در میان جمعی از مستجمعین شروط دائر کند و گوید که ازیشان هر که را
اختیار کنید خلیفه او باشد پس بعد موت خلیفه اینها مشورت کنند و یکی را معین سازند
و اگر برای اختیار شخصی را یا جمعی را معین کند اختیار همان شخص یا همان جمع معتبر باشد
و انعقاد خلافت ذی النورین بهمین طریق بود که حضرت عمر فاروق خلافت
را میان شش کس شوری ساختند و آخرها عبدالرحمن بن عوف برای تعیین خلیفه
مقرر شدند و وی حضرت ذی النورین را اختیار نمود طریق چهارم استیلاست
چون خلیفه بمیرد و شخصی متصدی خلافت گردد بغیر بیعت و استخلاف و مردم را
بر خود جمع سازد یا بتالیف قلوب یا بقهر و نصب قتال خلیفه شود لازم گردد

بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع است یکی آنکه مستوفی جمیع
شروط باشد و صرف منازع عن کند بصلح و تدبیر بغیر ارتکاب محرم و این قسم جایز است و
رخصت و انعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیان بعد حضرت مرتضی و بعد صلح امام حسن بهمین
نوع بود دیگر آنکه مستجمع شروط نباشد و صرف منازع عن کند بقتال و ارتکاب محرم و این
جایز نیست و فاعل این عاصی است لیکن واجب است قبول احکام او چون موافق شرع باشد
و عمال او اگر زکوة گیرند ادا از ارباب اموال ساقط شود و اگر قاضی او حکم نماید نافذ گردد و حکم او
همراه او جهاد نمودن [illegible] و این انعقاد بنابر ضرورت است زیرا که در عزل او انعقاد تفرقه
مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم می آید و بیقین معلوم نیست که این شدائد بعد عزل بفیصله شود
یا نه احتمال که دیگری بدتر از او غالب شود پس ارتکاب فتنه که قطع او متیقن نیست چرا
باید نمود مراعات مصلحتی که موهوم است [illegible] و آنچه [illegible] عبد الملک [illegible] و اول علماء
[illegible] بهمین نوع بود با الجمله اگر شخصی مستقر [illegible] شد [illegible] نشود [illegible]
[illegible] و خلافت [illegible] مستقر نشود خلافت او [illegible] یکی از طرق
مذکوره زیرا که بعضی که [illegible] سلطان یا بیعت خلافت [illegible] نشود و [illegible]
[illegible] نکرده اند اجماع از صحابه بعد از وصال آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] اسلام [illegible]
کردند به بیعت حضرت صدیق و اکتفا نمودند [illegible] و اهل علم [illegible]
آنکه خلافت حضرت مرتضی بکدام طریق از طرق مذکوره واقع شد مقتضای کلام اکثر این است
که به بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند خلیفه شدند و اکثر اصحاب حضرت
مرتضی که با اهل علم نوشته اند [illegible] و بعضی گفته اند که بشوری انعقاد خلافت
ایشان شده زیرا که مشوره متضمن استقرار خلافت خلیفه عثمان باشد یا علی چون عثمان
نماند علی متعین شد و غیر ما فیه در ذیل مسئله [illegible] باید [illegible] سوال [illegible] مطرح شود
تقریرش آنکه تو قائلی با آنکه خلافت حضرت شیخین منصوص بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم

پس انعقاد خلافت حضرت صدیق به بیعت اهل حل و عقد و خلافت حضرت فاروق باستخلاف
حضرت صدیق [illegible] آید جواب گوییم مقصود آنست که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم لازم
شد خلیفه ساختن حضرت صدیق و فاروق در زمان مخصوص و بایشان متوجه شدن و عقد
خلافت را برای ایشان بستن و امتثال امر ایشان نمودن در آنچه متعلق است بخلیفه لیکن وجه
به بیعت اهل حل و عقد بود یا باستخلاف مثل آنکه نماز فرض شد هر روز در اسلام لیکن
به نص شارع و تعلق حکم و وجوب الفعل منوط گشت بدخول وقت پس باعتبار حکمت
اسباب و علل نسبت کرده میشود انعقاد خلافت را به بیعت اهل حل و عقد یا باستخلاف
و تحقیق ما به یقین میدانیم که شارع علیه الصلوة والسلام نص فرموده است بآنکه امام مهدی
در قرب زمان قیامت موجود خواهد شد و وی عند الله و عند رسوله امام برحق است و پیروی
کردن وی [illegible] واجب است [illegible] بر شده باشد [illegible] پس [illegible]
فرموده اند استخلاف امام مهدی را و واجب ساخته اتباع او در آنچه متعلق بخلیفه دارد
چون وقت خلافت او آید [illegible] تا وقت ظهور امام مهدی وجوب
باید میان [illegible] در مقام [illegible] قوم برای حضرت صدیق [illegible]
فاروق را برای عقد یا عزم کردند عبدالرحمن بن عوف برای [illegible]
[illegible] نص باشد بلکه [illegible] آنست که این بزرگان نص [illegible] از شارع
دیدند [illegible] ساخته اند و مشهور شد در میان مردم نسبت بایشان چنانکه گویند ابوبکر
این را واجب ساخته و چنانچه آنرا واجب گردانیده است یا گویند حضرت فاروق
را حلال گردانید و حرام [illegible] تفصیل این سخن باب سیوم است ازین رساله ان شاء الله [illegible] مسئله
در بیان آنچه بر خلیفه واجب است از امضای مصالح مسلمین و اصل درین مسئله نظر کردن است
در معنی خلافت و دانستن مرتبات اقامت دین که بغیر آنها اقامت دین متصور نشود
و مشکلات او که بر صدق انها علی الکل و بتحقیق شد پذیرد و واجب است بر خلیفه [illegible]

قتال

دین محمد صلی الله علیه وسلم بر صفتی که نسبت به آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده وحفظ
سلف صالح بر آن منعقد گشته با انکار بر مخالف و انکار بر آنکه صاحب هوا بود یا قتال کند مرتدین
و زنادقه را و زجر نماید مبتدعه را و دیگر اقامت ارکان اسلام مفروض از جمعه و جماعات و زکوة
و حج و صوم با آنکه در محل خود بنفس خود اقامت نماید و در مواضع بعیده ائمه مساجد و صدقات
نصب فرماید و امیر حج معین کند و احیای علوم دین نماید بنصب خود قدری که میسر شود و مقرر
سازد مدرسین را در هر بلدی چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه عبدالله بن مسعود را با جماعه
در کوفه نشاند و معقل بن یسار و عبدالله بن مغفل را به بصره فرستاد و فیصل کند میان اهل
خصومت یعنی قضا کند در دعاوی و نصب قضاة نماید برای آن و نگاه دارد بلاد اسلام
را از شر کفار و قطاع طریق و متغلبان و سرحدهای دار الاسلام را با افواج و آلات جنگ
مشحون سازد و جهاد نماید با اعدا اسلام تهدیدا و رفعا و ترتیب دهد جیوش را و فرض
ارزاق کند برای مقاتله و اخذ جزیه و خراج و قسمت آن بر غزاة بجا آرد و تقدیر عطا
قضاة و مفتیان و مدرسان و واعظان و ائمه مساجد باجتهاد خود بی تبذیر و اسراف و تقتیر
و نایب گیرد در کارها امنا عدول را از اهل نیکخواهی را و همیشه در تفحص امور رعیت و تفحص
احوال رعیت و افواج و امرای امصار و جیوش غزاة و قضاة و عمال ایشان مقید باشد تا
خیانتی و حیفی در میان نیاید و سپردن کارهای مسلمین بکفار اصلا درست نیست حضرت عمر
ازین امر نهی شدید فرموده اند اخرج شیخ الشیوخ العارف السهروردی قدس سره
فی العوارف عنه وسق الرومی قال کنت مملوکا لعمر وکان یقول لی اسلم فانک ان اسلمت
استعنت بک علی امانة المسلمین فانه لا ینبغی ان استعین علی امانتهم بمن لیس منهم قال
فابیت فقال عمر لا اکراه فی الدین فلما حضرته الوفاة اعتقنی فقال اذهب حیث شئت
اینست بیان آنچه واجب است بر خلیفه بطریق اختصار و ایجاز مستند و بیان آنچه
بر رعیت واجب است از طاعت خلیفه لازم است بر مسلمین هرچه امر فرماید خلیفه از

[illegible] و اذا آنچه مخالف شرع باشد خواه خلیفه عادل باشد خواه جابر و اگر خود بد
نداند بسبب فتنه و مخالفت بسیار و خلیفه حکم فرماید بامری که مجتهد فیه است غیر مخالف کتاب
و سنت مشهوره و اجماع سلف و قیاس جلی بر اصل و اصح الثبوت لانه مسئله محل اجتهاد
و منعه قضای قضات او در فتوی هر چند موافق مذهب محکوم علیه نباشد و حرام است خروج بر
سلطان بعد از آنکه مسلمین بر وی مجتمع شدند مگر کفر بواح از وی دیده شود اگر بیان آنکه
مجتمع شرط نباشد و خروج بر خلیفه بسه نوع تواند بود یکی آنکه خلیفه کافر شود یا
ضروریات دین و العیاذ بالله منقوض داند واجب است خروج بر وی و قتال با وی
و این قتال اعظم انواع جهاد است تا اسلام مبتلا نگردد و کفر غالب نشود دیگر آنکه خروج
کنند بر وی بسبب دعوی قتل نفوس و تحلیل فروج بغیر تاویل شرعی سیف را حکم سازند
قانون شرع را و حکم ایشان حکم قطاع طریق است دفع کردن ایشان واجب هر چند مستغرق [illegible]
جماعات ایشان را واجب است سوم آنکه خروج کنند به نیت اقامت دین و تقریر کنند در شبهه
در احکام او شبهه دلیل کنند تاویل اگر باطل شد قطعا هیچ اعتبار ندارد مانند تاویل اهل
ردة در باب منع زکوة در زمان صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه و معنی قطعیة البطلان تاویل
آنست که مخالف نص کتاب یا سنت مشهوره یا اجماع یا قیاس جلی واقع شود و اگر آن
تاویل مجتهد فیه است نه قطعی البطلان آن قوم بغاة باشند و در زمان اول حکم آن
قوم حکم مجتهد مخطی بعد از انقراض اجر چون احادیث منع بغی که در صحیح مسلم و غیر
مستفیض است ظاهر شد و اجماع امت بر آن منعقد گشت امروز حکم عصیان باغی کنیم
اگر از خلیفه جور صریح صادر شود یا حکم بر خلاف شرع نماید و در آن مسئله برهانی از
جانب شرع پیش ما موجود است و معنی برهان همان است که تقریر کرده ایم جایز است
قیام منع مظالم از خود و ترک [illegible] سلطان بر جاری او و جمعی که رفیق سلطان شوند بر آن
ایذای او و عصاة باشند و اگر در آن مسئله برهانی از جانب شرع نیست جبر نماید و آن

را

نذا کر هر سروری میکند و از آیات معاویه شمرد و دست از قتال باز دارد و از اعظم انواع

جهاد دست امر کردن خلیفه بمعروف و نهی او از منکر بغیر عزل با حیثیت و می باید که ملتفت

باشد و دان اضعف و در خلوة باشد در دون اعلوة تا فتنه بر نخیزد و چون معنی خلافت

و شروط خلیفه و آنچه متعلق است بخلافت دانسته شد وقت آن رسید که باصل مقصد عود

کنیم اثبات خلافت عامه برای خلفا تا بعد از اجلی بدیهیات است چون مفهوم خلیفه و شرط

او را در ذهن تصور نمایم و از احوال خلفای اربعه آنچه مستفیض شده تذکره نمایم بالبداهة

تحقق شروط خلافت در ایشان و ظهور مقاصد خلافت تا کمال وجه از ایشان ادراک کرده

میشود اگر خفای در ثبوت خلافت ایشان هست باعتبار اخذ مناهج دیگر است در مفهوم خلیفه بنا بکه

شیعه عصمت و نص از خدا و رسول شرط میکنند و ان وجود اسلام و عقل و بلوغ و حریت

و ذکورة و سلامة اعضا و قرشیت درین شرائط محل ریب عاقل نمی تواند بود و هیچ عاقلی

انکار نمی تواند کرد که معاملة ابوبکر و فتح بلاد عجم و بلاد روم و واقعه جیوش کسری

قیصر بتدبیر و امر ایشان بوده است و فی هذا الکفایة لمن اتقی و شیعه باینقدر قائل شده

اند که حضرت شیخین خلافت را از دست حضرت مرتضی بغصب بردند و این متصور نیست

الا با کمال جرات و تدبیر و ائتلاف ناس با خود لیس بمتصور الا و کفایة تا کامل

شدند از انجهت که عقد نکردند باقی ماند شرط اجتهاد و عدالت و ادا و دلیل علمای

می باید تامل کرد و در قضایای ایشان و مناظرات ایشان خوض می باید نمود تا

ایشان ظاهر می شود تا حال هیچکس از مخالفان بر دامن ایشان فسق ظاهر

نبسته است هر آنچه که تراشیده اند هیچ آن امر مختلف فیه است که جمهور اسلام

آن را نمیدانند اما جمعی فرقه علمای اهل سنت بعد از اثبات خلافت برای ایشان این معنی مذکور

مستغنی است از برهان و آنچه درین باب مطلوب بشود بتجرید معنی است از معانی دیگر

و حکم بر شروط خلافت و بیان مقاصد نصب خلیفه لا غیر و این امور را انتو فیق الله

داخل در عموم اینها ساختیم والحمد لله رب العالمین

فصل در بیان لوازم خلافت خاصه

تنبیه دانسته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر دادند که چندگاه نبوت و رحمت خواهد بود
بعد از آن خلافت و رحمت بعد از آن ملک عضوض بعد از آن جبریه و عتو و در بعض
روایات خلافت بر منهاج نبوت واقع شده و نیز به ثبوت رسیده که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم فرمودند الخلافة بعدی ثلاثون سنة و خدای عز و جل در چندین آیت از
قرآن عظیم باوصاف و علامات خلافتی که مورد کمال رضا و محبوبیت است تلویح و تصریح
فرموده از جمله آیه الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و
امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و آیه وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم و آیه محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار و آیه یا ایها الذین
آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه الی غیر ذلک من الآیات
و صحابه در وقت مشاورت در تعیین خلیفه به بعض اوصاف نطق نموده اند چنانکه
گفتند احق بهذا الامر و توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو عنهم راض از استقراء
این ادله و صنیع چندین تحصیل می شود زیاده از اوصافی که در خلافت عامه گفته شد درین
فصل میخواهیم که آن اوصاف را بر شمریم و ثبوت آنها در خلفای اربعه رضوان الله
علیهم بیان کنیم و باستجماع لوازم خلافت خاصه معروفین بقرشیت تفسیر کرده است
قتاده شیخ بصره اجل از تابعین حواریه را قال معمر قال قتادة الحواریون کلهم
قریش ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حمزه و جعفر و ابو عبیده و عثمان بن مظعون
و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر و فسر قتاده فیما
روی عنه ربیع بن القاسم الحواریین الذین تصلح لهم الخلافة کذا فی استیعاب ابن
عبد البر و اصل در اعتبار این اوصاف سه نکته است نکته نخستین آنکه نفوس
قدسیه انبیاء علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده است و در حکمت

الهی بسیار صحابه بعلو فطرت مستوجب حج گشته اند و ریاست علما با ایشان مفوض شد و آل الله حتی
الله اعلم حیث یجعل رسالته و از میان امت جمعی هستند که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا
مخلوق شده و این جماعه در اصل فطرت خلفای انبیا اند و در امت بمنزله آنکه امتیه انبیا از افواه
ایشان قبول میکنند که گویا کسی چون شیء مشترک را میبیند این فریق کملا امت اند از نفس قدسیه پیغامبر
صلی الله علیه و سلم بوجهی متاثر میشوند که دیگران را میسر نمی آید و آنچه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم
فرا گرفته اند سبیل شبهات دل بر کرده اند گویا دل ایشان آنچه را اجمالا ادراک کرده بود کلام آن
حضرت صلی الله علیه و سلم شرح و تفصیل آن معنی اجمالی شود و بعد از ایشان جماعه دیگر اند با سه پایه فرود تر
از آنکه رتبت عوام مسلمین آید ایشان جماعت خاصه اند که این صحت در ظاهر حال ایشان میشود بحسب وضع
طبیعی که مراتب استعدادات افراد انسان است [illegible] فطرت [illegible]
باشند تا ریاست ظاهر [illegible] گردد [illegible] بوضع طبیعی خلفای انبیا اند [illegible]
مسمی اند بصدیقین و شهدا و صالحین [illegible] و آنکه [illegible] قال الله تعالی علی لسان
عباده اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و قال تبارک و تعالی و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله
علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و حسن اولئک رفیقا [illegible] آیه افاده
میشود که مطلوب مسلمین و مطلوب ایشان در صلوه خویش و مطمح همم ایشان در سلوک مراتب قرب
موافقت با جماعه منعم علیهم است و مراد از منعم علیهم اینجا رفیق [illegible] و در جای دیگر یا ایها الذین آمنوا
من یرتد منکم عن دینه الی ان قال [illegible] ولکن الله [illegible] اشاره بهمین معنی است یعنی [illegible] عوام مسلمین عوام
تا اهل [illegible] اند که [illegible] صفات و وصف محبت و محبوبیت و غیر آن متصف اند و این حقیقت
را عبد الله بن مسعود بیان کرد اخرج ابو عمر فی خطبة الاستیعاب عن ابن مسعود قال ان الله نظر فی قلوب
العباد فوجد قلب محمد صلی الله علیه و سلم خیر قلوب العباد فاصطفاه و بعثه برسالته ثم نظر فی قلوب
العباد بعد قلب محمد صلی الله علیه و سلم فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه صلی الله
علیه و سلم یقاتلون عن دینه و [illegible] مثل آن ذکر کرد الا آنه قال فجعلهم انصار دینه و وزراء نبیه

قوله ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن وما رآه قبیحا فهو عند الله قبیح چنانکه اولویت این فرع

در خلافت محقق است اجتهاد این فرع نیز اولی و اوفق است از اجتهاد دیگران دوم وصفی از اوصاف

مذکوره علامات و خواص دارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان مناقب صحابه گاهی بنص فرموده

اند بر ثبوت این اوصاف در ایشان و گاهی باثبات علامات و خواص تلویح ابلغ من التصریح ادا کرده

نکته دوم آنکه خلیفه حقیقی پیغامبر [illegible] است که نامی آنرا مبرز مان خود میشود بجهت بلند گردانیده

[illegible] شده آن [illegible] و تعیین کیفیت آن راجع است بنا بر تجلیات آنچه از تقاسیم رحمت الهی نصیب

[illegible] و پیغامبر صلی الله علیه وسلم قبل از مهاجرت آن سرفیق اعلی پیوسته بوجهی از وجوه تسبیبیه

[illegible] اند و حقیقت آن همه راجع است به پیغامبر [illegible]

[illegible] است که الله علیه کار [illegible] آنحضرت صلی الله

علیه [illegible] در قرآن [illegible] و حدیث قدسی بدست وی [illegible] نموده آنحضرت

صلی الله علیه [illegible] و تلویحا [illegible] رفته [illegible]

[illegible] حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم [illegible] کرده و الیا حضرت [illegible]

چنانکه [illegible] فی التوریة و [illegible] حدیث قدسی

[illegible] ان الله نظر الی اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقایا من اهل الکتاب و قال انما

بعثتک لابتلیک وابتلی بک رواه مسلم و این قصه بیان میکند که حضرت داود علیه السلام با [illegible]

همت متوجه بنا مسجد اقصی گشتند و این کار از دست ایشان سرانجام نیافت لابد وفرزند [illegible]

کردند که بر دست وی تمام شود و خلافت آنکه وی حسنات [illegible] ایشان و [illegible]

حضرت داود ثبت گردد که داود بانی مسجد اقصی است نکته سیوم آنکه خلافت امر خطیری است [illegible]

بنی آدم مجبول بر اتباع هوا و شیطان در بنی آدم جاریست مجری الدم چون خلافت برای [illegible]

شود احتمال دارد که چیزی [illegible] ود در مقاصد خلافت تهاون [illegible] بجا آرد و [illegible]

خلیفه و امت مرحومه [illegible] باشد از ضرر [illegible] استخلاف وی و این احتمال اکبر الوقوع است

[illegible]

تحقیق آنکه بادشاهان بعد الائمه ایام درین مهلکه گرفتار شده اند و مطلوب نیافتند تا آنکه قدیم کسی به
اعمال بر انداخته شد و بوعده الهی باز رسانی که نزد در حصول اشیاء حرب و جهاد و مشتبع
کرده به ظن قوی بحصول و قیام با مر ملت بظهور رسید آنحضرت را تعیین شخص منتظر شد و نفوس
بنی آدم با قامت او اطمینان پیدا نکنند و کسی که منتشر خلائق گردد و مرتکب الیشان در عالم
و با ظن قوی که در علم و حال خود ملاحظ کرده باشند و دیگران بعض قرائن مستحکمه
را در واج داده باشند و ما احسن اقبال آنحضرت ابن المبارک ... دستی
نشانه داده دست تا از اعتماد بر علم و حال شخصی بحدیث مستفیض صادق مصدوق و انتظار
او حاصل شود کار را تمام ساخته پس خلافت کامله آنست که وثوق بصلاحیت آنکس داشته باشیم
بنصوص بیع و اشارات او و خلافت عامه آنکه بمجرد عدالت خلیفه و ظاهر اکتفا کنیم چون این
ستوده متعین شد خوض در تفصیل آن نمائیم از جمله لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه از مهاجرین
اولین باشد و از حاضران حدیبیه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضران دیگر مشاهد عظیمه
مثل بدر و تبوک که در شرح تنویه بشان آنها بر آمده و وعده جنت برای حاضران آنها مستفیض شده
اما آنکه از مهاجرین اولین باشد پس از آنجهت مطلوب شد که خدا تعالی در شأن مهاجرین اولین
مسابق طلب اذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا ... فرموده اند ...
بعد از آن فرموده الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف
و نهوا عن المنکر حاصل معنی این آیت آنست که در باب مهاجرین اولین که الحال اذن قتال
الیشان داده باشد تعلیق ... که السیاره را تمکین فی الارض دهیم یعنی ... گردانیم اقامت
صلوة کنند و ایتاء زکوة نمایند و امر بمعروف که منهی منکر بجا آرند و نهی منکر ...
زیرا که اشد منکرات کفر است و اشد نهی قتال و متبادر است اقامت حدود و رفع مظالم را
و امر بمعروف متبادر است احیاء علوم دینیه پس بمقتضای این تعلیق لازم شد که هر شخصی از مهاجرین
اولین که ممکن فی الارض شود از دست او مقاصد خلافت سرانجام یابد و در وعده الهی خلف نیست

[illegible] و لهذا اگر از مهاجرین و اولین شد امری حاصل شود بر دین و اظهار آن ملک محقق گردد از خلافت

و این [illegible] ملت منوط به عظیمیست که برای انبیاء علیهم السلام ثابت است و نیز میفرماید فالذین هاجروا

واخرجوا من دیارهم واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم ولادخلنهم جنات

تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله و نیز میفرماید والذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل

الله والذین آووا ونصروا اولئک هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق کریم و نیز میفرماید الذین

آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله و اما آنکه از

[illegible] از آنجهت مطلوب شد که حق تعالی میفرماید محمد رسول الله والذین معه اشداء

علی الکفار رحماء بینهم [illegible] میفرماید ذلک مثلهم فی التوراة ومثلهم فی الانجیل کزرع

اخرج شطأه فآزره [illegible] و حاصل معنی این آیت آنست که بر دست جماعه که همراه آنحضرت صلی الله

علیه وسلم [illegible] واقعه مبارکه [illegible] اظهار دین واعلاء کلمة الله واقع خواهد شد پس حجیت

این وصف [illegible] خلیفه ثابت شد [illegible] شود که مقاصد خلافت از وی بانجام خواهد

[illegible] قرآن عظیم اثبات رضا برای این [illegible] فرموده قال الله تعالی لقد رضی الله عن

المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و در حدیث آمده عن جابر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل النار احد

ممن بایع تحت الشجرة و اما آنکه [illegible] باشد از آنجهت مطلوب شد که حق تعالی

میفرماید وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف

الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم [illegible]

[illegible] الذین امنوا وعملوا الصالحات [illegible]

لازم می آید پس حاصل معنی آنست که وعده برای جمعی است از [illegible] نزول آیت که تمکین دین

بر دست ایشان [illegible] و کوشش ایشان بظهور خواهد رسید و اما آنکه از [illegible]

[illegible] باشد از آن جهت که اهل بدر افضل صحابه اند اخرج البخاری عن معاذ بن رفاعة

عن رافع

بن نافع الازرق عشرة ... وكان ابو ... من اهل بدر قال جاء جبريل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال

تعدون اهل بدر فيكم قال من افضل المسلمين او كلمة نحوها قال وكذلك من شهد بدرا من الملائكة

ودر شان ایشان صحیح شده لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم او فقد

وجبت لكم الجنة ودر حق حاضران تبوک نازل شده لقد تاب الله على النبي والمهاجرين والانصار

الذين اتبعوه في ساعة العسرة [illegible] اصل است کلامی که ابن عمر [illegible] کرده [illegible] با معاویه

بن ابی سفیان بگوید احق بهذا الامر منک ومن ابیک [illegible] علی الاسلام اخرجه البخاری

وکلام عبد الرحمن بن غنم الاشعری وقتی که ابو هریره وابو درداء از نزد یک حضرت مرتضی

برگشتند [illegible] میان معاویه وحضرت مرتضی ومعاویه طلب میکرد خلافت را

بگذارد وشوری گرداند در میان مسلمین فکان مما قال لهما [illegible] کیف جاز [illegible] اجتماعه

[illegible] علیا ان [illegible] قد علمتما انه قد بایعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق

وان من رضیه خیر ممن کرهه ومن بایعه خیر ممن لم یبایعه [illegible] فی الصدیق [illegible]

من الطلقاء الذین لا تجوز لهم الخلافة [illegible] روس الاحزاب شد [illegible]

[illegible] الاستحباب وار لوازم خلافت [illegible] بشارت [illegible]

یعنی بر زبان مبارک آنحضرت [illegible] علیه [illegible] که فلان [illegible] اهل [illegible]

بشر [illegible] اهل بهشت است [illegible] حیات است [illegible]

قطعا سعادت این شخص [illegible] در آخر [illegible] خلفای [illegible] خلافت خود [illegible]

در خلافت [illegible] گذشته اند [illegible] قریبا من الیقین که [illegible]

باشند وایشان مجتنب باشند از معاصی وفاعل طاعات اگرچه مغفرة مرتکب کبیره [illegible] اهل

سنت وجماعت جائز قلیل الوجود است لیکن اینجا [illegible] پس شدید لازم می آید

تلبیس وتدلیس از آنحضرت صلی الله علیه وسلم منفی است [illegible] خلفای اربعه بجهت [illegible]

[illegible] که احتمال خلافت [illegible] اجمالا در [illegible] مهاجرین [illegible]

در حق عشره و غیر آن هم در احادیث مناقب مطلق صحابه و مناقب با هم هم آید و ذکر
آن احادیث [illegible] طولی دارد و تا آنجا در ضمن عشره مبشره عن سعید بن زید [illegible] آمده برای خلفای
ثلاثه عن ابی هریره و جابر و غیرهما و در آنجا برای شیخین و در حدیث ابی سعید خدری و ابن مسعود
و [illegible] و غیر ایشان [illegible] کثیر از آنجمله حدیث عثمان رفیقی فی الجنة و تعلیق [illegible] فی الجنة
و از لوازم خلافت خاصه آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نص فرمایند که وی از طبقه علیای امت است
از صدیقان [illegible] و محدثان نیز شیخین صدیق است و بیک اعتبار داخل در صدیقی یا بیان
علو قصر او در جنت فرموده باشند و این لازم می‌آید که آنحضرت از طبقه علیای امت یا رای او
موافق باشد با وحی [illegible] آیات کثیره بر وفق رای او نازل شده باشد و اینمعنی نیز لازم می‌آید که
از طبقه علیا یا بتواتر ثابت شده که [illegible] و در عبادات و تقرب الی الله اکمل است از سیرت
سایر مسلمین و [illegible] باشد بخصال [illegible] علیه و احوال سنیه و کرامات قویه یعنی
[illegible] کرامت [illegible] و صاحب قوة القلوب [illegible] و در کتب خویش
[illegible] این مسئله را باحادیث و آثار محکم [illegible] داده و این نیز لازم صدیقیت و
[illegible] در خلیفه برای آنکه مطلوب [illegible] کمالات تمام او [illegible] باشد
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیدا کند و در عداد آیه کریمه والذین معه اشداء
علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم
من اثر السجود و [illegible] یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین الآیة [illegible]
و [illegible] برای خلفای اربعه [illegible] ثابت [illegible]

جمله حدیث ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی حراء هو و ابو بکر و عمر و عثمان
و علی و طلحة و الزبیر فتحرکت الصخرة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهدأ فما علیک الا نبی
او صدیق او شهید اخرجه مسلم والترمذی و حدیث انس ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم صعد احدا و ابو بکر و عمر و عثمان فرجف بهم فقال اثبت احد فانما علیک [illegible]

برجل فاما عليك نبي وصديق وشهيدان اخرجه البخاري وابو داود والترمذي و

حديث عثمان قبل حديث السن في آخره فشهد معه قال اخرجه النسائي هذا آنكا حديث النبي

اما انك يا ابا بكر اول من يدخل الجنة اخرجه ابو داود وحديث جابر يا ابا بكر اعطاك الله الرضوان

الاكبر فقال بعض القوم وما الرضوان الاكبر يا رسول الله قال يتجلى الله لعباده في الآخرة عامة

ويتجلى لابي بكر خاصة اخرجه الحاكم فلو صح في صحته والحق مع الحاكم وحديث عبد الله بن عمر ان رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر انت صاحبي على الحوض وصاحبي في الغار لفظ حديث جعل

الله الحق على لسان عمر وقلبه برواية ابن عمر وابي ذر وعلي بن ابي طالب وحديث لقد كان فيما

كان قبلكم من الامم ناس محدثون فان يكن في امتي احد فانه عمر برواية ابي هريرة وعائشة

وتشبيه بالست حديث عقبة بن عامر لو كان بعدي نبي لكان عمر بن الخطاب وحديث والذي نفسي

بيده ما لقيك الشيطان سالكا فجا الا سلك فجا غير فجك حديث سعد بن ابي وقاص وابي هريرة و

عائشة وبريدة الاسلمي وحديث موافقات فاروق با وحي الهي از روايت عمر وابن

مسعود واز آنجا حديث هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين و

المرسلين از روايت علي بن ابي طالب والسند صحيح وحديث ان اهل الدرجات العلى

ليراهم من تحتهم كما ترون النجم الطالع في افق السماء وان ابا بكر وعمر منهم وانعما اخرجه الترمذي

وابن ماجه وحديث الا استحيي ممن تستحيي منه الملائكة يعني عثمان اخرجه مسلم وحديث

لكل نبي رفيق ورفيقي في الجنة عثمان اخرجه الترمذي وحديث اما ترضى ان تكون مني بمنزلة

هارون من موسى برواية سعد بن ابي وقاص وجابر وغيرهما وحديث لاعطين الراية

غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله رواه جماعة من الصحابة وقال علي عن النبي

صلى الله عليه وسلم ان لكل نبي سبعة نجباء رقباء واعطيت انا اربعة عشر قلنا من هم قال انا وابناي

وجعفر وحمزة وابو بكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان وعمار وعبد الله بن مسعود وابو ذر

والمقداد رواه الترمذي ودر باره از سيرة مرضيه خلفاى اربعه كه بنقل مستفيض المعنى

شده در فصل آینده نقل خواهیم کرد وازلوازم خلافت خاصه آنست که آنحضرت صلی الله

علیه وسلم با [illegible] معامله فرماید بشارات بسیار وکرامات بیشمار چنانکه امیر با منتظر الامارة معامله

[illegible] و [illegible] بمعنی بخشید وجه تواند بود یکی آنکه استحقاق خلافت او بیان فرماید و

[illegible] با [illegible] معامله با امت دگر کند دوم آنکه اظهار فرماید قراین بسیار چندانکه صحابه

[illegible] دانند که او سابق مستحق الاستخلاف است و بدانند که احب الناس الی رسول الله صلی الله

علیه وسلم [illegible] و گویند توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو عنهم راض و آنچه ازین باب

باشد سوم آنکه در حیات حضرت این شخص را بکارهای که متعلق بنفس مبارک آنحضرت صلی

الله علیه وسلم من حیث النبوة امر فرماید و این معنی در خلافت خاصه از آنجهت مطلوبست

که [illegible] خلافت خلیفه [illegible] تصریح بهم رسد و حضرت شیخین چون [illegible] هستند که مخصوص [illegible]

[illegible] خلافت و [illegible] تخصیص [illegible] که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این شخص را بکار

[illegible] اند [illegible] یا [illegible] امضای عزیمت [illegible] والا [illegible]

[illegible] و این تخصیص [illegible] تواتر رسیده است ان الله [illegible] ازان در فصل آینده بیان

کنیم و [illegible] این شخص [illegible] نسبت کرده شود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه منسوب [illegible]

[illegible] الدین [illegible] بیان کرده [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] حسن خلافت [illegible] کرده [illegible] مستفیض شده است در بیان مناقب جماعه از افاضل

صحابه و [illegible] و این بیان آنحضرت بمنزلة اجازة روایت حدیث و اجازة تدریس

[illegible] علم [illegible] چنانکه الیوم علما [illegible] خلافت [illegible] شده [illegible]

بالتخصیص [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم امتی بمنزلة ما بفضلای صحابه و کبرای

ایشان تنویه فرموده اند از انجمله حدیث ابی سعید خدری قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

ارحم امتی بامتی ابوبکر واشدهم فی دین الله عمر واصدقهم حیاء عثمان واقضاهم علی بن ابی

طالب الی آخره اخرجه ابو عمر فی [illegible] الاستیعاب فی [illegible] من الصحابة [illegible]

فلان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ارأف امتي بامتي فذكر الحديث وحديث
انس بن مالك ارحم امتي بامتي ابو بكر فذكر مثله اخرجها ابو عمر في الاستيعاب وهذا الحديث
مرتضى وحديث ان تؤمروا ابا بكر تجدوه امينا زاهدا في الدنيا راغبا في الآخرة وان تؤمروا
عمر تجدوه قويا امينا لا يخاف في الله لومة لائم وان تؤمروا عليا ولا اراكم فاعلين تجدوه هاديا
مهديا يأخذ بكم الطريق المستقيم وحديث عائشة من كان رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] لو استخلفه
قالت ابو بكر فقيل لها ثم من بعد ابي بكر قالت عمر قيل ثم من بعد عمر قالت ابو عبيدة قال [illegible] احق بهذا الامر
من هؤلاء النفر الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمى عليا وعثمان والزبير
وطلحة وسعدا وعبد الرحمن ذكرنا الحديث وحديث ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من
نبي الا وله وزيران من اهل السماء ووزيران من اهل الارض واما وزيراي من اهل السماء فجبرئيل
وميكائيل واما وزيراي من اهل الارض فابو بكر وعمر اخرجه الترمذي وله طرق عند الحاكم
وغيره وحديث من كنت مولاه فعلي مولاه اخرجه جماعة من الحفاظ آنحضرت صلى الله عليه وسلم بالايمان جماعه
منتظر الامارة پس حاصل آن تفويض الامامة مبني است در حضرت مرتضى بعضهم [illegible] موصوف بودند بزودي
تعيين احوال مسلمين بمرور شهر آمدند حضرت صديق را براي امر صلوة [illegible] معين فرمود
خود در مرض آخر واين متواتر بالمعنى است واقرب اليه ساختن [illegible] واستخلاف نمودن
چندين بار وهميشه مشاورت فرمودن با شيخين در امور مسلمين و امير ساختن حضرت عمر را در بعض
غزوات وعامل صدقات مدينه فرمودن او را و فرستادن حضرت عثمان را بجانب مكه در صلح
حديبيه و والي يمن گردانيدن حضرت مرتضى را و دعا نمودن براي وي كه [illegible]
واين احاديث بر هيئة مجموعي متواتر بالمعنى شده است علامت لوازم خلافت خاصه آنست كه آنچه
خداي عز وجل بجاي آنحضرت صلى الله عليه وسلم وعده فرموده است بعض آن بر دست اين جماعه
ظاهر شود واين علامت خلافت خاصه در وقت خلافت توان شناخت نه قبل از خلافت
بخلاف علامات ديگر و وجود اين معنى در خلفاء محقق هست [illegible] الذين ان مكناهم في الارض

اقاموا الصلوة اقامت صلوة و ایتاء زکوة و امر بمعروف و نهی از منکر مذکور شده و در آیة
وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات تمکین و تقویت دین بر دست ایشان و برعب سعی
ایشان و حصول تمسیان از کفار مذکور است و در آیة ذلک مثلهم فی التوراة و مثلهم فی الانجیل
استغلاظ و تقویت ایشان و شیوع اسلام در اقالیم معموره و در آیة لیظهره علی الدین کله غلبه بر دین یهود
و نصاری و مجوس مذکور است و آن در زمان خلفای ثلثه بوده است و در آیة من یرتد منکم قتال
مرتدین مذکور شده و آن در زمان صدیق اکبر بظهور پیوست و در آیة ستدعون الی قوم اولی بأس شدید
جمع عساکر به تقدیم خلفای قتال فارس و روم مذکور است و آن در زمان مشایخ ثلثه متحقق شده و در آیة
ان علینا جمعه و قرآنه جمع قرآن در مصاحف مذکور است و آن در عهد مشایخ ثلثه ظهور یافت و در
حدیث قد سمعت ان الله بعث عربهم و عجمهم قتال عجم مذکور است و آن در ایام خلفای ثلثه تمام گشت
و در حدیث اذا هلک کسری فلا کسری بعده و اذا هلک قیصر فلا قیصر بعده و حدیث لیفتحن کنوز کسری فتح
فارس و روم مذکور است و آن در عهد خلفای ثلثه بظهور رسید و در حدیث قتال خوارج لئن
ادرکتهم لاقتلنهم قتل عاد و در حدیث دیگر بلفظ یلی قتالهم اولی الفرقتین و آن در زمان حضرت
مرتضی واقع شده از لوازم خلافت خاصه آنست که قول خلیفه حجت باشد در دین نه بآن معنی که تقلید
عوام مسلمین مجتهدین را صحیح میشود زیرا که این معنی از لوازم اجتهاد است و در خلافت عامه بیان آنکه
کنیم بعینها بمعنی که قول خلیفه فی نفسه لایق اعتماد و بر تنبیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم واجب
الاطاعة باشد زیرا که این معنی غیر نبی را میسر نیست بلکه مراد اینجا منزلتی است بین المنزلتین تفصیل
این معنی آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حواله فرموده باشند بعض امور را بشخصی بخصوصه اسم
او پس لازم شود بجهت او چنانکه لازم میشود متابعت امراء جهت امر آنحضرت بمقتضای
امر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این فضیلت در خلفای راشدین بعیان میماند که قول زید بن
ثابت را در فرائض مقدم باید ساخت بر اقوال مجتهدین دیگر و قول عبد الله بن مسعود در قراءة
و فقه و قول ابی بن کعب را در قراءة بر قول دیگران و قول اهل مدینه نزدیک اختلاف امت

بر قول دیگران آن حضرت صلی الله علیه وسلم بتعلیم الله عز وجل دانستند که آنحضرت را خلافت
ظاهر خواهد شد و امت در بعض مسایل بحیرت درمانند رأفت کامله آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برای امت اقتضا فرمود که خلفای آنحضرت برای ایشان تعیین فرمایند و درینباب سعی بلیغ بجا آ
امت قائم کنند و این معنی ثابت است برای خلفای اربعه زیرا که قال الله تبارک و تعالی و لیمکنن
لهم دینهم الذی ارتضی لهم درین آیه افاده میفرماید آنچه بسعی ایشان محکم و شایع شود
دین مرتضی است پس هرچه بکوشش ایشان مجمع علیه شد انتساب او بشرع معلوم گشت و قوله تعالی الذین ان مکناهم
فی الارض اقاموا الصلوة الایة درین آیه افاده فرمود که هر چیزی که بذکر آن امر معروف
ونهی منکری که از خلفا ظاهر شود محمود و محل رضا است و در حدیث عرباض بن ساریه علیکم
بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین من بعدی و در حدیث ابن مسعود و حذیفه اقتدوا بالذین من
بعدی ابی بکر و عمر و این معنی از اکابر صحابه مروی است اخرج الدارمی عن عبد الله بن ابی یزید قال
کان ابن عباس اذا سئل عن الامر فکان فی القرآن اخبر به وان لم یکن فی القرآن وکان عن رسول
الله صلی الله علیه وسلم اخبر به فان لم یکن فعن ابی بکر وعمر فان لم یکن قال فیه برأیه و مجتهدان
تابعین و تبع تابعین باین اصل قائل شده و اهل مذاهب همه باین رفته اند کسیکه در موطا
و آثار محمد بن الحسن تأمل نماید بیقین این را بداند اگرچه بعض اصولیان مناقشه درین باب بکار
دارند و غالبا منشا تردد در عدم اخذ سلف بعض آثار خلفا بوده باشد و تحقیق درین باب
آنست که نزد یک تعارض ادله تقدیم بعض ادله شرعیه بر بعض بحجتی دیگر میکنند چنانکه خبر
واحد را نزد یکی با حدیث مشهور یا اجماع امت ترک میکنیم ماخذ هر طبقه را طبقه ثبت
و هر طبقه را کلمه اینجا کلام امام شافعی بعینه نقل کنیم قال البیهقی فی السنن الصغری اخبرنا ابو سعید
بن ابی عمرو قال حدثنا ابو العباس قال اخبرنا الربیع قال قال الشافعی رحمه الله ما کان الکتاب
والسنة موجودین فالعذر علی من سمعهما مقطوع الا باتباعهما فاذا لم یکن ذلک صرنا الی اقاویل
اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم او واحدهم ثم کان قول ابی بکر و عمر و عثمان قال فی القدیم

وعلى رضي الله عنهم اذا صرنا الى التقليد احب الينا وذلك اذا لم نجد دلالة في الاختلاف تدل
على اقرب الاختلاف من الكتاب والسنة فنتبع القول الذي معه الدلالة ثم سياق الكلام في ترجيح
قول الائمة الى ان قال فاذا لم يوجد عن الائمة فاصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في الدين في
موضع الامانة اخذنا بقولهم وكان اتباعهم اولى بنا من اتباع من بعدهم قال والعلم طبقات الاولى
الكتاب والسنة اذا ثبتت السنة ثم الثانية الاجماع فيما ليس فيه كتاب ولا سنة والثالثة ان
يقول بعض اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ولا نعلم له مخالفا منهم والرابعة اختلاف اصحاب النبي صلى
الله عليه وسلم والخامسة القياس على بعض هذه الطبقات ولا يصار الى شيء غير الكتاب والسنة
وهما موجودان وانما يؤخذ العلم من اعلى انتهى از لوازم خلافت خاصه آنست كه خليفه افضل امت باشد
در زمان خلافت خود عقلا ونقلا از انجهت كه در نكته اولى تقرير كرديم كه چون خلافت ظاهره
بدون خلافت حقيقيه باشد ونصب مفضول مع وجود افضل ثابت كرد ليكن اينجا نكته بايد ساخت كه
غير اخص خواص رياست عامه [illegible] پس خلافت او مطلق نباشد ونصب غير افضل
حكم رخصت دارد به نسبت عزيمت ورخصت خالى از ضعفى نيست ومورد مدح مطلق نميتواند
شد واين از انجهت كه در خلافت خاصه تمكين دين مرتضى من كل وجه مطلوب است وان بغير استخلاف
افضل صورت نمى بندد چنانكه حضرت مرتضى نيز در يك استخلاف امام حسن عزم بود ان يرد
الله بالناس خيرا فسيجمعهم بعدي على خيرهم رواه الحاكم بخلاف خلافت عامه كه آنجا تمكين
دين مرتضى من وجه دون وجه مطلوب است لا من كل الوجوه وازانجهت كه خلافت خاصه
شبيه است به نبوت زيرا كه در حديث آمده خلافة على منهاج النبوة وبنا بر آنكه
نبوت در امت تمام خلافت درجه عام است مر در رياست عامه است در دين ودنيا ظاهرا وباطنا
پس چنانكه استخلاف نصي دلالت ميكند بر افضليت وى بر امت تا هيچ از مستخلف حال كه كرده
مرتضى كرده همچنان استخلاف نصي برامت دلالت ميكند بر افضليت وى بر امت وازانجهت
كه عالم ساختن نص متصف مقصود حضرت است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم من استعمل عاملا من عصابة وفي تلك العصابة من هو ارضى لله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان المؤمنين وعن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ولي من امر المسلمين شيئا فامر عليهم احدا محاباة فعليه لعنة الله لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا حتى يدخله جهنم اخرجه الحاكم ازینجا میتوان دریافت که حال خلافت کبری چه خواهد بود آری بنزدیک [illegible] ازدحام امور و اختلاط خیر و شر و عدم انتظام امر علما بوجهه میتوان را بر حضور [illegible] پیش گرفت و اما آنچه که در وقت مساعدة صحابه مدار استخلاف افضلیت را نهادند و لفظ احق بهذا الامر گفتند و جمعی که منافقت داشتند در استخلاف صدیق اکبر چون خلافها [illegible] خود برایشان ظاهر شد قایل شدند بافضلیت او و این مبنیست بر آنکه استخلاف بافضلیت مساوق بود و افضلیت خلفای اربعه ثابت بترتیب خلافت و دلایل بسیار اینجا بسه مسلک اکتفا کنیم مسلک اول آنکه استخلاف این بزرگواران بنص و اجماع ثابت شده و استخلاف کذا لازم است افضلیت را کما مر تقریره مسلک ثانی احادیث مرویه دلالت بر افضلیت ایشان نصا از آنجمله حدیث ابن عمر کنا نخیر فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنقول ابو بکر خیر هذه الامة ثم عمر ثم عثمان و از آنجمله حدیث هذان سید الکهول اهل الجنة و نظایر آن مثل حدیث ابی بکرة و عرفجة در وزن میزان و رجحان ایشان بترتیب و حدیث ابی هریرة اما انک یا ابا بکر اول من یدخل الجنة و حدیث جابر یتجلی الله تعالی فی الآخرة للناس عامة و یتجلی لابی بکر خاصة رواه الحاکم و حدیث ان اهل الجنة لیتراءون اصحاب الغرف الخ مسلک ثالث اجماع صحابه اجمالا و تفصیلا و این قصه بس وارد است از بر [illegible] صحابه [illegible] لفظ خیر هذه الامة و احق بهذا الامر و مانند آن مروی شده چنانکه حضرت فاروق در وقت بیعت حضرت صدیق گفته است افضلنا [illegible] و ابو عبیده گفته است ما تولی و فیکم ثالث ثلثة اشاره نمودند بآیه کریمه ثانی اثنین و چنانکه حضرت صدیق وقت استخلاف فاروق اعظم در شکایت مردمان [illegible] لو قد لقیت [illegible] کان اعز و اغلظ گفته است ابربی تخوفنی اللهم استخلفت علیهم خیر خلقک الخ

البوبکر بن ابي شيبة كل ذلك ليكن مصرح ترين همه حضرت مرتضی است از وي بطريق تواتر
ثابت شده که بر منبر کوفه در وقت خلافت خود میفرمود خیر هذه الامة ابوبکر ثم عمر این
خطبه را محمد بن الحنفیه و ابو جحیفه و علقمه و نزال بن سبره و عبد الخیر و حکم بن حجل و غیر
ایشان روایت کرده اند و از هر یکی طریق متعدد منشعب شده و بطریق استفاضه از وی
منقول است که میفرمود سبق رسول الله صلی الله علیه وسلم و صلی ابوبکر و ثلث عمر ثم خبطتنا
فتنة رواه عبد الله بن احمد في زوائد المسند والحاكم وغيرهما و نیز بطریق استفاضه
مروی شده که علی مرتضی بر جنازه عمر فاروق حاضر شد و گفت ما من الناس احد احب الي ان
القى الله بما في صحيفته من هذا المسجى اخرجه الحاكم من طريق سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد
عن ابيه عن جابر واخرجه محمد بن الحسن عن ابي حنيفة عن ابي جعفر الباقر عن علي ايضا و ايضا روايت
کرده شده از طریق ابی جحیفه و عبد الله بن عمرو و غیر ایشان و بطریق استفاضه از وی به ثبوت
رسیده که روایت میکرد مرفوعا [illegible] سید الکهول اهل الجنة و اولاد امام حسن و امام حسین
همه ایشان این حدیث را روایت کرده اند قال ابو داود حدثنا محمد ابن مسکین قال حدثنا
محمد يعني الفريابي قال سمعت سفيان يقول من زعم ان عليا كان احق بالولاية منهما فقد خطأ
ابا بكر و عمر و المهاجرين والانصار رضي الله عنهم وما اراه يرتفع مع هذا له عمل الى السماء
واخرج البيهقي عن الشافعي بطرق متعددة انه قال اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله عليه
وسلم الى ابي بكر فلم يجدوا تحت اديم السماء خيرا من ابي بكر فولوه رقابهم در ذیل این مسئله
باید دانست که فضیلتی که در شرایع مدار افضلیت خلفا شده امور عرفیه نیست که عقلای
آنها با آن تفاضل کنند مثل نسب و قوة فصاحت و زیادة شجاعت و کمال صباحت و ملاحت
در سخاوت اگر چه [illegible] نزد شرع استحسان این اخلاق فرموده است و نه علوم غریبه از رمل
و جفر و قیافه و نه اموری که در شرع تصریح بآن نرفته مثل معرفت حدت ذهن و مراتب
تنزلات ستة چون این امور در شرع مذکور نشود افضلیت را بهانه دانسته ما فضل چرا باشد

بلکه

ثبت العرش ثم انقش بلکه مراد اتصاف اوست بصفاتی که در قرآن عظیم و سنت صحیحه مبدأ ایشان
درجه و اکثر ثواب نهاده‌اند آن هر آنکه دارای صفات باشند کما قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق
من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و قال تعالی لا یستوی
القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله
المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین اجرا عظیما و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فضل
العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم و قال من افضل المسلمین اهل بدر او کما قال پس باین بیان
می باید خاطر را راه داد تا از این صفات تکلیف می باید بکلیات آن اشتغال نمود و
از مقدمات بمقاصد تا واضح شود که افضلیت خلفای بایکدیگر باعتبار زیادة نسبت با آن صفات
فیما لا [illegible] بحث نموده‌ایم تا گوییم باعتبار قوة اوصافی که در خلافت خاصه شرح داده شد آیا
نسبت فعال یا از مکملات و مقدمات قیام بخلافت خاصه بعبارت اصل مقصود مقاصد
خلافت است بطریق [illegible] یا به چون مقاصد خلافت ما حصل گشت مقدمات و مکملات
تنها بر داشتن این سهام می‌مانند که مقصود قتل عدوی باشد تا شر او از عالم مرتفع گردد
جوان مردی بهر صفت که توانست بآن قیام نمود ساده لوحی میگوید قتل بشمشیر اولی است
بر شجاعت از قتل به تیر یا بخشت رمح از فلان درجه بهتر باشد پس اقوی وجوه افضلیت
کمال تمکین فی الارض است و ظهور دین مرتضی بر دست خلیفه زیرا که اصل الاصول در ثبوت
خلافت عامه و خاصه باتفاق علمای سلف و خلف همین آیات است و این افضلیت در شیخین
[illegible] است و نیز اقوی وجوه افضلیت در خلفا نفس شریعت است باستخلاف
ایشان و همچنین در شیخین ملاحظه اجلی است زیرا که در اکثر احادیث خلافة ذکر شیخین آمده
است فقط و نیز اقوی وجوه افضلیت قیام بامور موعوده برای پیغمبر است یعنی آنکه
کردار آنکه بر دست او بر میدارد و کنندی اصطلاح [illegible] باید ارادهٔ الهی بنفس پیغمبر را وقت
نزده و بعضی کارها بوجود آمد و کارهای دیگر هنوز ناتمام بود که حکمت الهی پیغمبر را

از عالم رحلت برفیق اعلی رسانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم نحوی از اسباب آن از جهة منسوب
گردانید و صورت آن کارها بخلفا راجع گشت در ایام خلافت بحقیقت ایام نبوة بود لیکن در جانب
استتار منزوی می آمد و اینوجه در شیخین ثلثه زیاده تر نمایان گشت و نیز اقوی وجوه
افضلیه اعانت پیغامبر است در تکمیل اعباء نبوة از مجاهدت و جهاد و اتفاق قال
الله تعالی لا یستوی منکم من انفق الآیة و ظاهر است که پیغامبر صلی الله علیه وسلم تنها بود چون اراده
الهی بظهور امر او منعقد گشت الهام در قلوب اذکیا حاضرین افتاد که او را اعانت کنند
شد ضمن این اعانات رحمت الهی که پیغامبر را رسیده است شامل این اذکیا شد و اینوجه در شیخین
خصوصا قبل از هجرت ظاهر است و نیز اقوی وجوه افضلیه نسبت با آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در تالیف قلوب ناس بر اسلام و اتصاف شیخین بآن واضح تر است و اقوی وجوه
افضلیه واسطه بودن است درمیان پیغامبر و امت در ترویج علوم از قرآن و سنت و فقه و این معنی
در حضرت شیخین آشکارتر است و اقوی وجوه افضلیه جهاد عرب و عجم است و این معنی
در شیخین ثلثه روشن تر و چون این هم خلافت خاصه متعین شد الحال باید شناخت که جمعی
از صحابه بفیض صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قدر معتبر ازین اوصاف حاصل کرده
بودند و بعد آن باین خلافت مقیده فایز گشته مانند عبدالله بن مسعود در قراءة و فقه
و معاذ بن جبل در قضا و زید بن ثابت در فرائض از جمله اما آنکه قرشی بوده اند و
اهلیة تحمل اعباء ریاست داشتند مستحق خلافت مطلق گشتند باز مستحقان خلافت
در بارگاه عزت منتظر ایستاده اند تا کدام یکی را فضل الهی بمرتبه استخلاف مطلق
رساند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و در آخر این فصل
باید دانست که هرچند بیشتر ازین فصل ماخوذ است از کتاب و سنت و مؤید است باقوال
کبراء امت و علماء اهل سنت اما تحریر و ترتیب آن و انتقال از جزئیات بکلیات
در آن از مستنبطات این بنده ضعیف است و اثری از نور توفیق که سابق بآن اشاره

افز

رفته والله سبحانه اعلم   در تفسیر آیات داله بر خلافت خلفا و ده بر لوازم خلافت

قال الله تعالی جل شانه در سورهٔ نور که بکلام او مصدر سوره ساخته سورة انزلناها وفرضناها وانزلنا فيها آيات
بينات معدود ساخته میفرماید وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم
في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم
امنا يعبدونني لا يشركون بي شيئا ومن كفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون حق تعالی وعده کرده
ست خود حق تعالی آنانیکه ایمان آورده اند از شما و کارهای شایسته کرده البته خلیفه سازد ایشان
را در زمین چنانکه خلیفه ساخته بود آنانیکه پیش از ایشان بودند یعنی خلفای بنی اسرائیل بعد حضرت
موسی و حضرت داود و سلیمان را بعد انقضای مدتی از عهد حضرت موسی علیه السلام و البته استوار
سازد برای ایشان دین ایشان را آن دینی که پسندید برای ایشان و البته بدل کند بعد خوف
ایشان بعد از ترس ایشان ایمنی را پرستش کنند مرا و شریک نکنند با من چیزی را و هر که
ناسپاسداری کند بعد ازین پس آنجماعه ایشان اند فاسقان حقیقت استخلاف خلیفه ساختن قدیم
و تجدید خلیفه بعد از او بجای او کردانیده است قال الله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة في الارض وقال
صلی الله علیه وسلم ما من نبي ولا خليفة الحديث وقال يكون في آخر الزمان خليفة يحثو المال الحديث
ومعنی لیستخلفنهم لیستخلفن جمیعا منهم چنانکه گویند استخلف بنو العباس یعنی خلیفه شد از بنی عباس اگرچه متولی خلافت
و صاحب نوبت از ایشان در هر وقتی یکی باشد بحکم آنکه فایده خلافت و ثمره عاید بهمه قوم
ست و این هر دو نکته که ذکر کردیم تاویل نیست بلکه ظاهر استعمال است زیرا که امثال این کلمات
اگر استقرا کنی صدها موافق همین رفته هر جا یابی و ده جا بمعنی دیگر و بعینه مثل آن تو خیمت
تاویل و معنی ظاهر باز معنی لیستخلفنهم ایجاب الغیاد و قوت ... در آنچه کسی خلیفه باشد چنانکه اگر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق شخصی فرمایند امرته علیکم و خلیفتی یا جعلت فلانا حاکما علیکم
او ولیته اعضا ... دلالت میکند بر جمیع آنچه حقا میرسد بر بریه یا حق قاضی است بعبرت
این لفظ کواه مختصر ایجاب ... حقوق تفصیل خلافت ... فرقی نیست ... آنکه گویند

حضرت داود و سلیمان هم بعد حضرت موسی بودند

آنحضرت فلما علیکم بود در میان آنکه وعدت فلانا ان استخلفه علیکم هذا اچه عذر رسد و موعود
منکر بود باز معنی لیستخلفنهم آنست که خدا ایشانرا مستخلف الیشان بیست و این استخلاف منسوب بذات
حق تعالیست آنست که خالق السموات والارض است و خلیفه لا ثانیا لیس فی که صلاحیت
در نفس خلیفه باشد الله سفرا باید معلوم است استحقاق اگرچه اما مقتضی استخلاف او
باید بدانند حقیقت جمیع حوادث منسوب بحق تعالی است لیکن چون در بعض حوادث الهام الهی بجهت آن
مخصوص نشود و در بعض آنها اسباب کار از قبیل خرق عادت باشد نسبت ایجاد و خلق آن
معانی دیگر مخصوص نسبت این حادثه بحق باشد بسبب اختیار میکنند کا قال تعالی فلم تقتلوهم ولکن الله
قتلهم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی پس نسبت استخلاف بخود اظهار کمال تشریف ایشان است و
بیان آنکه استخلاف نصیحت است علیهم دائم است راسخ در حقیقت چنانکه لفظ عبادی و بیت الله ونفخت
فیه من روحی دلالت بر کمال تشریف و رضا میکند و لفظ منکم محتمل دو معنی است من الامة المحمدیة
یا من اهل عصری عند نزول الآیة و عند التحقیق معنی ثانی متعین است زیرا که در معنی اول تکرار بلا فایده
لازم می آید لفظ الذین آمنوا ایضا مشکل و مغنی است وجوه دانسته شد که همه اصحاب بنی نزول سوره
نور از حضرت معاویه و بنوامیه و بنو عباس از آن خارج باشند و کلمه ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی
لهم دلالت میکند بر دو معنی یکی آنکه این خلفای که خلافت ایشان موعود است دین را وعده منجز شود
دین علی اکمل الوجوه بظهور آید دوم آنکه از باب عقاید و عبادات و معاملات و مناکحات و
احکام غیرها الحقیة در عصر مستخلفین ظاهر شود و ایشان با تمام تمام سعی در اقامت آن کنند دین
مرتضی است پس اگر الحال هم تمام مستخلفین در مسئله با فتوی ایشان چه خلاف ظاهر شود از دلیل صحیح
باشد که مجتهدان مسلک کار آید زیرا که آن دین مرتضی است که تمکین آن واقع شد هر چند اجتهاد مجتهدی
چه ارکان مجتهد با احتمال خطا دارد و نزد یک گروه میگویند کل مجتهد مصیب نقد هو اسم در هر حادثه
محتمل است و نزد یک گروه میگویند المصیب واحد والآخر معذور غیر آثم ، حقا حفا در هر دو
باشد لیکن ابتهم ظهور ظهور حقیقت الحقیه در زمان ایشان و تبعی ایشان تمام شده

۱۱

بر حق هادی و حجت بعد پیغمبر نقل ایشان از اهل بیت یا ایشان و استنباط استنباطات قویه تواتر [illegible]

اما میگویند که چون حضرت بسبب خوف مختفی بود و ائمه اهل بیت بسبب تقیه میکردند و [illegible] اظهار

بود [illegible] ایجاد کرده [illegible] اهل بیت زیرا که اگر [illegible]

[illegible] مقتضای این [illegible] من بعد خوفهم [illegible] دلالت میکند بر آنکه

[illegible] مسلمین [illegible] وقت ایجاد [illegible] باشند و [illegible]

[illegible] یکدیگر [illegible] میکنند که اینها بسبب [illegible]

بود [illegible] تقیه میکردند [illegible] مسلمانان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] شدند [illegible] وعملوا الصالحات دلالت میکند بر آنکه

[illegible] استخلاف [illegible] کمال [illegible]

[illegible] وعملوا الصالحات معروف [illegible] استعمال [illegible] اعمال [illegible]

[illegible] کما استخلف الذين من قبلهم [illegible] از [illegible]

[illegible] حضرت موسی علیه السلام

[illegible] حضرت موسی [illegible] حضرت یوشع [illegible] حضرت یوشع بعد

وفات حضرت موسی [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

وصیت حضرت موسی [illegible] بنی اسرائیل تقسیم [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] لیظهره على الدين كله [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] تا الآن موجود

[illegible] حضرت داود و سلیمان که [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض [illegible] مسلمین [illegible]

[illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] این تشبیه بیان [illegible] خلافت [illegible]

شده و آثار [illegible] از آن ظاهر شود هو کلام الله فی قوله تعالی و لیمکنن لهم [illegible] میکنند [illegible]

[illegible] است که این [illegible] از دست ایشان [illegible] و ایشان [illegible] النبی صلی الله علیه [illegible]

گشته [illegible] ایشان [illegible] خواستند و در آن ایام [illegible]

[illegible] قوله تعالی واقیموا الصلوة و آتوا الزکوة [illegible] است که [illegible]

[illegible] از خدای تعالی [illegible] است [illegible]

[illegible] و الشان [illegible] گشت [illegible] عظیم [illegible] شد [illegible]

مستخلفین حق آنست که هر دو وجه متحقق گشت [illegible] وعد الله الذین آمنوا

و دلالت میکند که [illegible] بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] خواهند [illegible] مستخلفین

[illegible] تاکید [illegible] التمکین [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] است [illegible] خلافت [illegible] امیر المؤمنین

عثمان [illegible] میکنند [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] کرده [illegible]

[illegible] خلافت [illegible]

[illegible]

[illegible] اعظم [illegible] کرد [illegible]

[illegible] معلوم کرده [illegible]

[illegible] اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو امر شد یا در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و مستقیم بود و فکر و لیکن لیس فیهم الذی

ادنی هم علم بعید دفعها آنچه کوشیدن با ایشان با بعضها [illegible] خلاف [illegible] لا بجز اینکه [illegible]

بجهاد ایشان مطلوب [illegible] که دین مرتفع مگر بجهاد و لهذا گفته الله لطیف خبیر [illegible] دین حق بجمیع

ادیان مشتمل که [illegible] تا [illegible] ان الله [illegible] عن الذین آمنوا ان الله لا

یحب کل خوان کفور هر آینه خدای دفع میکند از مسلمانان یعنی ضرر کفار [illegible] تمام او

[illegible] که [illegible] از مسلمانان [illegible] هر آینه خدا [illegible] در حق اصحاب

[illegible] اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر [illegible]

جهاد داده شد یعنی [illegible] از آنکه [illegible] قبل هجرت ممنوع شده آنانرا که کفار [illegible]

میکنند بسبب آنکه ایشان مظلوم شده اند و هر آینه خدا بر نصرت ایشان [illegible] الذین

اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت

صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی

عزیز [illegible] شده آنانرا که بیرون [illegible] از خانهای ایشان

بغیر حق [illegible] بسبب آنکه میگویند پروردگار ما خداست [illegible] دفع [illegible] بعضی

بعضی را بدست بعضی هر آینه ویران کرده شدی خلوتهای رهبانان و عبادتخانهای نصاری و

عبادتخانهای یهود و عبادتخانهای مسلمانان یاد کرده میشود در آن مواضع نام خدای یاد

کردن بسیار و البته نصرت خواهد داد خدای کسی را که او هم نصرت دین خدا کند هر آینه خدا

توانای غالب است الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا

بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور [illegible] جهاد اذن شد آنانرا که اگر

[illegible] ایشان در زمین برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و [illegible] بکار

پسندیده و منع [illegible] از کار ناپسندیده و خدای راست [illegible] همه کارها [illegible]

[illegible] تمهید اذن جهاد باشد [illegible] عظیم دارد [illegible] یعنی سنت مستمره

ست دفع شر کفار از مسلمانان واجب یعنی در جهاد جواز اذن داده باز فرمود ان الله لا یحب کل
خوان کفور آیه ... یعنی دوست نمیدارد هر خیانت کننده ناسپاس را که الست ما دفع شر کفار شده که دوست ... علیهم
مرحمیانست کنند ... اسلام ... بنده ... دوست میداریم هر ... ناسپاس را چون کفار ...
منصف ... که ... نعمت ... نیز ... موحدان ... منصف ... شکر ...
نعمت موحدان مرتکب کفران نعمت شده اند ... قوله تعالی اذن للذین یقاتلون بانهم
... برای اذن جهاد تقریر کرده شد یعنی مظلوم اند وخدای تعالی بهمیشه ... مظلوم
رحم میفرماید و ... ظالمان شکست می آرد و مظلوم را از دفع ظالم از خود در جمیع ملل ... جائز
باشد ... مسلمانان ... که ... یقاتلون ... اشاره میکند تا ... ظالم ...
خواهد بود که با ایشان جنگ میکنند و ان الله علی نصرهم لقدیر کنایه ... و ان الله لا ... نصرهم ...
واقع شد ... یعنی عجب ... در ... سبیل ... عظیم ... الا ...
... که ... عضد ... تو ... انشیم ...
کامل ... تو ... توانا نه ایم نظر باینکه ... مفسر ... کار ...
دیگران ... میکنند قوله تعالی الذین اخرجوا من دیارهم ... الذین یقاتلون ... مظلوم
دیگر مینماید یعنی یکی آنکه جنگ میکنند و ... دیگر آنکه از خانهای ایشان بیرون میکنند
بغیر گناهی که کرده باشند الا ان یقولوا ربنا الله ... عجب است یعنی ای عجب ... ما ...
... که توحید را که موجب ... و ... موحدان ...
... کنا ... قوله تعالی ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض ... دیگر ... جهاد ...
مینماید یعنی ... مظلوم را دفع ظالم از ... و مال ... محمود ... کما قال فقد جعلنا
لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا ... جهاد و ... جهاد
و آن است که حکمت الهی مقتضی ظهور ... بر ... و ... و ...
و کفار ... کرده ... خود ... خود ... باشند

چون اگر مصحوب نباشد بشرط آن حضرت صلی الله علیه وسلم با هم رفیقان بهم با یکدیگر در هر اتفاق حرج
میشود و مرتد در فکر فنا ایشان حضرت کتاب الله معدوم میگشت ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم اشاره
است بشرط کسی که او را کاملا بصفت مبایعت بر دست حضرت پیغامبر بود ظاهر میگشت و نیز تا آنچه
عیان هیچ یک بعد از آن حضرت کامل اند و مستوجب آن آیت غیر ستم بود کاملا رده
این جماعت بود ما [illegible] حضرت [illegible] دعای [illegible] کرده اند هر از کلمه با یکدیگر
از صوابجانب است شد [illegible] خلفا میداند قوله تعالی الذین ان مکناهم بدلالت از الذین
یجاهدون [illegible] دیارهم و معنی ان مکناهم ان مکنا بعضهم مسلمانان [illegible]
مستند [illegible] شد زیرا که تمکین کل مهاجرین بل کل هم غیر مستحیل عادیست
یا آن [illegible] بحدیث خوانند قالت الانصار منا [illegible] و فعل [illegible] نوعیم بود
زعمای ایشان می باشند نه کل فرد فرد و باز معنی ان مکناهم تعلیق یک [illegible] خلافت
دیگر زیرا که خلافت [illegible] تمکین فی الارض [illegible] باید که اگر تمکین
جماعت فی الارض [illegible] ان تمکین متعین [illegible] باقامت دین [illegible] است معنی
خلافت راشده [illegible] حضرات خلفای از مهاجرین [illegible] که یجاهدون [illegible]
دیارهم و اذن جهاد برای ایشان بالقطع محقق شده و تمکن شدند در ارض بالقطع پس
لازم آمد که اقامت دین کرده باشند بالقطع بمقتضای این تعلیق پس بالقطع خلفاء راشدین
بودند زیرا که معنی خلافت راشده غیر این دو جزو نیست اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة
[illegible] باقامت ارکان اسلام و امروا بالمعروف شامل است احیای علوم دین را و
نهوا عن المنکر شامل است جهاد کفار را و اخذ جزیه نیز اگر منکری زیاده تر از کفر نیست
و نهی [illegible] بالاتر از قتل اهل کفر [illegible] جزیه [illegible] و شامل است اقامت حدود و تعزیرات
را بر عصاة مسلمین باز مفهوم اقاموا و اتوا و امروا و نهوا آنست که مراد از ممکنین
[illegible] تمکین ایشان [illegible] ظاهر شود [illegible] جزا [illegible] شرط باید معنی ان مکناهم

اذا کنا هم اختیار است به تمکین ایشان بعد زمان آینده و حرف تعلیق ذا استقدام بهقد فوق
مقدم بر آن مسابق مذکور شد ان الله یدافع و لولا دفع الله الناس و کلمه اذا بعد عاقبة الامور
منفیست اذ تمکنوا [illegible] به طور صیدا هم واقع [illegible] آخر خواهد بود چنانچه شناسیم و لهذا اذن جهاد
داشتیم مساواتست [illegible] بین جهاد آیه و معنی عدا اخذ کها [illegible] خواهد جیبه معانی [illegible]
کلمات مقرر دو این آیات شناختیم وقت [illegible] آمد کز نکته دیگر بعضی [illegible] وقت که هرچند
آیه استخلاف و آیه تمکین در یک قصه است منصوص اخذ [illegible] و تعبیر مختلف و این نکته را یعنی
از مجموع آیه کریمه کذا [illegible] بیان مبانی می باید شناخت اینجا لیستخلفنهم و لیمکنن
لهم دینهم گفته شد و جای دیگر مکنهم فی الارض باقامت دین گفته آمد و حاصل هر دو یکیست
اینجا لفظ [illegible] مذکور شد و اینجا ان مکناهم باسبق ان الله یدافع و لولا دفع الله الناس
اینجا و لیمکنن لهم گفته شد و اینجا اقاموا الصلوة اینجا استخلاف مذکور شد و اینجا تمکین فی
الارض اینجا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا گفته آمد و اینجا اقاموا الصلوة الخ اینجا
تقویت حال [illegible] واحد و اقامت [illegible] مرادست [illegible] از لفظ لیمکنن
لهم دینهم الذی ارتضی لهم [illegible] و اینجا از کلمه اقاموا الصلوة الخ اینجا و لیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا گفته شد و اینجا [illegible] و لولا دفع الله الناس [illegible] ای
الحاضرین [illegible] الآیه گفته [illegible] و جای دیگر اخرجوا من دیارهم و در مفهوم هر دو کلمه عموم
و خصوص [illegible] نیز آنکه بعض مهاجرین در دیار و اوطان گشته شدند و نزول آیه
استخلاف [illegible] جمعی از صحابه مهاجرین اولین بود [illegible] آیه
استخلاف [illegible] خلافت در آنجا عدیست که هر دو صفت [illegible] شد یکجا
قضیه واحد باشد و تعبیر مختلف ظاهر هر یک تعبیر را بعض تعبیر دیگر میتوان محکم ساخت عام
یکی را بخصوص تعبیر دیگر میتوان مخصص نمود و مطلق یکی را به مقید دیگر تعبیر توان مقید گردانید
چون اینهمه گفته شد باصل غرض متوجه شویم این هر دو آیه بتحقیق واحد اند

جمع مستخلف و [illegible] [illegible] ظاهر شد اگر وعده خدا تعالی ثابت است و البته در خارج واقع

خواهد شد [illegible] [illegible] فی الارض [illegible] و [illegible] آیه استخلاف [illegible]

شد و [illegible] [illegible] رضی الله تعالی عنهم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible] حضرت حق [illegible] باقی ماند [illegible]

[illegible] استخلاف [illegible] [illegible] الی یوم القیمة

موجود [illegible] [illegible] مستخلف شدند و ممکنین ایشان اند

بالقطع و [illegible] خلافت [illegible] مستحق آن [illegible] [illegible] مکذب

خدا و مکذب رسول او [illegible] مخالف [illegible] تصدیق [illegible] را امر [illegible] کرده اند [illegible]

به مخالفت [illegible] [illegible] و [illegible] استخلاف [illegible]

و وعده [illegible] [illegible] چون [illegible] استخلاف [illegible]

معین استخلاف علیکم فلانا ثم فلانا [illegible] [illegible]

[illegible] انعقاد خلافت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] مستخلف [illegible] [illegible] [illegible]

مستخلف [illegible] و وعده [illegible] [illegible] مستخلف [illegible]

و در [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] مسند خلافت

نشستند [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت صلی الله

علیه و سلم فرموده [illegible] [illegible] مسلمین را علم

بالقطع حاصل شد که [illegible] برای [illegible] [illegible] لیکن [illegible] کدام

شخص معین [illegible] [illegible] دیگر [illegible] برای حضرت مرتضی

[illegible] جناب نبوی صلی الله علیه وسلم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] این آیات معلوم بالقطع شد که [illegible] مستخلف و ممکن خواهند

خلافت بعوض خصوص و استقلال باقی مانده بود که بیان افراد هرچند که علم کدام کس خواهد بود دین

بهر وقت بر انداخته شد هر یا بحکم جامعه [illegible] اشخاص معینه موعود آمد هر بر دست [illegible]

بلاد و تمکین دین و امر تعیین و اعلای کلمة الله تحقق یافت بتعیین اشخاص که در عصر ایشان

بود فرع استخلاف [illegible] فی الارض باید ایشان [illegible] اگر [illegible] بدی راه هی باید از جهة

اگر امام بغوی در تفسیر این آیه میگوید قال [illegible] کما استخلف داود و سلیمان و غیرهما

الانبیاء علیهم السلام و قیل کما استخلف الذین من قبلهم یعنی بنی اسرائیل حیث اهلک الجبابرة

بمصر والشام و اورثهم ارضهم و دیارهم بر قول قتاده استخلاف خلیفه ساختن [illegible]

محل دیگر بجای قومی نشاندن و همچنین محتمل است که مراد تمکین کافه مهاجرین اولین باشد

و هرچند استدلال بر خلافت خلفا از این آیه درست نمی‌شود گوییم توجیه اول منصوص است باعتبار

استعمال [illegible] تفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و هرچند التفات کرده نمی‌شود بقول دیگر

و علی تقدیر التسلیم استخلاف [illegible] عظیم و تمکین ایشان بغیر خلیفه مکنهم فی الارض [illegible]

و [illegible] خارجیه [illegible] مسلمین و تمکین مهاجرین بغیر خلیفه و تمکین [illegible]

پس [illegible] استخلاف و تمکین کافه مسلمین در حقیقت وعده خلیفه ممکن فی الارض است اینجا نکته

دیگر که کثیر الفوائد است حق سبحانه و تعالی [illegible] فرمود که قرآن را [illegible] الله [illegible] قال تعالی

و انا له لحافظون [illegible] و در آیه دیگر صورت حفظ بیان فرموده ان علینا جمعه و قرآنه ثم ان علینا بیانه

خدا [illegible] و حفظ الله [illegible] لیکن حفظ او سبحانه در خارج بصفت حفظ [illegible]

خود را [illegible] ظاهر می‌شود بلکه صفت ظهور حفظ الهی در [illegible]

که الهام فرمود در قلوب [illegible] اقامت [illegible] مرحومه که سعی [illegible] بین الدفتین

الدفتین و جمیع مسلمین [illegible] نسخه و [illegible] جماعات عظیمه انقراض خصوصا

و [illegible] مسلمین [illegible] ان [illegible] نسخه [illegible]

[illegible] جماعات دیگر [illegible] غریب و [illegible]

متواتر آنکه معنی لفظ ... حرفی ... قیام کنند تا هر غیر صورت خط جمیع را معین و معتقد

نه نقص و حرف ... صورت خط [illegible] کلامی که محفوظ نیست تا وقت آن هر حرفی ثبت آنچه

[illegible] بآن بعضی از کتب معلوم است و غیر آنچه خوانده نشود دیگر قرائة متواتره و قراءة متواتره

است [illegible] اما نقص و نقصان اصحاب کرام رسید نه مجرد

محل ظنی و عدم انکار [illegible] مصاحف عثمانیه [illegible] باشد [illegible] صورت خط آن نه در بین

الدوعین صحیح است بر آن [illegible] محفوظ است [illegible] محفوظ است غیر قرآن

لان الله تعالی قال و انا له لحافظون و قال ان علینا جمعه [illegible] پس قراءة [illegible] [illegible]

[illegible] جایز [illegible] مسعود [illegible] صحیح شده است و در [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] دیگر [illegible] بعضی آیات [illegible]

[illegible] اصل [illegible] آیات [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و بیان [illegible] شد تا [illegible] صحیح بود [illegible]

ابن عباس [illegible] المغفور و همچنین جمیع از صحابه [illegible] قرآن [illegible] مصحف [illegible]

بود و هر یکی از اهل العصر [illegible] بلغت خود [illegible] قریش حضرت ذی النورین بالعام

[illegible] کرد و هر یک قرآن [illegible] بود و در آن [illegible] و قال [illegible] شد و در

[illegible] جانب عثمان آمد چون تمام عالم [illegible] مصاحف عثمانیه جمع شد [illegible] کردیم که محفوظ

[illegible] و [illegible] الحفظ [illegible] اگر مراد الحفظ می بود [illegible] هیچ عاقلی حفظ [illegible]

[illegible] دیگر امام موهوم الوجود [illegible] ادعا کنند که [illegible] سبحانک هذا بهتان عظیم

یا روایتی غریبی در کتابی یا در [illegible] آورده باشند که فلان چنین گفت [illegible]

چنین نوشت در وقت [illegible] یک جانب [illegible] و یک جانب [illegible] المغفور و چون [illegible]

از روی [illegible] برداشتند و حق مثل فلق الصبح پدیدار گشت [illegible] خلاف نماند هر که [illegible]

[illegible] افتد [illegible] است او را می باید [illegible] اگر گوش شنوا [illegible]

بار دیگر البته فنا خواهد گشت بر عالم است الهام احیاء حق در قلوب عباد صالحین ما منتخب مراد
او کنند و موعود است امر انجام دید و وحی بحکم قصه خضر با حضرت موسی ذکر نکرد دیگر برای افاده
همین نکته اما چون ایام نبوة موجود بود وحی مفترض الطاعة در قلب پیغمبر میرسید و شک و شبهه
را اصلا هیچ گنجایش نه در اول و هله [illegible] و چون ایام نبوة منقضی شد وحی منقطع گشت ناچار
حق تعالی عباد صالحین در کارهای مطلوب خود یا الهام و اجتهاد و یا نوعی از رویا و الهام و فراست خواهد
داد تا مهم حجت قایم شود تحقیقا [illegible] چون کار دیار پایه آخر رسید و رشد آن مانند فلق الصبح ظاهر
گشت معلوم شد اهل التحقیق بشکل آنچه محض حق بوده است کما قال عمر رضی الله عنه فی مباحثه مع ابی
بکر رضی الله عنه فی مسئلة المرتدین فعرفت انه الحق و دوامی که در تنقیب خلفا و در میراث باره
صفت بعد ایام خلافت بقیه ایام نبوة بوده است گویا در ایام نبوة حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم تصریحا بر زبان مبارک خود [illegible] بود در ایام خلافت عالی گشت بدست و سر اشاره می فرماید بعضی
بی مقصود برند و بعضی را خطا کردند و معنی اجماع که بر زبان علما ادیرسیده باشی این است
که همه مجتهدین [illegible] فرد فرد عصر واحد بر مسئله اتفاق کنند نه زیرا که این صورتی است غیر واقع بلکه غیر
ممکن عادی بلکه معنی اجماع حکم خلیفه است بچیزی بعد مشاورة ذوی الرای یا بغیر آن و نفاذ آن حکم
تا آنکه شایع شد و در عالم محکم گشت قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین
من بعدی الحدیث و چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که حق تعالی وعده فرمود و الله لا
یخلف المیعاد که مهاجرین اولین را که در صفات ایمان و عبادت پیش قدم اند با استخلاف
ساخت و از ایشان یکان یکان موعود بظهور خواهد آمد و صورت ظهور این وعده آنست که واحد
بعد واحد از ایشان خلیفه شود بدون نصب خلیفه قوم کثیر محال عادیست قال صلی الله علیه وسلم
الامام جنة یقاتل من ورائه و قال لا یصلح الناس فوضی لا سراة لهم ولا سراة اذا جهالهم
سادوا این مقدمه معلوم بالقطع است لیکن در یک وقت نوعی از غموض و اشکال موجود بود که
کدام کس خلیفه خواهد شد و مدة خلافه و صوفه چقدر باشد و ترتیب خلافت ایشان بچه

اسلوب یافته قسم دوم [illegible] جمیع [illegible] که جمیع اهل اسلام اجماع دارند که الهام یکی [illegible] برآمد چنانکه از آنجا که [illegible]

نکرد الا چون ولایت معجزه نکند جمیع الهام [illegible] تعیین [illegible] بعید و احد و چون آنکه جمیع آن الهام را اولا قبول

یکی بعد دیگری [illegible] که این الهام [illegible] جمیع اهل البناء والنبی یعنی [illegible] ایمه [illegible] آید بعد [illegible]

از زمان [illegible] مسلک [illegible] که [illegible] نزد جمیع [illegible] که اهل [illegible] نبوده و بعد

به ذکر ارسال [illegible] انکار [illegible] کلام [illegible] مسلک اول ثانی اما اشتغال [illegible]

[illegible] آنچه [illegible] بیان [illegible] ذکر [illegible] بخاطر [illegible] معجزه النبی [illegible] اما از

[illegible] که [illegible] اصحاب [illegible] واقع شد [illegible] احتمال [illegible] که تاکید [illegible]

[illegible] یکی از [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار انبیا [illegible] و نصوص [illegible]

[illegible] سایر کتب الهیه و آن را [illegible] صحابه و [illegible] کتاب [illegible] انبیا [illegible]

[illegible] کرده اند [illegible] متکلمین اعتراض [illegible] مسلک [illegible] عاجز [illegible]

[illegible] این مسلک [illegible] اعتراض [illegible] اگر [illegible] کتب الهیه [illegible]

آنحضرت صلی الله علیه وسلم مذکور است [illegible] که [illegible] وصف [illegible]

[illegible] که [illegible] الکل [illegible] و [illegible] بیان [illegible] هیچگاه [illegible]

کلیه [illegible] خواهد [illegible] کلیه [illegible] کند [illegible]

[illegible] بلکه تعلق ذهن [illegible] ممنوع است زیرا که در کتب الهیه رسوم [illegible] ذکر [illegible]

نبوت و [illegible] ذکر [illegible] تکلیف ناس [illegible] نبوت [illegible]

[illegible] قاضی عضد فی المواقف فان قیل ان زعمتم صحة صفته [illegible] انه یجیء فی [illegible]

[illegible] فی [illegible] و صفته کیت و کیت [illegible] انه نبی [illegible] التوریة

والانجیل [illegible] عن ذلک [illegible] ذکره [illegible] فلا یدل [illegible] النبوة بل [illegible]

[illegible] آخر لم یظهر بعد قلنا المعتمد [illegible] المعجزة [illegible] و هذه الوجوه [illegible]

[illegible] انتهی [illegible] متکلمین [illegible]

عند بعضهم عامه مسلمین اما باید که گوش بآن ننهد و علما را باید که انکار آن کنند و این سخن بجا

می باید که علما متفق اند بر آنکه اگر اجتهاد مجتهد و فتوای مفتی بر خلاف صریح قرآن یا صریح سنت

مشهوره یا صحیحه یا اجماع یا صریح عقل واقع شود نافذ نیست و تقلید او کسی را جایز نه [illegible]

معتبر باید [illegible] آنچنان [illegible] و حدیث [illegible] بود [illegible] بنا بر [illegible]

معلوم شد و بالفعل که [illegible] کتاب [illegible] صاحب الزمان مکلف شده اند [illegible]

[illegible] قائم شد پس قول با آنکه [illegible] اخبار [illegible] خلاف [illegible] تحقیق در بیع

از باب سنت که بعد [illegible] بعد حجت قایم گشت و تکلیف متحقق شد یقینیها اصل موجود [illegible]

چنانچه قیاس اقترانیه و استثنائیه چون مواد آن یقینیه باشند و بشکل منتج [illegible] تمام مقدمات

را ذکر نکنند و از بعض مقدمات و از طریق طفره بمطلب انتقال نمایند مثل [illegible] مستفاد من الشمس

[illegible] بسبب [illegible] اختلاف [illegible] از شمس لیکن [illegible] قسم

حدسی که بعضی افراد [illegible] بآن [illegible] نزد [illegible] و [illegible] تکلیف [illegible]

عامه را و حدسی که اکثر افراد [illegible] بآن [illegible] مثل [illegible] از جهت [illegible]

شمس و طلوع اوست و [illegible] تکلیف [illegible] میشود و حجت قایم میگردد خصوص کتب الهیه

باعتبار وجود پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه وسلم هر چند از جهت اقیسه اقترانیه و استثنائیه یقینی

فرد خاص که افضل افراد بشر است معتبر باشند اما از جهت حدس قریب الاخذ می رساند و [illegible] مکلف

[illegible] نیست که [illegible] این اوصاف [illegible] بعد [illegible] که در غیر

خاص یافته شد حدس آنجا [illegible] چون این حکایت آخر شد باید دانست که [illegible] خلافت

خلفا هر چند نوعی از خصوص داشته باشند چون فتح عجم و شام [illegible] که از زمان حضرت آدم تا

این عصر کاهی نشده بود بظهور آمده [illegible] و [illegible] قلوب ایشان و تمکین دین

[illegible] متحقق شد که [illegible] در زمان عثمان آن بوجود آمده پس برای مصداق وعده استخلاف

امر خلافت [illegible] بیشتر از این خواهد بود [illegible] قرائن بسیار مثل [illegible] شد حدس

ابر

قریب بالاتفاق بهم رسید که عبارت است ازین عزیزان اند و مردمان بهمان حد بی قریب با خود شدند و
این نوع سخن در تفسیر آیات برای جمعی است که تتبع احادیث نبویه بیشتر کرده‌اند و اما آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مبین قرآن عظیم است هر جا اشکالی بهم رسد بحدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم رجوع
می باید کرد قال الله تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم حالا هر چه بر کرده ایم و سخن را بعبارت دیگر تقریر نمائیم
چون این آیات نازل شد که صراحت معنی خلافت ثابت و بعد تعیین آن افراد و ترتیب ایشان
در خلافت و مدة خلافت ایشان بخصوص واقع بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم منتظر عالم غیب ماندند
که چه افاضه میشود خدای تعالی در رؤیا حل کما فرمود بعض رؤیا خود دیدند و بعض رؤیا امتی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیدند و تعبیر آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که قصه رؤیا انواع
... رؤیا القلیب قال صلی الله علیه وسلم بینا انا نائم رأیتنی علی قلیب علیها دلو فنزعت منها ما
شاء الله ثم اخذها ابن ابی قحافة فنزع منها ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف والله یغفر له ثم
استحالت غربا فاخذها ابن الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع نزع عمر حتی ضرب الناس بعطن اخرجه
الشیخان من حدیث ابی هریرة والترمذی من حدیث ابن عمر واخرج ابن مردویه عن ابن عمر خرج علینا
رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات غداة بعد طلوع الشمس فقال رأیت قبیل الفجر کأنی اعطیت المقالید
والموازین فاما المقالید فهی المفاتیح واما الموازین فهذه التی یوزن بها فوضعت فی کفة ووضعت
امتی فی کفة فوزنت بهم فرجحت ثم جیء بابی بکر فوزن بهم فوزن ثم جیء بعمر فوزن بهم فوزن
ثم جیء بعثمان فوزن بهم ثم رفعت واخرج ابو داود عن ابی بکرة ان رجلا قال لرسول الله
صلی الله علیه وسلم رأیت کأن میزانا نزل من السماء فوزنت انت وابو بکر فرجحت انت ووزن ابو بکر وعمر
فرجح ابو بکر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع المیزان فاستاء لها رسول الله صلی الله علیه وسلم
یعنی فساءه ذلک فقال خلافة نبوة ثم یؤتی الله الملک من یشاء واخرج ابو عمر من طریق نحوه واخرج
البغوی وعنه جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اری اللیلة رجل صالح کان ابا بکر نیط برسول
الله صلی الله علیه وسلم ونیط عمر بابی بکر ونیط عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند رسول الله صلی الله

عليه وسلم قلنا انا الرجل الصالح فرسول الله صلى الله عليه وسلم واما نوط بعضهم ببعض فهم ولاة
الامر الذي بعث بنبيه صلى الله عليه وسلم واخرج ابو داود عن سمرة بن جندب ان رجلا قال يا رسول الله
اني رايت كان دلوا دلي من السماء فجاء ابو بكر فاخذ بعراقيها فشرب شربا ضعيفا ثم جاء عمر فاخذ
بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء علي فاخذ بعراقيها فانتشطت
وانتضح عليه منها شيء العراقي جمع عرقوة وعرقوة الدلو الخشبة المعترضة على فم الدلو انتشطت
اضطربت وعن ابن عباس كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني
ارى الليلة ظلة ينطف منها السمن والعسل فارى الناس يتكففون بايديهم فالمستكثر والمستقل
وارى سببا واصلا من السماء الى الارض فاراك يا رسول الله اخذت به فعلوت ثم اخذ به رجل اخر
فعلا به ثم اخذ به رجل اخر فعلا به ثم اخذ به رجل اخر فانقطع ثم وصل فعلا به فقال ابو بكر بابي انت وامي
لتدعني فاعبرها فقال اعبرها قال اما الظلة فظلة الاسلام واما ما ينطف من السمن والعسل فهو القران لينه
وحلاوته واما المستكثر والمستقل فهو المستكثر من القران والمستقل منه واما السبب الواصل من السماء
الى الارض فهو الحق الذي انت عليه تاخذ به فيعليك الله ثم ياخذ به بعدك رجل فيعلو به ثم ياخذ به
رجل اخر فيعلو به ثم ياخذ به رجل اخر فينقطع ثم يوصل له فيعلو به اي رسول الله لتحدثني اصبت ام اخطات
فقال النبي صلى الله عليه وسلم اصبت بعضا واخطات بعضا فقال اقسمت يا رسول الله لتحدثني ما الذي
اخطات به قال النبي صلى الله عليه وسلم لا تقسم اخرجه البخاري ومسلم والدارمي وابو داود والترمذي
قوله اخطات بعضا علما در وجه خطا سخنها گفته اند لكن التحقيق نزديك فقير مقرر شده آنست كه مراد
از خطا كراهت تعبير ابو بكر است پيش آنحضرت بوجهي از استعاره بلفظ خطا تعبير كرده شده است وعن الحسن قال
قال ابو بكر يا رسول الله ما ازال اراني اطا في عذرات الناس قال لتكونن من الناس بسبيل
قال رايت في صدري رقمتين قال سنتين اخرجه ابن سعد يا زيارت آنحضرت صلى الله عليه وسلم
در بعض حوادث كه ذكر كرده واز انجا استنباط فرموده كه اينجماعه خلفا اند اخرج الحاكم عن سفينة
قال لما بنى النبي صلى الله عليه وسلم المسجد وضع حجرا ثم قال ليضع ابو بكر حجرا الى جنب حجري ثم قال

ليضع

لیضع عمر حجره الی جنب حجر ابی بکر ثم لیضع عثمان حجره الی جنب حجر عمر ثم قال هولاء الخلفاء بعدی واخرج
ابو یعلی عن عائشة قالت لما اسس رسول الله صلی الله علیه وسلم مسجد المدینة جاء بحجر فوضعه وجاء ابوبکر
بحجر فوضعه وجاء عمر بحجر فوضعه وجاء عثمان بحجر فوضعه فسئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ذلک
فقال هم الخلفاء من بعدی واخرج البزار والطبرانی فی الاوسط والبیهقی عن ابی ذر قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم جالسا وحده فجئت حتی جلست الیه فجاء ابوبکر فسلم ثم جلس ثم جاء عمر ثم جاء عثمان وبین
یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم سبع حصیات فاخذهن فوضعهن فی کفه فسبحن حتی سمعت لهن حنینا

ثم اخذهن

کحنین النحل ثم وضعهن فخرسن فوضعهن فی ید ابی بکر فسبحن حتی سمعت لهن حنینا کحنین النحل ثم وضعهن
فخرسن ثم تناولهن فوضعهن فی ید عمر فسبحن حتی سمعت لهن حنینا کحنین النحل ثم وضعهن فخرسن ثم تناولهن
فوضعهن فی ید عثمان فسبحن حتی سمعت لهن حنینا کحنین النحل ثم وضعهن فخرسن فقال رسول الله صلی
الله علیه وسلم هذه خلافة نبوة واخرج ابن عساکر عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم اخذ حصیات فی یده
فسبحن حتی سمعنا التسبیح ثم صیرهن فی ید ابی بکر فسبحن حتی سمعنا التسبیح ثم صیرهن فی ید عمر فسبحن حتی
سمعنا التسبیح ثم صیرهن فی ید عثمان فسبحن حتی سمعنا التسبیح ثم صیرهن فی ایدینا رجلا رجلا فما سبحت
حصاة منهن چون بدست مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتهی اما صفات [illegible] ترتیب خلفا
اند آن حدیث محامله با سر ظاهر کرد بد تعیین زمان و مکان آن فرمود و خبر داد [illegible]
چنانچه بنام امت خوانده بود فی حدیث سفینة الخلافة بعدی ثلثون سنة و فی حدیث ابن مسعود
تدور رحی الاسلام لخمس وثلثین سنة فتناقض در میان این دو حدیث نیست زیرا که چون حضرت
مرتضی رضی الله عنه با خلفا عد کنند نظر بوجوه سوابق اسلامیه او و افضلیت او من جمیع الوجوه
زمان خلافت خود مدت خلافت ثلثین شود و اگر عد نکنند نظر بآنکه خلافت [illegible] انتظام نیافت
بموت حضرت عثمان خلافت خاصه منقطع گشت و اکثر احادیث بهمین مضمون واقع شده و فی
حدیث ابی هریرة وغیره الخلافة بالمدینة والملک بالشام و [illegible] لفظ خلافت [illegible]
احادیث و در احادیثی که مذکور خواهد آمد دلالت می نماید بر آنکه مراد تفسیر لفظ خلافت

في رواية كريمة آمنة حيا كذ لفظ هذا أعني هذا أعني قد جعل الله لهن سبيلا فلا تنكبوا الجلد والحد
ثم جعل الله لهن سبيلا أبو داود وأخرج الحاكم عن أنس بن مالك قال بعثني بنو المصطلق إلى رسول الله
صلى الله عليه وسلم إلى من ندفع زكوتنا إذا حدث بك حدث قال ادفعوها إلى أبي بكر فقلت ذلك لهم
فقالوا سله إن حدث بأبي بكر حدث الموت فإلى من ندفع زكوتنا فقلت له ذلك فقال فادفعوها
إلى عمر فقالوا فإلى من ندفعها بعد عمر فقلت له فقال ادفعوها إلى عثمان وعن سهل بن أبي حثمة قال بايع
أعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فقال علي للأعرابي ائت النبي صلى الله عليه وسلم فاسأله إن أتى
عليه أجله من يقضيه فأتى الأعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فسأله فقال يقضيك أبو بكر فخرج إلى علي فأخبره
فقال ارجع واسأله إن أتى على أبي بكر أجله من يقضيه فأتى الأعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فسأله فقال
يقضيك عمر فخرج إلى علي فأخبره فقال ارجع فاسأله من بعد عمر فقال يقضيك عثمان فقال علي للأعرابي
ائت النبي صلى الله عليه وسلم فاسأله إن أتى على عثمان أجله من يقضيه فقال النبي صلى الله عليه وسلم
إذا أتى على أبي بكر أجله وعمر أجله وعثمان أجله فإن استطعت أن تموت فمت أخرجه الإسماعيلي
في معجمه وأخرج أيضا منه حديث أبي هريرة رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم بايع أعرابيا بقلائص
إلى أجل فقال يا رسول الله إن عجلتك منيتك فمن يقضيني قال أبو بكر قال فإن عجلت بأبي بكر
منيته فمن يقضيني قال عمر قال فإن عجلت بعمر منيته فمن يقضيني قال عثمان قال فإن عجلت بعثمان
منيته فمن يقضيني قال إن استطعت أن تموت فمت وعن جبير بن مطعم أن امرأة أتت رسول
الله صلى الله عليه وسلم فكلمته في شيء فأمرها أن ترجع فقالت فإن لم أجدك كأنها تعني الموت
قال إن لم تجديني فأتي أبا بكر أخرجه البخاري ومسلم والترمذي وأبو داود وابن ماجه
وعن أبي هريرة أن النبي صلى الله عليه وسلم استسلف من يهودي شيئا إلى الحول فقال أرأيت
إن جئت ولم أجدك فممن أسأل قال من أبي بكر قال فإن لم أجده قال من عمر قال فإن لم أجده
قال إن استطعت أن تموت إذا مات عمر فمت ذكره المحب الطبري في الرياض وقد تقدم
وأخرج ابن سعد عن ابن شهاب قال رأى النبي صلى الله عليه وسلم رؤيا فقصها على أبي بكر

بابكر

[illegible] فقال یا رسول الله

[illegible] و اخرج البیهقی و ابو نعیم عن ابن

عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سیکون بعدی اثنا عشر خلیفه ابو بکر الصدیق لا یلبث

خلفی الا قلیلا [illegible] یا رسول الله

[illegible]

الذی [illegible] و اخرج ابو یعلی عن ابی جحیفة [illegible]

[illegible] النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت مرتضی باشد [illegible] ابی بکر الصدیق [illegible] حضرت

[illegible] عبد الرحمن [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت مرتضی [illegible] ابا بکر [illegible]

[illegible] ابی بکر و عمر [illegible] قال الله تعالی

[illegible]

[illegible]

[illegible] عن النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] الخلیفة

من بعدی [illegible] ابی طالب فقالت الملائکة یا محمد [illegible] الخلیفة من بعدک ابو بکر الصدیق

حدیث البخاری ان عمر سأل حذیفة عن الفتنة التی تموج کموج البحر فاذا حفظ عن النبی صلی الله علیه
وسلم فیها فقال ما لک ولها یا امیر المؤمنین ان بینک وبینها بابا مغلقا قال أیکسر الباب
ام یفتح قال قلت لا بل یکسر قال ذلک حری ان لا یغلق ابدا ثم فسر حذیفة الباب بعمر بعد از آن
پیدا و ملوی امر فرمود باقتدای ایشان در حدیث ابن مسعود اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر
و عمر و در حدیث حذیفة انی لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا باللذین من بعدی واشار الی ابی
بکر و عمر و این حدیث ها کلام مراصول نهادن دلالت میکند بر آنکه علم ایشان بقیام شیخین بامر
بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم محقق بود و سلف چندین حدیث باین تخصیص و تعیین شنیده بودند
فی حدیث ابن ماجه عن عرباض بن ساریة فمن ادرک ذلک منکم فعلیه بسنتی وسنة الخلفاء
الراشدین المهدیین بعدی عضوا علیها بالنواجذ باز نزدیک وفات نوعی دیگر در خلافت حضرت
ابی بکر اشاره فرمودند عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه لقد هممت او اردت
ان ارسل الی ابی بکر وابنه فاعهد ان یقول القائلون او یتمنی المتمنون ثم قلت یأبی الله ویدفع
المؤمنون او یدفع الله ویأبی المؤمنون اخرجه البخاری ومسلم معناه وفیه ویأبی الله والمؤمنون
الا ابا بکر و این حدیث صحیح و صریح است در آنکه نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم استخلاف حضرت
صدیق مراد بود و ترک کرد استخلاف صریح را برای اعتماد بر فضل الهی بعد از آن امامت
نماز باو تفویض فرمودند و این قصه مشهور است بالجمله اینجا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در بیان آیات افاده فرمود و لابیان بعد بیانه و در جای خود بیشتر از این مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی بالجمله از این احادیث باصل آیه ملحق شد چنانکه بیان قدر صحیح در دست مسیح بالجمل
ثابت شد که آیت صریح است در آنکه نام این بزرگواران آمد اگر استخلاف شخصی حقیقه گردانید
تمام این بزرگواران معین شده بودند اگر معنی فتحی را جانشین سازیم چنانکه معنی است تعیین
صورت موعود بیان نموده اگر صاحب این عزیز است والله اعلم بالصواب قال الله تبارک
وتعالی فی سورة الانبیاء ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون

برخ

بعضی را آنچه نوشتیم و تصحیفها جدا از قدرت کرد زین معموره عبارتی آن شود جدهای مشابه
معنی را دانند چه جملهٔ تصحیفات با نامه معرفت وارد لفظهٔ او بر حسب مکتوب است و کلام ایشان
بعضی او مصدق بعضی است قال تعالی ذلک مثلهم فی التوریة و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه
تا آخر و نیز وارد است تفسیر مختلف جا بوده ذکر حضرت شد که در توریة و انجیل اینجا عبارت ارض
که مشعر این جا ارض بشطاء که حاصل آن خلیفه و دولت اسلامیست جا عبادی الصالحون ذکر کرده شد آنجا
هم و مثلهم مثل بالنبیه ذکر یا شده آنرا در بعض از تصانیف شیخ جلال الدین سیوطی
مذکور است اخرج ابن ابی حاتم فی تفسیره عن ابن عباس فی الآیة قال اخبر الله سبحانه فی التوریة و الزبور
و سابق علمه قبل ان تکون السموات و الارض ان یورث امة محمد الارض و اخرج ابن ابی حاتم
عن ابی الدرداء انه قرأ قوله تعالی ان الارض یرثها عبادی الصالحون فقال نحن الصالحون و قال
الربیع ... قد وقفت علی نسخة من الزبور و بها خمسون سورة فقرأت فی السورة الرابعة
منه یا داود اسمع ما اقول و مر سلیمان فلیقله للناس من بعدک ان الارض اورثها محمدا
صلی الله علیه و سلم و امته و اخرج ابن عساکر عن ابن مسعود قال قال ابو بکر الصدیق خرجت
الی الیمن قبل ان یبعث النبی صلی الله علیه و سلم فنزلت علی شیخ من الازد عالم قد قرأ الکتب
و اتت علیه من الدهر اربعمائة سنة الا عشر سنین فقال لی احسبک حرمیا قلت نعم قال و احسبک قرشیا
قلت نعم قال و احسبک تیمیا قلت نعم قال بقیت لی فیک واحدة قلت ما هی قال تکشف لی
عن بطنک قلت لا افعل او تخبرنی لم ذاک قال اجد فی العلم الصادق ان نبیا یبعث فی الحرم یعاون علی امره فتی
و کهل فاما الفتی فخواض غمرات و دفاع معضلات و اما الکهل فابیض نحیف علی بطنه شامة و علی
فخذه الیسری علامة و ما علیک ان تریني فقد تکاملت لی فیک الصفة الا ما خفی علی قال ابو بکر
فکشفت له عن بطنی فرأی شامة سوداء فوق سرتی فقال انت هو و رب الکعبة و اخرج ابن عساکر عن
الربیع بن انس قال مکتوب فی الکتاب الاول مثل ابی بکر الصدیق مثل القطر اینما وقع نفع و اخرج
ابن عساکر عن ابی بکرة قال اتیت عمر و بین یدیه قوم یأکلون فرمی ببصره فی مؤخر القوم الی رجل فقال

أحد فما تقرر فيك من الكتب في أنه خليفة النبي صلى الله عليه وسلم صدقة وأخرج الدينوري في المجالسة وابن
عساكر من طريق زيد بن أسلم قال أخبرنا عمر بن الخطاب قال خرجت مع ناس من قريش في تجارة إلى الشام
في الجاهلية فلما خرجنا إلى مكة نسيت قضاء حاجة فرجعت فقلت لأصحابي الحقكم فوالله إني لفي سوق
من أسواقها إذا أنا ببطريق قد جاء فأخذ بعنقي فذهبت أنازعه فأدخلني كنيسة فإذا
تراب متراكب بعضه على بعض فدفع إلي مجرفة وفأسا وزنبيلا وقال انقل هذا التراب فجلست أتفكر
في أمري كيف أصنع فأتاني في الهاجرة فقال لم أرك أخرجت شيئا ثم ضم أصابعه فضرب
بها وسط رأسي فقمت فضربت بها هامته فإذا دماغه قد انتثر ثم خرجت على وجهي ما أدري
أين أسلك فمشيت بقية يومي وليلتي حتى أصبحت فانتهيت إلى دير فاستظللت في ظله فخرج
إلي رجل فقال يا عبد الله ما يجلسك ههنا قلت ضللت عن أصحابي فجاءني بطعام وشراب وصعد
في النظر وخفضه ثم قال يا هذا قد علم أهل الكتاب أنه لم يبق على وجه الأرض أحد أعلم مني بالكتاب وإني
أجد صفتك الذي يخرجنا من هذا الدير وتغلب على هذه البلدة فقلت له أيها الرجل قد ذهبت في غير
مذهب قال ما اسمك قلت عمر بن الخطاب قال أنت والله صاحبنا غير شك فاكتب لي على ديري وما فيه
قلت أيها الرجل قد صنعت معروفا فلا تكدره فقال اكتب لي كتابا في رق ليس عليك فيه شيء فإن تك
صاحبنا فهو ما نريد وإن تكن الأخرى فليس يضرك قلت هات فكتبت له ثم ختمت عليه فلما قدم
عمر الشام في خلافته أتاه ذلك الراهب وهو صاحب دير العدس بذلك الكتاب فلما رآه عمر تعجب منه
فأنشأ يحدثنا حديثه فقال أوف لي بشرطي فقال عمر ليس لعمر ولا لابن عمر منه شيء وأخرج ابن سعد
عن ابن مسعود قال لما كفن عمر حزنا فكشف ثوبه عن فخذه فرأى أهل نجران في فخذه شامة سوداء
فقالوا هذا الذي نجد في كتابنا أنه يخرجنا من أرضنا وأخرج عبد الله بن أحمد في زوائد الزهد من
طريق أبي نجيح عن جبلة قال لما كشف عمر فخذا عند النبي صلى الله عليه وسلم فكشف فخذه من
تحت القباء فأبصر رجل من أهل نجران شامة في فخذه فقال هذا الذي نجده في كتابنا يخرجنا من ديارنا
وأخرج أبو نعيم من طريق شهر بن حوشب عن كعب قال قلت لعمر بالشام إنه مكتوب في ...

الكتب أن هذه البلاد مفتوحة على يد رجل من الصالحين رحيم بالمؤمنين شديد على الكافرين سره مثل
علانيته وقوله لا يخالف فعله القريب والبعيد عنده في الحق سواء أتباعه رهبان بالليل وأسد بالنهار
متراحمون متواصلون متبارون قال عمر أحق ما تقول قال إي والله قال الحمد لله الذي أعزنا وأكرمنا
وشرفنا ورحمنا بنبينا محمد صلى الله عليه وسلم وأخرج ابن عساكر عن عبيد بن آدم وأبي مريم وأبي شعيب
أن عمر بن الخطاب كان بالجابية فقدم خالد بن الوليد إلى بيت المقدس فقالوا له ما اسمك
فقال خالد بن الوليد قالوا فما اسم صاحبك قال عمر بن الخطاب قالوا انعته لنا فنعته قالوا أما أنت فلست
تفتحها ولكن عمر فإنا نجد في الكتاب أن كل أرض تفتح قبل بيت المقدس فاذهبوا فافتحوها ثم تعالوا بصاحبكم
وأخرج الطبراني وأبو نعيم في الحلية عن مغيث الأوزاعي أن عمر بن الخطاب قال لكعب الأحبار كيف
تجد نعتي في التوراة قال خليفة قرن من حديد أمير شديد لا يخاف في الله لومة لائم ثم يكون من بعدك
خليفة تقتله أمة ظالمون له ثم يقع البلاء بعده وأخرج ابن سعد عن الأقرع مؤذن عمر أن عمر دعا الأسقف
فقال هل تجدونا في شيء من كتبكم قال نجد صفتكم وأعمالكم ولا نجد أسماءكم قال كيف تجدني قال
قرنا من حديد قال ما قرن من حديد قال أمير شديد قال عمر الله أكبر قال فالذي من بعدي قال رجل صالح
يؤثر أقرباءه قال عمر يرحم الله ابن عفان قال فالذي من بعده قال صدأ من حديد قال عمر وادفراه
قال مهلا يا أمير المؤمنين فإنه رجل صالح ولكن تكون خلافته في هراقة من الدماء والسيف مسلول
وأخرج ابن عساكر عن ابن سيرين قال قال كعب الأحبار لعمر يا أمير المؤمنين هل ترى في منامك شيئا فانتهره
فقال إنا نجد رجلا يرى أمر الأمة في منامه وأخرج ابن راهويه في مسنده بسند حسن عن فلج مولى أبي
أيوب الأنصاري قال كان عبد الله بن سلام يدخل على أهل مصر وهم محاصرو عثمان فيقول لهم
لا تقتلوا هذا الرجل يعني عثمان فيقولون والله ما نريد قتله فيخرج وهو يقول والله ليقتلنه ثم يعود إليهم فيقول
لهم لا تقتلوه فوالله ليموتن إلى أربعين يوما فأبوا فخرج عليهم بعد أيام فقال لهم لا تقتلوه فوالله ليموتن
إلى خمس عشرة ليلة وأخرج ابن سعد وابن عساكر عن طاوس قال سئل عبد الله بن سلام حين قتل
عثمان كيف تجدون صفة عثمان في كتبكم قال نجده يوم القيامة أميرا على القاتل والخاذل وأخرج ابن

ابن عساکر من طریق محمد بن یوسف عن محمد بن عبد الله بن سلام انه دخل علی عثمان فقال له ما تری فی القتال قال الکف
قال الکف ابلغ للحجة وانا نجد فی کتاب الله انک یوم القیامة امیر علی القاتل والآمر فاخرج عثمان
جهز ابن عبد الله بن سلام قال للمصریین لا تقتلوا عثمان فانه لا یستکمل اجله حتی یاتی علی الطریق
ابن عساکر عن ابی الاسود الدیلی رضی الله عنه قال اتانی عبد الله بن سلام وقد وضعت رجلی فی الغرز
وانا ارید العراق فقال لا تأتی العراق فانک ان اتیته اصابک به ذباب السیف قال علی وایم الله
لقد قالها لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قبلک قال ابو الاسود فقلت فی نفسی بالله ما رأیت کالیوم
رجل محارب یحدث الناس بمثل هذا واخرج ابو القاسم البغوی عن سعید بن عبد العزیز قال لما توفی رسول
الله صلی الله علیه وسلم قیل لابن قریات الحمیری وکان من اعلم یهود اخبرنا من بعده قال الامین یعنی
ابا بکر قیل فمن بعده قال قرن من حدید یعنی عمر قیل فمن بعده قال الازهر یعنی عثمان قیل فمن بعده
قال الوضاح المنصور یعنی معاویة اخرج ابن راهویه والطبرانی عن عبد الله بن مغفل قال قال ابن
سلام لما قتل عثمان هذا راس اربعین سنة ثم یکون بعدها صلح واخرج ابن سعد عن ابی صالح قال کان
الحادی یحدو بعثمان ویقول ان الامیر بعده علیا وفی الزبیر خلف مرضی فقال کعب لا بل هو صاحب
البغلة الشهباء یعنی معاویة فبلغ ذلک معاویة فقال یا ابا اسحاق [illegible] وهنا اصحاب محمد علی والزبیر قال انت صاحبها
بدانکه [illegible] برانکه چون امری عظیم در عالم غیب مقدر شود قبل از
اعلی صورة آن مرتسم گردد و ملا سافل آن امر را تلقی نماید چون نوبت بیجا رسید کهنه بکهانت
خود آن امر را بشناسند و ابدال اذهان صافیه هم دریابند و در بعض احلام و جسمانیات نیز صورت
آن مرتسم گردد ازین باب نیز نقلی چند بر سبیل ایجاز ذکر کنیم من قول السطیح بعد ذکر
النبی صلی الله علیه وسلم ثم یلی امره الصدیق اذا قضی صدق وفی رد الحقوق لا خرق ولا نزق
ثم یلی امره الحنیف مجرب غطریف قد اضاف المضیف واحکم التحنیف ثم یلی امره دارع لامره
مجرب فتجتمع له جموع عصب فیقتلونه نقمة علیه وغضبا فیوخذ الشیخ فیذبح اربا فیقوم له رجال
خطباء ثم یلی امره الناصر یخلط الرای برای ماکر یظهر فی الارض العساکر و الرد من الناصر

بهما معاوية بن ابي سفيان واخرج ابن عساكر عن ابي الطيب عبد المنعم بن غلبون المقري قال بلغنا

ان في بعض جزائر الهند عند اهل الكنيسة من كنائسها مكتوب بالذهب منذ الف خلق السقف السقف واحد

من السلف خير من الف من الخلف صاحب الغار نلت الكرامة الافتخار اذ اثنى عليك الملك الجبار

اذ يقول في كتابه المنزل صاحبه المهيمن ثاني اثنين اذ هما في الغار يا عمر كنت والباطل كنت صلدا

عثمان فلوك مجهورا اصلح ... وكنت صبورا وانت يا علي امام الابرار ... نسبة وعم

رسول الله صلى الله عليه وسلم الكفار فهذا صاحب الغار وهذا امام الاخيار وهذا ... الاطهار

وهذا امام الابرار فعلى من ينتقصهم لعنة الجبار فقلت لصاحب قد سقطت حاجباه على عينيه من

الكبر منذ كم هذا على باب كنيستكم مكتوبا قال منذ قبل ان يبعث نبيكم بالفي عام واخرج ابن عساكر في تاريخ

دمشق عن كعب قال كان اسلام ابي بكر الصديق سببه وحي من السماء وذلك انه كان تاجرا بالشام

فراى رؤيا فقصها على بحيرا الراهب فقال له من اين انت قال من مكة قال من ايها قال من قريش

قال فايش انت قال تاجر قال صدق الله رؤياك فانه يبعث نبي من قومك تكون وزيره

في حياته وخليفته بعد موته فاسرها ابو بكر حتى بعث النبي صلى الله عليه وسلم فجاءه فقال يا محمد ما الدليل

على ما تدعي قال الرؤيا التي رايت بالشام فعانقه وقبل ما بين عينيه وقال اشهد انك رسول الله

واخرج ابن عساكر عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اسري بي رايت على العرش

مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذو النورين واخرج ابو

يعلى والطبراني في الاوسط وابن عساكر والحسن بن عرفة في جزئه المشهور عن ابي هريرة قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة عرج بي الى السماء ما مررت بسماء الا وجدت اسمي فيها مكتوبا

محمد رسول الله وابو بكر الصديق خلفي واخرج الدارقطني في الافراد والخطيب وابن عساكر

عن ابي الدرداء عن النبي صلى الله عليه وسلم قال رايت ليلة اسري بي في العرش فريدة خضراء

مكتوب بنور ابيض لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق واخرج ابن عساكر

وابن شاذان في تاريخه عن ابي الحسن علي بن عبد الله الهاشمي الرقي قال دخلت بلاد الهند فرايت

في بعض قراها شجرة ورد اسود ففتح منه وردة كبيرة طيبة الرائحة سوداء عليها مكتوب بخط
ابيض لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق فشككت في ذلك وقلت انه
معمول فعمدت الى حبة لم تفتح ففتحتها فرأيت فيها كما رأيت في سائر الورد وفي البلدة منه شيء
كثير قال الله تعالى في سورة المائدة يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله
بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون
لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم يعني اي مؤمنان هر كه بر گردد از شما
از دين خود پس زود است بيارد خدا گروهي را كه دوست ميدارد ايشانرا و دوست
ميدارند او را متواضع اند براي مسلمانان و درشت طبع اند بر كافران جهاد ميكنند در راه خدا و نمي
ترسند از ملامت ملامت كننده اين بخشش خداست ميدهد آنرا بهر كه خواهد و خدا فراخ دانا است
انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون يعني جز اين
نيست كه كارساز و ياري دهنده شما خداست و رسول او و آن مؤمنانيكه برپا ميدارند نماز را
و ميدهند زكوة و ايشان خشوع كنندگان اند يا نماز نافله بسيار خوانندگانند ومن يتول الله ورسوله
والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون و هر كه دوستي ميكند با خدا و رسول او و با مؤمنان
پس هر آئينه گروه خدا ايشانند غالب قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا الخ غرض از اين كلام
اخبار است بآن حادثه كه در مرض موت آنحضرت صلى الله عليه وسلم پيدا شد و بعد انتقال آنحضرت صلى
الله عليه وسلم مستكمل شد و اعلام تدبيري كه خداي تعالى در غيب الغيب مقرر فرموده تا
حين آن حادثه رو بدهد على بصيرة باستعداد آن و باضطراب بسبب آن طول الحيرة غالب نباشد
و چون آن تدبير بعمل آيد بعد انجام آن كوشند جد بليغ و مساعي در اتمام آن ساعي شوند
شرح اين حادثه آنكه در اواخر ايام آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرقه از عرب مرتد شدند
يكي بني مذحج شخصي بدعوي نبوت برخاست و قوم وي بتصديق او گرويدند و فتنه عظيم پيدا شد
ذو الحمار نام كه صاحب كهانت و شعبده و تسخير تمام داشت و در ميان مذحج دعوي نبوت نمود و آن

حضرت

حضرت صلی الله علیه وسلم بجانب معاذ بن جبل و جمعی از مسلمین که همراه او بودند نامه نوشت تا مرآ
قتل او آماده شوند فیروز دیلمی از آنجماعه متصدی قتل او شد و جناب نبوی صلی الله علیه وسلم مژده
این ماجرا بوحی مطلع شده خبر فرمودند بعد از فوت آنحضرت و در جناب ابوبکر این واقعه در آخر ربیع الاول بصدیق
اکبر رضی الله عنه رسید و این اول مژده فتح بود که حضرت صدیق بآن مسرور گردید و مسیلمه
کذاب در دیار بنی حنیفه علم نبوت برافراشته دعوی نبوت و تمرد ظاهر ساخت و بجناب اقدس نبوی صلی الله علیه
وسلم نامه نوشت من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک
و این نامه را بدست دو کس بحضور مقدس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن دو کس را فرمودند
اتشهدان ان مسیلمة رسول الله قالا نعم فقال النبی صلی الله علیه وسلم لولا ان الرسل لا تقتل لضربت
اعناقکما بعد از آن در جواب نامه او نوشتند من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض
لله یورثها من یشاء و العاقبة للمتقین بعد از این ماجرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مریض شده
بعد چند روز رحلت فرموده برفیق اعلی پیوستند صدیق اکبر رضی الله عنه خالد بن ولید را با جیش کثیر
بطرف مسیلمه روان فرمود و کارزار در آخر معرکه وحشی آن کذاب شقی را بکشت و جمع او متفرق
گشتند و بعضی از ایشان تائب شدند و طلیحه اسدی که در میان بنی اسد دعوی نبوت نموده بود هم در حیات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جانشین وی صلی الله علیه وسلم حضرت صدیق رضی الله عنه خالد
بن ولید را بر او فرستاد خالد آن جمع را هزیمت داد و طلیحه بگریخت و بعد از آن مسلمان شد و در
غزوه قادسیه تردد نمایان بعمل آورد بعد از آن فتنه رده بجائی بلند شد اکثر عرب غیر
دو قریه حوالی راه ارتداد سپردند و فرقه منع زکوة نمودند و در باب ایشان و قتال
صحابه باهم در مباحثه افتادند که اهل قبله اند قتال با ایشان جائز نباشد از آنجمله حضرت عمر
فاروق رضی الله عنه گفت کیف تقاتل الناس وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت
ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قالها فقد عصم منی نفسه و ماله الا بحقه و حسابه
علی الله فقال ابوبکر والله لاقاتلن من فرق بین الصلوة و الزکوة فان الزکوة حق المال

والله لو منعوني عقالا كانوا يؤدونها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم لقاتلتهم على منعها
قال عمر فعرفت انه الحق اخرجه الشيخان وغيرهما و هيچ تدبيري كه خداي تعالى براي ايجاد
معتبر فرموده است كه داعيه قتال در خاطر صديق اكبر باهتمام تمام فرو ريخت و آن قول
آنحضرت صلى الله عليه وسلم درين فتنه العصمة فيها السيف [illegible] اكثر صحابه درين
امر متوقف شدند تا آنكه فاروق اعظم از صديق اكبر طلب رفق نمود و حضرت صديق فرمود
اجبار في الجاهلية خوار في الاسلام و با حضرت مرتضى مشير شدند اين جواب سوال در ميان آمد قال
انس بن مالك كره الصحابة قتال مانعي الزكوة وقالوا اهل القبلة فتقلد ابو بكر سيفه وخرج
وحده فلم يجدوا بدا من الخروج على اثره قال ابن مسعود كرهنا ذلك في الابتداء ثم حمدناه عليه في الانتهاء
اخرجهما البغوي وغيره و هيچ كه در قلب حضرت صديق افگندند بمنزله چراغي بود هر كه محاذي او
مي افتاد جوال و منور ميشد تا آنكه جميع عظماي مسلمين مهيا براي قتال شدند و سبقت جرئت
تا متمسكان سپردند قال ابو بكر بن عياش سمعت ابا حصين يقول ما ولد بعد النبيين مولود افضل
من ابي بكر لقد قام مقام نبي من الانبياء في قتال اهل الردة اخرجه البغوي و اين بشارت تجلي
داعيه الهيه كه در نفس نفيس او رضي الله عنه مرتسم شد و از آنجا اهتمام بامر جهاد در خاطر
مسلمانان مرتسم گشت اخرج ابو بكر عن القاسم بن محمد عن عائشة انها كانت تقول توفي رسول
الله صلى الله عليه وسلم فنزل بابي بكر ما لو نزل بالجبال لهاضها اشرأب النفاق بالمدينة
وارتدت العرب فوالله ما اختلفوا في نقطة الا طار ابي بحظها وعنائها في الاسلام وكانت
تقول مع هذا ومن رأى عمر بن الخطاب عرف انه خلق غناء للاسلام كان والله احوذيا
نسيج وحده قد اعد للامور اقرانها قوله تعالى فسوف يأتي الله بقوم اين آورده باين وجه شيت
كه از عدم بوجود آورده از كفر باسلام بلكه از زمره مسلمين جميع را بسبب داعيه كه در قلب صديق
اكبر بحقيقت منبعث گردانيد بسوي جهاد و در ميان ايشان گرمي زند با همه بصورة اجماع نتيجه
آورده خواستند يعني آن هيئت اجتماعيه تدبير الهي و بالهام و بداعي [illegible] در قلوب

ال

البته میخواهند که ترقی بکند فرزند ایشان یحبهم و یحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل

الله و لا یخافون لومة لائم ایشان صفت مکورشد و علاوه آن در میان عذاب و جهاد و دو در میان

بالکفار مذکور شده انبیاء هم همکنند موجب نسبت او محارست الله او میکنند و هر که کافر است

در حق او مشکل جز چند وقت هم نمی‌خواهد از عذاب الهی میشوند در فعل اتلاف در ادراک

و صفت مذکور است یکی ظاهرا حق و جهاد حق و امر بالمعروف و النهی عن المنکر چه یکی فوت

ملاحظه او که کفت مردم با سبب مرتب است شدن آن انکار عمل تعمی کرده دیگر ذلک فضل الله یؤتیه

من یشاء والله واسع علیم فضلکی است عظیم القدر بدر تحقیق و ثبت این خصال در بیان منزل آنها

عند الله در آنجا معلوم میشود که قتال مرتدین بعد غزوه بدر و حدیبیه بود و نمونه آن در مقام

عظیم القدر عقوبت انما ولیکم الله و رسوله انما در کلام عرب برای نفی ماسواه و تحقیق و تثبیت

او می‌آید یعنی ای مسلمانان انتظار و حرمت جمیع مخصوص است بدین کسی جز حضرت کرکار

سازد یاری دهد شما را در حقیقت خدا است که مسبب الهام خیر و هدایه نزول مهر

رسول اکرم سرپرست ترغیب جهاد و اعلام اعدا او بسعت و برای امت خود بدعا

و سنگیران است در ظاهر محققین اهل ایمان که با قامت صلوات و ادای زکوة توصیف

خشوع و تهالیس متصف اند و کمال اعمال الهیه کنند و خدا عیب‌های سرپرست ایشان کارهای نیک

عالم سرانجام فرماید و سبب نزول دو صدق این آیه صدیق اکبر است لفظ عام است شامل همه

محققین و در حق آن نسبت قطعی و بجهت این عموم جابر بن عبد الله گفته است نزلت فی عبد الله بن

سلام لما هجره قومه من الیهود اخرج البغوی عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر انما ولیکم الله و رسوله

و الذین امنوا الذین فقیل له انها نزلت فی علی فقال هو من المومنین انما ترکت کان برده

اند و قصه موضوعه روایت میکنند در آنکه رکوعیت اعمال از ادای الزکوة می‌گیرند و بر

بهر با فقیر انگشتری بجانب فقیری در حالت رکوع فرو می‌آیند و سیاق و سباق آیه رد بر هم

زنند خدا عیبها اعضاء ایشان را از هم جدا سازد چنانکه این آیات نقل بعضی عبث

و انتم خیر اکبر دانند و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة مفهوم این کلام آنست که ولایت مسلمانان
در تمام زمانه بعد آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعهده کسانی خواهد بود که متصف باشند بجمیع صفات کمال الا یکی
سیر غیر از بیان تمام خواهد شد حق تعالی اسد الامد بسط اطاعت خدا و رسول و خلیفه رسول خود
بیان و بیان آنکه خلافت موقوف بر آن و سعادت محصور شد آن حضرت ... بیان نموده
شده باید دانست که وعده خدا تعالی راست است و انجاز این وعده در زمان حیات آنحضرت صلی الله
علیه و سلم اتفاق نشد مگر آنکه قومی مجتمع برای قتال اهل ارتداد در آن زمان نه برآمدند بعد شیخین
در عهد وصال ... و لهذا قتال مرتدین بجمع رجال و نصب آلات قتال بوقوع نیامده تا محال مصداق
وعده منحصر شد در صدیق اکبر رضی الله عنه که بجهت محاربه مرتدین برآمدند و دعوت الیهم در
اسرع اوقات ... حضرت صدیق متکلم آن امر عظیم واقع شد جمع رجال و نصب قتال با فرق مرتدین
یکی از لوازم خلافت است ... صفات ... در ذات جمیع جهاد اعداء
الله و اعلاء کلمة الله ... و دیگر ... از آفات ... باشند و ... رضا بابی
متوجه شود و جهاد مرتدین از اعظم افعال خلافت ... در بیان آیات اظهر من الشمس فی رابعة
النهار و نیز باید دانست که وعده حق تعالی است ... خلیفه رشید و ... اکبر
موجود ... در آن قطعی ... ثابت ... خلیفه رشید ...
... خلافت حضرت صدیق و نیز باید دانست که حق سبحانه تاکید کواهی میدهد بر آنکه
آن جماعه در وقت قیام بقتال مرتدین محبوبین و محبین و کذا و کذا باشند و این همه صفات کامل
لیس که حضرت صدیق در خلافت خود بر حق ... که بامر او جهاد کردند و با او بیعت نمودند
و باستخلاف او راضی شدند محبین و محبوبین و متصفین باوصاف کمال باشند الا ثم باطل
بشهادة الله تعالی و نیز باید دانست که اینجا گفته شد فسوف یأتی الله بقوم و در ظاهر صورة
اجتماع قوم در مسلمین از دست حضرت صدیق اتفاق افتاد و این همان است که ... فرموده
الا ... الله ... ابیان بقوم کذا و کذا فی الصفة ... حضرت صدیق

کالبارز

سپا بجا بعد آمد و بدانکه کدام منزلت والا تر از پیغمبریت خواهد بود بعد منزلة الانبیا صلوات الله

و سلامه علیهم و کدام کمال کامل تر باشد از آنکه شد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

و نیز باید دانست که انما ولیکم الله هرچند بلفظ عام است اما مراد حضرت صدیق اکبر است چه قول معتبر بعض

در عام غلطی است پس صدیق اکبر ولی مسلمانان و کارساز ایشان است و بمعنی خلافت باشد

و صدیق اکبر متصف باقامت صلوة و ایتاء زکوة است با وصف خشوع یا با وصف [illegible]

و این معنی یکی از لوازم خلافت خاصه است و نیز باید دانست که امر جهاد و قتال مشهود و آمر به قتال

سابع یکی آنکه باید که حامی این صفات باشد تا پرتو وی در دل دیگران کار کند پس این صفات ستة

در صدیق اکبر رضی الله عنه علی اکمل الوجوه متحقق شد و این معنی از لوازم خلافت خاصه است بلکه گویند

بود که این صفات ستة صفات صدیق باشد که بطریق تعریض ادا کرده شد که فقال عز من قائل

ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة الآیة مراد اینجا حضرت صدیق است رضی الله عنه تنها بلفظ

جمع بیان نموده آمد چنانکه [illegible] تعریض است و از فوائد این تحقیق آنست که در صفة قتال مرتدین قوم

لا یحبی که مسلمان باشند پس یکی باید که ملامت کافر آنرا اعتبار نیست پس ذکر ولا یخافون لومة لائم تنها

برای صدیق اکبر است چون در قتال مانعین زکوة صحابه با [illegible] گفتند و ملامت [illegible] چنانکه [illegible]

و نیز دیگر حضرت صدیق که در قتال [illegible] آن فریق محقق بود با [illegible] ملامت [illegible]

[illegible] و از هیبت ایشان خوفی بر دل مبارک او راه نیافت فلذا [illegible]

فذلک هو معنی لا یخافون فی الله لومة لائم و قال الله تعالی فی سورة الفتح قل للمخلفین من الاعراب

ستدعون الی قوم اولی بأس شدید تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان

تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما بگو ای محمد پس ماندگان را از بادیه نشینان که زود

خوانده خواهید شد بسوی گروهی خداوند کارزار سخت که جنگ کنید با ایشان یا آنکه ایشان

مسلمان شوند پس اگر فرمان برداری کنید بدهد خدای تعالی شما را مزد نیک و اگر روی گردانید

چنانکه روی گردانیده بودید پیش ازین عقوبت کند شما را عقوبت [illegible]

نزول این آیه بموافق اجماع مفسرین و دلالت سیاق و سباق آیات و بر طبق مضمون احادیث صحیحه
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال حدیبیه اراده نمودند که عمره بجا آرند پس دعوت فرمودند
اعراب اهل بوادی را تا درین سفر در رکاب آنجناب صلی الله علیه وسلم سعادت اندوز باشند زیرا که
احتمال قوی بود که قریش از دخول مکه مانع آیند و بسبب جنگی که از جهت قلت عدد و سواد و اعداد
در قلوب ایشان ممکن بود مستوجب شکست شوند و درین هنگام عجب نیست که اعراب الا باستظهار اشخاص اجنبی
کثیر التعداد فرقه ایشان حاصل شود لیکن بسیاری از اعراب دعوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گوش نکرده
از رفاقت تخلف نمودند و بعضی باشتغال ضروری در اهل و مال اشتغال کردند و مخلصین مسلمین که سر
تا پا بیعت ایمان بودند بعضی مرافقت و موافقت با سعادت دانسته اختیار صحبت نمودند چون
نزدیک حدیبیه رسیده شد قریش بحمیت جاهلیه مبتلا گشته مستعد قتال و جدال شدند بعد اللتیا
و التی صلح منعقد شد آنجا اتفاق افتاد بیرون مکه دم احصار ادا کردند و بازگشتند چون
شغل قتال و جهاد بمیان نیامد و بر خواطر ایشان کرب عظیم مستولی شده بود بسبب فوت عمره
و از جهت صلح مغلوبانه حکمت الهی تقاضا فرمود که جبر قلوب ایشان نماید بمغانم خیبر که عنقریب
بدست ایشان افتد پس آنحضرت غنیمت را خاص بحاضران حدیبیه گردانید غیر ایشان را اذن خروج نداد
وعده آن مغانم پیشتر کرده بود قال تعالی سیقول المخلفون اذا انطلقتم الی مغانم لتأخذوها ذرونا
نتبعکم یریدون ان یبدلوا کلام الله قل لن تتبعونا کذلکم قال الله الآیة و باعتبار رضامندی خود
ازان جماعه که در حدیبیه بیعت نمودند قال الله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة الآیة و هیچکس از حاضرین حدیبیه از بیعت تخلف نکرد الا جد بن قیس منافق تنها
واخرج البغوی وغیره عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یدخل النار احد ممن بایع تحت
الشجرة و آن مشهد یکی از مشاهد خیرست که صحابه کرام هرآئینه شهود آن مقامات عالیه یافتند
و آن مغانمی که بعد ملحق بدست ایشان افتد مانند غنائم حنین و هوازن اخری که تا حال عرب
بران قادر نشده بودند و اموال فارس و روم است که بسبب جهاد شما ثابت و مقرر شد

والله

[illegible] الله عليهم اجمعين و اين مقام از آيات [illegible] ظاهر است كه [illegible] قال الله تعالى

وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه [illegible] مغانم خيبر است كه [illegible]

دست ايشان آمد و اخرى لم تقدروا عليها [illegible] مغانم [illegible] شد [illegible] تقاضا نمود كه

تهديد مخلفين و تقبيح حال ايشان كرده شود قال الله تعالى قل للمخلفين الآية و از آنجا كه بعد از

جهاد قتال اولى باس شديد اعلام كرده آيد [illegible] و [illegible] بعد از

دعوت [illegible] كرده باشند [illegible] بر بصيرت [illegible] و احتمالات عقليه [illegible]

[illegible] تحقيق [illegible] مفهوم [illegible]

[illegible] اعراب بسوى جهاد كفار [illegible] تكليف شرعى محقق [illegible] اگر [illegible]

[illegible] اگر رد كنند معاقب شوند و الا انعام [illegible] دعوة بسوى

جهاد اعظم [illegible] بسوى جهاد [illegible]

شد در [illegible] كسانى كه [illegible] بر كدام [illegible] منطبق شد [illegible]

است كه دعوة براى [illegible] اعراب [illegible] دعوت كنند [illegible]

كفار اولى باس شديد [illegible] معنى اولى باس شديد است كه [illegible]

و معدود [illegible] باشند و الا [illegible]

[illegible] عرف عام باشند [illegible] اگر [illegible]

[illegible] اولى باس شديد گويند و الا معنى اولى باس شديد است [illegible]

قياس [illegible] بنى آدم [illegible] ديده شود اگرچه [illegible] عادة [illegible]

[illegible] سيوم آنكه دعوة براى غير قريش باشد زيرا كه تنكير قوم [illegible]

كند هم غير الاولين الذين دعا اليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فى الحديبية در صورتى كه مدعو اليهم

قريش باشند نظم كلام چنين بايد ساخت ستدعون اليهم مرة اخرى و گفته نشود ستدعون الى

قوم [illegible] آنكه اين دعوة براى استحكام خلافت خليفه [illegible] مسلمين [illegible] حضرت [illegible]

نیز معلوم شد که اعراب مدینه را یاد دعوت برای قوم ساختن هیچکس چون حضرت صدیق اکبر نکرد و در بعد
قتال نبا کنار آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تبوک که دعوت فرمودند هم بر قتال روم بود نصاری بودند و عجم
اسلام مخفی نکرده مگر دریافت کشتند دعوت آنکه فقاتل را در لفظ تقاتلونهم او یسلمون ساخت نیست پیدا
که این دعوت مصادف نیست بر خلفای ثلثه نیز بر ایشان نیز اگر بحسب احتمالات عقلیه این دعوی را جز
منحصر در حضرت صلی الله علیه وسلم یا خلفای ثلثه یا حضرت مرتضی یا بنی امیه یا بنی عباس یا ازینکه
که بعد دولت عرب بسر آورد ندانیم که باف الامر عنه دلکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم این دعوت
واقع نشد زیرا که نزول آیت در قصه حدیبیه است و غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد حدیبیه
دو معلوم است یک دعوت کذا مما در بنی آید متصل حدیبیه غزوه خیبر واقع شد و حکم با
از اعراب بعد آن غزوه دعوت نفرمودند بلکه صریحا فرمود حدیبیه مخصوص بودند از حضور جنگ
مشهد کما قال الله تعالی سیقول المخلفون کذلکم قال الله من قبل و بعد از آن غزوه الفتح پیش آمد فی البلد حرام واقع شد
اما نه بر ای قتال قوم اولی باس شدید زیرا که ایشان همان بودند که دعوت حدیبیه برای ایشان بود
و نظم کلام در اینجا بر اینها دو قسم مینماید و غزوه حنین نیز مراد نیست زیرا که هوازن اهل دادلی
بودند اما مگر نیست شدت اینهمه بر ازم و جنگ که در کتاب حضرت نبی صلی الله علیه
وسلم از مهاجرین و انصار و اعراب و مسلمة الفتح بیعت کرده بودند ایشان را اولی باس شدید
گفته شود هر چند حکمت الهی در مقابله ایشان ایشان حالی و سکنات ایشان کرده بود و تبوک
نیز مراد نیست زیرا که تقاتلونهم او یسلمون در آنجا متحقق نشد بر غزوه قتال اتفاق نیفتاد سبب بود که
سلام ورد تبوک و قال حسب نکرده فوجی فرستاده بازمراجعت فرمودند و بنو امیه و بنو عباس
و من بعد ایشان تا که بسوی اعراب حجاز و یمن را بقتال نخوانده اند کما هو معلوم من التواریخ قطعا این
دعوت منحصره در عهد ستاد ابوبکر غیر خلفای ثلثه متحقق نگشت قال الواقدی لما قبض رسول الله
صلی الله علیه وسلم استخلف ابوبکر رضی الله عنه فقتل فی خلافة مسیلمة الکذاب و تابعیه الذی
ادعی النبوة و قاتل بنی حنیفة و قتل سجاح و الاسود العنسی و ضرب غلبة الی الروم و فتح الروم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت ایشان [illegible]

[illegible] حضرت اکرم [illegible] ظهور [illegible]

مصاف مصاف نکوشش و اهتمام تمام کردند و این معنی [illegible] مستطور است [illegible] اعظم [illegible]

الله عنهما [illegible] واقعه [illegible] دعوت اعراب [illegible] بعض اصحاب [illegible]

غزوه [illegible] چون [illegible] کسری [illegible] امور [illegible]

امیرالمؤمنین عمر [illegible] از عمال [illegible] [illegible]

و صلاح [illegible] شجاعت [illegible] [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین عثمان [illegible] عبدالله [illegible]

[illegible] پیش کرده مشهور است چون ثابت شد که این خلفای داعی بودند [illegible]

[illegible] ثابت شد که خلفای راشدین بودند دعوت ایشان موجب تکلیف [illegible]

[illegible] قبول [illegible] گشتند و قال الله تعالی فی صفة الفتح محمد رسول الله

والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم

فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التورية ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه

فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات

منهم مغفرة واجرا عظیما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر خداست و آنانکه همراه اویند سخت

اند بر کافران مهربان اند در میان خود می بینی ایشان را رکوع کنندگان سجده

کنندگان می طلبند بخشش از خدا و خوشنودی را علامت صلاح ایشان [illegible] از

اثر سجده [illegible] مذکور [illegible] ایشان است در توریة و صفت ایشان در انجیل

مانند زراعتی است که برآورد [illegible] پس قوی [illegible] شد پس راست ایستاد بر

ساقهای خود [illegible] زراعت کنندگان را تا در خشم آرد کافران را

[illegible] وعده داده است خدای [illegible] آنان را که ایمان آورده

اند و کارهای شایسته کردند [illegible] آمرزش [illegible] مزد بزرگ [illegible]

که در سفر حدیبیه همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند و ثابت شد خلافت ایشان [illegible]

[illegible] فکر [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] کلام [illegible]

[illegible]

[illegible] اهل [illegible] آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فی التوریة [illegible] فی الانجیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

امر و آخر [illegible]

[illegible]

[illegible] در چهار [illegible] لفظ [illegible]

و تنبیه دیگر آنکه کلیه انتقالات کلیه چهار شده بود یا بیم اول آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مکه
مبعوث شدند و اهل مکه همه مشرک بودند و به تعریفات آبای خود مطمئن گشته با انکار و اعراض
پیدا شدند اینجا اسلام نو پیدا شد ... آنکه فاسق بودند دوم آنکه از دست مشرکین جلا
شده بمدینه هجرت کردند و بجهاد اعدا الله مشغول شدند بقتال قریش قصدا و بقتال غیر ایشان
تبعا تا آنکه فتح مکه نمودند و تمام حجاز در اطاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم درآمد گشت اینجا صورت
پادشاهی ناحیه از نواحی زمین پیدا شد بعد انتهای ایام آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دار دنیا
برفیق اعلی انتقال فرمودند حرکت سیوم آنکه چون که ... پادشاه پادشاه ذو شوکت که بر تمام عالم
غالب بودند کسری و قیصر قصد جهاد نمودند تا آنکه هر دو دولت پامال شوکت اهل اسلام گشت
و ریشه تمامی دولت باقی نماند حرکت چهارم جزو کار ها که ملوک خارجی یا که در اصل پایه وده
کسری و قیصر بودند ... [illegible] ... ساخته بودند برانداخته شود و طلوع
السلام [illegible] ... مساجد ... شود و قضاة منصوب کردند و ولاة
صدقات و عمال [illegible] ... انتقالات کلیه ملاحظه ... معلوم شد
که [illegible] انتقالات موجود است ... باید دانست که علما
از جمله [illegible] بالقطع [illegible]
یکی از لوازم خلافت [illegible]
[illegible] حضرت عثمان [illegible]
فرقه مسلمین [illegible] خلیفه وقت [illegible]
گرفته است اینجا معلوم شد [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] جهاد و اعدا الله و اعلاء کلمة الله [illegible]
[illegible]
حضرت [illegible] وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم [illegible]

با آنکه آنچه [illegible] از آیات مفهوم گشت یعنی اسلام بر غالب خواهد آمد بر جمیع ادیان
اسلام را ظاهر خواهند شد و وعده کرده است خداوند تعالی که بر جمیع ادیان غالب گرداند و عمل
نخواهد [illegible] قاتلوا [illegible] قال الله تعالی فی سورة براءة [illegible] حتی یعطوا
الجزیة عن ید وهم صاغرون و بعد از ذکر کفر ایشان [illegible] و غضب
الله علیهم الا [illegible] یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره
الکافرون هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون ثم قال
فی سورة الصف ومن اظلم ممن افتری علی الله عز وجل [illegible] یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم
والله متم نوره ولو کره الکافرون هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره
علی الدین کله ولو کره المشرکون میخواهند مشرکان و نصاری و غیر ایشان که [illegible] نور
خدا را بدهان خویش و قبول نمیکند خدای تعالی مگر آنکه تمام گرداند نور خود را اگرچه ناخوش دارند
آنرا کافران اوست آنکه فرستاد پیغمبر خود را به هدایت و دین درست تا غالب سازد
آنرا بر ادیان همه اگرچه ناخوش باشند از آن مشرکان [illegible] کلام [illegible] آنست که نصاری
یهود و جمیع اهل ادیان منسوخه عموما اعتقاد سوء در جناب [illegible] پیغمبر ما میدارند
و در پی عداوت دین حق که حنیفی است افتادند و این معنی موجب غضب الهی گشت لهذا
[illegible] متعلق شد بکیفیت ضرب زدن این فرق و مصدقه گشت ضرب زدن
ایشان در عقب العقب چنین معلوم شد که از ارسال رسول با هدایت و دین راست کرده
شود آنچه که معلوم گردد با ظهار دین حق بر جمیع ادیان قوله یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم بدو وجه معلوم است یکی آنکه نور الله را چراغی یا آتش قلیل گمان نموده اند که
[illegible] خاموش [illegible] الله که این نور خداست [illegible] آنجا چه گنجایش دیگر آنکه شبهات
با [illegible] ایراد مینمایند [illegible] هر یک بر کسی که ضعیف العقل است مشتبه میسازند بخیال آنکه دین اسلام
را بدین قول نقصانی بهم رسد حاشا [illegible] ایراد [illegible] اورا نخواهد [illegible]

علی الدین کله چیست ظهور دین حق بر جمیع ادیان در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم صورت نگرفت
زیرا که خود نصاری و یهود و مجوس با طمطراق خود قایم بودند عامه مفسرین در تفسیر این آیه فرموده‌اند
قال الضحاک ذلک عند نزول عیسی علیه السلام وقال الحسین بن الفضل لیظهره علی الدین کله بالحجج الواضحة
امام شافعی معنی این حدیث متواتره آورده فقال اظهر الله رسوله علی الادیان بان ابان لکل من سمعه انه الحق
وما خالفه من الادیان باطل وقیل اظهره بان جماع الشرک دینان دین اهل الکتاب ودین الامیین
فقهر رسول الله صلی الله علیه وسلم الامیین حتی دانوا بالاسلام واعطی بعض اهل الکتاب الجزیة
صاغرین وجری علیهم حکمه فهذا ظهوره علی الدین کله فقیر میگوید عفی عنه چون معنی آیتی [illegible]
بهم رسید دو وجه بهتر مستفاد میشود یکی آنکه نظم کلام الله را با معنی که تقریر میکنند در میان صدر و عجزش
[illegible] نباشد بسنجیم اگر هر دو باهم موافق شدند فبها والا آن معنی را ترک نمائیم دیگر
آنکه حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیشوای خود سازیم زیرا که وی صلی الله علیه وسلم مبین قرآن است چون
غلبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر نصاری نجران و مجوس هجر و یهود خیبر واقع شده و صریح آن آیه
در یکجا [illegible] لیظهره علی الدین کله در یکجا دیگر گذاریم تا باهم موافق شوند غلبه بر طایفه قلیله از
[illegible] بلدی [illegible] باشد غلبه تام آنست که بعضی آن دین مستاصل گردد و عامیانش بهم برخورند
تا آنکه هیچکس داعی آن دین نماند و عز و شرف آن دین مطلقا زایل گردد اما حدیث النبی
صلی الله علیه وسلم فقد اخرج مسلم عن عیاض بن حمار المجاشعی ان رسول الله صلی
ذات یوم فی خطبته الا ان ربی امرنی ان اعلمکم ما جهلتم مما علمنی یومی هذا کل مال نحلته عبدا
حلال وانی خلقت عبادی حنفاء کلهم وانهم اتتهم الشیاطین فاجتالتهم عن دینهم وحرمت
علیهم ما احللت لهم وامرتهم ان یشرکوا بی ما لم انزل به سلطانا وان الله نظر الی اهل الارض
فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقایا من اهل الکتاب وقال انما بعثتک لابتلیک وابتلی بک وانزلت
علیک کتابا لا یغسله الماء تقرؤه نائما ویقظانا وان الله امرنی ان احرق قریشا فقلت
رب اذا یثلغوا راسی فیدعوه خبزة فقال استخرجهم کما اخرجوک واغزهم نغزک وانفق

فستنفق ملكه والبعث جيشا بعث جيشه الحديث واخرج مسلم عن ثوبان قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان الله زوى لي الارض فرأيت مشارقها ومغاربها وان امتي سيبلغ ملكها
ما زوي لي منها واعطيت الكنزين الاحمر والابيض الحديث واخرج مسلم عن ابي هريرة قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم هلك كسرى ثم لا يكون كسرى بعده وقيصر ليهلكن ثم لا يكون قيصر بعده ولتقسمن
كنوزهما في سبيل الله واخرج مسلم عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول لتفتحن عصابة من المسلمين او من المؤمنين كنز آل كسرى الذي في الابيض واخرج الترمذي
في حديث طويل عن عدي بن حاتم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لا اخاف عليكم الفاقة فان
الله ناصركم ومعطيكم حتى تسير الظعينة فيما بين يثرب والحيرة اكثر ما تخاف على مطيتها
السرق قال فجعلت اقول في نفسي فاين لصوص طي واخرج احمد عن المقداد انه سمع رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يبقى على ظهر الارض بيت مدر ولا وبر الا ادخله الله كلمة الاسلام
بعز عزيز وذل ذليل اما يعزهم الله فيجعلهم من اهلها او يذلهم فيدينون لها قلت فيكون
الدين كله لله انتهى مقتضاى اين احاديث صحيحه آنست كه تمام ظهور دين بعد آنحضرت
صلى الله عليه وسلم خواهد بود اگر عائد ليظهره بهدى ودين حق راجع كرده شود تا بعين باشد
كه ارسال رسول بهدى ودين حق مفضى خواهد بود بظهور آن يعنى دين حق بر جميع
اديان اينجا لازم است كه بجهت آنحضرت باشد ارسال مفضى بظهور بوده است گو بعض
ظهور بر دست نواب آنجناب بوقوع آيد صلى الله عليه وسلم واگر عائد راجع برسول باشد نيز
درست است ظهور دين كه بر دست نواب آنحضرت واقع شود ظهور آنحضرت است صلى الله عليه
وسلم بلا شبهه اگر مى تواني بشنودن نكته بايد بگويم خدا تعالى چون آنجناب مبعوث را براى
اصلاح عالم وتقريب الناس بخير وتبعيد ايشان از شر مبعوث كرده اند ودر غيب الغيب
آن اصلاح را صورتى معين فرمايد تا دنيا بصورت ظاهر شود لاجرم آنحضرت در بعثت
بجانب مبعوث خواهد بود تا آنچون حكمت الهى اقتضا فرمايد انتقال جانب از عالم

بر رفیق اعلی سپس این تکمیل القوت العمالیة ان بپیغامبر بجهت اتمام آن مقاصد که مفوض به ملوک شده
بعثت یا وصیت شخصی از امت خود را جانشین خود سازد و او را تربیت کند تا دل او شایسته خلافت
شرایع الهیه گردد یا به وصیت نماید او را بآن و تخصیص فرماید بر ان و دعا کند برای اتمام ان چنانکه
شخصی که استطاعت بدنی نداشته باشد که قضیه نماید و استطاعت مالی دارد واجب شود بر وی که نایب
کند غیر خود را در حج تا حج او در نامه اعمال او این حج مثبت گردد و بسبب این سبب مطیع شود و هم
او وفا شود اسپ حج تحصیل نماید بر همین قسم استخلاف در سلف نیز واقع شده حضرت موسی علیه السلام حضرت
یوشع را خلیفه خود ساختند و حضرت عیسی علیه السلام حواریین را خلیفه کرده اند در انجیل مذکور است
که حضرت عیسی علیه السلام نانی بدست خود گرفتند و گفتند این گوشت و پوست عیسی است [illegible]
در میان حواریین قسمت فرمودند چون ایشان آن نان را خوردند حضرت عیسی مبالغه فرمود
چنانکه ایشان نان را خوردند [illegible] ایشان فرو رفت بجهان عیسی شد یعنی ایشان
در آمد [illegible] رحمی که همی داری [illegible] ایشان کن [illegible] تو خواند [illegible]
[illegible] قاعده چون عالم باعتقاد سوء مبتلی شده [illegible]
از [illegible] عدم خوف از عواقب آن که مخالف مذاهب جمیع انبیا علیهم السلام غضب الهی
بجوش آمده و در اعلای انتقام در ملکوت پیدا شد بعد از آن اهلاک و اتلاف ایشان را با جلی باز
کن قال لکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لایستاخرون ساعة ولایستقدمون چون آن وقت در
رسید افضل افراد بشر را مبعوث گردانید که ذات مقدس آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم [illegible]
خود بر وی صلی الله علیه وسلم نازل فرمود و الکتاب [illegible] بجای [illegible] هدی و دین حق
دعوت نمود مستعد آن سعادت اندوز گشتند و اشقیا ملعون ابدی شدند و معنی این بعثت
معنی انتقام از آنجا عیان است که سوء اعتقاد در جناب الوهیت داشتند ملعون شدند [illegible]
صلی الله علیه وسلم و اصحاب [illegible] در این انتقام بمنزله جارحه بودند [illegible] نمود لهذا
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد [illegible] برکات عظیم [illegible]

و واقع گشت یکبار بعثت عظیمه و در آن مقام چنین کار دریافت صد سال میکند در تهذیب باطن لهذا

در شریعت ما ثواب جهاد بالاترین ثواب سایر قربات است و فضل اهل بدر و احد و حدیبیه تحقق

و مقرر لیس صورت اصلی عالم ذکر فتن انتقام از اعداء الله نزدیک خدا بوضعی خاص علی شد

بر حسف ایشان نیز چنین یا نزول مطر حجاره یا اهلاک بصیحه و ذلک تکرار لا یعلمها الا هو و آن

وضع خاص ظهور دین ایشان است سواد یا به همه آن د رخصت شکست حامیان ادیان و داعیان اهل ملل

و سبی و نهب اخذ خراج و جزیه و ازاله دولت و شوکت ایشان و پامال ذی مقدار ساختن

ایشان و این همه منظور در اصل بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملحوظ شد و بعثت آنجناب

متضمن انتقام صورت گشت فذلک قوله تعالی هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین

کله ولو کره المشرکون و قوله صلی الله علیه السلام انما بعثتک لابتلیک و ابتلی بک حسب تواریخ

عجم و روم بالبداهه معلوم میشود که ایشان یقین داشتند بر آنکه عنقریب دولت ایشان بر خورده

دولت عرب متمکن گردد و نجومیان این را از نحوست و ادبار سلطنت دریافته بنظر عداوت

ایشان در میان خودها و قوت کوکب عرب الی غیر ذلک دانستند و کاهنان بکهانت خود و سایر

ناس بر رؤیا و هواتف و مانند آن شناختند و الا این نکته بر آنجماعه مخفی ماند عام

از فوق سبع سموات نازل شد و ملاء اعلی و ملاء سافل همه بان رنگین گشته این صلاح فلکیه

ایشان است برای انتقام اینجا عنت نموده حقیقی آگر این داعیه نازل از غیب الغیب می شناختند

حق را از باطل جدا میکند بالجمله در آنوقت تمیز ارض تحت حکم دو پادشاه ذی شوکت مجتمع

بود کسری و قیصر و دینها بهر دو پادشاه بر ادیان دیگر غالب و هر دو دین با احت میل دارند

و عقیده اتباع بر هر دو غالب است کسریها و قیصریها همه در اعیان سوی آن

قول و فعل اولیست اکر الناس علی دین ملوکهم روم و روس و فرنگ و الآن و افریقیه و شام و مصر

و بعض بلاد مغرب و حبشه و دین نصرانیه بودند و اقلیت عجم و خراسان و توران و سند و

و باختر و غیر آن مجوس بودند بمتابعت کسری و سایر ادیان مثل دین یهود و دین مشرکین

مبادی وجود و مبانی پامال شکستها خورده بود و پادشاه شده بودند و ضعیف گشته و متدینان بهما
برهم خورده تا جسم داعیه ظهور دین حق و قصد اتمام آن معجزه برهم زدن دو دولت کسری
و قیصر را اشیا خود کرد اینها تا چون این هر دو دولت برهم خورد اعظم اسباب موجوده و کاسهم
آنها برهم خورده باشد و چون سطوت اسلام و کمال سطوت این دو ملت بشنیدند سایر ملل از آن خود
بود پامال شکست اسلام شوند ناچار پامال شدن آنها باین دو ملت استقرار یافت و در قطر
ممالک که در تصرف کسری بودند در تصرف قیصر بودند آن غافل بودند و غلبه بر طور علانیه
و غیر این قطر منتشر شود و چون وعده الهی برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و حالانکه قیصر
جزیره العرب بیا نید اشیا رفته بود لازم شد که بجهة اکمال ظهور دین حق و اتمام کسب اعدا از
آن خلافت ناچار باید آنچه در جریده اعمال آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثبت شود و انعطاف
انتقام در بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کار خود کرده باشد مثل آنکه بنده خاص از بندگان پادشاه
بود در مجلس انس و محافل قدس همنشین پادشاه شد و فتح بعض قلاع که پادشاه بآن وعده
بلیغ نموده است یکی از امراء دولت خود بازگذارد پس فتح کردن آن قلعه ها بنده خاص زبانه
عمر   خدا با مخصوص کرد و چون اینجا گفته شد باید دانست که توجیه صحیح در این آیت آنست
که هر چه ظهور از آن دین حق را حاصل شد همه در کلمه لیظهره علی الدین کله مندرج است و اعظم انواع آن که
برهم زدن دو دولت کسری و قیصر است بالاولی داخل در وی است و حاصل او ای این مرتبه خلفا بودند رضی
الله عنهم مساعی این بزرگواران مقتضای ارسال آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و مندرج در آیه
والشان بمنزله جارحه تدبیر غیب بودند در ظهور آن و همین است معنی خلافت خاصه از منهج
الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله آنست که هدی و دین حق که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بآن مرسل بود ظاهر و غالب شود جلی و مشهور نه مخفی و مستور و این آیت حکم
است در میان اهل سنت و اهل بدعت خدا تعالی هدی و دین حق را برآنحضرت صلی الله علیه وسلم
انزال فرمود و وی صلی الله علیه وسلم آن را بجماعه تبلیغ نمود و صحابه آنحضرت که مراد حضرت

صلی الله علیه وسلم فهمیدند چه خواهند با بعض رسانیدند هم زیرا که اراده الهی به محض تعلیم
آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم نه به حرج پس آنجناب از عهده تبلیغ اگر چه سامعان نفهمیدند بلکه مراد ظهور
دین حق است فرا بعد قرون پس کسی که گوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دین حق را بعضی رسانیدند
لیکن بیان معنی که مراد بود نفهمیدند یا فهمیدند اما در فهم معانی غافل شدند ایشان را بر گمان آنکه
در جمیع است پس مقرر است چه میگویند اکثر مفسرین بحکم الحدیث حتی ان علم تعیینی بود صحابه
از جهت عدم فهم [illegible] دیگر چه میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر خلافت حضرت
مرتضی نص فرموده بود صحابه بخشین نفسانی خود کتمان کردند و عصیان امر او ورزیدند مسببه
اند اینجا مراد دین بهبود دیانت مراد او را جل و علا بر سر [illegible] سبحانک هذا بهتان
عظیم قال الله تعالی فی سورة آل عمران کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون
عن المنکر وتؤمنون بالله ولو آمن اهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون واکثرهم الفاسقون
هستید شما بهترین گروهی که بیرون آورده شدند برای اصلاح مردمان میفرمایید بنیکی
[illegible] و منع میکنید از ناپسندیده و ایمان می آرید بخدا و اگر ایمان میآوردند اهل کتاب
بهتر بودی ایشان را طایفه از ایشان مؤمنان اند و اکثر ایشان از حد بیرون رفته اند قوله کنتم
خیر امة بود و وجه [illegible] هستید شما باین صفت یا بودید در علم الهی باین صفت قوله اخرجت
للناس این بر آوردن [illegible] نه آنست که از عدم یا از [illegible] بر آورده باشند بلکه معنیش آنست
که باطن مقدس آنحضرت را صلی الله علیه وسلم به اعلای اصلاح ناس مشتغل ساختند و مشغول [illegible] از
دل وحی صلی الله علیه وسلم پرتو افتاد جمعی که مستعد بودند بآن نور منور گشتند و بیان [illegible]
از باطن ایشان سر بر آورده از میان افراد بشر این طایفه باین دولت سرفراز شدند و بآن
صفت مخصوص گشتند پس اینجا معنی بر آوردن نیکان حق اند از میان مردمان و للناس افاده
میفرماید که این تدبیر الهی است برای اصلاح عباد الهی بواسطه [illegible] کرده [illegible]
کرده اخرج البغوی وغیره عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم الا ان [illegible]

توفون سبعین امة انتم خیرها واکرمها علی الله عز وجل واخرج البغوی عن بهز بن حکیم عن ابیه
عن جده انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس قال
انتم تتمون سبعین امة انتم خیرها واکرمها علی الله واخرج ابو عمر فی الاستیعاب عن عبد الله بن
مسعود قال ان الله نظر فی قلوب العباد بعد قلب محمد صلی الله علیه وسلم فوجد قلوب اصحابه
خیر قلوب العباد فجعلهم وزراء نبیه یقاتلون عن دینه واخرج ابو عمر عن ابی هریرة فی قوله تعالی
کنتم خیر امة قال خیر الناس للناس یجیئون بهم فی السلاسل یدخلونهم فی الاسلام قوله تامرون
بالمعروف استیناف است برای بیان وجه خیریت قال مجاهد کانوا خیر الناس علی الشرط الذی ذکر
تعالی تامرون بالمعروف الآیة باز اینجا دو وصف ذکر کرده شد یکی فیما بینهم وبین الناس
و آن جهاد و دوم نهی عن المنکر است و یکی فیما بینهم وبین الله و آن ایمان است که متضمن بقای
وحید سعید است فقوله ولو آمن اهل الکتاب لفاده معنی باید بسبب بر اقمحدن این امة در آن
انست که اهل کتاب وقتی اراده کات امة اخرجت للناس بودند صفت ایمان متغیر شد
لهذا الحکمت ایمان احتیاطا مخوا احراج مسخ دیگر قال البغوی روی عن عمر رضی الله عنه قال کنتم
خیر امة اخرجت للناس لاولنا ولا تکون لآخرنا وقال ابو عمر عن عمر بن الخطاب من سره
ان یکون من تلک الامة فلیود شرط الله تعالی فیها و هر دو قول باهم متزاج مقارند زیرا که
مفهوم آیه عام است برای هر کس که جامع صلاح عالم در قلب او جمع کنند اول امت باشد
یا آخر آن لیکن مصداق آن صحابه اول امت است فقط زیرا که بعد ایشان رسم جهاد و امر معروف
و نهی منکر مندرس شد چنانچه مبین کرده باید دانست که حضرات خلفا از آن امت
بودند که اخرجت للناس صفت ایشان است اند چه آنچه از حالات ایشان متواتر یافت
گشت زیاده از این چه خواهد بود که جماعات عظیمه از مسلمین بعوض بیعت ایشان مشرکان فوت
شدند و اقالیم وسیعه را فتح نمودند و طوایف ناس بسعی ایشان در ربقه اسلام در آمدند
پس اثبات این خیر امت باشند و هو المراد قال الله تعالی فی سورة الحدید لا یستوی منکم من

انفق

انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى
والله بما تعملون خبير برابر نيست از شما کسی که صرف مال خود پیش از فتح و کارزار کرد با کسی که خرج
کرد مال خود بعد فتح ایشان بزرگتر اند در رتبت از آنانکه صرف مال نمودند و کارزار کردند و وعده فرموده
خدا هر یکی را وعده ثواب حسنی [illegible] ثواب و فضل بالغه میکند و افادت
این آیه افاده صریح مینماید که صحابه [illegible] همه افضل و اکمل اند بتقدم و
تاخر انفاق و قتال اخرج الشيخان من حديث ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تسبوا
اصحابي فو الذي نفسي بيده لو ان احدكم انفق مثل احد ذهبا ما ادرك مد احدهم ولا نصيفه من
الشيخ [illegible] و [illegible] الاكبر و ديگر صحابه [illegible] باحاديث صحاح
المذهب و این احتمالات [illegible] بر [illegible] اما [illegible] کرده
در این آیه بطریق منطوق افاده میفرماید تفضیل جماعه که قبل فتح انفاق و قتال نموده
اند بر جماعه که بعد از فتح انفاق و قتال نموده اند و بطریق مفهوم موافق میفهماند که هر که انفاق
و قتال او مقدم تر افضل تر و قتالی که در مکه بود بدست و عصا بود و قتالی که [illegible] واقع
شد بشمشیر [illegible] در [illegible] افضل میتوان گفت ملاحظه باین مفهوم [illegible] گفته اند
که نزلت في ابي بكر الصديق قال البغوي وروى محمد بن فضيل عن الكلبي انها نزلت
في ابي بكر الصديق رضي الله عنه فانه اول من اسلم واول من انفق في سبيل الله عز وجل قال عبد الله بن
مسعود رضي الله عنه اول من اظهر اسلامه بسيفه ابو بكر رضي الله عنه والنبي صلى الله عليه وسلم وروي
عن ابن عمر رضي الله عنهما قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم وعنده ابو بكر الصديق رضي الله
عنه وعليه عباءة قد خللها في صدره بخلال فنزل جبرئيل عليه السلام فقال ما لي ارى ابا بكر
عليه عباءة قد خللها في صدره بخلال فقال انفق ماله علي قبل الفتح قال فان الله يقرأ
عليك السلام ويقول قل له اراض انت عني في فقرك هذا ام ساخط فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم يا ابا بكر ان الله عز وجل يقرأ عليك السلام ويقول لك اراض انت في فقرك هذا ام

ساخطا فقال ابو بكر رضي الله عنه [illegible] اخرج الحاكم وابو نعيم

عن هشام بن عروة عن ابيه قال اسلم ابو بكر وله اربعون الف انفقها كلها على رسول الله صلى

الله عليه وسلم في سبيل الله في الرياض النضرة عن عائشة رضي الله عنها قالت لما اجتمع اصحاب

رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانوا ثمانية وثلثين رجلا الح ابو بكر على رسول الله صلى الله عليه وسلم

في الظهور فقال يا ابا بكر انا قليل فلم يزل يلح على رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ظهر رسول الله صلى الله

عليه وسلم وتفرق المسلمون في نواحي المسجد وقام ابو بكر في الناس خطيبا ورسول الله صلى الله عليه وسلم

جالس فكان اول خطيب [illegible] الى الله والى رسول الله صلى الله عليه وسلم وثار المشركون

على ابي بكر وعلى المسلمين فضربوهم في نواحي المسجد ضربا شديدا ووطئ ابو بكر وضرب ضربا شديدا

ودنا منه الفاسق عتبة بن ربيعة فجعل يضربه بنعلين مخصوفتين ويحرفهما لوجهه ونزا على بطنه

حتى ما يعرف انفه من وجهه وجاءت بنو تيم يتعادون فاجلوا المشركين عن ابي بكر وحملوا ابا بكر

في ثوب حتى ادخلوه في بيته ولا يشكون في موته ورجعت بنو تيم فدخلوا المسجد وقالوا والله

لئن مات ابو بكر لنقتلن عتبة ورجعوا الى ابي بكر فجعل ابو قحافة وبنو تيم يكلمون ابا بكر حتى اجابهم

فتكلم آخر النهار ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فنالوه بالسنتهم وعذلوه ثم قاموا وقالوا

لامه ام الخير بنت صخر انظري ان تطعميه شيئا او تسقيه اياه فلما خلت به الحت عليه وجعل يقول ما فعل رسول

الله صلى الله عليه وسلم قالت والله ما لي علم بصاحبك فقال اذهبي الى ام جميل بنت الخطاب فاسأليها

عنه فخرجت حتى جاءت ام جميل فقالت ان ابا بكر يسألك عن محمد بن عبد الله قالت ما اعرف

ابا بكر ولا محمد بن عبد الله وان تحبي ان امضي معك الى ابنك فعلت قالت نعم فمضت معها حتى

وجدت ابا بكر صريعا دنفا فدنت منه ام جميل واعلنت بالصياح وقالت ان قوما نالوا منك هذا

لاهل فسق واني لارجو ان ينتقم الله لك قال ما فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت هذه امك

تسمع قال فلا عين عليك منها قالت سالم صالح قال فاين هو قالت في دار ابن الارقم قال فان لله

علي الية ان لا اذوق طعاما او شرابا او آتي رسول الله صلى الله عليه وسلم فامهلتا

حتى إذا هدأت الرجل وسكن الناس خرجتا به يتكئ عليهما حتى أدخلتاه على النبي صلى الله عليه وسلم قالت
فانكب عليه فقبله وانكب عليه المسلمون ورق له رسول الله صلى الله عليه وسلم رقة شديدة فقال أبو بكر
بأبي أنت وأمي ليس بي بأس إلا ما نال الفاسق من وجهي هذه أمي برة بوالديها وأنت مبارك فادعها
إلى الله لعل الله عز وجل أن يستنقذها بك من النار فدعا لها رسول الله صلى الله عليه وسلم
فأسلمت فأقاموا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم شهرا وهم تسعة وثلاثون رجلا وكان إسلام حمزة
يوم ضرب أبو بكر وأخرج البخاري عن عروة بن الزبير قال سألت عبد الله بن عمرو عن أشد ما صنع
المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم قال رأيت عقبة بن أبي معيط جاء إلى النبي صلى الله عليه
وهو يصلي فوضع رداءه في عنقه فخنقه خنقا شديدا فجاء أبو بكر حتى دفعه عنه فقال أتقتلون رجلا أن يقول
ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم وأخرج الحاكم عن أنس قال لقد ضربوا رسول الله صلى الله
عليه وسلم حتى غشي عليه فقام أبو بكر فجعل ينادي ويقول ويلكم أتقتلون رجلا أن يقول ربي الله فقالوا
من هذا قالوا ابن أبي قحافة المجنون وقال ابن إسحاق حدثني نافع عن ابن عمر قال لما أسلم
عمر قال أي قريش أنقل للحديث قال جميل بن معمر الجمحي قال فغدا عليه قال عبد الله بن عمر فغدوت
أتبع أثره وأنظر ما يفعل وأنا غلام أعقل كل ما رأيت حتى جاءه فقال أعلمت يا جميل أني أسلمت
ودخلت في دين محمد صلى الله عليه وسلم قال فوالله ما راجعه حتى قام يجر رداءه واتبعه عمر واتبعت
أبي حتى إذا قام على باب المسجد صرخ بأعلى صوته يا معشر قريش وهم في أنديتهم حول الكعبة ألا إن
ابن الخطاب قد صبأ قال يقول عمر من خلفه كذب ولكن قد أسلمت وشهدت أن لا إله إلا
الله وأن محمدا عبده ورسوله وثاروا إليه فما برح يقاتلهم ويقاتلونه حتى قامت الشمس على
رؤوسهم قال وطلح فقعد وقاموا على رأسه وهو يقول افعلوا ما بدا لكم فأحلف بالله لو كنا ثلاثمائة
رجل لقد تركناها لكم أو تركتموها لنا فقال فبينا هم على ذلك إذ أقبل شيخ من قريش عليه حلة حبرة
وقميص موشى حتى وقف عليهم فقال ما شأنكم قالوا صبأ عمر قال فمه رجل اختار لنفسه أمرا فماذا تريدون
أترون بني عدي بن كعب يسلمون لكم صاحبهم هكذا خلوا عن الرجل قال فوالله لكأنما كانوا ثوبا

کسفنا عنه ما فعلت بالحی بعد ان هاجر الی المدینة یا ابن عمه الرجل الذی زجر القوم فبکی بکاء عظیم
استسقت ثم قال ثکلتک امک قال ذلک ابی ابن العاص بن وائل السهمی جوابا امیه بن خلف [illegible]
[illegible] بر جماعه که بعد فتح مسلمان شدند بالمنطوق ثابت شد و بر جماعه متقدمه بالمفهوم و فائده [illegible]
[illegible] خلافت راشده باشد [illegible] خلافه خاصه افضلیه ثابت است [illegible]
بعض [illegible] و نیست [illegible] آیات که مستعد خلافه اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم با [illegible]
الا ما [illegible] محصور [illegible] تفضل جزئی [illegible] که در حکم تفضل کلی باشد خصوصا در امور که مناسب
خلافه باشد [illegible] فی سورة [illegible] سنقرئک فلا تنسی الا [illegible] فرمود [illegible]
فرمود او [illegible] قرآن را [illegible] وقال فی سورة القیامة لا تحرک به
لسانک لتعجل به ان علینا جمعه وقرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه یعنی مجنبان
زبان [illegible] حفظ آن [illegible] وعده است [illegible] آوردن و خواندن آن [illegible]
معانی قرآن را یعنی نازل کردانیم آن را [illegible] و قراءة او را یعنی استماع آنکس [illegible]
[illegible] وعده است واضح ساختن او را اخرج مسلم فی حدیث عیاض بن حمار عن النبی صلی الله علیه وسلم
عن ربه تبارک وتعالی وانزلت علیک کتابا لا یغسله الماء و این کنایه است از آنکه [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] علیه تغیر حفظ قرآن است [illegible] در آیه دیگر [illegible] حفظ
ما یعنی فرمود اخرج البخاری عن ابن عباس فی قوله عز وجل لا تحرک به لسانک الآیة قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یعالج من التنزیل شدة وکان مما یحرک شفتیه فانزل الله عز وجل لا تحرک به لسانک
لتعجل به ان علینا جمعه وقرآنه قال جمعه فی صدرک ثم تقرأه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه قال فاستمع
له وانصت ثم ان علینا بیانه ثم ان علینا ان تقرأه فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ذلک
اذا اتاه جبرئیل استمع فاذا انطلق جبرئیل قرأه النبی صلی الله علیه وسلم کما اقرأه [illegible]
حدیث [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم حفظ و [illegible] جمعه فی صدرک [illegible]
[illegible] تفسیر [illegible]

کردن بعید عظام آنچه در تفسیر سعید گفت فلا تستعجلونی را تعبیر کردن کجا بس معهود است باز فرموده

ثم ان علینا بیانه بر معنی که تفسیر تراخی معتدبه واقع شده باشد معنی وارد است و هر دو بیان آیه

بیاید که معنی ان علینا جمعه آنست که لازم است بر عهده جمع کردن قرآن بود در مصاحف و قرائت

یعنی توفیق دهیم تمام امت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و عوام ایشان را بر تلاوت آن سلسله

تواتر از هم گسسته نشود خدای تعالی میفرماید که در فکر آن مباش که قرآن از دل تو فراموش شود

خدای تعالی میفرماید که در فکر آن مباش که قرآن از دل تو فراموش شود و شفقت دیگر از آن

مکن که یکی از فرق عوام است تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم صعوبت تکرار که جمهور مسلمین در حفظ قرآن

می کشند تحمل کشیدند و مجرد تبلیغ جبرئیل بخاطر مبارک متمکن شد همه جاهای این فکر که بهما خود لازم

گردانیده ایم آنچه بر امت نوازند تبلیغ تواتر است و آن جمع قرآنست در مصاحف و خواندن امت

است اکثر چه خواص و چه عوام پس خاطر خود را مشغول شفقت حفظ آن مگردان بلکه چون ما بر

زبان جبرئیل تلاوت کنیم تو در پی استماع آن باش باز بر ماست توضیح قرآن در هر عصری چنانچه موافق تشریح

غریب قرآن و بیان سبب نزول آنها و بیان مصداق حکم آن بیان کنند و این همه مراتب متاخر است

از حفظ تو و تبلیغ تواتر چون آیات قرآن متشابه اند بعض آن مصدق بعض است و آنحضرت

صلی الله علیه وسلم مبین قرآن عظیم است حفظ قرآن که موعود حق است بانضمام ظاهر شد که جمع

آن در مصاحف کردند و مسلمانان توفیق تلاوت آن بشرق و غرب لیلا و نهارا یافتند و همین

معنی لا نغیرلها باز جمعه و قرآنه یکجا ایراد فرمودن و وعده بیان بکلمه ثم که برای تراخی است

ذکر نمودن می فهماند که در وقت جمع قرآن در مصاحف و استعمال تلاوه آن شایع شد و تفسیر

آن من بعد بظهور آمد و در عالم همچنین متحقق شد اول شروع حفظ آن از جانب ابی بن کعب

و عبد الله بن مسعود است در زمان حضرت عمر رضی الله عنه و اول اشتغال به تفسیر از ابن عباس

واقع شد بعد انقضای ایام خلافت چون اینهمه ذکر کردیم باید دانست که جمع کردن تخمین

قرآن عظیم بنا در مصاحف بسبیل حفظ آن شد که خدای تعالی بر خود لازم ساخته بود و عده آن

فرموده و فی الحقیقه این سبب قول حق است و آنچه از وعده اوست که چنین ظهور یافت پیغمبری از اولو العزم خلافت خاصیت الحال این فضل را هر که یابد یکی قسم کنیم بعضی اهل حق نبوت [illegible] ترتیب نفسانیه و بعد بعضیها آنرا توان یافت بعد از امریست جبلی که نفس مطهر بعضی [illegible] کرده اند [illegible] ورقه [illegible] مسعود با قابلیت مناسبه قدسیه که چون [illegible] [illegible] [illegible] مقتضی آن شود که عنایت الهی از فوق سبع سموات اراده فرماید اصلاح بنی آدم و اقامت نوع انسان بالقانون واضعه در تقلب [illegible] بنی آدم واضح و اصلاح [illegible] ایشان در آن خواهد بود امر فرماید و مر ایشان را الزام کند آنرا اگر کردند [illegible] و اگر نکنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عالمی به هدایت منور شود و اقتضای عالم [illegible] خاص [illegible] اجتماع [illegible] مقتضی [illegible] منتج گردد [illegible] شخصی [illegible] مقتضی گردد انقلاب آنرا به هواجس عالم این را اقتضا کند [illegible] نازل شود از فوق سبع سموات بملا اعلی و ملا اعلی همه از آن رنگین شوند و میل میل ملا اعلی [illegible] قدسیه [illegible] و ملا اعلی برای این نفس بصور مناسبه متمثل شوند [illegible] و [illegible] در این نفس [illegible] و این نفس قدسیه [illegible] که از فوق سبع سموات نازل شده و در سدرة المنتهی [illegible] ملائکه [illegible] در ملا اعلی [illegible] شده در زمین فرود [illegible] مطلع شود و لوحی مسطور [illegible] مجرد [illegible] اراده نزول فرمود [illegible] مناسب ملا اعلی پوشیده [illegible] الفاظ و حروف [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] نزول فرماید و [illegible] در لسان [illegible] گفته شود بعث الله فلانا نبیا و امره به تبلیغ الاحکام و اوحی الیه [illegible] [illegible] حادث [illegible] بسبب تعلق اراده [illegible] [illegible] بجهت اصلاح عالم [illegible] امر جبلی [illegible] مکتسب به ریاضت آری این دولت نمی دهند مگر کسی را که عقل و نفس قدسیه باشند و اصل جبلت [illegible] از ملا اعلی و قوی [illegible] [illegible] مندرج است در غایت ظهور و غلبه و صفات صلاح و سعادت [illegible] [illegible] و [illegible]

اعتدال

اعتدال النبي صفت قويه دارد في الواقع الاعتقاد قلب و قلب در رشده معامت و ثبات
الاعتقاد و عقل و عقل او در کمال جودت و استقامت الاعتقاد و بلند اعلى و تسجيع الانسان
و آئینه براي انسان قوه عاقله او تسبيه ادراک الاعلى است و لهذا قانون عملي بوده قوه
عاقله او در غايت صلاح و لهذا عصمت عنوان او معصوم باشد و انبيا معصوم از هر گونه خطيه
باید عاصي شنده که نبوت عنايت نفرموده که کسی را که دنيا فريفته باشد و پيامبر دوم اصوب
نفوس قدسيه که بعضي از او عدالت با کمال آن متصف باشند و نبوت خفيه ایشان مخفي باشد
نیاچه [illegible] مشهور است کور که [illegible] دو [illegible] آنکه [illegible] کرفت وكان الله فوق اعلم
جهت [illegible] و حیات [illegible] نبوت [illegible] جلي است همچنین خلافت خاصه پيامبر [illegible]
بیت [illegible] از [illegible] نبوت [illegible] بود براي تشبيه هدايت پيامبر در ميان مردم
و ایام [illegible] و اظهار دين او و انجاز موعود براي او [illegible] باید حد
[illegible] خليفه هر چند [illegible] پيامبر [illegible] دين پيامبر از قبيل [illegible]
[illegible] منكر شده هزاران باشد اين خليفه [illegible] و [illegible] اول [illegible]
داعيه [illegible] است و [illegible] که در آئینه های [illegible] و [illegible]
شود [illegible] می آید و آئینه [illegible] ترتيب الاقتدا ادراک کرده [illegible]
[illegible] کلمه النبي [illegible] تبليغ شريعت [illegible] دارد و [illegible]
شریعت [illegible] مردم [illegible] او داعيه است قويه که از میان خواد او [illegible] و همچنین
كلمة الخليفه من [illegible] شريعة النبي في الناس [illegible] موعود [illegible] دارد و [illegible]
[illegible] صورت [illegible] داعيه است قويه که [illegible] پيامبر [illegible]
[illegible] او [illegible] و اگر این داعیه از دل [illegible] او را خليفه خاص [illegible]
اگر [illegible] مصداق [illegible] الدين بالرجل الفاجر گردد [illegible]
او را [illegible] و [illegible] مطلوب [illegible] و [illegible]

الا قدر که مشرب او بیچون است یا منزلش مخصوص و خلیفه حامل بار امانت الهی میکشد هر چند احتمال [illegible]
میباید که متصف شود و آخر ایام حیات پیغامبر مسلمان شود و این داعیه از دلها دور شد اما این احتمال مرکز
دار فیض سنت الله چنین رفته است و لن تجد لسنة الله تبدیلا این داعیه قویه نازل از فوق
سبع [illegible] دولت مکتسب بهم بالا را اعلا و در دل کسی جا گیر نشود مگر آنکه جوهر نفس او مشابه [illegible]
انبیا اگر چه باشند در حقیقت حافظ او بموجب نبوت و خاتمیت مشاهده باشد دانکه محدث است
[illegible] عاملش محفوظ از عصمت گذشته و آن صدیقیت است [illegible] انتقال [illegible]
استعداد نفس او جواب الوده است تا پیغامبر را [illegible] آن نکته پیدا نشود و قابلیه نفس او [illegible]
جوهر نفس پیغامبر [illegible] کمالیست [illegible] آن [illegible] دارد عمری باید که
باز آید یکبار این دولت سرمدیه کس را نهند سالها باید که در سایه پیغامبر زندگانی
کرده باشد و بارها بر نفس قدسیه پیغامبر [illegible] ساخته و بار رسول الله صلی
الله علیه وسلم محبت عظمی بهم رسانیده باشد که لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و ماله و ولده
و الناس اجمعین و [illegible] اعانت پیغامبر نفس و مال خود گوی مسابقت ربوده و تقلید
پیغامبر [illegible] جهاد در حق او بمرتبه تحقیق رسیده در شداید و مکاره شریک پیغامبر
گشته و آن حوادث را گویا بالاصالة بر خود برداشته و در تهذیب نفس از درجه
صحابه [illegible] گذشته بر صدر مسند سابقین جا گرفته نفس قدسیه پیغامبر [illegible]
اعلام [illegible] در جوهر نفس این عزیز تجربه فرموده و اجتناب نفس او از الوان [illegible]
و اخلاق نامرضیه السنه و کرات و مرات بشارت نجات و فوز بدرجات [illegible]
سنیه و مقامات عالیه او اظهار فرموده و شرف و عظمت وی و لیاقت او بخلافت قولا
و فعلا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم تراوش نموده مثل این کس قابلیه آن پیدا کرده است که
داعیه نازله از فوق سبع سموات مکتسب الوان بالا اعلاء جوهر نفس خود محل کند و بآن داعیه
منشیه دیرینه پیغامبر را اجازه خود [illegible] فرماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء این خلافت خاصه

لسان

[illegible] ولایت [illegible]

انبیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اوصیا و دیگری قبول استخلاف [illegible]

[illegible] که علما [illegible]

را اگر سوای [illegible] حسن سیاست و تابعیت [illegible] بسیار [illegible]

و وجود [illegible] بر دست [illegible] اصل [illegible] دیگر [illegible]

در لوازم خلافت اگر [illegible] بر دست او [illegible]

و اگر ادعا [illegible] در دل شخصی [illegible] بر دست او ظاهر کنند و اصل این لوازم قدرتی

که بوجود [illegible] این ادعا [illegible] داشته باشد او خلیفه نیست چنانکه مطلوب [illegible] قتل [illegible]

شخصی [illegible] و در بارگاه سلطنت عزت یافت [illegible]

چنانکه [illegible] تیر اندازی یا اسب [illegible] بهتر میداند [illegible]

قوه و شجاعتی که برای قتل [illegible] موجود است زیاده از آنکه در مقصد

من در کار نیست بلکه اصل قتل کسی مطلوب نیست الا بالعرض بلکه اصل قوت و شجاعت [illegible]

الا [illegible] رضای سلطان بوده است [illegible]

کتب کلامیه نخوانده [illegible] که [illegible]

تواند بود [illegible] اما آنکه [illegible] ادم [illegible] و [illegible] اعتقاد در جناب

لله حتی و مانند آن اقتضا می‌کند بعضی رسل السابق را علی الخصوص بهیات ملکیه فان الله تعالی
... اقوانا انقدانا کم وفی حدیث عیاض عن النبی صلی الله علیه وسلم عنه در تبارک و تعالی
کل مال نحلته عبدا حلال وانی خلقت عبادی حنفاء کلهم وانهم اتتهم الشیاطین فاجتالتهم عن دینهم
وحرمت علیهم ما احللت لهم وامرتهم ان یشرکوا بی ما لم انزل به سلطانا وان الله نظر الی اهل الارض
فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقایا من اهل الکتاب وقال انما بعثتک لابتلیک وابتلی بک اخرجه مسلم
... الی اعلی فرود می آید از سعادت آن حدیث اتفاقی اخرج مالک عن
ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا احب الله العبد قال لجبرئیل علیه السلام یا جبرئیل
قد احببت فلانا فاحبه فیحبه جبرئیل ثم ینادی جبرئیل فی اهل السماء ان الله قد احب فلانا فاحبوه
فیحبه اهل السماء ثم یضع له القبول فی الارض اما آنکه انبیا علیهم السلام در اخلاق جبلیه خود
فرشته وار اند بر غیر خواص ایشان را انکه بهیات ملکیه بقوا این حکم خلقیه
بعض فرشته می دانند انتظام اخلاق جبلیه باین روش که در انبیا ظاهر شد بدون انقیاد نفس
قلبیه او قلب عقل را میسر نیست ... آن حدیث انس است کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم احسن الناس واسمح الناس واجود الناس اخرجه الشیخان واخرج البخاری عن محمد بن جبیر
بن مطعم عن ابیه بینما هو یسیر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ومعه الناس مقفله من حنین
فعلقت الاعراب یسالونه حتی اضطروه الی سمرة فخطفت رداءه فوقف النبی صلی الله
علیه وسلم فقال اعطونی ردائی لو کان لی عدد هذه العضاه نعما لقسمته بینکم ثم لا تجدونی
بخیلا ولا کذابا ولا جبانا و اخرج الدارمی عن الزهری قال ان جبرئیل قال ما فی الارض اهل
عشرة ابیات الا قلبتهم فما وجدت احدا اشد انفاقا لهذا المال من رسول الله صلی الله
علیه وسلم و اما آنکه غیر انبیا هم گاهی در رسل جوهر نفس شبیه میباشند بجوهر نفس انبیا
علیهم السلام پس بیان آن قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الرؤیا المومن جزء من ستة واربعین
جزءا من النبوة اخرجه البخاری وقال السمت الصالح جزء من خمسة وعشرین جزءا من النبوة

اخرج عبد الحق [illegible] آنانکه قطعا [illegible] بوده‌اند مجمع اجنبیا اخرج ابو عمر عن عبد الله بن مسعود قال ان الله

نظر فی قلوب العباد فوجد قلب محمد صلی الله علیه وسلم خیر قلوب العباد فاصطفاه وبعثه برسالته ثم نظر

فی قلوب العباد بعد قلب محمد صلی الله علیه وسلم فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجعلهم وزرآء

نبیه صلی الله علیه وسلم [illegible] عن دینه واخرج ابو عمر عن ابن عباس فی قول الله عز وجل قل الحمد لله

وسلام علی عباده الذین اصطفی قال اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] السدی فی [illegible]

[illegible] عبد الحق [illegible] البخاری [illegible] عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد کان

فیما قبلکم من الامم محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر واخرج الترمذی عن عائشة رضی الله عنها

قالت کان رسول الله [illegible] جالسا فسمعنا لغطا وصوت صبیان فقام رسول الله صلی

الله علیه وسلم فاذا حبشیة تزفن والصبیان حولها فقال یا عائشة تعالی فانظری فجئت

فوضعت لحیی علی منکب رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعلت انظر الیها ما بین المنکب الی راسه

فقال لی اما شبعت اما شبعت فجعلت اقول لا لانظر منزلتی عنده اذ طلع عمر فارفض الناس

عنها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لانظر الی شیاطین الجن والانس قد فروا من عمر قالت فرجعت

[illegible] آنکه [illegible] [illegible] سید [illegible] [illegible] [illegible] بجز [illegible] نفسی بیده لا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اخرجه البخاری [illegible] آنحضرت

صلی الله علیه وسلم [illegible] ابو طالب [illegible] ابو سهیل [illegible]

[illegible] آنانکه [illegible] [illegible] آن قال الله تعالی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] واین اشاره [illegible] بظهور [illegible] در

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کتب [illegible] احتیاج افتد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ظاهر [illegible] الا

[illegible] [illegible] [illegible] خواجه حافظ دیوان خود را [illegible] و

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تدوین کرده باشد یا ابو علی [illegible] را

بغیر بصیرة در فن فرسی جمع همت بر تحقیق و ترتیب مسائل این فن تصنیف نموده باشد سبحان الله
چه امر عظیم اگر داعیه نمی بود این افعال متشابهه و سعود و حظ او چگونه بر مرتبه و اگر داعیه
داعیه جزا بر لسان غیب ترجمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم صریح الفاظ جاری گشت ما اینجا به
کنه تواریخ نرسید و اگر داعیه ناشی از هوای نفس بود هدایا که از فوق نازل شود اینجا بسیاری
جمهور ملتبس شود [illegible] از گوشه [illegible] و اگر تعیین کنیم [illegible]
[illegible] فضلیت ها [illegible] اخرج الدارمی عن ابی ذر
الغفاری قال قلت یا رسول الله کیف علمت انک نبی حین استنبئت فقال یا اباذر اتانی ملکان
وانا ببعض بطحاء مکة فوقع احدهما الارض وکان الآخر بین السماء والارض فقال احدهما لصاحبه
اهو هو قال نعم قال فزنه برجل فوزنت به فوزنته ثم قال فزنه بعشرة فوزنت بهم فرجحتهم
ثم قال زنه بمائة فوزنت بهم فرجحتهم ثم قال زنه بالف فوزنت بهم فرجحتهم کانی انظر الیهم
ینتثرون علی من خفة المیزان قال فقال احدهما لصاحبه لو وزنته بامته لرجحها واخرج الدارمی
حدیث عتبة بن عبد السلمی حدیثا طویلا فیها شق صدره صلی الله علیه وسلم عند ظئره حلیمة قال فقال
لصاحبه اجعله فی کفة واجعل الفا من امته فی کفة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا انا انظر
الی الالف فوقی اشفق ان یخر علی بعضهم فقال لو ان امته وزنت به لمال بهم ثم انطلقا وترکانی
واخرج [illegible] عن ابن عمر خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات غداة بعد طلوع الشمس
قال رأیت قبل الفجر کانی اعطیت المقالید والموازین فاما المقالید فهی المفاتیح واما الموازین
فهذه یوزن بها فوضعت فی کفة ووضعت امتی فی کفة فوزنت بهم فرجحت ثم جیء بابی بکر
فوزن بهم فرجح ثم جیء بعمر فوزن بهم فرجح ثم جیء بعثمان فوزن بهم فرجح ثم رفعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از وزن با امت [illegible] ایشان [illegible] و این
وزن و رجحان دلالت کرد بر افضلیت [illegible] لازم نبوت [illegible]
رویا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] افضلیت

خلفا

خلفا [illegible] حضانت دین [illegible] فی الایمان فی امور المسلمین [illegible] لوازم خلافت خاصه [illegible]

حقیقت آنحضرت بر وفق اراده الهیه ثابت شد امور دیگر بعضی عاده لوازم او [illegible]

میباشد [illegible] الا [illegible] بتجرد اراده ثابت نمیشود [illegible] و فضیلتی

که بنابر مسائل [illegible] احکام [illegible] و [illegible]

[illegible] الحال ولکن هذا آخر البحث الشاق [illegible] ثابت [illegible]

[illegible] خلافت خاص [illegible] مقصود

[illegible] خلافت [illegible] فوق

شد [illegible] التفسیر [illegible] مسائل صحابه [illegible]

ساز [illegible] معلوم خواص و عوام گردد که آنچه

مشهور است که ثبوت خلافت ایشان باجماع و در صحت خلیفه متقدم بوده است کلام محقق

هست لیکن معنی اجماع آن نیست که هر یکی بفکری که مستند شرعی نباشد بلکه مستند باشد بعلاج

دید و قت رای زده باشند بلکه معنی اجماع آنست که هر یکی بدلیل شرعی که نسبت بسنیه آنحضرت

نسبت صلی الله علیه و سلم خلافت ایشان استنباط نموده از تصریحات آنحضرت تارة و تلویحات

آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخری تا آنکه هر یکی بملاحظه ادله مکلف شده بقبول خلافت

ایشان [illegible] باجتهاد [illegible] اتفاق کردند بر آنحضرت اجماع متحقق گشت و [illegible]

[illegible] خلافت خاصه و تلویحات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخلافت ایشان راجع است باثبات لوازم

خلافت عامه با لوازم خلافت خاصه ایشان را مثلا جائی که گفتند زکوة را بعد من با بوبکر [illegible]

دادها اثبات بعض لوازم خلافت عامه نمودند که حفظ بیت المال و اخذ زکوة مسلمین است و جائی

که گفتند ابوبکر رضی الله عنه صدیق است و عمر شهید یا گفتند درجات ایشان در بهشت عالی

درجات خواهد بود و یا ایشانرا [illegible] بهشت داده اند [illegible] ترتیب خلافت یا

یا گفتند بهترین امت ایشان اند و علی هذا القیاس اثبات لوازم خلافت خاصه فرموده اند

تلویحات بخلافت نا شده اشاره اگر بحالها تردد می‌کند که دلالت لازم مساوی بر وجه
ملزوم مسلم است اما دلالت لازم اعم بر وجود ملزوم مسلم نمی‌داریم دراینجا اوصاف لازم اعم خلافت
خاصه است در غیر خلفاء خاص بعضی این صفات یافته میشود گوییم تعریض نوعی است از مجاز و نظیر آن
ما صح عنه اخرج مالک عن عمرة بنت عبد الرحمن ان رجلین استبا فی زمان عمر بن الخطاب فقال
احدهما للآخر والله ما ابی بزان ولا امی بزانیة فاستشار فی ذلک عمر بن الخطاب فقال قائل
مدح اباه وامه وقال آخرون قد کان لابیه وامه مدح غیر هذا نری ان تجلده الحد فجلده عمر بن الخطاب
الحد ثمانین پس تعریض جلی طلبی صریح است و تحقیق در تعریض آنست که دلالت میکند بمحض لفظ
لیکن میکند بمساعده قراین تنگ نیست که قراین بسا لائح است اما قطعیه و اما ظنیه مثل دلالت
دخان بر وجود نار و دلالت ابر و باد و رعد بر باران و همچنین لفظ را نیز دلالت است بر صریح
منطوق خود پس تعریض هر دو وجه میشوند ابهام بعضی را بعض دیگر منجبر میگردانند و همچنین
تحقیق نزدیک فقیر در ایمات و کنایات و غیر آن همین است که دلالت لفظ فقط نیست بلکه لفظ مع
القراین و آن قراین گاهی خفیه می‌باشند و گاهی جلیه میزان در استنباط معانی از مثل این دلایل
فهم اهل لسان است در مثل این محلات لهذا مفهوم وصفی نزدیک امام شافعی که سامع بر تعیین مستنبط شد
موقوف آمد بر شروط چند که آنها محقق قراین معانی مقصوده باشند و چون حال برین منوال است
دلالت وجود لازم اعم بر وجود ملزوم اخص مستبعد مستنکر نیست چون این مقدمه ممهد شد خوض
در مقصود نماییم مسند ابی بکر الصدیق رضی الله عنه اخرج الدارمی عن حبیبة بنت ابی حبیبة عن ابی بکر
الصدیق فی قصة ذکرت فذکرت غزونا ختعما و غارة بعضنا بعضا فی الجاهلیة وما جاء الله به
من الالفة واطناب الفساطیط وشبک ابن عون اصابعه ووصفه لنا معاذ وشبک احمد فقلت
یا عبد الله حتی متی امر الناس هذا قال ما استقامت الائمة قلت ما الائمة قال اما رأیت
السید یکون فی الحواء فیتبعونه ویطیعونه فما استقام اولئک واخرج الدارمی عن قیس بن
ابی حازم قال دخل ابوبکر علی امرأة من احمس یقال لها زینب قال فرآها لا تتکلم فقال ما

لها

لها لا تكلم قالوا حجت مصمتة فقال تكلمي فإن هذا لا يحل هذا من عمل الجاهلية قال فتكلمت فقالت
من أنت قال امرؤ من المهاجرين قالت أي المهاجرين قال من قريش قالت من أي قريش
قال إنك لسؤول أنا أبو بكر قالت ما بقاؤنا على هذا الأمر الصالح الذي جاء الله به بعد الجاهلية فقال بقاؤكم
عليه ما استقامت بكم أئمتكم قالت وما الأئمة قال أما كان لقومك رؤوس وأشراف يأمرونهم
فيطيعونهم قالت بلى قال فهم أولئك على الناس قوت استقامت أيما استقامت ما دامت علم عدد
وكانت ومنابت وغير ذلك أخرج البخاري في حديث عمر الطويل أن أبا بكر قال للأنصار ما ذكرتم فيكم
من خير فأنتم له أهل ولن يعرف هذا الأمر إلا لهذا الحي من قريش هم أوسط العرب نسبا ودارا أخرج
أبو بكر بن أبي شيبة في ... فقال أبو بكر حمد الله وأثنى عليه قال يا معشر الأنصار
والله ما ننكر فضلكم ولا بلاءكم في الإسلام ولا حقكم الواجب علينا ولكنكم قد عرفتم أن هذا الحي
من قريش بمنزلة من العرب ليس بها غيرهم وأن العرب لن تجتمع إلا على رجل منهم فنحن الأمراء وأنتم
الوزراء فاتقوا الله ولا تصدعوا الإسلام ولا تكونوا أول من أحدث في الإسلام اشتراط النسب
قريش في الخليفة علي أهل السنة ثبت أخرج البخاري ومسلم والدارمي وغيرهم عن ابن عباس كان أبو
هريرة يحدث أن رجلا أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال إني أرى الليلة ظلة تنطف منها
السمن والعسل فأرى الناس يتكففون بأيديهم فالمستكثر والمستقل وأرى سببا واصلا من السماء
إلى الأرض فأراك يا رسول الله أخذت به فعلوت ثم أخذ به رجل آخر فعلا به ثم أخذ به رجل آخر
فعلا به ثم أخذ به رجل آخر فانقطع ثم وصل فعلا به فقال أبو بكر بأبي أنت وأمي لتدعني فأعبرها
فقال اعبرها قال أما الظلة فظلة الإسلام وأما ما ينطف من السمن والعسل فهو القرآن لينه
وحلاوته وأما المستكثر والمستقل فهو المستكثر من القرآن والمستقل منه وأما السبب الواصل
من السماء إلى الأرض فهو الحق الذي أنت عليه تأخذ به فيعليك الله ثم يأخذ به رجل من بعدك فيعلو به
ثم يأخذ به رجل فيعلو به ثم يأخذ به رجل آخر فينقطع ثم يوصل له فيعلو به أي رسول الله لتحدثني
أصبت أم أخطأت فقال النبي صلى الله عليه وسلم أصبت بعضا وأخطأت بعضا فقال أقسمت

یا رسول الله لتخبرنی ما الذی اخطأت فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقسم انتهی حیث معلوم میشود که
حضرت صدیق فهمیده است که خلافت بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیک کس علی الترتیب خواهد
رسید و ایشان بر منهاج پیغامبر خواهند بود و بر منهاج پیغامبر خواهند گذشت باقی ماند آنکه هیچ
موافق تعبیر حضرت صدیق در خارج بوقوع آمد پس خطا چه چیز است فقیر میگوید سکوت
از تسمیه آن اشخاص با وجود قدرت بر تسمیه ایشان بطریق مسامحه منسوب بخطا شده و شاید اگر خبر
میدادند اسباب فتنه با ایشان مجالست ساخت اما سخن چند است که در خصایص مذکور است اخرج ابو نعیم عن
کعب قال کان اسلام ابی بکر الصدیق شبیها بوحی من السماء وذلک انه کان تاجرا بالشام فرأی رؤیا
فقصها علی بحیرا الراهب فقال له من این انت قال من مکة قال من ایها قال من قریش قال فایش
انت قال تاجر قال صدق الله رؤیاک فانه یبعث نبی من قومک تکون وزیره فی حیاته وخلیفته
بعد موته فاسرها ابو بکر حتی بعث النبی صلی الله علیه وسلم فجاءه فقال یا محمد ما الدلیل علی ما تدعی قال الرؤیا
التی رأیت بالشام فعانقه وقبل ما بین عینیه وقال اشهد انک رسول الله واخرج ابن عساکر عن ابن
مسعود قال قال ابو بکر الصدیق خرجت الی الیمن قبل ان یبعث النبی صلی الله علیه وسلم فنزلت
علی شیخ من الازد قد قرأ الکتب واتت علیه اربعمائة سنة الا عشر سنین فقال لی احسبک
حرمیا قلت نعم قال واحسبک قرشیا قلت نعم قال واحسبک تیمیا قلت نعم قال بقیت لی
فیک واحدة قلت ما هی قال تکشف لی عن بطنک قلت لا افعل او تخبرنی لم ذاک قال اجد فی العلم الصادق
ان نبیا یبعث فی الحرم یعاونه علی امره فتی وکهل فاما الفتی فخواض غمرات ودفاع معضلات
واما الکهل فابیض نحیف علی بطنه شامة وعلی فخذه الیسری علامة وما علیک ان ترینی ما سألتک فقد
تکاملت فیک الصفة الا ما خفی علی قال ابو بکر فکشفت له عن بطنی فرأی شامة سوداء فوق
سرتی فقال انت هو ورب الکعبة واخرج ابن سعد عن الحسن قال قال ابو بکر یا رسول الله ما زلت
ارانی فی عذرات الناس قال لتکونن من الناس بسبیل قال ورأیت فی صدری کالرقمتین
قال سنتین واگر کسی میگوید که صدیق رضی الله عنه از میان آنست که مبشر بخلافت اوست در

وقت بیعت جمیع اشارهٔ جناب فاروق و ابو عبیده منعقد گردید جمیع اهل مدینه گروه گروه مبادرة بیعت

معنقی لیکن بیعت که التماس طلب بیعت نمودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم فرموده بودند که حضرت

عائشه رضی الله عنها بدعی الخ آنجا [illegible] فرموده بودند

بکان بدا من عند الله [illegible] حضرت [illegible] در [illegible] میکنند با

و [illegible] و کار [illegible] میسر شد و منتظر تدبیر غیب می باشند که لطف الهی کدام غالب

آید [illegible] حضرت صدیق راه توقف [illegible] تا ابد [illegible] از خطا [illegible] بالسیف بر

ما نعدا [illegible] حضرت صدیق خلافت خود را بسوابق اسلامیه فقد اخرج الترمذی عنه ابی

سعید الخدری قال قال ابو بکر الست احق الناس بها الست اول من اسلم الست صاحب کذا الست

صاحب کذا اما استدلال صدیق بر منع توقف از بیعة بعد انعقاد بیعت عامه بلزوم شق عصا

المسلمین فقد اخرج الحاکم عن ابی سعید فی قصة طویلة فلما قعد ابو بکر علی المنبر نظر فی وجوه القوم

فلم یر علیا فسأل عنه فقام ناس من الانصار فاتوا به فقال ابو بکر ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم

و ختنه اردت ان تشق عصا المسلمین فقال لا تثریب یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم فبایعه ثم لم

یر الزبیر بن العوام فسأل عنه حتی جاؤا به فقال ابن عمة رسول الله صلی الله علیه وسلم و حواریه

اردت ان تشق عصا المسلمین فقال لا تثریب یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل قوله فبایعا

اما اثبات صدیق رضی الله عنه خلافت حضرت فاروق را بافضلیت او فقد اخرج الترمذی

عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابو بکر

اما انک ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر

من عمر و اخرج ابو بکر بن ابی شیبة عن زید بن الحارث ان ابا بکر حین حضره الموت ارسل الی

عمر یستخلفه فقال الناس تستخلف علینا فظا غلیظا و لو قد ولینا کان افظ و اغلظ فما تقول

لربک اذا لقیته وقد استخلفت علینا عمر قال ابو بکر ابربی تخوفونی اقول اللهم استخلفت علیهم

خیر خلقک الحدیث و اخرج ابو بکر بن ابی شیبة عن محمد عن رجل من بنی زریق فی قصة طویلة

قال ابوبکر لعمر انت اقوی منی فقال عمر انت افضل منی تا آخر ضعف درین آثار مضطر می شود
انکه این اوصاف را دخلی هست در اثبات خلافت خاصه که در طبقهٔ اولی بود والا ذکر این
کلمات در مبحث اثبات خلافت خاصه خارج از قانون محاوره است من مسند عمر بن الخطاب
رضی الله عنه اما شروط خلافت فقد اخرج ابو یوسف عن ابی الملیح الهذلی قال خطب عمر بن الخطاب
رضی الله عنه فقال ایها الرعاء ان لنا علیکم حق النصیحة بالغیب والمعونة علی الخیر ایها الرعاء
انه لیس من حلم احب الی الله ولا اعم نفعا من حلم امام ورفقه ولیس جهل ابغض الی الله ولا اعم ضررا
من جهل امام وخرقه وانه من یاخذ بالعافیة فیما بین ظهرانیه یعط العافیة من فوقه واخرج ابو
یوسف عن عثمان بن عطاء الکلاعی عن ابیه قال خطب عمر الناس فحمد الله واثنی علیه ثم قال اما بعد
فانی اوصیکم بتقوی الله الذی یبقی ویهلک ما سواه الذی بطاعته ینفع اولیاءه وبمعصیته
یضر اعداءه فانه لیس لهالک هلک معذرة فی فعل ضلالة حسبها هدی ولا فی ترک حق حسبها
ضلالة وان احق ما تعاهد الراعی من رعیته تعاهدهم بالذی لله علیهم فی وظائف دینهم الذی
هداهم الله له وانما علینا ان نامرکم بما امرکم الله به من طاعته وان ننهاکم عما نهاکم الله عنه من معصیته
وان نقیم امر الله فی قریب الناس وبعیدهم ولا نبالی علی من مال الحق الا وان الله فرض الصلوة
وجعل لها شروطا فمن شروطها الوضوء والخشوع والرکوع والسجود واعلموا ایها الناس ان
الطمع فقر وان الیاس غنی وفی العزلة راحة من خلطاء السوء واعلموا انه من لم یرض عن
الله من قضائه لم یود الیه فیما یحب کنه شکره واعلموا ان لله عبادا یمیتون الباطل بهجره
ویحیون الحق بذکره رغبوا فرغبوا ورهبوا فرهبوا ان خافوا فلم یامنوا ابصروا من الیقین ما لم یعاینوا
فخلصوا بما لم یزایلوا اخلصهم الخوف فهجروا ما ینقطع عنهم الحیوة علیهم نعمة والموت لهم کرامة واخرج
ابو یوسف عن الزهری قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقال یا امیر المومنین لا
ابالی فی الله لومة لائم ام اقبل علی نفسی فقال اما من ولی من امر المسلمین شیئا فلا یخف فی
الله لومة لائم ومن کان خلوا من ذلک فلیقبل علی نفسه ولینصح لولی امره واخرج ابو یوسف

عن سعيد بن المسيب قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي موسى اما بعد فان اسعد الرعاة عند الله من سعدت
به رعيته وان اشقى الرعاة عند الله من شقيت به رعيته واياك ان ترتع فيرتع عمالك فيكون
مثلك عند الله مثل البهيمة نظرت الى خضرة من الارض فرتعت فيها تبتغي بذلك السمن وانما حتفها
في سمنها والسلام وحدثني بعض اشياخنا عن سفيان بن سعيد عن رجل عن عمر قال لا يقيم امر الله الا رجل لا
يصانع ولا يضارع ولا يتبع المطامع ولا يقيم امر الله الا رجل لا ينتقص غربه ولا يكظم في الحق
على حزبه قال ابو يوسف وحدثني محمد بن اسحق قال حدثني من سمع طلحة بن عبد الله بن عوف قال
خطبنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه فحمد الله واثنى عليه ثم صلى على النبي صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر
الصديق فاستغفر له ثم قال يا ايها الناس انه لم يبلغ ذو حق في حقه ان يطاع في معصية الله واني
لا اجد هذا المال يصلحه الا خلال ثلاث ان يؤخذ بالحق ويعطى في الحق ويمنع من الباطل وانما انا و
مالكم كولي اليتيم ان استغنيت استعففت وان افتقرت اكلت بالمعروف ولست ادع
احدا يظلم احدا ولا يعتدي عليه حتى اضع خده على الارض واضع قدمي على الخد الاخر حتى يذعن
بالحق ولكم علي ايها الناس خصال اذكرها لكم فخذوني بها لكم علي ان لا اجتبي شيئا من خراجكم
ولا مما افاء الله عليكم الا من وجهه ولكم علي اذا وقع في يدي ان لا يخرج مني الا في حقه ولكم علي
ان ازيد عطاياكم وارزاقكم ان شاء الله تعالى واسد ثغوركم ولكم علي ان لا القيكم في
المهالك ولا اجمركم في ثغوركم وقد اقترب منكم زمان قليل الامناء كثير القراء قليل الفقهاء
كثير الامراء يعمل فيه اقوام للاخرة يطلبون به دنيا عريضة تأكل دين صاحبها كما تأكل النار الحطب
الا كل من ادرك ذلك منكم فليتق الله ربه وليصبر يا ايها الناس ان الله عظم حقه فوق
حق خلقه فقال فيما عظم من حقه ولا يأمركم ان تتخذوا الملائكة والنبيين اربابا أيأمركم بالكفر
بعد اذ انتم مسلمون الا واني لم ابعثكم امراء ولا جبارين ولكن بعثتكم ائمة الهدى يهتدى
بكم فادروا على المسلمين حقوقهم ولا تضربوهم فتذلوهم ولا تجمروهم فتفتنوهم ولا تغلقوا
الابواب دونهم فيأكل قويهم ضعيفهم ولا تستأثروا عليهم فتظلموهم ولا تجهلوا عليهم وقاتلوا

بهم الكفار لما فتحوا فارس فقاتلهم بسبب كلمة عمر رضي الله عنه وكان عثمان وعلي يليان في جهاد العدو وكل أمينا
التي شهدتكم على أمراء الأمصار إني لم أبعثهم إلا ليفقهوا الناس في دينهم ويقسموا عليهم فيئهم ويحكموا
بينهم فإن أشكل شيء رفعوه إلي قال وكان عمر بن الخطاب رضي الله عنه يقول لا يصلح هذا الأمر إلا
شدة في غير تجبر ولين في غير وهن وأخرج أبو يعلى عن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ألا أخبركم بخيار أئمتكم من شرارهم الذين تحبونهم ويحبونكم ويدعون لكم وتدعون لهم وشرار أئمتكم
الذين تبغضونهم ويبغضونكم وتلعنونهم ويلعنونكم وأخرج مسلم وأبو يعلى وغيرهما أن عمر بن الخطاب
خطب يوم جمعة فذكر النبي صلى الله عليه وسلم وذكر أبا بكر فقال إني رأيت كأن ديكا نقرني نقرة
أو نقرتين وإني لا أراه إلا حضور أجلي وإن أقواما يأمرونني أن أستخلف وإن الله لم يكن ليضيع
دينه ولا خلافته ولا الذي بعث به نبيه صلى الله عليه وسلم فإني قد علمت أن أقواما سيطعنون في
هذا الأمر أنا ضربتهم بيدي هذه على الإسلام فإن فعلوا فأولئك أعداء الله الكفار الضلال فإن
عجل بي أمر فالخلافة شورى بين هؤلاء النفر الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض
ثم مرت سنة والله لم يكن ليضيع دينه فما جرى في الخلافة إلى ما حفظه والأيام الثلاثة
الماضية قال فما اقتربت أن قليلا إلا بقي إلا آخره حدثت أن أقواما سيطعنون في هذا الأمر
فيما أرى إشارة إلى الخلافة إلى صفة الخاصة وأن يتعقد لها من ... عليها حجة
الأولين وهذا أولئك أعداء الله الكفار تهديد وتخويف لهم لا حقيقة الكفر والله أعلم وأخرج
البخاري وأبو يعلى وغيرهما عن عبد الرحمن بن أبي ليلى قال حججت مع عمر بن الخطاب فاستقبله
أمير مكة نافع بن علقمة فقال له يا نافع من استخلفت على مكة قال استخلفت عليها عبد الرحمن
بن أبزى قال عمدت إلى رجل من الموالي فاستخلفته على من بها من قريش وأصحاب رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال نعم وجدته أقرأهم لكتاب الله ومكة أرض محتضرة فأحببت أن يسمعوا كتاب
الله من رجل حسن القراءة قال نعم ما رأيت إن الله يرفع بالقرآن أقواما ويضع بالقرآن أقواما
وإن عبد الرحمن بن أبزى ممن رفعه الله بالقرآن وفي رواية ... في العز

فقال

فقال المستخلف على آل الله عبد الرحمن بن ابزى قال اني وجدتهم اقرأهم لكتاب الله وافقههم في دين الله

بمولى فقال عمر حين الجبير على ... فقال ابن ... ذلك لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان

الله يرفع بهذا الكتاب اقواما ويضع به آخرين الا اخشيت صديق رضي الله عنه پس از خطاب عمر بن الخطاب

رضي الله عنه متواتر است فمن حديث عائشة اخرج البخاري عن عائشة رضي الله عنها في قصة الاتفاق

على ابي بكر ثم تكلم ابو بكر فتكلم ابلغ الناس فقال في كلامه نحن الامراء وانتم الوزراء فقال حباب بن المنذر

لا والله لا نفعل منا امير ومنكم امير فقال ابو بكر ولكنا الامراء وانتم الوزراء هم اوسط العرب دارا

واعربهم احسابا فبايعوا عمر او ابا عبيدة بن الجراح فقال عمر بل نبايعك انت فانت سيدنا وخيرنا و

احبنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخذ عمر بيده فبايعه وبايعه الناس واخرج الحاكم عن هشام بن عروة

عن ابيه عن عائشة عن عمر قال كان ابو بكر سيدنا وخيرنا واحبنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن حديث

ابن عباس اخرج البخاري عن ابن عباس في قصة الاتفاق على ابي بكر قول عمر رضي الله عنه ثم انه بلغني ان قائلا

منكم يقول والله لو مات عمر بايعت فلانا فلا يغترن امرؤ ان يقول انما كانت بيعة ابي بكر فلتة وتمت

الا وانها قد كانت كذلك ولكن الله وقى شرها وليس فيكم من تقطع الاعناق اليه مثل ابي بكر ثم في هذا

الحديث ايضا قال ابو بكر وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا ايهما شئتم فاخذ بيدي وبيد ابي عبيدة

بن الجراح وهو جالس بيننا فلم اكره مما قال غيرها كان والله ان اقدم فتضرب عنقي لا يقربني ذلك من

اثم احب الي من ان اتامر على قوم فيهم ابو بكر اللهم الا ان تسول الي نفسي عند الموت شيئا لا اجده

الآن ومن حديث انس اخرج البخاري عن انس انه سمع خطبة عمر الآخرة حين جلس عمر على المنبر وذلك

الغد من يوم توفي النبي صلى الله عليه وسلم فتشهد وابو بكر صامت لا يتكلم قال كنت ارجو ان يعيش

رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى يدبرنا يريد بذلك ان يكون آخرهم فان يك محمد صلى الله عليه

وسلم قد مات فان الله قد جعل بين اظهركم نورا تهتدون به هدى الله محمدا صلى الله عليه وسلم وان

ابا بكر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم وثاني اثنين وانه اولى المسلمين بأموركم فقوموا فبايعوه

وكانت طائفة منهم قد بايعوه قبل ذلك في سقيفة بني ساعدة وكانت بيعة العامة على المنبر

حديث شيبة اخرج البخاري عن ابي وائل قال جلست مع شيبة على الكرسي في الكعبة فقال لقد جلس هذا المجلس
عمر فقال لقد هممت ان لا ادع فيها صفراء ولا بيضاء الا قسمته قلت ان صاحبيك لم يفعلا قال هما المرءان
اقتدي بهما ومن حديث رجل من بني تميم في قصة الانفاق على ابي بكر اخرج ابو بكر بن ابي شيبة قال
عمر فما يجد ابا بكر فقال عمر انت اقوى مني فقال عمر انت افضل مني فقالا [illegible] فلما كانت
الا انه قال يا عمر ان قولك كسرت من فضلك قال فما عدا ابا بكر ومن حديث جابر بن عبد الله اخرج
الترمذي عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال
ابو بكر اما انك ان قلت ذلك فلقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت الشمس على رجل
خير من عمر ومن علقمة بن قيس وقيس بن مروان اخرج ابو يعلى عن علقمة وقيس بن مروان كليهما
في قصة ان عبد الله بن مسعود عن عمر قال فغدوت اليه لابشره فوجدت ابا بكر قد سبقني اليه
فبشره ولا والله ما سابقته الى خير قط الا سبقني اليه وفي المشكوة عن عمر ذكر عنده ابو بكر فبكى
وقال وددت ان عملي كله مثل عمله يوما واحدا من ايامه وليلة واحدة من لياليه اما ليلته فليلة
سار مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الغار فلما انتهيا اليه قال والله لا تدخله حتى ادخل قبلك
فان كان فيه شيء اصابني دونك فدخل فكسحه ووجد في جانبه ثقبا فشق ازاره وسدها به وبقي
منها اثنان فالقمهما رجليه ثم قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم ادخل فدخل رسول الله صلى الله
عليه وسلم ووضع راسه في حجره ونام فلدغ ابو بكر في رجله من الجحر ولم يتحرك مخافة ان ينتبه
رسول الله صلى الله عليه وسلم فسقطت دموعه على وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما لك
يا ابا بكر قال لدغت فداك ابي وامي فتفل رسول الله صلى الله عليه وسلم فذهب ما يجده ثم انتقض
عليه وكان سبب موته واما يومه فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ارتدت العرب وقالوا
لا نؤدي زكوة فقال لو منعوني عقالا لجاهدتهم عليه فقلت يا خليفة رسول الله تألف الناس
وارفق بهم فقال لي اجبار في الجاهلية وخوار في الاسلام انه قد انقطع الوحي وتم الدين
اينقص وانا حي رواه رزين واما استدلال بر خلافت صديق [illegible] بلوغ

باز فقد اخرج الحاكم و ابوبكر بن ابي عاصم عن زر عن عبد الله قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه
وسلم قالت الانصار منا امير ومنكم امير قال فاتاهم عمر رضي الله عنه فقال يا معشر الانصار الستم تعلمون
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر ابابكر يؤم الناس فايكم تطيب نفسه ان يتقدم ابابكر فقالت
الانصار نعوذ بالله ان نتقدم ابابكر واخرج احمد عن رافع الطائي رفيق ابي بكر في غزوة السلاسل
قال وسألته عما قيل من بيعتهم فقال وهو يحدثه عما تكلمت به الانصار وما كلمهم به عمر بن الخطاب وما كان
ذكرهم به من امامتي اياهم بامر رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه فبايعوني لذلك وقبلتها منهم
وتخوفت ان تكون فتنة تكون بعدها ردة واما استدلال او بر خلافت صديق به سوابق اسلامية
اش فقد اخرج ابوبكر عن ابن عباس منهم في قصة الاتفاق على ابي بكر ثم قلت يا معشر الانصار يا معشر
المسلمين ان اولى الناس بامر رسول الله صلى الله عليه وسلم من بعده ثاني اثنين اذ هما في الغار ابوبكر
السباق المبين ثم اخذت بيده وبادرني رجل من الانصار فضرب على يده قبل ان اضرب على يده
وتتابع الناس اما فهميدن او خلافت عامه خلفا را از وقوع خلافت ايشان در ايام ظهور اسلام
عند فتوح او فقد اخرج ابو يعلى عن علقمة بن عبد الله المزني عن رجل قال كنت بالمدينة في مجلس فيه
عمر بن الخطاب فقال لبعض جلسائه كيف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ينعت الاسلام فقال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الاسلام بدأ جذعا ثم ثنيا ثم رباعيا ثم سديسا ثم بازلا
فقال عمر فما بعد البزول الا النقصان و اين اثر [illegible] بمضمون آيت اخرج شطأه فآزره الآية
واما فهميدن او خلافت عامه خلفا را از حديث قرون ثلثه فقد اخرج الترمذي عن ابن عمر قال
خطبنا عمر بالجابية فقال يا ايها الناس اني قمت فيكم كمقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فينا فقال
اوصيكم باصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يفشو الكذب حتى يحلف الرجل ولا يستحلف ويشهد
الشاهد ولا يستشهد اما فهميدن او خلافت خاصه خود را از انكه با او بعد فتنه عامه خواهد بود
فقد اخرج البخاري عن شقيق قال سمعت حذيفة قال بينما نحن جلوس عند عمر رضي الله عنه اذ قال
ايكم يحفظ قول النبي صلى الله عليه وسلم في الفتنة قال قلت فتنة الرجل في اهله وولده

وصيامه تكفرها الصلوة والصدقة والامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس هذا اسالك
ولكن التي تموج كموج البحر قال ليس عليك منها بأس يا امير المؤمنين ان بينك وبينها بابا مغلقا
أيكسر الباب ام يفتح قال لا بل يكسر قال عمر اذا لا يغلق ابدا قلت اجل قلنا لحذيفة أكان عمر يعلم
الباب قال نعم كما اعلم ان دون غد الليلة وذلك اني حدثته حديثا ليس بالاغاليط فهبنا ان
نسأله من الباب فامرنا مسروقا فسأله فقال من الباب قال عمر اما الاستدلال بر خلافت او بمحدثية
وموافقة وحي فاخرج مسلم عن ابن عمر قال عمر وافقت ربي في ثلث في مقام ابراهيم وفي الحجاب وفي
اسارى بدر واخرج مسلم عن سماك عنه عمر في قصة الايلاء وقلما تكلمت واحمد الله بكلام الا رجوت
ان يكون الله يصدق قولي الذي اقول الحديث اما بيان افضليت خود ونشان خلافت خود اخرج
محمد في الموطا عن سالم بن عبد الله بن عمر قال عمر بن الخطاب لو علمت ان احدا اقوى على هذا الامر
مني لكان ان اقدم فيضرب عنقي اهون علي فمن ولي هذا الامر بعدي فليعلم ان سيرده عنه القريب
والبعيد وايم الله ان كنت لاقاتل الناس عن نفسي واما بيان خلافت من بعد وشورى ساختن
او در ميان شش تن اخرج النجاشي في قصة مقتل عمر والاتفاق على عثمان من حديث عمرو بن
ميمون عن عمر قالوا اوص يا امير المؤمنين استخلف قال ما اجد احق بهذا الامر من هؤلاء النفر او
الرهط الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمى عليا وعثمان والزبير
وطلحة وسعدا وعبد الرحمن الحديث ومن مسند عثمان بن عفان رضي الله عنه اما الاستدلال
بر خلافت خاصه آنحضرت باثار سابقين بعده انه فقد اخرج الترمذي عن ابي عبد الرحمن السلمي
قال لما حصر عثمان اشرف عليهم فوق داره ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان حراء حين انتفض
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك الا نبي او صديق او شهيد قالوا نعم
واخرج الترمذي عن ثمامة بن حزن القشيري في قصة طويلة قال عثمان انشدكم الله والاسلام
هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على ثبير مكة ومعه ابو بكر وعمر وانا فتحرك الجبل
حتى تساقطت حجارته بالحضيض قال فركضه برجله قال اسكن ثبير فانما عليك نبي وصديق

وشهيدان

وشهيدان قالوا اللهم نعم قال الله اكبر شهدوا لي ورب الكعبة اني شهيد ثلاثا. اخرج احمد
عن عبيد الله بن عدي بن الخيار في قصة قال عثمان اما بعد فان الله بعث محمدا صلى الله عليه وسلم
بالحق فكنت ممن استجاب لله ولرسوله وآمنت بما بعث به وهاجرت الهجرتين كما قلت وصحبت
رسول الله صلى الله عليه وسلم وبايعته فوالله ما عصيته ولا غششته حتى توفاه الله عز وجل ثم ابا بكر مثله ثم
عمر مثله ثم استخلفت افليس لي من الحق مثل الذي لهم قلت بلى قال فما هذه الاحاديث التي تبلغني عنكم
و استدلال بمضمون [illegible] بر صحبت [illegible] و اسلام خود [illegible] بسيار [illegible] اثر [illegible]
[illegible] كرده [illegible] روايت ابي عبد الرحمن السلمي هذا اخرج الترمذي عن ابي عبد الرحمن السلمي
قال لما حصر عثمان اشرف عليهم فوق داره ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان حراء حين انتفض
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك الا نبي او صديق او شهيد قالوا نعم قال
اذكركم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في جيش العسرة من ينفق نفقة متقبلة
والناس مجهدون معسرون فجهزت ذلك الجيش قالوا نعم ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان بئر رومة
لم يكن يشرب منها احد الا بثمن فابتعتها فجعلتها للغني والفقير وابن السبيل قالوا اللهم نعم واشياء
عددها. و مثله روايت احنف بن قيس اخرج النسائي عن الاحنف بن قيس قال خرجنا حجاجا فقدمنا
المدينة ونحن نريد الحج فبينا نحن في منازلنا نضع رحالنا اذ اتانا آت فقال ان الناس قد اجتمعوا
في المسجد وفزعوا فانطلقنا فاذا الناس مجتمعون على نفر في وسط المسجد واذا علي والزبير
وطلحة وسعد بن ابي وقاص فانا لكذلك اذ جاء عثمان بن عفان عليه ملاءة صفراء قد قنع بها راسه
فقال اههنا علي اههنا طلحة اههنا الزبير اههنا سعد قالوا نعم قال فاني انشدكم بالله الذي
لا اله الا هو اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من يبتاع مربد بني فلان
غفر الله له فابتعته بكذا وكذا فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت قد ابتعتها
بكذا وكذا قال اجعلها في مسجدنا واجره لك قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله الذي
لا اله الا هو اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نظر في وجوه القوم فقال من يجهز هؤلاء

على الله صلى الله عليه وسلم جيش العسرة فجهزتهم حتى ما يفقدوا عقالا ولا خطاما قالوا اللهم نعم قال اللهم اشهد ومن رواية
ثمامة بن حزن القشيري أخرجها الترمذي والنسائي وهذا لفظ النسائي عن ثمامة بن حزن القشيري
قال شهدت الدار حين أشرف عليهم عثمان فقال أنشدكم بالله والإسلام هل تعلمون أن رسول الله
صلى الله عليه وسلم قدم المدينة وليس بها ماء يستعذب غير بئر رومة فقال من يشتري بئر رومة
فيجعل دلوه فيها مع دلاء المسلمين بخير له منها في الجنة فاشتريتها من صلب مالي فجعلت دلوي فيها
مع دلاء المسلمين وأنتم اليوم تمنعوني من الشرب منها حتى أشرب من ماء البحر قالوا اللهم نعم قال
فأنشدكم بالله والإسلام هل تعلمون أن المسجد ضاق بأهله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يشتري
بقعة آل فلان فيزيدها في المسجد بخير له منها في الجنة فاشتريتها من صلب مالي فزدتها في المسجد
وأنتم تمنعوني أن أصلي فيه ركعتين قالوا اللهم نعم قال فأنشدكم بالله والإسلام هل تعلمون أن رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان على ثبير مكة ومعه أبو بكر وعمر وأنا فتحرك الجبل فركضه رسول الله صلى
الله عليه وسلم برجله وقال اسكن ثبير فإنما عليك نبي وصديق وشهيدان قالوا اللهم نعم قال
الله أكبر شهدوا لي ورب الكعبة يعني أني شهيد ومن رواية أبي سلمة بن عبد
الرحمن بن عوف أخرج النسائي عن أبي سلمة بن عبد الرحمن أن عثمان أشرف عليهم حين حصروه
فقال أنشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الجبل حين اهتز فركضه برجله
وقال اسكن فإنه ليس عليك إلا نبي أو صديق أو شهيدان وأنا معه فانتشد له رجال ثم قال
أنشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم بيعة الرضوان يقول هذه يد الله وهذه
يد عثمان فانتشد له رجال ثم قال أنشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم
جيش العسرة يقول من ينفق نفقة متقبلة فجهزت نصف الجيش من مالي فانتشد له رجال ثم قال
أنشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من يزيد في هذا المسجد ببيت في
الجنة فاشتريته من مالي فانتشد له رجال ثم قال أنشد بالله رجلا يشهد رومة تباع فاشتريتها
من مالي فأبحتها لابن السبيل فانتشد له رجال [illegible]

فقد اخرج احمد عن عاصم عن شقيق قال لقي عبد الرحمن بن عوف الوليد بن عقبة فقال له الوليد ما لي أراك
قد جفوت امير المؤمنين عثمان فقال له عبد الرحمن ابلغه اني لم افر يوم عينين قال عاصم يقول يوم احد
ولم اتخلف يوم بدر ولم اترك سنة عمر فانطلق فخبر ذلك عثمان فقال اما قوله اني لم افر يوم عينين
فكيف يعيرني بذنب قد عفا الله عنه فقال ان الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان انما استزلهم
الشيطان ولقد عفا الله عنهم واما قوله اني تخلفت يوم بدر فاني كنت امرض رقية بنت رسول الله
صلى الله عليه وسلم حتى ماتت وقد ضرب لي رسول الله صلى الله عليه وسلم بسهمي ومن ضرب له رسول
الله صلى الله عليه وسلم بسهمه فقد شهد واما قوله اني لم اترك سنة عمر فاني لا اطيقها ولا هو فأته فحدثه
بذلك. اما آنكه خود را بالقطع ميدانست كه از اهل جنت است فقد اخرج احمد عن زيد بن اسلم عن ابيه قال
شهدت عثمان يوم حصر في موضع الجنائز ولو القي حجر لم يقع الا على راس رجل فرأيت عثمان اشرف
من الخوخة التي تلي مقام جبرئيل عليه السلام فقال ايها الناس افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس
افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس افيكم طلحة فقام طلحة
بن عبيد الله فقال له عثمان الا اراك ههنا ما كنت ارى انك تكون في جماعة قوم تسمع ندائي آخر ثلاث
مرات ثم لا تجيبني انشدك الله يا طلحة تذكر يوم كنت انا وانت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
في موضع كذا وكذا ليس معه احد من اصحابه غيري وغيرك قال نعم فقال لك رسول الله صلى الله عليه
وسلم يا طلحة انه ليس من نبي الا ومعه من اصحابه رفيق من امته في الجنة وان عثمان بن عفان هذا يعني
رفيقي معي في الجنة قال اللهم نعم ثم انصرف. واما آنكه ميدانست كه اين بلوى بعد از پيش
خواهد آمد فقد اخرج الترمذي والحاكم عن اسمعيل بن ابي خالد عن قيس عن ابي سهلة مولى عثمان
قال قال عثمان يوم الدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد الي عهدا وانا صابر عليه واخرج
الحاكم والترمذي عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان انه لعل الله يقمصك قميصا
فان ارادوك على خلعه فلا تخلعه لهم وقد صح من ابي موسى الاشعري قوله صلى الله عليه وسلم بشره
بالجنة على بلوى تصيبه. واما آنكه بالقطع ميدانست كه حق بر حق است فقد اخرج الترمذي عن مرة بن

ببعض ما كسبوا

مرة قال كنت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر الفتنة فقربها فمر رجل مقنع في ثوب فقال هذا يومئذ
على الهدى فقمت اليه فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجهه فقلت هذا قال نعم واخرج الترمذي
عن ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقال يقتل فيها هذا مظلوما لعثمان واخرج
الحاكم عن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انها ستكون فتنة واختلاف
او اختلاف وفتنة قال قلنا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فما تامرنا قال عليكم بالامير
واصحابه واشار الى عثمان واخرج احمد عن كثير بن الصلت قال اغفى عثمان في اليوم الذي قتل فيه فاستيقظ
فقال لولا ان يقول الناس تمنى عثمان الفتنة لحدثتكم قال قلنا اصلحك الله حدثنا فلسنا نقول ما يقول
الناس فقال اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في منامي هذا فقال انك شاهد معنا الجمعة واخرج
احمد عن نائلة بنت الفرافصة امراة عثمان بن عفان قالت نعس امير المؤمنين عثمان فاغفى فاستيقظ
فقال ليقتلني القوم قلت كلا ان شاء الله لم يبلغ ذلك ان رعيتك استعتبوك قال اني رايت
رسول الله صلى الله عليه وسلم في منامي وابا بكر وعمر فقالوا تفطر عندنا الليلة ومن مسند علي بن ابي
طالب رضي الله عنه اما شرط خلافته فقد اخرج احمد عن عبد الملك بن عمير عن عمارة بن رويبة عن
علي بن ابي طالب قال سمعت اذناي ووعاه قلبي من رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقريش
صالحهم تبع لصالحهم وشرارهم تبع لشرارهم واخرج ابو يعلى عن علي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
خطب الناس ذات يوم فقال الا ان الامراء من قريش الا ان الامراء من قريش الا ان الامراء
من قريش ما اقاموا بثلاث ما حكموا فعدلوا وما عاهدوا فوفوا وما استرحموا فرحموا فمن لم يفعل
ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين اما بيان افضلية الشيخين پس از رسول الله وى متواتر شده
مرفوعا وموقوفا امر چند اين مسئله بسبب اهل حديث اما كسى از صحابه انرا مصرح تر ومحكم تر روايت
علي مرتضى با سند دارد اما مرفوع حديث ابوبكر وعمر سيدا كهول اهل الجنة روي بطرق متعددة عنه
ومن طريق الشعبي عنه الحارث عن علي اخرج الترمذي وابن ماجه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ابوبكر
وعمر سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والاخرين الا النبيين والمرسلين لا تخبرهما يا علي ومن طريق وابن

عن علي اخرج عبد الله بن احمد في زوائد المسند عن الحسن بن زيد بن حسن قال حدثني ابي عن ابيه
عن علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل ابو بكر وعمر فقال يا علي هذان سيدا كهول اهل
الجنة وشبابها بعد النبيين والمرسلين ومن طريق الحسين بن علي اخرج الترمذي عن الزهري عن علي
بن حسين عن علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ طلع ابو بكر وعمر فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين
يا علي لا تخبرهما وقد وافق عليا رضي الله عنه غيره من الصحابة فقد اخرج الترمذي عن انس قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر وعمر هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين لا
تخبرهما يا علي واخرج ابن ماجه عن ابي جحيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر سيدا
كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين ومن موقوفه خير هذه الامة ابو بكر
ثم عمر واشتهر عنه بروايات كثيرة فمن رواية ابنه محمد بن الحنفية عنه اخرج البخاري وابو
داود من طريق سفيان الثوري عن جامع بن ابي راشد قال حدثنا ابو يعلى عن محمد بن الحنفية
قال قلت لابي اي الناس خير بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قلت ثم من قال ثم
عمر وخشيت ان يقول عثمان قلت ثم انت قال ما انا الا رجل من المسلمين ومن رواية عبد
الله بن سلمة عنه اخرج ابن ماجه عن عبد الله بن سلمة قال سمعت عليا يقول خير الناس بعد
رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وخير الناس بعد ابي بكر عمر ومن رواية علقمة بن قيس
اخرج احمد ومن رواية عبد خير صاحب علي عنه وفي طرقها العدد فقد روى وهب
بن ابي [illegible] عن عبد خير قال سمعت عليا يقول على المنبر الا اخبركم بخير هذه الامة بعد
نبيها قال فذكر ابا بكر ثم قال الا اخبركم بالثاني فذكر عمر ثم قال لو شئت لانبأتكم بالثالث
قال [illegible] قال سعيد فقلت انت سمعت عليا يقول هذا قال نعم ورب
الكعبة والا صمتا ومن رواية عطاء بن السائب عن عبد خير عن علي قال الا اخبركم بخير هذه
الامة بعد نبيها ابو بكر وخيرها بعد ابي بكر عمر ثم يجعل الله الخير حيث احب [illegible]

وعن ابن المسيب عن عبد خير عن ابيه قال قام علي فقال خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وعمر وانا فقد احدثنا
بعدهم احداثا يقضي الله فيها ما شاء، وعن ابي اسحاق عن عبد خير عن علي خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر
وعمر ومن رواية ابي جحيفة عنه وفي طرقها العدة عن عاصم بن ابي النجود عن زر يعني ابن حبيش
عن ابي جحيفة قال سمعت عليا يقول الا اخبركم بخير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم قال الا اخبركم بخير هذه
الامة بعد ابي بكر عمر وعن الشعبي قال حدثني ابو جحيفة الذي كان علي يسميه وهب الخير قال قال علي يا ابا جحيفة
الا اخبرك بافضل هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وبعد ابي بكر عمر وبعدهما آخر ثالث ولم يسمه وعن ابي
اسحاق عن ابي جحيفة قال قال علي خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وبعد ابي بكر عمر ولو شئت اخبرتكم
بالثالث ومن عون بن ابي جحيفة قال كان ابي من شرط علي وكان تحت المنبر فحدثني ابي انه
صعد المنبر يعني عليا فحمد الله واثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم وقال خير هذه الامة بعد نبيها
ابو بكر والثاني عمر وقال يجعل الله الخير حيث احب وعن سفيان الثوري عن الاسود بن قيس عن رجل
عن علي انه قال يوم الجمل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يعهد الينا عهدا ناخذ به في الامارة
ولكنه شيء رأيناه من قبل انفسنا ثم استخلف ابو بكر رحمة الله على ابي بكر فاقام واستقام ثم
استخلف عمر رحمة الله على عمر فاقام واستقام حتى ضرب الدين بجرانه اخرجه ابو داود كلها
احمد ومن رواية مسعر بن كدام عن عبد الملك بن ميسرة عن النزال بن سبرة عن علي قال خير
هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وعمر اخرجه ابو عمر في الاستيعاب ومن موقوفه ايضا سبق رسول الله
صلى الله عليه وسلم وصلى ابو بكر وثلث عمر اخرجه الحاكم عن عبد خير الهمداني قال سمعت عليا يقول
يقول سبق رسول الله صلى الله عليه وسلم وصلى ابو بكر وثلث عمر ثم خبطتنا فتنة ويعفو الله
عمن يشاء، ومن الشعبي عن ابي وائل قال قيل لعلي بن ابي طالب الا تستخلف علينا قال ما استخلف
رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستخلف ولكن ان يرد الله بالناس خيرا فسيجمعهم بعدي على خيرهم
ومن موقوفه المستدل على المرفوع ما اخرجه البخاري وغيره عن ابن ابي مليكة انه سمع ابن
عباس يقول وضع عمر رضي الله عنه على سريره فتكنفه الناس يدعون ويصلون قبل ان يرفع

فلما فرغ منهم قال ... فرحم على عمر وقال ما خلفت أحداً أحب
إليّ أن ألقى الله بمثل عمله منك وايم الله إن كنت لأظن أن يجعلك الله مع صاحبيك وحسبت أني كنت كثيراً
أسمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول ذهبت أنا وأبو بكر وعمر ودخلت أنا وأبو بكر وعمر وخرجت
أنا وأبو بكر وعمر وأخرج أحمد عن نافع عن ابن عمر قال وضع عمر بن الخطاب بين المنبر والقبر فجاء علي بن
أبي طالب حتى قام بين يدي الصفوف فقال هو هذا ثلاث مرات ثم قال رحمة الله عليك ما من خلق الله أحد
أحب إليّ من أن ألقاه بصحيفته بعد صحيفة النبي صلى الله عليه وسلم من هذا المسجى عليه ثوبه وأخرج
أحمد عن عون بن أبي جحيفة عن أبيه قال كنت عند عمر وهو مسجى بثوبه قد قضى نحبه فجاء علي فكشف الثوب
عن وجهه ثم قال رحمة الله عليك أبا حفص فوالله ما بقي بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أحد أحب
إليّ أن ألقى الله بصحيفته منك وأخرج الملا عن سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر
بن عبد الله أن علياً دخل على عمر وهو مسجى فقال صلى الله عليك ثم قال ما من الناس أحد أحب إليّ
أن ألقى الله بما في صحيفته من هذا المسجى وأخرج نحوه في كتاب الآحاد عن أبي جحيفة وعن محمد بن علي مرسلاً نحو أحمد
ذكر أما بيان الحكم فيمن فضل علياً على الشيخين فهو مبتدع يستحق التعزير فقد أخرج أبو عمر
في الاستيعاب عن الحكم بن حجل قال قال علي لا يفضلني أحد على أبي بكر وعمر إلا جلدته حد المفتري وأخرج
أبو القاسم الطلحي في كتاب السنة ثنا أبو بكر بن مردويه قال حدثنا سليمان بن أحمد ثنا الحسن
بن منصور الرماني ثنا داود بن معاذ ثنا أبو سلمة العتكي عبد الله بن عبد الرحمن عن سعيد بن أبي
عروبة عن منصور بن المعتمر عن إبراهيم عن علقمة قال بلغ علياً أن أقواماً يفضلونه على أبي بكر وعمر
فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال يا أيها الناس إنه بلغني أن قوماً يفضلوني على أبي بكر وعمر
ولو كنت تقدمت فيه لعاقبت فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول هذا فهو مفتري عليه حد المفتري
ثم قال إن خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر ثم عمر ثم الله أعلم بالخير بعد قال وفي المجلس الحسن
بن علي فقال والله لو سمى الثالث لسمى عثمان وأخرج أبو القاسم عن عبد خير صاحب لواء علي
أن علياً قال ألا أخبركم بأول من يدخل الجنة من هذه الأمة بعد نبيها فقيل له يا أمير المؤمنين

وكان ابو بكر ثم عمر فقيل عند خلافتهما قبلك يا امير المؤمنين فقال ويحكم وانا الذي فلق الحبة وبرأ النسمة
فلانتهما وكلتي لم يكن معاوية معروف في الكتاب وما يدل على بشارتهما بالجنة من حديث اخرج
ابو يعلى من حديث الحسن بن محمد بن علي انه سمع عبيد الله بن ابي رافع كاتب علي عن علي ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال في قصة حاطب بن ابي بلتعة انه قد شهد بدرا وما يدريك لعل الله اطلع
على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم وما يدل على كونهما من النجباء الرقباء ما اخرجه
الترمذي عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل نبي سبعة نجباء رقباء واعطيت
اربعة عشر قلنا من هم قال انا وابناي وجعفر وحمزة وابو بكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان
وعمار وعبد الله بن مسعود وابو ذر والمقداد اما استدلال بر خلافت شيخين از جهت معامله منتظره
من سيدنا اخرج الحاكم عن ابي اسحق عن زيد بن يثيع عن علي قال قيل يا رسول الله من نؤمر بعدك
قال ان تؤمروا ابا بكر تجدوه هاديا امينا زاهدا في الدنيا راغبا في الآخرة وان تؤمروا عمر تجدوه
قويا امينا لا يخاف في الله لومة لائم وان تؤمروا عليا ولا اراكم فاعلين تجدوه هاديا مهديا
يأخذ بكم الطريق المستقيم واما استدلال بر خلافت شيخين از جهت تعريف علي مرتضى اخرج البزار
من حديث ابي حيان التيمي عن ابيه عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابا بكر زوجني
ابنته وحملني الى دار الهجرة واعتق بلالا من ماله رحم الله عمر يقول الحق وان كان مرا تركه الحق وما له
صديق رحم الله عثمان تستحييه الملائكة رحم الله عليا اللهم ادر الحق معه حيث دار واما استدلال بر خلافت
صديق از جهت تفويض امامت صلوة پس اخرج ابو عمر في الاستيعاب عن الحسن البصري عن قيس بن
عباد قال قال لي علي بن ابي طالب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مرض ليالي واياما ينادى بالصلوة
فيقول مروا ابا بكر يصلي بالناس فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم نظرت فاذا الصلوة علم
الاسلام وقوام الدين فرضينا لدنيانا من رضي رسول الله صلى الله عليه وسلم لديننا فبايعنا ابا بكر
واما ثناء علي على الصديق بعد وفاته فذكر ابو عمر في ترجمة اسيد بن صفوان انه ادرك رسول الله صلى الله
عليه وسلم وروى عن علي حديثا حسنا في ثنائه على ابي بكر يوم مات رواه عنه ابراهيم ... الد

[illegible] أسيد بن صفوان وكان له صحبة أدرك النبي صلى الله عليه وسلم قال لما قبض أبو بكر
سجي عليه وارتجت المدينة بالبكاء ودهش القوم كيوم قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم
فجاء علي بن أبي طالب باكياً مسترجعاً حتى وقف على باب البيت فقال رحمك الله يا أبا بكر وذكر
الحديث بطوله ثم وجدت هذا الحديث في الرياض النضرة وهذا لفظه عن أسيد بن صفوان وكانت له صحبة
أدرك النبي صلى الله عليه وسلم قال لما قبض أبو بكر سجي عليه وارتجت المدينة بالبكاء عليه كيوم قبض
رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاء علي باكياً مسترجعاً وهو يقول اليوم انقطعت خلافة النبوة حتى وقف
على باب البيت الذي فيه أبو بكر وهو مسجى فقال رحمك الله يا أبا بكر كنت إلف رسول الله صلى الله
عليه وسلم وأنسه ومستراحه وثقته وموضع سره ومشاورته وكنت أول القوم إسلاماً وأخلصهم إيماناً
وأشدهم يقيناً وأخوفهم لله وأعظمهم غناء في دين الله وأحوطهم على رسول الله صلى الله عليه وسلم
وأحدبهم على الإسلام وأيمنهم على أصحابه وأحسنهم صحبة وأكثرهم مناقب وأفضلهم سوابق وأرفعهم
درجة وأقربهم وسيلة وأشبههم برسول الله صلى الله عليه وسلم هدياً وسمتاً ورحمة وفضلاً
وأشرفهم منزلة وأكرمهم عليه وأوثقهم عنده فجزاك الله عن الإسلام خيراً وعن رسوله خيراً كنت عنده
بمنزلة السمع والبصر صدقت رسول الله صلى الله عليه وسلم حين كذبه الناس فسماك الله عز وجل في تنزيله
صديقاً فقال والذي جاء بالصدق وصدق به الذي جاء بالصدق محمد صلى الله عليه وسلم وصدق
به أبو بكر وآسيته حين بخلوا وقمت معه عند المكاره حين عنه قعدوا وصحبته في الشدة أكرم
الصحبة ثاني اثنين وصاحبه في الغار والمنزل عليه السكينة والوقار ورفيقه في الهجرة وخليفته
في دين الله وأمته أحسنت الخلافة حين ارتد الناس وقمت بالأمر ما لم يقم به خليفة نبي فنهضت حين
وهن أصحابك وبرزت حين استكانوا وقويت حين ضعفوا ولزمت منهاج رسول الله صلى الله
عليه وسلم إذ وهنوا كنت خليفة حقاً لم تنازع ولم تضرع برغم المنافقين وكبت الكافرين وكره
الحاسدين وغيظ الباغين وقمت بالأمر حين فشلوا وثبت إذ تتعتعوا ومضيت بنور الله إذ
وقفوا فاتبعوك فهدوا وكنت أخفضهم صوتاً وأعلاهم فوتاً وأقلهم كلاماً وأصوبهم منطقاً وأطولهم

صمتاً وأبلغهم قولاً وأشجعهم نفساً وأعرفهم بالأمور وأشرفهم عملاً كنت والله للدين يعسوباً أولاً حين
نفر عنه الناس وآخراً حين أقبلوا كنت للمؤمنين أباً رحيماً حتى صاروا عليك عيالاً فحملت أثقال ما عنه ضعفوا
ورعيت ما أهملوا وحفظت ما أضاعوا وعلمت ما جهلوا وشمرت إذ خنعوا وصبرت إذ جزعوا
فأدركت أوتار ما طلبوا وراجعوا رشدهم برأيك فظفروا ونالوا بك ما لم يحتسبوا كنت على الكافرين
عذاباً صباً ولهباً وللمؤمنين رحمة وأنساً وحصناً فطرت والله بعنانها وفزت بحبائها وذهبت
بفضائلها وأدركت سوابقها فلم تفلل حجتك ولم تضعف بصيرتك ولم تجبن نفسك ولم يزغ قلبك
ولم تخن كنت كالجبل الذي لا تحركه العواصف ولم تزيله القواصف وكنت كما قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم أمن الناس عليك في صحبتك وذات يدك وكنت كما قال ضعيفاً في بدنك قوياً في أمر الله متواضعاً
في نفسك عظيماً عند الله جليلاً في أعين الناس كبيراً في أنفسهم لم يكن لأحد فيك مغمز ولا لقائل فيك
مهمز ولا لأحد فيك مطمع ولا لمخلوق عندك هوادة الضعيف الذليل عندك قوي عزيز حتى تأخذ
بحقه والقوي عندك ضعيف ذليل حتى تأخذ منه الحق القريب والبعيد عندك في ذلك سواء أقرب
الناس إليك أطوعهم لله وأتقاهم له شأنك الحق والصدق والرفق قولك حكم وحتم وأمرك حلم
وحزم ورأيك علم وعزم فأقلعت وقد نهج السبيل وسهل العسير وأطفئت النيران واعتدل
بك الدين وقوي بك الإيمان وثبت الإسلام والمسلمون وظهر أمر الله ولو كره الكافرون فسبقت
والله سبقاً بعيداً وأتعبت من بعدك إتعاباً شديداً وفزت بالخير فوزاً مبيناً فجللت عن البكاء وعظمت
رزيتك في السماء وهدت مصيبتك الأنام فإنا لله وإنا إليه راجعون رضينا عن الله قضاءه وسلمنا
له أمره فوالله لن يصاب المسلمون بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم بمثلك أبداً كنت للدين عزاً وحرزاً
وكهفاً وللمؤمنين فئة وحصناً وغياثاً وعلى المنافقين غلظة وغيظاً فألحقك الله بنبيك صلى الله
عليه وسلم ولا حرمنا أجرك ولا أضلنا بعدك فإنا لله وإنا إليه راجعون قال وسكت الناس حتى
انقضى كلامه ثم بكوا حتى علت أصواتهم وقالوا صدقت يا ختن رسول الله صلى الله عليه وسلم
أما تبرئته على نفسه من قتل عثمان والشهادة على فضله فقد أخرج الحاكم من طريقين عن حديث

... عن قيس بن عباد قال سمعت عليا رضي الله عنه يوم الجمل

يقول اللهم إني أبرأ إليك من دم عثمان ولقد طاش عقلي يوم قتل عثمان وأنكرت نفسي وجاؤوني

للبيعة فقلت والله إني لأستحيي من الله أن أبايع قوما قتلوا رجلا قال له رسول الله صلى الله عليه

وسلم ألا أستحيي ممن تستحيي منه الملائكة وإني لأستحيي من الله أن أبايع وعثمان قتيل على الأرض لم يدفن

بعد فانصرفوا فلما دفن رجع الناس فسألوني البيعة فقلت اللهم إني مشفق مما أقدم عليه ثم جاءت

عزيمة فبايعت فلما قالوا يا أمير المؤمنين فكأنما صدع قلبي وقلت اللهم خذ مني لعثمان حتى ترضى

قال الحاكم [illegible] سمعت [illegible] يذكر ان علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال يا [illegible] فإن

[illegible] وأخرج الحاكم من حديث إسماعيل بن [illegible]

[illegible] علي بن ابي طالب [illegible] رضي الله عنه [illegible] فقال علي [illegible]

[illegible] فقتلت عثمان [illegible] على [illegible]

ثم قال [illegible] على [illegible]

[illegible] ثم [illegible] إلى المدينة [illegible] وقال [illegible]

[illegible] فقد أخرج الحاكم من حديث [illegible] عبد الرحمن بن [illegible]

[illegible] الحسن بن علي [illegible]

[illegible] الحسن بن علي [illegible]

على [illegible] وأسد فقال [illegible]

[illegible] فقال [illegible]

[illegible] فقال الحسن يا أبت [illegible]

[illegible] فقال [illegible] يا بني [illegible] قبل [illegible] جعفر بن محمد قال [illegible]

[illegible] فقلت يا أمير المؤمنين [illegible] والناس [illegible] عثمان [illegible]

[illegible] قال [illegible] عمار بن ياسر ومحمد بن أبي بكر [illegible] فقال [illegible] علي [illegible]

[illegible] واسناد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ثم قال يا معشر [illegible] اذا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ثم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بالمهاجرين [illegible]

وعنده ابو عبيدة بن الجراح فقال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ما في صدورهم [illegible] [illegible] [illegible] ابي عبيدة بن الجراح [illegible]

يستدل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] النبي صلى الله عليه

وسلم [illegible] فقد اخرج ابو يعلى من حديث [illegible] عن عبد الرحمن بن [illegible] عن ابي ثعلبة الخشني

قال كان ابو عبيدة بن الجراح ومعاذ بن جبل يتناجيان بحديث فقلت لهما احفظا وصية رسول

الله صلى الله عليه وسلم بي قال وكان اوصاهما بي فقالا ما اردنا ان ننتجي بشيء دونك انما

حديثا حدثناه رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] قال انه بدأ هذا الامر نبوة ورحمة

ثم كائن خلافة ورحمة ثم كائن ملكا عضوضا ثم كائن عتوا وجبرية وفسادا في الامة يستحلون

الحرير والخمور والفروج والفساد في الامة ينصرون على ذلك ويرزقون ابدا حتى يلقوا الله

واما استدلال ابي عبيدة على خلافة ابي بكر رضي الله عنه [illegible] فقد اخرج ابو بكر

بن ابي شيبة عن ابن عون عن محمد بن سيرين [illegible] [illegible] قال [illegible]

الى ابي بكر ابا عبيدة بن الجراح فقال [illegible] وفيكم [illegible] ابا بكر [illegible]

قال هو ثاني اثنين اذ هما في الغار [illegible] عبد الرحمن بن عوف [illegible]

في بشارة العشرة بالجنة فقد اخرج ابو يعلى من حديث قتيبة بن سعيد عن عبد العزيز بن محمد عن

عبد الرحمن بن حميد عن ابيه عن عبد الرحمن بن عوف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عشرة

في الجنة ابو بكر في الجنة وعمر في الجنة وعثمان في الجنة وعلي في الجنة وطلحة في الجنة والزبير

في الجنة وعبد الرحمن بن عوف في الجنة وسعد بن ابي وقاص في الجنة وسعيد بن زيد بن عمرو

في الجنة

على المنبر والتصحيح ببيعة الناس له للخلافة والهداية في خلافة أبي بكر رضي الله عنه فقد أخرج الحاكم
عن موسى بن عقبة عن سعد بن إبراهيم قال حدثني إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف أن عبد الرحمن
بن عوف كان مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه وأن محمد بن مسلمة كسر سيف الزبير ثم قام أبو بكر فخطب
الناس واعتذر إليهم وقال والله ما كنت حريصا على الإمارة يوما ولا ليلة قط ولا كنت فيها راغبا
ولا سألتها الله عز وجل في سر ولا علانية ولكني أشفقت من الفتنة وما لي في الإمارة من راحة
ولكن قلدت أمرا عظيما ما لي به من طاقة ولا يد إلا بتقوية الله عز وجل ولوددت أن أقوى الناس عليها مكاني
اليوم فقبل المهاجرون منه ما قال من الحديث الدالة على خلافة عثمان فقد أخرج البخاري في قصة مقتل عمر
وأن اتفاق على عثمان فلما فرغ من دفنه اجتمع هؤلاء الرهط فقال عبد الرحمن اجعلوا أمركم إلى ثلاثة منكم
قال الزبير قد جعلت أمري إلى علي فقال طلحة قد جعلت أمري إلى عثمان وقال سعد قد جعلت أمري إلى
عبد الرحمن فقال عبد الرحمن أيكما تبرأ من هذا الأمر فنجعله إليه والله عليه والإسلام لينظرن أفضلهم في
نفسه فأسكت الشيخان فقال عبد الرحمن أفتجعلونه إلي والله علي أن لا آلو عن أفضلكم قالا نعم فأخذ
بيد أحدهما فقال لك قرابة من رسول الله صلى الله عليه وسلم والقدم في الإسلام ما قد علمت فالله
عليك لئن أمرتك لتعدلن ولئن أمرت عثمان لتسمعن ولتطيعن ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلك فلما أخذ
الميثاق قال ارفع يدك يا عثمان فبايعه فبايع له علي وولج أهل الدار فبايعوه ومن مسند الزبير

ومن مسند الزبير

رضي الله عنه ما رجوعه إلى القول بخلافة أبي بكر رضي الله عنه بعد توقف ما والاعتراف بأحقيته
استحقاقه للخلافة فقد أخرج الحاكم من حديث إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف في حديث طويل فقبل
المهاجرون منه ما قال وما اعتذر به قال علي رضي الله عنه والزبير ما غضبنا إلا لأنا قد أخرنا عن
المشورة وإنا نرى أبا بكر أحق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم إنه لصاحب
الغار وثاني اثنين وإنا لنعلم بشرفه وكبره ولقد أمره رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلاة
بالناس وهو حي ومن مسند طلحة بن عبيد الله رضي الله عنه ثناؤه على عمر فذكر المحب الطبري
عن ابن مسعود رضي الله عنه أنه ... الناس في الزحف إلى قتال ... التي اجتمعت فيها فقد

ومن مسند طلحة بن عبيد الله

فقام طلحة بن عبيد الله وكان من خطباء الصحابة فتشهد ثم قال اما بعد يا امير المؤمنين فقد احكمتك الامور
وعجمتك البلايا واحتنكتك التجارب [illegible] وداريك بالامور فزادتك [illegible]
[illegible] واطلت [illegible] فدنا [illegible] الى هذه الامور [illegible] واخبرت وجربت فلم يكن
من شيء من عواقب قضاء الله عز وجل الا من خيار ثم جلس والاحاديث في فضل عثمان اخرج الملا عن زيد
بن اسلم عن ابيه قال شهدت عثمان يوم حصر في موضع الجنائز فقال انشدك يا طلحة اتذكر يوم كنت انا
وانت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكان كذا وكذا ليس معه من اصحابه غيري وغيرك فقال
لك يا طلحة انه ليس من نبي الا وله رفيق من امته معه في الجنة فقال طلحة اللهم نعم واخرج ابو يعلى عن طلحة
بن عبيد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي رفيق ورفيقي عثمان ومن مسند سعد بن ابي
وقاص الحديث ما لقيك الشيطان الخ فقد اخرج مسلم من حديث ابن شهاب قال اخبرني عبد الحميد
بن عبد الرحمن بن زيد ان محمد بن سعد بن ابي وقاص اخبره ان اباه سعدا قال استاذن عمر على رسول الله صلى
الله عليه وسلم وعنده نساء من قريش يكلمنه ويستكثرنه عالية اصواتهن فلما استاذن عمر رضي الله عنه
قمن يبتدرن الحجاب فاذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم ورسول الله صلى الله عليه وسلم يضحك فقال
عمر رضي الله عنه اضحك الله سنك يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم عجبت من هؤلاء
اللاتي كن عندي فلما سمعن صوتك ابتدرن الحجاب قال عمر رضي الله عنه فانت احق يا رسول الله ان يهبن
ثم قال عمر رضي الله عنه اي عدوات انفسهن تهبنني ولا تهبن رسول الله صلى الله عليه وسلم قلن نعم انت
افظ واغلظ من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده
ما لقيك الشيطان قط سالكا فجا الا سلك فجا غير فجك واخرج ابو بكر بن ابي شيبة من حديث
ابي سلمة قال قال سعد اما والله ما كان باقدمنا اسلاما ولا اقدمنا هجرة ولكن قد عرفت
باي شيء فضلنا كان ازهدنا في الدنيا يعني عمر بن الخطاب اما منعه من الخروج على عثمان فقد
اخرج ابو يعلى عن بسر بن سعيد ان سعد بن ابي وقاص قال عند فتنة عثمان اشهد سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال انها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي

والماشي خير من الساعي قال أرأيت إن دخل علي بيتي وبسط يده ليقتلني قال كن كابن آدم

وأخرج أبو يعلى من حديث عامر بن سعد بن أبي وقاص أن أباه حين رأى اختلاف أصحاب رسول

الله صلى الله عليه وسلم وتفرقهم اشترى له ماشية ثم خرج فاعتزل فيها بأرض يقال لها [illegible] قال فبينا هو

[illegible] إن الناس بعد [illegible] شيئاً [illegible] فقال [illegible] شيئاً [illegible] كالطير

[illegible] على [illegible] جاء ابنه [illegible] عمر بن سعد [illegible] ثم قال اللهم [illegible]

[illegible] عمر فقال لأبيه [illegible] أن [illegible] هذه الأشياء [illegible] وأصحاب محمد يتنازعون

في أمر الأمة فقال سعد بن أبي وقاص سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إنها ستكون بعدي

فتن أو قال أمور خير الناس فيها الغني الخفي التقي فإن استطعت يا بني أن تكون كذلك فكن فقال

له عمر [illegible] عندك غير هذا فقال له سعد لا يا بني [illegible] ثم [illegible] فقال سعد [illegible]

[illegible] قال ما حاجتي بهذا [illegible] قال سعد [illegible] قال لا حاجة لي [illegible] ثم ركب [illegible]

مكانه وأما ما يشابهه من حديثه على أن الخلافة لقريش فقد أخرج أبو يعلى عن محمد بن سعد بن أبي

وقاص عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يرد هوان قريش أهانه الله عز وجل

مسند سعيد بن زيد رضي الله عنه أما حديثه في بشارة العشرة بالجنة فقد أخرج أبو يعلى عن عبد

الرحمن بن الأخنس قال خطب المغيرة بن شعبة فنال من علي فقام سعيد بن زيد فقال سمعت رسول

الله صلى الله عليه وسلم يقول النبي في الجنة وأبو بكر في الجنة وعمر في الجنة وعثمان في الجنة

وعلي في الجنة وطلحة في الجنة والزبير في الجنة وعبد الرحمن بن عوف في الجنة وسعد في

الجنة ولو شئت أن أسمي العاشر سميت وأخرج الترمذي عن عبد الرحمن بن حميد عن أبيه أن

سعيد بن زيد حدثه في نفر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عشرة في الجنة أبو بكر في الجنة

وعمر في الجنة وعثمان في الجنة وعلي في الجنة والزبير وطلحة وعبد الرحمن وأبو عبيدة وسعد بن

أبي وقاص قال فعد هؤلاء التسعة وسكت عن العاشر فقال القوم ننشدك الله يا أبا الأعور من

العاشر قال نشدتموني بالله أبو الأعور في الجنة وأما بيان أن أبا بكر صديق وسائرهم شهداء

سعيد بن زيد

فقد اخرج ابو يعلى عن عاصم بن زر عن سعيد بن زيد قال اختبانا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
فوق حراء فتحرك فضربه رسول الله صلى الله عليه وسلم بكفه ثم قال اسكن حراء فانه ليس
عليك الا نبي او صديق او شهيد وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان وعلي
وطلحة والزبير وسعد وعبد الرحمن وسعيد بن زيد الذي حدث بالحديث واخرج البخاري عن قيس
قال سمعت سعيد بن زيد يقول والله لقد رايتني وان عمر لموثقي على الاسلام قبل ان يسلم ولو ان
احدا ارفض للذي صنعتم بعثمان لكان من مسانيد الكثير من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اوجها
مسند عبد الله بن مسعود اما بشارة النبي بالجنة فقد اخرج الترمذي عن عبد الله بن سلمة عن
عبيدة السلماني عن عبد الله بن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يطلع عليكم رجل من اهل الجنة فاطلع
ابو بكر ثم قال يطلع عليكم رجل من اهل الجنة فاطلع عمر واما امره صلى الله عليه وسلم امته بالاقتداء بهما
فقد اخرج الترمذي والحاكم من حديث سلمة بن كهيل عن ابي الزعراء عن عبد الله بن مسعود قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا باللذين من بعدي من اصحابي ابي بكر وعمر واهتدوا بهدي عمار
وتمسكوا بعهد ابن مسعود واما تعيين قول الخلفاء اذا قضوا وامضوا في ترتيب الادلة بعد سنة
النبي صلى الله عليه وسلم وقبل القياس فقد اخرج الدارمي عن سفيان عن الاعمش عن عمارة بن عمير
عن حريث بن ظهير عن عبد الله بن مسعود قال اتى علينا زمان لسنا نقضي ولسنا هنالك وان
الله قد قدر من الامر ان بلغنا ما ترون فمن عرض له قضاء بعد اليوم فليقض فيه بما في كتاب
الله فان جاءه ما ليس في كتاب الله فليقض بما قضى [به نبيه] صلى الله عليه وسلم فان
جاءه ما ليس في كتاب الله ولم يقض به رسول الله صلى الله عليه وسلم فليقض بما قضى به الصالحون
ولا يقل اني اخاف واني ارى فان الحلال بين والحرام بين وبين ذلك امور مشتبهة فدع
ما يريبك الى ما لا يريبك واخرج الدارمي هذا الحديث من حديث شعبة بالاسناد المذكور
وفيه اذا سئلتم عن شيء فانظروا في كتاب الله فان لم تجدوه في كتاب الله ففي سنة رسول الله
صلى الله عليه وسلم فان لم تجدوه في سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فما اجمع عليه المسلمون

قال

فلما لم يكن ظاهراً حتى اسلم عمر رضي الله عنه ويقول انما خفت ان يخرجني الله واخرج الدارمي
من حديث ابي معاوية عن الاعمش نحو ذلك واخرج الدارمي من طريق الاعمش عن ابراهيم
قال قال عبد الله كان عمر اذا سلك بنا طريقا وجدناه سهلا وانه قال في زوج وابوين للزوج النصف
وللام ثلث ما بقي واخرج الدارمي من هذا الطريق ايضا قال عبد الله كان عمر اذا سلك
طريقا اتبعناه وجدناه سهلا وانه قضى في امراة وابوين من اربعة فاعطى المراة الربع والام
ثلث ما بقي والاب سهمين اما قوله افضلية ابي بكر رضي الله عنه فقد اخرج ابو عمر في الاستيعاب عن
ابن مسعود انه قال انا لا نرى فضلكم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل ابا بكر اولهم وانا انا ادعو
بكره مع الصحابة فقد اخرج ابو عمر عنه انه قال لو ان علم عمر وضع في كفة ميزان ووضع علم احياء الارض في كفة لرجح علم عمر واخرج
الحاكم من طريق مجالد عن الشعبي عن مسروق عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اعز
الاسلام بعمر بن الخطاب او بابي جهل بن هشام فجعل الله دعوة رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر فبنى عليه
الاسلام وهدم به الاوثان واخرج الحاكم من طريق المسعودي عن القاسم بن عبد الرحمن عن ابيه
عن عبد الله قال والله ما استطعنا ان نصلي عند الكعبة ظاهرين حتى اسلم عمر واخرج الحاكم من طريق سعد
عن اسمعيل بن ابي خالد عن قيس بن ابي حازم عن ابن مسعود قال ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر واخرج
الحاكم عن ابي اسحق عن ابي عبيدة قال قال عبد الله افرس الناس ثلاثة العزيز حين تفرس في يوسف
فقال لامراته اكرمي مثواه والمراة التي رأت موسى عليه السلام فقالت لابيها يا ابت استاجره
وابو بكر حين استخلف عمر واخرج الحاكم من طريق سفيان عن يزيد بن ابي زياد عن ابي جحيفة عن عبد الله
بن مسعود قال كان اسلام عمر حصنا حصينا يدخل الاسلام فيه ولا يخرج منه فلما اصيب عمر انثلم الحصن
فالاسلام يخرج منه ولا يدخل فيه اذا ذكر الصالحون فحيهلا بعمر واما حكايته فيه الاخبار
بخلافة الصديق رضي الله عنه فقد اخرج الحاكم عن عاصم عن زر عن عبد الله قال لما قبض
رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت الانصار منا امير ومنكم امير فقال فاتاهم عمر فقال يا معشر
الانصار الستم تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر ابا بكر ان يؤم الناس فايكم تطيب

أنفسنا أن نتقدم أبا بكر فقالت الأنصار نعوذ بالله أن نتقدم أبا بكر وما لا يدل إلا على خلافة
الصديق بالإجماع فقد أخرج الحاكم من حديث عاصم بن بهدلة عن زر عن عبد الله قال ما رأى المسلمون حسنا
فهو عند الله حسن وما رأوا سيئا فهو عند الله سيئ وقد رأى الصحابة جميعا أن يستخلف أبا بكر وأما
الاستدلال بتعظيم النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته بحيث لا يناسب الصديق بما هو نص [illegible]
على خلافته وعلى هذه الطريقة اعتمد أبو عمر في الاستيعاب فقد أخرج مسلم عن أبي الأحوص قال سمعت
عبد الله بن مسعود يحدث عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لو كنت متخذا خليلا لاتخذت أبا بكر خليلا
ولكنه أخي وصاحبي وقد اتخذ الله صاحبكم خليلا وأما بالاستدلال على خلافة الخلفاء الثلاثة بتعيين
مدة التي عبر بها النبي صلى الله عليه وسلم لدوران رحى الإسلام ووقوع خلافتهم في تلك المدة فقد
أخرج الحاكم من طريق منصور عن ربعي بن حراش عن البراء بن ناجية قال قال عبد الله قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم إن رحى الإسلام ستزول بعد خمس وثلاثين أو ست وثلاثين فإن يهلكوا فسبيل
من قد هلك وإن يقم لهم دينهم يقم لهم سبعين عاما قال عمر رضي الله عنه يا رسول
الله بما مضى أو بما بقي قال لا بل بما بقي صححه الحاكم بأسانيد صحيحة من طرق متعددة أن عثمان
رضي الله عنه قتل في ذي الحجة سنة خمس وثلاثين فكانت خلافتهم في تلك المدة وأما الاستدلال
على خلافتهم من حديث القرون الثلاثة فقد أخرج أحمد عن إبراهيم عن عبيدة عن عبد الله قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يجيء
قوم تسبق شهادتهم أيمانهم وأيمانهم شهادتهم [illegible] وفي الصحيحين [illegible]
ما ميگوييم قرن اول از زمان هجرت صلى الله عليه وسلم تا زمان وفات وى صلى الله عليه وسلم
وقرن ثانى را از ابتداى خلافت حضرت صديق تا زمان وفات حضرت فاروق رضى الله عنهما
وقرن ثالث قرن حضرت عثمان رضى الله عنه وهر قرنى قريب دوازده سال بوده است وقرن
در لغت قوم متقاربين في السن و مراد آن قومى كه صدر رياست وخلافت حضرت باشند قرن گفته
شد چون خليفه ديگر باشد ووزراء حضور ديگر وامراء امصار ديگر ورؤساء جيوش ديگر وسپاه

ديگر

ذكره وهو بيان [illegible] وعند [illegible] [illegible] اما قوله في خلافة عثمان فقد اخرج الحاكم
من حديث الاعمش عن عبد الله بن [illegible] قال لما استخلف عثمان قال عبد الله بن مسعود امرنا اعلانا ذا
فوق ولم نأل واما منعه من الخروج على عثمان فقد اخرج ابو بكر بن ابي شيبة عن ابي سعيد مولى ابي مسعود
قال قال عبد الله والله لئن قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا ومن مسند عبد الله بن عمر رضي الله
عنه اما ان الخلافة في قريش فقد اخرج ابو احمد وابو يعلى وغيرهما من طرق شتى ان عبد
الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال هذا الامر في قريش ما بقي في الناس
اثنان واما ان المهاجرين الاولين الذين جاهدوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وسبقوا
في اول الاسلام احق بالخلافة فقد اخرج البخاري من طريق معمر عن الزهري عن سالم عن ابن
حديثا فيه فلما تفرق الناس خطب معاوية قال من كان يريد ان يتكلم فليطلع لنا قرنه فلنحن احق
به منه ومن ابيه قال حبيب بن مسلمة فهلا اجبته قال عبد الله فحللت حبوتي وهممت ان اقول
احق بهذا الامر منك من قاتلك واباك على الاسلام فخشيت ان اقول كلمة تفرق بين
الجمع وتسفك الدم ويحمل عني غير ذلك فذكرت ما اعد الله في الجنان قال حبيب حفظت
وعصمت اما افضلية الخلفاء على ترتيب الخلافة فقد اشتهر عن ابن عمر بروايات فيها التعدد
والتفنن فقد اخرج البخاري من طريق يحيى بن سعيد عن نافع عن ابن عمر قال كنا نخير بين الناس
في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنخير ابا بكر ثم عمر ثم عثمان بن عفان رضي الله عنهم واخرج
البخاري وابو داود عن عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر
قال كنا في زمن رسول الله لا نعدل بابي بكر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترك اصحاب رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا نفاضل بينهم واخرج ابو داود من حديث يونس عن ابن شهاب
قال قال سالم بن عبد الله ان ابن عمر قال كنا نقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم حي افضل
امة النبي بعده صلى الله عليه وسلم ابو بكر ثم عمر ثم عثمان واخرج الترمذي من طريق حارث
بن عمير عن عبيد الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال كنا نقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم

ومن مسند عبد الله بن عمر

حي ابو بكر وعمر وعثمان وفي بعض طرق احمد وابي يعلى ذكر علي رضي الله عنه فاخرج ابو يعلى من حديث
السعيد عن ابن عمر قال كنا نقول على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم النبي ثم ابو بكر ثم عمر ولقد اعطي
علي بن ابي طالب ثلث خصال لان يكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم تزوج فاطمة وولدت
له وغلق الابواب غير بابه ودفع الراية اليه يوم خيبر اما رؤيا القلب التي هي حجة ظاهرة في خلافة
الشيخين فقد اخرج البخاري من حديث عبيد الله عن ابي بكر بن سالم عن عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال رايت في المنام اني انزع بدلو بكرة على قليب فجاء ابو بكر فنزع ذنوبا او ذنوبين
نزعا ضعيفا والله يغفر له ثم جاء عمر بن الخطاب فاستحالت غربا فلم ار عبقريا يفري فريه حتى
روي الناس وضربوا بعطن اما التعريض الظاهر على خلافتهم من جهة ذكر فضائلهم على الترتيب
فقد اخرج ابو يعلى من طريق محمد بن عبد الرحمن [illegible] عن ابيه عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان ارأف امتي بامتي ابو بكر واشدهم في الاسلام عمر واصدقهم حياء عثمان بن عفان واقضاهم علي بن ابي
طالب وافرضهم زيد بن ثابت واعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل واقراهم ابي بن كعب
ولكل امة امين وامين هذه الامة ابو عبيدة بن الجراح اما اثبات [illegible] الشيخين بانهما يبعثان مع
النبي صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الترمذي والحاكم من طريق عاصم بن عمر العمري عن عبد الله بن دينار
عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اول من تنشق عنه الارض ثم ابو بكر ثم عمر ثم
اتي اهل البقيع فيحشرون معي ثم انتظر اهل مكة حتى احشر بين الحرمين واخرج ابن ماجه والحاكم
من طريق اسماعيل بن امية عن نافع عن ابن عمر قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بين
ابو بكر وعمر فقال هكذا نبعث واما مناقب الصديق رضي الله عنه فقد اخرج البخاري من طريق
موسى بن عقبة عن سالم عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جر ثوبه خيلاء
لم ينظر الله اليه يوم القيمة فقال ابو بكر رضي الله عنه ان احد شقي ثوبي يسترخي الا ان اتعاهد
ذلك منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لست تصنع ذلك خيلاء واخرج الترمذي
من حديث جميع بن عمير عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر انت صاحبي

على الحوض

[illegible] وأما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد أخرج البخاري ومسلم وغيرهما
من حديث ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا أنا نائم شربت يعني اللبن حتى
أنظر إلى الري يجري في ظفري أو في أظفاري ثم ناولت عمر قالوا فما أولته قال العلم وأخرج أيضا من
طريق عمر بن محمد أن زيد بن أسلم حدثه عن أبيه قال سألني ابن عمر عن بعض شأنه يعني عمر فأخبرته فقال
ما رأيت أحدا قط بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم من حين قبض كان أجد وأجود حتى انتهى من عمر
بن الخطاب وأخرج الترمذي من طريق خارجة بن عبد الله الأنصاري عن نافع عن ابن عمر أن رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم أعز الإسلام بأحب هذين الرجلين إليك بأبي جهل أو بعمر بن الخطاب
قال وكان أحبهما إليه عمر وأخرج الترمذي أيضا من طريق نافع عن ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه وقال ابن عمر ما نزل بالناس أمر قط فقالوا فيه وقال
فيه عمر إلا نزل فيه القرآن على نحو ما قال عمر وأخرج الحاكم من طريق خالد بن أبي بكر بن عبيد الله بن عبد الله
بن عمر عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم ضرب صدر عمر بن الخطاب
بيده حين أسلم ثلاث مرات وهو يقول اللهم أخرج ما في صدره من غل وأبدله إيمانا يقول ذلك
ثلاثا وأخرج الحاكم من حديث عبيد الله عن نافع عن ابن عمر أن النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم أيد
الدين بعمر بن الخطاب [illegible] وأما شهادة أهل بدر فقد أخرج أبو يعلى من حديث عمر بن حمزة عن سالم عن
أبيه [illegible] فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
أو كنت [illegible] قال نعم [illegible] فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يدريك لعل الله
اطلع على أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم وأما قصة عثمان فقد أخرج البخاري عن عثمان بن موهب
قال جاء رجل من أهل مصر حج البيت فرأى قوما جلوسا فقال من هؤلاء القوم فقالوا هؤلاء قريش
قال فمن الشيخ فيهم قالوا عبد الله بن عمر قال يا ابن عمر إني سائلك عن شيء فحدثني هل تعلم أن
عثمان فر يوم أحد قال نعم قال تعلم أنه تغيب عن بدر ولم يشهد قال نعم قال تعلم أنه تغيب عن
بيعة الرضوان فلم يشهدها قال نعم قال الله أكبر قال ابن عمر تعال أبين لك أما فراره يوم أحد

فاشهد ان الله عفى عنه وغفر له واما تغيبه عن بدر فانه كانت تحته بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم
وكانت مريضة فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لك اجر رجل ممن شهد بدرا وسهمه واما
تغيبه عن بيعة الرضوان فلو كان احد اعز ببطن مكة من عثمان لبعثه مكانه فبعث رسول الله صلى الله عليه
وسلم عثمان وكانت بيعة الرضوان بعد ما ذهب عثمان الى مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
بيده اليمنى هذه يد عثمان فضرب بها على يده فقال هذه لعثمان فقال له ابن عمر اذهب بها الآن
معك واما رواية في عثمان انه يقتل مظلوما فقد اخرج الترمذي عن كليب بن وائل عن
ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقال يقتل فيها هذا مظلوما لعثمان واخرج الحاكم
عن ايوب عن نافع عن ابن عمر ان عثمان اصبح فحدث قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم في المنام
الليلة فقال يا عثمان افطر عندنا فاصبح عثمان صائما فقتل من يومه رضي الله عنه واما قوله
من الفتنة واخرج ابو يعلى من حديث عكرمة ان اباه حدثه عن عقبة عن ابيه عن عمر قال كنا نتحدث
في حجة الوداع ورسول الله صلى الله عليه وسلم بين اظهرنا لا ندري ما حجة الوداع فحمد الله واثنى
عليه ثم ذكر المسيح الدجال فاطنب في ذكره ثم قال ما بعث الله من نبي الا انذره امته
لقد انذره نوح والنبيون من بعده وانه يخرج فيكم فما خفي عليكم من شأنه فلا يخفى عليكم انه اعور
عين اليمنى كانها عنبة طافية ثم قال الا ان الله حرم عليكم دماءكم واموالكم كحرمة يومكم هذا في
بلدكم هذا في شهركم هذا الا هل قد بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال ويحكم او ويلكم انظروا لا
ترجعون بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض واخرج ابو يعلى عن ابن فضيل عن ابيه عن سالم
عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الفتنة تجيء من ههنا واومأ بيده
نحو المشرق حيث يطلع قرن الشيطان وانتم يضرب بعضكم رقاب بعض وانما قتل موسى الذي
قتل من آل فرعون خطأ قال الله تعالى وقتلت نفسا فنجيناك من الغم وفتناك فتونا ومن مسند
عبد الله بن عباس رضي الله عنه اما ما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من خطبة
النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته فقد اخرج البخاري عنه حديث ايوب عن عكرمة عن ابن عباس

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كنت متخذا من امتي خليلا لاتخذت ابا بكر ولكن اخي وصاحبي واخرج

احمد من حديث جرير عن يعلى بن حكيم عن عكرمة عن ابن عباس قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم

في مرضه الذي مات فيه عاصبا راسه بخرقة فقعد على المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال انه ليس من الناس احد امن

علي في نفسه وماله من ابي بكر بن ابي قحافة ولو كنت متخذا من الناس خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا ولكن

خلة الاسلام افضل سدوا عني كل خوخة في هذا المسجد غير خوخة ابي بكر واما ما يستدل به على خلافة الصديق

من اشارة من حديث الامامة فقد اخرج احمد من حديث ابي اسحاق عن ارقم بن شرحبيل عن ابن

عباس في قصة مرضه صلى الله عليه وسلم جاء بلال يؤذنه بالصلوة فقال مروا ابا بكر يصلي بالناس الحديث

واما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج ابن ماجه من حديث العوام بن حوشب عن مجاهد

عن ابن عباس قال لما اسلم عمر نزل جبريل فقال يا محمد لقد استبشر اهل السماء باسلام عمر واخرج الحاكم

عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اللهم اعز الاسلام بعمر واخرج الترمذي

من حديث النضر ابي عمر عن عكرمة عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم اعز الاسلام بابي

جهل بن هشام او بعمر قال فاصبح فغدا عمر على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلم واخرج البخاري

من حديث ايوب عن ابن ابي مليكة عن المسور بن مخرمة قال لما طعن عمر جعل يألم فقال له ابن عباس

وكانه يجزعه يا امير المؤمنين ولا كل ذلك لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت صحبته

ثم فارقته وهو عنك راض ثم صحبت ابا بكر فاحسنت صحبته ثم فارقته وهو عنك راض ثم صحبت

صحبتهم فاحسنت صحبتهم ولئن فارقتهم لتفارقنهم وهم عنك راضون فقال اما ما ذكرت من صحبة

رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضاه فان ذلك من من الله تعالى من به علي واما ما ذكرت من

صحبة ابي بكر ورضاه فانما ذلك من من الله تعالى من به علي واما ما ترى من جزعي فهو من اجلك ومن

اجل اصحابك والله لو ان لي طلاع الارض ذهبا لافتديت به من عذاب الله عز وجل قبل ان اراه

واما قول الشيخين رضي الله عنهما في ترتيب الادلة بعد حديث النبي صلى الله عليه وسلم وقبل القياس

فقد اخرج الدارمي عن عبيد الله بن ابي يزيد قال كان ابن عباس اذا سئل عن الامر شيء فان في

القرآن اخذ به فان لم يكن في القرآن فبما كان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذ به فان لم يكن فعن ابي
بكر وعمر فان لم يكن قال برايه واما المستقل بعلي خلافة الخلفاء من حديث رؤيا الظلة فقد اخرج
احمد وغيره من حديث سفيان عن الزهري عن عبيد الله عن ابن عباس قال اتى رجل رؤيا فجاء النبي صلى
الله عليه وسلم فقال اني رايت كان ظلة تنطف سمنا وعسلا وكان الناس ياخذون منها فبين مستكثر
ومستقل وبين ذلك وكان سببا متصلا الى السماء فجئت فاخذت به فعلوت فاعلاك الله ثم جاء
رجل من بعدك فاخذ به فعلا فاعلاه الله ثم جاء رجل من بعدكما فاخذ به فعلا فاعلاه الله ثم جاء رجل من بعدكم
فاخذ به فقطع به ثم وصل له فعلا فاعلاه الله فقال ابو بكر ائذن لي يا رسول الله فاعبرها فاذن له فقال اما
الظلة فالاسلام واما السمن والعسل فتلاوة القرآن فبين مستكثر وبين مستقل وبين ذلك واما السبب
فما انت عليه تعلو فيعليك الله ثم يكون رجل من بعدك على منهاجك فيعلو ويعليه الله ثم يكون من بعدكما
رجل فياخذ باخذكما فيعلو فيعليه الله ثم يكون من بعدكم رجل يقطع به ثم يوصل له فيعلو فيعليه الله ثم
اصبت يا رسول الله قال اصبت واخطات قال اقسمت يا رسول الله لتخبرني فقال لا تقسم وانما
ان النبي صلى الله عليه وسلم لم ينص بالخلافة لعلي خاصة ولا لبني هاشم عامة فقد اخرج احمد من حديث
ابن المبارك عن يونس عن الزهري عن عبد الله بن كعب عن ابن عباس قال خرج علي من عند رسول الله
صلى الله عليه وسلم في مرضه فقالوا كيف اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا حسن فقال اصبح بحمد الله
بارئا فقال العباس الا ترى اني لارى رسول الله صلى الله عليه وسلم سيتوفى من وجعه واني لاعرف
في وجوه بني عبد المطلب الموت فانطلق بنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فلنسأله فان كان الامر
فينا بينه وان كان في غيرنا كلمناه فاوصى بنا فقال علي ان قال الامر في غيرنا لم يعطناه الناس
ابدا واني والله لا اكلم رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك ابدا واما ان ابا بكر الصديق وعمر
شهيد فقد اخرج ابو يعلى باسناد غريب عن عكرمة عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه
وسلم على حراء فتزلزل الجبل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت فما عليك الا نبي وصديق
وشهيد وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعلي وعثمان وطلحة والزبير وعبد الرحمن

بن عوف

بن عوف وسعد بن مالك وطلحة وسعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل والمتوفى في عثمان فقد احتج البخاري
في الاستخلاف ... فلما احتج الناس على فضل عثمان ... فهم لوط
ومن مسند أبي موسى الأشعري عبد الله بن قيس رضي الله عنه أما أن الخلافة في قريش فقد أخرج أحمد
عن أبي موسى الأشعري عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إن هذا الأمر في قريش ما داموا إذا استرحموا
رحموا وإذا حكموا عدلوا وإذا قسموا أقسطوا فمن لم يفعل ذلك فعليه لعنة الله والملائكة والناس
أجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل وأما بشارة الخلفاء بالجنة والتعريض بالخلافة على ترتيبهم وإنذاره
عثمان بالبلية فقد أخرج الشيخان وغيرهما بروايات فيها الطول والقصر فمن ذلك ما أخرجه البخاري
من حديث سعيد بن المسيب عن أبي موسى الأشعري أنه توضأ في بيته ثم خرج فقلت لألزمن رسول الله صلى
الله عليه وسلم ولأكونن معه يومي هذا قال فجاء المسجد فسأل عن النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا خرج
ووجه ها هنا فخرجت على إثره أسأل عنه حتى دخل بئر أريس فجلست عند الباب وبابها من جريد حتى قضى
رسول الله صلى الله عليه وسلم حاجته فتوضأ فقمت إليه فإذا هو جالس على بئر أريس وتوسط قفها وكشف
عن ساقيه ودلاهما في البئر فسلمت عليه ثم انصرفت فجلست عند الباب فقلت لأكونن بواب النبي صلى
الله عليه وسلم اليوم فجاء أبو بكر رضي الله عنه فدفع الباب فقلت من هذا فقال أبو بكر فقلت على رسلك
ثم ذهبت فقلت يا رسول الله هذا أبو بكر يستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنة فأقبلت حتى
قلت لأبي بكر ادخل ورسول الله صلى الله عليه وسلم يبشرك بالجنة فدخل أبو بكر فجلس عن يمين رسول
الله صلى الله عليه وسلم معه في القف ودلى رجليه في البئر كما صنع صلى الله عليه وسلم وكشف عن ساقيه
ثم رجعت فجلست وقد تركت أخي يتوضأ ويلحقني فقلت إن يرد الله بفلان يريد أخاه خيرا
يأت به فإذا إنسان يحرك الباب فقلت من هذا فقال عمر بن الخطاب فقلت على رسلك ثم جئت
إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلمت عليه فقلت هذا عمر بن الخطاب يستأذن فقال ائذن له و
بشره بالجنة فجئت فقلت ادخل وبشرك رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة فجلس مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم في القف عن يساره ودلى رجليه في البئر ثم رجعت فجلست فقلت إن يرد

خلا ربعين ابانه فقال ان يحرك الباب فقلت من هذا فقال عثمان بن عفان فقلت على رسلك فجئت
الى رسول الله صلى الله عليه فاخبرته فقال ائذن له وبشره بالجنة على بلوى تصيبه فقلت له ادخل وبشرك
رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة على بلوى تصيبك فدخل فوجد القف قد ملئ فجلس وجاهه من
الشق الآخر قال شريك قال سعيد بن المسيب فاولتها قبورهم واخرج البخاري من حديث ابي عثمان النهدي
عن ابي موسى رضي الله عنه قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في حائط من حيطان المدينة فجاء رجل فاستفتح
فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره بالجنة ففتحت له فاذا ابو بكر رضي الله عنه فبشرته بما قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله ثم جاء رجل فاستفتح فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له وبشره بالجنة ففتحت
له فاذا هو عمر رضي الله عنه فاخبرته بما قال النبي صلى الله عليه وسلم فحمد الله ثم استفتح رجل فقال لي افتح له وبشره
بالجنة على بلوى تصيبه فاذا عثمان رضي الله عنه فاخبرته بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله ثم قال
الله المستعان ومما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من حديث الامامة فقد اخرج احمد
عن عبد الملك بن عمير عن ابي بردة عن ابي موسى قال مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم فاشتد مرضه
فقال مروا ابا بكر يصلي بالناس فقالت عائشة يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابا بكر رجل
رقيق متى يقم مقامك لا يستطيع ان يصلي بالناس قال مروا ابا بكر فليصل بالناس فانكن صواحب
يوسف فاتاه الرسول فصلى ابو بكر بالناس في حيوة الرسول صلى الله عليه وسلم واما قعوده عن
الفتنة فقد روي عنه [illegible] فيها [illegible] منها ما اخرج الترمذي [illegible]
جبيل عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال في الفتنة كسروا فيها قسيكم وقطعوا فيها
اوتاركم والزموا فيها اجواف بيوتكم وكونوا كابن آدم واخرج احمد [illegible]
ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بين يدي الساعة فتنا كقطع الليل المظلم يصبح فيها
الرجل مؤمنا ويمسي كافرا ويمسي مؤمنا ويصبح كافرا القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي
والماشي فيها خير من الساعي فكسروا قسيكم وقطعوا اوتاركم واضربوا بسيوفكم الحجارة فان دخل
على احدكم بيته فليكن كخير ابني آدم واخرج [illegible] من حديث [illegible] عن ابي موسى عن النبي

صلى الله عليه وسلم قال ان بين يدي الساعة الهرج قالوا وما الهرج قال القتل قالوا اكثر مما يقتل انا نقتل
في العام الواحد اكثر من سبعين الفا قال انه ليس بقتلكم المشركين ولكن قتل بعضكم بعضا قالوا ومعنا
عقولنا يومئذ قال انه لينزع عقول اكثر اهل ذلك الزمان ويخلف له هباء من الناس يحسب اكثرهم انه على شيء قال
ابو موسى والذي نفسي بيده ما اجد لي ولكم منها مخرجا فيما عهد الينا نبينا الا ان نخرج منها كما دخلنا
فيها اخرج احمد عن ابي موسى ... يقول رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا تواجه المسلمان
بسيفيهما فقتل احدهما الآخر فالقاتل والمقتول في النار قيل هذا القاتل فما بال المقتول قال انه اراد قتل
صاحبه ومن مسند عبد الله بن عمرو بن العاص ما يستدل به على الخلافة بالجنة فقد اخرج احمد عن طريق
عن ابي ... عن عبد الله بن عمرو قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاء ابو بكر فاستأذن
فقال ائذن له وبشره بالجنة ثم جاء عثمان فاستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنة ... قال
انا قال انت مع ابيك هذا وما يستدل به من هذه على الخلافة الراشدة من حيث كونها في زمن
الخلافة فقد اخرج احمد عن الاعمش عن زيد بن وهب عن عبد الرحمن بن عبد رب الكعبة قال
انتهيت الى عبد الله بن عمرو بن العاص وهو جالس في ظل الكعبة فسمعته يقول بينا نحن مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم في سفر اذ نزلنا منزلا فمنا من يضرب خباءه ومنا من هو في جشره ومنا من ينتضل
اذ نادى مناديه الصلاة جامعة قال فاجتمعنا قال فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فخطبنا فقال
انه لم يكن نبي قبلي الا دل امته على ما يعلمه خيرا لهم وينذرهم ما يعلمه شرا لهم وان امتكم هذه جعلت
عافيتها في اولها وان آخرها سيصيبهم بلاء شديد وامور تنكرونها تجيء فتن يرقق بعضها
لبعض فتجيء الفتنة فيقول المؤمن هذه مهلكتي ثم تنكشف ثم تجيء الفتنة فيقول المؤمن هذه هذه ثم
تنكشف فمن سره منكم ان يزحزح عن النار ويدخل الجنة فلتدركه موتته وهو يؤمن بالله واليوم
الآخر وليأت الى الناس الذي يحب ان يؤتى اليه ومن بايع اماما فاعطاه صفقة يده وثمرة قلبه
فليطعه ما استطاع فان جاء آخر ينازعه فاضربوا عنق الآخر قال فادخلت راسي من بين
الناس فقلت انشدك الله انت سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فاشار بيده

ومن مسند عبد الله بن عمرو
الصحيفة

الى اوله فقال نعتقد انما [illegible] ما [illegible] قال فقلت في الاربعين [illegible] يا مرنا [illegible]
حتى يا ابا الاحراز [illegible] الفسنا [illegible] يا ابا [illegible] الا احد منكم [illegible]
الى [illegible] يديه [illegible] منها على جبينه [illegible] ثم [illegible] فقال [illegible] من [illegible]
الله والاسناد الى ابي بكر الصديق رضي الله عنه [illegible] عن عروة [illegible] قال سالت عبد الله بن
عمرو عن اشد ما صنع المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم قال رايت عقبة بن ابي معيط جاء الى النبي
صلى الله عليه وسلم وهو يصلي فوضع رداءه في عنقه فخنقه بها خنقا شديدا فجاء ابو بكر رضي الله عنه
حتى دفعه عنه فقال اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم [illegible] عن ابي هريرة
رضي الله عنه ان الائمة من قريش فهذا حديث احمد [illegible] وعن [illegible] عن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقريش في هذا الشان مسلمهم لمسلمهم وكافرهم لكافرهم واخرج احمد من
طريق ابي ذئب عن سعيد المقبري عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للامراء من قريش
[illegible] ما حكموا فعدلوا [illegible] واذا استرحموا رحموا [illegible] عليه لعنة الله [illegible]
[illegible] فهذا حديث [illegible] الطرق متعددة منها ما اخرج احمد [illegible] من طريق الزهري
عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس قال كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى الى رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال اني ارى الليلة ظلة ينطف منها السمن والعسل واري الناس يتكففون
بايديهم فالمستكثر والمستقل واري سببا واصلا من السماء الى الارض فاراك يا رسول الله
اخذت به فعلوت ثم اخذ به رجل آخر فعلا به ثم اخذه رجل آخر فعلا به ثم اخذه رجل آخر فانقطع
ثم وصل فعلا به فقال ابو بكر بابي انت وامي لتدعني فلاعبرها فقال اعبرها فقال اما الظلة
فظلة الاسلام واما ما ينطف من السمن والعسل فهو القرآن لينه وحلاوته واما المستكثر والمستقل
فهو المستكثر من القرآن والمستقل منه واما السبب الواصل من السماء الى الارض فهو الحق الذي
انت عليه تاخذ به فيعليك الله ثم ياخذ به بعدك رجل فيعلو به ثم ياخذ به رجل آخر فيعلو به ثم ياخذ
به رجل آخر فينقطع ثم يوصل له فيعلو به اي رسول الله لتحدثني اصبت ام اخطات فقال

ابن سعيد بن العاص انه قال فنحت يد رسول الله ... اخلاف فقال النبي صلى الله عليه وسلم
لا تخشن فقال واما يستدل به حديث القليب فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب قال اخبرني سعيد ان ابا
هريرة اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا انا نائم رايتني على قليب عليها دلو فنزعت منها
ما شاء الله ثم اخذها ابن ابي قحافة فنزع منها ذنوبا او ذنوبين وفي نزعه ضعف والله يغفر له ضعفه ثم استحالت
غربا فاخذها عمر بن الخطاب فلم ار عبقريا من الناس ينزع نزع ابن الخطاب حتى ضرب الناس بعطن واخرج
من حديث معمر عن همام عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بينا انا نائم رايت اني على
حوضي اسقي الناس فاتاني ابو بكر فاخذ الدلو من يدي ليريحني فنزع ذنوبين وفي نزعه ضعف والله يغفر
له فجاء ابن الخطاب فاخذ منه فلم يزل ينزع حتى تولى الناس والحوض يتفجر واما ما يستدل به على ... من الخلافة
التي ضربها النبي صلى الله عليه وسلم للخلافة الى مدة ... في المدينة فقد اخرج الحاكم من حديث هشيم
عن العوام بن حوشب عن سليمان بن ابي سليمان عن ابيه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال الخلافة بالمدينة والملك بالشام واما ما يستدل به على ... الى ... من حديث القرون
فقد اخرج احمد وغيره من طرق منها طريق عبد الله بن شقيق عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم خير امتي القرن الذي بعثت فيهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم والله اعلم اذكر
الثالث ام لا ثم يجيء قوم يحبون السمانة يشهدون قبل ان يستشهدوا واما ما يستدل به على خلافة
الصديق رضي الله عنه من الخطبة التي خطبها النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته اخرج الترمذي من
طريق داود بن يزيد الاودي عن ابيه عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لاحد
عندنا يد الا وقد كافيناه ما خلا ابا بكر فان له عندنا يدا يكافيه الله بها يوم القيامة
وما نفعني مال احد قط ما نفعني مال ابي بكر ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا الا وان
صاحبكم خليل الله واخرج احمد من طريق الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما نفعني مال قط ما نفعني مال ابي بكر فبكى ابو بكر وقال هل انا ومالي الا لك يا
رسول الله واما مواعيد الله الظاهرة على ايدي الخلفاء فقد اخرج الشيخان وغيرهما بطرق متعددة

منها ما اخرج البخاري عن ايوب عن محمد عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه
وسلم اعطيت مفاتيح الكلم ونصرت بالرعب وبينا انا نائم البارحة اذ اتيت بمفاتيح خزائن
الارض حتى وضعت في يدي قال ابو هريرة فذهب رسول الله صلى الله عليه وسلم وانتم تنتقلونها واخرج
[illegible] بطرق متعددة منها ما اخرج احمد عن الزهري عن سعيد عن ابي هريرة عن النبي
صلى الله عليه وسلم اذا هلك كسرى فلا كسرى بعده واذا هلك قيصر فلا قيصر بعده والذي نفس محمد
بيده لتنفقن كنوزهما في سبيل الله تعالى ومنها مناقب ابي بكر الصديق رضي الله عنه فقد اخرج البخاري عن
الزهري عن حميد بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من انفق
زوجين من شيء من الاشياء في سبيل الله دعي من ابواب يعني الجنة يا عبد الله هذا خير فمن كان من
اهل الصلوة دعي من باب الصلوة ومن كان من اهل الجهاد دعي من باب الجهاد ومن كان من اهل الصدقة
دعي من باب الصدقة ومن كان من اهل الصيام دعي من باب الصيام باب الريان فقال ابو بكر رضي
الله عنه ما على هذا الذي يدعى من تلك الابواب من ضرورة وقال هل يدعى منها كلها احد يا رسول الله
قال نعم وارجو ان تكون منهم يا ابا بكر واخرج ابو داود ومن طريق عبد السلام بن حرب عن ابي خالد
الدالاني عن ابي خالد مولى آل جعدة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتاني جبريل
فاخذ بيدي فاراني باب الجنة الذي يدخل منه امتي فقال ابو بكر يا رسول الله وددت اني كنت معك
حتى انظر اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انك يا ابا بكر اول من يدخل الجنة من امتي واما
مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان ابا
هريرة قال بينا نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ قال بينا انا نائم رايتني في الجنة فاذا
امراة تتوضأ الى جانب قصر فقلت لمن هذا القصر قالوا لعمر فذكرت غيرته فوليت مدبرا فبكى
عمر وقال اعليك اغار يا رسول الله واخرج البخاري عن ابراهيم بن سعد عن ابيه عن ابي سلمة عن
ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد كان فيما قبلكم من الامم ناس محدثون فان
يك في امتي احد فانه عمر وفي رواية لقد كان فيما قبلكم من بني اسرائيل رجال يكلمون من غير

الله بكم فقال انه قد كان يكون في امتي منهم احد فعمر واخرج البخاري عن ابن شهاب عن سعيد وابي سلمة
انهما سمعا ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بينما راع في غنمه عدا الذيب فاخذ
منها شاة فطلبها حتى استنقذها فالتفت اليه الذيب فقال من لها يوم السبع ليس لها راع غيري
فقال الناس سبحان الله فقال النبي صلى الله عليه وسلم فاني اومن به انا وابو بكر وعمر وما ثم ابو بكر وعمر
وفي رواية اخرى وبينما رجل يسوق بقرة قد حمل عليها فالتفتت اليه فكلمته فقالت اني لم
اخلق لهذا ولكني خلقت للحرث فقال الناس سبحان الله فقال النبي صلى الله عليه وسلم فاني اومن به انا وابو بكر
وعمر واما مناقب عثمان رضي الله عنه فقد اخرج ابن ماجة عن عبد الرحمن بن ابي الزناد عن
ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لكل نبي رفيق في الجنة ورفيقي
فيها عثمان بن عفان واخرج ابن ماجة بهذا الاسناد ان النبي صلى الله عليه وسلم لقي عثمان عند باب
المسجد فقال يا عثمان هذا جبريل اخبرني ان الله قد زوجك ام كلثوم بمثل صداق رقية على مثل
صحبتها واما انه يقتل مظلوما وانه على الحق حين يقتل فقد اخرج الحاكم من طريق موسى بن عقبة حدثني جدي
ابو حبيبة قالوا حدثنا ابو امنا ابو حبيبة قال شهدت ابا هريرة وعثمان محصور فاستاذنه في الكلام
ابو هريرة سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انكم ستلقون بعدي فتنة واختلافا او اختلافا
وفتنة فقال قائل يا رسول الله فما تامرنا قال عليكم بالامير واصحابه وهو يشير الى عثمان واخرج
الحاكم من حديث ابي [illegible] عن ابي هريرة اشترى عثمان بن عفان الجنة من النبي صلى الله عليه وسلم مرتين
حين حفر بير رومة وحين جهز جيش العسرة واما ان ابا بكر الصديق وسايرهم شهداء فقد اخرج الترمذي
من حديث عبد العزيز بن محمد عن سهيل عن ابيه عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
على حراء هو وابو بكر وعمر وعثمان وعلي بن ابي طالب وطلحة والزبير فتحركت الصخرة فقال النبي صلى
الله عليه وسلم اهدا فما عليك الا نبي او صديق او شهيد واما بشارة اهل بدر بالجنة فقد اخرج ابو
داود من عاصم عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله عز وجل اطلع
على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم واما قعوده من الفتنة فقد اخرج الترمذي من حديث

عبد العزيز بن محمد عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
بادروا بالاعمال فتنا كقطع الليل المظلم يصبح الرجل مؤمنا ويمسي كافرا ويمسي مؤمنا ويصبح كافرا
يبيع احدهم دينه بعرض من الدنيا ومن تفضيل ام المؤمنين عائشة رضي الله عنها الا انه لا يستدل بمثله
على تقديمهم من حديث الا انه اما الطريق فقد اخرج الحاكم من طريق احمد بن عبد الرحمن بن وهب
عن عمه عن يحيى بن ايوب عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت اول حجر حمله النبي صلى الله عليه
وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابو بكر حجرا اخر ثم حمل عمر حجرا اخر ثم حمل عثمان حجرا اخر فقلت يا رسول الله
الا ترى الى هؤلاء كيف يساعدونك فقال يا عائشة هؤلاء الخلفاء من بعدي ثم احديث صحيح على شرط
الشيخين ولم يخرجاه وانما اشتهر بشاذان راوه رواية محمد بن الفضل بن عطية فلذلك لم يخرجاه واما
ما يستدل به على تقديمهم من حديث القرون فقد اخرج احمد بطريق غريب عن عبد الله البهي عن عائشة
قالت سال رجل رسول الله صلى الله عليه وسلم اي الناس خير قال القرن الذي انا فيه ثم الثاني
ثم الثالث الا قولها في خلافة المسيح فقد اخرج مسلم من حديث ابن ابي مليكة قال سمعت عائشة
وسئلت من كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مستخلفا لو استخلفه قالت ابو بكر فقيل لها ثم من
بعد ابي بكر قالت عمر ثم قيل لها من بعد عمر قالت ابو عبيدة بن الجراح ثم انتهت الى هذا واخرج
الترمذي عن عبد الله بن شقيق قال قلت لعائشة اي اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم كان احب
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت ابو بكر قلت ثم من قالت عمر قلت ثم من قالت ابو عبيدة
بن الجراح قال قلت ثم من فسكتت واما ما يستدل به على خلافة الصديق من قول النبي صلى الله
عليه وسلم ادعي لي ابا بكر فقد اخرج مسلم من حديث الزهري عن عروة عن عائشة قالت قال
لي رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه ادعي لي ابا بكر اباك واخاك حتى اكتب كتابا فاني
اخاف ان يتمنى متمن ويقول قايل انا اولى ويابى الله والمؤمنون الا ابا بكر واما ما يستدل
به من خطبة النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته فقد اخرج الترمذي عن الزهري عن عروة
عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم امر بسد الابواب الا باب ابي بكر واما ما يستدل به من

حديث

حديث الامامة فقد اخرج الترمذي من حديث مالك بن انس عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة يا رسول الله ان ابا بكر اذا
قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فمر عمر فليصل قالت فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس قالت
عائشة فقلت لحفصة قولي له ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فمر عمر فليصل بالناس
ففعلت حفصة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انكن لانتن صواحب يوسف مروا
ابا بكر فليصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا وقد اخرج الترمذي عن القاسم عن عائشة
قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينبغي لقوم فيهم ابو بكر ان يؤمهم غيره وهذا ما هو الحجة
بكونه خليفة رضي الله عنه فقد اخرج الترمذي من حديث اسحاق بن يحيى بن طلحة عن عمه اسحاق بن طلحة
عن عائشة ان ابا بكر دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انت عتيق الله من النار فيومئذ
سمي عتيقا واخرج الحاكم عن عائشة بنت طلحة عن عائشة ام المؤمنين قالت قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من سره ان ينظر الى عتيق من النار فلينظر الى ابي بكر واخرج الحاكم من حديث معمر
عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت لما اسري بالنبي صلى الله عليه وسلم الى المسجد الاقصى
اصبح يحدث الناس بذلك فارتد ناس ممن كان آمنوا به وصدقوه وسعوا بذلك الى ابي بكر
فقالوا هل لك الى صاحبك يزعم انه اسري به الليلة الى بيت المقدس قال او قال ذلك قالوا
نعم قال لئن قال ذلك لقد صدق قالوا فتصدقه انه ذهب الليلة الى بيت المقدس وجاء قبل ان
يصبح قال نعم اني لاصدقه فيما هو ابعد من ذلك اصدقه بخبر السماء في غدوة او روحة فلذلك سمي
ابو بكر الصديق رضي الله عنه واما فضائل عمر بن الخطاب فقد اخرج مسلم من حديث ابراهيم بن سعد عن ابيه
عن ابي سلمة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يقول قد كان يكون في الامم قبلكم
محدثون فان يكن في امتي منهم احد فان عمر بن الخطاب منهم واخرج ابن ماجه من حديث الزنجي
بن خالد عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم
اعز الاسلام بعمر بن الخطاب خاصة واخرج الترمذي من حديث يزيد بن رومان عن عروة عن عائشة

قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم جالسا فسمعنا لغطا وصوت صبيان فقام رسول الله صلى الله
عليه وسلم فإذا حبشية تزفن والصبيان حولها فقال يا عائشة تعالي فانظري فجئت فوضعت
لحيي على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعلت أنظر إليها ما بين المنكب إلى رأسه فقال لي أما
شبعت أما شبعت قالت فجعلت أقول لا لأنظر منزلتي عنده إذ طلع عمر قالت فارفض الناس عنها قالت فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم إني لأنظر إلى شياطين الجن والإنس قد فروا من عمر قالت فرجعت [illegible]
عفان رضي الله عنه فقد أخرج مسلم عن عطاء وسليمان ابني يسار وأبي سلمة بن عبد الرحمن
أن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مضطجعا في بيتي كاشفا عن فخذيه أو ساقيه
فاستأذن أبو بكر فأذن له وهو على تلك الحال فتحدث ثم استأذن عمر فأذن له وهو كذلك فتحدث
ثم استأذن عثمان فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم وسوى ثيابه فدخل فتحدث فلما خرج قالت عائشة
دخل أبو بكر فلم تهتش له ولم تباله ثم دخل عمر فلم تهتش له ولم تباله ثم دخل عثمان فجلست وسويت ثيابك
فقال ألا أستحيي من رجل تستحيي منه الملائكة وأخرج الترمذي عن النعمان بن بشير عن عائشة أن
النبي صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان إنه لعل الله يقمصك قميصا فإن أرادوك على خلعه فلا تخلعه
لهم وأما مسند أنس بن مالك رضي الله عنه أن الخلافة في قريش فقد أخرج أحمد عن أبي بكر بن وهب
الجزري قال قال لي أنس بن مالك أحدثك حديثا ما أحدثه كل أحد إن رسول الله صلى الله عليه
وسلم قام على باب البيت ونحن فيه فقال الأئمة من قريش إن لهم عليكم حقا ولكم مثل ذلك ما إن استرحموا
رحموا وإن عاهدوا وفوا وإن حكموا عدلوا ومن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة
والناس أجمعين وأخرج أحمد عن أنس قال دعا النبي صلى الله عليه وسلم الأنصار ليقطع لهم البحرين
فقالوا لا حتى تقطع لإخواننا من المهاجرين فقال إنكم ستلقون بعدي أثرة فاصبروا حتى تلقوني
وأما الدليل على خلافتهم من جهة تفويض الصدقات إليهم من بعده فقد أخرج الحاكم من طريق أبي جـ
عفر عن المختار بن فلفل عن أنس بن مالك قال بعثني بنو المصطلق إلى رسول الله صلى الله عليه
وسلم فقالوا سل لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى من ندفع صدقاتنا بعدك قال فأتيته

فسألته

فسالته فقال الى ابي بكر فاتيتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع اليه فاساله فان حدث بابي بكر حدث فالى
من فاتيتهم فاخبرتهم فقال الى عمر فقالوا ارجع اليه فاساله فان حدث بعمر حدث فالى من فاتيته فسالته
فقال الى عثمان فاتيتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع فسله فان حدث بعثمان حدث فالى من فاتيته فسالته
فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر فتبا قال الحديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه واما ان ابا بكر
صديق وسائرهم شهداء فقد اخرج البخاري عن يحيى عن سعيد عن قتادة ان انس بن مالك حدثهم
ان النبي صلى الله عليه وسلم صعد احدا وابو بكر وعمر وعثمان فرجف بهم فقال اثبت احد فانما عليك
نبي وصديق وشهيدان واما افضلية الشيخين فقد اخرج الترمذي من حديث محمد بن كثير عن الاوزاعي
عن قتادة عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر وعمر هذان سيدا كهول اهل الجنة
من الاولين والاخرين الا النبيين والمرسلين لا تخبرهما يا علي واما تقدمه عليهم مع غيرهم فقد
اخرج احمد والترمذي من حديث قتادة عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ارحم امتي بامتي ابو بكر واشدهم في امر الله عمر واصدقهم حياء عثمان واعلمهم بالحلال
والحرام معاذ بن جبل وافرضهم زيد بن ثابت واقراهم ابي بن كعب ولكل امة امين وامين هذه
الامة ابو عبيدة بن الجراح قال الترمذي وقد رواه ابو قلابة عن انس عن النبي صلى الله عليه
وسلم نحوه واما تعيينه للامامة في اليوم الذي مات فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم بحضور من رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب قال حدثني انس بن مالك ان المسلمين بيناهم
في صلوة الفجر يوم الاثنين وابو بكر يصلي بهم لم يفجاهم الا رسول الله صلى الله عليه وسلم قد كشف
ستر حجرة عائشة فنظر اليهم وهم صفوف في الصلوة ثم تبسم يضحك فنكص ابو بكر على عقبيه ليصل
الصف فظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرج الى الصلوة فقال انس وهم المسلمون
ان يفتتنوا في صلوتهم فرحا برسول الله صلى الله عليه وسلم فاشار اليهم بيده رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان اتموا صلوتكم ثم دخل الحجرة وارخى الستر واما منزلة الشيخين عنده صلى الله
عليه وسلم فقد اخرج الترمذي عن الحكم بن عطية عن ثابت عن انس ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم كان يخرج على اصحابه من المهاجرين والانصار وهم جلوس وفيهم ابو بكر وعمر فلا يرفع اليه احد منهم
بصره الا ابو بكر وعمر فانهما كانا ينظران اليه وينظر اليهما ويتبسمان اليه ويتبسم اليهما واما مناقب
ابي بكر الصديق فقد اخرج ابن ماجه من طريق معتمر بن سليمان عن حميد عن انس قال قيل يا رسول الله
اي الناس احب اليك قال عائشة قيل من الرجال قال ابوها واخرج احمد من حديث جعفر بن سليمان
الضبعي عن ثابت عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان طير الجنة كامثال البخت ترعى
في الجنة فقال ابو بكر يا رسول الله ان هذه الطير لناعمة قال اكلتها انعم منها قالها ثلاثا واني لارجو ان
تكون ممن ياكل منها يا ابا بكر واما مناقب عمر بن الخطاب فقد اخرج الترمذي من حديث اسماعيل بن
جعفر عن حميد عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال دخلت الجنة فاذا انا بقصر من ذهب فقلت
لمن هذا القصر فقالوا لشاب من قريش فظننت اني انا هو فقلت ومن هو فقالوا عمر بن الخطاب
واما تقرب الناس الى الله تعالى بحب الشيخين فقد اخرج البخاري من حديث حماد عن ثابت عن انس ان رجلا
سال النبي صلى الله عليه وسلم عن الساعة فقال ومتى الساعة قال وماذا اعددت لها قال لا شيء الا
اني احب الله ورسوله قال انت مع من احببت قال انس فما فرحنا بشيء فرحنا بقول النبي صلى الله
عليه وسلم انت مع من احببت قال انس فانا احب النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر وارجو ان
اكون معهم بحبي اياهم وان لم اعمل بمثل اعمالهم ومن مسند ابي سعيد الخدري رضي الله عنه اما الخطبة
التي خطبها النبي صلى الله عليه وسلم في مناقب ابي بكر رضي الله عنه قبل موته فقد اخرج البخاري
عن بسر بن سعيد عن ابي سعيد الخدري قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس وقال ان الله
تبارك وتعالى خير عبدا بين الدنيا وبين ما عنده فاختار ذلك العبد ما عند الله قال فبكى ابو بكر
رضي الله عنه فعجبنا لبكائه ان يخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عبد خير فكان رسول الله صلى
الله عليه وسلم هو المخير وكان ابو بكر رضي الله عنه اعلمنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان من امن الناس علي في صحبته وماله ابا بكر ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر ولكن اخوة
الاسلام ومودته لا يبقين في المسجد باب الا سد الا باب ابي بكر واخرج الترمذي عن عبيد بن حنين

عن ابي

عن ابي سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] فقال [illegible] ابن

[illegible] عمر بن الخطاب

[illegible] عن ابي سعيد الخدري قال [illegible]

رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] يا رسول الله

الذين [illegible] فقد اخرج [illegible] من

طريق [illegible] بن ابي حفصة [illegible] عن عطية عن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم ان اهل الدرجات العلى ليراهم من تحتهم كما ترون النجم الطالع في افق السماء وان ابا بكر وعمر

منهم وانعما واما انهما [illegible] فقد اخرج [illegible] حديث ابي

[illegible] عطية عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي الا وله

وزيران من اهل السماء ووزيران من اهل الارض فاما وزيراي من اهل السماء فجبريل وميكائيل واما

وزيراي من اهل الارض فابو بكر وعمر واما الدليل على خلافتهم [illegible]

امراء الخير فقد اخرج احمد من حديث عبد الله [illegible] ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال يكون عليكم امراء تطمئن اليهم القلوب وتلين لهم الجلود ثم يكون عليكم امراء تشمئز منهم

القلوب وتقشعر منهم الجلود فقال رجل افلا نقاتلهم يا رسول الله قال لا ما اقاموا الصلوة ومن

مسند جابر بن عبد الله رضي الله عنهما ان الخلافة لقريش فقد اخرج احمد من حديث ابن جريج

عن ابي الزبير عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الناس تبع لقريش في الخير والشر واما الدليل

على خلافة الخلفاء فقد اخرج احمد والحاكم من حديث الزبيدي عن ابن شهاب عن عمرو بن ابان بن

عثمان عن جابر بن عبد الله انه كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اُري الليلة

رجل صالح ان ابا بكر رضي الله عنه نيط برسول الله صلى الله عليه وسلم ونيط عمر بابي بكر ونيط

عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند النبي صلى الله عليه وسلم قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلى

الله عليه وسلم واما ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم منزلة الخليفة بعده من قريش وولاة هذا الامر الذي جي
به جبريل صلى الله عليه وسلم وكونهم يبشرهم بالجنة فقد اخرج احمد من حديث عبد الله بن محمد بن عقيل بن ابي طالب
عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يطلع عليكم من تحت هذا الصور رجل من اهل الجنة قال فطلع
ابو بكر رضي الله عنه فهنأناه ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لبث هنيهة ثم قال يطلع عليكم
من تحت هذا الصور رجل من اهل الجنة قال فطلع عمر رضي الله عنه قال فهنأناه ودعونا له ثم قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ثم قال يطلع عليكم من تحت هذا الصور رجل من اهل الجنة قال فطلع عثمان رضي
الله عنه قال فهنأناه ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال يطلع عليكم من تحت هذا الصور
رجل من اهل الجنة اللهم ان شئت جعلته عليا ثلاث مرار قال فطلع علي رضي الله عنه واما مناقب
ابي بكر الصديق رضي الله عنه فقد اخرج الحاكم عن محمد بن المنكدر عن جابر قال كنا عند النبي صلى الله عليه
وسلم اذ جاءه وفد عبد القيس فتكلم بعضهم بكلام لغا في الكلام فالتفت النبي صلى الله عليه وسلم
الى ابي بكر وقال يا ابا بكر سمعت ما قالوا قال نعم يا رسول الله وفهمته قال فاجبهم قال فاجابهم
ابو بكر بجواب واجاد الجواب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر اعطاك الله الرضوان
الاكبر فقال بعض القوم وما الرضوان الاكبر يا رسول الله قال يتجلى الله لعباده في الآخرة
عامة ويتجلى لابي بكر خاصة واما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج البخاري من حديث
عبد العزيز بن الماجشون عن محمد بن المنكدر عن جابر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم رأيتني دخلت
الجنة فاذا انا بالرميصاء امرأة ابي طلحة وسمعت خشفة فقلت من هذا فقال هذا بلال ورأيت
قصرا بفنائه جارية فقلت لمن هذا فقال لعمر فاردت ان ادخله فانظر اليه فذكرت غيرتك فقال عمر
رضي الله عنه بابي وامي يا رسول الله اعليك اغار واما مناقب عثمان فقد اخرج الحاكم عن جابر
بن عبد الله قال بينا نحن في بيت في نفر من المهاجرين منهم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وطلحة
والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابي وقاص فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لينهض كل رجل منكم الى كفوه فنهض النبي صلى الله عليه وسلم الى عثمان فاعتنقه وقال انت وليي

في الدنيا والآخرة [illegible] بالجنة فقد أخرج أبو داود من حديث الليث عن أبي
الزبير عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يدخل النار أحد ممن بايع تحت الشجرة وكذا أخرج أحمد
من حديث سفيان عن عمرو عن جابر قال كنا يوم الحديبية ألفا وأربعمائة فقال لنا رسول الله صلى
الله عليه وسلم أنتم اليوم خير أهل الأرض [illegible] أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم أولها
[illegible] الشيخين وكونهما من السابقين الأولين وأن أبا بكر أفضل منه فقد
أخرج أبو يعلى من طريق حماد بن أبي سليمان عن إبراهيم عن علقمة عن عمار بن ياسر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لقد أتاني جبريل آنفا فقلت يا جبريل حدثني بفضائل عمر بن الخطاب في السماء
فقال يا محمد لو حدثتك بفضائل عمر مثل ما لبث نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاما ما نفدت
فضائل عمر وإن عمر حسنة من حسنات أبي بكر ولما سبق أبي بكر الصديق رضي الله عنه فقد أخرج
البخاري من همام قال سمعت عمارا يقول رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وما معه إلا خمسة أعبد
وامرأتان وأبو بكر [illegible] حذيفة بن اليمان أما ما يدل على خلافتهما من خلافة مستقلة وإمارة

(في الهامش: ومن مسند حذيفة بن اليمان)

فقد أخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن ربعي بن حراش عن حذيفة بن اليمان قال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد هممت أن أبعث إلى الآفاق رجالا يعلمون الناس السنن والفرائض
كما بعث عيسى بن مريم الحواريين فقيل له فأين أنت عن أبي بكر وعمر قال إنه لا غنى بي عنهما إنهما من الدين
كالسمع والبصر [illegible] فقد أخرج الحاكم من حديث مسعر بن كدام
عن عبد الملك بن عمير عن ربعي بن حراش عن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا باللذين
من بعدي أبي بكر وعمر واهتدوا بهدي عمار وإذا حدثكم ابن أم عبد فصدقوه وفي رواية الترمذي
من حديث سفيان عن عبد الملك بن عمير عن هلال مولى ربعي عن ربعي بن حراش عن حذيفة قال كنا جلوسا
عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال إني لا أدري ما قدر بقائي فيكم فاقتدوا باللذين من بعدي وأشار إلى
أبي بكر وعمر واهتدوا بهدي عمار وما حدثكم ابن مسعود فصدقوه وأما الدلالة على خلافة عمر و
أنه غلق الفتنة فقد أخرج البخاري من حديث الأعمش قال حدثنا شقيق قال سمعت حذيفة

يقول بينا نحن جلوس عند عمر اذ قال ايكم يحفظ قول النبي صلى الله عليه وسلم في الفتنة قال
قلت فتنة الرجل في اهله وماله وولده وجاره يكفرها الصلوة والصدقة والامر
بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس عن هذا اسألك ولكن التي تموج كموج البحر قال ليس
عليك منها باس يا امير المؤمنين ان بينك وبينها بابا مغلقا قال عمر أيكسر الباب أم يفتح
قال لا بل يكسر قال عمر اذا لا يغلق ابدا قلت اجل قلنا لحذيفة أكان عمر يعلم الباب قال نعم
كما اعلم ان دون غد الليلة وذلك اني حدثته حديثا ليس بالاغاليط فهبنا ان نسأله
من الباب فأمرنا مسروقا فسأله من الباب قال عمر واخرج الحاكم من حديث [illegible]
عن ربعي عن حذيفة قال كان الاسلام في زمان عمر كالرجل المقبل لا يزداد الا قربا فلما قتل
عمر كان كالرجل المدبر لا يزداد الا بعدا واما الدلالة على خلافة عثمان رضي الله عنه وانه قد
قام بالحق المستقيم امر الخلافة ابدا فقد اخرج الترمذي عن عبد الله بن عبد الرحمن الانصاري الاشهلي
عن حذيفة بن اليمان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة
حتى تقتلوا امامكم وتجتلدوا باسيافكم ويرث دنياكم شراركم [illegible] على
عثمان فقد اخرج الحاكم عن ربعي بن حراش قال انطلقت الى حذيفة بالمدائن ليالي سار الناس
الى عثمان فقال يا ربعي ما فعل قومك قلت عن اي بالهم تسأل قال من خرج منهم الى هذا الرجل
فسميت رجالا ممن خرج فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق الجماعة
واستذل الامارة لقي الله لا حجة له عنده واما الدلالة على ان عليا حقيق بالخلافة ولكن
الامة لا تجتمع عليه فلذلك لم يستخلفه النبي صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الحاكم من طريق شريك
بن عبد الله عن عثمان بن عمير عن شقيق بن سلمة عن حذيفة قال قالوا يا رسول الله صلى الله عليه
وسلم لو استخلفت عليا قال ان تستخلفوا عليكم خليفة فتعصوه ينزل العذاب وان استخلفت
عليكم عليا قال انكم لا تفعلون وان تفعلوا تجدوه هاديا مهديا يسلك بكم الطريق المستقيم
وهذا يدل على [illegible] منهم من الترتيب الذي بينه النبي صلى الله عليه وسلم لدعوته فقد اخرج

أحمد في مسند النعمان بن بشير من حديث حبيب بن سالم عن النعمان بن بشير عن حذيفة قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم تكون النبوة فيكم ما شاء الله أن تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون خلافة
على منهاج النبوة ما شاء الله أن تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون ملكا عاضا فيكون ما شاء الله
أن يكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون ملكا جبرية فيكون ما شاء الله أن يكون ثم يرفعها الله تعالى
ثم تكون خلافة على منهاج النبوة ثم سكت ومن مسند أبي ذر رضي الله عنه أما التسبيح [illegible] بخلافة
الثلثة فقد ذكر محب الطبري من رواية سويد بن يزيد السلمي قال دخلت المسجد فرأيت أبا
ذر جالسا وحده فاغتنمت ذلك فذكر بعض القوم عثمان فقال لا أقول لعثمان أبدا إلا خيرا

لا أقول له أبدا إلا خيرا لا أقول لعثمان أبدا إلا خيرا لشيء رأيته عند رسول الله صلى الله
عليه وسلم كنت أتبع خلوات رسول الله صلى الله عليه وسلم أتعلم منه فخرج ذات يوم حتى انتهى إلى موضع
كذا وكذا فجلس فانتهيت إليه فسلمت عليه وجلست إليه فقال يا أبا ذر ما جاء بك قلت الله ورسوله
إذ جاء أبو بكر فسلم وجلس عن يمين رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له يا أبا بكر ما جاء بك قال الله و
رسوله ثم جاء عمر فسلم وجلس عن يمين أبي بكر فقال يا عمر ما جاء بك قال الله ورسوله ثم جاء عثمان فسلم
وجلس عن يمين عمر فقال يا عثمان ما جاء بك قال الله ورسوله قال فتناول النبي صلى الله عليه وسلم
سبع حصيات أو تسع حصيات فوضعهن في كفه فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن
فخرسن فتناولهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعهن في يد أبي بكر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين
النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعهن في يد عمر فسبحن حتى سمعت
لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعهن في يد عثمان
فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن وأما أن عمر محدث ليقتدى به فيما أمر
ومن ذلك ما أخرج الحاكم من حديث هشام بن الغاز عن ابن عجلان ومحمد بن سويد عن مكحول عن غضيف
بن الحارث عن أبي ذر قال مر فتى على عمر فقال عمر نعم الفتى قال فتبعه أبو ذر فقال يا فتى
استغفر لي فقال يا أبا ذر أستغفر لك وأنت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استغفر لي

ومن مسند أبي ذر رضي الله عنه

قال لا او تحقرني فقال انك صدقت على عمر فقال نعم اعتق واني لسمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول ان الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه ومن مسند مقداد بن الاسود اما مواعيد الله
الظاهرة على ايدي الخلفاء فقد اخرج احمد من حديث سليم بن عامر قال سمعت المقداد بن الاسود يقول سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يبقى على ظهر الارض بيت مدر ولا وبر الا ادخله الله كلمة الاسلام
بعز عزيز او ذل ذليل اما يعزهم الله عز وجل فيجعلهم من اهلها او يذلهم فيدينون لها ومن مسند خباب
بن الارت اما مواعيد الله الظاهرة على ايدي الخلفاء فقد اخرج ابو يعلى من حديث اسماعيل عن
قيس عن خباب بن الارت قال شكونا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو متوسد في بردة له في
ظل الكعبة فقلنا الا تستنصر لنا فجلس محمرا وجهه فقال قد كان من قبلكم يؤخذ الرجل فيحفر له في
الارض ثم يجاء بالمنشار فيجعل فوق رأسه ما يصرفه عن دينه ويمشط بامشاط الحديد ما دون
لحمه من عظم وعصب ما يصرفه عن دينه وليتمن الله هذا الامر حتى يسير الراكب من صنعاء الى حضرموت
لا يخشى الا الله عز وجل والذئب على غنمه ولكنكم تعجلون ومن مسند بريدة الاسلمي اما ان ابا بكر
صديق وعمر شهيدان فقد اخرج احمد عن الحسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة عن ابيه ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم كان جالسا على حراء ومعه ابو بكر وعمر وعثمان فتحرك الجبل فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم اثبت حراء فانما عليك نبي او صديق او شهيدان واما حديث القرون فقد اخرج احمد
عن عبد الله بن مولة قال كنت اسير مع بريدة الاسلمي فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
خير هذه الامة القرن الذي بعثت انا فيهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يكون
قوم تسبق شهاداتهم ايمانهم وايمانهم شهاداتهم واما حديث الامامة فقد اخرج احمد عن عبد الملك
بن عمير عن ابن بريدة عن ابيه قال مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مروا ابا بكر يصلي بالناس
فقالت عائشة يا رسول الله ان ابي رجل رقيق فقال مروا ابا بكر يصلي بالناس فانكن صواحب
يوسف فام ابو بكر الناس [illegible] واما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج احمد عن حسين بن
واقد عن عبد الله بن بريدة قال سمعت ابي بريدة يقول اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم فدعا بلالا فقال

يا بلال

ايها بلال بم سبقتني الى الجنة ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتك امامي اني دخلت البارحة الجنة
فسمعت خشخشتك فاتيت على قصر مربع مشرف من ذهب فقلت لمن هذا القصر فقالوا لرجل من
العرب فقلت انا عربي لمن هذا القصر قالوا لرجل من المسلمين من امة محمد صلى الله عليه وسلم فقلت فانا محمد
لمن هذا القصر قالوا لعمر بن الخطاب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولا غيرتك لدخلت القصر فقال يا
رسول الله ما كنت لاغار عليك فقال لبلال بم سبقتني الى الجنة فقال ما احدثت الا توضأت وصليت
ركعتين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بهذا واخرج احمد والترمذي عن عبد الله بن بريدة عن ابيه ان
امرأة سوداء اتت رسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض مغازيه فقالت اني كنت نذرت
ان ردك الله صالحا ان اضرب بين يديك بالدف قال ان كنت نذرت فافعلي وان كنت لم تنذري
فلا تفعلي فضربت فدخل ابو بكر وهي تضرب ودخل غيره وهي تضرب ثم دخل عمر فجعلت دفها
خلفها وهي مقنعة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشيطان ليفرق منك يا عمر انا جالس ههنا فدخل
هؤلاء فلما ان دخلت فعلت ما فعلت ومن مسند عقبة بن عامر ما ان عمر محدث [illegible] برايه

ومن مسند عقبة بن عامر

فقد اخرج الترمذي عن مشرح بن هاعان عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لو كان بعدي نبي لكان عمر بن الخطاب وأما ما له من المواعيد الظاهرة على يدي الخلفاء فقد اخرج عن ابي الخير
عن عقبة بن عامر الجهني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوما فصلى على اهل احد صلاته على الميت
ثم خرج الى المنبر فقال اني فرط لكم وانا شهيد عليكم واني والله لانظر الى حوضي الآن واني قد اعطيت
مفاتيح خزائن الارض واني والله ما اخاف عليكم ان تشركوا بعدي ولكني اخاف عليكم ان
تنافسوا فيها واخرج احمد من حديث عمرو بن الحارث عن ابي علي عن عقبة بن عامر قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ستفتح عليكم الارضون ويكفيكم الله عز وجل فلا يعجز احدكم

ومن مسند سفينة

ان يلهو باسهمه ومن مسند سفينة ما يدل على خلافة الاربعة من مذهب الائمة رضي الله
عنهم فقد اخرج الترمذي من حديث سعيد بن جمهان قال حدثني سفينة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم الخلافة في امتي ثلاثون سنة ثم ملك بعد ذلك ثم قال لي سفينة امسك خلافة ابي بكر

ثم قال وخلافة عمر وخلافة عثمان ثم قال امسك خلافة علي فتلك ثلاثين سنة قال سفينة

بنو امية يزعمون ان الخلافة فيهم قال كذبوا بنو الزرقاء بل هم ملوك من شر الملوك وانا

ما [illegible] فقد اخرج الحاكم من سعيد بن جمهان عن سفينة مولى ام

سلمة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى الصبح اقبل على اصحابه فقال ايكم راى رؤيا

فقال رجل انا يا رسول الله كان ميزانا نزل من السماء فوضعت في كفة ووضع ابو بكر في كفة

اخرى فرجحت بابي بكر فرفعت وترك ابو بكر مكانه فجيء بعمر بن الخطاب فوضع في الكفة الاخرى

فرجح ابو بكر ثم رفع ابو بكر ووضع عثمان فرجح عمر ثم رفع عمر ورفع الميزان قال فتغير وجه رسول

الله صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلثون عاما ثم يكون ملك قال سعيد بن جمهان فقال لي سفينة

امسك سنتي ابي بكر وعشر عمر وثنتي عشرة عثمان وستا علي ومن مسند عرباض بن سارية انا حجة

اتباع سنن الخلفاء الراشدين فقد اخرج ابن ماجه من حديث عبد الرحمن بن عمرو عن معاوية بن

صالح عن ضمرة بن حبيب عن عبد الرحمن بن عمرو السلمي انه سمع العرباض بن سارية يقول وعظنا رسول

الله صلى الله عليه وسلم موعظة ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب فقلنا يا رسول

الله ان هذه لموعظة مودع فماذا تعهد الينا قال قد تركتكم على البيضاء ليلها كنهارها لا يزيغ

عنها بعدي الا هالك من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بما عرفتم من سنتي وسنة الخلفاء

الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ وعليكم بالطاعة وان عبدا حبشيا فانما المؤمن

كالجمل الانف حيثما قيد انقاد و[illegible] وعد الله الاخرة على ايدي الخلفاء فقد اخرج احمد من

طريق اسماعيل بن عياش عن ضمضم عن شريح بن عبيد قال قال العرباض بن سارية كان النبي صلى

الله عليه وسلم يخرج الينا وعلينا الحوتكية فيقول لهم تخافون [illegible] علينا [illegible]

وليفتحن لكم فارس والروم ومن مسند عبد الرحمن بن غنم الاشعري انا [illegible] في

الشيخين وان رايهما حجة [illegible] الى [illegible] فقد اخرج احمد من حديث [illegible]

عن شهر بن حوشب عن عبد الرحمن بن غنم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر وعمر لو اجتمعتما

في مشورة

في مسودة ما على الفكر واما ان الطلقاء من المهاجرين الاولين [illegible] الطلقاء فقد اخرج ابو
عمر في الاستيعاب [illegible] ابو هريرة [illegible] اذا انصرفنا من عند
علي رضي الله عنه [illegible] معاوية [illegible] كيف [illegible] عليكم [illegible] علينا
الى ان [illegible] المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق [illegible]
من [illegible] ومن تابعه [illegible] في الشيرزي [illegible] من الطلقاء
الذين لا يجوز لهم الخلافة [illegible] فما على [illegible] ومن مسند
ابي اروى الدوسي [illegible] وان هو [illegible] الله [illegible] يظهر على يديهما فقد اخرج الحاكم
من طريق سهيل بن ابي صالح ومحمد بن ابراهيم عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي اروى الدوسي قال كنت
جالسا عند النبي صلى الله عليه وسلم فاطلع ابو بكر وعمر رضي الله عنهما فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الحمد لله الذي ايدني بهما ومن مسند ابي امامة الباهلي اخرج الحاكم من حديث موسى بن عمير قال
سمعت مكحولا يقول وسأله رجل عن قول الله عز وجل فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين
قال حدثني ابو امامة انه قال [illegible] جبريل وصالح المؤمنين ابو بكر وعمر ومن مسند سالم بن عبيد
الاشجعي حديثه في امامة ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج ابن ماجه من حديث سلمة بن نبيط عن سالم
بن عبيد قال اغمي على رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه فقال احضرت الصلوة قالوا نعم قال
مروا بلالا فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل بالناس ثم اغمي عليه فافاق فقال احضرت
الصلوة قالوا نعم قال مروا بلالا فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة
ان ابي رجل اسيف فاذا قام مقامك بكى لا يستطيع فلو امرت غيره ثم اغمي عليه فافاق
فقال مروا بلالا فليؤذن ومروا ابا بكر فليصل بالناس فانكن صواحب يوسف قال فامر بلال
فاذن واقام فصلى ابو بكر بالناس ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وجد خفة فقال انظروا
لي من اتكئ عليه فجاءت بريرة ورجل آخر فاتكأ عليهما فلما رآه ابو بكر ذهب لينكص فاومأ
اليه ان اثبت مكانك ثم جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى جلس الى جنب ابي بكر حتى قضى

ومن مسند ابي اروى الدوسي

ومن مسند ابي امامة الباهلي

ابو بكر يصلي ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبض ومن مسند عرفجة الاشجعي له حديث الوزن
وقد اخرج الطبراني من حديث ... عن عرفجة الاشجعي قال صلى بنا النبي صلى الله عليه وسلم الفجر ثم
جلس فقال وزن اصحابي الليلة فوزن ابو بكر فوزن ثم وزن عمر فوزن ثم وزن عثمان فخف وهو
رجل صالح ومن مسند عياض بن حمار المجاشعي حديثه في ان الله نظر الى اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم
وقد اخرج مسلم في صحيحه من حديث عياض بن حمار المجاشعي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم في خطبته الا ان
ربي امرني ان اعلمكم ما جهلتم مما علمني يومي هذا كل مال نحلته عبدا حلال واني خلقت عبادي حنفاء
كلهم وانهم اتتهم الشياطين فاجتالتهم عن دينهم وحرمت عليهم ما احللت لهم وامرتهم ان يشركوا
بي ما لم انزل به سلطانا وان الله نظر الى اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقايا من اهل الكتاب
وقال انما بعثتك لابتليك وابتلي بك وانزلت عليك كتابا لا يغسله الماء تقرؤه نائما ويقظان
وان الله امرني ان احرق قريشا فقلت رب اذا يثلغوا راسي فيدعوه خبزة قال استخرجهم كما اخرجوك
واغزهم نغزك وانفق فسننفق عليك وابعث جيشا نبعث خمسة مثله وقاتل بمن اطاعك من عصاك
الحديث ومن مسند ربيعة بن كعب الاسلمي حديثه في منزلة ابي بكر الصديق رضي الله عنه عند النبي
صلى الله عليه وسلم واصحابه اخرج احمد من حديث ابي عمران الجوني عن ربيعة الاسلمي فذكر حديثا
طويلا آخره ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاني بعد ذلك ارضا واعطى ابا بكر ارضا
وجاءت الدنيا فاختلفنا في عذق نخلة فقلت انا هي في حدي وقال ابو بكر هي في حدي فكان
بيني وبين ابي بكر كلام فقال لي ابو بكر كلمة كرهها وندم فقال لي يا ربيعة رد علي مثلها حتى تكون قصاصا
قال فقلت لا افعل فقال لي ابو بكر لتقولن او لاستعدين عليك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت
ما انا بفاعل قال ورفض الارض وانطلق ابو بكر رضي الله عنه الى النبي صلى الله عليه وسلم وانطلقت
اتلوه فجاء ناس من اسلم فقالوا رحم الله ابا بكر في اي شيء يستعدي عليك رسول الله صلى الله عليه
وسلم وهو قال لك ما قال فقلت اتدرون من هذا ابو بكر الصديق هذا ثاني اثنين وهذا ذو
شيبة المسلمين اياكم لا يلتفت فيراكم تنصروني عليه فيغضب فياتي رسول الله صلى الله عليه وسلم

فيغضب

فغضب عمر فتغضب ابو بكر فقيل بعضهما لبعض فهلكت بعد فأتيا فأمرنا قال ادعوا فانطلق ابو بكر

رضي الله عنه الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فغضب وجعل يتمعر وجه النبي صلى الله عليه وسلم فحدثه

الحديث كما كان فرفع اليه رأسه فقال يا ابا بكر [illegible] الصديق فقلت يا رسول الله انا كنا [illegible] فقلت

كلمة كرهها فقال لي قل كما قلت حتى تكون قصاصا فأبيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجل

فلا ترد عليه ولكن قل غفر الله لك يا ابا بكر فقلت غفر الله لك يا ابا بكر قال الحسن فولى ابو بكر رضي الله

ومن مسند

عنه وهو يبكي ومن مسند ابي برزة الاسلمي حديثه في امامة قريش اخرج احمد عن سيار بن سلامة

قال دخلت مع ابي على ابي برزة الاسلمي فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامراء من قريش

الامراء من قريش الامراء من قريش لهم عليكم حق ولكم عليهم حق ما فعلوا ثلاثا ما حكموا فعدلوا و

استرحموا فرحموا وعاهدوا فوفوا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين

ومن مسند

ومن مسند عمرو بن عبسة حديثه في تقدم ابي بكر الصديق رضي الله عنه في الاسلام اخرج احمد من حديث

سليم بن عامر وغيره عن عمرو بن عبسة قال اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو بعكاظ فقلت

من تبعك على هذا الامر فقال حر وعبد ومعه ابو بكر وبلال فقال لي ارجع حتى يمكن الله عز وجل لرسوله

واخرج محمد من طريق عبد الرحمن بن ابي عبد الرحمن عن عمرو بن عبسة قال اتيت النبي صلى الله عليه

وسلم فقلت من اتبعك على امرك هذا قال حر وعبد يعني ابا بكر وبلالا وكان عمرو يقول لقد رأيتني

ومن مسند

فلقد رأيتني وانا ربع الاسلام ومن مسند سلمان الفارسي رضي الله عنه قوله في فضل عمر رضي

الله عنه اخرج الحاكم من طريق عمران بن خالد الخزاعي عن ثابت البناني عن انس بن مالك قال دخل سلمان

الفارسي على عمر بن الخطاب رضي الله عنهما وهو متكئ على وسادة فألقاها له فقال سلمان صدق الله

ورسوله فقال عمر حدثنا يا ابا عبد الله قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو متكئ على وسادة

فألقاها الي ثم قال لي يا سلمان ما من مسلم يدخل على اخيه المسلم فيلقي له وسادة اكراما له الا غفر الله

ومن مسند

له ومن مسند ذي مخمر حديثه في خلافة قريش اخرج احمد عن ابي حي عن ذي مخمر ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال كان هذا الامر في حمير فنزعه الله عز وجل منهم فجعله في قريش وسيعود اليهم

ذلك إلى يوم ... ومن مسند عوف بن مالك الأشجعي حديثه في صفة الخلافة الراشدة أخرج مسلم
عن عوف بن مالك الأشجعي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خيار أئمتكم الذين تحبونهم ويحبونكم و
تصلون عليهم ويصلون عليكم وشرار أئمتكم الذين تبغضونهم ويبغضونكم وتلعنونهم
ويلعنونكم قال قلنا يا رسول الله أفلا ننابذهم عند ذلك قال لا ما أقاموا فيكم الصلاة لا
ما أقاموا فيكم الصلاة ألا من ولي عليه وال فرآه يأتي شيئا من معصية الله تعالى فليكره ما
يأتي من معصية الله تعالى ولا ينزعن يدا من طاعة وأخرج [illegible] عبد الملك بن عمير قال حدثني
أبو بردة وأخي عن عوف بن مالك الأشجعي أنه رأى في المنام كأن الناس جمعوا فإذا فيهم رجل
فرعهم فوقهم ثلاث أذرع قال فقلت من هذا قال عمر فقلت لم قال لأن فيه ثلاث خصال أنه
لا يخاف في الله لومة لائم وأنه خليفة مستخلف وشهيد مستشهد قال فأتى أبا بكر فقصها عليه
فأرسل إلى عمر فدعاه ليبشره قال فجاء عمر فقال لي أبو بكر اقصص رؤياك قال فلما بلغت خليفة
مستخلف انتهرني عمر وانتهرني وقال اسكت تقول هذا وأبو بكر حي قال فلما كان بعد وولي عمر مررت
بالشام وهو على المنبر قال فدعاني وقال اقصص رؤياك فقصصتها فلما قلت إنه لا يخاف في
الله لومة لائم قال إني لأرجو أن يجعلني الله منهم قال فلما قلت خليفة مستخلف قال قد استخلفني
الله وأسأله أن يعينني على ما ولاني فلما أن ذكرت شهيد مستشهد قال أنى لي بالشهادة وأنا بين
أظهركم تغزون ولا أغزو ثم قال بلى يأتي الله بها إن شاء الله ومن مسند عبد الله بن مغفل المزني
حديثه في حب الصحابة أخرج أحمد عن عبد الله بن عبد الرحمن عن عبد الله بن مغفل المزني قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتخذوهم غرضا بعدي فمن أحبهم فبحبي أحبهم ومن أبغضهم فببغضي
أبغضهم ومن آذاهم فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله ومن آذى الله يوشك أن يأخذه
ومن مسند حفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم حديثها في فضل عثمان أخرج [illegible] من حديث
ابن جريج عن أبي خالد عن عبد الله بن أبي سعيد المزني قال حدثتني حفصة ابنة عمر بن الخطاب
قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم قد وضع ثوبه بين فخذيه فجاء أبو بكر فاستأذن

فأذن

فاذن له ودخل فجلس ثم جاء عمر فاستاذن فاذن له ثم ناس من اصحابه والنبي صلى الله عليه وسلم على
بيته ثم جاء عثمان فاستاذن فاذن له فدخل على ثوبه فتجلل به ثم خرجوا فقلت يا رسول الله جاء
ابو بكر وعمر وعلي وسائر اصحابك [illegible] على هيئتك فلما جاء عثمان تجللت بثوبك فقال الا استحيي ممن
يستحيي منه الملائكة وحديثها في [illegible] على بعد هذا الحديث اخرج مسلم عن حفصة قالت قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم اني لارجو ان لا يدخل النار ان شاء الله احد شهد بدرا والحديبية قلت يا رسول الله
اليس قد قال الله وان منكم الا واردها قال فلم تسمعيه يقول ثم ننجي الذين اتقوا وفي رواية
لا يدخل النار ان شاء الله من اصحاب الشجرة الذين بايعوا تحتها احد [illegible]
رسول الله صلى الله عليه وسلم من مسند معاذ بن جبل في المشكوة عن ابي عبيدة ومعاذ بن جبل عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال ان هذا الامر بدأ نبوة ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم ملكا عضوضا ثم كائن
جبرية وعتوا وفسادا في الارض يستحلون الحرير والفروج والخمور ويرزقون على ذلك وينصرون حتى
يلقوا الله رواه البيهقي في شعب الايمان ومن مسند ابي بن كعب حديث في فضل عمر رضي الله عنه
اخرج الحاكم من [illegible] عن سعيد بن المسيب عن ابي بن كعب قال سمعت النبي صلى الله عليه
وسلم يقول اول من يعانقه الحق يوم القيمة عمر واول من يصافحه الحق يوم القيمة عمر واول من
يؤخذ بيده فينطلق به الى الجنة عمر بن الخطاب رضي الله عنه ومن مسند [illegible] حديث
في فضل الاصحاب اخرج الحاكم عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن [illegible] عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني
رايت في المنام غنما سوداء دخلت فيها غنم عفر فقال ابو بكر يا رسول الله هي العرب
تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم كذا عبرها الملك سحرا ومن مسند ابي
الدرداء حديث في التعريض بخلافة الشيخين اخرج الحاكم عن سعيد بن جبير عن ابي الدرداء قال خطب
رسول الله صلى الله عليه وسلم خطبة خفيفة فلما فرغ من خطبته قال يا ابا بكر قم فاخطب فقام ابو بكر
فخطب فقصر دون النبي صلى الله عليه وسلم ودون ابي بكر وحديث في منزلة ابي بكر الصديق رضي الله
عنه عند النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه اخرج البخاري عن [illegible] عن عبد الله عن عائشة [illegible]

[illegible]

ومن مسند

ومن مسنده

ومن مسند

ومسلم عن ابي الدرداء قال كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ اقبل ابو بكر آخذا بطرف
ثوبه حتى ابدا عن ركبته فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما صاحبكم فقد غامر فسلم وقال اني كان بيني
وبين ابن الخطاب شيء فاسرعت اليه ثم ندمت فسألته ان يغفر لي فابى علي فاقبلت اليك
فقال يغفر الله لك يا ابا بكر ثلاثا ثم ان عمر ندم فاتى منزل ابي بكر فسأل أثم ابو بكر قالوا لا فاتى النبي صلى
الله عليه وسلم فجعل وجه النبي صلى الله عليه وسلم يتمعر حتى اشفق ابو بكر فجثى على ركبته فقال يا رسول الله
والله انا كنت اظلم مرتين فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله بعثني اليكم فقلتم كذبت فقال
ابو بكر صدق وواساني بنفسه وماله فهل انتم تاركو لي صاحبي مرتين فما اوذي بعدها ومن مسند
اسيد بن حضير حديثه في منزلة ابي بكر رضي الله عنه عند الصحابة اخرج البخاري عن مالك عن عبد
الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة في قصة نزول اية التيمم فقال اسيد بن حضير ما هي باول بركتكم
يا آل ابي بكر وقوله ان اول خيره اكلوه الا بعدهم اخرج ابو يعلى من طريق محمود بن لبيد عن ابن عباس
وكان طيبا عن اسيد بن حضير سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لكم ستلقون اثرة بعدي
فلما كان عمر بن الخطاب قسم حللا بين الناس فبعث الي منها بحلة فاستصغرتها فاعطيتها ابني
فبينا انا اصلي اذ مر بي شاب من قريش عليه حلة من تلك الحلل يجرها فذكرت قول رسول الله صلى
الله عليه وسلم انكم ستلقون اثرة بعدي فقلت صدق الله ورسوله فانطلق رجل الى عمر فاخبره فجاء
وانا اصلي فقال صل يا اسيد فلما قضيت صلوتي قال كيف قلت فاخبرته فقال تلك حلة بعثت
بها الى فلان وهو بدري احدي عقبي فاتاه هذا الفتى فابتاعها منه فلبسها فظننت ان
ذلك يكون في زماني فقلت والله يا امير المؤمنين ظننت ان ذلك لا يكون في زمانك
ومن مسند زيد بن ثابت قوله ان المهاجرين احق بالخلافة منهم اخرج الحاكم من طريق
وهيب عن داود بن ابي هند عن ابي نضرة عن ابي سعيد الخدري قال لما توفي رسول الله
صلى الله عليه وسلم قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان اذا استعمل رجلا منكم قرن معه رجلا منا فنرى ان يلي الامر رجلان

ومن مسند

احدهما

احد منا ومنكم والاخر منا قال فتتابعت خطباء الانصار على ذلك فقام زيد بن ثابت فقال ان رسول

الله صلى الله عليه وسلم كان من المهاجرين وان الامام يكون من المهاجرين ونحن انصاره كما كنا انصار

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام ابو بكر رضي الله عنه فقال جزاكم الله خيرا يا معشر الانصار وثبت

قائلكم ثم قال اما لو فعلتم غير ذلك لما صالحناكم ثم اخذ زيد بن ثابت بيد ابي بكر فقال هذا صاحبكم فبايعوه

ثم انطلقوا فلما قعد ابو بكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير عليا فسال عنه فقام ناس من الانصار

فاتوا به فقال ابو بكر ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وختنه اردت ان تشق عصا المسلمين

فقال لا تثريب يا خليفة رسول الله فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام فسال عنه حتى جاؤوا به فقال ابن

عمة رسول الله صلى الله عليه وسلم وحواريه اردت ان تشق عصا المسلمين فقال لا تثريب يا خليفة

رسول الله فقام فبايعاه هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه ومن مسند زيد بن خارجة تكلمه

بعد موته بفضائل الثلاثة اخرج ابو عمر من طريق سليمان بن بلال عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب

ان زيد بن خارجة الانصاري ثم من بني الحارث بن الخزرج توفي في زمن عثمان بن عفان فسجي

بثوب ثم انهم سمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم فقال احمد احمد في الكتاب الاول صدق صدق ابو بكر الصديق

الصديق الضعيف في نفسه القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوي

الامين في الكتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت اربع وبقيت سنتان

اتت الفتن واكل الشديد الضعيف وقامت الساعة وسياتيكم خبر بئر اريس وما بئر اريس قال

يحيى بن سعيد قال سعيد بن المسيب ثم هلك رجل من بني خطمة فسجي بثوب فسمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم فقال

ان اخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق قال ابو عمر وكانت وفاته في خلافة عثمان وقد

عرض مثل قصته لاخي ربعي بن حراش ومن مسند رفاعة بن رافع الزرقي حديثه في فضل اهل بدر

اخرج البخاري عن رفاعة بن رافع قال جاء جبريل الى النبي صلى الله عليه وسلم قال ما تعدون اهل

بدر فيكم قال من افضل المسلمين او كلمة نحوها قال وكذلك من شهد بدرا من الملائكة ومن مسند

رافع بن خديج حديثه في فضائل اهل بدر اخرج ابن ماجه من حديث سفيان عن يحيى بن سعيد

عن معاذ بن رفاعة عن ابيه رافع بن رفاعة قال جاء جبريل او ملك الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال
ما تعدون من شهد بدرا فيكم قال خيارنا قال كذلك هم عندنا هم خيار الملائكة ومن مسند ابي سعيد بن
المعلى حديثه في خطبة التي خطبها النبي صلى الله عليه وسلم فيها فضل ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج
الترمذي عن عبد الملك بن عمير عن ابن المعلى عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب يوما فقال
ان رجلا صالحا خيره ربه بين ان يعيش في الدنيا ما شاء ان يعيش ويأكل في الدنيا ما شاء الله ان
ياكل وبين لقاء ربه فاختار لقاء ربه قال فبكى ابو بكر فقال اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ان رجلا
صالحا خيره ربه بين الدنيا وبين لقاء ربه فاختار لقاء ربه قال فكان ابو بكر اعلمهم بما قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال ابو بكر بل نفديك بآبائنا واموالنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من
الناس احد امن الينا في صحبته وذات يده من ابن ابي قحافة ولو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابن
ابي قحافة خليلا ولكن ود واخاء ايمان مرتين او ثلاثا وان صاحبكم خليل الله ومن مسند براء
بن عازب حديثه في فتوح الامصار اخرج ابو يعلى عن ابي عبد الله ميمون عن البراء قال امر رسول
الله صلى الله عليه وسلم بحفر الخندق قال فعرض لنا صخرة لا تأخذ فيها المعاول فشكوا ذلك الى النبي
صلى الله عليه وسلم قال فاخذ المعول قال واحسبه قال وضع ثوبه فضرب ضربة
وقال بسم الله فكسر ثلث الصخرة ثم قال الله اكبر اعطيت مفاتيح الشام اني لانظر الى قصورها
الحمر من مكاني هذا ثم قال بسم الله وضرب اخرى فكسر ثلثها وقال الله اكبر اعطيت مفاتيح فارس
والله اني لانظر الى المدائن وقصورها الابيض من مكاني هذا ثم قال بسم الله وضرب ضربة اخرى
وكسر بقية الحجر وقال الله اكبر اعطيت مفاتيح اليمن والله اني لانظر الى مفاتيح صنعاء من مكاني
هذا ومن مسند ام حرام الانصارية حديثها في الوعد بغزوة البحر كانت في زمن عثمان
رضي الله عنه اخرج البخاري عن خالد بن معدان ان عمير بن الاسود العنسي حدثه انه اتى عبادة
بن الصامت رضي الله عنه وهو نازل في ساحل حمص وهو في بناء له ومعه ام حرام قال عمير فحدثتنا
ام حرام رضي الله عنها انها سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اول جيش من امتي يغزون البحر

قد اوجبوا

فادعوا فقالت ام حرام فقلت يا رسول الله انا فيهم قال انت فيهم قالت ثم قال النبي صلى الله عليه
وسلم اول جيش من امتي يغزون مدينة قيصر مغفور لهم فقلت انا فيهم يا رسول الله قال لا ومن مسند
سهل بن سعد الساعدي حديثه في اثبات الصديقية لابي بكر والشهادة لهما اخرج ابو يعلى عن عبد
الرزاق عن معمر عن ابي حازم عن سهل بن سعد ان احدا ارتج وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر
وعمر وعثمان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت احد فما عليك الا نبي او صديق او شهيدان
وحديثه في منزلة ابي بكر عند النبي صلى الله عليه وسلم اخرج ابو يعلى عن حماد بن زيد عن ابي حازم عن
سهل بن سعد قال كان قتال بين بني عمرو بن عوف فاتاهم النبي صلى الله عليه وسلم ليصلح بينهم وقد
صلى الظهر فقال لبلال ان حضرت صلوة العصر ولم ات فمر ابا بكر فليصل بالناس فلما حضرت صلوة
العصر اذن بلال واقام وقال يا بكر تقدم فتقدم ابو بكر فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فشق الصفوف
فلما رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم صفقوا يعني التصفيق قال وكان ابو بكر اذا دخل في صلوة لم يلتفت
فلما رأى التصفيق لا يمسك عنه التفت فرأى رسول الله صلى الله عليه وسلم خلفه فاومأ اليه النبي صلى
الله عليه وسلم ان امض فلبث ابو بكر هنية يحمد الله على قول رسول الله صلى الله عليه وسلم امض ثم
مشى ابو بكر القهقرى يعني على عقبه فلما رأى ذلك النبي صلى الله عليه وسلم تقدم فصلى بالقوم صلوته ثم
فلما قضى صلوته قال يا ابا بكر ما منعك اذا اومأت اليك الا تكون مضيت قال لم يكن لابن ابي
قحافة ان يؤم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال للناس اذا نابكم في صلوتكم شيء فليسبح الرجال و
ليصفق النساء ومن مسند نعمان بن بشير حديثه في القرون الثلثة اخرج احمد من حديث عاصم بن بهدلة
عن خيثمة والشعبي عن النعمان بن بشير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين
يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ياتي قوم يسبق ايمانهم شهاداتهم وشهاداتهم ايمانهم ومن مسند عويم
بن ساعدة حديثه في النهي عن سب الصحابة وبيان فضيلتهم اخرج الحاكم من حديث عبد الرحمن
بن سالم بن عبد الرحمن بن عويم بن ساعدة عن ابيه عن جده عويم بن ساعدة ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله تبارك وتعالى اختارني واختار لي اصحابا فجعل لي منهم

من آذى أصحابي فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً
ولا عدلاً ومنهم مسند شداد بن أوس حديثه في فضائل الأصحاب أخرج أحمد عن عبد الرزاق عن معمر عن
أيوب عن أبي قلابة عن أبي أسماء الرحبي عن شداد بن أوس أن النبي صلى الله عليه وسلم قال إن
الله عز وجل زوى لي الأرض حتى رأيت مشارقها ومغاربها وإن ملك أمتي سيبلغ ما زوي لي منها
وإني أعطيت الكنزين الأبيض والأحمر وإني سألت ربي عز وجل أن لا يهلك أمتي بسنة عامة وأن
لا يسلط عليهم عدواً من غيرهم فيهلكهم وأن لا يلبسهم شيعاً ولا يذيق بعضهم بأس بعض فقال يا محمد إني
إذا قضيت قضاء فإنه لا يرد وإني قد أعطيتك لأمتك أن لا أهلكهم بسنة عامة ولا أسلط عليهم
عدواً من سواهم فيهلكهم بعامة حتى يكون بعضهم يهلك بعضاً بعضهم يقتل بعضاً وبعضهم يسبي بعضاً
قال وقال النبي صلى الله عليه وسلم وإني لا أخاف على أمتي إلا الأئمة المضلين فإذا وضع السيف
في أمتي لم يرفع عنهم إلى يوم القيامة ومنهم مسند حسان بن ثابت شعره في الثناء على أبي بكر رضي
الله عنه أخرج الحاكم من حديث غالب بن عبد الله عن أبيه عن جده حبيب بن حبيب قال شهدت
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لحسان بن ثابت قلت في أبي بكر شيئاً قل حتى أسمع قال
قلت وثاني اثنين في الغار المنيف وقد طاف العدو به إذ صاعد الجبلا وكان حب
رسول الله قد علموا من الخلائق لم يعدل به بدلا فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم وأخرج
الحاكم من حديث مجالد بن سعيد قال سئل الشعبي من أول من أسلم فقال أما سمعت قول حسان إذا
تذكرت شجواً من أخي ثقة فاذكر أخاك أبا بكر بما فعلا خير البرية أتقاها وأعدلها بعد النبي
وأوفاها بما حملا الثاني التالي المحمود مشهده وأول الناس منهم صدق الرسلا وأخرج أبو عمر
من حديث أبي بكر بن أبي شيبة قال حدثنا شيخ لنا قال حدثنا مجالد عن الشعبي قال سألت ابن
عباس أو سئل أي الناس كان أول إسلاماً قال أما سمعت قول حسان بن ثابت إذا تذكرت
شجواً من أخي ثقة فاذكر أخاك أبا بكر بما فعلا خير البرية أتقاها وأعدلها بعد النبي وأوفاها
بما حملا والثاني التالي المحمود مشهده وأول الناس منهم صدق الرسلا قال أبو عمر وروي

ومنهم مسند

ومنهم مسند

أن

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لحسان هل قلت في ابي بكر شيئا قال نعم وانشده الابيات

وفيها بيت سابع وثاني اثنين في الغار المنيف وقد طاف العدو به اذ صعد الجبلا فسر النبي

صلى الله عليه وسلم بذلك وقال احسنت يا حسان وقد روي فيها بيت خامس وكان حب

رسول الله قد علموا من البرية لم يعدل به رجلا ومن مسند ابي الهيثم بن التيهان ما انا بوجهه وما

قيل في ابي بكر قول ابي الهيثم بن التيهان فيما ذكروا قلتم الا رجال القوم بامر ابا بكر الصديق

والمرء من ميتها اولاك خيار الى خير من ملكت ولقيتا بهذا الدين ... ومن مسند كعب

بن عجرة حديثه في ان عثمان على الحق اخرج احمد من حديث مطر الوراق عن ابن سيرين عن كعب بن عجرة

قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقربها وعظمها قال ثم مر رجل مقنع في ملحفة فقال هذا

يومئذ على الحق فانطلقت مسرعا او محضرا فاخذت بضبعيه فقلت هذا يا رسول الله قال هذا فاذا

هو عثمان بن عفان مسانيد سائر الصحابة رضوان الله عليهم اجمعين اولها مسند جابر بن سمرة

اخرج البخاري وغيره عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يزال الدين

قائما حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش واخرج احمد عن عامر بن سعد بن ابي وقاص قال

كتبت الى جابر بن سمرة مع غلامي اخبرني بشيء سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فكتب الي

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة عشية رجم الاسلمي يقول لا يزال الدين قائما

حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش قال وسمعته يقول عصبة المسلمين ليفتحون البيت

الابيض بيت كسرى او ال كسرى واخرج البخاري من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة

رفعه قال اذا هلك كسرى فلا كسرى بعده واذا هلك قيصر فلا قيصر بعده والذي نفس محمد بيده

لتنفقن كنوزهما في سبيل الله ومن مسند عدي بن حاتم حديثه في فتوح الامصار اخرج البخاري

من حديث محل بن خليفة عن عدي بن حاتم قال بينا انا عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ اتاه

رجل فشكى اليه الفاقة ثم اتاه اخر فشكى اليه قطع السبيل فقال يا عدي هل رايت الحيرة قلت

لم ارها وقد انبئت عنها قال فان طالت بك حياة لترين الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف

ومن مسنده

ومن مسنده

مسانيد الصحابة

بالكعبة لا تخاف احدا الا الله قلت فيما بيني وبين نفسي فاين دعار طي الذين قد سعروا البلاد
ولئن طالت بك حياة لتفتحن كنوز كسرى قلت كسرى بن هرمز قال كسرى بن هرمز ولئن طالت بك
حياة لترين الرجل يخرج ملء كفه من ذهب او فضة يطلب من يقبله منه فلا يجد احدا يقبله منه وليلقين احد
كم الله يوم يلقاه وليس بينه وبينه ترجمان يترجم فيقولن الم ابعث اليك رسولا فيبلغك
فيقول بلى فيقول الم اعطك مالا وولدا وافضل عليك فيقول بلى فينظر عن يمينه فلا يرى الا جهنم
قال عدي سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اتقوا النار ولو بشق تمرة فمن لم يجد شق تمرة فبكلمة طيبة
قال عدي فرايت الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لا تخاف الا الله عز وجل وكنت فيمن افتتح
كنوز كسرى بن هرمز ولئن طالت بكم حياة لترون ما قال النبي ابو القاسم صلى الله عليه وسلم يخرج ملء كفه
ومن مسند كرز بن علقمة الخزاعي حديثه في الفتوح اخرج الحاكم من طريق سفيان ومعمر عن الزهري
عن عروة قال سمعت كرز بن علقمة يقول سال رجل النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله هل
للاسلام من منتهى فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايما اهل بيت من العرب والعجم اراد الله بهم
خيرا ادخل عليهم الاسلام ثم تقع الفتن كانها الظلل هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه
قال الحاكم سمعت علي بن عمر الحافظ يقول مما يلزم مسلما والبخاري اخراجه حديث كرز بن علقمة
هل للاسلام من منتهى ومن مسند عبد الله بن حوالة حديثه في خلافة عثمان رضي الله عنه اخرج
الحاكم عن عبد الله بن شقيق عن عبد الله بن حوالة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث يوم
تهجمون على رجل معتجر ببردة يبايع الناس من اهل الجنة فهجمت على عثمان رضي الله عنه وهو معتجر
ببردة حبرة يبايع الناس وحديثه في التوقي من الخروج عليه اخرج الحاكم من حديث الليث
عن يزيد بن ابي حبيب عن ربيعة بن لقيط التجيبي عن عبد الله بن حوالة الازدي عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال من نجا من ثلاث فقد نجا قالوا ماذا يا رسول الله قال موتي وقتل خليفة
مصطبر بالحق يعطيه ومن الدجال ومن مسند هاشم بن عتبة بن ابي وقاص حديثه في الملحمة
اخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة عن هاشم بن عتبة بن ابي وقاص

قال

قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يظهر المسلمون على جزيرة العرب ويظهر المسلمون
على فارس ويظهرون على الروم ويظهر المسلمون على الاعور الدجال ومن مسند نافع بن عتبة
بن ابي وقاص حديثه في الفتوح اخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن
سمرة عن نافع بن عتبة قال اتى قوم من قبل المغرب رسول الله صلى الله عليه وسلم يسلمون عليه وعليهم
الصوف فعجبت فقلت لاحول بينهم وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قلت في نفسي
هو نجي القوم ثم ابت نفسي الا ان اقوم اليه قال فسمعته يقول تغزون جزيرة العرب فيفتحها الله
ثم تغزون فارس فيفتحها الله ثم تغزون الروم فيفتحها الله ومن مسند عبد الله بن هشام
بن زهرة القرشي حديثه في فضل عمر اخرج البخاري من حديث ابن وهب قال اخبرني حيوة قال حدثني
ابو عقيل زهرة بن معبد انه سمع عبد الله بن هشام قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو آخذ
بيد عمر بن الخطاب وهذا حديث لم يطوله البخاري واخرج الحاكم من حديث رشدين بن سعد وابن
لهيعة عن زهرة بن معبد عن جده عبد الله بن هشام قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو آخذ بيد عمر بن الخطاب فقال عمر والله يا رسول الله لانت احب الي من كل شيء الا نفسي
فقال النبي صلى الله عليه وسلم الآن يا عمر ومن مسند عمران بن حصين الخزاعي حديثه في
القرون الثلاثة من طرق كثيرة منها ما اخرجه الحاكم من حديث الاعمش عن هلال بن يساف
قال انطلقت الى البصرة فدخلت المسجد فاذا شيخ مستند الى اسطوانة يحدثه يقول
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يجيء
اقوام يعطون الشهادة قبل ان يسألوها ومن مسند عبد الرحمن بن ابي بكر حديثه في
الدليل على خلافة ابي بكر اخرج الحاكم من حديث ابن ابي مليكة عن عبد الرحمن بن ابي بكر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ائتوني بدواة وكتف اكتب لكم كتابا لا تضلوا
بعده ابدا ثم ولانا قفاه ثم اقبل علينا فقال يابى الله والمؤمنون الا ابا بكر ومن مسند عثمان
بن الارقم المخزومي حديثه في سؤال عمر رضي الله عنه اخرج الحاكم عن عثمان بن الارقم انه كان

يقول انا ابن شيخ الاسلام اسلم ابي سابع سبعة وكانت داره على الصفا وهي الدار التي كان النبي صلى الله عليه وسلم يكون فيها في الاسلام وفيها دعى الناس الى الاسلام فاسلم فيها قوم كثير وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة الاثنين فيها اللهم اعز الاسلام باحب الرجلين اليك عمر بن الخطاب او عمرو بن هشام فجاء عمر بن الخطاب من الغد بكرة فى الاسلام فاسلم فى دار الارقم وخرجوا منها وكبروا وطافوا بالبيت ظاهرين ودعيت دار الارقم دار الاسلام ومن مسند

الاسود بن سريع حديثه فى فضل عمر رضي الله عنه اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن سعد عن الزهري عن عبد الرحمن بن ابي بكرة عن الاسود بن سريع التميمي قال قدمت على نبي الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا نبي الله قد قلت شعرا اثنيت فيه على الله تبارك وتعالى ومدحتك فقال اما ما اثنيت على الله تعالى فهاته وما مدحتني به فدعه فجعلت انشده فدخل رجل طوال اقنى فقال امسك فلما خرج قال هات فقلت من هذا يا نبي الله الذي اذا دخل قلت امسك واذا خرج قلت هات قال هذا عمر بن الخطاب ليس من الباطل في شيء ومن مسند ابي جحيفة السوائي حديثه في خلافة

قريش اخرج الحاكم عن عون بن ابي جحيفة عن ابيه قال كنت مع عمي عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال لا يزال امر امتي صالحا حتى يمضي اثنى عشر خليفة ثم قال كلمة وخفض بها صوته فقلت لعمي وكان امامي ما قال يا عمي قال يا بني كلهم من قريش وحديثه في فضل الشيخين اخرج ابن ماجه من حديث مالك بن مغول عن عون بن ابي جحيفة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين ومن مسند عبد الله بن

زمعة بن الاسود حديثه في امامة ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج ابو داود والحاكم من حديث ابن اسحاق عن الزهري عن عبد الملك بن ابي بكر بن عبد الرحمن عن ابيه عن عبد الله بن زمعة بن الاسود قال لما استعز برسول الله صلى الله عليه وسلم وانا عنده في نفر من المسلمين دعاه بلال الى الصلوة فقال مروا من يصلي بالناس فخرج عبد الله بن زمعة فاذا عمر في الناس وكان ابو بكر غائبا فقلت يا عمر قم فصل بالناس فتقدم فكبر فلما سمع رسول الله صلى الله

ومن مسند

ومن مسند

ومن مسند

قال

عليه وسلم صوته وكان عمر رجلا مجهرا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فأين أبو بكر يأبى الله ذلك
والمسلمون يأبى الله ذلك والمسلمون فبعث إلى أبي بكر فجاء بعد أن صلى عمر تلك الصلاة فصلى بالناس
قال عبد الله بن زمعة قال لي عمر ويحك ماذا صنعت بي يا ابن زمعة والله ما ظننت حين
أمرتني إلا أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أمرني بذلك ولولا ذلك ما صليت بالناس قلت والله
ما أمرني رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكن حين لم أر أبا بكر رأيتك أحق من حضر بالصلاة بالناس
وفي رواية لأبي داود من طريق ابن شهاب حدثني عبيد الله بن عبد الله عن عبد الله بن زمعة في هذا الخبر
قال لما سمع النبي صلى الله عليه وسلم صوت عمر خرج النبي صلى الله عليه وسلم حتى أطلع رأسه من حجرته ثم قال
لا لا لا ليصل للناس ابن أبي قحافة يقول ذلك مغضبا ومن مسند أبي بكرة الثقفي حديثه في الوزن
أخرج أبو داود عن الحسن عن أبي بكرة أن النبي صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم من رأى منكم رؤيا
فقال رجل أنا رأيت كأن ميزانا نزل من السماء فوزنت أنت وأبو بكر فرجحت أنت بأبي بكر ووزن
عمر وأبو بكر فرجح أبو بكر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع الميزان فرأينا الكراهية في وجه
رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي رواية له من طريق عبد الرحمن بن أبي بكرة عن أبيه بمعناه
ولم يذكر الكراهية قال فاستاء لها رسول الله صلى الله عليه وسلم يعني فساءه ذلك فقال خلافة
نبوة ثم يؤتي الله الملك من يشاء ومن مسند سمرة بن جندب حديثه في رؤيا دلو دلي من
السماء أخرج أبو داود عن الأشعث بن عبد الرحمن عن أبيه عن سمرة بن جندب أن رجلا قال
يا رسول الله رأيت كأن دلوا دلي من السماء فجاء أبو بكر فأخذ بعراقيها فشرب شربا ضعيفا ثم
جاء عمر فأخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان فأخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء علي
فأخذ بعراقيها فانتشطت وانتضح عليه منها شيء ومن مسند عباس بن عبد المطلب رضي الله
عنه حديثه في الاستخلاف لأبي بكر رضي الله عنه أخرج أبو يعلى عن أرقم بن شرحبيل عن ابن عباس عن العباس
قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنده نساء فاستترن مني إلا ميمونة فدقت له سعطة
فلد فقال لا يبقين في البيت أحد إلا لد إلا العباس فإنه لم تصبه يميني ثم قال مروا أبا بكر يصلي بالناس

ومن مسند

ومن مسند

فقالت لحفصة قولي له ان ابا بكر اذا قام ذلك المقام بكى فقالت له فقال مروا ابا بكر
فليصل بالناس فصلى ابو بكر ثم وجد رسول الله صلى الله عليه وسلم خفة فخرج فلما رآه ابو بكر تأخر فأومأ
اليه بيده اي مكانك فجاء فجلس الى جنبه فقرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم من حيث انتهى ابو بكر
ومن مسند ابي الطفيل حديثه في رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم في ابي بكر وعمر اخرج ابو يعلى من طريق
حماد عن علي بن زيد عن ابي الطفيل عن النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] رسول الله صلى الله
صلى الله عليه وسلم قال بينا انا انزع الليلة اذ وردت علي غنم سود وغنم عفر فجاء ابو بكر فنزع
ذنوبا او ذنوبين فيهما ضعف والله يغفر له ثم جاء عمر فاستحالت غربا فملأ الحياض وأروى الواردة
فلم ار عبقريا من الناس احسن نزعا منه فأولت ان الغنم السود العرب وان العفر العجم ومن مسند مرة بن
كعب حديثه في ان عثمان على الهدى في الفتنة اخرج الترمذي عن ابي قلابة عن ابي الاشعث الصنعاني
ان خطباء قامت بالشام وفيهم رجال من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقام آخرهم رجل يقال له مرة بن
كعب فقال لولا حديث سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قمت وذكر الفتن فقربها فمر رجل مقنع
في ثوب فقال هذا يومئذ على الهدى فقمت اليه فاذا هو عثمان بن عفان فأقبلت عليه بوجهه فقلت
هذا قال نعم واخرج احمد من حديث جبير بن نفير قال كنا معسكرين مع معاوية بعد قتل عثمان رضي الله
عنه فقام كعب بن مرة او مرة بن كعب فقال لولا شيء سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قمت المقام
فلما سمع بذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ مر عثمان بن عفان مرجلا فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لتخرجن فتنة من تحت قدمي او من بين رجلي هذا يومئذ ومن اتبعه على الهدى قال
فقام ابن حوالة الازدي من عند المنبر فقال انك لصاحب هذا قال نعم والله اني لحاضر ذلك المجلس
ولو علمت ان لي في الجيش مصدقا كنت اول من تكلم به ومن مسند ابي رمثة حديثه في منزلة
الشيخين عند النبي صلى الله عليه وسلم اخرج الحاكم من حديث الازرق بن قيس قال صلى بنا امام
لنا يكنى ابا رمثة قال صليت هذه الصلاة او مثل هذه الصلاة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال وكان ابو بكر وعمر رضي الله عنهما يقومان في الصف المقدم عن يمينه وكان رجل قد شهد التكبيرة

ومن مسنده

ومن مسنده

ومن مسنده

الاولى

الاخيرتين من الصلوة فصلى نبي الله صلى الله عليه وسلم ثم سلم عن يمينه وعن يساره حتى رأينا بياض خده
ثم انفتل كانفتال ابي رمثة يعني نفسه فقام الرجل الذي ادرك معه التكبيرة الاولى من الصلوة يشفع
فوثب اليه عمر فاخذ بمنكبه فهزه ثم قال اجلس فانه لم يهلك اهل الكتاب الا انه لم يكن بين صلواتهم فصل
فرفع النبي صلى الله عليه وسلم بصره فقال اصاب الله بك يا ابن الخطاب ومن مسند نافع بن عبد الحارث

ومن مسند

حديثه في بشارة النبي لابي بكر وعمر وعثمان بالجنة مثل حديث ابي موسى اخرج احمد من طريق [illegible]
[illegible] قال سمعت ابا سلمة يحدث [illegible] عن نافع بن عبد الحارث ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم دخل حائطا من حوائط المدينة فجلس على قف البئر فجاء ابو بكر يستأذن فقال ائذن له و
بشره بالجنة ثم جاء عمر يستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنة ثم جاء عثمان يستأذن فقال ائذن له وبشره بالجنة
وسيلقى بلاء واخرج احمد ايضا عن يزيد بن هارون عن محمد بن عمرو عن ابي سلمة قال قال نافع بن عبد
الحارث فذكره ومن مسند جبير بن مطعم حديثه في الدليل على خلافة ابي بكر رضي الله عنه اخرج
البخاري عن ابراهيم بن سعد عن ابيه عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه قال اتت امرأة النبي صلى الله
عليه وسلم فامرها ان ترجع اليه قالت ارأيت ان جئت ولم اجدك كأنها تقول الموت قال ان لم تجديني

ومن مسند

فأتي ابا بكر ومن مسند عبد الله بن الزبير حديثه في فضل ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج البخاري
من طريق حماد بن زيد عن ايوب عن عبد الله بن ابي مليكة قال كتب اهل الكوفة الى ابن الزبير في
الجد فقال اما الذي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كنت متخذا من هذه الامة خليلا لاتخذته انزله
ابا يعني ابا بكر رضي الله عنه وحديثه في فضل عمر رضي الله عنه اخرج البخاري من حديث نافع بن عمر
عن ابن ابي مليكة قال كاد الخيران ان يهلكا ابو بكر وعمر رفعا اصواتهما عند النبي صلى الله عليه وسلم
حين قدم عليه ركب بني تميم فاشار احدهما بالاقرع بن حابس اخي بني مجاشع واشار الآخر برجل آخر
قال نافع لا احفظ اسمه فقال ابو بكر لعمر ما اردت الا خلافي قال ما اردت خلافك فارتفعت
اصواتهما في ذلك فانزل الله يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم الاية قال ابن الزبير
فما كان عمر يسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد هذه الاية حتى يستفهمه ولم يذكر ذلك عن ابيه

يعني أبا بكر وأخرج البخاري من طريق ابن جريج عن ابن أبي مليكة أن عبد الله بن الزبير أخبرهم أنه قدم
ركب من بني تميم على النبي صلى الله عليه وسلم فذكر نحو الحديث المتقدم ومن مسند عبد الرحمن بن خباب
السلمي حديثه في فضل عثمان أخرج أحمد من حديث الوليد بن أبي هشام عن فرقد أبي طلحة عن عبد
الرحمن بن خباب السلمي قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم فحث على جيش العسرة فقال عثمان بن
عفان علي مائة بعير بأحلاسها وأقتابها قال ثم حض فقال عثمان علي مائة أخرى بأحلاسها وأقتابها قال
ثم نزل مرقاة من المنبر ثم حض فقال عثمان علي مائة أخرى بأحلاسها وأقتابها قال فرأيت
النبي صلى الله عليه وسلم يقول بيده هكذا يحركها وأخرج عبد الصمد يده كالمتعجب ما على عثمان ما عمل
بعد هذا ومن مسند عبد الرحمن بن سمرة القرشي حديثه في فضل عثمان أخرج الحاكم من طريق ابن شوذب
عن عبد الله بن القاسم عن كثير مولى عبد الرحمن بن سمرة عن عبد الرحمن بن سمرة قال جاء عثمان رضي الله
عنه إلى النبي صلى الله عليه وسلم بألف دينار حين جهز جيش العسرة فنثرها في حجر النبي صلى
الله عليه وسلم فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يقلبها ويقول ما ضر عثمان ما عمل بعد اليوم
قالها مرارا ومن مسند معاوية بن أبي سفيان حديثه في خلافة قريش أخرج البخاري من حديث
شعيب عن الزهري قال كان محمد بن جبير بن مطعم يحدث أنه بلغ معاوية وهم عنده في وفد من قريش
أن عبد الله بن عمرو يحدث أنه سيكون ملك من قحطان فغضب فقام فأثنى على الله بما هو أهله ثم قال أما
بعد فإنه بلغني أن رجالا منكم يتحدثون أحاديث ليست في كتاب الله ولا تؤثر عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم وأولئك جهالكم فإياكم والأماني التي تضل أهلها فإني سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول إن هذا الأمر في قريش لا يعاديهم أحد إلا كبه الله على وجهه ما أقاموا الدين
وحديثه في فضل الأحاديث التي كانت في عهد عمر أخرج أحمد عن عبد الرحمن بن مهدي عن معاوية
بن صالح عن ربيعة بن يزيد عن عبد الله بن عامر اليحصبي قال سمعت معاوية يحدث وهو يقول
إياكم وأحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا حديثا كان على عهد عمر وإن عمر رضي الله
عنه أخاف الناس في الله عز وجل سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من يرد الله به

خيرا يفقهه في الدين وسمعته يقول انما انا قاسم وانما يعطي الله عز وجل فمن اعطيته عطاء

بطيب نفس فبورك له فيه ومن اعطيته بكراهة نفس فهو كالذي يأكل ولا يشبع وسمعته

يقول لا تزال امة من امتي ظاهرين على الحق لا يضرهم من خالفهم حتى ياتي امر الله وهم ظاهرون على

الناس ومن مسند عمرو بن العاص حديث في فضل ابي بكر وعمر رضي الله عنهما اخرج البخاري من حديث

ابي عثمان قال حدثنا عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه على جيش ذات السلاسل فاتيته

فقلت اي الناس احب اليك قال عائشة فقلت من الرجال قال ابوها فقلت ثم من قال ثم عمر بن الخطاب

فعد رجالا ومن مسند رجل من الصحابة اخرج ابو يعلى من حديث قتادة عن محمد بن سيرين ان رجلا

بالكوفة شهد ان عثمان رضي الله عنه قتل شهيدا فاخذه الزبانية فرفعوه الى علي رضي الله عنه

وقالوا لولا انه نهانا ان لا نقتل احدا لقتلناه هذا يزعم ان عثمان قتل

شهيدا فقال الرجل لعلي وانت تشهد اتذكر اني اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فسالته فاعطاني

واتيت ابا بكر فسالته فاعطاني واتيت عمر فسالته فاعطاني واتيت عثمان فسالته فاعطاني

قال فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله ادع الله ان يبارك لي فقال النبي

صلى الله عليه وسلم كيف لا يبارك لك واعطاك نبي وصديق وشهيدان واعطاك نبي وصديق

وشهيدان واعطاك نبي وصديق وشهيدان ومن مسند رجل من الصحابة حديثه في رؤيا

الوزن اخرج من طريق هلال حديثه بسنده عن هلال عن رجل من قومه كان يقول في خلافة عمر بن الخطاب

لا يموت عثمان حتى يستخلف قلنا من اين تعلم ذلك قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول

رايت الليلة في المنام ثلاثة من اصحابي وزنوا فوزن ابو بكر ثم وزن عمر ثم وزن عثمان

فنقص صاحبنا وهو صالح ومن مسند عبد الله بن جعفر حديثه في الثناء على ابي بكر الصديق

رضي الله عنه اخرج الحاكم من طريق يحيى بن سليم عن جعفر بن محمد عن ابيه عن عبد الله بن جعفر رضي

الله عنهما قال ولينا ابو بكر فكان خير خليفة الله وارحمه بنا واحناه علينا ومن مسند جرير

بن عبد الله البجلي حديثه في سبق ابي بكر وعمر الى الخير اخرج احمد من حديث شعبة عن عون بن

ابي جحيفة عن المنذر بن جرير عن ابيه قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم في صدر النهار قال فجاءه
قوم حفاة عراة مجتابي النمار او العباء متقلدي السيوف عامتهم من مضر بل كلهم من مضر فتمعر وجه رسول
الله صلى الله عليه وسلم لما راى بهم من الفاقة قال فدخل ثم خرج فامر بلالا فاذن واقام فصلى
ثم خطب فقال يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة الآية والآية التي في الحشر ولتنظر
نفس ما قدمت لغد تصدق رجل من ديناره من درهمه من ثوبه من صاع بره من صاع تمره حتى قال
ولو بشق تمرة قال فجاء رجل من الانصار بصرة كادت كفه تعجز عنها بل قد عجزت ثم تتابع الناس
حتى رايت كومين من طعام وثياب حتى رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يتهلل وجهه حتى كانه مذهبة
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سن في الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها بعده من
غير ان ينقص من اجورهم شيء ومن سن في الاسلام سنة سيئة كان عليه وزرها ووزر من عمل بها
بعده من غير ان ينقص من اوزارهم شيء واخرج احمد في هذه القصة من طريق عبد الرزاق عن معمر عن قتادة
عن حميد بن هلال عن جرير بن عبد الله ان رجلا من الانصار جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم بصرة من ذهب
تملا ما بين اصابعه فقال هذه في سبيل الله ثم قام ابو بكر فاعطى ثم قام عمر فاعطى ثم قام المهاجرون
فاعطوا فاشرق وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى رايت الاشراق في وجنتيه ثم قال من سن
سنة صالحة في الاسلام الحديث وقوله عن ذي عمرو وانهم لا تزالوا بخير اذا [illegible] فاذا كانت با
السيف اخرج احمد من طريق اسمعيل بن ابي خالد عن قيس بن ابي حازم عن جرير في قصة بعث رسول الله
صلى الله عليه وسلم اياه الى اليمن وذكر القصة حتى قال ثم لقيت ذا عمرو فقال لي يا جرير انكم لن
تزالوا بخير ما اذا هلك امير تامرتم في آخر واذا كانت بالسيف غضبتم غضب الملوك ورضيتم
رضى الملوك وحديث ان الطلقاء من قريش بعضهم اولياء للمهاجرين في الدين واخرج احمد من
طريق عاصم عن ابي وائل عن جرير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المهاجرون والانصار
اولياء بعضهم بعض والطلقاء من قريش والعتقاء من ثقيف بعضهم اولياء بعض الى يوم القيامة
ومن مسند جندب بن عبد الله حديثه في خطبة النبي صلى الله عليه وسلم قبل [illegible] العهد

ومن مسند

اخرج

اخرج مسلم عن جندب بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان يموت بخمس وهو
يقول اني ابرأ الى الله ان يكون لي منكم خليل فان الله قد اتخذني خليلا كما اتخذ ابراهيم خليلا
ولو كنت متخذا من امتي خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا الا وان من كان قبلكم كانوا يتخذون قبور انبيائهم
وصالحيهم مساجد الا فلا تتخذوا القبور مساجد اني انهاكم عن ذلك ومن مسند محجن ابو محجن حديثه
في الثناء على جماعة من الصحابة منهم الاربعة اخرج ابو عمر من حديث عبد الحميد بن عبد الرحمن الجوهري
الحماني عن ابي سعد البقال عن حذيفة عن شيخ من الصحابة يقال له ابو محجن او محجن بن فلان قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان ارحم امتي بامتي ابو بكر واقواها في امر الله عمر واصدقها حياء عثمان واقضاها
علي واقرأها لكتاب الله ابي وافرضها زيد واعلمها بالحلال والحرام معاذ بن جبل ولكل امة امين وامين هذه
الامة ابو عبيدة بن الجراح وقال ابو عمر في ترجمة ابي بكر الصديق وقال فيه ابو محجن الثقفي وسميت
صديقا وكل مهاجر سواك يسمى باسمه غير منكر سبقت الى الاسلام والله شاهد وكنت جليسا بالعريش
المشهر وبالغار اذ سميت بالغار صاحبا وكنت رفيقا للنبي المطهر ومن مسند زرارة بن
عمرو النخعي والد عمرو بن زرارة حديثه فيما يدل على ان عثمان على الحق قال ابو عمر تعليقا قدمت على
النبي صلى الله عليه وسلم في وفد النخع فقلت يا رسول الله اني رأيت في طريقي رؤيا هالتني قال وما
هي قال رأيت اتانا خلفتها في اهلي ولدت جديا اسفع احوى ورأيت نارا خرجت من الارض
فحالت بيني وبين ابن لي يقال له عمرو وهي تقول لظى لظى بصير واعمى فقال النبي صلى الله عليه وسلم اخلفت
في اهلك امة مسرة حملا قال نعم قال فانها قد ولدت غلاما وهو ابنك قال فانى له اسفع احوى
قال ادن مني فدنا منه قال هل بك من برص تكتمه قال والذي بعثك بالحق ما علم به احد قبلك قال فهو ذاك واما النار فتنة
تكون بعدي قال وما الفتنة يا رسول الله قال يقتل الناس امامهم ويشتجرون اشتجار اطباق الراس
وخالف بين اصابعه دم المؤمن عند المؤمن احلى من الماء يحسب المسيء انه محسن ان مت ادركت
ابنك وان مات ابنك ادركتك قال فادع الله ان لا تدركني فدعا له ومن مسند سعيد بن المسيب
مرسلا حديثه في فضل ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج الحاكم من حديث ربيعة بن ابي عبد الرحمن

ومن مسند

ومن مسند

ومن مسند

عن سعيد بن المسيب قال وكان ابو بكر الصديق من النبي صلى الله عليه وسلم مكان الوزير فكان يشاوره في
جميع اموره وكان ثانيه في الاسلام وكان ثانيه في الغار وكان ثانيه في العريش يوم بدر وكان ثانيه
في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه احدا قال ابو عمر تعليقا قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لبعض من علم انه سيعبد بعده اذ رآه يمشي بين يدي ابي بكر تمشي بين يدي من هو خير منك ومنه حديث
عبد الله بن حنطب مرسلا حديثه في فضيلة الشيخين رضي الله عنهما اخرج الترمذي والحاكم من طريق
عبد العزيز بن المطلب عن ابيه عن جده عبد الله بن حنطب ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى ابا بكر وعمر
فقال هذان السمع والبصر قول محمد بن سيرين اخرج الترمذي من طريق حماد بن زيد عن ايوب عن محمد
بن سيرين قال ما اظن رجلا ينتقص ابا بكر وعمر يحب النبي صلى الله عليه وسلم ذريته منها قم الى احاد
الاشراف قول الحسن بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما اخرج ابو يعلى من طريق ابي مريم رضيع
الجارود قال كنت بالكوفة فقام الحسن بن علي خطيبا فقال ايها الناس رأيت البارحة في منامي
عجبا رأيت الرب تعالى فوق عرشه فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قام عند قائمة من قوائم
العرش فجاء ابو بكر فوضع يده على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على
منكب ابي بكر ثم جاء عثمان فكان بيده رأسه فقال رب سل عبادك فيم قتلوني قال فانبعث
من السماء ميزابان من دم في الارض قال فقيل لعلي الا ترى ما يحدث به الحسن قال يحدث بما رأى
واخرج ابو يعلى من طريق آخر عن الحسن بن علي قال ما كنت لاقاتل بعد رؤيا رأيتها رأيت النبي صلى
الله عليه وسلم واضعا يده على العرش ورأيت ابا بكر واضعا يده على عمر ورأيت دما دونهم
فقلت ما هذه الدماء فقيل دم عثمان يطلب الله به وذكر المحب الطبري عن ابن السمان انه
اخرج في كتابه عن الحسن بن علي قال انا اعلم علي خالف عمر ولا غير شيئا مما صنع حين قدم الكوفة
وذكر الضياء عنه في كتاب الموافقة انه اخرج عن ابي جعفر قال بينا عمر يمشي في طريق من طرق المدينة
اذ لقيه علي ومعه الحسن والحسين فسلم عليه واخذ بيده فاكتنفاه الحسن والحسين عن يمينه وشماله
قال فعرض له من البكاء ما كان يعرض له فقال له علي ما يبكيك يا امير المؤمنين قال عمر ومن احق

منى ما يحبه يا أمير المؤمنين فقد وليت أمر هذه الأمة فاحكم فيها ولا أدري أمسيء أنا أم محسن فقال له
علي رضي الله عنه أنت لأن تعطي أو تعدل لي كذا وكذا فأمسك ذلك عنا البكاء ثم تكلم الحسن بما شاء الله فذكر
من ولايته وعدله فلم يمنعه ذلك فتكلم الحسين بمثل كلام الحسن فانقطع بكاؤه عند انقطاع كلام الحسين
فقال أشهد أن ذلك لأخي وأخي فتكلما فنظر إلى ابنيهما فقال علي أشهد أنا معكما شهيد قول
أولاد حسن بن علي رضي الله عنهما أخرج عبد الله بن أحمد في زوائد المسند عن الحسن بن زيد بن حسن
قال حدثني أبي عن أبيه عن علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فأقبل أبو بكر وعمر فقال يا علي
هذان سيدا كهول أهل الجنة وشبابها بعد النبيين والمرسلين وذكر المحب الطبري عن عبد الله بن
الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب أنه سئل عن أبي بكر وعمر فقال أفضلهما استغفر لهما فقيل له لعل هذا
تقية وفي نفسك خلافه قال لا نالتني شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم إن كنت أقول خلاف ما في نفسي
وعنه وقد سئل عنهما فقال صلى الله عليهما وسلم ولا صلى على من لم يصل عليهما وروي عن الحسن المثلث
أخي عبد الله المذكور أنه قال لرجل ممن يغلو فيهم ويحكم أحبونا لله فإن أطعنا الله فأحبونا وإن
عصينا الله فأبغضونا فقال له رجل إنكم ذوو قرابة من رسول الله صلى الله عليه وسلم وأهل بيته فقال
ويحكم لو كان الله نافعا بقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم بغير عمل بطاعته لنفع بذلك من هو أقرب
إليه منا أباه وأمه والله إني أخاف أن يضاعف للعاصي منا العذاب ضعفين والله
إني لأرجو أن يعطي المحسن منا أجره مرتين ثم قال لقد أساء بنا آباؤنا وأمهاتنا إن كان ما تقولون من
دين الله ثم لم يخبرونا به ولم يطلعونا عليه ولم يرغبونا فيه ونحن كنا أقرب منهم قرابة منكم والواجب
عليهم وأحق أن يرغبونا فيه منكم ولو كان الأمر كما تقولون إن الله جل وعلا ورسوله صلى الله
عليه وسلم اختارا عليا لهذا الأمر وللقيام على الناس بعده فإن عليا أعظم الناس خطيئة وجرما إذ
ترك أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يقوم فيه كما أمره ويعذر إلى الناس فقال له الرافضي
ألم يقل النبي صلى الله عليه وسلم لعلي من كنت مولاه فعلي مولاه فقال أما والله لو يعني رسول الله
صلى الله عليه وسلم بذلك الأمر والسلطان والقيام على الناس لأفصح به كما أفصح بالصلاة والزكوة

والصيام والحج وقال ايها الناس ان هذا الولي بعدي فاسمعوا له واطيعوا ومن اقوال اولاده واهل بيته
رضي الله عنهم اما مرفوعا فقد اخرج الترمذي عن الزهري عن علي بن الحسين عن علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول
الله صلى الله عليه وسلم اذ طلع ابو بكر وعمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذان سيدا كهول اهل
الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين يا علي لا تخبرهما واما موقوفا فقد اخرج احمد في
مسند ذي النورين عن ابي حازم قال جاء رجل الى علي بن الحسين فقال ما كان منزلة ابي بكر وعمر من النبي
صلى الله عليه وسلم فقال منزلتهما الساعة واخرج الحاكم من طريق عبد الله بن عمر بن ابان قال ثنا
سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبد الله ان عليا دخل على عمر وهو مسجى فقال
صلى الله عليه وسلم ما من الناس احد احب الي ان القى الله بما في صحيفته من هذا المسجى واخرج
محمد بن حسن عن ابي حنيفة قال حدثنا ابو جعفر محمد بن علي قال جاء علي بن ابي طالب الى عمر بن الخطاب
حين طعن فقال رحمك الله فوالله ما في الارض احد كنت القى الله بصحيفته احب الي منك وروي
عن ابن ابي حفصة قال سألت محمد بن علي وجعفر بن محمد فقال يا سالم ايسب الرجل جده ابو بكر الصديق
جدي لا تنالني شفاعة جدي محمد صلى الله عليه وسلم ان لم اكن اتولاهما واتبرأ من عدوهما وعن ابي جعفر
انه قال من جهل فضل ابي بكر وعمر جهل السنة وقيل له ما ترى في ابي بكر وعمر فقال اني اتولاهما واستغفر
لهما وما ادركت احدا من اهل بيتي الا وهو يتولاهما وسئل عن قوم يسبون ابا بكر وعمر فقال اولئك
المراق وعنه قال من شك فيهما كمن شك في السنة وبغض ابي بكر وعمر نفاق وبغض الانصار
نفاق انه كان بين بني هاشم وبين بني عدي وبني تيم شحناء في الجاهلية فلما اسلموا تحابوا ونزع
الله ذلك من قلوبهم حتى ان ابا بكر اشتكى خاصرته فكان علي يسخن يده بالنار ويضمد بها خاصرة
ابي بكر ونزلت فيهم هذه الآية ونزعنا ما في صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين تذكرة

الفصل

الفصل و اين موقوف است بر تمهيد مقدمه از ائمه ملت محمديه على صاحبها الصلوة والسلام
نزد قسمی الشک که پرده از روی حقیقت دین الکتم بر انداخته شد و تکلیف
ناس بآن متحقق گشت اگر کسی بشبهه ضعیفه متمسک شد بخلاف آن قایل شود معذور نگردد

ومقلد

معتقد اند که طالب نیز معصوم نباشد پس فی الحقیقت طعن در صحت بیان احکام شرع و تشنیع در تبلیغ
قبول معتمدیه منوط بعضی [illegible] بر آن اطلاق صادق با خوف است از صحیح کتاب
با جمیع سنت شریعه با کمال طبقه اولی با قبایل [illegible] ثابت است خود حکمی با نوعیه ثابت
شود مثل اختلاف علما در مخالفت معتقد [illegible] مثل اختلاف مذکوره بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه
و سلم صحابه رضوان الله علیهم در آن باب اکراه کردند آخر با قول حضرت صدیق رضی الله عنه
رجوع نموده همه با جمیع قتال ایشان پیش گرفتند قدریه و مرجیه و خوارج و روافض در بعضی
تنزیلیات اند و در احادیث صحیحه مفهوم و تشنیع این هر چهار مذکور است قسم دیگر است که پرده از
روی کار برانداخته نشد و تشنیع ایشان بر چهره آن متحقق نگشت بلکه اختلاف در آن با عدم وصول
احادیث در آن مسئله حجاب چهره مقصود آمد یا دلیل صریح در آن باب یافته اند [illegible]
[illegible] رفته اند و [illegible] رفتند و این قسم مجتهد فیه است جمعی گویند کل مجتهد مصیب و طائفه
المصیب واحد و الآخر معذور گویند و تحقیق نزدیک بنده ضعیف محتاج تفصیل است اگر عدم
صادق یکی رسیده و دیگری نرسیده اول مصیب است و آخر معذور و اگر منشأ اختلاف تعدد
امر یعنی جمع بین الدلیلین است یا قیاس خفی هر دو مصیب اند [illegible] موافقت [illegible]
و کرده [illegible] او هر یکی را موافقت را بجا آورد در مذاهب فقهای اهل سنت با هم همین
قسم در مرتبه [illegible] افتاده اند و همه مقبول اند بعضی در بعضی بلکه در بین فصول بیان است
که بعضی فرقه شیعه در سواد اعظم [illegible] جنت [illegible] خلفا در [illegible] از قسم اول است حجه
اند بر مخالفان [illegible] قایم است [illegible] شبهات [illegible] ایشان را
[illegible] از [illegible] برهان [illegible] از [illegible] علی [illegible] افضل الصلوة
[illegible] مطرود [illegible] عند البعض [illegible] عند الجمیع
با [illegible] و سایر [illegible] مذکور در خلافت [illegible] با آیات و احادیث صحیحه [illegible]
صحابه ثابت است با خلافت خلفا در شریعت [illegible] صحابه و تابعین در [illegible]

مسالک متعدده سلوک نموده اند و هر مسلکی دلائلی دارد اما قطعیه و اما ظنیه چون سبب اجمال
ناملایم متواتر بالمعنی کردند و عمومات آیات و اشارات و قرائن آن چیزی با آنها بسمع ... ده
قطعی فرمایند چون این مقدمه ممهد شد میگوییم اما بودن خلفای اربعه از قریش و بودن ایشان از سابقین
در اسلام و بودن ایشان از مهاجرین اولین و شهود ایشان در بدر و حدیبیه و سایر مشاهد خیر
مقطوع به است مخالف ما مجال انکار نیست زیرا که کلام در آن شبهه ... نماید همه اینها منقول از
در مآثر ایشان با این وجوه مذکوره خواهد شد غیر آنکه ذو النورین رضی الله عنه در بدر و حدیبیه رضوان
و مرتضی کرم الله وجهه در تبوک حاضر نبودند لیکن حکم حاضرین داشتند چنانکه بیاید اما آنکه قرشیت
شرط خلافت اختیاریه است و لیس الکلام فی الخلافة الغیر ... لیس ... فقد ثبت
اخرجه احمد حدیث صدیق اکبر رضی الله عنه مرفوعا الائمة من قریش و موقوف ... هذا الامر
الا لهذا الحی من قریش هم اوسط العرب دارا و حدیث ذی النورین و سعد بن ابی وقاص مرفوعا
اسناد من اهان قریشا اهانه الله و حدیث مرتضی مرفوعا الا ان الامراء من قریش ما اقاموا ثلاثا
ما حکموا فعدلوا و ما عاهدوا فوفوا و ما استرحموا فرحموا و حدیث ابن عمر مرفوعا لا یزال هذا الامر
فی قریش ما بقی فی الناس اثنان و حدیث ابن عباس مرفوعا اللهم اذقت اول قریش نکالا فاذق
آخرهم نوالا اخرجه الترمذی و حدیث ابی موسی مرفوعا ان هذا الامر فی قریش ما اذا استرحموا
فرحموا الخ و حدیث ابی هریرة مرفوعا الناس تبع لقریش فی هذا الشأن مسلمهم لمسلمهم و کافرهم لکافرهم
و ایضا حدیث ابی هریرة ایضا مرفوعا الملک فی قریش و القضاء فی الانصار و الاذان فی
الحبشة و الامانة فی الازد و حدیث جابر مرفوعا الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر و حدیث
انس مرفوعا الائمة من قریش ان لهم علیکم حقا و لکم علیهم حقا مثل ذلک ما ان استرحموا فرحموا
و ان عاهدوا وفوا و ان حکموا عدلوا فمن لم یفعل ذلک منهم فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس
اجمعین و حدیث ابی برزة الاسلمی مرفوعا الائمة من قریش لهم علیکم حق و لهم علیکم حق ما فعلوا
ثلاثا کما ذکر حدیث انس و حدیث ذی مخمر کان هذا الامر فی حمیر فنزعه الله منهم فجعله فی قریش ... و حدیث

معاوية بن ابي سفيان مرفوعا ان هذا الامر في قريش لا يعاديهم احد الا كبه الله على وجهه ما اقاموا الدين
وحديث جابر بن سمرة وابي جحيفة مرفوعا لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة كلهم من قريش
وحديث عمرو بن العاص مرفوعا قريش ولاة الناس في الخير والشر الى يوم القيمة اخرجه الترمذي
واخرج الشافعي عن ابن ابي فديك عن ابن ابي ذئب [illegible] احاديث منها عن ابن شهاب
انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قدموا قريشا ولا تقدموها وتعلموا من قريش ولا
تعالموها [illegible] ومنها عن حكيم بن ابي حكيم انه سمع عمر بن عبد العزيز وابن
شهاب يقولان قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهان قريشا اهانه الله ومنها عن الحارث
بن عبد الرحمن انه قال بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لولا ان تبطر قريش لاخبرتها بالذي
لها عند الله عز وجل ومنها عن شريك بن ابي نمر عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لقريش انتم اولى الناس بهذا الامر ما كنتم مع الحق الا ان تعدلوا عنه فتلحون كما تلحى هذه الجريدة
يشير الى جريدة في يده واخرج الشافعي عن يحيى بن سليم عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن اسمعيل بن
عبيد بن رفاعة الانصاري عن ابيه عن جده رفاعة ان النبي صلى الله عليه وسلم نادى ايها
الناس ان قريشا اهل امانة من بغاها العواثر كبه الله لمنخريه يقولها ثلاث مرات واخرج الشافعي عن
عبد العزيز بن محمد عن يزيد بن الهاد عن محمد بن ابراهيم حدث ان قتادة بن النعمان وقع
بقريش فكأنه نال منهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مهلا يا قتادة لا تشتم قريشا
فانك لعلك ترى منهم رجالا او يأتي منهم رجال تحتقر عملك مع اعمالهم وفعلك مع افعالهم اذا رأيتهم لولا
ان تطغى قريش لاخبرتها بالذي لها عند الله واخرج الشافعي عن سفيان بن عيينة عن ابن ابي نجيح عن
مجاهد قوله تعالى وانه لذكر لك ولقومك قال يقال ممن الرجل فيقال من العرب فيقال من اي العرب
فيقال من قريش وذكر الشافعي متن الحديث تعليقا ثم وصله البيهقي باسناده عن جبير بن مطعم قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للقرشي مثل قوة الرجلين من غير قريش فقيل للزهري ما عنى بذلك قال
نبل الراي وذكر هذه الاحاديث كلها البيهقي في اوائل سنته الصغرى باخبار جمعها [illegible]

صحابه از ... روایت کرده اند بالفاظ مختلفه و طرق متغایره بعضی از آن صریح است در خلافت
ترتیب و بعضی اشاره است بآن و بعضی قریب است که ذهن را بآن نزدیک میگرداند بعد از آن شروع کنیم در وفات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و مهاجرین جواب دادند ... از خلافت
باز ... و در همین معنی ... منعقد شد و مخالفت ... گشت ... ظاهر ... است
و در وقت انعقاد خلافت حضرت صدیق ... خواهیم کرد ... بعد از آن ... اجماع منعقد شد
... اتفاق کردند ... از مهاجرین اولین ... خلافت ... پس بقول
خدای تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد الآیة
و بقول ... عز وجل الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة الآیة و بقول حضرت ... در
در خطبه آخره چون وفات ... در بعضی نسخ ... قد علمتم ان اولی ... استطعتم
فی هذا الامر ... الاسلام فان تفعلوا ... لعداوة ... الضلال و بقول
ابو بکر احق بهذا الامر ... و بقول زید بن ثابت ... انصار خلافت
حضرت صدیق ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من المهاجرین فان الامام یکون من المهاجرین
انصاره کما کنا انصار رسول الله صلی الله علیه وسلم و بقول رفاعة بن رافع زرقی بدری فی قصة ...
... ولما بلغ الخبر الی علی فی الاستیعاب فقال رفاعة بن رافع الزرقی انا لما قبض
رسول الله صلی الله علیه وسلم ظننا انا احق الناس بهذا الامر لنصرتنا الرسول ومکاننا من الدین
فقلتم نحن المهاجرون الاولون وانا اولیاء رسول الله صلی الله علیه وسلم الاقربون وانا نذکرکم الله
ان لا تنازعونا مقامه فی الناس فخلیناکم والامر فانتم اعلم وما کان بینکم غیر انا لما رأینا الحق معمولا
به والکتاب متبعا والسنة قائمة رضینا ولم یکن لنا الا ذلک فلما رأینا الاثرة انکرنا الی
آخر ما قال و بقول عبد الرحمن بن غنم الاشعری لابی هریرة ولابی الدرداء وای مدخل لمعاویة
فی الشوری وهو من الطلقاء الذین لا تجوز لهم الخلافة وهو وابوه رؤس الاحزاب فندما علی
مسیرهما ... از اینجا معلوم شد که ابو درداء و ابو هریره آخر بقول عبد الرحمن بن غنم

رجوع

جمع کردند و حدیث جریر بن عبد الله مرفوعا المهاجرون والانصار اولیاء بعضهم لبعض والطلقاء من

قریش والعتقاء من ثقیف بعضهم اولیاء بعض الی یوم القیمة و آثار واقعه لا بل این دعا قول حضرت

مرتضی ست که قیدوا من هجرة بلطفنا الی الشام و نوحت که امر خلافت مخصوص ست بمهاجرین و انصار و دیگر

در عمل و عقد آن دخل نه چون ایشان بیعت کردند دیگر ان را مجال خلاف نماند و از قراین این دعا

حدیث آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم در باب امامت صلوة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فان

کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة و آیه کریمه انا احللنا لک ازواجک الی ان قال اللاتی هاجرن معک

و ام هانی بسبب قید هجرت از شرف تزوج آنحضرت صلی الله علیه وسلم محروم ماند و از قراین انست

که حضرت عباس با وجود عمومت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و مقدم بنی هاشم بودن در امر خطیر خلافت

دخل نبود و با و اعتداد نه و بعض ولد او بتنبیه اشاره کرده ست اخرج الحاکم عن اسحق قال سألت

قثم بن العباس کیف ورث علی رسول الله صلی الله علیه وسلم دونکم قال لانه کان اولنا به لحوقا و اشدنا به

لزوقا و آنچه این دعا که از مهاجرین اولین بودن اعظم شرف ست در اسلام و مطلوب ست

در خلافت مانند بسیار ثابت ست و در مجلس عقد اجماع بر خلافت صدیق اکبر مذکور شده است

از سقیفه و هجرة اولیه باهم عموم و خصوص من وجه دارند و صدیق اکبر قطع نظر از ماده اجتماع بودند

لهذا اشرف انصار سعد و تصریف واقع شد و در مناظره حضرت مرتضی و معاویه بن ابی سفیان صفت

هجرة مدار فرق گشت و ان تحقیق ست شریف اخرج البخاری عن عاصم عن ابی عثمان النهدی عن مجاشع بن

مسعود قال انطلقت بابی معبد الی النبی صلی الله علیه وسلم لیبایعه الی الهجرة فقال مضت الهجرة

لاهلها ابایعه علی الاسلام والجهاد فلقیت ابا معبد فسألته فقال صدق مجاشع و اخرج البخاری

عن ابن عمر لا هجرة الیوم او بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم و اخرج عن مجاهد کان ابن عمر یقول لا هجرة

بعد الفتح و اخرج عن عائشة قالت لا هجرة الیوم کان المؤمن یفر احدهم بدینه الی الله و الی رسوله مخافة

ان یفتن علیه فاما الیوم فقد اظهر الله الاسلام فالمؤمن یعبد ربه حیث شاء و لکن جهاد و نیة

و اخرج الطبرانی فی الصغیر من حدیث الی یحیی بن عبد الله بن محمد بن عبد الجبار ... دا بن ...

المقري بالكوفة قال حدثنا محمد بن عمر بن عبد الجبار قال حدثني سعيد بن عبد الجبار عن ابيه عبد الجبار

[illegible] وابن [illegible] في قصة وفوده على النبي صلى الله عليه وسلم ثم رجع [illegible]

[illegible] على معاوية فقال له معاوية [illegible]

[illegible] قال وكيف يكون [illegible]

[illegible] فقلت ان النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] المهاجرين [illegible] قلت [illegible] حضرت صلى الله

عليه وسلم [illegible] فقالوا [illegible]

[illegible] يا رسول الله [illegible]

[illegible] فقال [illegible] اصحاب المسلمين فقال [illegible]

[illegible] يا شيخ [illegible] عثمان [illegible]

الى [illegible] فقال [illegible] قلت [illegible] يقول رسول الله صلى الله

عليه وسلم [illegible] واخرج [illegible] معاوية بن ابي

سفيان [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تنقطع الهجرة حتى تنقطع التوبة [illegible]

[illegible] تنقطع التوبة حتى تطلع الشمس من مغربها [illegible] درميان اين دو حديث [illegible]

[illegible] هجرة [illegible] مسلمان است [illegible]

السلام [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] آنحضرت صلى الله عليه

وسلم [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] حقيقة [illegible]

[illegible] منقطع شد [illegible] هجرة

[illegible] براى طلب [illegible] طلب علم [illegible] زيارة صالحين

[illegible] معنى [illegible]

چون شرایع وجود [illegible] کمالات پیش از آنکه [illegible] بغایت [illegible]

ابو بکر را خلافت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] و [illegible] ابواب [illegible] والصلوة

والسلام و بنا بر این [illegible] معاویة بن ابی سفیان [illegible] اسلام [illegible]

الالاف [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] با [illegible] کمالات و [illegible]

و آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] من الله تعالی [illegible]

اتفاقی کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار میکرده [illegible] نبی مبعوث من الله تعالی و تحقیق این

[illegible] صفات [illegible] شریعت معلوم باشد و چون استقرا کلی [illegible]

[illegible] قسم یابیم قسم اول حسن عبادات [illegible] معاملات [illegible] قسم دوم [illegible]

حضرت [illegible] صلی الله علیه وسلم در جهاد اعدا الله و اعلاء کلمة الله و قسم سیوم [illegible]

صلی الله علیه وسلم [illegible] قبیل [illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible] موعود [illegible]

آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل بر هم زدن ملک کسری و قیصر و فتح بلاد [illegible]

[illegible] صفات [illegible] بر سه قسم باشد قسم اول بودن شخص از سابقین و مقربین [illegible]

سه قسم ساخت و قال عز وجل ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد

ومنهم سابق بالخیرات وقال تعالی وکنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة واصحاب

المشئمة ما اصحاب المشئمة والسابقون السابقون اولئک المقربون وقال تعالی وما ادریک

ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون اخبرنا شیخنا ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکردی المدنی [illegible]

[illegible] المدینة المشرفة بسنة [illegible] قراءة علیه وانا اسمع قال اخبرنی ابی الشیخ ابراهیم الکردی قال

اخبرنی الشیخ احمد القشاشی قال انبانا الشمس الرملی اجازة عن الزین زکریا عن ابن الفرات عن

عمر بن حسن المراغی عن الفخر بن البخاری عن فضل الله بن سعد النوقانی عن محیی السنة [illegible]

مسعود البغوی قال فی تفسیره انا ابو سعید احمد بن ابراهیم الشریحی انا ابو اسحق [illegible] ابراهیم

الثعلبي قال اخبرنا ابو عبد الله الحسين بن محمد بن جعفر الثقفي الدينوري نا محمد بن علي بن الحسن بن
شاد الحاكمي نا بكر بن محمد المروزي نا ابو قلابة نا عمرو بن الحصين عن الفضل بن عميرة عن ميمون
الكردي عن ابي عثمان النهدي قال سمعت عمر بن الخطاب رضي الله عنه قرأ على المنبر ثم اورثنا الكتاب
الذين اصطفينا من عبادنا فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سابقنا سابق ومقتصدنا ناج وظالمنا
مغفور له قال ابو قلابة فحدثت به يحيى بن معين فجعل يتعجب منه بعض مقصدی آنکه از قسم اول آنچه
در شریعت قطعا معلوم شود که شیئی از سابقین مقربین است از صدیقین یا شهدا یا صالحین
و قسم دوم علم بحکمت و باحکام الله بوجهی که نایب پیغامبر صلی الله علیه وسلم در تبلیغ شرایع و حکم
تواند شد و قسم سیوم اتصاف بحزم و امور که ریاست عالم با آن میسر آید از شجاعت و کفایت و معرفت
سیاست ملت و رفق و تدبیر و غیر آن تا از تحقق تشبه با انبیا من حیث النبوة نسبت [illegible]
داده اند بیان نسبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجنسانیه وحی دوم بیان فرمودن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم قولا و فعلا استحقاق او مر خلافت را سیوم تلویح و تصریح آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بآنکه افضل است بعد ازوی اما عبادات پس لازم مقربیت است و معاملات با خلق
لازم رعیت پروری و این هر دو صنف متنوع شد در آن دو قسم و اما اعانت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم در اعلای کلمة الله بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام حیوة او پس مسمی است بسوابق اسلامیه
و آیه لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اشاره بآنست و هجرت نیز ازین باب است اما
استقرار سوابق اسلامیه پس ثابت است بوجوه بسیار از شریعت مطهره بالقطع معلوم است که مدار
فضیلة عند الله و مدار شرف اهل اسلام سوابق اسلامیه بوده است چنانچه از آیات دریافته شد مثل
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل و در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر چیزها گذشت
که بالقطع دلالت میکند بر اعتبار سوابق اسلامیه قال ابو بکر رضی الله عنه الست احق الناس بها الست
اول من اسلم الست صاحب کذا الست صاحب کذا فقال عمر رضی الله عنه ان ابا بکر صاحب رسول الله
صلی الله علیه وسلم و ثانی اثنین و انه احق المسلمین بامورکم فقوموا فبایعوه [illegible] و عثمان رضی الله

صفت سابقه اسلامیه حاصل بود زیرا که در خلافت واحتجوا علیه بهر آنچه عمر رضی الله عنه تسویه فی ایام
خلافت با صح ما یکون علیه اداء اثبات خلافت و تنبیه مخالفت علی غیره و روی عن النبی صلی الله علیه
وسلم لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و قال ابو عبیدة فاتونی و شکیم بالث
ثلث و روی ابن عمر لا یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال ما شئتم و روی ابو هریرة اطلع الله
علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و روت حفصة انی لارجو ان لا یدخل النار احد شهد
بدرا والحدیبیة و روی جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة و روی انه قال لنا النبی صلی الله
علیه وسلم انتم الیوم خیر اهل الارض و روی رفاعة بن رافع جاء جبرئیل الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال ما تعدون اهل بدر فیکم قال من افضل المسلمین او کلمة نحوها فقال کذلک من شهد بدرا من
الملائکة و روی رافع بن خدیج نحوا من ذلک و قال سعید بن المسیب کان ابو بکر الصدیق من النبی صلی الله
علیه وسلم مکان الوزیر فکان یشاوره فی جمیع اموره و کان ثانیه فی الاسلام و کان ثانیه فی الغار
و کان ثانیه فی العریش یوم بدر و کان ثانیه فی القبر و لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یقدم علیه
احدا و اخرج ابو عمر تعلیقا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبعض من لم یشهد بدرا وقد رآه یمشی
بین یدی ابی بکر تمشی بین یدی من هو خیر منک قال العارف السهروردی فی الباب الخامس
عشر من العوارف روی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالسا فی صفة ضیقة فجاءه
قوم من البدریین فلم یجدوا موضعا یجلسون فیه فاقام رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یکن من
اهل بدر فجلسوا مکانهم فاشتد ذلک علیهم فانزل الله تعالی و اذا قیل انشزوا فانشزوا الآیة باز
حضرت عمر رضی الله عنه اهل بدر را بعد از آن اهل حدیبیه را مقدم ساخت بر سایر صحابه چه
باعتبار اثبات در دفتر غزاة و چه باعتبار اعطاء عطیات و چه باعتبار تقدم در محافل
و مجالس و چه در امور استحقاق خلافت و چه در طلب دعا از ایشان و تبرک با ایشان بعد از آن
امت مرحومه در تعظیم و توقیر ایشان گذشت الی الیوم و اخرج الواقدی عن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه فی وصیة عمرو بن العاص اتق الله فی سر امرک و علانیته فانه یراک و یری

محلک فقد رایت نفوسهم تکلمنی بعد اقوام عملک سابقة اعلم یا عمر ان محلک المهاجرین والانصار
من اهل بدر فکلمهم واعرف لهم حقهم ولا تطل علیهم سلطانک ولا تدع احدک یغره الشیطان
فیهوا انا فعلی ابو بکر لا یخیر منکم واللّه عطل النفس فکن کما هدیهم وشاورهم فیما تزید من امر
واخرج البخاری عن قیس بن ابی حازم قال کان عطاء اهل بدر خمسة آلاف خمسة آلاف
وقال عمر لافضلنهم علی من بعدهم اما بشارة خلفاء به بهشت پس بسبب طرق بسیار اول عمومات
قرآن در باب مهاجرین ومجاهدین دوم فضائل مشاهد مثل تبوک وغیرها ثانی احادیث وارده
در فضل اهل بدر حدیث لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم از مسند عمر وعلی
وابن عمر وابن عباس وابو هریره وحدیث جاء جبریل فقال ما تعدون اهل بدر فیکم فقال من افضل
المسلمین واز مسند رفاعة بن رافع ورافع بن خدیج وحدیث حفصه وجابر انی لارجو ان لا یدخل
النار احد شهد بدرا والحدیبیة ثالث احادیث وارده در فضل اهل حدیبیه مانند حدیث
لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة وحدیث انتم خیر اهل الارض از مسند جابر رابع احادیث
وارده در بشارت عشره از مسند عبد الرحمن وسعید بن زید خامس احادیث وارده در بشارت
اربعه از انجمله حدیث جابر بن عبد الله سادس احادیث وارده در بشارت ثلثه مثل حدیث ابی موسی
ونافع بن عبد الحارث سابع احادیث وارده در بشارت شیخین از حدیث ابو سعید خدری ان
اهل الدرجات العلی یراهم من تحتهم کما ترون النجم الطالع فی افق السماء وان ابا بکر وعمر منهم وانعما
وحدیث مرتضی وانس فقال انهما سید کهول اهل الجنة وحدیث ابن مسعود یطلع علیکم رجل من اهل
الجنة فیهما جمیعا ثامن احادیث وارده در بشارت صدیق اکبر از انجمله حدیث ابی هریره
انه یدعی من ابواب الجنة کلها وحدیث انس فی وصف طیر الجنة فی آخره قوله صلی الله علیه
وسلم لابی بکر وانی لارجو ان تکون ممن یاکل منها تاسع احادیث وارده در بشارت فاروق
اعظم از انجمله حدیث رؤیا النبی صلی الله علیه وسلم قصرا من ذهب حدیث جابر وانس وابی
هریره وبریده الاسلمی عاشر احادیث وارده در بشارت ذی النورین از انجمله حدیث

عبد الله بن حوالة تهجمون على رجل يبايع الناس وهو معتجر ببرد من اهل الجنة فكان هو عثمان وحاكي
عشر احاديث در اين باب آورده و در بعضى آنها تصريح است بآنكه حديث على كل نخل فى الجنة غير منها انا نجوم تلقاء
ازينها بعضى معرب بعضى بسيار ثابت است باحاديث بسيار از انجمله حديث عمر بن الخطاب وقول صلى الله
عليه وسلم اثبت فانما عليك نبى او صديق وشهيدان من طرق كثيرة جدا من مسند عثمان وسعيد
بن زيد وابى هريرة وابن عباس وانس بن مالك وسهل بن سعد وحديث انا الشيخين من اهل الجنة
من مسند على وحديث ابدا بالله مجانبا للعلى برا من تحتهم الى من مسند ابى سعيد وحديث تحدث
جبرئيل بفضائلهما من مسند عمار وحديث رويا بجانبهم فى الميزان من مسند ابى بكرة وعرفجة وغيرهما
وحديث اقتدوا بالشيخين بالذين من بعدى من حديث ابن مسعود وغيره وحديث هما سيدا كهول اهل الجنة
من مسند على وانس وحديث يدعى من ابواب الجنة كلها فى مناقب ابى بكر وحديث لقد كان فيما
كان قبلكم ناس محدثون من غير ان يكونوا انبياء فان يكن فى امتى احد فانه عمر وحديث فرار الشيطان
من ظل عمر وحديث رفيقى فى الجنة عثمان واما آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم با على زمام امارت نظر
الا ماره مى كردند پس ثابت است بطرق بسيار حديث سهل بن سعد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم
براى صلح بقبيله بنى عمرو بن عوف رفتند و صديق اكبر را امامت صلوة تفويض نموده بودند و در
وقت مرض موت امامت صلوة باكيد فرمودند و اين قصه متواتر المعنى است وحديث امارة
حج از مشاهير است و در حديث ابو دردا فرمودند فهل انتم تاركون لى صاحبى وا اوذيتم
بعدها و در حديث ابو سعيد خدرى مردود و او در زير كفن پيچيده شد وقال على لعمر حين توفى ان كنت
لارجوا ان يجعلك الله معهما انى كنت لاسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول جئت انا وابو بكر
وعمر ودخلت انا وابو بكر وعمر وسئل على بن الحسين عن منزلة ابى بكر وعمر من النبى صلى الله عليه
وسلم فقال كمنزلتهما اليوم وهما ضجيعاه و در چندين حديث حضرت صديق را ارحم امت
و عمر فاروق را اشدهم فى امر الله و ذى النورين را اصدقهم حياء و مرتضى را اقضاهم
گفته شد و هر يكى ازين خصال اشاره جليه است بآنكه ايشان استحقاق رياست عظمى داشتند

و در حدیث حذیفه مرفوعاً ثابت شد ان توقروا ابا بکر الحدیث و در حدیث حذیفه و ابن مسعود
اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر و در حدیث مطلب بن ابی وداعه الحمد لله الذی ایدنی بهما
و در حدیث [illegible] مرفوعاً لا غنی لی عنهما انهما من الدین کالرأس من الجسد و در حدیث عبد
الرحمن بن غنم استوی لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما و در حدیث انس کان رسول الله صلی
الله علیه وسلم اذا دخل المسجد لم یرفع احد راسه غیر ابی بکر و عمر فانهما کانا یتبسمان الیه و یتبسم
الیهما و اما آنکه موعود بهذا الفتح برای این امت مرحومه بر دست خلفا ظاهر شد پس متضمن سه مطلب
مطلب اول آنکه این معنی یکی از لوازم خلافت خاصه است و آن از اجلی معلومات است زیرا که خلافت
بمعنی جانشینی است و آن در عرف شرع عبارت است از تصدی اقامت امور دین بجای پیغمبر صلی الله علیه وسلم
برای اقامت آن مبعوث شده و خلافت خاصه وقتی متحقق شود که با خلافت بمعنی اول [illegible]
مناسبت سیرة آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل کرد و از جمله سیر و افعال آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بلکه عمده آنها فتح بلاد کفر بوده است مطلب ثانی آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعده
فرموده بود امت خود را که بلاد شام و عراق فتح خواهند کرد و این معنی ثابت است باحادیث
متواتر المعنی از حدیث ابی هریره و عقبة بن عامر و عدی بن حاتم و خباب و غیرهم ممن لا یحصی
عددهم مطلب سوم آنکه این موعود بر دست خلفا ظاهر شد و نقل متواتر جماهیر مسلمین فقها
و محدثین و جمهور حاملین دراسات [illegible] این مطلب کافی است مع هذا حدیث الحمد لله الذی ایدنی بهما
و حدیث استبشار اهل سموات باسلام عمر و غیر آن بر همین معنی دلالت میکند اما آنکه قول خلیفه حجت است
چون آن را امضا کنند و آن حجت ممکن شود در مسلمین و آن بالاجماع از قبیل است و این فضیلت
ثابت است درین بزرگواران پس ثابت است بطریق استنباط قال الله تعالی ولیمکنن لهم دینهم
الذی ارتضی لهم و قال عز و جل الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة
و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور و فی حدیث عرباض بن ساریة
علیکم بسنتی و سنة الخلفاء من بعدی و فی حدیث ابن مسعود و حذیفه اقتدوا بالذین من بعدی

ابی

بابی بکر و عمر و فی حدیث عبد الرحمن بن غنم الاشعری لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما و از ادله این

ایام اللہ متواتره بالمعنی و حدیث ان السکینة تنطق علی لسان عمر من طریق علی و ابی ذر و ابن عمر و غیرهم

متواتر بالمعنی و در موافقات عمر فاروق با وحی الهی و آن از ادل دلائل است بر آنکه مجدده آنحضرت صلی

الله علیه وسلم در مصالح جهاد و او صیانت شریعت با شیخین و قبول مشاوره ایشان و حدیث متواتر بمعنی

علیکم بالسواد الاعظم با کثرة طرق خود که امام شافعی آنرا در اثبات اجماع روایت کرده و علما

در معنی این احادیث مختلف اند جمعی بر وجوب طاعت خلیفه اذا لم یکن فی معصیة حمل نموده اند و طایفه

بر وجوب قول باجماع و فقیر میگوید معنی این حدیث مراد آنست که قول خلیفه حجت است چون ممکن شود در مسلمین

پس معنی طاعت خلیفه و قول باجماع هر دو مجموع است تفصیل این اجمال آنکه خدا تعالی در نفوس این عزیز

ملکه نهاده است که بعد از آن باید از نزدیک خویش داده است که بسبب آن در رفع ظلم و احکام مصالح

سیاست ملک غالبا اصابت کنند و تجلیات در حق این امت فضلی خواست که مجتمع نشوند بر قول و باید ی

درین باب نازل کرده پس چون هر دو فضیلت جمع شود آن رای حجت باشد در دین نور علی نور

یهدی الله لنوره من یشاء اخرج الحاکم حدیث عمر فی خطبته بالجابیة من طرق منها طریق عبد الله بن دینار

عن ابن عمر قال خطبنا عمر بالجابیة فقال انی قمت فیکم کمقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فینا فقال

اوصیکم باصحابی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب حتی یحلف الرجل ولا یستحلف

ویشهد الرجل ولا یستشهد فمن اراد منکم بحبحة الجنة فلیلزم الجماعة فان الشیطان مع الواحد وهو

من الاثنین ابعد الا لا یخلون رجل بامرأة الا کان ثالثهما الشیطان قالها ثلثا و علیکم بالجماعة

فان الشیطان مع الواحد وهو من الاثنین ابعد الا و من سرته حسنته وساءته سیئته فهو مومن ومنها

طریق عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه قال وقف عمر بن الخطاب بالجابیة فقال رحم الله رجلا

سمع مقالتی فوعاها انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فینا کمقامی فیکم ثم قال احفظونی

فی اصحابی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یکثر الهرج ویظهر الکذب فیشهد الرجل ولا یستشهد

ویحلف ولا یستحلف من احب منکم بحبوحة الجنة فعلیه بالجماعة فان الشیطان مع الواحد وهو

[illegible] الا لا يخلون رجل بامرأة فان الشيطان ثالثهما من سرته حسنته وساءته سيئته فهو مؤمن
واخرج البيهقي من طريق الشافعي عن ابن عيينة عن عبد الله بن ابي لبيد عن ابن سليمان بن يسار عن ابيه ان عمر بن الخطاب
خطب بالجابية فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قام فينا كمقامي فيكم فقال اكرموا اصحابي ثم
الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يظهر الكذب حتى ان الرجل يحلف ولا يستحلف ويشهد ولا يستشهد الا فمن سره
بحبحة الجنة فليلزم الجماعة فان الشيطان [illegible] من سرته حسنته وساءته سيئته فهو مؤمن قال الشافعي
[illegible] كلامه فلم يكن للزوم جماعتهم معنى الا ما عليه جماعتهم من التحليل والتحريم والطاعة فيهما ومن قال بما تقول
جماعة المسلمين فقد لزم جماعتهم وانما تكون الغفلة في الفرقة فاما الجماعة فلا يمكن فيها كافة غفلة
عن معنى كتاب الله ولا سنة ولا قياس ان شاء الله واخرج الحاكم من حديث معتمر بن سليمان عن رجل عن
عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجمع الله هذه الامة على الضلالة
ابدا وقال يد الله على الجماعة فاتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ في النار واختلفت الرواة على
معتمر بن سليمان في تسمية الرجل الواقع بينه وبين عبد الله بن دينار وبين الحاكم كل ذلك واخرج
الحاكم عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم في حديث طويل وسالت ربي ان لا يجتمعوا على ضلالة فاعطاني
ذلك واخرج الحاكم عن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة قيد شبر فقد
خلع ربقة الاسلام من عنقه واخرج الحاكم من حديث [illegible] عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال من خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه حتى يراجعه وقال من مات
وليس عليه امام جماعة فان موتته ميتة جاهلية واخرج الحاكم من حديث الحارث الاشعري حديثا
طويلا في آخره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم آمركم بخمس كلمات امرني الله بهن الجماعة والسمع
والطاعة والهجرة والجهاد في سبيل الله فمن خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام
من راسه الا ان يرجع واخرج الحاكم عن معاوية قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
فارق الجماعة شبرا دخل النار واخرج الحاكم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول من فارق امته او عاد اعرابيا بعد هجرته فلا حجة له واخرج الحاكم من حديث حذيفة عن النبي

بن حراش قال أتيت حذيفة بن اليمان ليالي سار الناس إلى عثمان فقال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول من فارق الجماعة واستذل الإمارة لقي الله ولا وجه له وأخرج الحاكم من فضالة بن عبيد
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال ثلاثة لا يسأل عنهم رجل فارق الجماعة وعصى إمامه فمات عاصيا
وأمة أو عبد أبق من سيده فمات وامرأة غاب عنها زوجها وقد كفاها مؤنة الدنيا فتبرجت
بعده فلا يسأل عنهم وأخرج الحاكم عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلاة المكتوبة
إلى الصلاة المكتوبة التي بعدها كفارة لما بينهما والجمعة إلى الجمعة وشهر رمضان إلى شهر رمضان كفارة
لما بينهما ثم قال بعد ذلك إلا من ثلاث إلا من الإشراك بالله ونكث الصفقة وترك السنة قال
يا رسول الله أما الإشراك بالله فقد عرفناه فما نكث الصفقة وترك السنة قال أما نكث الصفقة
أن تبايع رجلا بيمينك ثم تخالف إليه فتقاتله بسيفك وأما ترك السنة فالخروج من الجماعة وأخرج الحاكم
في حديث حذيفة الطويل حين ذكر دعاة يهدون بغير هديي ودعاة يدعون إلى أبواب جهنم قلت فما
تأمرني إن أدركت ذلك قال تلزم جماعة المسلمين وإمامهم قلت فإن لم يكن لهم إمام ولا جماعة قال
فاعتزل تلك الفرق كلها وأخرج الشيخان من حديث عمر بطرق مختلفة أنتم شهداء الله في الأرض
وأخرج الحاكم من حديث أبي زهير الثقفي قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوشك
أن تعرفوا أهل الجنة من أهل النار وخياركم من شراركم قيل يا رسول الله بماذا قال بالثناء
الحسن والثناء السيئ أنتم شهداء بعضكم على بعض وأخرج مسلم من حديث ثوبان والمغيرة وجابر
بن سمرة وجابر بن عبد الله ومعاوية بن أبي سفيان بألفاظ متقاربة متفقة المعنى لا تزال طائفة من أمتي
قائمة بأمر الله لا يضرهم من خذلهم أو خالفهم حتى يأتي أمر الله وهم ظاهرون على الناس [illegible]
كل حديث لا تجتمع أمتي على الضلالة مع ما في هذه الأحاديث يكون بأسانيده وكثرة طرقه [illegible]
سنته وقائم بها وإنما تثبت بمثل هذه حجية الإجماع لكن بالمعنى الأول أي المشهور الذي حكاه [illegible]
الفقهاء والله أعلم وأنت ترى طرقه كثيرة [illegible]
[illegible]

بنابر آنست مستفیض می شود یکی اقامت خلافت که منبع چندین فواید است و دیگر حفظ ملت از اختلاف
اهل آن [illegible] متبادر بفهم آنست که هر حکم در میان محل است که خلیفه راشد حکمی فرماید بعد شدن وحدت
اهل علم کلمه ایشان را با جمهور ایشان در [illegible] حکم ممکن شود در مسائلی اما اتفاقیات جمهور فقها چنین صورت
خلافت با آن [illegible] و همچنین [illegible] خلیفه چون [illegible] بعضی مجتهدین قضا کنند واجب الاتباع است
باب اصل منصوص [illegible] مشابهت [illegible] در [illegible] العلة [illegible] حیات [illegible] اند که امام شافعی
آیة و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین
کفروا است که منطوق آیة اباحت قصر است در صورت اجتماع سفر و خوف هر دو و سنت خلفا
است ملحق کرده است باو قصر فی السفر من غیر خوف و سر درین مسئله آنست که سفر و خوف
هر یکی از انها مناسب تخفیف است و در احکام خلفای راشدین طلب اصابت رای ایشان باین دو
مصلحت جمع شد و اینست که گفته اند فانه الوکادة و طلب اصابة عبد الله بن مسعود در سنت قراءة
و ابی بن کعب در قراءة و علی مرتضی در قضا و سنت و زید بن ثابت در فرائض با خلفا شریک
اند از جهت ثنای جمیل ایشان که بر زبان غیب ترجمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشته و باعتبار
دو مصلحت دیگر مختلف و اتفاقیات فقهای امصار در حکم خلیفه باعتبار مصلحت که امام شافعی
بآن اشاره کرده حیث قال اما النقل فی الفرقة فاما الجماعة فلا یمکن فیها کافة غفلة عن معنی
کتاب ولا سنة ولا قیاس [illegible] اصابه است قال عمر رضی الله عنه فاقضوا بما قضی به الصالحون
و این نیز معلوم بالقطع است که اگر در فصل مجتهد فیه حکم خلیفه را قبول نکنند و هر یکی برای خود
رود [illegible] خلافت مختل گردد و مصلحت اقامت خلافت متحقق نشود بملاحظه همین مراتب
امام شافعی گفته و اذا رجعنا الی التقلید فقول الائمة ابی بکر و عمر و عثمان قال فی القدیم و علی احب
الینا و توقف در قول مرتضی بنا بر مذهب جدید از جهت عدم تمکین است و عدم اجتماع امت بر قول او
که یکی از اوصاف [illegible] است اما آنکه هر یکی از خلفا در وقت خلافت خویش افضل امت
بوده است از حدیث ابن عمر کنا نخیر فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنقول ابو بکر [illegible]

الامة ثم عمر ثم عثمان و حدیث مرتضی هذان سیدا کهول اهل الجنة و حدیث وزن و ظهور حجاب حجر

بروایة ابی بکرة ثقفی و جمعی دیگر و عبارات عمر فاروق در افضلیة ابوبکر صدیق را بیان کرده ایم

و آن متواتر است از وی و صدیق گفت اقول اللهم استخلفت علیهم خیر خلقک و عبد الرحمن بن عوف

در وقت عقد خلافت برای ذی النورین گفت و الله علیه لا یالوا عن افضلهم فی انفسهم و مرتضی

بر سر منبر کوفه فرموده خیر هذه الامة ابوبکر ثم عمر و سفیان ثوری بملاحظه همین روایات گفته است

من زعم ان علیا کان احق بالولایة منهما فقد خطأ ابابکر و عمر و المهاجرین والانصار وما اراه

یرتفع مع هذا له عمل الی السماء و شافعی گفته اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ابی بکر

فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم و چندین صحابه و تابعین گفته اند که صدیق

اکبر در فضائل مرتبه بحیثیتی قائم شده که کار انبیا بود اما اثبات خلافت خلفا پس طرق بسیار دارد

از آنجمله اجماع صحابه بر خلافت صدیق اکبر و این مسلک را عبد الله بن مسعود اختیار نموده است قال

عبد الله ما رأی المسلمون حسنا فهو عند الله حسن وما رأوه سیئا فهو عند الله سیئ وقد رأی الصحابة

جمیعا ان یستخلفوا ابابکر و در استخلاف صدیق اکبر در خلافت فاروق اعظم قال عبد الله بن مسعود

افرس الناس ثلثة ابوبکر اذ استخلف عمر الحدیث و اتفاق ناس بر خلافت عمر فاروق بوجهی که تشکیک را در

آن احتمالی نماند اظهر است از آنکه احتیاج بیان داشته باشد پس معنی اجماع اینجا هم متحقق شد لیکن

بعد از استخلاف و تسلط و همچنین قصه اتفاق بر ذی النورین معلوم و مشهور است و متاخرین

اشاعره همین مسلک را اختیار نمودند و بر همان مسلک اتفاق کرده و از آنجا تفویض امامت

صلوة بصدیق اکبر در ایام مرض و در عین وقت استخلاف بر این دلیل اعتماد نمودند و جماعه

مهاجرین و انصار اذعان آن کردند اصل قصه امامت صدیق از متواترات است و استدلال

بامامت بر خلافت مستفیض از اکابر فقهای صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود رضی

الله عنهم و قصه ذکر امامت در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر و اذعان مخالف و باز آمدن

انصار بسبب همین حدیث صحیح شده است از حدیث ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عبد الله

مسعود و وجه استدلال اما اجمالا پس آنچه که اکابر صحابه بآن استدلال فرموده اند و جمیع امت

آن استدلال را بتلقی بقبول نموده اند و بسبب آن از مخالفت باز ایستادند پس اجماع بر صحت استدلال

منعقد گشت اما تفصیلا پس باید دانست که امامت مستحق شخصی آخر را بر مقام خود گاهی بقول صریح

و گاهی بفعل و همی باید که محل آنهم باشد و افهام در هر طبقه و در هر زمان مختلف می باشد آنحضرت

نسبت و ضعا ... کار خود انتظام ... در حلقه درس و باد شاهان بر تخت نشستن ...

... عادات ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم امامت صدیق نمودند و تفویض

... دلیل جلی بر استخلاف او ... و از آنجمله حدیث عائشه و عبد الرحمن لقد هممت ان

ارسل الى ابى بكر و ابنه ... و از آنجمله خطبه ... که قبل از وفات به پنج شب بوده است رواه جماعة

من الصحابة منهم ابن مسعود و ابو سعید و جندب بن عبد الله و ابو هریرة و غیرهم ... صاحب

استیعاب این طریقه اختیار نموده است و بر آن اعتماد کرده و از آنجمله رؤیاهای بسیار که

آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیده اند یا بعض صحابه بآنحضرت عرض کرده اند و تعبیر علم آنها

خلافت خلفا بوده است و از آنجمله تفسیر آیت استخلاف است و آیه تمکین فی الارض چنانکه ان شاء الله

تعالی ... ابو هریرة و ابن عمر و دیگر صحابه ... و حدیث ابو بکرة ثقفی ... دید

آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعبیر فرموده اند بخلافت ... و جماعه روایت کرده اند که آن

حضرت صلی الله علیه و سلم خود دیده در رؤیت که هر دو صورت واقع شده باشد ...

... بعضی ... حدیث جابر ... و حدیث سمرة بن جندب ... رؤیا ...

... حدیث ابی هریرة و ابن عباس ... مرسل حسن بصری و از آنجمله تعریض

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخلافت خلفای ثلثه در امور که تعلق بخلافت دارد

... حدیث جبیر بن مطعم ان امراة اتت رسول الله صلی الله علیه و سلم ...

... و از آنجمله ... و حدیث انس ... المصطلق و حدیث سهل

بن ابی حثمة ... صلی الله علیه و سلم و حدیث ابو هریرة ...

بلکه تعیین آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلافت خلفای ثلثه و تعیین حدود خلافت خاصه در حدیثی

بر زبان مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قصه تسبیح الحصیات فی ایدی الخلفاء الثلثة علی الترتیب و حدیث انس نحو من

ذلک و حدیث ابی داود فی امره صلی الله علیه وسلم للصدیق بالخطبة ثم امره عمر بالخطبة و حدیث

ابی موسی الاشعری فی قصة القف و انما آنکه فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلفای ثلثه را کرم

الخلفاء الی ثمه تا حسن المسجد و حدیث عائشه و سفینه و آنچه آنجا احادیث وارد بر معامله منتظره

و قضیه که خلافت برای ایشان منعقد شود دلالت می نمود بر صحت خلافت ایشان و حدیث علی مرتضی و حذیفه

اقتدوا بالذین من بعدی ابا بکر الحدیث و حدیث حذیفه و غیره لا غنی لی عنهما هما من الدین بمنزلة السمع و البصر و فی

لفظ بمنزلة الرأس من الجسد و حدیث ابی سعید ... و اما وزیرای فی الارض فابو بکر و ابو عمر و ازان

جمله حدیث دلالت بر آنکه ترتیب دولت آنحضرت صلی الله علیه وسلم به چند نوع خواهد بود که نبوة و رحمة

ثم خلافة و رحمة و فی لفظ خلافة علی منهاج النبوة ثم یکون ملکا عضوضا و در جایی بعد زمان نبوة

خلافت علی منهاج حاصل شود و بعد از ان ملک عضوض پیش آید پس دانسته شد که خلافت ایشان خلافت علی

منهاج النبوة است و خلافت رحمت است از حدیث ابو عبیده و معاذ بن جبل و حذیفه و غیر ایشان

و الله اعلم و اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآنکه خیر الناس من قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم

ثم ینشأ قوم تسبق ایمانهم شهادتهم و شهاداتهم ایمانهم بروایة جماعة عظیمة منهم عمر و ابن مسعود

و عمران و حذیفه و غیرهم قرن اول زمان آنحضرت است صلی الله علیه وسلم از هجرت تا وفات

و قرن ثانی زمان شیخین و قرن ثالث زمان ذی النورین بعد از آن اختلافها پدید آمد و فتنها

ظاهر گردید تفصیل این اجمال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه که بعد قتل حضرت عثمان

بظهور پیوست در احادیث متواتره متکثرة الطرق بیان فرمودند چنانکه عنقریب مذکور

میگردد و ما قبل آنرا بوجوه متعدده از صفات خیر مخصوص گردانیدند و ما بعد آنرا

بانواع بسیار از صفات ذم نکوهیدند چون ملاحظه این طرق نمائیم مختلف اند در تعبیر و متحد

اند در اصل مقصود چون سی فروق بهم رسید که هر ادا از فروق تکه تفصیل بیان کرده است در تقسیم

حدیث خیر القرون قرنی ... وفات
قرن اول زمان آنحضرت
... و ثانی زمان شیخین و ثالث
زمان ذی النورین

بقرون ثلاثه عرفی آن قرون حیث الاجمال [illegible] اکثر عمر فتنه یا بهانه حرورانها
و باعتبار شیوع فتنها ظهیر ظهور و نسبت باسلامیه الجا موجود است فرد و حمل بر ظهور حق [illegible]
جمله احادیث داله برانکه ملت اسلامیه برانشود ماهی خواهد بود تا عاشی عبدالله [illegible]
کبیره مثل حدیث علقمه بن کرز و حدیث یکون نبیاکم رحمة [illegible] بانزال الاهمه [illegible]
و همچنین حدیث [illegible] که تا زمان حضرت عثمان اسلام متزاید بود و بعد از آن [illegible]
شد که خلافت ایشان خلافت راشده مبشر بها است و از انجمله حدیث ابن مسعود تدور رحی الاسلام لخمس
و ثلثین [illegible] ظهور فتنه عظیمه انذار نمودند که فان یهلکوا فسبیل من هلک [illegible]
الاسلام دلالت میکند بر استقامت امور خلافه [illegible] مراد باین کثرت فتوح و انتظام خلافت راشده
است پس خلافت این عزیزان خلافت راشده آمد و از انجمله حدیث [illegible] علی منهاج الخلافة ثم یکون
الملک [illegible] از اینجا دانسته شد که خلافت راشده منتهی خواهد بود [illegible] مدینه
اقامت نمودند و از انجمله احادیث داله برانکه عمر بن الخطاب غلق فتنه بود [illegible]
مثل حدیث حذیفه و آن اصح این باب است و حدیث عبدالله بن سلام و ابوذر و غیر ایشان [illegible]
بمیان واقع شد در زمان حضرت عمر هیچ فتنه برنخاست و این بهان تقاضای خلافت راشده عمر بن
الخطاب است و از انجمله احادیث داله برانکه حضرت عثمان در وقت فتنه برحق باشد و مخالفان او بر
باطل بودند و طرق این احادیث کثیرست از مسند ابن عمر و عبدالله بن حواله و مرة بن کعب و کعب
بن عجره و ابوهریره و حذیفه و عایشه و غیر ایشان حضرت عثمان هنگام فتنه خلیفه بود و مخالفان
او نقض خلافت او میخواستند پس خلافت او عندالله و عند رسوله ثابت بود و از انجمله احادیث
داله بر لوازم خلافت خاصه باکثرة آن و تشعب طرق آن و استدلال باین لوازم دو وجه
دارد یکی آنکه معنی خلافت خاصه منقح کنیم و معلوم کنیم خلافت خاصه با یکدیگر خلافت عامه صحیحه و
خلافت جابره متمیز شود بشناسیم باز هر یکی را از این معانی باید [illegible] و در خلفاء اثبات
نماییم و این صورت بالقطع دلالت میکند بر مقصود و صورت دیگر آنکه بر بعض لوازم اکتفا نماییم و آنرا

بادر

با دلیل او خلفا را اثبات کنیم و هم لازمی را دلیلی علی حده تقریر نمائیم و اکثر صحابه و تابعین باین
نوع سلوک کرده اند در حقیقت خلافت خلفا باین مسلک نشتافته و ایشان را بمحمل واحد دیده
بلکه بعضی بعضی را ذکر کردند و بعضی آخر را عذرات نمودند اعتمادا علی انه معلوم عندهم چنانکه در بعض
اوقات از مقدمتین القیاس یکی را ذکر کنند و از دیگری سکوت ورزند و حینئذ اصل استدلال تمام
باشد و در تقریر مسامحتی بکار برده باشند و جمعی دیگر اگر خصوصیات ایشان استدلال نمایند بیک لازم فقط
چون هر یکی مناسبت با اصل غرض و مطلوب داشت و حینئذ دلیل ظنی باشد یا خطابی پس جمعی از صحابه
بسوابق اسلامیه فقط استدلال کردند و جمعی ببشارة بالجنة فقط و جمعی بانکه با حضرت صدیق
و فاروق در معامله منتظر الامارة مشیر بودند و از این قبیل است استدلال بقول حضرت عائشه لو کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم مستخلفا لاستخلف ابابکر ثم عمر و جمعی بانکه خلفا را در شرع وصف
سابقین مقربین اثبات نموده اند و از همین قبیل است استدلال شیخ محی الدین بن عربی بر خلافت
بنا شده بر قاعده عظیم بامضمون که حقیقت نبوة وحی و عصمت است و حقیقت خلافت نبوة
وجود نمونه از هر یکی در خلیفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون فرمودند که فاروق محدث است و سکینه
بر زبان او نطق می نماید و فرمودند که شیطان از ظل فاروق میگریزد اثبات کردند خلافت
نبوة او را و جمعی بافضلیه هر یکی ماخوذ از حدیث عشره است و از حدیث کما نخیر در این مسلک
کثیر است که در احصا نیاید و متفطن لبیب می تواند از کلام ما طرق بسیار درست کرد را
فلا نطول الکلام در تقریر فتنی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان فرموده اند که بعد
انقضاء ایام خلافت خاصه بظهور رسد و آن مشتمل است بر دو مقصد یکی بیان فتنه که متصل
با نقضاء خلافت خاصه پیش آمد دوم بیان فتنه دیگر که تا قیام قیامت ببلا شود مقصد اول
باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث متواتره بالمعنی افاده فرمودند که حضرت
عثمان مقتول خواهد شد و نزدیک بقتل او فتنه عظیمه خواهد برخاست که تغیر اوضاع و رسوم
مردم کنند و بلای از مستطیر باشد زمانی که پیش از آن فتنه است آنرا باوصاف مدح ستوده

و علماء کرام اصحاب مناقب آنرا نگویند و استقصا نمودند در بیان آن فتنها که از جلالت و هیبت
جهانگیر خلایق شد هیچ فردی بحقیقت نامه بالغ بیان واضح ساختند که انتظام خلافت خاصه تا
وقت شهادت او بوده و بقیه برکات ایام خجسته وی با ختفا خود آورد و جانفشانی ما [illegible]
کردند که پرده از روی کار بر خاست و حجة الله بنبوت آن قایم شد و آن حضرت در حالی متحقق گشت
با آن وجه که حضرت مرتضی با وجود سبق قدم در سوابق اسلامیه و فضائل و صفات خلافت خاصه
انعقاد بیعت برای او و وجوب انقیاد رعیت فی حکم او به نسبت او متمکن شد در خلافت و در
اقطار ارض حکم او روا نگشت و تمامه مسلمین تحت حکم او سر فرو ننهادند و جهاد در زمان
وی رضی الله عنه بالکلیه منقطع شد و افتراق کلمه مسلمین بظهور پیوست و تا اینجا ایشان از
هجوم کشید مردم بحرب عظیمه با او پیش آمدند و دست او را از تصرف ملک کوتاه ساختند
و هر روز دایره سلطنت او [illegible] تنگتر شدن گرفت تا آنکه حضرت خود بگوشه
حوالی آن بر ایشان صافی نماند و هر چند این خلیفه در صفات کامل تفوق بر ایشان خلفی
نمیداشت لیکن مقاصد خلافت علی وجهها متحقق نگشت و بعد حضرت مرتضی جناب معاویه بن
ابی سفیان متمکن شد و اتفاق ناس بر وی بحصول پیوست و فرقه جامعه مسلمین میان بر خاست
ولی سوابق اسلامیه نداشت و لوازم خلافت خاصه در وی متحقق نشد بعد از آن پادشاهان
دیگر از مرکز حق دور تر افتادند کما لا یخفی پس خبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم با نقطاع خلافت
خاصه منتظمه افتاده از این جهت متحقق گشت اما آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار فرمودند
بمقتول شدن حضرت عثمان و آنکه او بر حق خواهد بود پس ثابت است بطرق بسیار عن ابن عمر
ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنة فقال یقتل هذا فیها مظلوما اخرجه الترمذی وعن
عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا عثمان لعل الله یقمصک قمیصا فان ارادوک علی
خلعه فلا تخلعه لهم اخرجه الترمذی وعن مرة بن کعب و عبد الله بن حوالة وکعب بن عجرة والفاظهم
متقاربة ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنة فقربها فمر رجل مقنع رأسه فقال رسول الله

[illegible] قال رسول الله

[illegible] كعب بن عجرة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] كما سمعت [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] وذكر ابو عمران زرارة بن عمرو [illegible] النبي

[illegible] فقال رايت [illegible]

[illegible] فقال النبي صلى الله عليه وسلم في [illegible]

[illegible] ... بعد رسول الله ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... اللهم ... [illegible]

[illegible] ... من ... [illegible]

[illegible] ... ابن مسعود ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... صلى الله عليه وسلم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... حديث ... ابن عباس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... وعن ... ابي بكرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم من رأى منكم رؤيا ... [illegible]

[illegible] ... السماء فوزنت انت وابو بكر ... [illegible]

وابو بكر ... فرجحت انت بابي بكر ووزن ابو بكر وعمر فرجح ابو بكر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم

رفع الميزان فرأينا الكراهية في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرجه ابو داود وعن سمرة بن

جندب ان رجلا قال يا رسول الله اني رأيت كأن دلوا دلي من السماء فجاء ابو بكر فأخذ بعراقيها فشرب شربا

ضعيفا ثم جاء عمر فأخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان فأخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع

ثم جاء علي فأخذ بعراقيها فانتشطت وانتضح عليه منها شيء وعن سهل بن ابي حثمة قال بايع اعرابي

النبي صلى الله عليه وسلم فقال علي للاعرابي ائت النبي صلى الله عليه وسلم فاسأله ان اتاه اجله من يقضيه

فاتى الاعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فسأله فقال يقضيك ابو بكر فخرج الى علي فاخبره فقال

ارجع فاسأله ان اتى على ابي بكر اجله من يقضيه فاتى الاعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فسأله

فقال يقضيك عمر فقال علي للاعرابي سله من بعد عمر فقال يقضيك عثمان فقال علي للاعرابي

ارجع الى النبي صلى الله عليه وسلم فسأله ان اتى على عثمان اجله من يقضيه فقال صلى الله عليه وسلم

ان يأتوا الى ابي بكر بعده عمر ... فان استطعت ان تموت فمت واخرج الحاكم عن انس قال
بعثني بنو المصطلق الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا سل لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى من ندفع
صدقاتنا بعدك قال فأتيته فسألته فقال الى ابي بكر فأتيتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع اليه فسله فان حدث
بابي بكر حدث فالى من فأتيته فسألته فقال الى عمر فقالوا ارجع اليه فسله فان حدث بعمر حدث فالى من
فأتيته فسألته فقال الى عثمان فأتيتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع اليه فسله فان حدث بعثمان حدث فالى من
فأتيته فسألته فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا آنحضرت صلى الله عليه وسلم خبر دادند
کرامت به حضرت مرتضی ... نشود و کار بر خاطر مبارک ایشان ... فرمودند اخرج الحاكم عن علي رضي الله
عنه قال ان مما عهد الي النبي صلى الله عليه وسلم ان الامة ستغدر بي بعده واخرج الحاكم عن ابن عباس قال
قال النبي صلى الله عليه وسلم لعلي اما انك ستلقى بعدي جهدا قال في سلامة من ديني قال في سلامة من دينك
واخرج ابو يعلى عن علي بن ابي طالب قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم آخذ بيدي ونحن نمشي في بعض
سكك المدينة اذ اتينا على حديقة فقلت يا رسول الله ما احسنها من حديقة قال لك في الجنة
احسن منها ثم مررنا باخرى فقلت يا رسول الله ما احسنها من حديقة قال لك في الجنة احسن منها
حتى مررنا بسبع حدائق كل ذلك اقول ما احسنها ويقول لك في الجنة احسن منها فلما خلا له الطريق اعتنقني
ثم اجهش باكيا قال قلت يا رسول الله ما يبكيك قال ضغائن في صدور اقوام لا يبدونها لك
الا من بعدي قلت يا رسول الله في سلامة من ديني قال في سلامة من دينك واخرج احمد عن علي
... في الآخرة وان تؤمروا عليا ولا اراكم فاعلين تجدوه هاديا مهديا يأخذ بكم الطريق
المستقيم واخرج الطبراني عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي انك مؤمر
مستخلف وانك مقتول وان هذه مخضوبة من هذه يعني لحيته من رأسه باز آنحضرت صلى الله
عليه وسلم خبر دادند از آن فتنه فرمودند و در بنا بتأكيد تمام نمودند و فرمودند شمشیرها را در
آن فتنه بشکنید و زه کمانها قطع کنید من حديث سعد بن ابي وقاص قال عند فتنة عثمان
اشهد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم

والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي قال قلت أفرأيت إن دخل علي بيتي وبسط يده
إلي ليقتلني قال كن كابن آدم ومن حديث ... أنه قال في الفتنة كسروا فيها قسيكم وقطعوا
فيها أوتاركم والزموا فيها أجواف بيوتكم وكونوا كابن آدم ومن حديث أم مالك
البهزية ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقربها قالت قلت يا رسول الله من خير الناس
فيها قال رجل في ماشيته يؤدي حقها ويعبد ربه ورجل آخذ برأس فرسه يخيف العدو ويخوفونه
ومن حديث أهبان بن صيفي حين دعاه علي إلى الخروج معه أن خليلي وابن عمك عهد إلي إذا
اختلف المسلمون أتخذ سيفا من خشب ومن حديث خباب بن الأرت عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم أنه ذكر فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها
خير من الساعي فإن أدركت ذلك فكن عبد الله المقتول ولا تكن عبد الله القاتل ومن حديث
عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه وسلم تكون فتنة المضطجع فيها خير من القاعد
القاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي خير من الراكب والراكب خير من
المجري قلت يا رسول الله ومتى ذلك قال ذلك أيام الهرج حين لا يأمن الرجل جليسه قلت فبم
تأمرني إن أدركت ذلك الزمان قال اكفف نفسك ويدك وادخل دارك الحديث
ومن حديث أبي هريرة قال يا أيها الناس أظلتكم فتن كأنها قطع الليل المظلم خير الناس فيها
صاحب شاء يأكل من رأس غنمه ورجل من وراء الدرب آخذ بعنان فرسه يأكل من سيفه ومن
حديث أبي بكرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ألا إنها ستكون فتن ألا ثم تكون فتنة
القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي فإذا نزلت
الأمر كان له إبل فليلحق بإبله ومن كان له غنم فليلحق بغنمه ومن كانت له أرض فليلحق بأرضه فقال
له رجل يا رسول الله أرأيت إن لم يكن له إبل ولا غنم ولا أرض قال فليأخذ حجرا فليدق به على
سيفه ثم لينج إن استطاع النجاء ثم قال اللهم هل بلغت ثلاثا ومن حديث محمد بن مسلمة قلت يا رسول
كيف أصنع إذا اختلف المصلون قال تخرج بسيفك إلى الحرة فتضربها به ثم تدخل بيتك حتى

بالكلية [illegible] و هو ما ثبت [illegible] حديث [illegible] حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم

[illegible] الروم [illegible] فقال تكون الفتن كقطع الليل

المظلم [illegible] يا رسول الله [illegible] فقال [illegible] إذا

اختلف [illegible] الإسلام [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] بعد [illegible] بود [illegible]

[illegible] بسنة [illegible]

[illegible] صحيح [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] الفتن [illegible]

[illegible] در حديث ابو هريرة [illegible] الخلافة بالمدينة و الملك

بالشام. و في المشكوة عن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] بالشام [illegible] تقسيم [illegible]

[illegible] و ديگر [illegible] ما تقدم من حديث [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] الذين آمنوا

منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم [illegible]

[illegible] خلفاء ثلثه [illegible] امامت [illegible]

[illegible] حديثي [illegible] عبد الله بن حوالة قال

[illegible] صلى الله عليه وسلم يا ابن حوالة إذا رأيت الخلافة قد نزلت الأرض المقدسة

فقد دنت الزلازل و البلابل و الأمور العظام و الساعة يومئذ أقرب من الناس من

[illegible] حديث [illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم حديثين قد رأيت أحدهما و أنا أنتظر الآخر حدثنا

أن الأمانة نزلت في جذر قلوب الرجال ثم نزل القرآن فعلموا من القرآن و علموا من السنة

بهما من بعضها ... الا ... قيام ... بسقط در ... ...
و ... ... بعضی ... ...
... ... اصيا و ... ...
... ... يا ايها ... ...
و ... ... كردن ... ... الا انت ... ...
... ... كذب خصوصا در حديث آنحضرت صلی الله عليه وسلم چنانچه خود فرمود خير
الناس قرنی ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم
ثم يفشو الكذب حتی يحلف الرجل ولا يستحلف ويشهد الرجل ولا يستشهد
اخرج مسلم عن ابي هريرة عن رسول الله صلی الله عليه وسلم انه قال يكون في آخر امتي اناس
يحدثونكم بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم فاياكم واياهم واخرج مسلم عن مجاهد قال جاء بشير بن
كعب العدوي الی ابن عباس فجعل يحدث ويقول قال رسول الله صلی الله عليه وسلم فجعل ابن
عباس لا يأذن لحديثه ولا ينظر اليه فقال يا ابن عباس ما لي لا اراك تسمع لحديثي احدثك
عن رسول الله صلی الله عليه وسلم ولا تسمع فقال ابن عباس انا كنا مرة اذا سمعنا رجلا يقول
قال رسول الله صلی الله عليه وسلم ابتدرته ابصارنا واصغينا اليه باذاننا فلما ركب الناس
الصعب والذلول لم ناخذ من الناس الا ما نعرف ... ... كه ... ...
... ... الصعب
والذلول بيان كرده ... وقوع اين فتنه ... ...
در احاديث حضرت ... مرفوعا وموقوفا اخرج مسلم عن ابي اسحاق قال لما احدثوا
تلك الاشياء بعد علي قال رجل من اصحاب علي قاتلهم الله اي علم افسدوا واخرج مسلم عن ابي بكر
بن عياش قال سمعت المغيرة يقول لم يكن يصدق علی علي في الحديث عنه الا من اصحاب
عبد الله بن مسعود واخرج مسلم عن ابن ابي مليكة قال كتبت الی ابن عباس اسأله ان

يكتب

[illegible]

[illegible]

[illegible] شعبان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعضكم [illegible] وانما قول موسى

[illegible] وفتناك فتونا [illegible]

[illegible]

[illegible] ابن مسعود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] القرآن [illegible]

[illegible] جابر [illegible]

[illegible] الترمذي [illegible]

[illegible] ابو داود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن أخرج البخاري [illegible]

[illegible]

وسلم هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات [illegible]

[illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الفقه ... حتى ... بعد ان يقع الامر اكان في الطلب ما لم يقع فقد كان من حدث فيه

بالنهي ... فقال لم يكن قال فدعه حتى يكون واخرج الدارمي عن عامر الشعبي قال سئل

عمار عن مسألة فقال هل كان هذا بعد قالوا لا قال فدعونا حتى يكون فاذا كان تجشمناها لكم واخرج

الدارمي عن مسروق قال كنت امشي مع ابي بن كعب فقال فتى ما تقول يا عماه كذا وكذا قال يا

ابن اخي اكان هذا قال لا قال فاعفنا حتى يكون واخرج الدارمي عن عبيد بن عمير قال ما رأيت قوما

كانوا خيرا من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم ما سألوه الا عن ثلث عشرة مسألة حتى قبض كلهن في

القرآن منهن يسألونك عن الخمر والميسر ويسألونك عن الشهر الحرام ويسألونك عن المحيض قال ما كانوا يسألون الا عما ينفعهم واخرج

الدارمي عن عبادة بن نسي وسئل عن امرأة ماتت مع قوم ليس لها ولي فقال ادركت اقواما ما كانوا

يشددون تشديدكم ولا يسألون مسائلكم واخرج الدارمي عن عطاء بن السائب قال سمعت عبد

الرحمن بن ابي ليلى يقول لقد ادركت في هذا المسجد عشرين ومائة من الانصار ما منهم من احد يحدث بحديث

الا ود ان اخاه كفاه الحديث ولا يسأل عن فتيا الا ود ان اخاه كفاه الفتيا واخرج الدارمي

عن داود قال سألت الشعبي كيف كنتم تصنعون اذا سئلتم قال على الخبير وقعت كان اذا سئل الرجل

قال لصاحبه افتهم فلا يزال حتى يرجع الى الاول واخرج الدارمي عن ابن المنكدر قال ان العالم يدخل

فيما بين الله وبين عباده فليطلب لنفسه المخرج واخرج الدارمي عن منصور قال الاعمش عن مجاهد

الرحمن كنا ... قال عبد الله ... الا ... بيت

... على المتنطعين ... صلى الله عليه وسلم ... عليهم ...

ابي بكر رضي الله عنه ... عمر رضي الله عنه ... عليهم ... تشدد ...

مترجم گويد ... با آنكه گويند من خلق الله ... ابو هريرة ... اخرج مسلم

من حديث محمد بن سيرين عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس يسألونكم عن

العلم حتى يقولوا هذا الله خلقنا فمن خلق الله قال وهو آخذ بيد رجل فقال صدق الله ورسوله قد سألني

اثنان وهذا الثالث او قال سألني واحد وهذا الثاني واخرج مسلم من حديث ابي سلمة عن ابي

هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الناس يسألونك يا ابا هريرة حتى يقولوا هذا الله فمن خلق

الله قال فبينا انا في المسجد اذ جاءني ناس من الاعراب فقالوا يا ابا هريرة هذا الله [illegible] فمن خلق الله قال فاخذ

حصى بكفه فرماهم ثم قال قوموا قوموا صدق خليلي ثم [illegible]

[illegible]

الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بنسخة من التوراة فقال يا رسول الله هذه نسخة من التوراة

فسكت فجعل يقرأ ووجه رسول الله صلى الله عليه وسلم يتغير فقال ابو بكر ثكلتك الثواكل ما ترى

ما بوجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر عمر الى وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اعوذ بالله

من غضب الله ومن غضب رسوله رضينا بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد صلى الله عليه وسلم نبيا فقال

رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفس محمد بيده لو بدا لكم موسى فاتبعتموه وتركتموني لضللتم

عن سواء السبيل ولو كان حيا وادرك نبوتي لاتبعني [illegible] قال يا

معشر المسلمين كيف تسألون اهل الكتاب عن شيء وكتابكم الذي انزل الله على نبيكم صلى الله عليه وسلم

احدث الاخبار بالله تقرؤونه محضا لم يشب وقد حدثكم الله ان اهل الكتاب قد بدلوا ما كتب الله وغيروا

[illegible] بايديهم الكتاب فقالوا هو من عند الله ليشتروا به ثمنا قليلا الا ينهاكم ما جاءكم من العلم

عن مسألتهم فلا والله ما رأينا منهم رجلا يسألكم عن الذي انزل عليكم [illegible]

[illegible] يتقرب بها الى الله عز وجل [illegible]

[illegible] ابن المبارك انا عمرو بن يحيى

قال سمعت ابي يحدث عن ابيه قال كنا نجلس على باب عبد الله بن مسعود قبل صلوة الغداة فاذا

خرج مشينا معه الى المسجد فجاءنا ابو موسى الاشعري فقال اخرج اليكم ابو عبد الرحمن بعد قلنا

لا فجلس معنا حتى خرج فلما خرج قمنا اليه جميعا فقال له ابو موسى يا ابا عبد الرحمن اني رأيت في المسجد

آنفا امرا انكرته ولم ار والحمد لله الا خيرا قال فما هو فقال ان عشت فستراه قال رأيت في المسجد

قوما حلقا جلوسا ينتظرون الصلوة في كل حلقة رجل وفي ايديهم حصى فيقول كبروا

... فيسبحون مائة قال فماذا قلت لهم قال
ما قلت لهم شيئا انتظار رأيك او انتظار أمرك قال أفلا أمرتهم أن يعدوا سيئاتهم وضمنت لهم
أن لا يضيع من حسناتهم ثم مضى ومضينا معه حتى أتى حلقة من تلك الحلق فوقف عليهم فقال ما هذا الذي
أراكم تصنعون قالوا يا أبا عبد الرحمن حصى نعد به التكبير والتهليل والتسبيح قال فعدوا سيئاتكم فأنا
ضامن أن لا يضيع من حسناتكم شيء ويحكم يا أمة محمد صلى الله عليه وسلم ما أسرع هلكتكم هؤلاء صحابة
نبيكم صلى الله عليه وسلم متوافرون وهذه ثيابه لم تبل وآنيته لم تكسر والذي نفسي بيده إنكم
لعلى ملة هي أهدى من ملة محمد صلى الله عليه وسلم أو مفتتحوا باب ضلالة قالوا والله يا أبا عبد الرحمن ما أردنا
إلا الخير قال وكم من مريد للخير لن يصيبه إن رسول الله صلى الله عليه وسلم حدثنا أن قوما يقرؤون
لا يجاوز تراقيهم وايم الله ما أدري لعل أكثرهم منكم ثم تولى عنهم فقال عمرو بن سلمة رأينا عامة
أولئك الحلق يطاعنونا يوم النهروان مع الخوارج وفي مصنف أبي بكر بن أبي شيبة قيل لابن
عمر تصلي الضحى قال لا قيل صلاها عمر قال لا قيل صلاها أبو بكر قال لا قيل صلاها رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال لا إخال وفي شرح السنة كان ابن عمر إذا سئل عن صلاة الضحى قال لا آمر بها ولا
أنهى عنها ولقد أصيب عثمان وما أرى أحدا يصليها وإنها لمن أحب ما أحدث الناس إلي
وفي جامع الدارمي عن يزيد [illegible] قال كان معاذ بن جبل رضي الله عنه يقول يفتح القرآن على الناس
حتى يقرأه المرأة والصبي والرجل فيقول الرجل قد قرأت القرآن فلم أتبع والله لأقومن به
فيهم لعلي أتبع فيقوم به فيهم فلا يتبع فيقول قد قرأت القرآن فلم أتبع وقد قمت به فيهم
فلم أتبع لأحتظرن في بيتي مسجدا لعلي أتبع فيحتظر في بيته مسجدا فلا يتبع فيقول قد قرأت القرآن فلم أتبع
وقمت به فلم أتبع وقد احتظرت في بيتي مسجدا فلم أتبع والله لآتينهم بحديث لا يجدونه
في كتاب الله ولم يسمعوه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي أتبع قال معاذ فإياكم وما
جاء به فإن ما جاء به ضلالة [illegible] وعظ و فتوی موقوف بود برای خلیفه بدون امر خلیفه وعظ
نمیگفتند و فتوی نمیدادند آخر بتغییر توقف بر رای خلیفه وعظ میگفتند و فتوی میدادند

و در بعث مشاوره با جماعه صالحین در فتوی موقوف ماند اخرج ابو داود عن عوف بن مالک
الاشجعی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص الا امیر او مامور او مختال واخرج الدارمی عن عمرو بن میمون
الاودی عن ابی مسعود قال قال عمر لابی مسعود الم انبأ او انبئت انک تفتی ولست بامیر ول حارها من
تولی قارها واخرج الدارمی عن المسیب بن رافع قال کانوا اذا نزلت بهم قضیة لیس فیها
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم اثر اجتمعوا لها واجمعوا فالحق فیما رأوا فالحق فیما رأوا و از انجمله
است که تا زمان حضرت عثمان اختلاف مسائل فقهیه واقع نشد و هرگاه اختلاف خلیفه جمع
میکردند و خلیفه بعد مشاوره امری اختیار میکرد و همان امر مجمع علیه میشد و هر فقیه بر خلاف
مرسوم خود فتوی میداد چون درین زمان اختلاف واقع شد و آنکه شهرستانی در کتاب ملل و نحل
گفته که بمجرد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختلاف پیدا آمد مقالات اختلاف آن نیست
بلکه در اثنای مشاوره اقوال متغایره گویند و باخر امری فیصل شود و همه بان امر اجماع کنند اختلاف
آنست که هر دو مستقر پیدا شود و هر یکی بجانب خود و هم وضع مخالف خود و بالجمله بعد
شهادت عثمان تغیر عجیب بهمرسید امت که علما و فقها و قرا اند چه شدند و مفسده عظیمه که بر آن مترتب
گشت آنکه در طبقات متاخر این تغیر را بهتیاد صفتها لست قیاله کردند اینجاست که اصل
او را خود از سنت بعد و لایه قایم نمودند بر تارک آن یا منقود آن اخرج الدارمی عن
ابراهیم عن علقمة عن عبد الله قال کیف انتم اذا لبستکم فتنة یهرم فیها الکبیر ویربو فیها
الصغیر اذا ترک منها شیء قیل ترکت السنة قالوا ومتی ذلک قال اذا ذهبت علماؤکم
وکثرت جهلاؤکم وکثرت قراؤکم وقلت فقهاؤکم وکثرت امراؤکم وقلت امناؤکم والتمست
الدنیا بعمل الآخرة وتفقه لغیر الدین و وازدهم وقوع قتال در میان مسلمین اخرج ابن ماجه
من حدیث اسید بن المتشمس قال حدثنا ابو موسی حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بین یدی
الساعة لهرجا قال قلت یا رسول الله ما الهرج قال القتل فقال بعض المسلمین یا رسول الله
انا نقتل الآن فی العام الواحد من المشرکین کذا وکذا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس

ليس بقتل المشركين ولكن يقتل بعضكم بعضا حتى يقتل الرجل جاره وابن عمه وذا قرابته فقال
بعض القوم يا رسول الله ومعنا عقولنا ذلك اليوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تنزع
عقول أكثر أهل ذلك الزمان ويخلف له هباء من الناس لا عقول لهم ثم قال الأشعري وايم الله إني
لأظنها مدركتي وإياكم وايم الله ما لي ولكم منها مخرج إن أدركتنا فيما عهد إلينا نبينا صلى الله عليه
وسلم إلا أن نخرج منها كما دخلنا فيها وأخرج ابن ماجه من حديث عبد الله بن شداد بن الهاد عن
معاذ بن جبل قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما صلاة فأطال فيها فلما انصرف قلنا أو قالوا يا رسول
الله أطلت اليوم الصلاة قال إني صليت صلاة رغبة ورهبة سألت الله عز وجل لأمتي ثلاثا فأعطاني
اثنتين ورد علي واحدة سألته أن لا يسلط عليهم عدوا من غيرهم فأعطانيها وسألته أن لا يهلكهم غرقا
فأعطانيها وسألته أن لا يجعل بأسهم بينهم فردها علي وأخرج ابن ماجه من حديث أبي قلابة الجرمي
عن أبي أسماء الرحبي عن ثوبان مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
زويت لي الأرض حتى رأيت مشارقها ومغاربها وأعطيت الكنزين الأصفر أو الأحمر والأبيض
يعني الذهب والفضة وقيل إن ملكك إلى حيث زوي لك وإني سألت الله عز وجل ثلاثا أن لا يسلط
على أمتي جوعا فيهلكهم به عامة وأن لا يلبسهم شيعا ويذيق بعضهم بأس بعض وإنه قيل لي إذا
قضيت قضاء فلا مرد له وإني لن أسلط على أمتك جوعا فيهلككم فيه ولن أجمع عليهم من بين
أقطارها حتى يفني بعضهم بعضا وإذا وضع السيف فلن يرفع عنهم إلى يوم القيامة وإن مما أتخوف
على أمتي أئمة مضلين وستعبد قبائل من أمتي الأوثان وستلحق قبائل من أمتي بالمشركين
وإن بين يدي الساعة دجالين كذابين قريبا من ثلاثين كلهم يزعم أنه نبي ولن تزال طائفة
من أمتي على الحق منصورين لا يضرهم من خالفهم حتى يأتي أمر الله عز وجل وقد وقع فقال وسنده [illegible]
بعد مقتل ذي النورين ظهرت ان اکثر بیان محتاج باشد [illegible] شیوع سب سلف صالح
في الترمذي في تعداد علامات القيامة وأن يلعن آخر هذه الأمة أولها وأخرج ابن ماجه
من حديث محمد بن المنكدر عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا لعن آخر هذه الأمة

اولیا فمن کفر بعد ما حکم بما انزل الله عز و جل و ظاهر است که بعد قتل حضرت عثمان رضی الله
عنه اهل اسلام مبتلا شدند بسبب حضرت مرتضی و در مستدرک نیز [illegible] کرده در لشکر حضرت مرتضی
[illegible] ظاهر شد و حضرت مرتضی چندین کس را بهمین گناه از لشکر اخراج کردند و [illegible]
حضرت عثمان شیعی تمام پیدا کرد چهارم افتراق مسلمین اخرجه ابن ماجه من حدیث ابی هریرة
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تفرقت الیهود علی احدی و سبعین فرقة
و تفرق امتی علی ثلث و سبعین فرقة و اخرج ابن ماجه من حدیث [illegible] عن عوف
بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افترقت الیهود علی احدی و سبعین فرقة فواحدة
فی الجنة و سبعون فی النار و افترقت النصاری علی ثنتین و سبعین فرقة فاحدی و سبعون
فی النار و واحدة فی الجنة والذی نفس محمد بیده لتفترقن امتی علی ثلث و سبعین فرقة واحدة
فی الجنة و ثنتان و سبعون فی النار قیل یا رسول الله من هم قال الجماعة و اخرج ابن ماجه
من حدیث قتادة عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان بنی اسرائیل افترقت
علی احدی و سبعین فرقة و ان امتی ستفترق علی ثنتین و سبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة
و هی الجماعة [illegible] خوارج [illegible] ذکر الخوارج [illegible]
و هذا حدیث متواتر بالمعنی اخرج ابن ماجه من حدیث زر عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم یخرج فی آخر الزمان قوم احداث الاسنان سفهاء الاحلام یقولون
من قول خیر الناس یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم یمرقون من الاسلام کما یمرق السهم من الرمیة
فمن لقیهم فلیقتلهم فان قتلهم اجر عند الله لمن قتلهم و اخرج ابن ماجه من حدیث ابی سلمة قال
قلت لابی سعید الخدری هل سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یذکر فی الحروریة شیئا فقال
سمعته یذکر قوما یتعبدون یحقر احدکم صلوته مع صلوتهم و صومه مع صومهم یمرقون من الدین
کما یمرق السهم من الرمیة اخذ سهمه فنظر فی نصله فلم یر شیئا فنظر فی رصافه فلم یر شیئا فنظر
فی قدحه فلم یر شیئا فنظر فی القذذ فتماری هل یری شیئا ام لا و اخرج ابن ماجه عن عبد الله

[illegible]

[illegible] الا [illegible] من [illegible] او سكونه [illegible]
[illegible] القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم [illegible]
[illegible] الطول واللحية [illegible] بالعراق [illegible] ابي [illegible]
قال كنا جلوسا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] اخرج ابن ماجه عن جابر
بن عبد الله قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجعرانة وهو يقسم التبر والغنائم وهو في حجر بلال
فقال رجل اعدل يا محمد فانك لم تعدل فقال ويلك ومن يعدل بعدي اذا لم اعدل فقال عمر دعني يا رسول
الله حتى اضرب عنق هذا المنافق فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذا في اصحاب او اصيحاب
له يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية اخرج ابن ماجه
عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ينشأ نشء يقرؤون القرآن
لا يجاوز تراقيهم كلما خرج قرن قطع قال ابن عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كلما خرج
قرن قطع اكثر من عشرين مرة حتى يخرج في عراضهم الدجال اخرج ابن ماجه عن [illegible]
عن [illegible] قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج قوم في آخر الزمان [illegible]
[illegible] يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم [illegible] فاذا لقيتموهم
فاقتلوهم [illegible] اخرج ابن ماجه عن ابن عمر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان مجوس هذه الامة المكذبون باقدار الله ان مرضوا
فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تشهدوهم وان لقيتموهم فلا تسلموا عليهم واخرج ابن ماجه عن
عكرمة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صنفان من هذه الامة ليس لهما في الاسلام
نصيب المرجئة والقدرية [illegible] اخرج الحاكم عن علي رضي الله عنه قال
دعاني رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا علي ان فيك من عيسى عليه السلام مثلا ابغضته اليهود
حتى بهتوا امه واحبته النصارى حتى انزلوه بالمنزلة التي ليس بها ثم قال الا وانه
يهلك فيّ اثنان محب مطري يقرظني بما ليس فيّ ومبغض مفتر يحمله شنآني على ان يبهتني الا واني لست

تجيء [illegible] ولكن [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم ما استطعت [illegible]

[illegible] فوق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] أخرج البخاري [illegible]

[illegible] سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

الخز والحرير والخمر والمعازف ولينزلن أقوام إلى جنب علم يروح عليهم بسارحة لهم يأتيهم لحاجة

فيقولون ارجع إلينا غدا فيبيتهم الله ويضع العلم ويمسخ آخرين قردة وخنازير إلى يوم القيامة وأخرج

ابن ماجة من حديث خالد بن معدان عن أبي أمامة الباهلي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا

تذهب الليالي والأيام حتى تشرب طائفة من أمتي الخمر يسمونها بغير اسمها [illegible]

[illegible] عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

ناس من أمتي الخمر [illegible] يسمونها إياه [illegible] في كتاب [illegible] الحافظ ابن حجر

العسقلاني [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حديث [illegible] عن حذيفة قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] فقلنا يا رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حديث حذيفة [illegible] أخرج البخاري وغيره من حديث أبي هريرة قال [illegible]

[illegible] و اعرابی [illegible] عنه قال [illegible]

[illegible] ابن [illegible] البغوی [illegible]

[illegible] اللطیفا [illegible]

[illegible] و اینچه [illegible] حضرت عثمان [illegible]

[illegible] اجر [illegible]

[illegible] عبد الرحمن [illegible] عبد الله بن مسعود [illegible] النبی صلی الله علیه و سلم قال [illegible]

[illegible] فی الصلوة [illegible] فقلت یا

رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] اقامت حج [illegible] حضرت [illegible]

خلیفه بذات خود [illegible] حضرت [illegible] برای [illegible] اقامت حج

بذات خود [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] در ایام خلافت [illegible]

[illegible] اقامت حج [illegible] اقامت حج ضمیمه خلافت بود [illegible]

[illegible] پادشاهان [illegible] اقامت

[illegible] اعتبار [illegible]

[illegible] فی الصحاح قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الدین

یسر و لن یشاد الدین احد الا غلبه فسددوا و قاربوا و ابشروا و استعینوا بالغدوة و الروحة

[illegible] وذكر البغوي في شرح السنة [illegible] من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] الشعبي [illegible] أمر [illegible]

[illegible]

[illegible] والجامع [illegible]

[illegible] فما عرفت [illegible]

[illegible] البغوي عن حذيفة قال قلت يا رسول

الله أيكون بعد هذا الخير شر كما كان قبله شر قال نعم قلت فما العصمة يا رسول الله قال السيف

قلت وهل بعد السيف بقية قال نعم تكون إمارة على أقذاء وهدنة على دخن قال قلت ثم ماذا

قال ثم ينشأ دعاة الضلالة فإن كان لله يومئذ في الأرض خليفة جلد ظهرك وأخذ مالك فالزمه

وإلا فمت وأنت عاض على جذل شجرة وفي لفظ قلت يا رسول الله إنا كنا في جاهلية وشر

فجاءنا الله بهذا الخير فهل بعد هذا الخير من شر قال نعم قلت وهل بعد ذلك الشر من خير قال نعم وفيه

دخن قلت وما دخنه قال قوم يهدون بغير هديي تعرف منهم وتنكر فقلت فهل بعد ذلك

الخير من شر قال نعم دعاة على أبواب جهنم من أجابهم إليها قذفوه فيها قلت يا رسول الله

صفهم لنا قال هم من جلدتنا ويتكلمون بألسنتنا قلت فما تأمرني إن أدركني ذلك قال تلزم

جماعة المسلمين وإمامهم قلت فإن لم يكن لهم جماعة ولا إمام قال فاعتزل تلك الفرق كلها ولو أن

تعض بأصل شجرة حتى يدركك الموت وأنت على ذلك أخرجه مسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال البغوي [illegible]

[illegible] فیقال فلان ان الا [illegible] الا [illegible] اولی معنا حضرت

عثمان [illegible] خلافت معاویه بن ابی سفیان [illegible] بعد خروج [illegible]

بن ابی سفیان [illegible] خلافت عبد الملک [illegible] در زمان حضرت

[illegible] اسلام [illegible] با اعتبار [illegible] مسلمین [illegible]

[illegible] فتنه [illegible] المسلمین [illegible]

کفار در بیت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] معین فرمودند

[illegible] اخرج البغوی عنه عن کرز بن

علقمة الخزاعی قال قال اعرابی یا رسول الله هل للاسلام من منتهی قال نعم ایما اهل

بیت من العرب او العجم اراد الله بهم خیرا ادخل علیهم الاسلام قال ثم ماذا یا رسول الله

قال ثم تقع الفتن کانها الظلل فقال الاعرابی کلا یا رسول الله فقال النبی صلی الله علیه وسلم

بلی والذی نفسی بیده ثم تعودون فیها اساود صبا یضرب بعضکم رقاب بعض [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] آنحضرت

علیه وسلم [illegible] فرمودند اخرج البغوی عن عوف بن مالک [illegible] اتیت

النبی صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک وهو فی قبة ادم فقال اعدد ستا بین یدی الساعة

موتی ثم فتح بیت المقدس ثم موتان یاخذ فیکم کقعاص الغنم ثم استفاضة المال حتی یعطی الرجل

مائة دینار فیظل ساخطا ثم فتنة لا یبقی بیت من العرب الا دخلته ثم هدنة تکون بینکم وبین

بنی الاصفر فیغدرون فیاتونکم تحت ثمانین غایة تحت کل غایة اثنا عشر الفا [illegible]

حضرت صلی الله علیه وسلم برفیق الاعلی [illegible] بیت المقدس فتح شد بعد از آن [illegible]

بعد از آن کثرت مال در زمان حضرت عثمان بعد از آن فتنه [illegible]

شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه [illegible] اخرج البغوی [illegible] حدیث [illegible]

[illegible] مالک بن یخامر عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عمران بیت المقدس

در این حدیث [illegible] الملحمة [illegible] فتح القسطنطینیة و خروج الدجال [illegible]

[illegible]

[illegible] بیت المقدس [illegible] قوم [illegible]

[illegible]

[illegible] عثمان [illegible] معاویه [illegible] سفیان [illegible]

[illegible]

[illegible] معاویه بن ابی سفیان [illegible]

دجال را [illegible] فتح قسطنطنیه [illegible] زیاده از هزار [illegible] فتح قسطنطنیه

گذشت و هنوز [illegible] از خروج دجال [illegible]

[illegible] تقوم الساعة [illegible]

[illegible] علامت قیامت [illegible]

[illegible] الساعة [illegible]

[illegible] احادیث [illegible]

[illegible]

[illegible] ابتداء [illegible]

[illegible] خروج دجال [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خروج دجال [illegible]

[illegible] حدیث [illegible]

[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] هذا الامر [illegible]

[illegible]

ثم يكون ملكا عضوضا ثم كائن عتوا وجبرية وفسادا في الامة يستحلون الحرير والخمور والفروج

ويرزقون على ذلك وينصرون ابدا حتى يلقوا الله عز وجل اخرجه ابو داود الطيالسي ثم اخرج ابن ابي شيبة

حديث عبد الرحمن بن عبد رب الكعبة قال دخلت المسجد فاذا عبد الله بن عمرو بن العاص جالس

في ظل الكعبة والناس مجتمعون عليه فاتيتهم فجلست اليه فقال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في

سفر فنزلنا منزلا فمنا من يصلح خباءه ومنا من ينتضل ومنا من هو في جشره اذ نادى منادي

رسول الله الصلوة جامعة فاجتمعنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انه لم يكن نبي قبلي الا كان

حقا عليه ان يدل امته على خير ما يعلمه لهم وينذرهم شر ما يعلمه لهم وان امتكم هذه جعلت عافيتها في اولها

وسيصيب آخرها بلاء وامور تنكرونها وتجيء فتنة فيرقق بعضها بعضا وتجيء الفتنة فيقول المؤمن هذه

مهلكتي ثم تنكشف وتجيء الفتنة فيقول المؤمن هذه هذه فمن احب ان يزحزح عن

النار ويدخل الجنة فلتأته منيته وهو يؤمن بالله واليوم الآخر وليأت الى الناس الذي

يحب ان يؤتى اليه ومن بايع اماما فاعطاه صفقة يده وثمرة قلبه فليطعه ان استطاع

فان جاء آخر ينازعه فاضربوا عنق الآخر فدنوت منه فقلت له انشدك

الله آنت سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فاهوى الى اذنيه وقلبه بيديه وقال سمعته اذناي

ووعاه قلبي اقول اخرج البخاري من حديث مرداس الاسلمي قال قال النبي

صلى الله عليه وسلم يذهب الصالحون الاول فالاول ويبقى حفالة كحفالة الشعير او التمر لا يباليهم

الله بالة ودر تفسير اين حديث از قول سعيد بن المسيب تعيين آن شده است

صلى الله عليه وسلم بيان فرموده اند كه در باب فتن و در باب تعيين ائمه و در احاديث

مستفيضه ... انتهى از قرة العينين في تفضيل الشيخين

... آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى شان ... احكام و ...

... شان ... فرمودند كه چون زمان ... ظاهر شود بايد

... و چنان ... غير مستحق خلافت ... خلافت

او ضمنا وا وقع الشيخ فيما فاته بدوم ترجيح كرده بشود ... در كتاب آمد
كسى صحيح اند ... گرديده در صحيح ... السمع والطاعة از حديث انس ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال اسمعوا واطيعوا وان استعمل عليكم عبد حبشي كان راسه زبيبة ومن حديث ام الحصين انها سمعت
النبي صلى الله عليه وسلم يخطب في حجة الوداع وهو يقول ولو استعمل عليكم عبد يقودكم بكتاب الله
فاسمعوا له واطيعوا ومن حديث عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال السمع والطاعة
على المرء المسلم فيما احب وكره ما لم يؤمر بمعصية فاذا امر بمعصية فلا سمع ولا طاعة ومن حديث علي
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا طاعة في معصية انما الطاعة في المعروف ومن حديث
النواس بن سمعان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق
ومن حديث عبادة بن الصامت قال دعانا النبي صلى الله عليه وسلم فبايعناه فقال فيما
اخذ علينا ان بايعنا على السمع والطاعة في منشطنا ومكرهنا وعسرنا ويسرنا واثرة علينا
وان لا ننازع الامر اهله الا ان تروا كفرا بواحا عندكم من الله فيه برهان ومن حديث ام
سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون عليكم امراء تعرفون وتنكرون فمن انكر
فقد برئ ومن كره فقد سلم ولكن من رضي وتابع قالوا افلا نقاتلهم قال لا ما صلوا لا ما صلوا
ومن حديث الحارث الاشعري ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله امر يحيى بن
زكريا بخمس كلمات ان يعمل بهن ويامر بني اسرائيل ان يعملوا بهن فكاد يبطئ فقال له
عيسى ان الله امرك بخمس كلمات ان تعمل بهن وتامر بني اسرائيل ان يعملوا بهن فاما ان تبلغهم
واما ان ابلغهم فقال يا اخي اني اخشى ان سبقتني ان اعذب او يخسف بي فجمع بني اسرائيل في بيت
المقدس حتى امتلأ المسجد وقعدوا على الشرفات فوعظهم ... ثم قال ان الله امرني بخمس
كلمات ان اعمل بهن وامركم ان تعملوا بهن اولهن ان تعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا فان مثل ذلك كمثل رجل اشترى
عبدا من خالص ماله بورق او ذهب فقال هذه داري وهذا عملي فاعمل وأد الي فكان يعمل ويؤدي
الى غير سيده فايكم يسره ان يكون عبده كذلك وان الله عز وجل خلقكم ورزقكم فاعبدوه

ولا تشركوا به شيئا وأمركم بالصلاة فإن الله ينصب وجهه لوجه عبده ما لم يلتفت فإذا صليتم فلا
تلتفتوا وأمركم بالصيام فإن مثل الصيام كمثل رجل معه صرة مسك في عصابة كلهم يعجب أن
يجد ريح المسك وأمركم بالصدقة فإن مثل ذلك كمثل رجل أسره العدو فأوثقوا يده إلى عنقه
فقربوه ليضربوا عنقه فقال هل لكم إلي أن أفدي نفسي فجعل يفتدي نفسه وأمركم بذكر الله كثيرا فإن مثل
ذلك كمثل رجل طلبه العدو سراعا في أثره فأتى حصنا حصينا فتحصن فيه وإن العبد أحصن ما يكون من الشيطان
إذا كان في ذكر الله عز وجل قال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنا آمركم بخمس الله أمرني بهن بالجماعة
وبالسمع والطاعة والهجرة والجهاد في سبيل الله وإنه من خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة
الإسلام من عنقه إلا أن يراجع ومن حديث أبي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
من فارق الجماعة وخرج من الطاعة فمات مات ميتة جاهلية ومن خرج على أمتي بسيفه يضرب برها وفاجرها
لا يتحاشى من مؤمنها ولا يفي لذي عهد بعهده فليس من أمتي ومن حديث عبد الله بن مسعود قال قال
لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إنكم سترون بعدي أثرة وأمورا تنكرونها قالوا فما تأمرنا يا رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال أدوا إليهم حقهم وسلوا الله حقكم ومن حديث وائل بن حجر قال سأل سلمة
بن يزيد الجعفي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله أرأيت إن قامت علينا أمراء يسألونا
حقهم ويمنعونا حقنا قال اسمعوا وأطيعوا فإنما عليهم ما حملوا وعليكم ما حملتم هذه الأحاديث
كلها البغوي تصحيح نمود چون بيعت براى تحقيق منعقد شد ورابطه او مستقر گشت اگر ديگرى بر وى خروج
نمايد قتال كند او را مى بايد كشت افضل آنكه اندر يا ساعى آن محفوظ أخرج البغوي من حديث عرفجة
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من خرج على أمتي وهم جميع يريد أن يفرق بينهم فاقتلوه كائنا من
كان وأخرج البغوي من حديث أبي نضرة عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
إذا بويع لخليفتين فاقتلوا الآخر منهما وأخرج البغوي من حديث أبي حازم عن أبي هريرة عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال كانت بنو إسرائيل تسوسهم الأنبياء كلما هلك نبي خلفه نبي وإنه لا نبي بعدي
وستكون خلفاء فيكثرون قالوا فما تأمرنا قال فوا ببيعة الأول فالأول أعطوهم حقهم فإن الله

... والسنة عليهم ... اخرج ... عن عبد الله بن عمرو بن العاص في قصة طويلة عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال من بايع اماما فاعطاه صفقة يده وثمرة قلبه فليطعه ما استطاع فان جاء
آخر ينازعه فاضربوا عنق الآخر [illegible]
اخرج مسلم عن ابي ذر قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف انت اذا كانت عليك
امراء يميتون الصلوة عن وقتها قال قلت فما تأمرني قال صل الصلوة لوقتها فان
ادركتها معهم فصل فانها لك نافلة [illegible]
[illegible] اخرج ابو داود عن [illegible] قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيأتيكم
ركب مبغضون فاذا جاؤكم فرحبوا بهم وخلوا بينهم وبين ما يبتغون فان عدلوا فلانفسهم وان
ظلموا فعليها وارضوهم فان تمام زكوتكم رضاهم وليدعوا لكم اخرج ابو داود عن جرير بن عبد الله
قال جاء ناس يعني من الاعراب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ان ناسا من المصدقين
يأتونا فيظلمونا فقال ارضوا مصدقيكم قالوا يا رسول الله وان ظلمونا قال ارضوا مصدقيكم
وان ظلمتم [illegible] مطلوب شد
اخرج الترمذي عن ابي هريرة قال مر رجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بشعب فيه عيينة
من ماء عذبة فاعجبته فقال لو اعتزلت الناس فاقمت في هذا الشعب فذكر لرسول الله صلى الله عليه
وسلم فقال لا تفعل فان مقام احدكم في سبيل الله افضل من صلوته في بيته سبعين عاما الا
تحبون ان يغفر الله لكم ويدخلكم الجنة اغزوا في سبيل الله من قاتل في سبيل الله فواق ناقة
وجبت له الجنة اخرج احمد عن ابي امامة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية
فمر رجل بغار فيه شيء من ماء فحدث نفسه بان يقيم فيه ويتخلى من الدنيا فاستأذن رسول
الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لم ابعث باليهودية
ولا بالنصرانية ولكني بعثت بالحنيفية السمحة والذي نفس محمد بيده لغدوة او روحة في
سبيل الله خير من الدنيا وما فيها ولمقام احدكم في الصف خير من صلوته ستين سنة اخرج

البغوي

البغوی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یکون خیر مال المسلم غنم

یتبع بها شعف الجبال و مواقع القطر یفر بدینه من الفتن. رواه البغوی عن ابی هریرة قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستکون فتن القاعد فیها خیر من القائم والقائم فیها خیر

من الماشی والماشی فیها خیر من الساعی من تشرف لها تستشرفه ومن وجد ملجأ او معاذا فلیعذ به

ترجمه [illegible] هجرت کرده [illegible] جایز باشد [illegible] عن سلمة

بن الاکوع انه دخل علی الحجاج فقال یا ابن الاکوع ارتددت علی عقبیک [illegible]

قال لا ولکن رسول الله صلی الله علیه وسلم اذن لی فی البدو [illegible] هجرت [illegible]

واجبات [illegible] عن ابی بکر رضی الله

عنه قال یا ایها الناس انکم تقرؤون هذه الآیة یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم

من ضل اذا اهتدیتم فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الناس اذا رأوا

منکرا فلم یغیروه یوشک ان یعمهم الله بعقابه [illegible] الترمذی وابن ماجه عن ابی ثعلبة الخشنی

فی قوله تعالی علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم فقال اما والله لقد سألت عنها رسول الله

صلی الله علیه وسلم فقال بل ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن المنکر حتی اذا رأیت شحا مطاعا

وهوی متبعا ودنیا مؤثرة واعجاب کل ذی رأی برأیه ورأیت امرا لابد لک منه فعلیک نفسک

ودع امر العوام فان من ورائکم ایام الصبر فمن صبر فیهن کان کمن قبض علی الجمر للعامل فیهن اجر

خمسین رجلا یعملون مثل عمله قالوا یا رسول الله اجر خمسین منهم قال اجر خمسین منکم [illegible]

عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کیف بک اذا ابقیت فی حثالة

من الناس مرجت عهودهم وأماناتهم واختلفوا فکانوا هکذا وشبک بین اصابعه قال فبم

تأمرنی قال علیک بما تعرف ودع ما تنکر وعلیک بخاصة [illegible]

الزم بیتک واملک علیک لسانک وخذ ما تعرف ودع ما تنکر وعلیک بأمر خاصة نفسک

ودع امر العامة [illegible]

... [illegible] في الزوائد صاحب ... رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
في حجة الوداع أمر الناس ... ثم قال ألا هل بلغت قالوا اللهم نعم ثم قال إذا ... قريش ... فيما
... [illegible] ... [illegible] ... در معانی عظیم بود ...
... [illegible] ... في المشكوة عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم ... في آخر الزمان ... [illegible] ...
... [illegible] ... الصواعق ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ...
... [illegible] ... [illegible] ...
عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي بعثه الله في أمة قبلي إلا كان له من أمته
حواريون وأصحاب يأخذون بسنته ويقتدون بأمره ثم إنها تخلف من بعدهم خلوف يقولون ما
لا يفعلون ويفعلون ما لا يؤمرون فمن جاهدهم بيده فهو مؤمن ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن ومن
جاهدهم بقلبه فهو مؤمن وليس وراء ذلك من الإيمان حبة خردل في المشكوة عن ابن مسعود قال
من كان مستنا فليستن بمن قد مات فإن الحي لا تؤمن عليه الفتنة أولئك أصحاب محمد رسول الله صلى
الله عليه وسلم كانوا أفضل هذه الأمة أبرها قلوبا وأعمقها علما وأقلها تكلفا اختارهم الله
لصحبة نبيه ولإقامة دينه فاعرفوا لهم فضلهم واتبعوهم وتمسكوا بما استطعتم من أخلاقهم
وسيرهم فإنهم كانوا على الهدى المستقيم رواه رزين وأخرج ابن ماجه عن العرباض بن سارية
قال قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم فوعظنا موعظة بليغة وجلت منها القلوب
وذرفت منها العيون فقيل يا رسول الله وعظتنا موعظة مودع فاعهد إلينا بعهد فقال عليكم
بتقوى الله والسمع والطاعة وإن عبدا حبشيا وسترون من بعدي اختلافا شديدا فعليكم
بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ وإياكم والأمور المحدثات
... [illegible] ... [illegible] ...

بقال لها عائشة قالت ذا بنت ابن مسعود تؤتى الرجال والنساء بجور ودشمن او دست ستم قوی مراد
اهل علم فاسست الامور والسبب الاول لنا اعلی انطره و معلوم گرد که عبد الله بن مسعود
در اخر ایام خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه وقوع فتنه ها و ظلم شد از اولی الامر فرموده
شد بودن الی یوم اولی باس شدید بیا موسم او سلطین عهد رسالت تا عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
منع نمودند از قتال و امر کرد فرمودند نصحوا با عهد و فیه فرق نیست در اینکا دعوه خلیفه سبب
دیده بیا قتال امر کرد و در تحریم تخلف و انکار واجب باشد فعود و در اینها ختص حضرت پیغمبر
نضا عضا اجیال ما نکند [illegible] سنت سنت واخرج الترمذی عن بلال بن الحارث قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احیی سنة من سنتی قد امیتت بعدی فان له من الاجر مثل اجور من
عمل بها من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا ومن ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله ورسوله کان علیه
مثل آثام من عمل بها لا ینقص ذلک من اوزارهم شیئا واخرج الترمذی واخرج ابو داود عن
ابی ثعلبة الخشنی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فان من ورائکم ایام الصبر الصبر فیهن کان کقبض
علی الجمر للعامل فیهن اجر خمسین رجلا یعملون مثل عمله قال یا رسول الله اجر خمسین منهم قال
اجر خمسین منکم واخرج البغوی عن معقل بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال العبادة
فی الهرج کهجرة الی چهارم در حدیث آن ایام بهتر باشد از ذکر قوم آخر قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان امراؤکم خیارکم واغنیاؤکم سمحاءکم وامورکم شوری بینکم
فظهر الارض خیر لکم من بطنها واذا کان امراؤکم شرارکم واغنیاؤکم بخلاءکم وامورکم الی نسائکم
فبطن الارض خیر لکم من ظهرها پانزدهم اظهار کلمه حق نزد یک سلطان جابر افضل جهاد باشد
واخرج البغوی عن ابی امامة ان رجلا قال یا رسول الله ای الجهاد افضل فسکت رسول الله صلی الله
علیه وسلم حتی رمی الجمرة الاولی فاعرض عنه ثم قال عند الجمرة الوسطی فاعرض عنه فلما رمی جمرة
العقبة ووضع رجله فی الغرز قال این السائل قال انا یا رسول الله قال افضل الجهاد
کلمة حق عند سلطان جابر بازده وقایع عجیبه واقع شد که بلسان حال دلالت کرد بر اینکه

از [illegible] تاريخ بركات ابو هريرة مخصوص في المشكوة عن ابي هريرة قال اتيت النبي صلى الله عليه وسلم

بتمرات فقلت يا رسول الله ادع الله فيهن بالبركة فضمهن ثم دعا لي فيهن بالبركة وقال خذهن واجعلهن

في مزودك كلما اردت ان تاخذ منه شيئا فادخل فيه يدك فخذه ولا تنثره نثرا فقد حملت من ذلك

التمر كذا وكذا من وسق في سبيل الله فكنا ناكل منه ونطعم وكان لا يفارق حقوي حتى كان يوم قتل

عثمان فانه انقطع اخرج البخاري عن انس ان [illegible] قال اتخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما من

فضة فكان في يده ثم كان بعد في يد ابي بكر ثم كان في يد عمر ثم كان في يد عثمان حتى وقع منه

في بئر اريس نقشه محمد رسول الله اخرج البخاري عن انس رضي الله عنه قال كان خاتم النبي صلى الله عليه

وسلم في يده وفي يد ابي بكر بعده وفي يد عمر بعد ابي بكر قال فلما كان عثمان جلس على بئر اريس فاخرج

الخاتم فجعل يعبث به فسقط قال فاختلفنا ثلاثة ايام مع عثمان فننزح البئر فلم نجده واخرج ابو عمر

قال قام جهجاه الغفاري الى عثمان وهو على المنبر فاخذ العصا من يده فكسرها على ركبته

قال [illegible] في ركبته الاكلة فقم فاسأل الله ان يعيد حتى انفست التي اخذ منها عصا عبادة فقام

[illegible] الله [illegible] فخرج بعد الا بجنازته واخرج ابو يعلى مرفوعا قال السيد المحدث الحسن بن علي

رضي الله عنه انه قام خطيبا فقال ايها الناس رايت البارحة في منامي عجبا رايت الرب تعالى فوق عرشه

فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قام عند قائمة من قوائم العرش فجاء ابو بكر فوضع يده على منكب

رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على منكب ابي بكر ثم جاء عثمان فكان بيده راسه فقال

رب سل عبادك فيم قتلوني فانبعث من السماء ميزابان من دم في الارض قال فقيل لعلي الا ترى ما يحدث

به الحسن قال يحدث بما راى واخرج ابو نعيم عن سعيد بن المسيب ان زيد بن خارجة توفي في زمن عثمان بن

عفان فسجي بثوب ثم انهم سمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم فقال احمد احمد في الكتاب الاول صدق

صدق ابو بكر الصديق الضعيف في نفسه القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر

بن الخطاب القوي الامين في الكتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت

اربع وبقيت اثنتان اتت الفتن واكل الشديد الضعيف وقامت الساعة [illegible]

[illegible]

و ما بين يديه ثم هلكت [illegible] ثم بعث [illegible] في مسنده ثم [illegible] فقال ان [illegible]

بن [illegible] مسنده [illegible] سعيد بن المسيب [illegible] الصالحين [illegible]

[illegible] داده اند اخرج الطبراني [illegible] عن [illegible] [illegible]

[illegible] امير [illegible] في [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ابوبكر

[illegible] في امر [illegible] [illegible]

[illegible] عن عبد الله بن سلام قال لقد فتح الناس على انفسهم

[illegible] لا يغلق عليهم الى قيام الساعة قال واخرج ابوبكر [illegible] عبد الله بن سلام

[illegible] لا [illegible] الى يوم [illegible] واخرج احمد عن جرير في قصة بعث

رسول الله صلى الله عليه وسلم اياه الى اليمن [illegible] فقال لي يا جرير [illegible]

[illegible] في الآخر واذا كانت بالسيف غضبتم غضب الملوك [illegible]

از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده عظم این قضیه در وقت [illegible] ابوبکر [illegible]

سعيد مولى ابن مسعود قال قال عبد الله والله لئن قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا [illegible] قال

[illegible] [illegible] اخرج ابو [illegible]

بن [illegible] امير [illegible] على المنبر [illegible] عثمان [illegible] ثم قال [illegible]

[illegible] محمد صلی الله علیه وسلم [illegible]

اختلاف زمان سابق ولاحق بطول انجامید و نزدیک بآن رسید که ترتیب از هم گسسته شود

[illegible] بعضی [illegible]

[illegible] در [illegible] نقل [illegible] یافته میشود [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

وسلم [illegible] قتل حضرت عثمان [illegible] اشاره ساخته اند و آنرا [illegible]

[illegible] آن یافته نشود [illegible] فرموده اند [illegible] حاصل [illegible]

و زمان پیغمبر [illegible] وقت خلافت [illegible] منقطع شود و [illegible]

[illegible] آید و [illegible] نصوص [illegible] دلالت [illegible] بر [illegible] مقالات [illegible]

[illegible] عادت [illegible]

[illegible] مرتبه [illegible] [illegible]

[illegible] انقطاع خلافت [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] امت [illegible] فی المیزان [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] [illegible]

[illegible]

و در مرتبه چهارم [illegible] گردید و در قصه [illegible]

و در قصه [illegible] الخلفاء [illegible] و در قصه [illegible]

[illegible] و در قصه [illegible]

[illegible] الی [illegible] دلالت [illegible]

[illegible] قال البغوی اراد بالدین الملک

[illegible] بنی امیه [illegible] الی بنی العباس و کان ما

[illegible] الدعاة [illegible]

[illegible] الخلافة بالمدینة والملک بالشام [illegible]

[illegible] الخلافة [illegible]

[illegible] خلافت [illegible]

[illegible] اجماع [illegible] مسلمین [illegible]

[illegible] حکمت الهی مقتضی [illegible]

حسن [illegible]

پس در مقالات اهل این مجلس مفقود شد نقد و صفت اجماع کلمه مسلمین و عدم انتظام ملک [illegible]

نصی بعضی است که در خلافت ها پیدا [illegible] اختلاف [illegible] و [illegible] منعقد شد

[illegible] و فرقت مسلمین پدیدار گشت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مطلب علم را امری که از جناب او استفاده کنند [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] [illegible] استفاده [illegible]

صورت [illegible] و در موقت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] با وصاف [illegible] که ما موجود [illegible] [illegible] بالفعل [illegible]

تا [illegible] مجتمع [illegible] سیاست [illegible] با وصاف [illegible]

مستعد [illegible] جهت [illegible] ندارد [illegible] باوصاف [illegible]

تا [illegible] اجتماع مسلمین [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] پیدا شد [illegible] حکایت این فرقت [illegible] از آن [illegible]

تسلط یافت و فرقه از میان رفت و احکام خلافت [illegible] که آنحضرت [illegible]

جمعی از احادیث که شرح آن [illegible] بودند [illegible]

از اینجا سبب [illegible] طریقه تطبیق بعض به بعض [illegible]

باشد [illegible] اگر تحقیق طریقه است [illegible] احکام از احادیث متفرقه ندانسته باشد [illegible]

باید که [illegible] را از دخول در معارک [illegible] عذر دارد کسی که دانسته باشد [illegible]

می‌باید دیده را ندیده و شنیده را ناشنیده [illegible] که یعرف الاقوال بالرجال

و لا یعرف الرجال بالاقوال [illegible] [illegible] این مبحث

تمام شد [illegible] مقصد [illegible] از آن ختم نمایم [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

مذکور است و در مرتبه ثانی حکمی جداگانه فرموده که کل یوم هو فی شأن و چند [illegible] از [illegible] السلطنة [illegible]

اوصیا [illegible] ظلال الله اند و در هر موضعی ضیق [illegible] صعب [illegible] نهاده اند

[illegible] تغییر و تبدیل نخواهد بود [illegible] الغوایة [illegible] از نظام [illegible] دقیقه [illegible] است که

نظام و [illegible] تا [illegible] شود [illegible] انتقام ظالم [illegible] احوال [illegible]

[illegible] که [illegible] انتقام [illegible] الا [illegible]

[illegible] تا اگر غیرت الهی [illegible] السموات و الارض [illegible]

[illegible] اعدا [illegible] انداز [illegible]

[illegible] موجب [illegible] این [illegible] آفتاب عالمتاب [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] خلیفه [illegible] قوت میکند [illegible]

[illegible] عقوبت [illegible]

عقوبت کنند [illegible] عقوبت [illegible]

[illegible] عقوبت [illegible]

[illegible] کنند [illegible] مقدرات [illegible]

[illegible] تغیرات عالم [illegible]

[illegible] غلط است [illegible]

[illegible] حکمت نخواهد کرد [illegible]

[illegible] نخواهد ساخت [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible]

[illegible] خواهد

[illegible] خواهند فرمود [illegible]

[illegible] فرموده اند و بعد از آن حکم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] احادیث [illegible]

انس بن مالک قال قلنا یا رسول الله متی نترک الامر بالمعروف والنهی عن المنکر قال اذا ظهر فیکم

ما ظهر فی الامم قبلکم قلنا یا رسول الله وما ظهر فی الامم قبلنا قال الملک فی صغارکم والفاحشة فی کبارکم

والعلم فی رذالکم قال زید تفسیر معنی قول النبی صلی الله علیه وسلم والعلم فی رذالکم اذا کان العلم

فی الفساق [illegible] ابی بکر الصدیق [illegible]

[illegible]

فقلت یا عبد الله [illegible] قال ما رأیت السعید [illegible]

[illegible] عن عیاض بن عبد الله انه سمع ابا سعید الخدری یقول [illegible]

رسول الله صلى الله عليه وسلم قعد على المنبر فقال انما اخشى عليكم بعدي ما يفتح عليكم من
زهرة الدنيا فقال رجل يا رسول الله او يأتي الخير بالشر فصمت رسول الله صلى الله عليه وسلم ساعة ثم
[illegible] ... [illegible] قال اين السائل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الخير لا يأتي الا
بالخير وان مما ينبت الربيع يقتل حبطا او يلم الا آكلة الخضر اكلت حتى اذا امتدت
خاصرتاها استقبلت الشمس فثلطت وبالت ثم رتعت وان هذا المال خضرة حلوة
[illegible] ومن يأخذه بغير حقه كالذي يأكل ولا يشبع [illegible] عن عبد الله بن عمرو
بن العاص عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال اذا فتحت عليكم فارس والروم اي قوم
انتم قال عبد الرحمن بن عوف نقول كما امرنا الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم او غير ذلك
تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون او نحو ذلك ثم تنطلقون في مساكين [illegible]
فتجعلون بعضهم على رقاب بعض وعن ابن شهاب عن عروة بن الزبير ان المسور بن مخرمة اخبره
عن عمرو بن عوف وكان شهد بدرا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم بعث ابا عبيدة بن الجراح الى البحرين يأتي بجزيتها وكان النبي صلى الله عليه وسلم هو صالح اهل
البحرين وامر عليهم العلاء بن الحضرمي فقدم ابو عبيدة بمال من البحرين فسمعت الانصار بقدوم ابي عبيدة
فوافوا صلاة الفجر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم انصرف فتعرضوا
له فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم حين رآهم ثم قال اظنكم سمعتم ان ابا عبيدة قدم بشيء
من البحرين قالوا اجل يا رسول الله قال ابشروا واملوا ما يسركم فوالله ما الفقر اخشى عليكم ولكني
اخشى عليكم ان تبسط الدنيا كما بسطت على من كان قبلكم فتنافسوها كما تنافسوها فتهلككم كما اهلكتهم وفي المشكاة
[illegible] في الآخرة [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... كه ان مركز در زمان [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

اما الترمذي ... مسلم ... لا تزال طائفة من امتي قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم ... حتى يأتي

امر الله وهم ظاهرون على الناس اخرجه الشيخان عن ... عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

ان الاسلام بدأ غريبا وسيعود غريبا فطوبى للغرباء اخرجه ... ابن ماجه عن انس ... قال

الله صلى الله عليه وسلم قال ان الاسلام بدأ غريبا وسيعود غريبا فطوبى للغرباء اخرجه ابن ماجه عن

... قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الاسلام بدأ غريبا وسيعود غريبا فطوبى للغرباء قال قيل

الغرباء قال النزاع من القبائل ... اخرجه ... عن ... الى ...

صلى الله عليه وسلم ... [illegible] ... صلى الله عليه وسلم ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... في المشكوة عن حذيفة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول تعرض الفتن على القلوب

كالحصير عودا عودا فاي قلب اشربها نكتت فيه نكتة سوداء واي قلب انكرها نكتت فيه نكتة

بيضاء حتى تصير على قلبين ابيض مثل الصفا فلا تضره فتنة ما دامت السموات والارض والآخر اسود مربادا كالكوز

مجخيا لا يعرف معروفا ولا ينكر منكرا الا ما اشرب من هواه اخرجه مسلم ... آنحضرت صلى الله عليه

وسلم ... [illegible] ... طبقه ... [illegible] ... طبقه

... [illegible] ... عن ابن مسعود رضي الله عنه

... عليه وسلم قال خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ...

... ثم الذين يلونهم ... [illegible]

[illegible] فرموده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امتی علی خمس طبقات [illegible]

[illegible] و اما الطبقة الثالثة [illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] و علومی که [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] علوم را [illegible] اند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الی البر والتقوی [illegible]

با اعمال خیر بر سبیل [illegible] باشد [illegible] اعمال [illegible] در طریق [illegible]

[illegible] با عدم صحبت اعمال بمانند هرکه [illegible] مطلوب بود

[illegible] اعمال و تهذیب [illegible] اعمال او را [illegible]

اعمال [illegible] اعمال غلبه [illegible]

موانع قبول اعمال را نتوانست [illegible] رفع کردن [illegible]

[illegible] اهل التواصل [illegible] و در طبقه [illegible]

[illegible] اعمال [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] در این طبقه [illegible]

صحبت [illegible] اهل التدابیر و التعالیم و در طبقه [illegible]

[illegible] که با اعمال [illegible] و در این طبقه [illegible]

[illegible] می کنند [illegible] اهل المقامات و الاحوال [illegible]

الهی [illegible] میباشد [illegible] و الکلام فی هذا الفصول [illegible]

الحسن از این [illegible] می توان شناخت [illegible] عبد الله بن عباس [illegible]

رضی الله عنهم در کدام منزلت بوده اند [illegible]

در کدام مرتبه [illegible] باید دانست که معاویة بن ابو سفیان رضی الله عنه از اصحاب

آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صاحب فضیلت جلیله [illegible] صحابه رضوان الله علیهم اجمعین

زنهار در حق او سوء ظن نکنی و در ورطه سب [illegible]

روا [illegible] و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی

بیده لو انفق احدکم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه متفق علیه و عن ابی بکرة

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للحسن بن علی ان ابنی هذا سید و لعل الله ان یصلح

الله به بین فئتین من [illegible] و فی روایة لعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین عظیمتین

و اخرج الترمذي من حديث عبد الرحمن بن ابي عميرة وكان من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم عن
النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لمعاوية اللهم اجعله هاديا مهديا واهد به و اخرج ابن عدي و ابن عساكر
و ابن ... عن مسلمة قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لمعاوية اللهم علمه الكتاب ومكن له في البلاد
وقه العذاب و اخرج الترمذي من حديث عمير بن سعد سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اللهم اهد به
و مخفي نماند كه دعاهاي آنحضرت مستجاب بود از طرق كثيره معلوم شده كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم معاويه را
[illegible] ... و آنحضرت صلى الله عليه وسلم حريص بر امت ... و از فرمود
دانسته كه وقال الله تعالى حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم پس رافت كامله آنحضرت عليه الصلوة و
السلام بر امت اقتضا فرموده كه خليفه ايشان را دعا بهدايت و اهتدا نمايد و اخرج
الديلمي عن الحسن بن علي قال سمعت عليا يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تذهب الايام
والليالي حتى يملك معاوية و اخرج الآجري في كتاب الشريعة عن عبد الملك بن عمير قال قال معاوية
ما زلت في طمع من الخلافة منذ سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا معاوية ان
ملكت فاحسن وقد صح من حديث ام حرام ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اول جيش من امتي
يغزون البحر قد اوجبوا وكان اول من غزا في البحر معاوية في زمان عثمان بن عفان و
كانت ام حرام في جيشه فماتت بعد ما خرجت من البحر وقد استفاض ان النبي صلى الله عليه
وسلم استكتبه وهو لا يستكتب الا عدلا امينا وقد روى الآجري من طرق متعددة ان
ذلك كان باشارة من جبريل ومعاوية بن ابي سفيان ... خليفه ولكن اول الملوك
ان الملوك ... يسمون الملوك ... و از ... شريفه آنحضرت صلى الله عليه وسلم ... تبرك
با خود داشت وقت وفات وصيت نمود كه آنرا در ماخر او بگذارند و بعضي ... شعر
ناخن ... [illegible] ... آن ... اخرج احمد عن عبد الله بن عامر اليحصبي
قال سمعت معاوية يحدث وهو يقول اياكم و احاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم
الا حديثا كان على عهد عمر وان عمر رضي الله عنه اخاف الناس في الله عز وجل تنبيه چهارم

تغییر او صلح یا امر مالی دیگر قید قسمت دوم قسمی را حکمی است علاوه بعضی از آن قبیل است که

اخیار رسیده را عدالت و دوام نیست مثل قطر و امثال آن و کثرة لبث در مکه مثلا یا مکلف است [illegible]

العرف چنانچه اخبار معتدل الاخلاق و زیاده در الکم آخری التسوار [illegible] عن عمر قال رسول الله صلی الله

علیه و سلم ان الناس [illegible] لا یبال الا منیة الاخلاق [illegible] بالعاده حکم تقسیم آنست که تکلیف [illegible]

دارست [illegible] منوط باختیار تغیرات خود نیست [illegible] تقسیم مقصود [illegible]

از وصول کمال مطلوب [illegible] اگرچه باختیار نباشد و بعضی از آن قبیل است که باختیار آدمی

واقع میشود و اقسام [illegible] منقسم [illegible] یکی آنکه ارتکاب کنند منهی عنه را مثل شرب خمر

و ترک [illegible] با ترک [illegible] صلوة و [illegible] که [illegible] دیگر

آنکه التزام کنند [illegible] التزام سنن مؤکده یا [illegible] منهی [illegible]

لازم [illegible] اجزا [illegible] در این قسم [illegible] مثل [illegible]

در تقسیم [illegible] تحقق [illegible] که [illegible]

از [illegible] صورة [illegible] که [illegible]

[illegible] التزام [illegible] اشتهار [illegible]

اما این [illegible] سوم آنکه لازم گیرد [illegible] مباحی

را [illegible] مباحی [illegible] زمانه [illegible] گردد [illegible]

باقی [illegible] لوم [illegible] الا بالعرض [illegible] آید [illegible]

و صنفی [illegible] دیگر تحقق گردد با قرب [illegible] اجزا [illegible] باشد [illegible] تعریف [illegible]

[illegible] جمیع اشیای [illegible] که [illegible] کتاب [illegible] احادیث مشهوره یا قیاس جلی یا اجماع

[illegible] خصوصا ایام [illegible] خاصه که [illegible] برکات [illegible]

[illegible] اقسام [illegible] در بعضی [illegible] تحقق [illegible] معذور [illegible] استدلال

[illegible] یا [illegible] در خلاف [illegible] مخالف [illegible]

قیاس مقدمه اجتهادیه [illegible] بتغیر معارض ثابت شود و نیز موثر ناو [illegible] که آنحضرت [illegible]
[illegible] تغیر [illegible] شود و [illegible] پرده برخاست و [illegible] گاهی [illegible]
[illegible] گردد و ثانیا [illegible] آنکه [illegible] مقدمات ثابت گردد و [illegible] است
[illegible] که المجتهد [illegible] اذا اصاب [illegible] و اذا اخطأ [illegible] معذور و [illegible] ثالثا [illegible]
[illegible] که [illegible] تغیر [illegible] است که [illegible] شده
[illegible] نکنی و دیگر [illegible] نازل [illegible] مرتبه [illegible] و [illegible]
[illegible] ازان و [illegible] مقصد [illegible] کرده شد [illegible] بیان تغیرات کلیه که درین امت
واقع شد تغیرات [illegible] که در مقصد اول تقریر نمودیم و این مبحث [illegible] طویل الذیل است و
استیعاب آن [illegible] مقصود [illegible] در [illegible] شرح بعض احادیث متعلقه [illegible]
مانند حدیث قرون ثلثه و حدیث [illegible] لهم [illegible] سبعین سنة و حدیث اثنا عشر
خلیفه و حدیث خلافت ... سنة اول تغیری که درین امت واقع شد انتقال آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از دار دنیا برفیق اعلی و کدام حادثه ازین بزرگتر و تغیر ازین کثیرتر خواهد بود که
وحی الهی [illegible] منقطع گردد و برکات متواتره [illegible] نبوت [illegible] بآثار
[illegible] الدارمي عن عكرمة في آخر حديث [illegible] في وفاة النبي صلى الله عليه وسلم فجعلت
ام ايمن تبكي فقيل لها يا ام ايمن اتبكي على رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت اني والله ما ابكي
على رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اكون اعلم انه قد ذهب الى ما هو خير له من الدنيا ولكني
ابكي على خبر السماء انقطع واخرج الدارمي عن انس وذكر النبي صلى الله عليه وسلم قال شهدته يوم
دخل المدينة فما رأيت يوما قط كان احسن ولا اضوأ منه يوم دخل علينا رسول الله صلى الله
عليه وسلم المدينة وشهدته يوم موته فما رأيت يوما كان اقبح ولا اظلم منه يوم مات فيه رسول
الله صلى الله عليه وسلم واخرج الترمذي عن انس قال لما كان اليوم الذي دخل فيه رسول الله
صلى الله عليه وسلم المدينة اضاء منها كل شيء فلما كان اليوم الذي مات فيه اظلم منها كل شيء

وما نفضنا

وما نفضنا ایدینا من التراب وانا لفی دفنه حتی انکرنا قلوبنا و در جمیع الدارمی عن مکحول ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصاب احدکم مصیبة فلیذکر مصیبته بی فانها من اعظم
المصائب تغیر یافتن که بموت حضرت فاروق اعظم است در احادیث بسیار وارد شده که
متعلق بفتنه است از آنجمله حدیث حذیفه لیس علیک منها بأس یا امیر المؤمنین که رقم
کردیم در سیرة شیخین متقارب بود و مضمون در بیان معنا متوافق در سوابق الیه بجماعت
و غیر آن که در ایام عثمان واقع شد مشابه نقش اول صدیق اکبر است و اتمام آن به
دست فاروق اعظم و حصول آن بجامعیت تمام مسلمین در زمان ایشان باهم موتلف و با یکدیگر
متوافق و بر کفار شدید و بر جهاد متوافق باهم مخالفت در میان ایشان واقع نشد سپاه
در علو خلیفه را انتخاب خود و بیست از شر وی خلیفه سپر را باد و سپاه از دید متفق و حمد
تر در جیوش و امراء امصار اهل سوابق از صحابه عرب اولیعی انصار اخرج الترمذی
فی کتاب الشمائل عن عتبة بن غزوان فی حدیث طویل آخره قال عتبة بن غزوان لقد رأیتنی
وانی لسابع سبعة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لنا طعام الا ورق الشجر حتی تقرحت اشداقنا فالتقطت
بردة فقسمتها بینی وبین سعد فما منا من احد من اولئک السبعة الا وهو امیر مصر من الامصار وستجربون
الامراء بعدنا اسم وجود مبارک در عهد شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در سیر کثیر مشهود است که
رد ابیه اطعام و تدبیرات کاملیه از علم و تدبیر برای تمام در فاروق اعظم در خلافت
حضرت صدیق و تدبیر و تیسیر و با صرخلافت و طبیر و معین بنوبت خود ساختن تشدید کارها
بسرانجام رسانند و با خیر و بر بوجوه بسیار از ایشان سر برروی کار آید که معتقد و ابوبکر نیست
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بملاحظه همین تفاضل باعتبار سوابق و تیسیر و باعتبار تحمل اعباء مساوره
ملکیه و ملیه و باعتبار انجح برای آنچه بر خیر و خیث مقصد بود از کشور گشایی و ترویج دین شیخین
هر دو عزیز را در احادیث بسیار جمع ساخته اند توأمین و مثل فرقدین قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی قصة تکلم البقرة وفی حدیث الذئب اومن به انا وابو بکر وعمر وقال

علی کثیرا کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وابوبکر وعمر وفعلت انا وابوبکر
وعمر وذهبت انا وابوبکر وعمر وانطلقت انا وابوبکر وعمر ودخلت انا وابوبکر وعمر قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان اهل الجنة لیتراءون اهل علیین کما ترون الکوکب الدری فی افق السماء
وان ابابکر وعمر منهم وانعما وقال صلی الله علیه وسلم ابوبکر وعمر سیدا کهول اهل الجنة من الاولین
والآخرین الا النبیین والمرسلین وقال انی لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا بالذین من بعدی
ابی بکر وعمر وقال انس کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل المسجد لم یرفع احد رأسه غیر ابی بکر وعمر
کانا یتبسمان الیه ویتبسم الیهما وخرج صلی الله علیه وسلم ذات یوم ودخل المسجد وابوبکر وعمر
احدهما عن یمینه والآخر عن شماله وهو آخذ بایدیهما وقال هکذا نبعث یوم القیامة وقال صلی
الله علیه وسلم لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما وقال هذان السمع والبصر وقال ان لی وزیرین
من اهل السماء جبرئیل ومیکائیل ووزیرای من اهل الارض ابوبکر وعمر وکاملها المعروف الذی
ایلیق بما رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رؤیا الشیخین نزعهما ورجحانهما فی رؤیا
الرجحان فی الوزن خبر النبی صلی الله علیه وسلم بالخلافة واخبر ان حسنات عمر کعدد نجوم السماء
ثم قال جمیع حسنات عمر کحسنة واحدة من حسنات ابی بکر وفی حدیث الا استحیی ممن تستحیی منه الملائکة
فی منقبة عثمان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصدیق والفاروق معاملة واحدة وفی حدیث
البیعة اشار بالبشارة واحدة بخلافة عثمان ثم بما یجیئه صلی الله علیه وسلم وقال علی من بعد الحسین
مشرکتها فی جمیعه کمنزلة سببها عند معنی الی احادیث کثیرة علی هذا الاسلوب لاجرم میدود در
یک قرن اولند وقرن ثانی با نقراض ایشان منقرض شد اینجا مناسب شد که جملهٔ از خطب
ایشان که مشتمل بر ذکر فضائل است وارد نمائیم اخرج الدارمی من حدیث خالد بن معدان
قال دخل عبد الله بن الاهتم علی عمر بن عبد العزیز مع العامة فلم یفجأ عمر الا وهو بین یدیه یتکلم
فحمد الله واثنی علیه ثم قال اما بعد فان الله خلق الخلق غنیا عن طاعتهم آمنا لمعصیتهم والناس یومئذ
فی المنازل والرأی مختلفون فالعرب بشر تلک المنازل اهل الحجر واهل الوبر ... لیس لهم من طیبات

الدنیا

الدنيا وهي حسبنا ما لا يبالون اسد حاف والا يبلون بكتابه بينهم في النار وجنتهم لاحمى لجنوسع

ما لا يحصى من المرغوب فيه والمرهوب منه فلما اراد الله تعالى ان يتم عليهم رحمته بعث اليهم رسولا

من انفسهم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم صلى الله عليه وسلم وعليه السلام

ورحمة الله وبركاته فلم يمنعهم من ذلك ان جعلها في جسد ولا يعصوا في امره ومن ذلك بعثه الله ما

لا يقدم الا باذنه ولا يؤخر الا باذنه فلما امر بالعزيمة وحمل على الجهاد انبسط لامر الله له فاجاب

الله محبته واجابته كلمته واظهر دعوته وفارق الدنيا تقيا نقيا ثم قام بعده ابو بكر رضي الله عنه

فسلك سنته واخذ سبيله وارتدت العرب او من فعل ذلك منهم فابى ان يقبل منهم بعد رسول الله

صلى الله عليه وسلم الا الذي كان قابلا انتزع السيوف من اغمادها واوقد النيران في شعلها

ثم ركب باهل الحق اهل الباطل فلم يبرح يقطع اوصالهم ويسقي الارض دماءهم حتى ادخلهم في

الذي خرجوا منه وقررهم بالذي نفروا عنه وقد كان اصاب من مال الله بكرا يرتوي عليه وحبشية

ارضعت ولدا له فراى ذلك عند موته غصة في حلقه فادى ذلك الى الخليفة من بعده و

فارق الدنيا تقيا نقيا على منهاج صاحبه ثم قام بعده عمر بن الخطاب رضي الله عنه فمصر الامصار

وخلط الشدة باللين وحسر عن ذراعيه وشمر عن ساقيه واعد للامور اقرانها وللحرب آلتها

فلما اصابه فتى المغيرة بن شعبة امر ابن عباس يسال الناس هل يثبتون قاتله فلما قيل فتى المغيرة

بن شعبة استهل يحمد ربه ان لا يكون اصابه ذو حق في الفيء فيحتج عليه بانه انما استحل دمه بما استحل

من حقه وقد كان قد اصاب من مال الله بضعة وثمانين الفا فكسر لها رباعه وكره بها كفالة

اولاده فاداها الى الخليفة من بعده وفارق الدنيا تقيا نقيا على منهاج صاحبيه ثم انكم يا

عمر بني الدنيا ولذلك ملوكها وانتم تسكنون ثيابها وبيت فيها تلتمسوا مطامعها فلا وليتها

القيتها حيث القاها الله هجرتها وجفوتها وقذرتها الا ما تزودت منها والحمد لله الذي

جلا عنك حوبتها وكشف عنك كربتها فامض ولا تلتفت فانه لا يعز بالحق شيء ولا يذل على الباطل

شيء اقول قولي هذا واستغفر الله لي وللمؤمنين والمؤمنات قال ابو ايوب وكان عمر ر

عبد العزيز يقول في السبي قال لي ابا الاعثم اصعد ولا تلتفت تعيرنا بك تا آنکه حضرت [illegible]
و غیر آن مشهور شد و این اعظم [illegible] نسبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را صریحا [illegible]
در میان زمان خیر [illegible] منقطع شد [illegible] غیر ایشان [illegible] در [illegible] بسیاری که [illegible]
اجماع [illegible] آنجا و خلافت خاصه منتظم منقطع شد کما نص النبی صلی الله علیه وسلم
[illegible] احادیث کثیره و آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] بسیاری از احادیث [illegible]
[illegible] فرموده اند [illegible] اول [illegible] و اگر [illegible] در [illegible] خلافت
خاصه منتظم بالفعل مذکور شده [illegible] آمده و خلافت خاصه با مداخلت در
امور [illegible] آنحضرت بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرجا مذکور است ذکر شیخین یا غیر
و اکا قرون [illegible] مشهور بالخیر منقطع شد و قرن ثالث مدة خلافة ذی النورین بود که [illegible]
[illegible] دوازده سال بود [illegible] سیرة حضرت ذی النورین نسبت بسیرة شیخین مغایر [illegible]
[illegible] عزیمت [illegible] رخصت [illegible] حضرت ذی النورین [illegible] شیخین بودند [illegible] انقیاد رعیت [illegible] مثل انقیاد رعیت با حضرت صدیق و فاروق
بود هر چند آن [illegible] از قوه بفعل [illegible] و زبان بدست و سلاح انتقال نکرده
بود الا [illegible] القرن [illegible] فیه الا [illegible] بدان اسعدک الله تعالی اگر در
[illegible] حدیثی [illegible] بجدیث دیگر [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم در [illegible]
حدیث [illegible] شود که حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل قرآن است [illegible] بعضها
[illegible] الله تعالی [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] مضمون را بعبارات
مختلفه و اسالیب متنوعه بیان فرموده اند حدیث خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین
یلونهم ثم [illegible] قوم تسبق ایمانهم شهادتهم و شهادتهم ایمانهم وفي لفظ ثم يفشو الكذب
[illegible] خیریت قرون اول و شریة قرون آخر [illegible] فهمیده [illegible]
حدیث [illegible] الاسلام لخمس وثلثين لسنة فان يهلكوا [illegible] مفهوم [illegible]

گفته و دیگر سبب که باعث تغلیظ [illegible] اسلام بالغیر شد که لفظ حدیث وارد است [illegible] شیخ و لفظ [illegible]
کلامه ای که دال بر قطع خلافت است [illegible] و لفظ ثم [illegible] الکذابین [illegible] عضوضا یکی با عیان
مقصود دیگر خلافی [illegible] و تاریخ حضرت [illegible] از این [illegible] در نظر [illegible] زیاده میباید
لکن چون [illegible] فی [illegible] نزد یک
[illegible] اکثر امور [illegible] در [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] باز از [illegible] حدیث دیگر [illegible] الخلافة بالمدینة والملک بالشام [illegible] خلافت
ملک [illegible] بیشتر [illegible]
[illegible] که [illegible] خلافت [illegible] در میدان [illegible]
[illegible] در مدینه سلطنت [illegible] خلافت در مدینه
مصداق [illegible] این [illegible]
و حدیث ابی عبیده و معاذ بن جبل که ان هذا الامر بدأ نبوة و رحمة ثم یکون خلافة و رحمة
ثم یکون ملکا عضوضا و با حدیث [illegible] و حدیث تدور رحی الاسلام و حدیث الخلافة
بالمدینة والملک بالشام [illegible] که خلافت و رحمت [illegible]
و عضوضا [illegible] حدیث [illegible] که اسلام
[illegible] اسناد [illegible] و قسمت
و [illegible] اسناد [illegible] حضرت [illegible] الاسلام
خلافت و رحمت [illegible] شک نداریم که [illegible] باز اسناد [illegible] حدیث [illegible]
و بعث الکذابین [illegible] ملکا عضوضا [illegible] که [illegible]
باز این [illegible] حدیث حذیفه که لا تقوم الساعة حتی تقتلوا امامکم و تجتلدوا باسیافکم
و یرث دنیاکم شرارکم [illegible] که [illegible] واقع است [illegible] کدام [illegible]
الی غیر ذلک من الاحادیث بالجمله [illegible]

برما بعینه منطبق سازند تا منقضی گردد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده‌اند [illegible] شود بعد از آنکه
اخبار آنحضرت را بیکجا ساخته‌اند [illegible] آثار صحابه کرام بیاد آرند [illegible] تا [illegible] گردد
را وجود استعمال [illegible] کاری [illegible] منتج شد [illegible] صفحه ۲۱ [illegible]
داشت [illegible] [illegible] آن طریق چیزی بدست نخواهد آمد در [illegible] زیاده [illegible]
طریق [illegible] نخواهد شد [illegible] مذکوره [illegible] الا ما یستطیع [illegible]
الی ما یستطیع بالجمله [illegible] بعد از اختلاف [illegible] در هر [illegible] نوع
بیک صاحب [illegible] در یک [illegible] مختلف [illegible] لهذا در حدیث [illegible] الاسلام
همه را بیکی [illegible] نموده‌اند و در حدیث الخلافة بالمدینة والملک بالشام همه را بیک صورت
بیان فرموده‌اند و در حدیث فتن که از حضرت حذیفه است همه را زمان استقامت گفته‌اند و در حدیث
[illegible] همه [illegible] اند چون تغیر اعظم بظهور پیوست شکل عالم
برگشت [illegible] نوعی [illegible] بنسبت [illegible] الظهور [illegible] تغیر [illegible] و در حدیث
واقع شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم شرح تفصیل آن فتن حادثه فرموده‌اند [illegible] اخرج
الشیخان عن حذیفة قال کان الناس یسألون رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخیر وکنت اسأله
عن الشر مخافة ان یدرکنی قال قلت یا رسول الله انا کنا فی جاهلیة وشر فجاءنا الله بهذا الخیر
فهل بعد هذا الخیر من شر قال نعم قلت فهل بعد ذلک الشر من خیر قال نعم وفیه دخن قلت وما دخنه
قال یستنون بغیر سنتی ویهدون بغیر هدیی تعرف منهم وتنکر قلت فهل بعد ذلک الخیر من شر
قال نعم دعاة علی ابواب جهنم من اجابهم الیها قذفوه فیها قلت یا رسول الله صفهم لنا قال
هم من جلدتنا ویتکلمون بألسنتنا قلت فما تأمرنی ان ادرکنی ذلک قال تلزم جماعة المسلمین وامامهم
قلت فان لم یکن لهم جماعة ولا امام قال فاعتزل تلک الفرق کلها ولو ان تعض باصل شجرة حتی
یدرکک الموت وانت علی ذلک وفی روایة قلت یا رسول الله انا کنا فی جاهلیة وشر
فجاءنا الله بهذا الخیر فنحن فیه فهل بعد هذا الخیر من شر قال نعم قلت وهل بعد ذلک الشر من خیر قال نعم وفیه دخن

قال قلت

قال قلت بعد ما وصفت قال قوم يهدون بغير هديي تعرف منهم وتنكر قلت فهل بعد ذلك الخير شر

قال نعم دعاة على أبواب جهنم من أجابهم إليها قذفوه فيها قلت يا رسول الله صفهم لنا قال نعم

هم من جلدتنا ويتكلمون بألسنتنا قلت فما تأمرني إن أدركني ذلك قال تلزم جماعة المسلمين وإمامهم

قلت فإن لم يكن لهم جماعة ولا إمام قال فاعتزل تلك الفرق كلها ولو أن تعض بأصل شجرة حتى

يدركك الموت وأنت على ذلك وفي رواية قلت فما العصمة يا رسول الله قال السيف قلت

وهل بعد السيف بقية قال نعم تكون إمارة على أقذاء وهدنة على دخن قال قلت ثم ماذا قال

ثم يخرج الدجال بعد ذلك معه نهر ونار فمن وقع في ناره وجب أجره وحط وزره ومن

وقع في نهره وجب وزره وحط أجره قال المعصوم فما العصمة قال السيف كان قتادة

يضعه على أهل الردة التي كانت في زمن الصديق رضي الله عنه وقوله هدنة على دخن يعني صلح

على بقايا من الضغن وذلك أن الدخان أثر من النار قال أبو عبيد أصل الدخن أن يكون

في لون الدابة أو الثوب أو غير ذلك كدورة إلى السواد وفي بعض الروايات [illegible]

يا رسول الله الهدنة على الدخن ما هي قال لا ترجع قلوب أقوام على الذي كانت عليه وقوله

جماعة على أقذاء يكون اجتماعهم على فساد من القلوب شبهه بأقذاء العين فتنة أولى

مشتمل است بر حادثه عظیمه مبدأ این فتنه خلافت حضرت مرتضی آنحضرت صلی الله علیه

وسلم تحت از خلافت حضرت مرتضی خبر داده‌اند که منتظم نشود و از آنجا معلوم شد در خصائص

أخرج الطبراني وأبو نعيم عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي إنك مستخلف

وإنك مقتول وإن هذه مخضوبة من هذه يعني لحيته من رأسه وأخرج الحاكم عن علي رضي الله عنه قال

إن مما عهد إلي النبي صلى الله عليه وسلم أن الأمة ستغدر بي بعده وأخرج الحاكم عن ابن عباس قال

قال النبي صلى الله عليه وسلم لعلي أما إنك ستلقى بعدي جهدا قال في سلامة من ديني قال

في سلامة من دينك وأخرج أحمد عن إياس بن عمرو الأسلمي عن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم

إنه سيكون اختلاف أو أمر فإن استطعت أن تكون السلم فافعل [illegible]

وآنحضرت صلی الله علیه وسلم آثار در خبر واحد عن سبب این فرمودند اخرج ابو یعلی عن قیس
بن ابی حازم قال مرت عائشة بماء لبنی عامر یقال له الحوأب فنبحت علیه الکلاب فقالت ما
اظننی الا راجعة فقالت ردونی ردونی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کیف
باحداکن اذا نبحت علیها کلاب الحوأب واخرج الحاکم من حدیث یحیی بن سعید عن ابن المسیب عن ابی
من ابی البختری عن علقمة قال ابن مسعود رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احذرکم
سبع فتن تکون بعدی فتنة تقبل من المدینة وفتنة بمکة وفتنة تقبل من الیمن وفتنة
تقبل من الشام وفتنة تقبل من المشرق وفتنة تقبل من المغرب وفتنة من بطن الشام
وهی السفیانی قال فقال ابن مسعود منکم من یدرک اولها ومن هذه الامة من یدرک آخرها
قال الولید بن عباس فکانت فتنة المدینة من قبل طلحة والزبیر وفتنة الشام من قبل بنی
امیة وفتنة المشرق من قبل هولاء وحادثه ثانیه حرب صفین و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از آن خبر داده اند در خبر صحیح اخرج الشیخان عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا تقوم الساعة حتی تقتتل فئتان عظیمتان دعوتهما واحدة واشکال اینجا آن است که
اهل شام مصحف برداشتند که عمل باید ساخت بر او این قرآنست و حضرت مرتضی فرمودند که این
قرآن صامت است و من قرآن ناطقم واخرج البخاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
لعمار تقتلک الفئة الباغیة وآن منتهی شد بتحکیم وآنحضرت صلی الله علیه وسلم این قصه
را بلفظ بیان فرمودند که مشعر باشد بر آنکه مصیب اهل اسلام سعی کردند و مرض متنازع نجهد
حادثه ثالثه حرب نهروان وآنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن خبر متواتر بیان فرمودند
وارشاد نمودند که در حین فرقه مسلمین ظهور خواهد آمد و متولی قتل الخوارج اولیهما بالحق باشد
و این یکی از دلائل است بر آنکه آنجماعه خواهند بعد ... حادثه واقعه حضرت مرتضی بظهور
آمد وآنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان آن در حدیث مستفیض فرمودند و قاتل حضرت مرتضی
را اشقی الآخرین گفته اند اخرج الحاکم فی حدیث طویل عن عمار بن یاسر رضی الله عنه قال

كنت انا وعلي رفيقين في غزوة ذي العشيرة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا احدثكما باشقى

رجلين قلنا بلى يا رسول الله قال احيمر ثمود الذي عقر الناقة والذي يضربك يا علي على هذه يعني قرنه حتى

يبل من الدم لحيته و دهم واقعہ ولی مبتلا شدن صلح حضرت امام حسن بود با معاویہ بن ابی سفیان

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اشارہ بہ آن بہ صحیح بیان فرمودہ اند اخرج البخاری عن الحسن قال لقد سمعت

ابا بکرة رضی اللہ عنہ قال بینا النبی صلی اللہ علیہ وسلم یخطب جاء الحسن فقال ابنی هذا سید ولعل اللہ

ان یصلح بہ بین فئتین من المسلمین بعد از آن از حقیقت این بشارت خبر دادہ اند کہ امارة علی افدا

تہیئہ علی وجہ از استقلال معاویہ بن ابی سفیان بہ بادشاہی بیان فرمودہ اند اخرج ابن ابی

شیبہ عن معاویة قال ما زلت اطمع فی الخلافة منذ قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

یا معاویة ان ملکت فاحسن فتنہ ثانیہ مشتہر واقعہ یکی شہادة حضرت امام حسین فی

المشکوة معزوا الی البیہقی عن ام الفضل بنت الحارث انہا دخلت علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ

وسلم فقالت یا رسول اللہ انی رایت حلما منکرا اللیلة قال وما هو قالت انہ شدید قال وما هو

قالت رایت کأن قطعة من جسدک قطعت ووضعت فی حجری فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ

وسلم رایت خیرا تلد فاطمة ان شاء اللہ غلاما یکون فی حجرک فولدت فاطمة الحسین فکان

کما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فدخلت یوما علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فوضعتہ فی

حجرہ ثم حانت منی التفاتة فاذا عینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تہریقان الدموع قالت

فقلت یا نبی اللہ بابی انت وامی مالک قال اتانی جبرئیل فاخبرنی ان امتی ستقتل ابنی هذا

فقلت هذا قال نعم واتانی بتربة من تربتہ حمراء دهم واقعہ حرہ اخرج ابو داود عن

ابی ذر قال کنت ردیفا خلف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوما علی حمار فلما جاوزنا بیوت

المدینة قال کیف بک یا ابا ذر اذا کان بالمدینة جوع تقوم عن فراشک ولا تبلغ مسجدک

حتی یجہدک الجوع قال قلت اللہ ورسولہ اعلم قال تعفف یا ابا ذر قال کیف بک یا ابا

ذر اذا کان بالمدینة موت یبلغ البیت العبد حتی انہ یباع القبر بالعبد قال قلت اللہ ورسولہ

اعلم قال تصبر يا ابا ذر قال كيف انت يا ابا ذر اذا كان بالمدينة قتل تغمر الدماء احجار الزيت
قال قلت الله ورسوله اعلم قال تلحق بمن انت منه قال قلت افلا آخذ بسيفي قال شاركت القوم
اذا قلت فكيف اصنع يا رسول الله ان خشيت ان يبهرك شعاع السيف فالق ناحية
ثوبك على وجهك يبوء باثمك و[illegible] استحلال مکه بسبب خروج عبد الله بن زبیر واکراه ایشان
خبر داده [illegible] خروج ابراهیم [illegible] عبد الله بن زیاد [illegible] تسلط مختار و [illegible]
و از آن حال نیز خبر داده اند که فی ثقیف کذاب و مبیر اخرج الترمذی عن ابن عمر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی ثقیف کذاب ومبیر قال عبد الله بن عصمة يقال الكذاب هو المختار بن ابي عبيد
والمبير هو الحجاج بن يوسف وروى مسلم في الصحيح بعد قتل الحجاج عبد الله بن الزبير قالت اسماء ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم حدثنا ان في ثقيف كذاب ومبير الخ قتل مصعب مختار را
[illegible] عبد الملك مصعب را [illegible] حجاج و ظلم او [illegible]
حضرت صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از [illegible] خبر داده اند
به [illegible] على ابواب جهنم [illegible] تا آنکه بعد از قتل ابن الزبیر امر سلطنت بر عبد الملک مستقر شد
[illegible] اهل اسلام تحت حکم او در آمدند و اولاد و احفاد او [illegible] فرمان بردار
کردند [illegible] سبب [illegible] این حکومت [illegible] آمده است اخرج البخاری منه حدیث ابی هریرة
هلاك امتي على يدي غلمة من قريش واخرج الحاكم عن ابي ذر سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اذا بلغت
بنو امية اربعين اتخذوا عباد الله خولا ومال الله نحلا وكتاب الله دغلا واخرج ابو يعلى والحاكم
عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال رأيت في النوم بني الحكم ينزون على منبري كما تنزو
القردة قال فما رئي النبي صلى الله عليه وسلم مستجمعا ضاحكا حتى توفي واخرج البيهقي عن ابن المسيب
قال رأى النبي صلى الله عليه وسلم بني امية على منبره فساءه ذلك فاوحي اليه انما هي دنيا اعطوها
فقرت عينه واخرج الترمذي والحاكم والبيهقي عن الحسن بن علي قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قد اري بني امية على منبره يخطبون رجلا رجلا فساءه ذلك فنزلت انا اعطيناك الكوثر و

انزلت

و نزلت انا انزلناه في ليلة القدر وما ادريك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من الف شهر يملكها
بنو امية قال القاسم بن الفضل فحسبنا ملك بني امية فاذا هي الف شهر لا يزيد ولا ينقص اخرجه
ابو داود عن عبد الله بن حوالة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن حوالة اذا رايت الخلافة
قد نزلت الارض المقدسة فقد دنت الزلازل والبلابل والامور العظام والساعة يومئذ اقرب
الى الناس من يدي هذه من راسك اينجا نكته ايست باريك اگر انسان بايد فهميد كه در باب
خلافت شام احاديث مختلفه آمده بعضها ظاهر ذم وبعضها ظاهر مدح مانند حديث ديگر از مسند
ابن حوالة اخرجه احمد وابو داود عن ابن حوالة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيصير الامر الى ان
تكونوا جنودا مجندة جند بالشام وجند باليمن وجند بالعراق فقال ابن حوالة خر لي يا رسول الله ان ادركت
ذلك فقال عليك بالشام فانها خيرة الله من ارضه يجتبي اليها خيرته من عباده فاما ان ابيتم
فعليكم بيمنكم واسقوا من غدركم فان الله توكل لي بالشام واهله ووجه تطبيق اين تعارض آنست
كه اينجا دو حادثه جوليش استحقاق خلافت نداشتند وخلافت بر ايشان مستقر شد و غايه
شعر عجيبه متنوعه پيشتر امر جهاد وقضا دين برآن گشت لهذا هر يك ذم ست متوجه بذوات آن
جماعه ست ومهر يا مدح ودست ست متوجه بامور كليه ومانند آن از مبادي ايشان عمر بن عبد العزيز
خليفه زاهد بود بكليه علم وفضل وزهد آراسته وازوى آثار محموده در عالم ماند يكى كتابت
حديث ودوم آن ديگر ترك سب اهل بيت وبعدي مصداق آمد مضمون حديث يبعث الله على
راس كل مائة من يجدد لها دينها فتنه ثالثه اگرچه چون ابن مدت نزديك بانقضا رسيد
دعاة بني عباس از طرف خراسان سر برآوردند وجنگها واقع شد ومظلمها بروي كار آمد
هركرا از نفوس بني اميه يا اعوان ايشان يافتند كشتند ومصادرها نمودند وامنيتي در
همه اطراف بولايتى فائض گرديد وهمان ماصار بعد انتهيه جنگها امر بني عباس استقرار يافت
وتغيرات تمام شد وتغيير رايع ظاهر گشت اگرچه اين تغيير حوادث عظام در بطن داشت
ودر زمان طويل سيرى شد وحدوثى داشت چنانكه تغيرات متقدمه وحدوثى داشتند بيكبار

اعتبار می توان گفت دو دولت ثبت اول در مدینه بود و ثانی در شام قال النبی صلی
الله علیه وسلم الخلافة بالمدینة والملک بالشام وفی الاسرائیلیات فی وصف النبی صلی
الله علیه وسلم مهاجره طیبة وملکه بالشام اول لحظ خیریت و خلافت و رحمت [illegible]
[illegible] موعود و ثانی [illegible] ایامهم [illegible] و لقوله [illegible] ملک عضوض [illegible]
[illegible] گشت اول موضع نزول وحی و اسلام [illegible] بعد قیام امر سلطنت [illegible]
[illegible] موضع [illegible] و در اول زمان سیاست صالح بود و در ثانی سلطنت صالح [illegible]
میکردند [illegible] اختلاف [illegible] و در اول جمیع امور دینی [illegible] راجع بود به خلیفه
و خلیفه [illegible] و اختلافات معتد به در دین الهی موجود نشد در زمان ثانی اختلاف فقها و [illegible]
[illegible] کنده در اصول عقاید که مرجیه و قدریه و خوارج و روافض پیدا شدند و [illegible] فقها
در احکام جمعی مذهب اهل مدینه داشتند و طائفه مذهب اهل عراق لیکن هنوز این اختلاف فقها
مدون نشده و این نزاع محکم [illegible] نگشته این حالة با حالة اولی [illegible] وقوع تخلف
الحقیقه بحث [illegible] باید کرد باعتبار آن امر جامع آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده
اند لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش وفی روایة لا یزال امر الناس
ماضیا ما ولیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش اخرجه الشیخان من حدیث جابر بن سمرة و تحقیق
این امر جامع که مشترک است در میان هر دو دولت دولتی که در مدینه بود و دولتی که در ملک
استقرار یافت تفصیلی میطلبد ظهور دین دو منهاج دارد یکی خلافت و دیگر علم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اما اتفاق هر دو دولت باعتبار خلافت از ان جهت است که در هر دو
دولت خلیفه مستقل [illegible] در [illegible] جهت [illegible] و بدون [illegible]
بر امرای لشکر بخلاف دولت بنی عباس اما اتفاق این هر دو باعتبار علم از ان جهت است
که تا این وقت تدوین مذاهب نشده بود [illegible] تکلیف که [illegible] تابع فلان [illegible]
منسوب به سنت [illegible] مذهب اصحاب [illegible] تاویل میشود و هر یکی دعوی میکرد [illegible]

صراح شریعت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام حکم چنین و چنین بست اطلاق بر او
اصحاب فقه این زمانه مخلوط بود با آثار صحابه و تابعین مسند و مرسل همه را اخذ میکرد
تا آنکه اربعه مستقر شد خلافت بنی عباس در عراق و این دولت قریب بکمال رسید
ماند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده اند اخرج الترمذی عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم تخرج من خراسان رایات سود فلا یردها شیء حتی تنصب بایلیا
از بیعت فتنة السراء و بعد از آن مضمون بیکون بیشتر اخرج ابو داود عن عبد الله
بن عمر قال کنا قعودا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکر الفتن فاکثر فی ذکرها حتی ذکر
فتنة الاحلاس فقال قائل یا رسول الله وما فتنة الاحلاس قال هی هرب وحرب ثم فتنة
السراء دخنها من تحت قدمی رجل من اهل بیتی یزعم انه منی ولیس منی انما اولیائی المتقون
ثم یصطلح الناس علی رجل کورک علی ضلع ثم فتنة الدهیماء لا تدع احدا من هذه الامة الا لطمته
لطمة فاذا قیل انقضت تمادت یصبح الرجل فیها مؤمنا ویمسی کافرا حتی یصیر الناس الی فسطاطین
فسطاط ایمان لا نفاق فیه وفسطاط نفاق لا ایمان فیه فاذا کان ذاکم فانتظروا الدجال
من یومه او من غده قال الخطابی قوله فتنة الاحلاس انما اضیفت الفتنة الی الاحلاس لدوامها
وطول لبثها یقال للرجل اذا کان یلزم بیته لا یبرح هو حلس بیته وقد یحتمل ان یکون شبهها
بالاحلاس لسواد لونها وظلمتها والحرب ذهاب المال والاهل یقال حرب الرجل فهو حریب
اذا سلب اهله وماله والدخن الدخان یرید انها تثور کالدخان من تحت قدمیه وقوله کورک علی ضلع
مثل ومعناه الامر الذی لا یثبت ولا یستقیم وذلک ان الضلع لا یقوم بالورک ولا یحمله
انما یقال فی باب الملاءمة والموافقة اذا وصفوا به کالکف فی ساعد وساعد فی ذراع
ونحو ذلک یرید ان هذا الرجل غیر خلیق للملک ولا مستقل به والدهیماء تصغیر الدهماء صغرها علی
مذهب المذمة لها انتهی و بعضی از محققین تعبیر محقق کرده اند که فتنة الاحلاس فتنه بنی
امیه است در شام و هرب اشاره بگریختن عبد الله بن الزبیر از مدینه بمکه و حرب اشاره بجنگ

اتفاق افتاد مقالات ضحاک سبب ... قیام واقع شد و فتنه اسرار ... بنی عباس سبب ...
بهرام ... پیغمبر صلی الله علیه وسلم در کتب تاریخ خوانده باشی و فتنه الدنیا و فتنه ترکی سبب ... و از
... تعقیب ... باستقلال طوایف اتراک ... بعد ... در ... و ...
... مسلمین ... شد حدیث ابن ماجه اشاره ... و الله اعلم ... ما
واقع شد ... خلیفه المهدی گفته اند ... عترت او بوده اند و ... آن
... اخرج ابن ماجه من حدیث علقمة عن عبد الله بن مسعود قال بینما
نحن عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ اقبل فتیة من بنی هاشم فلما رآهم النبی صلی الله علیه
وسلم اغرورقت عیناه وتغیر لونه قال فقلت ما نزال نری فی وجهک شیئا نکرهه
فقال انا اهل بیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنیا وان اهل بیتی سیلقون بعدی بلاء
وتشریدا وتطریدا حتی یاتی قوم من قبل المشرق معهم رایات سود فیسألون الخیر فلا
یعطونه فیقاتلون فینصرون فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه حتی یدفعوها الی رجل من اهل بیتی
فیملؤها قسطا کما ملؤوها جورا فمن ادرک ذلک منکم فلیأتهم ولو حبوا علی الثلج واخرج
ابن ماجه عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقتتل عند کنزکم ثلاثة کلهم ابن خلیفة
ثم لا یصیر الی واحد منهم ثم تطلع الرایات السود من قبل المشرق فیقتلونکم قتلا لم یقتله قوم
ثم ذکر شیئا لا احفظه فقال فاذا رأیتموه فبایعوه ولو حبوا علی الثلج فانه خلیفة الله المهدی
واخرج ابن ماجه عن عبد الله بن الحارث بن جزء الزبیدی قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یخرج ناس من المشرق فیوطئون للمهدی یعنی سلطانه و تحقیق این مسئله حدیث ...
که مراد از مهدی ... بنی عباس است نه امام مهدی ... آخر زمان ...
گفتن و خلیفة الله ... برعترت او ... که ... این ...
... تقدیر ... شد ... تغییر و تبدیل ... مهدی ... راه نموده شده
... که ... باشد ... و دیگر که ...

شد و بجز مرجع فی مرجع خبری [illegible] بقا او خلیفه است یعنی آنکه خلافت او در عقد البیعه

معتبر گشت و با او باید بود هر داد و نباید نمود هرکه مطلوب باشد و در شریعت قطع نزاع است و

تعلیل مرجع در مرجع خلافت منتفی بشهرت اگر سبب آن کو رک علی قبل هم دارند خلافت

منزلت بیه که صاحب آن افضل بود هر تشریع تعلیل معتمد و تعیین را هیچ که موافق تقدیر نبود هر

بما حاصل گردد هر او در دولت عباسیه هر خلیفه در اطراف عالم نافذ بود و بعد معتصم حکم ایشان

ضعیف شد سلجوقیان مستقل شدند تا آنکه سلطنت صوری مانند خیر حقیقت و عبیدیان بمصر خروج

کردند و از سپاهی آنجا فتنه عظیمه برخاست نصاری بر شام تسلط یافتند آخر هم عبیدیان

بهم خوردند و هم نصاری از اکثر شام برآورده شدند بعد از آن اتراک چنگیزیه بر خراسان

غلبه کردند و آخر اتراک خلیفه عباسی بهم خوردند در این حالات دولت عرب منقرض شد و عجمیان

در هر ناحیه ریاست سر برآوردند و از ابتدای تغیر قاعده بعد در ایام دولت بنی عباس [illegible]

اصول و فروع محکم الا ما شاء حنفی و مالکی و شافعی تصانیف پرداختند و در اصول معتزله

و شیعه و جهمیه هم ممتاز گشتند و در همین عصر علوم یونانیه بلغت عرب نقل کرده شده

تا آنکه اکثر فارسیان معرب یافتند و هر یکی بمذهب خود متعصب گردید تا انقراض دولت شام

بحکم [illegible] حنفی و شافعی ممکن نکرده اند برخلاف مذاهب اصحاب [illegible] قبول میکردند و در

دولت عراق هر کسی برای عقد تامی معین بحنفیه تا نقص اصحاب حنفیه نیابد [illegible] و سنت

حکم نکنند اختلافی که از مقتضای تاویل کتاب و سنت لازم می آید الحال محکم الا ما شاء گشت در تخریج

دولت بنی عباس اوله و اوسطه و آخره مختلف بود اما بهمه بر اساس مذاهب تخریج آن تخریج

بر آن گذشت و انحلالات به نسبت حالتین اولیین ماندند و حسب تحقیق جمعی عالی تصور باید کرد

و آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین مبادی هم مشترک فرموده اخرج ابوداود من حدیث سعد بن

ابی وقاص عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انی لارجو ان لا تعجز امتی عند ربها ان یؤخرهم نصف

یوم قیل لسعد وکم نصف یوم قال خمسمائة سنة تفصیل این جمله آنکه خلافت در دولت عباسیه

و تمام عراق عجم و قریب بود و ربلک قریب باطراف خراسان احکام جاری میشد و کوکب
اسلام ... امت ... عجمی خود و قسمتی از این تاریخ باز دولت فرس منقرض شد
بلکه دولت عرب هم خود شد ... [illegible] ... علم ... دولت ... [illegible]
[illegible] ... خلفا ... [illegible] ... ذکر رفته ... اصل ... [illegible]
... [illegible] ... ایشان تخریج ... تفریع ... [illegible]
... مجوس ... نماز میگذارند و ... [illegible]
... تفسیر ... خدای ... [illegible] ... و هذا آخر الفصل الرابع

خامس در مقصودات فن و توضیحات آنکه دلالت میکند بر صفات خلافت خاصه
و بر خلافت خلفا و فضائل و سوابق ایشان و آیاتی که موافق خلفا اند و آیاتی که بسبب
نزول آنها خلفا بوده اند علم حدیث بطبیعت خود منقسم میشود به پنج فن اول فن ... باعتبار
اسناد ... مثل موطا و جامع سفیان بعد از آن فن سیرة مثل کتاب محمد بن اسحاق
و کتاب موسی بن عقبة و ابواب شمائل نیز داخل در آنست و فن تفسیر مانند تفسیر عبد الرزاق و تفسیر
مجاهد ... ترمذی و ابن ماجه و حاکم و غیر ایشان و فن زهد و رقائق مانند کتاب الزهد لابن
المبارک ... و کتاب رقة القلوب ... و ابواب فتن و اشراط
قیامت و ... نیز در رقائق داخل است و فن معرفة الصحابة مثل استیعاب
و مناقب صحابه نیز در آن فن داخل است ... مناسبت ... [illegible]
از این فنون ... میتوان تخریج کرد و بعض کتب مصنف اند بر یک فن ... [illegible]
... [illegible] ... اصلی از وضع این فصل آنست که دلائل صفات خلافت خاصه
و دلائل خلافت خلفا و سوابق ایشان از احادیث و آثار مخرجه در علم تفسیر بیان کرده
شود و آنچه از خلفا در تفسیر قرآن و در مواعظ و غیر آن منقول شده در ذیل ...
... [illegible] ... ذکر کرده آید ... استدلال ... آنست که ... بسیار ...

و بالجمله معلوم شود که سخن ایشان را بجزم باید اینجا تخصیص است کلا و کذا اشاره بحق
کتاب اوست اگر حق بسبب عموم خود تام باشد و قرائن حال تخصیص واحد باین معنی تخصیص شود
استدلال اثبات نتوان کرد لکن مع کلام ما نحن فیه مذکور میکنیم مقصد آنکه صاحب اثنا عشریه
[illegible] باین بعضی خلفا با سب و انکار مسلک است و مسلک اجماع کلام [illegible] و
تجلیل خلفا قال ابو العالیة و الحسن فی تفسیر قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم هو رسول الله صلی الله علیه و صاحباه
تقریر و توجیه استفهام آنست که خدای تعالی صراط مستقیم را تفسیر نماید بصراط الذین انعمت
علیهم باز الذین انعمت علیهم را جای دیگر بیان میکند که من النبیین و الصدیقین و الشهداء
و الصالحین و حسن اولئک رفیقا باز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث مستفیض بیان
فرموده که ابوبکر صدیق است و عمر شهید باز آنجناب صلی الله علیه و سلم اصحاب خود را امر
فرمود که اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر ازین آیه [illegible] استدلال کرد که خدا تعالی
بندگان خود را تعلیم میفرماید که وقت مناجات از من طلب کنید هدایت بسوی صراط مستقیم چون
صراط الذین انعمت علیهم نتیجه شد که صراط مستقیم طریقه شیخین است اگر شیخین خلیفه غاصب
باشند پس اگر خلیفه جائر است که صراط مستقیم طریقه او باشد و مطلوب [illegible] در شریعت
توجه بسوی او قال الله تعالی قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون
له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفاه علیکم
و زاده بسطة فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم تقریر گوید که حق
خدای عز و جل قصص پیشینیان بیان نفرموده است الا برای آنکه عبرت باشد برای [illegible]
پس ازین آیه مسئله چند از مسائل خلافت ما صدق مفهوم میشود یکی آنکه چون غلبه کفار [illegible]
پدید آید و در صورت وجوب جهاد دفع اهل [illegible] در صورت وجوب
جهاد ابتداء و آنچه اینجا حاصل از [illegible] و عده و عدد که کفایت میکند در اتمام
امر مقصود در قضای الهی لازم میشود حکم با آنکه شخصی که در [illegible] نبایه او نکرده اند

و چون نوبت بآنجا رسید فرض میباید استخلاف او و او خلیفه خاص باشد من عند الله و قضیه

قضایا دیگر چنانکه بنی اسرائیل چون مغلوب شدند در دست عمالقه و اولاد ایشان در دیار

اسیران منسوب گشت حالانکه در آن وقت ایشان شنید که نبی میگوید [illegible] عذابی حق تعالی مستغنی

مملکت طالوت بادشاهی ساخته فرمود که بعلامت کذا و کذا او را بشناسید و خلافت را

بنام او کنید دیگر آنکه بعد استقرار خلافت او بنصرتهای بی سرباز زدن از قبول خلافت او

و شکوک و اوهام پیدا کردن در استحسان تقدیم او مصلحت چنانکه بنی اسرائیل چون گفتند

انی یکون له الملک علینا یعنی طالوت هرچند از نسب بنی اسرائیل بود لیکن سابقه در ملک

نداشت و باقی بود با سقای [illegible] حق تعالی این سخن را از ایشان نپسندید و در باب التفات

نفرمود سیوم آنکه در باب استخلاف مخصوص شدن قدرت در غیب که فتح بتدبیر او و بنام

او واقع شود و استخلاف بنا بر مصلحت عظیم مستلزم اصطفاست و مدار این اصطفا بر صفات

که مدار بیع باشد نه [illegible] عامه مانند کثرت مال [illegible] بلکه مدار آن بر صفات مقربه

مصلحت استخلاف است هیچ نخواسته اند آن است که فضیلت جزئی برای او معین فرماید تا توقع

فهم مطلعین شود چنانکه در استخلاف طالوت بعلم بآن التفات نکردند و بقای او از دل

نه نمودند او در علم و جسم بر منصب عظیم آوردند تا تعوی فهم بر تقدیم او مطلعین

گردد والله اعلم قال الله تعالی و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل

ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ربنا واجعلنا مسلمین لک ومن ذریتنا امة مسلمة

لک وارنا مناسکنا وتب علینا انک انت التواب الرحیم ربنا وابعث فیهم رسولا منهم

یتلو علیهم آیاتک ویعلمهم الکتاب والحکمة ویزکیهم انک انت العزیز الحکیم وقال تعالی وکذلک

جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا ومثله قوله

تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس الآیة اخرج البغوی عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی

الله علیه وسلم قال ان هذه الآیة توفی سبعین امة نحن خیرها واکرمها علی الله عز وجل واخرج

الدارمی

الدارمي عن كعب في السطر الاول محمد رسول الله عبدي المختار لا فظ ولا غليظ ولا سخاب

في الاسواق ولا يجزي بالسيئة السيئة ولكن يعفو ويغفر مولده بمكة وهجرته بطيبة وملكه بالشام

وفي السطر الثاني محمد رسول الله امته الحمادون يحمدون الله في السراء والضراء يحمدون الله في

كل منزلة ويكبرونه على كل شرف رعاة الشمس يصلون الصلوة اذا جاء وقتها ولو كانوا على

رأس كناسة ويأتزرون على اوساطهم ويوضئون اطرافهم واصواتهم بالليل في جو السماء

كاصوات النحل واخرج الدارمي عن ابن عباس انه سأل كعب الاحبار كيف تجد نعت رسول

الله صلى الله عليه وسلم في التورية فقال كعب نجده محمد بن عبد الله يولد بمكة ويهاجر الى طابة ويكون ملكه

بالشام وليس بفحاش ولا صخاب في الاسواق ولا يكافي بالسيئة السيئة ولكن يعفو ويغفر امته الحمادون

يحمدون الله في كل سراء وضراء ويكبرون الله على كل نجد يوضئون اطرافهم ويأتزرون في اوساطهم

يصفون في صلوتهم كما يصفون في قتالهم دويهم في مساجدهم كدوي النحل يسمع مناديهم في جو السماء

حق تعالی شکر [illegible] خواست که پاک کند بر دست صاحب شریعت صلی الله علیه وسلم [illegible]

و انصار را و پاک کرده اند بر دست مهاجرین و انصار [illegible] را قال الله تعالى آمن الرسول

بما انزل اليه من ربه والمؤمنون اخرج البغوي عن النعمان بن بشير ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال ان الله كتب كتابا قبل ان يخلق السموات والارض بالفي عام فانزل منه آيتين ختم بهما

سورة البقرة فلا تقرآن في دار ثلث ليال فيقربها شيطان واخرج البغوي عن عبد الله بن

مسعود قال لما اسري برسول الله صلى الله عليه وسلم انتهى الى سدرة المنتهى وهي في السماء

السادسة اليها ينتهي ما يعرج به من الارض فيقبض منها واليها ينتهي ما يهبط به من فوقها

فيقبض منها قال اذ يغشى السدرة ما يغشى قال فراش من ذهب قال فاعطي رسول الله

صلى الله عليه وسلم ثلثا الصلوات الخمس واعطي خواتيم سورة البقرة وغفر لمن لا يشرك

بالله من امته شيئا المقحمات فقير گوید عفی عنه چون صورت محمدیه علی صاحبها الصلوة

والتسلیمات در ازل الآزال برای [illegible] معین شده بود [illegible] امت او نیز [illegible] شده

نه بر آنکه نبوة و امور نسبت اضافی تا است باشد نبوة صورت نگیرد تقریر نسبت سلطان چوگان

بنده و لیکن این گوی در میدان چوگان چه کار دارد و آنانکه در سابق بودند در زمان آنحضرت

صلی الله علیه و سلم رسالت او بصورت [illegible] ظاهر شدند و هم [illegible] شود تا

تا اتحاد و نقصان درین ظهور رسید مثل آنکه آن گره که تحریک تصوری [illegible] طبیعی وجود بود علیه

السلام [illegible] تصور لازم آید [illegible] لهذا در کتب الهیه جایی که ذکر آنحضرت

آمده ذکر امت او نیز آمده و این فقیر [illegible] که آخر کار ایشان منفرد

باشد و [illegible] ایشان را مکلف نمایند و [illegible] واجبات [illegible]

گشت [illegible] این دو آیه را [illegible] آورده آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین

سر خبر دادند [illegible] القتال مقصود [illegible] ظاهر شد

مقصود نبوده [illegible] کتاب الجهاد [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] خلافت [illegible] باشد اگر [illegible]

در قضای الهی [illegible] حکم الهی دیگر باشد [illegible] دیگر [illegible]

که ما در تقریر آن [illegible] صورت شریعت که از محض رحمت امتنانیه برآمده و صورت رسالت

آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در قیام امت مرحومه با قتدای او [illegible] و معاصی و [illegible]

[illegible] قال الله تعالی و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله

رؤف بالعباد و قال تعالی ان الذین آمنوا و الذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله

اولئک یرجون رحمة الله و الله غفور رحیم و قال سبحانه الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار

سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون فقیر گوید عفی عنه [illegible]

که مقربست [illegible] دو قسم است قسمی آنست که جمیع ملل در آن متساوی الاقدام

اند و افراد بشر در جمیع اعصار تقرب الی الله بآن می‌نمایند و آن بر حقیقت است قال الله تعالی

لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکة

والکتاب

در الکتاب والنبیین الآیة و تتمهٔ آیت که در بعض ملل مدار فضل و مناط قرب میشود و با
بعضها را از آنکها به هویت دهها قرآن عظیم این نوع فضایل را خصوصا شرح و تفصیل
تمام داده و علو مراتب در دنیا و آخرت بر آنها مترتب ساخته و این مدعا از بسیاری آیات
مستغنی است از آنکه بذکر او دلایل احتیاج داشته باشد لیکن چون علوم جنسیه در مسلمین داخل شده
در حق تحقیق گشت لازم آمد که تذکر آنها دلایل قوله تعالی و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله را ذکر میفرماید یکی را می‌ستاند و دیگری را می‌نکوهد و وصف ستودگان
بیان میکند که بذل نفوس خود را در طلب مرضات سبحانه یعنی در جهاد کسی اندازد
قوله ان الذین آمنوا والذین هاجروا و جاهدوا نص صریح است در فضیلت مجاهدان و مهاجران
قوله الذین ینفقون الآیة مفهوم صریح در کثرة انفاقات در مصارف خیر مرة بعد اخری
و کرة بعد اخری شکی نیست که خلفاء رضوان الله علیهم بذل نفوس خود کردند لطلب مرضات
الله صدیق اکبر رضی الله عنه در مکه دعوت اسلام نمود تا آنکه او را زدند و کوفتند و ایذا
ها رسانیدند و همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیار هجرت کردند حالانکه کفار در طلب
ایشان مردم فرستادند و دیت برای یافتنه ایشان مقرر نمودند و عمر فاروق رضی الله عنه
قبل از هجرت اظهار توحید نمود تا آنکه او را زدند و کوفتند و در هجرت جانبازی عظیم ازو
ظاهر شد و علی مرتضی رضی الله عنه وقت هجرت بر فراش آنحضرت صلی الله علیه وسلم خوابید
بوجهی که اگر کفار حمله میکردند بر وی می افتادند و ذی النورین رضی الله عنه از عم خود و قوم
خود ایذاها کشید و عقد ایمان او در آنمیان نگسست و دو بار هجرت نمود هجرت حبشه و
هجرت مدینه بعد از آن همه این عزیزان با قلت احباب و کثرت اعداء در معارک و ملاحم تحت
رایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم داد قتال دادند بعد از آن همه این بزرگان در مشاهد
خیر بذل اموال خود نمودند پس ایشان همه از اهل این آیات باشند بلکه سر دفتر اهل آنها و هو
المقصود و اگر متعصبی گوید که اینها بقطع ثابت نیست محتمل که مراد بعض افراد دیگر باشند گوییم

قصر قائم بر بعض افراد صدق دارد و اما آنکه در آن وصف شایع در شهر باشند و لهذا همچنین قدم
و در ادراک معانی کلام نظر بحال مخاطبان بران افتد عرف اعتبار ازینجا معلوم گشت عمر تیسیره و
میگویند اثر امکو غیر بلیغ و نعهد اثرا امکو بجا کنند که ایمان عظیم ذکر مقصد صحیح است و گوید
اول این همه فضایل ثابت است بعد از آن تنها گشت بسبب بعض سیاسات گوییم ازین قدر سست
از اول از ابتدا اشتهر دعوی اسلام تا قیام قیامت این آیات را در صلوة و صحایف درهر
تلاوت میکنند و هوا خواهد کرد اگر قائم مقام و اعراض نباشد لابد لسبب عظیم در هر زمان و هر
طبقه پیدا می شود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و روی عن ابن عباس فی قوله تعالى آمنوا کما
آمن الناس قال ابو بکر و عمر و عثمان و علی فقیر میگوید این اثر ضعیف است از جهت سند قوی است
از جهت معنی و در معنی اهدنا الصراط المستقیم مفصل بیان کردیم قوله تعالى من کان عدوا لجبریل
الآیة هذه الآیة من موافقات عمر رضی الله عنه روی ذلک عن الشعبی و عکرمة و قتادة و عبد
الرحمن بن ابی لیلی والسدی و ذلک من المراسیل الصحیحة استفاضت طرقها عن عکرمة قال کان
عمر یأتی یهود فقالوا انه لیس من اصحابک احد اکثر اتیانا الینا منک فاخبرنا من صاحب
صاحبک الذی یأتیه بالوحی فقال جبریل قالوا ذلک عدونا من الملائکة ولو ان صاحبه صاحب
صاحبنا لاتبعناه فقال عمر من صاحب صاحبکم قالوا میکائیل قال فما هما قالوا اما جبریل
فینزل بالعذاب والنقمة واما میکائیل فینزل بالغیث والرحمة وان احدهما عدو لصاحبه
فقال عمر وما منزلتهما قالوا هما من اقرب الملائکة منه احدهما عن یمینه وکلتا یدیه یمین والآخر
من الشق الآخر قال عمر لئن کانا کما تقولون ما هما بعدوین ثم خرج من عندهم فمر بالنبی صلی
الله علیه وسلم فدعاه فقرأ علیه من کان عدوا لجبریل الآیة فقال عمر والذی بعثک بالحق
انه الذی خاصمتهم به آنفا واخرج الحاکم عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
وزیرای من اهل السماء جبریل ومیکائیل ومن اهل الارض ابو بکر وعمر واخرج الطبرانی بسند
حسن عن ام سلمة ان النبی صلی الله علیه وسلم ان فی السماء ملکین احدهما یأمر بالشدة والآخر یأمر

باللین

باللين وكل مصيب ومثل جبريل وميكائيل ملكان احدهما يامر باللين والآخر يامر بالشدة و
كل مصيب وذكر ابراهيم ونوحا و[illegible] نبيان احدهما يامر باللين والآخر بالشدة وكل مصيب
وذكر ابا بكر وعمر واخرج البزار والطبراني في الاوسط والبيهقي في الاسماء والصفات عن
عبد الله بن عمرو قال جاء ناس من الناس الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا يا رسول الله يزعم
ابو بكر ان الحسنات من الله والسيئات من العباد وقال عمر الحسنات والسيئات من الله فتابع
هذا قوم وتابع هذا قوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاقضين بينكما بقضاء اسرافيل بين
جبريل وميكائيل ان ميكائيل قال بقول ابي بكر وقال جبريل بقول عمر فقال جبريل لميكائيل
انا متى نختلف اهل السماء تختلف اهل الارض فلنتحاكم الى اسرافيل فتحاكما اليه فقضى بينهما بحقيقة
القدر خيره وشره وحلوه ومره كله من الله ثم قال يا ابا بكر ان الله لو اراد ان لا يعصى لم يخلق
ابليس فقال ابو بكر صدق الله ورسوله [illegible] واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى هذه الآية من
موافقات عمر فقد اخرج الشيخان والترمذي وغيرها عن عمر قال وافقت ربي في ثلث
او وافقني ربي في ثلث قلت يا رسول الله لو اتخذت من مقام ابراهيم مصلى فنزلت واتخذوا
من مقام ابراهيم مصلى الحديث ومن مقام عمر تحقيق شعائر الله عز وجل اثبات المقام في مكانه
نقلا وعن السهيلي عن سفيان بن عيينة عن حبيب بن ابي الاشرس قال كان سيل ام نهشل
قبل ان يعمل عمر الردم باعلى مكة فاحتمل المقام من مكانه فلم يدر اين موضعه فلما قدم عمر سال
من يعلم موضعه فقال عبد المطلب بن ابي وداعة انا يا امير المؤمنين قد كنت قدرته وذرعته
بمقاط وتخوفت عليه هذا من الحجر والركن اليه ومن وجه الكعبة فقال ائت به فوضعه موضعه هذا
وعمل عمر الردم عند ذلك قال سفيان فذلك الذي حدثنا هشام بن عروة عن ابيه ان
المقام كان على سقع البيت فاما موضعه الذي هو موضعه فلا ادري انا ما يقول الناس
انه كان هناك موضعه فلا فلت المقام [illegible] حبل صغير شديد الفتل والطبع سقط عن عمر
في فضله [illegible] فقال [illegible] بذكر الجنة سال الله الجنة واذا مر بذكر النار

تو ذا ناس من المصريين عن طريق منفردة الى المدينة لا دخلوا على عثمان كان المصحف

بين يديه فضربوه بالسيف على يديه فجرى الدم على فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم فقال عثمان

والله انها لاول يد خطت المفصل [illegible] منهم رجلا [illegible] ثنا محمد ابو داود

حديث [illegible] ان عمر اصاب من النساء بعد ما نام فاتى النبي صلى الله عليه وسلم فذكر

ذلك له فانزل الله تعالى احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم الى قوله ثم اتموا الصيام الى

الليل واخرج الطبراني في الاوسط عن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه

وسلم يقول ذاكر الله تعالى في رمضان مغفور له وسائل الله لا يخيب وعن عمر في قوله تعالى الحج

اشهر معلومات قال شوال وذو القعدة وذو الحجة وعن عمر افصلوا بين حجكم وعمرتكم

اجعلوا الحج في اشهر الحج واجعلوا العمرة في غير اشهر الحج اتم لحجكم وعمرتكم وعن ابي بكر

الصديق انه قال في خطبته الصدق امانة والكذب خيانة اكيس الكيس التقى واحمق الحمق الفجور وعن عمر انه

كتب الى ابنه عبد الله اما بعد فاني اوصيك بتقوى الله فانه من اتقاه وقاه ومن اقرضه

جزاه ومن شكره زاده واجعل التقوى نصب عينيك وجلاء قلبك واعلم انه لا عمل لمن

لا نية له ولا اجر لمن لا حسنة له ولا مال لمن لا رفق له ولا جديد لمن لا خلق له واخرج الشافعي

في الام عن عروة بن الزبير ان عمر بن الخطاب حين رجع من عرفة قال ان الكعبة [illegible]

[illegible] من الصفا [illegible] واخرج البيهقي عن ابي هريرة ان رجلا اهل عمر بن

الخطاب [illegible] فقال له عمر احججت قال نعم فقال له اجتنبت ما نهيت عنه قال ما الوت

قال عمر استقبل عملك [illegible] ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال [illegible]

العمل يعني الحج قال لا ولكني بلغني عن عثمان بن عفان [illegible] استقبلوا العمل

وعن سالم عن ابيه عن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله تعالى من شغله

عن ذكري عن مسئلتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين وعن ابي نجيح سئل ابن عمر عن صوم عرفة

فقال حججت مع النبي صلى الله عليه وسلم فلم يصمه ومع عمر فلم يصمه ومع عثمان فلم يصمه وانا لا

اصومه

امنوا سعلا الآخر يعلا ... ومن صحبت المشركين ... جاء الى رسول الله صلى
عليه وسلم ... فقال ...
حتى ... الا ...
...
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة ... أبا بكر ...
بالآية التي نزلت في ... رسول الله صلى الله عليه
وسلم فقال ... عن عكرمة ان عمر بن الخطاب ... الآية ومن الناس
يعجبك قوله ... ومن الناس من يشري نفسه قال اقتتل الرجلان ...
...
...
...
باب ... عن ابي بكر الصديق ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما اغبرت قدما
في سبيل الله ... حرم الله عليه النار ... قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ... حرس ليلة في
سبيل الله ... افضل من الف ليلة يقام ليلها ويصام نهارها وعن ابي بكر الصديق قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم ما ترك قوم الجهاد الا عمهم الله بالعذاب ... الخطاب ان الله
لا يستحيي من الحق ... وعن زيد بن اسلم قال بلغني انه اتت امرأة الى
عمر بن الخطاب ... ان زوجها لا يصيبها فارسل اليه فسأله فقال كبرت وذهبت قوتي
فقال عمر في كم تصيبها قال في كل طهر مرة فقال اذهبي فان فيه ما يكفي المرأة وعن الحسن قال
سأل عمر ابنته حفصة كم تصبر المرأة عن الرجل فقالت ستة اشهر فقال لا احبس رجلا اكثر
من ستة اشهر وعن عمر قال والله اني لاكره نفسي على الجماع رجاء ان يخرج مني نسمة تسبح وعن ا
بن اسلم ... قال بينا عمر يصلي ... ان خلفه ... صاحب ...

[illegible] عمر [illegible] الاخبار [illegible] فقال عمر [illegible]
[illegible] سنة ستين [illegible]
[illegible] عليهم [illegible]
[illegible] عليهم [illegible]
[illegible] فقال [illegible] رسول الله [illegible] الآية
[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] الى الناس فقال ايكم يخبرني باعظم آية في القرآن و
اعدلها واخوفها وارجاها فسكت القوم فقال ابن مسعود على الخبير سقطت سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول اعظم آية في القرآن الله لا اله الا هو الحي القيوم واعدل آية في القرآن ان الله يامر بالعدل
والاحسان وايتاء ذي القربى [illegible] واخوف آية في القرآن فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا
يره وارجى آية في القرآن قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا باللذين من بعدي ابي بكر وعمر فانهما حبل الله الممدود
[illegible] تمسك بهما فقد تمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها عن ابن عباس قال قال عمر يوما لاصحاب
النبي صلى الله عليه وسلم فيم ترون هذه الآية نزلت ايود احدكم ان تكون له جنة قالوا الله
اعلم فغضب عمر فقال قولوا نعلم او لا نعلم فقال ابن عباس ضربت مثلا لعمل فقال عمر اي عمل قال
ابن عباس لعمل قال عمر لرجل غني يعمل بطاعة الله ثم بعث الله له الشيطان فعمل بالمعاصي حتى اغرق
اعماله [illegible] ابن عباس قال قال عمر بن الخطاب [illegible] آية اسهرتني ايود احدكم ان
تكون له جنة من نخيل واعناب [illegible] فقال بعض القوم الله اعلم فقال اني اعلم
ان الله اعلم ولكن انما سألت ان كان عند احد منكم علم فيها وسمع فيها شيئا ان يخبر بما سمع فسكتوا
[illegible] يا ابن اخي ولا تحقر نفسك [illegible] عنى بها العمل [illegible]
[illegible] صدقت يا ابن اخي عنى بها العمل ابن آدم
افقر ما يكون الى جنته اذا كبرت سنه وكثر عياله وابن آدم افقر ما يكون الى عمله يوم القيامة

صدقت. وأخرج ابن أبي شيبة والدارقطني عن عمر بن الخطاب إنما سن رسول الله صلى الله عليه وسلم
الزكاة في هذه الأربعة الحنطة والشعير والزبيب والتمر. وعن أبي بكر الصديق قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم على أعواد المنبر يقول اتقوا النار ولو بشق تمرة فإنها تقيم
العوج وتدفع ميتة السوء وتقع من الجائع موقعها من الشبعان. وأخرج أبو داود والترمذي
عن عمر قال أمرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم أن نتصدق فوافق ذلك مالا عندي فقلت اليوم
أسبق أبا بكر إن سبقته يوما فجئت بنصف مالي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أبقيت
لأهلك قلت مثله وأتى أبو بكر بكل ما عنده فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أبقيت لأهلك
قال أبقيت لهم الله ورسوله فقلت لا أسابقك إلى شيء أبدا. وعن الشعبي قال نزلت هذه
الآية إن تبدوا الصدقات فنعما هي إلى آخر الآية في أبي بكر وعمر جاء عمر بنصف ماله يحمله
إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على رؤوس الناس وجاء أبو بكر بماله أجمع يكاد يخفيه من نفسه
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تركت لأهلك قال عدة الله وعدة رسوله فقال عمر لأبي بكر ما سبقنا
إلى باب خير قط إلا سبقتنا إليه. وأخرج أحمد عن ابن أبي مليكة قال ربما سقط الخطام من يد أبي بكر الصديق
فيضرب بذراع ناقته فينيخها فيأخذه فقالوا له أفلا أمرتنا نناولكه فقال إن حبيبي صلى الله
عليه وسلم أمرني أن لا أسأل الناس شيئا. أخرج أحمد وأبو يعلى عن أبي سعيد الخدري قال قال عمر يا
رسول الله لقد سمعت فلانا يذكر أنك أعطيته دينارين قال لكن فلان ما يقول ذلك وقد أعطيته ما بين عشرة إلى مائة وما يقول ذلك
أما والله إن أحدكم ليخرج بمسألته من عندي يتأبطها نارا قال عمر يا رسول الله فلم تعطيها إياهم
قال فما أصنع يأبون إلا مسألتي ويأبى الله لي البخل. وأخرج البخاري ومسلم عن عمر بن الخطاب قال
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعطيني العطاء فأقول أعطه من هو أفقر إليه مني فقال خذه إذا
جاءك من هذا المال شيء وأنت غير مشرف ولا سائل فخذه فتموله فإن شئت كله وإن شئت
تصدق به وما لا فلا تتبعه نفسك قال سالم بن عبد الله فلأجل ذلك كان عبد الله لا يسأل
أحدا شيئا ولا يرد شيئا أعطيه. وعن أبي إسحاق قال لما قبض أبو بكر استخلف عمر خطب

الخ من قول الله والنبي عليه بما هو اهله ثم قال ايها الناس ان بعض الظن اثم وان بعض الامر غنى

بعد ان تحسبون بالاثم تكونون وبالظن بالاثم يكون واعلموا ان بغض الشيخ شعبة من النفاق فاتقوا

تبين ان بعضكم فاتقوا الله الآية الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم

عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون وعن عمر قال من آخر ما انزل الله آية الربوا وان رسول

الله صلى الله عليه وسلم قبض قبل ان يفسرها لنا فدعوا الربوا والريبة وعن ابي بكر

الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب ان يسمع الله دعوته ويفرج كربته في الدنيا

والآخرة فلينظر معسرا او ليدع له ومن سره ان يظله الله من فور جهنم يوم القيمة ويجعله في

ظله فلا يكونن على المؤمنين غليظا وليكن بهم رحيما وعن عثمان بن عفان سمعت النبي صلى الله

عليه وسلم يقول اظل الله عبدا في ظله يوم القيمة يوم لا ظل الا ظله انظر معسرا او ترك لغارم

قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا

بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمت الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم

فاصبحتم بنعمته اخوانا وكنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته

لعلكم تهتدون ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويامرون بالمعروف وينهون عن المنكر و

اولئك هم المفلحون ولا تكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البينات و

اولئك لهم عذاب عظيم يوم تبيض وجوه وتسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم اكفرتم

بعد ايمانكم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون واما الذين ابيضت وجوههم ففي رحمت

الله هم فيها خالدون تلك آيات الله نتلوها عليك بالحق وما الله يريد ظلما للعالمين ولله ما

في السموات وما في الارض والى الله ترجع الامور فقير گويد حق خداى عز وجل درين آيات

بيان فرموده است حقيقت خلافت خاصه و حقيقت فتنه كه بعد از ايام خلافت خاصه

بظهور آيد و رضاى حضرت خود با اين يك حالت و سخط جناب خود از آن حالت ديگر

اين جا دو مقصد اول امر معروف بايد شناخت قدم در آن بعد از آن حكم ميبايد باجماع

و را اعتصام بحبل الله و نهی میکند از تفرق و راه بلفظ اشارات میفرماید که مراد از اجتماع

و عدم تفرق یکی آنکه در فهم شرایع الهیه از کتاب الله مختلف نشوند یعنی یکی مذهب خود این را

گیرد و دیگری چیزی دیگر چنانچه تصریح باین در آیه و اعتصموا بحبل الله جمیعا بطریق اجمال مبین شده بعد

آیه و لا تکونوا کالذین تفرقوا [illegible] بتفصیل بیان کرده [illegible] منذرو [illegible] اقتدا

کرده باید که مشاهده کنند و اختلاف را از میان خود بر اندازند و بر مقتضای اتفاق و اجماع

را اصل خود دانند و عادة الله آنست که اجماع و رفع اختلاف واقع نمی شود الا بتصدی خلیفه راشد

قائم مسلم الفضل فیما بینهم دیگر آنکه همه بر امام کلمة الله [illegible] باید که همه خود را متفق سازند و اجتماع

بر چیزی که در جاهلیت میان ایشان [illegible] بعد [illegible] کرده اند در هر مضمون اشاره بوده شد در آیه

و اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء [illegible] بعد از آن ارشاد میفرماید که سبب این اجتماع که سبب

خیری بسیار است آنست که جماعتی از ایشان باحیای علوم دین و قتال کفار و اقامت حدود و امر

معروف و نهی منکر قائم شوند و دیگران امتثال امر ایشان کنند و این یکی از وجوه اجابت [illegible]

[illegible] است و عادة الله آنست که امر اقامت [illegible] بدون تصدی شخصی مسلم الفضل فیما بینهم

بر این اقامت صورت نگیرد بعد از آن تشدید میفرماید در تفریق فی الدین مانند اهل کتاب

که بعد وضوح حق و ثبوت حجت الله [illegible] مختلف شدند و بعد از وقوع اختلاف

حال ایشان روز قیامت آنست که تبیض وجوه و تسود وجوه بعد از آن [illegible] این جماعه که در میان

امت محمدیه قائم باحیاء دین باشند بر جماعتی که در امم سابقه باین امر قیام می نمودند [illegible]

میفرماید و سبب [illegible] داشتن یهود و نصاری از این منزلت بیان میفرماید که کنتم خیر امة الخ

بالجمله خلافت خاصه آنست که اجماع مسلمین بهر وجه معنی متحقق گردد اتفاق در مذاهب داشته

باشند و اجتماعی که بسبب شدت نفس [illegible] ایشان را مشحون سازد

از میان خود ها رفع کرده اند و آنکه قرن خیر القرون باشند قال النبی صلی الله علیه وسلم

خیر القرون قرنی الحدیث و ایام فتنه آنکه اختلاف در مذاهب پیدا آمد و جماعات

مسلمین از جهت جهاد جمع مجتمع شوند و مجنده کردند چنانچه سلاطین ... و آنچه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از آنکه تا سبب را اخبار مشهور ارشاد فرموده اند بنا بر تقریر بعضیهم فرایع باز
معلوم گردد دیوانیت ثابت شده که جماعه عظیمه از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیر امت اخرجت
للناس بوده و شوند ... انجام و در تصدی اقامت دین شخصی از جنس خود با اعتقاد و فهم و
و فرو تکفل ایشان ... الی الحشر کردند ... مستحق خلافت نیست اگر اتفاق ایشان بر باطل
باشد و غیر مستحق ریاست را رئیس کردند خیر امت نباشند و از جمعی غیر مستحق نیابت را رئیس
کردند و جمعی دیگر سکوت نموده اند و انکار منکر نگردند هر دو از قبیت ... باشند سبحانک
هذا بهتان عظیم قال الله سبحانه الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا
منهم واتقوا اجر عظیم الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا
حسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله
ذو فضل عظیم انما ذلکم الشیطان یخوف اولیاءه فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مومنین تفسیر
... مفسرین در تفسیر این آیات مختلف اند اکثر ... حمل آیه ... الذین استجابوا و الذین
قال لهم الناس بر بدر صغری ... با جماعه ... از حاضران بدر صغری ... فانقلبوا بنعمة
من الله وفضل لم یمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله ... ثابت ... بود و ...
منه الشریف قال الله تعالی ان فی خلق السموت والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات
لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموت
والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک من تدخل النار فقد
اخزیته وما للظالمین من انصار ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم
فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا
علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع عمل
عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم من بعض فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم واوذوا

فی سبیلی

في سبيلي وقاتلوا وقتلوا لاكفرن عنهم سيئاتهم ولادخلنهم جنات تجري من تحتها الانهار
ثوابا من عند الله والله عنده حسن الثواب تفسير کرده‌اند که این آیت در قضایای مهاجرین
اولین نازل شده هر چند در اوائل آیات عفو از مهاجرین مذکور نشده است اما چون در آخر مذکور
شد انی لا اضیع عمل عامل منکم فالذین هاجروا واخرجوا معلوم شد که این جماعه مهاجرین اولین [illegible]
که از دیار خود بر آورده شده بودند این اند که بعد فی الله ایذا داده شد ایشان را و قتال
کردند و بعض ایشان مقتول شدند و بعض دیگر در صدد مقتولیت آمده و بذل نفوس نمودند
حفظ الهی ایشان را از مهالک محفوظ داشت کما قال فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر و
به عاملای خاص با علاوه تمام متصف اند و اگر این جماعه سبب فساد رسیده باشد بحکم لعل الله اطلع
علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم مغفور است و مآل حال ایشان دخول جنت است
وما اعظم من بشارة وعنه عمر بن الخطاب قال انه قرأ البقرة وانت قال عمر ان کتب
هذا الله من الحکام واخرج الدارمي عن سليمان بن يسار ان رجلا يقال له صبيغ قدم المدينة
فجعل يسأل عن متشابه القرآن فارسل اليه عمر وقد اعد له عراجين النخل فقال من انت قال انا
عبد الله صبيغ فقال وانا عبد الله عمر فاخذ عمر عرجونا من تلك العراجين فضربه حتى دمي رأسه
فقال يا امير المؤمنين حسبك قد ذهب الذي کنت اجد في راسي وعن ابي عثمان النهدي ان عمر
کتب الى اهل البصرة ان لا تجالسوا صبيغا قال فلو جاء ونحن مائة لتفرقنا وعن محمد بن سيرين قال
کتب عمر بن الخطاب الى ابي موسى الاشعري ان لا يجالس صبيغ وان يحرم عطاءه ورزقه
وقال الشافعي حکمي في اهل الکلام حکم عمر في صبيغ ان يضربوا بالجريد ويحملوا على الابل ويطاف
بهم في العشائر والقبائل وينادى عليهم هذا جزاء من ترک الکتاب والسنة واقبل على علم الکلام
واخرج الدارمي عن عمر بن الخطاب قال انه سياتيکم ناس يجادلونکم بشبهات القرآن فخذوهم
بالسنن فان اصحاب السنن اعلم بکتاب الله وعن ابي هريرة قال کنا عند عمر بن الخطاب
اذ جاءه رجل يسأل عن القرآن مخلوق هو او غير مخلوق فقام عمر فاخذ بمجامع ثوبه حتى قاده الى

علي بن ابي طالب فقال يا ابا الحسن الا تسمع ما يقول هذا قال وما يقول قال يسألني عن القرآن
مخلوق هو او غير مخلوق فقال علي هذه كلمة وسيكون لها ثمرة لو وليت من هذا الامر ما وليت
ضربت عنقه عن قتادة في هذه الآية كنتم خير امة ذكر لنا ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه كان
يقول اللهم زينت لنا الدنيا وانبأتنا ان ما بعدها خير منها فاجعل حظنا في الذي هو
خير وابقى وعن عمر قال لو ترك الناس الى اقاتلهم عليها لقاتلتهم على الصلوة والزكوة وعن
عثمان انه قرء ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويستعينون
على ما اصابهم اولئك هم المفلحون فقير گويد معنی این حدیث آنست که حضرت عثمان این کلمه را از قرآن
میدانست نه برای آنکه تلاوت نمود در ملأ که این کلمه در مصاحف عثمانیه بود بلکه معنی این سخن آنست
که این کلمه از فحوای این آیت مفهوم میشد مانند آنکه مفسر میگوید واسئل القریة یعنی واسئل اهل
القریة وانتج تجنیب این کلمه آنست که منصب خلیفه راشد دعوت عام است نه بزبان فقط بلکه بدست
بسته و در دفع بلاهای امت در پیش چشم مانده باشد حاصل آنکه از مقامات خلافت
را بشمرده است که دفع بلاهای امت بدعای او شود وعن عمر قال لو شاء الله لقال انتم فكنا
كلنا ولكن قال كنتم في خاصة اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم من صنع مثل صنيعهم كانوا خير امة
اخرجت للناس وعن عمر في قوله تعالى كنتم خير امة قال يكون لاولنا ولا يكون لآخرنا وعن
قتادة قال ذكر لنا ان عمر بن الخطاب تلا هذه الآية كنتم خير امة ثم قال يا ايها الناس من
سره ان يكون من الآية التي اخرجت للناس فليؤد شرط الله فيها وعن عياض الاشعري
قال شهدت اليرموك وعلينا خمسة امراء ابو عبيدة ويزيد بن ابي سفيان وابن حسنة
وخالد بن الوليد وعياض وليس عياض بالذي حدثنا قال فقال عمر اذا كان قتال فعليكم ابو عبيدة
فكتبنا اليه انه قد جاش الينا الموت واستمددناه فكتب الينا انه قد جاءني كتابكم تستمدونني
واني ادلكم على من هو اعز نصرا واحضر جندا الله عز وجل فاستنصروه فان محمدا صلى الله
عليه وسلم قد نصر يوم بدر في اقل من عدتكم فاذا جاءكم كتابي هذا فقاتلوهم ولا تراجعوني

فقال

فقاتلناهم ثم استغفروا اخرجه ابو داود والترمذي عن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما اصر من استغفر وان عاد في اليوم سبعين مرة وقيل مع احقاف عمر قوله تعالى وما
محمد الا رسول الى ... قال خطبنا عمر فكان يقرأ على المنبر آل عمران ثم قال تفرقنا عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم يوم احد فصعدت الجبل فسمعت يهوديا يقول قتل محمد فقلت لا اسمع احدا
يقول قتل محمد الا ضربت عنقه فنظرت فاذا انا برسول الله صلى الله عليه وسلم والناس يتراجعون
اليه فنزلت هذه الآية وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اخرج البخاري عن ابي سلمة عن
ابن عباس ان ابا بكر خرج وعمر يكلم الناس فقال اجلس يا عمر وقال ابو بكر اما بعد من كان يعبد محمدا
فان محمدا قد مات ومن كان يعبد الله فان الله حي قال الله وما محمد الا رسول الى قوله الشاكرين
قال والله لكانهم لم يعلموا ان الله انزل هذه الآية حتى تلاها ابو بكر فتلقاها منه الناس كلهم فما
اسمع بشرا من الناس الا يتلوها ... عن ابي هريرة وعروة وغيرهما نحو ذلك وقال ابراهيم
قال ابو بكر لو منعوني عقالا اعطوا رسول الله صلى الله عليه وسلم لجاهدتهم ثم تلا وما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم ... عن علي بن ابي طالب في قوله وسيجزي
الله الشاكرين قال الثابتين على دينهم ابا بكر واصحابه فكان علي يقول ابو بكر امير الشاكرين وفي
عن ابن عباس وشاورهم في الامر ابو بكر وعمر وفي رواية عن ابن عباس قال نزلت هذه الآية
في ابي بكر وعمر فقال النبي صلى الله عليه وسلم لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما و در موضع اتكال
بهم ميرسد زيرا كه سوق آيت براى جماعتى ست كه در غزوه احد از ايشان تقصيرى روى
داده و آنحضرت صلى الله عليه وسلم مى بايد كه از سر تقصير ايشان درگذرند و بانواع
ملاطفات غبار ندامت از چهره حال ايشان را زائل فرمايند از انجا ست مشاوره در امور
حرب و از شيخين تقصيرى در آن واقعه ظاهر نشده تا ما صدق اين آيت توانند بود جواب
آنست كه ذكر دو عبد الله بن عباس شيخين را در موضع مذهبي وارد غير مذاهب مشهوره
در تفسير و آن آنست كه عرب گاهى ذكر الشي با التبعي و اين نكته را يا كيرند در بسيارى

انزل موافقا لما قال بل مستدلا على تفسير قول ابي بكر ... وقال كتب ابو بكر الصديق الى عمرو بن
العاص ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يشاورنا في الحرب فعليك به وعن الضحاك قال كان ابو بكر وعمر بن الخطاب
يشاهدان ... المراة فنزلت لقد رضي الله عنهم اخرج البخاري من حديث ابن عمر انا ... من اهل
... ان الله قد رضي عنه وعن الحسن في حضرة السيد الصديق مقام النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر
وعمر وعثمان وعلي وناس من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فشبههم الحديث وقالت عائشة
في قصة حمراء الاسد فانتدب منهم سبعون رجلا فيهم ابو بكر والزبير ومن موافقات ابي بكر
الصديق قوله تعالى لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء روي في ذلك سطرين
متعددة منها ما يدل على موافقته ومنها ما يدل على تصديق مقالته روي عن عكرمة ان النبي
صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر الى فنحاص اليهودي يستمده وكتب اليه وقال لابي بكر لا تفتت
علي بشيء حتى ترجع الي فلما قرا فنحاص الكتاب قال قد احتاج ربكم قال ابو بكر فهممت ان اقده
بالسيف ثم ذكرت قول النبي صلى الله عليه وسلم لا تفتت علي بشيء فنزلت لقد سمع الله قول
الذين قالوا ان الله فقير الآية وقوله ولتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم وما بين ذلك في يهود
قينقاع وفي رواية فغضب ابو بكر فضرب وجه فنحاص ضربة شديدة وقال والذي نفسي بيده لولا
العهد الذي بيننا وبينك لضربت عنقك يا عدو الله فذهب فنحاص الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال يا محمد انظر ما صنع صاحبك بي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر ما حملك
على ما صنعت قال يا رسول الله قال قولا عظيما يزعم ان الله فقير وانهم عنه اغنياء فلما قال ذلك
غضبت لله مما قال فضربت وجهه فجحد فنحاص فقال ما قلت ذلك فانزل فيما قال فنحاص تصديقا
لابي بكر لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير الآية ونزل فيما بلغه في ذلك من الغضب
ولتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم ومن الذين اشركوا اذى كثيرا الآية وعن السدي
في قوله لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير قالها فنحاص اليهودي من بني مرثد لقيه ابو بكر
فكلمه فقال له يا فنحاص اتق الله وآمن وصدق واقرض الله قرضا حسنا فقال فنحاص يا ابا بكر

ثم عم الله بنا فقير يستقرضنا اموالنا وما يستقرض الا الفقير من الغني ان كان ما تقول حقا فان
الله اذا لفقير وانا اغنياء فقال ابو بكر فلولا هدنة كانت بين النبي صلى الله عليه وسلم وبين
بني مرثد لقتلته وعن مجاهد قال صك ابو بكر رجلا منهم الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء لم
يستقرضنا وهو غني وهم يهود اخرج الترمذي عن عثمان بن عفان سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول موقف ساعة في سبيل الله خير من الف يوم فيما سواه من المنازل وفي لفظ ابن ماجه
من رابط في سبيل الله كانت كالف ليلة صيامها وقيامها فقير گويد عفي عنه سابق بيان كرده ايم
فضايلي كه عبادات بسيار بان مذكور شوند بهر وجه كار خوبيست دو قسم است يكي آنكه خلاص كردن
آنها افراد بشر را از حد طبيعت و نزديك ساختن آنها ايشان را بحظيرة القدس بمنزله مذهب
طبيعي هست لاجرم در جميع اديان و ملل آنقسم امر فرموده اند مثل توكل و تقيين و صبر و صلوة
و صوم و صدقه و ذكر و مانند آن مجمل مجدده و قسم ثاني آنكه تاثير آنها در افراد بشر باعتبار نيت
الهي محض و چون بذات خاص است مانند هجرت و جهاد و حج و اقسام در بعض ملل معتبر باشد افراد
بشر را بحظيرة القدس و نه در بعض ملل مثلا در شريعت ما ارادة الهيه متعلق شد كه بيت ملل
ضاله مثل مشركين و يهود و نصارى و مجوس و صورة كتب ايشان را حظيرة القدس بايد صفت
مكمل گشت كه لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض الآية و مخالفت جماعة از افراد بشر بارادة
الهيه بواسطه صحبت پيغامبر صلى الله عليه وسلم ثابت شد مانند جبريل در وقت صحبه مقرب و متوجه
نفحات الهيه گشتند و در ميان ايشان و در ميان ملا اعلى مشابهتي و مناسبتي واقع شد
و انجا است قسم كرده مر ايشان بافعل عظيم را از اقرب كه اگر صد سال رياضت بدنيه و نفسانيه ميكشيدند
بعشر عشير آن مشابهت فايز نميگشتند و در ملل ديگر اين داعيه و اراده متعلق نگشت و ام
را باين معرفت در ميان نيامده اند پس شكي نيست كه جهاد در ملل ايشان از اعمال مقربه نبود و
در قرآن عظيم و سنت سنيه هر دو فضل را بيان فرموده اند و فضلهاي ملي را بر مزيد انجام فضاله
نموده اند و مناط تفاضل مراتب گردانيده تا مرد بهر دو فضل متصف باشد مقدم بر

افراد بشر را استحقاق آن داده است تا همه مسلمین میسر نیست خدای عز وجل در سوره نسا هر دو وصف
برابر میفرماید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه را باین هر دو صفت میشناسند تا ثبت شده است
و تکلیف متقدم الشأن هر جا نیز ظاهر شود قال الله و من یطع الله والرسول فاولئک مع
الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا ذلک الفضل
من الله وکفی بالله علیما درین آیه افاده میفرماید که ایمان مستکملان بکلمه توحید درست نشود اگر
در وقت مشاجرات که حالت ظهور نفس خبیث است تسلیم تمام ازیشان ظاهر گردد و بعد از آن میفرماید
که این مطیعان با همراهان صدیقان و شهیدان خواهند بود و حسن اولئک رفیقا
آیه شبیه است بآیه دیگر که کتاب مرقوم یشهده المقربون ومزاجه من تسنیم عینا یشرب بها
المقربون کمال اجتماع ابرار است که با این جماعت محشور شوند و در ذیل ایشان معدود
گردند و اینجا طائفه سر دفتر اهل نجات اند و طبقه علیا از طبقات امت مرحومه اند و ازین جماعت
در مواضع دیگر بمقربین و سابقین تعبیر رفته است و از این آیه کریمه واضح گشت وضوحا
لا یبقی معه خفاء بازاء آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث مشهوره که تکلیف بانها قطعی است
عملا و اعتقادا خبر داده که ابوبکر صدیق است و عمر و عثمان و علی شهید پس ریاست
معنوی ایشان بر سائر طبقات مبرهن گشت و در ملت اسلامیه خفای درین معنی نماند قال الله
تعالی لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم
وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله
الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه ومغفرة ورحمة
وکان الله غفورا رحیما خدای تعالی درین آیه افاده میفرماید که صحابه همه یک طبقه
نیستند بلکه بعض ایشان افضل اند از بعض و مناط فضل جهاد است فی سبیل الله با
نفس خویش یعنی مباشرت قتال کفار و باموال خویش یعنی بانفاق فی سبیل الله ازین آیه
واضح گشت که مجاهدان بانفس خویش و باموال خویش سر دفتر امت اند و از طبقات

علیا

علمای امت و ایشان افضل اند از غیر خود تا زود اجابت سجود که تکلیف بان قائم
بیت و عندی بعد فوت آنها باقی نمی مانند ما و مشکک تها این بزرگان در جمیع مسائل غیر
داد در کتاب سعادات آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر بعد الانفد فی بعض الاوقات و اجتهاد
مبارزه قتل بیشتر بوقوع آمد و از بعد دیگر اتفاق نیفتاده مرتبط و انجا میرسد و از مبحی هر دو
و چه کار تحقیق گشت قال الله تعالی ومن یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا وسعة
ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله وکان الله
غفورا رحیما فدای عمر و جابر و اول بحث ضعفه میکردند هجرت را از دیار کفر در بیان می
فرماید عقوبت تارکان هجرت و مستثنی میسازد ضعفا را که حیله هجرت نمیدانند و از جهاد نشد
بر آمدن نمی توانند بعد از آن فضیلت هجرت بیان میکند و اجر آن در دنیا و آخرت
استنباط میفرماید و کسی را که بقصد هجرت از خانه خود برآید و بمقصد نارسیده انجام میکند
ثواب جزیل وعده میدهد از این آیت فضیلت مهاجران پدید آمد و الله اعلم و عن
عمر بن الخطاب قال انی انزلت نفسی من مال الله بمنزلة [illegible] ولی الیتیم ان استغنیت استعففت
وان احتجت اخذت منه بالمعروف فاذا ایسرت قضیت و عن ابن مسعود قال کان عمر
بن الخطاب اذا سلک بنا طریقا فاتبعناه وجدناه سهلا وانه سئل عن امرأة وابوین فقال
للمرأة الربع وللام ثلث ما بقی وما بقی فللاب و عن ابن عباس انه دخل علی عثمان فقال ان الاخوین
لا یردان الام عن الثلث قال الله فان کان له اخوة والاخوان لیسا بلسان قومک
اخوة فقال عثمان لا استطیع ان ارد ما کان قبلی ومضی فی الامصار وتوارث به الناس
و اجابت زید بن ثابت بجواب آخر قالوا یا ابا سعید ان الله یقول فان کان له اخوة ثبت
تحجبها بالاخوین قال ان العرب تسمی الاخوین اخوة مختصر گوید این اختلاف ثبت بلکه حضرت
عثمان رضی الله عنه تمسک نمود بآن اصل که حکم خلیفه راشد چون منتج شود و سبیل
المسلمین گردد حجت است در دین و زید بن ثابت معنی را اکثر صحابه در وقت مشاوره

تمهيده وعنه تعصب منه وعن ابن شهاب قال قضى عمر بن الخطاب ان ميراث الاخوة من الام

للذكر مثل الانثى قال الزهري ولا ارى عمر بن الخطاب قضى بذلك حتى علم من رسول الله صلى الله عليه وسلم

ولهذه الآية قال الله تعالى فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث وعنه عمر وعثمان و

ابن مسعود وزيد في ام وزوج واخوة لاب وام واخوة لام ان الاخوة من الاب

والام شركاء الاخوة من الام في ثلثهم وذلك انهم قالوا هم بنو ام كلهم ولم تزدهم الاب الا قربا

فهم شركاء في الثلث وكتب عمر الى موسى اذا لهيتم فالهوا بالرمي واذا تحدثتم فتحدثوا

بالفرائض وعنه عمر قال تعلموا الفرائض واللحن والسنة كما تعلمون القرآن وقال رسول الله

صلى الله عليه وسلم افرضهم زيد بن ثابت فقير گويد يعني عنه در حديث حجرة الميت عليه

وافاده اصلی است از اصول مسائل با خلاف ابن عباس فقير [illegible] ابن مسعود

عنه الزهري قال لولا ان زيد بن ثابت كتب الفرائض لرأيت انها ستذهب من الناس

وعن عمر انه كان يقول عجبا للعمة تورث ولا ترث وعن قبيصة بن ذؤيب قال جاءت

الجدة الى ابي بكر فقالت ان لي حقا ابن ابن او ابن ابنة لي مات قال ما علمت لك في كتاب

الله حقا ولا سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه شيئا وساسأل فشهد المغيرة بن شعبة

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاها السدس قال من سمع ذلك معك فشهد محمد بن

مسلمة فاعطاها ابو بكر السدس وعنه زيد بن ثابت ان عمر استشارهم في ميراث الجدة

والاخوة قال زيد كان رأيي ان الاخوة اولى بالميراث وكان عمر يرى يومئذ ان الجد اولى

من الاخوة [illegible] ضرب له مثلا وضرب علي وابن عباس مثلا جعله السيل يضرب به و

يصرفانه على نحو تصريف زيد فقير گويد بعد از آنكه حضرت فاروق وحضرت مرتضى كلاتى

على كرده شد كه ازين راي رجوع كردند ودرين مسئله قول زيد ثابت تر از قول حضرت

صديق نيست اشتراكا اخرجه البخاري وعنه ابن عباس قال اول من اعال الفرائض

عمر تدافعت عليه وركب بعضها بعضا قال والله ما ادري كيف اصنع بكم والله ما ادري ايكم قدم

سبحان الله اكبر اقدم واخر في هذا المال شيئا احسن منه ان نقسم عليكم بالحصص ثم قال ابن عباس
وايم الله لو قدم من قدم الله واخر من اخر الله ما عالت فريضة فقيل له وايها قدم الله فقال كل
فريضة لم يهبطها الله عن فريضة الا الى فريضة فهذا ما قدم الله وكل فريضة اذا زالت عن
فرضها لم يكن لها الا ما بقي فتلك التي اخر الله فالذي قدم كالزوجين والام والذي اخر كالاخوات
والبنات فاذا اجتمع من قدم الله واخر بدئ بمن قدم فاعطي حقه كاملا فان بقي شيء كان
لهن والا لم يكن لهن شيء ومنهم من ذكر قصة عمر الثالث في الوصية فقال الثلث وسط لا بخس
فيه ولا شطط وعن ابي عبد الرحمن السلمي قال قال عمر بن الخطاب لا تغالوا في مهور النساء فقالت
امرأة ليس لك ذلك يا عمر ان الله يقول وآتيتم احداهن قنطارا من ذهب قال وكذلك
هي في قراءة ابن مسعود فقال عمر ان امرأة خاصمت عمر فخصمته وعن بكر بن عبد الله المزني قال قال
عمر خرجت وانا اريد ان انهاكم عن كثرة الصداق فعرضت لي آية من كتاب الله وآتيتم
احداهن قنطارا وروي ان رجلا تزوج امرأة ولم يدخل بها ثم رأى امها فاعجبته فاستفتى
ابن مسعود فامره ان يفارقها ثم يتزوج امها ففعل وولدت له اولادا ثم اتى ابن مسعود
المدينة فقال عمر وقيل فسأل اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا لا يصلح فلما رجع
الى الكوفة قال للرجل انها عليك حرام ففارقها وسئل عمر عن جاريتين اختين توطأ احداهما
بعد الاخرى فقال عمر ما احب ان اجيزهما جميعا ونهاه واخرج مالك والشافعي عن قبيصة
بن ذؤيب   سأل عثمان بن عفان عن الاختين في ملك اليمين هل يجمع بينهما فقال
احلتهما آية   ما انا فلا اصنع ذلك فخرج من عنده فلقي رجلا من اصحاب النبي
صلى الله عليه وسلم اراه علي بن ابي طالب فسأله عن ذلك فقال لو كان لي من الامر شيء ثم وجدت
احدا فعل ذلك لجعلته نكالا وقد روي هذا الذكر بعينه عن علي من طريق ابي صالح عن علي قال في
الاختين المملوكتين احلتهما آية وحرمتهما آية ولا آمر ولا انهى ولا احل ولا احرم ولا افعل
انا ولا اهل بيتي وعن عمر انه خطب فقال ما بال رجال ينكحون هذه المتعة وقد نهى رسول الله

صلى الله عليه وسلم شيئا الا اوتي باحد كلهما الا رجمته وعن جميل بن عمر عن المتعة فقال حرام فقيل له
ان ابن عباس يفتي بها قال فهلا ترمرم بها في زمان عمر وعن [illegible] شهدت الحسن بن علي
بصفين فقام بين الصفين فقال يا ايها الناس اتقوا الله لو ان [illegible]
السيار [illegible] وسمعت كلامه فقال ان الله نهاكم عما انتم فيه انتم مستحيين كانوا بهتان
الله فقال هو الله [illegible] على محمد صلى الله عليه وسلم ذاك [illegible] عنه الله قال
ولا تقتلوا انفسكم ان الله كان بكم رحيما ثم رجع الى الكوفة وعن داود بن الحصين قال كنت
اقرا على ام سعد ابنة الربيع وكانت يتيمة في حجر ابي بكر فقرات عليها والذين عاقدت
ايمانكم فقالت لا ولكن والذين عقدت ايمانكم انها نزلت في ابي بكر وابنه وعن عبد الرحمن
حين ابى ان يسلم فحلف ابو بكر لا يورثه فلما اسلم امره الله ان يورثه نصيبه وعن عمر قال ما
استفاد رجل بعد الايمان بالله امراة حسنة الخلق ودودا ولودا وما استفاد رجل بعد
الكفر بالله شرا من امراة سيئة الخلق حديدة اللسان وعن عمر بن الخطاب قال النساء ثلث
امراة عفيفة مسلمة هينة لينة ودود ولود تعين اهلها على الدهر ولا تعين الدهر على
اهلها وقليلا ما تجدها وامراة لم تزد على ان تلد الولد والثالثة غل قمل يجعلها الله في عنق من
يشاء واذا اراد ان ينزعه نزعه وعن ابن عباس بعثت انا ومعاوية حكمين فقيل لنا
ان رايتما ان تجمعا جمعتما وان رايتما ان تفرقا فرقتما والذي بعثنا عثمان وعن ابي بكر
الصديق قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يدخل الجنة سيئ الملكة وقال عمر في
الغيلة [illegible] صنعوا [illegible] وقال عثمان اللمس باليد وعن عمر قال الجبت السحر والطاغوت
الشيطان وقرئ عند عمر كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها فقال معاذ عندي تفسيرها تبدل
في ساعة مائة مرة فقال عمر هكذا سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي رواية ابي [illegible]
معاذ فقال عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم اول ما يرفع من الناس الامانة واخر ما
يبقى الصلاة ورب مصل لا خير فيه وعن عكرمة في قوله واولي الامر منكم قال ابو بكر وعمر

[illegible]

وعن الكلبي واولي الامر قال ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وابن مسعود وعن عكرمة انه سئل عن امهات
الاولاد فقال هن احرار فقيل باي شيء تقول قال بالقرآن قالوا بماذا من القرآن قال قوله اطيعوا
الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم وكان عمر من اولي الامر قال اعتقت وان كان مقطعا
عن عمر قال اسمع واطع وان امر عليك عبد حبشي مجدع ان ضربك فاصبر وان حرمك فاصبر وان
اراد امرا ينتقص دينك فقل سمعي ودمي دون ديني واخرج الثعلبي عن ابن عباس في قوله الم تر الى
الذين يزعمون انهم امنوا بما انزل اليك وما انزل من قبلك الآية قال نزلت في رجل من المنافقين
يقال له بشر خاصم يهوديا فدعاه اليهودي الى النبي صلى الله عليه وسلم ودعاه المنافق الى كعب
ابن الاشرف ثم انهما احتكما الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقضى لليهودي فلم يرض المنافق وقال
تعال نتحاكم الى عمر بن الخطاب فقال اليهودي قضى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يرض بقضائه
فقال للمنافق كذلك قال نعم فقال عمر مكانكما حتى اخرج اليكما فدخل عمر فاشتمل على سيفه ثم خرج فضرب
عنق المنافق حتى برد ثم قال هكذا اقضي لمن لم يرض بقضاء الله ورسوله فنزلت وللحديث
طرق متعددة بينا اسانيدها عن ابن المسيب عن ابي الاسود وعن ضمرة بن حمزة عن ابيه وعن
مكحول وغير ذلك واخرج مسلم في حديث ابن عباس عن عمر بن الخطاب قال لما اعتزل النبي صلى الله عليه
وسلم نساءه دخلت المسجد فناديت باعلى صوتي لم يطلقهن ونزلت هذه الآية
واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردوه الى الرسول والى اولي الامر
منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم فكنت انا استنبطت ذلك الامر وعن يعلى بن امية قال
سالت عمر بن الخطاب قلت ليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان يفتنكم الذين
كفروا وقد امن الناس فقال لي عمر عجبت مما عجبت منه فسالت رسول الله صلى الله عليه وسلم
عن ذلك فقال صدقة تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته وعن عمرو بن دينار ان
رجلا قال لعمر احكم بما اراك الله قال مه انما هذه للنبي صلى الله عليه وسلم خاصة وعن
ابن وهب قال قال لي مالك الحكم الذي يحكم به بين الناس على وجهين فالذي يحكم بالقرآن

ذا استشار الا فيه فذلك الحكم الواجب وإذا ذهب الحكم الذي يجتهد فيه العالم نفسه فذلك ثابت [illegible]

فلو ان عليا فوق قال وقالت الشكاة [illegible] لا نعلم فالآخرة كلت الا يوافق [illegible] [illegible]

عن علي قال سمعت ابا بكر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ

فاحسن الوضوء ثم قام فصلى واستغفر من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول ومن يعمل سوءا

او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب

اطلع على ابي بكر وهو يمد لسانه فقال ما تصنع يا خليفة رسول الله قال ان هذا الذي اوردني الموارد ان

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس شيء من الجسد الا يشكو ذرب اللسان على حدته عن مالك قال كان

عمر بن عبد العزيز يقول سن رسول الله صلى الله عليه وسلم وولاة الامر من بعده سننا الاخذ بها

تصديق لكتاب الله واستكمال لطاعة الله وقوة على دين الله ليس لاحد تغييرها ولا تبديلها ولا النظر فيما

خالفها من اهتدى بها مهتد ومن انتصر بها منصور ومن خالفها اتبع غير سبيل المؤمنين وولاه

الله ما تولى واصلاه جهنم وساءت مصيرا [illegible] [illegible] يعجبه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الا في [illegible] وقد صح من طرق متعددة عن ابي بكر الصديق انه قال

كيف الصلاح يا رسول الله بعد هذه الآية ليس بامانيكم ولا اماني اهل الكتاب من يعمل سوءا يجز

به فكل سوء عملنا جزينا به فقال النبي صلى الله عليه وسلم غفر الله لك يا ابا بكر الست تمرض الست تنصب

الست تحزن الست تصيبك اللأواء قال بلى قال فهو ما تجزون به وفي رواية عن ابي بكر الصديق قال

كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فنزلت هذه الآية من يعمل سوءا يجز به ولا يجد له من دون الله

وليا ولا نصيرا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر الصديق الا اقرئك آية نزلت علي

قلت بلى يا رسول الله فاقرأنيها فلا اعلم الا اني وجدت انقصاما في ظهري حتى تمطأت لها

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لك يا ابا بكر قلت بابي انت وامي يا رسول الله واينا لم

يعمل سوءا وانا لمجزيون بكل سوء عملناه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انت واصحابك

يا ابا بكر المؤمنون فتجزون بذلك في الدنيا حتى تلقوا الله ليس لكم ذنوب واما الآخرون فيجمع

بهم ذلك

ثم ذلك حتى يخرجون يوم القيمة وعن محمد بن سيرين قال قال رجل لعمر بن الخطاب اني لا اعرف اشد آية
في كتاب الله فاهوى عمر فضربه بالدرة وقال مالك نقبت عنها حتى تعلمها فانصرفت حتى اذا كان
الغد قال له الآية التي ذكرت بالامس فقال من يعمل سوءا يجز به فما منا احد يعمل سوءا الا جزي به فقال
عمر لبثنا حين نزلت ما ينفعنا طعام ولا شراب حتى انزل الله بعد ذلك ورخص وقال ومن يعمل سوءا
او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما واخرج مالك ومسلم عن عمر قال ما راجعت النبي صلى الله
عليه وسلم في شيء ما راجعته في الكلالة فقال يكفيك آية الصيف التي في آخر النساء واخرج
البخاري ومسلم عن عمر قال ثلاث وددت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان عهد الينا فيهن
عهدا ننتهي اليه الجد والكلالة وابواب من ابواب الربا وعن سعيد بن جبير ان عمر كتب في الجد والكلالة
كتابا فمكث يستخير الله يقول اللهم ان علمت فيه خيرا فامضه حتى اذا طعن دعا بالكتاب
فمحي فلم يدر احد ما كتب فيه فقال اني كتبت في الجد والكلالة كتابا وكنت استخير الله فيه فرأيت
ان اترككم على ما كنتم عليه وعن الشعبي قال سئل ابو بكر عن الكلالة فقال اني سأقول فيها برأيي
اراه ما خلا الولد والوالد فلما استخلف عمر قال الكلالة ما عدا الولد فلما طعن عمر قال اني لاستحيي
الله ان اخالف ابا بكر رضي الله عنه وعن ابي بكر الصديق انه قال [illegible] لا
والد ورثته كلالة فسمع منه ثم رجع الى قوله وعن قتادة قال ذكر لنا ان ابا بكر الصديق قال
في خطبته الا ان الآية التي نزلت في اول سورة النساء في شأن الفرائض انزلها الله في الولد
والوالد والآية الثانية انزلها في الزوج والزوجة والاخوة من الام والآية التي ختم بها
سورة الانفال انزلها في اولي الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله مما جرت الرحم
من العصبة قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم
ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم
ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين
يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا

ثانی حزب الله هم الغالبون تعبیر کرد یعنی غلبه این آیات اول دلیلیست بر خلافت خاصه ابوبکر
صدیق و بر فضایل و مناقب او و آنچه او را بوجهی که بهتر از آن متصور نباشد و منکر آن منقطع
الحجه باشد و هذا اسلام تفصیل این اجمال آنست که حق تعالی درین آیات خبر داد که جماعه از
بکلمه اسلام مرتد خواهند شد و وعده فرمود که جماعه از محبین و محبوبین دیگر او خدا را قوم
آرند و حق او در آنست که از میان قبایل عرب گروه گروه مرتد شده محض توفیق الهی
مجتمع شدند و در مقابله مرتدین داد قتال دادند و این جمله باستیفا و حضور ایشان در زمان صدیق
اکبر واقع شد و گروه گروه از قبایل عرب برآمده بهدایت حضرت صدیق جمع شدند و باهم
او معامله کردند تا آنکه آن فتنه فرونشست و عالم بشکل اول بازگشت بعد از آن حادثه
الی یومنا هذا که هزار سال درگذشته باین صفت فتنه مرتدین واقع نشده پس صدیق اکبر و اتباع
او باین فضایل عظیمه که در اسلام عموماً بالاتر از آن متمنی باشد متصف بودند و همین است معنی خلافت
خاصه و هو المقصود اخرج البخاری و مسلم عن طارق بن شهاب قال قالت الیهود لعمر انکم تقرؤن
آیة فی کتابکم لو نزلت علینا معشر الیهود لاتخذنا ذلک الیوم عیدا قال و ای آیة قالوا
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی قال عمر و الله انی لاعلم الیوم الذی نزلت علی رسول
الله صلی الله علیه و سلم فیه و الساعة التی نزلت فیها علی رسول الله صلی الله علیه و سلم عشیة عرفة
فی یوم الجمعة و عن عنترة قال لما نزلت الیوم اکملت لکم دینکم و ذلک یوم الحج الاکبر بکی عمر فقال له
النبی صلی الله علیه و سلم ما یبکیک قال ابکانی انا کنا فی زیادة من دیننا فاما اذا کمل فانه لم
یکمل شیء قط الا نقص قال صدقت و عن علقمة بن عبد الله المزنی قال حدثنی رجل قال کنت فی مجلس
عمر بن الخطاب فقال عمر لرجل من القوم کیف سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول قال ان
الاسلام بدأ جذعا ثم ثنیا ثم رباعیا ثم سدیسا ثم بازلا قال عمر فما بعد البزول الا النقصان
و عنه عمر بن الخطاب قال المسلم یتزوج النصرانیة و لا یتزوج المسلمة النصرانی اخرج مسلم عن بریدة
قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یتوضأ عند کل صلوة فلما کان یوم الفتح توضأ و مسح علی

تقسیم

حينئذ صلى الصلوات بوضوء واحد فقال له عمر يا رسول الله انك فعلت شيئا لم تكن تفعله فقال
عمدا فعلته يا عمر وعن علي انه قرأ وارجلكم قال عاد الى الغسل وعن ابن مسعود انه قرأ ونصبوا
ورد وارجلكم بالنصب وعن عروة انه كان يقرأ وارجلكم يقول رجع الامر الى الغسل وعن ابي
عبد الرحمن السلمي قال قرأ الحسن والحسين وارجلكم الى الكعبين فسمع علي ذلك وكان يقضي بين
الناس فقال وارجلكم هذا من المقدم والمؤخر من الكلام وعن الاعمش قال كانوا يقرؤونها برؤسكم
وارجلكم بالخفض وكانوا يغسلون وعن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال اجمع اصحاب رسول الله صلى
الله عليه وسلم على غسل القدمين وعن الحكم قال مضت السنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم والمسلمين
بغسل القدمين وعن انس قال نزل القرآن بالمسح والسنة بالغسل قلت تاويله ان ابن عباس قوله
بالمسح وكان عمله على الغسل وعن ابن [illegible] قال ابى الناس الا الغسل ولا اجد في كتاب الله الا المسح
وعن ابن عباس قال الوضوء غسلتان ومسحتان وعن ابن عباس قال افترض الله غسلتين ومسحتين
الا ترى انه ذكر التيمم فجعل مكان الغسلتين مسحتين وترك المسحتين واخرج البخاري عن عائشة
قالت سقطت قلادة لي بالبيداء ونحن داخلون المدينة فاناخ رسول الله صلى الله عليه وسلم
ونزل فثنى راسه في حجري راقدا واقبل ابو بكر فلكزني لكزة شديدة وقال حبست الناس
في قلادة فبي الموت لمكان رسول الله صلى الله عليه وسلم وان النبي صلى الله عليه وسلم استيقظ
وحضرت الصبح فالتمس الماء فلم يجد فنزلت هذه الآية يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى
الصلوة فاغسلوا وجوهكم فقال اسيد بن الحضير لقد بارك الله للناس فيكم يا آل ابي بكر وذكر عكرمة
في حديث طويل ان رجلين من السلميين قتلا رجلين كان بين قومهما وبين النبي صلى الله عليه وسلم
موادعة فقدم قومهما على النبي صلى الله عليه وسلم يطلبون عقلهما فانطلق النبي صلى الله عليه
وسلم ومعه ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف حتى دخلوا على
بني النضير ليستعينوا بهم في عقلهما فقالوا نعم فاجتمعت يهود لقتل النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه
فاعتلوا له بصنعة الطعام فاتاه جبريل بالذي اجتمعت له يهود من الغدر فخرج [illegible]

فقال الا ترضى منكم ان ... من مركب من اصحابي فما ... فقال ارجعوا الى المدينة ما ذكروه

فعلوا ... على من يقولون الذي ... النبي صلى الله عليه وسلم حتى اتى على آخرهم ثم ...

ذلك نزلت اذ هم قوم ان يبسطوا اليكم ايديهم حتى ... على ... عنهم ...

مسروق قال قلت لعمر بن الخطاب ارأيت الرشوة في الحكم من السحت قال لا ولكن كفر

انما السحت ان يكون للرجل عند السلطان جاه ومنزلة ويكون للآخر الى السلطان حاجة فلا يقضي

حاجته حتى يهدي اليه هدية عن عمر قال بابان من السحت يأكلهما الناس الرشا في الحكم ومهر

الزانية عن ... قال تقدم الى عمر بن الخطاب خصمان فاقامهما ثم عادا فاقامهما ثم عادا

ففصل بينهما فقيل له في ذلك فقال تقدما الي فوجدت لاحدهما ما لم اجد لصاحبه فكرهت ان افصل

بينهما على ذلك ثم عادا فوجدت بعض ذلك فكرهت ثم عادا وقد ذهب ذلك ففصلت

بينهما عن عياض ان عمر امر ابا موسى الاشعري ان يرفع اليه ما اخذ وما اعطى في اديم واحد

وكان له كاتب نصراني فرفع اليه ذلك فعجب عمر وقال ان هذا لحفيظ هل انت قارئ لنا كتابا

في المسجد جاء من الشام فقال انه لا يستطيع ان يدخل المسجد قال عمر اجنب هو قال لا بل نصراني

قال فانتهرني وضرب فخذي ثم قال اخرجوه ثم قرأ لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء

الآية ... قتادة قال انزل الله هذه الآية وقد علم انه سيرتد مرتدون من الناس فلما

قبض الله نبيه ارتد عامة العرب عن الاسلام الا ثلاثة مساجد اهل المدينة واهل مكة واهل

الجواثا من عبد القيس وقال الذين ارتدوا نصلي الصلوة ولا نزكي والله لا تغصب اموالنا

فكلم ابو بكر في ذلك ليتجاوز عنهم وقيل له انهم لو قد فقهوا ادوا الزكوة فقال والله لا افرق

بين شيء جمعه الله ولو منعوني عقالا مما فرض الله ورسوله لقاتلتهم عليه فبعث الله عصائب

مع ابي بكر فقاتلوا حتى قتلوا واقروا بالماعون وهو الزكوة قال قتادة فكنا نحدث

ان هذه الآية في ابي بكر واصحابه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه الى آخر الآية وعن الضحاك

في قوله تعالى فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه قال ابو بكر واصحابه لما ارتد من ارتد

[illegible] عن الاسلام فجاهدهم ابو بكر باصحابه حتى ردهم الى الاسلام [illegible] فسوف يأتي

الله بقوم يحبهم ويحبونه قال هم الذين قاتلوا اهل الردة من العرب بعد رسول الله صلى الله عليه

وسلم ابو بكر والصحابة [illegible] [illegible] عن

[illegible] فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه ثم ضرب على منكبي وقال [illegible]

[illegible] قال تليت عند النبي صلى الله عليه وسلم فسوف يأتي الله بقوم

يحبهم ويحبونه قال هؤلاء قوم من اهل اليمن ثم من كندة ثم من السكون ثم من تجيب [illegible]

[illegible] وقال [illegible] كنت عند عمر بن الخطاب [illegible] اني حلفت

لا اعطي [illegible] عشرة مساكين صاعا من شعير او صاعا من تمر او

صيام ثلاثة ايام [illegible] قالت كان ابو بكر اذا حلف لم يحنث حتى نزلت آية الكفارة وكان

بعد ذلك يقول لا احلف على يمين فارى غيرها خيرا منها الا اتيت الذي هو خير [illegible]

الله واخرج الترمذي عن عمر بن الخطاب انه قال اللهم بين لنا في الخمر بيان شفاء فنزلت التي في البقرة

يسألونك عن الخمر والميسر قل فيهما اثم كبير الآية فدعي عمر فقرئت عليه فقال اللهم بين لنا في

الخمر بيان شفاء فنزلت التي في النساء يا ايها الذين امنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى

فدعي عمر فقرئت عليه ثم قال اللهم بين لنا في الخمر بيان شفاء فنزلت التي في المائدة انما يريد الشيطان

ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر الى قوله فهل انتم منتهون فدعي عمر فقرئت

عليه فقال انتهينا انتهينا واخرج النسائي عن عبد الرحمن بن الحارث قال سمعت عثمان رضي

عنه يقول اجتنبوا الخمر فانها ام الخبائث انه كان رجل ممن خلا قبلكم تعبد فعلقته امراة غوية

فارسلت اليه جاريتها فقالت له انا ندعوك للشهادة فانطلق مع جاريتها فطفقت كلما دخل

بابا اغلقته دونه حتى افضى الى امراة وضيئة عندها غلام وباطية خمر فقالت اني والله ما

دعوتك للشهادة ولكن دعوتك لتقع علي او تشرب من هذه الخمر كاسا او تقتل هذا الغلام قال

فاسقيني من هذا الخمر فسقته كاسا قال زيدوني فلم يرم حتى وقع عليها وقتل النفس فاجتنبوا

الامر [illegible] الا يوم [illegible] احدهما صاحب [illegible] عن ابن عباس

كان الشراب يضربون في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالايدي والنعال والعصي حتى توفي رسول

الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر لو فرضنا لهم حدا فتوخى نحوا مما كانوا يضربون في عهد رسول

الله صلى الله عليه وسلم فكان ابو بكر يجلدهم اربعين حتى توفي ثم كان عمر من بعده فجلدهم كذلك

اربعين حتى اتي برجل من المهاجرين الاولين وقد شرب فامر به ان يجلد فقال لم تجلدني

بيني وبينك كتاب الله فقال عمر وفي اي كتاب الله تجد ان لا اجلدك فقال ان الله يقول في كتابه

ليس على الذين امنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا فانا من الذين امنوا وعملوا

الصالحات ثم اتقوا واحسنوا شهدت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بدرا واحدا

والخندق والمشاهد فقال عمر الا تردون عليه فقال ابن عباس ان هؤلاء الايات انزلت

عذرا للماضين وحجة على الباقين فعذر الماضين بانهم لقوا الله قبل ان تحرم عليهم الخمر

وحجة على الباقين لان الله يقول انما الخمر والميسر والانصاب والازلام حتى بلغ الاية الاخرى

فان كان من الذين امنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا واحسنوا فان الله قد نهى ان يشرب

الخمر فقال عمر فماذا ترون فقال علي بن ابي طالب نرى انه اذا شرب سكر واذا

سكر هذى واذا هذى افترى وعلى المفتري ثمانون جلدة فامر عمر فجلد ثمانين

في اية جزاء الصيد [illegible] عن ميمون بن مهران

ان اعرابيا اتى ابا بكر فقال قتلت صيدا وانا محرم فما ترى علي من الجزاء فقال ابو بكر

لابي بن كعب وهو جالس عنده ما ترى فيها فقال الاعرابي اتيتك خليفة رسول الله صلى الله عليه

وسلم اسالك فاذا انت تسال غيرك قال ابو بكر وما تنكر يقول الله يحكم به ذوا عدل منكم فشاورت

صاحبي حتى اذا اتفقنا على شيء امرناك عن بكر بن عبد الله المزني قال كان رجلان محرمين فحاش

احدهما ظبيا فقتله الاخر فاتيا عمر وعنده عبد الرحمن بن عوف فقال له عمر فما ترى قال

شاة قال وانا ارى ذلك اذهبا فاهديا شاة فلما مضيا قال احدهما لصاحبه ما درى امير

المؤمنين

المؤمنين [illegible] صاحبه [illegible] عن [illegible] الذين قالما
تقتلوا الصيد وانتم حرم [illegible] عن ابن عباس [illegible] ومن قتله منكم متعمدا
الى الاسلام [illegible] عن ابن عباس [illegible] خطب [illegible]
وقال احل لكم صيد البحر وطعامه ما قذفه [illegible] عن ابي بكر الصديق في الآية قال
ما حسر عنه وطعامه ما لفظه [illegible] عن ابي هريرة قال قدمت البحرين فسألني اهل البحرين
عما تقذف البحر من السمك فقلت لهم كلوا فلما رجعت سألت عمر بن الخطاب عنه فقال
بم افتيتهم قلت افتيتهم ان يأكلوا قال لو افتيتهم بغير ذلك لعلوتك بالدرة ثم قال احل
لكم صيد البحر فصيده ما صيد وطعامه ما قذفه [illegible] قال [illegible]
[illegible] صيد [illegible] حلال فاكل منه [illegible] فقال عثمان [illegible]
[illegible] فقال علي وحرم عليكم صيد البر ما دمتم حرما [illegible]
[illegible] كرده ميشود يعني [illegible] ميشود يعني [illegible] كه صيد كرده شد
[illegible] عن الحسن [illegible] اذا صيد [illegible]
[illegible] عن الحسن ان ابا بكر الصديق حين حضرته الوفاة قال الم تر ان الله ذكر
آية الرجاء عند آية الشدة وآية الشدة عند آية الرجاء ليكون المؤمن راغبا راهبا لا يتمنى
على الله غير الحق ولا يلقي بيده الى التهلكة وعن ابي هريرة قال خرج رسول الله صلى الله
عليه وسلم وهو غضبان محمار وجهه حتى جلس على المنبر فقام اليه رجل فقال اين ابي قال في النار
فقام آخر فقال من ابي فقال ابوك حذافة فقام عمر بن الخطاب فقال رضينا بالله ربا وبالاسلام
دينا وبمحمد نبيا وبالقرآن اماما انا يا رسول الله حديث عهد بجاهلية وشرك والله
اعلم من آباؤنا فسكن غضبه ونزلت هذه الآية يا ايها الذين آمنوا لا تسألوا عن اشياء
عن قيس قال قام ابو بكر فحمد الله واثنى عليه وقال يا ايها الناس انكم تقرؤون هذه الآية
يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم وانكم تضعونها على غير

موقوفا قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الناس اذا رأوا المنكر ولم يغيروه اوشك
ان يعمهم الله بعقاب وعن ابي ذر قال قلت للنبي صلى الله عليه وسلم بالليالي وذري يا رسول الله
قمت الليلة بآية من القرآن ومعك قرآن لو فعل هذا بعضنا وجدنا عليه قال فعلت
ان قوما اجيبت قال اجيبت بالذي لو اطلع كثير منهم عليها لتركوا الصلوة قال فما ابشر
الناس قال بلى ثم قال عمر يا رسول الله انك ان تبعث الى الناس بهذا اتكلوا عن العبادة فاذن
ان ارجع فرجع والآية التي يتلوها ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت
العزيز الحكيم قال الله تعالى ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ما عليك
من حسابهم من شيء وما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم فتكون من الظالمين وقال سبحانه او
من كان ميتا فاحييناه وجعلنا له نورا يمشي به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج
منها كذلك زين للكافرين ما كانوا يعملون وكذلك جعلنا في كل قرية اكابر مجرميها ليمكروا
فيها وما يمكرون الا بانفسهم وما يشعرون واذا جاءتهم آية قالوا لن نؤمن حتى نؤتى مثل ما اوتي
رسل الله الله اعلم حيث يجعل رسالته سيصيب الذين اجرموا صغار عند الله وعذاب شديد
بما كانوا يمكرون فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام ومن يرد ان يضله يجعل صدره
ضيقا حرجا كانما يصعد في السماء كذلك يجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون وهذا صراط
ربك مستقيما قد فصلنا الآيات لقوم يذكرون لهم دار السلام عند
بما كانوا يعملون خدای عز وجل در سوره انعام سه آیت نازل فرموده بتفضیل سه
فرقه از مهاجرین اولین فرقه اولی جماعه از اذکیاء صحابه که در اول مبعث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند و بمشاهده علوم حالیه که در صدور ایشان موجود
بود تصدیق نموده اند و از آنجمله است عثمان بن عفان و سر دفتر ایشان صدیق اکبر است که بر
عبادت اصنام و اثبات تعدد و اجتناب از زنا و نفرت از خمر و سایر قبایح و
... خوابهای بسیاری که دلالت ... رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم می‌نمود دیده

لاجرم مجرد دعوت اجماع اثر نه کرد و محتاج شد بتکرار دعوت با اظهار معجزات یا انواع محاجات
لیس قیضا تعریض بکمال ایشان نمی باید نمود زیرا که میفرماید و صفاتی را که می نهد در میان
ایشان و در میان مجاهدان که بعد فتح با ایشان مجاهده نمایند اعداد نمایند مقابله نموده با
ظلمت و نور یا شب قال الله تعالی فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام عز شأنه
مانند حالت کسی که [illegible] جهاد بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر برزدند در زمان دراز تر
در صورت معنوی که [illegible] پیغامبر صلی الله علیه وسلم بعد بعثت او کرده
بودند یا از توفیق الهی دستگیری ایشان و احیات معنوی عطا فرموده مانند عمر که مسلمان
ساخت مثل حمزه بن عبد المطلب و عمر بن الخطاب پس در قصه ایشان عمر بن الخطاب است خدای تعالی
ایشان تعریض نمی فرماید بلکه کمال مر صفت ایشان و صفاتی می نهد در میان ایشان و در میان مر نه
که بر کفر بودند و بر کفر کشته شدند مانند ابو جهل [illegible] فرقانا [illegible] ضعفای مسلمین از موالی
قریش را امثال ایشان [illegible] قریش از [illegible] ثمان [illegible] تمام بود در باب ایشان
نازل شد ولا تطرد الذین یدعون ربهم الآیة باید دانست که [illegible] تعریض [illegible] الکفر
ایشان [illegible] منطبق شد لا غیر در صورت از عام [illegible] حاجت
قرآن [illegible] سوره انعام که دفعه نازل شده در مکه باجماع [illegible] مع
با [illegible] حضرت عمر رضی الله عنه و صدیق اکبر رضی الله عنه قبل از آن مدت دراز مسلمان شده
بود پس لفظ او من کان میتا فاحییناه [illegible] فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام تناول نیست
مر حضرات مهاجرین را و نه انصار را و نه من اتبعهم باحسان [illegible] پنجاه و شش کس که در وقت
نزول آیات مسلمان بودند مراد نمی تواند شد لا غیر و ثانیا آنکه من کان میتا دلالت میکند بر آنکه
زمانی دراز از بعثت پیغامبر گذشته باشد و آن عزیز مشار الیه ایمان نیاورده و بعد از آن
ایمان آورده و خیمه دانش زده در اسلام و وی [illegible] و قوتی داشته است تا او را در
مقابله اکابر مجرمین توان گفت و من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره [illegible] در آن

حضرت تحقیق نمایند چونکه متفحص است [illegible] بتکرار دعوت و غیر آن همراهیان او شده تا
و مشاورت و بیعت [illegible] حق [illegible] امثال آن کرد ظاهر او گردید در
[illegible] آنکه [illegible] عبدالله [illegible] آنکه آن [illegible]
[illegible] حق [illegible] که [illegible] و [illegible]
و [illegible] مسلمانان عاید شود دران حضرت [illegible] عمر بن الخطاب
[illegible] کا [illegible] را [illegible] وقال النبي صلى
الله عليه وسلم لو كان بعدي نبي [illegible] فقد مات اليوم فرعون هذه الامة و آنحضرت صلى الله عليه وسلم دعا کرده
بودند که اللهم ايد الاسلام باحب هذين الرجلين اليك بعمر بن الخطاب او بعمرو بن هشام پس دعای آن
حضرت در حق عمر بن الخطاب مستجاب [illegible] اینهمه [illegible] مستقیم [illegible] او را
نظر باید دانست که خدا تعالی [illegible] که حقیقت [illegible]
[illegible] حقیقت خلافت خاصه و حقیقت [illegible]
وصف میکنند [illegible] الی دار السلام [illegible] صراط مستقیم برای ایشان [illegible]
[illegible] اینها صفات خلافت خاصه [illegible]
[illegible] بالعداوة [illegible] تخصیص [illegible]
[illegible] کدام فضیلت [illegible] فضایل [illegible]
عمر بن الخطاب [illegible] الانعام من نواجب القرآن قلت في الفوز الكبير الانعام من نجائب القرآن
[illegible] افضل سوره [illegible] والنواجب [illegible] عن [illegible] قال دخل عثمان بن
عفان على عبد الله بن مسعود فقال كيف [illegible] الاولى القرآن قال [illegible] الحقة
[illegible] اخرج الترمذي عن سعد بن ابي وقاص عن النبي صلى الله عليه وسلم في هذه الآية قل هو القادر
على ان يبعث عليكم عذابا من فوقكم او من تحت ارجلكم فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما انها
كائنة ولم يأت تأويلها بعد [illegible] ويذيق بعضكم بأس بعض [illegible] قتل مسلمين [illegible]

شده وآنکه بعد از فتح بعد القضا خمس و ثلثین و در حدیث متواتر ظاهر شده که عذاب از فوقکم
او من تحت ارجلکم بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرتفع شده و یذیق بعضکم بأس بعض ثابت
گردید. ولا تطرد الذین الآیه اخرج مسلم عن سعد بن ابی وقاص قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم ستة
نفر فقال المشرکون للنبی صلی الله علیه وسلم اطرد هؤلاء لا یجترؤن علینا قال وکنت انا وابن مسعود و
رجل من هذیل وبلال ورجلان لست اسمیهما فوقع فی نفس رسول الله صلی الله علیه وسلم ما شاء الله
ان یقع فحدث نفسه فانزل الله عز وجل ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون
وجهه عن ابی بکر الصدیق انه سئل عن هذه الآیة الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم قال ما تقولون
قالوا لم یظلموا قال حملتم الامر علی اشده بظلم بشرک الم تسمع الی قول الله ان الشرک لظلم عظیم
وعن عمر بن الخطاب ولم یلبسوا ایمانهم بظلم قال بشرک [illegible] ذکر منه قال لما تزوج عمر ام کلثوم بنت
علی اجتمع له اصحابه فبرکوا له ودعوا له فقال تزوجت [illegible] ما بی حاجة الی النساء ولکنی سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول ان کل نسب وسبب ینقطع یوم القیمة الا نسبی وسببی فاحببت ان یکون
بینی وبین رسول الله صلی الله علیه وسلم سبب عن ابن عباس فی قوله او من کان میتا فاحییناه
قال کان کافرا ضالا فهدیناه وجعلنا له نورا هو القرآن کمن مثله فی الظلمات هو الکفر والضلالة
عن زید بن اسلم فی قوله او من کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی
الظلمات قال نزلت فی عمر بن الخطاب وابی جهل بن هشام کانا میتین فی ضلالتهما فاحیی
عمر بالاسلام واعزه واقر ابا جهل فی ضلالته وموته وذلک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا
فقال اللهم اعز الاسلام بابی جهل بن هشام او بعمر بن الخطاب عن الحسن مثله عن الضحاک فی
قوله او من کان میتا فاحییناه قال عمر بن الخطاب کمن مثله فی الظلمات قال ابو جهل بن هشام
وعن ابی سنان او من کان میتا فاحییناه قال نزلت فی عمر بن الخطاب جعفر گوید این آیت
در نعت عمر بن الخطاب و ابوجهل نزدیک جمهور مفسرین. عن ابن مسعود قال ان الله نظر
فی قلوب العباد فوجد قلب محمد خیر القلوب فاصطفاه لنفسه فابتعثه برسالته ثم نظر فی قلوب

ام کلثوم دخت علی عمر

العباد بعد قلب محمد صلى الله عليه وسلم فوجد قلوب اصحابه خير قلوب العباد فجعلهم وزراء نبيه يقاتلون
على دينه فما راى المسلمون حسنا فهو عند الله حسن وما راوه سيئا فهو عند الله سيئ وعن ابي الصلت
الثقفي ان عمر بن الخطاب قرا هذه الاية ومن يرد الله ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا بفتح الراء
وقرا بعض من عنده من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حرجا بالخفض فقال عمر ابغوني رجلا
من كنانة واجعلوه راعيا فاتوه به فقال له عمر يا فتى ما الحرجة فيكم قال الحرجة فينا الشجرة التي
تكون بين الاشجار التي لا تصل اليها راعية ولا وحشية ولا شيء فقال عمر كذلك قلب المنافق
لا يصل اليه شيء من الخير وعن علي بن ابي طالب قال لما امر الله نبيه صلى الله عليه وسلم ان يعرض نفسه
على قبائل العرب خرج الى منى وانا معه وابو بكر وكان ابو بكر رجلا نسابة فوقفنا على منازلهم
ومضاربهم بمنى فسلم عليهم وردوا السلام وكان في القوم مفروق بن عمرو وهانئ بن قبيصة
والمثنى بن حارثة والنعمان بن شريك وكان اقرب القوم الى ابي بكر مفروق وكان مفروق قد غلب عليهم
بيانا ولسانا فالتفت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الى ما تدعوا يا اخا قريش
فتقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم فجلس وقام ابو بكر يظله بثوبه فقال النبي صلى الله عليه وسلم
ادعوكم الى شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واني رسول الله وان تؤووني
وتنصروني وتمنعوني حتى اؤدي عن الله الذي امرني به فان قريشا قد تظاهرت على امر
الله وكذبت رسوله واستغنت بالباطل عن الحق والله هو الغني الحميد قال له والى ما تدعو
ايضا يا اخا قريش فتلا رسول الله صلى الله عليه وسلم قل تعالوا اتل ما حرم ربكم عليكم الا
تشركوا به شيئا الى قوله تتقون فقال له مفروق والى ما تدعونا ايضا يا اخا قريش فوالله
ما هذا من كلام اهل الارض ولو كان من كلامهم لعرفناه فتلا رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الله يامر بالعدل والاحسان الاية فقال له مفروق دعوت والله يا قريشي الى مكارم الاخلاق
ومحاسن الاعمال ولقد افك قوم كذبوك وظاهروا عليك وقال هانئ بن قبيصة قد سمعت
مقالتك واستحسنت قولك يا اخا قريش ويعجبني ما تكلمت به ثم قال لهم رسول الله صلى الله

سلام الله علیه او ... ستی تحکم الله بلادهم و اولادهم یعنی ارض فارس و اصفهان گرفت
که با ایشان ... تسمون الله و اقتدیتم ... الله الصفات من شریک اللهم و الخ ... ذلک بالخلق سیر
رسول الله صلی الله علیه وسلم انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله
باذنه و سراجا منیرا الآیة ثم نهض رسول الله صلی الله علیه وسلم قائما علی ید ابی بکر عن ابن
ابن کان خطبنا عمر فقال ایها الناس سیکون قوم من هذه الامة یکذبون بالرجم و یکذبون
بالدجال و یکذبون بطلوع الشمس من مغربها و یکذبون بعذاب القبر و یکذبون بالشفاعة و یکذبون
بقوم یخرجون من النار بعدما امتحشوا قال الله تعالی واکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة وفی الآخرة
انا هدنا الیک قال عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون
و یؤتون الزکوة والذین هم بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی
یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل یأمرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر ویحل لهم
الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا
به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون مضمون این
آیات آنکه که حضرت موسی علیه السلام بدرگاه مجیب الدعوات مناجات نمود که اکتب لنا
فی هذه الدنیا حسنة وفی الآخرة انا هدنا الیک خداوندا بنویس یعنی مقرر کن و در ملکوت
قضا ... نوبت حسنة نازل گردان و صورة مثالیه ثبوت حسنه در دنیا و آخرت برای ما
من ملکوت خود ما ... از جناب رب الارباب خطاب عزت رسید که ... اکنون نخواهد بود عذاب من
اصیب به من اشاء و رحمت وسعت کل شیء از آن جمعی باشند که عقوبت دنیا بدیشان
رسید کما قال عز من قائل و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین
و جمعی باشند که رحمت الهی با ایشان [illegible] کما قال عز من قائل اذکروا نعمة الله علیکم اذ
جعل فیکم انبیاء و جعلکم ملوکا وآتاکم ما لم یؤت احدا من العالمین فساکتبها للذین یتقون
الآیة یعنی خواهم نوشت حسنه دنیا و آخرت را در زمان آینده برای جمعی که صفت ایشان

اینست که متقیان باشند و ادای زکوة میکنند و بآیات ما ایمان می آرند از ینجا

که در زمان [illegible] متقی پیدا خواهند شد متصف باین صفات و خداتعالی [illegible]

عنایت [illegible] مرتبه [illegible] ارزاق و آنکه ریاست عالم [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان با [illegible] ایشان باشند و حسنه آخرت [illegible]

[illegible] درجات [illegible] الجنه باز خدای تعالی [illegible]

که [illegible] موعود [illegible] امی [illegible] موعود برای ایشان [illegible] آن حسنه دنیا و آخرت

برای ایشان نوشتیم یعنی [illegible] قضای آن [illegible] آنانکه پیروی [illegible] امی میکنند

ایمان آورده باو و تقویت [illegible] او را و یاری نمودند و پیروی نوری که همراه او

نازل شد یعنی پیروی قرآن کردند ایشان اند رستگاران و صفت نبی امی اینست که می یابند

نعت او را در توریت و انجیل [illegible] در توریت خوانده اند و نصاری در انجیل و [illegible]

امم [illegible] ثابت شد از جهت [illegible] معجزات موسی و عیسی علیهما السلام [illegible]

ایشان و شهرت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] کتب انبیاء [illegible]

[illegible] تصدیق [illegible] بر کافه [illegible] اگر [illegible] معروف [illegible]

[illegible] و این نعت است که میفرماید بکار پسندیده و نهی میکند از ناپسندیده

و حلال میکند برای ایشان چیزهای پاکیزه را و حرام میکند بر ایشان چیزهای ناپاکیزه را

و از سر ایشان [illegible] بار گران ایشان را و طوق گردنها که سابق بر ایشان بود

یعنی [illegible] میفرماید [illegible] ارشاد میکند [illegible] او که باین صفت

[illegible] و در [illegible] آیات [illegible] یاران پیغامبر [illegible]

[illegible] معجزه [illegible] حسنه دنیا و آخرت ثابت میکنند [illegible] خلفا [illegible]

[illegible] و تقویت نمودند [illegible] در ایام حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چه بعد وفات

او [illegible] باز از آن فصلی [illegible] باشند [illegible] المقصود [illegible]

[illegible]

الخطاب قال اعقبت ناقة في سبيل الله فاردت ان اشتري من نسلها فسالت النبي
صلى الله عليه وسلم فقال دعها حتى توافيك يوم القيامة هي واولادها جميعا في ميزانك عن الحسن قال رايت
عثمان على المنبر قال يا ايها الناس اتقوا الله في هذه السرائر فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول والذي نفس محمد بيده ما عمل احد عملا قط سرا الا البسه الله رداءه علانية ان خيرا فخير وان شرا
فشر ثم تلا هذه الآية وريشا ولباس التقوى ذلك خير قال السمت الحسن عن الحسن
قال دخل عمر على ابنه عبد الله واذا عندهم لحم فقال ما هذا اللحم قال اشتهيته قال وكلما اشتهيت شيئا
اكلته كفى بالمرء سرفا ان ياكل كل ما اشتهى عن عمر بن الخطاب قال اياكم والبطنة في الطعام
والشراب فانها مفسدة للجسد مورثة للسقم مكسلة عن الصلاة وعليكم بالقصد فيهما فانه اصلح للجسد
وابعد من السرف وان الله ليبغض الحبر السمين وان الرجل لن يهلك حتى يؤثر شهوته على دينه عن سعيد
ابن المسيب قال لسنا نؤخر ساعة ولا نستقدم فقال كعب قد قال الله واذا جاء اجلهم لا ينقص
من عمره الا في كتاب قال ان الله يؤخر ما يشاء وينقص قد ... ما اجل فلان يستأخر ساعة ولا يستقدم
عن ابن ابي مليكة قال لما طعن عمر جاء كعب فجعل يبكي بالباب ويقول والله ان امير المؤمنين
يقسم على الله ان يؤخره لاخره فدخل ابن عباس عليه فقال يا امير المؤمنين هذا كعب يقول
كذا وكذا قال اذا والله لا اسأله عن سالم بن عبد الله وابان بن عثمان وزيد بن ... ان
عثمان بن عفان اتي برجل قد فجر بغلام من قريش فقال عثمان احصن قالوا قد تزوج بامراة ولم يدخل
بها بعد فقال علي لعثمان لو دخل بها لحل عليه الرجم فاما اذا لم يدخل بها فاجلده الحد فقال ابو ايوب
اشهد اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الذي ذكر ابو الحسن فامر به عثمان فجلد مائة عن
ابي بكر الصديق قال قال موسى عليه السلام يا رب اخبرني عن اهل ظلك قال ... يظلهم يوم لا ظل الا ظلي
عن خالد الربعي قال قرأت في كتاب الله المنزل ان موسى ... الى الله يا رب ... علمني
عبادك المؤمنون عن مسلم بن يسار الجهني ان عمر بن الخطاب سئل عن هذه الآية واذ اخذ ربك
من بني آدم فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عنها فقال ان الله خلق آدم ثم مسح

آدم ذريته فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة يعملون فقال
رسول الله ففيم العمل فقال ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة حتى يموت على
عمل من اعمال اهل الجنة فيدخله الجنة واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت على
عمل من اعمال اهل النار فيدخله النار وعن عمر بن الخطاب انه خطب بالجابية فحمد الله واثنى عليه ثم قال
من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل الله فلا هادي له فقال له قس بين يديه كلمة بالفارسية فقال عمر
لمترجمه ما يقول قال يزعم ان الله لا يضل احدا فقال عمر كذبت يا عدو الله بل الله خلقك وهو
اضلك وهو يدخلك النار ان شاء الله تعالى ولولا عهد لضربت عنقك فتفرق الناس
وما يختلفون في القدر اخرجه البخاري عن ابن عباس قال قدم عيينة بن حصن بن بدر فنزل على ابن
اخيه الحر بن قيس وكان من النفر الذين يدنيهم عمر وكان القراء اصحاب مجالس عمر ومشاورته
كهولا كانوا او شبانا فقال عيينة لابن اخيه يا ابن اخي لك وجه عند هذا الامير فاستاذن لي فاستاذن
لعيينة فاذن له عمر فلما دخل قال هي يا ابن الخطاب فوالله ما تعطينا الجزل ولا تحكم بيننا بالعدل فغضب
عمر حتى هم ان يوقع به فقال له الحر يا امير المؤمنين ان الله عز وجل قال لنبيه صلى الله عليه وسلم خذ
العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين وان هذا من الجاهلين والله ما جاوزها عمر حين تلاها
عليه وكان وقافا عند كتاب الله عز وجل قال الله تعالى واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم
خاصة واعلموا ان الله شديد العقاب واذكروا اذ انتم قليل مستضعفون في الارض تخافون
ان يتخطفكم الناس فآواكم وايدكم بنصره ورزقكم من الطيبات لعلكم تشكرون فقير گوید مفسران
در معنی این فتنه اختلاف کرده اند بعضی گویند این فتنه آنست که طایفه از مسلمانان مرتکب معاصی شوند
و دیگران از نهی منکر توقف نمایند پس عذاب خدا همه را در گیرد عاصیان بعصیان خود ماخوذ
شوند و تارکان از نهی منکر بترک نهی منکر معذب گردند و فیه بحث زیرا که چنین مرتکب ماخوذ
شد بظلم خود از فعل [illegible] معنی صحیح آنست که این فتنه فتنه خلافت است و هي الفتنة التي
تموج کموج البحر چون مسلمین متحزب شوند هر یکی برای طلب خلافت با جنود خود بر خیزد افنای

نفوس

نفوس و نسب ایمان و ظلمهای که بسبب در انتظار این فرصت می باشند بظهور آید و این فتنه
شایع می کنند که میر مسلمانان را بجهاد از اهل حضر و از اهل بوادی چه تازه و چه مشهور چه عشیره
چنانچه خدا تعالی از غنیمت فتنه تهویل و تهدید میفرماید و عقب آن امتنان میکند و اذکروا اذ
انتم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون ان یتخطفکم الناس بعد یاد کرده و گشته خدای تبارک و تعالی
از آن ثابت قالات تایید و نصرت و رزق حلال فرموده شکر این نعمت آنست که کاری نکنید که زوال
علیکه از شود و سبب [illegible] شوند تا سبب [illegible] از زوال شما گردد قال الله تعالی ان الذین آمنوا
والذین هاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک
بعضهم اولیاء بعض والذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا وان استنصروکم
فی الدین فعلیکم النصر الا علی قوم بینکم وبینهم میثاق والله بما تعملون بصیر والذین کفروا بعضهم
اولیاء بعض الا تفعلوه تکن فتنة فی الارض وفساد کبیر والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی
سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئک هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق کریم والذین آمنوا
من بعد وهاجروا وجاهدوا معکم فاولئک منکم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
ان الله بکل شیء علیم تفسیر میگوید خدا تعالی درین آیات فضیلت مهاجرین اولین بیان می فرماید در دنیا
و آخرت و میگوید که مهاجرین اولین و انصار سابقین اگرچه اند و ناصر یکدیگر جویند [illegible]
است گرفتار آید بر دیگری لازم است قیام بنصرت او و اما معامله با مسلمین غیر مهاجرین لازم
نیست الا چون میان ایشان و میان حربیان تایره حرب مرتفع شود اگرچه بسبب معاهده دنیاوی
باشد آنجا لازم نیست نصرت ایشان زیرا که کفار با هم رفیق یکدیگر اند اگر مسلمین بنصرت
یکدیگر قیام ننمایند غلبه کفر لازم آید و مردمان از اسلام نکول کنند و ذلک قوله الا تفعلوه
تکن فتنة فی الارض بعد از آن فضیلت مهاجرین اولین و انصار بیان میفرماید والذین آمنوا
الآیة و کدام فضیلت بالاتر ازین فضیلت تواند بود بعد از آن مهاجرین متاخرین الهجرت
را بذیل ایشان در می آرد و تشبه بایشان می گرداند قوله واولوا الارحام در بیان وجوب

مناصر نماید بفقرا به رحم و آنکه این آیت با آیت سابق منافات ندارد بر وجه توجیه در بیان آیت منسوخی
نیست و این احسن توجیهات است نزد یک فقیر عفی عنه عمر بن الخطاب گفت لو عذبنا ما نجا الا
عمر بیان آنکه اول الا بعض [illegible] ایمان ابی بکر فقیر گوید عمده موافقات عظیمه در فراست عمر
است [illegible] صحیح است [illegible] ذکر شود به جهت قصه بدر بعضها فنذکر من فرسه سوق الاخ
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اشیروا علینا فی امرنا ومسیرنا فقال ابو بکر انا اعلم الناس
بمسافة الارض اخبرنا عدی ان العیر کانت بوادی کذا وکذا فکانا وایاهم فرسی رهان
الی بدر ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشیروا علی فقال عمر بن الخطاب انها قریش وعزها
والله ما ذلت منذ عزت ولا امنت منذ کفرت والله لتقاتلنک فتاهب لذلک اهبته واعد
عدته وذکر منه فراسة ابی بکر الصدیق فقال لما طلع المشرکون قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اللهم هذه قریش قد جاءت بخیلائها وفخرها تحادک وتکذب رسولک اللهم انی اسالک ما وعدتنی
ورسول الله صلی الله علیه وسلم ممسک بعضد ابی بکر یقول اللهم انی اسالک ما وعدتنی فقال ابو بکر
ابشر فو الذی نفسی بیده لینجزن الله ما وعدک فاستنصر المسلمون واستغاثوه فاستجاب الله
لنبیه صلی الله علیه وسلم وللمسلمین ثم ذکر ارتجع المسلمون الی الله لیلة النفر حین راوا القوم
قد نزلوا [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو الی الله لیلة النفر ویقول اللهم ان ظهروا
علی هذه العصابة ظهر الشرک ولا یقم لک دین وابو بکر یقول یا رسول الله والذی نفسی
بیده لینصرنک الله ولیبیضن وجهک فانزل الله من الملائکة جندا فی اکتاف العدو فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم قد انزل الله نصره ونزلت الملائکة ابشر یا ابا بکر فانی قد رایت
جبریل معتجرا یقود فرسا بین السماء والارض فلما هبط الی الارض جلس علیها فتغیب عنی ساعة
ثم رایت علی شفتیه غبارا وعن علی قال نزل جبریل فی الف من الملائکة علی میمنة النبی
صلی الله علیه وسلم وفیها ابو بکر ونزل میکائیل علی میسرة النبی صلی الله علیه وسلم وانا فی المیسرة
وعن عمر بن الخطاب فی قوله تعالی سیهزم الجمع ویولون الدبر قال لما نزلت هذه الآیة قلنا ای جمع

يوم بدر وإباحة الغنائم أخرج مسلم وأبو داود والترمذي عن عبد الله بن عباس قال حدثني
عمر بن الخطاب قال لما كان يوم بدر نظر النبي صلى الله عليه وسلم إلى أصحابه وهم ثلاثمائة وبضعة عشر
رجلا ونظر إلى المشركين فإذا هم ألف وزيادة فاستقبل نبي الله القبلة ثم مد يديه وجعل يهتف
بربه مادا يديه مستقبل القبلة حتى سقط رداؤه فأتاه أبو بكر فأخذ رداءه فألقاه على منكبيه
ثم التزمه من ورائه قال يا نبي الله كفاك مناشدتك ربك فإنه سينجز لك ما وعدك
فأنزل الله إذ تستغيثون ربكم فاستجاب لكم أني ممدكم بألف من الملائكة مردفين فلما كان يومئذ
والتقوا فهزم الله المشركين فقتل منهم سبعون وأسر منهم سبعون رجلا واستشار رسول الله صلى
الله عليه وسلم أبا بكر وعمر وعليا فقال أبو بكر يا رسول الله هؤلاء بنو العم والعشيرة والإخوان
إني أرى أن تأخذ منهم الفدية فيكون ما أخذنا منهم قوة لنا على الكفار وعسى الله أن يهديهم
فيكونوا لنا عضدا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ترى يا ابن الخطاب قلت والله ما أرى
ما رأى أبو بكر ولكني أرى أن تمكنني من فلان قريب لعمر فأضرب عنقه وتمكن عليا من عقيل فيضرب
عنقه وتمكن حمزة من فلان أخيه فيضرب عنقه حتى يعلم الله أنه ليست في قلوبنا مودة للمشركين
هؤلاء صناديدهم وأئمتهم وقادتهم فهوي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قال أبو بكر ولم يهو
ما قلت وأخذ منهم الفداء فلما كان من الغد قال عمر فغدوت إلى النبي صلى الله عليه وسلم فإذا
رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبو بكر قاعدان يبكيان فقلت يا رسول الله أخبرني ماذا
يبكيك أنت وصاحبك فإن وجدت بكاء بكيت وإن لم أجد بكاء تباكيت لبكائكما قال
النبي صلى الله عليه وسلم أبكي للذي عرض علي أصحابك من أخذ الفداء لقد عرض علي عذابهم
أدنى من هذه الشجرة شجرة قريبة وأنزل الله ما كان لنبي أن يكون له أسرى حتى يثخن في
الأرض إلى قوله لولا كتاب من الله سبق لمسكم فيما أخذتم من الفداء ثم أحل لهم الغنائم فلما
كان يوم أحد من العام المقبل عوقبوا بما صنعوا يوم بدر من أخذهم الفداء فقتل منهم سبعون
وفر أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم عن النبي صلى الله عليه وسلم وكسرت رباعيته وهشمت

السقيفة على رسله رسالت الله ... وجهه فانزل الله ... انما تكون معصية فما صنعتم مثلها
فاتم اني بدا قال ابو حنيفة ... تكلم الفكار قال ابن عباس بينا رجل من المسلمين يومئذ يشتد في
اثر رجل من المشركين امامه اذ سمع ضربة بالسوط فوقه وصوت الفارس فوقه اقدم حيزوم
اذ نظر الى المشرك امامه خر مستلقيا فنظر اليه فاذا هو قد خطم انفه وشق وجهه كضربة السوط
فاخضر ذلك اجمع فجاء الانصاري فحدث ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صدقت ذلك
من مدد السماء الثالثة فقتلوا يومئذ سبعين واسروا سبعين وعن عمر بن الخطاب انه سمع
رجلا يدعو اللهم انك تحول بين المرء وقلبه فحل بيني وبين الخطايا فلا اعمل بسوء منها فقال
رحمك الله ودعا له بخير وعن مطرف قال قلنا للزبير يا ابا عبد الله ضيعتم الخليفة حتى قتل ثم جئتم
تطلبون بدمه قال الزبير انا قرأناها على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعثمان
واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة ولم نكن نحسب انا اهلها حتى وقعت منا حيث
وقعت وعن قتادة في الاية قال علم الله وذو الالباب من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم
حين نزلت هذه الاية انه سيكون فتن وعن الحسن في الاية نزلت في علي وعثمان وطلحة
والزبير وعن الضحاك نزلت في اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم خاصة وعن السدي اخبرتهم
اصحاب الجمل وعن رفاعة بن رافع ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لعمر رضي الله عنه اجمع لي قومك
فجمعهم فلما حضروا باب النبي صلى الله عليه وسلم دخل عليه عمر فقال قد جمعت لك قومي فسمع ذلك
الانصار فقالوا قد نزل في قريش الوحي فجاء المستمع والناظر ما يقال لهم فخرج النبي صلى الله
عليه وسلم فقام بين اظهرهم فقال هل فيكم من غيركم قالوا نعم فينا حليفنا وابن اختنا
وموالينا قال النبي صلى الله عليه وسلم حليفنا منا وابن اختنا منا وموالينا منا انتم تسمعون
ان اوليائي منكم المتقون فان كنتم اولئك فذاك والا فانظروا لا يأتي الناس بالاعمال
يوم القيامة وتأتون بالاثقال فيعرض عنكم وعن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال سالت عليا قلت
يا امير المؤمنين اخبرني كيف كان صنع ابي بكر وعمر في الخمس نصيبكم فقال اما ابو بكر رحمه الله

فلم تكن في ولايتي اخماس واما عمر فلم يزل يدفعه الي في كل خمس حتى كان خمس السوس وجنديسابور
فقال وانا عنده هذا حقكم اهل البيت من الخمس وقد اخل ببعض المسلمين واشتدت حاجتهم
فقلت نعم فوثب العباس بن عبد المطلب فقال لا تعرض في الذي لنا فقلت السنا احق من ارفق
المسلمين وشفع امير المؤمنين فقبضه فوالله ما قبضناه ولا قدرت عليه في ولاية عثمان
ثم انشأ علي يحدث فقال ان الله حرم الصدقة على رسوله فعوضه سهما من الخمس عوضا مما حرم
وحرمها على اهل بيته خاصة دون امته فضرب لهم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم سهما عوضا
مما حرم عليهم ورغبكم عن غسالة الايدي لان لكم في الخمس ما يغنيكم او يكفيكم وعنه علي قال
ولاني رسول الله صلى الله عليه وسلم في خمس الخمس فوضعته مواضعه حياة رسول الله صلى الله عليه
وسلم وابي بكر وعمر وعن قتادة ان ابا بكر رضي الله عنه قال رضيت بما رضي الله لنفسه ثم
تلا واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه وعن حيان بن واسع بن حبان عن اشياخ من قومه
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عدل صفوف اصحابه يوم بدر ورجع الى العريش فدخل ابو بكر
ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم خفقة وهو في العريش ثم انتبه فقال ابشر يا ابا بكر
اتاك نصر الله هذا جبريل آخذ بعنان فرسه يقوده على ثناياه النقع وعن ابي هريرة قال
انزل الله على نبيه بمكة سيهزم الجمع ويولون الدبر فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله اي جمع
وذلك قبل بدر فلما كان يوم بدر وانهزمت قريش نظرت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
في آثارهم مصلتا بالسيف يقول سيهزم الجمع ويولون الدبر وعن حرام بن معاوية قال كتب
الي عمر بن الخطاب ان لا يجاورنكم خنزير ولا يرفع فيكم صليب ولا تاكلوا على مائدة يشرب
عليها الخمر وادبوا الخيل وامشوا بين الغرضين قال الله تعالى اجعلتم سقاية الحاج وعمارة
المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله لا يستوون عند الله والله لا يهدي
القوم الظالمين الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند
الله واولئك هم الفائزون يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فيها نعيم مقيم

خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم فقیر گوید علی عند سبب نزول این آیت آنست که گروهی از قریش با
مسلمانان در خصوص بابا بر یکدیگر مفاخرت کردند که ما اهالی بیت الحرام سقایت حاج ما داریم و
مسجد حرام را عمارت می‌کنیم پس ما بهتریم و مهاجران جواب گفتند که ما ایمان آورده‌ایم و جهاد و هجرت
قیامت هجرت نموده پس ما بهتریم ندای حق جل و علا فصل فرمود میان مهاجر و انصار و فرمود
ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالکفر اولئک حبطت اعمالهم و فی النار
هم خالدون انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر و اقام الصلوة و آتی الزکوة و لم
یخش الا الله فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین یعنی عمارت مسجد عملی است از اعمال صالح
و شرط قبول عمل صالح ایمان است بخدا و روز قیامت و اقامت صلوة و ایتاء زکوة و بعضی
دیگر و نمی‌ترسیدن از غیر حق جل و علا و بودن در کفار قریش این صفات مفقود است اعمال ایشان
حبط شده و کان لم یکن مانند پس اینجا معلوم شد که اعمال متعلق حاصل شد با جمیع شرایط
چیز رسید باز معلوم باید که اگر بعض آن اعمال را بعضی می‌بود و با وجود کثرت تمجید آن مقابله
هجرت و جهاد نفایست ناستوده عند الله چنانکه آن تسجیل تاکیدا تعیین میباید که الذین
آمنوا و هاجروا و جاهدوا یعنی آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد فی سبیل الله باموال
و انفس خویش بجا آوردند بزرگترند باعتبار درجه نزدیک خدای تعالی بعض از اهالی سقایه مسجد حرام
و سقایه حاج و سایر اعمال ایشان اند مطلب رسندگان ببشارت میدهد ایشان را پروردگار
ایشان برحمت بسی از جانب خود و بخشنودی و به بهشتها که ایشان را باشد آنجا نعیم دایم
جاودان اند آنجا همیشه مر آینه خدای تعالی نزدیک او است اجر بزرگ یعنی بدست او است مر
کرا خواهد عطا فرماید و هر عملی که خواهد میدهد از زیب فضل خود بایران و مجاهدان معلوم شد
در بیان آن عمل از سایر اعمال خیر و بال حال بتجاهد و ترغیب یکون بظهور پیوسته و هو المقصود قال
الله تعالی الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار
اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها و جعل

کلمة الذین

کلمة الذین کفروا السفلی و کلمة الله هی العلیا و الله عزیز حکیم مترجم گوید عفی عنه خدای تعالی توبیخ
میکند مسلمانانرا که اگر شما نصرت ندهید پیغامبر را زیان نکرده باشید مگر نفس خود را هیچ ضرر
به پیغامبر نخواهد بود هر آئینه نصرت داد او را خدای تعالی وقتی که بیرون کردند او را کافران
حالانکه دوم دو کس بود وقتی که هر دو در غار بودند وقتی که میگفت آن یار خود را اندوه
مخور هر آئینه خدای تعالی با ماست پس فرود آورد خدای تعالی آرام دل را بر وی و قوت داد
او را بلشکرها که ندیدید شما آنرا یعنی ملائکه را در غزوه بدر و غیر آن نازل فرمود و ساخت
خدای تعالی سخن کافرانرا پست تر و سخن خدای تعالی همان است بلندتر و خدا غالب باحکمت است
اخبار متواتره و باتفاق امت مرحومه یعنی اهل سنت و جماعت متفق اند دال است بر آنکه آن یار ابوبکر
صدیق بود و این فضیلت عظیمه است او را و فحوای سیاق آیه اشاره جلیه است بسوی قبول
آن قول اند و صاحب آن اگر در اعلی مرتبه قبول نمی بود این تشریف را نفهمد تعظیم نمی
فرمود و هو المقصود قال الله تعالی وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها و مساکن طیبة فی جنات عدن و رضوان من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم
فقیر گوید عفی عنه خدای تعالی درین آیات حال و مآل منافقان و مؤمنان بیان می فرماید صفت
منافقان امرست بمنکر و نهی از معروف و بخل در حقوق مالیه واجبه و مآل ایشان آتش جهنم موافقه
کفار همیشه در نار باشند و باشد ایشانرا لعنت و عذاب دائمی بعد از آن تشبیه میفرماید ایشانرا
بکفار پیشین و انذار میفرماید بهمان پاداش که انجا بود را عقوبت و صفت مؤمنان نصرت یکدیگر
دادن و رفق و امر بمعروف و نهی از منکر و برپا داشتن نماز و دادن زکوة و فرمان برداری
خدا و رسول او و مآل ایشان جنت که وعده داده است خدای تعالی بهشتها میرود زیر آن جویها
جاوید اند آنجا و خانه های پاکیزه در باغهای جاوید و از همه بیشها بزرگتر خوشنودی حق تبارک
و تعالی است و آن ایشانرا شکی نیست که خلفا منعقد بودند باین اوصاف از جهت
اخبار متواتره که هیچ شبهه در آن نتوان کرد و بعضی بشارات صحیحه مبشر باشند و هو المقصود

قال الله تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم
ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم تفسیر کوینده
بنده خدای عز و جل بیان میفرماید درین آیت حسن حال و مال اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بود
پیشی گیرندگان پیشینیان از مهاجران و انصار که قبل بدر یا قبل از برگشتن قبله از بیت المقدس
بکعبه [illegible] نزدیک بوده است و آنانکه تابع ایشان شدند به نیکوکاری که هجرت
کردند و نصرت دادند راضی شد خدای تعالی از ایشان و راضی شدند ایشان از وی تعالی شانه
و مهیا کرد خدای تعالی برای ایشان بهشتها میرود زیر آن جویها جاوید در آنجا همیشه اینست
کامیابی بزرگ درین آیت تشریف عظیم است صحابه را و اخبار است که خدای تعالی از ایشان راضی
شد و ایشان از وی بالکلیه راضی شدند و تا یکی به من فضیلة قال الله تعالی لقد تاب الله
علی النبی والمهاجرین والانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب
فریق منهم ثم تاب علیهم انه بهم رءوف رحیم تفسیر کوینده این آیة در غزوه تبوک نازل شد
که خدای تعالی برحمت بازگشت یعنی بلطف و مهربانی رسانید آنچه سابق بود اتمام فرمود
پیغامبر و مهاجران و انصار که پیروی او کردند در وقت تنگدستی بعد از آنکه نزدیک
بود که میل کند دلهای جماعه از ایشان از جهت تنگی حال یعنی با وجود آنکه یک طایفه از
ایشان ضعف صبر داشتند رحمت فرمود بر همه ایشان هر آئینه خدای در حق ایشان مهربانست
درین آیت فضیلت عظیم است حاضران تبوک را بچند وجه یکی آنکه ایشان را با پیغامبر
در یک ساعت جمع فرمود دیگر آنکه لفظ [illegible] مرجوع لفظ رحمت بر ایشان سیوم آنکه صبور و
نا صبور از آن جماعه همه صاحب فضل اند والله اعلم بالصواب قال الله تعالی ما کان لاهل
المدینة ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه
ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطئون موطئا یغیظ
الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین ولا

ینفقون

ینفقون نفقة صغیرة و لا کبیرة و لا یقطعون وادیا الا کتب لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون
خدای عز و جل لوم میکند متخلفان را از سفر تبوک که لایق نبود ایشان را که تخلف نمایند این بسبب
آنست که هیچ نمیرسد بغازیان لشکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشنگی و رنجی و گرسنگی در راه خدا و نمی
سپرند موضعی را که خشم می‌آرد کفار را سپردن آن و بدست نمی‌آرند از کفار هیچ دست بردی را
یعنی قتل کنند کفار را یا نهب نمایند اموال ایشان را یا هیچ رسانند بر ایشان از کفار یا اسیر کنند بعض
ایشان را مگر نوشته میشود برای غازیان بعوض آن عمل نیک هر آینه خدا تعالی ضایع
نمیکند اجر نیکوکاران را و نه انفاق میکنند هیچ نفقه خورد و یا بزرگ و قطع نمی‌نمایند هیچ وادی را مگر
نوشته میشود عمل خیر برای ایشان تا جزا دهد ایشان را خدا تعالی بر بهتر از آنچه بعمل می
آوردند و درین آیه فضایل جهاد تبوک خصوصا و سایر مجاهدات عموما بصریح تمام وجهی
معلوم شد و بالقطع معلوم است که خلفای کرام از حاضران این واقعه و سایر مشاهد حاضر بودند پس
این جزا ایشان را باشد و هو المقصود اخرج الترمذی عن ابن عباس قال قلت لعثمان بن عفان ما
حملکم علی ان عمدتم الی الانفال و هی من المثانی و الی براءة و هی من المئین فقرنتم بینهما و لم تکتبوا
سطر بسم الله الرحمن الرحیم و وضعتموها فی السبع الطوال ما حملکم علی ذلک فقال عثمان کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم مما یاتی علیه الزمان و هو ینزل علیه السور ذوات العدد فکان
اذا نزل علیه الشیء دعا من کان یکتب فیقول ضعوا هولاء الآیات فی السورة التی یذکر فیها
کذا و کذا و کانت الانفال من اوائل ما نزل بالمدینة و کانت براءة من آخر القرآن نزولا
و کانت قصتها شبیها بقصتها فظننت انها منها فقبض رسول الله صلی الله علیه وسلم و لم یبین
لنا فمن اجل ذلک قرنت بینهما و لم اکتب بینهما سطر بسم الله الرحمن الرحیم و وضعتها
فی السبع الطوال و عنه عثمان بن عفان قال کانت الانفال و براءة یدعیان فی زمن رسول الله صلی
الله علیه وسلم القرینتین فلذلک جعلتها فی السبع الطوال و عن ابی عطیة الهمدانی قال کتب عمر بن
الخطاب تعلموا سورة براءة و علموا نساءکم سورة النور و عن الشعبی ان ابا ذر و الزبیر

[illegible]

العوام سمع احدهما من النبي صلى الله عليه وسلم انه قرأها وهو على المنبر يوم الجمعة فقال لصاحبه
متى انزلت هذه الآية فلما قضى صلوته قال له عمر بن الخطاب لا جمعة لك فاتى النبي صلى الله عليه
وسلم فذكر ذلك له فقال صدق عمر وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم استعمل ابا بكر على
الحج ثم ارسل عليا ببراءة على اثره ثم حج النبي صلى الله عليه وسلم العام المقبل ثم رجع فتوفي وولي
ابو بكر فاستعمل عمر على الحج ثم حج ابو بكر عام قابل ثم مات ثم ولي عمر بن الخطاب فاستعمل عبد الرحمن
بن عوف على الحج ثم كان يحج بعد ذلك هو حتى مات ثم ولي عثمان فاستعمل عبد الرحمن بن عوف
على الحج ثم كان هو يحج حتى قتل اخرجه الدارمي والنسائي عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر
على الحج ثم ارسل عليا ببراءة فقرأ على الناس في مواقف الحج حتى ختمها وعن عروة قال بعث رسول
الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر اميرا على الناس سنة تسع وكتب سنن الحج وبعث معه علي بن
ابي طالب بآيات من براءة فامره ان يؤذن بمكة وبمنى وبعرفة وبالمشاعر كلها بانه برئت
ذمة الله وذمة رسوله من كل مشرك حج بعد العام او طاف بالبيت عريانا واجل من كان
بينه وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد اربعة اشهر وسار على راحلته والناس كلهم يقرأ
عليهم القرآن براءة من الله ورسوله وقرأ عليهم يا بني آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد
الآية فقير گويد درين قصه بعض رواة را غلط واقع شده كه ميگويند ابو بكر صديق را باز
گردانيد اصل قصه آنست كه ابو بكر صديق بلا نزاع امير الحج بود وسوره براءة اول بدست ابو بكر
صديق داده بودند بعد از آن جبرئيل فرود آمد وامر كرد كه اين را بدست حضرت علي مرتضى بايد فرستاد
اخرج الترمذي عن انس قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم ببراءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا
ينبغي لاحد ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياها وعن سعد بن ابي وقاص
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر ببراءة الى اهل مكة ثم بعث عليا على اثره فاخذها
منه فقال ابو بكر وجد في نفسه فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر لا يؤدي عني الا انا او رجل مني
اخرج البخاري ومسلم عن ابي هريرة قال بعثني ابو بكر في تلك الحجة في مؤذنين بعثهم يوم النحر

يؤذنون

يؤذن في منى ان لا يحج بعد هذا العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ثم اردف النبي صلى
الله عليه وسلم عليا بن ابي طالب فامره ان يؤذن ببراءة فأذن معنا علي في اهل منى يوم النحر ببراءة
ان لا يحج بعد هذا العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ثم اردفه النبي صلى الله عليه واخرج
الترمذي وحسنه والحاكم وصححه عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر وامره
ان ينادي بهؤلاء الكلمات ثم اتبعه عليا وامره ان ينادي بهؤلاء الكلمات فانطلقا فحجا فقام
علي في ايام التشريق فنادى ان الله بريء من المشركين ورسوله فسيحوا في الارض اربعة اشهر
ولا يحجن بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ولا يدخل الجنة الا مؤمن فكان علي ينادي
فاذا عيي قام ابو بكر فنادى بها وعن الحسن انه سئل عن يوم الحج الاكبر فقال ذاك عام حج فيه ابو بكر
استخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم فحج بالناس واجتمع فيه المسلمون والمشركون فلذلك سمي
الحج الاكبر ووافق عيد اليهود والنصارى وعن عمر بن الخطاب قال الحج الاكبر يوم عرفة وعن ابن ابي
مليكة قال قدم اعرابي في زمان عمر بن الخطاب فقال من يقرئني مما انزل الله على محمد فاقرأه رجل
براءة فقال ان الله بريء من المشركين ورسوله بالجر فقال الاعرابي لقد برئ الله من رسوله ان يكن
الله بريء من رسوله فانا ابرأ منه فبلغ عمر مقالة الاعرابي فدعاه فقال يا اعرابي اتبرأ من رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال يا امير المؤمنين اني قدمت المدينة ولا علم لي بالقرآن فسألت من
يقرئني فاقرأني هذه السورة براءة فقال ان الله بريء من المشركين ورسوله فقال الاعرابي
وانا والله ابرأ مما برئ الله منه فامر عمر بن الخطاب ان لا يقرئ الناس الا عالم باللغة وامر ابا الاسود
فوضع النحو وعن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من بنى مسجدا يذكر فيه
اسم الله بنى الله له بيتا في الجنة وعن عبد الله بن هشام قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو
آخذ بيد عمر بن الخطاب فقال والله لانت يا رسول الله احب الي من كل شيء الا نفسي فقال النبي
صلى الله عليه وسلم لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه من نفسه وعن جابر قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم لئن بقيت لقابل لاخرجن المشركين من جزيرة العرب فلما ولي عمر اخرجهم عنها

عن اسيان عمر بن الخطاب استشار الناس في المجوس فقال عبد الرحمن بن عوف سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول سنوا بهم سنة اهل الكتاب وعن سعيد بن ابي سعيد ان رجلا باع دارا
بعهد عمر فقال له عمر احرزت ثمنها احفر تحت فراشك امرأتك فقال يا امير المؤمنين اوليس بكنز
قال ليس بكنز ما ادي زكوته وعن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية والذين يكنزون الذهب والفضة
كبر ذلك على المسلمين فقالوا ما يستطيع احد منا لولده مالا يبقى بعده فقال عمر انا افرج عنكم فانطلق
عمر واتبعه ثوبان فاتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله قد كبر على اصحابك هذه الآية
فقال ان الله لم يفرض الزكوة الا ليطيب بها ما بقي من اموالكم وانما فرض المواريث عن مال يبقى
بعدكم فكبر عمر ثم قال له النبي صلى الله عليه وسلم الا اخبرك بخير ما يكنز المرء المرأة الصالحة التي اذا
نظر اليها سرته واذا امرها اطاعته واذا غاب عنها حفظته وعن بريدة قال لما نزلت والذين
يكنزون الذهب والفضة الآية قال اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل اليوم في الكنز
ما نزل فقال ابو بكر يا رسول الله ماذا نكنز اليوم قال لسانا ذاكرا وقلبا شاكرا وزوجة صالحة
تعين احدكم على ايمانه وفي صحيح البخاري ومسلم عن البراء بن عازب قال اشترى ابو بكر من عازب رحلا
بثلاثة عشر درهما فقال لعازب مر البراء فليحمله الى منزلي فقال لا حتى تحدثنا كيف صنعت حين
خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم وانت معه فقال ابو بكر خرجنا فادلجنا فاحثثنا يومنا وليلتنا
حتى اظهرنا وقام قائم الظهيرة فضربت ببصري هل ارى ظلا فآوي اليه فاذا انا بصخرة فاهويت
اليها فاذا بقية ظلها فسويته لرسول الله صلى الله عليه وسلم وفرشت له فروة وقلت اضطجع
يا رسول الله فاضطجع ثم خرجت انظر هل ارى احدا من الطلب فاذا انا براعي غنم فقلت
لمن انت يا غلام فقال لرجل من قريش فسماه فعرفته فقلت هل في غنمك من لبن قال نعم قلت
وهل انت حالب لي قال نعم قال فامرته فاعتقل شاة منها ثم امرته فنفض ضرعها فحلب كثبة
ثم صببت الماء على القدح حتى برد اسفله ثم اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فوافيته قد استيقظ
فقلت اشرب يا رسول الله فشرب حتى رضيت ثم قلت الم يان الرحيل قال فارتحلنا

والقوم

والقوم يطلبونا فلم يدركنا منهم الا سراقة بيننا وبينه قدر رمح او رمحين او ثلاثة قلت يا
رسول الله هذا الطلب قد لحقنا فقال لا تحزن ان الله معنا حتى اذا دنى فكان بيننا وبينه
قدر رمح فقلت يا رسول الله هذا الطلب قد لحقنا وبكيت قال لم تبكي قال قلت اما والله
لا ابكي على نفسي ولكن ابكي عليك فدعا عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اللهم اكفناه بما شئت
فساخت فرسه الى بطنها في ارض صلد ووثب عنها وقال يا محمد ان هذا عملك فادع الله ان
ينجيني مما انا فيه فوالله لاعمين على من ورائي من الطلب وهذه كنانتي فخذ منها سهما فانك
ستمر بابلي وغنمي في موضع كذا وكذا فخذ منها حاجتك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا
حاجة لي بها فانطلق ورجع الى اصحابه ومضى رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا معه حتى قدمنا المدينة
فتلقاه الناس فخرجوا في الطريق وعلى الاجاجير واشتد الخدم والصبيان في الطريق الله اكبر
جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فنزل الليلة على بني النجار اخوال عبد المطلب اكرامهم بذلك
فلما اصبح غدا حيث امر وعن ضبة بن محصن قال قلت لعمر بن الخطاب انت خير من ابي بكر فبكى
وقال والله لليلة من ابي بكر ويوم خير من عمر هل لك ان احدثك بليلته ويومه قال
قلت نعم يا امير المؤمنين قال اما الليلة فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم هاربا من اهل مكة
خرج ليلا فتبعه ابو بكر فجعل يمشي مرة امامه ومرة خلفه ومرة عن يمينه ومرة عن يساره فقال له
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما هذا يا ابا بكر من فعلك قال يا رسول الله اذكر الرصد فاكون
امامك واذكر الطلب فاكون خلفك ومرة عن يمينك ومرة عن يسارك لا آمن عليك قال
فمشى رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلته على اطراف اصابعه حتى حفيت رجلاه فلما
رآه ابو بكر رضي الله عنه انها قد حفيت حمله على كاهله وجعل يشتد به حتى اتى به فم الغار
فانزله ثم قال له والذي بعثك بالحق لا تدخله حتى ادخله فان كان فيه شيء نزل بي قبلك فدخل
فلم ير شيئا فحمله فادخله وكان في الغار خرق فيه حيات وافاعي فخشي ابو بكر ان يخرج منهن
شيء فيؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم فالقمه قدمه فجعلن يضربنه وتلسعه الحيات والافاعي

وجعلت دموعه تحدر ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له يا ابا بكر لا تحزن ان الله معنا فانزل
الله سكينته اليه قال انس فهذه لابي بكر فهذه ليلته واما يومه فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم
وارتدت العرب فقال بعضهم نصلي ولا نزكي وقال بعضهم لا نصلي ولا نزكي فاتيته ولا آلوه نصحا
فقلت يا خليفة رسول الله تالف الناس وارفق بهم فقال جبار في الجاهلية خوار في الاسلام
فيماذا اتالفهم بشعر مفتعل او بسحر مفترى قبض النبي صلى الله عليه وسلم وارتفع الوحي فوالله
لو منعوني عقالا مما كانوا يعطون رسول الله صلى الله عليه وسلم لقاتلتهم عليه قال فقاتلنا معه
فكان والله رشيد الامر فهذا يومه وعن علي بن ابي طالب قال ان الله ذم الناس كلهم ومدح
ابا بكر فقال الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذين كفروا ثاني اثنين اذ هما في الغار اذ
يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا وعن ابي بكر قال ما دخلني اشفاق من شيء ولا دخلني في
الدين وحشة الى احد بعد ليلة الغار فان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين رأى اشفاقي
عليه وعلى الدين قال لي هون عليك فان الله قد قضى لهذا الامر بالنصر والتمام وعن انس بن مالك
قال لما كان ليلة الغار قال ابو بكر يا رسول الله دعني فلادخل قبلك فان كانت حية او
شيء كانت لي قبلك قال ادخل فدخل ابو بكر فجعل يلتمس بيديه فكلما رأى جحرا قال بثوبه فشقه ثم
القمه الجحر حتى فعل ذلك بثوبه اجمع فبقي جحر فوضع عليه عقبه وقال ادخل فلما اصبح قال له النبي
صلى الله عليه وسلم فاين ثوبك يا ابا بكر فاخبره بالذي صنع فرفع النبي صلى الله عليه وسلم يديه
وقال اللهم اجعل ابا بكر معي في درجتي يوم القيمة فاوحى الله اليه ان الله استجاب لك وعن [illegible]
بن سفيان قال لما انطلق ابو بكر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الغار قال له ابو بكر لا تدخل يا
رسول الله حتى ادخل استبرئه فدخل ابو بكر الغار فاصاب يده شيء فجعل يمسح الدم عن اصبعه
وهو يقول هل انت الا اصبع دميت وفي سبيل الله ما لقيت عن عمر بن الحارث عن ابي
ان ابا بكر الصديق قال ايكم يقرأ سورة التوبة قال رجل انا قال اقرأ فلما بلغ اذ يقول لصاحبه
لا تحزن بكى وقال وانا والله صاحبه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر

اخي وصاحبي في الغار فاعرفوا فضله لو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا سدوا كل
خوخة في باب المسجد غير خوخة ابي بكر. وعن عبد الله بن الزبير ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لو اتخذت
خليلا غير ربي لاتخذت ابا بكر خليلا ولكن اخي وصاحبي في الغار. واخرج البخاري عن انس قال
لو اتخذت خليلا اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى المدينة وهو مردف ابا بكر وابو بكر شيخ يعرف
والنبي صلى الله عليه وسلم لا يعرف فكانوا يقولون يا ابا بكر من هذا الغلام بين يديك فيقول هذا
يهديني الى السبيل قال فلما دنى من المدينة نزل في الحرة وبعث الى الانصار فجاؤوا وقال
فشهدته يوم دخل المدينة فما رايت يوما كان احسن ولا اضوء منه يوم دخل علينا فيه وشهدته
يوم مات فما رايت يوما كان اقبح ولا اظلم منه يوم مات فيه صلى الله عليه وسلم. وعن ابن عباس
في قوله تعالى فانزل الله سكينته عليه قال على ابي بكر ان النبي صلى الله عليه وسلم لم تزل السكينة معه
وعن حبيب بن ابي ثابت فانزل الله سكينته عليه قال على ابي بكر فاما النبي صلى الله عليه وسلم
فقد كانت عليه سكينة. ومن موافقات عمر رضي الله عنه آية ومنهم من يلمزك في الصدقات
اخرج البخاري والنسائي عن ابي سعيد الخدري قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم يقسم قسما اذ
جاءه ابن ذي الخويصرة التميمي فقال اعدل يا رسول الله فقال ويلك ومن يعدل اذا لم اعدل فقال
عمر بن الخطاب يا رسول الله ائذن لي فاضرب عنقه فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعه فان له اصحابا
يحقر احدكم صلوته مع صلوتهم وصيامه مع صيامهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية
فينظر في قذذه فلا يوجد فيه شيء ثم ينظر في نصله فلا يوجد فيه شيء سبق الفرث والدم آيتهم رجل
اسود احدى يديه او قال ثدييه مثل ثدي المراة او مثل البضعة تدردر يخرجون على حين فترة
من الناس قال فنزلت فيهم ومنهم من يلمزك في الصدقات الآية قال ابو سعيد اشهد اني سمعت
هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم واشهد ان عليا حين قتلهم وانا معه جيء بالرجل على النعت
الذي نعت رسول الله صلى الله عليه وسلم. عن عمر بن الخطاب انه مر برجل من اهل الكتاب مطروح
على باب فقال استكدوني واخذوا مني الجزية حتى كف بصري فليس احد يعود علي بشيء فقال

عمر فاسقطها اذا عمر قال تعالى من المؤمنين قال الله انما الصدقات للفقراء والمساكين الآية ثم اخرج ابن
جرير الطبري عن عمر في قوله تعالى انما الصدقات للفقراء قال هم زمنا اهل الكتاب [illegible]
بعث الاسلام يعني قوله والمؤلفة قلوبهم انما كان رجال يتألفهم النبي صلى الله عليه وسلم على الاسلام
فلما ان كان ابو بكر قطع الرشى في الاسلام وعن عبيدة السلماني قال جاء عيينة بن حصن والاقرع
بن حابس الى ابي بكر فقالا يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم ان عندنا ارضا سبخة ليس
فيها كلأ ولا منفعة فان رأيت ان تقطعناها لعلنا نحرثها ونزرعها ولعل الله ان ينفع بها
فاقطعهما اياها وكتب لهما بذلك كتابا واشهد لهما فانطلقا الى عمر ليشهداه على ما فيه
فلما قرئ على عمر ما في الكتاب تناوله من ايديهما فتفل فيه فمحاه فتذمرا وقالا له مقالة
سيئة فقال عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتألفكما والاسلام يومئذ قليل
وان الله قد اعز الاسلام فاذهبا فاجهدا جهدكما لا ارعى الله عليكما ان رعيتما عنه [illegible]
وروي قال خطب ابو بكر الصديق فقال في خطبته يؤتى بعبد قد انعم الله عليه وبسط له في رزقه
واصح بدنه وقد كفر نعمة ربه فيوقف بين يدي الله تعالى فيقال له ماذا عملت ليومك هذا
وما قدمت لنفسك فلا يجده قدم خيرا فيبكي حتى تنفد الدموع ثم يعير ويخزى بما ضيع
من طاعة الله فيؤتى حتى تسقط صدقات [illegible] وجنبيه كل واحد منها فرسخ في فرسخ ثم
يعير ويخزى حتى يقول يا رب ابعثني الى النار وارحمني من مقامي هذا وذلك قوله انه يجادل
الله [illegible] ارحمني الى قوله العظيم ومن موافقات عمر رضي الله عنه عن شريح
بن عبيد [illegible] قال لابي الدرداء يا معشر القراء ما بالكم اجبن منا وابخل اذا سألتم
واعظم لقما اذا اكلتم فاعرض عنه ابو الدرداء فلم يرد عليه شيئا فاخبر بذلك عمر بن الخطاب
فانطلق عمر الى الرجل الذي قال ذلك فقال بثوبه وخنقه وقاده الى النبي صلى
الله عليه وسلم فقال الرجل انما كنا نخوض ونلعب فاوحى الى نبيه صلى الله عليه وسلم ولئن سألتهم
ليقولن انما كنا نخوض ونلعب ومن موافقات عمر استغفر لهم او لا تستغفر لهم الآية اخرج

البخاري

البخاري عن ابن عباس قال سمعت عمر يقول لما توفي عبد الله بن ابي دعي رسول الله صلى الله عليه وسلم
للصلوة عليه فقام عليه فلما وقف قلت اعلى عدو الله عبد الله بن ابي القايل كذا وكذا والقايل
كذا وكذا اعدد ايامه ورسول الله صلى الله عليه وسلم يتبسم حتى اذا اكثرت قال يا عمر اخر عني اني
خيرت قد قيل لي استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة فلو اعلم اني ان زدت
على السبعين غفر له زدت عليها ثم صلى عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ومشى معه حتى قام على قبره
حتى فرغ منه فعجبت لي وجراتي على رسول الله صلى الله عليه وسلم والله ورسوله اعلم فوالله ما كان
الا يسيرا حتى نزلت هاتان الايتان ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره فما صلى
رسول الله صلى الله عليه وسلم على منافق بعد حتى قبضه الله عز وجل اخرج البخاري ومسلم عن ابن عمر قال
لما توفي عبد الله بن ابي سلول جاء ابنه عبد الله الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسأله ان يعطيه قميصه
يكفنه فيه فاعطاه ثم سأله ان يصلي عليه فقام عمر بن الخطاب فاخذ بثوبه فقال يا رسول الله اتصلي
عليه وقد نهاك الله ان تصلي على المنافقين قال ان ربي خيرني وقال استغفر لهم او لا تستغفر لهم
ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم وسازيد على السبعين وقال انه منافق فصلى عليه فانزل
الله ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره فترك الصلوة عليهم وعن حبيب بن الشهيد
عن عمرو بن عامر الانصاري ان عمر بن الخطاب قراها والسابقون الاولون من المهاجرين
والانصار الذين اتبعوهم باحسان فرفع الانصار ولم يلحق الواو في الذين فقال له زيد بن ثابت
والذين فقال عمر الذين فقال زيد امير المؤمنين اعلم فقال ايتوني بابي بن كعب فاتاه فسأله عن
ذلك فقال ابي والذين فقال عمر اذا فتابع ابيا عن ابي صخر حميد بن زياد قال قلت لمحمد بن كعب
القرظي اخبرني عن اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما كان بينهم من الفتن فقال ان الله قد غفر لجميع
اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم واوجب لهم الجنة في كتابه محسنهم ومسيئهم قلت له وفي اي موضع
اوجب الله لهم الجنة في كتابه قال الا تقرأ والسابقون الاولون الاية اوجب لجميع اصحاب
النبي صلى الله عليه وسلم الجنة والرضوان وشرط على التابعين شرطا لم يشترطه فيهم قال

استغفر عليهم فارسترضا يتبعوهم باحسان يقول يشتدوا بهم في اعمالهم الحسنة ولم يقتدوا
بهم في غير ذلك قال ابو جعفر فو الله لكاني لم اقراها قبل ذلك وما عرفت تفسيرها حتى قراها
علي محمد بن كعب عنه ابن عمر في قوله تعالى وكونوا مع الصادقين قال مع محمد واصحابه وقال سعيد بن
جبير مع ابي بكر وعمر وقال الضحاك امروا ان يكونوا مع ابي بكر وعمر واصحابهما وقال ابن عباس
مع علي بن ابي طالب قال ابو جعفر مع علي بن ابي طالب عنه سفيان قال ليس في تفسير القرآن اختلاف
انما هو كلام جامع يراد به هذا وهذا عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب قال اراد عمر بن الخطاب ان
يجمع القرآن فقام في الناس فقال من كان تلقى من رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا من
القرآن فليأتنا به وكانوا كتبوا ذلك في الصحف والالواح والعسب وكان لا يقبل من احد
شيئا حتى يشهد به شاهدان فقتل وهو يجمع ذلك اليه فقام عثمان بن عفان فقال من كان
عنده شيء من كتاب الله فليأتنا به وكان لا يقبل من ذلك شيئا حتى يشهد به شاهدان فجاء خزيمة
بن ثابت فقال اني قد رأيتكم تركتم آيتين لم تكتبوهما قالوا وما هما قال تلقيت من رسول الله صلى
الله عليه وسلم لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم فقال عثمان وانا اشهد انهما من
عند الله فاين ترى ان نجعلهما قال اختم بهما آخر ما نزل من القرآن فختمت بهما براءة قال الله تعالى
الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون الذين آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى في
الحيوة الدنيا وفي الآخرة لا تبديل لكلمات الله ذلك هو الفوز العظيم فقير گويد عفي عنه كه اين
آيه نص است در فضيلت اولياء الله اولا بيان حال ايشان ميفرمايد كه لا خوف عليهم
ولا هم يحزنون در آخرت براي ايشان هيچ ترسي نباشد از هيچ مخوف ومكروه واندوهگين نشوند
بهيچ چيز ثانيا حقيقت ولايت ما با صدق آن ذكر ميفرمايد كه الذين آمنوا وكانوا يتقون
پس حقيقت ولايت در آن جماعه متحقق شود كه بوصف ايمان حقيقي كه شرح آن در سوره انفال
مذكور است انما المومنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم و بوصف تقوى متصف
اند ثالثا بعض لوازم ولايت ارشاد مي فرمايد لهم البشرى الخ ... تا روايت جنبه تا

لاسیما مولات الله وسلامه علیهم درن اعظم الالاء بشارات یا برویا وفراست صادقه
بقسیمه بدون ایدست انتقیه بوجه عموم اذ آیه مفهومنده داخل نه اکر اعیانی که زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایدی او مولات سنه متصف بولنمش باشند اندکی تأمل ایله کافی در ما
ایدیمه قبلی بدو معنی مستعمل بولنمدیغی لنده الاعیانه اهوی وتمشی ومحبت ایش مطوی ولی وجه
دوست دربهشت اولمه بایده دیگر معنی ولایت کلمه سنک ماهیتی کردن [illegible] معنی ولی کلمه سنک ازنده
دیکلر دسیاقه بنده باشد مانند لفظا جایکه بر برد و مستحق اطلاق کرده مستودعا فاعل ومفعول
واکر معنی اول مراد دست بعد ابتهاجا مستقر باید درحق صدیق رضی الله عنه وناجیان او کسه کیم هیچ
واکر معنی ثانی مراد دست حق تعالی مستقر باید وهو یتولی الصالحین بعد از آن حضرت صلی الله
علیه وسلم بعد احادیث متواتره که شیمه دارا اک مدخل نا بعد انجماعه را بو صفت [illegible]
و شهید مشهود اند وبراهان وتقوی ایشان که گواهی داده اند بیت رات عظیمه بهشت بلا علی
درجات بهشت داده اند هو المقصود عن الاحنف قال صلیت خلف عمر الغداة فقرا
یونس و هود وغیرهما ومن قرائته قوله تعالی ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم لننظر
کیف تعملون قال فذکر لنا ان عمر بن الخطاب قرا هذه الآیة فقال صدق ربنا ما جعلنا خلائف
فی الارض الا لینظر الی اعمالنا فاروا الله خیرا من اعمالکم بالیل والنهار والسر والعلانیة عن ابن
عن ان تمیما الداری سال عمر بن الخطاب عن رکوب البحر فامره بتقصیر الصلوة قال یقول
الله تعالی هو الذی یسیرکم فی البر والبحر وعن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان من عباد الله ناسا ما یغبطهم الانبیاء والشهداء قیل منهم یا رسول الله قال
قوم تحابوا فی الله من غیر اموال ولا انساب لا یفزعون اذا فزع الناس ولا یحزنون اذا
حزنوا ثم تلا رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
قال الله تعالی افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة
اولئک یؤمنون به ومن یکفر به من الاحزاب فالنار موعده فلا تک فی مریة منه انه الحق

منه ریب و لکن اکثر الناس لا یؤمنون خدای عز و جل در اول کلام خبر میدهد که ... الیها
می نماید که ... زینة الحیوة الدنیا و زینتها الآیة بعد از آن بیان میکنند ... مجاهد از مومنین
محققین را فرق در این ظاهر کفر و ایمان ... نمودند فرق کلی ... بنسبت ...
... بنسبت ... قرآن عظیم ... تفاوت ... و باین
... پیدا ... ... بلند چون ... مومنین محققین ...
... ... مفسرین در تحقیق این کلمه اختلاف ... و الحق تحقیق
... است و آنچه بعد تعمق نظر احتمالی غیر آن نمی ایستد آنست که بعضی محققین ...
ما پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشهادة دلیل خود تعلق نموده بودند و لهذا
عبادة اصنام مکروه میداشتند و هیچ خبر ندادند از خود در دل خود می یافتند و بعضی
مواضع که در آن زمان مبعوث شد بطریق رویا و فراست ادراک میشد ... و بعضی
ایشان با نهمه مطمئن گشت و عقلای ایشان ... و از علم اجمالی مشغول
رصد و انتظار بنشستند از جانب معبود خود تبارک و تعالی بعد از آن قرآن نازل
شد و شهادة بر آن علم اجمالی داد و آن مجمل را مفصل ساخت و آن مظنون را کالعیان
نمود پس باید که از طرف ... بر وجه اکمل نمود قرآنست و پیش از
قرآن کتاب حضرت موسی بود مقتدای اهل دین و حجتی از جانب خدا تعالی که مثل این
شهادة ادا می فرمود ... عقلای صحابه باین وصف متصف بودند از آنجمله
صدیق اکبر رضی الله عنه و ابوذر و غیر ایشان و حضرت صدیق اکمل ایشان است و اسبق
ایشان و از جهت همین مناسبت باطنی توقف نکرده ایمان آوردن و معجزه نطلبید
پس فی الحقیقت ... این آیه است بلکه اغلب ... اشکه تعریض است ...
بجانب او والله اعلم اخرج الترمذی عن ابن عباس قال قال ابوبکر یا رسول الله قد شبت
قال شیبتنی هود و الواقعة و المرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت و عن ابی

جحیفة

سعيد الخدري قال عمر بن الخطاب يا رسول الله اسرع اليك الشيب قال شيبتني هود واخواتها
الواقعة وعم يتساءلون واذا الشمس كورت عن عمر بن الخطاب قال لما استقرت السفينة
على الجودي لبث ما شاء الله ثم انه اذن له فهبط على الجبل فدعا الغراب فقال ائتني بخبر
الارض فانحدر الغراب على الارض وفيها الغرقى من قوم نوح فابطا عليه فلعنه ودعا بالحمامة
فجاءت على كف نوح فقال اهبط فانظر بخبر الارض فلم تلبث الا قليلا حتى جاءت تنفض ريشها
في منقارها فقال اهبط فقد نبتت الارض قال نوح بارك الله فيك وفي بيت يؤويك وحببك
الى الناس لولا ان يغلبك الناس على نفسك لدعوت الله ان يجعل راسك من ذهب وعن
محمد بن المنكدر ويزيد بن خصيفة وصفوان بن سليم ان خالد بن الوليد كتب الى ابي بكر الصديق
انه قد وجد رجلا في بعض نواحي العرب ينكح كما تنكح المراة وقامت عليه بذلك البينة
فاستشار ابو بكر اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال علي بن ابي طالب ان هذا ذنب
لم يعص الله به امة من الامم الا امة واحدة فصنع الله بها ما قد علمتم ارى ان تحرقه بالنار فاجتمع
اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم على ان تحرقوه بالنار فكتب ابو بكر الى خالد ان تحرقه بالنار ثم
حرقهم ابن الزبير في امارته ثم حرقهم هشام بن عبد الملك عن عمر بن الخطاب قال لما
نزلت فمنهم شقي وسعيد قلت يا رسول الله فعلى ما نعمل على شيء قد فرغ منه او على شيء
لم يفرغ منه قال على شيء قد فرغ منه وجرت به الاقلام يا عمر ولكن كل ميسر لما خلق له عن ابي بكر
الصديق قال قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سلوا الله العافية فانه لم يعط احد
افضل من معافاة بعد اليقين واياكم والريبة فانه لم يؤت احد اشد من ريبة بعد كفر عن
ابي اليسر اتتني امراة تبتاع تمرا فقلت ان في البيت تمرا اطيب منه فدخلت معي البيت
فاهويت اليها فقبلتها فاتيت ابا بكر فذكرت ذلك له قال استر على نفسك وتب ولا
تخبر احدا فلم اصبر فاتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك فقال اخلفت غازيا
في سبيل الله في اهله بمثل هذا حتى تمنى انه لم يكن اسلم الا تلك الساعة حتى ظن انه من اهل النار

فاطرق رسول الله صلى الله عليه وسلم طويلا حتى اوحى الله اليه اقم الصلوة طرفي النهار الى قوله
ذلك ذكرى للذاكرين فقال الرجل الي هذه خاصة علي فقال اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم الهذا
خاصة ام للناس كافة وعن سليمان التيمي قال ضرب رجل على كفل امرأة ثم اتى ابا بكر وعمر فسألهما
عن كفارة ذلك فقال كل منهما لا ادري ثم اتى النبي صلى الله عليه وسلم فسأله فقال لا ادري
حتى نزل الله اقم الصلوة الآية عن عثمان قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ
ثم قال من توضأ وضوئي هذا ثم قام فصلى صلوة الظهر غفر له ما كان بينه وبين صلوة
الصبح ثم صلى العصر غفر له ما كان بينه وبين صلوة الظهر ثم صلى المغرب غفر له ما كان بينه
وبين صلوة العصر ثم صلى العشاء غفر له ما كان بينه وبين صلوة المغرب ثم لعله يبيت
يتمرغ ليلته ثم ان قام فتوضأ وصلى الصبح غفر له ما بينها وبين صلوة العشاء وهن الحسنات
يذهبن السيئات قالوا هذه الحسنات فما الباقيات يا عثمان قال هي لا اله الا الله و
سبحان الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله وعن حمران مولى عثمان بن عفان انه قال لاحدثكم
حديثا لولا انه في كتاب الله ما حدثتكموه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما
من امرئ يتوضأ فيحسن الوضوء ثم يصلي الصلوة الا غفر الله له ما بينه وبين الصلوة الاخرى
حتى يصليها قال مالك اراه يريد هذه الآية اقم الصلوة طرفي النهار وزلفا من
الليل ان الحسنات يذهبن السيئات قال الله تعالى وقال الملك ائتوني به استخلصه
لنفسي فلما كلمه قال انك اليوم لدينا مكين امين قال اجعلني على خزائن الارض اني حفيظ
عليم يعني گويد که حضرت يوسف على نبينا وعليه الصلوة والسلام طلب کرد از ملک
مصر امارة بيت المال را و بيان نمود استحقاق خود آنرا باين عبارت که اني حفيظ عليم پس
ازينجا معلوم شد که شرط تفويض بيت المال حفظ است از ضياع و از خيانت و
علم است باآنکه از کجا بايد گرفت و بکجا بايد صرف نمود چون نظر بکنند بيت المال
کار خليفه است لازم آمد که خلافت خاصه هر جنبه وقتي متحقق گردد که خليفه حافظ و عليم

نیابشد و [illegible] لازم علاقه بجامعه واحادیث که سابق تقریر نمودیم عن خالد بن عرفطة
قال كنت جالسا عند عمر اذ اتي برجل من عبد القيس فقال له عمر انت فلان العبدي قال نعم
فضربه بعصا معه فقال الرجل ما لي يا امير المؤمنين قال اجلس فجلس فقرأ عليه بسم الله الرحمن الرحيم الر تلك
آيات الكتاب المبين الى قوله لمن الغافلين فقرأها عليه ثلاثا وضربه ثلاثا فقال له الرجل ما لي يا
امير المؤمنين فقال انت الذي نسخت كتاب دانيال قال مرني بامرك اتبعه قال انطلق فامحه بالحميم
والصوف ثم لا تقرأه ولا تقرئه احدا من الناس فلئن بلغني عنك انك قرأته او اقرأته احدا
من الناس لانهكنك عقوبة ثم قال له اجلس فجلس بين يديه فقال انطلقت انا فانتسخت كتابا
من اهل الكتاب ثم جئت به في اديم فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما هذا في يدك يا عمر
قلت يا رسول الله كتابا نسخته لنزداد به علما الى علمنا فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى احمرت وجنتاه ثم نودي بالصلاة جامعة فقالت الانصار اغضب نبيكم السلاح السلاح
فجاؤوا حتى احدقوا بمنبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس اني قد اوتيت جوامع
الكلم وخواتيمه واختصر لي اختصارا ولقد اتيتكم بها بيضاء نقية فلا تتهوكوا ولا يغرنكم المتهوكون
قال عمر فقمت فقلت رضيت بالله ربا وبالاسلام دينا وبك رسولا ثم نزل رسول الله صلى
الله عليه وسلم وعن ابراهيم النخعي قال كان بالكوفة رجل يطلب كتب دانيال وذلك الضرب
فجاء فيه كتاب من عمر بن الخطاب ان يرفع اليه فلما قدم على عمر علاه بالدرة ثم جعل يقرأ عليه الر
تلك آيات الكتاب المبين حتى بلغ الغافلين قال فعرفت ما يريد فقلت يا امير المؤمنين دعني فوالله لا
ادع عندي شيئا من تلك الكتب الا حرقته قال فتركه وعن عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن
ابيه قال سمع عمر رجلا يقرأ هذا الحرف ليسجننه عتى حين فقال له عمر من اقرأك هذا قال ابن مسعود
فقال عمر ليسجننه حتى حين ثم كتب الى ابن مسعود سلام عليك اما بعد فان الله انزل القرآن فجعله
قرآنا عربيا مبينا وانزله بلغة هذا الحي من قريش فاذا اتاك كتابي هذا فاقرئ الناس بلغة
قريش ولا تقرئهم بلغة هذيل وعن عمر انه استأذن عليه رجل فقال استأذنوا لابن الاخيار فقال عمر

فقالوا له فتى رجل قال ممن انت قال فلان بن فلان بن فلان فعدد علا عمر اشراف الجاهلية فقال
له اعرفت يوسف بن يعقوب بن اسحق بن ابراهيم قال لا قال انك لتطول باخبار رجال اعرفت
ابن ... وكان عمر يأذنا نقعد في ... عن ابي هريرة قال استعملني عمر على البحرين ثم نزعني وغرمني
اثني عشر الف ثم دعاني بعد الى العمل فابيت فقال لم وقد سال يوسف العمل وكان خيرا منك
فقلت ان يوسف نبي ابن نبي ابن نبي ابن نبي وانا ابن اميمة وانا اخاف ان اقول بغير
علم و ... اقضي بغير علم وان يضرب ظهري ويشتم عرضي ويؤخذ مالي عن عبد الله بن شداد قال
سمعت نشيج عمر بن الخطاب واني لفي آخر الصفوف في صلوة الصبح وهو يقرأ انما اشكو بثي و
حزني الى الله عن علقمة بن وقاص قال صليت خلف عمر بن الخطاب العشاء فقرأ سورة
يوسف فلما اتى على ذكر يوسف نشج حتى سمعت نشيجه وانا في مؤخر الصفوف قال الله تعالى
وإما نرينك بعض الذي نعدهم او نتوفينك فانما عليك البلاغ وعلينا الحساب اولم يروا
انا نأتي الارض ننقصها من اطرافها والله يحكم لا معقب لحكمه وهو سريع الحساب تفسير گوید
ترجمه آیت آنست که اگر بنمائیم تو بعضی آنچه وعده میدهیم ترا از فتوح وغلبه اسلام یا قبض
روح تو کنیم یعنی پیش از وقوع بعض آنچه وعده میدهیم از باب فتوح وغلبه اسلام در هر دو
صورت باک نیست چیزی نیست که لازم بر تو پیغام رسانیدن است ولازم بر ما حساب است
بعد از آن تسجیل ... باید که مراد وعده فتوحات اسلامیست آیا ندیدند که ما می آئیم بسوی
زمین مشرکان تا نقص میکردانیم آنرا از طرف، آن یعنی در مدینه در قبایل اسلم و غفار و جهینه
و مزینه و غیر آن اسلام آمد و جمیع مسلمان شدند و در شوکت کفر رخنه عظیمه پدید آمد
وازین مقدمات دارها صاف از دست فهم گوید درین آیه اشاره غلبیست بسوی آنکه بعض
فتوح اسلام که وعده بآن رفته است در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بظهور خواهد آمد وبعض
از آن بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولابد انجواهد بر دست ... شخصی از نواب
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهور خواهد شد وآنکه از لوازم خلافت خاصست والله

اعلم (؟) الله تعالى للذين استجابوا لربهم الحسنى والذين لم يستجيبوا له لو ان لهم ما في الارض جميعا
ومثله معه لافتدوا به اولئك لهم سوء الحساب ومأويهم جهنم وبئس المهاد افمن يعلم انما انزل
اليك من ربك الحق كمن هو اعمى انما يتذكر اولوا الالباب الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون
الميثاق والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب والذين صبروا
ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية ويدرءون بالحسنة السيئة
اولئك لهم عقبى الدار والذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان
يوصل ويفسدون في الارض اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار فيگويد فعني عنه حق سبحانه
تعالى تبيانی است بعد ما شقيا بيان مى فرمايد چنانكه سنت مستمره اوست تعالى در جميع آن
براى تمجيك ... قبول كردند دعوت حق را بسنى كه كليا بعد جميع خيرات است اثبات مى نمايد در آيه
فرقه كه قبول نمودند دعوت او را عقوبت عظيم الجا ميكند كه لو ان لهم ما في الارض جميعا الايه
فرق ديگر ميان العند ... تقرير ميفرمايد كه ان گروه اهل علم است بحقيقت كتاب منزل او
ديگر اعمى باز اشاره ميكند كه اينجا مراد از علم علمي است كه معتبر باشد ... قوة عامله باشد لاز
انجمه كه تفكر بمعنى بيدار فكر و بعلم حقيقى صاحب شده است و آن ميشود صحت خيال عيشت
از جمله تصحيح عقل چند خصلت را ذكر تخصيص ميفرمايد وفا بعهد خدا اتباع رسول و وصله ارحام
و وصل جميرات و غير آن در اعظم آنچه وصل پيغامبرست صلى الله عليه وسلم و ترسيدن
از خداى عز و جل و باز داشتن حساب آخرت و صبر بر مشاق طاعت و تحمل بر شدت مشقات
بطلب مرضاة پروردگار تعالى و اقامت صلوة و انفاق مال في سبيل الله و حلم نمودن
و دفع بدى بحسنه يعنى حسنه بجا آوردن و باز داشتن ما آن ... بعد ابيان ميفرمايد اولئك لهم
عقبى الدار جنات عدن الآية بعد از آن فنای احوال اشقيا ارشاد ميفرمايد از آنجمله
نقض عهدى كه با خدا تعالى بسته اند و قطع اسلام و عقوق آبا و امهات و امثال آنچه
عقوق پيغامبرست صلى الله عليه وسلم كه مبعوث من عند الله است و منصوب براى هدايت

ضمن دعوا اینجا طاعت خود را بطاعت او با نسبت واز انجلا فسادا في الارض سبب بار نامه
وال انما يسعيا تقريبا حزر بايد او لتكاسيم الفتنة ولم سوء الدار بار حضر میکویند ودر هذا ين
صفات مخصوصها از مساویا صفات ازتو تعبیر ست بحال جماعه از سابق مهاجرین کما صفات
الینا را باین صفات مشهور کشته مثل صدیق اکبر و عمر فاروق وامثال ایشان که چون ایمان
اورده با انحضرت صلی الله علیه وسلم در میثاق نصرت وقیام باعلاء کلمه مستعد بر بادان بعید
کرده ازان کوتاهی نه نمودند وصفا انحضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب جمیع بجا آورده
بوجهی که لسان نبوة باین کلمه نطق فرموده که امنّ الناس علیّ في صحبته وماله ابو بکر و خشیة
تهیا وصبر برایذای قوم واکثار صلوة وانفاق بر انحضرت صلی الله علیه وسلم وصبر فقرا حتی
صحابه وحلم در برابر جهل جاهلان علی اکمل الوجه از ایشان بظهور رسیده هیا کرد وقدر دقت از
احوال آن بزرگواران شاهد عدل است بر آن ودون المقصود عنه کما نقله العدوي قال دخل
عثمان بن عفان علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله اخبرني عن العبد کم معه من ملك
فقال ملك على يمينك على حسناتك وهو امير على الذي على الشمال اذا عملت حسنة كتبت عشرا وان
عملت سيئة قال الذي على الشمال للذي على اليمين اكتب قال لعله يستغفر الله ويتوب فاذا
قال ثلاثا قال نعم اكتب اراحنا الله منه فبئس القرين ما اقل مراقبته لله واقل استحياءه منا
يقول الله ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد وملكان من بين يديك ومن خلفك يقول
الله له معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه من امر الله وملك قابض على ناصيتك فاذا
تواضعت لله رفعك واذا تجبرت على الله قصمك وملكان على شفتيك ليس يحفظان عليك
الا الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم وملك قائم على فيك لا يدع ان يدخل الحية في فيك و
ملكان على عينيك فهؤلاء عشرة املاك على كل بني ادم ينزلون ملائكة الليل على ملائكة النهار
لان ملائكة الليل سوى ملائكة النهار فهؤلاء عشرون ملكا على كل ادمي وابليس بالنهار وولده
بالليل نحو اينه صحيح فرو متورام حبلوا الله شر كلا خلقنه كل خلقه ما اخبرني سيت بن الي

سليمان

سبيل [illegible] الى محمد عن حذيفة بن اليمان عن ابي بكر اما حضر ذلك من بقية من النبي صلى الله عليه وسلم
مع ابي بكر فيما حدثه اياه ابو بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الشرك فيكم اخفى من دبيب
النمل قال ابو بكر يا رسول الله وهل الشرك الا ما عبد من دون الله او ما دعي مع الله قال ثكلتك
امك الشرك فيكم اخفى من دبيب النمل الا اخبرك بقول يذهب صغاره وكباره او قال صغيره
وكبيره قال بلى قال تقول كل يوم ثلاث مرات اللهم اني اعوذ بك ان اشرك بك وانا
اعلم واستغفرك لما لا اعلم والشرك ان تقول اعطاني الله وفلان والند ان تقول لولا فلان قتلني
فلان وعن معقل بن يسار قال انطلقت مع ابي بكر الصديق الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا
ابا بكر للشرك فيكم اخفى من دبيب النمل فقال ابو بكر وهل الشرك الا من جعل مع الله الها آخر فقال النبي
صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده للشرك اخفى من دبيب النمل الا ادلك على شيء اذا قلته
ذهب عنك قليله وكثيره قال قل اللهم اني اعوذ بك ان اشرك بك وانا اعلم واستغفرك لما
لا اعلم عن مجاهد قال قرء على المنبر جنات عدن فقال ايها الناس هل تدرون ما جنات عدن
قصر في الجنة له عشرة الاف باب على كل باب خمسة وعشرون الفا من الحور العين لا يدخلها الا
نبي او صديق او شهيد وروي نحو ذلك عن عبد الله بن عمر ورفعه وعن ابي مسعود والحسن
والضحاك وكعب الاحبار موقوفا عليهم [illegible] شاهد است بر آنچه تقرير كرديم از تعريض
والله اعلم عن ابن عمر قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم طوبى فقال النبي صلى الله عليه وسلم
يا ابا بكر هل بلغك ما طوبى قال الله ورسوله اعلم قال طوبى شجرة في الجنة لا يعلم طولها الا الله
يسير الراكب تحت غصن من اغصانها سبعين خريفا ورقها الحلل يقع عليها الطير كامثال البخت
قال ابو بكر ان ذلك الطير ناعم فقال انعم منه من ياكله وانت منهم يا ابا بكر رضي الله عنه عن عمر بن
الخطاب انه قال وهو يطوف بالبيت اللهم ان كنت كتبت علي شقوة او ذنبا فامحه فانك
تمحو ما تشاء وتثبت وعندك ام الكتاب فاجعله سعادة ومغفرة وعن السايب بن طهمان من اهل
الشام وكان قد ادرك الصحابة قال لما دخل عمر رضي الله عنه الشام حمد الله واثنى عليه ووعظ

تحقيق الشرك

بيان جنات عدن

طوبى شجرة في الجنة

و ذکر دوام بالمعروف و نهی عن المنکر قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قام خطیبا
خطیبا فیکم فامر بتقوی الله وصلة الرحم وصلاح ذات البین و قال علیکم بالجماعة فان
ید الله علی الجماعة وان الشیطان مع الواحد و هو من الاثنین ابعد لا یخلون رجل بامراة فان
الشیطان ثالثهما ومن ساءته سیئته وسرته حسنته فهو امارة المسلم المؤمن وامارة المنافق
ان لا تسوؤه سیئته ولا تسره حسنته ان عمل خیرا لم یرج من الله فی ذلک ثوابا وان عمل شرا لم یخف
من الله فی ذلک الشر عقوبة واجملوا فی طلب الدنیا فان الله قد تکفل بارزاقکم وکل سیتم له عمله
الذی کان عاملا استعینوا الله علی اعمالکم فانه یمحو ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب صلی
الله علی نبینا محمد واله وعلیه السلام ورحمة الله السلام علیکم عن الزهری قال کان عمر بن الخطاب
شدیدا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فانطلق یوما حتی دنی من رسول الله صلی الله علیه
وسلم وهو یصلی فسمعه وهو یقرأ وما کنت تتلو من قبله من کتاب حتی بلغ الظالمون وسمعه
وهو یقرأ ویقول الذین کفروا لست مرسلا الی قوله علم الکتاب فانتظره حتی سلم فاسرع
فی اثره فاسلم قال الله تعالی الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت
وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون
ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار یثبت الله الذین
امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ویضل الله الظالمین ویفعل الله ما
یشاء الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا واحلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها
وبئس القرار تقریر کوید معنی که خدای تعالی تباین کلمه کفر و نور ایمان با سالیب متنوعه
بیان میفرماید از انجمله میکوید صفت کلمه حق در دین اسلام که بحکم الهی از فوق سبع
سموات مستصحب الهامات و تقریبات ملکیت در ارض نازل شد و آیاتش شیوع
تمام پیدا نمود واکثر اقالیم صالحه معتدله را درگرفت مانند صفت درخت پاک
نافع میوه دار است که بیخش در زمین محکم است و شاخهایش بجانب اسمان سر بالا کشیده

واطرف

و صفت کلمهٔ ناپاک که عبارت از شرک یهودیت و نصرانیت و مجوسیت محرّفه مغیّر دست
حکم الهی و دین ربانی مُلک الاسلام گشته و ملکوت و در تائید آن کوشش نمی‌نمایند بسبب
شبهات واهیه که تلقیه از صدر بنی آدم و ساعی ایشان بنیان شبهات صورت گرفته و
در اندک زمانی بعنایت الهی بر دعوت رسل و اشاعه دین ایشان برهم خورد مانند درخت
ناپاک خبیث نافع که برکنده شد از بالای زمین بغیر آنکه مخالف مستقل بهیچ شوند و از زیر
زمین آن هیچ مایبرآید بعد از آن او گاه بیانه مینماید جان جابجا فرا دارد و مسلمین ایمه
ایشان را بسبیل حق افکندند و بیعت آن گرفته اند و بر دست ایشان اشاعه آن واقع شود و
حال کرسی یا اند رؤسای کفار که در ترویج کلمه باطل سعی مینمایند و در قصه اولی را به تثبیت
بسبب آن قول ثابت و آنکه سخنی ثابت مینماید در حیات دنیا منصور شده اند و غلبه بر سایر
امم بعد از آخرت نجات تنوع درجات و سابقیت در دخول جنت و رؤسای کفار بمقابله ثبت
ایزدی بکفران و سوق قوم خویش بدار البوار می نمود بدعقیدگی اینکلمه را بیست مجال حجت
مباحثه با اولیاء بسبب اینکه بقول ثابت در دنیا و آخرت سرانجام نجات گشتند و بلکه بسبب
ایشان استراح کلی یافت و عاقبت قریش در مقابل ایشان گرفتار نکال و وبال گشتند آن
مجمل مفصل گشت و آن تشبیهی صورت گرفت و تفضیلات آن جمیع کالشمس فی رابعة النهار هویدا
گردید و هو المقصود باقی ماند آنکه در حدیث صحیح تفسیر این آیة واقع شده که مراد
از آنکه تثبیت توفیق الهی است که مؤمن را عطا میفرماید تا منکر و نکیر را جواب درست
گوید و آن با جمعیت ما تقدم منافی اند بلکه بیان بعض انواع تثبیت است که اهم انواع
تواند بود مانند تفسیر و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة بتیر حالانکه دوانیدن اسپ کردن
شمشیر هم در قوت داخل است و لیکن این جزو فرد اکمل با عزیزه اهتمام تخصیص فرمودند عن عدی
بن حاتم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله قلب العباد ظهرا و بطنا فکان خیر
عباده العرب وقلب العرب ظهرا و بطنا فکان خیر العرب قریشا و هی الشجرة المبارکة الآیة

قال الله في كتابه مثل كلمة طيبة يعني القرآن كشجرة طيبة يعني بها قريش اصلها ثابت يقول اصلها
كريم وفرعها في السماء يقول اشرف الذي اشرفهم الله بالاسلام الذي هداهم الله له وجعلهم
اهله وعن ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف انت يا عمر اذا انتهي بك الى الارض فحفر
لك ثلثة اذرع وشبر في ذراع وشبر ثم اتاك منكر ونكير اسودان يجران اشعارهما كان
اصواتهما الرعد القاصف وكان اعينهما البرق الخاطف يحفران الارض بانيابهما فاجلساك
فزعا فتلتلاك وهولاك قال يا رسول الله وانا يومئذ على ما انا عليه قال نعم قال اكفيكهما باذن
الله يا رسول الله وروي نحوه في حديث عبد الله بن عمرو وابي هريرة ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال لعمر الحديث وعن عثمان بن عفان قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم بجنازة
عند قبر وصاحبه يدفن فقال استغفروا لاخيكم واسألوا له التثبيت فانه الآن يسأل وعن عمر بن
الخطاب في قوله تعالى الم تر الى الذين بدلوا نعمت الله كفرا قال هما الافجران من قريش بنو المغيرة
وبنو امية فاما بنو المغيرة فكفيتموهم يوم بدر واما بنو امية فمتعوا الى حين وعن ابن عباس
انه قال لعمر يا امير المؤمنين هذه الآية الذين بدلوا نعمت الله كفرا قال هم الافجران من قريش
اخوالي واعمامك فاما اخوالي فاستأصلهم الله يوم بدر واما اعمامك فاملى الله لهم الى حين وعن
عمر بن الخطاب انه قال اللهم اغفر لي ظلمي وكفري فقال قائل يا امير المؤمنين هذا الظلم فما بال
الكفر قال ان الانسان لظلوم كفار قال الله تعالى انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون
فقير گويد اينجا وعده فرموده است كه قرآن را از تغير وتبديل ونسيان محفوظ دارد و
حفظ الهي لابد است كه سببي پيدا فرمايد كه در عالم حفظ قرآن بآن سبب منوط گردد خليفه
اول سبب براي حفظ آن سعي مشكور نموده كه قرآن را بمساعي جميله يكجا ساختند و تمام
ايام خلافت خويش در همان اهتمام صرف نمودند تا اين مجموع بين الدفتين مضبوط شد و همه
عالم بر آن متفق گشت چنانكه نقل متواتر شاهد است بر آن ازينجا معلوم گرديد كه وعده حفظ
بر دست ايشان بجا رسيده و آن يكي از فضائل خلافت راشده است عن الحسن البصري قال

قال علي بن أبي طالب فينا والله أهل بدر نزلت ونزعنا ما في صدورهم من غل إخوانا على سرر متقابلين
وعن كثير النواء قال قلت لأبي جعفر إن فلانا حدثني عن علي بن الحسين أن هذه الآية نزلت في
أبي بكر وعمر وعلي ونزعنا ما في صدورهم من غل قال إنها والله فيهم أنزلت وفيمن تنزل إلا فيهم قلت و
أي غل هو قال غل الجاهلية إن بني تيم وبني عدي وبني هاشم كان بينهم في الجاهلية فلما أسلم هؤلاء
القوم تحابوا فأخذت أبا بكر الخاصرة فجعل علي يسخن يده فيكمد بها خاصرة أبي بكر فنزلت هذه الآية
وروي من طرق كثيرة عن علي أنه قال لابن طلحة إني لأرجو أن أكون أنا وأبوك من الذين قال الله و
نزعنا ما في صدورهم من غل إخوانا على سرر متقابلين فقال رجل من همدان إن الله أعدل من ذلك فصاح
علي عليه صيحة تداعى لها القصر وقال فمن إذا إن لم نكن نحن أولئك وعنه علي قال إني لأرجو أن
أكون أنا وعثمان والزبير وطلحة ممن قال الله ونزعنا ما في صدورهم من غل وعن عمر بن الخطاب
في قوله ولقد آتيناك سبعا من المثاني قال السبع الطوال وروي ذلك أيضا عن ابن عمر وابن عباس
ومجاهد وسفيان وغيرهم وعنه في قول الضحاك لأنه في القرآن يذكر الله القصة الواحدة مرارا

سبعا من المثاني

قال الله تعالى إلهكم إله واحد فالذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة وهم مستكبرون لا جرم أن
الله يعلم ما يسرون وما يعلنون إنه لا يحب المستكبرين وإذا قيل لهم ماذا أنزل ربكم قالوا أساطير الأولين
ليحملوا أوزارهم كاملة يوم القيامة ومن أوزار الذين يضلونهم بغير علم ألا ساء ما يزرون قد مكر
الذين من قبلهم فأتى الله بنيانهم من القواعد فخر عليهم السقف من فوقهم وأتاهم العذاب من حيث لا يشعرون
ثم يوم القيامة يخزيهم ويقول أين شركائي الذين كنتم تشاقون فيهم قال الذين أوتوا العلم إن
الخزي اليوم والسوء على الكافرين الذين تتوفاهم الملائكة ظالمي أنفسهم فألقوا السلم ما كنا نعمل
من سوء بلى إن الله عليم بما كنتم تعملون فادخلوا أبواب جهنم خالدين فيها فلبئس مثوى المتكبرين
وقيل للذين اتقوا ماذا أنزل ربكم قالوا خيرا للذين أحسنوا في هذه الدنيا حسنة ولدار الآخرة
خير ولنعم دار المتقين جنات عدن يدخلونها تجري من تحتها الأنهار لهم فيها ما يشاؤون
كذلك يجزي الله المتقين الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم

تعلمون تفسیر گوید یعنی چه ابتدا تابع مراتب کفر ایشان بیان میکند در قال و حال و مآل
آن یک فریق را که میفرماید که قرآن را اساطیر الاولین گفتند و تشبیه میدهد با قوام
انبیاء ماضیین علیهم السلام که بسبب کفر با نواع عقوبات مبتلا شدند و خزی آخرت اثبات
می نماید و احوال طایفه که در وقت قبض ارواح از ملائکه شنودند ذکر می فرماید و آن فریق
دیگر را ثنا مینماید که در جواب قرآن انزل الله خیرا گفتند و ایشان را حسنه دنیا که عبارت
از نشر و غلبه بر اهل عالم است و خلافت و تسلط بر همه و حسنه آخرت که عبارت از ثواب
عظیم و جنات عدن است اثبات میکند و حال طیبات لطف که در وقت قبض ارواح ایشان از ملائکه
شنوند ذکر می فرماید باز تفسیر گوید یعنی چه این سوره مکیه است در حالیکه مهاجرین اولین با کفار
[illegible] مخاصره با ایشان مجادله و مقاوله میکردند ایشان [illegible] حکایه از اقوال و احوال ایشان
ظاهر است بجا حتی که در آن وقت جهاد کفار و محاصره ایشان مشهور بودند و هو المقصود قال الله
تعالی والذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا لنبوئنهم فی الدنیا حسنة ولاجر الآخرة اکبر لو کانوا
یعلمون الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون تفسیر گوید یعنی حق تعالی میفرماید آنانکه هجرت کردند در
راه خدا بطلب مرضاة او بعد از آنکه مظلوم شدند البته جای خواهیم داد ایشانرا بدنیا درجات
حسنه که عبارت از غلبه بر سایر امم است و بدست آوردن غنایم کثیره و بودن بفراغ خاطر
جا که خواهند هر آئینه اجر آخرت بزرگتر است اگر میدانستند بکسانیکه [illegible] میکردند باز تفسیر گوید
این آیه لفظ [illegible] وعده مهاجرین بحسنه دنیا و اجر آخرت بعد از آنکه با چشم دیدیم که جماعه را
از مهاجرین حسنه دنیا بهم آمد و یقین کردیم که این جماعه در آخرت اجر عظیم خواهند یافت و از آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در حدیث مستفیض نقل بشارت این جماعه نموده بدو الصادق المصدوق فیما قال و هو
المهیمن [illegible] الملک المتعال عن عمر بن الخطاب رفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم قال یقول الله [illegible]
فی [illegible] کعبه الی الارض [illegible] من الارض [illegible] اسار بیاطن [illegible]
السماء [illegible] وعن عمر انه قال علی المنبر یا ایها الناس [illegible] فی [illegible] رسول الله

شما

صلى الله عليه وسلم يعود ابن مسعود ... فقال ابشر ... فهو في نفسه صغير وفي اعين الناس

عظيم ... وقال اخشى ... في اعين الناس صغيرا وفي نفسه كبيرا حتى هو اهون عليهم

من ... عن عمر بن الخطاب انه كان اذا اعطى الرجل من المهاجرين عطاءه يقول خذ بارك الله

لك فيه هذا ما وعدك الله في الدنيا وما ذخر لك في الآخرة افضل ثم قرأ هذه الآية لنبوئنهم في الدنيا

حسنة ولاجر الآخرة اكبر لو كانوا يعلمون ... سألهم عن هذه الآية او يأخذهم على تخوف

فقالوا ما نرى الا عند ... فقال عمر ما ارى الا انه على ما تنتقصون من معاصي

الله ... رجل ... فقال يا فلان ... قال قد تنقصته يعني تنقصت

فرجع الى عمر فاخبره فقال صدقت ... معنى تخوف التنقص

[illegible] عقوبت [illegible] عقوبت [illegible]

[illegible] عقوبت [illegible]

عقوبت عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع قبل الظهر بعد الزوال تحسب

بمثلهن من صلوة السحر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وليس من شيء الا وهو يسبح الله تلك الساعة ثم قرأ يتفيؤا

ظلاله عن اليمين والشمائل سجدا لله الآية كلها عن ابن عباس قال نزلت هذه الآية وضرب الله مثلا رجلين

احدهما ابكم في رجلين عثمان بن عفان ومولى له كافر وهو اسيد بن ابي العيص كان يكره الاسلام وكان

عثمان ينفق عليه ويكفله ويكفيه المؤنة وكان الآخر ينهاه عن الصدقة والمعروف

فيهما عن سليم بن عتر قال صحبت حفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم وهي خارجة من مكة الى المدينة

فاخبرت ان عثمان قد قتل فرجعت وقالت ارجعوا بي فوالذي نفسي بيده انها للقرية التي قال الله

قرية كانت آمنة مطمئنة الى آخر الآية عن ابي نضرة قال قرأت هذه الآية في سورة النحل

ولا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام الى آخر الآية فلم ازل اخاف الفتيا الى

يومي هذا عن ابن مسعود قال عسى رجل ان يقول ان الله امر بكذا ونهى عن كذا فيقول الله عز وجل كذبت

او يقول ان الله حرم كذا واحل كذا فيقول الله له كذبت قال الله تعالى وقل لعبادي يقولوا التي هي احسن ان

الشيطان ينزغ بينهم ان الشيطان كان للانسان عدوا مبينا ربكم اعلم بكم ان يشا يرحمكم او ان يشا يعذبكم
وما ارسلناك عليهم وكيلا [illegible] تفسير كه بعضى از مؤمنين از انچه كفار ايشانرا سخن سيار [illegible]
[illegible] وعدا ايشانرا [illegible] و در اسلام توقف [illegible] آمدند از [illegible]
[illegible] مورد قول بعبادى يقولوا التى هى احسن [illegible] مراد [illegible] سخن [illegible] بسيار [illegible]
[illegible] شيطان [illegible] ميان [illegible]
[illegible] ربكم اعلم بكم [illegible]
[illegible] اگر خواهد عقوبت كند [illegible] و ما ارسلناك [illegible]
[illegible] ازان [illegible] عبادى [illegible] از سابق [illegible]
[illegible] بعد از آنكه كفار [illegible] با عصاة قريش جدال [illegible] كلمه عبادى اضافه
تشريف [illegible] از [illegible] اختصاص [illegible]
[illegible] المقصود [illegible] ابن عساكر عن ام هانى قالت دخل النبى صلى الله عليه وسلم
بغلس وانا على فراشى فقال شعرت انى نمت الليلة فى المسجد الحرام فاتانى جبرئيل فذهب بى الى باب
المسجد فاذا دابة ابيض فوق الحمار ودون البغل مضطرب الاذنين فركبته فكان يضع حافره مد
بصره اذا اخذبى فى هبوط طالت يداه وقصرت رجلاه واذا اخذبى فى صعود طالت رجلاه
وقصرت يداه وجبرئيل لا يفوتنى حتى انتهينا الى بيت المقدس فاوثقته بالحلقة التى كانت الانبياء
توثق بها فنشر لى رهط من الانبياء منهم ابراهيم وموسى وعيسى فصليت بهم وكلمتهم واتيت باناءين
احمر وابيض فشربت الابيض فقال لى جبرئيل شربت اللبن وتركت الخمر لو شربت الخمر لارتدت امتك
ثم ركبته فاتيت المسجد الحرام فصليت به الغداة فتعلقت بردائه وقلت انشدك الله يا ابن عم ان تحدث
بهذا قريشا فيكذبك من صدقك فضرب بيده على ردائه فانتزعه من يدى فارتفع عن بطنه فنظرت
الى عكنه فوق ازاره كانه طى القراطيس واذا نور ساطع عند فؤاده كاد يختطف بصرى فخررت
ساجدة فلما رفعت راسى اذا هو قد خرج فقلت لجاريتى ويحك اتبعيه فانظرى ماذا يقول وماذا

يقال

فقال لما رجعت اخبرت بني انه انتهى الى نفر من قريش فيهم المطعم بن عدي وعمرو بن هشام والوليد بن
المغيرة فقال اني صليت الليلة العشاء في هذا المسجد وصليت به الغداة واتيت فيما بين ذلك بيت المقدس
فنشر لي رهط من الانبياء منهم ابراهيم وموسى وعيسى فصليت بهم وكلمتهم فقال عمرو بن هشام كالمستهزئ صفهم
لي فقال اما عيسى ففوق الربعة ودون الطول عريض الصدر ظاهر الدم جعد الشعر تعلوه صهبة كانه عروة
بن مسعود الثقفي واما موسى فضخم آدم طوال كانه من رجال شنوءة كثير الشعر غائر العينين متراكب الاسنان
مقلص الشفة خارج اللثة عابس واما ابراهيم فوالله لاشبه الناس بي خلقا وخلقا فضجوا واعظموا
ذلك فقال المطعم كل امرك قبل اليوم كان امما غير قولك اليوم انا اشهد انك كاذب نحن نضرب اكباد
الابل الى بيت المقدس مصعدا شهرا ومنحدرا شهرا تزعم انك اتيته في ليلة واللات والعزى لا اصدقك
فقال ابو بكر يا مطعم بئس ما قلت لابن اخيك جبهته وكذبته انا اشهد انه صادق فقالوا يا محمد صف لنا
بيت المقدس قال دخلته ليلا وخرجت منه ليلا فاتاه جبريل بصورته في جناحه فجعل يقول باب منه كذا
في موضع كذا وباب منه كذا في موضع كذا وابو بكر يقول صدقت صدقت فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يومئذ يا ابا بكر ان الله قد سماك الصديق قالوا يا محمد اخبرنا عن عيرنا فقال اتيت
على عير بني فلان بالروحاء قد اضلوا ناقة لهم فانطلقوا في طلبها فانتهيت الى رحالهم ليس بها منهم
احد واذا قدح ماء فشربت منه ثم انتهيت الى عير بني فلان فنفرت مني الابل وبرك منها جمل احمر
عليه جوالق مخطط ببياض لا ادري اكسر البعير ام لا ثم انتهيت الى عير بني فلان في التنعيم يقدمها جمل
اورق وها هي ذه تطلع عليكم من الثنية فقال الوليد بن المغيرة ساحر فانطلقوا فنظروا فوجدوا
كما قال فرموه بالسحر فقالوا صدق الوليد فانزل الله وما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس
وفي رواية اخرى قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لجبريل ان قومي لا يصدقوني قال يصدقك ابو بكر
وهو الصديق وعن عمر قال لما اسري برسول الله صلى الله عليه وسلم رأى بالصفا شيخا من الانبياء فاذا رجل
عابس يعرف الغضب في وجهه وعن عبيد الله بن آدم ان عمر بن الخطاب كان بالجابية فذكر فتح بيت المقدس
فقال لكعب اين ترى ان اصلي قال خلف الصخرة قال لا ولكن اصلي حيث صلى رسول الله صلى الله

عليه وسلم فتقدم الى القبلة يصلي وعن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اسري بي رأيت
على العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذو النورين
وعن ابي الدرداء عن النبي صلى الله عليه وسلم قال رأيت ليلة اسري بي في العرش فريدة خضراء فيها
مكتوب بنور ابيض لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق وعن انس قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لما عرج بي رأيت على ساق العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي
[illegible] فاتيح رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اسري به فكان بذي طوى قال يا جبريل ان قومي
لا يصدقوني قال يصدقك ابو بكر وهو الصديق واخرج الحاكم عن عائشة قالت لما اسري بالنبي صلى
الله عليه وسلم الى المسجد الاقصى اصبح يحدث الناس بذلك فارتد ناس ممن كانوا امنوا به و
صدقوه وسعوا بذلك الى ابي بكر فقالوا هل لك في صاحبك يزعم انه اسري به الليلة الى
بيت المقدس قال او قال ذلك قالوا نعم قال لئن كان قال ذلك لقد صدق قالوا فتصدقه انه ذهب
الليلة الى بيت المقدس وجاء قبل ان يصبح قال نعم اني لاصدقه بما هو ابعد من ذلك اصدقه بخبر السماء
في غدوة او روحة فلذلك سمي ابو بكر الصديق وعن زيد بن اسلم قال كان للعباس بن عبد المطلب
دار الى جنب مسجد المدينة فقال له عمر بعنيها واراد عمر ان يزيدها في المسجد فابى العباس
ان يبيعها اياه فقال عمر فهبها لي فابى فقال عمر فوسعها انت في المسجد فابى فقال عمر لابد لك
من احداهن فابى عليه فقال خذ بيني وبينك رجلا فاخذ ابي بن كعب فاختصما اليه فقال ابي
لعمر ما ارى ان تخرجه من داره حتى ترضيه فقال له عمر ارأيت قضاءك هذا في كتاب الله وجدته ام
سنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر وما ذاك فقال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول ان سليمان بن داود لما بنى بيت المقدس جعل كلما بنى حائطا اصبح منهدما فاوحى الله اليه
ان لا تبني في حق رجل حتى ترضيه فتركه عمر فوسعها العباس بعد ذلك في المسجد وروي نحو ذلك عن
سعيد بن المسيب وابن عباس وسالم ابي النضر وعن كعب قال اوحى الله الى داود ان ابن لي بيت المقدس
فعارضه جاره فاوحى الله اليه يا داود امرتك ان تبني لي بيتا فعارضته بناء كلما نسبك ان غصبته

قال

فالله رب فقني قال في كتابك فيما روي سليمان أوحى الله إليه أن ابن بيت المقدس فبناه فلما
دخل خر ساجدا شكرا لله قال يا رب من دخل هذا البيت فاغفر له ومن دعاك فأجب له ومن استغفر فاغفر
له فأوحى الله إليه إني قد قضيت لك ذلك وعدد الدعاء قال فذبح أربعة آلاف بقرة وسبعة آلاف
شاة وصنع طعاما ودعى بني إسرائيل إليه وفي رواية رافع بن عمير ثم أخذ في بناء المسجد فلما
تم أسه سقط ثم بناه فسقط ذلك إلى آخره فأوحى الله إليه أنك لا تصلح أن تبني لي بيتا قال لم يا رب
قال لما جرى على يديك من الدماء قال يا رب أولم يكن ذلك في هواك ومحبتك قال بلى ولكنهم عبادي وأنا أرحم
عليهم فأوحى الله إليه لا تحزن فإني سأقضي بناءه على يد ابنك سليمان فلما مات داود أخذ
سليمان في بنائه فلما تم قرب القرابين وذبح الذبائح وجمع بني إسرائيل فأوحى الله إليه قد أرى سرورك
ببنائك بيتي فسلني أعطك قال أسألك ثلاث خصال حكما يصادف حكمك وملكا لا ينبغي لأحد من بعدي ومن
أتى هذا البيت لا يريد إلا الصلاة فيه خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
أما الاثنين فقد أعطيهما وأنا أرجو أن يكون قد أعطي الثالثة أخرج الترمذي عن عمر بن الخطاب
أنه لبس ثوبا جديدا فقال الحمد لله الذي كساني ما أواري به عورتي وأتجمل به في حياتي ثم قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من لبس ثوبا جديدا فقال الحمد لله الذي كساني ما أواري به عورتي
وأتجمل به في حياتي ثم عمد إلى الثوب الذي خلق فتصدق به كان في كنف الله وفي حفظ الله وفي
ستر الله حيا وميتا قالها ثلاثا عن عطاء بن السائب قال أخبرني غير واحد أن قاضيا من
قضاة الشام أتى عمر فقال يا أمير المؤمنين رأيت رؤيا أفظعتني قال وما رأيت قال رأيت
الشمس والقمر يقتتلان والنجوم معهما نصفين قال فمع أيهما كنت قال مع القمر على الشمس قال عمر وجعلنا
الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل وجعلنا آية النهار مبصرة فانطلق فوالله لا تعمل لي عملا أبدا
قال عطاء فبلغني أنه قتل مع معاوية يوم صفين عن ابن عباس قال والله ما كان من هذا الأمر شيء
حتى قتل عثمان قلت لعلي اعتزل فلو كنت في جحر طلبت حتى تستخرج فعصاني وايم الله ليتأمرن عليكم معاوية
وذلك أن الله يقول ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا فلا يسرف في القتل إنه كان منصورا

عمر قال لا تلطموا وجوه الدواب فان كل شيء يسبح بحمده وعن ميمون بن مهران قال اتى ابو بكر الصديق بغراب
وافر الجناحين فقلبه ثم قال ما صيد من صيد ولا عضدت من شجرة الا بما ضيعت من التسبيح
وعن الزهري قال اتى ابو بكر الصديق بغراب الحديث عن ابن عباس قال لما نزلت تبت يدا ابي
لهب جاءت امراة ابي لهب فقال ابو بكر يا رسول الله لو تنحيت عنها فانها امراة بذية قال سيحال
بيني وبينها فلم تره فقالت يا ابا بكر هجانا صاحبك قال والله ما ينطق بالشعر ولا يقوله فقالت انك
لمصدق فاندفعت راجعة فقال ابو بكر يا رسول الله اما رأتك قال لا كان بيني وبينها ملك يسترني
بجناحه حتى ذهبت وروي نحو ذلك عن اسماء بنت ابي بكر الصديق وعن ابي بكر الصديق ؓ عن ابن عمر
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال رأيت ولد الحكم بن ابي العاص على المنابر كانهم القردة فانزل الله
في ذلك وما جعلنا الرؤيا التي اريناك الا فتنة للناس والشجرة الملعونة يعني الحكم وولده وفيه
غريب منكر عن سهل بن سعد ويعلى بن مرة والحسين بن علي وسعيد بن المسيب وعائشة وعن عمر بن الخطاب
عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله اقم الصلوة لدلوك الشمس قال لزوال الشمس وعن قتادة في قوله رب
ادخلني مدخل صدق الاية قال اخرجه الله من مكة مخرج صدق وادخله المدينة مدخل صدق قال علم نبي
الله صلى الله عليه وسلم انه لا طاقة له بهذا الامر الا بسلطان فسال سلطانا نصيرا لكتاب الله وحدوده وفرائضه
ولاقامة كتاب الله فان السلطان عزة من الله جعلها بين اظهر عباده لولا ذلك لاغار بعضهم على بعض
فاكل شديدهم ضعيفهم وعن عمر بن الخطاب قال والله لما يزع الله بالسلطان اعظم مما يزع بالقرآن
عن محمد بن سيرين قال نبئت ان ابا بكر كان اذا قرأ خفض وكان عمر اذا قرأ جهر فقيل لابي بكر
لم تصنع هذا قال اناجي ربي وقد عرف حاجتي وقيل لعمر لم تصنع هذا قال اطرد الشيطان واوقظ
الوسنان فلما نزلت ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها قيل لابي بكر ارفع شيئا وقيل لعمر اخفض شيئا
ومن سورة الكهف عن الربيع بن انس قال الله تعالى واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون
وجهه ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه وكان
امره فرطا وقل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر انا اعتدنا للظالمين نارا احاط

سهم را و جهاد را به استغفار اتفاق بار کالمهمل سوی الوجود سبیل الله است بیات مرتفع فقرا و بیغ

عنه و ایتای بعد از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آداب شاهد عظیم سفر باید بر نیند و صلی الله علیه وسلم بخلق عظیم

بود لیکن با وجود آن باشند امت ما او لا ارشاد و سکینه تلاوه که ایشان را با مقرر نیست بیش نفس خود را با

آن جا مکه می خواند بسر و کار خود را ملک با جهات او را و باید که جهاد کند چنانچه تو از ایشان

طلب کاره نیست نه کار دنیا را اغفرلنا من که دل ما خو دل او را از ذکر خود و پیش کرد

خواهش نفس خود را بیانی کار را و باز او جمع کنند فاصبر نفسک است که با جماعه فقرای مومنین که طاعت

اذ یدع مشغول اند صحبت دارد با ایشان مجالست کن الا فرصه دعوت و تنعمات دنیویه فقرای

مومنین تباین بخور باید انا اعتدنا للظالمین نارا ان الذین امنوا و عملوا الصالحات انا لا نضیع اجر

احسن عملا آیات ضرب میکنند قصه کافر و مومن فقیر واضرب لهم مثلا رجلین جعلنا لاحدهما نسبه

میدهد تنعمات حیات دنیا را بسبزه که خشک شود و از هم ریزد و همچنین با آنچه بون عن

قریب زوال میرود و باقیات صالحات که عبارت از ذکر خدای تعالی است باقی ثابت

تا نه فقیر گوید این سوره مکیه است که خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم مجالسه ایشان امر

نماید و بذکر جمع نعم مهاجرین و لیکن که بکثرت ذکر موصوف

بودند و اینها اهل فقیر بودند یا بر فقرا فی الله صرفت اموال خود و فقیر گشته لیس عظم

الانواع تشریف اینجا و هو المقصود عن زید بن وهب عمر قرا فی الفجر بالکهف وعن

عثمان بن عفان انه سئل ما الباقیات الصالحات قال هی لا اله الا الله و سبحان الله والحمد لله والله اکبر

ولا حول ولا قوة الا بالله و عن عمر بن الخطاب انه سمع رجلا ینادی یا ذا القرنین فقال له عمر انتم قد سمیتم

تسمیتم بالانبیاء فما بالکم و اسماء الملائکه و روی عن خالد بن معدان ان النبی صلی الله علیه وسلم انه سئل

عن ذی القرنین فقال ملک مسح الارض من تحتها بالاسباب و عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم من قرا فی لیلة فمن کان یرجو لقاء ربه الآیه کان له نور من عدن ابین الی مکة حشوه الملائکه قال

الله تعالی اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین من ذریة آدم و ممن حملنا مع نوح و من ذریة ابراهیم

ذو القرنین

و اسرائیل و ممن هدینا و اجتبینا اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا و بکیا فخلف من بعدهم خلف
اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا الا من تاب و آمن و عمل صالحا فاولئک یدخلون
الجنة و لا یظلمون شیئا جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب انه کان وعده مأتیا لا یسمعون فیها لغوا الا
سلاما و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا تفسیر یعنی این جماعه
انبیا را صلوات الله علیهم بایشان میفرماید بودند آن جماعه یاد اولئک الذین انعم الله علیهم ایشان اند که ذکر کرده
شد نام بردن شما ای برایشان از جمله جماعت چون خوانده میشد بر ایشان آیتهای خدای تعالی سر بسجده می افتادند
گریه کنان پس از ایشان خلف سوء بعد ایشان بیامدند و بر آمدند آنها که ضایع کردند نماز را یعنی
حقوق صلوة را ادا نکردند و پیروی کردند خواهشهای نفس را پس زود باشد که برخورند جزای گمراهی
الا من تاب لیکن کسی که توبه کرد از اعمال زشت خود و عمل آورد کارهای شایسته پس ایشان در آیند به بهشت
و کم کرده نشود از جزای ایشان چیزی آن بهشت بهشت باغهای همیشه ماندن است آن باغهای که وعده
داده است خدای تعالی بندگان خود را نادیده هر آینه هست وعده او البته آمده شوند اینجا سخن بیهوده
نشنوند مگر بشنوند سلام بر یکدیگر ایشان را هست روزی ایشان بگاه و بیگاه و هست آن بهشت که وارث
آن میسازیم از بندگان خود کسی را که باشند پرهیزکار و حاصل کلام آنست که بعد انقراض انبیا جماعتی
پیدا شدند که برخلاف سیرت ایشان رفتند و این اشارتست به یهود و نصاری که در دین خود تحریف
و تبدیل کردند و معنی تدین را از دست دادند و تنها باسم یهودیت و نصرانیت اکتفا کرده قطع حقوق
با انبیا صلوات الله علیهم نمودند و جزای ایشان اینست که چون در روز قیامت جزای گمراهی خود را بیابند
[illegible] مرحومه محمدیه [illegible] ایشان [illegible]
کرد [illegible] یهود و نصاری [illegible] انبیا [illegible] انبیا [illegible] مومنین [illegible]
[illegible] که ظاهر حال آنست که [illegible] نزول سوره مریم باین صفات متصف بودند
[illegible] که در وقت نزول [illegible] مومنین [illegible]
[illegible] موجود بودند پس ایشان اند مشرف باین تشریف [illegible]

قال الله تعالى واذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين كفروا للذين آمنوا اي الفريقين خير مقاما
واحسن نديا وكم اهلكنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثا ورئيا قل من كان في الضلالة فليمدد له الرحمن
مدا حتى اذا رأوا ما يوعدون اما العذاب واما الساعة فسيعلمون من هو شر مكانا واضعف جندا
ويزيد الله الذين اهتدوا هدى والباقيات الصالحات خير عند ربك ثوابا وخير مردا فقیر گوید
چون خدای تعالی شبهه از شبهات کافران ذکر میفرماید و اثر آن در همه مییابد و حقیقت این شبهه
به اصحاب جهل است در هر طبقه و در هر زمان یعنی چون تلاوت کرده میشود بر کافران آیات ما را
مینمایند میگویند کافران خطاب میکنند مومنان را که کدام یک ازین دو فریق بهتر است باعتبار منزلت
و نیکوتر است باعتبار مجلس حاصل کلام آنست که مردم سببی زیاده جاه و کثرت اعوان و انصار را
مدار فضل و خیریت میکنند و چون خود را صاحب این اسباب مییابند و مستحق بشارات عظیمه و فوز بدرجات جنت
می انگارند خدای عز و جل را و این شبهه مینماید و درین تذکر قصه قرون پیشین که احسن بودند باعتبار متاع
خانه و باعتبار دیدار چند ایشان را بجزای کردار زشت ایشان هلاک کردیم تا ... قل من
کان في الضلالة یعنی سنت الهی چنین جاری شده که اهل ضلالت را در ضلالت میگذارند تا دراز و
در جهل و گمراهی عقوبت افزایند تا آنکه ببینند آنچه وعده کرده شدند عقوبت دنیا یا عذاب آخرت آنگاه
بناگاه می آیند و بدانند کسی را که وی بدتر است در منزلت و ناتوانتر است باعتبار لشکر و زیاده میدهد
خدای تعالی آنانرا که راه یافتند راه یابی و اعمال صالحه که باقیست و نامه اعمال ایشان بهتر است
نزدیک خدای تعالی باعتبار ثواب و بهتر است باعتبار مرجع کار حاصل کلام آنکه نزدیک خدای تعالی
تفاضل بنی آدم باعتبار ... یا جاه و یا باعتبار کثرت اعوان و انصار نیست بلکه باعتبار اعمال
خیر است باز فقیر گوید اسقاط تفاضل بجهت حسب و نسب و اعتبار آن از حیثیت سوابق اسلامیه اصل عظیم است
در باب تفاضل صحابه فیما بینهم فتدبر عن الشعبي قال کتب قیصر الی عمر بن الخطاب ان رسلی انبئتني ان قبلكم
شجرة ليست بخليقة بشيء من الخير تخرج مثل آذان الحمير تتفتق عن مثل اللؤلؤ الابيض ثم تخضر
مثل ... ثم تحمر مثل الياقوت الاحمر ثم تينع وتنضج فتكون كاطيب فالوذج أكل ثم تيبس فتكون

عند السدرة وعند اولاد الناس فرقک تکون على صدقتي فلا ارى هذه الشجرة الا من شجر الجنة فكتب الله عز و
جل لک قد صدقتک هذه الشجرة عندنا هي الشجرة التي اتيتها الله على مريم حين نفست بعيسى وعن عمر بن
الخطاب انه قرء مريم فسجد ثم قال هذه السجود واين البكاء وعن عبد الله بن عامر بن ربيعة قال اقبلنا
مع عمر فقرانا عمر بن الخطاب اذا شاء ابصر الى صاحبه فقال الا اخشى ان تكون من الخلف الذين قال
فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا وعن ابي بكر الصديق
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال في دبر الصلوة بعد ما يسلم هؤلاء الكلمات كتبه ملک في رق
ثم ختم بخاتم ثم رفعه الى يوم القيمة فاذا بعث الله من قبره جاء الملک ومعه الكتاب ينادي
اين اهل العهود حتى يدفع اليهم والكلمات ان يقول اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة الرحمن
الرحيم اني اعهد اليک في هذه الحيوة الدنيا بانک انت الله الذي لا اله الا انت وحدک لا شريک لک وان
محمدا عبدک ورسولک فلا تكلني الى نفسي فانک ان تكلني الى نفسي تقربني من الشر وتباعدني من الخير واني لا اثق
الا برحمتک فاجعل لي عندک عهدا تؤديه الي يوم القيمة انک لا تخلف الميعاد وقال الله تعالى قال رب
اشرح لي صدري ويسر لي امري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيرا من اهلي هارون اخي
اشدد به ازري كي نسبحک كثيرا ونذكرک كثيرا انک كنت بنا بصيرا [illegible] رب العزة تبارک
وتعالى حضرت موسى را بجانب فرعون فرستاد وانحضرت صلى الله عليه وسلم بعض سوالات ضروريه كه بغير
ان تحمل اعباى رسالت متعذر باشد طلب نمود والى تفصيل آن بايد شنيد از جمله سوالات سوالى
هست كه بنفس حضرت موسى تعلق دارد [illegible] شرح صدر واين از جمله ضروريات تحمل اعباى رسالت
است تا شرح صدر نباشد هر سوال را جواب بصواب نتواند وتا تميز امور از جهت غيب نباشد [illegible]
اعدا كه با دشمنان [illegible] باشند نتوانند وتا فصاحت لسان نباشد تبليغ رسالت بمعجزه
با [illegible] نتواند واز جمله اينها سوالى هست كه باعانت ديگرى در امر رسالت تعلق دارد واين
را بوزارت تعبير رفته ودر جاى ديگر بر دل العصدقني تقرير كرده شد تا بدانى اينجا سه صفت در
باب وزارت طلب كرد يكى من اهلي هارون اخي واين وصف انتجيه جعفيه [illegible]

موسی به غیر حضرت هارون و یوشع در آن وقت کسی باین صفت قائم مقامی لایق نبوده نه شرط در اره مطلق
نیز اگر حضرت موسی حضرت یوشع را به اراده سبط موسی بود خلیفه خود ساخت و بخلافت اهل بیت او را
در مطلوب شبیه نیست بلکه مرد صاحب همت و مروت است که قوم اسرائیل را عقیدت مستحکم بسبب کثرت باشند و در
تعزیه نیاوده اند از آنحضرت مجاهد و شهید امثال که قتال بصوب باشد مطلوب است تا مردان در خلیفه کنند
نکرده اند مثل هارون که در بنی اسرائیل مجاهد بودند مگر در بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی تشریف از جمله بعیسی
را آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خلافت خود جاری ساختند که الا به مرتبه لیس با مواهب بنت الله فی انبیاء بنی اسرائیل
واقع شد دیگر آنکه در باب دین دانسته باید برای تحقیق ونه آنست که حیلها های مطلوبست بعث مجاهد مثل
بنی عمرو و جهاد با اعداء و فتح بلدان و جمع قرآن اعانت بایشان کرده باشند و اکثر مضمونها های دیگر باین عبارت ادا
کرده شد که ردای بعد فتی تسبوم کی لیس بنسبه کبیر اینجی فائده مرتبت عزازة و نیز آنست که حیث قتل عمار رد
برده شخص اقتدا بدایره عدا انکه مره مرده متفرق باشد در تسبیح و دیگر آنکه نصیر میگوید چون حقیقت
هدایت نیست حقیقت شد باید دانست که حضرت یحیی با الیقین مشرف وزارت حضرت خیر الرسل صلی الله علیه وسلم
در روایت آمده موجب آنکه حضرت ابی من اهل الارض علما بوبکر و عمر و این حبیب حضرت الحمد لله الذی ایدنی
بهما و این حدیث نقل متواتر که شیخ مطلوب و ترا ینست ازین باب تحقیق است و آنکه به تفصیله قول انس قال خرج
عمر متقلدا بالسيف فلقيه رجل من بني زهرة فقال له اين تعمد يا عمر فقال اريد ان اقتل محمدا قال وكيف تأمن
من بني هاشم وبني زهرة وقد قتلت محمدا فقال له عمر ما اراك الا قد صبوت وتركت دينك قال افلا ادلك على العجب
ان ختنك واختك قد صبوا وتركا دينك الذي انت عليه فمشى عمر ذامرا حتى اتاهما وعندهما خباب فلما سمع خباب حس عمر
توارى في البيت فدخل عليهما فقال ما هذه الهينمة التي سمعتها عندكم وكانوا يقرؤون طه فقالوا ما عدا
حديثا تحدثناه قال فلعلكما قد صبوتما فقال له ختنه يا عمر ان كان الحق في غير دينك فوثب عمر على ختنه
فوطئه وطئا شديدا فجاءت اخته لتدفعه عن زوجها فنفحها نفحة بيده فدمى وجهها فقال عمر اعطوني
الكتاب الذي هو عندكم فاقرأه فقالت اخته انك رجس وانه لا يمسه الا المطهرون فقم فتوضأ فقام
فتوضأ ثم اخذ الكتاب فقرأ طه حتى انتهى الى انني انا الله لا اله الا انا فاعبدني واقم الصلوة لذكري فقال

عمر لو لم يبعث محمد فلما سمع خباب بخفق عمر خرج من البيت فقال ابشر يا عمر فاني ارجو ان تكون دعوة رسول الله صلى
الله عليه وسلم لك ليلة الخميس اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او بعمرو بن هشام فخرج حتى اتى رسول الله صلى الله
عليه وسلم وعن ابن عباس قال قال عمر بن الخطاب يا امير المؤمنين مم يذكر الرجل ومم ينسى فقال يا علي ان على القلب
طخاءة كطخاءة القمر فاذا تغشت القلب نسي ابن آدم ما كان يذكر فاذا انجلت ذكر ما نسي قال الله تعالى
ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون فقير گوید در معنی این آیه جمعی زعم
ثبت مرام از ارض مقدسه است و هیچ جای ما هرانا نخواهی یافت که در قرآن یا سنت لفظ ارض گفته باشند
و جهت شام اراده کرده بلکه معنی صحیح آنست که از ارض اراضی معمورۀ صالحه برای زراعت انتفاع مراد
اراده کرده اند یا ارض شام تنها بسبب آنکه انبیای بنی اسرائیل در شام بودند و ذکر وقایع ارض شام بیشتر
ایشان هم بعد شاید سخن مدار ماند که تا چرا لفظ ... مقدر اسمیه ابد و در اعی مواشی و زراعت
خود همراه دنیگیر و در حدیث آمده که بر همین معنی دلالت میکند عن ابن عباس في قصة بخت نصر قال ما ادري فيا
قد انقطعت فاصبح قد نسيها فارسل الى السحرة والكهنة قال اخبروني عن رؤيا رأيتها والله لتخبروني بها
او لاقتلنكم قالوا ما هي قال قد نسيتها قالوا ما عندنا منه علم الا ان ترسل الى ابناء الانبياء فارسل
الى ابنائهم فقال اخبروني عن رؤيا رأيتها قالوا وما هي قال نسيتها قالوا غيب لا يعلم الغيب الا الله
قال والله لتخبرني بها او لاضربن اعناقكم قالوا فذرنا حتى نتوضأ ونصلي وندعو الى الله قال فافعلوا
فانطلقوا فاحسنوا الوضوء واتوا صعيد الطيبا فدعوا الله فاخبرهم بها ثم رجعوا فقالوا رأيت كانك
رأيت راسك من ذهب وصدرك من فضة ووسطك من نحاس ورجليك من حديد قال نعم قالوا اخبرني بتعبيرها
او لاقتلنكم قالوا فدعنا ندعو ربنا قال اذهبوا فدعوا ربهم فاستجاب لهم فرجعوا اليه فقالوا رأيت
كان رأسك من ذهب ملكك هذا ذهب شبيه راس الحول من هذه الليلة قال نعم قالوا ثم يكون بعدك
ملك يغزو على الناس ثم يكون ملك تخشى على الناس شدته ثم يكون ملك لا يقل شيئا انما هو مثل الحديد يعني
الاسلام در خصوص این بشارت بر تحقیق صادق آمد که فتح شام بتدبیر ایشان واقع شد و در جمله تصرف
ایشان در آمد پس صلاح صفت ایشان باشد و انجاز وعد انبیاء بر دست خلیفه یکی از خلفاء ایشان خلیفه ثانی

ثم

ست عن ابن عمر قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ابو بكر في ناحية المدينة فجاء فدخل على رسول الله
صلى الله عليه وسلم وهو مسجى فوضع فاه على جبين رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل يقبله ويبكي ويقول بابي
وامي طبت حيا وطبت ميتا فلما خرج مر بعمر بن الخطاب وهو يقول ما مات رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا
يموت حتى يقتل الله المنافقين حتى يخزي الله المنافقين قال وكانوا قد استبشروا بموت النبي صلى الله
عليه وسلم فرفعوا رؤسهم فقال ايها الرجل اربع على نفسك فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد مات الم تسمع
الله يقول انك ميت وانهم ميتون وقال وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افإن مت فهم الخالدون ثم
اتى المنبر فصعده فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا ايها الناس ان كان محمد صلى الله عليه وسلم الهكم الذي تعبدون فان محمدا
قد مات وان كان الهكم الذي في السماء فان الهكم لم يمت ثم تلا وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم حتى ختم الآية وقد استبشر المسلمون بذلك واشتد فرحهم واخذت
المنافقين الكآبة قال عبد الله بن عمر فوالذي نفسي بيده لكانما كانت على وجوههم اغطية فكشفت. عن محمد
بن حاطب قال سألت عليا عن هذه الآية ان الذين سبقت لهم منا الحسنى قال هو عثمان رضي الله عنه قال ان
الله يدافع عن الذين آمنوا ان الله لا يحب كل خوان كفور اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على
نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض
لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا ولينصرن الله من ينصره ان الله لقوي عزيز الذين
ان مكناهم في الارض اقاموا الصلوة واتوا الزكوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر ولله عاقبة
الامور فقير گوید عفی عنه این آیت ادل دلیل است بر خلافت خلفا زیرا که ممکن شدند در ارض باتفاق
موافق ومخالف واز مهاجرین بودند بلا شک [illegible] اقامت صلوة واداء زکوة وامر معروف ونهی منکر
از ایشان متحقق گشت وهمین است معنی خلافت خاصه چنانکه در فصل سوم در تفسیر این آیت بسط نمودیم [illegible] قال الله
تعالى قل يا ايها الناس انما انا لكم نذير مبين فالذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة ورزق كريم والذين سعوا
في آياتنا معاجزين اولئك اصحاب الجحيم تفسیر گوید یعنی ای مردمان جز این نیست که من برای شما ترساننده
آشکاره‌ام پس آنانکه ایمان آوردند وعملهای شایسته کردند ایشانراست آمرزش وروزی گرامی وآنانکه

می‌کردند آیات ما را غلبه طلب کنان ایشان اند اهل دوزخ مقابله کرده شد میان دو فریق در جدا نمودن
مختلف شدند و آیه ملکیت مر او را از فریق مومنین بیان سابق مومنین اند از مهاجرین و دنیوی قسمت قال
الله تعالی الملک یومئذ لله یحکم بینهم فالذین آمنوا و عملوا الصالحات فی جنات النعیم والذین کفروا وکذبوا
بآیاتنا فاولئک لهم عذاب مهین والذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا
وان الله لهو خیر الرازقین لیدخلنهم مدخلا یرضونه وان الله لعلیم حلیم ذلک ومن عاقب بمثل ما عوقب به
ثم بغی علیه لینصرنه الله ان الله لعفو غفور پادشاهی آن روز خاص برای خداست حکم خواهد کرد در
میان ایشان پس آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند در بهشت‌های نعیم باشند و آنانکه کافر شدند
و دروغ شمردند آیات ما را ایشان راست عذاب خوار کننده و آنانکه هجرت کردند در راه خدا بعد از آن
کشته شدند یا بموت طبیعی مردند البته روزی دهد خدا تعالی ایشان را روزی نیک و هر آیینه خدا اوست
بهترین روزی دهندگان البته داخل کند ایشان را بجای که پسند کنند آنرا و هر آیینه خدا داناست بردبار است
اینست حال و هر که پاداش دهد بمثل آنچه معامله کرده شد با او باز تعدی کرده شود بروی البته یاری خواهد
داد او را خدا تعالی هر آیینه خدا درگذرنده آمرزنده است یعنی مهاجرین اولین از دست کفار ایذا بسیار کشیدند
اگر مقابله آن ایذا بکفار رسانند عین عدالت است و اگر کفار باز متجمع شوند و انتقام آن ایذا کشند بنصرت
الهی شامل آن مهاجرین اولین خواهد بود و این آیه هم معنی همان آیه است که اذن للذین یقاتلون بعد از آن
خدا تعالی تقویت میکند وعده نصر را به بیان قدرت خویش در آفاق و انفس و بذکر نعمت خود ...
زاده شود ... گوید این آیه نقض است در بشارت مهاجرین به بهشت در آخرت و نصر در دنیا ... و عقبه
عن عمر انه کان سجد سجدتین فی الحج و قال ان هذه السورة فضلت علی سائر القرآن بسجدتین وعن ابی بکر
الصدیق قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا اصبح الصبح مرحبا بالنهار الجدید والکاتب
والشهید اکتبا بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان الله
... وصف ذا الکتاب کما انزل واشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور
... عن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لبس الحریر فی الدنیا لم یلبسه فی الآخرة ... وعن ابن عمر

قال

حتى انما تغلق الابواب بمكة فان الناس كانوا ينزلون منها حيث وجدوا حتى كانوا يضربون فساطيطهم
في الدور وعن عمر بن الخطاب ان رجلا قال له عند المروة يا امير المؤمنين اقطعني مكانا لي ولعقبي
فاعرض عنه عمر وقال هو حرم الله سواء العاكف فيه والباد وعن عمر بن الخطاب قال احتكار الطعام بمكة
الحاد بظلم وعن عبيد بن عمير قال لقي عمر بن الخطاب ركبا يريدون البيت فقال من انتم فاجابه احدثهم
سنا فقال عباد الله المسلمون قال من اين جئتم قال من الفج العميق قال اين تريدون قال البيت
العتيق فقال عمر تاولها لعمر الله فقال عمر من اميركم فاشاروا الى شيخ منهم فقال عمر بل انت اميرهم
لاحدثهم سنا الذي اجابه وعن ابن عباس قال رايت عمر بن الخطاب قبل الحجر وسجد عليه ثم قال رايت رسول
الله صلى الله عليه وسلم فعل هكذا وعن محمد بن سيرين قال اشرف عليهم عثمان من القصر فقال ائتوني برجل اتاليه كتاب
الله فاتوه بصعصعة بن صوحان فتكلم بكلام فقال اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم
لقدير فقال له عثمان كذبت ليست لك ولا لاصحابك ولكنها لي ولاصحابي وعن ابن عباس الذين اخرجوا من
ديارهم اي من مكة الى المدينة بغير حق يعني محمدا صلى الله عليه وسلم واصحابه وعن عثمان بن عفان
قال فينا نزلت هذه الاية الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الاية بعد ما اخرجنا من ديارنا بغير حق ثم
مكنا في الارض فاقمنا الصلوة واتينا الزكوة وامرنا بالمعروف ونهينا عن المنكر فهي لي ولاصحابي
وعن ثابت بن عوسجة الحضرمي قال حدثني سبعة وعشرون من اصحاب علي وعبد الله منهم لاحق بن الاقمر والعيزار
بن جرول وعطية القرظي ان عليا قال انما نزلت هذه الاية في اصحاب محمد ولولا دفع الله الناس
الاية قال لولا دفع الله باصحاب محمد عن التابعين لهدمت صوامع وعن ابن ابي اوفى قال دخلت
على رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسجد المدينة فجعل يقول اين فلان ابن فلان فلم يزل يتفقدهم ويبعث
اليهم حتى اجتمعوا عنده فقال اني محدثكم بحديث فاحفظوه وعوه وحدثوا به من بعدكم ان الله اصطفى
من خلقه خلقا ثم تلا هذه الاية الله يصطفي من الملائكة رسلا ومن الناس خلقا يدخلهم الجنة واني
مصطفي منكم من احب ان اصطفيه ومواخ بينكم كما اخى الله بين الملائكة قم يا ابا بكر فقام فجثى بين
يديه فقال ان لك عندي يدا ان الله يجزيك بها فلو كنت متخذا خليلا لاتخذتك خليلا فانت مني

بن زيد فتشبث ضبعي وحرك قبضة بيده ثم قال ادن يا عمر فدنا فقال قد كنت شديد الشغب
علينا يا أبا حفص فدعوت الله أن يعز الدين بك أو بأبي جهل ففعل الله ذلك بك وكنت أحبهما إلى
الله فأنت معي في الجنة ثالث ثلاثة من هذه الأمة ثم تنحى وآخى بينه وبين أبي بكر ثم دعا عثمان فقال
ادن يا عثمان فلم يزل يدنو منه حتى ألصق ركبته بركبة رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم نظر إليه ثم نظر
إلى السماء فقال سبحان الله العظيم ثلاث مرات ثم نظر إلى عثمان فإذا أزراره محلولة فزرها رسول الله صلى
الله عليه وسلم بيده ثم قال اجمع عطفي ردائك على نحرك ثم قال إن لك شأنا في أهل السماوات ممن يرد علي الحوض
وأوداجه تشخب دما فأقول من فعل هذا بك فتقول فلان وفلان وذلك كلام جبريل وذلك إذ هتف
من السماء ألا إن عثمان أمير على كل خاذل ثم دعا عبد الرحمن بن عوف فقال ادن يا أمين الله والأمين
في السماء يسلطك الله على مالك بالحق أما إن لك عندي دعوة قد أخرتها قال خرها لي يا رسول الله قال حملتني
يا عبد الرحمن أمانة أكثر الله مالك وجعل يحرك يده ثم تنحى وآخى بينه وبين عثمان ثم دخل طلحة والزبير فقال
ادنوا مني فدنوا منه فقال أنتما حواريي كحواريي عيسى ابن مريم ثم آخى بينهما ثم دعا سعد بن أبي وقاص وعمار
بن ياسر فقال يا عمار تقتلك الفئة الباغية ثم آخى بينهما ثم دعا أبا الدرداء وسلمان الفارسي فقال يا سلمان
أنت منا أهل البيت وقد آتاك الله العلم الأول والعلم الآخر والكتاب الأول والكتاب الآخر ثم قال ألا
أرشدك يا أبا الدرداء قال بلى يا رسول الله قال إن تنقدهم ينقدوك وإن تتركهم لا يتركوك وإن تهرب
منهم يدركوك فأقرضهم عرضك ليوم فقرك ثم آخى بينهما ثم نظر في وجوه أصحابه فقال أبشروا وقروا عينا
فأنتم أول من يرد علي الحوض أنتم في أعلى الغرف ثم نظر إلى عبد الله بن عمر فقال الحمد لله الذي يهدي من
الضلالة فقال علي يا رسول الله ذهب روحي وانقطع ظهري حين رأيتك فعلت ما فعلت بأصحابك
غيري فإن كان من سخط علي فلك العتبى والكرامة فقال والذي بعثني بالحق ما أخرتك إلا لنفسي
فأنت مني بمنزلة هارون من موسى ووارثي قال يا رسول الله ما أرث منك قال ما أورثت الأنبياء
قال وما أورثت الأنبياء قبلك قال كتاب الله وسنة نبيهم وأنت معي في قصري في الجنة مع فاطمة
ابنتي وأنت أخي ورفيقي ثم تلا رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الآية إخوانا على سرر متقابلين الأخلاء

في الله ينظر بعضهم الى بعض عن عبد الرحمن بن عوف قال لي عمر اما كنا نقرأ فيما نقرأ وجاهدوا في الله
حق جهاده في آخر الزمان كما جاهدتم في اوله قلت بلى فمتى هذا يا امير المؤمنين قال اذا كانت بنو امية
الامراء وبنو المغيرة الوزراء عن محمد بن زيد بن عبد الله بن عمر قال قرء عمر بن الخطاب هذه الآية
ما جعل عليكم في الدين من حرج ثم قال ادعوا الي رجلا من بني مدلج قال عمر ما الحرج فيكم قال الضيق قال الله
تعالى قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون والذين هم عن اللغو معرضون والذين هم للزكوة فاعلون
والذين هم لفروجهم حافظون الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم فانهم غير ملومين فمن ابتغى وراء ذلك
فاولئك هم العادون والذين هم لاماناتهم وعهدهم راعون والذين هم على صلواتهم يحافظون اولئك
هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون وقال تعالى ايحسبون انما نمدهم به من مال وبنين
نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون ان الذين هم من خشية ربهم مشفقون والذين هم بآيات ربهم يؤمنون
والذين هم بربهم لا يشركون والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم راجعون اولئك يسارعون
في الخيرات وهم لها سابقون تفكر بايد كرد كه در سوره مؤمنين بكيست جه وصف مؤمنين مطابقا
بهمزا نموده اند كه در سياق مؤمنين از مهاجرين اولين بعد ملك ايشان بان صفات مشهور بودند
را وصف فلاح ووعده جنت ومسارعت در خيرات اثبات كرده شد تعريض تام است بخلفاى جماعه
تا مى كه خلفا در الجماعه داخل اند وهو المقصود اخرج الترمذي عن عمر بن الخطاب قال كان اذا نزل
على رسول الله صلى الله عليه وسلم الوحي يسمع عند وجهه كدوي النحل فانزل عليه يوما فمكثنا ساعة فسري عنه
فاستقبل القبلة فرفع يديه فقال اللهم زدنا ولا تنقصنا واكرمنا ولا تهنا واعطنا ولا تحرمنا وآثرنا
ولا تؤثر علينا وارض عنا وارضنا ثم قال لقد انزلت علي عشر آيات من اقامهن دخل الجنة ثم قرأ
قد افلح المؤمنون حتى ختم العشر عن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعوذوا بالله
من خشوع النفاق قالوا يا رسول الله وما خشوع النفاق قال خشوع البدن ونفاق القلب عن مجاهد
عن عبد الله بن الزبير انه كان يقوم في الصلوة كانه عود وكان ابو بكر يفعل ذلك قال مجاهد هو
الخشوع في الصلوة وعن اسماء بنت ابي بكر عن ام رومان والدة عائشة قالت رآني ابو بكر الصديق

يميل في صلوته فرمى ابي نضرة كدت اقع فجمع صلوته ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول اذا قام احدكم في الصلوة فليسكن اطرافه لا يميل ميل اليهود فان سكون الاطراف في الصلوة
من تمام الصلوة عن قتادة قال تسررت امراة غلاما لها فذكرت لعمر فسألها ما حملك على هذا فقالت
كنت ارى انه يحل لي ما يحل للرجال من ملك اليمين فاستشار عمر فيها اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا
تأولت كتاب الله على غير تأويله فقال عمر لا جرم والله لا احلك لحر بعده ابدا كانه عاقبها بذلك ودرأ الحد
عنها وامر العبد ان لا يقربها عن صالح ابي الخليل قال لما نزلت هذه الاية على النبي صلى الله عليه
وسلم ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين الى قوله ثم انشأناه خلقا آخر قال عمر فتبارك الله احسن
الخالقين قال والذي نفسي بيده انها ختمت بالذي تكلمت به يا عمر عن الحسن ان عمر بن الخطاب
اتي بفروة كسرى فوضعت بين يديه وفي القوم سراقة بن مالك فاخذ عمر سواريه فرمى بهما
الى سراقة بن مالك فاخذهما فجعلهما في يديه فبلغا منكبيه فقال الحمد لله الذي سوارى كسرى بن هرمز في يدي
سراقة بن مالك بن جعشم اعرابي من بني مدلج ثم قال اللهم اني قد علمت ان رسولك قد كان حريصا
على ان يصيب مالا ينفقه في سبيلك وعلى عبادك فزويت عنه ذلك اللهم اني اعوذ بك ان يكون هذا
مكرا منك بعمر ثم تلا ايحسبون انما نمدهم به من مال وبنين نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون عن
عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كل سبب ونسب منقطع يوم القيمة الا سببي
ونسبي عن ابي بكر الصديق انه قال يا رسول الله علمني دعاء ادعو به في صلوتي قال قل اللهم اني
ظلمت نفسي ظلما كثيرا وانه لا يغفر الذنوب الا انت فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني انك
انت الغفور الرحيم قال الله تعالى في قصة براءة عائشة رضي الله عنها ولا يأتل اولوا الفضل منكم
والسعة ان يؤتوا اولي القربى والمساكين والمهاجرين في سبيل الله وليعفوا وليصفحوا الا تحبون
ان يغفر الله لكم والله غفور رحيم ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا في
الدنيا والاخرة ولهم عذاب عظيم يوم تشهد عليهم السنتهم وايديهم وارجلهم بما كانوا يعملون يومئذ
يوفيهم الله دينهم الحق ويعلمون ان الله هو الحق المبين الخبيثات للخبيثين والخبيثون للخبيثات والطيبات

للطیبین والطیبون للطیبات اولئک مبرءون مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم فقیر گوید عفی عنه که در کلمه

او الفضل والسعة تعریض تام است بصدیق اکبر رضی الله عنه بشهادت سیاق و سباق و سبب نزول اطلع

آنست که از فضل فضل فی الدین مراد باشد تا تکرار لازم نیاید بلکه فی الحقیقه سخن خاص برای محسنین است اگر

شخصی معصیت را بجا آورده باشد بغیر حق [illegible] برخیزند خود بمال خود کنند آنچه [illegible] باشد [illegible]

اینجا نهی باعتبار [illegible] محسنین [illegible] کلمه اولئک مبرءون آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صدیق اکبر و حضرت

عائشه و صفوان بن معطل همه داخل اند دخول عائشه و صفوان خود ظاهر است اما آنحضرت صلی الله

علیه وسلم [illegible] کسی [illegible] در آن افک [illegible] ازان [illegible]

آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] نسبت [illegible] بصدیق اکبر عاید [illegible] نسبت والده

قال الله تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من

قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن

کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون فقیر گوید این آیه نص است در اثبات خلافت خلفا و ما روایات بعید

که اهل [illegible] میکنند ایشان را [illegible] در فصل [illegible]

معروف [illegible] اما سبب [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] سورة النساء والاحزاب والنور [illegible] عمر عن النبی صلی الله علیه

وسلم الا الذین تابوا واصلحوا قال توبتهم اکذابهم انفسهم فان کذبوا انفسهم قبلت شهادتهم [illegible]

سعید بن المسیب قال شهدت عمر بن الخطاب حین جلد قذفة المغیرة بن شعبة منهم ابوبکرة ونافع وشبل

ثم دعا ابابکرة فقال ان تکذب نفسک تجز شهادتک فابی ان یکذب نفسه ولم یکن عمر یجیز شهادته حتی

هلک فذلک قوله الا الذین تابوا وتوبتهم اکذابهم انفسهم وعن عمر بن الخطاب [illegible]

ابدا عن عائشة قالت انزل الله عذری وکادت الامة تهلک فی سببی فلما سری عنه رسول الله صلی

الله علیه وسلم [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] فاخبرها ان الله

قد انزل عذرها من السماء قالت فقال لی ابی [illegible] بنیه بابی وامی

قال الله قد انزل عذرک قلت بحمد الله لا بحمدک ولا بحمد صاحبک الذی ارسلک ثم خرج [illegible]

صلى الله عليه وسلم فتلا ولا يأتل فجعلت بيده هكذا فقال أبو بكر النفل يعلوني فصنعت فضحك رسول
الله صلى الله عليه وسلم فقال أقسمت يا فلان وعن عائشة لما نزل عذرها قبل أبو بكر رأسها فقلت
ألا عذرتني قال أي سماء تظلني وأي أرض تقلني إن قلت ما لا أعلم وعن قتادة في قوله ولا يأتل
أولو الفضل منكم الآية قال نزلت هذه الآية في رجل من قريش يقال له مسطح كان بينه وبين أبي بكر
قرابة وكان يتيما في حجره وكان ممن أذاع على عائشة ما أذاع فلما أنزل الله براءتها وعذرها تألى
أبو بكر لا يرزؤه خيرا فأنزل الله هذه الآية فذكر لنا أن النبي صلى الله عليه وسلم دعا أبا بكر فتلاها
عليه فقال ألا تحب أن يغفر الله لك قال بلى قال فاعف عنه وتجاوز فقال أبو بكر لا جرم والله لا أمنعه معروفا
كنت أوليه قبل اليوم وقد روي ذلك عن جماعة منهم عائشة وابن عمر وابن عباس والحسن ومجاهد
وسعيد بن جبير وغيره عن أبي بكر الصديق قال أطيعوا الله فيما أمركم من النكاح ينجز لكم ما وعدكم من الغنى
قال الله تعالى إن يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله وعن قتادة قال ذكر لنا أن عمر بن الخطاب قال
ما رأيت كرجل لم يلتمس الغنى في الباءة وقد وعد الله فيها ما وعد فقال إن يكونوا فقراء يغنهم الله
من فضله عن عمر بن الخطاب قال ابتغوا الغنى في الباءة وفي لفظ اطلبوا الفضل في الباءة وتلا
إن يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله عن أنس بن مالك قال سألني سيرين المكاتبة فأبيت عليه
فأتى عمر بن الخطاب فأقبل علي بالدرة وقال كاتبه وتلا فكاتبوهم إن علمتم فيهم خيرا فكاتبته وعن عمر
أنه كاتب عبدا له يكنى أبا أمية فجاء بنجمه حين حل قال يا أبا أمية اذهب فاستعن به في مكاتبتك
قال يا أمير المؤمنين لو تركته حتى يكون من آخر نجم قال أخاف أن لا أدرك ذلك ثم قرأ وآتوهم
من مال الله الذي آتاكم وعن السدي قال كان لعبد الله بن أبي جارية تدعى معاذة فكان إذا نزل به ضيف
أرسلها إليه ليواقعها إرادة الثواب منه والكرامة له فأقبلت الجارية إلى أبي بكر فشكت ذلك إليه فذكره
أبو بكر للنبي صلى الله عليه وسلم فأمره بقبضها فصاح عبد الله بن أبي من يعذرنا من محمد يغلبنا
على مملوكتنا فنزلت يعني ولا تكرهوا فتياتكم على البغاء أخرج الترمذي عن عمر أن رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال ائتدموا بالزيت وادهنوا به فإنه يخرج من شجرة مباركة [illegible]

قال غفت عمر بن الخطاب بطنه ما طعمنى كل ذا من راس بعير بارد وما طعمنا زيتا وقال ابن الاثير اكثر
الذي قال الله لنبيه عن ابي العالية قال كان النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه بمكة نحوا من عشر سنين
يدعون الى الله وحده وعبادته وحده لا شريك له سرا وهم خائفون لا يؤمرون بالقتال حتى امروا بالهجرة
الى المدينة فقدموا المدينة فامرهم الله بالقتال وكانوا بها خائفين يمسون في السلاح ويصبحون في
السلاح فصبروا بذلك ما شاء الله ثم ان رجلا من اصحابه قال يا رسول الله ابد الدهر نحن خائفون هكذا
اما ياتي علينا يوم نامن فيه ونضع عنا السلاح فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لن تصبروا الا يسيرا حتى يجلس
الرجل منكم في الملأ العظيم محتبيا ليست فيهم حديدة فانزل الله وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات
ليستخلفنهم في الارض الى اخر الاية فاظهر الله نبيه على جزيرة العرب فامنوا ووضعوا السلاح ثم ان الله
قبض نبيه فكانوا كذلك امنين في زمان ابي بكر وعمر وعثمان حتى وقعوا فيما وقعوا وكفروا النعمة
فادخل الله عليهم الخوف الذي كان رفع عنهم واتخذوا الحجر والشرط وغيروا فغير ما بهم قال
الله تعالى وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذين
يبيتون لربهم سجدا وقياما والذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها كان غراما انها
ساءت مستقرا ومقاما والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما والذين
لا يدعون مع الله الها اخر ولا يقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق ولا يزنون ومن يفعل ذلك يلق
اثاما يضاعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهانا الا من تاب وامن وعمل عملا صالحا فاولئك
يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما ومن تاب وعمل صالحا فانه يتوب الى الله متابا
والذين لا يشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا كراما والذين اذا ذكروا بايات ربهم لم
يخروا عليها صما وعميانا والذين يقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذرياتنا قرة اعين واجعلنا
للمتقين اماما اولئك يجزون الغرفة بما صبروا ويلقون فيها تحية وسلاما خالدين فيها حسنت مستقرا
ومقاما. فقیر گوید عفی عنه سنت الله در قرآن عظیم چنان جاری شده که اهل نجات را با اهل ضلال
همراه در میزان اعتبار می سنجد و اوصاف هر فریق را بیان میکند تا یکی را عذاب الیم انقیاد

میمانند و آنکه دیگر را بنعیم مقیم وعده میدهند و در مقدار و صفات فریقین بعضی بعرض و اجمال اکتفا مینماید
بلکه اوصاف موجوده در یک فریقین بلکه اوصافی که با آن هر دو فریق مشهور بوده باشند ذکر مینماید
مانند آنکه از شبهات کفار غیر آنچه بر زبان ایشان گذشت در مجالس و محافل با او تعرض نمی نمودند که
نمیشود و سوالات متعدده را اجمالا بعیده متوجه میشوند و مانند آنکه در باب احکام شرعی
و غیر آن بعضی مجملا غیر تام بعضی بر آن زدند چون این اصل را فهمیدی بدانکه مقصود
قرآن تنبیهات کفار و تهلیلات ایشان نیز میشمارد و با وجود این هر یکی و قطع ما و هر اشکالی باید
از آن صفات عباد الرحمن المقربین ذکر میفرماید و آنجا صفات ثابته مشهوره و اتصاف موجودین بعید
اکتفا میکنند تا دلالت عام خود توضیح یابند بحاضرین و عباد الرحمن الذین یا آیه و آن صفات شعار
ایشان بنشست بالابان و مواظبت بر نماز تهجد و خشیه از عذاب آخرت دعا میفرمایند از آن برای الغیب
بازگشت و اقتصاد در صرف مال و توحید عبادت و ترک قتل نفس و اجتناب از زنا و احتراز
از حضور مجالس لهو و حیرت و ... وقت استماع آیات الله و دعا بجناب الهی بقره اعین
در اولاد و ازواج و امامت ... مذکر ... موقعیت در بیست و هدایت و حاضرین آن وقت
بودند الا سابق مومنین از مهاجرین اولین و تابعین بهم من فضیلت اخرج مالک و الشیخان عن عمر
بن الخطاب قال سمعت هشام بن حکیم یقرأ سورة الفرقان فی حیاة رسول الله صلی الله علیه وسلم فاستمعت
لقراءته فاذا هو یقرأ علی حروف کثیرة لم یقرئنیها رسول الله صلی الله علیه وسلم فکدت اساوره
فی الصلوة فتصبرت حتی سلم فلببته بردائه فقلت من اقرأک هذه السورة التی سمعتک تقرأ قال
اقرأنیها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت کذبت فان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد اقرأنیها
علی غیر ما قرأت فانطلقت به اقوده الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت انی سمعت هذا یقرأ
بسورة الفرقان علی حروف لم تقرئنیها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأ یا هشام فقرأ علیه
القراءة التی سمعته یقرأ فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذلک انزلت ثم قال اقرأ یا عمر فقرأت
القراءة التی اقرأنی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذلک انزلت ان هذا القرآن انزل علی سبعة

احرف

احرف فاقرؤا ما تيسر منه عن عبد الله بن المغيرة قال سئل عمر بن الخطاب عن صوم شعبان فقال ما اراكم الا [illegible]

السنة في الصوم فالاقتداء والصحابة عن الحسن ان عمر [illegible] صلوة الضحى [illegible] شيئا لم يكن منه

فقال انه لحي على من ورعي شيء فاجتنبه او قال افضيه تأبيده الآية وهو الذي جعل الليل والنهار

خلفة الآية وعن عمر انه رأى غلاما يتبختر في مشيته فقال ان البخترة مشية تكره الا في سبيل الله وقد

مدح الله اقواما فقال وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا فاقصد في مشيك [illegible] وانذر

عشيرتك الاقربين واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين فان عصوك فقل اني بريء مما تعملون وتوكل على

العزيز الرحيم الذي يراك حين تقوم وتقلبك في الساجدين انه هو السميع العليم خبر گوید عفی عنه [illegible]

در سوره شعرا قصه بعث پیغمبر علیهم الصلوة والسلام [illegible] بعد از آن اثبات نزول قرآن بر دل

مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب حق بواسطه جبرئیل میآید و دلیل حقیقت آن هم آورده که علما

با اهل کتاب [illegible] در زبر اولین حقیقت آن می شناسند باز فایده نزول قرآن بر دل [illegible]

بلسان عربی نه بر شخص عجمی بزبان عجم ادراک میکند و [illegible] از مستقبل [illegible] در قلوب اهل عقل

افاده میفرماید که [illegible] بعد از آن تقویت میدهد حقیقت قرآن را باینکه قرآن از باب القای شیاطین

نیست بدو وجه یکی آنکه شیاطین از صعود بملأ اعلی که محل انعقاد احکام الهیست برای مصالح جمهور

بنی آدم محروم اند دوم آنکه سنت الله چنان جاری شده که القای شیاطین نمی باشد مگر بر نفوس خبیثه

زیرا که مناسبت در میان مفید و مستفید شرط است و نفس مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نفوس علیه قدسیه

در رعایت طهارت اخلاق و اعمال [illegible] از باب شعر نیست که کار شعرا از غایت افراط است در مدح و هجو و تشبیب

و امثال آن و با صلاح اخلاق و اعمال و هدایت خلق الله مناسبتی ندارند و اینجا در هر مسئله مراد اصلاح اخلاق است

و اعمال کما لا یخفی در ضمن این تقریر [illegible] میفرماید فلا تدع یعنی بر توحید عبادت هستی باش و نزدیکترین قبیله

خود را تخصیص انذار کن و با جمعی که پیروی تو کرده اند تواضع پیش آی و اگر این امت دعوت فرمان

تو بجا نیارند توکل کن بر خدای عز و جل و غبار تشویش از انکار ایشان نباید که بر خاطر تو نشسته باشد

[illegible] پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم [illegible] نسبت [illegible] که با یاران [illegible] نشده

... باز می‌فرماید و این سوره مکی است بیقین و آنانکه در آن وقت مومن بودند و اتباع آنحضرت صلی الله
علیه وسلم کرده‌اند بیشتر ذکر سابقین مومنین اولین اجمالا [illegible] و ما یکی من فضیلة [illegible] ابن عباس الا انه
[illegible] الصادق [illegible] و ذکر [illegible] الله اکبر [illegible] ابوبکر و عمر و علی و عبد الله [illegible] روایت [illegible] طرق متعدده
[illegible] ادم التی [illegible] النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] فقال [illegible] ابی بکر [illegible] حدیث
[illegible] ثالث [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصی
ابوبکر [illegible] عند آخر عهده بالدنیا [illegible] حین یؤمن الکافر ویتقی الفاجر ویصدق الکاذب انی استخلفت علیکم عمر بن
الخطاب فان [illegible] ذاک ظنی به وان جار وبدل فلا اعلم الغیب وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون قال [illegible] قال الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی آلله خیر اما یشرکون فقیر گوید عفی عنه
[illegible] سبب [illegible] ذکر ایشان ذکر می‌فرماید بعد از آن [illegible]
قل الحمد لله بگو ستایش مر خدای راست [illegible] سلامت است [illegible] وعیا
[illegible] بندگان او که برگزید ایشان را و برگزیدن [illegible] بندگان خود را درجات دارد
مرتبه اعلی [illegible] اصطفای انبیاست علیهم السلام بر سایر خلق بعد از آن [illegible]
مسلمین [illegible] اعلاء کلمة الله و نصرت [illegible] سابق مومنین [illegible] اصطفا تمام
[illegible] فان [illegible] ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الآیة ظاهر آنست که
در مقابله [illegible] ساعی در اعلاء کفر بودند سابق مومنین [illegible] ساعی [illegible] در اعلاء کلمه حق [illegible] نموده
[illegible] اند و [illegible] اکثر مفسرین باصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم تفسیر کرده‌اند [illegible] تفسیر
منقبت عظیمه [illegible] سابقین مومنین [illegible] اخرج [illegible] عن ابن عباس فی قوله وسلام علی عباده الذین
اصطفی قال هم اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم اصطفاهم الله لنبیه [illegible] سفیان الثوری فی قوله تعالی وسلام
علی عباده الذین اصطفی قال نزلت فی اصحاب محمد [illegible] عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال انه
موسی لما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون فلما فرغوا اعادوا الصخرة علی البئر ولا یطیق رفعها
الا عشرة رجال فاذا هو بامرأتین قال ما خطبکما فحدثتاه فاتی الحجر فرفعه وحده ثم استقی فلم یستق

الا ذنوبا

الا اذ نوبا واما اسحق رويت الغنم وصعبت المراعي الى ابيهما تحدثناه وتولى موسى الى الظل فقال رب

اني لما انزلت الي من خير فقير فجاءته احديهما تمشي على استحياء ورفعت لو ابيهما على وجهها ابيت بسلفع من

النساء خراجة ولاجة فقالت ان ابي يدعوك ليجزيك اجر ما سقيت لنا فقام معها موسى فقال لها امشي

خلفي وانعتي لي الطريق فاني اكره ان يصيب الريح ثيابك فتصف لي جسدك فلما انتهى الى ابيها قص

عليه فقالت احديهما يا ابت استأجره ان خير من استأجرت القوي الامين قال لها فما علمك بامانته

وقوته قالت اما قوته فرفعه الحجر ولا يطيق الا عشرة رجال واما امانته فقال امشي خلفي وانعتي لي الطريق

فاني اكره ان تصيب الريح ثيابك فتصف لي جسدك فزاده ذلك رغبة فيه فقال اني اريد ان انكحك

احدى ابنتي الى ستجدني ان شاء الله من الصالحين اي في حسن الصحبة والوفاء قلت قال ذلك بيني

وبينك ايما الاجلين قضيت فلا عدوان علي قال نعم قال الله على ما نقول وكيل فزوجه واقام معه

يكفيه ويعمل له في رعاية غنمه وما يحتاج اليه وزوجه صفورية واختها شرفا وهما اللتان كانتا تذودان

وعن عمر بن الخطاب في قوله تمشي على استحياء قال جاءت مستترة بكم درعها على وجهها قال الله يا عبادي

الذين امنوا ان ارضي واسعة فاياي فاعبدون كل نفس ذائقة الموت ثم الينا ترجعون والذين امنوا

وعملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا تجري من تحتها الانهار خالدين فيها نعم اجر العاملين الذين

صبروا وعلى ربهم يتوكلون وكاين من دابة لا تحمل رزقها الله يرزقها واياكم وهو السميع العليم يعني اي بندگان

من كه ايمان آورده ايد زمين من فراخ است پس خاص مرا عبادت كنيد يعني اگر قوم شما از اخلاص در عبادت

مانع ميشوند هجرت كنيد تا اخلاص عبادت ميسر آيد هر نفسي چشنده مرگ است باز بسوي ما گردانيده شويد

وآنانكه ايمان آورده اند وكردند كارهاي شايسته البته جاي دهيم ايشان را از بهشت بالاخانها مرتفع

ميرود زير آن جويها جاويدان آنجا نيكو مزد كار نيك كننده كان آن بالاخانهاي اشكار نيك كننده كان كه صبر كردند يعني

بر مشاق هجرت وتوكل ميكنند بر پروردگار خويش بسا جانور كه بر نميدارد روزي خود را خدا روزي

ميدهد او را وشما را و دوست شنوا دانا فقير گويد اين آيت امرست بهجرت از دار كفر ودعوت بهجرت

تا آنكه اگر شكيبائي ورزيدند بر مشاق هجرت وجهاد وغير آن وبر خدا توكل كردند وتسبيحست مهما

به هجرت و ترک اسباب عایش که هر یکی در وطن خود مهیا داشت تبا کرده‌اند و اسباب ذخیره نهاده‌اند دست

کرده و تجارت نموده شان ایشان نیستی ... تمام هر یکی را روزی میسر ساخته باشد فقیر بوده که ...

ثابت شده بود که ... در آن ... که جماعه از سابق مومنین هجرت کرده‌اند و بر مشاق هجرت صبر

نموده‌اند و اسباب معاش که در مکه میسر است لطلب رضای الهی ترک نموده‌اند انواع اعمال خیر

... اجابت ... که ... رحمت ... برای ایشان مقرر باشد و هو المقصود

... عن عکرمة عن ابن عباس قال نزلت فی اناس کانوا بمکة قد اقروا بالاسلام فکتب

الیهم اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة لما نزلت آیة الهجرة انه لا یقبل منکم اقرار بالاسلام

حتی تهاجروا قال فخرجوا عامدین الی المدینة فاتبعهم المشرکون فردوهم فنزلت فیهم هذه الآیة فکتبوا الیهم

ان الله قد انزل فیکم آیة کذا وکذا فقالوا نخرج فان اتبعنا احد قاتلناه فخرجوا فاتبعهم المشرکون فقاتلوهم

فمنهم من قتل ومنهم من نجا فانزل الله فیهم ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا

ان ربک من بعدها لغفور رحیم عن ابن مسعود قال اول من اظهر اسلامه سبعة رسول الله وابو بکر وعمار

وامه سمیة وصهیب وبلال والمقداد فاما رسول الله صلی الله علیه وسلم فمنعه الله بعمه ابی طالب واما ابو بکر

فمنعه الله بقومه واما سائرهم فاخذهم المشرکون فالبسوهم ادراع الحدید وصهروهم فی الشمس فما منهم احد

الا وقد واتاهم علی ما ارادوا الا بلال فانه هانت علیه نفسه فی الله وهان علی قومه فاعطوه الولدان

فجعلوا یطوفون به فی شعاب مکة وهو یقول احد احد عن انس قال اول من هاجر من المسلمین الی الحبشة باهله عثمان

بن عفان فقال النبی صلی الله علیه وسلم صحبهما الله ان عثمان اول من هاجر الی الله باهله بعد لوط عن اسماء

بنت ابی بکر قالت هاجر عثمان الی الحبشة فقال النبی صلی الله علیه وسلم انه لاول من هاجر بعد ابراهیم ولوط

عن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما کان بین عثمان وبین رقیة وبین لوط

من مهاجر عن ابن عباس قال اول من هاجر الی رسول الله صلی الله علیه وسلم عثمان بن عفان کما هاجر لوط الی

ابراهیم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دخلت انا وابو بکر الغار فاجتمعت العنکبوت

فنسجت بالباب فلم ... عن ابی قلابة ان عمر بن الخطاب سمع رجلا یقرا رکبا فاستمع ...

فقال عمر لرجل اكتب لي من هذا الكتاب قال نعم فاشترى اديما فهيأه ثم جاء به اليه فنسخ له في ظهره وبطنه
ثم اتى به النبي صلى الله عليه وسلم فجعل يقرأه عليه وجعل وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم يتلون فضرب رجل
من الانصار بيده الكتاب وقال ثكلتك امك يا ابن الخطاب الا ترى وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم منذ اليوم وانت
تقرأ عليه هذا الكتاب فقال النبي صلى الله عليه وسلم عند ذلك انما بعثت فاتحا وخاتما واعطيت جوامع الكلم
وخواتمه واختصر لي الحديث اختصارا فلا يهلكنكم المتهوكون قال الله تعالى غلبت الروم في ادنى الارض
وهم من بعد غلبهم سيغلبون في بضع سنين لله الامر من قبل ومن بعد ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر من
يشاء وهو العزيز الرحيم اينجا قرا مختلف اند جمهور غلبت بصيغه معلوم وسيغلبون بصيغه مجهول خوانند وجمعي
غلبت بصيغه مجهول وسيغلبون بصيغه معلوم قرائت كنند ودر وجه اول بشارت است بفتح مسلمين روم را واين در
زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم واقع نشد بلكه در زمان شيخين صورت گرفت وانجاز مواعيد الهى بر دست
خليفه يكى از خواص خلافت خاصه است اخرج الترمذي والحاكم وصححه عن ابن عباس في قوله الم غلبت
الروم قال غلبت وغلبت قال كان المشركون يحبون ان تظهر فارس على الروم لانهم اصحاب اوثان وكان
المسلمون يحبون ان تظهر الروم على فارس لانهم اصحاب كتاب فذكروه لابي بكر فذكره ابو بكر لرسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انهم سيغلبون فذكره ابو بكر لهم فقالوا اجعل
بيننا وبينك اجلا فان ظهرنا كان لنا كذا وكذا وان ظهرتم كان لكم كذا وكذا فجعل بينهم اجلا خمس
سنين فلم يظهروا فذكر ذلك ابو بكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الا جعلته اراه قال دون العشرة
فظهرت الروم بعد ذلك فذلك قوله الم غلبت الروم فغلبت ثم غلبت بعد يقول الله لله الامر من
قبل ومن بعد ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله قال سفيان سمعت انهم ظهروا عليهم يوم بدر ولهذه القصة
طرق متعددة مستفيضة عن ابن مسعود والبراء بن عازب ونيار بن مكرم الاسلمي ورواه ايضا مرسلا
الزهري وقتادة وعكرمة عن ابن عباس قال قال عمر اما الحمد فقد عرفناه فقد تحمد الخلائق بعضهم بعضا
واما لا اله الا الله فقد عرفناها فقد عبدت الالهة من دون الله واما الله اكبر فقد يكبر المصلي واما سبحان
الله فما هو فقال رجل من القوم الله اعلم فقال عمر قد شقي عمر ان لم يكن يعلم ان الله اعلم فقال علي يا امير

المنتقمون انتقام ممتنع انه تعالی [illegible] والایه مفرع الخلق [illegible] العقاب [illegible] عن

سلم عن انس [illegible] ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک قتلی بدر ثلثة ایام حتی جیفوا ثم اتاهم فقام

علیهم فقال یا امیة بن خلف یا ابا جهل بن هشام یا عتبة بن ربیعة یا شیبة [illegible] وعد ربکم حقا فسمع

عمر صوته فقال یا رسول الله تنادیهم بعد ثلث وهل یسمعون [illegible] انک لا تسمع الموتی فقال والذی

نفسی بیده ما انتم باسمع منهم ولکنهم لا یطیقون ان یجیبوا [illegible] عن ابی جعفر فقیر گوید خدای تعالی

در سوره [illegible] باین مراد [illegible] بیان میفرماید و لا بد [illegible] دو فریق در وقت نزول

[illegible] موجود بودند این سوره مکیه است [illegible] احسان که صفت [illegible] اقامه صلوة است

و ایتاء زکوة و ایمان کردن با آخرت اثبات میفرماید و قرآن را هدایت و رحمت برای [illegible]

میداند [illegible] و عذاب [illegible] جمعی دیگر را اشترا لهو الحدیث و اضلال و استهزا

با آیات الله و اعراض از قبول قرآن [illegible] می‌بندد باز فقیر گوید که این آیات تشریف

عظیم است برای سابق مومنین از مهاجرین اولین که در وقت نزول سوره بشرف اسلام و جهاد

با کفار موصوف و مشهور بودند [illegible] من فضیلة و قال الله تعالی ولقد آتینا موسی الکتاب فلا

تکن فی مریة من لقائه وجعلناه هدی لبنی اسرائیل وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا

یوقنون فقیر گوید یعنی خدا تعالی میفرماید و هر آیینه دادیم موسی را کتاب پس مباش در شبهه [illegible]

[illegible] که مراد از کتاب اول توریت است [illegible] از کتاب ثانی قرآن عظیم [illegible]

[illegible] و جعلناه هدی [illegible] و ساختیم توریت را هدایت برای بنی اسرائیل

و ساختیم از بنی اسرائیل پیشوایان که راه می‌نمودند [illegible] ما چون صبر کردند و بآیات ما یقین می‌آوردند

باز فقیر میگوید در اصل کلام ذکر مومنین [illegible] فرمود [illegible] بآیاتنا الذین اذا ذکروا بها [illegible]

فرق در میعاد [illegible] که ظرف [illegible] واقع شده انذار [illegible] افمن کان مومنا

کمن کان فاسقا لا یستوون بعد از آن تشبیه داد حالة آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بحال حضرت

موسی که [illegible] ازین [illegible] حضرت موسی توریت دادیم [illegible] بنی اسرائیل کردانیدیم [illegible] قرآن

دادیم

داديم و اگر ابتدای امت موعود کرده ایم محل استبعاد نیست و از تجلی امر با جمعی یا ایشان ساختیم چون استحقاق

امامت پیدا کردند بحجر رسانیدیم و مجاهده کفار و دعوت یقین [illegible] اگر از مومنین کاملین جمعی را امامت

تو امام ساختیم و بدست ایشان عالمی را مهتدی کردانیم [illegible] و در بنا آیه [illegible] سیاق و سیاق ایشان

خفی [illegible] با امت موعود [illegible] غرض صحیح [illegible] استحقاق [illegible] ظاهر و دیده می بینید

[illegible] بار است این قال الله تعالی ولما رای المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله

ورسوله وما زادهم الا ایمانا وتسلیما من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم

من ینتظر وما بدلوا تبدیلا لیجزی الله الصادقین بصدقهم ویعذب المنافقین ان شاء او یتوب علیهم ان الله کان

غفورا رحیما تفسیر گوید یعنی [illegible] این آیه در قصه احزاب نازل شده ولما رای المؤمنون الاحزاب و چون بدیدند

مسلمانان احزاب مشرکین را گفتند این آنچه وعده داد ما را خدای و رسول او و راست فرمود خدا و رسول

او [illegible] کرده اند احزاب مشرکین [illegible] با بیدار داشتن [illegible] یعنی آنحضرت صلی

الله علیه وسلم خبر داده که [illegible] از دست کافران [illegible] آنگاه بعد از آن فتح و نصرت نصیب

ما خواهد شد و تلک الایام نداولها بین الناس چون مومنان [illegible] دیدند دانستند که [illegible] الله موعود

با نجاز رسید [illegible] ضعف [illegible] و ما زادهم الا ایمانا وتسلیما تمام شد من المؤمنین رجال از مسلمانان جمعی هستند که

راست کردند با خدا آنچه بر آن [illegible] بودند با خدای عزوجل یعنی ثبات قدم در مواطن حرب [illegible]

[illegible] البیان کسی [illegible] که انجام رسانیدند نذر خود را [illegible] کسی هست که انتظار میکشد [illegible]

نذر خود را یعنی [illegible] مومنین با خدا عهد بستند که [illegible] اعلای کلمة الله [illegible] جمیل [illegible] در مواقع

حرب ثابت قدم باشند پس گروهی از ایشان آنچه کردند [illegible] و باتمام رسانیدند یعنی شهید شدند

با غیر اینها اعلاء کلمة الله که بوقوع آمد [illegible] دیگر بود اگر چه باقی ماندند [illegible]

در انتظار اعلای کلمة الله هستند یعنی باقی ماندند [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] وفات وی صلی الله

علیه وسلم [illegible] اعلای کلمة الله و ادای اسلام [illegible] باز [illegible] گوید در بعضی آیات تشریف عظیم است برای [illegible] که در

غزوه احزاب [illegible] استقامت نمودند [illegible] شرک [illegible]

ولما نار خفيت بالكلية ونحو كان ما حدث به ولا يجيء بعدها ... كانا بالطلوع جوا بعد آبد أخرج الحجاج
ومسلم عن ابن عباس أن عمر ... الله تعالى عليه قال يا أيها الناس لا تخدعن عن آية الرجم فإنها الحق
في كتاب الله وقد قرأناها وإنه ذهبت في قرآن كثير ذهب مع محمد صلى الله عليه وسلم وآية ذلك أن النبي صلى الله
عليه وسلم قد رجم وأن أبا بكر قد رجم ورجمت بعدهما وإنه سيجيء قوم من هذه الأمة يكذبون بالرجم وقد يجيء
ذكره عبد الرحمن بن عوف وسعيد بن المسيب ... عن كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزني عن
أبيه عن جده قال خط رسول الله صلى الله عليه وسلم الخندق عام الأحزاب فخرجت لنا من الخندق صخرة بيضاء
مدورة فكسرت حديدنا وشقت علينا فشكونا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأخذ المعول من سلمان
فضرب الصخرة ضربة صدعها وبرقت منها برقة أضاء ما بين لابتي المدينة حتى لكأن مصباحا في
جوف بيت الليل المظلم فكبر رسول الله صلى الله عليه وسلم وكبر المسلمون ثم ضربها الثانية فصدعها وبرق منها
برقة أضاء ما بين لابتيها فكبر وكبر المسلمون فسألناه فقال أضاء لي في الأولى قصور الحيرة ومدائن
كسرى كأنها أنياب الكلاب فأخبرني جبريل أن أمتي ظاهرة عليها وأضاء لي في الثانية القصور الحمر
من أرض الروم كأنها أنياب الكلاب فأخبرني جبريل أن أمتي ظاهرة عليها فأبشروا بالنصر فاستبشر
المسلمون وقالوا الحمد لله موعد صادق بأن وعدنا النصر بعد الحصر فطلعت الأحزاب فقال المسلمون هذا ما وعدنا
الله ورسوله وصدق الله ورسوله وما زادهم إلا إيمانا وتسليما وقال المنافقون ألا تعجبون يحدثكم
ويمنيكم الباطل ويخبركم أنه يبصر من يثرب قصور الحيرة ومدائن كسرى وأنها تفتح لكم وأنتم تحفرون الخندق
ولا تستطيعون أن تبرزوا وأنزل القرآن وإذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله إلا
غرورا وعن البراء بن عازب نحوه وعن قتادة قال هم عمر بن الخطاب أن ينهى عن الحبرة من صباغ
البول فقال له رجل أليس قد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبسها قال عمر بلى قال الرجل ألم يقل
الله لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة وعن ابن عباس أن عمر أكب على الركن فقال إني لأعلم أنك
حجر ولو لم أر حبي صلى الله عليه وسلم قبلك واستلمك ما استلمتك ولا قبلتك لقد كان لكم في رسول الله
أسوة حسنة وعن يعلى بن أمية قال طفت مع عمر فلما كنت عند الركن الذي يلي الباب مما يلي الحجر أخذت

بيت ليستلم فقال اما طفت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت بلى قال فهل رأيته يستلم قلت لا قال فتجاوز
عنك فان لكم في رسول الله صلى الله عليه وسلم اسوة حسنة عن وهب بن عطاء انه قال قلت لعائشة ام المؤمنين يا بنة
وعائشة بنت طلحة وهي تقول لامها اسماء انا خير منك وابي خير من ابيك فجعلت اسماء تشتمها وتقول انت خير مني
فقالت عائشة الا اقضي بينكما قالت بلى قالت فان ابا بكر دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له انت عتيق
الله من النار قالت فمن يومئذ سمي عتيقا ثم دخل طلحة فقال انت يا طلحة ممن قضى نحبه عن جابر قال اقبل ابو
بكر يستأذن على رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس ببابه جلوس والنبي صلى الله عليه وسلم جالس فلم يؤذن له ثم
اقبل عمر فاستأذن فلم يؤذن له ثم اذن لابي بكر وعمر فدخلا والنبي صلى الله عليه وسلم جالس وحوله نساؤه وهو ساكت
فقال عمر لاكلمن النبي صلى الله عليه وسلم لعله يضحك فقال عمر يا رسول الله لو رأيت ابنة زيد امرأة عمر سألتني
النفقة آنفا فوجأت عنقها فضحك النبي صلى الله عليه وسلم حتى بدا ناجذه وقال هن حولي يسألنني النفقة
فقام ابو بكر الى عائشة ليضربها وقام عمر الى حفصة كلاهما يقولان تسألان النبي صلى الله عليه وسلم ما ليس عنده
فنهاهما رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلن نساؤه والله لا نسأل رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد هذا المجلس
ما ليس عنده قال وانزل الله الخيار فبدأ بعائشة فقال اني ذاكر لك امرا ما احب ان تعجلي فيه حتى تستأمري
ابويك قالت ما هو فتلا عليها يا ايها النبي قل لازواجك الآية قالت عائشة افيك استأمر ابوي بل اختار
الله ورسوله واسألك ان لا تذكر لامرأة من نسائك ما اخترت فقال ان الله لم يبعثني معنفا ولكن
بعثني معلما ميسرا لا تسألني امرأة منهن عما اخترت الا اخبرتها عن عمر قال استعينوا على النساء بالعري
ان احداهن اذا كثرت ثيابها وحسنت زينتها اعجبها الخروج عن معاذ عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان رجلا سأله فقال اي المجاهدين اعظم اجرا قال اكثرهم لله ذكرا قال فاي الصائمين اعظم اجرا قال اكثرهم لله
ذكرا ثم ذكر الصلوة والزكوة والحج والصدقة كل ذلك ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اكثرهم لله ذكرا
فقال ابو بكر لعمر يا ابا حفص ذهب الذاكرون بكل خير فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجل عن مجاهد قال لما نزلت
ان الله وملائكته يصلون على النبي قال ابو بكر يا رسول الله ما انزل الله عليك خيرا الا اشركنا فيه فنزلت
هو الذي يصلي عليكم وملائكته اخرجه الترمذي وحسنه الحاكم وصححه عن ام هانئ بنت ابي طالب قالت خطبني رسول

رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعتذرت اليه فعذرني فانزل الله يا ايها النبي انا احللنا لك ازواجك
الى قوله هاجرن معك قالت فلم اكن احل له لاني لم اهاجر كنت من الطلقاء وعن ابي صالح مولى ام هانئ قال خطب
رسول الله صلى الله عليه وسلم ام هانئ بنت ابي طالب فقالت يا رسول الله اني مؤتمة وبني صغار فلما ادرك بنوها
عرضت نفسها عليه فقال اما الآن فلا لان الله انزل علي يا ايها النبي انا احللنا لك ازواجك الى قوله اللاتي
هاجرن معك ولم تكن من المهاجرات وعن انس قال قال عمر بن الخطاب يا رسول الله يدخل عليك البر والفاجر
فلو امرت امهات المؤمنين بالحجاب فانزل الله آية الحجاب وعن ابن عباس قال دخل رجل على النبي صلى الله
عليه وسلم فاطال الجلوس فقام النبي صلى الله عليه وسلم مرارا كي يتبعه فيقوم فلم يفعل فدخل عمر فرأى الرجل
وعرف الكراهية في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم لمقعده فقال لعلك آذيت النبي صلى الله عليه
وسلم ففطن الرجل فقام فقال النبي صلى الله عليه وسلم لقد قمت مرارا كي يتبعني فلم يفعل فقال عمر لو
اتخذت حجابا فان نساءك لسن كسائر النساء وهو اطهر لقلوبهن فانزل الله يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا
بيوت النبي الآية فارسل الى عمر فاخبره بذلك وعن عائشة قالت كنت آكل مع النبي صلى الله عليه
وسلم في قعب فمر عمر فدعاه فاكل فاصابت يده اصبعي فقال عمر اوه لو اطاع فيكن ما رأتكن عين
فنزلت آية الحجاب وعن عائشة ان ازواج النبي صلى الله عليه وسلم كن يخرجن بالليل اذا تبرزن
الى المناصع وهو صعيد افيح وكان عمر بن الخطاب يقول لرسول الله صلى الله عليه وسلم احجب نساءك
فلم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعل فخرجت سودة بنت زمعة ليلة من الليالي عشاء وكانت
امرأة طويلة فناداها بصوته الاعلى قد عرفناك يا سودة حرصا على ان ينزل الحجاب فانزل الله الحجاب
قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي الآية وعن ابن مسعود قال فضل الناس عمر بن
الخطاب باربع بذكره الاسارى يوم بدر امر بقتلهم فانزل الله لولا كتاب من الله سبق لمسكم الآية
وبذكره الحجاب امر نساء النبي صلى الله عليه وسلم ان يحتجبن فقالت له زينب وانك لتغار علينا يا ابن
الخطاب والوحي ينزل في بيوتنا فانزل الله واذا سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء حجاب
وبدعوة النبي صلى الله عليه وسلم اللهم ايد الاسلام بعمر وبرأيه في ابي بكر كان اول الناس بايعه

عن ابي بكر الصديق قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فجاء رجل فسلم فرد النبي صلى الله عليه وسلم
واطلق وجهه واجلسه الى جنبه فلما قضى الرجل حاجته نهض فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر هذا الرجل
يرفع له كل يوم كعمل اهل الارض قلت ولم ذاك قال انه كلما اصبح صلى علي عشرة مرات كصلوة الخلق
اجمع قلت وما ذاك قال يقول اللهم صل على محمد النبي عدد من صلى عليه من خلقك وصل على محمد النبي كما ينبغي لنا
ان نصلي عليه وصل على محمد النبي كما امرتنا ان نصلي عليه وعن ابي بكر الصديق قال الصلوة على النبي صلى الله
عليه وسلم امحق للخطايا من الماء للنار والسلام على النبي صلى الله عليه وسلم افضل من عتق الرقاب
وحب رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل من مهج الانفس او قال من ضرب السيف في سبيل الله وعن قتادة
في الاية قال اياكم واذى المؤمنين فان الله يحوطه ويغضب له وقد زعموا ان عمر بن الخطاب قرأها
ذات يوم فافزعه ذلك حتى ذهب الى ابي بن كعب فدخل عليه فقال يا ابا المنذر اني قرأت اية من كتاب
الله فوقعت مني كل موقع والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات والله اني لاعاقبهم واضربهم فقال
انك لست منهم انما انت مؤدب انما انت معلم وعن الشعبي ان عمر بن الخطاب قال اني لابغض
فلانا فقيل للرجل ما شان عمر يبغضك فلما كثر القوم في الدرجات قال يا عمر افتقت في الاسلام
فتقا قال لا قال فجنيت جناية قال لا قال احدثت حدثا قال لا قال فعلام تبغضني وقال الله والذين
يؤذون المؤمنين والمؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبينا فقد اذيتني فلا
غفرها الله لك فقال عمر صدق والله ما فتق فتقا ولا ولا فاغفرها لي فلم يزل به حتى غفر له وعن ابي
قلابة قال كان عمر بن الخطاب لا يدع في خلافته امة تقنع ويقول انما القناع للحرائر لكيلا يؤذين وعن
انس قال رأى عمر جارية متقنعة فضربها بدرته وقال القي القناع لا تشبهين بالحرائر قال الله تعالى
وما ارسلنا في قرية من نذير الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به كافرون وقالوا نحن اكثر اموالا واولادا
وما نحن بمعذبين قل ان ربي يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر ولكن اكثر الناس لا يعلمون وما اموالكم ولا
اولادكم بالتي تقربكم عندنا زلفى الا من امن وعمل صالحا فاولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم
في الغرفات امنون والذين يسعون في اياتنا معاجزين اولئك في العذاب محضرون فقير گويد عفي عنه

شد انتهی و درین آیات بیان میفرماید شبهه از شبهات کفار را که اکثر اهل دنیا و سهو ضعفه گرفتار آن شبهه

یعنی نظر با موال و اولاد دعوی کرامت و فضیلت با وجود آن داشتن و درجات آخرت با فضیلت عنایت

بمراتب ظاهر می‌شناسند و جواب این شبهه را رسا و میفرماید قل ان ربی یبسط الرزق بگو بدرستیکه پروردگار من

فراخ میسازد روزی را برای هر که خواهد و تنگ میکند بر هر که خواهد لیکن اکثر مردمان نمیدانند حقیقت حال

را و نیست اموال شما و نه اولاد شما با چیزی که نزدیک گرداند شما را پیش ما نزدیک کردنی مگر کسی که ایمان آورد

و عمل نیک کرد آنجماعت مر ایشان راست جزای دو چندان بعوض آنچه عمل کردند و ایشان در غرفهای بلند از بهشت

مخلوقات ایمن باشند و آنانکه سعی میکنند در آیات ما عاجز کنندگان آن جماعت در عذاب حاضر کرده شدگان باشند

قبض سعی و با اسقاط مال و اولاد و جاه و نسب ... فضایل مسلمین مثل ایمان و اعمال صالحه ...

و اعمال صالحه ... در فضیلت مسلمانان اصلی عظیم است از اصول اسلام عن ابراهیم التیمی قال قال رجل عند عمر اللهم

اجعلنی من القلیل فقال عمر ما هذا الدعاء الذی تدعو قال انی سمعت الله یقول وقلیل من عبادی الشکور

فانا ادعو الله ان یجعلنی من ذلک القلیل فقال عمر کل الناس اعلم منک یا عمر وعنه قال سمع عمر رجلا یقول

اللهم اجعلنی من القلیل فقال یا عبد الله ما هذا قال سمعت الله یقول وما آمن معه الا قلیل وقلیل من عبادی

الشکور وذکر آیة اخری فقال عمر کل احد افقه منک یا عمر قال الله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا

من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر

... عذاب حق تعالی در اول کلام فضیلت جمعی که تلاوت کتاب الله میکنند و اقامت صلاة و انفاق در سر

و علانیه بجا می‌آرند بیان میفرماید و اجر جزیل برای ایشان مقرر مینماید بعد از این ارشاد می‌کند که

قرآن عظیم حق است بسوی تو وحی فرستادیم آنرا موافق کتابهای پیشین بعد از آن میفرماید ثم اورثنا الکتاب

یعنی بعد از آنکه قرآن را بتو وحی فرستادیم وارث قرآن ساختیم امت برگزیده از بندگان خود میان ایشان

کسی است که ظلم کرده است بر نفس خود بارتکاب معصیت با ندامت میکنند و بعض از ایشان میانه‌رو است

و بعض از ایشان کسی که پیشی گیرنده است بجانب بهترین حالتها بحکم و توفیق خدای تعالی این است فضل کبیر

بعد از آن ثواب این سه مرتبه بیان می‌فرماید جنات عدن یدخلونها و عقوبت اعداء ایشان که بر

طرف مقابل افتاده اند ارشاد میفرماید الذین کفروا لا یقضی علیهم بانکه فقیر مسکین را این آیت با آیت
دیگر نفرست و تقسیم امت مرحومه بسه قسم اعلی بهمانقدر یعنی صدیقان و شهداء و صالحین الی آخرها
مقربین هم گویند و قسم اوسط مقتصد یعنی اصحاب الیمین و ابرار و قسم ادنی ظالم نفسه یعنی کسیکه شقاوت
دیانی درست کرده و هم وقتا فعال تقصیری از وی واقع شده و ندامت و بازگشت بجناب الهی نموده
انهمینا مده سابق بیان کردیم که خلافت خاصه وقتی متحقق شود که خلیفه از اقسام مقربین باشد و خلافت
منتسب شد از سابقین اولین باشد در طبقات مومنین باعتبار سوابق اسلامیه فقط مرتبت اخرج الضحاک عن ابن عباس
قال نزلت هذه الآیة افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا حیث قال النبی صلی الله علیه وسلم اللهم اعز دینک
بعمر بن الخطاب او بابی جهل بن هشام فهدی الله عمر واضل ابا جهل ففیهما انزلت وعن سعید بن المسیب قال وضع
عمر بن الخطاب للناس ثمانی عشرة کلمة حکم کلها ما عاقبت من عصی الله فیک بمثل ان تطیع الله فیه وضع امر اخیک
علی احسنه حتی یجیئک منه ما یغلبک ولا تظنن بکلمة خرجت من مسلم شرا وانت تجد لها فی الخیر محملا ومن
عرض نفسه للتهمة فلا یلومن من اساء به الظن ومن کتم سره کانت الخیرة فی یده وعلیک باخوان الصدق
تعش فی اکنافهم فانهم زینة فی الرخاء عدة فی البلاء وعلیک بالصدق وان قتلک ولا تعرض فیما
لا یعنیک ولا تسأل عما لم یکن فان فیما کان شغلا عما لم یکن ولا تطلبن حاجتک الی من لا یحب نجاحها لک
ولا تهاونن بالحلف الکاذب فیهلکک الله ولا تصحب الفجار لتعلم من فجورهم واعتزل عدوک واحذر
صدیقک الا الامین ولا امین الا من خشی الله وتخشع عند القبور وذل عند الطاعة واستعصم عند
المعصیة واستشر فی امرک الذین یخشون الله فان الله یقول انما یخشی الله من عباده العلماء وعن عمر بن
الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سابقنا سابق ومقتصدنا ناج وظالمنا مغفور له
وقرأ عمر فمنهم ظالم لنفسه الآیة وعن عثمان بن عفان انه انتزع بهذه الآیة ثم قال الا ان سابقنا اهل
جهادنا الا وان مقتصدنا اهل حضرنا وظالمنا اهل بدونا وعن صهیب سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول فی المهاجرین هم السابقون الشافعون المدلون علی ربهم والذی نفس محمد بیده انهم
لیأتون یوم القیمة وعلی عواتقهم السلاح فیقرعون باب الجنة فیقول لهم الخزنة من انتم فیقولون نحن

الموتى [illegible] فيقول لهم الخزنة ما لكم [illegible] تحشرون على [illegible] ويرفعون ايديهم الى السما فيقولون اي ربنا

تحاسب الله عز وجل [illegible] انا [illegible] والولد حتى كل [illegible] لهم اجنحة من ذهب مكللة بالزبرجد والياقوت

فيطيرون [illegible] فيقادون الى الجنة فذلك قوله وقالوا الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن الى قوله ولا يمسنا فيها

لغوب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فهم [illegible] بمنازلهم في الجنة اعرف بمنازلهم في الدنيا قال الله تع

وجاء من اقصى المدينة رجل يسعى قال يا قوم اتبعوا المرسلين اتبعوا من لا يسئلكم اجرا وهم مهتدون وفي تفسير

[illegible] اين آيت [illegible] ميكند كه [illegible] از غير [illegible] كه چون [illegible] قلب [illegible] ميشناسد [illegible]

[illegible] آدم [illegible] كلمه [illegible] جبرئيل كه [illegible] ميكويد گفت

[illegible] از صفات [illegible] عن ابي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم سورة يس تدعى في التورية المعمة تعم صاحبها بخير الدنيا والآخرة وتكابد عنه بلوى الدنيا

والآخرة وتدفع عنه اهاويل الآخرة وتدعى الدافعة والقاضية تدفع عن صاحبها كل سوء وتقضي

له كل حاجة من قراها عدلت عشرين حجة ومن سمعها عدلت له الف دينار في سبيل الله ومن كتبها ثم

شربها ادخلت جوفه الف دواء والف نور والف يقين والف بركة والف رحمة ونزعت

عنه كل غل وداء عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من زار

قبر والديه او احدهما في كل جمعة فقرأ عندهما يس غفر الله تعالى له بعدد كل حرف منها [illegible]

[illegible] مسعود الثقفي على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلم ثم استاذن ليرجع الى قومه

فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انهم قاتلوك فقال لو وجدوني نائما ما ايقظوني فرجع اليهم

فدعاهم الى الاسلام فعصوه واسمعوه من الاذى فلما طلع الفجر قام على غرفة فاذن بالصلوة

وتشهد فرماه رجل منهم بسهم فقتله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم حين بلغه قتله مثل عروة

مثل صاحب يس دعا قومه الى الله فقتلوه [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم كان [illegible]

والشيبة [illegible] فقال ابو بكر يا رسول الله [illegible] قال الساعة [illegible] الاسلام [illegible]

[illegible] فقال ابو بكر اشهد انك رسول الله ما علمناك الشعر وما ينبغي لك وعن عبد الرحمن بن [illegible] ان النبي

[illegible]

صلی الله علیه وسلم قال للعباس بن مرداس أرأيت قولك أصبح نهبي ونهب العبيد بين الأقرع وعيينة فقال ابو بكر بأبي أنت وأمي يا رسول الله ما أنت بشاعر ولا راوية ولا ينبغي لك إنما قال بين عيينة والأقرع

قال الله تعالى ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين إنهم لهم المنصورون وإن جندنا لهم الغالبون هر آئینه در ازل ثابت شده وعده ما برای بندگان فرستاده خود یعنی که هر آئینه ایشان اند یاری داده شده و هر آئینه لشکر ما غالب است فقیر گوید صحیح در تفسیر این آیت آنست که مراد لشکر مرسلین درین آیت آن جماعه اند که جهاد با کفار مامور شده اند نه آنکه بعض برای الزام حجت ایشان را خدای تعالی فرستاده پس بعد هم منصور اند در دنیا و آخرت و مراد از لشکر ما جماعه مسلمانان اند که داعیه نصرت پیغامبران و اعلاء کلمة الله در سینه قلوب ایشان منفوخ شده و این جماعه در عصر پیغامبر و بعد انتقال نبی صلی الله علیه وسلم برفیق اعلی موجود بوده اند پیغمبر درست اند بر مبعوث الیهم باشد فقیر گوید چون این وعده چون دیدیم که در تکون خلفا از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم داعیه اعلای کلمة الله منفوخ شده ایشان بر دوست و دشمن غالب آمدند بالبداهة دانسته شد که بشرف تخصیص جند ما مشرف اند و به المنصورین النعمان بن بشیر عن عمر بن الخطاب في قوله احشروا الذين ظلموا وأزواجهم قال أمثالهم الذين هم مثلهم يجيء أصحاب الربا مع الربا واصحاب الزنا مع اصحاب الزنا واصحاب الخمر مع اصحاب الخمر ازواج في الجنة وازواج في النار

قال الله تعالى أم نجعل الذين آمنوا وعملوا الصالحات كالمفسدين في الأرض أم نجعل المتقين كالفجار كتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته وليتذكر أولوا الألباب آیا می گردانیم آنان را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند مانند تباهی کنندگان در زمین یا میسازیم پرهیزکاران را مانند بدکاران قرآن کتابی است بابرکت که فرود آوردیم آنرا بسوی تو تا تامل کنند مردمان آیات او را و تا پند پذیرند خداوندان خرد فقیر گوید ظاهر آنست که مراد جمعی هستند که در زمان نزول سوره ایمان آورده بودند اینجا عدالت داخل اند در عموم چنانکه گفتند سبب نزول مراد بالقطع است از عمومات قرآن و چنین تشریف عظیم است برای مهاجرین اولین عن السائب بن يزيد قال صليت خلف عمر الفجر فقرأ بنا سورة ص فسجد فيها فلما قضى الصلوة قال له رجل يا أمير المؤمنين ومن عزائم السجود هذه فقال كان رسول الله

صلى الله عليه وسلم المسجد فيها عن ابي مريم قال لما قدم عمر الشام اتى محراب داود فصلى فيها فقرأ سورة ص فلما
انتهى الى السجدة سجد وعن عمر بن الخطاب انه سأل طلحة والزبير وكعبا وسلمان ما الخليفة من الملك فقال طلحة والزبير
ما ندري فقال سلمان الخليفة الذي يعدل في الرعية ويقسم بينهم بالسوية ويشفق عليهم شفقة الرجل على اهله
ويقضي بكتاب الله فقال كعب ما كنت احسب ان في المجلس احدا يعرف الخليفة من الملك غيري وعن سلمان ان
عمر قال له املك انا ام خليفة فقال سلمان ان انت جبيت من ارض المسلمين درهما او اقل او اكثر ثم وضعته
في غير حقه فانت ملك غير خليفة فاستعبر عمر وعن سفيان بن ابي العوجاء قال قال عمر بن الخطاب والله
ما ادري اخليفة انا ام ملك قال قائل يا امير المؤمنين ان بينهما فرقا قال ما هو قال الخليفة لا يأخذ الا
حقا ولا يضعه الا في حق وانت بحمد الله كذلك والملك يعسف الناس فيأخذ من هذا ويعطي هذا فسكت
عمر وعن معاوية انه كان يقول اذا جلس على المنبر يا ايها الناس ان الخلافة ليست بجمع المال ولا تفريقه
ولكن الخلافة العمل بالحق والحكم بالعدل واخذ الناس بامر الله واخرج البخاري عن ابن عمر قال قيل لعمر الا تستخلف
قال ان استخلف قل يا عباد الذين آمنوا اتقوا ربكم للذين احسنوا في هذه الدنيا حسنة وارض الله واسعة
انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب بعضى گويند كه در شان اين آيت تامل [illegible] رضي الله
عنهم كه كلمه للذين احسنوا في هذه الدنيا حسنة وارض الله واسعة اشارة بهجرت و هجرت
و [illegible] دست [illegible] كه هجرت كردند در مشاق آن صبر نمودند [illegible] اشارة بصابرين
ميكند من فضيلة مهاجرين اولين عن ابن عمر انه تلا هذه الآية امن هو قانت آناء الليل
ساجدا وقائما يحذر الآخرة الآية قال ذلك عثمان بن عفان وفي لفظ نزلت في عثمان بن عفان
وعن ابن عباس في قوله امن هو قانت آناء الليل ساجدا وقائما قال نزلت في عمار بن ياسر وفي رواية
ابن مسعود وعمار بن ياسر وسالم مولى ابي حذيفة وعن مجاهد في قوله وارض الله واسعة قال ارضي واسعة
فهاجروا واعتزلوا الاوثان وعن ابن عمر قال عشنا برهة من دهرنا وما نرى هذه الآية نزلت فينا
انك ميت وانهم ميتون ثم انكم يوم القيامة عند ربكم تختصمون فقلت لم نختصم انا نحن فلا نعبد الا اله
واحدا وديننا الاسلام وكتابنا القرآن لا نغيره ابدا ولا نحرف الكتاب وقبلتنا الكعبة

وما ادرينا او فيمن نزلت فواحد علنا جبينا فكيف نختصم حتى كان بعضنا يضرب بعضا بالسيف عرفت انها

نزلت فينا وعن ابراهيم النخعي قال لما نزلت هذه الآية انك ميت وانهم ميتون ثم انكم يوم القيمة عند ربكم

تختصمون قالوا وما خصومتنا ونحن اخوان فلما قتل عثمان بن عفان قالوا هذه خصومتنا بيننا وعن ابي

سعيد الخدري قال لما نزلت ثم انكم يوم القيمة عند ربكم تختصمون كنا نقول ربنا واحد ودينا واحد ونبينا

واحد فما هذه الخصومة فلما كان يوم صفين وشد بعضنا على بعض بالسيوف قلنا نعم هو هذا وعن علي

بن ابي طالب قال الذي جاء بالحق محمد وصدق به ابو بكر قال ابن عساكر كذا الرواية بالحق وعن ابي هريرة

والذي جاء بالصدق قال محمد صلى الله عليه وسلم وصدق به قال ابو بكر رضي الله عنه وعن سليم بن عامر ان عمر بن الخطاب

قال العجب من رؤيا الرجل انه يبيت فيرى الشيء لم يخطر له على بال فتكون رؤياه كالاخذ باليد ويرى الرجل

الرؤيا فلا تكون رؤياه شيئا فقال علي بن ابي طالب افلا اخبرك بذلك يا امير المؤمنين ان الله يقول الله

يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى

الى اجل مسمى فالله يتوفى الانفس كلها فما رأت وهي عنده في السماء فهي الرؤيا الصادقة وما رأت

اذا ارسلت الى اجسادها تلقتها الشياطين في الهواء فكذبتها واخبرتها بالاباطيل فكذبت فيها

فتعجب عمر من قوله وعن عمر بن الخطاب قال اتعدت انا وعياش بن ابي ربيعة وهشام بن العاص علينا

ان نهاجر الى المدينة فخرجت انا وعياش وفتن هشام بن العاص فافتتن فقدم على عياش اخواه ابو جهل

والحارث بن هشام فقالا ان امك قد نذرت ان لا يظلها ظل ولا يمس راسها غسل حتى تراك فقلت

والله ان يريدانك الا ان يفتناك عن دينك فاحذرهما به وفتنوه فافتتن قال فنزلت يا عبادي

الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله قال فكتبتها الى هشام واخرج ابن مردويه

عن ابن عمر قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات غداة فقال اني رأيت في غداتي هذه

كأني اعطيت بالمقاليد والموازين فاما المقاليد فهي المفاتيح واما الموازين فهي التي يوزن

بها فجيء بالموازين فوضعت فيما بين السماء والارض ثم وضعت في كفة فجيء بالامة فوضعت في

الكفة الاخرى فرجحت بهم ثم جيء بابي بكر فوضع في كفة والامة في كفة فوزنهم ثم جيء بعمر فوضع

عشر مرات في كفة فوزنتهم ثم جيء بعثمان فوضع في كفة وامتي في كفة فوزنتهم ثم رفعت الميزان وعن ابن

عمر ان عثمان بن عفان جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اخبرني عن مقاليد السموات والارض فقال

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم الاول والآخر و

الظاهر والباطن بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير من قالها اذا اصبح عشر مرات ودوام

اعطاه الله ست خصال اما اولهن فيحرس من ابليس وجنوده واما الثانية فيعطى قنطارا في الجنة واما

الثالثة فيتزوج من الحور العين واما الرابعة فيغفر له ذنوبه واما الخامسة فيكون مع ابراهيم في قبته واما

السادسة فيحضره اثنا عشر ملكا عند موته يبشرونه بالجنة ويزفونه من قبره الى الموقف فان اصابه

شيء من اهاويل يوم القيمة قالوا لا تخف انك من الآمنين ثم يحاسبه الله حسابا يسيرا ثم يؤمر به الى الجنة

يزفونه الى الجنة من موقفه كما يزف العروس حتى يدخلونه الجنة باذن الله والناس في شدة الحساب وعن

ابي هريرة قال سال عثمان بن عفان عن مقاليد السموات والارض فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر مقاليد السموات والارض ولا حول ولا قوة الا بالله كنوز العرش

وعن ابي عمر ان عثمان سال النبي صلى الله عليه وسلم عن تفسير مقاليد السموات والارض فقال له النبي صلى الله

عليه وسلم ما سالني عنها احد قبلك لا اله الا الله والله اكبر وسبحان الله وبحمده استغفر الله لا حول ولا قوة

الا بالله الاول والآخر والظاهر والباطن بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير اخرج البخاري ومسلم

عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من انفق زوجين من ماله في سبيل الله دعي من ابواب

الجنة والجنة ابواب فمن كان من اهل الصلوة دعي من باب الصلوة ومن كان من اهل الصيام دعي من باب

الريان ومن كان من اهل الصدقة دعي من باب الصدقة ومن كان من اهل الجهاد دعي من باب الجهاد فقال ابو بكر

يا رسول الله هل يدعى احد منها كلها قال نعم وارجو ان تكون منهم تفسير گويد خداى تعالى در سوره مؤمن ذكر

در سيرها وقصه مؤمن آل فرعون كرده است چنانكه براى حضرت موسى عليه الصلوة والسلام در قلب

او بگذشته وعزيمة اعلاى كلمة الله تعالى امام رحمة الله بر عمل عذر دارد او ... دستورى

... گفت ... خداى تعالى ...

باشند مؤمن آل فرعون داعیه جدال برای نسل و هضم نبیا الا کلمة الله عزوجل میسر بزند و این جماعه بهترین

امت محمد باشند و آنچه در آیات سابقه گفته شد الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون

به ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما و آنچه بعد این گفته میشود انا لننصر رسلنا

والذین آمنوا همه برین جماعه شریفه منطبق است باز تغییر کو یکجمعی از سابقین مؤمنین از مهاجرین و انصار

بالقطع معلوم شد که بهمین اسلوب [illegible] میکردند و نصرت دین بر دست ایشان واقع شد پس مطمح این

بشارات ایشان اند و مصداق این بشارات ایشان وهو المقصود عن یزید بن الاصم ان رجلا کان

ذا بأس وکان یفد الی عمر لبأسه وکان من اهل الشام وان عمر فقده فسأل عنه فقیل له تتابع فی هذا الشراب

فدعا عمر کاتبه فقال اکتب من عمر بن الخطاب الی فلان سلام علیک فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو

غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر ثم دعا وامّن من عنده ودعوا

له ان یقبل الله علیه بقلبه وان یتوب علیه فلما اتت الصحیفة الرجل جعل یقرأها ویقول غافر الذنب

قد وعدنی الله ان یغفر لی وقابل التوب شدید العقاب قد حذرنی الله عقابه ذی الطول والطول الخیر الکثیر

الیه المصیر فلم یزل یرددها علی نفسه حتی بکی ثم نزع فاحسن النزع فبلغ عمر امره فقال هکذا فاصنعوا اذا رأیتم

اخاکم زلّ زلة فسددوه ووفقوه وادعوا الله له ان یتوب علیه ولا تکونوا اعوانا للشیطان علیه وعن

قتادة قال کان شاب بالمدینة صاحب عبادة وکان عمر محبا له فانطلق الی مصر فتبدل لا یمتنع من شر

فقدم علی عمر بعض اهله فسأل عن الشاب فقال لا تسأل عنه قال لم قال انه فسد وخلع فکتب الیه عمر من عمر

الی فلان حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول

لا اله الا هو الیه المصیر فجعل یقرؤها علی نفسه فاقبل بخیر وعن ثابت البنانی قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب

فقال یا امیر المؤمنین انی قتلت فهل لی من توبة فقرأ علیه حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب

وقابل التوب فقال اعمل ولا تیأس وعن قتادة فی قوله وادخلهم جنات عدن قال ان عمر بن الخطاب

قال یا کعب ما عدن قال قصور من ذهب فی الجنة یسکنها النبیون والصدیقون وائمة العدل واخرج

البخاری عن عروة قال قلت لعبد الله بن عمرو بن العاص اخبرنی باشد شیء صنعه المشرکون برسول الله صلی

الله عليه وسلم قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بفناء الكعبة اذ اقبل عقبة بن ابي معيط فاخذ بمنكب
رسول الله صلى الله عليه وسلم ولوى ثوبه في عنقه فخنقه خنقا شديدا فاقبل ابو بكر فاخذ بمنكبه ودفعه
عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم وعن عمرو
بن العاص قال ما تنولوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا كان اشد من ان طاف بالبيت ضحى فلقوه
حين فرغ فاخذوا بمجامع ردائه وقالوا انت الذي تنهانا عما كان يعبد آباؤنا قال انا ذاك فقام
ابو بكر فالتزمه من ورائه ثم قال اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم وان يك
كاذبا فعليه كذبه وان يك صادقا يصبكم بعض الذي يعدكم ان الله لا يهدي من هو مسرف كذاب فاضت
ذلك وعيناه تسيحان حتى ارسلوه وعن انس بن مالك قال لقد ضربوا رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى
غشي عليه فقام ابو بكر فجعل ينادي ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله قالوا من هذا قالوا هذا
ابن ابي قحافة واخرج الحكيم الترمذي والبزار عن اسماء بنت ابي بكر نحوه وعن علي انه قال ايها
الناس اخبروني باشجع الناس قالوا لا نعلم فمن قال ابو بكر لقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم
واخذته قريش فهذا يجبه وهذا يتلتله وهم يقولون انت الذي جعلت الالهة الها واحدا قال
فوالله ما دنا منا احد الا ابو بكر يضرب هذا ويجأ هذا ويتلتل هذا ويقول ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول
ربي الله ثم رفع علي بردة كانت عليه فبكى حتى اخضلت لحيته ثم قال انشدكم الله امؤمن آل فرعون
خير ام ابو بكر فسكت القوم فقال الا تجيبون فوالله لساعة من ابي بكر خير من مؤمن آل فرعون ذاك
رجل يكتم ايمانه وهذا رجل اعلن ايمانه وعن ابي بكر الصديق قال حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان الدجال يخرج من ارض بالمشرق يقال لها خراسان يتبعه اقوام كأن وجوههم المجان المطرقة قال الله
تعالى ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة
التي كنتم توعدون نحن اولياؤكم في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ولكم فيها ما تشتهي انفسكم ولكم فيها ما تدعون
نزلا من غفور رحيم ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل صالحا وقال انني من المسلمين خبر میگوید حق تعالی
تو ارباب تحقیق که اقرار بتوحید کردند بعد از آن استقامت نمودند بر آن بیان میفرماید بعد از آن ابیان

نماز

تا بدانسته جماعه که از علما موحدین بدعوه الی الحق و عمل صالح متصف اند و ظاهر و باطن ایشان انقیاد
رب العزت هست این کلیه از کتاب الله معلوم شد اما از اکر شخصی را عقل ممیز باشد از احوال و اوصاف
اشخاص صحابه بتواتر ثابت شده دخول ان اشخاص درین کلیه بلا بهره دفتر اجماعه چون نمی تواند فهمید
بعد از ان احادیث مستفیضه و مشهوره در مناقب عثمان اتفاق می شاید آنچه فهم میگردد و در زمره
انکس که کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه داخل میتواند شد عن عمر بن الخطاب فی قوله و قالوا قلوبنا
في اكنة الآية قال لما قبلت قريش الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما يمنعكم من الاسلام فتسودوا
العرب فقالوا يا محمد ما نفقه ما تقول ولا نسمعه وان على قلوبنا لغلفا واخذ ابو جهل ثوبا فمد بينه
وبين النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد قلوبنا في اكنة مما تدعونا اليه وفي آذاننا وقر ومن بيننا
وبينك حجاب فقال لهم النبي صلى الله عليه وسلم ادعوكم الى خصلتين ان تشهدوا ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له واني رسول الله فلما سمعوا شهادة ان لا اله الا الله ولوا على ادبارهم نفورا وقالوا اجعل
الآلهة الها واحدا ان هذا لشيء عجاب وقال بعضهم لبعض امشوا واصبروا على آلهتكم ان هذا لشيء يراد
ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق ءانزل عليه الذكر من بيننا وهبط جبريل فقال
يا محمد ان الله يقرئك السلام أليس يزعم هؤلاء ان على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي آذانهم وقرا فليس يسمعون
قولك كيف واذا ذكرت ربك في القرآن وحده ولوا على ادبارهم نفورا لو كان كما زعموا لم
ينفروا ولكنهم كاذبون يسمعون ولا ينتفعون بذلك كراهية له فلما كان من الغد اقبل منهم سبعون
رجلا الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا يا محمد اعرض علينا الاسلام فلما عرض عليهم الاسلام اسلموا من
آخرهم فتبسم النبي صلى الله عليه وسلم قال الحمد لله بالامس تزعمون ان على قلوبكم غلفا وقلوبكم في
اكنة مما ندعوكم اليه وفي آذانكم وقرا واصبحتم اليوم مسلمين فقالوا يا رسول الله كذبنا والله بالامس لو
كان كذلك ما اهتدينا ابدا ولكن الله الصادق والعباد الكاذبون عليه وهو الغني ونحن الفقراء
اليه عن ابي بكر الصديق في قوله ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا قال الاستقامة ان لا
يشركوا بالله شيئا وعنه ابي بكر الصديق انه قال ما تقولون في هاتين الآيتين ان الذين قالوا ربنا الله

ثم استقاموا الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم فقالوا الذين قالوا ربنا الله ثم عملوا بها ثم استقاموا
على امره فلم يذنبوا فلم يلبسوا ايمانهم بظلم يذنبوا قال لقد حملتموها على امر شديد الذين آمنوا ولم يلبسوا
ايمانهم بظلم يقول بشرك الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلم يرجعوا الى عبادة الاوثان وعن عمر بن
الخطاب الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا بطاعته ولم يروغوا روغان الثعلب وعن عمر بن
الخطاب قال لو اطقت الاذان مع الخلافة لاذنت وعن عمر بن الخطاب قال ان هذا القرآن كلام الله
فضعوه على مواضعه ولا تتبعوا فيه هواكم وعن ابن عباس في قوله افمن يلقى في النار خير قال ابو جهل
بن هشام ام من يأتي آمنا يوم القيمة ابو بكر الصديق وعن بشير بن تميم قال نزلت هذه الآية في ابي جهل
وعمار بن ياسر افمن يلقى في النار خير ام من يأتي آمنا يوم القيمة وعن عكرمة مثله وعن ابن عباس في
قوله اعملوا ما شئتم قال هذا لاهل بدر خاصة وعن ابراهيم النخعي قال ذكر ان اسماء فرحت يوم بدر
فقيل اعملوا ما شئتم قال الله تعالى فما اوتيتم من شيء فمتاع الحيوة الدنيا وما عند الله خير وابقى
للذين آمنوا وعلى ربهم يتوكلون والذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش واذا ما غضبوا هم يغفرون والذين
استجابوا لربهم واقاموا الصلوة وامرهم شورى بينهم ومما رزقناهم ينفقون والذين اذا اصابهم البغي
هم ينتصرون وجزاء سيئة سيئة مثلها فمن عفى واصلح فاجره على الله انه لا يحب الظالمين ولمن انتصر
بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل انما السبيل على الذين يظلمون الناس ويبغون في الارض بغير الحق اولئك
لهم عذاب اليم ولمن صبر وغفر ان ذلك لمن عزم الامور فقیر گوید عفی عنه درین آیات تعریض است بجا
صحابه کرام خصوصا خلفا ذوی الاحترام واین مسئله از دقایق فهم قرآنست نخست این مقدمه
را بخاطر مستحضر میباید ساخت که تعریض بافراد معینه حاصل نشود تا آنکه لفظ بصیغه عام باشد ونقش
اوصاف خاصه وشخصی از میان افراد آن مفهوم عام مشهور باشد بوصفی چند انکه اولا بطریق
بآن فرد افتد بعد از آن باید دانست که وصف آمنوا وعلى ربهم يتوكلون از اوصاف مشهوره
مهاجرین اولین بود زیرا که در وقت غربت اسلام ایشان از ناملایمات قوم خود گذشتند واز خانهای
خود بر آمدند محض برای ایمان بعد از آن هجرت کردند وترک مکاسبی که هر یکی برای خود آماده داشت

نمودند

نمودند و در مهالک مسابقت ورزیدند بمجرد اعتماد بر وعده الهی و به صفت توکل بر جناب رب العزت
تبارک و تعالی و وصف والذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش و اذا ما غضبوا هم یغفرون بعد از اوصاف
سالفه ثابت است از انصار والذین تبوؤا الدار زیرا که معنی تهذیب آنست که خود همه تن
تابع عقل مطهر شود و هیچ نکند یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش اشاره بآنست و قوت شهویه
در فرمان عقل رام کرد و اذا ما غضبوا هم یغفرون رمز است بدان و کذا والذین استجابوا لربهم توصیف
صدیق اکبر زیرا که مشهور از صفات ایشان بود که دعوة الهی را اول مرتبه شنید و بقوت تصدیق
و کمال یقین تلقی نمود و در اقامت صلوة پایه بلند پیدا کرد تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را
از میان صحابه بامامت صلوة برگزید و کذا امرهم شوری بینهم اشارت بخلافت اعظم زیرا که از
اوصاف او آن بود که در زمان خلافت او جمیع امور بمشورة علمای صحابه انفصال یافت و معظم قواعد
در ملت اسلامیه همانست که باجماع و اتفاق ایشان منصوص شد و کذا مما رزقناهم
ینفقون کنایه است بحال ذی النورین زیرا که اشهر اوصاف او در اسلام کثرت انفاق است فی سبیل
الله و همین انفاق به بشارات عظیمه فائز گشت و به درجات عالیه ترقی یافت و کذا والذین اذا اصابهم
البغی هم ینتصرون منطبق است بر علی مرتضی زیرا که در ایام خلافت او امر بغی واقع شد و وی بآن منتصر
بود و مثال معاویه است و قوله تعالی جزاء سیئة سیئة مثلها و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل حاصل معنی آن تجویز انتقام
و تفضیل عفو و اصلاح و تسلی کریمه حسن مجتبی مخصوص است بآن و بلسان نبوت در استحسان آن معنی
ازو بآن قبیل ثنا فرموده ان ابنی هذا سید و سیصلح الله به بین فئتین عظیمتین من المسلمین و همین است
در رفع نزاع و لفظ اصلح دلالت میکند بر وجود اتفاق مسلمین و ارتفاع تفرقه از میان ایشان
و این بشارت است بخلافت معاویه بن ابی سفیان و انما السبیل علی الذین یظلمون الناس اشارت است بخوارج
و بنی امیه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب ایشان فرموده اند ستلقون بعدی اثرة
و لمن صبر و غفر اشاره است بجمعی از علمای احبار که ادراک آن زمان کردند و بر نهایت مدت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که از سلسله بیعت خلیفه وقت است نهی فرموده بر آن ثابت شدند و

با وجود کراهیة این اعمال و اظهار و الله اعلم بما فی کما روی عن ابی هریرة ان رجلا شتم ابا بکر والنبی

صلی الله علیه وسلم جالس فجعل النبی صلی الله علیه وسلم یتعجب و یتبسم فلما اکثر رد علیه بعض قوله فغضب النبی

صلی الله علیه وسلم وقام فلحقه ابو بکر فقال یا رسول الله کان یشتمنی وانت جالس فلما رددت علیه بعض

قوله غضبت وقمت قال انه کان معک ملک یرد عنک فلما رددت علیه بعض قوله وقع الشیطان فلم

اکن لاقعد مع الشیطان ثم قال یا ابا بکر ثلث کلهن حق ما من عبد ظلم بمظلمة فیغضی عنها لله الا اعزه الله

بها نصره وما فتح رجل باب عطیة یرید بها صلة الا زاده الله بها کثرة وما فتح رجل باب مسألة یرید

بها کثرة الا زاده الله بها قلة عن غیلان بن انس قال ابتاع ابو بکر جاریة اعجمیة من رجل فقد رآه

اعرابیا فحلف لیردها ابو بکر ان یقیلها فابت علیه واجبرت انها ثم رفع ذلک الی النبی صلی الله

علیه وسلم انها حلفت فغضب الله لها ان احدکم اذا سمع ذلک المسیح علیه السلام یعنی علی الله فردها الی

صاحبها الذی باعها قال الله تعالی فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون او نرینک الذی وعدناهم فانا

علیهم مقتدرون فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم وانه لذکر لک ولقومک

وسوف تسئلون یعنی اگر نقل کنیم از دار دنیا برفیق اعلی قبل از انجاز وعده فتح پس هرآینه

ما انتقام کشنده ایم از اصحاب کفار و اگر بنمائیم ترا آنچه وعده میدهیم دو در زیست پس هرآینه ما

برآن توانائیم پس چنگ زن بآنچه وحی فرستادیم بسوی تو هرآینه تو براه راستی و هرآینه

آنچه وحی فرستاده ایم شرف است ترا و قوم ترا و نزدیک است که از آن سوال کرده خواهید شد یا گویم

معنی چنین است و هرآینه قرآن پند است ترا و قوم ترا الی آخره تا ذکر کوید بظاهر تردید کرده

شد در آنکه خدا تعالی پیغامبر خود را پیش از انجاز موعود از عالم دنیا بردارد و خود منتقم گردد یا

شود که مضمون وعده است بحضور او نماید آنچه وعده میدهد در هر دو صورت تشویش را

هیچ طریق راه نمیدهد زیرا که تو براه راستی آنچه پیغمبر بالحق راست است آنچه وعده میدهی هست

و در علم خدا تعالی مقرر شده است پس مراد تنویع است که بعض موعود بحضور آنحضرت صلی الله علیه

وسلم بانجاز میرسد و بعض آن بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بظهور آید و از احادیث متواتره

کرکه

[illegible] آنکه احادیث ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] با صحابه [illegible]

[illegible] مشهور بود که خدا [illegible] چون [illegible] [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] [illegible] بعض [illegible] [illegible] آن قوم

مراد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خاص و معنی وانه لذکر لک ولقومک

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم

[illegible] عن محمد بن عثمان المخزومي ان قريشا قالت قيضوا

لكل رجل من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم رجلا يأخذه فقيضوا لابي بكر طلحة بن عبيد الله فأتاه وهو في القوم

فقال ابو بكر الى ما تدعوني قال ادعوك الى عبادة اللات والعزى قال ابو بكر وما اللات قال ربنا قال

وما العزى قال بنات الله فقال ابو بكر فمن امهم فسكت طلحة فلم يجب فقال طلحة لاصحابه اجيبوا الرجل فسكت

القوم فقال طلحة قم يا ابا بكر اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فانزل الله ومن يعش عن ذكر الرحمن

نقيض له شيطانا الاية عن عبد الرحمن بن مسعود العبدي قال قرأ علي بن ابي طالب الاية فانا منهم

منتقمون قال قد ذهب نبيه عليه السلام وبقيت نقمته في عدوه عن مجاهد في قوله وانه لذكر لك ولقومك

قال يقال ممن هذا الرجل فيقال من العرب فيقال من اي العرب فيقال من قريش فيقال من اي قريش فيقال

من بني هاشم وعن علي وابن عباس قالا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعرض نفسه على القبائل بمكة

ويعدهم الظهور فاذا قالوا لمن الملك بعدك امسك فلم يجبهم بشيء لانه لم يؤمر في ذلك بشيء حتى

نزلت وانه لذكر لك ولقومك فكان بعد اذا سئل قال لقريش فلا يجيبوه حتى قبلته الانصار على ذلك

وعن عدي بن حاتم قال كنت قاعدا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الا ان الله علم ما في قلبي من

حبي لقومي فبشرني فيهم فقال وانه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون فجعل الذكر والشرف لقومي في

كتابه ثم قال وانذر عشيرتك الاقربين واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين يعني قومي فالحمد لله الذي

[illegible] من قومي و [illegible] من قومي والا فهو من قولي ان الله قلب العصا [illegible]

[illegible] الشجرة المباركة التي جعلها الله [illegible]

[illegible] اصحابه [illegible] فقول الشريف الذي [illegible] الاسلام الذي

[illegible] سورة من كتاب الله [illegible]

ما رايته رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] الاية وانه [illegible]

من محمد عن ابي بكر او من عمه عن جده ابي بكر الصديق عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ينزل الله الى السماء الدنيا

ليلة النصف من شعبان فيغفر لكل شيء الا رجل مشرك او في قلبه شحناء وعن قتادة عن ابي حرب بن ابي

الاسود الدؤلي قال رفع الى عمر امراة ولدت لستة اشهر فسال عنها اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقال علي لا رجم عليها

بقوله

الا ترى انه تعالى يقول وحمله وفصاله ثلثون شهرا وقال وفصاله في عامين وكان الحمل هاهنا ستة اشهر فتركها عمر قال ثم

بلغنا انها ولدت اخر لستة اشهر [illegible] قلت [illegible] قلت اقرا

وحمله وفصاله ثلثون شهرا والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين قلت كم الحول قال سنة قال

قلت كم السنة قال اثنا عشر شهرا قلت فاربعة وعشرون شهرا حولان كاملان ويؤخر الله من الحمل ما شاء

ويقدم ما شاء قال فاستراح عمر الى قوله وعن ابي عبيدة مولى عبد الرحمن بن عوف قال رفعت امراة الى عثمان ولدت

لستة اشهر فقال عثمان قد رفعت الي امراة لا اراها الا جاءت بشر فقال ابن عباس اذا اكملت الرضاعة

كان الحمل ستة اشهر وقرا وحمله وفصاله ثلثون شهرا [illegible] وعن ابن عباس انه كان يقول

اذا ولدت المراة لتسعة اشهر كفاها من الرضاع احد وعشرون شهرا واذا ولدت لسبعة اشهر كفاها

من الرضاع ثلثة وعشرون شهرا واذا وضعت لستة اشهر فحولين كاملين لان الله يقول وحمله

وفصاله ثلثون شهرا عن ابن عباس قال انزلت هذه الاية في ابي بكر الصديق حتى اذا بلغ اشده وبلغ اربعين

سنة قال رب اوزعني الاية فاستجاب الله له فاسلم والداه جميعا واخوته وولده كلهم ونزلت

فيه ايضا فاما من اعطى واتقى الى اخر السورة عن مجاهد قال [illegible] ابو بكر عمر رضي الله عنهما [illegible]

يوم كشف ... [illegible] ... فيقال يا ... [illegible]
تأخذ حتى ... [illegible] ... يوم القيامة ... يوم ... في الدنيا
وتعالى ... [illegible] ... الميزان ... [illegible] ... يوم القيامة
[illegible] ... في الدنيا ... [illegible] ... الميزان ان الله ذكر اهل
الجنة ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... عليه وسلم ... الميزان ... [illegible] ... الشدة ...
... [illegible] ... الشدة ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... عن جابر بن عبد الله ... فقال ما هذا الدرهم قال
اريد ان اشتري ... [illegible] ... اما يريد احدكم ... هذه الآية اذهبتم
طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها ... [illegible] ... عن عمر ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... طيباتنا ... [illegible]
الله يقول اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها ... [illegible]
في الدنيا ... [illegible] ... ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ... وذكر
ان عمر بن الخطاب ... يقول لو شئت ... [illegible] ... طيباتي وذكر
... [illegible] ... قدم الشام ... [illegible] ... المسلمين الذين
[illegible] ... خبز الشعير فقال خالد بن الوليد لهم الجنة ... [illegible] ... عمر فقال ... [illegible]
... [illegible] ... بالجنة ... عن جابر بن عبد الله قال رأى عمر ... [illegible] ... فقال يا جابر
ما هذا قلت ... [illegible] ... فقال ... [illegible]
احدكم ان يطوي بطنه ... [illegible] ... هذه الآية اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا
... [illegible] ... قال ... [illegible] ... امير المؤمنين ... [illegible]

بسم الله ... وكان اذا قرب طعام انفاق فقال كم كانت ... فقال ... المؤمنين ... لي طعاما ... فاخذ ... طعام ... فقال ... امرت ...
... بعثها ... ثم امرت ... في ... فجعل ... امرها ... وامرت ...
فجعل في ... يكون ... فقال ... اني ... الطعام ...
... ان ... يوم القيامة لا ... طعامكم وقال الحسن ...
... على ... ابو موسى ... يوم ... فقالها ...
... قد ... وقال ...
... ذكر ... طعاما ... لو ... طعاما ... انا ...
... في ... فقال ...
... في ... الله ... يعني ... سوره ... نازل ...
مومنين ... كفار ... ميان فريق ...
... كه ... و ... بعضي ...
... مذكور ... شود ... اين ... فريق ... زمان ...
آنحضرت صلى الله عليه وسلم موجود بودند ... عموم ... مومنين ... كرده شد
... قوله الذين كفروا وصدوا وقوله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ...
... قوله يا ايها الذين آمنوا ان تنصروا الله ينصركم ... وجود ...
... قوى ... كه ... الذين آمنوا الآية
براي ايشان ... در مقابله ... گفته اند ... كان على ...
... انصار ... مراد ... الجنة التي وعد المتقون ...
... آيات ... كه ...
... فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم ... مفهوم ...

مگر آنکه خلافت راشده آنست که مقتضی باشد با صلاح فی الارض و دعوت اسلام و غیر چند از دیگر محل و حدود دینیه

و از انجمله و هو التصریح عن ابی بکر الصدیق عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال علیکم بلا اله الا الله و الاستغفار

فاکثروا منهما فان ابلیس قال اهلکت الناس بالذنوب و اهلکونی بلا اله الا الله و الاستغفار فلما رأیت ذلک

اهلکتهم بالاهواء و هم یحسبون انهم مهتدون و عن یحیی بن طلحة بن عبید الله قال رأی عمر طلحة حزینا فقال مالک

فقال انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انی لاعلم کلمة لا یقولها عبد عند موته الا فرج الله

عنه کربته و اشرق لونه فما منعنی ان اسأله عنها الا القدرة علیه حتی مات فقال عمر انی

اعلمها قال فما هی قال لا نعلم کلمة هی اعظم من کلمة امر بها عمه لا اله الا الله قال فهی و الله هی و عن عثمان بن عفان قال

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من مات و هو یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة و عن بریدة قال کنت جالسا

عند عمر اذ سمع صیاحا فقال یا یرفا انظر ما هذا الصوت فنظر ثم جاء فقال جاریة من قریش تباع امهاتها فقال

عمر ادع المهاجرین و الانصار فلم یمکث الا ساعة حتی امتلأت الدار و الحجرة فحمد الله و اثنی علیه ثم قال

اما بعد فهل تعلمونه کان فیما جاء به محمد صلی الله علیه و سلم القطیعة قالوا لا قال فانها قد اصبحت فیکم فاشیة

ثم قرأ فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم ثم قال و ای قطیعة اقطع من ان تباع

ام امرئ فیکم و قد اوسع الله لکم قالوا فاصنع ما بدا لک فکتب فی الآفاق ان لا یباع ام حر فانها قطیعة

رحم و انه لا یحل و عن عروة قال تلا رسول الله صلی الله علیه و سلم یوما افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب

اقفالها فقال شاب من اهل الیمن بل علیها اقفالها حتی یکون الله یفتحها او یفرجها فقال النبی صلی الله

علیه و سلم صدقت فما زال الشاب فی نفس عمر حتی ولی فاستعان به و عن سهل بن سعد قال تلا رسول الله

صلی الله علیه و سلم افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها فقال شاب عند النبی صلی الله علیه و سلم بلی و الله

علیها اقفالها حتی یکون الله هو یفتحها فلما ولی عمر سأل عن ذلک الشاب لیستعمله فقیل قد مات [illegible]

در سوره فتح دلایل باهره بر فضل اهل حدیبیه که خلفا از انجماعه اند ذکر میفرماید از انجمله هو الذی

انزل السکینة الآیتین و از انجمله ان الذین یبایعونک الآیة و از انجمله قل للمخلفین من الاعراب ستدعون

الی قوم اولی باس شدید الآیة که دلالت میکند بر وجود داعی بسوی جهاد در زمان مستقبل [illegible]

اجر حسنا جزا ظاهر فانت اجر و عذاب الیم بر عصیان و آن معنی از لوازم خلافت خاصه است و این علامت
مخصوصه است الا در حق خلفای ثلثه اسلم اسد لهم الا حق و این معنی مخصوص فصل سیوم محرر گشت و از کلمه
مستفاد باید محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم الآیه و این صفات مرضیه از لوازم خلافت
خاصه است و از آنجا میتوان گرفت که منطوق این آیه حق و حالات منطبق بر حالات ایشان منطبق ساخته شد
و حال برجوع خاطر منقسم میشود که ... مناسب ظاهر است عن عمر بن الخطاب قال کنا مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی سفر فسالته عن شیء ثلاث مرات فلم یرد علی فقلت لنفسی ثکلتک امک یا ابن الخطاب
نزرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلاث مرات فلم یرد علیک فحرکت بعیری ثم تقدمت امام الناس
وخشیت ان ینزل فی القرآن فما نشبت ان سمعت صارخا یصرخ بی فرجعت وانا اظن انه نزل فی شیء
فقال النبی صلی الله علیه وسلم لقد انزلت علی اللیلة سورة هی احب الی من الدنیا وما فیها انا فتحنا لک
فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر عن ابراهیم بن محمد بن المنتشر عن ابیه عن جده قال
کانت بیعة النبی صلی الله علیه وسلم حین انزل علیه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله الآیة فکانت
بیعة النبی صلی الله علیه وسلم التی بایع علیها الناس البیعة لله والطاعة للحق فکانت بیعة ابی بکر رضی الله عنه
ما اطعت الله فاذا عصیته فلا طاعة لی علیکم فکانت بیعة عمر بن الخطاب البیعة لله والطاعة للحق وکانت
بیعة عثمان البیعة لله والطاعة للحق قوله اولی باس شدید الی قوم هم فارس والروم و عن مجاهد فی
الآیة قال اعراب فارس و اکراد العجم عن ابن جریج فی قوله قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم قال
عمر بن الخطاب دعا اعراب المدینة جهینة و مزینة الذین کان النبی صلی الله علیه وسلم دعاهم الی خروجه
الی مکة دعاهم عمر بن الخطاب الی قتال فارس قال فان تطیعوا اذا دعاکم عمر تکون توبة لتخلفکم عن النبی صلی
الله علیه وسلم یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا اذا دعاکم عمر کما تولیتم من قبل اذ دعاکم النبی صلی
الله علیه وسلم یعذبکم عذابا الیما عن ابن عباس ستدعون الی قوم اولی باس شدید قال فارس والروم
عن سلمة بن الاکوع قال بینا نحن قائلون اذ نادی منادی رسول الله صلی الله علیه وسلم ایها الناس
البیعة البیعة نزل روح القدس فثرنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو تحت شجرة فبایعناه فذلک

قوله

قوله تعالى لقد رضي الله عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة [illegible] على الأخرى فقال

إن [illegible] البيت [illegible] فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] كذا وكذا

سنة ما كنت لأطوف حتى يطوف [illegible] وكان بلغ عمر بن الخطاب أن ناسا يأتون الشجرة التي بويع تحتها فأمر بها

فقطعت وعن جابر بن عبد الله قال كنا يوم الحديبية ألفا وأربعمائة فقال لنا رسول الله صلى الله عليه

وسلم أنتم خير أهل الأرض وعن عروة قال لما نزل النبي صلى الله عليه وسلم الحديبية فزعت قريش لنزوله عليهم

فأحب رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يبعث إليهم رجلا من أصحابه فدعا عمر بن الخطاب ليبعثه إليهم فقال يا

رسول الله إني لا آمنهم وليس بمكة أحد من بني كعب يغضب لي إن أوذيت فأرسل عثمان بن عفان فإن عشيرته

بها وإنه يبلغ لك ما أردت فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان فأرسله إلى قريش وقال أخبرهم أنا

لم نأت لقتال وإنما جئنا عمارا وادعهم إلى الإسلام وأمره أن يأتي رجالا بمكة مؤمنين ونساء مؤمنات

فيدخل عليهم ويبشرهم بالفتح ويخبرهم أن الله عز وجل وشيكا أن يظهر دينه بمكة حتى لا يستخفى فيها بالإيمان فانطلق

عثمان إلى قريش فأخبرهم فارتهنه المشركون فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى البيعة ونادى منادي

رسول الله صلى الله عليه وسلم ألا إن روح القدس قد نزل على رسول الله صلى الله عليه وسلم وأمر بالبيعة

فاخرجوا على اسم الله فبايعوه فثار المسلمون إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو تحت الشجرة فبايعوه

على أن لا يفروا أبدا فرعبهم الله فأرسلوا من كانوا ارتهنوا من المسلمين ودعوا إلى الموادعة والصلح

وعن جابر قال كنا يوم الحديبية ألفا وأربعمائة فبايعناه وعمر آخذ بيده تحت الشجرة وهي سمرة وقال

بايعناه على أن لا نفر ولم نبايعه على الموت وعن أنس قال لما أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم ببيعة الرضوان

كان عثمان بن عفان رسول رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى أهل مكة فبايع الناس فقال رسول الله صلى الله عليه

وسلم اللهم إن عثمان في حاجة الله وحاجة رسوله فضرب بإحدى يديه على الأخرى فكانت يد رسول

الله صلى الله عليه وسلم لعثمان خيرا من أيديهم لأنفسهم عن جابر ومسلم عن أم مبشر [illegible] النبي صلى الله عليه

وسلم قال لا يدخل النار أحد ممن بايع تحت الشجرة وعن أبي أمامة الباهلي قال لما نزلت لقد رضي الله

عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة قلت يا رسول الله أنا ممن بايعك تحت الشجرة قال يا أبا أمامة

[illegible] وفتحا قريبا قال خيبر حيث رجعوا من صلح الحديبية وعن مجاهد وعدكم الله
مغانم كثيرة تأخذونها قال المغانم الكثيرة التي وعدوا ما يأخذون حتى اليوم فعجل لكم هذه قال خيبر وعن
ابن عباس وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه يعني الفتح وقيل ابن عباس وعدكم الله مغانم كثيرة
تأخذونها فعجل لكم هذه يعني خيبر وكف أيدي الناس عنكم يعني أهل مكة أن يستحلوا حرم الله أو يستحل بكم وأنتم
حرم ولتكون آية للمؤمنين قال سنة لمن بعدكم وعن مروان والمسور بن مخرمة قالا انصرف رسول الله صلى
الله عليه وسلم عام الحديبية فنزلت عليه سورة الفتح فيما بين مكة والمدينة فأعطاه الله فيها خيبر وعدكم الله
مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه خيبر فقدم النبي صلى الله عليه وسلم في ذي الحجة فأقام بها حتى سار إلى خيبر
في المحرم فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بالرجيع واد بين غطفان وخيبر فتخوف أن يمدهم غطفان فبات
حتى أصبح فغدا عليهم وعن قتادة فعجل لكم هذه قال خيبر وكف أيدي الناس عنكم قال حفظ بيضتهم وعن
عيالهم بالمدينة حين ساروا من المدينة إلى خيبر وعن عطية فعجل لكم هذه قال فتح خيبر وعن ابن جريج
في قوله وكف أيدي الناس عنكم قال الحليفان أسد وغطفان عليهم عيينة بن حصن معه مالك بن عوف [illegible]
[illegible] جاءوا ينصرون أهل خيبر على بيرمونة فألقى الله في قلوبهم الرعب فانهزموا ولم يلقوا النبي صلى الله عليه
وسلم وفي قوله ولو قاتلكم الذين كفروا أسد وغطفان لولوا الأدبار حتى لكذا سنة الله تبديلا قال
سنة الله في الذين خلوا من قبل أنه لا يقاتل أحد نبيه إلا خذله الله فقتله أو رعبه فانهزم ولم يسمع
عدو إلا انهزموا واستسلموا وعن ابن عباس وأخرى لم تقدروا عليها قال هذه الفتوح التي تفتح إلى اليوم
عن أبي الأسود الديلي أن الزبير بن العوام لما قدم البصرة دخل بيت المال فإذا هو بصفراء وبيضاء
فقال يقول الله وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه وأخرى لم تقدروا عليها قد أحاط الله
بها فقال هذا لنا وعن علي [و] ابن عباس قالا في قوله وعدكم الله مغانم كثيرة [illegible] منه بعد خيبر تأخذونها
وتقسمونها فعجل لكم هذه منه ذلك خيبر وكف أيدي الناس قريشا عنكم بالصلح يوم الحديبية ولتكون آية
للمؤمنين شاهدا على ما بعدها ودليلا على إنجازها وأخرى لم تقدروا عليها علم وقتها أفتحها عليكم فارس
والروم قد أحاط الله بها قضى الله بها أنها لكم وعن عبد الرحمن بن أبي ليلى وأخرى لم تقدروا عليها قال

دارس [illegible]

فارس والروم وعن عطية واخرى لم تقدروا عليها قال فتح فارس وعن سهل بن حنيف انه قال يوم صفين
اتهموا انفسكم فلقد رأيتنا يوم الحديبية يعني الصلح الذي كان بين النبي صلى الله عليه وسلم وبين المشركين
ولو نرى قتالا لقاتلنا فجاء عمر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله السنا على الحق وهم على الباطل
قال بلى اليس قتلانا في الجنة وقتلاهم في النار قال بلى قال ففيم نعطي الدنية في ديننا ونرجع ولما يحكم
الله بيننا وبينهم فقال يا ابن الخطاب اني رسول الله ولن يضيعني الله ابدا فرجع متغيظا فلم يصبر حتى جاء
ابا بكر فقال يا ابا بكر السنا على الحق وهم على الباطل قال بلى قال اليس قتلانا في الجنة وقتلاهم في النار
قال بلى قال ففيم نعطي الدنية في ديننا قال يا ابن الخطاب انه رسول الله صلى الله عليه وسلم ولن يضيعه
الله ابدا فنزلت سورة الفتح فارسل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى عمر فاقرأه اياها قال يا رسول الله
افتح هو قال نعم وعن ابي ادريس عن ابي بن كعب انه كان يقرأ اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية
ولو حميتم كما حموا لفسد المسجد الحرام فانزل الله سكينته على رسوله فبلغ ذلك عمر فاشتد عليه فبعث اليه فدخل
عليه فدعا ناسا من اصحابه فيهم زيد بن ثابت فقال من يقرأ منكم سورة الفتح فقرأ زيد على قراءتنا اليوم
فغلظ له عمر فقال اتكلم قال تكلم فقال لقد علمت اني كنت ادخل على النبي صلى الله عليه وسلم ويقرئني وانت على
الباب فان احببت ان اقرئ الناس على ما اقرأني اقرأت والا لم اقرئ حرفا ما حييت قال بل
اقرئ الناس وعن حمران ان عثمان قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اني لاعلم كلمة لا يقولها عبد حقا
من قلبه الا حرم على النار فقال عمر بن الخطاب انا احدثكم ما هي كلمة الاخلاص التي الزمها الله محمدا واصحابه
وهي كلمة التقوى التي الاص عليها نبي الله عمه ابا طالب عند الموت شهادة ان لا اله الا الله وعن عائشة
قالت لما مات سعد بن معاذ حضره رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر فوالذي نفس محمد بيده اني
لاعرف بكاء ابي بكر من بكاء عمر وانا في حجرتي وكانوا كما قال الله رحماء بينهم قيل فكيف كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يصنع فقالت كانت عينه لا تدمع على احد ولكنه كان اذا وجد فانما هو آخذ بلحيته
وعن ابن عباس ذلك مثلهم في التوراة يعني نعتهم مكتوب في التوراة والانجيل قبل ان يخلق الله السموات
والارض وعن عمار مولى بني هاشم قال سألت ابا هريرة عن القدر قال اكتف منه باخر سورة الفتح

محمد رسول الله قال ابن ابی اوفی یعنی ان الله بعثهم قبل ان یخلقهم عن ابن عباس فی قوله کزرع قال اصل الزرع عبد
المطلب اخرج شطأه محمد صلی الله علیه وسلم فآزره بابی بکر فاستغلظ بعمر فاستوی بعثمان علی سوقه لیغیظ بهم
الکفار بعلی بن ابی طالب عن ابن عباس محمد رسول الله والذین معه ابو بکر اشداء علی الکفار عمر رحماء بینهم عثمان تراهم رکعا
سجدا علی یبتغون فضلا من الله ورضوانا طلحة والزبیر سیماهم فی وجوههم من اثر السجود عبد الرحمن بن عوف
وسعد بن ابی وقاص وابو عبیدة بن الجراح ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه فآزره بابی بکر فاستغلظ
بعمر فاستوی علی سوقه بعثمان یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار بعلی وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات
جمیع صحابه محمد صلی الله علیه وسلم خدای تعالی در سوره حجرات دلائل باهره بر فضل خلفا وکرامت ایشان
ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم
سبب ... مصداق آن بوده ... نقل ... انما المؤمنون الذین آمنوا بالله الآیة
در مقابل اعراض ... عبد الله بن الزبیر قال قدم رکب من بنی تمیم علی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال ابو بکر امّر القعقاع بن معبد وقال عمر بل امّر الاقرع بن حابس فقال ما اردت الا خلافی قال عمر ما اردت
خلافک فتماریا حتی ارتفعت اصواتهما فانزل الله یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله
حتی انقضت الآیة عن ابن ابی ملیکة قال کاد الخیران ان یهلکا ابو بکر وعمر رفعا اصواتهما عند النبی
صلی الله علیه وسلم حین قدم علیه رکب بنی تمیم فاشار احدهما بالاقرع بن حابس واشار الآخر برجل
فقال ابو بکر لعمر ما اردت الا خلافی قال ما اردت خلافک فارتفعت اصواتهما فی ذلک فانزل الله
یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیة قال ابن الزبیر فکان عمر لا یسمع رسول
الله صلی الله علیه وسلم بعد هذه الآیة حتی یستفهمه عن ابی بکر الصدیق قال لما نزلت هذه الآیة یا ایها
الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی قلت یا رسول الله والله لا اکلمک الا کاخی السرار
عن ابی هریرة قال لما نزلت ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله قال ابو بکر والذی انزل علیک
یا رسول الله لا اکلمک الا کاخی السرار حتی القی الله عن عطاء الخراسانی قال قدمت المدینة فلقیت
رجلا من الانصار قلت حدثنی حدیث ثابت بن قیس بن شماس قال قم معی فانطلقت حتی دخلنا

على امراة فقال الرجل ابنه وابنتها بنت ثابت بن قيس بن شماس فسلها عما بدا لك فقلت حدثيني قالت سمعت ابي

يقول لما انزل الله على رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي دخل بيته

واغلق عليه بابه وطفق يبكي ففقده رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما شان ثابت فقالوا يا رسول

الله ما ندري ما شانه غير انه اغلق باب بيته فهو يبكي فيه فارسل رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه فسأله ما شانك

قال يا رسول الله انزل الله عليك هذه الاية وانا شديد الصوت فاخاف ان اكون قد حبط عملي فقال لست

منهم بل تعيش بخير وتموت بخير قالت ثم انزل الله على نبيه ان الله لا يحب كل مختال فخور فاغلق عليه

بابه وطفق يبكي فيه ففقده رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال يا شان ثابت قالوا يا رسول الله والله

ما ندري ما شانه غير انه اغلق باب بيته وطفق يبكي فيه فارسل اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما شانك

فقال يا رسول الله انزل الله عليك ان الله لا يحب كل مختال فخور والله اني لاحب الجمال واحب ان اسود

قومي قال لست منهم بل تعيش حميدا وتقتل شهيدا ويدخلك الله الجنة بسلام قالت فلما كان يوم اليمامة

خرج مع خالد بن الوليد الى مسيلمة الكذاب فلما التقى اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فانكشفوا فقال

ثابت وسالم مولى ابي حذيفة ما هكذا كنا نقاتل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم حفر كل واحد منهما

حفرة ودخل عليهم القوم فثبتا حتى قتلا وكان على ثابت يومئذ درع له نفيسة فمر به رجل من المسلمين فاخذها

فبينا رجل من المسلمين نائم اذ اتاه ثابت بن قيس في منامه فقال اني اوصيك بوصية فاياك ان تقول

هذا حلم فتضيعه اني لما قتلت امس مر بي رجل من المسلمين فاخذ درعي ومنزله في اقصى العسكر وعند

خبائه فرس يستن في طوله وقد كفى على الدرع برمة وجعل فوق البرمة رحلا فات خالد بن الوليد فمره

ان يبعث الى درعي فياخذها واذا قدمت على خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبره ان علي من الدين كذا

وكذا وفلان من رقيقي عتيق وفلان فاياك ان تقول هذا حلم فتضيعه فاتى الرجل خالد بن الوليد فاخبره فبعث

الى الدرع فنظر الى خباء في اقصى العسكر فاذا عنده فرس يستن في طوله فنظر في الخباء فاذا ليس فيه احد

فدخلوا فرفعوا الرحل فاذا تحته برمة ثم رفعوا البرمة فاذا الدرع تحتها فاتوا به خالد بن الوليد فلما

قدموا المدينة حدث الرجل ابا بكر برؤياه فاجاز وصيته بعد موته ولا يعلم احد من المسلمين جوزت وصيته بعد موته

عشر باسعد فيستوبون ما عنتهم عن مجاهد قال كتب إلى عمر يا أمير المؤمنين رجل لا يشتهي المعصية ولا يعمل بها أفضل
أم رجل يشتهي المعصية ولا يعمل بها فكتب عمر إن الذين يشتهون ولا يعملون بها أولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى
لهم مغفرة وأجر عظيم وعن عمر بن الخطاب قال من عرض نفسه للتهمة فلا يلومن من أساء به الظن ومن كتم سره كانت الخيرة في
يده وضع أمر أخيك على أحسنه حتى يأتيك منه ما يغلبك ولا تظنن بكلمة خرجت من أخيك
سوءا وأنت تجد لها في الخير محملا وأكثر في اكتساب الإخوان فإنهم جنة عند الرخاء وعدة عند البلاء
... على قدر التقوى وشاور في أمرك الذين يخافون الله وعن عبد الرحمن بن عوف أنه حرس مع عمر بن
الخطاب ليلة بالمدينة فبينا هم يمشون شب لهم سراج في بيت فانطلقوا يؤمونه حتى إذا دنوا منه إذا باب مجاف على قوم لهم
فيه أصوات مرتفعة ولغط فقال عمر وأخذ بيد عبد الرحمن بن عوف أتدري بيت من هذا قال هذا بيت ربيعة
بن أمية بن خلف وهم الآن شرب فما ترى قال أرى أن قد أتينا ما نهى الله عنه قال الله ولا تجسسوا فقد
تجسسنا فانصرف عمر عنهم وتركهم وعن الشعبي أن عمر بن الخطاب فقد رجلا من أصحابه فقال لابن عوف انطلق إلى منزل
فلان فننظر فأتيا منزله فوجدا بابه مفتوحا وهو جالس وامرأته تصب له في إناء فتناوله إياه فقال عمر لابن
عوف هذا الذي شغله عنا فقال ابن عوف لعمر وما يدريك ما في الإناء فقال عمر أتخاف أن يكون هذا التجسس
قال بل هو التجسس قال وما التوبة من هذا قال لا تعلمه بما اطلعت عليه من أمره ولا يكونن في نفسك إلا خير ثم
انصرفا وعن الحسن قال أتى عمر بن الخطاب رجل فقال إن فلانا لا يصحو فدخل عليه عمر فقال إني لأجد ريح شراب
يا فلان أنت بهذا فقال الرجل يا ابن الخطاب وأنت بهذا ألم ينهك الله أن تجسس فعرفها عمر فانطلق وتركه
وعن ثور الكندي أن عمر بن الخطاب كان يعس بالمدينة من الليل فسمع صوت رجل في بيت يتغنى فتسور عليه
فوجد عنده امرأة وعنده خمر فقال يا عدو الله أظننت أن الله يسترك وأنت على معصية فقال
وأنت يا أمير المؤمنين لا تعجل علي إن أكن عصيت الله واحدة فقد عصيت الله في ثلاث قال ولا تجسسوا
وقد تجسست وقال وأتوا البيوت من أبوابها وقد تسورت علي ودخلت علي بغير إذن وقال الله
تعالى لا تدخلوا بيوتا حتى تستأنسوا وتسلموا على أهلها قال عمر فهل عندكم من خير إن عفوت عنك قال نعم
فعفا عنه وخرج وتركه وعن أنس قال كانت العرب يخدم بعضها بعضا في الأسفار وكان مع أبي بكر

ثم [illegible] فنام فاستيقظا ولم يهيئ لهما طعاما فقالا إن هذا لنؤوم فأيقظاه فقالا ائت رسول الله

صلى الله عليه وسلم فقل له إن أبا بكر وعمر يقرئانك السلام ويستأذنانك فقال ائذنا لهما فجاءا فقالا يا

رسول الله يا نبي الله ما [illegible] قال [illegible] والذي نفسي بيده إني لأرى لحمه بين ثناياكما فقالا استغفر لنا يا رسول

الله قال مراه فليستغفر لكما وعن عبد الرحمن بن أبي ليلى أن نبي الله صلى الله عليه وسلم كان في سفر ومعه أبو بكر وعمر

فأرسلوا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم يسألونه لحما فقال أوليس قد ظللتم من اللحم شباعا قالوا من أين فوالله

ما لنا باللحم عهد منذ أيام فقال من لحم صاحبكم الذي ذكرتم قالوا يا نبي الله إنما قلنا والله إنه لضعيف ما يعيننا

على شيء قال فلا تقولوا فرجع إليهم الرجل فأخبرهم بالذي قال فجاء أبو بكر فقال يا نبي الله طأ على صماخي

واستغفر لي ففعل فجاء عمر فقال يا نبي الله طأ على صماخي واستغفر لي ففعل عن عائشة قالت لما حضرت أبا بكر

الوفاة قلت وأبيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمة للأرامل قال أبو بكر وجاءت سكرة الحق بالموت

ذلك ما كنت منه تحيد [illegible] عن عبد الله البهي مولى الزبير بن العوام قال لما حضر

أبو بكر رضي الله عنه تمثلت عائشة بهذا البيت أعاذل ما يغني الحذار عن الفتى إذا حشرجت يوما وضاق بها الصدر

فقال أبو بكر ليس كذلك يا بنية ولكن قولي وجاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد

عن عثمان أنه قرأ وجاءت كل نفس معها سائق وشهيد قال سائق يسوقها إلى أمر الله وشهيد يشهد

عليها بما عملت عن عمر بن الخطاب في قوله وأدبار السجود قال الركعتان بعد المغرب وإدبار النجوم قال

الركعتان قبل الفجر عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا أول من تنشق عنه الأرض ثم أبو بكر

ثم عمر ثم آتي أهل البقيع فيحشرون معي ثم أنتظر أهل مكة وتلا ابن عمر يوم تشقق الأرض عنهم سراعا

الآية عن سعيد بن المسيب قال جاء صبيغ التميمي إلى عمر بن الخطاب فقال أخبرني عن الذاريات ذروا

قال هي الرياح ولولا أني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته قال فأخبرني عن الحاملات

وقرا قال هي السحاب ولولا أني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته قال فأخبرني عن

الجاريات يسرا قال هي السفن ولولا أني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته قال فأخبرني

عن المقسمات أمرا قال هي الملائكة ولولا أني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوله ما قلته ثم أمر

فضربه مائة وجعله في بيت فلما برأ دعاه فضربه مائة أخرى وحمله على قتب وكتب إلى أبي موسى الأشعري امنع
الناس من مجالسته فلم يزل كذلك حتى أتى أبا موسى فحلف له بالأيمان المغلظة ما يجد في نفسه مما كان يجد
شيئا فكتب في ذلك إلى عمر فكتب عمر ما إخاله إلا قد صدق فخل بينه وبين مجالسة الناس وعنه قال
سأل صبيغ التميمي عمر بن الخطاب عن الذاريات ذروا والمرسلات عرفا والنازعات غرقا فقال عمر
اكشف رأسك فإذا له ضفيرتان فقال والله لو وجدتك محلوقا لضربت عنقك وكتب إلى أبي موسى الأشعري
أن لا يجالسه مسلم ولا يكلمه وعن الحسن أن عمر بن الخطاب قرأ إن عذاب ربك لواقع فربا لها ربوة عيد منها
عشرين يوما وعن مالك بن مغول قال قرأ عمر والطور وكتاب مسطور في رق منشور قال قسم إلى هنا إن عذاب
ربك لواقع فبكى ثم بكى حتى عيد من وجعه ذلك عن عمر بن الخطاب أيها الناس إن الرأي إنما كان
من رسول الله صلى الله عليه وسلم مصيبا لأن الله كان يريه وإنما هو منا الظن والتكلف وإن الظن لا يغني
من الحق شيئا عن سبرة قال صلى بنا عمر بن الخطاب الفجر فقرأ في الركعة الأولى بسورة يوسف ثم قرأ في
الثانية بالنجم فسجد ثم قام فقرأ إذا زلزلت ثم ركع وعن أبي هريرة قال لما أنزل الله على نبيه بمكة
سيهزم الجمع ويولون الدبر قال عمر بن الخطاب قلت يا رسول الله أي جمع يهزم فلما كان يوم بدر
وانهزمت قريش نظرت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم في آثارهم مصلتا بالسيف وهو يقول
سيهزم الجمع ويولون الدبر فكانت ليوم بدر فأنزل الله فيهم حتى إذا أخذنا مترفيهم بالعذاب الآية
وأنزل الله ألم تر إلى الذين بدلوا نعمة الله كفرا الآية ورماهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فوسعتهم
الرمية وملأت أعينهم وأفواههم حتى إن الرجل ليقتل وهو يقذي عينه وفاه فأنزل الله وما رميت إذ
رميت ولكن الله رمى وعن عكرمة قال لما نزلت سيهزم الجمع ويولون الدبر قال عمر أي جمع
يهزم فلما كان يوم بدر رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يثب في الدرع وهو يقول سيهزم الجمع ويولون
الدبر فعرفت تأويلها يومئذ عن ابن شوذب في قوله ولمن خاف مقام ربه جنتان قال نزلت في أبي
بكر الصديق وعن عطاء أن أبا بكر الصديق ذكر ذات يوم وفكر في القيامة والموازين والجنة والنار
وصفوف الملائكة وطي السموات ونسف الجبال وتكوير الشمس وانتثار الكواكب فقال وددت أني
كنت

حقوا ... هذه النفوس التي ... في الكلي ... الآية ولمن خاف مقام ربه جنتان ...

الحسن ... بين ... المقربين ... السعيد ... في خلوة ...

... [illegible] ... حتى ... الى ... ما عمر الخلق ... قال ...

... سلام ... فقال ... [illegible] ... عمر ... الخلق ... اخرى ...

... عليه ... عمر بن الخطاب ... البيهقي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقالوا يا محمد أفي الجنة فاكهة ... قال نعم ... فيأكلون كما يأكلون في الدنيا قال نعم

... قالوا فيقضون الحوائج قال لا ولكنهم يعرقون ويرشحون ويذهب الله ما في بطونهم من أذى ...

... درجه ... واقعه ... مقربين و اصحاب اليمين ... اصحاب الشمال ...

السابقين ... مقربين ... ذكر ... [illegible] ...

... مقربين ... من الاولين وقليل من الآخرين ... و ...

اليمين ... ثلة من الاولين وثلة من الآخرين ... صلى الله عليه

وسلم ... از طبقات علماء امت باشد ... مراتب ... باشد ...

قال لما ... رسول الله صلى الله عليه وسلم ... هود والواقعة وعم يتساءلون وإذا الشمس كورت

... فقال له ابو بكر قد أسرع فيك الشيب قال شيبتني هود واخواتها

... وعن جابر بن عبد الله قال لما نزلت إذا وقعت الواقعة ذكر فيها ثلة من الأولين وقليل من الآخرين

فقال عمر يا رسول الله ثلة من الأولين وقليل منا فأمسك آخر السورة سنة ثم نزل ثلة من الأولين وثلة

من الآخرين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمر تعال فاسمع ما قد أنزل الله ثلة من الأولين

وثلة من الآخرين ألا وإن من آدم إلي ثلة وأمتي ثلة ولن نستكمل ثلتنا حتى نستعين بالسودان

من رعاة الإبل ممن يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له عن أبي سعيد الخدري قال ذكر رسول

الله صلى الله عليه وسلم طير الجنة فقال أبو بكر إنها لناعمة قال ومن يأكلها أنعم منها وإني لأرجو أن تأكل منها

وعن أنس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن طيراً ... في الجنة فقال أبو بكر

یا رسول الله ان من الطیبات عتق رقاب اکثرها ... ان هذه لناعمة ... یا رسول الله قال

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة طیرا امثال البخاتی قال ابو بکر انها لناعمة یا رسول الله قال انعم

منها من یاکلها وانت ممن یاکلها اخرجه ... طرق متعدده ... وما لکم الا تنفقوا

فی سبیل الله ولله میراث السموات والارض لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا

وکلا وعد الله الحسنی والله بما تعملون خبیر وحیث ... انکه انفاق کنند در راه خدا و قتال نماید

پیش از فتح ... برابر نیستند با آنکه انفاق کرد و قتال نمود ... الیان

جز کسانی اند ... از آنکه انفاق کردند و قتال نمودند ... وعده داده است خدا

حالت نیکو ... آنکه ... ظاهر از فتح مکه ... تفصیل ... که پیش

از فتح انفاق کردند و قتال نمودند ... که بعد فتح ... خلافت

... فضیلت خلیفه ... صفات ... خواهد بود ...

خلیفه ... که ... ایمان آورده اند و انفاق کرده و جهاد نموده عن عمر قال

کنت اشد الناس علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فبینا انا فی یوم حار بالهاجرة فی بعض طریق مکة اذ

لقینی رجل من قریش فقال این تذهب یا ابن الخطاب انک تزعم وانک قد دخل علیک الامر فی بیتک قلت وما

ذاک قال اختک قد اسلمت فرجعت مغضبا حتی قرعت الباب ... فقلت یا عدوة نفسها قد صبوت

... قد کانوا یقرؤونه صحیفة فی ایدیهم ترکوها او نسوها فقمت حتی جلست علی السریر فنظرت الی الصحیفة

فقلت ما هذه ناولینیها قالت انک لست من اهلها انک لا تغتسل من الجنابة ولا تطهر وهذا کتاب لا یمسه الا

المطهرون فما زلت بها حتی ناولتنیها ففتحتها فاذا فیها بسم الله الرحمن الرحیم فلما قرأت الرحمن

ذعرت فالقیت الصحیفة من یدی ثم رجعت الی نفسی فاخذتها فاذا فیها بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما

فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم فکلما مررت باسم من اسماء الله ذعرت ثم ترجع الی نفسی

حتی بلغت آمنوا بالله ورسوله وانفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه فقلت اشهد ان لا اله الا الله واشهد

رسول

بر فتح الله فتح القوم مستبشرين فكتبوا عن مجاهد في قوله لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح يقول من هم
وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد يعني اسلموا يقول ليس من هاجر كمن لم يهاجر وكلا وعد الله
الحسنى وعن قتادة في قوله لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح الآية قال كان قتالان احدهما افضل من الآخر
وكانت نفقتان احدهما افضل من الاخرى كانت النفقة والقتال قبل الفتح فتح مكة افضل من النفقة والقتال
بعد ذلك وكلا وعد الله الحسنى قال الجنة وعن زيد بن اسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يأتيكم قوم من
ههنا واشار الى اليمن تحقرون اعمالكم عند اعمالهم قالوا فنحن خير منهم قال بل انتم لو ان احدهم انفق مثل احد
ذهبا ما ادرك مد احدكم ولا نصيفه ففصلت هذه الآية بيننا وبين الناس لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل
اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا وعن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري
قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الحديبية حتى اذا كان بعسفان قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم يوشك ان يأتي قوم تحقرون اعمالكم مع اعمالهم قلنا يا رسول الله قريش قال لا ولكن هم اهل اليمن
هم ارق افئدة والين قلوبا فقلنا اهم خير منا يا رسول الله قال لو كان لاحدهم جبل من ذهب فانفقه ما ادرك
مد احدكم ولا نصيفه الا ان هذا فصل ما بيننا وبين الناس لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح الآية [illegible]
الا خبار في تفضيل الفقراء من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم على من بعدهم وعن انس قال كان بين خالد بن الوليد
وبين عبد الرحمن بن عوف كلام فقال خالد لعبد الرحمن بن عوف تستطيلون علينا بايام سبقتمونا بها فبلغ النبي
صلى الله عليه وسلم فقال دعوا لي اصحابي فوالذي نفسي بيده لو انفقتم مثل احد او مثل الجبال ذهبا ما بلغتم
اعمالهم وعن يوسف بن عبد الله بن سلام قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم انحن خير ام من بعدنا فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لو انفق احدهم احدا ذهبا ما بلغ مد احدكم ولا نصيفه وعن ابي سعيد قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا تسبوا اصحابي فوالذي نفسي بيده لو ان احدكم انفق مثل احد ذهبا ما ادرك مد احدهم
ولا نصيفه وعن ابن عمر قال لا تسبوا اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم فلمقام احدهم ساعة خير من عمل احدكم عمره
عن ابن مسعود قال ما كان بين اسلامنا وبين ان عاتبنا الله بهذه الآية الم يأن للذين آمنوا ان تخشع
قلوبهم لذكر الله الا اربع سنين وعن ابن مسعود قال لما نزلت الم يأن للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله الآية

وقتل بعضنا على بعض أي يحيي الله بنا ما يشاء صعدا عن ابن عباس قال إن الله استبطأ قلوب المهاجرين فعاتبهم
على رأس ثلاث عشرة سنة من نزول القرآن فقال ألم يأن للذين آمنوا الآية عن الأعمش قال لما قدم أصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم المدينة فأصابوا من لين العيش ما أصابوا بعد ما كان بهم من الجهد فكأنهم فتروا عن بعض ما
كانوا عليه فعوتبوا فنزلت ألم يأن للذين آمنوا عن أبي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من فر بدينه من أرض إلى أرض مخافة الفتنة على نفسه ودينه كتب عند الله صديقا وإذا مات قبضه الله
شهيدا وتلا هذه الآية والذين آمنوا بالله ورسله أولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم ثم قال
والفارون بدينهم من أرض إلى أرض يوم القيمة مع عيسى بن مريم في درجته في الجنة وعن البراء بن عازب
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مؤمنو أمتي شهداء ثم تلا النبي صلى الله عليه وسلم والذين آمنوا
بالله ورسله أولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم وعن ابن مسعود قال إن الرجل ليموت على فراشه وهو شهيد
ثم تلا والذين آمنوا بالله ورسله أولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم وعن أبي هريرة قال إنما
الشهيد الذي لو مات على فراشه دخل الجنة يعني الذي يموت على فراشه ولا ذنب له وعن مجاهد قال كل مؤمن
صديق وشهيد ثم تلا والذين آمنوا بالله ورسله أولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم وعن عمرو بن ميمون
قال كل مؤمن صديق وشهيد ثم قرأ والذين آمنوا بالله ورسله أولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم
وعن ابن عباس في والذين آمنوا بالله ورسله أولئك هم الصديقون قال هذه مفصولة والشهداء عند ربهم
لهم أجرهم ونورهم وعن الضحاك في قوله والذين آمنوا بالله ورسله أولئك هم الصديقون قال هذه مفصولة سماهم
صديقين ثم قال والشهداء عند ربهم لهم أجرهم ونورهم وعن الحسن في الآية قال إنه ليقضي بالسنة في السماء
كل يوم في زمان ثم يقربها إلى أجلها حتى يحسبها إلى أجلها فإذا دنا أرسله الله ... في يوم كذا
من شهر كذا من سنة كذا في بلد كذا من مصيبة في الجوع والرزق أو المصيبة في الخاصة والعامة حتى إن
الرجل يأخذ العصا يتوكأ بها وقد كان لها كارها ثم يعتادها حتى ما يستطيع تركها عن أبي يزيد قال لقي
امرأة عمر بن الخطاب يقال لها خولة وهو يسير مع الناس فاستوقفته فوقف لها ودنا منها وأصغى
إليها رأسه ووضع يديه على منكبيها حتى قضت حاجتها وانصرفت فقال له رجل يا أمير المؤمنين حبست رجالات

ازني

قريب على بعض اخفى عنه قال ويلك تدري من هذه قال لا قال امرأة سمع الله شكواها من فوق سبع سموات فهذه
خولة بنت ثعلبة والله لو لم تنصرف عني الى الليل ما انصرفت حتى تقضي حاجتها عن ثمامة بنت حزن قالت بينا
عمر بن الخطاب يسير على حمار له لقيته امرأة فقالت قف يا عمر فوقف فاغلظت له القول فقال رجل يا امير
المؤمنين ما رأيت كاليوم فقال وما يمنعني ان استمع اليها وهي التي استمع الله لها انزل فيها ما انزل قد سمع
الله قول التي تجادلك في زوجها عن مقاتل بن حيان قال انزلت هذه الآية يوم الجمعة ورسول الله صلى
الله عليه وسلم يومئذ في الصفة وفي المكان ضيق وكان يكرم اهل بدر من المهاجرين والانصار فجاء ناس من
اهل بدر من المهاجرين وقد سبقوا الى المجالس فقاموا حيال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا السلام عليك
ايها النبي ورحمة الله وبركاته فرد النبي صلى الله عليه وسلم ثم سلموا على القوم بعد ذلك فردوا عليهم فقاموا
على ارجلهم ينتظرون ان يوسع لهم فعرف النبي صلى الله عليه وسلم ما يحملهم على القيام فلم يفسح لهم فشق ذلك عليه
فقال لمن حوله من المهاجرين والانصار من غير اهل بدر قم يا فلان وانت يا فلان فلم يزل يقيمهم بعدة النفر الذين
هم قيام من اهل بدر فشق ذلك على من اقيم من مجلسه فنزلت هذه الآية عن عبد الله بن شوذب قال جعل والد ابي
عبيدة بن الجراح يتصدى لابي عبيدة يوم بدر وجعل ابو عبيدة يحيد عنه فلما اكثر قصده ابو عبيدة فقتله فنزلت
لا تجد قوما يؤمنون بالله الآية عن ابن جريج قال حدثت ان ابا قحافة سب النبي صلى الله عليه وسلم فصكه ابو بكر
صكة فسقط فذكر ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال افعلت يا ابا بكر فقال والله لو كان السيف قريبا
مني لضربته فنزلت لا تجد قوما الآية قال الله تعالى في سورة الحشر ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله
وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل خداي تعالى در بعض قرائت چنين است كه يعني هر چه
از اهل قرى يعني بغير ايجاف خيل وركاب بدون مباشرة قتال معين ميكردند براي مصارف مذكوره
كه خدا و رسول و ذو قرابت رسول و يتامى و مساكين و ابن سبيل باشند بعد ازان [illegible]
آن في براي فقراء مهاجرين و براي انصار و براي جماعت تابعين [illegible]
خواهي و دعاي خير براي [illegible] متصف اند چون في براي جماعت بسيار [illegible]
باشد بلكه هر يكي را قدر احتياج او بايد داد و [illegible]

بجا افضد سنة آنحضرت صلی الله علیه وسلم به یا جدا و علیه الصلوة والسلام بسین خلیفه متصرف و متولی آنها

و آنکه در ملک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنود تا بجهت میراث ورثه آن جاری باشد و منبر آنحضرت صلی الله علیه

وسلم بتحقیق یا جنس یا از اقارب حضرت او نقوا نند کرد و هو المقصود عن عمر بن الخطاب قال کانت اموال

بنی النضیر مما افاء الله علی رسوله مما لم یوجف المسلمون علیه بخیل ولا رکاب فکانت لرسول الله صلی الله علیه وسلم

خاصة فکان ینفق علی اهله منها نفقة سنة ثم یجعل ما بقی فی السلاح والکراع عدة فی سبیل الله عن مالک

بن اوس بن الحدثان قال قرأ عمر بن الخطاب انما الصدقات للفقراء والمساکین حتی بلغ علیم حکیم ثم قال هذه

لهؤلاء ثم قرأ واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه الآیة ثم قال هذه لهؤلاء ثم قرأ ما افاء الله علی رسوله

من اهل القری حتی بلغ للفقراء المهاجرین الی آخر الآیة ثم قال هؤلاء للمهاجرین ثم تلا والذین تبوؤا الدار

والایمان من قبلهم الی آخر الآیة فقال هذه للانصار ثم قرأ والذین جاؤوا من بعدهم الی آخر الآیة ثم قال

استوعبت هذه المسلمین عامة ولیس احد الا له فی هذا المال حق الا ما تملکون من رقیقکم ثم قال لئن عشت

لیأتین الراعی وهو بسرو حمیر نصیبه منها لم یعرق فیها جبینه عن زید بن اسلم عن ابیه قال سمعت عمر بن الخطاب یقول

اجتمعوا لهذا المال فانظروا لمن ترونه ثم قال لهم انی امرتکم ان تجتمعوا لهذا المال فتنظروا لمن ترونه وانی قرأت

آیات من کتاب الله فکفتنی سمعت الله یقول ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول الی قوله اولئک

هم الصادقون والله ما هو لهؤلاء وحدهم والذین تبوؤا الدار والایمان الی قوله المفلحون والله ما هو لهؤلاء وحدهم

والذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا الی قوله رحیم والله ما احد من المسلمین الا له حق فی هذا المال اعطی

او منع منه حتی راع بعدن عن سعید بن المسیب قال قسم عمر ذات یوم قسما من المال فجعلوا یثنون علیه فقال

ما احمقکم لو کان لی ما اعطیتکم منه درهما عن سمرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یملأ الله

ایدیکم من العجم ثم یجعلهم اسدا لا یفرون فیقتلون مقاتلتکم ویأکلون فیئکم عن اسلم مولی عمر قال سمعت

عمر بن الخطاب یقول والذی لا اله الا هو ما من الناس احد الا له فی هذا المال حق اعطیه او منعه وما احد

احق به من احد الا عبد مملوک وما انا فیه الا کاحدهم ولکنا علی منازلنا من کتاب الله وقسم رسول

الله صلی الله علیه وسلم فالرجل وبلاؤه فی الاسلام والرجل وقدمه فی الاسلام والرجل وغناؤه فیه

الاسلام والرواح وحاجته والله لئن بقيت لياتين الراعي بجبال صنعاء حظه منه الا وهو بمكانه وعن الحسن قال

كتب عمر الى حذيفة ان اعط الناس اعطياتهم وارزاقهم فكتب اليه انا قد فعلنا وبقي شيء كثير فكتب اليه ان

فيئهم الذي افاء الله عليهم ليس هو لعمر ولا لآل عمر اقسمه بينهم وعن قتادة في قوله للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا

من ديارهم الى آخر الآية قال هؤلاء المهاجرون تركوا الديار والاموال والاهلين والعشائر وخرجوا

حبا لله ولرسوله واختاروا الاسلام على ما كان فيه من شدة حتى لقد ذكر لنا ان الرجل كان يعصب الحجر على

بطنه ليقيم به صلبه من الجوع وكان الرجل يتخذ الحفرة في الشتاء ما له دثار غيرها وعن قتادة في قوله والذين تبوءوا

الدار والايمان الى آخر الآية قال هم هذا الحي من الانصار اسلموا في ديارهم وابتنوا المساجد قبل قدوم النبي صلى

الله عليه وسلم بسنتين فاحسن الله الثناء عليهم في ذلك وهاتان الطائفتان الاولتان من هذه الامة اخذتا

بفضلهما واثبت الله حظهما في هذا الفيء ثم ذكر الطائفة الثالثة فقال والذين جاءوا من بعدهم يقولون

ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين الآية قال انما امروا ان يستغفروا لاصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ولم

يؤمروا بسبهم وقال فضل الله المهاجرين على الانصار فلم يجدوا في صدورهم حاجة قال الحسد وعن عمر

انه قال اوصي الخليفة بعدي بالمهاجرين الاولين ان يعرف لهم حقهم ويحفظ لهم حرمتهم واوصيه بالانصار

الذين تبوءوا الدار والايمان من قبل ان يهاجر النبي صلى الله عليه وسلم ان يقبل من محسنهم ويعفو عن مسيئهم

وعن سعد بن ابي وقاص قال الناس على ثلاث منازل فمضت منزلتان وبقيت منزلة فاحسن ما انتم

كائنون عليه ان تكونوا بهذه المنزلة التي بقيت ثم قرا للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم

الآية ثم قال هؤلاء المهاجرون وهذه منزلة وقد مضت ثم قرا والذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم الآية ثم

قال هؤلاء الانصار وهذه منزلة وقد مضت ثم قرا والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا

الذين سبقونا بالايمان فقد مضت هاتان المنزلتان وبقيت هذه المنزلة فاحسن ما انتم كائنون عليه

ان تكونوا بهذه المنزلة وعن مجاهد في الذين جاءوا من بعدهم الآية قال امروا بالاستغفار لهم وقد علم ما سيحدثوا

بعده والفتنة قالت عائشة امروا ان يستغفروا لاصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فسبوهم ثم قرات هذه الآية والذين

جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان وعن ابن عمر انه سمع رجلا وهو

شيئا وان يجعلنا المهاجرين فقرأ عليه للفقراء المهاجرين الآية ثم قال هولاء المهاجرون افمنهم انت قال لا
ثم قرأ عليه والذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم الآية ثم قال أفمن هولاء انت قال رجوت قال ليس من هولاء من سب هولاء
وسعيد بن منصور عن محمد بن علي رضي الله عنهما قال جاءه رجل من عثمان فذكره فاقعده بين يديه فقرأ عليه للفقراء المهاجرين
الآية قال منهم هولاء انت قال لا ثم قرأ والذين تبوؤا الدار والايمان الآية ثم قال امن هولاء انت قال لا ثم
قرأ والذين جاؤا من بعدهم الآية قال امن هولاء انت قال ارجو ان اكون منهم قال لا والله ما يكون منهم
من يتخذهم في قلبه غلا عليهم عن نعيم بن محمد الرحبي قال كان في خطبة ابي بكر الصديق واعلموا انكم تغدون
وتروحون في اجل قد غيب عنكم علمه فان استطعتم ان تنقضي الآجال وانتم على حذر فافعلوا ولن تستطيعوا
ذلك الا بالله وان اقواما جعلوا آجالهم لغيرهم فنهاكم الله ان تكونوا امثالهم فقال ولا تكونوا كالذين
نسوا الله فانساهم انفسهم اولئك هم الفاسقون اين من كنتم تعرفون من اخوانكم قد انتهت عنهم اعمالهم
اين الجبارون الاولون الذين بنوا المداين وحصنوها بالحوائط قد صاروا تحت الصخور والآبار
هذا كتاب الله لا تفنى عجائبه ولا يطفى نوره فاستضيئوا منه ليوم الظلمة وانتصحوا كتابه وتبيانه فان
الله قد اثنى على قوم فقال كانوا يسارعون في الخيرات ويدعوننا رغبا ورهبا وكانوا لنا خاشعين
لا خير في قول لا يراد به وجه الله ولا خير في مال لا ينفق في سبيل الله ولا خير فيمن يغلب جهله حلمه ولا خير فيمن يخاف في الله لومة لائم
عن علي قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم انا والزبير والمقداد فقال انطلقوا حتى تأتوا
روضة خاخ فان بها ظعينة معها كتاب فخذوه منها فانطلقنا تعادى بنا خيلنا حتى اتينا الروضة
فاذا نحن بالظعينة فقلنا اخرجي الكتاب فقالت ما معي كتاب فقلنا لتخرجن الكتاب او لنلقين الثياب
فاخرجته من عقاصها فاتينا به النبي صلى الله عليه وسلم فاذا فيه من حاطب بن ابي بلتعة الى اناس من المشركين من اهل مكة
يخبرهم ببعض امر النبي صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم ما هذا يا حاطب قال لا تعجل علي
يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اني كنت امرا ملصقا في قريش ولم اكن من انفسها وكان من معك
من المهاجرين لهم قرابات يحمون بها اهليهم واموالهم بمكة فاحببت اذ فاتني ذلك من النسب فيهم
ان اصطنع اليهم يدا يحمون بها قرابتي وما فعلت ذلك كفرا ولا ارتدادا عن ديني فقال النبي

صلى الله عليه وسلم صدق فقال عمر دعني يا رسول الله اضرب عنقه فقال انه شهد بدرا وما يدريك
لعل الله اطلع على بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم ونزلت فيه يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا
عدوي وعدوكم اولياء تلقون اليهم بالمودة عن عمر بن الخطاب قال كتب حاطب بن ابي بلتعة الى المشركين
بكتاب فجيء به الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا حاطب ما دعاك الى ما صنعت قال يا رسول الله كان
اهلي فيهم فخشيت ان يصرموا عليهم فقلت اكتب كتابا لا يضر الله ورسوله فقلت اضرب عنقه يا رسول الله
فقد كفر فقال وما يدريك يا ابن الخطاب ان يكون الله اطلع على اهل هذه العصابة من اهل بدر فقال
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم استعمل ابا سفيان بن حرب على
بعض اليمن فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم اقبل فلقي ذا الخمار مرتدا فقاتله فكان اول من
قاتل في الردة وجاهد عن الدين قال ابن شهاب وهو فيمن انزل الله فيه عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين
عاديتم منهم مودة عن ابي هريرة قال اول من قاتل اهل الردة على اقامة دين الله ابو سفيان بن حرب
وفيه نزلت هذه الآية عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتم منهم مودة عن ابن عباس في قوله عسى
الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتم منهم مودة قال نزلت في تزويج النبي صلى الله عليه وسلم ام حبيبة
عن ابن عباس قال اسلم عمر بن الخطاب وتأخرت امرأته في المشركين فانزل الله ولا تمسكوا بعصم الكوافر
عن مقاتل قال انزلت هذه الآية يوم الفتح فبايع رسول الله صلى الله عليه وسلم الرجال على الصفا
وعمر يبايع النساء تحتها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن اسمعيل بن عبد الرحمن بن عطية عن
جده ام عطية قالت لما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة جمع نساء الانصار في بيت ثم ارسل
الينا عمر بن الخطاب فقام على الباب فسلم فقال انا رسول رسول الله صلى الله عليه وسلم اليكن ان تبايعن على
ان لا تشركن بالله شيئا ولا تسرقن ولا تزنين الآية قلنا نعم فمد يده من خارج البيت ومددنا
ايدينا من داخل البيت قال اسماعيل فسألت عن قوله ولا يعصينك في معروف قالت
نهانا عن النياحة عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر عمر بن الخطاب فقال قل لهن
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يبايعكن على ان لا تشركن بالله شيئا وكانت هند متنكرة في ا

فقال ولا یسرقن قالت هند والله انی لاصیب من ابی سفیان الهنة فقال ولا یزنین فقالت هل
تزنی الحرة فقال ولا یقتلن اولادهن قالت هند انت قتلتهم یوم بدر قال ولا یأتین ببهتان یفترینه
بین ایدیهن وارجلهن ولا یعصینک فی معروف قال منعوا ان ینحن وکان اهل الجاهلیة یمزقن الثیاب
ویخدشن الوجوه ویقطعن الشعور ویدعون بالویل والثبور خدای تعالی در سوره صف میفرماید یا ایها
الذین آمنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار
الله فآمنت طائفة من بنی اسرائیل وکفرت طائفة فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین امر
میکند مومنان را که شوید یاری دهندگان خدا چنانکه اصحاب عیسی علیه السلام چون آمد گفت عیسی پسر
مریم حواریین را کیست یاری دهنده من رو بجانب خدا کفتند حواریان ماییم یاری دهندگان
خدا پس ایمان آورد طائفه از بنی اسرائیل وکافر گشت طائفه پس تقویة دادیم مسلمانان را پس بر
ایشان پس گشتند غالب درین سوره اشارتیست بآنکه خدای تعالی غلبه دین حق بر جمیع ادیان خواسته
است و این معنی بتمام در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر نخواهد شد بلکه بعد آنجناب صلی الله علیه
وسلم مجاهدات خواهد آمد وفتوح بسیار ظاهر خواهد شد چنانکه بعد حضرت عیسی علیه السلام حواریین
او درین عالم شدند بر اعدای خویش والله اعلم عن قتادة فی قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
کونوا انصار الله قال قد کان ذلک بحمد الله جاءه سبعون رجلا فبایعوه عند العقبة فنصروه
وآووه حتی اظهر الله دینه ولم یسم حی من السماء قط باسم لم یکن لهم ذلک غیرهم وذکر لنا ان
بعضهم قال هل تدرون علی ما تبایعون هذا الرجل انکم تبایعونه علی محاربة العرب کلها او یسلموا وذکر
لنا ان رجلا قال یا نبی الله اشترط لربک ولنفسک ما شئت قال اشترط لربی ان تعبدوه ولا تشرکوا
به شیئا واشترط لنفسی ان تمنعونی مما منعتم منه انفسکم وابناءکم قالوا فاذا فعلنا ذلک فما لنا یا نبی
الله قال لکم النصر فی الدنیا والجنة فی الآخرة ففعلوا وفعل الله قال والحواریون کلهم من قریش ابوبکر
وعمر وعلی وحمزة وجعفر وابو عبیدة بن الجراح وعثمان بن مظعون وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن
ابی وقاص وعثمان بن عفان وطلحة بن عبید الله والزبیر بن العوام عن ابن عباس فایدنا الذین

امنوا

آمنوا بمحمد صلى الله عليه وسلم وامته على عدوهم فاصبحوا اليوم ظاهرين عن السائب بن يزيد قال كان
النداء الذي ذكر الله في القرآن يوم الجمعة في زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعامة خلافة
عثمان ان ينادي المنادي اذا جلس الامام على المنبر فلما تباعدت المساكن وكثر الناس احدث النداء الثالث فلم
يعب الناس ذلك عليه وقد عابوا عليه حين اتم الصلوة بمنى قال كنا في زمان عمر بن الخطاب فاذا خرج عمر وجلس
على المنبر قطعنا الصلوة وتحدثنا فربما اقبل عمر على بعض من يليه فسالهم عن سوقهم وورائهم والمؤذن
يؤذن فاذا سكت المؤذن قام عمر فتكلم فلم يتكلم حتى يفرغ من خطبته عن خرشة بن الحر قال راى معي عمر بن
الخطاب صحيفة مكتوبا فيه اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله فقال من املى عليكم هذا قلت
ابي بن كعب قال ان ابيا اقرأنا للمنسوخ اقرأها فامضوا الى ذكر الله عن الحسن انه سئل عن قوله فاسعوا
الى ذكر الله قال ما هو بالسعي على الاقدام ولقد نهوا ان ياتوا الصلوة الا وعليهم السكينة والوقار
ولكن بالقلوب والنية والخشوع عن جابر بن عبد الله قال بينما النبي صلى الله عليه وسلم يخطب يوم الجمعة قائما
اذ قدمت عير المدينة فابتدرها اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى لم يبق فيهم الا اثنا عشر رجلا
انا فيهم وابو بكر وعمر فانزل الله واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها الى آخر السورة وعن الحسن
بينما النبي صلى الله عليه وسلم يخطب يوم الجمعة اذ قدمت عير المدينة فانفضوا اليها وتركوا النبي صلى
الله عليه وسلم فلم يبق معه الا رهط منهم ابو بكر وعمر فنزلت هذه الآية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
والذي نفسي بيده لو تتابعتم حتى لا يبقى معي احد منكم لسال بكم الوادي نارا عن طاوس قال خطب
رسول الله صلى الله عليه وسلم قائما وابو بكر وعمر وعثمان وان اول من جلس على المنبر معاوية بن ابي
سفيان عن الشعبي قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صعد المنبر يوم الجمعة استقبل الناس بوجهه
فقال السلام عليكم ويحمد الله ويثني عليه ويقرأ سورة ثم يجلس ثم يقوم فيخطب ثم ينزل وكان ابو بكر وعمر
يفعلانه في قصة زيد بن ارقم قال بينما انا اسير وقد خفقت راسي من الهم اذ اتاني رسول الله صلى الله عليه
وسلم فعرك اذني وضحك في وجهي ثم ان ابا بكر لحقني فقال ما قال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت
ما قال لي شيئا الا انه عرك اذني وضحك في وجهي فقال ابشر فلما اصبحنا قرأ رسول الله صلى الله

عليه وسلم اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله حتى بلغ ليخرجن الاعز منها الاذل عن
جابر بن عبد الله قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في غزاة قال سفيان يرون انها غزوة بني المصطلق
فكسع رجل من المهاجرين رجلا من الانصار فقال المهاجري يا للمهاجرين وقال الانصاري يا للانصار
فسمع ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما بال دعوى الجاهلية قالوا رجل من المهاجرين كسع رجلا من الانصار
فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعوها فانها منتنة فسمع ذلك عبد الله بن ابي فقال او قد فعلوها والله لئن
رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فقام عمر فقال يا رسول الله دعني
اضرب عنق هذا المنافق فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعه لا يتحدث الناس ان محمدا يقتل اصحابه
الترمذي فقال له ابنه عبد الله لا تنقلب حتى تقر انك الذليل ورسول الله العزيز ففعل عن ابن عمر انه طلق امراته
وهي حائض على عهد النبي صلى الله عليه وسلم فسأل عمر فذكر ذلك له فقال مره فليراجعها ثم ليمسكها حتى
تطهر ثم يطلقها ان بدا له فانزل الله عند ذلك يا ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن في قبل عدتهن
قال ابو الزبير كذلك سمعت ابن عمر يقرأها وفي رواية عن ابن عمر انه طلق امراته وهي حائض فذكر ذلك
عمر لرسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال ليراجعها ثم يمسكها حتى تحيض فتطهر فان بدا له ان يطلقها فليطلقها
طاهرا قبل ان يمسها فتلك العدة التي امر الله ان يطلق لها النساء وقرأ النبي صلى الله عليه وسلم يا
ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن في قبل عدتهن عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده قال اجتمع
ابو بكر وعمر وابو عبيدة بن الجراح رضي الله عنهم فتماروا في شيء فقال لهم علي انطلقوا بنا الى رسول الله
صلى الله عليه وسلم فلما وقفوا عليه قالوا يا رسول الله جئنا نسألك عن شيء فقال ان شئتم فاسألوا
وان شئتم خبرتكم بما جئتم له فقال لهم جئتم تسألوني عن الرزق من اين ياتي وكيف ياتي ابى الله
ان يرزق عبده المؤمن الا من حيث لا يعلم عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لو انكم تتوكلون على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصا وتروح بطانا عن قتادة
قال كان ابن عمر يقول لو سمعت ذا طلقها وهو موضوع على سريره من قبل ان يغسل ثلاث عن سعيد بن
المسيب قال قضى عمر في المراة التي يطلقها زوجها تطليقة ثم تحيض حيضة او حيضتين ثم ترتفع

حيضتها

حيضتها لا تدري ما الذي رفعها فانها تتربص بنفسها ما بينها وبين تسعة اشهر فان استبان حمل فهي حامل والا
امرت تسعة اشهر ولا حمل بها اعتدت ثلاثة اشهر بعد ذلك ثم حلت وعن سعيد بن المسيب ان عمر استشار
علي بن ابي طالب في شيء [illegible] قال زيد رايت ان احسنت فيها قال علي [illegible] قال عمر لو حسبت
[illegible] لم يدخل [illegible] فذلك وعن ابي سنان قال سال عمر بن الخطاب عن ابي
عبيدة فقيل انه يلبس الغليظ من الثياب وياكل اخشن الطعام فبعث اليه بالف دينار وقال للرسول انظر ما
يصنع بها اذا هو اخذها فما لبث ان لبس اللين من الثياب واكل اطيب الطعام فجاء الرسول فاخبره فقال رحمه الله
تاول هذه الآية لينفق ذو سعة من سعته ومن قدر عليه رزقه فلينفق مما آتاه الله وعن ابن عباس قال قلت
لعمر بن الخطاب من المراتان اللتان تظاهرتا قال عائشة وحفصة وكان بدء الحديث في شان مارية ام ابراهيم
القبطية اصابها النبي صلى الله عليه وسلم في بيت حفصة في يومها فوجدت حفصة فقالت يا نبي الله لقد جئت
الي شيئا ما جئته الى احد من ازواجك في يومي وفي دوري وعلى فراشي قال الا ترضين ان احرمها فلا اقربها
قالت بلى فحرمها وقال لا تذكري ذلك لاحد فذكرته لعائشة فانزل الله يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لك الآيات
كلها فبلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفر عن يمينه واصاب جاريته وعن ابن عباس في قوله واذ اسر النبي
الى بعض ازواجه حديثا قال دخلت حفصة على النبي صلى الله عليه وسلم فقال لها لا تخبري عائشة حتى ابشرك
ببشارة فان اباك يلي الامر بعد ابي بكر اذا انا مت فذهبت حفصة فاخبرت عائشة وعن جابر في
قوله واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال اسر اليها ان ابا بكر خليفتي من بعدي وعن ابن عباس
قالا اسر اليها ان الامارة الى ابي بكر وعمر بعدي الخلافة واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال لحفصة ابوك
وابو عائشة واليا الناس بعدي فاياك ان تخبري احدا وعن ميمون بن مهران في قوله واذ اسر النبي الى بعض
ازواجه حديثا قال اسر اليها ان ابا بكر خليفتي من بعدي وعن حبيب بن ابي ثابت واذ اسر النبي الى بعض
ازواجه حديثا قال اخبر عائشة ان ابا بكر الخليفة من بعدي وان اباك حفصة الخليفة من بعد ابيها وعن الضحاك
في قوله واذ اسر النبي الى بعض ازواجه حديثا قال اسر الى حفصة بنت عمر ان الخليفة من بعده ابو بكر ومن بعد
ابي بكر عمر وعن مجاهد في قوله عرف بعضه واعرض عن بعض قال الذي عرف امر مارية والذي اعرض عنه قوله ان اباك

فذا بابا عليا بان الناس بعدي مخافة ان يفتنوا أخرج مسلم عن عبد الله بن عباس قال حدثني عمر بن الخطاب قال لما اعتزل
رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه وذلك قبل ان يؤمر بالحجاب فقلت لاعلمن ذلك اليوم فدخلت على عائشة
فقلت يا بنت ابي بكر قد بلغ من شأنك ان تؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت ما لي وما لك يا ابن الخطاب
فدخلت على حفصة فقلت لها يا حفصة اقد بلغ من شأنك ان تؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم والله لقد علمت
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحبك ولولا انا لطلقك رسول الله صلى الله عليه وسلم فبكت اشد البكاء فقلت لها
اين رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت هو في خزانته في المشربة فدخلت فاذا انا برباح غلام رسول الله صلى
الله عليه وسلم قاعدا على اسكفة المشربة مدليا رجليه على نقير من خشب وهو جذع يرقى عليه رسول الله صلى الله عليه
وسلم وينحدر فناديته يا رباح استأذن لي عندك على رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر رباح الى الغرفة ثم نظر
الي فلم يقل شيئا قلت فاني اظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ظن اني جئت من اجل حفصة والله لئن امرني
رسول الله صلى الله عليه وسلم بضرب عنقها لاضربن عنقها فرفعت صوتي فاومأ الي بيده ان ارقه فدخلت على رسول
الله صلى الله عليه وسلم وهو مضطجع على حصير فجلست فاذا عليه ازاره وليس عليه غيره واذا الحصير قد اثر في جنبه فنظرت
في خزانة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا انا بقبضة من شعير نحو الصاع ومثلها من قرظ في ناحية الغرفة واذا افيق
معلق فابتدرت عيناي فقال ما يبكيك يا ابن الخطاب قلت يا نبي الله وما لي لا ابكي وهذا الحصير قد اثر في جنبك وهذه
خزانتك لا ارى فيها الا ما ارى وذاك كسرى وقيصر في الثمار والانهار وانت رسول الله صلى الله عليه وسلم وصفوته
وهذه خزانتك قال يا ابن الخطاب الا ترضى ان تكون لنا الآخرة ولهم الدنيا قلت بلى ودخلت عليه حين دخلت
وانا ارى في وجهه الغضب فقلت يا رسول الله ما يشق عليك من شأن النساء فان كنت طلقتهن فان الله معك
وملائكته وجبريل وميكائيل وانا وابو بكر والمؤمنون معك وقلما تكلمت واحمد الله بكلام الا رجوت ان يكون الله
يصدق قولي الذي اقول ونزلت هذه الآية وان تظاهرا عليه فان الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين
والملائكة بعد ذلك ظهير عسى ربه ان طلقكن ان يبدله ازواجا خيرا منكن وكانت عائشة بنت ابي بكر وحفصة
تظاهران على سائر نساء النبي صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله اطلقتهن قال لا قلت يا رسول الله اني دخلت
المسجد والمسلمون ينكتون بالحصى ويقولون طلق رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه افانزل فاخبرهم انك

لم تطلقهن

لم اطلقهن قال الله اكبر ان اشنت ثم لم ازل احدثه حتى تحسر الغضب عن وجهه حتى كشر وضحك وكان من احسن الناس ثغرا فنزل
رسول الله صلى الله عليه وسلم ونزلت اتشبث بالجذع ونزل نبي الله صلى الله عليه وسلم كانما يمشي على الارض ما يمسه
بيده فقلت يا رسول الله انما كنت في الغرفة تسعا وعشرين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشهر قد يكون
تسعا وعشرين فقمت على باب المسجد فناديت باعلى صوتي لم يطلق رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه قال
ونزلت هذه الآية واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردوه الى الرسول والى اولي
الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم فكنت انا استنبطت ذلك الامر وانزل الله آية التخيير عن ابن عباس قال
نزلت في ابي بكر وعمر وعن عبد الله بن بريدة عن ابيه في قوله وصالح المؤمنين قال
ابو بكر وعمر وعن عكرمة وميمون بن مهران ومقاتل عن الحسن البصري في قوله وصالح المؤمنين قال عمر بن الخطاب وعن
مقاتل بن سليمان في قوله وصالح المؤمنين قال ابو بكر وعمر وعلي وعن اسماء بنت عميس سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول
وصالح المؤمنين قال صالح المؤمنين ابو بكر وعمر وعن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم وصالح المؤمنين ابو بكر
وعمر وعن ابن عمر وابن عباس في قوله وصالح المؤمنين قالا نزلت في ابي بكر وعمر وعن سعيد بن جبير في قوله
وصالح المؤمنين قال نزلت في عمر بن الخطاب خاصة وعن ابي امامة عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله وصالح
المؤمنين قال ابو بكر وعمر وعن النعمان بن بشير ان عمر بن الخطاب سئل عن التوبة النصوح قال ان يتوب
الرجل من العمل السيء ثم لا يعود اليه ابدا وعن معاوية بن قرة قال عمر بن الخطاب لقوم من انتم قالوا
المتوكلون قال انتم المتأكلون انما المتوكل رجل القى حبه في بطن الارض وتوكل على ربه وعن ابي عثمان
النهدي قال قال مروان بن الحكم لما بايع الناس ليزيد سنة ابي بكر وعمر فقال عبد الرحمن بن ابي بكر انها
ليست سنة ابي بكر وعمر ولكنها سنة هرقل فقال مروان هذا الذي انزلت فيه والذي قال لوالديه اف
لكما الآية فسمعت ذلك عائشة فقالت انها لم تنزل في عبد الرحمن ولكن نزلت في ابيك ولا تطع كل حلاف
مهين هماز مشاء بنميم عن عمر بن الخطاب قال خرجت اتعرض رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان اسلم
فوجدته قد سبقني الى المسجد فقمت خلفه فاستفتح سورة الحاقة فجعلت اعجب من تأليف القرآن فقلت
هذا والله شاعر كما قالت قريش فقرأ انه لقول رسول كريم وما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون قلت كاهن

توبة النصوح عمر بن الخطاب

قال ولا بقول كاهن قليلا ما تذكرون تنزيل من رب العالمين الى آخر السورة ومن سورة الاسلام في قلبي تحركه
عن عمر انه قال حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا فانه ايسر لحسابكم وزنوا انفسكم قبل ان توزنوا وتجهزوا
للعرض الاكبر يومئذ تعرضون لا تخفى منكم خافية عن السدي قال قال عمر وان لو استقاموا على
الطريقة لاسقيناهم ماء غدقا لنفتنهم فيه قال اينما كان الماء كان المال وحيثما كان المال كانت
الفتنة عن عمر بن الخطاب قال ما من حال ياتيني عليه الموت بعد الجهاد في سبيل الله احب الي من ان ياتيني
وانا بين شعبتي جبل التمس من فضل الله ثم تلا هذه الآية وآخرون يضربون في الارض يبتغون من فضل
الله وآخرون يقاتلون في سبيل الله عن عمر بن الخطاب انه سمع رجلا يقرا هل اتى على الانسان حين
من الدهر لم يكن شيئا مذكورا فقال عمر ليتها تمت وعن عمر بن الخطاب انه تلا هذه الآية هل اتى على
الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا قال اي وعزتك يا رب فجعلته سميعا بصيرا وحيا وميتا
عن مجاهد قال لما صدر النبي صلى الله عليه وسلم بالاسارى عن بدر انفق سبعة من المهاجرين على اسارى
مشركي بدر منهم ابو بكر وعمر وعلي وعبد الرحمن وسعد وابو عبيدة بن الجراح فقالت الانصار قتلناهم في
الله وفي رسوله وتعينونهم بالنفقة فانزل الله فيهم سبع عشرة آية ان الابرار يشربون من كاس كان
مزاجها كافورا الى قوله عينا فيها تسمى سلسبيلا عن عكرمة قال دخل عمر بن الخطاب على النبي صلى الله
عليه وسلم وهو راقد على حصير من جريد قد اثر في جنبه فبكى عمر فقال ما يبكيك قال ذكرت كسرى وملكه وقيصر
وملكه وذو الحبشة وملكه وانت رسول الله صلى الله عليه وسلم على حصير من جريد فقال اما ترضى ان
لهم الدنيا ولنا الآخرة واذا رايت ثم رايت نعيما وملكا كبيرا عن ابراهيم التيمي قال قرا ابو بكر الصديق
وفاكهة وابا فقال ما الاب فقيل كذا وكذا فقال ابو بكر ان هذا لهو التكلف وفي رواية عن ابراهيم
التيمي قال سئل ابو بكر الصديق عن الاب ما هو فقال اي سماء تظلني واي ارض تقلني اذا قلت
في كتاب الله ما لا اعلم وعن انس قال قرا عمر وفاكهة وابا فقال هذه الفاكهة قد عرفناها فما الاب
ثم قال نهينا عن التكلف عن انس ان عمر قرا على المنبر فانبتنا فيها حبا وعنبا الى قوله
وابا قال كل هذا قد عرفناه فما الاب ثم نقض عصا كانت في يده فقال هذا لعمر الله هو التكلف

وانزل الله

فما عليك

ما عليك انه لا يدري ما الاب تعود لا يعنيه كم من هذا الكتاب فاعملوا به وما لم تعرفوه فكلوه الى ربه عن

عمر بن الخطاب في قوله واذا الموءودة سئلت قال جاء قيس بن عاصم التميمي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقال اني وادت ثمان بنات لي في الجاهلية فقال له النبي صلى الله عليه وسلم اعتق عن كل واحدة رقبة

قال اني صاحب ابل قال فاهد عن كل واحدة بدنة [illegible] النعمان بن بشير عن عمر بن الخطاب في قوله واذا النفوس

زوجت قال هو الرجلان يزوج نظيره من اهل النار [illegible] بعمل الجنة ثم قرا احشروا الذين ظلموا وازواجهم [illegible] عن زيد

بن اسلم عن ابيه قال لما نزلت اذا الشمس كورت قال عمر لما بلغ علمت نفس ما احضرت قال لهذا اجري الحديث عن

الحسن قال اتانا [illegible] عمر بن الخطاب فجاءه رجل فقال يا امير المؤمنين ما الجوار الكنس فطعن عمر بمخصرة معه

في عمامة الرجل فالقاها عن راسه فقال عمر احروري والذي نفس عمر بن الخطاب بيده لو وجدتك محلوقا

لانحيت القمل عن راسك عن عمر بن الخطاب انه قرا هذه الاية يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم فقال

الغرور والله جهله عن البراء بن عازب قال اول من قدم علينا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم مصعب

بن عمير وابن ام مكتوم فجعلا يقرئاننا القرآن ثم جاء عمار وبلال وسعد ثم عمر بن الخطاب في عشرين ثم جاء

النبي صلى الله عليه وسلم فما رايت اهل المدينة فرحوا بشيء فرحهم به حتى رايت الولائد والصبيان يقولون

هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم قد جاء فما جاء حتى قرات سبح اسم ربك الاعلى في سور مثلها عن ابي عمران

الجوني قال مر عمر بن الخطاب براهب فوقف ونودي الراهب فقيل له هذا امير المؤمنين فاطلع فاذا انسان [illegible]

من الضر والاجتهاد وترك الدنيا فلما راه عمر بكى فقيل له انه نصراني فقال عمر قد علمت ولكني رحمته

ذكرت قول الله عاملة ناصبة تصلى نارا حامية فرحمت نصبه واجتهاده وهو في النار عن سعيد بن جبير

قال قرات عند النبي صلى الله عليه وسلم يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فقال ابو بكر

ان هذا لحسن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ان الملك سيقولها لك عند الموت عن سليم بن عامر

قال سمعت ابا بكر الصديق يقول قرات عند رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الاية يا ايتها النفس

المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فقلت ما احسن هذا يا رسول الله فقال يا ابا بكر اما ان الملك

سيقولها لك عند الموت عن الضحاك عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من يشتري [illegible]

يستعذب بها بغير ثمن فاشتراها عثمان بن عفان فقال النبي صلى الله عليه وسلم هل لك ان تجعلها سقاية
للناس قال نعم فانزل الله في عثمان يا ايتها النفس المطمئنة الآية عن ابن مسعود قال ان ابا بكر الصديق
رضي الله عنه اشترى بلالا من امية بن خلف وابي بن خلف ببردة وعشر اواق فاعتقه لله فانزل الله
والليل اذا يغشى الى قوله ان سعيكم لشتى يعني ابو بكر وامية وابي الى قوله وكذب بالحسنى قال لا اله
الا الله الى قوله فسنيسره للعسرى قال الزهري عن عروة ان ابا بكر الصديق اعتق سبعة كلهم يعذب في
الله بلالا وعامر بن فهيرة والنهدية وابنتها وزنيرة وام عبيس وامة بني المؤمل وفيه نزلت وسيجنبها
الاتقى الى آخر السورة عن عامر بن عبد الله بن الزبير عن ابيه قال ابو قحافة لابي بكر اراك تعتق رقابا ضعافا
فلو انك اذ فعلت ما فعلت اعتقت رجالا جلدا يمنعونك ويقومون دونك فقال يا ابت انما اريد وجه الله
فنزلت هذه الآية فيه فاما من اعطى واتقى الى قوله وما لاحد عنده من نعمة تجزى الا ابتغاء وجه ربه الاعلى
ولسوف يرضى عن سعيد بن المسيب قال نزلت وما لاحد عنده من نعمة تجزى في ابي بكر اعتق ناسا لم يلتمس منهم
جزاء ولا شكورا ستة او سبعة منهم بلال وعامر بن فهيرة عن ابن عباس في قوله وسيجنبها الاتقى
قال هو ابو بكر الصديق عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب
وقد ضرب اخته اول الليل وهي تقرأ اقرأ باسم ربك الذي خلق حتى ظن انه قتلها ثم قام من السحر فسمع
صوتها تقرأ اقرأ باسم ربك الذي خلق فقال والله ما هو بشعر ولا همهمة فذهب حتى اتى رسول الله صلى
الله عليه وسلم فوجد بلالا على الباب فدفع الباب فقال بلال من هذا فقال عمر بن الخطاب فقال حتى استأذن
لك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال بلال يا رسول الله عمر بالباب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان يرد الله بعمر خيرا ادخله في الدين فقال لبلال افتح واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بضبعيه فهزه
فقال ما الذي تريد وما الذي جئت له فقال له عمر اعرض علي الذي تدعو اليه قال تشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله فاسلم عمر مكانه وقال اخرج عن عكرمة عن ابن عباس قال دعا
عمر اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فسألهم عن ليلة القدر فاجمعوا انها في العشر الاواخر قلت
لعمر رضي الله عنه اني لاعلم واني لاظن اي ليلة هي قال وأي ليلة هي قال سابعة تمضي او سابعة تبقى

الو

العشر الاواخر فقال عمر رضي الله عنه ومن اين علمت قلت خلق الله سبع سموات وسبع ارضين وسبع
ايام وان الدهر يدور في سبع وخلق الانسان من سبع ويأكل من سبع ويسجد على سبعة اعضاء والطواف بالبيت
سبع والجمار سبع اشياء ذكرها فقال عمر رضي الله عنه لقد فطنت لامر ما فطنا له وكان قتادة يزيد عن ابن عباس
في قوله ويأكل من سبع قال هو قول الله فانبتنا فيها حبا وعنبا وقضبا الآية وعن علي بن ابي طالب
رضي الله عنه قال انا والله حرضت عمر على القيام في شهر رمضان قيل وكيف ذلك يا امير المؤمنين
قال اخبرته ان في السماء السابعة حظيرة يقال لها حظيرة القدس فيها ملائكة يقال لهم الروح وفي لفظ
الروحانيون فاذا كان ليلة القدر استأذنوا ربهم في النزول الى الدنيا فيأذن لهم فلا يمرون بمسجد يصلى
فيه ولا يستقبلون احدا في الطريق الا دعوا له فاصابه منهم بركة فقال له عمر يا ابا الحسن فحرض الناس على الصلوة
حتى تصيبهم البركة فامر الناس بالقيام وعن ابن عباس قال جاء رجل الى عمر رضي الله عنه يسأله فجعل عمر ينظر الى رأسه
مرة والى رجليه اخرى هل يرى عليه من البؤس ثم قال له عمر كم مالك قال اربعون من الابل قال ابن عباس
قلت صدق الله ورسوله لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى الثالث ولا يملأ جوف ابن آدم
الا التراب ويتوب الله على من تاب فقال عمر رضي الله عنه ما هذا فقلت هكذا اقرأنيها ابي قال فقم بنا
اليه فجئنا الى ابي فقال ما يقول هذا قال ابي هكذا اقرأنيها رسول الله صلى الله عليه وسلم قال افاثبتها
في المصحف قال نعم وعن ابن عباس قال قلت يا امير المؤمنين ان ابيا يزعم انك تركت من كتاب الله
آية لم تكتبها قال والله لاسألن ابيا فان انكر لتكذبن فلما صلى صلوة الغداة غدا على ابي فاذن
له فطرح له وسادة وقال يزعم هذا انك تزعم اني تركت آية من كتاب الله لم اكتبها فقال اني سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان لابن آدم واديين من مال لابتغى اليهما واديا ثالثا ولا يملأ
جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب قال عمر فاكتبها قال لا انهاك قال فكان ابيا شك
اقول من رسول الله صلى الله عليه وسلم او قرآن منزل وعن انس قال بينا ابو بكر الصديق يأكل مع النبي
صلى الله عليه وسلم اذ نزلت عليه فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره فرفع ابو بكر
رضي الله عنه يده وقال يا رسول الله اني لراء ما عملت من مثقال ذرة من شر فقال يا ابا بكر ما ترى في

الدنيا مما تكره فبتلك مثاقيل ذر الشر ويدخر لك مثاقيل ذر الخير حتى توفاه يوم القيامة وعن عبد الله
بن عمرو بن العاص قال نزلت اذا زلزلت الارض زلزالها وابو بكر الصديق رضي الله عنه قاعد فبكى فقال
له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يبكيك يا ابا بكر قال ابكتني هذه السورة فقال لولا انكم تخطئون وتذنبون
فيغفر لكم لخلق الله امة يخطئون ويذنبون فيغفر لهم وعن ابي ايوب الانصاري قال بينا رسول الله صلى
الله عليه وسلم وابو بكر يأكلان اذ نزلت عليه هذه السورة فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال
ذرة شرا يره فامسك رسول الله صلى الله عليه وسلم يده عن الطعام ثم قال من عمل منكم خيرا فجزاؤه في
الآخرة ومن عمل منكم شرا في الدنيا مصيبات وامراض ومن يكن فيه مثقال ذرة خيرا دخل الجنة وعن
ابي ادريس الخولاني نحو من ذلك وعن جعفر بن برقان قال بلغنا ان عمر بن الخطاب اتاه مسكين وفي يده
عنقود من عنب فناوله منه حبة ثم قال فيه مثاقيل ذر كثير وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من قرا في ليلة الف آية لقي الله وهو يضحك في وجهه قيل يا رسول الله
ومن يقوى على الف آية فقرا بسم الله الرحمن الرحيم الهاكم التكاثر الى آخرها ثم قال والذي نفسي
بيده انها لتعدل الف آية وعن علي بن ابي طالب رضي الله عنه انه سئل عن قوله ثم لتسألن يومئذ عن
النعيم قال هو اكل خبز البر وشرب ماء الفرات مبردا وكان له منزل يسكنه فذاك من النعيم الذي يسأل عنه
وعن جابر بن عبد الله قال جاءنا رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر رضي الله عنهما فاطعمناهم
رطبا وسقيناهم ماء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا من النعيم الذي تسألون عنه وعن ابي هريرة
قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم فاذا هو بابي بكر وعمر رضي الله عنهما فقال ما اخرجكما من
بيوتكما هذه الساعة قالا الجوع يا رسول الله والذي نفسي بيده لاخرجني الذي اخرجكما فقوموا
فقاموا معه فاتى رجلا من الانصار فاذا هو ليس في بيته فلما رأته المرأة قالت مرحبا فقال النبي
صلى الله عليه وسلم اين فلان قالت انطلق يستعذب لنا الماء اذ جاء الانصاري فنظر الى النبي
صلى الله عليه وسلم وصاحبيه فقال الحمد لله ما احد اليوم اكرم اضيافا مني فانطلق فجاءهم بعذق فيه
بسر وتمر فقال كلوا من هذا واخذ المدية فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اياك والحلوب

فذبح

فذبح لهم فأكلوا من الشاة ومن ذلك العذق وشربوا فلما شبعوا ورووا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لأبي بكر وعمر والذي نفسي بيده لتسألن عن هذا النعيم يوم القيامة عن ابن عباس أنه سمع عمر بن الخطاب يقول إن
رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوما عند الظهيرة فوجد أبا بكر في المسجد فقال ما أخرجك هذه الساعة
قال أخرجني الذي أخرجك يا رسول الله ثم إن عمر بن الخطاب جاء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن
الخطاب ما أخرجك هذه الساعة فقال أخرجني الذي أخرجكما فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن الخطاب
هل بكما من قوة فتنطلقا إلى هذا النخل فنصيب من طعام وشراب فقلنا نعم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
فانطلقنا حتى أتينا منزل مالك بن التيهان أبي الهيثم الأنصاري وعن أبي بكر الصديق رضي الله عنه
قال انطلقت مع النبي صلى الله عليه وسلم ومعنا عمر إلى رجل من الأنصار فذبح لنا شاة فقال النبي صلى
الله عليه وسلم إياك وذات الدر فأكلنا خبزا ولحما وشربنا ماء فقال النبي صلى الله عليه وسلم هذا من
النعيم تسألون عنه وعن عثمان بن عفان رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كل شيء
سوى ظل بيت وجلف الخبز وثوب يواري عورته والماء فما فضل عن هذا فليس لابن آدم فيه
حق عن عكرمة قال أمر عمر بن الخطاب رجلا يصلي [illegible] فقال [illegible]
[illegible] قالوا [illegible] فقال [illegible] فلا [illegible]
عن قتادة بن النعمان أنه وقع بقريش فكأنه نال منهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مهلا يا قتادة
لا تشتم قريشا فإنك لعلك ترى منهم رجالا تزدري عملك مع أعمالهم وفعلك مع أفعالهم وتغبطهم
إذا رأيتهم لولا أن تطغى قريش لأخبرتها بالذي لها عند الله وعن معاوية سمعت رسول الله صلى
الله عليه وسلم يقول الناس تبع لقريش في هذا الأمر خيارهم في الجاهلية خيارهم في الإسلام إذا فقهوا
والله لولا أن تبطر قريش لأخبرتها بما لها عند الله وقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول خير نساء ركبن الإبل صالح نساء قريش أحناه على زوج في ذات يده وأرعاه على ولد في صغره
وعن أنس قال كنا في بيت رجل من الأنصار فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى وقف وأخذ بعضادتي
الباب فقال الأئمة من قريش ولهم عليكم حق ولكم مثل ذلك ما إن استرحموا رحموا وإن حكموا عدلوا

وإذا عاهدوا وفوا فمن لم يفعل ذلك فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل منهم صرف ولا
عدل وعن جبير بن مطعم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن للقرشي مثل قوة الرجلين من غير قريش فقيل
للزهري ما يعني بذلك قال نبل الرأي وعن سهل بن أبي حثمة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تعلموا
من قريش ولا تعلموها وقدموا قريشا ولا تؤخروها فإن للقرشي قوة الرجلين من غير قريش وعن أبي هريرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقدموا قريشا فتضلوا ولا تتأخروا عنها فتضلوا
خيار قريش خيار الناس وشرار قريش شرار الناس والذي نفس محمد بيده لولا أن تبطر قريش لأخبرتها
بما لها عند الله وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقريش في الخير والشر
يوم القيامة وعن إسماعيل بن عبيد الله بن رفاعة عن أبيه عن جده قال جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم قريشا فقال
هل فيكم من غيركم قالوا لا إلا ابن أختنا ومولانا وحليفنا فقال ابن أختكم منكم ومولاكم منكم إن
قريشا أهل صدق وأمانة فمن بغى لهم العواثر كبه الله على وجهه وعن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم الناس تبع لقريش في هذا الأمر خيارهم تبع لخيارهم وشرارهم تبع لشرارهم وعن أبي برزة
قال قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على باب فيه نفر من قريش فقال إن هذا الأمر في قريش وعن أبي مسعود
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقريش إن هذا الأمر فيكم وأنتم ولاته وعن ابن عمر قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا يزال هذا الأمر في قريش ما بقي منهم اثنان وحرك إصبعيه وعن أبي هريرة قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الملك في قريش والقضاء في الأنصار والأذان في الحبشة وعن سعد
قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من يرد هوان قريش أهانه الله وعن عبيد بن عمير قال دعا رسول
الله صلى الله عليه وسلم لقريش فقال اللهم كما أذقت أولهم عذابا فأذق آخرهم نوالا وعن
سعد بن أبي وقاص أن رجلا قتل فقيل للنبي صلى الله عليه وسلم فقال أبعده الله إنه كان يبغض قريشا
وعن أنس أن رجلا قال يا رسول الله ما الكوثر قال نهر في الجنة أعطانيه ربي لهو أشد بياضا من اللبن
وأحلى من العسل وطيورها بها أعناق كأعناق [illegible] لا يشرب منها أحد فيظمأ ولا يتوضأ منه أحد فيشعث
أبدا لا يشربه من أخفر ذمتي ولا من قتل أهل بيتي وعن ابن عباس قال كان عمر [illegible] مع أصحابه

بدر فقال له عبد الرحمن بن عوف لم تدخل هذا الفتى معنا وان لنا ابناء مثله فقال انه ممن قد علمتم قال فدعاهم ذات

يوم ودعاني معهم وما رأيته دعاني يومئذ الا ليريهم مني فقال ما تقولون في قوله اذا جاء نصر الله والفتح

حتى ختم السورة فقال بعضهم امرنا ان نحمد الله ونستغفره اذا جاء نصر الله وفتح علينا وقال

بعضهم لا ندري ولم يقل بعضهم شيئا فقال لي يا ابن عباس اكذاك تقول قلت لا قال فما تقول قلت هو اجل

رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلمه الله اذا جاء نصر الله والفتح فتح مكة فذلك علامة اجلك فسبح بحمد ربك

والفتح

واستغفره انه كان توابا فقال عمر ما اعلم منها الا ما تعلم وعن ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء نصر الله

جاء العباس الى علي رضي الله عنه فقال انطلق بنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم نسأله ان كان هذا الامر فينا

بعده لم تنازعنا فيه قريش وان كان لغيرنا سألناه الوصاية بنا قال لا قال العباس فجئت رسول الله صلى

الله عليه وسلم سرا فذكرت ذلك له فقال ان الله جعل ابا بكر خليفتي على دين الله ووحيه وهو مستوصي فاسمعوا

له واطيعوا تهتدوا وتفلحوا واقتدوا به ترشدوا قال ابن عباس ثم وافق ابا بكر على رأيه ولا

وازره على امره ولا اعانه على شأنه الا مخالفه اصحابه حتى ارتد العرب الى العادة قال فوازرنا

فصل هفتم

معه رأيه وفورها رأى اهل الارض اجمعين وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه انه قرأ [illegible]

الصمد ... و در اثبات دلیل عقلی بر خلافت شیخین دعوی ... صحت و صفات اتباع

عقلا ثابت شود بلکه بنقل متواتر یا مشهور یا خبر واحد صحیح لابد مراد از دلیل عقلی آنست که

یکی از مقدمات آن عقلی باشد و دیگر متواتر یا مشهور و آن مقدمه که عقلی باشد دو قسم دارد

اول عقلی محض که بغیر استناد بشرع ثابت شود لیکن می باید که شرع تصدیق آن فرماید یا اقل ادرا

نکند قسم دوم عقلی مأخوذ از استقراء دلایل شرعیه یا مأخوذ از آنکه نقیض او مستلزم محال شرعی باشد

مثلا صدور چیزی از پیغامبر صلی الله علیه وسلم به تعمد در آن جائز نیست و آنچه بدان ماند و لهذا این

فصل را منقسم میسازیم بدو مقصد ... مقصد اول آن تنقیح خلافت خاصه است زیرا که لفظ خلا

خاصه حقیقت شرعیه است و مدعیان شرع ادا مختلفه دارند و غرض از لفظ خلافت معنی ادراک

نمایند و ... خلیفه بنوعی تعریف میکنند مثلا فرقه خلافت ... صلی الله علیه وسلم ... آنست

میگیرند و صفات خلیفه را شمیه و فاطمیه و عصمت را مانند آن اعتبار نمیکنند و منکر نیستند که [illegible]

با برای عقول ملت اثبات نمی توانند کرد و ما در خلافت بمفهوم سلطنت و فرمانروایی مسلمین بحث میکنیم

نه خلافت خاصه حضرت و سوابق اسلامیه معتبر میدانیم هیچ عاقلی این معنی را برای اثنا عشریه [illegible]

نمی نماید [illegible] معنی که در میان فریقین واقع شده [illegible] آنچه [illegible]

حق را منحصر ساخت [illegible] خلافت با امامت [illegible] معنی است که یکی بجای دیگری نشسته [illegible]

او کار آنکه [illegible] مراد از وصی پادشاهی است برای مقصد اقامت دین محمدی صلی الله علیه وسلم

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] پادشاه نباشد و حکم او نافذ نبود خلیفه نیست هر چند در علم [illegible]

فضلای [illegible] باشد و معصوم [illegible] مفترض الطاعة [illegible] و اگر پادشاه باشد تا حکم کند [illegible]

[illegible] کار او [illegible] شرع [illegible] باشد و با اقامت دین مثل جهاد و اقامت دین مثل جهاد و اقامت حدود و فصل

قضایا [illegible] از خلیفه خواهد بود [illegible] اگر متحلی [illegible] از ما اینجا نکته باید فهمید که

گفتگوی امامیه [illegible] نزاع لفظی است [illegible] نزاع لفظی نیست زیرا که خلافت غیر امامت

است عند الامامیه [illegible] است عند اهل السنة یکی از خلافت معنی پادشاهی و صفات خلیفه

صفاتی که [illegible] پادشاهی موجب باشد با حکم او نافذ شود و افضل امت باشد [illegible]

[illegible] دیگری از افضل امت که در حکم [illegible] بر تمام امت فرض است پادشاه باشد

یا نباشد ذکر میکنند و امامت باین معنی مخفی نیست که هیچ فرقه از فرق اسلامیه [illegible]

[illegible] این معنی مفهوم شده [illegible] اولاد حضرت مرتضی [illegible] از اصحاب بر آن اتفاق کرده اند

[illegible] مرتضی باشد کسی آنرا ندانند و بگوش کسی نرسد [illegible]

شخصی پیدا [illegible] آمد که [illegible] غرق ساخت [illegible]

[illegible] فرق [illegible]

با امامت زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق رضوان الله علیهم قائل اند [illegible]

نبودند [illegible] خلافت را [illegible] امامت میدانند معنی آنکه [illegible]

نمی‌شود که اقدام بر آن کند ظاهر آنست که این مسئله شرعیه نیست اعتماد دست مرد را سبب آن که حد

شرعی انعقاد پادشاهی را به سلطنت قائم گرداند پادشاهی او صحیح باشد مؤدی امام باشد هر آن منعقد

خلیفه باشد آنکه حضرت سموئیل طالوت را خلیفه ساخت و بعد از آن نبی بعد از طالوت ملک داود

[illegible] حق [illegible] باشد [illegible] بیعت خلافت تأثیری ندارد [illegible]

مسئله خلافت [illegible] خلافت [illegible] شد [illegible] [illegible] معنی نداد [illegible]

جواب این نکته مذکور شد بر اصل [illegible] خلافت را همراه بوصف [illegible] شده تحقیق کرده ایم معنیش [illegible]

که نیابت پیغامبر صلی الله علیه وسلم [illegible] که پیغامبر صلی الله علیه وسلم [illegible] پیغامبری میکرد آن کار

دین را جهاد اعداء الله و امضای حدود الله و احیای علوم دینیه و اقامت ارکان اسلام و قیام بعد

و اخذ [illegible] با این قبیل تعلق دارد هیچ یکی از عهده ما وجب برآید و عاصی باشد مقابل آن خلافت

جابره است که بسیاری از احوال مخالف شرع عمل کرد و از عهده واجب بر نیاید و مهمل گذارد و بسیاری

از آنچه می باید که با آنکه عاصی باشد در خلافت خود مثلا اقامت حدود میکند و احیای علوم دین می نماید

یا اقامت بوصفی میکند که شرع بآن حکم نفرموده مثلا بجای رجم [illegible] [illegible] جمع [illegible]

باشد و لوازم چند دارد که بدون آن لوازم قیام شخصی بخلافت نباشد و متصور نیست مانند عقل و بلوغ

و ذکوره و سلامت سمع و بصر و حریت و علم و عدالت و شجاعت و رای و کفایت در حرب و سلم و غیر آن

صفات بداهت عقل معلوم میشود که تحقق بقصد خلافت بغیر آنها ممکن نیست و سنت سنیه و صفو دیگر

صفات مزید گردانیده است تا آنکه قرشیت است تا تشبه واقع نشود بافعال الله در بنی اسرائیل که انبیاء

می بعوثند از بنی اسرائیل از سبط لاوی باشند یا یهودا یا غیر آن همچنان آنحضرت صلی الله علیه وسلم

لازم گردانید که خلیفه از قریش باشد از بنی هاشم یا غیر بنی هاشم در اشتراط قرشیت حکمتها است

که این موضع تفصیل آن برنمی تابد سؤال اگر صبی یا ناقص یا جاهل غیر مجرب غیر مکافی را بعد موت

پدر او خلیفه سازیم و علما را بر احیای علوم دین و برای قضا و افتا منصوب گردانیدیم و امیری

حاذق را امیر فوج کشی و مجرب در لشکر و دادن [illegible] اعداء امیر غزات گردانیدیم و حکیمی را که طریق اخذ

زکوة و خراج بستانند و نصب عمال بهر طرف نمایند و تقسیم بیت المال بر مستحقین نمایند و غیر آن و
انتظام امور سلطنت منتظم شود غیر از وجود این صفات در خلیفه جواب گوئیم مقتضای [illegible] اگر [illegible]
[illegible] میان [illegible] از هم و این علما و امرا و وزرا باهم متفق شوند [illegible] با یکدیگر مخالفت نمایند
[illegible] معهود [illegible] امور سلطنت بغیر خلیفه منتظم می توانند [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] انواع [illegible] دولت [illegible] اند [illegible] نزدیک است
[illegible] واقع شود و اکثر [illegible] الفتنه از سبب تاخیر
[illegible] وجود [illegible] باشند [illegible] شریعت [illegible] و اتفاق در طلب و انعقاد بر صفات که تسلیم
[illegible] که یک [illegible] دو [illegible] دارد [illegible] جنگها و کارهای عمده
درستی [illegible] و این مبحث از اجل مباحث حکمت سیاسیه [illegible] این امور [illegible] احتمالات
عقلیه نیست بلکه در اینجا [illegible] موجب [illegible] با وجود مصلحتی باشد باید دانست که این [illegible]
[illegible] با این [illegible] هیچ کار نمی آید وجود و عدم او مساوی است او خود نمیداند که شریعت مصلحت
[illegible] شریعت و مصلحت چیست و مخالف آن [illegible] یکی را ترجیح دهد و از دیگری
نهی فرماید و اعتماد در هر فن بر اهل آن فن کردن و [illegible] هرگز راست نمی آید و کار
[illegible] در عالم از همین جهت ناقص شده و اگر تسلیم این شخص ضرورة افتد [illegible]
المحظورات بالجمله [illegible] که خلیفه چون متصف [illegible] صفات [illegible] باشد [illegible] پیغامبر
پیدا کرده است هم در ملکات و هم در افعال چون بر خلافت راشده وصفی دیگر زیاده کنیم و گوییم
خلافت راشده خاصه مرجع آن تشبه خلیفه است به پیغامبر [illegible] آنچه در خلافت راشده شرط کردیم
[illegible] تفصیل آن [illegible] می باید [illegible] سخن اینست که آن خلیفه عین پیغامبر نخواهد بود تا نزول وحی و او [illegible]
خاصة صفت او باشد بلکه از صفات امتیان صفتی که اقرب است بصفات پیغامبر از جهت پیغامبری
نمونه اوست و ظل اوست اخذ باید کرد باز تشبه معتبر اینجا تشبه در [illegible] صافی است که پیغامبر را باعتبار
پیغامبری باشد مثلا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجتهاد می فرمودند و پیغامبران در [illegible] بودند

پس

پس لابد است وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم باعتبار پیغامبری نباشد و هاشمی بودند و سایر انبیا را نیز

پیغامبر ابراهیمی هاشمیه باعتبار پیغامبری نخواهد بود و قول ما باعتبار پیغامبری ثابت است جهاد در مثلا

اگر پیغامبر را بجهاد مامور نبود نه پیر آنکه جهاد با تبی است از جهت وحی و پیغامبری آنحضرت صلی الله علیه وسلم

آنحضرت را جهاد داد [illegible] بالجمله نسبت جمیع آنچه از لوازم پیغامبری مطلوب است با آنکه [illegible] آن منسوب باشد

بعض اوصاف خلیفه مثل آنکه امر مسلمین است باپیغامبری نسبت حقیقی [illegible] که گرچه [illegible]

عشرات و تلاوت قرآن و مانند آن باشد و اما جمیع امت نسبت درست کرده اند در بعض اوصاف

که [illegible] شیوخی خیلی [illegible] شود و ما سوی خلافت در شیء واحد است [illegible] آخر مقصود از خلافت خاصه

خلافت مطلقه است باعتبار جمیع آنچه از پیغامبر صادر شد از جهت پیغامبری باز نسبت با پیغامبر با حصر

که تقریر کردیم نمی تواند شد الا آنکه آن شخص از طبقه علمای امت باشد نه از طبقه سفلی و وسطی و از

طبقه علیا چون بود و چه تواند بود که باعتبار نفس منحصر با پیغامبر در عبادات و مقامات سنیه و اخلاق

حمیده نیکو باشد و آنچه اسلامیه مثل هجرت و جهاد و نمی تواند شد مگر آنکه این شخص در دو قوت

عمود ارجمند قوت عاقله و عامله نیکو کند با پیغامبر مناسبت داشته باشد [illegible] مرد و در اجتهاد

و مجموعا از دو دیده شود و نمی تواند شد مگر آنکه داعیه علمیه برای اتمام مواعید الهی [illegible]

و اسطه نفس پیغامبر و برکت صحبت او و آثار برکات داعیه علمیه در اطوار او دیده شود

و نمی تواند شد مگر آنکه واسطه باشد در میان پیغامبر و امت او در افاضه علوم و معنی حقیقه خلافت

و قضیه واضح کرد که حقیقت تشریع او [illegible] شود بعد از آن حقیقت نبوت را نشر آنکه خلافت تا

نمونه نبوت است بسبب باید لیکن لابد می باید که نکته چند بنویسیم نکته اولی تشریع تتمه تقدیر است

معنی تقدیر انداز کردن خدای تعالی برای هر نوع اندازه نهاده است هر نوع را خلقی است و خاصه

و صورتی است خاص در افعال و اخلاق و هیئت و الهامات جبلیه که در میان صورت نوعیه و خاصیت نوعیه

متولد می شود و این تفصیل دراز است و آدمی افضل انواع حیوانیه است بعقل و ذکا و امتیاز انواع عجیبه

از تقاضای مقتضی نوع او است و در نفس آدمی قوه نهاده اند قوه ملکیه و قوه بهیمیه اگر آدمی

نعوت ملکیه دیده و سعی آن کنند که سبب زیادة قوة ملکیه در عداد ملائکه داخل شود گویا [illegible]

اگر صفت را نعوت بهیمیه بود در عداد بهائم داخل گردد گویا بهیمه [illegible] از بهائم در حالی است [illegible]

نوعی آدمی اکثرا اقتضا می کند [illegible] امتیاز است در هر دو از دو حال [illegible] که با ملائکه [illegible]

[illegible] کنند که بهیمه [illegible] بر [illegible] داخل صورت

[illegible] را تقاضا می کند اگر [illegible] آن [illegible]

[illegible] الیه ملکات است و احوال و افعال و اکثر [illegible]

[illegible] مقتضیات است [illegible] مقتضیات است و این قصه [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] که مسمی [illegible] اسباب [illegible] مقتضیات است [illegible] و نهی [illegible]

[illegible] آن [illegible] تعلق جمیع مقتضیات [illegible] القدیر [illegible] در ذیل آن مقتضی حکمت واجب [illegible]

که [illegible] الیه [illegible] که در شرع مسمی [illegible] و ملکات و احوال از آن [illegible]

او [illegible] شریعت بنی آدم گویند بعض اشیا را واجب [illegible] و بعض آخر را [illegible] مباح

[illegible] کرده و حرام و تعلیم [illegible] نمی باشد مگر [illegible] بالهامات جلیه و قابل تعلیم [illegible] واسطه [illegible] الا

[illegible] باعتبار قوی [illegible] شرع [illegible] تغییر و تبدیل [illegible] قابل [illegible]

که [illegible] خاص [illegible] کنند مانند آنکه طبیب برای صحت آدمی [illegible] خاص [illegible] ملاحظه [illegible] فصل [illegible]

[illegible] از میان چندین محتملات [illegible] شرعه و منهاج گویند لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا نکته

[illegible] ارسال رسول [illegible] فرستادن [illegible] از بالا [illegible] از مشرق [illegible] یا از

[illegible] ارسال رسول از جانب حق جل و علا آنست که اراده الهیه متعلق شود بآنکه [illegible]

را [illegible] بنی آدم [illegible] باشند [illegible] ذاتیه گردد و عقل و قوی ایشان [illegible]

حق متعلق شود [illegible] سبب [illegible] اراده [illegible] از منهیات [illegible]

[illegible] انواع شرک [illegible] گردد و [illegible] شرک [illegible] از میان ایشان [illegible] پیغمبری [illegible]

[illegible] پیغمبر [illegible] قومی از [illegible] عقوبت [illegible] و مصلحت

یا از آسمان انداختند یا بجهت افلاک شنیدند بلکه مصطفی را رسالت حاصل باشد صاحب سلطنت
نه از کتاب [illegible] منزله جبرئیل واسطه تعدیب آنکه به ملوث کردند و این علم و این داعیه را همه افراد لیست
قابل نیستند بلکه قابل آن اندک افراد و اشخاص آن علما را علماء می خوانند و به اوقات قابل ظهور امر حق نیست
پس حکمت الهیه مشتمل است بر افراد معین میکند رسید بانکه شخص … ناقص بود آن …
و آن فرد بوجود آید نفس قدسیه آن فرد … را برای جنود اصطلاح … نمک نفسه
… در دل او بریزد و جمیع عقلیه … مرد معتدل از سخن … جمع حد او …
منصب انبیاء و تعلیم کرامت فرماید و آن سر توفیق تعلم … بخشد و این داعیه را در میان ایشان
ملکی کرده شده بر آنها مانند که چراغی روشن افروزند و عکس آن چراغ در آئینه که حوالی چراغ منصوب
ساخته اند بیفتد پس بوجود این رسالت در … هر دو معنی موجود شوند هم کمال نفس پیغامبر و نفوس
امت از حضرت الهی … آن سر به انبیه که در ازل الآزال صورت بسته بود هر دو حقیقت یکجا نمی
از دو … تحقق موجود گشت چنانکه کتاب طبی مثلا وجود خطی است و وجود لفظی و وجود معنی پس وجود
خطی رنگی است سیاه بر صفحه کاغذ بوضعی خاص بهیئتی … بر حروف … وجود صوتی است خاص …
دال بر صورت … و آن معرفت تفصیل مسائل طبی حل معضلات اوست سبب تصنیف این کتاب …
… چون … طب پیدا شد و در میان مردم … آنچه … بود آنرا بی اسلام … آن شریعت … ملکوت بایی
علم و تعلیم متحقق شد پس بیت معنی ارسال رسل … نزول کتب فقد بر این وجه است … وجودی …
ملکی … است و آنکه … و صورتی گاهی صورت پادشاه و خلیفه می باشد و گاهی صورت
حسن و علم و گاهی صورت زاهد مرشد هر صورت را اسبابی است از جنس خط و صوتی هر صورت را
احکامی است و آنکه … نمی بود … و نفس ناطقه مرجع هر دو اوست و سبب …
نطفه … ظاهر بنیان نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که پادشاهی دانستند و بر فتح
این فتح که انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر … در …
و افضل الشرایع که بر افضل البشر نازل شد صورت آدم که بعد از چند چند قرن هم صورت خلافت

و هم صورت جسم معلم و هم صورت نخواهد رسید نکته ثالثه خلافت ظهری دارد و بطنی

[illegible] الهی است برای اقامت دین و بطن آن تشبه است با پیامبر در خصائلی که به پیغامبری تعلق دارد

پس صورت آنست که اراده الهیه متعلق بصلاح عالم و کسب [illegible] بشریعت [illegible]

[illegible] پیغامبر و خلافت آنست که تعلق شود اراده الهیه بتکمیل افراد [illegible] بجمیع فضائل اخلاق انبیاء

در ذات او [illegible] و در ضمن پیغامبر [illegible] امت بخلاف [illegible] پیغامبر در اعلاء دین پیغامبر و در خاطر

[illegible] منعکس شود [illegible] نیز داد

بالنسبه پیغامبر [illegible] که در فراست او موافق وحی افتد و انواع کرامات و مقامات که تابع

کمال [illegible] او باعتبار [illegible] مساحت شود [illegible] موجه باشد لابد صورة خلیفه باید که موافق

باشد با صورة پیغامبر اگر پیغامبر پادشاه است خلیفه لامحاله پادشاه خواهد بود اگر حبر است [illegible]

لابد خلیفه همان صفت خواهد بود در پیغامبر خصوص صورت از پیغامبری خارج است و در خلیفه خصوص صورت

داخل خلافت است که بمشابهت صورت و معنی هر دو استحقاق نام خلیفه پیدا کرده است چنانکه فضل

[illegible] چنانکه [illegible] از عوارض ذاتیه لا غیر است و از [illegible]

و دوران حکم بر ملتی که متضمن مصلحتی باشد مقتضی حکمت که بعموم مصلحت تعلق دارد و خصوص آن علاقه مقتضی

شرعیه است که بخصوص [illegible] تعلق دارد [illegible] که پیغامبر صلی الله علیه وسلم چون [illegible]

در [illegible] قریش [illegible] او [illegible] و وی تنها بود و برای او اعوان و انصار مطلوب باشند تا پیغامبر را از [illegible]

اعانت کنند و بعد از وفات او واسطه باشند در میان پیغامبر و امت او و چون در ازل الازال

مرتبه قدر پیغامبر امت او [illegible] گشت [illegible] بلاواسطه [illegible] نیز پیغامبر در امت شود باعتبار

مناسبت جبلیه و اعمال صالحه از ایشان چنانکه پیغامبر بوصف پیغامبری در آنجا معین شد اینجا [illegible]

خلافت ممثل شدند یعنی در ازل الازال برای ایشان نوشته اند و در خارج [illegible] بر روی کار آید

و بعد انتقال [illegible] موجود صحیفه [illegible] باشد [illegible] قیل فی هذا المعنی [illegible] نازل آمد

تا روز [illegible] باید چون [illegible] گذرد کسی این دولت [illegible] چون خلافت ظاهره و باطنه جمع شود

خلیفه

[illegible] در خلافت عامه مرتبه‌ایست از ولایت داخل در آن مرتبه شبیه مراتب ولایت است به نبوت و نظیر

آنست که حکما الهیات را ماورای [illegible] دین محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام و تجدید شریعت او قایم فرموده‌اند

مراتب اند و خلافت خاصه جامع این همه مراتب است بنابر تحقیق خلافت خاصه چون مفهوم خلافت خاصه

منقح شد حالا استقرای احوال خلفا باید کرد و از صور فضایل‌ها باید دانست [illegible]

که در هیچ فضیلت یک باید سر ما داخل شود که [illegible] منصف اند [illegible]

ذاتا و مسلسل [illegible] باید نمود تا در تنقیح معنی خلافت و اثبات [illegible] آن در [illegible]

عدد و [illegible] مقدمه چهارم آنچه تقریر کردیم همین خلیفه خاص پیغامبر [illegible] خلفا [illegible] ایم که [illegible]

خلیفه خاص پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم حسب صورت همه اوصاف می باید که متصف باشد تا آنکه پیغامبر

ما صلی الله علیه وسلم افضل انبیا بود و شریعت او افضل شرایع الهیه و کتاب او از همه کتب افضل کتب

سماویه پیغامبران گاهی بصورت بادشاهان ظهور میکردند مانند حضرت داود و سلیمان علیهما السلام

و گاهی بصورت احبار مانند حضرت زکریا علیه السلام و گاهی بصورت زهاد مانند حضرت [illegible] و حضرت

یحیی علیهما السلام و در هر صورتی خدای تعالی این نفوس را [illegible] و غلبه و عزت و کرامت [illegible] امت آن نبوت

انقیاد و عطا می‌فرمود آن غلبه و آن انقیاد [illegible] عنایات الهی [illegible]

[illegible] بدن [illegible] نفس [illegible] عزت و جاه و آن [illegible]

ایشان [illegible] نبوت و عنایات الهی و فتح غیبی کما انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک

و ما تاخر [illegible] حقیقت [illegible] حرکت [illegible] مانند ظهور حرکت باد در [illegible]

[illegible] پیغامبران و [illegible] علم [illegible] باشد [illegible] ظهور نبوت

بهترین پیغامبران جمیع [illegible] در باد [illegible] صورت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم

[illegible] آمدن مسلمین [illegible] کرد [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] شدن گرفت تا آنکه صورت [illegible]

[illegible] مانند [illegible] از مدینه یا قریه از قری بعد از آن مامور شدند بهجرت و مسلمین [illegible]

موفق گشتند بهجرت و [illegible] برای جهاد پدید آمد و معنی [illegible] و [illegible] روز [illegible] افزون شد

گرفت تا آنکه فتح مکه روی نمود آمد و خود عرب از هر طرف بخدمت آنحضرت صلی الله علیه [illegible]

اذا جاء نصر الله والفتح ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا نازل یافت و در غزوه تبوک

سی هزار ... هزار کس در رکاب آنجناب صلی الله علیه وسلم حاضر بودند و در حجة الوداع صد هزار

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شدند و همه قبائل عرب و بعض نواح شام و

[illegible] جزیره [illegible] اذان نماز میکردند و عاملان از جانب آنحضرت

[illegible] آنکه [illegible] سلطان ناحیه از نواحی بعید آمد و [illegible] طفل [illegible] در همین نمو

[illegible] شهر [illegible] قوی [illegible] مستکمل [illegible] بر کمال نبوت [illegible]

[illegible] در تقویت [illegible] بایستی [illegible] که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر رفیق اعلی [illegible]

و آن بهشت ذو القرنین که جمیع پادشاهان [illegible] مطیع خود ساخت و لوای فرمان روائی بر برّ و بحر افراخت

و این پایه را بعرف پادشاهان شهنشاهی میگفتند و خدا تعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] متواتره [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] بسیار و کرامات [illegible]

چون ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک رسید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

خدا تعالی آن موعود را بر دست خلفا منجز گردانید [illegible] روم را که تمام ارض [illegible] بود

بر دست ایشان مفتوح ساخت و خزاین این همه [illegible] داد و [illegible] آنحضرت

صلی الله علیه وسلم [illegible] متکامل شد و در ضمن این ترقیات معنی نبوة متوفر گشت و مضمون هو

الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله بظهور پیوست والحمد لله رب العالمین اما

[illegible] آن بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقتی پیدا شدند که عرب [illegible] بت پرستی داشتند

راه و رسم انبیای سابقین بالکلیه فراموش [illegible] از [illegible] ایشان [illegible]

ایشان [illegible] بر یکدیگر [illegible] حلال و حرام نمیدانستند پس حق سبحانه تعالی آنحضرت را

صلی الله علیه وسلم مبعوث فرمود [illegible] کتاب الهی بر نبی صلی الله علیه وسلم نازل فرمود و با انواع احکام

و حکم آن [illegible] کرد [illegible] عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و جماعه را [illegible] گردانید [illegible] در شد

آنحضرت صلی الله علیه وسلم امیین کتاب الله خواندند و احادیث حکم و احکام روایت کردند
تا عهدی که بادیه نشینان و احبار را کشتند باز در میان امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حفظ آن منتشر
و در هر عصری جمعی را بقراءت قرآن توفیق بخشیدند و بعضی را تفسیر قرآن میسر ساختند و طائفه را بحفظ
حدیث ممتاز گردانید و قومی را بفتوی و قضا قائم نمود و در هر زمان خلفا [illegible] سلطنت
دادند اگر کسی [illegible] داشته باشد [illegible] اند [illegible] حضرت [illegible]
و آنچه [illegible] اظهار [illegible] مسلمین [illegible] از آن عهد اول [illegible] یافتند [illegible] در
[illegible] بعضی [illegible] اعلی [illegible] اسلام [illegible] بعثت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچ [illegible] قبل [illegible] بعد بعثت از میان قلب [illegible] انبیا علیهم
وسلم [illegible] تمام آفاق رسید [illegible] شریعت [illegible] که در عبادات [illegible]
ثابت [illegible] نزول [illegible] این را [illegible] عقل [illegible] گفت [illegible]
ظهور بلکه [illegible] می باید [illegible] در صورت [illegible] تا [illegible] حضرت صلی
الله علیه وسلم [illegible] اکثر علوم الهیه [illegible] قلب [illegible] صفت [illegible]
[illegible] توحید عبادت [illegible] معاد و قصص انبیاء سابقه صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] احکام [illegible] کردند [illegible]
طریقه ادای صلوة و زکوة و صوم و حج و واجبات و منهیات نکاح و بیع و طریقه سیاست مدن
و آداب معیشت علی اکمل الوجه بیان فرمودند بعد از این دو مرتبه مرتبه سیوم که آخر مراتب است باقی
ماند و این مرتبه سیوم دو قسم است قسمی آنست که بحضور جامع میسر می توانست بوجود آید [illegible]
الهیه آنرا موخر داشت تا خلفا را معنی خلافت [illegible] تمام شود و آن جمع قرآنست از [illegible] و صدور
رجال تا آنکه بین الدفتین مجموع شد و بهمان هیئت اجتماعیه در آفاق شیوع یافت و [illegible] حفظ قرآن
بر کافه مسلمین [illegible] گردید و قسمی آنست که بحضور حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم ممکن نبود که بوجود آید
الا بعد وی صلی الله علیه وسلم متحقق شد و آن تفسیر احکام آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

مردم شایع گشته بود خلفا آنرا تفتیش نمودند و از صد صد رساله بر آوردند و حکم بر آن فرمودند

تکلم ایشان [illegible] بعض خصوص تحقیق معانی سنن که مسمی بفقه است یعنی مراد متکلم شد خلفا تشخیص معنی

مراد کردند و استنباط وی فتنی که علما اجماع بر آن عمل [illegible] منعقد گردانیدند و طریق اجتهاد در آنچه

نصی در آن نیافتند [illegible] مهذب گردانیدند و طریق روایت حدیث را ضوابط قرار دادند آن را آموختند و این مرتبه

[illegible] بواسطه آنحضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم استفاده همیشان ممنوع بود

[illegible] پیغامبر صلی الله علیه وسلم استفاده کرده بودند اندک است [illegible] بعد [illegible] بسیار صلی

الله علیه وسلم خلیفه می باید که حفظ قرآن را تعلیم نماید و تعلیم نماید استنباط شرایع و تفصیل الوقایع

[illegible] و نصب احتساب خلفا است که مشوره فقهای صحابه حکم کردند و احکام نافذ شد و در امت

و جماعت آنرا قبول کردند و این نوع [illegible] جا سپرده اند شد اما صورت آنحضرت صلی الله

علیه وسلم که [illegible] نمایند مسلمین باشند با نواع اکتساب احسان از تلبس بوظایف

طاعات [illegible] این راه ممنوع تحقیق تخریج متصور است [illegible] تمهید قوانین احسان مثل وظایف صلوة و ذکر

و بیان کردن حفظ لسان و اشاره معرفت مقامات و احوال معرفت آن مقامات و احوال و تاثیر

صحبت [illegible] اشاره واقع شد در کلمه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عهد [illegible]

است [illegible] مقامات و احوال دلالت نمودند [illegible]

را [illegible] و استغفار [illegible] ملهم شد و این نیز سری است از اسرار الهی که در بعثت

حضرت نبی صلی الله علیه وسلم منطوی بود [illegible] این سلسله خلفا بودند که عام را با جمیع دلالت

[illegible] قولا و فعلا و تعلیم مسایل احسان قولا و فعلا مراتب بسیار دارد مرتبه آخر [illegible] قسم سوم

قسمی آنست که مردم بواسطه آنحضرت صلی الله علیه وسلم می توانستند گرفت یعنی از غیر [illegible]

الهی خلفا قایم مقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای این تعلیم ساختند تا بیشتر بدست آید تفصیل

این اجمال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامع بودند در کمالات [illegible] مثل عصمت [illegible] و احسان و بعض

امور [illegible] از جهة احسان و بعض از جهت نبوت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

و هم محبت نماند نه که این فعل مثلا مخصوص بآن جناب است از جهت نبوت صادر شده پس اگر آن

در آن مسدود است و حبیب نمانده از آن که نهی از جهت احسان است پس محسنین امت را با آن اقتدا می باید کرد

سعی در تحصیل آن می باید نمود هر دو باب مسدود نشد و حیثیت جامع کمال امتیاز یکدیگر دیده ... ما امتیاز را

از جناب صلی الله علیه و سلم اخذ نموده و هر دو مان از نقل مشابهه آن امور کرده اند واضح شد که اینهمه باب

احسان است همه محسنین امت را اقتدا بآن باید کرد معجزه مخصوص جناب است و مدعیه ... شما

نداند بود مخصوص با نبیاست و کشف مبشرات و فراسات عام و قسمی الهامات ... گر بجای سلطه ازان

حضرت صلی الله علیه و سلم نمی توانستند افتاد الا بطریق رمز و اشاره و دون العمق ... اند بجهت رسول

که با بعض آثار اقتدا فی الجمله کویند یا نسبت او نسبت با ... دیگر ایشح مردم عام شهرت بود ...

و علماء انقیاء تمام بر او بجهت رسول چه معنی دارد و نسبت او نسبت آنجا چه صورت بندد اینهمه مباحث

بدون توسط خلفا صورت نمی آید پس جمیع افراد امت باعتبار این امور محتاج شدند بواسطه بالجمله سخن

کوتاه نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صورت نبوت بغیر قیام خلیفه نباید منتهی عالم مستقل ...

ذو القرنین نباید منتهی هر دو جانب نشد که آنکس در مردم نه باحوال آنها باشد میسر نیست و همچنین بغیر جمع ...

و صرف همه طبقه در اشاعت آن وجه امن بلاد و اقامت و بدون احیاء ایات در هر بابی از ابواب

تعلیم میسر نیست و همچنین بدون افاده علوم اکثر مسایل مسائله میسر نیست نکته تقسیم در بیان آنکه

نسبت با پیغامبر صلی الله علیه و سلم باعتبار استعدادات و ملکات که مصدر افعال و احوال آنحضرت

صلی الله علیه و سلم بوده است وجه صحت می باید که باشد اینجا دو دقیقه است که فهم آن از ضروریات

این مبحث است بلکه از مهمات اکثر مباحث کلامیه دقیقه اولی خلق اشیا بواسطه از حضرت حق است

جل شانه باراده اختیار نزدیک اهل حق لیس بجاری و تولید عادات توقفی که بعض اشیا را بر بعض دیگر

مترتب در سبیل جری عادت است عادة الله چنین جاری شده که عقیب وجه بعض اشیا المخلوق کذا و

کذا خلق فرماید اینجا قدم قومی لغزیده است در هر استدلالی که باسباب و مسببات حاصل شنیدا

مسبب برا اسباب شان و این شبهه بهم رسانند که ... اشیا باراده فاعل مختار نیست بطریق

ثواب و اولیه پس تمهیل آنها با سایر مقدمات مسبب خاص و با امکان نتوان کرد و این شبهه [illegible] درست

مصالح دنیا و آخرت همه موقوف به مقدماتست از اسباب و مسببات و با امکان تحقق در همه جا [illegible]

[illegible] همه [illegible] استعمال دوا و چرا میکنند و تمنا با عدا چرا [illegible] آید آنحضرت صلی الله

علیه و سلم در حروب [illegible] جمیع [illegible] اسباب شده را ملاحظه میفرمودند و بلی مسبب خاص بجا میبرند

[illegible] انصبا به [illegible] بسیار اشد [illegible] یکبار نشوند [illegible] خاصه در امور

خفیه اصابت [illegible] باب تعطیلی ندهد مختلفا نشوند چنانکه [illegible] عظیم حق است که

توقف [illegible] اسباب امورات و حق بواسطه با اراده فاعل مختار نیز امر حق هرگز تعطیل

[illegible] داده عقل [illegible] جایز است [illegible] حق مانده و الامر

مسلک حق [illegible] از تفصیل [illegible] دقیقه ثانیه در بابی رای [illegible] میشود آنکه از اسباب

و مسببات مانند پس قایلان [illegible] مطلع را فایده ندهد چه [illegible] ممکن است [illegible]

پس قایلان با ایجاب غیر اکثر آن فایده قطع ندهد [illegible] در عالم کون و فساد یقین با آنکه

همین [illegible] اسباب [illegible] با آنکه وجود مانع و انتفاء شروط منتفی است علی کثرتها و انتشارها

[illegible] معهذا فی نفس الامر اعتقاد جازم در بعضی [illegible] حاصل میشود بلکه در بعضی مواد یقین

نیز هم میرسد و این سخن بآن می ماند که اغلاط حس بسیار است مع هذا در بعض مواد یقین [illegible]

میگردد و [illegible] مواد و [illegible] اکثر انظار غیر مستقیم [illegible] معهذا یقین در بعضی امور پیدا میشود

و احتمال مجاز و اشتراک و تخصیص عام و مانند آن در کلام مخبر صادق قایم معهذا یقین به مقصود

خطاب شارع حاصل میگردد و [illegible] مکابره است [illegible] آنست که [illegible]

نقد [illegible] در بعض جاها حاصل میشود و یقین بآن محاوره [illegible] میگردد و من حیث [illegible]

[illegible] چون این دو دقیقه مذکور شد بر اصل سخن رویم افعال [illegible] متقاربه از نفس ناطقه

پیدا نمی شود تا آنکه آن نفس ملکه راسخه نیابد مناسب آن افعال و احوال این بمثابه

ماند که متکلمین گفته اند که [illegible] عالم بر وجه اتقان دلالت میکند بر آنکه موجد آن عالم [illegible]

[illegible]

ثابت و حکومت و نیابت است خلیفه پیغامبر را صلی الله علیه وسلم که مصدر این قسم افعال باشند
بصورت پیغامبری اشتباه دارند لابد است از آنکه در نفس ناطقه او کمالات و قوت ودیعت نهاده شده
قوت عاقله و قوت عامله و اجتماع این دو قوت و اصطلاح پیغامبری با وکریم تر [illegible] باشد تا
تا لیست خلافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شود از ثمرات کمال قوت عاقله در پیغامبری [illegible]
[illegible] محدثیه و صدیقیه و فراست صادقه که بسبب آن اصابت کند و [illegible] محفوظ [illegible]
از قال و رای او موافق افتد با وحی الهی در واقعات بسیار از ثمرات کمال قوت عامله در پیغامبر
عصمت است از معاصی و مسامحات و در خلیفه صلاح و عفت و محفوظ بودن از معاصی با آنکه [illegible]
در حق او گواهی دهند [illegible] الا [illegible] ظاهر شود از ثمرات مراقبه [illegible] دو [illegible]
در پیغامبر معجزات است [illegible] از [illegible] و [illegible] مثل [illegible] علیه [illegible]
[illegible] کرامات خارقه و تاثیر دعوات و تاثیر مواعظ او [illegible] مردم [illegible] این [illegible]
[illegible] شود خلیفه است [illegible] از [illegible] پیغامبر درست [illegible] آنکه [illegible] بعد پیغامبر دیگر
آنکه داعیه الهیه [illegible] از [illegible] تقلید [illegible] داعیه [illegible] برکات [illegible]
کار [illegible] او ظاهر شود سیوم آنکه [illegible] علیهم الصلوة والتسلیمات [illegible] کلام [illegible]
[illegible] مدارک و نسبت [illegible] باشد [illegible] باشد مجتهد [illegible] و فقیه می باید [illegible]
[illegible] که معجزه [illegible] نبوت انبیاست [illegible] لازم میشود [illegible] معقول [illegible]
[illegible] افتد [illegible] ثابت [illegible] درست کرده [illegible] آورد [illegible]
[illegible] میگوید که [illegible] مردم صدق [illegible] معلوم کنند [illegible] معامله پیغامبر با
خدای تبارک و تعالی است و دیگران با انواع [illegible] آمدند [illegible] تمام [illegible]
که صدق پیغامبر را [illegible] نمیدانند الا از جهت آنکه علوم نظریه که مقتضی نوع انسانی است در [illegible]
ایشان قایم [illegible] دل [illegible] بآن مقتضی نوع محبت تمام [illegible] شود اگرچه [illegible] کنند در
[illegible] و جحود و [illegible] استیفای [illegible] آنکه این کلام صادق از تعلیم [illegible]

اخذ نموده است هیا بتوفیق از فکر دریافته را دعای رسالت نموده است یا تلقی کرده است الا بوحی الهی
و دواعیه نازله از خود بسبع ... ات اگرچه موافق شده باشد ... اکثر آن ... بمبنای یا یقین اعتقاد بسبب
... قول ... چون معجزات خارقه و برکات صحبت ایشان معلوم کردند حقانیت از هر طرف جمع شده قوی
یا ظهور ... گشت ... بر تیسیر ... اصحاب حقیقت ... تمام اید چون این دقیقه کشف شد ... اصل حق ... و قیم خلیفه
... قسم بر کات ... باید که ... علم مشکلی ... کمال ... بدانند که خدای تعالی تمام اراده خیر فرموده که ابتغیب
... منصب ... شان آنکه ... باقی ... الا بوجب ... سکینة من ربکم و بقیه مما ترک
... و آل ... آما ... تعلق بپادشاهی دارد هرچه اتفاق صحابه نشود مگر آنکه بعضی با لحقه
... بنفس سعت ... ثیام مخصص و شناعت جوهر یکی در تفویض امور
... و ... دیگر فراسة المعتقیه لطیف کمال الظن کان قد
... از ... باد ... که امور عارضه ... آنکه ... کند ... شود که عطیه
... فرماید ... عظیم ... اذا کنت ذا رای فکن ذا عزیمة فان فساد الرای ان تترددا اذا
کنت ذا رای فکن ذا رویة فان فساد الرای ان تتعجلا ... استقاه غیر فراسة المعتقیه ...
... هرکسی که بصحبت ملوک رسیده باشد ... ان را دیده مخفی نخواهد بود دیگر بخت کار ساز
نه بخت منکوس چون کاری پیش آید مانند خورشید کاراباز ... دوستی ... در ... باد
... گشته شدن ... از زبان ... میگوید ... بهر پهلوی تاج و تخت باید یکی
... گشت ... فره ایزدی ... نماید ... و نجومی در معرفت ... خرد ... غیب
... شده ... نجوم نموده ... و علم ... مجوس ... تسییرات کواکب ... و ولادت
اعتقاد مینمودند و اینهمه علوم ... که ... از آن نهی فرموده لهذا ... از اسرار
... و ... دیگر شجاعت که توسط است در میان تهور و جبن دانسته باشد و علم
... و حکمت که ... و سط است ... و عدالت که ... در ...
مناسب آن حالت بنفس ... شود و الکلام فی هذه المباحث یطول اما ... کلیه تعلق بحسب ...

بر وجه اتفاق صادر شد مگر خلیفه عالم بکتاب و سنت باشد و تلقی آن بعلم خدا داد و مهدی باشد بسیاست
و حکمی و اجتهاد بنست او ... بقیاس اند نسبت بمجتهد مستقل ... را خوب ورزیده و فن حکمت
از اول او جوشیده و الله عز این علوم نزد دیگران هیچ اضافه نفرماید حسنک ... که وجود آن
تهی باید از وی صفت ابی بکر ... لطف او بقوم و اهتمام او در تعلیم علوم دینیه مشهود شد
ابواب ... منظور نظر او بود و اینجا دقیقه ایست اگر نیکو بفهمید در ملت محمدیه علی صاحبها
الصلوة و التسلیمات ... که در مآخذ ... مجمل گذارد ... که عمق ...
نمود ... قصد فی العمل مطلوب شده است تعمق ... مهمات ...
بتعمق ... از حیرت ... مصطفویه ... انداخت هر که ...
از چنین ... عالم ... اتفاق ...
انکه ... فطرة الله التی فطر الناس علیها ... ساخته باشد ...
... مقامات عالیه ... باشد اینجا نیز دقیقه ایست ... قصد فی العمل مطلوب است
در میان ... بهیمیت و ملکیت صلاح می باید کرد نه ملکیت را مطلق ... بهیمیت ...
منسلخ گشتن ... حد وسط ... صلوات الله و سلامه علیهم اینجا غلطی ...
... تنزلات نفس ... فلسفه در تقریر ...
اشیا ... حد وسط ... که در طریق ... نهایت ...
تا ... چون این بحث گفته شد بحثی دیگر غامض تر ازین بحث ... تهذیب نفس که نجات اخروی
با آن موقوف است بلکه سعادت دارین با آن مربوط ... استعدادات ...
آن گذشت دیگر ... از ... خدا ... سوابق اسلامیه بیشتر از
کسب ... و استعدادات ایشان ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها ...
نوع ... میباشد ... برکات ... صلی الله علیه و سلم
در وقت ... خدا تعالی چون آنحضرت را صلی الله علیه و سلم محض برحمت خود بسوی ...

اعتکاف علیه الصلوة والسلام تن تنها ابوبکر که اعانت او صلی الله علیه وسلم میفرمود همون بود ...
گشت و هرکه مهاجر شد از ... قریب بفرزند خود از هجرت ما مکرر شد که هرگز ...
در درجات قسمات پر رتبه شرف مرکزه ... ابدا مقدم بر در صف سعادت سبقت قوم شد قال الله تعالی
لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا و
قال تعالی لا يستوي القاعدون من المؤمنين غير اولي الضرر والمجاهدون في سبيل الله باموالهم
وانفسهم فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدين درجة وكلا وعد الله الحسنى وفضل الله
المجاهدين على القاعدين اجرا عظيما درجات منه ومغفرة ورحمة وكان الله غفورا رحيما وسر ...
در مراد ... الا ارکان اسلام هم انعقاد یافت ... مجاهده در یک ساعت نسبت ... باد ...
خوانده ... مومنین را ... که قبل از هجرت ... بسر نور ایمان متحلی شدند ... عالم آمدند با عقبات
و ... انکار ... به مسجد بدر و احد و حدیبیه حاضر بودند کوی سبقت ربودند و چون بایمان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم صورت عالم ... متشکل شد ... معنوی که عند الله ... جماعه و ... برآمد
عالم آمدند ... که خلیفه و امر آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مهاجرین اولین باشد
و از حاضران بدر و احد و حدیبیه این سری است که ... بعضی آن ... میکنیم ... که ...
و سنت ... خواننده عالی گرد ... قبول میکنند چون ... که ... باشد ... باید
عالم شود و لطف ... دیگر کار زمام اختیار بدست او ... رحمت تمام شود حکمت محض است
سر لطف ... آفرین ... صلاح عام را بنوه و خلافت بود محض تهذیب بعضی از
... نیست بلکه برکت ... عالم برای ... عالم ... تهذیب بعضی ... جماعه جدید آمده ... از
میان ... ارباب ... باشرع ... سعادت است
... صلاح ... که ... عالم باید ...
در ... خلافت خاصه از میان مردمان ... خلق ... مرجع از
میان ... نیست ... سیره الله ... همچنان ... حد

[illegible]

دلالت خاصه بخوبی صحیحت بحدیث ملهمه دو چیز تواتر نمود چنانکه معرفت پیغامبر نیز بدو

وجه باشد یکی سابق از نبوت این چنین و دیگر بعد از نبوت اما سابق آنست که پیغامبران سابقین

بوجود پیغامبر حاضر بشارت دهند و علامات بدرستی الشان شایع شود مثل بشارت رسول باقی متبوعه

اسماعیل و آدم لیکن هم آنچه ان [illegible] بشارت [illegible] که این چنین [illegible]

صاحب کتاب را در آخر زمان بعثت فرماید بر زبان پیغامبران سابق تا آنکه صحیح اخبار اینها بیرون

از ان مقامات مردم و اندرات کرده ماندن آن به ردیف اخبار آن پیغامبران [illegible] ماند اما بعد

از نبوت آنست که شریعت پیغامبر بالحق مصدق شریعت سابقه باشد و معجزه باهره بر دست این پیغامبر ظاهر

سازند و شریعت او را همه پیدا گردانند تا هلاک شود هر که هلاک شد الا [illegible]

در خلافت خلفاء همین دو قسم است و مختلف به حیثیت دو وجه سابقه یکی آنکه پیغامبر ص

بانواع اسباب تخت بیان فرماید که فلان کس [illegible] دوم اعلام نماید که فلان شخص [illegible]

و شهداء و صالحین [illegible] سیوم امارات استحقاق او خلافت را قولاً و فعلاً اداء نماید چون سخن تا

اینجا رسید بحث امر خلافت او قائم گردید و مردمان با طاعت او مکلف شدند بعد از آن

وقت وفات پیغامبر [illegible] رایت خلافت را برای خلیفه منعقد نمایند بعد از آن

باید غیب [illegible] خبر داده در عالم [illegible]

و [illegible] واضح است که معانی خلافت خاصه در خلیفه نمایان گردد [illegible] آیات و امارات خلافت او

مسلسل [illegible] متواتر [illegible] فرمایند چنانکه شخصی گوید من طبیب و مهارت او در طب او را

مرتبه حقی باشد بعد از آن مرضی بسوی رجوع کنند و هر مریضی را با سباب و علامات حکم کنند که فلان

مرض دارد و اصابت نماید در آن بعد از آن برای هر مرض دوای وصف کنند و آن ادویه

موثر افتد و علم عالم بمعالجه او از امراض همه خلاص شوند و طبابت او بمنزله الشمس فی رابعة

النهار واضح گردد و الا [illegible] معانی خلافت که بیان آن کردیم تا مل [illegible] مقصد اول از کتاب

بر خواهد تا دلائل خلافت خاصه از بیان حضرت شارع ادراک نماید بعد از آن مقصد ثانی [illegible]

و از این دو دلیل قسم ثانی مستفاد شد آنچه مقالیست که خلیفه خاص نسبتی باشد بمتعلقات آن
مشتبه بودن پیغامبر با او شد و بایدیه امیر با مسطور ارا ما تو کند تکمله تستیم در فروع و لواحق مسئله
خلافت خاصه فرع اول آنچه بیان کردیم فرعی است از فرع است که جمیع انواع ولایت به نحوه
وجود تمام درجات صحابیت که بعدی عام از خواص صحابه با آن می نوازند اما چون تعلق بعموم باشد
ندارد بعد [illegible] در نبوت مستبعه ظاهره تنها آن در اثبات آن طریق منحصر بوده اگر به تقسیم ولایت
[illegible] مشتمل شود عام با هم ملاحظه کنی وانگاه ولایت و دیگران تمامی و اگر فضیلت یکی بر دیگری باعتبار
تمام مراتب افضلیت در همان مرتبه خواهد بود نه باعتبار سایر مراتب سیادت الهی سیاست و نصوص
[illegible] که مراد الهیه تعلق با آن داشته باشد فرع ثانی آنکه بیان کردیم صورت کامله خلافت
خاصه است جمیع افراد امر خلافت در مقتضی این نوع مختلف می افتد باعتبار مواد که متعلق آن نوع
بوده است بجهت لازم نیست که همه خلفا در خواص متساوی الاقدام باشند ممکن است که شخصی باعتبار
یکی صفت اقوی و اقدم باشد و شخصی دیگر باعتبار وصف دیگر اثبت و اعلی [illegible] اکثر
اصول [illegible] چنانکه انبیا در اصل نبوت مشترک اند و در اصول لوازم نبوت متوافق و در زیاده
در کلیت بعضی اوصاف متفاوت بجهات بعض خلفا سوابق اسلامیه بیشتر دارند و بعض سابقه [illegible]
زیاده [illegible] بعد اتفاق در اصول لوازم خلافت خاصه [illegible] حضرت فاروق رضی الله عنه در استعداد [illegible]
[illegible] باعتبار بعض اوصاف جبلیه که بسیاست ملک تعلق دارد فرع ثالث اگر جماعت [illegible]
مومنین در اصل لوازم خلافت خاصه یکسان باشند و در زیاده و قلت اوصاف متفاوت مقتضی
سنت خاصه حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم آنست که صاحب زیاده اوصاف متعلقه بنیادی
مقدم باشد بر صاحب زیاده اوصاف متعلقه ببشریت در هر تجویز وجه یکی آنکه بادشاه و صاحب [illegible]
خود می خواند که اعتبار [illegible] در این نگاه داشته از الیاس امور متعلقه بتجربه
[illegible] در عالم بعد نصب [illegible] فایده از مطلوب بیان کرده چون بمناسبت ملکات
جبلیه کسبیه خلفا آنچه را می شناسد که [illegible] خبر نبود [illegible] و رسم منزلها خلافت

اعتبار

اخبار و زنادقه همه را منقطع نموده [illegible] اعوان ملک شد دوم آنکه [illegible] ظاهره کرد و [illegible]

بود پیغامبر را صلی الله علیه و سلم کامل کنم خلافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر نشود از حضرت [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و سلم پس خلافت [illegible] اقوی و احق و اولی است سیوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بسیاری از [illegible] خلافت سیاست لشکر [illegible] خدم و حشم [illegible] تمام [illegible]

هر که با وجود [illegible] مهاجرین و انصار [illegible] پس این عجب نکته گفته شد باید دانست که منصوص [illegible] خلافت

[illegible] که بیان کردیم [illegible] تضعیف [illegible]

[illegible] فضائل [illegible] اکثر الناس [illegible] دلایل عقلیه

بر خلافت خلفا [illegible] استقراء [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible]

مسلم عند المسلمین آنست که [illegible] مقدمات مستلزم محال است مثلا [illegible]

[illegible] عصمت پیغامبر [illegible] یا اجماع امت مرحومه [illegible] آنحضرت [illegible]

مقدمه نخستین آنکه به دلایل عقلیه یقین میکنیم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] خلیفه برای امت خود معین

فرموده است [illegible] آنکه به دلایل عقلیه یقین

نمائیم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای امت خود خلیفه معین ساخته است آن خلیفه صدیق اکبر است [illegible]

ثم [illegible] المقدمة الاولی [illegible]

در تقریر این نکته [illegible] که ترتیب دلایل و تقریب آنها بر مسایل بر معرفت او موقوف است [illegible]

آنست که مراد ما از تعیین خلیفه [illegible] آن را [illegible] آنست که آنحضرت صلی الله علیه

و سلم نزدیک وفات خود مسلمانان را جمع فرماید و به بیعت آن خلیفه امر نماید یا بعضی از احکام [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] بر تخت [illegible] مفهوم استخلاف [illegible] احکام

شرعیست مثل سایر شرعیات چنانکه وضو و غسل و نماز و زکوة و سایر عبادات و معاملات و مباحات

و اقضیه و جراحات در عمر شریف خود امت را [illegible] ساخت به نص قرآن [illegible] آن [illegible]

حدیث و اشاره [illegible] و به تصریح اجماع و قیاس صحیح [illegible] همچنین [illegible]

بتکلیف خاص مکلف ساخته باشد انواع تکلیف را تقریر کردیم و بنا بر این نکته [illegible] مندفع میگردد
[illegible] اهل سنت در معرفة احوال خلفا [illegible] شده شیخ جنید در بیان [illegible]
[illegible] تصریح [illegible] آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم استخلاف کرده [illegible]
[illegible] بنظر انصاف [illegible] بر نفی صفت خاصه کرده [illegible] وقت عقد [illegible]
[illegible] موجبات قال محمد
[illegible] محمد بن ابراهیم [illegible] القاسم بن محمد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال حین [illegible]
[illegible] ابو بکر یابی الله ذلک والمسلمون فلولا مقالة قالها عمر عند وفاته لم یستخلف
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فقد استخلف ابا بکر ولکنه قال عند وفاته ان استخلف فقد استخلف
من هو خیر منی وان اترکهم فقد ترکهم من هو خیر منی یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم
یستخلف احدا فکان عمر رضی الله عنه غیر متهم علی ابی بکر رضی الله عنهما و مراد از نفی چیزی آنست که
نص صریح در بیان خلافت [illegible] باشد یا حدیثی صحیح بتواتر رسیده باشد بلکه میتوان بود که آیات
و احادیث بسیار از اخبار در قدر مشترک استخلاف متعدد باشند در بعض نام این خلفا بطریق رمز
و ابهام برده باشند و نام خلافت تصریح کرده باشند کما عرف قوله تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم
و عملوا الصالحات لیستخلفنهم الآیة و نام خلفا بطریق تعیین و تصریح برده باشند و معنی خلافت
بکنایه ادا کرده باشند کما قال النبی صلی الله علیه وسلم اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر و در بعض
هر دو بطریق رمز و ابهام بیان نموده باشند کما قال عز من قائل الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة
الآیة و در بعض لوازم خلافت برای عمر [illegible] اثبات کرده باشند و در بعض بطریق اشارة
و اقتضا بآن معنی کنایت نموده باشند چون همه بهم ضمیمه آید در [illegible] دلیل قاطع گردد
و حجت تکلیف بآن قایم شود و باین نکته شبهه دیگر نیز مندفع میگردد طایفه در صدد آنکه خلافت
این بزرگواران بنصوص ثابت است [illegible] در بیان آنکه اینجا نص جلی است چون در نظر انصاف
نمی بینیم اگر [illegible] یکدلیل از میان برداریم آن تعدد جلی نیست [illegible] آنچه از شارع بما رسیده [illegible]

[illegible]

تا ظهور دجال است تا حدی که آن شیء مستنبط میشود از آنکه اکثر احکام قطعیه مسلمه علی الاطلاق مسلم باشد چه وجود تعیین بعضی

از طریق آنکه تفهیم نص ثابت [illegible] چون این نکته مربوط است به اصل تحریر [illegible] در بیان اول استقراء احادیث که

در باب فتن روایت میکنند دلالت ظاهره وارد میگردد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم آگاه کرد و علی الخصوص آنچه تقریر

فرموده است در مواقع رالمصطفی اداکرده که رضای خدا تعالی یا سخط آن از آنها مفهوم میشود چون همه

را استقرا نمائیم حکم میکنیم و یقین می نمائیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تکلیفا اولا و ثانیا و دلالت کرده [illegible]

در دو راه اختلاف منتظم و در آخر زمان [illegible] از فتنه و هرج است و کارهای عظیم مثل فتح فارس و شام بروی کار آورد

البته تعیین آن مرموزه اند غافل میشوند تا بتوان نیز کرد که کدام مهمات را حکم کرده اند و در بیان آن در تحقیق آن اهتمام نماید

[illegible] اصحاب عظیم در بیعت [illegible] اول [illegible] او نیز فهم آن آسان نماید [illegible] بیان او

کرده شود بیان آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین است بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم

نخواهد بود پس حکمت الهیه تعالی شانه اقتضا کرد که حکم وقایعی که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا روز قیامت حادث شود

بر زبان وحی صلی الله علیه وسلم جاری شود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رضای حق جل وعلا بنسبت بعضی

الوقایع و سخط او تعالی بنسبت بعضی بیان فرماید تا نعمت تمام شود و حجت قایم گردد در زمان آنحضرت صلی الله

علیه وسلم همه آن وقایع منکشف گشت [illegible] بسیاری از آنها منظور کرده بود و آنحضرت صلی الله علیه

وسلم همه آنرا در بعض اوقات خبر داده اند کسی که بچشم ظاهر می بیند باز بحسب تقریبات داده [illegible]

واحد بیان فرموده اند و حکمت مقتضی آنست که همه آن وقایع مبین شده بالاستیعاب اجمالا و تفصیلا

اگر امروز خفای واقع شده باشد بسبب نسیان رواة یا بسبب صعوبت تطبیق و ضعف علم بر صورت

خاصه واقع شده است اما بیان اجمالی پس حدیث حذیفه قام فینا رسول الله صلی الله علیه وسلم مقاما ما

ترک شیئا یکون فی ذلک الی قیام الساعة الا حدث به حفظه من حفظه ونسیه من نسیه قد علمه اصحابی هؤلاء

وانه لیکون منه الشیء قد نسیته فاراه فاذکره کما یذکر الرجل وجه الرجل اذا غاب عنه ثم اذا رآه عرفه

متفق علیه و اما بیان الوقایع تفصیلا آنحضرت صلی الله علیه وسلم از خلافت صدیق رضی الله عنه خبر

داده اند و از حادثات بسیار از ممکنات و غیبیات من ذلک قوله لامرأة ان لم تجدینی فأتی ابا بکر

دارند این حدیث دلالت میکند بر صحت خلافهٔ حضرت [illegible] زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] از اطلاع [illegible]

معصوم فرموده و نقض بر خود [illegible] ظاهر کراهیه نکردند و اگر اصحابی [illegible] با منافقت [illegible]

[illegible] حدیث میکند عن الحسن ان عمر اتی بسواری کسری فالبسهما سراقة [illegible] فقال الحمد لله سوار

کسری بن هرمز فی یدی سراقة بن مالک اعرابی من بنی مدلج قال الشافعی انما البسهما سراقة لان النبی صلی الله علیه و سلم

قال لسراقة ونظر الی ذراعیه کانی بک وقد لبست سواری کسری و منطقته و تاجه و معلوم است که این سوار از

[illegible] لباس [illegible] حرام است [illegible] که امر [illegible] دلیل است خبر دادن آنحضرت صلی الله

علیه و سلم [illegible] عدم انکار بران [illegible] معصوم [illegible] تشبیه [illegible] از جانب [illegible] خود [illegible] میکنند

[illegible] دلالت میکند خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوجود [illegible] و سکوت فرموده اند

[illegible] صحیح [illegible] استدلالات [illegible] مذهب شیخ خود [illegible]

[illegible] تصریح [illegible] قال اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر صریح است در ایجاب اقتدا بشیخین [illegible]

آن بسیار یافته میشود [illegible] خبر داده اند بآنکه در انعقاد خلافهٔ صدیق اکبر خلاف [illegible] واقع خواهد

[illegible] و یأبی الله والمسلمون الا ابا بکر و بعد از آن خبر داده اند بقصهٔ ردة به تبلیغ آیة یا ایها الذین آمنوا

من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه و [illegible] قتال فرموده اند بعد از آن

خبر داده اند بقتال فارس و روم در حدیث [illegible] اذا هلک کسری فلا کسری بعده و اذا هلک قیصر

فلا قیصر بعده والذی نفسی بیده لتنفقن کنوزهما فی سبیل الله و خبر داده اند بجمع قرآن در مصاحف

به تبلیغ آیة ان علینا جمعه و قرآنه و خبر داده اند بخلافت فاروق اعظم در احادیث بسیار در حدیث

نزع ذنوب [illegible] بعضی [illegible] امر کردند باقتدای او در حدیث اقتدوا و خبر داده اند بخلافت

حضرت عثمان و بآنکه در آخر ایام او بلای خواهد آمد و خبر داده اند بآنکه از و نزع قمیص خلافت خواهند

[illegible] و وی آن روز بر حق خواهد بود و اعدای او ظالم و فاسق و خبر داده اند آن قمیص را نزع

مکن و خبر داده اند که مرتضی را با [illegible] خواهد افتاد و با ناکثین و مارقین و قاسطین

جنگ واقع خواهد شد و خبر داده اند که یکی از امهات مؤمنین را در فلان جا [illegible] خواهند کرد

[illegible]

و در بلاد عجم را اعتقاد و عدد اکثر ایشان خواهد شد و عاقبت این بایستی از ایشان با غیر خواهند گشت و بهر دست آن اهل

الناس بالحق چنانچه فارقه بود چنانچه هذا انهم رجل منذرون و نیز حضرت امیر بعضی خبر داده و در حق قاتل او

فرموده اشقی الناس و معاویه را فرموده ان ملکت فاحسن و در موعظه کیف بک اذا تقمصک الله قمیصا یعنی الخلافة

و آن امام حبیبه اراده الله منه صلی ان لا [illegible] الخ و نیز قصه پادشاهت و نبات [illegible] اشاره

بآنکه خلافت او منعقد باشد بجهت سلطنه حسب و سیرت او موافق سیرت شیخین نباشد و آنرا خلافت

بعید نیست بر امام وقت باشد [illegible] بار غضب بادشاه فرموده و نیز با معاویه فرموده ان ولیت امرا فاتق

الله واعدل و در آن اشاره بامامت او هم و خلافت هم نیست عن الحسن بن علی قال سمعت علیا یقول سمعت

رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا تذهب الایام و اللیالی حتی یملک معاویة [illegible] فی الخصائص [illegible]

فرموده این بغلبه معاویه [illegible] خبر داده [illegible]

را بقتل حسین بن علی خبر داده و در خر معه جبرئیل [illegible] تربت آن زمین [illegible] و در حدیث حضرت مرتضی

در باب [illegible] مذکور است که مستجوب علی قوم آخرین و در قصه حرة خبر داده و امر کرده ابا ذر را

گفت از قتال قال کیف بک انا ذر اذا کان بالمدینة قتال تغمر الدماء [illegible] و خروج عبد الله بن الزبیر خبر داده

و آنکه در مسند حضرت فاروق و ذی النورین [illegible] بر سر او یافته [illegible] تعبیر کرده مشهور

باشد بلکه خروج او سبب [illegible] و هتک حرمات حرم گردد و منتج مصالح نشود [illegible] اشاره بآنچه

بسیط [illegible] از عروج بنی امیه بر منبر خبر داده که رایت فی النوم بنی الحکم ینزون علی منبری کما تنزو القردة

و این تعبیر اشاره بسلطنت [illegible] عن الحسن بن علی قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رای ملک بنی امیة

فساءه ذلک فانزل الله انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف

شهر یملکها بنو امیة قال بعضهم فحسبنا ملک بنی امیة فاذا هی الف شهر لا یزید و لا ینقص و در احادیث بسیار

آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعباس بشارت خلافت داده اند و در تواریخ مشهور است

که علی بن عبد الله بن عباس [illegible] بنی امیه [illegible] ابتدا داد [illegible]

کرده و فی حدیث ابن عباس عن امه لما ولد عبد الله [illegible] ابی الخلفاء فاخبرت لک العباس فاتاه

ذکر سه فقال معه ما اخبرت به ابو الفعا حتی تکونوا منه صلى الله عليه وسلم عزاه في الفتن لابی نعیم

ترجمه داد از خروج دجال صلم عزاه للطبرانی قال تخرج رایات سود من خراسان لا یردها شیء حتی تنصب

بایلیا و عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال منا السفاح والمنصور والمهدي واخرج الزبير

بن بکار عن علي بن ابي طالب انه ادعى عند معاوية فقال في وصية ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم اخبرني بما يكون من اختلاف بعده وامرني بقتال الناكثين والمارقين والقاسطين وذكر في

جنبها الله والسائح واخبرني انه يملك معاوية وابنه يزيد ثم يصير الى مروان يتوارثونها وان هذا الامر

صائر الى بني امية ثم الى بني العباس وراى في سنة التي يقتل فيها الحسين ذكر ذلك في الخصائص واخبرت

صلى الله عليه وسلم خبر داد تدا از اهل خروج که پادشاهان اسلام خروج کنند قال حذيفة والله ما ترك

رسول الله صلى الله عليه وسلم من قائد فتنة الى ان تنقضي الدنيا يبلغ من معه ثلاثمائة فصاعدا الا قد

سماه لنا باسمه واسم ابيه واسم قبيلته رواه ابو داود وخبر داد نيز از پادشاهي ترکان عن ابن

مسعود قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتركوا الترك ما تركوكم قال اول من يسلب امتي ما خولهم الله بنو

قنطورا عزاه في الخصائص الى الطبراني وابو نعيم وآن واقعه با کوجان وکشتن معتصم خبر داد ونيز عن ابي

بکرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ارضا تسمى البصرة او البصيرة ينزلها ناس من المسلمين

ثم يقال لها دجلة يكون عليها جسر ويكثر اهلها فاذا كان في آخر الزمان جاء بنو قنطورا عراض الوجوه

صغار الاعين حتى ينزلوا شاطئ النهر فتفرق الناس عند ذلك ثلاث فرق فرقة تلحق باصلها فتهلك وفرقة

تأخذ على نفسها فتكفر وفرقة فتقاتلهم قتالا شديدا فيفتح الله على بقيتهم عزاه في الخصائص الى

ابي نعيم والمراد بالبصرة بغداد لان بغداد يقال دار البصرة اي بكاره گران و بالفتح الفتح في

تلک الفتنة فقط وعن بريدة سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان امتي يسوقها قوم عراض الوجوه

صغار الاعين كان وجوههم الحجف ثلاث مرات حتى يلحقوهم بجزيرة العرب اما الاولى فينجو من هرب

منهم واما الثانية فينجو بعض ويهلك بعض واما الثالثة فيصطلمون من بقي منهم قالوا يا رسول الله

من هم قال الترك والذي نفسي بيده ليربطن خيولهم الى سواري مساجد المسلمين عزاه في الخصائص لاحمد

دانزار والله اعلم ظاهر آنست که مراد از مره اولی فتنه ملاحده است که حکم خلیفه عباسی بسبب ایشان مغلوب

شد و چنگیزیان بر ماوراء النهر و خوارزم ... اسلام را عزتی از علاقه ایشان نماند و از مره ثانیه فتنه چنگیزیه

که خلیفه عباسی را کشتند و بعض ایشان بمصر رفتند و خلافت رسمی در دیار عرب خلافت ایشان

باقی ماند بعد و از مره ثالثه غلبه عثمانیه بر بلاد عرب و تیموریه بر بلاد فارس تا آنکه ریاست ترکیه قائم

گشت و مصطلام ... عن معونة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لیظهرن الترک علی

العرب حتی یلحقها بمنابت الشیح والقیصوم ... الی الیمن بعد از آن خبر داد از خلاف ...

رجال ... حضرت عیسی علیه السلام و برآمدن یاجوج و ماجوج الی آخر ما ذکر و مترجم نقلوا ... آنحضرت

صلی الله علیه وسلم از احوال ملوک و خلفا خبر داد ... از تفرق امت خبر داد و فرمود ... اصل

نوعی از اختلاف خواهد بود و واقع شد این حالت نیز آنچه خوارج بعضی تعرض ...

مذهب ایشان در میان یک قوم ظهور ... معتزله و اصحاب الرای و غلاة متصوفه ...

مرتضی افراط و تفریط خواهند کرد و این صفات سبب ... مذاهب باطله خواهند ...

شد نیز امامیه و زیدیه و اسماعیلیه از میان ایشان پیدا شدند و ... پیدا شدند ...

حنفیه از ایشان ... در آمد ... اهل سنت خبر داد و فرمود ...

ان ... یا ایها الناس ... عالم المدینة قال سفیان ... العالم ...

من السنن رواه الحاکم و صححه و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا قریشا فان

عالمها یملأ الارض علما قال الامام احمد ... هو الشافعی لانه لم ینتشر فی طباق الارض من علم

عالم قریشی من الصحابة وغیرهم ما انتشر من الشافعی و ... البیهقی فی ... المعرفة و خبر داد که از

فارس رجال علما پیدا خواهند شد که بار محدثین بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه

و دارمی و دار قطنی و حاکم و بیهقی و غیر ایشان هم از فارس پیدا شدند و از فقها ابو الطیب

و شیخ ابو حامد و شیخ ابو اسحاق شیرازی و ... و امام الحرمین و امام غزالی و غیر ایشان هم از

فارس پیدا شدند بلکه امام ابو حنیفه و یاران او در ماوراء النهر و خراسان نیز از ابنای فارس اند و در

میان این بشارت داخل و مندرج اند از آنکه بر راس هر مائة مجددی پیدا خواهد شد بیان آن آنکه

و بر سر هر مائة مجددی که از سر نو احیای دین متین کند پیدا آمده بر راس اول عمر بن عبد العزیز مجدد گردید که با

انواع اهتمام رسوم صالحه بنیاد نهاد و بر راس مائة ثانیه شافعی با سیل اصول فقه تفقه کرد و بر راس مائة ثالثه ابو الحسن

اشعری قواعد اهل سنت را در مباحث عقاید منتظم کرد و بر راس مائة رابعه حاکم و بیهقی و غیرهم از اهل کلام

و حدیث گفتند و ابو حامد غزالی تحریرات فقهیه آوردند و در راس مائة خامسه غزالی مباحث جدیده پیدا کرد

در فقه و تصوف و کلام را بهم آمیخت و از میان تقلید ایشان بر ... ترجیح نجات است و در راس مائة سادسه امام

رازی اساس علم کلام کرد و امام ... احکام علم فقه در بحیثیت ... حال بر سر هر مائة مجددی پیدا شده

اند و هست بالجمله بعضی مستقل و بعضیه از اهل حکایت گفت که از نحو احیای این احادیث تعلق رضا بعضی

در حق عظا بعضی دیگر درک نماید و این احادیث را بر مجرد فقه خوانی حمل نکنند و من تعجب تکلم از کسی

که استدلال حضرت فاروق از حدیث کیف بک اذا نعد و فلو صک بر مشروعیت اجلای یهود از جزیرة

العرب برا نکار ... بیعت مشعر التابید نبود ملاحظه کرده باشد بعد از آن در جمیع تمسک

با عبارات مستقیم یا اقتضاء استحسان ... مشروعیت الا تفاقات و تعذیر انها توقف نماید

و انه العجب العجاب عند اولی الالباب عن ابن عمر قال قام عمر خطیبا فقال ان رسول الله صلی الله

علیه و سلم کان عامل یهود خیبر علی اموالهم وقال نقرکم ما اقرکم الله وقد رایت اجلاءهم فلما اجمع

عمر علی ذلک اتاه احد بنی ابی الحقیق فقال یا امیر المومنین تخرجنا وقد اقرنا محمد وعاملنا علی الاموال

فقال عمر اظننت انی نسیت قول رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف بک اذا اخرجت من خیبر تعدو بک

قلوصک لیلة بعد لیلة فقال کانت هذه هزیلة من ابی القاسم فقال کذبت یا عدو الله فاجلاهم عمر و

اعطاهم قیمة ما کان لهم من الثمر مالا وابلا و عروضا من اقتاب وحبال و غیر ذلک رواه البخاری و کلیه

ثانی هر که کتاب فضایل الصحابة از اصول خوانده باشد و فن معرفة الصحابة را تتبع نموده باشد البته

میداند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق هر یکی از اصحاب حقی گذشت و مناسبت با آنحضرت صلی الله

علیه وسلم داشتند ... الی فرموده است و کار ... مراة ... عمر ... بزبان شریف جاری

بحذو ودرا نصص سیرونه از شمار است هرگاه برای هر کسی کلمه‌ای ساخته است هر کجا با اصحاب فوج عنه

حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وزیر و مشیر او بودند بعد وی صلی الله علیه وسلم تحمل اعبای خلافت نمودند

چرا که نفس این نفر موده باشد در خلافت ایشان از قدر امه سیرونه نیست یا خبر شده باشد اگر حضرت

[illegible] جمیع عبارات است که من سن سنة حسنة في الاسلام كان له اجرها واجر من عمل بها الى يوم القيامة

جمیع کتابها بر [illegible] ناکه بسعی ایشان منتهی شده از حاصل است آنکه حضرت بهتر [illegible] استصغار کرده

تحدید ابراهیم زدند و امام معصوم اشرها بند [illegible] تقدیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم امور خیریه اصحاب جمیعا

که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] باید امر عظیم [illegible] اما اولیاء الخیر [illegible] الی السر [illegible]

نفر باید اگر حضرت لطف خدا تعالی [illegible] حضرت پیغامبر تقاضا مینماید که بر آن حیثیت مطلع سازند تا مردم

آن خیر را خیر دانند و آن را انجام نمایند و اگر حضرت لطف الهی در اقد حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه وسلم تقاضا میفرماید که برتری آن مطلع سازند تا مردم آن را بد دانند و [illegible] حد

و اگر نوع ثانی می‌بود آن نیز بیان امر خلافت است و نوعی از تعیین خلفاست که فلان و فلان بخلافت حقی [illegible]

و حقیقت تفسیر ایشان است بالجمله استقرای سیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تکلم بر احوال صحابه دلالت ظاهره

وارد که خلفا را بیان فرموده است و تعیین خلفا [illegible] کرده و این نکته را نیز تفصیلی دهیم باید دانست که

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حاله غیب [illegible] مناقب هر یکی از صحابه بیان فرمود هر کسی را بفضیلتی

که در وقتی بود مناقب الا [illegible] فضیلت بر وی کار آمد اختصاص داد ابی بن کعب را به سید القراء گفت

و ذکر نمود که خدا تعالی مرا امر فرموده است که [illegible] لم يكن را تعليم كنم ابي گفت او سماني الله قال نعم فذرفت

عيناه الي يج ميداني كه نكته در تخصيص ابي چيست آنست كه سلسله جماعه عظيمه از قراء امت مرحومه او

او بجانب رسالت رسیدن مقدر بود و عبدالله بن مسعود را چرا فرمود که بامركم ابن ام عبد فخذوه وما

اقراكم فاقرءوه برای آنکه سلسله فقه و قراءه هم از امت بجانب رسالت رسیدن مقدر بود در حق

چرا فرمود سیف من سیوف الله برای آنکه فتوح بسیار بدست او هم آمدنی بود و در حق سعد چرا فرمود [illegible]

اللهم [illegible] برای آنکه [illegible] عراق و حکومت آن بر دست او مقدر بود در حق

و ابو عبیده جراح گفت امین هذه الامة ابو عبیده [illegible] گفت که مثل [illegible] سالم مولی [illegible] زنده بودی در حق

عمرو بن العاص گفت نعم المال الصالح للرجل الصالح [illegible] اما این همه بطور اجمالی بود در حق معاذ گفت

ان معاذ امام [illegible] در خلافت آخر [illegible] در حق ابن عباس دعا کرد اللهم علمه

[illegible] تفسیر قرآن [illegible] سنی بود و در حق انس گفت اللهم اکثر ماله و ولده [illegible]

[illegible] در حق ابو ذر فرمود [illegible] عیسی [illegible] این صفت در وی کامل بود [illegible]

[illegible] سالم [illegible] که در خلافت او [illegible] روایت حدیث [illegible] نموده بود و در تحقیق [illegible] گفت

اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر [illegible] خلافت [illegible] مقدر بود دلیل ثالث هر که فن [illegible] را تتبع نمود

باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگاه برای غزوه از مدینه منوره سفر میفرمودند شخصی را حاکم

مدینه [illegible] کار [illegible] پس [illegible] خواهند و هیبت کبری [illegible]

[illegible] جزم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] اصلاح عالم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

نظر [illegible] بنی آدم [illegible] اصلاح آنها [illegible]

و اگر [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نصب حکام و قضاة و تفویض [illegible] نظر [illegible]

بعضی استخلاف [illegible] دنیا [illegible] افراد [illegible] احوال و حکم کردن

[illegible] افراد [illegible] احوال [illegible] در معرفت احکام [illegible] اکتفا می توان کرد

و قصص [illegible] غزوات [illegible] احتیاج افتد دلیل

رابع [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] اصلاح [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] افراد بنی آدم [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] حاجت [illegible] آداب معیشت و

[illegible] معاملات و تدبیر منازل و سیاست مدن همه را مشروح ساخته [illegible] که در اینجا

[illegible] مفاسد [illegible]

بیان

میسر گردانید هر چیزی بیان کرده ارکان و شروط و آداب مفصل ساخته مثل این که هم دزانرا مستقیم

مهربانی عطا فرمود ملکه که امت خود را در علوم مهلکه بسیار رد کند هر خلاف آن ایشان انکار باید در غزوه تبوک

همو جب تمام شود و اثاره قوة غضبیه در میان کند و الیٰ یا تخویف نماید و نامه بلیغ نویسد که آتش

غیرت بسبب آن بیمار او رسد و هدی ایشان معونت شود فاما سبیل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و

انا مستکند و منبیان مانند مسیلمه کذاب و اسود عنسی اند هر عرب بر خاسته باشند و هم

سبیل برخی کفر افتاده باشند و معه [illegible] آنانند عصا فیر در دست مردم پراکنده باشند حکمت این حکیم [illegible]

در انقیاد این مشفق مهربان مرا ثبت فرمود که تدبیر هر یکی عام نا کرده و امت خود هر نسق خلیفه سپرده

ارفام بکنند سوال اگر گوئی هم احکام در شرع بیان شده است بلکه بسیاری از احکام [illegible] بوجوه اجتهاد

حواله کرده شده اند بعضی خلیفه هم از احکام غیر منصوصه باشد گوئیم جواب گوئیم تنبیهی که در زمان آنحضرت صلی الله

علیه وسلم واقع شود و خبر آن بآنحضرت رسید لا بد اعلان آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده باشد

خبرست تقریر نموده و اگر شرعت منع فرموده والا تقریر معصیت لازم آید و ازانجمله است وجه عام

عصمت و چیزی که قریب الحصول و قریب الحصول بود اکثر این حادثه که بعید الوقوع اما رده شده

بیان نکرده و آن عین رست الصامی که تقیاس مجتهدین حواله کرده اند و آنچه بعید الوقوع مشتمله

قریب الوقوع مصداقه که تقریر آن کردیم قریب الوقوع سبب آن افتاده که هر زمانی وقوع آن راهدا

او بعید بعد سیدانند نسبان بعین القبیلتین باز هر قیاس مجتهدین آنرا حواله کرد که عقل تحقیق آن مستقل

باشد نه آنکه تعبدی محض باشد و تعیین خلیفه که در زمان آینده تغیر و تبدیل نکند وعی او مستعید مطاع

معقود و باشد امری موکول بترجمان لسان غیب است عقل را مدخل نتوان بود دلیل خامس غلبه ترجیح

ادیان در رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم منطوق [illegible] قال عز من قائل هو الذی ارسل رسوله

بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره الکافرون و کما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم

بالبشارة انه [illegible] فتح فارس والروم فی اول مبعثه بمکة و فی اول قدومه بالمدینة و عند وفاته

واگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعریب عمال با آنها فریضه محتومه نکنند ادای آن واجب نگرده باشد

[illegible] زیراکه فتوح و ا[illegible] و بعضی از آن قبیل است که بدون نصب خلیفه [illegible] بغیر تعیین خلیفه

نیابت خلیفه ای خلیفه کمال [illegible] میکنند زیراکه برای او قوه نفسی مساعد نیست [illegible] باقی [illegible]

[illegible] سبب و فرعیه اختیار برای کسی [illegible] برای آن موفق باشد و آن امر بروی میسر گردد از علوم

[illegible] و مقدمه الواجب واجب و رفته رفته معلوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم که یا

ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه [illegible] و اوایل این فتنه در زمان شریف ظهور کرد که

[illegible] سر برداشتند و با قطع [illegible] بعد که [illegible] جمعیتها [illegible] اگر دست یا [illegible]

اسلام را برهم زنند و مسلمانان را استیصال [illegible] و دفع این فتنه سوای نصب خلیفه راشد ممکن نیست

و نه هر خلیفه که باشد بلکه تحقیق عزیز القدری که تدبیر غیب [illegible] این امر عظیم معین فرماید و دفع ضرر [illegible]

[illegible] شفقت حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم بغیر تقریب [illegible] بعید از شرع تحقق نمیشود قال الله

[illegible] إذ قالوا لنبي لهم ابعث لنا ملكا نقاتل في سبيل الله. اگر در این آیه فهم خود را بکار فرمائی بدانی

که مقاتله با کفار [illegible] و قتال بغیر نصب خلیفه امکان نیست و هم خلیفه با آن قایم نمیتواند شد بلکه [illegible]

[illegible] و بعد از عقول عامه خارج است پیغامبری باید که از تلقی غیب تعیین آن فرماید و

فتنه اختلال نظام [illegible] در تعیین خلافت [illegible] آتش تعصب [illegible] کنند کمال [illegible] معایب

عرفیه و مثالب [illegible] زلال معارف [illegible] و اگر تاریخ ملوک [illegible] گردد

مثل این حالات مضطر شده اند بعضی [illegible] و [illegible] گاهی [illegible] نجوم

متمسک میشدند گاهی [illegible] و گاهی [illegible] که [illegible] و اعتماد داشته باشند

[illegible] مخصوص از [illegible] و اگر [illegible] زال دستان بعد قتل [illegible]

ذکر کرده او [illegible] سر سپهر پهلوی تاج و تخت. بباید یکی شاه فرخنده بخت که باشد بر او فره ایزدی

تا [illegible] در آخر کار [illegible] سلطنت کاوو

در وقت [illegible] خوابی بدین گونه که [illegible] سلطنت فارس بخلافت کیخسرو خواهد بود و گودرز را

فرستاد برای آوردن کیخسرو از اقصی توران [illegible] کفایت میکند [illegible] که آنچه

گفتیم

خلافت ایشان شود سنت الله جاریست بر آنکه چون اکثر خلق مستحق ورود شوند مدبر السموات

والارض الهامی یا تقریبی میفرستد تا صلاح حال آن تدبیر در رنگ ثمره صورت گیرد و بعثت را از جنس

تجدید بر سر هر مایه و غیر ذلک از این مستخرج بر همین اصل است ... که بعثت آنحضرت را صلی الله علیه

وسلم در وقت خاص کرده و آن وقت تمام کرده است کما جاء فی الحدیث القدسی ان الله مقت عربهم وعجمهم الا بقایا

من اهل الکتاب ... الحدیث ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم

... اولی ... استخلاف فرموده ... ثابت نشده ... لقاح [illegible]

... خلیفه ثم خلیفه ... تا آنکه مراد حق تمام شد و موعود منجز گشت ...

موعود ... که ... معلوم ... ولهذا ... لو انزلنا هذا القرآن

علی جبل ... من خشیة الله ... خلافت ... مراد حق ...

... که از ... کارها ... کرده ... باشد ...

... که بعض الغزوه ... الا ... [illegible]

الیٰ ... المومنون الا ابا بکر ... خلافت ... مراتب ... خود ...

... فهم ... ثم ... [illegible]

حقیقت ... اصلاح عالم ... موعود ... استخلاف ...

نظم ... حکمت ... از لطف جهان آفرین خاص گردیده مصلحت عام را

آنکه اگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... است آن خلیفه صدیق اکبر است لا غیر ثم عمر بعده

ثم عثمان بعد عمر ... معلوم شد که صدیق و فاروق و ذو النورین پادشاهان زمین

بودند فرمان روائی میکردند و مردمان با ایشان معامله رعیت با خلیفه بجای می آوردند و بلفظ

یا خلیفه رسول الله و یا امیر المومنین ندا میکردند این قدر از خود موافق و مخالف همه میدانند پس

تا ... خلافت که فرمان روائیست ... ثابت شد ... از غیر این [illegible]

اسم خلافت ... گفتگوی ... فرمان روائی ... شد

یا عاصی بمانع خلافت ایشان بعضی که بود یا خلافت دیگری یا بر خلاف حکم پیغمبر

بعض شرایع به بعض عزیزان بود و ایشان موافق آن بعض خلیفه شدند و اگر بعض برای دیگری

بوده و ایشان نسبت به دیگری خلیفه شوند [illegible] می نشستند در تصدی خلافت قباحتهای بسیار لازم می

آید [illegible] کلام رب العزت جل و علا و کلام افضل انبیا علیه افضل الصلوات و التسلیمات و تکذیب

متواترات [illegible] مصدقین در اجماع امت [illegible] ضلالت و ارتفاع اعتماد از احکام شرع

[illegible] تکلیف بغیر [illegible] احکام [illegible] امت [illegible] عقل [illegible] مقصود

[illegible] اما تدلیس در کلام رب العزت برخی برای آنکه ایشان عاصی باشند در خلافت تکذیب لازم می

آید [illegible] عظیم [illegible] بشارت [illegible] و ثنا و اخبار به رضای اهل بیعت شجره و سابقین اولین

از مهاجرین و انصار آمده لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم

فانزل السکینة علیهم و اثابهم فتحا قریبا و مغانم کثیرة یأخذونها و کان الله عزیزا حکیما و سابقین

اولین اند [illegible] که آیت رضا [illegible] تدلیس عظیم باشد [illegible] از تدلیس [illegible]

[illegible] همین از دو حالت بیرون نیستند یا اعانت می‌کردند یا سکوت می‌ورزیدند اگر اعانت کردند ظالم

[illegible] شدند زیرا که اعانت ظالم ظلم است قال الله تعالی احشروا الذین ظلموا و ازواجهم و اگر

سکوت کردند [illegible] بنا بر خوف بود یا بغیر خوف اگر بغیر خوف بود همه عاصی شدند و اگر خوف

بود آن خوف در جمیع مهاجرین و انصار و اهل بیعت رضوان یا اکثر ایشان بود یا قلیلی را از جمیع

اگر جمیع را بود یا اکثر را این مقدمه باطل است [illegible] زیرا که چون مهاجرین یا اکثر ایشان بر صرف

خلافت از [illegible] ایشان صورت نمی‌بست [illegible] مهاجرین و انصار ناصر [illegible] بودند و اگر

[illegible] خوف [illegible] شده بود اکثر عاصی شدند یا [illegible] اقل [illegible] بشارات [illegible] باشد

[illegible] از آن جهت که اگر [illegible] در خلافت [illegible] در حق او آیات [illegible] مدح و ثنا و بشارت

[illegible] آیات بسیار [illegible] خلافت او [illegible] اما [illegible]

[illegible] مدح و ثنا [illegible] عام [illegible]

کبیره باشد چه توبه میسر نه و در نزدیک اشاعره قابل الوقوع است و نزدیک معتزله ممتنع الوقوع و بهر تقدیر
تحدید امر دینی وجهی ندارد بلکه افعال قبیحه عظیم است و کلام ربانی مشتمل قصص انبیا و ذکر زلات ایشان
نکنند و اینها باشند خواه [illegible] احتمال قبیح است اگر تقدیر [illegible] کیفیت [illegible] و عبارت بجهت
[illegible] در آنجه [illegible] کارهای [illegible] آید [illegible] اما بطلان لازم پس [illegible] بجهت
که جمعی عظیم از مفسرین در آیات بسیار ذکر کرده اند که در حق صدیق نازل شده از این روایات
طرق بسیار دارد بحیثیتی که مفید اجماع یقینی با مر مشترک حاصل شود و چون در حق صدیق وارد باشد دلیل
صدیق بودن او قطعی باشد و در بعض از آیات بجز صدیق احتمال [illegible] بسیار یافته میشود که سبب قول آنحضرت
صدیق بوده است اول الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول
لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و صاحب [illegible] باتفاق موافق و مخالف غیر صدیق نبود دوم و لا یأتل اولوا الفضل منکم
والسعة ان یؤتوا اولی القربی والمساکین والمهاجرین فی سبیل الله ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم
والله غفور رحیم اشاره است بصدیق باتفاق سیوم لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل [illegible] قال الواحدی قال
الکلبی فی روایة محمد بن الفضل نزلت فی ابی بکر لانه اول من اسلم و اول من انفق ماله علی رسول الله صلی الله علیه
و سلم [illegible] فانا علی الاسلام و قال ابن مسعود اول من اظهر الاسلام بسیفه النبی صلی الله علیه و سلم و ابوبکر
و قد شهد له النبی صلی الله علیه و سلم بانفاق ماله قبل الفتح فی احادیث کثیرة چهارم ان الله هو مولیه و جبریل
و صالح المؤمنین قال الواحدی قال عطا عن ابن عباس یرید ابا بکر و عمر [illegible] للنبی صلی الله علیه و سلم من
عاداه و نصرانه و عن ابن عباس [illegible] النبی صلی الله علیه و سلم [illegible] و صالح المؤمنین قال صالح المؤمنین
[illegible] و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی اذا
بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا
ترضیه واصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک و انی من المسلمین قال الواحدی قال مقاتل و عطا و الکلبی عن ابن
عباس [illegible] الآیة نازلة فی الصدیق رضی الله عنه و کان حمله و فصاله هذا القدر و یدل علی صحته قوله حتی اذا
بلغ اشده الی آخر الآیة و [illegible] علمنا ان کثیرا من الناس [illegible] هذا المبلغ لم یکن منه هذا القول و هو ما ذکره الله

قال سبا ونزلت الآية قد ل الله في الـ .. نزلت فيه هو ابو بكر رضي الله عنه ومعنى قوله بلغ اشده قال عطاء ثماني
عشرة سنة وذلك انه صحب النبي صلى الله عليه وسلم ثماني عشرة سنة في تجارته الى الشام فقطان للتجارة في سفرها
ومصدقه فلما بلغ اربعين سنة ونبئ رسول الله صلى الله عليه وسلم ودعا ربه فقال رب اوزعني ان اشكر نعمتك
بالهداية والايمان حتى لم اشرك بك وعلى والدي ابي قحافة عثمان بن عمرو وام الخير بنت صخر بن عمرو وقال علي
رضي الله عنه نزلت هذه الآية في ابي بكر اسلم ابواه جميعا ولم يجتمع لاحد من الصحابة المهاجرين ابواه غيره واوصاه
الله بهما ولزم ذلك من بعده وان اعمل صالحا ترضاه قال ابن عباس اجابه الله تعالى فاعتق تسعة من المؤمنين
يعذبون في الله ولم يرد شيئا من الخير الا اعانه الله عليه واستجاب له في ذريته اذ قال واصلح لي في ذريتي
صدق
فلم يبق له ولد ولا والد ولا والدة الا امنوا بالله وحده ثم والذي جاء بالصدق محمد صلى الله عليه وسلم و
به ابو بكر ... هم المؤمنون الذين صدقوا محمدا صلى الله عليه وسلم بما جاء به من الاسلام اولئك هم المتقون
قوله الذين ينفقون اموالهم سرا وعلانية في الكشاف قيل نزلت في ابي بكر الصديق رضي الله عنه حين تصدق
باربعين الف دينار عشرة بالليل وعشرة بالنهار وعشرة في السر وعشرة في العلانية وقد قال تعالى سيجنبها
الاتقى الذي يؤتي ماله يتزكى عامه مفسرين متفق اند بر آنکه مراد ازین اتقی صدیق اکبر است چون ابن عباس اجمعین
و مراد ازان معروف بجود و کرم است باتفاق مفسرین و دیگری غیر صدیق کسی باتفاق اهل سلف نکرده است
و وجوه بسیار دلالت میکند بر آنکه حضرت مرتضی مورد آیه نبود زیرا که مرتضی صغیر بود در کفالت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و مال نداشت تا اعطای کند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهر مرتضی منت تربیت داشت
بخلاف صدیق اکبر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وی نداشت تعلیم اسلام داشت لا غیر و آن نعمت را جزای
نیست کما قال الانبیاء علیهم السلام وما اسالکم علیه من اجر ان اجری الا علی الله و چون مراد از آن صدیق باشد
معلوم شد که عاقبت او محمود است لقوله تعالی ولسوف یرضی زیرا که اتقی مرضی من عند الله فی الحال والاعقاب
اکرم است ان اکرمکم عند الله اتقاکم پس بهترین امت است و بهترین امت احق بالخلافة است و اگر کسی گوید که مراد اینجا جنس
اتقی است گوئیم دخول مورد نص در عموم آیه قطعی است بر تقدیر تنزل میگوئیم که صدیق را [illegible] باید
ظاهره حاصل بود بالاتفاق بحث در آنست که اخلاف حضرت حیدر [illegible] بسیار مند

منتقی

متصف باین صفات بود پس شهادت بر دعوی صادق باشد و باید که آخر کار محمود و عود و آخر کار غلبه بر
اهل بیت و غالب بر مجاهد باشد و در جزیه شد. از آنجمله است که وعد آیه استخلاف اعنی آیه و عد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات
و آیه الذین ان مکناهم فی الارض بهر دو وعده یک واقع شده اند مطلق یکی را دیگر تقیید مینماید و آنچه
از ده حاصل شد استخلاف مهاجرین اولین است و مدح خلافت ایشان و بیان آنکه اگر تمکین فی الارض نصیب
ایشان کرده شود تا چه خیر دیگر که بآن خلافت باشد شده است منتظم خواهد بود و تقریر این مباحث گذشت و از آنجمله است
که منه آنچه سبق باید قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا
یؤتکم الله اجرا حسنا و ان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما قال الواحدی اکثر المفسرین علی ان هولاء
بنو حنیفة اتباع مسیلمة قال رافع بن خدیج کنا نقرء هذه الآیة ولا نعلم منهم حتی دعا ابوبکر رضی الله عنه الی قتال
بنی حنیفة فعلمنا انهم هم قال ابن جریج ستدعون الی قوم الی قتال فارس تقاتلونهم او یسلمون او یکون منهم الاسلام فان
تطیعوا ابابکر و عمر یؤتکم الله اجرا حسنا یعنی الجنة و ان تتولوا تعرضوا عن طاعتهما کما تولیتم و عرضتم عن طاعة
محمد صلی الله علیه و سلم فی المسیر الی الحدیبیة یعذبکم فی الآخرة عذابا الیما و الآیه تدل علی صحة خلافة الشیخین لان
الله تعالی وعد علی طاعتهما الجنة و علی مخالفتهما العذاب الالیم انتهی و همه این دعوت در زمان مستقبل از نزول آیه
خواهد بود اعراب را بسوی جهاد کفار در دعوت و داعی بسبب وجوب قبول دعوت خواهد بود بسوی اگر قبول کنند ثواب
یابند و اگر قبول نکنند معاقب شوند و این لازم بلین آن است که خوف و دعوت بجهاد اشهر و اعظم صفات خلیفه است
و خالی نیست از آنکه این داعی یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا خلفای ثلثه یا مرتضی یا بنی امیه یا بنی عباس
و آنحضرت صلی الله علیه و سلم النبی داعی نمیشود زیرا که منه آنچه سیقرا باید لن تخرجوا معی ابدا و لن تقاتلوا معی عدوا
این آیت در قصه حدیبیه نازل شده است و غزوات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد حدیبیه محصور و معلوم بعد از آن
بغزوه خیبر بر آمدند کسی از اعراب را دعوت نمودند و بغزوه فتح مکه و حنین و این قتال بقوم اولی باس شدید
زیرا که این کلمه دلالت میکند بر مغایرة این قوم با قوم اول که قریش و حوالی ایشان باشند و ظاهر است که اولی
باس شدید است که به نسبت قریش شده باشند شهره باشند و همچنین در غیر روم و عجم یافته نشد و نه مرتضی
زیرا که معامله نسبتی رضی الله عنه برای طلب خلافت بود نه بجهت اسلام و تقاتلونهم او یسلمون دلالت میکند

بزرگی اند دعوت کفار است بجهت اسلام جز اهل بیت و بنو عباس دعوت نکردند اعراب حجاز را بجهاد کفار تا هم
متصل شد الی الجنة قطعی است و دعوت صدیق اکبر سوی قتال اهل ارتداد و عراق ... و در عهد فاروق سوی قتال عراق و
شام و مصر و دعوت ذی النورین عثمان بقتال ... افریقیه و مغرب ... کما هو مبسوط فی التاریخ
پس ... ایشان واجب الاطاعت بوده اند این صنف خلیفه ... وجوب اطاعت ایشان ... دعوت بجهاد
... ایشان واجب الاطاعت باشند زیرا که مقاتلان با کفار اسلام جمع اند هر دو ... ثابت
و ... کرده اند ... الکلام جماعه ... وجوب الطاعة الیه ... و ... الاحکام ...
... بعد از آنحضرت که خدای تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی
الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله واسع علیم و این آیه دلالت میکند بر آنکه جماعه محبوبین کاملین مرتدین
را ... کرده باشند ... در زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر نشد زیرا که اسود عنسی ...
... بسوی ... لشکری نفرموده اند و در ایام حضرت مرتضی نیز که قتال ایشان با بغاة و خوارج
... از مرتدین ... یکی از مرتدین بطریق ... کرده اند
... آیه جمیع رجال ... موصوفین صدیق و فاروق و جنود
ایشان بوده اند و در عرف عام قتال منسوب میشود بخلیفه هر چند ... واقع نباشد و اگر صدیق
و فاروق خلیفه نباشند ... جهاد کردند با بیعت نموده ... ایشان را ...
محبین و محبوبین ... بودند پس این آیه دلالت میکند بر آنکه اتباع محبین و محبوبین اند و بر مومنین
... اند و بر کافرین ... مجاهد باشند و از کسی نترسند و این همه اوصاف کمال است ... فرمود
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء ... و این دلالت میکند بکمال فضل و ... ثابت شد که ...
خلافت ... جماعه اتباع ایشان ... موصوف ... صفات کامله که ... ازان ...
... و ... فضل الهی ... لازم استحقاق ... افضلیت ایشان ...
... کلام افضل انبیا علیه الصلوة و السلام بر تقدیری که خلافت ... بعد از

آنجناب است که بشارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم به بهشت برای اینها این بزرگواران ورد [illegible]

بی شمار کرده واقع شده از جمله [illegible] فی کل طبقه و همه اکابر اصحاب علی [illegible] و شعب

اسامیهم دلالت میکند بر یک شی که بشارت است به بهشت پس معنی باطل ثابت شده و اگر [illegible]

با سبق و جابر باشند یعنی بشارت باشند و بشارت [illegible] و بشارت ایشان همه موجود و در فصل

که عنقریب [illegible] گذشت اما کذب متواترات مر [illegible] صادق مصدوق از آنجناب که آنحضرت صلی

الله علیه وسلم در احادیث بسیار علامت این بزرگواران اثبات فرموده [illegible] اخری [illegible]

نموده و بعضها موجوده [illegible] احادیث اگرچه هر یکی خبر واحد است اما چون مجموع را ملاحظه کنیم غیر محصور

باشند معنی و [illegible] معنی و آن صحت خلافت ایشان است و در وقت خلافت خویش بیان این محل آنکه آنحضرت

صلی الله علیه وسلم [illegible] که بعد از آن فرمود لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا باللذین من بعدی

ابی بکر و عمر مراد آنست که باشند [illegible] بعدی فی مقامی [illegible] و معین [illegible] و جمعیت

ایشان بغیر قیام بمقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص و معین [illegible] این هر دو معنی [illegible] شده و [illegible]

موصوف را [illegible] شناخته باشند [illegible] ذکر [illegible] ایشان [illegible] مراد

اقتدا اقتدا در امور خلافت است [illegible] اقتدا [illegible] که مشعر بخلافت است [illegible]

به [illegible] مراد داشته اند [illegible] و [illegible] کرده شد پس مراد

از اقتدا غیر فتوی و تعلیم است و آن نیست الا استخلاف [illegible] دال است بر ایجاب اقتدا و قوم [illegible]

را من حیث الخلافة و همین است معنی تنصیص استخلاف و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خطبه وداع که امت

را بآن توصیه کردند فرموده اند علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین من بعدی عضوا علیها بالنواجذ بعد

از آنکه بعد [illegible] مذکور کردند که دال باشد بر آنکه ولات امر بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلفا

خلفا خواهند بود پس گویا فرموده اند علیکم بسنتی وسنة ابی بکر و عمر و عثمان [illegible]

الله [illegible] در آنچه بخلافت متعلق باشد [illegible] بیان [illegible] المطلوب و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در

احادیث مستفیضه خبر داده اند که بعد وفات وی صلی الله علیه وسلم خلافت نبوة و خلافت رحمت خواهد بود

بعد از آن ملک عضوض و آنچه معنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شد خلافت خلفای اربعه بود
پس خلافت ثلثه [illegible] آن خلافت نبوت [illegible] باشد و اگر سیرهٔ این خلفا [illegible] نبوی بود [illegible]
خلافت با خصوصیت بعد خلافت نبوت [illegible] بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث صحیحه
اعلام فرموده اند که خلافت تا سی سال است و سفینه تفسیر کرده آنرا بخلافت خلفای اربعه و عقل نیز بر
آن دلالت میکند زیرا که مطلق ریاست موقوف [illegible] نیست پس باید خلفای متصف بخلافت
بعد از [illegible] ملک عضوض باشد پس بخلاف [illegible] و خلافت که بعضی [illegible]
و در احادیث مستفیضه وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] و جماعه از صحابه
نیز باطوار مختلفه رویاها دیدند از آنجمله حدیث [illegible] از آسمان تا زمین و حدیث [illegible] بعض
ایشان بعض و حدیث [illegible] آب [illegible] فتح عثمان و باز جمیع شدن اسباب
رای او و حدیث [illegible] غیر ذلک و اینهمه معبرست بخلافت و این تعبیر در بعضی صریح
وارد شده و در بعض باشارت و در بعض [illegible] سکوت کردند از [illegible] بلکه [illegible]
پس [illegible] دانستیم که خلافت [illegible] وجود بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] آخر عهد [illegible]
امام [illegible] و بامامت دیگری راضی نشدند [illegible] دلالت میکند بر خلافت صدیق عقلا و نقلا
اما عقلا از آنجهت که عادت جاریست بآنکه بر تخت نشاندن [illegible] دلالت میکند بر استخلاف
و عهد او دلالت می نماید بر [illegible] و دلیل منصب [illegible] در این باب
حکم عبارات دارند مثل [illegible] و امامت [illegible] منصب آنحضرت
بود صلی الله علیه و سلم و [illegible] امور دین و دنیا پس تسلیم آن تصدیق دلیل باشد بر اقامت او
مقام خلافت را و اما نقلا پس از آنجهت که [illegible] وقت عقد خلافت [illegible] تمسک کردند مثل عمر فاروق
[illegible] و ابو عبیده [illegible] و از سایر حاضرین ردی و انکاری بر این استدلال ظاهر نشد
پس [illegible] استصواب آن استدلال نمودند و اگر [illegible] در دلالت این [illegible] کرده
در عصر صحابه [illegible] و مثل این [illegible] مختلف [illegible] دلالت او [illegible] و عصر آن

حضرت

حضرت صلی الله علیه وسلم سائله را فرمودند ان لم تجدینی فاتی ابابکر و این نیز صریح است در آنکه خلافت
بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصدیق راجع شود و نیز آنکه معروف شده است لا الی ورادی و حدیث صحیح مذکور است
خواص خلیفه است بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند لا یبقین فی المسجد خوخة الا خوخة ابی بکر و احادیث
دلالت بر خلافت صدیق دارند و علما درین دلالت وجوه نقل میکنند قیل لان الخلیفة یحتاج الی الاکثار من دخول
المسجد لشدة احتیاجه الی ملازمة المسجد کی یصلی بهم صلاتهم ویفتیهم ویقضی بینهم وکان الناس فی ذلک الزمن
لا یجتمعون الا فی المسجد وقیل انه اشارة الی سد رغبات الناس فی الخلافة و حضرت عائشه صدیقه
رضی الله عنها ذکر کرده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قریب موت فرمودند لقد هممت ان ادعو اباک
واخاک لیکتب حدیث صحیح است و دلالت میکند که قصد آنحضرت صلی الله علیه وسلم استخلاف صدیق بود و مکروه
داشتند که غیر صدیق با آن رغبت کند لیکن ترک دادند کتابت خلافت بنام او و نزد بعث برای او نیز
توهم سیر وعده البنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب شخصی مطلق امر فرمودند که صدقات را بعد سه بابوبکر
دهند و بعد از وی بعمر و بعد از وی بعثمان و بعد از علی ساکت شدند و اخذ صدقات یکی از خواص
خلافت است پس امر با دادن صدقات امر است بانقیاد ایشان در امور خلافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خطبه خواندند بعد از آن امر فرمودند صدیق و فاروق را که خوانند خطبه بترتیب و همین دلالت میکند
بر خلافت ایشان بترتیب زیرا که خطبه از لوازم خلافت است و نیز بنای مسجد بترتیب فرموده
آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم الخلفاء دلالت میکند بر خلافت ایشان متعدد است و سلمان را موید یا نقها
ایشان را جهت خلافت و عجب است از کسی که بقوله تعالی للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله استدلال میکند
با بطال املاک ایشان بکمال و بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم الخلفاء استدلال نکند بر ایجاب انقیاد
ایشان در امور خلافت و گویا مسجد از شعائر اسلام است و صورت دین است و امارت پنهان
آنکه کنایت است از قیام بامر دین و این صورت را خدای تعالی ظاهر فرمود تا بپیغامبر او در حقیقت امر ظاهر
شد چنانکه نشستن تا مطلع شدند بر آنکه چه باید کرد و العالم در رکن خامس قسم دوم
از شواهد النبوة مذکور است قصه شخصی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند شتر بار خرما باز داد و فرمودند

بارها من ابو بکر و بعد از ابو بکر عمر و بعد از عمر عثمان [illegible] شد داد و در [illegible] که [illegible] بدست [illegible]

صلی الله [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] شد ابو بکر [illegible]

و بعد عمر ابو بکر را [illegible] ذکر [illegible] اصحاب [illegible]

مقام او باشد [illegible] ابو بکر قائم مقام [illegible] در دست [illegible] سیلوید [illegible]

و علی [illegible] در کرامات حضرت عثمان مذکور است ابو ذر گفت آنحضرت صلی

الله علیه و سلم چند سنگریزه در دست خود گرفتند آن سنگریزه‌ها تسبیح گفتند بعد از آن که در دست ابو بکر

نهادند تسبیح گفتند بعد از آن در دست عمر نهادند تسبیح گفتند بعد از آن در دست عثمان نهادند تسبیح

گفتند و هم درین معنا مذکور است که شهیدی از شهدای یمامه بعد موت تکلم کرد و گفت محمد رسول الله ابو بکر

الصدیق عمر الشهید عثمان [illegible] این دو شیخین را نزدیک خدای تعالی منزلت عظیم بود زیاده از منزلت سایر صحابه

شیخین [illegible] با خلافت [illegible] اما مقدمه اولی بسیار احادیث صحیحه مثل حدیث [illegible] والسنن و غیرها

سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین الا النبیین والمرسلین و حدیث تخلی خاص بجهت ابو بکر و مصافحه

و معانقه با فاروق و حدیث منزلت شیخین فوق اهل [illegible] رعایت علی باشد و اما مقدمه ثانیه پس از آن

جهت که از [illegible] که مقصود از عبادات [illegible] صوفیه [illegible] الاصول

منزلت نزدیک خدای تعالی [illegible] از دنیا بهتر شده [illegible] الا بجهت

عقلا در شیخین [illegible] از سایر صحابه نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] با خلافت باشند

اما مقدمه [illegible] اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم کان [illegible]

قالت ابو بکر ثم عمر [illegible] عمرو بن العاص [illegible] عایشه [illegible] و مراد از [illegible]

اینجا [illegible] لو کان مستخلفا لاستخلف ابا بکر ثم عمر مقدمه ثانیه

از آن جهت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] خصوصا [illegible]

پس [illegible] دلالت میکند بر افضلیت شیخین و وزیران آنحضرت [illegible] صلی الله علیه و سلم و

بسمع و بصر [illegible] تشبیه داد و معلوم است که احق [illegible] کسی است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه

وسلم نسبت [illegible] النساخة باشد و اگر عزیز تر و مرحوم باشد اقرب است بالخلافة آنحضرت صلی

الله علیه و سلم شیخین [illegible] اند با [illegible] بالامامة میکنند [illegible] در اعلامات اشاره است باستحقاق

ایشان امامت را از کمال نسبت مصاهرت با ایشان و در تبلیغ رسالت و تقدیم ایشان [illegible] الیها [illegible] امر

امامت در وقت [illegible] در دین [illegible] آن صدیق و فاروق [illegible] خلافت [illegible] خلافت ایشان

تمام بود بحدیث حذیفه انهم مستحقون [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] اهل

که [illegible] بعد از اهل بیت و آنکه صاحب قرابت باشند [illegible] کرده [illegible] از جمیع [illegible]

[illegible] نسبت [illegible] در غزوه [illegible] و کسی که منصف

بالعصبات باشد اقرب است بآنحضرت صلی الله علیه و سلم در منزلت و هر کسی اقرب باشد بآنحضرت صلی الله علیه

و سلم احق بالخلافة است آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] که فاروق استعداد نبوت دارد در قوة علمیه

[illegible] اما علمیه جائی که گفتند [illegible] در رویا [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] و اما عملیه جائی که گفتند الحق ینطق علی لسان عمر و گفتند [illegible] در رویا [illegible]

برای او باقی [illegible] نبوت [illegible] است پس وقتی که نبوت منقطع شد [illegible] بالخلافة [illegible] است که

استعداد او شبیه باستعداد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] ثابت [illegible] از [illegible]

باشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کرده اند در حق فاروق [illegible] غضب [illegible] کرده

باشد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] خیر القرون قرنی

ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یفشو الکذب [illegible] صدیق و فاروق [illegible]

اکثر [illegible] ایشان را [illegible] اهل حق [illegible] قرنها [illegible]

[illegible] مسائل [illegible] اجماع واقع شد بر خلافت صدیق و فاروق [illegible]

[illegible] رعیت [illegible] ایشان [illegible] و امیر المؤمنین [illegible]

پس [illegible] مستحقون بالخلافة [illegible] فهو المطلوب [illegible]

نبود برین علی اسد بپسند [illegible] باطلست زیرا که خدای تعالی فرموده است کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون

بالمعروف و تنهون عن المنکر و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تجتمع امتی علی الضلالة و قال خیر القرون

قرنی الحدیث و از آنجهت که دستکاران [illegible] اسلام متفق اند بر آنکه امام حق بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صدیق

بود یا مرتضی پس چون حق جانب ایشانست نه در قول مرتضی شرک کرد منازعت با صدیق پس متعین شد که

حق صدیق است زیرا که ترک منازعت خالی از دو حالت نیست یا آنکه بنا بر تقیه بود یا بغیر تقیه بغیر تقیه

باطلست زیرا که حضرت مرتضی بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عاجز نبود بوجهی که امکان معاونت صدیق

نداشته باشد ازین جهت که شجاع بود با اتفاق و بنو هاشم با او بودند و ابو سفیان رئیس بنی عبد شمس

با او موافق شده بود و زبیر با او بود و حضرت فاطمه رضی الله عنها با علو نسب و قرابت خود زوجه

او بود و این ادعی نزد اعی است قبول ریاست [illegible] و نفوس عوام مطیع ایشان اند با آنکه خلافت در اوائل

تطلیع [illegible] باشد و اگر بغیر تقیه ترک منازعت نمود عصیان پیغمبر و خیانت در حق امت کرده باشد و

عاصی و خاین لایق امامت نبود و اگر شیعه گویند که چهل هزار از عرب با صدیق بیعت کرده بودند

از بیعت رجوع [illegible] نمی شد باطل است زیرا که چهل هزار با مرتضی در ایام خلافت او بیعت نموده بودند

با نزد رجوع نکردند با آنکه [illegible] یکی فوت نمود [illegible] اهل الحجز چند تن بیعت نکرده بودند پس عاصی شد

ترک منازعت قبل [illegible] و اگر گویند مشغول بود با تمام پیغامبر گوئیم ما هیچ

شد ترک مصلحت عامه برای کاری که فایده آن متعین [illegible] و از آنجهت که امت متفق است بر آنکه امام

حق بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم یکی ازین دو کس بود پس بگوئیم که مرتضی امام نبود زیرا که متواتر شده که

در ایام خلافت خود بکرات گفت خیر هذه الامة ابوبکر ثم عمر و این قول او خالی از دو احتمال نیست یا باعتقاد قلبی یا

بزبان بموافقت [illegible] قول دهد الحق و ثبت المطلوب یا [illegible] خلافه لیکن بغیر ضرورت و

تقیه یا بجهة [illegible] خلاف [illegible] پس [illegible] باشد پس [illegible]

المطلق [illegible] باشد اگر تقیه بود و تقیه در ایام خلافت وجهی ندارد و [illegible] اگر اکراه [illegible]

بسیار است [illegible] اکراه اکتفا نکرد و چندین مبالغه نمی نمود اگر تقیه با وجود خلافت و شوکت

و شوکت و قیام بعضی از جمیع اهل سنت جایز باشد میتوان گفت که با شیخین بیعت به جهت دفع فتنه با

تقیه انکار شیخین نمی‌نمودیم که امام غیر از آن منحصر نیست و خلافت تقیه و نمی‌توان گفت که از بهر اسلام و عام

[illegible] از [illegible] بنا بر تقیه [illegible] که نفر قوم ترک اسلام [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] امامت و این همه [illegible]

مسالهای [illegible] خلافت حق صدیق بود و بعد از آن حق [illegible]

دلیل نیست و آنچه گفته است که خلافت حاری نیست در دو شخص صدیق و مرتضی لیکن چون مرتضی بعد آنحضرت صلی

الله علیه و سلم [illegible] صدیق مرا خلافت دلیل بر آنکه حضرت مرتضی بعد آنحضرت صلی الله علیه

و سلم خلیفه نبود آنست که [illegible] میباشد یا بجهت [illegible] اقوال [illegible]

[illegible] مرتضی [illegible] صدیق [illegible] خطا [illegible]

[illegible] که اگر نص در خلافت حضرت مرتضی بود نزدیک او باز دیگر کسی [illegible]

که خلافت از مرتضی صرف کردند و برای غیر او عقد ما عقدوا الباطل [illegible] از آن نص منکر شدند [illegible]

[illegible] الالزام [illegible] الا [illegible] بآنکه [illegible]

الالزام نقل کرده [illegible] قیام مرتضی بخلافت [illegible]

[illegible] مرتضی [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] الکلام [illegible] خلافت صدیق [illegible]

[illegible] اگر گرفته باشند [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] که قرآن جمع کرده شیخین [illegible] اقوال ایشان

[illegible] شیخین و اقوال ایشان [illegible] غیر السنه [illegible] کرده‌اند [illegible]

[illegible] سکوت [illegible] تقیه [illegible] بنا بر تقیه سکوت کردند

[illegible] موافقت کرده [illegible] متهم [illegible]

[illegible] و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا [illegible]

و اگر بعد از [illegible] قطعی [illegible] منقول [illegible] محقق درست است با آنکه [illegible] ثابت [illegible]

[illegible] بالاتر از [illegible] رفع نشده [illegible] گویند حقیقت [illegible] ما [illegible] کردیم [illegible]

[illegible] چند اگر گویند [illegible] قطعی [illegible] لفظ [illegible] گوییم [illegible] که بر قطعی [illegible] اعتقاد

[illegible] حصول [illegible] شود اگر گویند [illegible] قطعیت [illegible]

[illegible] ثابت شده [illegible] ثابت [illegible]

[illegible] منقول [illegible] غلبت [illegible]

[illegible] معرفت [illegible] نقل از صاحب شرع [illegible]

[illegible] حکم کند [illegible] می توان [illegible] حکم

[illegible] مستقل [illegible] از نقل

[illegible] و اتباع بر موافقت و مخالفت آن [illegible] تفرق [illegible] و اختلاف [illegible]

اختلاف امت [illegible] و لا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا الآیة [illegible] من احدث فی دیننا [illegible]

[illegible] و این نوع [illegible] حدیث [illegible] حضرت [illegible]

ابن [illegible] علیه السلام [illegible] بطرق متعدده [illegible] حکم [illegible]

[illegible] مخالفت [illegible]

[illegible] حکم [illegible] عقل [illegible] اجماع امت [illegible]

خصوصا اجماع [illegible] است [illegible] عمل [illegible]

اختلاف علما در تصحیح و تضعیف [illegible] مختلف [illegible]

[illegible] رفته اند [illegible] حکم این نوع [illegible]

[illegible] مظنون [illegible]

[illegible] این حکم [illegible] اجماع امت [illegible] مختلف [illegible]

[illegible] علی [illegible] مخالفت [illegible]

قسمین

درین نوع سخت سست و [illegible] این نیز مجرد حکم عقل محل بحث است که [illegible] تکلیف [illegible]
است و قسم [illegible] اند که اینها حق است منحصر نیست بر این قسم اول [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] و کفر [illegible] در تحقیق [illegible]
[illegible] خواسته ایم اگر [illegible] تحقیق [illegible]
ایشان خلافت را [illegible]
[illegible] قابل اعتقاد نماند اگر
[illegible] طلب [illegible] خلافت این [illegible] نقل متواتر متحقق است و اگر [illegible]
[illegible] منکر ملاقات خلفاء [illegible] تمام [illegible] نقل [illegible]
[illegible] حصه علماء [illegible]
از عقل [illegible]
[illegible]
[illegible] اجماع امت [illegible]
منعقد [illegible] شریعت [illegible]
[illegible]
باشند [illegible] لعنة الله والملائکة والناس اجمعین [illegible] العقیدة [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
بنی آدم که [illegible] تجویز کرده شد [illegible] تمام امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسلمان شوند [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
منکر [illegible]

حضرت صلی الله علیه وسلم در باب اعلای کلمهٔ اسلام کشتند و ... چنانچه بود که جماعهٔ مسلمین اینکه اسلام و دراکثر بلاد

دیگر مردم رسیدند و این قدر [illegible] که کشتند و غارت کردند و از [illegible] مرتبه گفتند برای

... بلفظ اسلام شدند و در آخرت بهره یابند و اکثر شنیده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باستخلاف

مرتضی وارد [illegible] مسلمانان و ... دنیا و آخرت [illegible] نفع با اتفاق امام مرتضی

مسلم کرده اند تا بر که هم مقتضای ... لطف الهی است ترتیب وجود و تسلط با دشاهان و ترتیب

... اصلاح است ... العلماء علوم ... سبب باشد برای اصلاح عالم و ... الهی که ...

... احیای علوم ... و ... عوام ناس طبقه بعد طبقه اصلاح است ... کمال

علمای ... مسلم ... با خلافت ... ادات کامیابات ... مرکز در حکمت تکلیم ... جدید که ...

... مدار تحقیق لطف الهی که مقتضی ارسال پیغمبر با وجوب صلی الله علیه وسلم بعد خلافت مرتضی و

... حال آنکه ... اولی مقرر ... حضرت مرتضی و اولاد او تا قیامت ...

خلافت ... صورت نکبت ... از ... حضرت ... و ...

بلکه مقتول کردند ... و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم

الغالبون ... الذین ... و ... المرسلین ... و هم الغالبون ممکن ...

امر فرمایند ... ایشان ... به سبب ... عالیه ... متعلقه ...

او در ... اولی محکوم شده ... از فیض عام محروم مانده و ممکن نیست که ... فرمایند

... اعمال نکنند ... که ... اخبار خدای تعالی در عالم ... دلالت ...

معانی ... اکر ... است ... بجایست و اگر ... عقلی ... روا است ...

... از نظام ... اثبات ... و در ... علیم ... کرده اند در ثبوت

ظهور معجزات بر طبق دعوی پیغمبر ... نبوت قرار داده اند نظیر آن از محسوسات ...

... دلالت ... صدق ... دلالت ...

... الی غیر ذلک ... لطف خدای تعالی که سبب بعثت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ...

بعد از آن خلفا کار دیگر کردند که اتفاق [illegible] بر [illegible] [illegible] ظهور آمد پیش از

[illegible] کار [illegible] و منتشر [illegible] که [illegible] اولاد [illegible] قبول [illegible]

[illegible] بعد از آن کار [illegible] دولت کسری و قیصر بدست شیخین

[illegible] امت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] ترتیب [illegible] قواعد [illegible] اعمال و اوراق

اولاد [illegible] ترتیب هر یکی نزد دیگری [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] از [illegible]

[illegible] ترتیب [illegible] قصد [illegible]

[illegible] اتفاق کرده [illegible] قرآن آیات

آیات [illegible] سوره [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] قیاس [illegible]

[illegible] آنجناب علیه الصلوة والسلام [illegible] [illegible]

[illegible] ترتیب [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] اولاد

[illegible] قرآن با تمام آیات [illegible] مجموع متفق علیه است [illegible]

[illegible] قرآن و اتفاق مسلمین [illegible]

و آنچه که پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

صلی الله علیه وسلم ظاهر شده بود [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible] تعصب [illegible] باشد [illegible] این خلافت [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] اتفاق [illegible]

از امت [illegible] موافقت [illegible]

[illegible] از عقلا و [illegible] در میان امت واقع شود [illegible] موجود است با جمله جمیع و عقلا [illegible] که [illegible]

[illegible] و قاله آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] امری که [illegible] فوق غضب ایشان [illegible]

[illegible] که سبب [illegible] اکراه [illegible] غیر معلوم [illegible] از سواد اعظم [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] خوف [illegible] آنست [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] معلوم کردیم [illegible] موافق [illegible] عقل حکم میکنند [illegible]

[illegible] این [illegible] معلوم است موافقت قرآن [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible] خلافت شخصی که خلافت [illegible]

[illegible] شخصی که خلافت از دست او رفت [illegible] متعلق میشوند [illegible]

[illegible] حمل کنند یا اقدام بر خلاف جمهور [illegible]

[illegible] کنند [illegible] دیدیم [illegible]

[illegible] با وجود [illegible] که سبب [illegible]

قصد آن نکردن [illegible] وقوف [illegible] ناقص [illegible]

از آن [illegible] لطف [illegible]

باشد [illegible] لطف [illegible]

[illegible] حفظ قرآن را [illegible] انا له لحافظون [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

باشد [illegible]

[illegible] انا له لحافظون و قال رسول الله صلی الله [illegible]

[illegible] فی کل [illegible] امت مرحومه [illegible]

[illegible] لا تجتمع امتی علی الضلالة [illegible]

کنند [illegible] شیعه میگویند که لطف [illegible] ظهور امام معصوم است [illegible]

لطف است و گاهی وجود او با خفا و آن نیز از اصل لطف خالی نیست ما میگوییم که این عذر اینجا در مسئله
نوع منفرد تمام نمیشود بدان که اکمل انواع لطف است و آنچه ابا دارند ترک رحمت و خلاف خوبیست
و گاهی بر دو نوع اول اکتفا نمی باید نمود زیرا که لطف تام بآن حاصل میشود و در مقدمه ثالثه نیز مساعده
میکنیم بقول الخصم پس میگوییم که لطف الهی مقتضی نصب حافظ آن باشد و نصب آن خدا را لازم است از اکثر
مستبصر بکثرة علم و بعلو وجود او قرب باشد تا لطف متحقق گردد و عصمت چنانکه شرط است ملتفت نیست
که حاکم و والی کافر و فاسق باشد بعد از آن و همچنین نصب کسی که جهل و اطلاع دهد اگر جایز
است و عقلا و نقلا مشروط است تا او تعلیم نماید لیکن اگر اشتراط بکر مطلوب است و آن آنست که امام
ظاهر و منصوص باشد زیرا که اگر مختفی باشد تکلیف با تباع شخصی مجهول که نه امر میکند و نه نهی میفرماید لازم
آید و اگر مختفی بعد از نصب ظهور باشد از لطف بلکه تقریب بسیار باشد و ترک او اقرب است بلطف
او نیز اگر در صورت اولی مأخوذ باشد مستلزم ترک واجب و فعل محرم و در صورت ثانیه خواهد بود بعد
تمهید مقدمات میگوییم که لابد امام حق بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم موجود بود اتفاق علیه
و امامی نیست و آن امام صدیق اکبر است رضی الله عنه بعد از آن فاروق [illegible] و بود هستند علم
و فلاح و صلاح موجود اند ظاهر و منصوص بودند نه خفیه تقیه ستر اگر ملا بود [illegible] نصب ثابت
ظاهر و منصوص بود و تحقیق این مسئله موقوف بر تمهید مقدمه است که اهل سنت تصریح کرده
اند که احکام الله تعالی معلل باغراض نیست و این مسئله امری است که مطرح داده اند که مقتضای آن باشد
که بعد از عمل بمقتضای الست و نتیجه مسائل سابقه و پیروی در مطالبه مصلحتی مقتضی نیست اراده
که شرع جمیع اعتقادات عملیه است کار مفوض کرده است و این قول با نصوص و سنت مساعد نیست آری تحریر
که تکمیل ذات واجب که نفی نقص مقتضی است و مصلحتی که مرجع آن لطف بنده باشد دخل نبوده اخذ
بعضی مسایل تا باب اتفاق است اصل مذهب عقلای جمیع صحابه و تابعین و همه مجتهدان ایشان هست
علل احکام باعتبار مناسبت و مناسبت معانی مناسبه مثلا حفظ نفس و مال و عقل و دین و نسل
حفظ و مصلحت دانسته اند و قصاص و حدود سرقه و شرب و قذف و ازین داد برای آن داشته اند و مستمر نمود

... و صعود و ... و ترقی ... تهذیب نفس و عروج ... [illegible] ... در فضای عالم

تربیت نمود و مفاسد کبائر و ذنوب ... امام غزالی در باب عجائب قلب تصریح یافته که ...

... از اجسام و ارواح فلاسفه ... بمعرفت ... مطلوب ... [illegible]

... عجائب القلب ... مطالعه ... [illegible] ...

... مفاسد ... [illegible] ...

یا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل ونخزی ... در حدیث قدسی ...

خلقت عبادی حنفاء و ان الشیاطین اجتالتهم ... [illegible] ...

... در حدیث وارد شده که مثال آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل ... [illegible] ...

بوجهی شهرت یافته ... التزام مدلول حدیث مشهور باتباع ... [illegible]

... بتحقیق ... [illegible] ... حدیث ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... که سورة ... [illegible] ...

میکنند ... [illegible] ... این نکته ... باید دانست

که ... [illegible] ... و تکلیف ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... که تکمیل افراد بشر ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... از اطراف ... [illegible] ... ترتیب ...

... [illegible] ... ترتیب ... [illegible] ...

ترتیب ... [illegible] ... اجزاء ... [illegible] ... ترتیب باعث ... اجزاء

... [illegible] ...

دنیا سبب تلاقی اجزاء [illegible] است که ان [illegible] تا موجب ظهور جمال و حسن او و پدید آمدن حرکات

و سکنات نامحدود [illegible] از کسب [illegible] تقدیر است و [illegible] شرع مبین تکمیل نوع [illegible]

[illegible] نشست با اصل غرض پروردگار حق جل و علا در کتاب عظیم معجز بیان هو الذی ارسل رسوله بالهدی

و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون فارق [illegible] لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم

من بعد خوفهم امنا [illegible] لا یشرکون بی شیئا [illegible] قال نبی صلی الله علیه وسلم فی [illegible] ابن حاتم و [illegible]

و المقداد و غیرهم حتی [illegible] فی کل بیت [illegible] بعز عزیز او

ذلیل [illegible] تا حالت که ممکن شده و حالت که تمام شده حالت که

شرقا و غربا و [illegible] که صدیق اکبر و فاروق اعظم و ذو النورین مسلط

شدند بر [illegible] کرده [illegible] که [illegible]

شده [illegible] در جمیع آفاق [illegible] اکثر اهل اسلام بمذهب سنت منسوب [illegible] اند

جمیع محدثین و جمیع فقهاء [illegible] و جمیع [illegible] اهل بیت [illegible] خلافت

منتظم نشد الا خلافت حضرت مرتضی فقط و معلوم است که حضرت مرتضی [illegible] خود چه دیده [illegible]

کشیده و ایام خلافت حضرت مرتضی بمذهب شیعه ایام ابتلا [illegible] بوده است و بعد از [illegible]

[illegible] در [illegible] بود [illegible] امراء [illegible] نموده اند

و بعد از حضرت مرتضی [illegible] خلافه برسید [illegible] مستقر نشد [illegible] میکردند [illegible] جمیع [illegible]

نشسته [illegible] الی ان [illegible] الدنیا [illegible] مخذول و مقهور بوده است [illegible]

[illegible] باید داد [illegible] ممکن است [illegible] طریقه است [illegible]

الهی که به بعثت پیغمبر علیه الصلوة والسلام [illegible] و مطلوب [illegible]

سنت [illegible] مذهب [illegible] محقق [illegible] مذهب [illegible]

الا [illegible] لطف الهی است [illegible] تسلیط پادشاهی [illegible]

و [illegible] مشرق و مغرب عالم را مسخر حکم خود گردانند [illegible]

[illegible] مقدمه در افعال ائمه یا نعت [illegible] عام تحقیق نمود که سبب تقیه حسب عالم تقیه اگر تقیه [illegible] بیان آیات [illegible]

[illegible] صحت اسلام باشد [illegible] آنکه لطف نمانده که تدریس باشد و اراده شر [illegible] امام معصوم

اگر [illegible] دلیل که تقریر کرده [illegible] تا شد [illegible] مخالف [illegible] دیگر تقریر [illegible]

شیعه گفته اند [illegible] و اولو الامر [illegible] کتاب الله و عترتی [illegible]

[illegible] الذین آمنوا الذین یقیمون

الصلوة الآیة [illegible] بتصریح ثابت کرده اند ادله ثلاثه [illegible] و قال النبی علیه السلام یوم الغدیر

من کنت مولاه فعلی مولاه و قال صلی الله علیه و سلم [illegible] انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه

لا نبی بعدی و قال صلی الله علیه و سلم انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی [illegible] ولایت

[illegible] فاما [illegible]

[illegible] بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم این عزیزان

متصدی امر خلافت نشدند و جمهور اصحاب [illegible] خلافت [illegible] قبول نمودند [illegible] خلافت

[illegible] خلافت غصب کرد و اتفاق سواد اعظم [illegible] بر حق میباشد

[illegible] سواد اعظم [illegible]

ایشان کردند [illegible] و تسلیم [illegible]

[illegible] خلافت ظاهر [illegible] جمیع [illegible]

[illegible] دعوی نص برای حضرت [illegible]

انکار [illegible] محاورات [illegible] از اولاد

ائمه [illegible] معصوم [illegible]

[illegible] خلافت [illegible]

[illegible]

[illegible]

معلوم میشود از آن احادیث [illegible] که [illegible] و [illegible] ترتیب کرده اند [illegible] دو اذکار

[illegible] که [illegible] اند [illegible] بیان کنیم اگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر فرموده

اول امر [illegible] باشند [illegible] خلافت [illegible] صحابه [illegible] خطبه خوانند در [illegible]

[illegible] صلوة [illegible] که [illegible] امروز آنکه [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] آنکه

[illegible] صدیق اکبر [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] منصب امامت صلوة [illegible]

[illegible] حال [illegible] که [illegible] از آن [illegible] باید

چون [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] دیگر [illegible]

عظیم دیگر استخلاف [illegible] صریح [illegible] شده [illegible] و قدیث مشهور وارد شده [illegible]

مخالف باقی ماند [illegible] حدیث مشهور [illegible] خبر واحد که مخالف [illegible]

[illegible] قول سواد اعظم [illegible] ذکر کردیم [illegible] کلام [illegible]

کرد با جماع [illegible] مخالفینا و خبر واحد که [illegible] اتفاق [illegible] با جماع [illegible]

[illegible] بلکه [illegible] اتفاق [illegible]

را [illegible] خلافت [illegible] اگر اتفاق [illegible]

آن خلافت [illegible] استخلاف [illegible] وجه است [illegible] از

در مقدمه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] الامامة [illegible]

ذکر کردیم چون [illegible] خلافت [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] دو [illegible] کرده [illegible]

[illegible] که [illegible] این [illegible] آن [illegible]

[illegible] دلالت خواهد کرد [illegible]

[illegible] مستدل [illegible] اجمالی است [illegible]

[illegible]

بطریق تفصیل اند [illegible] خلافت کرده‌اند [illegible] متوجه جواب تفصیلی شویم [illegible] تا [illegible] الا [illegible]

اولی ببعض فی کتاب الله آن آیه [illegible] فرمایم [illegible] سیاق [illegible] مرتبه

[illegible] معلوم [illegible] که [illegible] این آیه [illegible] وجوب [illegible]

[illegible] اسم [illegible] با یکدیگر [illegible] عبارت

[illegible] از ضمیر ایشان [illegible]

[illegible] مهاجرین [illegible] الا [illegible] مسلمین

[illegible] آن این نص [illegible] مسلمین

[illegible] مسلمین [illegible] اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین

والمهاجرین والانصار [illegible] اصل ارحام [illegible] اصل ارحام [illegible]

[illegible] مهاجرین والانصار [illegible] حکم غیر منسوخ [illegible]

بین المهاجرین والانصار [illegible] مطلوب [illegible] سیاق [illegible]

دلالت میکند [illegible] اولی ببعض [illegible] توارث [illegible] توارث [illegible] اند آیه

را [illegible] سیاق منقطع [illegible] آیت [illegible]

[illegible] آیت [illegible] عامة فی الامور کلها [illegible]

ومنها الامامة [illegible] اولی الارحام [illegible] ابی بکر فهو اولی بالخلافة [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم

[illegible] اهل عقل [illegible] الامام [illegible]

[illegible] سوال [illegible]

[illegible] اول مطلق [illegible] مقید مطلق [illegible]

[illegible] دلالت [illegible]

[illegible] مستثنی منه خواهیم کرد [illegible] مستثنی [illegible] الا یوم الجمعة

[illegible] الا یوم الجمعة ولو قلت قرأت [illegible]

کلام

هم صحیح باشد لازم آید که چون نامی میسر باشد ... و اولو الامر ... همان ... قسمت تا ... نبرت

تا ... جابی ... اینجا نکته ایست نهایت غموض ... دست ... یکی طریقه انبیا صلوات الله

علیهم که توارث ... حضرت موسی ... اسباط داود مبعوث شدند و حضرت یوشع از

سبط ... از حضرت داود و سلیمان ... داود ... دیگر شد ... چنانکه در تواریخ

سلاطین ... پسر ... کجا ... داود ... سلطنت ... حضرت ... اگر

دیگری پادشاه ... وراثت ملک ... دفع ... سیاست کنند

مگر آنکه غالب آید ... دولت از خاندان پادشاه ... و خلافت نبوة ... احتمال

دارد یکی آنکه بعثت ... توارث ... جاری نگردد دوم آنکه به پادشاهی ... بعضی

طبیعت بشر توارث در آن جاری کنند اگر ... ساختن ... خلیفه پادشاه ... منتظم ...

... باشد و اگر از قبیل پادشاهی گیرند ... طبایع ایشان با قامت وراثت میل کند ...

که ... خلاف ... در ملوک عمل کرده ... مراد ... اقامت سنت ... اشیا ...

تا این نکته عبد الرحمن بن ابی بکر اشاره ... در قصه استخلاف معاویه ... و احسن ...

کسری و قیصر لا سنة ابی بکر ... و اگر از ... مقام تنزل نمائیم که ... مستمره ...

بر آنکه اینجا دلیلی قوی تر یافتند بر خلاف ... مستمره با وجود ... صحیح در آن ... تمکین ...

... والذین ... الذین یقیمون الصلوة الی السیاق ... وجه ... بالیقین

... تفسیر ... صدیق اکبر ... والحسن البصری ...

در علم ... از میان ... که با ... کسی در ...

... قتال با مرتدین نموده باشد سوای صدیق اکبر ...

... در حیث ... می آید یعنی ... مسلمانان از ارتداد ...

... ازین ... حقیقت خلافت الهام ...

الهام میفرماید ... ترغیب ... او در علم آورده است

است معتقد شده ... ظاهر معنی الا با آنکه ثابت ... و اما آنکه نوده ... [illegible]

اند و البته ... [illegible] ... در دست ... اتمام اصلی ... [illegible]

... سیاق و سباق تامل ... [illegible] ... و ... [illegible]

... که ... [illegible] ... الا ... [illegible]

حال ... [illegible] ... [illegible]

... نزلت فی ... [illegible]

... را ... که این سیاق و سباق ... [illegible] ... جای ... [illegible]

ازید فی الا ... المعنی ... والذین ... الوقوع التواتر ... مع المفسرین ... التاریخ ...

بلفظ ... باسطلاق العام علی الخاص ونظیره قوله تعالی هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله

و ... ابن ابی ... الا تواتری که آنرا ... میکنند ... معنی تواتر ... که ...

که تواطی ... [illegible] ... شده باشند ... [illegible]

اینجا ... [illegible] ... نمی تواند ... حدیث ... ثابت نیست ... [illegible]

تواتر اتفاق ... [illegible] ... این ... [illegible]

... باید کرد در آن ... شده باشند ... و اگر ... [illegible] ... میگوییم

... که از لفظ عام معنی خاص اراده می باید کرد ... تخصیص ... از لفظ جمع مفرد ... [illegible]

باید گرفت ... [illegible] ... قرینه ... می باید ... [illegible] ... میکنند

... مردم ... [illegible] ... از این لفظ فهمیده باشند ... [illegible]

اینجا عام ... [illegible] ... اقرار ... [illegible] ... دخول فرد ... [illegible]

... برای او ... [illegible] ... تعریفات ... نمودیم لیکن ... [illegible]

... [illegible] ... برای ... فردی ... [illegible] ... تعریض ... [illegible]

... وقوع ... [illegible] ... از ... [illegible] ... واقع شده ...

... آنکه ... [illegible] ... واقع شدن ... [illegible] ... داخل ... [illegible]

تمم

و نیز رجح کرد فاعل آن هر دو [illegible] پس ظاهر است که از مجموع حال [illegible] شده [illegible] معنی مربوط

نکرد [illegible] یقیمون الصلوة و هم راکعون بخلاف آنکه گوییم هم فاعل یقیمون یعنی اقامة الصلوات وایتاء الزکوة

با آنکه هم یقیمون الصلوة المفروضة ویؤتون الزکوة [illegible] بالرکوع صوا [illegible] النوافل و هم

انکار [illegible] ضعیف [illegible] دلالت میکند [illegible] سبیل [illegible] الی [illegible] بادیکر [illegible]

دفع ایتاء زکوة در [illegible] باشد [illegible] اولا [illegible] هم [illegible]

[illegible] کردیم [illegible] [illegible] در وقت [illegible]

[illegible] دلیل [illegible] دلالت [illegible] [illegible]

با مواظبت [illegible] بسر [illegible] الکلیة [illegible] واقع [illegible] علامت

صدقه داد [illegible] در وقت [illegible] [illegible] الا فی الجمله [illegible] ندارد

[illegible] صدقات [illegible] عبارت [illegible] باشد گویند [illegible] السدقه [illegible] رکوع

[illegible] دخلی [illegible] کردد [illegible] تسلیم نماییم که آیه نازل [illegible] در شان حضرت مرتضی

[illegible] دلالت [illegible] که حضرت مرتضی [illegible] [illegible] کنند [illegible] خدای تعالی مرتضی

در [illegible] آنحضرت [illegible] عظیم [illegible] امور [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] رضی [illegible]

[illegible] وقت [illegible] بعضهم [illegible] اگر [illegible] گویند [illegible]

[illegible] شد [illegible] معاملات [illegible] خطاب برای [illegible]

[illegible] امام [illegible] [illegible] الا [illegible]

آنحضرت صلی الله علیه و سلم امام باشد [illegible] اگر معنی [illegible] عنهم

[illegible] و [illegible] ثابت [illegible]

[illegible] فی الانفال ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموا

[illegible] الذین آووا [illegible] اولئک بعضهم اولیاء بعض والذین آمنوا و لم یهاجروا

[illegible] استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم
بعض الی غیر ذلک [illegible] آیه سیاق و سباق [illegible] بر معنی نصرت دلالت می نماید [illegible] اولیای
فرماید یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه [illegible]
[illegible] الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون [illegible]
[illegible] فی نفسه [illegible] حضرت مرتضی [illegible]
[illegible] لا ینال عهدی الظالمین یعنی الخلافة [illegible] ابوبکر
[illegible] الی اول عمره [illegible] بعث النبی صلی الله علیه وسلم و دعاه الی الاسلام [illegible] که
[illegible] خطاب [illegible] حضرت ابراهیم صلوة الله و سلامه علیه انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی
قال لا ینال عهدی الظالمین اگر [illegible] معنی امام [illegible] خلیفه یا [illegible] مقتدا [illegible]
[illegible] کلام اینست که خدای [illegible] حضرت ابراهیم را [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه سوال [illegible]
[illegible] حق سبحانه فرمود [illegible] ظالمان را [illegible]
[illegible] مشرکان عرب [illegible] لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم
[illegible] دانسته شد [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] نبوة و وحی [illegible] لفظ ظالم حقیقة بر شخصی [illegible]
[illegible] شخصی [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] ابوبکر صدیق [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی [illegible]
[illegible] حضرت مرتضی را [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی [illegible]

والسلام

احكام كما حديث سعد كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم بعلى خليفه كرد در غزوه تبوك فقال لعلى يا رسول
الله تخلفنى مع النساء والصبيان فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى

الا انه لا نبوة بعدى حاصل آنكه حضرت موسى در وقت غيبت خود از بنى اسرائيل بسوى طور حضرت
هارون را خليفه ساخت پس حضرت هارون را صريح كرده و اين كه خلافت از براى حضرت موسى بود
خليفه او بود بعد غيبت همچنين بعد آنحضرت صلى الله عليه   مرتضى را خليفه ساخت در غزوه تبوك
مرتضى نسبت بيدا كرد بحضرت هارون در دو چيز اول خلافت در وقت غيبت دوم بعد از زيارت
در صحيفه مالكيه در بحوث امامت يعنى با خلافت كبرى كه بعد وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم است هيچ ربطى
ندارد زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در هر غزوه شخصى را امير مدينه ميساخت كبرى ديگر است و فيها
صورى در وقت غيبت از مدينه ديگر ذكر دلالت كند بر آنكه مرتضى حقيقت با كمال قرب بود با دفع
اينجانى با مذهب خلافت نداره و اگر مراد آنحضرت صلى الله عليه وسلم خلافت كبرى مى بود تشبيه ميداد بيوشع
كه خليفه حضرت موسى بعد وفات او بود نه بحضرت هارون زيرا كه حضرت هارون در وقت غيبت حضرت
موسى با نقطع خليفه او بود نه بعد وفات او و موت حضرت هارون قبل حضرت موسى است چنانچه مسالهها
تحقيق شيعه بايد ديگر مراى صحيح اين دليل گفته اند بدليل هى الا ان المنازل الثابته لهارون من
ثابته لعلى من النبى صلى الله عليه وسلم و الا لما صح الاستثناء و من المنازل الثابته لهارون من موسى استحقاقه
للقيام مقامه بعد وفاته لانه لو عاش بعده لكان منفذا و ذلك غير جايز على الانبياء و نيز گفته اند من جمله
منازل هارون من موسى انه كان شريكا له فى الرسالة و من لوازمه استحقاق الطاعة بعد وفاته لو بقى بعده
ان يثبت ذلك لعلى الا انه امتنع الشركة فى الرسالة فوجب ان يبقى مفترض الطاعة علا الا   ؛ رسالة
معنى الامامة جواب ميگوييم بمنزله هارون من موسى نوعى از نسبت و معتبر در نسبت
على الى هنست نه او صاف دور و دراز بيان مانند كه تحقيق انز بد منزله
در شيعيه او را اگر بايد مشهور از خصال حضرت هارون مان خصال نكرده است هيچ عاقل   احتمال
خلافت در وفاة نمى تواند حميد خصوصا با بن علاقه كه انعدم استحقاق خلافت او   از جمله نظر

فلان حق تحقیق نمود … آن گفت که اگر … بعد موسی زنده می بود … بجای خلافت استحقاق …
خلافت مصطفی … سزاوار … است … آن گفت که انقطاع کاری که پیشتر … غیبت …
منسوخ … اثبات … استعارت مثل آنکه گویند فلان کار کرده باد دی کرده آمد … نوان گفت
… قاعده … جهت … نبوت … را از میان … می ساختند … غیبت نبوت باشد …
مستثنی … مرتبه امامت … عموم مفترض الطاعة اثبات نمیکنند بلکه مفهوم آن … تحقیق
… قدر از انصاف دور است … قوله صلی الله علیه وسلم روز غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه
… قصه آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی را با جمعی … فرستاده … در میان حضرت مرتضی
لشکریان … درشتی … چون … بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم … اصحاب او …
… پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکایت عرض نمودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین …
فرمودند … حضرت مرتضی حقیقت حال استفسار نمود چون … قصد خاطر شریف منتج شد و … لشکریان
معلوم گردید در اثنای رجوع از حجة الوداع خطبه بر خواند در راه بر … اهل بیت و در آخر خطبه
بعض روایات … که … از … با مرتضی … بدوستی او اخرج مسلم من طریق اسمعیل
بن ابراهیم عن ابی حیان حدثنی یزید بن حیان قال انطلقت انا وحصین بن سبرة وعمر بن مسلم الی زید بن ارقم
فلما جلسنا الیه قال له حصین لقد لقیت یا زید خیرا کثیرا رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وسمعت حدیثه
وغزوت معه وصلیت خلفه لقد لقیت یا زید خیرا کثیرا حدثنا یا زید ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال یا ابن اخی والله لقد کبرت سنی وقدم عهدی ونسیت بعض الذی کنت اعی من رسول الله
صلی الله علیه وسلم فما حدثتکم فاقبلوا وما لا فلا تکلفونیه ثم قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم
… خما بین مکة والمدینة فحمد الله واثنی علیه ووعظ وذکر ثم قال اما بعد الا ایها
الناس … ان یأتی رسول ربی فاجیب وانا تارک فیکم ثقلین اولهما کتاب
… فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله ورغب فیه ثم قال واهل بیتی
… فقال له حصین ومن اهل بیته یا زید الیس نساؤه من اهل بیته قال نساؤه من اهل
بیته ولکن

بيته ولكن اهل بيته من حرم الصدقة بعده قال ومن هم قال هم آل علي وآل عقيل وآل جعفر وآل عباس قال كل هؤلاء

حرم الصدقة قال نعم ومن طريق محمد بن فضيل وجرير عن ابي حيان نحوه مثله تا اسماعيل ومن طريق سعيد بن مسروق عن يزيد

بن حيان نحوه انتهى در حقيقت صحيح مسلم مذكور است در صحيح مسلم بزيادات فقرات كه از مجالات و رفقاى ايشان مذكور نيست و اهل سنت

در آن زيادة مختلف اند طائفه صحيح دانند و طائفه به سبب تطويل و ... بنا بر آن نيست كه اين

تقرير صحيح است ليكن ... حديث مسلم اخرج الحاكم بطريق ... ثابت ... عن ابي

الطفيل عن زيد بن ارقم قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع ونزل غدير خم امر بدوحات فقممن

قال كاني قد دعيت فاجبت اني قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الآخر كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانظروا

كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض ثم قال ان الله عز وجل مولاي وانا ولي كل مؤمن ثم

اخذ بيد علي رضي الله عنه فقال من كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وذكر الحديث بطوله ... صحيح ... ومن طريق

سلمة بن كهيل عن ابيه عن ابي الطفيل انه سمع زيد بن ارقم يقول نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بين مكة والمدينة

عند سمرات خمس دوحات عظام فكنس الناس ما تحت السمرات ثم راح رسول الله صلى الله عليه وسلم عشية فصلى

ثم قام خطيبا فحمد الله واثنى عليه وذكر ووعظ فقال ما شاء الله ان يقول ثم قال ايها الناس اني تارك فيكم

امرين لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما كتاب الله واهل بيتي عترتي ثم قال اتعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم

ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه واخرج الحاكم عن بريدة

الاسلمي قال غزوت مع علي الى اليمن فرأيت منه جفوة فقدمت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت عليا

فتنقصته فرأيت وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم يتغير فقال يا بريدة الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى

يا رسول الله فقال من كنت مولاه فعلي مولاه واخرج الحاكم والترمذي نحوه عن عمران بن حصين قال بعث

رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية واستعمل عليهم علي بن ابي طالب فمضى في السرية فاصاب

جارية فانكروا ذلك عليه فتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا لقينا النبي صلى الله

عليه وسلم اخبرناه بما صنع علي قال عمران وكان المسلمون اذا قدموا من سفر بدأوا برسول الله صلى الله عليه

وسلم فنظروا اليه وسلموا عليه ثم ينصرفون الى رحالهم فلما قدمت السرية سلموا على النبي صلى الله

وسلم فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله الم تر ان عليا صنع كذا فاعرض عنه ثم قام الثاني فقال

ذلك فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل ذلك فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال يا رسول الله الم تر

عليا صنع كذا وكذا فاقبل عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم والغضب في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا

مني وانا منه وهو ولي كل مؤمن بعدي واخرج الحاكم عن عمرو بن شاس الاسلمي وكان من اصحاب الحديبية قال خرجنا

مع علي الى اليمن فجفاني في سفره ذلك حتى وجدت في نفسي فلما قدمنا اظهرت شكايته في

المسجد حتى بلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فدخلت المسجد غداة ورسول الله صلى الله عليه وسلم في

ناس من اصحابه فلما راني ابدني عينيه قال يقول حدد الي النظر حتى اذا جلست قال يا عمرو اما والله

لقد اذيتني فقلت اعوذ بالله ان اوذيك يا رسول الله قال بلى من اذى عليا فقد اذاني واخرج الحاكم

عن ابي سعيد قال شكى الناس علي بن ابي طالب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام فينا خطيبا

فسمعته يقول ايها الناس لا تشكوا عليا فوالله انه لاخيشن في ذات الله او في سبيل الله اخرج الترمذي

عن البراء قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم جيشين وامر على احدهما علي بن ابي طالب وعلى الآخر خالد

بن الوليد وقال اذا كان القتال فعلي قال فافتتح علي حصنا فاخذ منه جارية فكتب معي خالد كتابا

الى النبي يشي به قال فقدمت على النبي صلى الله عليه وسلم فقرا الكتاب فتغير لونه ثم قال ما ترى في رجل

يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال قلت اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله وانما انا رسول

فسكت و آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى محافظت اين دو ادعان مبالغها بكار برد و تهديدها

شديد بر منع ايذا آنجناب فرموده من سب عليا فقد سبني اخرجه الحاكم من حديث ام سلمه و از آنجناب

منقول است حضرت فرمودند من اطاعني فقد اطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ومن اطاعك فقد اطاعني

ومن عصاك فقد عصاني اخرجه الحاكم من حديث ابي ذر و از آنجناب حب علي آية الايمان وبغض

علي آية النفاق اخرجه البخاري و فرموده يا علي طوبى لمن احبك وصدق فيك وويل لمن ابغضك

وكذب فيك و [illegible] اين احاديث متقارب المعنى است [illegible] و دران غير متقارب [illegible]

تعيين [illegible] رسيده [illegible] و دران منقح شد [illegible] آنحضرت

[illegible]

صلی الله علیه وسلم فرموده است ان ابر البر صلة الرجل اهل ود ابیه بعد ان یولی پس اگر [illegible] مستحب
صلهٔ اهل ود پدر مطلوب است صلهٔ اقارب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالاولی مطلوب است و معقول
المعنی است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرماید رعایت اولاد او و از ازواج طاهرات آنحضرت صلی الله
علیه وسلم همه درین امر داخل اند عن عبد المطلب بن ربیعة ان العباس دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم مغضبا
وانا عنده فقال ما اغضبک قال یا رسول الله ما لنا ولقریش اذا تلاقوا بینهم تلاقوا بوجوه مبشرة واذا
لقونا لقونا بغیر ذلک فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی احمر وجهه ثم قال والذی نفسی بیده لا یدخل قلب
رجل الایمان حتی یحبکم لله ولرسوله ثم قال ایها الناس من آذی عمی فقد آذانی فانما عم الرجل صنو ابیه اخرجه
الترمذی وعن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول لنسائه ان امرکن مما یهمنی بعدی
ولن یصبر علیکن الا الصابرون الصدیقون قالت عائشة یعنی المتصدقین ثم قالت لابی سلمة بن
عبد الرحمن سقی الله اباک من سلسبیل الجنة وکان ابن عوف قد تصدق علی امهات المؤمنین بحدیقة بیعت
باربعین الفا اخرجه الترمذی وعن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لازواجه
ان الذی یحنو علیکن بعدی هو الصادق البار اللهم اسق عبد الرحمن بن عوف من سلسبیل الجنة رواه
احمد و معنی تمسک در کتاب و عترت آنست تا وقتی که ایمان بکتاب الله واجب است [illegible]
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز واجب است و سیاق این کلام قریب بسیاق حدیث است من کان یؤمن بالله
والیوم الآخر فلیکرم ضیفه و این معنی از لفظ مسلم و در حدیث زید بن ارقم که اصح الفاظ اوست ظاهر
است لا خفاء فیه و اما غضب رای من نصحی و تاکید در نهی ایذا او نیز معقول المعنی است چون حق مرتضی
ظاهر شد و غصب بدگویان در حق او واضح گردید از منع حق بغیر این تاکید است چه آمد و از جانب
عدل الهی بغیر این تشدید چه بروز نماید چون شنید بلکه [illegible] ثلاثه و قول آن
حضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که ملاقی در میان صدیق اکبر و فاروق اعظم رفت هل انتم تارکون
لی صاحبی الحدیث خوانده و وصیت دوستی مرتضی را باین کلمه بجو الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی
قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و معنی [illegible] اشاره کرده

حق پیغامبر صلعم است [illegible] و سلام مرعلیه بر امت است که جمیع مصالح خود را تفویض بجناب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نمایند و [illegible] را با پیغامبر چنین تعلق و استقلال نباشد مانند طفل در دست دایه یا مانند میت
در دست غاسل باید بی اختیار باشد [illegible] بسیار آنکه [illegible] داده داشته باشند و [illegible] و تعزیر
[illegible] بر نفس خود [illegible] نمایند در این حکم پیغامبر باشند و معنی مولی دوست است بقرینه اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه و [illegible] اعانت بسیار که مذکور کردیم [illegible] و لا تنکحوا [illegible] آیة الایمان
[illegible] الی [illegible] واضح شد باید دانست که این حدیث را مسئله ایجاب استخلاف
[illegible] اهل بیت مراد است [illegible] حضرت [illegible] از [illegible] الکت
[illegible] در حق [illegible] عباس [illegible] و در حق ازواج [illegible] امارت [illegible] وارد
[illegible] کیف [illegible] کون [illegible] ابا بکر [illegible] حدیث [illegible] چون در حدیث
هم [illegible] گفتند مولی [illegible] اولی [illegible] در حق تمام امت میگوئیم و اولی
[illegible] پس [illegible] امام باشد گوئیم مولی بمعنی محبوب است از جهت قرینه اسباب
[illegible] و از جهت [illegible] که [illegible] حدیث [illegible] نزدیک [illegible] وارد شده و از جهت
قرینه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه باز میگوئیم مولی بمعنی معتق و معتق [illegible] و بمعنی ناصر
[illegible] آمده لیکن بمعنی ولی [illegible] اولی بمعنی [illegible] باز میگوئیم اگر مولی بمعنی
اولی باشد باید [illegible] ولی [illegible] در نص [illegible]
مراد است در تفضیل شیخین [illegible] بادله نقلیه و ادله عقلیه [illegible]
[illegible] مقصد اول در ادله نقلیه باید دانست که تفضیل شیخین بر سایر صحابه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] افضلیة
[illegible] مقصد اول [illegible] چهار مسلک مسلک اول [illegible]
[illegible] افضلیة صدیق اکبر بر سایر امت [illegible] تمام صحابه [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] این فضیلت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

باعتبار سوابق اسلامیه و دیگر باعتبار صفات نفسانی که صدیقیت و شهیدیت و حواریت است انحلاست و
در تباین مراتب سابقین و ابرار بان سبب نیز از آیات و احادیث بسیار مستفاد می‌شود که برای
رجال دیگر بار در توفیه نسبت به اینان در این فضیلت بدین سبب قال الله تعالی و ما اموالکم ولا اولادکم
بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن و عمل صالحا و قال و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و قال المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا عن
سهل بن سعد قال مر رجل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لرجل عنده جالس ما رأیک فی هذا فقال رجل من
اشراف الناس هذا والله حری ان خطب ان ینکح و ان شفع ان یشفع قال فسکت رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثم مر رجل فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم ما رأیک فی هذا فقال یا رسول الله هذا رجل من فقراء المسلمین
هذا حری ان خطب ان لا ینکح و ان شفع ان لا یشفع و ان قال ان لا یسمع لقوله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
هذا خیر من ملء الارض مثل هذا اما تفوق علیا بوجه سوابق اسلامیه پس خدای تعالی میفرماید لا یستوی القاعدون
من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین علی القاعدین
درجة و کلا وعد الله الحسنی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه و مغفرة و رحمة
و کان الله غفورا رحیما خدای تعالی در این آیه افاده میفرماید که صحابه بر یک طبقه نیستند بلکه بعضی انفاق فی سبیل
الله نموده‌اند و بعضی و مدار فضل جهاد است فی سبیل الله بانفس خویش یعنی مباشرة قتال کفار و باموال خویش یعنی
بانفاق فی سبیل الله ازین آیه واضح گشت که مجاهدان بانفس خود و باموال خود بعضی ... اند از
طبقه علیای امت اند و ایشان افضل اند از غیر خود باز در احادیث مشهوره که تکلیف بآن قائم است
و بعد ثبوت آنها عذری باقی نمی‌ماند ثابت است که همه این عزیزان در جمیع مشاهد خیر که با سعادت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حاضر بودند الا فی بعض الاوقات بعذر و از جمیع مباشرة قتال زیاده تر بوقوع آمد
و از بعضی دیگر انفاق بیشتر بظهور انجامید و از جمیع هر دو بر وجه کمال متحقق گشت قال الله تعالی و ما لکم
الا تنفقوا فی سبیل الله و لله میراث السموات و الارض لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک
اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد یعنی اسلموا انفقوا ... کسی که هاجر و کلا وعد الله الحسنی و ...

قتادة في قوله لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل قال كان قتالان احدهما افضل من الآخر وكانت
نفقتان احدهما افضل من الآخر كانت النفقة والقتال قبل الفتح فتح مكة افضل من النفقة والقتال
بعد ذلك رواه عبد بن حميد قال الفقير این آیه نص است در آنکه جمعی که قبل فتح مکه قتال و انفاق
نمودند افضل اند از آنها که بعد فتح مکه قتال و انفاق بعمل آوردند و این
آیه بطریق مفهوم موافق دلالت میکند در آنکه در میان جمعی که در انفاق و قتال قبل الفتح متفق اند
نیز ما بین مراتب [illegible] هر چند اعانت پیغامبر علیه الصلوة والسلام باعتبار قتال و انفاق سابقتر
فضیلت زیاده تر [illegible] این مفهوم موافق شاهد بسیاری دارد از کتاب و سنت از انجمله آیه سوره
انفال ان الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله والذين آووا ونصروا اولئك هم المؤمنون
حقا لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق كريم والذين آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معكم فاولئك
منكم این کلمه فاولئک منکم دلالت صریحه دارد بر آنکه هجرت و جهاد جماعه که متقدم است فضیلت آن زیاده است
از انجمله حدیث بخاری عن ابی الدرداء آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاروق اعظم را که از مهاجرین اولین بود
ارشاد نمود هل انتم تارکون لی صاحبی معلل باینکه شرکاء را بتقدیم او در تصدیق پیغامبر و از انجمله
حدیث انس کان بین خالد بن الولید وبين عبد الرحمن بن عوف كلام فقال خالد لعبد الرحمن بن عوف تستطيلون
علينا بايام سبقتمونا بها فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فقال دعوا لي اصحابي فوالذي نفسي بيده لو انفقتم مثل
احد او مثل الجبال ذهبا ما بلغتم اعمالهم و از انجمله حدیث مستفیض بروایت ابو سعید خدری وغیر او لا تسبوا
اصحابي فوالذي نفسي بيده لو ان احدكم انفق مثل احد ذهبا ما ادرك مد احدهم ولا نصيفه و ظاهر است که خطاب
برای جمهور حاضرین است پس بلفظ اصحاب هنا [illegible] اراده کرده اند لا محاله چون این قدر مقدمه
بوضوح پیوست باید دانست که صدیق اکبر پیش از هجرة قتال و انفاق في سبيل الله کرده است و فاروق
اعظم پیش از هجرت قتال في سبيل الله نموده بخلاف [illegible] دیگر چه حضرت مرتضی وجه غیر او قبل از هجرت
قتال و انفاق از ایشان واقع نشده پس شیخین افضل باشند از حضرت مرتضی و غیر او بمقتضای
فحوای این آیه قال الله تعالى لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل يعني فتح مكة قال لا يستوي في الفضل من

انفق

انفق ماله وقاتل العدو منهم قبل فتح مكة مع من انفق من بعده قال الكلبي في رواية محمد بن الفضل نزلت في ابي
بكر الصديق رضي الله عنه لانه كان اول من انفق المال على رسول الله صلى الله عليه وسلم في سبيل الله واول من قاتل على الاسلام
قال ابن مسعود اول من اظهر الاسلام بسيفه النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر وقد شهد له النبي صلى الله عليه وسلم
بانفاق ماله قبل الفتح في ما اخبرنا عبد الله بن اسحاق باسناده عن ابن عمر قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم جالس
وعنده ابو بكر الصديق عليه عباءة قد خللها على صدره بخلال اذ نزل عليه جبريل فاقرأه من الله السلام
فقال يا محمد مالي ارى ابا بكر عليه عباءة قد خللها على صدره بخلال فقال يا جبريل انفق ماله قبل الفتح علي قال فاقرأه
من الله السلام وقل له يقول لك ربك اراض انت عني في فقرك هذا ام ساخط فالتفت النبي صلى الله عليه وسلم
الى ابي بكر فقال يا ابا بكر هذا جبريل يقرئك من الله السلام ويقول لك ربك اراض انت في فقرك هذا ام ساخط
قال فبكى ابو بكر فقال على ربي اغضب انا عن ربي راض انا عن ربي راض وقوله اولئك اعظم درجة من الذين
انفقوا من بعد وقاتلوا قال عطاء درجات الجنة تتفاضل فالذين انفقوا من قبل الفتح في افضلها قال
الزجاج لان المتقدمين نالهم من المشقة اكثر مما نال من بعدهم وكانت بصائرهم ايضا انفذ وكلا وعد الله
الجنة [illegible] البخاري عن عروة قال قلت لعبد الله
بن عمرو بن العاص اخبرني باشد شيء صنعه المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا رسول الله صلى الله عليه
وسلم يصلي بفناء الكعبة اذ اقبل عقبة بن ابي معيط فاخذ بمنكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ولوى ثوبه في
عنقه فخنقه خنقا شديدا فاقبل ابو بكر فاخذ بمنكبه ودفعه عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال اتقتلون رجلا
ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات وعن عمرو بن العاص قال ما تناولت من رسول الله صلى الله عليه وسلم
شيئا كان اشد من ان طاف بالبيت ضحى فلقوه حين فرغ فاخذوا بمجامع ردائه وقالوا انت الذي
تنهانا عما كان يعبد اباؤنا قال انا ذاك فقام ابو بكر فالتزمه من ورائه ثم قال اتقتلون رجلا ان
يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم وان يك كاذبا فعليه كذبه وان يك صادقا يصبكم بعض الذي
يعدكم ان الله لا يهدي من هو مسرف كذاب رافعا صوته بذلك وعيناه تسيحان حتى ارسلوه وعن انس
بن مالك قال لقد ضربوا رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى غشي عليه فقام ابو بكر فجعل ينادي ويلكم اتقتلون

قيل له انه يقول ربي الله [illegible] الى ابي قحافة وعن اسماء بنت ابي بكر انهم قالوا لها ما اشد ما رأيت
المشركين بلغوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت كان المشركون قعودا في المسجد الحرام فتذاكروا رسول
الله صلى الله عليه وسلم وما يقول في آلهتهم فبينما هم كذلك اذ دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد فقاموا
اليه وكانوا اذا سألوه عن شيء صدقهم فقالوا الست تقول في آلهتنا كذا وكذا قال بلى فتشبثوا به باجمعهم
فاتى الصريخ الى ابي بكر فقيل له ادرك صاحبك فخرج ابو بكر حتى دخل المسجد فوجد رسول الله صلى الله عليه وسلم
والناس مجتمعون عليه فقال ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم قال فلهوا عن
رسول الله صلى الله عليه وسلم واقبلوا على ابي بكر يضربونه قالت فرجع الينا فجعل لا يمس شيئا من غدائره الا
جاء معه وهو يقول تباركت يا ذا الجلال والاكرام رواه ابو عمر في الاستيعاب وعن علي انه قال ايها الناس
اخبروني من اشجع الناس قالوا انت قال [illegible] فمن قال ابو بكر لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم واخذته قريش
فهذا يجبأه وهذا يتلتله وهم يقولون انت الذي جعلت الآلهة الها واحدا قال فوالله ما دنا منا احد الا
ابو بكر يضرب هذا ويجاهد هذا ويتلتل هذا ويقول ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله ثم رفع علي بردة كانت
عليه فبكى حتى اخضلت لحيته ثم قال انشدكم الله امؤمن آل فرعون خير ام ابو بكر فسكت القوم فقال الا تجيبوني فوالله
لساعة من ابي بكر خير من ملء الارض من مؤمن آل فرعون ذاك رجل يكتم ايمانه وهذا رجل اعلن ايمانه وعن ابن جريج قال
حدثت ان ابا قحافة سب النبي صلى الله عليه وسلم فصكه ابو بكر صكة فسقط فذكر ذلك للنبي صلى الله عليه
وسلم فقال افعلت يا ابا بكر فقال والله لو كان السيف قريبا مني لضربته فنزلت لا تجد قوما يؤمنون
بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله [illegible] لو كانوا آباءهم الآية واما انفاق ابي بكر الصديق [illegible]
[illegible] اعظم [illegible]
ابن اسحق ولما قدم عمرو بن العاص وعبد الله بن ابي ربيعة على قريش ولم يدركوا ما طلبوا وردهم النجاشي
بما يكرهون واسلم عمر بن الخطاب وكان رجلا ذا شكيمة لا يرام ما وراء ظهره امتنع به اصحاب رسول الله
صلى الله عليه وسلم وبحمزة حتى عازوا قريشا وكان عبد الله بن مسعود يقول ما كنا نقدر على ان نصلي
عند الكعبة حتى اسلم عمر بن الخطاب فلما اسلم قاتل قريشا حتى صلى عند الكعبة وصلينا معه [illegible]

[illegible]

عن عبد الله بن عمر عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه جاء والصلوة قائمة ... نفر ثلثة جلوس احدهم ابو جحش الليثي
فقال قوموا فصلوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام اثنان وابى ابو جحش ان يقوم فقال له عمر صل يا ابا جحش
مع النبي صلى الله عليه وسلم قال لا اقوم حتى يأتيني رجل هو اقوى مني ذراعين واشد مني بطشا فيصرعني ثم يدس
وجهي في التراب قال عمر فقمت اليه فكنت اشد منه ذراعا واقوى بطشا فصرعته ثم دسست وجهه في التراب
فاتى علي عثمان فحجزني فخرج عمر بن الخطاب مغضبا حتى انتهى الى النبي صلى الله عليه وسلم فلما رآه النبي صلى الله عليه
وسلم ورأى الغضب في وجهه قال ما رابك يا ابا حفص فقال يا رسول الله اتيت على نفر جلوس على باب المسجد
وقد اقيمت الصلوة وفيهم ابو جحش الليثي فذكر له ما ... الحديث ثم قال عمر والله ما كانت معونة عثمان
اياه الا انه ضافه ليلة فاحب ان يشكر له فسمع عثمان فقال يا رسول الله الا تسمع ما يقول لنا عمر عندك فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رضى عمر رحمة والله لوددت انك كنت جئتني برأس الخبيث فقام عمر فلما بعد ناداه
النبي صلى الله عليه وسلم فقال هلم يا عمر اين اردت ان تذهب فقال اردت ان آتيك برأس الخبيث فقال اجلس
حتى اخبرك بغنى الرب عز وجل عن صلوة ابي جحش الليثي ان لله في سماء الدنيا ملائكة خشوعا لا يرفعون رؤوسهم
حتى تقوم الساعة فاذا قامت الساعة رفعوا رؤوسهم ثم قالوا ربنا ما عبدناك حق عبادتك فقال له عمر بن
الخطاب رضي الله عنه وما يقولون يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما اهل السماء الدنيا فيقولون
سبحان ذي الملك والملكوت واما اهل السماء الثانية فيقولون سبحان الحي الذي لا يموت فقلها يا عمر في
صلوتك فقال يا رسول الله فكيف بالذي علمتني وامرتني ان اقوله في صلوتي قال قل هذا مرة وهذه
مرة وكان الذي امر به ان قال اعوذ بعفوك من عقابك واعوذ برضاك من سخطك واعوذ بك منك
جل وجهك وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال عمر المشركين في مسجد ... نزل عليهم منه غدوة ... حتى صارت
الشمس ... قال ... فدخل عليه رجل ... حتى اقرهم فقال
ما تريدون من هذا الرجل قالوا ... ان لا اله الا الله ... قال هم رجل اختار لنفسه ... وما اختار لنفسه
بني عدي ترضى ان يقتل عمر والله لا ترضى بنو عدي قال وقال عمر يومئذ يا اعداء الله والله لو قد بلغنا ثلثمائة لقد
اخرجناكم منها قلت لابي بعد من ذاك الرجل الذي ردهم عنكم يومئذ قال ذاك العاص بن وائل ابو عمرو بن

العاص و عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لما اسلم عمر رضي الله عنه قال المشركون اليوم انتصف منا و علامت

در تفسير دين ايام صغير بود [illegible] حضرت صلى الله عليه وسلم و كفو [illegible] در بر تنزل و انتهاى شد علامات خليفه الا

[illegible] نكامة [illegible] خلافت شيخين و اگر كسى در اطلاق قتال بر جنگ عصا و ست اشكالى داشته باشد [illegible]

[illegible] عرب [illegible] اشكال [illegible] وجه دفع جواب [illegible] و استعمال علماء تفسير دا ابن مسعود و غيرايشان از صحابه بلفظ قتل

[illegible] بر معنى [illegible] و ذكر [illegible] بمعنى [illegible] قوله تعالى تقاتلونهم او يسلمون [illegible]

[illegible] انجا [illegible] اصطلاح [illegible] نسبت [illegible] حضرت [illegible] در سوره فاتحه كه بر السنه

مسلمين [illegible] اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم جمهور مسلمين مى بايد در نماز خود

[illegible] كنند هدايت براه منعم عليهم [illegible] كه راه آن [illegible] اعظم مطلوبات است

[illegible] نزديك خداى تعالى [illegible] طلب راه مغضوب يا مساوى مقبول [illegible] بعد از ان تفسير فرمود منعم عليهم

[illegible] يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين

[illegible] بعد از ان آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] كه صحبت با آن قايم شود فرموده اند

كه ابوبكر صديق است و عمر و عثمان شهيد پس از [illegible] كه اين عزيزان از افاضل اند [illegible]

معنوى بر [illegible] مسلمين [illegible] و در معنى اين آيه آيات و احاديث بسيار است [illegible] كه امت مرحومه

منقسم است بسه قسم اول مقربين و سابقين دوم ابرار و مقتصد سيوم ظالم لنفسه و مقربين سابقين [illegible]

مسلمين اند و صديقان و شهيدان از جمله مقربان و سابقان اند و اين عزيزان از جمله صديقان و شهيد

اند تا جاى كه تواتر [illegible] متحقق شده است [illegible] استدلال [illegible] منقول است از حسن بصرى و ابو العاليه

[illegible] في قوله تعالى اهدنا الصراط المستقيم رسول الله و صاحباه [illegible] قراة [illegible]

[illegible] و صالح المومنين ابوبكر و عمر عن ابن عباس قال كان [illegible] و صالح المومنين ابوبكر و عمر [illegible]

از مفسرين صالح المومنين را باين هر دو بزرگ تفسير كرده اند قال ذلك من الصحابة ابن مسعود و ابن عباس

[illegible] ابو امامه و من التابعين سعيد بن جبير و عكرمة و ميمون بن مهران و الحسن البصري و مقاتل بن

سليمان [illegible] قدوة [illegible] تفسيرات كه هر چند كلمه و صالح المومنين عام است اما [illegible] سبب

نزول

از روایة مذکور سابق دلالت دارد بالقطع که صدیق و فاروق داخل نبودند در عام این تشبیه این معنی چنان می‌ماند که
هر دو را آنحضرت صلی الله علیه وسلم این تشبیه کرده [illegible] حضرت صلی الله علیه وسلم خطاب خواند
[illegible] علی [illegible] ما [illegible] بقولی [illegible] ملتبس [illegible]
ایام [illegible] صورت قرآن [illegible] دلالت کردند برآنکه این تشبیه در حق [illegible] در حق صحابه بالقطع انما تحمله آنکه در
کلام [illegible] تقریب [illegible] قصه [illegible] کفتند [illegible] حکایت کردند و آنرا محل انکار گرفتند [illegible]
در قرآن [illegible] نمیتواند کرد [illegible] در میان ازواج طاهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
امور بسیار واقع شده که [illegible] حکم [illegible] صالح المؤمنین [illegible] فانت [illegible]
الله عنه [illegible] و کانت [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] رسول الله صلی الله
علیه وسلم [illegible] جبرئیل ان الله [illegible] قالت [illegible]
بعث فقال [illegible] یا بنیة [illegible] فان الله [illegible] قلت [illegible] صاحبک الذی [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] فقلت [illegible] ابو بکر [illegible]
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال [illegible] لا تفعل شیئا فی سورة التحریم قال عمر [illegible] ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم [illegible] حفصة و [illegible] امر رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
نفع مسلمین بسبب [illegible] قال الله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر
الآیة از این آیة [illegible] معلوم [illegible] که امت مرحومه بهترست از سایر امم از جهة کمال این صفت که امر بمعروف
ونهی از منکر باشد و مفهوما دلالت میکند بر آنکه هر که ازین امت بکمال امر معروف ونهی از منکر متصف
باشد افضل است از [illegible] قول خدای عز وجل است ولتکن منکم امة یدعون الی
الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون باز در آیة دیگر میفرماید در شأن
مهاجرین اولین الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزکوة وامروا بالمعروف
ونهوا عن المنکر [illegible] تمکین [illegible] ثلثه [illegible] واجب شد که [illegible]
[illegible] این بزرگواران متحقق شد این آیات دلالت کردند بر فضل اینجماعه بر سایر مسلمین

و تقلیل ... [illegible] تعبیر صدیق اکبر از ... [illegible] مکرم خدا تعالی در سوره واللیل [illegible]

و سیجنبها الاتقی الذی یوتی ... [illegible] ... اول بعثت [illegible]

مسلم ... [illegible] صدیق اکبر مال خود را وسیله استخلاص ایشان از [illegible] میساخت [illegible]

[illegible] بلفظ الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی عام است [illegible] صدیق بالبداهة اول مرة [illegible]

[illegible] از دیگران [illegible] الاتقی [illegible] مخصوص [illegible] صدیق اکبر است

[illegible] مسعود قال ان ابا بکر الصدیق رضی الله عنه اشتری بلالا من امیة بن خلف و ابی بن خلف ببردة

و عشر اواق فاعتقه لله فانزل الله واللیل اذا یغشی الی قوله ان سعیکم لشتی ابوبکر و امیة و ابی الی قوله

و کذب بالحسنی قال [illegible] الی قوله [illegible] تفسیر للبغوی [illegible] عن عروة ان ابابکر الصدیق اعتق سبعة

کلهم یعذب فی الله بلال و عامر بن فهیرة و النهدیة و ابنتها و زنیرة و ام عیسی و امة بنی المؤمل و فیه

نزلت و سیجنبها الاتقی الذی الی آخر السورة عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن ابیه قال ابو قحافة لابی بکر اراک

تعتق رقابا ضعافا فلو انک اذ فعلت ما فعلت اعتقت رجالا جلدا یمنعونک و یقومون دونک فقال

یا ابت انما ارید وجه الله فنزلت هذه الآیة فیه فاما من اعطی و اتقی الی قوله و ما لاحد عنده من نعمة تجزی الا

ابتغاء وجه ربه الاعلی و لسوف یرضی عن سعید بن المسیب قال نزلت و ما لاحد عنده من نعمة تجزی فی ابی بکر اعتق

[illegible] منهم [illegible] و لا تنکرو الستة او سبعة منهم بلال و عامر بن فهیرة عن ابن عباس فی قوله و سیجنبها

الاتقی قال هو ابوبکر الصدیق و قال عمار بن یاسر فی ذلک شعرا جزی الله خیرا عن بلال و صحبه عتیقا و اخزی فاکها

و ابا جهل [illegible] چون این مقدمه ثابت گشت [illegible] جای دیگر میفرماید ان اکرمکم عند الله اتقیکم پس صدیق

اکبر اتقی است و اتقی امت اکرم امت است و هو المطلوب [illegible] این اسلوب [illegible] تقریر [illegible] کتاب [illegible] بوجوه

بسیار بر افضلیت صدیق و فاروق دلالت [illegible] مسلک [illegible] و تلویح [illegible]

[illegible] است ثم الفاروق ثم ذو النورین و [illegible] اگر در روایة احادیث [illegible] کنیم بر

دو نکته [illegible] افضلیت شیخین در ملة اسلامیه قطعی است [illegible]

[illegible] طرق حدیث [illegible] اصل مسئله متواتر بالمعنی [illegible]

[illegible]

الم

ثم دیگر معروف قرائن است که خبر واحد بسبب ضعف سند اینجا بسند قوی برسد مانند آنکه بجا بیاوردیم

تا آنکه تصدیق شده [illegible] می‌شوند و آخر [illegible] حیات [illegible] رسانیدند و با نواع [illegible]

گرفتار شده اند از آنروز که دیده شد که [illegible] او بوده منکره میکنند و عبارت [illegible] بر دروازه [illegible]

[illegible] از هر جا [illegible] بتکلیف و مسافت [illegible] می‌آیند [illegible] است اگر شخصی خبر دهد که [illegible] بجای مرده

این خبر واحد بسبب ضعف [illegible] بسبب بعض [illegible] ظاهر [illegible] بجمیع احادیث افضلیت شیخین محفوف بقرائن است

و این قرائن دو نوع تواند بود یکی ادله عقلیه و خطابیه که موافق باشند [illegible] مقصد با این خبر واحد

محفوف کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] فضیلت مهاجرین بر مجاهدین [illegible] حدیث رفاعة [illegible]

جاء جبرئیل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال ما تعدون اهل بدر فیکم قال من افضل المسلمین [illegible]

[illegible] قال وکذلک من شهد بدرا من الملائکة و مانند حدیث جابر [illegible] یوم الحدیبیة [illegible] و اربع

لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم انتم الیوم خیر اهل الارض و این هردو حدیث تعلیل [illegible] فضیلت

حاصل گردانیدند و نوعی است [illegible] کتاب الله و سنت رسول بفضیلت شیخین [illegible] فضیلت [illegible] است آنجا

مفهوم شود تعلیل [illegible] فضیلت موافقت می‌کند و تعلیل [illegible] می‌آید دیگر فروع افضلیت [illegible]

مرحوم [illegible] شده اند [illegible] در هر محل [illegible] موطن [illegible] افضل [illegible] الامة گفته اند

و این مقابله [illegible] گویا [illegible] متیقن بوده است [illegible] فکر [illegible] در آن مدخل [illegible] و این وجه

[illegible] دارد و بسیاری از آن مذکور کردیم [illegible] از آن مقالات [illegible] ثانیه [illegible]

[illegible] احادیث را که در افضلیت شیخین وارد شده [illegible] افضلیت [illegible] یکی [illegible]

[illegible] امامت [illegible] صدیقیت و شهیدیت [illegible] عبارت است از آنکه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

[illegible] ترویج اسلام [illegible] وقت [illegible] امر الناس [illegible] ابوبکر [illegible] اسلام

[illegible] عزت [illegible] سوم [illegible] امام [illegible] این هردو [illegible] آن حضرت

صلی الله علیه وسلم [illegible] قصه [illegible] آن [illegible] از آن [illegible]

[illegible] اهل الجنة [illegible] امت [illegible] عالیه [illegible]

و مناقضتی با هم ندارند زیرا که این دو خصلت گاهی جدا می‌تواند شد یعنی در خصال ائمه [illegible]
خلافت یا بسبب صفات نفسانی است یا بسبب اعزاز اسلام بشخص او یا بسبب آنکه کارهای [illegible]
که مشابهت پیغمبر است باشد بلکه آنچه ایجاب نماید ترجیح منصوص [illegible] ادراک تمامی
فضل او است باعتبار انجام کارهای مطلوب از بعثت پیغمبر است او را [illegible] صدیقیت و
مناسبت [illegible] و مطلقا او را افضلیت [illegible] اعزاز اسلام و تربیت پیغمبر
[illegible] در ایام آنحضرت صلی الله علیه وسلم متوفی شد و کارهای مطلوب پیغمبر را
[illegible] مناسبت آن [illegible] با پیغمبر مناسبت [illegible] ندارد در نهایت
[illegible] افضلیت [illegible] مقتضای [illegible] سنت الله جاری شده است بآنکه
[illegible] که سالها زیر تربیت پیغمبر پرورش یافته باشند و تشریع
آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] خلیفه او [illegible] باعتبار این خصال [illegible]
در احادیث این باب [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] کارهای که پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] پیغمبر
[illegible] شیخین [illegible] افضلیت [illegible] حدیث ابی هریرة قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول بینا انا نائم رأیتنی علی قلیب علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابن
ابی قحافة فنزع منها ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه ضعف والله یغفر له ضعفه ثم استحالت غربا فاخذها ابن
الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع نزع عمر بن الخطاب حتی ضرب الناس بعطن و حدیث عبد الله بن عمر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اریت کانی انزع بدلو بکرة علی قلیب فجاء ابو بکر فنزع ذنوبا او ذنوبین
نزعا ضعیفا والله یغفر له ثم جاء عمر فاستقی فاستحالت غربا فلم ار عبقریا من الناس یفری فریه حتی روی الناس
و ضربوا العطن رواهما البخاری و مسلم و غیرهما من حدیث ابی الطفیل عن النبی صلی الله علیه وسلم قال بینا
انا انزع اللیلة اذ وردت علی غنم سود و عفر فجاء ابو بکر فنزع ذنوبا او ذنوبین وفیهما ضعف
والله یغفر له ثم جاء عمر فاستحالت غربا فملأ الحوض و اروی الواردة فلم ار عبقریا احسن

خامسه فاولت: الغنم السود الوعبيء والعفر الغنم د در حديث ابن عمر في الموازنة مع الامة اخرجه

ابن مردويه عن ابن عمر قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات غداة بعد طلوع الشمس فقال رأيت

قبيل الفجر كأني أعطيت المقاليد والموازين فأما المقاليد فهي المفاتيح وأما الموازين فهذه التي يوزن بها

فوضعت [illegible] فوضعت في كفة فوزنت بهم فرجحت ثم جيء بأبي بكر فوزن بهم فرجح ثم جيء بعمر فوزن

بهم فرجح ثم جيء بعثمان فوزن بهم فرجح ثم رفعت [illegible] حديث جابر بن عبد الله أنه كان يحدث أن رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال رأى الليلة رجل صالح أن أبا بكر نيط برسول الله صلى الله عليه وسلم ونيط عمر بأبي بكر

ونيط عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند رسول الله صلى الله عليه وسلم قلنا أما الرجل الصالح فهو رسول الله صلى الله عليه وسلم

وأما تنوط بعضهم ببعض فهم ولاة هذا الأمر الذي بعث الله به نبيه صلى الله عليه وسلم حديث سمرة

بن جندب أن رجلا قال يا رسول الله إني رأيت الليلة كأن دلوا دلي من السماء فجاء أبو بكر فأخذ بعراقيها

فشرب شربا ضعيفا ثم جاء عمر فأخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء عثمان فأخذ بعراقيها فشرب حتى تضلع ثم جاء علي فأخذ

بعراقيها فانتشطت وانتضح عليه منها شيء. حديث ابن عباس وأبي هريرة كه در تعبير خلافت خلفا بتصريح مذكور

شده شاهد عدل اين احاديث متواتر شده ان ابن عباس كان يحدث أن رجلا أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقال إني رأيت الليلة في المنام ظلة تنطف السمن والعسل فأرى الناس يتكففون منها فالمستكثر والمستقل

وإذا سبب واصل من الأرض إلى السماء فأراك أخذت به فعلوت ثم أخذ به رجل آخر فعلا ثم أخذ به رجل

آخر فانقطع ثم وصل قال أبو بكر يا رسول الله بأبي أنت والله لتدعني فأعبرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم

اعبر قال أما الظلة فالإسلام وأما الذي ينطف من العسل والسمن فالقرآن حلاوته تنطف فالمستكثر من القرآن

والمستقل وأما السبب الواصل من السماء إلى الأرض فالحق الذي أنت عليه تأخذ به فيعليك الله ثم يأخذ به رجل من

بعدك فيعلو به ثم يأخذ به رجل آخر فيعلو به ثم يأخذ رجل آخر فينقطع به ثم يوصل له فيعلو به فأخبرني يا رسول الله

بأبي أنت أصبت أم أخطأت فقال النبي صلى الله عليه وسلم أصبت بعضا وأخطأت بعضا قال فوالله يا رسول

الله لتحدثني بالذي أخطأت قال لا تقسم اينها جملة دلالت ميكنند برآنكه كارهاى مطلوبه از بعثت جامع شدند

بطنبور رسيد بشيء بتبديد وديگرى را سهيم وشريك آن ساخت ودر آن امر اصل فضليت باعتبار تتميم كارها

اینها من بعد با سند نه عبد [illegible] ششم حدیث حذیفه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا باللذین

ابی بکر و عمر و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا با [illegible]

حدیث دلالت میکند که تنفیذ بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قائم مقام آنحضرت خواهند بود هفتم حدیث

ابی المصطلق [illegible] مالک قال بعثنی بنو المصطلق الی رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] سل لنا رسول

صلی الله علیه وسلم الی من ندفع صدقاتنا بعدک قال فاتیته فسألته فقال الی ابی بکر فاتیتهم فاخبرتهم قالوا

ارجع الیه فسأله فان حدث بابی بکر حدث فالی من فاتیته فسألته فقال الی عمر فقالوا ارجع الیه فسأله فان

حدث بعمر حدث فالی من فاتیته فسألته فقال الی عثمان فاتیتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع فسأله فان حدث

بعثمان حدث فالی من فاتیته فسألته فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لکم الدهر تبا هشتم حدیث [illegible]

جابر عن عائشة قالت اول حجر حمله النبی صلی الله علیه وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابو بکر حجرا آخر ثم حمل عمر حجرا

آخر ثم حمل عثمان حجرا آخر فقلت یا رسول الله الا ترى الی هؤلاء کیف یساعدونک فقال یا عائشة هؤلاء

الخلفاء من بعدی نهم حدیث جبیر بن مطعم قالت امرأة الی النبی صلی الله علیه وسلم فامرها ان ترجع الیه

قالت ارأیت ان جئت ولم اجدک کأنها تقول الموت قال ان لم تجدینی فأتی ابا بکر دهم حدیث عرباض

بن ساریة انه یقول وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم موعظة ذرفت منها العیون ووجلت منها

القلوب فقلنا یا رسول الله ان هذه لموعظة مودع فماذا تعهد الینا قال قد ترکتکم علی البیضاء لیلها

کنهارها لا یزیغ عنها بعدی الا هالک من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بما عرفتم من سنتی وسنة

الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ وعلیکم بالطاعة وان عبدا حبشیا فانما المؤمن

کالجمل الانف حیثما قید انقاد بعد از آن تعیین کردند خلافت را بوجهی که منطبق شود بر جماعه [illegible]

لا غیر از حدیث ابی هریرة الخلافة بالمدینة والملک بالشام اخرجه الحاکم [illegible]

[illegible] بعد از ذی النورین یعنی مفهوم است از حدیث مستفیض [illegible]

[illegible] حدیث ام سلمة رضی الله عنها [illegible] رسول الله صلی الله علیه

وسلم اذا صلی الصبح ثم اقبل علی اصحابه فقال ایکم رأی رؤیا فقال رجل انا یا رسول الله

ازدا

مما فوضعو در یک کفه اخری فرجحت ابو بکر فرجحت وزن ابو بکر

به فهمی بجرین امت فی الکفه الاخری فرجح ابو بکر ثم رفع ابو بکر و وضع عمر فرجح

عمر ثم رفع عمر و وضع الی‌زان نا بغیر وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال خلافة النبوة مقصود ما نام

ثبوت ملک است بیاید ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ذات یوم من رأی منکم رؤیا فقال رجل انا رأیت

کان میزانا نزل من السماء فوزنت انت بابی بکر فرجحت انت بابی بکر ثم وزن ابو بکر و عمر فرجح

ابو بکر و وزن عمر و عثمان فرجح عمر ثم رفع المیزان فرأینا الکراهیة فی وجه رسول الله صلی الله علیه

وسلم و قصه میزان و مقصود ازین ایجا بیان است مقصود حدیث ابو بکره دیگرست و آن موازنه با سائر امت

است و مقصود حدیث ابی بکره و شرح دیگر و آن موازنه خلفاست با یکدیگر و مرد منصف صحیح است روایة

و درایة و منزلت بود دو حدیث که داری روایت میکنند عن ابی ذر الغفاری قال قلت یا رسول الله کیف

علمت انک نبی حین استنبئت فقال یا ابا ذر اتانی ملکان و انا ببطحاء مکة فوقع احدهما الی الارض و کان

الآخر بین السماء و الارض فقال احدهما لصاحبه اهو هو قال نعم قال فزنه برجل فوزنت به فوزنته ثم قال زنه

بعشرة فوزنت بهم فرجحتهم ثم قال زنه بمائة فوزنت بهم فرجحتهم ثم قال زنه بالف فوزنت بهم فرجحتهم کانی

انظر الیهم ینتثرون من خفة المیزان قال فقال احدهما لصاحبه لو وزنته بامته لرجحها آنحضرت صلی الله علیه وسلم

اینجا از رو چنان نبوت خود استنباط نمیکرد ذریرا که وزن برتری عند الله دلالت کرد اینجا اندیکه واقعه فضیلت

و افضلیت خلفای ثلثه معلوم شد و اما باعتبار اعانت سلام در وقت غربت او و قیام نصرت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم در رسالت انبیاء کرده اند و حال شیخین را افضلیت ثابت است با جماعت یاران

و در و هم ثابت از احادیث بسیار از آنجمله حدیث ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی

الا وله وزیران من اهل السماء و وزیران من اهل الارض فاما وزیرای من اهل السماء فجبریل و میکائیل و اما وزیرای

من اهل الارض فابو بکر و عمر و عن سعید بن المسیب قال کان ابو بکر الصدیق من النبی مکان الوزیر فکان

یشاوره فی جمیع اموره و کان ثانیه فی الاسلام و کان ثانیه فی الغار و کان ثانیه فی العریش یوم بدر و کان ثانیه

فی القبر و لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یقدم علیه احدا و ... ابی اروی ... ثابت

عند النبي صلى الله عليه وسلم فاجتمع ابوبكر وعمر فقال رسول الله

من الايمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد سمعت

[illegible]

[illegible]

وعمر بعثني كما بعث عيسى بن مريم الحواريين فيا [illegible] واين انت عنه ابي بكر و [illegible] الاتشتاق عينها الصحابة

الدين كالسمع والبصر [illegible] اثبات صديق بر وجه [illegible] مستفيض [illegible] ابو سعيد خدري

و ابو هريره و تخريج آن [illegible] عن ابي سعيد الخدري قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امن الناس علي في ماله

ابوبكر وعنه ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لاحد عندنا يد الا وقد كافيناه ما خلا ابابكر

فان له عندنا يدا يكافيه الله بها يوم القيامة وما نفعني [illegible] قط ما نفعني مال ابي بكر واين اشارة [illegible] فضيلت

[illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم در ترويج اسلام بانفس وبهم اولية اسلام صديق اكبر از ميان احرار

بالغين ظاهر است كه حكايت در ملك از [illegible] مستفيض است از حديث

ابي الدرداء [illegible] و مقالات [illegible] عن ابي الدرداء في قصة مشاجرة عمر معه قال قال النبي صلى

الله عليه وسلم ان الله بعثني اليكم فقلتم كذبت وقال ابوبكر صدق وواساني بنفسه وماله فهل انتم

تاركوا لي صاحبي [illegible] دعاء آنحضرت صلى الله عليه وسلم در باره فاروق اللهم اعز الاسلام وظهور

اجابت اين دعا [illegible] وجوه واين نيز مستفيض است از حديث [illegible] ابن عباس و عائشه و ابن مسعود

عن ابن عمر قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم اعز الاسلام باحب هذين الرجلين اليك بابي

جهل او بعمر بن الخطاب قال وكان احبهما اليه عمر [illegible] حصول عزت اسلام باسلام فاروق از حديث

ابن مسعود و ابن عباس و حذيفه عن ابن مسعود ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر وفي رواية والله ما استطعنا

ان نصلي عند الكعبة ظاهرين حتى اسلم عمر [illegible] اهل سموات باسلام فاروق [illegible]

[illegible] اسلام و مسلمين از حديث ابن عباس قال لما اسلم عمر نزل جبرئيل فقال يا محمد لقد استبشر اهل السماء

[illegible] حديث عمر غلق فتنه است و [illegible] حديث مستفيض است عن حذيفة [illegible]

[illegible] الفتنة التي تموج موج البحر [illegible] عليك منها بأس يا امير المؤمنين ان بينك وبينها بابا

مغلقا [illegible] الباب [illegible]

[illegible]

دوم که در بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملفوف بود بدست او [illegible] آن ظهور رسید بعد جمع غفیری و جمع عزا

در کتاب الله موعود بود با تمام آن [illegible] جمع غفیر مبارکه اعدی و اجماع که اصل آن است . اصول سیره

[illegible] [illegible] دینی [illegible] تحقیق مقالات منصوص در قرآن تا آنکه [illegible]

[illegible] [illegible] اختصاص [illegible] ظاهر شد و نیز متواتر رسید که صدیق [illegible] [illegible] بعد آن

حضرت صلی الله علیه وسلم قائم [illegible] مواطن بسیار و نیز دیگر [illegible] سال از نبوه فاروق اسلام آورد [illegible]

اسلام بسبب او ظاهر گردید [illegible] و [illegible] است بر افضلیة ایشان و تغییر این [illegible] است [illegible]

آنحضرت تا آنکه صدیق [illegible] فاروق [illegible] و صف [illegible] مفهوم است از خطاب کردن آنحضرت صلی الله علیه

وسلم در قصه مغامره صدیق [illegible] فاروق بل انتم تارکو الی صاحبی و آن نوزدهم است از احادیث این مسلک

اخرج البخاری عن ابی الدرداء قال کنت جالسا عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ اقبل ابو بکر آخذا بطرف ثوبه

حتی ابدی عن رکبتیه فقال النبی صلی الله علیه وسلم اما صاحبکم فقد غامر فسلم فقال انی کان بینی وبین ابن الخطاب

شیء فاسرعت الیه ثم ندمت فسألته ان یغفر لی فابی علی فاقبلت الیک فقال یغفر الله لک یا ابا بکر ثلاثا ثم

ان عمر ندم فاتی منزل ابی بکر فسأل اثم ابو بکر فقالوا لا فاتی الی النبی صلی الله علیه وسلم فسلم فجعل وجه النبی [illegible]

یتمعر حتی اشفق ابو بکر فجثا علی رکبتیه فقال یا رسول الله انا کنت اظلم مرتین فقال النبی صلی الله علیه وسلم

ان الله بعثنی الیکم فقلتم کذبت وقال ابو بکر صدق وواسانی بنفسه وماله فهل انتم تارکو لی صاحبی مرتین

فما اوذی بعدها اما آنکه فاروق [illegible] است از ذی النورین پس مفهوم است از قصه مغامره ذی النورین

با فاروق و در قصه ابی محجن [illegible] رضا عمر رحمة و آن بستم است از احادیث این مسلک حدیث عبد الله بن [illegible]

فی قصة طویلة فیها مغامرة عمر مع ابی محجن وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم رضا عمر رحمة اخرجه الحاکم

اما باعتبار کمال نفع و وجود از طبقه علماء امت پس ثابت است باحادیث بسیار یکی از آنها گواهی دادن

آنحضرت صلی الله علیه وسلم صدیق اکبر را بصدیقیة و فاروق اعظم و ذی النورین را بشهیدیة و [illegible]

دیگر است از [illegible] این مسلک [illegible] حدیث مستفیض است بروایة عثمان و انس و ابو هریره و سعید بن

زید و [illegible] مبهم در مسند احمد عن ثمامة بن حزن القشیری فی قصة طویلة قال عثمان انشدکم بالله [illegible] الاسلام هل

تعالى [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على ثبير بمكة ومعه ابو بكر وعمر وانا فتحرك الجبل حتى [illegible] فقلت

[illegible] بالحضيض قال فركضه برجله فقال اسكن ثبير فانما عليك نبي وصديق وشهيدان قالوا اللهم قال [illegible]

[illegible] وسبب التسمية الى تسميه صديق دوم اثبات مرتبه كه [illegible] [illegible] حديث [illegible]

[illegible] از حديث ابن عباس وابي الزبير وابو سعيد خدري وعبد الله بن [illegible] على ابن ابي طالب

[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كنت متخذا من امتي خليلا لاتخذت ابا بكر ولكن اخي وصاحبي [illegible]

[illegible] الى صديق با وحي [illegible] فا انكه [illegible] با [illegible] ان [illegible]

[illegible] مجاهد [illegible] روايت كرده [illegible] عكرمة ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر الى

فنحاص [illegible] وكتب اليه وقال لابي بكر لا تفتت علي بشيء حتى ترجع الي فلما قرأ فنحاص الكتاب قال قد احتاج

ربكم قال ابو بكر فهممت ان اقراه بالسيف ثم ذكرت قول النبي صلى الله عليه وسلم لا تفتت علي بشيء فنزلت لقد سمع الله

قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء [illegible] ولتسمعن من الذين اوتوا الكتاب [illegible] وقال ابن جريج حدثت

ان ابا قحافة سب النبي صلى الله عليه وسلم فصكه ابو بكر صكة فسقط فذكر ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال افعلت يا

ابا بكر [illegible] والله لو كان السيف قريبا مني لضربته فنزلت لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الاخر الاية وعنه

الى [illegible] عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني رأيت في المنام غنما سودا دخلت فيها غنم عفر يا ابا بكر

اعبرها فقال ابو بكر يا رسول الله هي العرب تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم كذا عبرها

الملك [illegible] ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يوم بدر اللهم انشدك عهدك ووعدك اللهم ان شئت

لم تعبد فاخذ ابو بكر بيده فقال حسبك فخرج وهو يقول سيهزم الجمع ويولون الدبر وفي الحديبية قال عمر [illegible]

قال النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] قال يا ايها الرجل انه رسول الله صلى الله عليه وسلم وليس يعصي ربه [illegible]

[illegible] فاستمسك بغرزه فوالله انه على الحق [illegible] قبل رسيدن انحضرت صلى الله عليه وسلم از صديق

[illegible] بسيار [illegible] موافقه [illegible] قال [illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر [illegible] [illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible]

منهم لوجهه فما انتهى به فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا ارى ذلك فيه قال ابن [...] وحدثني بعض اهل

العلم عن ابراهيم بن سعيد الجوهري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رأيت الليلة كأني اعطيت عسا مملوءا

صبها فاعترض فعلمه ما بين [...] فضربته بيده فنزعه فقال ابو بكر الصديق [...]

يا رسول الله هذه شجرة من شراب ينفعها فانك منها عصرها ثم يكون في عصبها ثم انتشر فيه

علما فيستعمله پس از پيغامبر [...] از پس صديق واين دلالت كند بر موافقت قوة عاملة او با قوة عا

ملة پيغامبر وآن توعصمت است از حديث عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جر ثوبه خيلاء لم

ينظر الله اليه يوم القيمة فقال ابو بكر ان احد شقي ثوبي يسترخي الا ان اتعاهد ذلك منه فقال رسول الله صلى الله

عليه وسلم انك لست تصنع ذلك خيلاء [...] جمع كردن صديق انواع بر را وآن دال است بر موافقت

قوت عاملة او با قوة عاملة انبيا از حديث ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اصبح منكم اليوم

صائما قال ابو بكر انا قال فمن تبع اليوم منكم جنازة قال ابو بكر انا فقال فمن اطعم اليوم منكم مسكينا قال ابو بكر انا قال

فمن عاد منكم اليوم مريضا قال ابو بكر انا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اجتمعن في امرئ الا دخل الجنة

[...] ندا كردن ملائكه صديق را از ابواب هشتگانه جنت از ابو هريرة ان رسول الله صلى الله عليه

انفق زوجين في سبيل الله نودي من ابواب الجنة يا عبد الله هذا خير فمن كان من اهل الصلوة دعي من باب

الصلوة ومن كان من اهل الجهاد دعي من باب الجهاد ومن كان من اهل الصيام دعي من باب الريان ومن كان من اهل

الصدقة دعي من باب الصدقة فقال ابو بكر بابي انت وامي يا رسول الله ما على من دعي من تلك الابواب من

ضرورة فهل يدعى احد من تلك الابواب كلها قال نعم وارجو ان تكون منهم اخرجه البخاري ومسلم والترمذي ومالك والنسائي

[...] وضع الله الحق على لسان عمر واين فضيلتي است [...] كه محدثيت [...] انبيا [...]

حديث مستفيض است از حديث ابن عمر وابي ذر وغيرهما رضي الله عنهم عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم قال جعل الله الحق على لسان عمر وقلبه اخرجه الترمذي [...] اثبات محدثيت كه [...]

را [...] از ابو هريرة وعائشة وعقبة بن عامر [...] ابو هريرة قال قال رسول الله صلى

الله عليه وسلم لقد كان فيما كان قبلكم من الامم ناس محدثون فان يكن في امتي منهم احد فانه عمر اخرجه البخاري

شیخین ام وزارت چنان از ظلّ عمر دران تلو مختص است و آن نیز مستفیض است از حدیث سعد بن ابی وقاص

... آمده ... عایشه سعد بن ابی وقاص قال استأذن عمر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و عنده

... نسوة من قریش یکلمنه و یستکثرنه عالیة اصواتهن ... الحدیث الی ان قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی

نفسی بیده ما لقیک الشیطان قط سالکا فجا الا سلک فجا غیر فجک اخرجه البخاری و مسلم ششم ... و ...

... صلی الله ... ابن ... از حدیث عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال

بینا انا نائم اتیت بقدح لبن فشربت حتی انی لاری الری یجری فی ظفری او فی اظفاری ثم ناولت عمر قالوا

فما ... قال العلم اخرجه البخاری و مسلم ... دوم موافقت رای فاروق با وحی الهی و آن نیز

... مستفیض است از حدیث عمر رضی الله عنه و ابن عمر و ابن مسعود عن عمر رضی الله عنه قال وافقت

ربی فی ثلث فی مقام ابراهیم و فی الحجاب و فی اساری بدر اخرجه مسلم و البخاری نحوه ... دیدن آن

حضرت صلی الله علیه وسلم ... دیدن ... عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم

یقول بینا انا نائم رأیت الناس یعرضون علی و علیهم قمص فمنها ما یبلغ الثدی و منها ما یبلغ دون ذلک و

عرض علی عمر و علیه قمیص یجره قالوا فما اولته یا رسول الله قال الدین اخرجه البخاری و مسلم و اما فضیلت

شیخین باعتبار اکثریت ثواب و اعلی بودن درجات ایشان در بهشت پس آن نیز ... با روایات بسیار یکی حدیث

سیدا کهول اهل الجنة و آن ... چهارم ... از ... مسلک ... آن مستفیض است از حدیث انس

و ابی جحیفة عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بکر و عمر هذان سیدا کهول اهل الجنة من

الاولین و الآخرین الا النبیین و المرسلین لا تخبرهما یا علی اخرجه الترمذی و عن علی بطرق مختلفة منها طریق

علی بن الحسین بن علی عن علی بن ابی طالب قال کنت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ طلع ابو بکر و عمر

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین و الآخرین الا النبیین و المرسلین

یا علی لا تخبرهما ... اختصاص ... از حدیث ابی سعید خدری قال قال رسول

الله صلی الله علیه وسلم ان اهل الدرجات العلی لیراهم من تحتهم کما ترون النجم الطالع فی افق السماء و ان

ابا بکر و عمر منهم و انعما ... تقدم شیخین ... از حدیث ابن عمر ان النبی صلی الله علیه

وسلم خرج ذات یوم فدخل المسجد وابوبکر وعمر احدهما عن یمینه والآخر عن شماله وهو آخذ بایدیهما وقال هکذا نبعث

یوم القیمة و فی روایة عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا اول من تنشق الارض عنه ثم ابوبکر ثم عمر

اول کسیکه در بهشت در آید صدیق خواهد بود از حدیث ابی هریرة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل فاخذ

بیدی فارانی باب الجنة الذی تدخل منه امتی فقال ابوبکر یا رسول الله وددت انی کنت معک حتی

انظر الیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما انک یا ابابکر اول من یدخل الجنة من امتی و تجلی کردن

خدای عزوجل خاصه برای حضرت صدیق از حدیث جابر فی قصة وفد عبد القیس قال فتکلم ابوبکر

رضی الله عنه بجواب احسن الجواب فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابابکر اعطاک الله الرضوان الاکبر فقال

بعض القوم وما الرضوان الاکبر یا رسول الله قال یتجلی الله لعباده فی الآخرة عامة ویتجلی لابی بکر خاصة

تسنیم خاطر شدن صدیق رضی الله عنه بر همه کس بر همراهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حدیث عبد الله بن عمر ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر انت صاحبی علی الحوض وصاحبی فی الغار حق تعالی اول کسیکه

با او مصافحه و معانقه کند فاروق باشد از حدیث ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من

یصافحه الحق عمر واول من یسلم علیه واول من یاخذ بیده فیدخله الجنة و فی روایة اخری

الحق یوم القیمة عمر واول من یاخذ بیده فینطلق به الی الجنة عمر بن الخطاب آری با آنکه فضیلت صدیق بر

فاروق از کجا مفهوم میشود آنکه مفهوم است از حدیث عمار وعائشه و آن چنان [illegible]

مسلک عن عمار بن یاسر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عمار اتانی جبرئیل آنفا فقلت یا جبرئیل حدثنی

بفضائل عمر بن الخطاب فی السماء فقال یا محمد لو حدثتک بفضائل عمر مثل مالبث نوح فی قومه الف سنة الا

خمسین عاما ما نفدت فضائل عمر وان عمر حسنة من حسنات ابی بکر وعن عائشة رضی الله عنها قالت بینا

رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجری فی لیلة ضاحیة اذ قلت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم هل یکون

لاحد من الحسنات عدد نجوم السماء قال نعم عمر قال فاین حسنات ابی بکر قال انما جمیع حسنات عمر کحسنة واحدة

من حسنات ابی بکر [illegible] مطلقا بود و اعتبار بیشتری [illegible] است راجح بیکی از نعمتها

[illegible] الحدیث عمرو بن العاص و آن چنان [illegible] از [illegible]

و در مسلک عن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه على جيش ذات السلاسل قال فاتيته فقلت اي الناس
احب اليك قال عائشة فقلت من الرجال قال ابوها قلت ثم من قال عمر بن الخطاب فعد رجالا ... و از فضيلت
مطلقا ... تفضيل ... از حديث جابر موقوفا و مرفوعا و از روايت ابي سعيد خدري ...
بن عبد الله قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر اما انك ان قلت ذلك فلقد
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر و عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم ان الرجل من امتي ... درجة في الجنة قال ابو سعيد والله ما كنا نرى ذلك الرجل الا
عمر بن الخطاب ... تفضيل ... امر كردن آنحضرت صلى الله عليه وسلم بامامت در مرض موت
بعد از امامت ابي بكر و قطعا معلوم است كه امام ... افضل باشد و اين حديث مستفيض است ...
و ... ابي موسى و عبد الله بن زمعة و عمر ... ابن عباس و ابن مسعود و علي بن ابي طالب و الزبير بن العوام
و غيرهم عن عائشة ... صلى الله عليه وسلم قال مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة يا رسول الله
ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامر عمر فليصل بالناس قالت فقال مروا ابا بكر فليصل
... عائشة فقلت لحفصة قولي له ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامر عمر فليصل
بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انكن لانتن صواحب يوسف مروا ابا بكر فليصل بالناس
فقالت حفصة لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا اخرجه الجماعة و عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم لا ينبغي لقوم فيهم ابو بكر ان يؤمهم غيره و عن ابن عمر قال لما اشتد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه
قيل له في الصلوة فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس قالت عائشة ان ابا بكر رجل رقيق اذا قرأ غلبه البكاء
قال مروه فليصل فعاودته فقال مروه فليصل انكن صواحب يوسف اخرجه البخاري ...
آنحضرت صلى الله عليه وسلم ... و اين حديث ...
... عن علي رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابا بكر زوجني ابنته
و حملني الى دار الهجرة و اعتق بلالا من ماله رحم الله عمر يقول الحق ...
رحم الله عثمان تستحيه الملائكة رحم الله عليا اللهم ادر الحق معه حيث دار ...

آنحضرت

بالحضرت صلى الله عليه وسلم شيخين را بملكين مقربين وبدو پيغامبر اولو العزم أخرج الطبراني بسند حسن عن أم سلمة

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إن في السماء ملكين أحدهما يأمر باللين والآخر بالشدة وكل مصيب فذكر جبريل وميكائيل

ونبيان أحدهما يأمر [illegible] والآخر بالشدة وكل مصيب فذكر إبراهيم ونوحا ولي صاحبان أحدهما يأمر باللين والآخر

بالشدة وكل مصيب فذكر أبا بكر وعمر وعن عبد الله بن عمرو قال جاء نفر من الناس إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال

يا رسول الله زعم أبو بكر أن الحسنات من الله والسيئات من العباد وقال عمر الحسنات والسيئات من الله فتابع هذا قوم

وتابع هذا قوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لأقضين بينكما بقضاء إسرافيل بين جبريل وميكائيل إن ميكائيل

قال بقول أبي بكر وقال جبريل بقول عمر فقال جبريل لميكائيل إنا متى نختلف [illegible] أهل السماء تختلف أهل الأرض فلنتحاكم إلى

إسرافيل فتحاكما إليه فقضى بينهما بحقيقة القدر خيره وشره وحلوه ومره كله من الله ثم قال يا أبا بكر إن

الله لو أراد أن لا يعصى لم يخلق إبليس فقال أبو بكر صدق الله ورسوله أخرج الحاكم من حديث عبد الله بن مسعود

في قصة بدر وإشارة أبي بكر إلى الفداء وإشارة عمر [illegible] إلى القتال [illegible] رسول الله صلى الله عليه

وسلم ما تقولون في هؤلاء إن مثل هؤلاء كمثل إخوة لهم كانوا من قبلهم قال نوح رب لا تذر على الأرض من الكافرين

ديارا وقال موسى ربنا اطمس على أموالهم واشدد على قلوبهم الآية وقال إبراهيم فمن تبعني فإنه مني ومن [illegible] فإنك

غفور رحيم وقال عيسى إن تعذبهم فإنهم عبادك وإن تغفر لهم فإنك أنت العزيز الحكيم وحديث ابن عمر كنا

نخير بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنخير أبا بكر ثم عمر ثم عثمان بن عفان أخرجه البخاري وفي رواية

كنا في زمن النبي صلى الله عليه وسلم لا نعدل بأبي بكر أحدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترك أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم لا

نفاضل بينهم أخرجه أبو داود واين حديث عبد الله [illegible] اصح شيء است در تفضيل شيخين وغير اين احاديث متعاضد اند آن را

در مسالك سنت هم توان آورد باعتبار آنكه ابن حنيفه تقرير است ودر مسلك اجماع نيز باعتبار منطوق خود [illegible]

قبول فرمودن آنحضرت صلى الله عليه وسلم مشوره شيخين را [illegible] عن عبد الرحمن بن غنم الأشعري أن النبي

صلى الله عليه وسلم قال لأبي بكر وعمر لو اجتمعتما في مشورة ما خالفتكما رواه أحمد وأخرج مسلم قصة طويلة عن أبي

هريرة فقال يعني عمر [illegible] [illegible] بنعليه من لقي أن لا إله إلا الله مستيقنا

بها قلبه بشره بالجنة قال لا تفعل فإني أخشى أن يتكل الناس فخلهم يعملون فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

تخلص صحابه و بعضهم تشریف صدیق اکبر ملقب شده بود از حدیث مرتضی و عائشه رضی الله عنهما عن النزال بن سبرة قال
وافقنا علیا رضی الله عنه طیب النفس یمزح فقلنا حدثنا عن اصحابک قال کل اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
اصحابی فقلنا حدثنا عن ابی بکر فقال ذاک امرء سماه الله صدیقا علی لسان جبرئیل و محمد صلی الله علیه وسلم اخرجه الحاکم
و عن عائشة رضی الله عنها قالت لما اسری بالنبی صلی الله علیه وسلم الی المسجد الاقصی اصبح یتحدث الناس
بذلک فارتد ناس ممن کانوا آمنوا به و صدقوه و سعوا بذلک الی ابی بکر فقالوا هل لک الی صاحبک یزعم انه اسری به
اللیلة الی بیت المقدس قال او قال ذلک قالوا نعم قال لئن کان قال ذلک لقد صدق قالوا او تصدقه انه ذهب
اللیلة الی بیت المقدس وجاء قبل ان یصبح قال نعم انی لاصدقه فیما هو ابعد من ذلک اصدقه بخبر السماء فی غدوة او
روحة فلذلک سمی ابوبکر الصدیق بجا آمد اختیار کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صدیق اکبر را برای امارت حج
اخرج الحاکم عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث ابابکر رضی الله عنه ثم امره ان ینادی بهؤلاء
الکلمات ثم اتبعه علیا فبینا ابوبکر [illegible] فی مثل معناه امارت حج یکی از امور عظیمه است که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از برای آن [illegible] بجای خود میکرد مثل امامت صلوة بلکه دلالت بر استخلاف از امامت صلوة در جهت
امامت صلوة [illegible] تحقیق حاج میکرد دو امارت حج در عام عام یکی باید میشود و امامت صلوة تعدد است
قسم مخصوص امارت حج تقدم بر اقوام غیر محصورین و بحقیقت امارت حج خلیفه مانند نشستن است بر تخت یا مانند
نیزه دار در کوکبه شاهان بزرگ در دولت [illegible] و علامات [illegible] ایشان بدو امارت [illegible]
لیکن مواضع استدلال منحصر نه با امت [illegible] امارت حج [illegible] از روایت
احادیث فضیلت میسر شد وآن ماخوذ چیست از احادیث بسیار غرض از ایراد این احادیث آنست
که فضائل این [illegible] مدار تفضیل است شناخته شود و شناخته شود که هر یکی از ایشان [illegible]
متواتره بالمعنی اما فضیلت بر اشخاص متعدده از اهل فضل بر سبیل [illegible] آنجا اتفاق قطعی یکی باشد در قطعیت
آن رجوع [illegible] با [illegible] دیگر باید کرد مسلک سیوم اجماع امت [illegible] مسائل ثلثه به ترتیب خلافت
در اجماع است وارد جه تقریرها [illegible] حکایت انعقاد اجماع از [illegible] اجلة از صحابه
تابعین تا آنکه [illegible] ضبط [illegible] کتابت کند [illegible] متفق [illegible] در مسئله افضلیت [illegible]

فرق دلالت بر تفضیل شیخین بر سایر صحابه اول و دوم مرتبه است مرتبه اعلی نقل صریح اجماع و از حدیث عبد الله بن عمر قال کنا
نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنخیر ابا بکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان اخرجه البخاری و فی روایة
لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم و حدیث عمر
و ابو بکر سیدنا و خیرنا [illegible] در باب [illegible] معروفست بعد از آن بسیار که نزدیک اجماع آنها قطع حاصل شود زیرا که در
نقل اجماع دلالة و در روایة الصحابه ما تفصیل بیان خواهیم کرد که هر وقت که در خلافت شیخین سخن رفته است
[illegible] خیر الامة و افضل الناس و احق بالخلافة و احق بهذا الامر گفته اند و اکثر بوجهی صریح داده اند که همه بیشتر
از جهت نظر این محقق معلوم است و احتیاج بسند داخل تفصیل [illegible] مرتبه ثانیه نقل اجماع دلالت
بماند که بر افضلیت و آن است که سکوت [illegible] نزد مذاهب اجماع است و اکثر [illegible] نوع تقریر کنیم
[illegible] اول وقت انعقاد خلافت صدیق جمعی از صحابه صدیق را افضل او گفته اند و آن را حجت
گردانیده بر استخلاف او و دیگران تسلیم نموده و موافقت کردند در اول حال تا بیعت عامه و سکوت
و تسلیم نزد جمیع مذاهب اجماع است کما عرف بمحله از حدیث فاروق قال قلت یا معشر الانصار یا معشر
المسلمین فان اولی الناس بامر رسول الله صلی الله علیه وسلم من بعده ثانی اثنین اذ هما فی الغار ابو بکر
الحدیث اخرجه ابن ابی شیبة من حدیث ابن عباس فی قصة سقیفة بنی ساعدة و اخرج ابن ابی شیبة نیز
از حدیث فاروق در قصه بیعت عامه عن انس بن مالک انه سمع خطبة عمر الآخرة حین جلس علی المنبر و ذلک
الغد من یوم توفی النبی صلی الله علیه وسلم فتشهد و ابو بکر صامت لا یتکلم قال کنت ارجو ان یعیش رسول
الله صلی الله علیه وسلم حتی یدبرنا یرید بذلک ان یکون آخرهم فان یک محمد قد مات فان الله عز و جل قد جعل
بین اظهرکم نورا تهتدون به بما هدی الله محمدا وان ابا بکر صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم ثانی اثنین
وانه اولی المسلمین بامورکم فقوموا فبایعوه اخرجه البخاری و نیز از حدیث فاروق بروایة ابن مسعود
قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت الانصار منا امیر و منکم امیر قال فاتاهم عمر فقال یا معشر الانصار
الستم تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر ابا بکر ان یصلی بالناس قالوا بلی قال فایکم تطیب
نفسه ان یتقدم ابا بکر قالوا نعوذ بالله ان نتقدم ابا بکر و از حدیث ابو عبیدة بن الجراح قال اتاکم و فیکم

ثالث ثلثة يعني ابابكر اخرجه ابن ابي شيبة [illegible] ذكر استخلاف [illegible]

عليه وسلم في الصلوة و از حديث مرتضى [illegible] رضي الله عنهما [illegible] الى البيعة [illegible]

الشهادة و انا نرى ابا بكر احق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب الغار و ثاني اثنين وانا

لنعلم شرفه و خيره ولقد امره رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة بالناس و هو حي اخرجه الحاكم نوع دوم

آنکه [illegible] اقرار صريح بافضليت صديق [illegible] كرده از كسى [illegible] و سوالى [illegible] مدار

[illegible] عبد الله بن عباس قال عمر كان والله ان اقدم فتضرب عنقي لا يقربني ذلك من اثم احب الي من ان اتامر على قوم

فيهم ابو بكر اللهم الا ان تسول لي نفسي عند الموت شيئا لا اجده الآن اخرجه البخاري [illegible] از حديث ابن عباس قال عمر

فو الله [illegible] انما كانت بيعة ابي بكر فلتة و تمت الا وانها قد كانت كذلك لكن الله وقى شرها وليس

منكم من تقطع الاعناق اليه مثل ابي بكر اخرجه البخاري حال آنكه عادة قوم در سوال و اعتراض در محل [illegible]

ماخوذ [illegible] متواتر بالمعنى گشته و در مقامات فاروق بسيارى از آن مقالات مذكور كرديم

تصريحات قال عمر على المنبر يا معاشر المسلمين ما تقولون لو ملت براسي الى الدنيا كذا [illegible]

اليه [illegible] فاستل سيفه فقال اجل كنا نقومك بالسيف كذا و اشار الى قطعه فقال اياي تعني بقولك قال نعم

اياك [illegible] فنهره عمر ثلاثا و هو ينهره عمر فقال رحمك الله الحمد لله الذي جعل في رعيتي اذا تعوجت قومني نوع

سيوم صديق در وقت استخلاف فاروق بيان افضليت فاروق نمود و ديگران [illegible] بايد آورد

بعبارة الخاصة ان ابا بكر حين حضره الموت ارسل الى عمر يستخلفه فقال الناس تستخلف علينا فظا غليظا

ولو قد ولينا كان افظ و اغلظ فما تقول لربك اذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر قال ابو بكر ابربي تخوفوني

اقول اللهم استخلفت عليهم خير خلقك ثم ارسل الى عمر فقال اني موصيك بوصية الحديث اخرجه ابن ابي

شيبة و از حديث صديق عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله

عليه وسلم فقال ابو بكر اما ان قلت ذلك فلقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت الشمس

على رجل خير من عمر اخرجه الترمذي قلت والمعنى انه خيرهم في ايام خلافته نوع چهارم عبد الرحمن بن

عوف در وقت [illegible] في الشورى [illegible] تعظيم شرط كرد [illegible] عمل كند [illegible] مسلم شوند

دوم [illegible]

در تعين مرتضی رضی الله عنه در افضلیت ذی النورین بر وجه مناقب که شنیدن سیس ممنی وایں قاطع شد به جعله
شیخین را که عبد الله کردن احد المجتهدین بر عقل او یا مساوی و غیر معقول است الحدیث مسور بن مخرمه قال ارسل بعد عبد
الرحمن الی ثلث لیال ... المهاجرین والانصار ثم ارسل الی امراء الاجناد وکانوا وافوا تلک الحجة مع عمر فلما
اجتمعوا تشهد عبد الرحمن ثم قال اما بعد یا علی انی قد نظرت فی امر الناس فلم ارهم یعدلون بعثمان فلا تجعلن علی نفسک
سبیلا فقال ابایعک علی سنة الله ورسوله والخلیفتین من بعده فبایعه عبد الرحمن وبایعه الناس ... المهاجرون
والانصار وامراء الاجناد والمسلمون اخرجه البخاری ... من حدیث ابی طفیل قال لما احتضر عمر جعلها شوری
بین علی وعثمان وطلحة والزبیر وعبد الرحمن وسعد فقال لهم علی انشدکم الله هل فیکم احد آخی رسول الله صلی الله علیه
وسلم بینه وبینه اذا آخی بین المسلمین غیری قالوا اللهم لا اخرجه ابو عمر وآخر الحدیث ... ای فی قصة الاتفاق علی
عثمان من حدیث عمرو بن میمون فلما فرغ من دفنه اجتمع هؤلاء الرهط فقال عبد الرحمن اجعلوا امرکم الی ثلثة منکم فقال الزبیر
قد جعلت امری الی علی فقال طلحة قد جعلت امری الی عثمان وقال سعد قد جعلت امری الی عبد الرحمن فقال عبد الرحمن
ایکما تبرأ من هذا الامر فنجعله الیه والله علیه والاسلام لینظرن افضلهم فی نفسه فاسکت الشیخان فقال عبد الرحمن
افتجعلونه الی والله علی ان لا آلو عن افضلکم قالا نعم فاخذ بید احدهما وقال لک قرابة من رسول الله صلی الله
علیه وسلم والقدم فی الاسلام ما قد علمت فالله علیک لئن امرتک لتعدلن ولئن امرت عثمان لتسمعن ولتطیعن
ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلک فلما اخذ المیثاق قال ارفع یدک یا عثمان فبایعه وبایع له علی وولج اهل
الدار فبایعوه توضیح این مقدمه مرتضی رضی الله عنه در ایام خلافت خود در مجالس متعدده افضلیت شیخین را
بیان نمود و جمعی را که در این مسئله ظنون فاسده داشتند زجر فرمود و فقهای صحابه حاضر بودند و از کسی منعی در آن
ظاهر نشد و این آثار بحد تواتر رسیده اند چنانکه عنقریب ذکر میکنیم و سبیل آنکه بر روایت آثار صحابه و تابعین
مشغول شویم هر یک نکته مطلع سازیم صحابی یا تابعی و غیر ایشان از عدول و ثقات قبل از مذهب ...
مخالفت و تعصب مر متعصب برای مذهب ... و قبل از جمع احادیث بلدان و تشکل هر یک در تطبیق و تأویل
... اگر حدیثی ... روایت ... آن جزم نماید ظاهر آنست که در آن تامل است زیرا که ...
هر دیگر را ذکر منطوق آن ... ساقط العدالة گردد و قید قبلیه از جهت ... که بعد از این حوادث

ترک عمل بر حدیث بلکه اکثر عمل بحدیث نموده اند کرد الا مجتهد مطلق و در زمانه اجتهاد مفقود است
تابع و علماء [illegible] گشته هر چند آنچه خطا ست لیکن نزدیک بعض عمل بعضی درست ساخته اند و تخریج [illegible]
در تطبیق احادیث و تاویل آن حمل شده پس ممکن است بلکه واقع است که [illegible] حدیثی را رد
کنند و بعضی [illegible] لازم باشد بر مظنون آن عمل نمایند و آن بسبب خطای اجتهادی باشد و ضلالت [illegible]
[illegible] علماء زمان [illegible] آنها [illegible] از جهت [illegible] که ممکن است که عمل حدیثی رد
کنند و [illegible] لازم باشد [illegible] مصداق [illegible] دقیق المأخذ و اکثر اصطلاحی فهمید [illegible]
[illegible] انتقال نماید [illegible] اگر [illegible] قایل باشد و مذهب [illegible] زیرا که نفوس [illegible] ادراک مفهومات و مقتضیات
مختلف اند و [illegible] قول آن مذاهب [illegible] دارند در این سخن [illegible] همانکه اصولیان گفته اند که سکوت
قوم از رد قول اجماع است [illegible] تقلید مذاهب بعد از آن [illegible] حدیثی را که [illegible] تصحیح
دلالت کنند [illegible] کرده است اکثر در اعداد اجماع و اتفاق [illegible] و چون این مقدمه ذکر کرده شد
[illegible] سوم اما حکایات اقوال فقهای صحابه و تابعین در مسئله افضلیت شیخین بقضیه [illegible]
آن مقصود [illegible] نموذجی از حقایق اما قول صدیق اکبر رضی الله عنه در افضلیت خود اخرج الترمذی عن ابی
سعید [illegible] قال قال ابو بکر الست احق الناس بها الست اول من اسلم الست صاحب کذا [illegible]
[illegible] المدینة [illegible] عن [illegible] الحارث [illegible] ان ابا بکر الصدیق قال لهم من یقرأ سورة التوبة
قال رجل انا اقرأ فلما بلغ اذ یقول لصاحبه لا تحزن بکی وقال والله انا صاحبه والله انا [illegible] اما قول عمر
افضلیت فاروق اخرج الترمذی عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر الصدیق یا خیر الناس بعد رسول
الله صلی الله علیه وسلم فقال ابو بکر اما انک ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما طلعت
الشمس علی رجل خیر من عمر واخرج ابو بکر بن ابی شیبة عن زبید بن الحارث ان ابا بکر حین حضره الموت
ارسل الی عمر یستخلفه فقال الناس تستخلف علینا فظا غلیظا ولو قد ولینا کان افظ واغلظ فما تقول لربک
اذا لقیته وقد استخلفت علینا عمر قال ابو بکر ابربی تخوفونی اقول اللهم استخلفت علیهم خیر خلقک انتهت
واخرج ابو بکر بن ابی شیبة عن محمد عن رجل من بنی زریق فی قصة طویلة قال ابو بکر لعمر انت اقوی منی

فقال

فقال عمر انت افضل مني فالحاصل آنکه در فضائل صدیق بسیاری از صحابه روایت کرده اند بعد از شیخ

ثابت شده و بعض روایات خیر الناس گفته اند و در بعض احق بالخلافة و اکثر این روایات ثابت شده

فمن حدیث عائشة اخرج البخاري عن عائشة في قصة سقيفة بني ساعدة فقال عمر بل نبايعك انت فانت سيدنا

وخيرنا واحبنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم واخرج الحاكم من هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة عن عمر قال كان ابو بكر

سيدنا وخيرنا واحبنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم واخرج البخاري عن ابن عباس في خطبة عمر في قصة الانصار

وبيعة ابي بكر وجواب من قال انما كانت بيعة ابي بكر فلتة وفي تلك الخطبة قال عمر ثم انه بلغني ان قائلا منكم يقول والله لو

مات عمر بايعت فلانا فلا يغترن امرؤ ان يقول انما كانت بيعة ابي بكر فلتة وتمت الا وانها قد كانت كذلك ولكن الله

وقى شرها وليس منكم من تقطع الاعناق اليه مثل ابي بكر وفي هذا الحديث ايضا كان والله ان اقدم فتضرب عنقي لا يقربني

ذلك من اثم احب الي من ان اتأمر على قوم فيهم ابو بكر ومن حديث انس اخرج البخاري عن انس انه سمع خطبة عمر الاخرة

حين جلس على المنبر ... فان يك محمد صلى الله عليه وسلم قد مات فان الله قد جعل بين اظهركم نورا تهتدون به هدى الله محمدا صلى الله عليه وسلم وان

ابا بكر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم وثاني اثنين وانه اولى المسلمين بامركم فقوموا فبايعوه

ومن حديث شيبة اخرج البخاري عن ابي وائل قال جلست مع شيبة على الكرسي في الكعبة فقال لقد

جلس هذا المجلس عمر فقال لقد هممت ان لا ادع فيها صفراء ولا بيضاء الا قسمته قلت ان صاحبيك لم يفعلا قال هما المرءان

ومن حديث محمد بن الحنفية ... اخرج ابو بكر بن ابي شيبة في قصة الاتفاق على ابي بكر ... بايعوا ابا بكر فقال ابو بكر

لعمر ابسط يدك فقال عمر انت افضل مني فقال ابو بكر انت اقوى مني قال عمر ان قوتي لك مع فضلك

فبايعوا ابا بكر ومن حديث جابر بن عبد الله قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر

اما انك ان قلت ذلك فلقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر اخرجه

الترمذي ومن حديث ابن عمر قال قيل لعمر الا تستخلف قال عمر ان استخلف فقد استخلف من هو خير مني ابو بكر وان

اترك فقد ترك من هو خير مني رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرجه البخاري وعن ضبة بن محصن قال قلت

لعمر يا امير المؤمنين انت خير من ابي بكر فبكى وقال والله لليلة من ابي بكر ويوم خير من عمر وآل عمر هل لك ان احدثك

بليلته ويومه قلت نعم يا امير المؤمنين اما ليلته فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم هاربا من اهل مكة خرج

ملازمه [illegible] يمشي مرة امامه ومرة خلفه ومرة عن يمينه ومرة عن يساره فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم

[illegible] يا رسول الله اذكر الرصد فاكون امامك واذكر الطلب فاكون خلفك ومرة عن يمينك

ومرة عن يسارك لا آمن عليك [illegible] فمشى رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلته على اطراف اصابعه حتى حفيت

فلما رآه ابو بكر رضي الله عنه انها قد حفيت حمله على كاهله وجعل يشتد به حتى اتى به فم الغار فانزله ثم قال والذي

بعثك بالحق لا تدخله حتى ادخله فان كان فيه شيء نزل بي قبلك فدخل فلم ير شيئا فحمله فادخله وكان في الغار خرق

فيه حيات وافاعي فخشي ابو بكر ان يخرج منهن شيء يؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم فالقمه قدمه فجعلن يضربنه

ويلسعنه الحيات والافاعي وجعلت دموعه تتحدر ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له يا ابا بكر لا تحزن ان الله معنا

فانزل الله سكينته اي طمأنينته لابي بكر فهذه ليلته واما يومه فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وارتدت العرب

فقال بعضهم نصلي ولا نزكي وقال بعضهم لا نصلي ولا نزكي فاتيته ولا آلوه نصحا فقلت يا خليفة رسول الله [illegible]

[illegible] جبارا في الجاهلية خوارا في الاسلام فبماذا اتألفهم بشعر مفتعل او بسحر مفترى قبض النبي صلى الله عليه وسلم

وارتفع الوحي فوالله لو منعوني عقالا مما كانوا يعطون رسول الله صلى الله عليه وسلم لقاتلتهم عليه

[illegible] وهذا اليوم [illegible] فذكر قصته [illegible]

باب [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم قال عمر قلت [illegible]

[illegible] ابا بكر [illegible] الا سبقني اليه [illegible]

عمر قال سمعت عمر بن الخطاب يقول امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نتصدق فذكر الحديث [illegible]

الى [illegible] اخرجه الترمذي [illegible] حديث [illegible] اخرج البخاري في [illegible]

[illegible] علي [illegible] فارق [illegible]

او وافقت ربي في ثلث في مقام ابراهيم [illegible] اخرجه مسلم [illegible] البخاري بنحوه [illegible]

مسلم [illegible] عمر [illegible]

[illegible] محمد بن الحسن في الموطا عن مالك [illegible] الله قال [illegible] عمر بن الخطاب [illegible]

[illegible] الامر [illegible] على هذا الامر [illegible]

... السعید ... کنت ... عنی ... اقوال ... روز ...

... که ... الشیخین کرده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...

... [illegible] الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ... ثم من ... [illegible]

تفضیل شیخین ... فضیلت ... از آنحضرت ... در ... [illegible]

قال ... رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی ... ومعه ابو بکر

... فقال اسکن ... [illegible]

اللهم نعم قال الله اکبر شهدوا لی ورب الکعبة ... از آنحضرت ... فضایل ... را

حضرت صلی الله علیه وسلم در حق ... ذی النورین ... [illegible]

... فاروق ... [illegible]

... عبد الرحمن بن عوف ...

... ولا ... عبد الله بن ... [illegible]

قال عثمان ... ان الله بعث محمدا صلی الله علیه وسلم بالحق ... [illegible]

وما ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

الله عز وجل ثم ابو بکر ... ثم عمر ... ثم استخلف ... قال ... [illegible]

... الحدیث اما اقوال مرتضی رضی الله عنه ... هر چند ... [illegible]

جمیع اهل ... اما ... مصرح ... علی مرتضی ... [illegible]

تصریح و تلویح کرده است بافضلیت شیخین یکی از ... که ... علی مرتضی ... [illegible]

فرموده و از دیگران مستفیض است با خبر واحد و از وی رضی الله عنه ... فاروق اعظم متواتر است

اما مرفوعه فحدیث ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والآخرین ما خلا النبیین والمرسلین

لا تخبرهما ... الترمذی و ابن ماجه و این حدیث صریح است بافضلیت ... بر جمیع صحابه

مستفیض است از ... روایت شعبی عن الحارث عن علی عند الترمذی و ابن ماجه ... روایه الحسن

حسن هذا [illegible] على عند عبد الله بن احمد في رواية المسند من رواية الزهري [illegible]

ابي طالب عند الترمذي وغيره واتفق علماء الحديث [illegible] بعده

[illegible] داود [illegible] عند ابن ماجه [illegible] الرقاق [illegible]

[illegible] ابا بكر [illegible] اخرج الترمذي [illegible] ابا بكر [illegible] الترمذي [illegible]

[illegible] عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابا بكر [illegible]

[illegible] ابو بكر ثم عمر [illegible] مسلم ابنه محمد بن الحنفية عند البخاري

[illegible] عبد الله [illegible] عبد الخير [illegible] ابي الخير بطرق متكثرة [illegible]

[illegible] جحيفة [illegible] ابي جحيفة [illegible] ابي جحيفة [illegible]

[illegible] ابي جحيفة [illegible] خير الناس [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم

[illegible] ابو بكر [illegible] عمر وروي عن ابي جحيفة [illegible] بالتعزير [illegible]

[illegible] في الاستيعاب عن الحكم بن جحل قال قال علي لا يفضلني احد على ابي بكر وعمر الا [illegible]

ابو القاسم [illegible] في كتاب السنة من طريق سعيد بن عروبة عن منصور [illegible] ابراهيم عن علقمة

[illegible] قوما يفضلونني على ابي بكر وعمر فصعد المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال [illegible]

[illegible] ان قوما يفضلوني على ابي بكر وعمر لو كنت تقدمت فيه لعاقبت فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول

هذا [illegible] حد المفتري ثم قال ان خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم عمر ثم الله اعلم بالخير

قال وفي المجلس [illegible] علي [illegible] عثمان واخرج ابو القاسم [illegible] عن عبد خير

[illegible] ان عليا قال الا اخبركم بخير هذه الامة بعد نبيها فقيل له بلى يا امير المومنين

قال ابو بكر ثم عمر [illegible] يا امير المومنين فقال علي [illegible] والذي فلق الحبة وبرأ النسمة

[illegible] موقوف في [illegible] اقوال [illegible] اهل بيت در افضليت شيخين

[illegible] عباس بن عبد المطلب [illegible] اهل بيت [illegible]

ابن عباس قال لما نزلت اذا جاء نصر الله والفتح جاء العباس الى علي [illegible] فقال انطلق بنا الى

رسول الله

رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعطاني هذا الامر لنا من بعده [illegible] صاحبه قريش [illegible]

الصلاة بنا فقال [illegible] العباس [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

على دين الله [illegible] سمعوا [illegible] اطيعوا [illegible] علي [illegible]

عباس [illegible] اني [illegible] راية [illegible] على [illegible] الا [illegible] على [illegible] في [illegible]

انا العباس قال [illegible] على اهل الارض اجمعين [illegible] علي بن ابي طالب

[illegible] ذكر كرده [illegible] عبد الله [illegible] ذكر [illegible] كرده [illegible] جعفر [illegible] اخرج

الحاكم [illegible] جعفر بن محمد عن ابيه [illegible] عبد الله بن جعفر قال ولينا ابو بكر [illegible] خليفة الله [illegible]

علينا [illegible] حسن [illegible] اخرج [illegible] ابي مريم [illegible] الحارث [illegible] قال كنت بالكوفة فقام

[illegible] فقال ايها الناس [illegible] في [illegible] ان الله تعالى [illegible] رسول الله

صلى الله عليه وسلم حتى [illegible] العرش [illegible] ابو بكر [illegible] رسول الله صلى

الله عليه [illegible] عمر [illegible] يده [illegible] الكريم [illegible] عثمان [illegible] راسه فقال

[illegible] قال [illegible] اسماء [illegible] في الارض قال [illegible] الاشعري [illegible]

[illegible] ذكر المحب الطبري [illegible] في كتابه [illegible] الحسن بن علي [illegible]

[illegible] قدم الكوفة و ذكر ايضا [illegible] في كتاب الموافقة عن ابي جعفر قال [illegible]

[illegible] اذ [illegible] على [illegible] الحسين رضي الله عنهم [illegible] يده [illegible]

[illegible] قال [illegible] البكاء [illegible] فقال له علي [illegible] يا امير المؤمنين [illegible]

[illegible] البكاء يا علي و [illegible] الامة [illegible] فقال [illegible]

انك [illegible] كذا و [illegible] كذا قال [illegible] الحسين [illegible] الله [illegible]

[illegible] ذلك [illegible] مثل كلام الحسن فقال [illegible] اني [illegible]

فقال علي [illegible] اولاد حسن مجتبى اخرج عبد الله [illegible] في زوائد المسند عن الحسن

بن زيد بن حسن قال حدثني ابي عن ابيه عن علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] ابو بكر و عمر فقال

ان الله [illegible] كهول اهل الجنة وشبابها بعد النبيين والمرسلين وذكر المحب الطبري عن عبد الله

[illegible] فقد سئل عن ابي بكر وعمر فقال افضلهما واستغفر لهما فقيل له لعل

[illegible] عندك خلاف ذلك لا نالتني شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم ان كنت اقول غير ما قلت في [illegible]

[illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible] اقول الا [illegible] رضي الله

[illegible] فقد اخرج الترمذي [illegible] عن علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول الله صلى الله

عليه وسلم اذ طلع ابو بكر وعمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذان سيدا كهول اهل الجنة من الاولين

[illegible] الا النبيين والمرسلين لا تخبرهما [illegible] فقد اخرج احمد في مسند ذي اليدين عن [illegible]

[illegible] رجل الى علي بن الحسين فقال ما كان منزلة ابي بكر وعمر من النبي صلى الله عليه وسلم فقال منزلتهما

[illegible] اخرج الحاكم من طريق عبد الله بن عمر بن ابان قال حدثنا سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن ابيه

عن جابر [illegible] ان عليا دخل على عمر وهو مسجى فقال صلى الله عليه ثم قال ما من الناس احد احب الي ان

[illegible] بصحيفته من هذا المسجى واخرج محمد بن الحسن عن ابي حنيفة قال حدثنا ابو جعفر محمد [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] فقال رحمك الله [illegible] في الارض احد كنت القى الله

[illegible] وروى عن ابي حفصة قال سألت محمد بن علي وجعفر بن محمد [illegible]

[illegible] تولهما وتبرأ من عدوهما ثم التفت الى جعفر بن محمد فقال يا سالم ايسب الرجل جده ابو بكر جدي

[illegible] لا تنالني شفاعة محمد صلى الله عليه وسلم ان لم اكن اتولاهما واتبرأ من عدوهما [illegible]

[illegible] بفضل ابي بكر وعمر وجهل السنة فقيل له [illegible] ابي بكر وعمر فقال اني اتولاهما واستغفر لهما

ما رأيت احدا من اهل بيتي الا وهو يتولاهما [illegible] وقال من شك فيهما كمن شك في السنة [illegible]

ابي بكر وعمر نفاق وبغض الانصار نفاق انه كان بين بني هاشم وبين بني عدي وبين بني تيم شحناء

في الجاهلية فلما اسلموا نزع الله ذلك من قلوبهم حتى ان ابا بكر [illegible] خاصرته فكان علي يسخن يده بالنار

ويضمد بها خاصرة ابي بكر فنزلت فيهم هذه الآية ونزعنا ما في صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين

واما اقوال المهاجرين الاولين فمنهم الزبير بن العوام اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن عبد الرحمن

بن

عوف في حديث طويل فيه خطبة ابي بكر و في آخر الحديث قال علي رضي الله عنه والزبير ما غضبنا الا

انا اخرنا عن المشاورة وانا نرى ابا بكر احق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] البيت

الجيش وانا [illegible] نعرف شرفه وكبره ولقد امره رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة بالناس وهو حي ومنهم طلحة

عبيد الله ذكر المحب الطبري عن ابن مسعود رضي الله عنه ان عمر بادر الناس [illegible] الرجعة الى [illegible]

اجتمعت بها [illegible] فقام طلحة بن عبيد الله [illegible] خطباء الصحابة [illegible] ثم قال انا [illegible]

اصابتنا امور [illegible] العلايا [illegible] التجارب [illegible] وسنة ثلاث [illegible] الامر [illegible]

وادعى [illegible] احلاما [illegible] فانك الى هذه الامور وقد [illegible] وجربت [illegible]

لك منه شيء [illegible] الا [illegible] ثم جلس ومنهم عبد الرحمن بن عوف [illegible] حديث [illegible]

[illegible] قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عشرة في الجنة ابو بكر في الجنة وعمر في الجنة الحديث [illegible]

عن ابراهيم بن عبد الرحمن ان عبد الرحمن [illegible] عمر بن الخطاب رضي الله عنه [illegible]

[illegible] واليه رجع امر الشورى قال ا [illegible] الى [illegible] على ان [illegible] افضلكم [illegible]

سعد بن ابي وقاص روى حديث والذي نفسي بيده ما لقيك الشيطان [illegible]

[illegible] ابو بكر بن ابي شيبة [illegible] حديث [illegible] قال سعد اما و الله ما كان با [illegible]

ولكن قد عرفت باي شيء فضلنا كان ازهد في الدنيا يعني عمر بن الخطاب وقال [illegible]

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي

خير من الساعي قال ارأيت ان دخل علي بيتي وبسط يده ليقتلني قال كن كابن آدم ومنهم سعيد بن زيد

روى حديث بشارة العشرة بالجنة ابو بكر في الجنة وعمر في الجنة وحديث اثبات الصديقية والشهيدية

[illegible] مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فوق حراء فلما استوى [illegible] رسول الله صلى الله [illegible]

[illegible] قال اسكن حراء فانه ليس عليك الا نبي او صديق او شهيد وعليه [illegible] صلى الله عليه وسلم وابو بكر

وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وسعد وعبد الرحمن وسعيد بن زيد الذي حدث الحديث وهو القائل [illegible]

ان احدا ارفض للذي صنع بعثمان لكان [illegible] ومنهم ابو عبيدة بن الجراح [illegible] مع عمر [illegible] خلافة ابي بكر [illegible]

... القائل فيما توفي وكتم ثلث يعني ابا بكر وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه بينا انا نائم مرفوعه
... ثم كان ... وكلمته ثم كان ملكا عضوضا الحديث وحمل قوله هذا فدمغته على خلافة الشيخين
ومنهم عبد الله بن مسعود روى حديث بشارة الشيخين بالجنة وحديث اقتدوا باللذين من بعدي ابي بكر وعمر
... ابو عمر فان ابن مسعود ... جعلوا ابا بكر احقكم فان رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل ابا بكر
... عنه انه قال ... علم عمر ... سنة واخرج الحاكم عن ابن مسعود
... رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او بابي جهل بن هشام فجعل الله دعوة رسول الله
... عمر فبنى عليه الاسلام وهدم به الاوثان واخرج الدارمي عن ابراهيم قال عبد الله كان
... سلكا طريقا وجدناه سهلا وانا لنعلم انهم استخلفوا عثمان ... عن اعلانا ذا فوق ...
... ولقد ... والله لو تعلموا علمه لا ... ومنهم عمار بن ياسر روى حديث ...
... جبريل حدثني بفضائل عمر بن الخطاب ... فقال يا محمد لو حدثتك بفضائل
عمر في قومه ما لبث نوح في قومه الف سنة الا خمسين عاما ما نفدت فضائل عمر وان عمر لحسنة من حسنات
ابي بكر جزى الله خيرا عن بلال وصحبه عتيقا واخزى فاكها وابا جهل عشية
... هموا ... بتوحيد رب الانام ... بانه
... فان تقتلوني ... فلم اكن لاشرك بالرحمن من خيفة القتل فيا رب ابراهيم والعبد
يونس وموسى وعيسى نجني ثم لا تمل لمن ظل يهوى الغي ... على غير ...
ومنهم حذيفة بن اليمان روى حديث انهما من الدين كالسمع والبصر وحديث اقتدوا باللذين من
بعدي ابي بكر وعمر وهو القائل كان الاسلام في زمان عمر كالرجل المقبل لا يزداد الا قربا فلما قتل عمر كان
كالرجل المدبر لا يزداد الا بعدا ومنهم ابو ذر روى حديث الحصيات السبع واخرج الحاكم عن ابي ذر
قال مر فتى على عمر فقال عمر نعم الفتى قال فتبعه ابو ذر فقال يا فتى استغفر لي فقال يا ابا ذر استغفر لك
وانت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استغفر لي قال لا او تخبرني فقال انك مررت على عمر فقال
نعم الفتى واني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه ومنهم بريدة

الاسلمي

الاسلمي روى حديث اثبت حرا فانما عليك نبي او صديق او شهيدان وحديث رويا قصر في الجنة

وحديث ان الشيطان ليفرق من ظل عمر ومنهم سفينة روى رفع الميزان وقول النبي صلى الله عليه وسلم خلافة

النبوة ثلثون عاما ومنهم عبد الرحمن بن غنم الاشعري روى حديث قال النبي صلى الله عليه وسلم لابي بكر وعمر

لو تشاورتما ما خالفتكما ومنهم ابو موسى الاشعري روى حديث بشارة الثلثة بالجنة ومنهم انس روى الدلو

روى حديث احد الذي ابدى فيها ومنهم ابو امامة الباهلي حضر عند تولية وصايا المومنين لابي بكر وعمر

عقبة الاشجعي روى حديث الوزن واما الانصار فمنهم معاذ بن جبل روى حديث ان هذا الامر بدا نبوة

ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم يكون ملكا عضوضا ومنهم ابي بن كعب روى حديث [illegible]

القيمة ومنهم ابو ايوب روى حديث رويا النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] وتعبير ابي بكر وقول النبي صلى الله عليه وسلم

كذلك عبر الملك سحرا ومنهم ابو الدرداء روى حديث هل انتم تاركون لي صاحبي ومنهم زيد بن ثابت [illegible]

حمل الانصار على بيعة ابي بكر ومنهم اسيد بن حضير [illegible] من جمال الانصار [illegible] ومنهم رفاعة بن

رافع ورافع بن خديج روى حديث فضائل اهل بدر ومنهم زيد بن خارجة تكلم بفضائل الثلاثة بعد موته ومنهم

ابو سعيد بن المعلى روى خطبة النبي صلى الله عليه وسلم قريبا من وفاته في فضائل ابي بكر وعمر ومنهم سهل بن

سعد روى ان احدا ارتج وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان فقال النبي صلى الله عليه

وسلم اثبت احد فما عليك الا نبي او صديق او شهيدان ومنهم عويم بن ساعدة ا.

عبد الرحمن بن سالم بن عبد الرحمن بن عويم بن ساعدة عن ابيه عن جده عويم بن ساعدة ان رسول الله صلى

الله عليه وسلم قال ان الله تبارك وتعالى اختارني واختار لي اصحابا فجعل لي منهم وزراء وانصارا واصهارا

فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منهم يوم القيمة صرف ولا عدل ومنهم حسان بن

ثابت المنشد بين يدي النبي صلى الله عليه وسلم شعرا في الثناء على ابي بكر [illegible] ثاني اثنين في الغار المنيف

ابو الهيثم بن التيهان القائل اني لارجو ان يقوم بامرها [illegible] من اصحاب رسول الله صلى الله

عليه وسلم فمنهم عبد الله بن عمر القائل كنا نخير بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنخير ابا بكر ثم عمر

ثم عثمان [illegible] روى حديث [illegible] ارأف امتي بامتي ابو بكر واشدهم في امر الله عمر [illegible]

[illegible] علمائه الحديث وقد روى انه [illegible] صحابة مع النبي صلى الله عليه وسلم وروى من مناقب الشيخين شيئا كثيرا ومنهم عبد الله

بن مسعود [illegible] حديث لو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا وحديث لما اسلم عمر نزل جبريل فقال يا محمد

[illegible] باسلام عمر [illegible] لما طعن لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت صحبته ثم فارقته

[illegible] صحبت ابا بكر وصحبت صحبة [illegible] وهو القائل في حديث النبي [illegible] بعد العصر

[illegible] ومنهم عبد الله بن عمرو بن العاص روى حديث دفع الكفار عن رسول

الله صلى الله عليه وسلم [illegible] ومنهم ابو هريرة روى حديث [illegible] وحديث ما نفعني مال احد ما نفعني مال ابي بكر وحديث [illegible]

[illegible] من ابواب الجنة وحديث رؤيا قصر في الجنة لعمر وحديث المحدثين وحديث [illegible]

[illegible] او صديق او شهيد ومنهم ام المؤمنين عائشة رضي الله عنها قائل لعمر استخلف [illegible] ابا بكر

[illegible] ابو بكر احب الناس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] حديث الصلاة [illegible]

الله [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر [illegible] وحديث انظر الى شياطين الجن والانس

[illegible] وحديث [illegible] الخلفاء من بعدي [illegible] المسجد [illegible] احوذيا [illegible]

[illegible] الاسلام [illegible] انس بن مالك روى حديث [illegible] نبي وصديق وشهيدان وحديث [illegible] كهول

اهل [illegible] امتي بامتي ابو بكر واشدهم في امر الله عمر واصدقهم حياء عثمان وروى حديث

[illegible] قال انا اقسم النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر [illegible] اكون معهم [illegible]

[illegible] ومنهم ابو سعيد الخدري روى حديث ان امن الناس علي في صحبته وماله ابو بكر ولو كنت متخذا

خليلا [illegible] وحديث رؤيا القميص لعمر وحديث وان ابا بكر وعمر منهم وانعما يعني من اهل الدرجات

العلى في الجنة ومنهم جابر بن عبد الله روى حديث يا ابا بكر اعطاك الله الرضوان الاكبر وحديث رؤيا قصر

[illegible] لعمر واما سائر اصحاب [illegible] صلى الله عليه وسلم منهم معاوية بن ابي سفيان القائل عليكم من الاحاديث [illegible]

[illegible] عمر [illegible] كان يخيف الناس في الله ومنهم عمرو بن العاص القائل والله [illegible] كان ابو بكر

[illegible] عمر [illegible] هذا المال [illegible] لقد غبنا ونقصنا [illegible] والله ما كانا [illegible] ولا [illegible]

[illegible] عليه [illegible] هذا المال الذي اصبنا [illegible] لقد هلكنا وايم الله ما [illegible]

ابن أبي شيبة روي أحب الناس إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم من الرجال أبو بكر ومن

النساء عائشة ومنهم عبد الرحمن بن أبي بكر روي حديث أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده أبدا ثم أغمي عليه فقال يأبى الله والمؤمنون

إلا أبا بكر ومنهم عمران بن حصين الراوي حديث خير القرون قرني ثم الذين يلونهم ومنهم عبد الله بن هشام

الراوي حديث قال عمر يا رسول الله إنك لأحب إلي من كل شيء إلا نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا والذي نفسي

بيده حتى أكون أحب إليك من نفسك فقال له عمر فإنه الآن والله لأنت أحب إلي من نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم

الآن يا عمر أخرجه البخاري ومنهم عثمان بن أرقم الراوي حديث اللهم أعز الإسلام بأحب هذين الرجلين إليك بعمر بن الخطاب

أو عمرو بن هشام ومنهم الأسود بن سريع الراوي حديث هذا رجل لا يحب الباطل في شيء قاله في عمر ومنهم أبو جحيفة الراوي

حديث سيدا كهول أهل الجنة ومنهم أبو بكرة الثقفي الراوي رؤيا الميزان ومنهم سمرة بن جندب الراوي

رؤيا الدلو ومنهم أبو الطفيل الراوي رؤيا القليب ومنهم جبير بن مطعم الراوي حديث إن لم تجديني فأتي أبا بكر

وله قصة في ذهابه إلى الشام ورؤيته صور الأنبياء فيها بصورة النبي صلى الله عليه وسلم وأبو بكر آخذ بعقبه

وإخبار أهل الكتاب أنه خليفة النبي صلى الله عليه وسلم من بعده ومنهم عبد الله بن الزبير الراوي حديث لو كنت

متخذا خليلا لاتخذت أبا بكر خليلا وهو الراوي حديث لا ترفعوا أصواتكم ومنهم جندب بن عبد الله الراوي

حديث لو كنت متخذا خليلا لاتخذت وأما علماء التابعين فمنهم سعيد بن المسيب قال كان أبو بكر الصديق من النبي صلى

الله عليه وسلم مكان الوزير فكان يشاوره في جميع أموره وكان ثانيه في الإسلام وثانيه

في الغار وثانيه في العريش يوم بدر وكان ثانيه في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يقدم عليه أحدا أخرجه الحاكم

ومنهم القاسم بن محمد روي أن رجلا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في مجلس القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق

والله ما كان لرسول الله صلى الله عليه وسلم موطن إلا وعلي معه فيه فقال القاسم يا أخي لا تحلف قال هلم قال بلى

ما لا ترده قال الله عز وجل ثاني اثنين إذ هما في الغار أخرجه عمر في الاستيعاب ومنهم مسروق قال حب أبي بكر

وعمر ومعرفة فضلهما من السنة ومنهم الحسن البصري روي عنه [illegible]

فيقول ما كان بأجهلهم إسلاما ولا بأفضلهم نفقة في سبيل الله ولكنه [illegible]

[illegible] أخرجه ابن أبي شيبة ومنهم محمد بن سيرين قال ما أظن رجلا ينتقص أبا بكر وعمر

عن النبي صلى الله عليه وسلم اقتدوا باللذين من بعدي ومنهم عمرو بن ميمون وابراهيم النخعي روى عنه عمرو بن
مرة قال ما ذكرت لابراهيم فقال ما سمعت بهذا ما كان اعلم اخوف الشعبي ومنهم عكرمة [illegible] في تفسير
[illegible] بكر وعمر ومنهم ابو العالية فسر صراط المستقيم بابي بكر وعمر وصدقه الحسن البصري ومنهم قتادة قال
[illegible] هذه الآية في ابي بكر واصحابه فسوف ياتي الله بقوم يحبهم ويحبونه ومنهم الضحاك قال في هذه الآية
[illegible] بكر واصحابه ومنهم الحسن قال في هذه الآية ابو بكر واصحابه ومنهم زيد بن اسلم قال في آية [illegible] كان
[illegible] الى سبيل ومنهم الحسن الضحاك ابن مسعود ومنهم كعب الاحبار رضي الله عنه قال [illegible]
[illegible] بكل الابيات يعقوب والله لو ان امير المؤمنين يقسم على الله لو جزء الاخرة فدخل ابن عباس
[illegible] يا امير المؤمنين فما كعب يقول كذا وكذا قال اذا [illegible] المنثور من اصحاب
ابو بكر وعمر وعثمان ومنهم عروة بن الزبير قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر امير [illegible]
وكتب [illegible] على [illegible] اهل الفقه متواتر عن ابن عمر والشعبي وابي هريرة وابن عباس
وعن الفضيل بن عياض [illegible] الى الآخر فقال [illegible] ابو بكر استخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم على [illegible]
[illegible] ميمون بن مهران ووهب بن منبه والضحاك [illegible] قالوا الخلافة الى بكر وعمر في كتاب الله
النبي صلى الله عليه [illegible] ومن الذين ذهبوا الى ان ابا بكر [illegible]
[illegible] ابن مسعود وابو الاحوص وعكرمة وميمون بن مهران وعبد الله بن جرير [illegible]
[illegible] مقاتل بن سليمان ومن الذين ذهبوا الى ان آية [illegible] الاتقى نزلت في ابي بكر الصديق
ابن مسعود وابن عباس وعبد الله [illegible] ابن الزبير وسعيد بن المسيب [illegible] سفيان
الثوري [illegible] ابو داود عن محمد الفريابي قال سمعت سفيان الثوري يقول من زعم ان عليا كان احق
بالولاية منهما فقد خطا ابا بكر وعمر والمهاجرين والانصار رضي الله عنهم اجمعين [illegible]
[illegible] مالك بن انس [illegible] قائل بتفضيل الشيخين [illegible] صنف
[illegible] في عقيدة [illegible] البيهقي كتابا في عقيدة الشافعي قاضي [illegible]
تفضيل الشيخين [illegible] مذاهب [illegible] مسلمين مانند [illegible] معلوم است

بتفضیل شیخین قایل شده اند بلکه او از اول منتظر بودیم بآن قایل بعد جیلا از ان فقهای از هر طبقه و تفضیل

اند هر طائفه این قایل اند بیت آنچه درین مسلک مسیّده و سابقا کلامی گذشت که هم درین باب آنکه اثبات آنچه

ذکر کردیم والله اعلم الان می باید دانست که این مسلک ما بود گفته [illegible] جزم نایم گفته [illegible]

بیان آنست که جماعه از اهل صحابه و تابعین تامل کنند که کدام فضیلت را وجه افضلیت ساخته اند درین مسئله آنکه

فکر صایب ما کار فرمائیم بدانیم که اکثر صحابه و تابعین افضلیت شیخین را مبهم بیان کرده اند و بعضی از ایشان

مجموع آن تمام آنرا مبین ساخته اند بروشی که پیشتر ذکر کردیم از وجه تمامتر در مسلک شیخین و تقریبا بیان این

که تصریح بنقطه مخصوصه اند بجهت افضلیت و سبوق کلام خود را بآن موقوف ساختند یکی از وجوه چهارگانه است تحدید

مرتضی با تکلم خلافت و ترتیب [illegible] اشاره کرده است جائی که گفته استخلف ابوبکر رحمة الله علی ابی بکر فاقام

واستقام ثم استخلف عمر رحمة الله علی عمر فاقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه و باستیفای مکانه نیز

اشاره کرده است جائی که گفته [illegible] ما [illegible] انما [illegible] احب الی ان القی الله فی صحیفة

من نور المسجی و سوابق اسلامیه صدیق رضی [illegible] و تصریح ترتیب عبارتی بیان کرده است عائشه

صدیقه صدیق و فاروق را به ترویج اسلام وصف نموده جائی که گفته ما رأی نفطا الا طار ابی بحظها

و غنائها فی الاسلام و ابن مسعود سوابق اسلامیه فاروق تقریر کرده است جائی که گفته ما زلنا اعزة

منذ اسلم عمر و حذیفه ابن الیمان حسن قیام بحقوق خلافت بیان کرده است جائی که گفته

زمان عمر کالرجل المقبل لا یزداد الا قربا فلما قتل عمر کان کالرجل المدبر لا یزداد الا بعدا [illegible]

[illegible] بیان متعدده جائی که گفته ما رأیت احدا بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم احد [illegible]

حتی انتهی [illegible] اکثر فقهای صحابه اشاره بیکی ازان وجوه اربعه یا دو یا سه ازان کرده است

در اینجا معنی باید تامل از مقاله ایشان فهمیده میشود باقی ماند آنکه فقهای صحابه باوصاف دیگر شیخین را تفضیل

کرده اند از انجمله علم است اخرج الدارمی عن ابن مسعود [illegible] عمر [illegible] و جمله [illegible] اخرج الدارمی

عن حذیفة قال انما یفتی الناس ثلثة رجل امام او رجل یعلم ناسخ القرآن من منسوخه قالوا یا حذیفة ومن ذاک

قال عمر بن الخطاب [illegible] احمق متکلف و اخرج الدارمی عن عمرو بن میمون قال ذهب عمر بثلثی العلم فذکر ابراهیم

فقال فهم بشر منه اعطاه العلم و باین فضیلت در حدیث دیگر اشاره واقع شده است قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله جعل الحق علی لسان عمر وقال لقد کان فیما کان قبلکم من الامم ناس محدثون من غیر ان یکونوا
انبیاء فان یکن فی امتی احد فانه عمر وقال بینا انا نائم اتیت بقدح لبن فشربت منه حتی انی لاری الری
یخرج من اظفاری ثم اعطیت فضلی عمر بن الخطاب قالوا فما اولته قال العلم لیکن در حدیث محدثیت این
دقیقه را تحقیق و تاکید معنی حدیث سابق بطریق نصیحت مراده اند مراد از آن علم دینی است که عقیفه
ما فهمیده و مراد فهم علم کتاب و سنت است بطریق استنباط از آن و ورزش احکام سیاست کرده
حیثیتی که مراد اند در حقیقت کار مسلم و منتفع گاه ... مهم باب اخلاق تاثیر می شود لیکن چند صاحب
... بنا بر کمالات معنوی اشاره میکرد و در فضیلت بعد اتمام حجت خلافت موقع و در عبارت این بخبر کمالات
در دعوت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لنا معادن کمعادن الذهب والفضة خیارهم فی الجاهلیة
خیارهم فی الاسلام اذا فقهوا دعوت در حی باید گفت اصل اصول از منبع خلافت هم گرا فعلی قوی لعقل
از محکم دستین ظاهر خواهد شد و تحقیق در این باب آنست که در خلافت خاصه اوصاف چند است از کمالات
نفسیه که شریعت مدار فضائل بر آن نهاده اند و آن اوصاف سلفیتها است که از لوازم خلافت خاصه
شمرده ایم و اوصاف چند است از کمالات جبلیه که مدار خلافت را شد و آن زمان ضبط افعال خیر سیرة
تمامه که خلافت ... و اوصاف چند است از کمالات جبلیه که حسن سیاست قوم موقوف است
بر آن صحابه و تابعین در وقت مشوره خلافت و در وقت ثنای خلفای دیگر آن اوصاف کرده اند
صدیق اکبر فاروق اعظم را اقوی میگفت و فاروق اعظم حضرت صدیق را افضل میگفت پس فضل
صحابه است از زیادة فضائل شرعیه که صدیقیت و شهیدیه از آن قبیل است و موافق اسلام ... که
قبل ... اقوی عبارت است از زیادة اخلاق جبلیه که معین بر انتظام خلافت و ممد حسن سیاست امت
تواند بود ... چند از ... سیم اخرج ابو عمر فی التمهید ... ابن عباس قال بینا انا امشی مع عمر یوما
اذ تنفس نفسا ظننت انه قد قضبت اضلاعه فقلت سبحان الله ما اخرج هذا منک یا امیر المؤمنین الا هم
عظیم قال ویحک یا ابن عباس ما ادری ما اصنع بامة محمد صلی الله علیه وسلم قلت ولم وانت بحمد الله قادر

الراعی

ابو نعيم [illegible] قال [illegible] ان صاحبك [illegible] فلما قلت والله اني لا [illegible]

ذلك [illegible] ولكن [illegible] ما ذكرت ولكن [illegible] قلت [illegible] قال [illegible]

[illegible] الى [illegible] على [illegible] الناس [illegible] والله [illegible]

الناس [illegible] قلت [illegible] عبد الله قال [illegible] ذلك [illegible]

امة محمد صلى الله عليه وسلم [illegible] الزهد [illegible] العوام قال [illegible]

[illegible] قلت [illegible] قال [illegible] عبد الرحمن

بن عوف [illegible] الرجل ذكرت [illegible] الله يا ابن عباس [illegible]

[illegible]

[illegible] قال ابن عباس [illegible] اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرنا عن ابي بكر قال كان [illegible]

[illegible] كانت [illegible] قال [illegible] الذي [illegible]

[illegible] قال [illegible] رجل [illegible]

[illegible] قال كان والله [illegible] الدنيا الا

[illegible] لقمان الحكيم [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب فقال يا ايها الناس [illegible]

[illegible] من [illegible] الله [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] عمر قال لا يقيم امر الله الا رجل لا يصانع ولا يضارع ولا يتبع المطامع ولا يقيم

امر الله الا رجل لا ينتقص [illegible] ولا يكظم في الحق على حزبه [illegible] قال [illegible]

مع عمر وعثمان [illegible] الصدقة فجلس عثمان في الظل يكتب وقام علي على راسه يملي عليه ما يقول عمر وعمر قائم

في الشمس في يوم شديد الحر عليه بردتان سوداوان متزر بواحدة وقد وضع الاخرى على راسه وهو يتفقد

ابل الصدقة ويكتب الوانها واسنانها فقال علي [illegible] اما سمعت قول ابنة شعيب في كتاب الله [illegible]

بحضرة العشيرة المهاجرة القوي الامين واستشار ابا عبيدة فقال فيه القوي الامين [illegible] عروة بن رويم

قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي عبيدة بن الجراح كتابا اقرأه على الناس بالجابية اما بعد فانه لا يقيم امر

الله الا حصيف العقدة بعيد الغرة ولا يطلع الناس منه على عورة ولا يحنق في الحق على جرة ولا يخاف في

الله لومة لائم والسلام وفي رواية ولا يحابي في الحق على قرابة [illegible] ولا يحنق في الحق على عدو [illegible]

[illegible] الحالة [illegible] في قدمهم وعن محمد بن علي بن الحسين [illegible] مولى [illegible]

[illegible] يا [illegible] عثمان في [illegible] في يوم [illegible] بكر [illegible] على الارض [illegible]

[illegible] فقال عثمان يا علي [illegible] بالمدينة حتى [illegible] الرجل فقال [illegible]

[illegible] بكر [illegible] على الرجل فقال [illegible]

[illegible] امير المؤمنين فقام عثمان [illegible] السموم [illegible]

[illegible] اهل الصدقة [illegible] الصدقة [illegible]

[illegible] فقال عثمان يا امير المؤمنين [illegible]

[illegible] فقال عثمان [illegible] القوي الامين [illegible]

[illegible] است از رعايت حقوق [illegible] و [illegible] در آنكه حضرت [illegible] تفضيل [illegible]

[illegible] فقهاى صحابه و تابعين تفضيل شيخين [illegible] قال علي [illegible]

الله عنه سبق رسول الله صلى الله عليه وسلم وصلى ابو بكر وثلث عمر ثم خبطتنا فتنة [illegible]

[illegible] ابو بكر وعمر الجنة [illegible] فقال علي [illegible]

[illegible] موقوف في الحساب نكته ثانيه اگر سوال كنى كه در كتاب [illegible] تفضيل

[illegible] صحابه [illegible] الاسلام [illegible] اوصاف [illegible] صديقيت و شهيديت [illegible]

از آن [illegible] حقيقت چهار خصلت را سبب تفضيل بعض صحابه بر بعض اعتبار كرده اند [illegible]

[illegible] درجات [illegible]

[illegible] صلى الله عليه وسلم و صحابه [illegible] كرده اند [illegible] كتاب و سنت

دیگر کفایت و حزم و حسن سیاست امت و تسویه [illegible] و اجتناب از شبهات و امثال این در مقدمه ثابت [illegible]
شد ازین تفصیل تطبیق در میان [illegible] چگونه [illegible] که هم تطبیق در میان این خلاف صریح افتد [illegible] قول
باید کرد در اختلاف واقع در مسئلهٔ تفضیل در قرآن عظیم قسم ثالث را بیان فرموده اند قسم اول یا احادیث یا تنها در سنت
قسم ثالث تفسیر مفهوم اند که قسم اول یا حدیث یا اطلاقی عام یا [illegible] مقصود [illegible] بقسمت [illegible]
شده اند پس این قسم ثالث را القسمت ثانیه را اختیار ساخته اند [illegible] جملهٔ ثانیه همچنین [illegible] گوییم که دو صفت
مذکوره در کتاب الله و تفسیر [illegible] از صفت صریح [illegible] است زیرا که ارتفاع مکان و رتبه بسبب این دو صفات
است تا بمال [illegible] تشخص یابد بسیار [illegible] در اعانت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قیام موعود خدای تعالی
[illegible] از سوابق اسلامیه است زیرا که اصل [illegible] اعانت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ترویج دین
[illegible] و سلم در این کار چه در هجرت و چه در اسلام [illegible] در آخر آن بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه
[illegible] صفت نماید [illegible] صحابه [illegible] آخره که اتمام [illegible] آنحضرت
صلی الله علیه وسلم زیرا که با اعتبار ترویج علم آنحضرت صلی الله علیه وسلم موقوف است بر اشاعت علم کتاب
و سنت و [illegible] اجماع امت و با اعتبار کثرت فتوح [illegible] موقوف است بر کفایت و حزم و حسن
سیاست و با اعتبار تعلیم زهد موقوف است بر اجتناب از شبهات که [illegible] و چون [illegible]
نوع در آن مزید اهتمام مخصوص گشت [illegible] تفصیل سنیه است و سنت [illegible] تفصیل قرآن عظیم
سوال اگر گوئی که [illegible] اقوال صحابه قرب نسب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وجاهت در میان ناس [illegible]
فضائل شمرده اند و در قرآن عظیم نفی فضیلت با اعتبار نسب و وجاهت بیان کرده شد از فضائل حضرت
ذی النورین ذکر کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] فرموده و از فضائل
مرتضی ذکر کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] بتول زهرا [illegible] و همچنین بعض فضائل
جبلیه مثل شجاعت و فصاحت [illegible] فضائل مرتضی [illegible] اند پس تطبیق در میان این دو قول
چگونه نمائیم گوئیم فضائل [illegible] قسم است یکی آنکه در ذات خود فضیلت آدمی [illegible] ذات او است و نسبت [illegible]
با آن حاصل [illegible] قسم ثالث که سنت سنیه با آن تصریح [illegible] قسم دوم

اگر در حضرت ذات شخص فضیلتی معتبره در شرع ثابت شده باشد از قوت یقین و شجاعت دل و فصاحت

زبان و وجاهت در میان مردمان شهر و کافر و مسلمان نزد او فضایل حاصل شد که مستحق آن هر دو نامنصف

شده اند بعد انکه بکار نیاید وسیله فضیلتی از فضایل معتبره در شرع نگردد باین اعتبار می توان از فضایل که مقرونست

بدلالت شرعیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم معتبر دارد خود را معظم شد به آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمنزله آن است

[illegible] باین جاری شده که همه پیغمبران انبیا صلوات الله وسلامه علیهم نکرد اند تحقیق آنکه

[illegible] شود باشد الطیبات للطیبین [illegible] والطیبات [illegible] بعض فضایل عنایت و لا

[illegible] بحکم الجهد و تمسک بآیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم به نسبت او واقع شد به تعلیم و تثقیف

و همچنین کمالات و فصاحت که بجای خود کرده میشود در نصرت اسلام و اعلاء کلمة الله باین اعتبار فضایل

حقه نسبتی پیدا میکنند و چه بافات باین معنی بیت مولانا جلال الدین رومی قدس سره [illegible]

[illegible] اگر بر دل زنی باری بود پیش فاطن [illegible] از وجه اعتبار باین معنی است که در حضرت ذات

شخص فضیلت معتبره نیست و انتساب معنی در ذیل مناقب باین معنی است که در مادهٔ خاص وسیله کسب فضایل

شد و بسیار انجنین میگیرند و از جهات فضایل معتبره میدانند و بودن باین سبب در امتیاز این دو قسم

دقت جلیل القدر کسی تمیز قدرا نیست اگر ثابت شود وجود فضایل از قسم اول قسم ثانی زیاده رونق او خواهد

افزود و کوا [illegible] ان شاء الله واگر قسم اول ثابت شود یا دون مرتبه دیگران ثابت شود

[illegible] فضایل در شریعت هر دو باید نخواهد شناسند مسلک رابع در اثبات افضلیت شیخین از جهت لازمه

خلافت افضلیت را و این مسلکی است دقیق الماخذ که محققین صحابه و غیر ایشان در اثبات مخصه

اند و باسالیب متعدده بیان آن کرده اند و اصل درین مسئله آنست که حقیقت خلافت عامه اراده

قوت مبارکه [illegible] صلاح عالم را بوجهی که آن تلو اصلاح عالم است ببعثت انبیا چون عالم مشتمل

کفر و فسق [illegible] بحق جل شانه شخصی را که جوهر نفس مستعد باشد مثلا ملائکه مقربین برگزیند و از

سلطان غیب ارادهٔ [illegible] آن شخص و تعمیم علم او در میان مردم پیدا شود و جبریل باز آنکه فلان

بنده مرا دوست [illegible] او بر عالم و جمیع عالم [illegible] و باز تسبیح علم او در آفاق [illegible]

نفوس بنی آدم باب علوم [illegible] پیشکش [illegible] او [illegible] خیر بنا [illegible] اند در ملکوت سموات [illegible]

اسم اعظم [illegible] تسبیح [illegible] ملکوت [illegible] مینمایند و استغفار و طلب خیر برای

او کنند قال الله تعالی الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء

رحمة وعلما فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم [illegible] تا قبول او نازل شود و رزق او

ملائکه سماویه [illegible] حضرت [illegible] اوقام شود تا آنکه [illegible] حق بکمال متحقق گردد [illegible] حقیقة

[illegible] بعالم پیدا شود [illegible] [illegible] بعثت پیغمبر بکمال ظاهر باشد ایام حیات

پیغمبر آخر [illegible] بعض الذی [illegible] تدبیر الهی [illegible] را از باران او

دیگر [illegible] فطرت [illegible] پیغمبر [illegible] آن فرعون و مؤمن [illegible]

[illegible] در اعانت پیغمبر [illegible] تقدیم رسانیده باشد و در ضمن آن اعانتها رحمت الهی

[illegible] و نفس پیغمبر [illegible] دیگر گرفته باشند و چند [illegible]

[illegible] باشند تا آنکه بواسطه نفس [illegible] پیغمبر [illegible] امر الهی گردد [illegible]

[illegible] آنکه تدبیر الهی در اتمام موعود برای پیغمبر [illegible] خود سازد [illegible]

الهی در [illegible] مانند چراغ در [illegible] نگاه داشته باشند [illegible]

او [illegible] کردند نفوس بنی آدم [illegible] خلیفه باشند [illegible] حرکت [illegible] متحرک شوند

گاهی [illegible] گاهی [illegible] علم نمایند و گاهی قولا و حالا [illegible] برکات بر نفوس [illegible]

که [illegible] خاصیت خلیفه [illegible] مانند [illegible] نسبت اعضای آدمی [illegible]

[illegible] عالم [illegible] فیض شود [illegible] بر دست او ظاهر گردد قال تعالی ولقد

سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون [illegible] از لوازم خلافت [illegible]

ظهور [illegible] الهی بر دست او هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون

و از لوازم خلافت خاصه [illegible] اختلاف [illegible] در میان خویش [illegible]

[illegible] اشداء علی الکفار رحماء [illegible] متحقق گردد [illegible] پیغمبر [illegible]

حجت کافیه است ازان جمله آنکه محقق است افضلیت شیخین از افادات علمای [illegible] عبد المطلب [illegible] برای خلافت خاصه

هست اخرج ابو عمر فی الاستیعاب عن عبد الله بن مسعود قال ان الله نظر فی قلوب العباد فوجد قلب

محمد صلی الله علیه وسلم خیر قلوب العباد فاصطفاه لنفسه وبعثه برسالته ثم نظر فی قلوب العباد فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب

العباد فجعلهم وزراء نبیه [illegible] فما رأی المسلمون حسنا فهو عند الله حسن [illegible] اصحاب [illegible] جمیعا

ان [illegible] ابا بکر [illegible] قیل لعلی الا تستخلف علینا قال ما استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم

فاستخلف ولکن ان یرد الله بالناس خیرا فسیجمعهم بعدی علی خیرهم [illegible] اخرج ابو عمر [illegible] علی قال خیر هذه الامة

بعد نبیها ابو بکر وعمر [illegible] فی حدیث آخر قال استخلف ابو بکر رحمة الله علی ابی بکر فاقام واستقام

ثم استخلف عمر رحمة الله علی عمر فاقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه وبعض محققین افضلیت شیخین را اجماعی

[illegible] مستند [illegible] استخلاف شیخین قال سفیان الثوری من قال ان علیا افضل من ابی بکر فقد خطأ [illegible]

[illegible] چون [illegible] خلافت معلوم شد ارتباط تام [illegible] بوصفی ازان اوصاف

کرد [illegible] در حقیقت استخلاف [illegible] لازم اوست [illegible] خلافت و تقریر این مسلک

تمام شود که [illegible] مقدمه [illegible] ملازمت خاصه و افضلیه بر [illegible] خویش [illegible] ثبوت خلافت خاصه

این بزرگواران [illegible] سنت سنیه و اجماع امت و معقول بوجهی که حقیقت خلافت خاصه مبرهن گردد

چون مقدمه ثانیه [illegible] مبین شده لاجرم اینجا بر نکتهای چند اکتفا کنیم [illegible]

[illegible] در ایام حضرت [illegible] هر چند حضرت مرتضی متصف بصفات کمال بود که در خلافت خاصه

در کار است لیکن [illegible] سوابق ازان حضرت [illegible] منتظم

نیافت [illegible] مقدمه ثالثه [illegible]

[illegible] مسمی [illegible] بیان احتیاج [illegible] بیان می شود عدم انتظام خلافت حضرت

مرتضی [illegible] خلافت خاصه و افضلیت شیخین که باین خلافت [illegible]

ساخته اند [illegible] در وقت اراده رحمت

خاصه [illegible] در حدیث شریف خلافت و رحمت [illegible] زیرا که [illegible] مطلق در وقت اراده

زحمت خاصه به تسلیط مفصل خواهد آمد و باین تقریر کرده میشود باعتبار

مآل زمان این داعیه را قبول میکند آیهٔ لیبدلنهم [illegible] و کاهی تقریر کرده میشود با

وجهی تفویض امر های خلافت خاصه شد که نفس تخصیص ای ابنا امر قطع از سوابق [illegible] که افضلیت را

تقریر کرده میشود باعتبار اتفاق صحابه بر تخصیص بامر خود [illegible] باتفاق حق کرده اند زیرا که

صحابه بلکه مسلمین فی طبقتهم مجتمع لا یجتمع الا بر حجت حق است در یک حدیث [illegible] متواتر است که [illegible]

دیگر است [illegible] [illegible] کل [illegible] بسبب [illegible] اول را از ملاحظه

حدیثی [illegible] تقریر کرده میشود [illegible] و عبدالله بن مسعود [illegible]

ان الله نظر الی قلوب العباد فوجد قلب محمد خیر قلوب العباد [illegible]

ابوبکر صدیق و عبدالله بن عباس [illegible] عبدالله بن مسعود

تقریر کرده است و سفیان [illegible] بیان آنکه ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و قد راوا [illegible]

استخلاف ابی بکر [illegible] استخلف [illegible] الی ان قال ابوبکر [illegible] استخلف عمر و قال [illegible]

الثوری [illegible] علی الشیخین [illegible] تقریر کرده میشود بانکه در کتاب الله

امر معروف و نهی منکر [illegible] کرده اند تمکین فی الارض [illegible] حقیقت خلافت

خاصه است و جای دیگر میفرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس پس ثابت شد [illegible] بمعروف نهی از منکر

ساخته شد و امر بمعروف و نهی از منکر داخل خلافت خاصه است پس افضلیت از خواص خلیفه و امر [illegible]

تقریر کرده میشود با آنکه تسلیط علی [illegible] فی حکم الله [illegible] وجوب [illegible] قوم او از آن امور که [illegible]

او [illegible] از افضلیت [illegible] افضلیت لازم خلافت خاصه است [illegible] اشاره فی قوله تعالی [illegible]

الی قوم اولی باس شدید و کاهی تقریر کرده [illegible] انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الآیة [illegible]

سیاق [illegible] بانکه [illegible] الاقوی [illegible] یحبهم و یحبونه [illegible]

باشد چون اصل [illegible] تقریر [illegible] حالا [illegible] تقریر [illegible]

تعالی باستخلاف [illegible] بلکه اراده [illegible] امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

همچنان معروف است که [illegible] خلیفه ساختن افضل امت

[illegible] حقوق او [illegible] اگر [illegible] خلیفه کنند لابد تمکین [illegible] حضرت

[illegible] ظاهر گردد [illegible] نزدیک [illegible] تمکین [illegible] که مستور است [illegible]

بالهوی [illegible] الاختلاف [illegible] غیر [illegible]

[illegible] دفع [illegible] الآیة [illegible]

[illegible] اکثر [illegible]

[illegible] استقامت [illegible] لازم [illegible]

[illegible] بالخلافة [illegible] نزدیک [illegible] چنین [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] باشد [illegible] در زمان [illegible]

[illegible] امر [illegible] فیها [illegible] الولاة قال [illegible]

[illegible] در زمان [illegible] الاختلاف [illegible] قال [illegible] صلی

الله علیه وسلم [illegible] اعلم [illegible]

[illegible] نزدیک [illegible] باشد الا [illegible]

[illegible] باشد [illegible] از قبیل [illegible]

[illegible] از خلافت [illegible]

عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استعمل رجلا من عصابة وفی تلک العصابة

من هو ارضی لله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان المسلمین [illegible] خلیفه

مطلق [illegible] جمیع امور دینیه و دنیویه [illegible]

همه خواهد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق را تصریحا یا اشارة و تلویحا از برای

خلیفه [illegible] افضل امت باشد و همچنین حضرت صدیق فاروق اعظم را خلیفه [illegible]

[illegible] افضل امت باشد در آن زمان سوال اگر گویی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسامة بن زید

بر مهاجرین اولین سابقین گوییم رجحان بعید نبود مجوزست در ما چنده باعتبار نبود بحجت
مقصود است شده با بر وجهی حیثیت خاص بیان محقق اما اختلافات مطلق را بر جا العوام الا کمله
غیر افضل را اسنار وارثیت لصحت و استقرار سیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشکاتی احوال و دلالت عقیده بر آن
تقدیم تحقیق استخلاف نباشد الا از جهت صحابه او مرسا بر باطن و درین مقام حضرت مرتضی مرتبه ذکا ... و بعده
علی حسب السن اوکما قال ابو عیسی الترمذی فی الشمایل و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم کبر کبر ای قدم الاکبر و خلافت
نبوة ریاست عامه است ... در ظاهر و باطن و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم تلویح استحقاق او بتقدیم
در صلوة کرد که صلوة بهترین عبادات است و تقدیم مرتضی رضی الله عنه کلمه و معنی ریاست ایشان فروتر
مرتبه سابقه کمال و فضل هم بهترست از رعیت چه که کمالیست که بخلاف ملک خصوص ریاست است فقط
فقط اگر تعیین نباشد فرقی پیدا نشود در خلافت ... دیگران و خلافت نبوة سبقتی بسیار موقوف ...
و بخلفای اربعه مخصوص نگردد و حکیم مشفق ناصح خلیفه میگردانند و خلیفه چه که افضل جماعه است ...
جو هر آن ناصح نباشد یا حکیم نباشد پس خلیفه کرد اینده آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ناصح ترین خلق و عالم
خلق است باید کما قال الله تعالی النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و قال ... علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم و قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بالله و اخشاکم صدیق اکبر را اول در بیعت مبرا کرد انجناب افضل
مسلمین بعد و نسبت ایشان با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اگر چه نه استحقاق خلافت سوی الا قدام بعد ...
الله و المسلمون چه معنی میدارد ستها کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امامت غیری باکد ... جرأتی
بعد و در بعضی احادیث رجحان در وزن باین ترتیب ظاهر شده در آن نه باعتبار کثرة فتوح است زیرا که
باعتبار کثرت فتوح در باب ابی بکر صدیق آمده و فی نزعه ضعف پس این ترتیب نباشد الا از جهت افضلیه
نزد یک علمای تقریر وجه رابع فقهای صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود رضی الله عنهم
استنباط کردند از استخلاف افضلیت ایشان را کما قال ... لیس ... کرد اند امامت اند سند و جود استنباط
و فهم معانی هم استنباط نمیکردند تا آنکه ملازمت عقوبه متحقق نمی ببه و قال عمر ایکم تطیب نفسه ان یتقدم علی ابابکر و قد
قدمه ... من قبل و قال علی والزبیر ما غضبنا الا لانا اخرنا عن المشاورة و انا نری ابا بکر احق الناس بها بعد ...

ملا علیه وسلم انه صاحب الغار ثانی اثنین وانا نعلم ... فقد امر رسول الله صلی الله علیه

بالصلوة للناس ... رواه الحاکم وقال ابن مسعود اجعلوا امامکم خیرکم فان رسول الله صلی الله علیه وسلم

جعل ابا بکر خیرنا بعده رواه ابو عمر فی الاستیعاب واگر استقرا کرده شود در عین الفقه ثبت ذکر فضیلة

صحابه کرده شده وارد ... امر ... الامر ... در مسئله در استخلاف وارد شده ... حضرت ابا بکر ... تکلف

... [illegible] امر شوری ... عبد الرحمن بن عوف ... شد گفت والله علی ان لا آلو عنهم

ان ... خلافت ... انفصلیة ... موجود است ... [illegible] ... فی النهار

... الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة الآیة ثابت شد که ... شخصی از مهاجرین اولین

... [illegible] حقیقت خلافت که عبارت از انضمام ... باوصاف اربعه مذکوره ... و ...

... کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر الآیة در این آیة ... تاویل

... [illegible] ... فضلای ... بهتر ... که برآورده شده اند

... در این تاویل ... ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن

المنکر ... الفرقان ... بعضها بعضا ... که مهاجرین اولین ...

این امت که از مهاجرین اولین اند بهترین اند از جمیع امتهای که برای ناس برآورده شده اند و ...

... موافق ... که ... امر معروف ونهی منکر ودعا الی الخیر متصف باشد

افضل ... دعای ناس بخیر وامر معروف ونهی منکر ... و این ...

... حقیقت خلافت خاصه ... افضلیة ... خلافت خاصه آمد ... [illegible] ... قال الله تعالی

ستدعون الی قوم اولی بأس شدید الآیة ... معلوم شد که حکم خلیفه خاص ... هر که وی تابع

... خلیفه خاص ... فی حکم الله ... تسلیط ... رعیت خود ... و این نوع افضلیة ... اثبات

... [illegible] ... می داند ... که ... شخصی را دلالت میکند ... خلیفة

... قوم ... این استخلاف شخص ... خاصه دلالة ... رعیة او ...

... انتظام ... [illegible] ... اصلاح عالم ... شخصی ...

اثر قوم علی الفضیلت اوست [illegible] فضیلتیست که [illegible] امیر [illegible] جهاد و [illegible]

وجوه دیگر از تفصیل تقریر وجه بیان آنست که خدای تعالی در آیه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه

است تا آنکه [illegible] فتنه ارتداد خواهد بود الا قومی که یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین

یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم صفت [illegible] باشد [illegible] که فتنه ارتداد از دست

ایشان رفع کردد بعد از آن [illegible] و الله [illegible] این علامت [illegible] و [illegible] است تا

امت لیس فضیلة لانه [illegible] در اسلام [illegible] خدای عز و جل فرموده است وعد الله الذین

آمنوا منکم و عملوا الصالحات الی ان قال و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و مصداق این آیه [illegible] آمده

[illegible] الغیب [illegible] سبحانه و تعالی [illegible] بعد از استخلاف این [illegible] و خدای تعالی

است الذین ان مکناهم فی الارض الآیة بعد از آنکه [illegible] لولا دفع الله الناس بعضهم

ببعض در سیاق آیه فرموده و لله عاقبة الامور از این آیه دانسته شد که از استخلاف [illegible]

احیای اسلام مراد است [illegible] و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی

الصالحون از این آیه دانسته میشود که مراد [illegible] بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این بود که از

[illegible] است [illegible] این دیار [illegible] واقع شد [illegible]

[illegible] فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه الآیة [illegible]

مفهوم شد که [illegible] فتنه ارتداد در [illegible] که قوم کذا و کذا این فتنه را [illegible] خدای تعالی

فرموده است ستدعون الی قوم اولی بأس شدید از این آیه مفهوم شد که دعوت [illegible]

[illegible] باشد خواهد [illegible] و حکم [illegible] واجب الانقیاد کرد [illegible] فرموده و قل رب ادخلنی

مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا مضمون این آیه علی [illegible]

[illegible] علی [illegible] بر آوردن [illegible] بر آوردن [illegible]

من علیه [illegible] نصرت [illegible] و از غیب [illegible] نصرت [illegible] و [illegible]

[illegible] آمده [illegible] که اجابت [illegible] دعوات [illegible] بخلافت [illegible]

... با الطلب و دیگر آیات احتمال این آیات واضح شد که تحول از [illegible] بیعت و کبرای آیات که صفت

به صفات [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم خوانده جهت خلافت ایشان عزیزان [illegible] و حقوق

[illegible] مقرر گشت بعد [illegible] تسلیم که عزیزان است از مطلب [illegible] اجمال ذکر کرده شد لیکن [illegible] که این عزیزان منعقد

خلافت ایشان شده [illegible] مرقوم [illegible] و خاطر [illegible] آید و وقت منکر دیده

آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] کشتند [illegible] در رویا [illegible] میزان در رویا دلو و غیر آن [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم قوله [illegible] بر سایر [illegible]

[illegible] که اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر [illegible] از احادیث [illegible] هویدا گردید

[illegible] تواتر رسانید و به آن معنی یقین [illegible] حاصل شد الا [illegible]

[illegible] اشارات آنحضرت

صلی الله علیه و سلم تفصیل [illegible] اوصاف [illegible] خلافت خاصه [illegible]

[illegible] کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] که موصوف [illegible]

[illegible] این عزیزان اند لا غیر [illegible] صحابه [illegible] بیعت [illegible]

[illegible] تحقیق یقین [illegible] مقدمه ثالثه خدای [illegible] حوادث

[illegible] ساخت و در عالم غیب هر حادثه [illegible] از آن حوادث [illegible]

[illegible] آن حوادث [illegible]

[illegible] حکمت [illegible] و قضینا الی بنی اسرائیل

لتفسدن فی الارض مرتین [illegible] آنحضرت

صلی الله علیه و سلم [illegible] فتن عظیمه پیدا شوند و از جمله

حوادث [illegible]

[illegible] از آنجمله حدیث صحیح خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم

[illegible]

[illegible]

بن حصين و [illegible] عن [illegible] وانه سيكون قريبا [illegible] عن النبي صلى الله عليه وسلم انه [illegible]

وحديث [illegible] حضرت [illegible] باب وقوع [illegible] خلافت حضرت عثمان [illegible]

[illegible] [illegible] احاديث [illegible] [illegible] بعضى [illegible] [illegible] وازانجمله حديث عبد الله بن

مسعود [illegible] رحى الاسلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الخلافة بالمدينة

[illegible] وحديث حذيفة لا تقوم الساعة حتى تقتلوا امامكم وتجتلدوا باسيافكم ويرث دنياكم شراركم وحديث

كرز بن علقمة قال اعرابي [illegible] نعم ايما اهل بيت من العرب والعجم اراد الله بهم خيرا ادخل الله عليهم

[illegible] ثم تقع الفتن كانها الظلل قال الاعرابي كلا يا رسول الله فقال النبي صلى الله عليه [illegible]

[illegible] والذي نفسي بيده ثم لتعودن فيها اساود [illegible] وحديث عقبة بن عامر [illegible] [illegible] [illegible]

حين يكون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الامر [illegible] وحديث ابي عبيدة ومعاذ بن جبل قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم ان هذا الامر بدأ نبوة ورحمة ثم كائن خلافة ورحمة ثم كائن ملكا عضوضا ثم كائن عتوا وجبرية

وفسادا في الامة الخ وحديث عبد الله بن عمرو ان امتكم جعلت عافيتها في اولها وان آخرهم يصيبهم بلاء وامور

تنكرونها [illegible] [illegible] بعضها بعضا الخ وحديث ابي بكرة الثقفي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من رأى

منكم رؤيا قال رجل انا رأيت كان ميزانا نزل من السماء [illegible] [illegible] عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع الميزان وحديث

سمرة بن جندب قال رجل [illegible] [illegible] دلوا دلي من السماء [illegible] [illegible] [illegible] بعراقيها [illegible] [illegible]

عليه منها شيء وحديث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قال حدثنا [illegible] حديث

[illegible] [illegible] وحديث [illegible] [illegible] [illegible] الاعرابي [illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible] [illegible] [illegible] قال فان لم اجدك قال فأت ابا

بكر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وحديث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] وحديث [illegible] [illegible] المنبر [illegible] عثمان وحديث ابي هريرة [illegible] [illegible] [illegible]

وحديث ام [illegible] الاحمسية [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ومن حديث سعد بن ابي وقاص قال [illegible] [illegible] [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم قال [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] وحديث اهبان صيفي جاءه علي بن ابي طالب [illegible] [illegible] [illegible] فقال [illegible]

... عليك بداري إذا اختلف الناس أن اتخذ سيفا من خشب أو حديث أبي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم في الفتنة كسروا
قسيكم واقطعوا أوتاركم [illegible] وحديث خباب بن الأرت ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة القاعد فيها
خير من القائم والقائم خير من الماشي وحديث عبد الله بن مسعود رفعه تكون فتنة المضطجع فيها خير من القاعد
والقاعد خير من القائم [illegible] وحديث أبي هريرة يا أيها الناس [illegible] فتن كأنها قطع الليل المظلم [illegible] وحديث أبي بكرة
إنها ستكون فتن ألا ثم تكون فتنة القاعد فيها خير من القائم وحديث محمد بن مسلمة قلت يا رسول الله
[illegible] إذا اختلف المصلون قال تخرج بسيفك إلى الحرة فتضرب بها
[illegible] وحديث [illegible]
[illegible] أن رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى جماعة يخطبون على المنبر [illegible] قلت [illegible] أما [illegible]
[illegible] وحديث وائل بن حجر رفع رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] نحو المشرق فقال أتتكم الفتن كقطع الليل
المظلم فشدد أمرها وعجله وقبحه فقلت له من بين القوم يا رسول الله ما الفتن قال [illegible]
الإسلام [illegible] وحديث مرة بن كعب ذكر يعني رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقربها فمر رجل مقنع في ثوب
فقال هذا يومئذ على الهدى فإذا هو عثمان وحديث علي المرتضى ما عهد إلي النبي صلى الله عليه وسلم أن الأمة ستغدر بي
بعده وحديث ابن عباس قال النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] إنك ستلقى بعدي جهدا قال في سلامة من ديني
قال في سلامة من دينك [illegible] وحديث حذيفة رضي الله عنه [illegible] وإن تؤمروا عليا ولا أراكم فاعلين تجدوه هاديا
مهديا يأخذ بكم الطريق المستقيم وحديث جابر بن سمرة قال صلى الله عليه وسلم لعلي إنك مؤمر مستخلف وإن
هذه مخضوبة من هذه يعني لحيته من رأسه وحديث حذيفة ذكر فتنتين [illegible] فقال في الفتنة الأولى [illegible]
[illegible] قال نعم [illegible] وكلام سعيد بن المسيب [illegible] الفتنة الأولى فلم يبق من
شهد بدرا أحد [illegible] وقال البغوي أراد بالفتنة الأولى مقتل عثمان
[illegible] الحرة وحديث عبد الله بن مسعود إنكم سترون بعدي أثرة وأمورا تنكرونها [illegible] وحديث أبي ذر
كيف أنت إذا كانت عليك أمراء يميتون الصلاة [illegible] عن وقتها وحديث أبي ذر الغفاري كيف
أنت إذا غمر الدم أحجار الزيت [illegible] وحديث أبي سعيد الخدري يوشك أن يكون خير مال المسلم الغنم يتبع بها شعف الجبال
وحديث أبي ثعلبة الخشني في تفسير قوله تعالى عليكم أنفسكم وحديث [illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible] فقال [illegible]

الكلام المعجز [illegible] البارحة و در حديث عبد الله بن عمرو كيف انت اذا بقيت في [illegible]

الناس مرجت عهودهم واماناتهم واختلفوا فكانوا هكذا وشبك بين اصابعه الى حديث [illegible]

[illegible] قالوا اللهم نعم ثم قال [illegible] [illegible]

[illegible] بعث الله [illegible] ابن الخطاب [illegible]

[illegible] يقولون [illegible] فمن [illegible]

[illegible] حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم [illegible] بعدی [illegible]

[illegible] عضوا علیها بالنواجذ [illegible]

و ما بیقین میدانیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] امر فرموده [illegible] و ما از یقین میدانیم که آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بعد [illegible] وصف [illegible] و علامت آن ایام را [illegible] در حدیث فتنه [illegible]

[illegible] زمان عافیت شمرده [illegible] بعد از آن فتنه عظیم اندازه کرده [illegible] ملک عضوض [illegible] و زمان [illegible]

اول مردمان را [illegible] فرموده [illegible] تا [illegible]

و قطع ارحام [illegible] در بعضی [illegible] میان مردمان [illegible] بیقین میدانیم که [illegible]

[illegible] و دجال [illegible] امام مهدی خلیفه [illegible] حضرت عیسی نزول خواهد [illegible]

و نیز بیقین میدانیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] قتل حضرت عثمان [illegible] اشاره کرد

تا آنکه از زمان فتنه [illegible] [illegible]

الاسلام [illegible] فرموده که [illegible] خواهد [illegible] الا ان الفتنة [illegible]

بطلع قرن الشیطان [illegible] صورت فتنه بیان کرده اند [illegible]

[illegible] بعد زمان [illegible] خلافت خواهد [illegible] صدیق اکبر و عمر فاروق [illegible]

و در زمان فتنه بحضرت مرتضی بیعت کنند [illegible]

تا آنکه [illegible] حالتست که بعد قتل حضرت عثمان بظهور آمد از اختلاف تا [illegible]

جمل و صفین [illegible] قتل [illegible] که هر چند برای مرتضی بیعت کرده اند [illegible]

مشغول شده حکم شرع کرده [illegible] آن مظاهرات لازم شد [illegible] و لیکن [illegible] صریح [illegible] است که خلاف

ظاهر است که برای [illegible] معصوم و مشروع ساخته اند و اگر [illegible] وجوه [illegible] شده و تفویض

[illegible] خلافت [illegible] شده [illegible] تمام مراد حق در قوم [illegible]

[illegible] کرده [illegible] مامور شده [illegible] برای [illegible] و مطابق [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] الهی [illegible] شده [illegible]

[illegible] هم نداد [illegible] حضرت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] بر [illegible]

[illegible] بزرگوار [illegible] با [illegible] و لیکن هم [illegible] بعضی هم [illegible] لیکن هم

[illegible] صورت [illegible] و تمکین فی الارض برای [illegible] الاسلام [illegible] شده و اعطا

[illegible] سلطانا نصیرا [illegible] متحقق گشت و در [illegible] حکم [illegible] حکم او

[illegible] بر [illegible] نمی تواند کرد [illegible] نمی تواند [illegible] آفتاب [illegible] از مشرق

طالع شده است لیکن [illegible] است که [illegible] بر نظر [illegible] جلوه میکند لیکن [illegible]

[illegible] ببیند که [illegible] و آن نکته [illegible] است [illegible] خلفای [illegible] خود فضیلتی [illegible]

اند [illegible] در آن [illegible] الهی [illegible] سلطان [illegible] خلفای [illegible]

[illegible] النقل و العقل [illegible] حضرت [illegible] رضی الله عنه [illegible] بیان کرد

[illegible] در [illegible] و [illegible] لیکن فضیلت [illegible] الهی [illegible] است و آن [illegible]

خلافت خاصه [illegible] مختلف [illegible] فضیلت [illegible] حضرت [illegible] تعالی [illegible] اصحاب

[illegible] با هم [illegible] حضرت [illegible] این بزرگواران [illegible] با هم [illegible] و دولت [illegible]

[illegible] در دست [illegible] است [illegible] این بوستان [illegible] الامام

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] افضل [illegible] از آنکه [illegible] امت [illegible]

بعد از امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] امت [illegible] فیوض الهی [illegible]

[illegible] لیکن [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

منقلب نشد در صورت عقد او صادق [illegible] فاطمه [illegible] که [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

بگردانیده بود هرچند بدان فتوح باب [illegible] بشر بر وی انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله الآیة روشن شد

اگر کسی این سخن را در [illegible] جمل و صفین [illegible] است [illegible] ازین حرکات [illegible] مفسد [illegible] نشد بلکه سیاست

[illegible] مسلمین و عقد جمعیت ایشان بر روی کار آمد لیکن [illegible] فیض الهی [illegible] آنحضرت

صلی الله علیه وسلم در حق [illegible] لا تقتلهم [illegible] کویم [illegible] تحقیق [illegible] شریعت

[illegible] تشییع اسلام [illegible] اختلاف مسلمین فیما بینهم و کیفیت کفار [illegible] شکست [illegible]

[illegible] مسلمین [illegible] بسبب [illegible] احکام خلیفه ناشی شده است [illegible] آرند و با مسلمانان [illegible]

[illegible] ترکیب آن جماعه فرماید مثل او آنست که طفل [illegible] تا از مرتبه طفلی [illegible]

مرتبه کهولت [illegible] ترقی نماید و مثل ثانی مثل آنکه استادی [illegible] برای مصلحتی مهم [illegible]

[illegible] بر پای [illegible] رسید [illegible] واجب [illegible] بر [illegible] کند و با اصلاح پای خود مشغول

گردد در [illegible] غلط [illegible] و این نکته دقیقه را بر [illegible] آن [illegible] غرض [illegible] آنست که حضرت

مرتضی خلیفه [illegible] شرع خلافت او [illegible] منعقد گشته [illegible] که [illegible] فی الله نبود

[illegible] جمیع [illegible] بلکه [illegible] معصوم [illegible] که فضیلت [illegible] فیض الهی [illegible]

[illegible] و اصلاح خلق [illegible] ظهور [illegible] و این دقیقه [illegible] زبان [illegible]

کوتاه است [illegible] ازان [illegible] و فقهای صحابه [illegible] صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

این نکته را [illegible] اند و در احادیث [illegible] آن نکته [illegible] رفته

از ماثر و مناقب خلفای اربعه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که [illegible] شده است [illegible]

در [illegible] بتواتر رسیده و در صدد مقاله باید دانست که [illegible] فضائل [illegible]

[illegible] و انتقال ازان [illegible] فضایلی که [illegible] انبیاء علیهم السلام [illegible]

رسد با [illegible] خلافت خاصه [illegible] فضائل [illegible] توانند [illegible] متحقق گردد [illegible]

[illegible] تقریب [illegible] بر تقدیم [illegible] نکته اولی در بیان [illegible]

جهت پیغامبری قاعده‌ای بنیاد باید دانست که اصل نبوت پیغامبران اولوالعزم اراده حق سبحانه
و تعالی است بر بندگان خود و تقریب ایشان بخیر و تبعید ایشان از شر و حفظ نظام عالم از ایشان
بشری پیغامبری از میان ایشان برگزیند و اعلای کلمه او و اظهار حجج او وسایل گرداند کما قال سبحانه
هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم الآیة و کما ورد فی الحدیث القدسی انی انا الله
لا اله الا انا ... انما بعثتک لابتلیک وابتلی بک الحدیث ...
قوه ... این شخص است که پیغامبر ... از سایر افراد بشر در هر دو قوه
نفس ناطقه ... قوه عاقله و قوه عامله و الیه الاشارة فی قوله تعالی الله اعلم حیث یجعل رسالته پس ...
که پیغامبر را افضل ... در قوه عاقله نهایه کمال ... باید که بسبب آن وحی از ...
غیب ... ملائکه را مشاهده نماید و واقعات عجیبه بصور مثالیه می بیند و بسوی
این قوه اشاره واقع شده است در حدیث الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزءا من النبوة و همچنین
قوه عامله او ... باید که بسبب آن ... صلاح نصیب او می شود و اجتناب از معاصی و رعایت آداب
طاعات و تدبیر ... و سیاست مدنیه بوجهی ... صورت نه بندد بر وی کار آید و خلق شجاعت
و سخاوت و کفایت ... استقامت قوه عامله حاصل شود و کمال این قوه
... و بسوی این قوه اشاره واقع شده است در حدیث السمت الصالح جزء من خمسة و عشرین
جزءا من اجزاء النبوة و چون هر دو قوه علی الوجه الذی ینبغی مهذب شده و از جانب غیب برای هر یکی مدد
فرود آید در مجاری شخص برکات بسیار بظهور می آید که احصای آن متعذر است اما ... اصول آنها که جامع
آن برکات باشد بگوییم اگر خواهی که بشناسی صفات نبی را فرض کن چهار شخص را در یک تن جمع کرده اند
و تا آن مجموع ... اند پادشاهی که بالطبع الرتبه پادشاه عالم شده باشد نه بر رسم ... پادشاهی که
... مردمان ... بسبب آن ... و انتظامی در میان افراد بشر ...
هر یکی بر جای خود قرار گرفته در میان ایشان ترتیبی مناسب پدید می آید که بسبب آن ترتیب ...
... وحدت مدنیه ... از انواع اهل قلم و سپاهیان و مدبران جیوش و سیاسة

کنندگان

کنندگان برین امر از اعیان و تجار و غیرهم پس اگر اجتماع در ترتیب میان این فرق متحقق می

شد [illegible] که بر ایشان افتاده و بعضی اعیان و افعال از سر نو بدید تحقق کردد و اگر

اشکال [illegible] شده [illegible] که [illegible] ثبات حاصل کردد [illegible] یاد [illegible]

بحث حکمت و عدالت و نهایت ملکات و اعمال در نفوس [illegible] قال الله تعالی والذی الف بین

قلوبهم لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و حکمتی که در حکمت عملی ثابت شده علم اخلاق و

تدبیر منازل و سیاست مدن یک نسبت یافته و بر علم آنها اکتفا نموده بلکه به این صفات تحقق و تخلق در وی

نمایان شده و آثار این صفات عینا ظاهر از وی قرار داده در میان مردم شایع شده که کل انا یترشح بما فیه

قال الله تعالی یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا در قرآن عظیم هرجا ذکر بعثت نبی آمده

آنجا الحکمة مذکور است و معنی مرشدی که در زمره صوفیان نشسته مصدر کرامات [illegible] و خوارق [illegible]

گشته و حقیقت ارشاد حق و [illegible] صحبت حق با [illegible] از [illegible] و نجات [illegible] بعد از آن که سالها جهد

نفس خود بطاعات و ریاضات کرده اند و از مشایخ آنها پی بانتقال آنها بهره [illegible]

کسب نموده چنانکه در مقامات مشایخ ما قدس الله اسرارهم خوانده باشی قال الله تعالی و یزکیهم و یعلمهم الکتاب

والحکمة و تدبیر ملکی که عبارت از خوارق تدبیر الهی شده و واسطه از علوم حقه از منبع العلوم [illegible]

بامرهم و یفعلون ما یؤمرون نقد حال اوست از هر جمله او را به حظیرة القدس کشانیده [illegible]

مجرد [illegible] و قلب او [illegible] عالم ملک و حجابهای عالم ملکوت [illegible] کشته [illegible]

کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون مبعوث شدند در ایام خود کدام چیز اعتبار تمام فرمودند و از آثار آنحضرت

صلی الله علیه وسلم چه چیز در عالم باقی ماند [illegible] ذهن باید کرد از جزئیات حکایات

و از مقدمات بمقاصد انتقال باید نمود باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در زمانی مبعوث شدند که

در عبادت و استعانت شیوه تمام پیدا کرده بود اثبات [illegible] میکردند و عبادت [illegible] را فراموش ساخته بودند

دیگر تعبیها در دین حنیفی که مذهب حضرت ابراهیم علیه السلام داخل شده بود و مانند سباع با یکدیگر [illegible]

و مثل بهائم بر یکدیگر می جهیدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ابطال شرک [illegible] اثبات

[illegible] است معدود و تحریفات را برانداختند و [illegible] بحسب آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

افتاد آن محامد دینی [illegible] نحو محمد و بعثت کامل آنحضرت داد تا آنکه راه دین

[illegible] اسلام از کفر [illegible] گشت و [illegible] شروع کردند آنگاه [illegible]

[illegible] افتاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعثت شد ابتدا [illegible]

[illegible] استقامت فرمود و یاران [illegible] یافته از شرب عشق [illegible] که محمود [illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible] هجرت [illegible] در آن باب [illegible] که زیاده از آن معدود [illegible]

[illegible] همه برکت ایشان [illegible] ایشان قائم تا آنکه [illegible] شد و [illegible]

[illegible] باشند و مطلع [illegible] علمی که بآن آشنا شدند در میان ایشان شایع گشت و [illegible]

در میان [illegible] داشتند تا چه شد همه یکدل و یک زبان بر کلمه حق متفق و هر اضداد آن منکر قال الله تعالی واذکروا

نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فألف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته اخوانا و روز بروز [illegible] شروع علم [illegible]

چه و علم ایمان یعنی ارکان خمسه اسلام و علم احسان یعنی از [illegible] و علم [illegible]

[illegible] اصلاح تدبیر منازل و سیاست مدن [illegible] هر یکی را با وضاع معینه مقید ساختن و علم رقایق

[illegible] اخلاق صالحه و علم فضایل اعمال و [illegible] مناقب کبار امت و علم معاد و علم [illegible] تا آنکه [illegible] رسید

[illegible] الهی [illegible] که شقاوت ازلیه او را از مراتب [illegible] ساخته باشد

و [illegible] افراد بشر [illegible] محمود و یاران او در این باب کوششها بکار بردند تا آنکه [illegible] المحسنات

[illegible] گشتند شکر الله سعیهم و جزی عن هذا النبی الکریم و اعوانه احسن الجزاء و حشرنا معهم و ادخلنا الجنة فی [illegible]

[illegible] فی زمرتهم بفضله و کرمه فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر نکته دوم در بیان آنکه [illegible]

نبی [illegible] چگونه حاصل [illegible] اتمام آنچه نصیب پیغامبر است از نعایم رحمت

الهی [illegible] صورت بندد اما [illegible] که اراده بعثت [illegible] تا بر طریق تواند [illegible]

که اراده الهی متعلق گردد آنکه اتمام کاری که نصیب پیغامبر است و می باید در جریده اعمال پیغامبر ثبت شود

[illegible] بعضی از امت او کنند [illegible] پیغامبر [illegible] فرماید [illegible] کنند [illegible]

تمام

ظاهر گویا بهمان اراده دیگر بار در مقام این عزیز کمال کرده است و الی هذا وقت [illegible] فی قوله تعالی وعد

الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم [illegible] [illegible] استخلاف حضرت [illegible]

[illegible] علیها السلام [illegible] تمام مقاصد این مرتبت [illegible] [illegible] علی [illegible]

[illegible] که کسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

صورت پذیرد [illegible] آنکه بمجرد استماع [illegible] [illegible] مرتب شود گویا [illegible] [illegible] [illegible]

اثر پذیر بوده [illegible] خالص باید [illegible] [illegible] [illegible] از لوازم او [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] تسلیم و رضا و اختیار موافقت و ترک مخالفت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اعتنای [illegible] [illegible] از لوازم [illegible] [illegible] و موافقت

[illegible] قبل از آنکه [illegible] [illegible] کرده [illegible] [illegible] نصیب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آنکه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طبیعی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مثلا آنکه پادشاه [illegible] [illegible] می‌نماید [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اطلاع می‌یابد قبل از آنکه [illegible] [illegible] آن نماید [illegible] [illegible] از لوازم

او آنست که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نماید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و باستنباط [illegible] احکام را از آنجا [illegible] کند و او را [illegible] فی العلم گویند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] در نفس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این عزیز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این عزیز [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] و این مراتب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

... سبب صلاح است و عدالت که از [illegible] اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن [illegible] و خلق [illegible]

... جمیع [illegible] که بسبب آن مجتمع [illegible] مختلف [illegible] نکاره‌ای بین

... میان [illegible] تسلط [illegible] انجام [illegible] لوا انصاف [illegible]

... مقصود [illegible] در هر کوشش [illegible] باب [illegible] صنف عظیم

... [illegible] دست هر شخص [illegible]

... [illegible] از هر یکی [illegible] دست [illegible] دین [illegible]

... [illegible] نظر [illegible] ساخته است گویا برای این کار مخلوق شده [illegible] قبول خلق [illegible]

... لازم [illegible] است [illegible] توان گفت که [illegible] اراده الهی است

... [illegible] در هر علمی [illegible] حالت [illegible] مجلس [illegible] کان [illegible]

... [illegible] مواعظ [illegible] دل [illegible] میگویند که [illegible] صحبت [illegible]

... [illegible] تواند که [illegible] جلیل القدر [illegible]

... [illegible] دارد [illegible] خویش [illegible] اعلا کلمة الله نماید [illegible]

... اسلام [illegible] مسلمان [illegible] دست [illegible] مسلمین [illegible] کرده [illegible]

... [illegible] قدم [illegible] باشد و چون کافران [illegible] بداری [illegible]

... [illegible] که بطرف [illegible] آید [illegible] میگیرد [illegible]

... [illegible] دست [illegible] عزیز [illegible] از [illegible]

... رجال [illegible] برای تمام [illegible] در هر باب [illegible] کرده

... [illegible] قدم باشد [illegible] اموال [illegible] اعلا کلمة الله سازد و [illegible]

... [illegible] روایت [illegible] قرآن و [illegible] حدیث [illegible] نماید و اگر [illegible]

... [illegible] صحابه [illegible] بعض [illegible] اختلافی [illegible] از

... اختلاف [illegible] طریق اجتهاد [illegible] کرده [illegible] تحریف [illegible]

جمیل محکم واسطه شود در میان پیغمبر و امت او بفهم اگر میتوانی فهمید که آنچه آنحضرت فرموده بنا به مکلفین و اتباعها

مرغوبین و آن [illegible] و الذی بعد استدلال بمنزله آینه است که اگر رنگ یا کجی [illegible] ادعا [illegible] صحیح [illegible] شد

مشابه گردد [illegible] سوم در بیان کیفیت توسط علمای دین میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امت او باید

دانست که ما با اولی معلوم است که آنچه یکیم از [illegible] مانند [illegible] مثل اقامت قرآن و ورود

و ادعیه و غیر آن از باب عبادات و همچنین طرق [illegible] مباحات و اقامت حدود و قضا در خصومات [illegible]

هست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] آن معلوم نیست و اینقدر نیز معلوم است بالقطع که ما اینها

را بی واسطه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخذ نکرده ایم و قرآن و حدیث بی واسطه از آنحضرت نشنیده ایم

میان ما و آنحضرت صلی الله علیه وسلم وسایط محقق است [illegible] در آن [illegible] که این وسایط کدام مردم بوده اند

و نیز اینقدر معلوم است که در اوایل [illegible] بکفر و جاهلیت [illegible] بعد ابتدا [illegible] دین اسلام از آنحضرت [illegible]

و تالیفا للقلوب [illegible] که مسابقه [illegible] از اهتمام مسلمین در آفاق و غلبه پادشاهان اسلام در هر قطعه

بر روی کار آمد اول این مسئله و افراد معلوم است [illegible] که وسایط حصول این علوم کیست که در زمان آنحضرت [illegible]

و [illegible] کدام عصر [illegible] بعد [illegible] خاطر را در تفحص این وسایط باید گماشت در اول وسایط و اکثر ایشان

در توسط و اعظم ایشان [illegible] باید شناخت امر [illegible] مشابهه تمام دارد به دیواری که هر خشت [illegible] فانی [illegible]

تمام [illegible] و معتمد است بر وی یا آنکه [illegible] هر قرن [illegible] است ازو

متقدم در کردن اوست که بسبب [illegible] در فکر او [illegible] یکی شیخ خود را میدانند و کتابی میخوانند بعد

سرکرده خود را مثل ابوحنیفه بنسبت حنفیان و شافعی بنسبت شافعیان میابد و همچنین [illegible]

و خواجه نقشبند بنسبت نقشبندیان و خواجه معین الدین چشتی بنسبت چشتیان [illegible] سلاسل این بزرگان منتهی میشود

بجنید بغدادی و معاصران وی و همچنین قراءت [illegible] در قراءت و شیخ ابوالحسن اشعری [illegible] علم کلام [illegible]

و امثال ایشان در تفسیر و محمد بن اسحق در علم سیر [illegible] القیاس [illegible] باید [illegible]

پیدا کرد که اینجا [illegible] علم [illegible] آنچه پراکنده [illegible]

اما هرچه آورده اند از سلف آورده اند آنچه ماخوذ از سلف نیست [illegible]

از قبیل تفسیر و قراءات [illegible] یافتنی لامر جامع در جمع الخیر پراگنده بود بتفحص بعض مردم [illegible] اولی بالاز

[illegible] می‌باید یافت و [illegible] بر کردن علم است [illegible] باید کرد بلکه توسط بانواع [illegible] می‌باید

[illegible] از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و به تفسیر علماء [illegible] بروایت حدیث [illegible] ترغیب [illegible]

[illegible] کردن علم [illegible] مدارس و تعهد [illegible] و [illegible] خاندان [illegible]

[illegible] علم و تشییع [illegible] اقطار [illegible] احکام [illegible] حافظ [illegible] اشتغال

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه [illegible] آسان گردد و آنچه گفته می‌شود [illegible] باشد برای

[illegible] از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتواتر رسید قرآن عظیم است [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم مجموع در مصاحف [illegible] امروز [illegible] سورت [illegible] قصه

[illegible] و [illegible] در دست جماعه متفرقه گذاشته از عالم رفت [illegible] اگر

[illegible] متفرق شوند [illegible] باشند اگر [illegible] عدد را

[illegible] دیگر [illegible] باشد [illegible] رسید از میان [illegible]

آن [illegible] جمع کنند نسخهای بسیار سازد و تصحیح کامل بکار برد [illegible]

[illegible] کرده اند [illegible] بر کردن [illegible] از آن [illegible] شوند [illegible]

[illegible] منتهی است [illegible] تصحیح [illegible] کردن و این جمع

مصاحف [illegible] که [illegible] حافظان [illegible] مطلق [illegible] اول [illegible]

[illegible] مخصوص ساخته [illegible] واقع شد بعد از آن [illegible]

[illegible] مشکل [illegible] گشت [illegible] مردم [illegible] بعد از آن حضرت

[illegible] و غیر آن [illegible] بعد از آن ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود

[illegible] ابن عباس [illegible] قرآن [illegible] مصاحف [illegible]

[illegible] مساعی [illegible] باز قرآن در بعض مواضع که احتمال [illegible]

[illegible] تقریبات [illegible] احتمال [illegible] بعد از [illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible]

حال صحف شده آنرا جانب شرقال نهند دیگران قدم بر قدم وی رفتند تا آنکه تعدد نسخها بسبب تصحیف و تعلیق و

غیر او در اسم راه یافت باعث تغییر یا تصحیف کرد پس هیچ میدانی که معتبر چند حدیث قرآن کدام است آنکه مراد

نزول قرآن است بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم الا تعلیق کرده باشند ما بر حسب آنکه وحی دیگر فرود آمد که

صدیق اکبر حکایة [illegible] بجز [illegible] عایشه یعنی را مراد ارکیه آیا است والموسون [illegible]

فی الدنیا حتی یلقوا الله ولیس [illegible] جاما الا عرفت فتجمع [illegible] حق بجز [illegible] یوم القیمة [illegible]

[illegible] اعلم [illegible] لکلیم [illegible] بالاساسیان [illegible] رفته رفته احتمال بتفصیل انجا میدید

بر انداخته شد فلیعفراز علیم اصل و عمده سرمایه نقیض علم حدیث است در توسط کبرای امت عدمیان آنحضرت

صلی الله علیه وسلم وامت در علم حدیث بجهت همه نوازند یکی آنکه روایت کنند حدیث را به آواز و معتمد

مضمون آنرا استکمال آنکه استخراج نمایند آنرا انتقال آن یعنی در مسئله بازار خلیفه وقت جمع کند صحابه را که

نیست در میان شما که در فلان مسئله از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حدیثی یاد داشته باشد و تکرار این معنا

حدیثی رساند که حاضران مکوش شنوند وصحابیان را خبر رسد تا حامل حدیث شخص شود و اکر مشهور شده

مستبر آکنند از شبهه یا حدیث محل اعتماد کردد چنانکه صدیق اکبر در میراث جده و فاروق اعظم در باب

عزه بجهت فرموده پس آنکه علمای صحابه را در آفاق فرستند و ایشانرا امر نمایند بروایت حدیثها

عمل کنند بر اخبار ایشان چنانکه فاروق اعظم عبد الله بن مسعود را با جمعی بکوفه فرستاد و معقل بن یسار و

عبد الله بن مغفل و عمران بن حصین را به بصره و عباده بن صامت و ابو الدرداء را بشام و معاویه بن ابی [illegible]

کار آن مقام بجهت قطعی بلیغ نوشت که احادیث [illegible] بکار بکنند چهارم آنکه [illegible]

یا حیاط [illegible] آن باب [illegible] پنجم آنکه عمل کنند بر حدیثی مطابق با آن حدیث حکم کنند و عمل [illegible] صحیح

آن روایة باشد در بسیاری از احادیث خوانده اند حتی قال ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر ششم

آنکه حدیثی که روایت بر کتاب [illegible] حدیث ایمان بالقدر و حدیث معراج و حدیث [illegible] [illegible]

ما بر اشاره باین احادیث [illegible] که فلان حدیث و فلان حدیث از اخبار است که ایمان [illegible]

بند آنرا در کتاب الصحیح باید این روایة [illegible] احادیث احادا و تصحیح و تقویة [illegible] [illegible] آنرا [illegible]

فرمودند و این قدر هست مفهوم آنکه مضمون احادیث در خطبه حفظ امت فرمایند تا اصل حدیث تا آن موقوف
علیه شده باشد یا سالها که بعد سخن می‌پرسند و بعد اگر در سقوط علیه حضرت صحیح شد که از شرح حدیث
شود و [illegible] اعظم بشیعت رسید مگر در حسب احادیث این را فهمیدند و همی دانستند که [illegible] فاروق اعظم
حدیث را برای تشویق داده و علما را جمع و ده تعبیر از قرآن عظیم و سنت نظم علوم و اشتغال کرده اجماع
[illegible] و اعظم توسط اکبر [illegible] در میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
کرد و اجتهاد را تعلیم فرماید مسئله‌ها را کند ترتیب [illegible] و ترتیب ساخته هر کتاب تخصیص علم کتاب
[illegible] سنت [illegible] تفصیل [illegible] چنانکه صدیق اکبر و عمر فاروق با تمام وجوه [illegible] و باز اعظم
[illegible] که مسائل مجتهد فیه را بسر حد اجماع رسانیدند تا اختلاف امت بر انداخته شود و جمیع امت را بآن
[illegible] قائم کرد و باز اعظم توسط آنست که در مسائل عبادات و معاملات و [illegible] و قضایا و سیر
مسائل [illegible] را اجتهاد فرماید و جواب [illegible] آفاق منتشر شود و اقاصی و ادانی بآن بیاری ادراک نمایند
و بعد ازان اعظم علوم علم احسان است اعنی آنچه امروز باسم علم سلوک مسمی شود و قوت القلوب و احیاء العلوم
در آن مصنف شده است و اعظم توسط برای امت در میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و میان امت آنست
که [illegible] در زبان [illegible] مردان علوم [illegible] و مقامات و احوال این مردان تسلیم فرماید و ترتیب کنند
تا [illegible] هر آینه آن گروه را در آفاق شهرت گیرد و اقاصی و ادانی ازان مستفیض شوند
چنانکه در [illegible] کتابهای [illegible] از حضرت شیخین معلوم کرده باشی و بعد ازین مراتب علم حکمت است و بیان
[illegible] آن و تدبیر منازل و سیاست مدن و قواعد کلیه این فنون [illegible] تجربه و تعارض
این تفصیل [illegible] چون فکر را در آن خوض فرما که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم یمن یکباره
مفتوح شده بود و بلاد عجم باز در آخر حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه مسیلمه کذاب و اسود عنسی سر
برداشت [illegible] اسلام را [illegible] ساخت و بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] کرد و فتح فارس و روم را بنیاد نهاد بعد از آن توغل در فتح فارس
و روم [illegible] گرفت و تمام [illegible] در عهد [illegible] تحقیق تمام زمین [illegible]

عراق و دو حباشر فارس و دوم و دو بامیش هند و ترک باشند و ترکستان حبا که من فراز آن بیت حضرت فارق
بیان شد سر ... که وقت و دو باز داند که شکست علی و دو پای از دست تصرف ایشان باقی مانده بعد
ما حال کوفته اند ... ترا امری نسبت شد و بدانکه واسطه در طبع او که کدام شخص تجربت از دو سه کس نیز
درست نمود ... میزان آنکه نظر ... از یک نفر روایت ندارند و اخذ نمت ... علما از وی نقل
اند اکثر از علم ... میان ایشان را ... که واسطه در جزئی دیگر ست مثل آنکه اهل عام و ... از قصه
مر بعضی روایت ندارند بازم ... و علما ... میان ایشان یافته میشود پس تحقیق بلوغ آن
پیش از حضرت ... دیگری موجه ست تا ملحوظ این ... میان شد نوبت آن رسید که در مناقب خلفا
شروع کنیم گو ... یا بیعت ما در ... قصه یکدام خصلت ایشان اشاره نمایم ... صدیق اکبر
رضی الله عنه ... آنجمله ... منصب ... که گفته است ... آنکه ... بود
کذا فی الاستیعاب ... از اشراف قریش بود صاحب ... میان ایشان ... که گفته است ...
عشرة من قريش اتصل لهم شرف الجاهلية بشرف الاسلام فكان اليه امر الديات والمغارم ... الاشناق
كانت في الجاهلية وجمعها رؤساء منهم ... قريش ... كانت ... في الجاهلية ومعنى الاشناق آنست که
چون قتلی واقع میشود فتنه در میان قبیله قاتل و مقتول میخاست ابو بکر صدیق تحمل ... آن
را فرو می نشاند و اکثر دیگری کفیل میشد اعتماد نمیکردند و ... یافت محمد ... که گفته کان
ابو بكر رجلا مالفا لقومه محببا سهلا وكان انسب قريش لقريش واعلم قريش بها وبما كان فيها من خير وشر
وكان رجلا تاجرا ذا خلق ومعروف وكان رجال قومه يأتونه ويألفونه ...
وصح في كتاب الحديث تا آنجا که ... در قصه هجرت و ابو بکر شیخ یعرف ... رسول الله صلی الله علیه وسلم
شاب لا یعرف اخرجه البخاري ... و از آنجمله آنست که قوة عاقله و عامله او ... بسی قدر آنکه
... گرد ... چه ... در دست ... زیرا که
و وی آنرا از مصحب ... گرفته و وی بواسطه از جبیر بن مطعم ... از ... حضرت
صلی الله علیه وسلم در قصه ... است و جواب ... قریش ... حضرت صدیق

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم لحسان کیف تهجوهم وانا منهم وکیف تهجو ابا سفیان ابن عمی فقال

[illegible] لاسلنک منهم کما تسل الشعرة من العجین قال له ائت ابا بکر فانه اعلم بانساب القوم منک فکان یمضی

الی ابی بکر [illegible] حدیث اخرجه ابو عمر فی الاستیعاب [illegible] لکن [illegible]

[illegible] کذا فی الاستیعاب [illegible] قال ابو ذویب [illegible] فی قصة سقیفة بنی ساعدة

[illegible] فما خالوا الخطاب [illegible] ابو بکر [illegible] رجالا یطیل الکلام [illegible]

[illegible] تکلم [illegible] الیه ثم تکلم عمر بعده بدون کلامه

[illegible] کذا فی الاستیعاب [illegible] کذا فی الاستیعاب [illegible]

[illegible] عن الزهری انه قال من فضل ابی بکر انه لم یشک فی الله ساعة قط مذکور فی الصواعق [illegible]

[illegible] قریش گفت ان ابا بکر لا یخرج مثله ولا یخرج [illegible] المعدوم ویصل الرحم

[illegible] ویقری الضیف ویعین علی نوائب الحق [illegible] حضرت خدیجه اند صفات آنحضرت صلی الله علیه

وسلم [illegible] قریش [illegible] نتوانست [illegible] لذا اسلام آنحضرت [illegible]

علیه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب شام همراه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] ابو بکر بلالا [illegible] الراهب [illegible]

[illegible] بعضی یاران که [illegible] صدیق اکبر [illegible]

[illegible] بلال [illegible] اسلام [illegible] افتاده اند فقیر میگوید [illegible] قصه [illegible]

[illegible] اند [illegible] شنیده اند [illegible] دران وقت بلال [illegible]

[illegible] صدیق [illegible] همراه گرفته باشد بلکه این احتمال [illegible]

[illegible] حضرت صدیق [illegible]

[illegible] صدیق با آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] قال [illegible] ابو بکر [illegible] حتی [illegible]

[illegible] مسلمان شد [illegible]

اسلام فضلای قوم ساده [illegible] ابوبکر و علی او بعضی اختلاف [illegible] جانب [illegible] قائم گردیده اند و

اتفاق جمع حاضر [illegible] آنکه [illegible] احوال [illegible] کسی بر حقیقت صدیق بیعت کردند [illegible] از وی کسی [illegible]

در [illegible] نکته [illegible] اسلام [illegible] شده است که [illegible]

[illegible] جانب [illegible] قلوب [illegible] اسلام و [illegible] الله [illegible]

[illegible] شده بود و [illegible] در میان ایشان که [illegible]

خود کنند [illegible] بیعت [illegible] حضرت صدیق [illegible]

اختلاف واقع شده باشد و از آنجاست که سبب اسلام حضرت صدیق [illegible] چند [illegible] یکی آنکه وی

رضی الله عنه گفته است که رفته بودم در ایام جاهلیت [illegible] به زیر سایه درختی نشسته بودم ناگاه دیدم که شاخی از آن [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] رسید [illegible] این چه خواهد بود [illegible] از آن [illegible]

رسید که پیغمبری در فلان وقت بیرون خواهد آمد [illegible]

[illegible] گفت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب [illegible] گفتم وی صاحب [illegible]

[illegible] از آن درخت [illegible] که [illegible] مبعوث شده [illegible] بشارت [illegible] مبعوث [illegible]

[illegible] که [illegible] آمد [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و سلم [illegible] ابوبکر [illegible]

[illegible] رسول [illegible] گفتم اشهد ان [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] گفته است که [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم [illegible]

[illegible] از آن [illegible]

[illegible] خواب [illegible]

گفت [illegible] اعتباری ندارد [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

خدای تعالی در میان شما پیغمبری [illegible] خواهد [illegible] وفات [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا باسلام خواند گفتم هر پیغمبری را دلیلی بوده است

بر نبوت او [illegible] دلیل تو چیست گفت دلیل [illegible] آن شیخ [illegible] که در یمن [illegible] گفت کدام شیخ [illegible]

[illegible] گفتم مرا که خبر کرد [illegible] گفتم [illegible] دلیلی [illegible]

[illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد انک عبده و رسوله [illegible] رسول الله [illegible] فرح

[illegible] باسلام دعوت [illegible] که [illegible] نعمت [illegible] دیگر ابوبکر [illegible] دعوت [illegible]

[illegible] رضی الله عنه و این قصه ها در کتب [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] میکند [illegible] عقلی [illegible] نقلی [illegible] و از آنجمله آنست که قریب باسلام حضرت صدیق

[illegible] قریب [illegible] اسلام [illegible] حضرت صدیق در ترغیب [illegible] قال ابن اسحاق فلما اسلم ابوبکر اظهر

اسلامه ودعا الی الله والی رسوله صلی الله علیه وسلم وکان ابوبکر رجلا مألفا لقومه محببا سهلا [illegible]

[illegible] فاسلم بدعائه فیما بلغنی عثمان بن عفان والزبیر بن العوام [illegible]

[illegible] سعد بن ابی وقاص وطلحة بن عبید الله فجاء بهم الی رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] پس باید [illegible] که این جماعه [illegible] قریش [illegible] بعضی از [illegible] قریش [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] سوره [illegible]

[illegible] سعد و عبد الرحمن [illegible] بنی زهره و طلحه [illegible] بنی تیم بن مرة

[illegible] ابن اسحاق [illegible] دیگران ذکر [illegible] کثیر [illegible] و از آنجمله آنست که در ابتدای اسلام

برای تقویت اسلام و ترفیه مسلمین [illegible] خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صرف کرد [illegible]

ابوبکر [illegible] اربعین الفا انفقها کلها علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وفی سبیل الله

[illegible] قصه [illegible] که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آخر ایام [illegible] فرمودند [illegible]

ابابکر [illegible] وقال ما لاحد عندنا ید الا قد کافیناه ما خلا ابابکر فان له عندنا یدا

یکافیه [illegible] وما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر [illegible] و از آنجمله آنست که [illegible]

[illegible] که در تصدیق و توحید قدم راسخ داشتند و موالی [illegible]

کرده اند و بیان ذلک فی الاستیعاب فیما قیل ابوبکر بعد ما کانوا یعذبون فی الله منهم بلال و عامر بن فهیره محمد بن
اسحاق نیز این را روایت کرده از عایشه در آنکه گفت که ابوقحافه پدر ابوبکر آزاد کردن این ضعفا را ملامت کرد
ابوبکر جواب داد انما ارید ما ارید پس بعض مفسرین گفته اند که نازل شد این آیات فاما من اعطی و اتقی الی آخره و اما
اسلم و اتقی و صدق بالحسنی الآیه و محمد بن اسحاق در قصه عذاب المشرکین علی المستضعفین این را ذکر نیز
نوشته و اسماء این فریق بیان کرده و اما آنکه آنست که چون نازل شد فاصدع بما تؤمر آنحضرت صلی الله علیه
و سلم خواستند که در جماعه قریش اعلان اظهار نمودند [illegible] مال حضرت باید حضرت صدیق اکبر نمود که تعصب قریش
بمرتبه ایست که مجرد استماع این کلمات بنا بر اظهار بیرون آیند این را چون باید گذاشت بعد از آن با امر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم خطبه عجیبه خواند و کفار را بسبب ایذا ها کردند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از دست
آنها خلاصی یافت و این قصه در سیاق قصه طلوع مرحضه مذکور است و این جا وی عرض کرده که مشهور خوب
شد و خوانده این قصه با عبارات عشق را شرح سیدیم و ازین گفتار ظاهرست که چند دفعه قریش با
... صلی الله علیه و سلم مبادرت نمودند و حضرت صدیق هر دفعه جان خود را وقایه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ساخته
از آن قصه بعض را روایت نموده سیم عن عروه بن الزبیر قال سالت عبد الله بن عمرو عن اشد ما صنع المشرکون برسول

الله صلی الله علیه و سلم قال رایت عقبه بن ابی معیط جاء الی النبی صلی الله علیه و سلم و هو یصلی
فوضع رداءه فی عنقه فخنقه به خنقا شدیدا فجاء ابوبکر رضی الله عنه حتی دفعه عنه فقال اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و قد
جاءکم بالبینات من ربکم اخرجه البخاری و عن انس قال لقد ضربوا رسول الله صلی الله علیه و سلم
حتی غشی علیه فقام ابوبکر فجعل ینادی و یقول اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله قالوا من هذا قالوا هذا ابن ابی
قحافه المجنون و عن اسماء بنت ابی بکر انهم قالوا لها ما اشد ما رایت المشرکین بلغوا من رسول الله قالت کان المشرکون
قعودا فی المسجد الحرام فتذاکروا رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما یقول فی الهتهم
فبینما هم کذلک اذ دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم المسجد فقاموا الیه و کانوا اذا سالوه عن شیء
فی الهتهم صدقهم فقالوا الست تقول کذا و کذا قال بلی فتشبثوا به باجمعهم فاتی الصریخ الی ابی بکر فقیل له ادرک صاحبک فخرج ابوبکر حتی
دخل المسجد فوجد رسول الله صلی الله علیه و سلم و الناس مجتمعون علیه فقال ویلکم اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله

الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم قالت فلهوا عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم و اقبلوا علی ابی بکر یضربونه حتی

خرج الی مجلسه [illegible] پس [illegible] الا [illegible] تبارکت یا ذا الجلال والاکرام تا [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز میکرد [illegible] مبارک آنحضرت

[illegible] آنحضرت [illegible] ابو بکر صدیق [illegible] اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله

[illegible] دیگر [illegible] آنحضرت [illegible] پس [illegible] ابو بکر [illegible]

[illegible] اسما [illegible] مشرکان [illegible] در مسجد حرام [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

وسلم [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم

[illegible] مشرکان بطرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] حالانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] گفت [illegible] پس گفتند [illegible] الله [illegible]

[illegible] گفتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] ابو بکر صدیق

[illegible] پس [illegible] حضرت صدیق تا آنکه داخل مسجد حرام [illegible] آنحضرت صلی الله

علیه وسلم [illegible] جمع آمده [illegible] پس [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

[illegible] ابو بکر صدیق [illegible] پس بازگشت حضرت صدیق [illegible]

[illegible] تبارکت یا ذا الجلال والاکرام [illegible]

[illegible] از آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] صدیق [illegible]

[illegible]

[illegible] قریش برای ایذای آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع شدند و صحیفه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] ابو طالب [illegible]

[illegible] فی سیرة ابن اسحق [illegible] حضرت صدیق [illegible] مسجد [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] قریش [illegible] تا آنکه [illegible] ابن الدغنة [illegible]

علی دست فارس رسید و عهد گرفت برای ایشان تا اگر غلبه دیگر بر او وارد شد و هو ابن عشر دارد کرد الی آخره

الیک جواب آن و اصحی بجوابه ابتدا سبحانه با خلاق اسلام دو جهه قراءة قرآن مشهوره اخرجه البخاری فی حدیث طویل

عن عائشة و از آنجمله که حضرت صدیق بجهت اعلاء کلمة الله در غلبه فارس بر روم مراهنه کرده عن ابن عباس قال

کان المسلمون یحبون ان یظهر الروم علی فارس لانهم اهل الکتاب وکان المشرکون یحبون ان یظهر فارس علی الروم

لانهم اهل الاوثان فذکروا ذلک لابی بکر فذکره ابو بکر للنبی صلی الله علیه وسلم فقال النبی

صلی الله علیه اما انهم سیغلبون فذکره ابو بکر لهم فقالوا اجعل بیننا وبینک اجلا فان ظهرنا کان لنا کذا وکذا

وان ظهرتم کان لکم کذا وکذا فجعل بینهم اجل خمس سنین فلم یظهروا فذکر ذلک ابو بکر للنبی صلی الله علیه وسلم فقال الا

جعلته دون العشرة قال فظهرت الروم بعد ذلک فذلک قوله الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم

سیغلبون قال فغلبت الروم ثم غلبت بعد قال لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله قال سفیان

وسمعت انهم ظهروا علیهم یوم بدر اخرجه الحاکم و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا در مکه بود هر روز

بخانه حضرت صدیق آمد در صحیح موجود عن عائشة قالت لم اعقل ابوی قط الا وهما یدینان الدین

ولم یمر علینا یوم الا یاتینا فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم طرفی النهار بکرة وعشیة اخرجه البخاری فی قصة

الهجرة و از آنجمله آنست که چون حضرت خدیجه رضی الله عنها متوفی شد حضرت صدیق حضرت [illegible]

حضرت صلی الله علیه وسلم اندوه دید آن را بالتماس نکاح [illegible]

عروة قال لما ماتت خدیجة حزن علیها النبی صلی الله علیه وسلم فاتاه ابو بکر [illegible] فقال یا رسول الله [illegible]

[illegible] حزنک ان فی هذه مثلا من خدیجة ثم ذکر [illegible] فکان رسول الله صلی الله

الحدیث اخرجه الحاکم وعن عائشة قالت قدمنا المدینة فذکر الحدیث الی ان قال

ما منعک ان تبنی باهلک فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصداق فاعطاه ابو بکر [illegible]

[illegible] فبنی بی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیتی هذا

قال المستغفری [illegible] و از آنجمله آنست که چون معراج متحقق گشت اول کسیکه بآن تصدیق نمود صدیق [illegible]

قالت لما اسری بالنبی صلی الله علیه وسلم الی المسجد الاقصی اصبح یتحدث الناس بذلک فارتد ناس ممن کانوا آمنوا به

و صدقته وسعوا بذلک الی ابی بکر فذکرت الحدیث الی ان قالت فقال ابو بکر انی لاصدقه فیما هو ابعد من ذلک

اصدقه بخبر السماء فی غدوة او روحة فلذلک سمی ابو بکر الصدیق اخرجه الحاکم وفی الاستیعاب نحوه و دیگر از آنجمله

آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در معراج خود را بر اهل سموات عرض کردند تا کدام یک را ایمان و محبت

بیشتر [illegible] صدیق اکبر در مرتبه رفیق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و متصل [illegible] جمال الوهیت قدر یافته

[illegible] در روایة حضرت [illegible] مذکور است و از آنجمله آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم هجرت فرمود

[illegible] صدیق رفیق آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود [illegible] اندک [illegible]

که [illegible] این آیت [illegible] ثانی اثنین اذ هما فی الغار و آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

الی دار الهجرة [illegible] مسلمین [illegible] این قصه بطولها در بخاری مذکور است و از آنجمله

آنست که چون غزوه بدر واقع شد و آن اول فتح اسلام بود و فضیلت او بر جمیع [illegible] حضرت

[illegible] شهید [illegible] و فضیلت [illegible] ثانی آنحضرت

صلی الله علیه وسلم [illegible] دیگر آنکه الهام عظیم از جانب غیب [illegible] آنحضرت صلی الله

[illegible] عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم یوم بدر اللهم انی انشدک عهدک

و وعدک [illegible] ان شئت لم تعبد فاخذ ابو بکر بیده فقال حسبک فخرج و هو یقول سیهزم الجمع و یولون الدبر

البخاری [illegible] نزدیک فقیر آنست که ابو بکر صدیق ملهم شد بآنکه دعا باجابت مقرون گشت و این

[illegible] الهام صحابه [illegible] الهام ایشان [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن وجه که چون ایشان ملهم شدند [illegible]

[illegible] دریافت که این خاطر از جانب [illegible]

[illegible] از آن رؤیا عبد الله بن زید [illegible] فاروق [illegible]

صحابه [illegible] الی غیر ذلک [illegible] دیگر آنکه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه

[illegible] لشکر صدیق [illegible] میکائیل [illegible]

[illegible] علی رضی الله عنه قال [illegible] من قلیب بدر اذ جاءت ریح شدیدة لم ار مثلها قط ثم [illegible]

ثم جاءت

ثم عصابة شديدة لم ار مثلها قط الا التي كانت قبلها فكانت الريح الاولى جبرئيل نزل في الف
من الملائكة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت الريح الثانية ميكائيل نزل في الف من الملائكة
عن يمين رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان ابو بكر عن يمينه وكانت الريح الثالثة اسرافيل نزل في الف من الملائكة
عن ميسرة رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا في الميسرة فلما هزم الله تعالى اعداءه حملني رسول الله صلى الله عليه وسلم على
فرسه فجرت بي فوقعت على عقبي فدعوت الله فامسكني فلما استويت عليها طعنت بيدي هذه في القوم
حتى اختضب هذا مني دما واشار الى ابطه اخرجه الحاكم و دیگر آنکه چون اسیران بدر آمدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشاوره
کردند با صحابه و مشوره حضرت صدیق را اعتبار فرمودند و ایشان را بحضرت عیسی تشبیه دادند و در آن فضیلت حضرت
فاروق ثابت شد عن عبد الله بن مسعود قال لما كان يوم بدر قال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تقولون في هؤلاء
الاسارى فقال عبد الله بن رواحة انت في واد كثير الحطب فاضرم نارا ثم القهم فيها فقال العباس رضي الله عنه
قطع الله رحمك فقال عمر رضي الله عنه قادتهم ورؤساؤهم فاتوك وكذبوك فاضرب اعناقهم فقال ابو بكر
عشيرتك وقومك ثم دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما تقولون في هؤلاء ان مثل هؤلاء كمثل اخوة لهم
كانوا من قبلهم قال نوح رب لا تذر على الارض من الكافرين ديارا وقال موسى ربنا اطمس على اموالهم واشدد
على قلوبهم الاية وقال ابراهيم فمن تبعني فانه مني ومن عصاني فانك غفور رحيم وقال عيسى ان تعذبهم فانهم
عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم وانتم قوم بكم عيلة فلا ينفلتن احد منهم الا بفداء او ضربة
عنق اخرجه الحاكم و از آنجمله آنست که چون غزوه احد واقع شد نصیب حضرت [illegible] فضائل [illegible] گشت
[illegible] بنا آنکه حضرت صدیق نهایت سعی در کشف بلای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجا آورد قال ابن اسحق فلما عرفوا المسلمون
رسول الله صلى الله عليه وسلم نهضوا به ونهض معهم نحو الشعب معه ابو بكر الصديق وعمر بن الخطاب وعلي بن ابي طالب وطلحة
بن عبيد الله والزبير بن العوام والحارث بن الصمة رضوان الله عليهم ورهط من المسلمين [illegible] قال ابو بكر الصديق
[illegible] عنه [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم احد كنت اول من فاء فبصرت رجلا من بعيد الا رجل قد اكتنفه
من خلفي يريد رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا هو ابو عبيدة بن الجراح الحديث اخرجه الحاكم [illegible] بجا
فرار نشد بلکه متفرق شدند از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب درآمدن فوج کفار [illegible] علیهم

و منها آنکه معلوم شد که کفار قریش از بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از میان صحابه بیکر نمیشناختند غیر حضرت صدیق
نشناختند چنانچه ابوسفیان در غزوه احد بعد از آنکه آنحضرت را بهمین کس بانام برد زیرا که از جمله یک کس
... بود ... ابوسفیان فقال أفي القوم محمد فقال لا تجيبوه فقال أفي القوم ابن أبي قحافة
فقال لا تجيبوه فقال أفي القوم ابن الخطاب فقال إن هؤلاء قتلوا فلو كانوا أحياء لأجابوا فلم يملك عمر نفسه فقال
كذبت يا عدو الله ... أخرجه البخاري و دیگر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... کفار بود
... حضرت صدیق ... في قوله تعالى الذين استجابوا لله والرسول الآية قالت
لعروة ... كان أبواك منهم الزبير وأبو بكر لما أصاب نبي الله صلى الله عليه وسلم ما أصاب يوم أحد وانصرف
عنه المشركون خاف أن يرجعوا فقال من يذهب في أثرهم فانتدب منهم سبعون رجلا كان فيهم أبو بكر والزبير أخرجه
البخاري و دیگر آنکه در غزوه خندق جانبی از لشکر بدست حضرت صدیق دادند و محافظت آن جانب
مفوض گشت و الآن مسجد صدیق نزدیک خندق موجود است ... بجهت تحقیق موضع نزول حضرت صدیق
در غزوه خندق دیگر از آنجمله آنست که در غزوه مریسیع قصه عائشه رضی الله عنها ... شد و منافقان ... چیزی
گفتند و کسانی ... و بعض ... از براءة صدیقه توقف کردند و معاتب شدند
حضرت صدیق ... در این واقعه فضایل ... حجت ... آنکه در آن واقعه مؤمنان را از ...
كان ... رضي الله عنها في قصة الإفك فتشهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال أما بعد
يا عائشة إنه بلغني عنك كذا وكذا فإن كنت بريئة فسيبرئك الله وإن كنت ألممت بذنب فاستغفري الله وتوبي
إليه فإن العبد إذا اعترف ثم تاب تاب الله عليه قالت فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم مقالته قلص دمعي
حتى ما أحس منه قطرة فقلت لأبي أجب عني رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أبي والله ما أدري ما أقول لرسول
الله صلى الله عليه وسلم أخرجه البخاري و دیگر آنکه چون براءة صدیقه ... از آسمان نازل شد حضرت صدیق ... اکبر
... مبرؤون مما يقولون ... معاذ الله ... عقیق ...
... حضرت صدیق ... در مثل این امور صاحب ... ملامت و
... دیگر آنکه حضرت صدیق بر مسطح بن اثاثه انفاق میکرد ... ترک ... انفاق

دیگر

دست باز داشت در حق او آیه نازل شد ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة ان یؤتوا اولی القربی قالت قال ابوبکر
الصدیق وکان ینفق علی مسطح بن اثاثة لقرابته منه وفقره والله لا انفق علی مسطح شیئا ابدا بعد الذی قال
لعائشة قال فانزل الله عز وجل ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة الی غفور رحیم قال ابوبکر الصدیق بلی والله انی
احب ان یغفر الله لی فرجع الی مسطح النفقة التی کان ینفق علیه قال والله لا انزعها منه ابدا اخرجه البخاری قال ابن
عباس قال الله تعالی لابی بکر قد جعلت فیک یا ابابکر الفضل والمعرفة بالله وصلة الرحم وجعلت عندک السعة فتعطف
علی مسطح فله قرابة وله هجرة وله مسکنة ذکره الواحدی فی الوسیط از انجمله آنست که چون صلح حدیبیه پیش آمد
از صدیق اکبر مآثر جمیله ظاهر گشت در فضل او پایه او تا آن روز بالا شد یعنی آنکه صدیق اکبر در مذاکره [illegible]
کار فرمای صلاح شد و در تمام [illegible] او تا قوه مسلمین در جهان ظاهر گردد و در آخر کار فائده این صلح با فی الاول
واضح گشت که عمده [illegible] بیش علی اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نظر آنحضرت پنهان بود و آن سبب
شد فی قصة الحدیبیة قال عروة [illegible] یعنی ارأیت ان استأصلت امر قومک هل سمعت باحد من العرب اجتاح اهله
قبلک وان تکن الاخری فانی والله لاری وجوها وانی لاری اشوابا من الناس خلیقا ان یفروا ویدعوک
فقال له ابوبکر امصص ببظر اللات انحن نفر عنه وندعه فقال من ذا قالوا ابوبکر قال اما والذی
[illegible] کانت لک عندی لم اجزک بها لاجبتک از انجمله آنکه چون حضرت فاروق را در [illegible] حرکت
از حضرت صدیق در جواب [illegible] قدم بر قدم آنحضرت رفت واز اینجا دانسته شد که حضرت صدیق را [illegible]
نسبت بود و علوم [illegible] صلی الله علیه وسلم در نفس وی رضی الله عنه [illegible] منطبع شد قال عمر بن الخطاب
فاتیت نبی الله صلی الله علیه وسلم فقلت الست نبی الله حقا قال بلی قلت السنا علی الحق وعدونا علی الباطل
قال بلی قلت فلم نعطی الدنیة فی دیننا اذا قال انی رسول الله ولست اعصیه وهو ناصری قلت اولیس کنت تحدثنا
انا سنأتی البیت فنطوف به قال بلی فاخبرتک انا نأتیه العام قلت لا قال فانک آتیه ومطوف به قال
فاتیت ابابکر فقلت یا ابابکر الیس هذا نبی الله حقا قال بلی قلت السنا علی الحق وعدونا علی الباطل قال بلی قلت
فلم نعطی الدنیة فی دیننا اذا قال ایها الرجل انه رسول الله صلی الله علیه وسلم ولیس یعصی ربه
وهو ناصره فاستمسک بغرزه فوالله انه علی الحق قلت الیس کان یحدثنا انا سنأتی البیت فنطوف به قال بلی افاخبرک انک تأتیه

الطعام فقلت لا قال فانك تشبه مطرف ... قال عمر فعلت لذلك قال الا اخرجه البخاري ديگر آنكه در اجتناب ...
... نشست مشهور بمباركي آمد آخر با ... مشهور ... حضرت صديق واقع شد في قصة الحديبية انه صلى الله عليه وسلم
... فيه عزوة ... النبي صلى الله عليه وسلم حتى كان بغدير الاشطاط اتاه عينه قال ان قريشا جمعوا لك جموعا وقد
جمعوا لك الاحابيش وهم مقاتلوك وصادوك عن البيت ومانعوك فقال اشيروا ايها الناس علي اترون ان اميل الى عيالهم
... الذين يريدون ان يصدونا عن البيت ... فان ياتونا كان الله قد قطع عينا من المشركين والا تركناهم
... فقال ابو بكر يا رسول الله خرجت عامدا لهذا البيت لا تريد قتل احد ولا حرب احد فتوجه له فمن صدنا عنه
قاتلناه قال امضوا على اسم الله اخرجه البخاري آنكه چون غزوه خيبر واقع شد حضرت صديق را امير
... ساختند ... آنحضرت صلى الله عليه وسلم در خلفا كه نصب بر منظر الامارة معامله ميكردند حضرت صديق را مسلم
نشر ... آوردند فضيلت ... عن سلمة بن الاكوع قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر
الى بعض حصون خيبر ... اخرجه الحاكم ... سريه بني فزاره حضرت صديق را امير
ساختند عن سلمة بن الاكوع قال امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر رضي الله عنه فغزونا ناسا من بني فزارة ...
رضي الله عنه عرسنا فلما صلينا الصبح امرنا ابو بكر رضي الله عنه فشننا الغارة قال فوردنا الماء
فقتلنا ... فانظر الى عنق من الناس وفيهم الذراري والنساء فخشيت ان يسبقوني الى الجبل فطرحت سهما
بينهم وبين الجبل فلما راوا السهم وقفوا فجئت بهم اسوقهم الى ابي بكر رضي الله عنه وفيهم امراة من بني فزارة عليها
قشع من الادم معها ابنة لها من احسن العرب قال فنفلني ابو بكر رضي الله عنه ابنتها قال فقدمت المدينة فلقيني
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت والله يا رسول الله ما كشفت لها ثوبا وهي لك يا رسول الله فبعث بها رسول
الله صلى الله عليه وسلم الى مكة ففادى بها اسارى من المسلمين كانوا في ايدي المشركين ... اخرجه ...
آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى ملوك آفاق نامها نوشتند و همه را بر ... الله ... رسل ... و ...
حضرت صديق ... را بجاى رسالت منسوب آنحضرت صلى الله عليه وسلم تعظيم ... اين دو بزرگ ... را ...
... اشعر ... فضيلت ... را ... عن حذيفة بن اليمان رضي الله عنهما قال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد هممت ان ابعث الى الآفاق رجالا يعلمون الناس السنن والفرائض كما بعث عيسى

... بابي ...

بن حرام الحوار یا بن خیار [illegible] الی بکر و عمر قال انه لا غنا بی عنهما انهما من الدین کالسمع والبصر رواه الحاکم

و از آنجمله آنست که حضرت صدیق و عمر [illegible] اهل مسلمین تشبیه [illegible] با آنحضرت صلی الله علیه وسلم مساوی میکردند آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بجهت [illegible] البیان [illegible] سعید و ابن عباس فی قوله تعالی وشاورهم فی الامر قال انزلت فی

عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] عند ابی بکر السکینة فی الارض [illegible] امور المسلمین [illegible]

وعن عبد الرحمن بن غنم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر و عمر لو اجتمعتما فی مشورة ما خالفتکما اخرجه

احمد و از آنجمله آنست که چون از ازواج طاهرات غیرت کردند و سوره تحریم نازل شد حضرت صدیق و فاروق

[illegible] الیه [illegible] و صالح المؤمنین [illegible] عنه الی الامة قال فی قوله تعالی فان الله هو مولیه وجبریل و صالح المؤمنین

ابو بکر و عمر اخرجه الحاکم و [illegible] بحدیث [illegible] ابو بکر علی النبی صلی الله علیه وسلم و سمع صوت [illegible]

علی [illegible] و قال الا اراک ترفعین صوتک علی رسول الله صلی الله علیه وسلم الحدیث اخرجه ابو داود [illegible]

جمله آنست که حضرت صدیق [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

و صدیق اکبر مذکور است قال ابوبکر لم یمنعنی ان ارجع الیک الا انی کنت علمت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

ذکرها فلم اکن لافشی سر رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه البخاری و از آنجمله آنست که حضرت صدیق [illegible]

سبقت میکرد در عقد برادرانه عبد الله بن مسعود و حضرت فاروق گفته است ان فعلت [illegible]

کبیره [illegible] تا آنکه [illegible] در میان صحابه و از آنجمله آنست که چون [illegible]

در مسجد [illegible] مردمان از مسجد متفرق شد در پی کاروان رفتند حضرت [illegible] الجمع [illegible]

بینا النبی صلی الله علیه وسلم یخطب یوم الجمعة قائما اذ قدمت عیر المدینة فابتدرها اصحاب رسول الله صلی الله علیه

وسلم حتی لم یبق منهم الا اثنا عشر رجلا فیهم ابوبکر و عمر اخرجه الترمذی و از آنجمله آنست که چون [illegible] مهیا شد حضرت

صدیق را در آن وقعه [illegible] که یکی انگشت از وقعه [illegible]

[illegible] از جهت وجاهت عظمی که حضرت صدیق را در میان [illegible] حاصل بود

[illegible] میگرفتند [illegible] ابن اسحاق ثم خرج ابو سفیان حتی اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فکلمه فلم یرد [illegible]

ثم ذهب الی ابی بکر رضی الله عنه فکلمه ان یکلم رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ما انا بفاعل [illegible]

رضي الله عنه فقال ما اشبعكم عند رسول الله صلى الله عليه وسلم واعلمكم به الا الله فجابوكم دیگر آنکه
نعت گویان شعرا بمدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب حضرت صدیق متوجه شده فرمودند کیف قال حسان عن
ابن عمر رضي الله عنهما قال لما دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الفتح رأى النساء يلطمن وجوه الخيل بالخمر
فتبسم الى ابي بكر رضي الله عنه فقال يا ابا بكر كيف قال حسان بن ثابت فانشده ابو بكر رضي الله عنه
عدمت بنيتي ان لم تروها تثير النقع موعدها كداء ينازعن الاعنة مصغيات يلطمهن بالخمر النساء فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم ادخلوها من حيث قال حسان اخرجه الحاكم و دیگر آنکه پدر حضرت صدیق اکبر از [illegible]
اسلام [illegible] فضیلت آنکه چهار پشت آنحضرت را دیده باشند و مسلمان شده غیر صدیق را میسر
[illegible] قالت لما دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة ودخل المسجد اتى ابو بكر رضي الله عنه بابيه يقوده فلما رآه
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هلا تركت الشيخ في بيته حتى اكون انا آتيه فيه قال ابو بكر رضي الله عنه يا رسول الله
هو احق ان يمشي اليك من ان تمشي انت اليه فاجلسه بين يديه ثم [illegible] قال له اسلم فاسلم الحديث وقال علي
بن ابي طالب نزلت هذه الآية في ابي بكر يعني قوله تعالى حتى اذا بلغ اشده وبلغ اربعين سنة اسلم ابواه جميعا ولم يجتمع
لاحد من الصحابة المهاجرين ابواه غيره [illegible] الله بهما ولزم ذلك من بعده اخرجه الواحدي وعن موسى
بن عقبة لم يدرك اربعة النبي صلى الله عليه وسلم الا هؤلاء ابو قحافة وابو بكر وابنه عبد الرحمن وابو عتيق
بن عبد الرحمن بن ابي بكر اخرجه الواحدي و از آنجمله آنست که در قصه حنین و قضیه ابی قتاده مشوره [illegible]
تصویب [illegible] عن ابي قتادة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اقام بينة على قتيل قتله فله سلبه فقمت
لالتمس بينة على قتيل فلم ار احدا يشهد لي فجلست ثم بدا لي فذكرت امره لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال
رجل من جلسائه سلاح هذا القتيل الذي يذكر عندي فارضه منه فقال ابو بكر كلا لا يعطه اصيبغ من قريش ويدع
اسدا من اسد الله يقاتل عن الله ورسوله قال فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فاداه الي فاشتريت منه خرافا
فكان اول مال تأثلته اخرجه البخاري و از آنجمله آنست که در غزوه طائف [illegible] بصیغه [illegible]
[illegible] آنکه پسر حضرت صدیق [illegible] تیر مجروح شد و آخر حال بهمان جراحت [illegible] بسعادت [illegible]
[illegible] ابي بكر [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] فما نقص عليه فما

... ودیگر آنکه بازگشت از محاصره حصن طائف بغیر فتح باشاره رؤیا وتعبیر صدیق رضی الله عنه

قال محمد بن اسحق وقد بلغني ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لابي بكر الصديق رضي الله عنه وهو محاصر ثقيفا

يا ابا بكر اني رايت اني اهديت لي قعبة مملوءة زبدا فنقرها ديك فهراق ما فيها فقال ابو بكر ما اظن ان تدرك

منهم يومك هذا ما تريد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا لا ارى ذلك واز آن جمله آنست که چون غزوه تبوک

واقع شد حضرت صدیق را دران ... بسیار ... اتفاق ...

عن اسلم قال سمعت عمر بن الخطاب يقول امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نتصدق فوافق ذلك عندي مالا فقلت

اليوم اسبق ابا بكر ان سبقته يوما قال فجئت بنصف مالي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ابقيت لاهلك

قلت مثله واتى ابو بكر بكل ما عنده فقال يا ابا بكر ما ابقيت لاهلك فقال ابقيت لهم الله ورسوله قلت لا اسابقك

الى شي ابدا اخرجه الترمذي ودیگر آنکه در غزوه ... اکبر ... امامت لشکر ...

... ودیگر آنکه ... صلی الله علیه وسلم ... بعد از لشکر ...

الحالات بر زبان مبارک آنحضرت رفت که اگر لشکر فرمان سرداری صدیق وفاروق کنند راه یابند

اخرجه مسلم وقصه آن طولی دارد واز آن جمله آنست که در سال نهم آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت

صدیق را امیر حج فرمود واول کسی است که در اسلام امیر الحج شد وآنجا علامتی عظیم افتاد ... گویند

در سال ... حضرت مرتضی رضی الله عنه عزل ابوبکر صدیق نمود وتحقیق آنست که امیر الحج ابوبکر صدیق بود و ابلاغ

براءة بحوالی حضرت مرتضی عن محمد بن علي انه لما نزلت براءة على رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد كان بعث

ابا بكر الصديق رضي الله عنه ليقيم للناس الحج قيل له يا رسول الله لو بعثت بها الى ابي بكر فقال لا يؤدي عني

رجل من اهل بيتي ثم دعا علي بن ابي طالب رضي الله عنه فقال اخرج بهذه القصة من صدر براءة واذن

في الناس يوم النحر اذا اجتمعوا بمنى انه لا يدخل الجنة كافر ولا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان

ومن كان له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد فهو له الى مدته فخرج علي بن ابي طالب رضي الله عنه على ناقة رسول

الله صلى الله عليه وسلم حتى ادرك ابا بكر رضي الله عنه فلما رآه ابو بكر قال امير ام مامور قال بل مامور ثم مضيا

فاقام ابو بكر رضي الله عنه للناس الحج والعرب اذ ذاك في تلك السنة على منازلهم من الحج التي كانوا عليها

في الجاهلية حتى إذا كان يوم النحر قام علي بن أبي طالب رضي الله عنه فأذن في الناس بالذي أمره به رسول الله صلى

الله عليه وسلم فقال يا أيها الناس إنه لا يدخل الجنة كافر ولا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ومن

كان له عهد عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو إلى مدته فهو له إلى مدته فلم يحج بعد ذلك العام مشرك ولم يطف بالبيت

عريان ثم قدما على رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان هذا من براءة فيمن كان من أهل الشرك وهذه أهل العهد

العام وأهل المدة إلى الأجل المسمى رواه ابن إسحاق وعنه ابن عباس أن رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث

أبا بكر رضي الله عنه وأمره أن ينادي بهؤلاء الكلمات ثم أتبعه عليا فبينا أبو بكر ببعض الطريق إذ سمع رغاء

ناقة رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرج أبو بكر فزعا فظن أنه رسول الله صلى الله عليه وسلم فإذا علي فدفع إليه

كتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقد أمره على الموسم وأمر عليا أن ينادي بهؤلاء الكلمات فقام علي في

أيام التشريق فنادى أن الله بريء من المشركين ورسوله فسيحوا في الأرض أربعة أشهر ولا يحجن بعد العام مشرك

ولا يطوفن بالبيت عريان ولا يدخل الجنة إلا مؤمن [illegible] فإذا أعيا قام أبو بكر فنادى بها

أخرجه الحاكم وقطع اين قصه [illegible] در مذهب شيعه كه خطبه حج را [illegible] بايد نمود كه هو اند نيابت بعض

[illegible] حضرت صديق را در موسم حج ذكر كرده شد و از آنجمله آنست كه در حجة الوداع همراه آنحضرت صلى الله عليه

وسلم بود [illegible] آنحضرت را [illegible] أخرج أبو داود عن أسماء بنت أبي بكر قالت خرجنا مع رسول الله صلى

الله عليه وسلم [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم وزمالة أبي بكر واحدة فنزلنا العرج وكانت زمالتنا مع غلام

أبي بكر [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم وجلس أبو بكر إلى جنب رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

وجلست إلى جنب أبي ينتظر غلامه [illegible] الحديث بطوله أخرجه الحاكم وغيره ومن آنجمله آنست

كه چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم مريض شدند در باب صديق أكبر [illegible] كه نماز [illegible]

در امامت [illegible] تا آنكه [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible]

آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] قال أبو عمر في الاستيعاب استخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم على أمته [illegible]

[illegible] على [illegible] بالتعريض الذي يقوم مقام التصريح ومآثر عظيمه كه حضرت صديق را [illegible]

[illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible]

عزوجل

عز و جل با آثره منبئه [illegible] ذلک این است تفسیر قوله تعالی ذلک فضل الله [illegible] و شرکت شد با آنحضرت صلی الله علیه و سلم

ما آثره است که حضرت صدیق در غار رفت با آن از میان همه اصحاب ممتاز گشتند است و اعانت حضرت صدیق

رضی الله عنه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در قتال اعدا بوده در جهاد و شکستن باید شمرد یکی آنکه آنحضرت صلی الله

علیه و سلم بوجهت قرب سابقین قریب [illegible] بوده اند سیزده سال و دیگر ده سال در مدینه سیزده

سال که در مکه بوده اند آنجا حضرت صدیق مشغول بودند و اعلاء اسلام و تحمل ایذاء کفار می‌نمودند و ده سال

در مدینه اقامت فرمود تعلیم علم و اعلان کلمه اسلام بصلح تارة و حرب اخری تا منتهی شد که امر آنحضرت

صلی الله علیه و سلم گشت در این سه سال مجاهدات بالفاظ و خاطر گشته افضلیت از کسی که جهت

است [illegible] کسی که در ترتیب او اعانت آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده است و آن و او اثبات

دیده و در آن [illegible] اتفاق همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده اند و اشتد [illegible] گشته افضلیت

از هر که آن اعانتها از وی [illegible] و آنکه صحبت یافته ابتدا در فرآید و شد مهاجرین

مهاجرین اولین [illegible] قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم

درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا الآیة و [illegible] مهاجرین اولین مستحق خلافت شدند و در [illegible] صدیق

اکبر [illegible] متفرد است در فضیلت او [illegible] ثابت بوده [illegible] حضرت صدیق [illegible]

[illegible] فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هل انتم تارکون لی صاحبی انی قلت یا ایها الناس انی رسول الله الیکم

جمیعا فقلتم کذبت و قال ابو بکر صدقت اخرجه البخاری نکته دیگر آنکه [illegible] اعانتها [illegible]

کلام شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در آخر [illegible] روایت ضعیف از طریق ابو هریره و [illegible]

عباس و ابن مسعود و [illegible] ثابت شده ما لاحد عندنا ید الا و قد کافیناه ما خلا ابا بکر فان له عندنا یدا یکافئه الله بها یوم القیمة و ما نفعنی

مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر و لو کنت متخذا خلیلا من الناس لاتخذت ابا بکر خلیلا الا و ان صاحبکم خلیل الله

[illegible] امن الناس علی فی صحبته و ماله ابا بکر [illegible] وفات آنحضرت صلی

الله علیه و سلم [illegible] ابو سعید گفته است که [illegible] بعد از آنحضرت [illegible]

عبدا بین الدنیا و بین ما عنده فاختار ذلک العبد ما عند الله و [illegible] مبارکات [illegible] است

[illegible] تقصیر [illegible] و آن نه خطا نیست [illegible] لطیف [illegible] در از [illegible] و وجه

[illegible] نفقت [illegible] بر آنکه حضرت صدیق با بر اموال با فضا [illegible] گشت و انجه

[illegible] الا صحبة [illegible] حضرت صدیق با آن حضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده [illegible]

[illegible] حضرت صدیق [illegible] که در حدیث [illegible]

[illegible] حضرت علی مرتضی [illegible] حضرت فاروق گفته است [illegible]

[illegible] کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول جئت انا و ابو بکر

[illegible] انا و ابو بکر و عمر و خرجت انا و ابو بکر و عمر فان کنت لارجو ولاظن ان یجعلک الله معهما [illegible]

[illegible] ابو هریره در قصه تکلم ذئب [illegible] از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایة کرده [illegible]

[illegible] انا و ابو بکر و عمر [illegible] اخرجه الشیخان و انس گفته ان [illegible] الله علیه و سلم کان یخرج علی اصحابه من

المهاجرین والانصار وهم جلوس وفیهم ابو بکر و عمر فلا یرفع الیه [illegible] بصره الا ابو بکر و عمر فانهما کانا ینظران

الیه و ینظر الیهما و یتبسمان الیه و یتبسم الیهما و ابن عمر گفته ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج ذات یوم

ودخل المسجد و ابو بکر و عمر احدهما عن یمینه والآخر عن شماله وهو آخذ بایدیهما وقال هکذا نبعث یوم القیمة

اخرجه الترمذی و قیل لعایشه ای اصحاب رسول الله کان احب الی رسول الله صلی الله علیه و سلم قالت ابو بکر [illegible]

[illegible] روایة کرده سعید بن المسیب گفت کان ابو بکر الصدیق من النبی صلی الله علیه و سلم مکان

الوزیر [illegible] فی جمیع اموره و کان ثانیه فی الاسلام و کان ثانیه فی الغار و کان ثانیه فی العریش [illegible]

[illegible] ثانیه فی القبر ولم یکن رسول الله صلی الله علیه و سلم یقدم علیه احدا اخرجه [illegible] محمد بن سیرین گفته [illegible]

[illegible] الا الله تعالی ما خلق محمدا صلی الله علیه و سلم ولا ابا بکر ولا عمر الا من طینة واحدة

[illegible] فی تلک الطینة [illegible] ابن [illegible] سیر [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] تفسیر [illegible] کان الله تعالی [illegible] فی الدنیا والآخرة [illegible]

[illegible] اصل و معنی [illegible] که در حدیث آمده الارواح جنود مجندة فما تعارف منها

ایتلف

آنحضرت [illegible] بود تا سعی از صلح ایشان در یک جا بعد و بعد از انتقال ایشان دیگر محل [illegible] بود صلی

الله علیه و سلم لبعض اصحابه [illegible] بین یدی ابی بکر [illegible] من [illegible] ابو [illegible] فی [illegible]

[illegible] النبی صلی الله علیه و سلم [illegible] الاهلی فی سبیل [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و سلم منه

انت [illegible] فالتفت الی ابی بکر فقال یا ابا بکر [illegible] ثم قال [illegible] قال [illegible] اسلم [illegible]

بکر سلمه ثم قال [illegible] قال [illegible] فی الاستیعاب [illegible] احدا [illegible] یا ابا بکر

از نوع جنس انس میان قوم به مخاطبه خصوص [illegible] حضرت صدیق را و مباسطه و ملاطفه [illegible] با او زیاده

از انست [illegible] صدیق اکبر با قوة عقلیه انبیا صلوات الله علیهم [illegible] باید

که [illegible] فیض الهی در [illegible] طاهر [illegible] صدیق اکبر [illegible] باید

[illegible] یکی از [illegible] جمله [illegible] صلاحیت [illegible] سعادة باشد با سبب [illegible] تمام

الله [illegible] انبیا [illegible] واقع [illegible] یکی از [illegible] باشد با انبیا [illegible]

شود بلکه [illegible] نیز در آن مشارکت [illegible] حضرت صدیق که حامل [illegible] در اسلام [illegible]

بر [illegible] رسیده [illegible] حضرت فاروق گشت و بیان آن [illegible]

در روضة الاحباب مذکور است که صدیق اکبر نزدیک بایام هجرت بخواب دید که ماه از آسمان بر بطحای مکه نازل

شد و [illegible] نور آن منور گشت باز تمام [illegible] میل نمود و بمدینه فرود آمد و بسیار

از ستارگان بموافقت او حرکت کردند باز ناگاه با ستارگان بمکه رجوع نمود و زمین مکه [illegible]

[illegible] و [illegible] آن ناگاه اطراف [illegible] باز منور گشت بعد از آن از آنجا بسمت مدینه روان شد

[illegible] ماه [illegible]

رسید دیگر [illegible] رضی الله عنه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] صدیق اکبر [illegible] قال ابن اسحاق فی [illegible] ان رسول الله صلی

الله علیه و سلم قال [illegible] یا ابا بکر انی رایت انی اهدیت الی [illegible]

[illegible] یا رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] قال یا ابا بکر اعبرها فقال ابو بکر [illegible]

الله تعالى ارى تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها فقال النبي صلى الله عليه وسلم كذلك [illegible] اخرجه الحاكم

وقال ابن هشام في زوائد السيرة حدثني بعض اهل العلم عن ابراهيم بن [illegible] الشعبي قال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم رايت اني اهديت لي قعبة مملوءة حيسا فالتذذت طعمها فاعترض في حلقي منها شيء حتى ابتلعتها فادخل علي يده

فنزعه فقال ابو بكر الصديق رضي الله عنه يا رسول الله هذه سرية من سراياك يبعثها فياتيك منها بعض ما تحب

ويكون في بعضها اعتراض فيبعث عليا فيسهله وعن عائشة رايت ثلثة اقمار سقطن في حجري فقصصتها

على ابي بكر الصديق قالت فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم ودفن في بيتها قال لها ابو بكر هذا احد

اقمارك وهو خيرها اخرجه مالك في الموطا وفي قصة اسلام خالد بن سعيد انه راى في المنام انه وقف به على شفير

النار فذكر من سعتها ما الله اعلم به وكان اباه يدفعه فيها وراى رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذا بحقويه لا يقع

فيها [illegible] ذلك الى ابي بكر فقال ابو بكر اريد بك خير هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتبعه فانك ستتبعه في الاسلام

الذي يحجزك من ان تقع فيها وابوك واقع فيها فلقي رسول الله صلى الله عليه وسلم فحسن اسلامه اخرجه في الاستيعاب

[illegible] فراست اوليا فراست آنحضرت صلى الله عليه وسلم قدم بقدم [illegible] در رفتن در بيان حلم مثل عنه سعيد بن

المسيب ان رجلا من اسلم جاء الى ابي بكر الصديق فقال له ان الآخر زنى فقال له ابو بكر هل ذكرت هذا لاحد غيري فقال

لا فقال له ابو بكر فتب الى الله واستتر بستر الله فان الله يقبل التوبة عن عباده فلم تقرره نفسه حتى اتى عمر بن

الخطاب فقال له مثل ما قال لابي بكر فقال له عمر مثل ما قال له ابو بكر قال فلم تقرره نفسه حتى جاء الى رسول الله صلى الله عليه

وسلم فقال له ان الآخر زنى قال سعيد فاعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث مرات كل ذلك يعرض

عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا اكثر عليه بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اهله فقال ايشتكي ام به جنة

فقالوا يا رسول الله والله انه لصحيح فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابكر ام ثيب فقالوا بل ثيب يا رسول الله فرجم

اخرجه مالك وفي قصة الحديبية وقد ذكرنا ما حاجة باستماع سخنان او مقصود آنحضرت صلى الله عليه وسلم وعرض ادراك از

كلام مرموز آنحضرت صلى الله عليه وسلم تا غايتي كه در صحابه مشهور گشت بود اعلمنا برسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا

[illegible] كلام آخر آنحضرت صلى الله عليه وسلم ان عبدا خيره الله الحديث بيان كرده ابن عباس قال ان [illegible]

[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر الصديق رضي الله عنه انا لله وانا اليه راجعون [illegible] فقال

فرز

فضیلت اولی ... منها اوردت الله علی نفسهم لقد سأل ابوبکر الصدیق فعلمت انها قال اخرج الحاکم
بیهقی و مکاشفه او و حوادث غیبیه یعنی آنکه در حصه بود آنچه ... در حیات ما شد که علی بکر رضی الله عنه حضرت
عایشه را ... داده بود حضرت ... مالی بسبب قبض آن نکرده بود که وقت حیات حضرت صدیق باخر رسید و آنکه
حضرت صدیقه فرمود که اگر آن ... را قبض کردی از آن تو شدی و الا لکنها هو مال وارث شد انما هما اخواک و اختاک
صدیقه گفت بوده اسماء فمن الاخری کدام است فرمود بطن بنت خارجه اظنها جاریة بعد از آن ام کلثوم متولد شد اخرجه مالک
فی الموطا اما الشیخ صدیق ... بر ... جمیع خیر ... حدیث ابو هریرة ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم من اصبح منکم الیوم صائما قال ابوبکر انا قال فمن تبع منکم الیوم جنازة قال ابوبکر انا قال فمن اطعم منکم الیوم مسکینا
قال ابوبکر انا قال فمن عاد منکم الیوم مریضا قال ابوبکر انا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اجتمعن فی امرء الا دخل
الجنة اخرجه الشیخان و ایضا حدیث ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من انفق زوجین فی سبیل الله
نودی من ابواب الجنة یا عبد الله هذا خیر فمن کان من اهل الصلوة دعی من باب الصلوة ومن کان من اهل الجهاد
دعی من باب الجهاد ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الریان ومن کان من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة فقال
ابوبکر بابی انت و امی یا رسول الله ما علی من دعی من تلک الابواب من ضرورة فهل یدعی احد من تلک الابواب کلها
قال نعم وارجو ان تکون منهم اخرجه الشیخان والترمذی و یکبار ... از خوارق عادات حضرت صدیق را
با اهل خانه خود ملالی واقع شد و قسم خورد که این طعام را نخورد و اهل خانه ... قسم خوردند
که ما هم نخواهیم خورد تا وقتی که تو نخوری در این هنگام عنایت الهی در رسید و داعیه نقض قسم در دل ایشان پدید آمد و دانست
که این داعیه از کدام منبع ... دست به طعام کرد و در وقت لقمه تا ... خدای عز و جل برکات بسیار
در طعام ظاهر فرمود بر آنکه شکستن این قسم مرضی الهی ... این داعیه ... و از عجایب صنع
... القصة بطولها البخاری و فی الاستیعاب ان ثابت بن قیس بن شماس ... بعض
الصحابة فی النوم فاوصی بان یوخذ درعه ممن کانت عنده و تباع الی آخر القصة و فی آخرها اذا قدمت المدینة
علی خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم فقل له ان علی من الدین کذا وکذا و فلان من رقیقی عتیق ... فاجاز ابوبکر
وصیته و لا نعلم احدا اجیزت وصیته بعد موته غیر ثابت بن قیس انتهی ... حضرت صدیق ...

کرده اند و در عرف زمان ما طریقت گویند در کشف المحجوب گفته است که شیخ [illegible] بنیاد [illegible] و هر که خرقه پوشد
کلمه [illegible] قول ابی بکر الصدیق سبحان من لم یجعل للخلق سبیلا الا بالعجز عن معرفته و صاحب کشف المحجوب در رساله صدیق
اکبر [illegible] دارد [illegible] ان الصحابة [illegible] الصدیق [illegible] علی التحقیق و از الحیه صفات را اصلی است و فرعی
اصل [illegible] نقطه [illegible] است از اعیان [illegible] علوم است [illegible] به قدر [illegible] در وصف صدیق اکبر است
[illegible] امام اهل طریقت و سید [illegible] کلام [illegible] اول [illegible] ذکر کرده [illegible] خطبه او
[illegible] در نفحات [illegible] و براتی صحبت [illegible] انما خلقت [illegible] لک [illegible]
[illegible] در احیاء آورده قال الصدیق من ذاق خالص محبة الله شغله ذلک عن طلب الدنیا و اوحشه عن
جمیع البشر [illegible] در لوازم محبت [illegible] و از توکل وی رضی الله عنه است که [illegible]
[illegible] یا خلیفة رسول الله الا ندعو لک طبیبا ینظر الیک قال قد نظر الی قالوا فماذا قال لک قال
قال انی فعال لما ارید اخرجه ابن ابی شیبه و از توکل وست آنچه گذشت که جمیع مال خود را فی سبیل الله [illegible]
[illegible] گفت ابقیت لهم الله و رسوله و از ورع وی رضی الله عنه است که از دست غلام خود شیر خورده بود
چون تفحص [illegible] از وجه شبهه ظاهر گشت انگشت در [illegible] انداخت تا همه را قی کرد کذا فی الاحیاء و غیره
و از احتیاط وی در بیت المال آنکه هر چیزی که پیش او باقی مانده بود از عطای او رد کرد به بیت المال [illegible]
[illegible] با الفاظ متغایره و از احتیاط او در عبادات عن ابی قتادة ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر متی توتر قال اوتر من اول اللیل و قال لعمر متی توتر قال آخر اللیل فقال لابی بکر
اخذ هذا بالحذر و قال لعمر اخذ هذا بالقوة اخرجه ابو داود و مالک [illegible] و از دعای حضرت صدیق اللهم ارنی
الحق حقا و ارزقنی اتباعه و ارنی الباطل باطلا و ارزقنی اجتنابه و لا تجعله متشابها علی فاتبع الهوی کذا فی
الاحیاء [illegible] ابوبکر بفضل صلاة [illegible] و لکن بشیء وقر فی نفسه من الکلام کذا فی الاحیاء دخل عمر
علی ابی بکر و هو یجبذ لسانه فقال له مه غفر الله لک فقال ابوبکر هذا اوردنی الموارد اخرجه مالک [illegible]
[illegible] ذکر کرده است رئی ابوبکر الصدیق فی النوم فقیل له انک کنت تقول فی لسانک هذا الذی اوردنی الموارد
فما فعل الله بک فقال قلت به لا اله الا الله فاوردنی الجنة و از تواضع وی رضی الله عنه است که چون [illegible]

[illegible]

سفیان [illegible] بیامد به مبایعه او همراه شد پس ابو سفیان گفت ان ان ترکت [illegible]
[illegible] فقال ابو بکر یا امت [illegible] و [illegible] فی سبیل الله اخرجه مالک و از شفقه او
بر خلق [illegible] از حظوظ نفس خود قال ابو بکر لو اخذت [illegible] باصحاب سقیفه [illegible] لو اخذت ما رقا [illegible]
[illegible] فی الاحیاء [illegible] و آنکه در صفتی بیاس [illegible] آمده و با آنحضرت صلی الله علیه وسلم جبریل
نشسته بود فقال جبریل یا محمد ما لی اری ابا بکر علیه عباءة قد خللها فی صدره فقال یا جبریل انفق ماله علی قبل الفتح
قال فان الله تعالی یقرء علیه السلام ویقول قل له اراض انت عنی فی فقرک هذا ام ساخط فقال ابو بکر اسخط علی
ربی انا عن ربی راض انا عن ربی راض انا عن ربی راض اخرجه الواحدی و البغوی بسند غریب. جمله از رقائق
[illegible] ما کنت [illegible] اخرجه جماعة و از زهد
وی رضی الله عنه عن رافع بن ابی رافع قال رافقت ابا بکر وکان له کساء فدکی یخله علیه اذا رکب [illegible]
نزلنا وهو الکساء الذی عیرته به هوازن فقالوا اذا الخلال بایع بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه ابو عبید
[illegible] فقال ابو بکر عند موته [illegible] انظروا ثوبی [illegible] فاغسلوهما ثم کفنونی فی ثوبی
آخرین فقالت عائشة [illegible] فقال ابو بکر الحی احوج الی الجدید من المیت وانما هو للمهلة اخرجه مالک و از خوف
وی رضی الله عنه عن الضحاک قال رای ابو بکر طیرا واقعا علی شجرة فقال طوبی لک یا طیر والله لوددت انی
مثلک تقع علی الشجرة وتاکل من الثمر ثم تطیر ولیس علیک حساب ولا عذاب والله لوددت انی کنت شجرة الی جانب الطریق
فمر علی جمل فاخذنی فادخلنی فاه فلاکنی ثم ازدردنی ثم اخرجنی بعرا ولم اکن بشرا اخرجه ابن ابی شیبة و از [illegible]
وی رضی الله عنه عن میمون قال اتی ابو بکر بغراب وافر الجناحین فقال ما صید من صید ولا عضد من شجر الا بما ضیعت من التسبیح
اخرجه ابن ابی شیبة و از [illegible] او رضی الله عنه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] لم ینظر
الله یوم القیامة فقال ابو بکر ان احد شقی ثوبی یسترخی الا ان اتعاهد ذلک منه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انک لست تصنع
ذلک خیلاء اخرجه البخاری و فی لفظ ابی داود ان الله لا ینظر [illegible] و از بکاء او رضی الله عنه [illegible] وکان ابو بکر
رجلا بکاء اذا قرء القرآن لا یملک دمعه اخرجه البخاری فی قصة طویلة قال ابراهیم النخعی کان ابو بکر یسمی الاواه [illegible]
ورحمة و از [illegible] و خلق الله [illegible] مثل ابی بکر مثل القطر حیثما وقع نفع [illegible]

لا اترک سوال او عن ابن ابی ملیکة قال ربما سقط الخطام من ید ابی بکر الصدیق فکان یضرب بذراع ناقته
فینیخها فیأخذه قال فقالوا له افلا امرتنا نناولکه فقال ان حبیبی صلی الله علیه وسلم امرنی ان لا اسأل الناس
شیئا رواه احمد و از صدق نیت او عن ابی قتادة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر مررت بک وانت تقرأ و
انت تخفض من صوتک فقال اسمعت من ناجیت الحدیث اخرجه الترمذی بعد از ان باید دانست که از احوال حضرت صدیق
اکبر رضی الله عنه معلوم شد که ضعف حالته ... کثرت خشوع و التذلل ... الکبیر والخوف ... تمام
خلافت رضی الله عنه اعتنا بنشر قرآن عظیم ... واقع شد یکی آنکه در وقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تلاوت ... الاستیعاب ممن کتب ... ابو بکر و عمر و عثمان و علی دیگر آنکه جمع کرده بود قرآن را یعنی حفظ
کرده بود تمام آن را امام نووی در تهذیب ... تصریح کرده و ... اشاره است ... آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم امر کرد بامامت صدیق حال آنکه در شریعت مقرر شد لیؤمکم اقرأکم و فی لفظ اکثرکم قرآنا و دیگر
دیگر آنست که حضرت صدیق ... سورها میخواند مثل سورة البقرة ... دلالت میکند بر حفظ جمیع
و اگر فرض کنیم که صدیق رضی الله عنه تمام قرآن را یاد نداشته باشد ... قطع میکند زیرا که ...
عن ظهر القلب ... سیوم آنکه اول کسی که ... در جمع قرآن بین اللوحین صدیق اکبر بود که باشارة
فاروق اعظم اهتمام این امر عظیم فرمود ... و بسبب آن قرآن در شرق و غرب ... گشت چهارم
آنکه در بعض مواضع مشکل حل اشکال نموده ... حضرت صدیق ... اما علم ... رضی الله عنه نیز
علم حدیث ... آنکه استفاده علم کرده است ... قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علمنی دعاء
ادعو به فی صلوتی قال اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی
انک انت الغفور الرحیم اخرجه احمد وابو یعلی وغیرهما وعن ابی هریرة قال قال ابو بکر یا رسول الله مرنی بشیء
اقوله اذا اصبحت واذا امسیت قال قل اللهم عالم الغیب والشهادة فاطر السموات والارض رب کل شیء وملیکه
اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان وشرکه قال قله اذا اصبحت واذا امسیت واذا
اخذت مضجعک اخرجه الترمذی وعن ابی بکر الصدیق قال کنت عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فانزلت هذه الآیة
من یعمل سوءا یجز به ولا یجد له من دون الله ولیا ولا نصیرا فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا ابا بکر الا اقرئک آیة نزلت

علي قلت بلى يا رسول الله قال فقال ... الا اني وجدت انصبابا في ظهري حتى تمطات لها فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم اما انت يا ابا بكر واصحابك المؤمنون فتجزون بذلك في الدنيا حتى تلقوا الله وليست لكم ذنوب واما
الآخرون فيجمع ذلك لهم حتى يجزوا به يوم القيمة اخرجه ابو يعلى عن حذيفة عن ابي بكر اما حفظ ذلك حذيفة عن النبي
صلى الله عليه وسلم واما اخبره ابو بكر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الشرك فيكم اخفى من دبيب النمل فقلت يا
رسول الله وهل الشرك الا ما عبد من دون الله قال ثكلتك امك يا صديق الشرك فيكم اخفى من دبيب النمل الا اخبرك
بقول يذهب صغيره وكبيره قال قلت بلى يا رسول الله قال تقول كل يوم ثلث مرات اللهم اني اعوذ بك ان اشرك
بك وانا اعلم واستغفرك لما لا اعلم والشرك ان يقول اعطاني الله وفلان والند ان يقول الانسان لولا فلان
لقتلني فلان اخرجه ابو يعلى بسند غريب قسم ثاني آنكه بعد وفات حضرت صديق مرويات او در دست محدثين
باقي مانده است واين قسم نسبت در عهد حضرت صديق وكثرت علوم او در سائر چيز قليل است به بسيار
ليكن در چند سبب آن حضرت روايت بازداشت سببي آنكه جميع كمالات حضرت صديق است مثل آنست كه وي صحبت
سابقه با حضرت صلى الله عليه وسلم داشت و در چند ماه در خلافت بود و مشغول ماند بقتال مرتدين و مانعين
زكوة ماند به تجهيز جيوش براي جهاد فارس و روم اگر اين را مساعدت ميكرد هيچ جا ... مقدار صحيح از فضلا
صحابه كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم تنويه بشان ايشان باعلميت فرموده چون مدت دراز باقي نماندند از ايشان هيچ
حديث چنداني در دست محدثين نماند مثل معاذ بن جبل و ديگر سببي آنكه در ايام خلافت حديث ... وي همان آنست كه عاشر
مجلس حضرت صديق غالبا به بعد ... نشدند و ... [illegible] ... بلكه اكثر آن احاديث از زبان
آنحضرت صلى الله عليه وسلم شنيده بودند وهنوز محتاج روايت نشده بودند الا قليلي مثل قيس بن ابي حازم سيوم آنكه
خطبه ... وقائع بسيار ... بيان كرده است اكثر در خطب ايام خود ... واما موقوفات مع هذا احاديث
مرفوعه چند طبقه بعض صحيح مثل حديث ... [illegible] ... اخذ كرده اند واصح احاديث نزد ... معمول به
متمذهب ... حديث ... آنرا حديث الرحل گويند وحديث ... احمد عن عبد الرزاق
قال اهل مكة يقولون اخذ ابن جريج الصلوة من عطاء واخذ عطاء من ابن الزبير واخذها ابن الزبير من ابي بكر واخذها ابو بكر من
النبي صلى الله عليه وسلم ما رأيت احدا احسن صلوة من ابن جريج الخ ... در كتب ... صفة صلوة بطريق اهل مكه مذكور

مقصود ما نبود اشهر حدیث و حفظ من [illegible] القافیه و حدیث [illegible] فی الملائکة حدیث [illegible] مستغفر
[illegible] استغفار و تخریج جمیع احادیثی که مشهور است بیان نماییم بروایة اصحاب کتب و حدیث [illegible]
حدیث صدیق و اکثر از احادیث [illegible] را بروایة ثقات احادیث [illegible] است و در اول بشارت آنکه [illegible]
اثبات [illegible] بروایة عبد الرحمن بن ابی بکر [illegible] و حدیث الذهب [illegible] بروایة ابی رافع و حدیث من
کذب علی متعمدا و حدیث اتقوا النار ولو بشق تمرة و حدیث ما بین منبری و بیتی روضة من ریاض الجنة و حدیث
شفاعة آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حدیث [illegible] یخرج بعض اهل النار من النار بشفاعة الشفعاء و غیرهم و حدیث
[illegible] فی البیع و حدیث من [illegible] باحراق نفسه فانه فی النار و حدیث الملائکة [illegible]
[illegible] و حدیث یدخل الجنة سبعون الفا بلا حساب و حدیث [illegible] و حدیث السواک مطهرة للفم و حدیث
[illegible] من قریش و شیء کثیر من هذا الجنس و فی هذه الاحادیث کلها احمد و ابو یعلی فی مسندیهما و اخرج [illegible]
[illegible] ابی القاسم عن ابی بکر حدیث [illegible] النبی [illegible] گفته [illegible] که
حضرت صلی الله علیه و سلم معضلی که پیش آمد صدیق اکبر آنرا حل کرد و مسلمانان از حیرت و تردد خلاص [illegible]
مکرر واقع شد تا آنکه تقدم وی رضی الله عنه در علم شریعت او [illegible] را بر منهاج [illegible] انبیا روشن گشت و [illegible]
از آن جمله آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عالم دنیا برفیق اعلی انتقال فرمود [illegible]
یافت بعض آنکه این [illegible] نیست که [illegible] الوحی [illegible] می آید و کان بعضی آنکه موت منافی مرتبه نبوت است
و طایفه که نفاق [illegible] در حضرت [illegible] صدیق اکبر اول حال [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] از روی مبارک بر داشت [illegible] مبارک [illegible] و تحقق [illegible] آنست و کمالات [illegible]
و انبیاء و [illegible] منتقل شد آنگاه بمسجد آمد و خطبه بلیغ بر خواند عن ابن عمر قال لما قبض رسول
الله صلی الله علیه و سلم کان ابو بکر فی ناحیة المدینة [illegible] صلی الله علیه و سلم و هو مسجی فوضع فاه علی جبین
رسول الله صلی الله علیه و سلم فجعل یقبله و یبکی و یقول بابی انت و امی طبت حیا و طبت میتا فلما خرج مر بعمر بن
الخطاب و هو یقول ما مات رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا یموت حتی یقتل الله المنافقین و حتی یخزی الله المنافقین قال
و کانوا قد استبشروا بموت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرفعوا رؤسهم فقال ایها الرجل اربع علی نفسک فان رسول الله

[illegible]

صلى الله عليه وسلم قد مات الم تر ان الله تعالى قال انك ميت وانهم ميتون وقال وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افان مت

فهم الخالدون قال ثم اتى المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس ان كان محمد الهكم الذي تعبدون فان الهكم قد مات وان

كان الهكم الذي في السماء فان الهكم لم يمت ثم تلا وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم

على اعقابكم حتى ختم الآية ثم نزل وقد استبشر المسلمون بذلك واشتد فرحهم واخذت المنافقين الكآبة قال عبد الله

بن عمر فوالذي نفسي بيده لكانما كانت على وجوهنا اغطية فكشفت اخرج ابن ابي شيبة واخرج ابن عساكر

عن عائشة وغيرها وازين اقوال انكه در حلال فوج كبغيه عصار شانرا قتلادى فاو حضرت صديق ان امكان

را بسم دامنت في مسند الحجر فلما خرج من عند رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم حمد الله واثنى عليه ثم جلس وقد كان

المسلمون اختلفوا في دفنه فقال قائل ندفنه في مسجده وقال قائل ندفنه مع اصحابه فقال ابو بكر اني سمعت رسول الله

صلى الله عليه وسلم يقول ما قبض نبي الا دفن حيث قبض فرفع فراش رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي توفي فيه

فحفر تحته ثم دعا الناس يصلون على رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلون عليه ارسالا الرجال حتى اذا فرغ منهم ادخل النساء

حتى اذا فرغ من النساء ادخل الصبيان ثم ادخل العبيد على رسول الله صلى الله عليه وسلم احد فلما دفن رسول الله صلى الله عليه وسلم

من اوسط الليل ليلة الاربعاء بعد از آن در آن وقت جوش ما اعظم اختلافي كه بسيل آمد اجماع انصار بود در سقيفه

بني ساعده بتجديد بيعت سعد بن عباده وا بن كان احلاف كه اكر ندير حضرت صديق وفاروق مبادرت وقع اوشدي

مثل سيف بيان محا اكنده بودند هم مبا آنسته حضرت صديق وفاروق در سقيفه رفتند ودر بيعت بيان قطع آن فتنه

نمودند وروات علم در نقل اين بيان خلط مختلف اند مريكي چيزي حفظ كرده وچيزي فرو گذاشته درين محل روايتي چند بر

سيم تا قصه منقح كردد اما روايه فاروق گفت نه سيمم بودند ابو بكر كانت علم قبلكم ثبتت وخطبة بليغه بيان كرد

كه انصار گفتند يا معشر قريش منا امير ومنكم امير فقام الحباب بن المنذر فقال انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب انا شهم

واحد وهما جذعة فقال ابو بكر على رسلكم فقيل تكلم فقال انصت فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا معشر الانصار انا والله

ما ننكر فضلكم ولا بلاءكم في الاسلام ولا حقكم الواجب علينا ولكنكم قد عرفتم ان هذا الحي من قريش بمنزلة من العرب ليس بها غيرهم

وان العرب لن تجتمع الا على رجل منهم فنحن الامراء وانتم الوزراء فاتقوا الله ولا تصدعوا الاسلام ولا تكونوا اول

من احدث في الاسلام الا وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين لي ولابي عبيدة بن الجراح فايهما اخترتم فهو لكم ثقة وانا فعمر

أعمى حتى كنت أحب إلي أقوله إلا وقد قاله في بديهته غير هذه الكلمة فوالله لأن أقدم ثم أضرب عنقي أحب إلي في غير
معصية الله من أن أكون أميرا على قوم فيهم أبو بكر قال ثم قلت يا معشر الأنصار يا معشر المسلمين إن أولى
الناس بأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم من بعده ثاني اثنين إذ هما في الغار أبو بكر السباق المبين ثم أخذت بيده
وبادرني رجل من الأنصار فضرب على يده قبل أن أضرب على يده ثم ضربت على يده وتتابع الناس وميل على سعد بن عبادة
فقال قائل منهم قتلتم سعدا فقلت اقتلوه قتله الله ثم انصرفنا وقد جمع الله أمر المسلمين بأبي بكر فكانت لعمر الله فلتة كما قلت أعطى الله
خيرها ووقى شرها فمن دعا إلى مثلها فهو الذي لا بيعة له ولا لمن بايعه أخرجه البخاري وابن أبي شيبة وهذا لفظ ابن أبي شيبة
وأما رواية عبد الله بن مسعود [illegible] قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت الأنصار منا أمير ومنكم أمير فأتاهم
عمر فقال يا معشر الأنصار ألستم تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أمر أبا بكر أن يصلي بالناس قالوا بلى قال فأيكم
تطيب نفسه أن يتقدم أبا بكر قالوا نعوذ بالله أن نتقدم أبا بكر أخرجه ابن أبي شيبة وأما رواية عبد الله بن عون عن محمد
بن سيرين عن رجل من بني زريق قال إنما كان ذلك اليوم خرج أبو بكر وعمر حتى أتيا الأنصار فقال أبو بكر يا معشر الأنصار
إنا لا ننكر حقكم ولا ينكر حقكم مؤمن وإنا والله ما أصبنا خيرا إلا شاركتمونا فيه ولكن لا ترضى العرب ولا تقر إلا على
رجل من قريش لأنهم أفصح الناس ألسنة وأحسن الناس وجوها وأوسط العرب دارا وأكثر الناس شجنة في العرب فهلموا إلى
عمر فبايعوه قال فقالوا لا فقال عمر لم قالوا نخاف الأثرة قال عمر أما ما عشت فلا قال فبايعوا أبا بكر فقال
أبو بكر لعمر أنت أقوى مني فقال عمر أنت أفضل مني فقالاها الثانية فلما كانت الثالثة قال عمر إن قوتي لك مع فضلك
قال فبايعوا أبا بكر قال محمد وأتى الناس عند بيعة أبي بكر أبا عبيدة بن الجراح فقال أتأتوني وفيكم ثالث ثلاثة يعني أبا بكر
قال ابن عون فقلت لمحمد من ثالث ثلاثة قال [illegible] اثنين إذ هما في الغار أخرجه ابن أبي شيبة وأما رواية
أبي سعيد الخدري قال لما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قام خطباء الأنصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين
إن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان إذا استعمل رجلا منكم قرن معه رجلا منا فنرى أن يلي هذا الأمر رجلان أحدهما
منكم والآخر منا قال فتتابعت خطباء الأنصار على ذلك فقام زيد بن ثابت فقال إن رسول الله صلى الله
عليه وسلم كان من المهاجرين فإن الإمام يكون من المهاجرين ونحن أنصاره كما كنا أنصار رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقام أبو بكر فقال جزاكم الله خيرا يا معشر الأنصار وثبت قائلكم ثم قال والله لو فعلتم غير ذلك لما صالحناكم

أخرجه

أخرج ابن أبي شيبة من رواية حميد بن عبد الرحمن فانطلق أبو بكر وعمر يتقاودان حتى أتوهم فتكلم أبو بكر
فلم يترك شيئا أنزل في الأنصار ولا ذكره رسول الله صلى الله عليه وسلم من شأنهم إلا وذكره وقال لقد
علمتم أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو سلك الناس واديا وسلكت الأنصار واديا سلكت وادي الأنصار
ولقد علمت يا سعد أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وأنت قاعد قريش ولاة هذا الأمر فبر الناس تبع لبرهم وفاجرهم
تبع لفاجرهم فقال له سعد صدقت نحن الوزراء وأنتم الأمراء أخرج أحمد عن سعد [illegible] بيعته ما [illegible]
دار [illegible] تخلف عنه [illegible] [illegible] أبو بكر [illegible] [illegible] فكان أمرا [illegible] أخرج
البخاري عن الزهري قال أخبرني أنس بن مالك أنه سمع خطبة عمر الآخرة حين جلس على المنبر وذلك الغد من يوم توفي
النبي صلى الله عليه وسلم وأبو بكر صامت لا يتكلم قال كنت أرجو أن يعيش رسول الله صلى الله عليه وسلم
يدبرنا يريد بذلك أن يكون آخرهم فإن يك محمد صلى الله عليه وسلم قد مات فإن الله قد جعل بين أظهركم نورا
تهتدون به بما هدى الله محمدا صلى الله عليه وسلم وإن أبا بكر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم وثاني اثنين وإنه
أولى المسلمين بأموركم فقوموا فبايعوه وكانت طائفة منهم قد بايعوه قبل ذلك في سقيفة بني ساعدة و
كانت بيعة العامة على المنبر قال الزهري عن أنس بن مالك سمعت عمر قال لأبي بكر يومئذ اصعد المنبر فلم يزل
به حتى صعد المنبر فبايعه الناس عامة وأخرج الحاكم من حديث أبي سعيد الخدري لما قعد أبو بكر على المنبر نظر في
وجوه القوم فلم ير عليا فسأل عنه فقام ناس من الأنصار فأتوا به فقال [illegible] ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وختنه
أردت أن تشق عصا المسلمين فقال لا تثريب يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام
فسأل [illegible] حتى جاؤوا به فقال ابن عمة رسول الله صلى الله [illegible] وحواريه أردت أن تشق عصا المسلمين فقال مثل
لا تثريب يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعاه وأخرج الحاكم من حديث إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف
أن عبد الرحمن بن عوف كان مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه وأن محمد بن مسلمة كسر سيف الزبير ثم قام أبو بكر
فخطب الناس واعتذر إليهم وقال والله ما كنت حريصا على الإمارة يوما ولا ليلة قط ولا كنت راغبا
فيها ولا سألتها الله عز وجل في سر ولا علانية ولكني أشفقت من الفتنة وما لي في الإمارة من راحة ولكن
قلدت أمرا عظيما ما لي به من طاقة ولا يد إلا بتقوية الله عز وجل ولوددت أن أقوى الناس عليها مكاني

لیهم فقبل المهاجرون ما قال وما قضیته قال علی رضی الله عنه والزبیر ما غضبنا الا لانا قد اخرنا عن المشورة

وانا نری ابابکر احق الناس بها بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لصاحب الغار وثانی اثنین وانا لنعلم بشرفه

وکبره ولقد امره رسول الله صلی الله علیه وسلم بالصلوة بالناس وهو حی چون امر خلافت بر حضرت صدیق

مستقر شد اول مسئله عظیم که فیصله آن نمود در میان صحابه منصب خلافت [illegible]

است [illegible] مسائل [illegible] مختلفه مشروح فرموده تا اشکال مرتفع شد

[illegible] بعد یکماه از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم منادی صدیق ندا در داد که [illegible]

[illegible] اول [illegible] بانکشکر نداد ندا بعد از آن بر سر منبر برآمده [illegible]

گفت حمد الله واثنی علیه ثم قال ایها الناس [illegible] ان لی کما نیه [illegible] بنسبته [illegible]

علیه وسلم [illegible] الشیطان وان کان لینزل علیه الوحی من السماء اخرجه احمد [illegible]

برزة الاسلمی قال [illegible] رجل الی ابی بکر الصدیق فقال ابو برزة الا اضرب عنقه [illegible]

بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه احمد وابو یعلی بطرق مختلفة [illegible]

قیل لابی بکر الصدیق یا خلیفة الله فقال بل خلیفة محمد صلی الله علیه وسلم وانا راضی بها اخرجه احمد وابو یعلی بطرق

مختلفة [illegible] انها تمسکت بهذا البیت وابو بکر رضی الله عنه [illegible] العام [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه ابو احمد وابو یعلی [illegible]

دیگر [illegible] تاویل آیه یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم واحتمال ترک امر بمعروف [illegible]

حضرت صدیق خطبه برخواند ایها الناس [illegible] هذه الآیة وتضعونها [illegible] قول الله عز وجل یا ایها الذین

امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الناس اذا راوا المنکر

[illegible] ان یعمهم الله بعقاب اخرجه احمد وابو یعلی بطرق مختلفة [illegible] ابی بکر [illegible]

مع [illegible] منع کنندگان زکوة حال آنکه کلمه اسلام [illegible] حضرت صدیق [illegible] تاویل [illegible]

[illegible] عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا

قالوها عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله فلما کانت الردة قال عمر لابی بکر [illegible]

[illegible]

صلى الله عليه وسلم يقول كذا وكذا [illegible] فرق بين الصلوة والزكوة والله لاقاتلن من فرق بينهما قال فوالله

عمر [illegible] الحديث اخرجه البخاري و هذا لفظ حميدي في رواية قال عمر فوالله ما هو الا ان رايت الله

قد شرح صدر ابي بكر للقتال فعرفت انه الحق و در اين موضع سوى دو دقيقه [illegible] حضرت صديق اكبر را

بعضها [illegible] گفته ... [illegible] مسوده ... [illegible] بحسب ... [illegible] از آن

در انفاذ جيش اسامه مباحثه واقع شد صديق اكبر به نفع آن قائم شد موفق گشت عن ابي هريرة و در

[illegible] ما عبد الله قال الثانية ثم قال الثالثة فقيل له يا ابا هريرة

فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وجه اسامة بن زيد في سبعمائة الى الشام فلما نزل بذي خشب قبض النبي صلى

الله عليه وسلم و ارتدت العرب حول المدينة فاجتمع اليه [illegible] اصحاب [illegible] ازواج النبي صلى الله عليه

وسلم ما رددت جيشا وجهه رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا حللت لواء عقده فوجه اسامة فجعل لا يمر بقبيل يريدون

الارتداد الا قالوا لولا ان لهؤلاء قوة ما خرج مثل هؤلاء من عندهم ولكن ندعهم حتى يلقوا الروم فلقوهم فهزموهم وقتلوهم

ورجعوا سالمين فثبتوا على الاسلام مذكور في الصواعق معزوا للبيهقي و ابن عساكر و بعد از آن در قتال مرتدين مباحثه

واقع شد صديق اكبر جد عظيم در اين باب بكار برد و آن مشهور است حضرت [illegible] بالعصا يا بالسيف قال عمر يا

خليفة رسول الله تألف الناس و ارفق بهم فقال اجبار في الجاهلية وخوار في الاسلام انه قد انقطع الوحي وتم

الدين اينقص وانا حي مذكور في المشكوة معزوا لرزين [illegible] يا خليفة رسول الله

[illegible] اجابه [illegible] مذكور في الصواعق وغيره بعد از آن در تعيين امير براى قتال مرتدين اشكال [illegible]

صديق [illegible] باب خالد بن وليد روايت كرد [illegible] بر دست خالد واقع شد [illegible] وحشي بن حرب

ابو بكر عقد لخالد بن الوليد في قتال اهل الردة وقال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نعم عبد الله واخو العشيرة

خالد بن الوليد سيف من سيوف الله سله الله عز وجل على الكفار والمنافقين [illegible] مسيلمه [illegible]

[illegible] حضرت عثمان و طلحه [illegible] وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible]

من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حزنوا عليه حتى كاد بعضهم يوسوس و في بعض الفاظ الحديث انه ابتلوا

بحديث النفس في رواية محمد بن جبير بن مطعم عن عثمان قال تمنيت [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم ماذا نجاة

[illegible] سلطان فی الفتنا [illegible] این واسطه [illegible] شده [illegible] حضرت صدیق اکبر رضی [illegible]

از بیعت ابیه [illegible] ارتداد فرمود [illegible] النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] حضرت [illegible]

و [illegible] اخرجه احمد و [illegible] بطرق مختلفه والفاظ متغایره [illegible] فاضل [illegible]

[illegible] تمام صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] اتصال که [illegible] صحبت

[illegible] چون سعادت صحبت از دست رفته [illegible] منقطع شد [illegible] حدیث [illegible]

[illegible] حضرت صدیق که خلیفه مطلق آنحضرت و نایب [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

طریقه ذکر و تعلیم [illegible] طرق حدیث مفهوم گشت فلا تغتر باقاویل الناس [illegible]

[illegible] طریقه صوفیه است که از دست [illegible] اول رضی الله عنه [illegible] بیعت

بعد از آن حضرت مرتضی رضی الله عنه صلوة الاستغفار را از صدیق اکبر اخذ نموده و بآن اعتنا تمام [illegible]

عن علی قال کنت اذا سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثا نفعنی الله بما شاء منه واذا حدثنی عنه غیره

استحلفته فاذا حلف لی صدقته وان ابابکر حدثنی وصدق ابوبکر انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول ما من

عبد یذنب ذنبا فیحسن الطهور ثم یصلی رکعتین فیستغفر الله عز وجل الا غفر له اخرجه احمد و [illegible]

الطرق متعدده [illegible] از [illegible] مشکلات آنکه حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها و حضرت

عباس رضی الله عنه بظاهر عموم آیه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین متمسک شده میراث آنحضرت

صلی الله علیه وسلم طلب نمودند مشکل آنکه اگر [illegible] مخالف قاعده شرع باشد و اگر ندهند [illegible]

[illegible] لازم آید حضرت صدیق در [illegible] نه کرد که میراث بردن را از [illegible] صلی الله علیه وسلم

[illegible] مملوکه [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] فسخ نمود با حضرت فاطمه رضی الله عنها و سایر [illegible]

آنقدر ملاطفه فرمود که [illegible] نقصان آن [illegible] ایام مشکل دیگر که [illegible] مشکلات [illegible]

آمد و آن [illegible] حضرت فاطمه رضی الله عنها [illegible] شده [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] بالسنی [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شده [illegible] ملاطفه فرمودند [illegible] این قضیه [illegible] حفظ کرد [illegible]

[illegible] بإسناد صحيح كرده عن زيد بن أسلم عن أبيه أسلم أنه حين بويع لأبي بكر بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم كان علي
والزبير يدخلان على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فيشاورونها ويرتجعون في أمرهم فلما بلغ ذلك
عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة فقال يا بنت رسول الله والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك وما من
أحد أحب إلينا بعد أبيك منك وايم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك أن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت
قال فلما خرج عمر جاؤوها فقالت تعلمون أن عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وايم الله ليمضين
لما حلف عليه فانصرفوا راشدين فروا رأيكم ولا ترجعوا إلي فانصرفوا عنها فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لأبي
بكر أخرج ابن أبي شيبة وغيره عن عائشة أن فاطمة رضي الله عنها بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم أرسلت إلى
أبي بكر الصديق تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه بالمدينة وفدك وما بقي من خمس خيبر
فقال أبو بكر إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركناه صدقة إنما يأكل آل محمد في هذا المال وإني
والله لا أغير شيئا من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التي كانت عليها في عهد رسول الله صلى الله
عليه وسلم ولأعملن فيها بما عمل به رسول الله صلى الله عليه وسلم فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئا فوجدت
فاطمة على أبي بكر في ذلك فقال أبو بكر والذي نفسي بيده لقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب إلي أن أصل
من قرابتي وأما الذي شجر بيني وبينكم من هذه الأموال فإني لم آل فيها عن الحق ولا تركت أمرا رأيت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يصنعه فيها إلا صنعته أخرجه أحمد والبخاري ومسلم وغيرهما وفيها عند أحمد وفي رواية أن فاطمة بنت
رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت أبا بكر بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يقسم لها ميراثها مما ترك رسول الله
صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه فقال لها أبو بكر إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركناه صدقة فغضبت
فاطمة عليها السلام فهجرت أبا بكر رضي الله عنه فلم تزل مهاجرته حتى توفيت قال وعاشت بعد وفاة رسول الله
صلى الله عليه وسلم ستة أشهر قال فكانت فاطمة عليها السلام تسأل أبا بكر نصيبها مما ترك رسول الله صلى الله عليه
وسلم من خيبر وفدك وصدقته بالمدينة فأبى أبو بكر ذلك عليها وقالت لست تاركا شيئا كان رسول الله صلى الله عليه
وسلم يعمل به إلا عملت به إني أخشى إن تركت شيئا من أمره أن أزيغ فأما صدقته بالمدينة فدفعها عمر إلى علي وعباس فغلبه
عليها علي وأما خيبر وفدك فأمسكهما عمر رضي الله عنه وقال هما صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم كانتا لحقوقه التي

... [illegible] إلى أن قال فيها على تلك الوجه أخرجها [illegible] وعن عقبة بن الحارث قال خرجت مع
أبي بكر رضي الله عنه من صلاة العصر بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم بليال وعلي يمشي إلى جنبه فمر بحسن بن علي
يلعب مع غلمان فاحتمله على رقبته وهو يقول بأبي شبيه بالنبي ليس شبيها بعلي قال وعلي رضي الله عنه يضحك أخرجه أحمد وعنه
قالت [illegible] أرسلت إلى أبي بكر تسأله ميراثها من النبي صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه من المدينة
وفدك وما بقي من خمس خيبر فقال أبو بكر إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركنا صدقة إنما يأكل آل
محمد من هذا المال وإني والله لا أغير شيئا من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التي كانت عليها في عهد
رسول الله صلى الله عليه وسلم ولأعملن فيها بما عمل رسول الله صلى الله عليه وسلم فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمة منها
شيئا فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم ستة
أشهر فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلا ولم يؤذن بها أبا بكر وصلى عليها وكان لعلي من الناس وجه
حياة فاطمة فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته ولم يكن يبايع تلك الأشهر
فأرسل إلى أبي بكر أن ائتنا ولا يأتنا معك أحد كراهية لمحضر عمر فقال عمر والله لا تدخل عليهم وحدك فقال
أبو بكر وما عسيتهم أن يفعلوا بي والله لآتينهم فدخل عليهم أبو بكر فتشهد علي فقال إنا قد عرفنا فضلك وما
أعطاك الله ولم ننفس عليك خيرا ساقه الله إليك ولكنك استبددت علينا بالأمر وكنا نرى لقرابتنا من رسول
الله صلى الله عليه وسلم نصيبا حتى فاضت عينا أبي بكر فلما تكلم أبو بكر قال والذي نفسي بيده لقرابة
رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب إلي أن أصل من قرابتي وأما الذي شجر بيني وبينكم من هذه الأموال فلم آل
فيها عن الخير ولم أترك أمرا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيها إلا صنعته فقال علي لأبي بكر موعدك
العشية للبيعة فلما صلى أبو بكر الظهر رقي على المنبر فتشهد وذكر شأن علي وتخلفه عن البيعة وعذره بالذي اعتذر
إليه ثم استغفر وتشهد علي فعظم حق أبي بكر وحدث أنه لم يحمله على الذي صنع نفاسة على أبي بكر ولا إنكارا للذي فضله
الله به ولكنا نرى لنا في هذا الأمر نصيبا فاستبد علينا فوجدنا في أنفسنا فسر بذلك المسلمون وقالوا أصبت وكان
المسلمون إلى علي قريبا حين راجع الأمر المعروف رواه البخاري وعن أبي سعيد الخدري قال قال أبو بكر ألست أحق
بها ألست أول من أسلم ألست صاحب كذا رواه الترمذي بعد از آنکه [illegible] حضرت [illegible] آن [illegible]

امر

است آنحضرت صلی الله علیه وسلم قاعده مرتب نه فرموده بودند مسائل اجتهادیه یکجا هم بالا و سلوک نمی شد و ترتیب ادله
شرعیه با سلوب معقول آمده لا جرم حضرت صدیق ابتدا بر طریق این قاعده عمل میکند و وی رضی الله عنه متبع و مقتدای
جمیع مجتهدین شد بوضع این قاعده بیرون جمیع این مسائل کان ابو بکر اذا ورد علیه الخصم نظر فی کتاب الله
فان وجد فیه ما یقضی بینهم قضی به وان لم یکن فی الکتاب وعلم من رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلک الامر سنة
قضی به فان اعیاه خرج فسأل المسلمین فقال اتانی کذا وکذا فهل علمتم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قضی فی ذلک
بقضاء فربما اجتمع الیه النفر کلهم یذکر من رسول الله صلی الله علیه وسلم فیه قضاء فیقول ابو بکر الحمد لله الذی جعل فینا من
یحفظ علی نبینا فان اعیاه ان یجد فیه سنة من رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع رؤس الناس وخیارهم فاستشارهم
فاذا اجتمع رأیهم علی امر قضی به رواه الدارمی بعد از آن در میراث جده مسئله وارد شد حضرت صدیق تفحص
سنت فرمودند تا آنکه حدیث ظاهر شد و مسئله منقح گشت عن الزهری قال جاءت الی ابی بکر جدة ام اب او ام ام فقالت
ان ابن ابنی او ابن بنتی توفی وبلغنی ان لی نصیبا فمالی فقال ابو بکر ما سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال فیها شیئا وسأسأل الناس فلما صلی الظهر فقال ایکم سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی الجدة شیئا فقال
المغیرة بن شعبة انا قال ماذا قال اعطاها رسول الله صلی الله علیه وسلم سدسا قال ایعلم ذلک احد غیرک فقال محمد
بن مسلمة صدق فاعطاها ابو بکر السدس فجاءت الی عمر مثلها فقال ما ادری ما سمعت فیه من رسول الله صلی الله علیه وسلم
فیها شیئا وما انا بزائد فیها وبحدیث المغیرة بن شعبة ومحمد بن مسلمة فقال عمر لئن اجتمعتما فهو بینکما السدس قال فجمعتما
بینکما رواه مالک والدارمی وهذا لفظ الدارمی بعد از آن در میراث جد اختلاف افتاد که وی عند عدم
پدر است یا جانشین او مثل پدر است شبیه به پدر در حجب برادر صحابه در این باب اقوال شتی دارند و افتی
هر قول دارد و علماء تصحیح قول حضرت عبد الله بن مسعود قول حضرت زید بن ثابت قول و از نیجه نوع ترددی در رجوع منقول
است و بعضی هم اقوال در این باب بقول صدیق اکبر است قال ابن عباس اما الذی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لو کنت متخذا احدا خلیلا لاتخذته خلیلا فانه انزله ابا اخرج القول الاول الدارمی والقول الثانی البخاری و [illegible] ان
جد نسبت سنت وان ابا بکر جعل الجد ابا ولکن الناس تحیروا اخرجه الدارمی بعد از آن در تعیین [illegible] اختلاف
واقع شد و در جماران اکثر صحابه رای دیگر گرفت حقیقت بین کلام مرکف ما اعضل با صحابة النبی صلی الله علیه

مثل قول ما اعضلت بهم الصحابة حضرت صدیق اکبر منفرد بجواب آن شد عن الشعبی قال سئل ابوبکر رضی الله عنه عن الکلالة فقال انی
ساقول فیها برأیی فان کان صوابا فمن الله وان کان خطأ فمنی ومن الشیطان اراه ما خلا الولد والوالد فلما
استخلف عمر قال انی لاستحیی الله ان ارد شیئا قاله ابوبکر اخرجه الدارمی بعد از آن چند جد بر سر [illegible] داد
بالجمله که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] بحساب [illegible] معین نبود چون مقدار یکی معین نبود عمل می کند
منع نمی نمود و پس بعد [illegible] قدر آن معین نشد صدیق اکبر چهل ضرب تعیین کرد عن ابن عباس قال ان
الشراب کانوا یضربون علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بالایدی والنعال والعصی حتی توفی رسول الله صلی الله علیه
وسلم فکانوا فی خلافة ابی بکر اکثر منهم فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر لو فرضنا لهم حدا فتوخی نحو
ما کانوا یضربون فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فکان ابوبکر یجلدهم اربعین حتی توفی الحدیث اخرجه الحاکم والبیهقی
وغیرهما واللفظ للحاکم بعد از آنکه خدای تعالی در جان [illegible] مرتدین انداخت و مرتدین جوق جوق نادم شده پیش
حضرت صدیق آمدند وی رضی الله عنه در باب آن محاربات کلمات عجیبه بحسب حال هر جماعه [illegible] عن طارق بن
شهاب عن ابی بکر انه قال لوفد بزاخة تتبعون اذناب الابل حتی یری الله خلیفة نبیه والمهاجرین امرا یعذرکم
به اخرجه البخاری وفی روایة عبید الله بن عبد الله لما ارتد من ارتد علی عهد ابی بکر اراد ابوبکر ان یجاهدهم فقال
عمر اتقاتلهم وقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله حرم ماله
ودمه الا بحق وحسابه علی الله فقال ابوبکر انا اقاتل من فرق بین الصلوة والزکوة والله لاقاتلن من فرق بینهما حتی
اجمعهما قال عمر فقاتلنا معه فکان والله رشدا فلما ظفر بمن ظفر منهم قال اختاروا بین خطتین اما حرب مجلیة
او الخطة المخزیة قالوا هذه الحرب المجلیة قد عرفناها فما الخطة المخزیة قال تشهدون علی قتلانا انهم فی الجنة وعلی قتلاکم
انهم فی النار ففعلوا رواه ابن ابی شیبة تفصیل آنکه حضرت صدیق با مرتدین [illegible] طرف [illegible]
کرد [illegible] جهاد شام فتوح مسلمین [illegible] یزید بن ابی سفیان را امیر جهاد یک شام ساخت [illegible] وداع او
[illegible] مهیا [illegible] در جمیع [illegible] عن یحیی بن سعید ان ابابکر الصدیق بعث جیوشا
الی الشام فخرج یمشی مع یزید بن ابی سفیان وکان امیر ربع من تلک الارباع فزعموا ان یزید قال لابی بکر اما ان ترکب واما
ان انزل فقال ابوبکر ما انت بنازل وما انا براکب انی احتسب خطای هذه فی سبیل الله [illegible] فزعموا انه

۱۱۹

حبسوا انفسهم لله فذرهم وما زعموا انهم حبسوا انفسهم له وستجد قوما فحصوا عن اوساط رؤسهم من الشعر فاضرب
ما فحصوا عنه بالسيف واني موصيك بعشر لا تقتلن امرأة ولا صبيا ولا كبيرا هرما ولا تقطعن شجرا مثمرا ولا تخربن عامرا ولا تعقرن
شاة ولا بعيرا الا لمأكلة ولا تحرقن نحلا ولا تغرقنه ولا تغلل ولا تجبن اخرجه مالك وعن يزيد بن ابي سفيان قال
قال لي ابو بكر حين بعثني الى الشام يا يزيد ان لك قرابة عسيت ان تؤثرهم بالامارة وذلك اكبر ما اخاف
عليك فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ولي من امر المسلمين شيئا فامر عليهم احدا محاباة فعليه لعنة الله لا يقبل الله
منه صرفا ولا عدلا حتى يدخله جهنم ومن اعطى احدا حمى الله فقد انتهك في حمى الله شيئا بغير حقه فعليه لعنة الله او قال
تبرأت منه ذمة الله عز وجل اخرجه احمد وذكر الواقدي في كتاب فتوح الشام في قصة وصية ابي بكر يزيد بن ابي سفيان
عند الوداع فقال تقدم يزيد بن ابي سفيان وقال يا خليفة رسول الله اوصني قال اذا سرت فلا تعنف على اصحابك في السير
وذكر الواقدي ايضا في قصة وصية ابي بكر عمرو بن العاص عند وداعه وتوليته على جيش المسلمين فقال قال ابو
الدرداء كنت مع عمرو بن العاص في جيشه الى بالجبل الذي [illegible] جميع مردم مسجد حضرت صديق در مسائل نازله
رجوع می کردند رضی الله عنه [illegible] و [illegible] الكتب [illegible] [illegible] الى آخره تا آنكه آخر كار
[illegible] حضرت صديق را خليفه ساخت [illegible] عظیم بكار برد عن عبد الله بن مسعود قال افرس الناس
ثلثة ابو بكر حين تفرس في عمر فاستخلفه والتي قالت استأجره ان خير من استأجرت القوي الامين والعزيز حين
قال لامرأته اكرمي مثواه اخرجه ابو بكر بن ابي شيبة وعن اسمعيل عن قيس بن ابي حازم قال رأيت عمر بن الخطاب
وبيده عسيب نخل وهو يجلس الناس يقول اسمعوا لقول خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فجاء مولى لابي بكر يقال
له شديد بصحيفة فقرأها على الناس فقال يقول ابو بكر اسمعوا واطيعوا لمن في هذه الصحيفة فوالله ما الوتكم قال
قيس فرأيت عمر بن الخطاب بعد ذلك على المنبر رواه ابن ابي شيبة وعن زبيد بن الحارث ان ابا بكر حين
حضره الموت ارسل الى عمر يستخلفه فقال الناس تستخلف علينا فظا غليظا ولو قد ولينا كان افظ واغلظ
فما تقول لربك اذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر قال ابو بكر ابربي تخوفوني اقول اللهم استخلفت عليهم خير خلقك
ثم ارسل الى عمر فقال اني موصيك بوصية ان انت حفظتها ان لله حقا بالنهار لا يقبله بالليل وان لله
حقا بالليل لا يقبله بالنهار وانه لا يقبل نافلة حتى تؤدى الفريضة وانما ثقلت موازين من ثقلت موازينه

يوم القيمة باتباعهم في الدنيا الحق وثقله عليهم وحق لميزان لا يوضع فيه الا الحق ان يكون ثقيلا وانما خفت موازين
من خفت موازينه يوم القيمة باتباعهم الباطل وخفته عليهم وحق لميزان لا يوضع فيه الا الباطل ان يكون خفيفا ان
الله ذكر اهل الجنة بصالح ما عملوا وانه تجاوز عن سيئاتهم فيقول فيقول القائل لا ابلغ هؤلاء وذكر اهل النار
باسوء ما عملوا وانه رد عليهم صالح ما عملوا فيقول قائل انا خير من هؤلاء وذكر اية الرحمة واية العذاب ليكون
المؤمن راغبا راهبا لا يتمنى على الله غير الحق ولا يلقي بيده الى التهلكة فان انت حفظت وصيتي لم يكن غائب احب اليك
من الموت وان انت ضيعت وصيتي لم يكن غائب ابغض اليك من الموت ولم تعجزه اخرجه ابن ابي شيبة واخرج
ابو نعيم في كتاب ... نحوه الا انه قال عن زبيد بن الحارث عن ابن سابط وساق الحديث وعن اسماء بنت عميس
وقال له يا ابن الخطاب اني انما استخلفتك نظرا لما خلفت ورائي وقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرايت من اثرته
انفسنا على نفسه واهلنا على اهله حتى ان كنا لنظل نهدي الى اهله من فضول ما ياتينا عنه وقد صحبتني فرايتني انما اتبعت
سبيل من كان قبلي والله ما نمت فحلمت ولا توهمت فسهوت واني لعلى السبيل ما زغت وان اول ما احذرك يا عمر
نفسك وان لكل نفس شهوة فاذا اعطيتها تمادت في غيرها واحذرك هؤلاء النفر من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم
الذين قد انتفخت اجوافهم وطمحت ابصارهم واحب كل امرء منهم لنفسه وان لهم لحيرة عند زلة واحد منهم فاياك ان
تكونه واعلم انهم لن يزالوا منك خائفين ما خفت الله ولك مستقيمين ما استقامت طريقتك هذه وصيتي واقرا
عليك السلام اخرجه ابو نعيم بايد دانست که صدیق اکبر مبارک بعد ما بر علمای صحابه در علم کتاب
و سنت مزار ... که در میان ایشان داشت خصلتی دیگر بود و آن آنست که بعد وی رضی الله عنه از ... مقام
رحمت الهی آن بود که چون مسئله ... میشد یا مشوره ... در پیش می آمد فراست حق را در بیان آن مسئله وا ... در
شعاعی از غیب بر دل وی انداختند و آن شعاع بر حقیقت کار مستدی میگشت ... از آن ... نفس ...
مکسبه ... بعد بهذا الصورة عنه ... شده بطریق مکاشفه و آنچه واقع ... می افتاد ... در رنگ ...
سخن ... اطلاق ... نمیکند ... بود چو سخن کم میکنیم و چون میکنیم ...
مستند ... گفت آنحضرت صلی الله ... تنها شنیدند که این واقع از کجاست ... یاد ...
و ... اتحاد ... شد که خلیفه اول را صدیق اکبر چرا گفتند اخرج الحاکم عن النزال بن سبرة عن علی رضی الله عنه انه قال

فی البا بکو داشت امر سپاه اسد تعالی صد جا علی بیان جبرئیل بمحمد صلی اسد علیهما السلام حاصل کشف الجوی کیفیتی از مبانی صوفیه
نیکو دهست که پیرا مون همین نکته میگردد و مبانی صدیق را مقدم اند با مباحث دهسته اند مرقلت حکایه و رشد و تنبیه
و را مقدم ارباب مجاهده ساختند و صلابت و معاملت را با آن حدیث اسرار وجبرانیات قد نما د ینجا انتهی و بر
این بحث تمام شد الان باز رواز مواعظ و خطب حضرت صدیق شنو بمعنه و حکمتهای او بر کاهیم عن عبد اسد بن حکیم
قال خطبنا ابو بکر فقال اما بعد فانی اوصیکم بتقوی اسد وان تثنوا علیه بما هو له اهل وان تخلطوا الرغبة بالرهبة وتجمعوا
الالحاف بالمسالة فان اسد اثنی علی زکریا وعلی اهل بیته فقال انهم کانوا یسارعون فی الخیرات ویدعوننا رغبا
ورهبا وکانوا لنا خاشعین ثم اعلموا عباد اسد ان اسد قد ارتهن بحقه انفسکم واخذ علی ذلک مواثیقکم واشتری
منکم القلیل الفانی بالکثیر الباقی وهذا کتاب اسد فیکم لا تفنی عجائبه ولا یطفأ نوره فصدقوا قوله وانتصحوا کتابه واستضیئوا
منه لیوم الظلمة فانما خلقکم للعبادة ووکل بکم الکرام الکاتبین یعلمون ما تفعلون ثم اعلموا عباد اسد انکم تغدون
وتروحون فی اجل قد غیب عنکم علمه فان استطعتم ان تنقضی الآجال وانتم فی عمل اسد فافعلوا ولن تستطیعوا ذلک الا
باسد فسابقوا فی مهل آجالکم قبل ان تنقضی آجالکم فتردکم الی سوء اعمالکم فان اقواما جعلوا آجالهم لغیرهم ونسوا انفسهم
فانهاکم ان تکونوا امثالهم فالوحا الوحا والنجا النجا فان وراءکم طالبا حثیثا مره سریع اخرجه ابن ابی شیبة
والحاکم وعن انس قال کان ابو بکر یخطبنا فیذکر بدء خلق الانسان فیقول خلق من مجری البول مرتین فیذکر حتی یتقذر
احدنا نفسه اخرجه ابن ابی شیبة واین خطبه ابلغ علی نفس است وعن عرفجة السلمی قال قال ابو بکر ابکوا فان لم
تبکوا فتباکوا اخرجه ابن ابی شیبة وفی الاحیاء عن ابی بکر الصدیق انه کان یقول فی خطبته این الوضاء
الحسنة وجوههم المعجبون بشبابهم این الملوک الذین بنوا المدائن وحصنوها بالحیطان این الذین کانوا
یعطون الغلبة فی مواطن الحرب قد تضعضع بهم الدهر فاصبحوا فی ظلمات القبور الوحا الوحا النجا النجا وعن مجاهد
قال قام ابو بکر خطیبا فقال ابشروا فانی ارجو ان یتم اسد هذا الامر ... وامن الزیت ... الخبر اخرجه ابن ابی
شیبة وابن شیبة ... که مسلمین را بجها ... سام ... بشارت بفتح شام ... کشته ...
شام ... اسلم مولی عمر ... فقال یا خلیفة رسول اسد ...
اوردنی الموارد ... رسول اسد صلی اسد علیه وسلم قال لیس شیء من الجسد الا وهو یشکو ذرب اللسان اخرجه ابو یعلی ...

قال ابو بكر الصديق لا يحقرن احدكم احدا من المسلمين فان صغير المسلمين عند الله كبير ذكره في الاحياء ايضا قال ابو بكر
وجدنا الكرم في التقوى والغنى في اليقين والشرف في التواضع وعن عائشة عن ابي بكر كان رسول الله صلى الله عليه
وسلم اذا اراد امرا قال اللهم خر لي واختر لي اخرجه ابو يعلى عن عروة عن عائشة او عن اسماء ان ابا بكر قام مقام
رسول الله صلى الله عليه وسلم من العام المقبل من العام الذي توفي فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني سمعت
نبيكم صلى الله عليه وسلم في الصيف عام الاول ثم فاضت عيناه ثم قال اني سمعت نبيكم صلى الله عليه وسلم في الصيف
عام الاول ثم فاضت عيناه ثم قال اني سمعت نبيكم صلى الله عليه وسلم في الصيف عام الاول يقول سلوا الله العفو
والعافية والمعافاة في الدنيا والآخرة اخرجه احمد وابو يعلى للحديث بطرق مختلفة والفاظ متغايرة وفي بعضها
انه لم يقسم شي بين الناس افضل من المعافاة بعد اليقين الا ان الصدق والبر في الجنة وان الكذب والفجور في
النار وفي بعضها سلوا الله العفو والعافية واليقين في الاولى والاخرى وفي بعضها من الزيادة ولا تقاطعوا ولا
تباغضوا ولا تحاسدوا وكونوا عباد الله اخوانا كما امركم الله وعن انس قال قال ابو بكر بعد وفاة رسول الله صلى
الله عليه وسلم لعمر انطلق بنا الى ام ايمن نزورها كما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يزورها فلما انتهينا اليها
بكت فقالا ما يبكيك ما عند الله خير لرسوله قال فقالت ما ابكي ان لا اكون اعلم ان ما عند الله خير لرسوله ولكن ابكي
ان الوحي انقطع من السماء فهيجتهما البكاء فجعلا يبكيان معها اخرجه ابو يعلى وعن انس ان ابا بكر دخل على النبي صلى الله
عليه وسلم كئيبا فقال له النبي صلى الله عليه وسلم ما لي اراك كئيبا قال يا رسول الله كنت عند ابن عم لي البارحة وهو يكيد
بنفسه قال فهلا لقنته لا اله الا الله قال قد فعلت يا رسول الله قال فقالها قال نعم قال وجبت له الجنة قال ابو بكر
كيف هي للاحياء يا رسول الله قال هي اهدم لذنوبهم هي اهدم لذنوبهم اخرجه ابو يعلى وعن زيد بن ارقم عن ابي بكر
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يدخل الجنة جسد غذي بحرام اخرجه ابو يعلى وعنه عن ابي بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم
لا يدخل الجنة خب ولا بخيل ولا سيء الملكة [illegible] اول من يقرع باب الجنة المملوكون اذا احسنوا فيما بينهم وبين ربهم ونصحوا
لسيدهم اخرجه احمد وابو يعلى بطرق مختلفة والفاظ متغايرة في بعضها قال رجل يا رسول الله اليس تخبرنا
ان هذه الامة اكثر الامم مملوكين وايتاما قال فاكرموهم ككرامة اولادكم واطعموهم مما تاكلون واكسوهم مما تلبسون قال فما ينفعنا
من الدنيا يا رسول الله قال فرس ترتبطه في سبيل الله ومملوك يكفيك فاذا صلى فهو اخوك وفي بعضها زيادة

عليه

مقعون من هنا ر صلاة الظهر وعن ابي بكر سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم ما شيبك قال شيبتني هود والواقعة

[illegible] يتساءلون واذا الشمس كورت اخرجه ابو يعلى عن ابي بكر الصديق وقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان

[illegible] لا [illegible] الا [illegible] اخرجه ابو يعلى بسند قريب جدا ومعنى الحديث

آنست كه فضل [illegible] نه [illegible] على الله [illegible] العبد [illegible] ودر [illegible] نجاست

و [illegible] ديگر [illegible] وعن ابي بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال عليكم بلا اله الا الله والاستغفار فاكثروا

منهما فان ابليس قال اهلكت الناس بالذنوب فاهلكوني بلا اله الا الله والاستغفار فلما رايت ذلك اهلكتهم

بالاهواء وهم يحسبون انهم مهتدون اخرجه ابو يعلى و في الاخبار قال سعيد بن المسيب لما استخلف ابو بكر رضي

الله عنه اتاه ناس من اصحابه فقالوا يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم زودنا فانا نرى ما بك فقال ابو بكر

رضي الله عنه من قال هؤلاء الكلمات ثم مات جعل الله روحه في الافق قالوا وما الافق المبين قال قاع بين

يدي العرش فيها رياض وانهار واشجار تغشاه كل يوم مائة رحمة فمن قال هذا القول جعل الله روحه

في ذلك المكان وهو اللهم انك ابتدأت الخلق من غير حاجة بك اليهم ثم جعلتهم فريقين فريقا للنعيم وفريقا للسعير

فاجعلني للنعيم ولا تجعلني للسعير اللهم انك خلقت الخلق فرقا وميزتهم قبل ان تخلقهم فجعلت منهم شقيا وسعيدا

وغويا ورشيدا فاسعدني بطاعتك ولا تشقني بمعاصيك اللهم انك علمت ما تكسب كل نفس قبل ان تخلقها فلا محيص

لها مما علمت فاجعلني ممن تستعمله بطاعتك اللهم ان احدا لا يشاء حتى تشاء فاجعل مشيئتك ان اشاء ما يقربني

اللهم انك قدرت حركات العباد فلا يتحرك شيء الا باذنك فاجعل حركاتي في تقواك اللهم انك خلقت

الخير والشر وجعلت لكل واحد منهما عاملا يعمل به فاجعلني من خير القسمين اللهم انك خلقت الجنة والنار وجعلت

لكل واحدة منهما اهلا فاجعلني من سكان جنتك اللهم انك اردت الهدى بقوم وشرحت به صدورهم واردت

بقوم الضلالة وضيقت بها صدورهم فاشرح صدري للاسلام وزيني [illegible] اللهم انك دبرت الامور وجعلت

مصيرها اليك فاحيني حياة طيبة بعد الموت وقربني اليك زلفى اللهم من اصبح وامسى ثقته ورجاؤه غيرك فانت

ثقتي ورجائي ولا حول ولا قوة الا بالله قال ابو بكر رضي الله عنه وهذا كله في كتاب الله عز وجل آنحال كلمه چند

از آداب قيام صديق اكبر بحضرت خلافت بر نگاريم وى رضي الله عنه در بيان مخافة خلافه راشده فرموده والامراة

الی ابی بکر بایعا و نا ... فی هذا الامر الصالح الذی جاء الله به بعد الجاهلیة فقال بقاؤکم علیه ما استقامت بکم ائمتکم
و ایما الائمة قال اما کان لقومک رؤساء و اشراف یامرونهم فیطیعونهم قالت بلی قال فهم مثل اولئک علی الناس
اخرجه الدارمی ... از انکه رای صحابه را بسبب جماعت ... صف قیام صدیق اکبر کردند ... خلافت عن عبد الملک قال
سمعت علیا یقول قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم علی خیر ما قبض علیه نبی من الانبیاء واثنی علیه صلی الله علیه
وسلم قال ثم استخلف ابوبکر فعمل بعمل رسول الله وسنته صلی الله علیه وسلم ثم قبض ابوبکر علی خیر ما قبض علیه احد
وکان خیر هذه الامة بعد نبیها ثم استخلف عمر فعمل بعملهما وسنتهما ثم قبض علی خیر ما قبض علیه احد وکان خیر
هذه الامة بعد نبیها وبعد ابی بکر اخرجه ابن ابی شیبة وعن عائشة انها کانت تقول توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فنزل بابی لو نزل بالجبال لهاضها اشرأب النفاق بالمدینة وارتدت العرب فوالله ما اختلفوا
فی نقطة الا طار ابی بحظها وغنائها فی الاسلام وکانت تقول مع هذا ومن رای عمر بن الخطاب عرف انه
خلق غناء للاسلام کان والله احوذیا نسیج وحده قد اعد للامور اقرانها اخرجه ابن ابی شیبة وعن
عبدالله بن هاشم ... واعظ السلام فی خطبة الطویلة ثم قام بعده ابوبکر فسلک سنته واخذ سبیله
العرب او من فعل ذلک منهم تابی ان یقبل منهم بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم الا الذی کان ... [illegible]
الیه ... اخذها ... فی سبلها ثم تکب بها الحق ... الباطل فیسلم ... وصالحهم ...
زمانهم حتی ... خلیهم ... الذی ... بالنبی یقتدوا عنه وقد کان اصاب من مال الله بکرا یرتوی علیه
... ودرد الله فرای ذلک عند موته غصة فی حلقه فادی ذلک الی الخلیفة من بعده وفارق
نقیا علی منهاج صاحبه اخرجه الدارمی باز اول امر که صدیق اکبر متصدی اتمام آن شد اداء وعد
صلی الله علیه وسلم وقضای دیون او عن ربیعة بن ابی عبدالرحمن انه قال قدم علی ابی بکر الصدیق مال
فنادی من کان له عند رسول الله صلی الله علیه وسلم وای او عدة فلیاتنی فجاء جابر بن عبدالله فحفن له ثلث حفنات
اخرجه مالک واخرج البخاری قصه حفنات از طرق مختلفه بعد از آن با تمام ... قرار داده بود
مشغول شد ... تجهیز ... [illegible]
الموجبین بعد از آن نسق حضرت صدیق در باب نصب عمال آن بود که عمال آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ...

نکرد آنکه انسان چیزها استعمال کنند فی الاستیعاب کان خالد بن سعید و اخوته عمالا لرسول الله صلی الله علیه وسلم

فرجعوا عن عمالتهم حین مات رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر ما لکم رجعتم عن عمالتکم ما احد احق بالعمل

من عمال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارجعوا الی اعمالکم فقالوا نحن بنو ابی احیحة لا نعمل لاحد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم

ابدا و نیز در اسلام [illegible] فی الاستیعاب کتب عبد الله بن الارقم للنبی صلی الله علیه وسلم ثم لابی بکر

و استکتبه عمر و استعمله علی بیت المال و عثمان بعده و فی الاستیعاب عتاب بن اسید استعمله رسول الله صلی الله علیه

وسلم علی مکة عام الفتح و اقره علیها ابوبکر فلم یزل علیها الی ان مات بعد از آن هر کسی را که آنحضرت صلی

الله علیه وسلم بحفظ و رعایه او امر فرموده بود صدیق اکبر بر حفظ وصیت آنحضرت و رعایت وی اهتمام

تمام نمودند فی الاستیعاب سعد مولی ابی بکر [illegible] مولاه فاعتقه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول

الله اوص بی فقال یا ادمی [illegible] فلما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی سعد ابابکر فقال احفظ فی وصیة

رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر [illegible] ثم اتی بعده الی عمر فقال له عمر ان شئت ان تقیم عندی اجریت

والا فانظر ای المواضع احب الیک اکتب لک فاختار مصر فکتب له عمر الی عمرو بن العاص یحفظ فیه وصیة رسول الله صلی الله

علیه وسلم فلما قدم علی عمرو قطع له ارضا واسعة و دارا و فی الاستیعاب کان رسول الله صلی الله علیه

وسلم [illegible] الیمن [illegible] کان ابوبکر و عمر [illegible] بعد از آن حضرت صدیق [illegible] تعظیم

[illegible] وصیت فرموده و قال ابوبکر ارقبوا محمدا صلی الله علیه وسلم فی اهل بیته رواه [illegible] بعد از آن

در حفظ ناموس آنحضرت صلی الله علیه وسلم و منکوحات او سعی تمام بجا آورد و در مسئله تحریم نکاح غیر مدخوله

آنحضرت [illegible] احتیاط [illegible] فی الاستیعاب قتیلة بنت قیس تزوجها رسول الله صلی الله علیه وسلم فمات عنها

قبل ان یدخل بها فتزوجها عکرمة بن ابی جهل بحضرموت فبلغ ابابکر فقال لقد هممت ان احرق علیهما بیتهما فقال

عمر ما هی من امهات المؤمنین ولا دخل بها ولا ضرب علیها الحجاب [illegible] حضرت صدیق اول خلیفه است که برای

او وظیفه از بیت المال مقرر شد عن عائشة قالت لما استخلف ابوبکر قال لقد علم قومی ان حرفتی لم تکن تعجز عن مؤنة

اهلی و شغلت بامر المسلمین فسیاکل آل ابی بکر من هذا المال و یحترف للمسلمین فیه اخرجه البخاری [illegible] حضرت صدیق را در مسئله

[illegible] فی ایام الردة ما جرت [illegible] قال [illegible]

یعنی آنکه قال لقوم جاءوه تابعین تؤدون قتلانا ولا نؤدی قتلاکم فقال عمر لا ناخذ لقتلانا دیة اصح قولین امام شافعی

مذهب حضرت صدیق است جمعی از علما گفته اند منهم البغوی احتیاج دارد که مذهب حضرت فاروق موافق مذهب صدیق بود

اکبر است و غیر او رای الاعراض عن الزام الدیة بسبب الترغیب الناس علی الاسلام بانه یعفی عن القتلی الخ مذهب فاروق

اقوی و فتوی او در حضرت صدیق احیای سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود در تعزیر شارب خمر چهل تازیانه

و جماعه‌ای بر مذهب وی رفته اند عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جلد و عن عثمان ان ابابکر جلد و ضرب

عمر ثمانین روایت البغوی و غیره بانه علما مسلمین متفق اند که اگر اول سرقت کند قطعت یده الیمنی فان سرق

ثانیا قطعت رجله الیسری باز مختلف شدند در آنکه چون ثالثا سرقت کند چه باید کرد امام مالک و امام شافعی قطعت

یده الیسری اختیار کرده اند ثم ان سرق قطعت رجله الیمنی و ابو حنیفه گفته تعزیر کرده شود و قطع نکنند و نقل قطع

قطع الید الیمنی والرجل الیسری ماخذ امام مالک و شافعی حدیثی است که هر دو در کتب خود اختیار کرده اند

اند و مرویست مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه ان رجلا من اهل الیمن اقطع الید والرجل قدم فنزل علی ابی بکر

الصدیق فشکی الیه ان عامل الیمن ظلمه فکان یصلی من اللیل فیقول ابو بکر وابیک ما لیلک بلیل سارق ثم انهم فقدوا

اسماء بنت عمیس امرأة ابی بکر فجعل یطوف معهم ویقول اللهم علیک بمن بیت اهل هذا البیت الصالح فوجدوا

عند صائغ زعم ان الاقطع جاءه به فاعترف الاقطع او شهد علیه فامر به ابو بکر فقطعت یده الیسری وقال ابو بکر

لدعاؤه علی نفسه اشد عندی علیه من سرقته و سابق تحریر یافت که صدیق اکبر حد شارب خمر چهل ضربه و بعد

و علیه مسائل ذلک الاربعون الاخری تعزیر یجوز فعله و یجوز ترکه قال البغوی اختلفوا فی تفضیل

اهل السابقة والنسب عند قسمة الفیء فذهب ابو بکر الی التسویة بین الناس و ذهب عمر الی تفضیل اهل السابقة حتی قال لا اجعل

الذین جاهدوا فی الله باموالهم وانفسهم وهاجروا من دیارهم کمن دخل فی الاسلام کرها فقال ابو بکر انما عملوا

اجورهم علی الله وانما الدنیا بلاغ . . . تفضیل اهل السابقة والنسب نبوده ضعیف که یاد کرد این اختلاف در حکم

شرعی نیست بلکه در زمان حضرت صدیق کثرة فی که محل تفضیل سابقه و نسب باشد نبود و نیز در زمان صدیق اکبر احداث

نفوس نشده بود اکثر ایشان توانگر نبودند در عهد فاروق اعظم اکثره مال جمع شد و آنچه فائده حاصل

گشت پس تفضیل اهل سوابق را مکان است هم سعید عن میمون بن مهران قال کان ابو بکر اذا ورد علیه امر نظر فی کتاب

الثانی

ندب الناس فقال كلا ليصلين العدة ما يربو خير بهم باسكان عنده ولم يكن الا عطيته فرفت علائم ده افر جه ابن ابی شیبه

باز در آخر ایام آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه رده نمودار گردید و بعد وفات وی صلی الله علیه وسلم این فتنه استحکام

یافت از آنجمله مسیلمه کذاب دعوی نبوت کرد و جمعی عظیم از اهل یمامه و از اهل قریه با وی جمع شدند حضرت صدیق مسلمین

برای قتال آنجماعه بر خواند و خالد بن ولید را امیر ساخت چون تلاقی فئتین واقع شد اول بر مسلمانان هزیمت

افتاد و تا بنا بسوی جمعی از نبلای صحابه باشند ثابت بن قیس و زید بن الخطاب برادر فاروق اعظم و براء بن مالک

اسلام مستحکم شد این عزیزان بمرتبه شهادت رسیدند رضوان الله علیهم و مسیلمه بر دست وحشی بقتل رسید و جماعه او متفرق گشت

و این یکی از فتوح اسلام بود گویا در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب خالد سیف من سیوف الله [illegible]

فتح بوده است و از آنجمله عبد القیس جمعی از ناحیه بحرین بشرف اسلام مشرف شده بودند و قدم راسخ پیدا کرده

در همان ایام بنو بکر با منذر بن ساوی در مخالفت قصد ایشان کرد چون خبر این ماجرا بحضرت صدیق اکبر رسانیدند

شد تا مسلمین را بر جهاد دعوت فرمود لشکری بسرکردگی علاء بن الحضرمی بجانب بحرین بکر روان ساخت و علاء

در این راه کرامتی بارها ظاهر شد و آن استجابت دعای او بود بطوری که رفع عطش نماید و آخر ها چون

[illegible] فتح عظیم نمایان گشت و از آنجا بجزیره دارین [illegible] کرامتی دیگر نمود و از شدت

استجابت دعای او بود در عطش آب تا آنکه اصحاب اهل عام در آب عبور کردند آنجا نیز فتحی عظیم بر دست وی

طرف منذر بن ساوی متوجه شده غلبه نمایان بدست آوردند و فی الاستیعاب کان یقال ان العلاء بن الحضرمی

کان مجاب الدعوة و ان خاض البحر بکلمات قالها ودعا بها وذلک مشهور عنه در تیاسر تقدیم صدیق اکبر علاء

حضرمی را ظاهر نمایان گردید و از آنجمله آنکه اهل عمان و مهره که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسلمان شده بودند

بعد از اسلام مرتد گشتند و جیفر و عبد که حکومت آن دیار با مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعلق ایشان داشت قصد ارتداد

ایشان تا نفیه بحضرت صدیق اکبر رسانیدند وی رضی الله عنه مسلمین را برای جهاد جمع کرد حذیفه بن محصن حمیری را امیر برای ریاست

عمان و عرفجه بارقی را بجزیره مهره و عکرمه را از تیغ تمامه نیز مراجعت کرده بود بلکه ایشان را

مامور ساخت به تلاقی فئتین جنگ عظیم واقع شد و هزیمت نمایان بر کفار افتاد و از آنجمله آنکه قبیله کنده و اهل

حضرموت و یمن در آخر زمان نبوت بشرف اسلام مشرف شده بودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعلیم برای ایشان فرستاد

در سوء الارتداد سبقت کرده‌اند و امراء مسلمین که بآن تخصیص یافته بودند از حضرت صدیق رسانیدند و وی رضی الله عنه برای قتال
اشعث مسلمین را برخوانده همراه زیاد بطرف آنجا فرستاد مسلمانان بعد زد و برد تا حدیکه عکرمه بن ابی
جهل را امداد خواسته فیروز شدند و مظفر بازگشتند و اشعث بن قیس را که از رؤسای مرتدین بود مسلسل و مغلول بحضور
حضرت صدیق فرستادند چون بحضور صدیق اکبر آوردند وی و سیما آثار صدق توبه بحث ما جاء عنه از خلاصی [illegible]
داد از قتل او درگذشت و این بخلاع آورد و از وی [illegible] حضرت صدیق کار زیاد کرد که در مجاهدات عراق ترددها نمایان
در فتح [illegible] و فی الاستیعاب وهی ان الاشعث قدم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ثمانین راکبا من کندة فقالوا
یا رسول الله نحن بنو آکل المرار وانت ابن آکل المرار فتبسم رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال نحن بنو النضر بن کنانة
لا نقفو امنا ولا ننتفی من ابینا وفیه ایضا کان فی الجاهلیة رئیسا مطاعا فی کندة وکان فی الاسلام وجیها
فی قومه الا انه کان ممن ارتد عن الاسلام بعد النبی صلی الله علیه وسلم ثم راجع الاسلام فی خلافة ابی بکر الصدیق
واتی به ابوبکر اسیرا [illegible] اسلم [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] نظر الی الاشعث بن قیس وهو فی الحدید وهو
وفعلت [illegible] کان آخر ذلک سمع الاشعث یقول استبقنی لحربک وزوجنی اختک ففعل ابوبکر قال ابو [illegible]
ابوبکر الصدیق التی زوجه ایاها [illegible] ام فروة بنت ابی قحافة وهی ام محمد بن الاشعث
ثم خرج الاشعث مع سعد بن ابی وقاص الی العراق فشهد القادسیة والمداین وجلولاء ونهاوند واختط
بالکوفة دارا فی کنده ونزلها بالجملة تا بعد الی آخر سال اول از خلافت صدیق اکبر اسلام بطور اول
رجوع کرده فتنه ارتداد فرو نشست و در سال دوم مثنی بن حارثه شیبانی را که [illegible] سالهای سال با قوم
عجم جنگ [illegible] بود حضرت صدیق [illegible] آمده و [illegible] جنگ [illegible] مأمور ساخت ایجاد [illegible]
[illegible] را کار فرمائید [illegible] برادر [illegible] رسید با زمین عجم در صدد انتقام آمدند و فوجی [illegible]
کرده آمدند خالد بن الولید را بکمک مثنی فرستاد و مثنی را باحترام [illegible] خالد امر فرمود و این دستور
العمل جلی است [illegible] فی [illegible] المثنی بن حارثة الشیبانی کان اسلامه [illegible] و وفد و قدم
علی النبی صلی الله علیه وسلم سنة تسع وقیل سنة عشر وذکر عمر بن شبة [illegible] ان المثنی
بن حارثة کان یغیر علی اهل فارس بالسواد فبلغ ابابکر والمسلمین خبره فقال عمر من هذا الذی یاتینا وقائعه [illegible]

هو

معروف است بفضل العرب [illegible] انه غیر خامل الذکر ولا مجهول النسب ولا قلیل العدد ولا ذلیل الجماعة وکان

بن حارثة الشیبانی [illegible] ان المثنی قدم الی ابی بکر فقال یا خلیفة رسول الله ابعثنی علی قومی فان فیهم اسلاما اقاتل

بهم اهل فارس واکفیک اهل ناحیتی من العدو ففعل ذلک ابو بکر فقدم المثنی العراق فقاتل واغار علی اهل فارس

ونواحی السواد [illegible] ثم بعث اخاه مسعود بن حارثة الی ابی بکر یسأله المدد ویقول ان امددتنی وسمعت

بذلک العرب اسرعوا الی واذل الله المشرکین [illegible] الی [illegible] یا خلیفة رسول الله ان الاعاجم [illegible]

فقال عمر یا خلیفة رسول الله ابعث خالد بن الولید مددا للمثنی بن حارثة یکون قریبا من اهل الشام فان استغنی

عنه اهل الشام الحق باهل العراق حتی یقیم الله علیه فهو الذی هاج ابا بکر علی ان بعث خالد بن الولید الی العراق

[illegible] العطاردی قال کتب ابو بکر الصدیق الی المثنی بن حارثة انی قد بعثت خالد بن الولید فکن معه وکان المثنی

[illegible] الکوفة فخرج الی خالد فتلقاه بالنباج وقدم [illegible] و [illegible] فتحی عظیم [illegible] شد

و [illegible] ان صدیق اکبر ابا عبیده را بشام [illegible] و [illegible] جهاد [illegible] خواند مردم را بر جهاد

[illegible] ترغیب فرموده [illegible] جمعیت عظیم ساخته [illegible] چهار امیر را معین گردانید و هر یکی را

با پاره [illegible] ساخت عمرو بن العاص را با جمعی [illegible] فلسطین [illegible] کرد و ابو عبیده را

بحمص و یزید بن ابی سفیان را بدمشق و شرحبیل بن حسنه را باردن [illegible] کرد و گفت [illegible]

[illegible] لشکر تعلق با ابو عبیده داشته باشد و اگر متفرق شوند هر یکی امیر قوم خود باشد و [illegible] که [illegible]

معین گشته [illegible] در آن ایام کرامتی ظاهر شد [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]

[illegible] جهاد [illegible] فراهم آمد [illegible] حضرت صدیق بجانب خالد مکتوبی نوشت که [illegible]

[illegible] بمثنی بن حارثه سپرده خود بطرف شام متوجه شده [illegible] امیر الامرا باشد [illegible] فتح دمشق [illegible]

بر دست وی واقع شد [illegible] صدیق اکبر [illegible] امیر الامرائی [illegible]

[illegible] مورخان [illegible] فتح دمشق [illegible] فاروق اعظم [illegible]

[illegible] که [illegible] واقع شده باشد [illegible]

صدیق ابو عبیده را [illegible] معزول فرماید و خالد را [illegible] امیر الامرا [illegible] فاروق اعظم [illegible]

علمی باید نمود ضعیف که بدکه حضرت صدیق بفراست خود دریافت که بعض فتوح بر دست خلافت او بوده و حضرت
فاروق نیز بفراست خود معلوم فرمود که فتوح دیگر بر دست ابوعبیده میسر خواهد آمد رضی الله عنهم و هر یکے
تکاملی دارند یا تعلیلا از این جانب [illegible] آکرده از جانب امراء [illegible] بن ولید
فتح‌ها میشد امیر [illegible] چند بر چند فتح تازه و غنیمت [illegible] انداخته بمسلمانان [illegible] عن ابی بکر الصدیق
یا [illegible] در حالت مرض حضرت فاروق را طلب نمود برای خلافت وصیت [illegible] از انجمله تعیین نمود
[illegible] زیرا که [illegible] مستقر شده حضرت فاروق [illegible] قیام فرمود
آخر تعالی حضرت عثمان که در زمان خلافت صدیق کاتب بود طلبید و فرمود بنویس هذا ما عهد ابوبکر بن ابی
قحافة الی المسلمین اما بعد فانی قد استخلفت علیکم این سخن گفته بیهوش شد پس عثمان انچه ابوبکر گفته بود
[illegible] خود نوشت که عمر بن الخطاب [illegible] ابوبکر قبل از این [illegible] را معلوم کرده بود بعد آن
ابوبکر از بیهوشی افاقت آمد عثمان گفت [illegible] عثمان انچه نوشته بود [illegible]
که از پیش خود نوشته بود ابوبکر گفت جزاک الله عن الاسلام خیرا [illegible] و آنگاه فرمود [illegible]
فاسمعوا له واطیعوا [illegible] ظنی وعلمی فیه وان جار فلکل امرء ما اکتسب والخیر اردت ولا
اعلم الغیب وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بعد از آن ابوبکر
صدیق دستهای خود برداشت و گفت خدایا [illegible] خلیفه ساختم بر مسلمانان و [illegible]
حال ایشان و عمل [illegible] کرده اعلم بعدی [illegible] ایشان را [illegible]
و کار ایشان را بخدا مفوض کردم [illegible] العیوبی [illegible]
دنیا [illegible] تو خلیفه باشی بر ایشان [illegible]
ایشان یعنی عمر را رضی الله عنه [illegible] او را از خلفای [illegible] گردان که متابعت کنند سیرت پیغمبر خود را صلی الله علیه
وسلم [illegible] سیرت صالحان [illegible] اند [illegible]
عهد [illegible]
عمر را طلبید و او را [illegible] اصحاب [illegible] صلی الله علیه وسلم خلیفه ساختم [illegible]

رسول

رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] رحمت را از من دور کرد [illegible] مرا بخلافت حاجت نیست صدیق گفت اگر ترا

بآن حاجت نیست [illegible] را حاجت است القصه صدیق فاروق را رضی الله عنهما در باب حقوق الله و حقوق

المسلمین وصیتها نمود مواعظ و نصایح مرغوب بسمع او رسانید و وصیت با بکر کرد که اگر وصیت مرا استماع نمائی

غایبی محبوبتر نزد تو [illegible] اگر وصیت مرا ضایع سازی هیچ غایبی مبغوض‌تر نزد تو از موت نخواهد بود

[illegible] را عاجز نتوانی کرد [illegible] گفت [illegible] ابوبکر صدیق [illegible] مرض

[illegible] داشتم [illegible] کردم [illegible] استخلاف [illegible] فارغ گشت گفت ای عیینه

[illegible] گفتم [illegible] بر تو [illegible]

کردم [illegible] گفتم یا خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم کمان

[illegible] مجلس الاصحاب [illegible] ابوبکر صدیق گفت یا عیینه [illegible]

[illegible] امید دارم [illegible] که مرا [illegible] و باقی [illegible]

[illegible] آنگاه [illegible] را تملک کرده و [illegible] عایشه صدیقه [illegible] تا بیست و پنج [illegible]

[illegible] از عایشه صدیقه رضی الله عنها که گفت [illegible] آخر مرض [illegible]

بیهوش شد [illegible] و میگفتم [illegible] چون بهوش [illegible]

[illegible] میگفت ای دختر [illegible] چنین نیست که تو میگوی و لیکن جاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت

منه تحید [illegible] رسول الله را صلی الله علیه وسلم در چند جامه کفن کردند گفتم در سه جامه سفید [illegible]

[illegible] بود پس گفت چه روز از دنیا نقل [illegible] گفتم [illegible] دوشنبه گفت امروز چه [illegible]

گفتم دوشنبه گفت امید دارم بخدای تعالی که موت من میان امروز [illegible] باشد پس [illegible] جامه که

بر [illegible] داشت [illegible] در آن جامه کرده بعد نظری فرمود [illegible] آنکه در آن جامه اثری از زعفران

بود گفت این جامه را بشوئید و بر آن دو جامه دیگر زیاده [illegible] کفن کنید گفتم [illegible]

گفت ان الحی احق بالجدید و المیت انما یصیر الی [illegible] پس وصیت [illegible] اسماء بنت

عمیس [illegible] غسل دهد و عبد الرحمن [illegible] و معاونت نماید و گفت میخواهم که [illegible]

در سنه ثلث عشر از هجرت ... از دنیا نقل کرد و بعد از غسل و تجهیز و تکفین وی ... چنانکه وصیت کرده بود محمل آوردند
عمر بن الخطاب رضی الله عنه بر وی نماز گذارد و در حجره عایشه برابر قبر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
قبر وی کندند و عمر و عبد الرحمن و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و طلحه در قبر وی درآمدند و ...
وی را دفن کردند جزاه الله عن المسلمین احسن الجزاء اما مآثر فاروق اعظم رضی الله عنه ازین جمله
آنست که قبل از اسلام در قریش ... و جاهی تمام داشت فی الاستیعاب قال الزبیر ...
... عمر بن الخطاب من اشراف قریش والیه کانت السفارة فی الجاهلیة وذلک ان قریشا کانت اذا وقعت
بینهم حرب بینهم وبین غیرهم بعثوه سفیرا وان نافرهم منافر او فاخرهم مفاخر بعثوه منافرا ومفاخرا
ورضوا به و از آنجمله آنست که ... را خواهش ... با سلام آورد ... معنوی ...
... ... از آن ... تا آنکه از در و دیوار ...
نکردند و بر ... تا آنکه مکرر ... نتوانند و کثرت اسباب مقتضیه اسلام او را آنجا
بود و ... ... کرده و ... روایتی چند بر سبیل ...
نویسیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... دعا ... فی روایة ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اللهم
اعز الاسلام بعمر بن الخطاب وفی روایة عایشة اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب خاصة وفی روایة مسروق عن ابن
مسعود اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او بابی جهل بن هشام فجعل الله دعوة رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمر بن
الخطاب فبنی علیه الاسلام وهدم به الاوثان اخرج هذه الروایات کلها الحاکم حضرت فاروق گفته است بینما انا نائم عند
آلهتهم اذ جاء رجل بعجل فذبحه فصرخ ... لم اسمع صارخا قط اشد صوتا منه یقول یا جلیح امر نجیح رجل فصیح
یقول لا اله الا الله فوثب القوم قلت لا ابرح حتی اعلم ما وراء هذا ثم نادی یا جلیح امر نجیح رجل فصیح یقول لا اله
الا الله فقمت فما نشبنا ان قیل هذا نبی اخرجه البخاری ... که ...
... ... مسلمان ... چون این خبر ... رسید ...
... ...
که ... قرائت ... و ازین راه داعیه اسلام ... آمد ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...

مآثر فاروق

و مسلمان شد

و مسلمان شد[ن] ... اینجا آنست که چون فاروق اعظم تشریف اسلام یافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای او دعا

در حق وی آن دعا فرمود [illegible] اجابت رسید عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ضرب صدر عمر بن الخطاب

بیده حین اسلم ثلاث مرات وهو یقول اللهم اخرج ما فی صدره من غل وابدله ایمانا یقول ذلک ثلاثا اخرجه الحاکم

واز [illegible] آنست که چون مسلمان شد اعلان به اسلام خود در اوان [illegible] را [illegible] ساعة تشویش بسیار منعقد گردید

تا آنکه [illegible] ذکر دار [illegible] قال ابن اسحق وحدثنی نافع مولی عبد الله بن عمر عن ابن عمر قال لما اسلم عمر قال

ای قریش انقل للحدیث فقالوا جمیل بن معمر الجمحی قال فغدا علیه قال عبد الله بن عمر وغدوت اتبع اثره وانظر ما

یفعل وانا غلام اعقل کل ما رأیت حتی جاءه فقال اعلمت یا جمیل انی اسلمت ودخلت فی دین محمد صلی الله علیه وسلم

قال فوالله ما راجعه حتی قام یجر رداءه واتبعه عمر واتبعت ابی حتی اذا قام علی باب المسجد صرخ باعلی صوته یا معشر

قریش وهم فی اندیتهم حول الکعبة الا ان ابن الخطاب قد صبا قال یقول عمر من خلفه کذب ولکنی قد اسلمت وشهدت

ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وثاروا الیه فما برح یقاتلهم ویقاتلونه حتی قامت الشمس علی

رؤوسهم قال وطلح فقعد وقاموا علی راسه وهو یقول افعلوا ما بدا لکم فاحلف بالله لو کنا ثلاث مائة رجل لقد ترکناها

لکم او ترکتموها لنا قال فبینا هم علی ذلک اذ اقبل شیخ من قریش علیه حلة حبرة وقمیص موشی حتی وقف علیهم

فقال ما شأنکم قالوا صبا عمر قال فمه رجل اختار لنفسه امرا فماذا تریدون اترون بنی عدی بن کعب یسلمون لکم

صاحبهم هکذا خلوا عن الرجل قال فوالله لکانما کانوا ثوبا کشط عنه قال فقلت لابی بعد ان هاجر الی المدینة

یا ابت من الرجل الذی زجر القوم عنک بمکة یوم اسلمت وهم یقاتلونک قال ذاک ای بنی العاص بن وائل

السهمی وعن عبد الله بن عمر قال لما اسلم عمر اجتمع الناس عند داره وقالوا صبا عمر وانا غلام فوق ظهر بیتی فجاء

رجل علیه قباء من دیباج فقال صبا عمر فما ذاک فانا له جار فرایت الناس تصدعوا عنه فقلت من هذا قالوا العاص

بن وائل اخرجه البخاری درینجا نکته باید فهمید که فاروق اعظم سال ششم از بعثت بعد اسلام چهل مرد و یازده

زن مسلمان شد علی اختلاف [illegible] بین حملة العلم فی ذلک [illegible] اسلام او [illegible] [illegible] در حبشه [illegible]

شده بودند [illegible] سابقه ها از وی فوت گشت اما باید [illegible] [illegible] تفاوت [illegible] [illegible]

صلی الله علیه وسلم وامت او [illegible] از سبقت [illegible] فضل [illegible] نسبت به صدیق اکبر [illegible]

از جهت اظهار اسلام و در آن حال مجتمعان را سهیم و شریک شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با ایشان در وجد و جهد
اند در قصه مواخذه صدیق اکبر خطاب عتاب آمیز بادی فرمود هل انتم تارکوا لی صاحبی هل انتم تارکون لی صاحبی
قلت یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا فقلتم کذبت وقال ابوبکر صدقت اخرجه البخاری و در حدیث
رؤیا قلیب معلوم شد که ابوبکر در نزع ضعف داشت والله یغفر له ثم اخذها عمر فاستحالت غربا فلم ار عبقریا
من الناس یفری فریه حتی ضرب الناس بعطن اخرجه الشیخان عن ابن عمر رضی الله عنهما و از آن جمله آنست که بسبب او در
اسلام مسلمانان عزیز شدند و اعلان اسلام نمودند عن ابن مسعود قال ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر اخرجه البخاری
قال ابن مسعود لما قدم عمرو بن العاص و عبد الله بن ابی ربیعة علی قریش ولم یدرکوا ما طلبوا وردهم النجاشی با
کره یعنی فاسلم عمر بن الخطاب وکان رجلا ذا شکیمة لا یرام ما وراء ظهره امتنع به اصحاب رسول الله صلی الله علیه
وسلم وبحمزة حتی عازوا قریشا فکان عبد الله بن مسعود یقول ما کنا نقدر علی ان نصلی عند الکعبة حتی اسلم عمر بن الخطاب
فلما اسلم قاتل قریشا حتی صلی عند الکعبة وصلینا معه اخرجه سعد بن ابراهیم قال قال عبد الله بن مسعود ان اسلام
عمر کان فتحا وان هجرته کانت نصرا وان امارته کانت رحمة والله ما کنا نصلی عند الکعبة حتی اسلم عمر فلما اسلم
قاتل قریشا حتی صلی عند الکعبة وصلینا معه اخرجه ابن هشام فی زیاداته علی السیرة واخرج الحاکم مثله و از آن جمله
آنست که هجرت مخفی بسوی مدینه قبل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تمهید و توطیه ساخت برای قدوم آنحضرت صلی الله
علیه وسلم عن البراء بن عازب قال اول من قدم علینا مصعب بن عمیر وابن ام مکتوم کانوا یقرئون الناس فقدم بلال
وسعد وعمار بن یاسر ثم قدم عمر بن الخطاب فی عشرین من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ثم قدم النبی صلی الله علیه وسلم
الحدیث اخرجه البخاری و از آن جمله آنست که در غزوه بدر با رسیدن تعصبات وقتی که بوجوه بسیار یکی آنکه خال خود را
فی الله کشت محبت قرابت مانع مباشرت قتال او نشد فی الاستیعاب قتل العاصی بن هشام بن مغیرة کافرا یوم بدر خاله
عمر بن الخطاب وکان خاله دیگر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که عباس را نکشند ابو حذیفه آنرا قبول نکرد و بجا
نوعی از وهن شد ... آنحضرت صلی الله علیه وسلم پدید آمد و نوعی از اختلاف معذور کرد و بدا آنحضرت صلی الله علیه
وسلم ... مقاله را به تخویف و تهدید تحضیض کرد از قبول امر ... ثانی معروف
آن تهدید سید فاروق اعظم را ساخت گفت یا ابا حفص ایضرب وجه عم رسول الله صلی الله علیه وسلم بالسیف حضرت فاروق اینجا

کلمه [illegible] مسعود بصواب [illegible] در وقت اخذ فدا هرچند انصار گفتند که [illegible] باید
داشت قبول نفرمود [illegible] خلاف [illegible] بر قتل [illegible] ابن عباس ان النبي
صلى الله عليه وسلم [illegible] اني قد عرفت ان رجالا من بني هاشم وغيرهم قد اخرجوا كرها لا حاجة لهم
بقتالنا فمن لقي احدا من بني هاشم فلا يقتله ومن لقي ابا البختري بن هشام فلا يقتله ومن لقي العباس بن عبد المطلب عم رسول
الله صلى [illegible] فلا يقتله فانه انما اخرج مستكرها فقال ابو حذيفة انقتل اباءنا وابناءنا واخواننا وعشيرتنا
ونترك العباس والله لئن لقيته لالحمنه السيف قال فبلغت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لعمر بن الخطاب يا ابا
حفص قال عمر والله انه لاول يوم كناني فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا حفص ايضرب وجه عم رسول الله صلى الله
عليه وسلم بالسيف فقال عمر يا رسول الله دعني فلاضرب عنقه بالسيف فوالله لقد نافق فكان ابو حذيفة يقول ما انا
بآمن من تلك الكلمة التي قلت يومئذ ولا ازال منها خائفا الا ان تكفرها عني الشهادة فقتل يوم اليمامة شهيدا
انتهى [illegible] آنکه بعد فتح [illegible] اسیران [illegible] که فدا بگیرند یا قتل کنند رای حضرت فاروق
موافق مراد حق واقع شد عن ابن عباس قال حدثني عمر بن الخطاب [illegible] فلما اسروا الاسارى قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم لابي بكر وعلي وعمر فقال ابو بكر يا نبي الله هم بنو العم والعشيرة والاخوان فاني ارى ان تأخذ منهم
الفدية فيكون ما اخذنا منهم قوة لنا على الكفار وعسى الله ان يهديهم فيكونوا لنا عضدا فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما ترى يا ابن الخطاب قال قلت والله ما ارى ما رأى ابو بكر ولكني ارى ان تمكنني من فلان
قريب لعمر فاضرب عنقه حتى يعلم الله انه ليست في قلوبنا هوادة للمشركين هؤلاء صناديدهم وائمتهم وقادتهم
فهوي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قال ابو بكر ولم يهو ما قلت فاخذ منهم الفداء فلما كان من الغد قال عمر فغدوت
الى النبي صلى الله عليه وسلم فاذا هو قاعد وابو بكر واذا هما يبكيان فقلت يا رسول الله اخبرني ماذا يبكيك
انت وصاحبك فان وجدت بكاء بكيت وان لم اجد بكاء تباكيت لبكائكما فقال النبي صلى الله عليه وسلم
الذي عرض علي اصحابك من الفداء لقد عرض علي عذابكم ادنى من هذه الشجرة شجرة قريبة وانزل الله
عز وجل ما كان لنبي ان يكون له اسرى حتى يثخن في الارض [illegible] لمسكم فيما اخذتم [illegible]
ثم احل لهم الغنائم فلما كان يوم احد من العام المقبل عوقبوا بما صنعوا يوم بدر من اخذهم الفداء فقتل منهم

شبهه در قرآن اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم وكسرت رباعيته وجرح على وجهه حتى سال الدم على
جبهته انزل الله تعالى أولما أصابتكم مصيبة قد أصبتم مثليها قلتم أنى هذا قل هو من عند أنفسكم إن الله على كل
شيء قدير بأخذكم الفداء اهـ احدها آنکه عمیر بن وهب جمحی برای قتل آنحضرت با اراده فاسد نزد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمد و وی از فاتکان قریش و دلیران ایشان بود حضرت فاروق او را گرفت و حمائل سیف او
گرفته پیش آنحضرت کشید اسند عن عروة بن الزبير في قصة عمير بن وهب فبينا عمر بن الخطاب في نفر من المسلمين
يتحدثون عن يوم بدر ويذكرون ما أكرمهم الله به وما أراهم من عدوهم إذ نظر عمر إلى عمير بن وهب حين أناخ
على باب المسجد متوشحا السيف فقال هذا الكلب عدو الله عمير بن وهب ما جاء إلا لشر وهو الذي حرش بيننا وحزرنا
للقوم يوم بدر ثم دخل عمر رضي الله عنه على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله هذا عدو الله عمير بن وهب
قد جاء متوشحا سيفه قال فأدخله علي قال فأقبل عمر حتى أخذ بحمالة سيفه في عنقه فلببه بها وقال لرجال ممن كان معه
من الأنصار ادخلوا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجلسوا عنده واحذروا عليه من هذا الخبيث فإنه غير
مأمون ثم دخل به على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعمر آخذ بحمالة سيفه في عنقه فقال أرسله يا عمر ادن يا عمير فذكر
الحديث بطوله وفيه معجزة ظاهرة ازانجمله آنست که در غزوه احد فضائل بسیار حضرت فاروق
رضی الله عنه بچند وجه یکی آنکه در وقت تحصن بشعب جماعه از مهاجرین بالای کوه برآمدند و دفع کفار نمودند قال
ابن إسحاق فبينا رسول الله صلى الله عليه وسلم بالشعب معه أولئك النفر من أصحابه إذ علت عالية من قريش الجبل
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم إنه لا ينبغي لهم أن يعلونا فقاتل عمر بن الخطاب رضي الله عنه ورهط معه
من المهاجرين حتى أهبطوهم من الجبل ذكره في السيرة دوم آنکه ابوسفیان نزدیک انصراف نشاط کفر نمود کلمات
فاروق را غیرت اسلام بجوش آمد و آنچه موجب اعلای کلمة الله است سوم آنکه درین مقام واضح گشت که کفار بعد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعد صدیق اکبر از کسی که حساب میگرفتند از فاروق میگرفتند قال ابن إسحاق
إن أبا سفيان حين أراد الانصراف أشرف على الجبل ثم صرخ بأعلى صوته فقال إن الحرب سجال يوم بيوم بدر اعل هبل
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قم يا عمر فأجبه فقال الله أعلى وأجل لا سواء قتلانا في الجنة وقتلاكم في النار
فلما أجاب عمر رضي الله عنه أبا سفيان قال له أبو سفيان هلم إلي يا عمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر ائته فانظر

ما شانه

ما سیاست نجاح دو آنچه ابو سفیان گفت انشدک الله یا عمر اقتلنا محمدا قال اللهم لا وانه لیسمع کلامک الآن قال

انت اصدق عندی من ابن قمئة و ابر لقول ابن قمئة لهم انی قتلت محمدا و از آنجمله آنست که در غزوهٔ خندق

حاضر شد و مساعی جمیله در آن واقعه بکار برد یکی آنکه محافظت طرفی از خندق بعهدهٔ وی بود تا آن مسجد

بنام او رضی الله عنه بنا کرده اند دوم آنکه اهل سیر نوشته اند که فاروق و زبیر رضی الله عنهما جمعی

هر جا که کفار حمله آوردند و آنها را از هم متفرق ساختند در آن میان ضرار بن الخطاب با یک کس و نیزه حملات

حرکت داد و بعد از آن از نیزه زدن باز گشت و گفت این نعمت مشکوره است که بر تو باشد که هم شیوه نگذرد

در بعض ایام خندق بسبب هجوم مشغولی بجنگ کفار نماز عصر از حضرت فاروق فوت شده و تأسف عظیم از ین حیثیت ظاهر کرد

براه انداخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود با او آنوقت همراه او عذر فرموده و بایشان شفقت بلا تأخیر نمود

عن جابر بن عبد الله ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه جاء یوم الخندق بعد ما غربت الشمس فجعل یسب کفار قریش وقال یا رسول

الله ما کدت ان اصلی حتی کادت الشمس تغرب قال النبی صلی الله علیه وسلم والله ما صلیتها فنزلنا مع النبی صلی الله

علیه وسلم بطحان فتوضأ للصلوة وتوضأنا لها فصلی العصر بعد ما غربت الشمس ثم صلی بعدها المغرب اخرجه

البخاری و از آنجمله آنست که در غزوهٔ بنی المصطلق حاضر شد و جهادی معروف در آنست چند وجه یکی آنکه اهل سیر ذکر

کرده اند که مقدمهٔ لشکر او بود و جاسوسی را از طرف کفار گرفتار کرد و احوال آنها از وی استفسار نمود

بعد از آن او را بکشت و با این سبب رعب عظیم در دل کفار افتاد دوم آنکه در وقت قتال فاروق اعظم مأمور

شد بآنکه ندا در دهد که هر که کلمهٔ اسلام بگوید از تعرض مأمون باشد سیوم آنکه جهجاه غفاری اجیر فاروق

با اعرابی در منافسه قتال اعراب بعضد عبد الله بن ابی منافق رجوع آورد و وی کلمات نفاق آمیز از نفاق بجا

درد با اهل مدینه از تم اشکالات بعرض آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانیدند غیرت حضرت فاروق بجوش

آمد و قصد ابطال آن منافق نمود و منافقان در صدد عذر آمدند خدای عز وجل در باب تصدیق قول زید

بن ارقم و تحسین رای فاروق فرود آمد نمود که منافق مستحق اهانت است در دنیا و مستوجب عقوبت است در

آخرت اگر چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اراده فرموده که بجهة مصلحت احتراز از تفرق کلمهٔ مسلمین و بجهة دواعی

در اسلام سزای کردار او در کنار او نهادند آیات نازل فرمود اذا جاءک المنافقون الی العقبة

مبسوطه في معالم التنزيل وغيره چهارم آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم حضرت فاروق را بمجادله رغبتى
عجب كه در باب الا دارد يكبار آمد ارشاد فرمودند قال ابن اسحق فحدثني عاصم بن عمر ان عبد الله بن عبد الله
بن ابي اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله انه بلغني انك تريد قتل عبد الله بن ابي فيما
بلغك عنه فان كنت لا بد فاعلا فمرني به فانا احمل اليك راسه فوالله لقد علمت الخزرج ما كان بها من رجل
ابر بوالده مني اني اخشى ان تامر به غيري فيقتله فلا تدعني نفسي ان انظر الى قاتل عبد الله بن ابي يمشي في
الناس فاقتله فاقتل مؤمنا بكافر فادخل النار فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بل نترفق به ونحسن صحبته
ما بقي معنا وجعل بعد ذلك اذا احدث الحدث كان قومه الذين يعاتبونه وياخذونه ويعنفونه فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لعمر بن الخطاب رضي الله عنه حين بلغه ذلك من شانهم كيف ترى يا عمر اما والله لو قتلته يوم قلت لي
اقتله لارعدت له آنف لو امرتها اليوم بقتله لقتلته قال قال عمر رضي الله عنه قد والله علمت لامر رسول الله صلى الله
عليه وسلم اعظم بركة من امري وازانجمله آنست كه در حديبيه حاضر بود وآنجا فضائل بحساب نصيب او شد يكى آنكه
تثبيت اسلام حضرت فاروق غلبه كرد و به تربيت آنحضرت صلى الله عليه وسلم تسكين يافت قال ابن اسحق
فلما التام الامر ولم يبق الا الكتاب وثب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاتى ابا بكر رضي الله عنه فقال يا ابا بكر اليس
برسول الله صلى الله عليه وسلم قال بلى قال اولسنا بالمسلمين قال بلى قال اوليسوا بالمشركين قال بلى قال فعلام
نعطي الدنية في ديننا قال ابو بكر يا عمر الزم غرزه فاني اشهد انه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عمر وانا اشهد انه
رسول الله ثم اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله الست برسول الله قال بلى قال اولسنا بالمسلمين
قال بلى قال اوليسوا بالمشركين قال بلى قال فعلام نعطي الدنية في ديننا قال انا عبد الله ورسوله لن اخالف
امره ولن يضيعني قال فكان عمر رضي الله عنه يقول ما زلت اصوم واتصدق واصلي واعتق من الذي صنعت
يومئذ مخافة كلامي الذي تكلمت به حتى رجوت ان يكون خيرا قال ابن اسحق فوثب عمر بن الخطاب رضي الله عنه
مع ابي جندل يمشي الى جانبه ويقول اصبر يا ابا جندل فانما هم المشركون وانما دم احدهم دم كلب قال ويدني
قائم السيف قال يقول عمر رضي الله عنه رجوت ان ياخذ السيف فيضرب به اباه قال فضن الرجل بابيه ونفذت
القضية ديگر آنكه فانزل الله سكينته على رسوله وعلى المؤمنين والزمهم كلمة التقوى درحق او نازل شد سوم

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بر دو نوع [illegible]

[illegible] در همین [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت فاروق [illegible]

[illegible]

[illegible] واقع شده در قضیه موت ابن ابی منافق [illegible]

جئت فقمت [illegible] فقلت یا رسول الله اتصلی علی هذا وقد قال یوم کذا کذا وکذا اعدد ایامه قال فتبسم [illegible]

پس [illegible] بعبارت [illegible] و قسم [illegible]

[illegible] کفایت نماید [illegible] حضرت فاروق را [illegible]

[illegible] واقع شده [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

الحمد لله الذي امكن منك بغير عقد ولا عهد ثم ... رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] فسبقته بما
تبطي الدابة البطيئة الرجل البطيء قال فاقتحمت عن البغلة فدخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم ودخل عليه عمر
فقال يا رسول الله هذا ابو سفيان قد امكن الله منه بغير عقد ولا عهد فدعني فلاضرب عنقه قال قلت يا
رسول الله اني قد اجرته ثم جلست الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخذت برأسه فقلت والله لا يناجيه الليلة دوني رجل
فلما اكثر عمر في شانه قال قلت مهلا يا عمر فوالله ان لو كان من رجال بني عدي بن كعب ما قلت هذا ولكنك
قد عرفت انه من رجال بني عبد مناف فقال مهلا يا عباس فوالله لاسلامك يوم اسلمت كان احب الي من اسلام [illegible]
الخطاب لو اسلم واز آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاروق را بر صدقات مدینه عامل ساخت فمنع
العباس وخالد وابن جميل فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما ابن جميل الحديث مذكور بطوله في صحيح البخاري وعن عمر
قال عملت على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعطاني عمالة فقلت اعطه افقر اليه مني الحديث اخرجه ابوداود وغيره
واز آنجمله آنست که در غزوه حنین قضایای عظیم حاصل شد اهل سیر نوشته اند که روز حنین رایتی از رایات
مهاجرین بفاروق داده بودند مانند جماعت دیگر از جماعت داران الیوم واز آنجمله آنست که در طائف
قبیله بنی [illegible] رضی الله عنه آمده بود و عمر یکی آنکه [illegible] رویای آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قعب [illegible]
[illegible] زده پراکنده ساخت و تعبیر صدق بود که [illegible] خطاب [illegible] در سیرة ابن اسحق
ان خولة بنت حكيم بن امية وهي امرأة عثمان بن مظعون قالت يا رسول الله اعطني ان فتح الله عليك
الطائف حلي بادية بنت غيلان او حلي الفارعة بنت عقيل وكانتا من احلى نساء ثقيف فذكر لي ان رسول
صلى الله عليه وسلم قال لها وان كان لم يؤذن لي في ثقيف يا خولة فخرجت خولة فذكرت ذلك لعمر بن الخطاب رضي
عنه فدخل عمر على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ما حديث حدثتنيه خولة زعمت انك قلته قال
قد قلته قال وما اذن فيهم يا رسول الله قال لا قال افلا اؤذن بالرحيل قال بلى قال فاذن عمر بالرحيل [illegible]
در قسمت غنایم در جعرانه ذو الخویصره حاضر شده فاروق را داعیه قتل او شد [illegible] عن عبد الله بن عمر [illegible]
مثل این با حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] التمیمی یوم حنین قال نعم جاء رجل من بني تميم يقال له ذو الخويصرة
فوقف عليه وهو يعطي الناس فقال يا محمد قد رأيت في هذا اليوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجل فكيف رأيت

قال لم ادرک عبد الله قال فغضب عمر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الم يكن الحق عندي فقد يكون ...

عمر بن الخطاب يا بني ... قال ادعوه ... تكون فتنة يتبعون فيه الدين حتى ... اصحاب

من الزمة ... في الفضل فلا يجد شيئا ... في العقبة فلا يجد شيئا ثم في ... فلا يجد شيئا ... العرب ...

اخرجه ابو ... استيذان نمودن از آنحضرت صلى الله عليه وسلم ... اني نذرت في الجاهلية ان اعتكف ليلة في

المسجد الحرام فقال له النبي صلى الله عليه وسلم اوف بنذرك اخرجه البخاري وفي بعض الروايات يا اخي اشركنا

في دعائك ولا تنسنا في دعائك قال ... حضرت فاروق رضي الله عنه و از انجمله آنست كه در

چون بعض ... شده ... در حجة الوداع حاضر بود و ... مواعظ آنحضرت ... مناسبه

را در ساکت ... و از انجمله آنست که ... از فضائل ... صدیق اکبر ... و تشبیه او ... در

تفسیر ... الانبیاء ... نزول آیه ... روز جمعه وقت ... مباحث

در مآثر حضرت صدیق بیان کردیم و از انجمله آنست که چون انتقال آنحضرت صلى الله عليه وسلم ساعتی ... مردم ...

خلافت صدیق ... جامع ترین مردم ... و از انجمله آنست که ... خلافت صدیق اکبر ...

... در ... اخرج ... عن ابراهيم النخعي قال اول من ولي ابو بكر ...

امور المسلمين عمر بن الخطاب ... و قال افضل ...

اجمعين ... و از انجمله آنست که صدیق اکبر در آخر ایام خود فاروق را ولی عهد خود ساخت و ... افضل

خواند ... عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابي بكر

يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر اما انك ان قلت ذاك فلقد سمعت رسول الله صلى الله

عليه وسلم يقول ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر اخرجه الترمذي و معنی این کلام آنست که فاروق افضل امت باشد در

زمان خود ... این قضیه ... و لهذا فاروق صدیق را افضل ... صدیق ...

از دی ... حضرت صدیق فاروق اعظم را ... خير الناس ... و او نیز ... را ...

اینست شرح ... فاروق بر نسبت ... خلیفه ... چون ... خلافت ...

از ... خلیفه ... في الاستخلاف ... الخلافة بعد ابي بكر ...

و مدت خلافت ابوبکر [illegible] دو سال و [illegible] و انزل الله [illegible] قال ابن عمر [illegible] رجل من الناس [illegible]
الفتوح بالشام و العراق و مصر [illegible] عطارد حضرت العباس [illegible] علی ید الفهم و کان [illegible]
[illegible] و هو الذی [illegible] التاریخ من الهجرة النبویة الذی [illegible] الناس [illegible]
[illegible] اول من سمی بامیر المؤمنین و [illegible] و کان [illegible] بالسوط و [illegible]
[illegible] جهاد و [illegible] غنایم در ایام او [illegible] بیان [illegible]
[illegible] اعلام [illegible] بعضی [illegible] جهاد [illegible] کثرت عدد و [illegible]
آن جمع [illegible] از زبان [illegible] کشته شده [illegible] فوج فوج [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] که عرب [illegible] پیاده [illegible] خدای عز و جل [illegible]
[illegible] اول کسی که داعیه جهاد در خاطر او [illegible] ابو عبیده ثقفی بود از کبار تابعین [illegible]
[illegible] برای حرب [illegible] شدن کرفتند از آن جمله سلیط بن قیس که از صحابه [illegible] حضرت فاروق [illegible]
ابو عبیده در قبول داعیه [illegible] شتافت و او را بر جیش مسلمین امیر گردانید [illegible] در میان ایشان اصحاب
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند لیکن [illegible] امور [illegible] جناب رسالت [illegible]
کنند [illegible] سلیط [illegible] در حرب [illegible]
[illegible] مثنی بن حارثه شیبانی با ابو عبیده ثقفی با هم [illegible] متوجه عراق گشتند و
طرف رستم بن فرخ زاد [illegible] لشکری [illegible] بمقابله فرستاد [illegible] جنگی عظیم [illegible] آخر کار
کفار هزیمت یافتند و غنیمت [illegible] اهل اسلام آمد [illegible] تقسیم غنایم [illegible]
زاده کسری [illegible] لشکر عظیم [illegible] متوجه شد و رستم [illegible] بنام [illegible]
[illegible] ابو عبیده [illegible] گردانید [illegible] ظفر دست یافت
[illegible] جالینوس [illegible] شد و او نیز هزیمت [illegible] غنایم فراوان [illegible] آورد بعد
از آن ابو عبیده از [illegible] خمس را جدا کرده بدار الخلافه فرستاد و باقی را قسمت بر غزاة نمود چون خبر
هزیمت افواج [illegible] رسید [illegible] عظیم [illegible] یافت [illegible] هزار مرد [illegible]

[illegible]

بجانب رستم آن جنگ فیلان [illegible] بر [illegible] مسلمانان بیشتر شدند و [illegible] بعد از آن ایرانیان حمله

[illegible] شدند [illegible] که ابتدا این حرب [illegible] شکست ابو عبید [illegible] فتح وقتیه حضرت

[illegible] رستم [illegible] بهمراه [illegible] [illegible] مثنی [illegible] بجانب فرات گذشته محاربه

[illegible] [illegible] ابو عبید [illegible] اسلام [illegible] بجهت [illegible] گذاشته [illegible] ابو عبیده

با جمعی [illegible] [illegible] کشته [illegible] ابو عبید [illegible] بعض [illegible]

[illegible] برسید وقت معانقه [illegible] و [illegible] زیر پا آورده بدست

دلیران [illegible] جواهر [illegible] میکرد [illegible] و بعضی بشهادت میرسیدند تا آنکه [illegible] آن لوا

مثنی بن حارثه برداشته [illegible] شکست [illegible] کفار از حرب متقاعد شدند و مسلمانان فرصت غنیمت

یافته بر سر پل آمدند و کیفیت [illegible] شکست [illegible] قریب چهار هزار کس شهید شدند

حضرت فاروق از این ماجرا بغایت محزون گشت و سبب آنکه [illegible] [illegible] برهم خوردن [illegible]

ناگهان خبر رسید [illegible] رستم اختلافی [illegible] را [illegible] فرق گشتند [illegible]

حرب جسر [illegible] سال چهاردهم بعضی اکثر اهل [illegible] دمشق [illegible] واقع [illegible]

سیزدهم [illegible] حضرت صدیق [illegible] تا آنکه [illegible] ماهان نام سردار [illegible] با گران لشکری [illegible]

دمشق [illegible] و کفار [illegible] ناحیه متحصن گشته [illegible] ابو عبیده [illegible]

[illegible] حضرت فاروق رسانید حضرت فاروق برای [illegible] نوشت مضمون آنکه [illegible]

دمشق [illegible] ناحیه فوجی از مسلمانان [illegible] اهل آن ناحیه را مشغول دارند [illegible]

هیچکدام نکنند تا آنکه دمشق مفتوح شود [illegible] ماهان با لشکر دمشق از دمشق برآمده [illegible] صفوف [illegible]

از [illegible] ابو عبیده بمقابله آنها داد قتال [illegible] عظیم [illegible] شکست بر لشکر کفار [illegible] جانب [illegible]

گریختند [illegible] در دمشق متحصن شدند باز ابو عبیده [illegible] بمحاصره دمشق [illegible]

[illegible] [illegible] دمشق [illegible] ایام [illegible] شد از این سبب [illegible]

[illegible] مشغول شدند [illegible] دلیران اسلام فرصت [illegible]

[illegible] که مهران [illegible] آورده [illegible] ساده [illegible]

[illegible] در بعضی مواضع رسانیده [illegible] جنگ عظیم بظهور پیوست [illegible]

[illegible] گشته [illegible] جریر بن عبد الله بجلی [illegible]

[illegible] حضرت فاروق [illegible] و دیگر قبایل [illegible] بالمره [illegible]

[illegible] مثنی [illegible] جریر [illegible] او [illegible]

[illegible] حضرت فاروق برای تالیف قلوب [illegible] خمس [illegible] که با [illegible] حاصل [illegible]

[illegible] تفویض فرموده و برای مثنی نوشت که شرایط [illegible] و تجلیل جریر را مرعی دارد زیرا که شرف صحبت

آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریافته است سرداران عجم چون این خبر شنیدند فوجی کثیر فراهم آورده مهران همدانی

را با پاره [illegible] منصوب ساخته به مقابله مثنی و جریر [illegible] این ماجرا بعرض حضرت فاروق

رسانیده اند [illegible] رضی الله عنه [illegible] قبیله [illegible] برای امداد مثنی تعیین فرمود و حکم فرمود که مستعجل [illegible]

[illegible] مثنی نیز از آنجا [illegible] لشکر [illegible] فریقین [illegible]

برابر [illegible] از اهل [illegible]

[illegible] مثنی [illegible] و شکست به لشکر عجم واقع شد [illegible]

[illegible] میدان [illegible] الامن [illegible] زیرا که [illegible]

که هر یکی [illegible] کشته [illegible] پس از [illegible]

مثنی [illegible] بشیر بن الخصاصیه [illegible] بلاد عراق [illegible]

واقعه [illegible] سوق [illegible]

[illegible] فراهم [illegible] سوق بغداد [illegible]

سوق [illegible] آنجا مجتمع میشدند [illegible] فرمود که [illegible]

و جواهر [illegible]

[illegible] سیزدهم [illegible] در میان سلام [illegible] فاروق [illegible] رضی الله عنه بظهور پیوست [illegible]

ظاهر گشت که تشبیه خلیفه ثانی یعنی فاروق اعظم بکسی که جنود وی [illegible] و اینجا دو نکته باید شناخت نکته اول آنکه در

شریعت متواتر بالمعنی است که آنحضرت صلی الله علیه [illegible] خبر داده‌اند بآنکه فارس و روم فتح خواهند شد و غنایم آن

از ایشان بدست مسلمین خواهد آمد قال الله تعالی لیظهره علی الدین کله وقال واخری لم تقدروا علیها قد احاط

الله بها الآیة سوره فتح وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فعجل لکم هذه وکف ایدی الناس عنکم الآیة از غنیمت دیگر

آنکه تا حال بدست نیامده بود بشارت داده و [illegible] منصوص شود بآنکه غنایم کثیره که اول موعود شد غنایم خیبر

و در زمان سعادت نشان جناب نبوی صلی الله علیه وسلم صورت وجود یافت و عجل لکم هذه فتح خیبر است و اخری لم تقدروا

علیها غنایم فارس و روم است قال ابن عباس والحسن ومقاتل هی فارس والروم وما کانت العرب تقدر علی قتال

فارس والروم کانوا خولا لهم حتی قدروا علیها بالاسلام و نیز ظاهر شود بآنکه ستدعون الی قوم اولی باس شدید

مراد ازین اولی باس شدید فارس و روم قال ابن عباس ومجاهد هم اهل فارس [illegible] الروم و در حدیث صحیح آمده

است کان ما وضع فی یدی مفاتیح خزائن الارض و نیز در حدیث صحیحین اذا هلک کسری فلا کسری بعده واذا هلک قیصر

فلا قیصر بعده و نیز در باب حدیث عقبة بن عامر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ستفتح علیکم الارض

ویکفیکم الله فلا یعجز احدکم ان یلهو باسهمه اخرجه مسلم [illegible] نظیر این بسیار است و وجود این وعد معجزه آنحضرت است

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم متضمن است فتح فارس را قال الله تعالی و آخرین منهم لما

یلحقوا بهم یعنی فارس خدای عز وجل از فوق سموات اراده ابطال سلطنت فارس و روم [illegible] زدن

ایشان فرموده آنحضرت را صلی الله علیه وسلم جارحه مراد خود ساخت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم

از غلبه این امر طلب رفیق اعلی انتقال فرمودند و همان داعیه بوساطت آنحضرت از سینه فاروق اعظم باز

جلوه نمود [illegible] رضی الله عنه مطیع امر حق ساخت و عقل و نقل او را [illegible] دردل حاضرین

پرتو خود فاروق انداخت تا غزاة اسلام اجتماع تمام پیدا کردند و دست برد عجیب ظاهر گشت که لشکر

زمانه از کشش ندیدند و ابعث حینا بعد حین مثل نقد حال این کشف نکته دوم آنکه تمام فاروق

فتح فارس و روم بوجوه بسیار [illegible] یکی آنکه دعا نموده در صلوات [illegible] همت تمام در تسخیر ایشان بکار می

برد قال النووی فی الاذکار روینا عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه قنت فی الصبح بعد الرکوع فقال اللهم

اللهم انا نستعينك ونستغفرك ونثني عليك ونخلع ونترك من يفجرك اللهم اياك نعبد ولك نصلي ونسجد واليك نسعى ونحفد نرجو رحمتك
ونخشى عذابك ان عذابك بالكفار ملحق اللهم عذب الكفرة الذين يصدون عن سبيلك ويكذبون رسلك ويقاتلون اولياءك
اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات واصلح ذات بينهم والف بين قلوبهم واجعل في قلوبهم الايمان والحكمة وثبتهم
على ملة رسولك صلى الله عليه وسلم واوزعهم ان يوفوا بعهدك الذي عاهدتهم عليه وانصرهم على عدوك وعدوهم اله الحق
واجعلنا منهم و [illegible] اين خطبه بليغه متضمن تحريض بر جهاد و ترغيب بر آن میخواند [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم
[illegible] سیوم آنکه [illegible] مجاهدین [illegible] امام [illegible] مالک عن یحیی بن سعید ان عمر
بن الخطاب [illegible] في الغلام [illegible] الرجال الى الشام على بعير [illegible] الرجلين الى العراق على بعير
[illegible] فقال عمر بن الخطاب [illegible] قال [illegible] آنکه ترتیب [illegible]
[illegible] در جنگ [illegible] سرداری [illegible] شدند دولت ساسانیان [illegible] سبب کرد چون
[illegible] ندیدند [illegible] فتح [illegible] بدست [illegible] اتفاق [illegible] از اطراف [illegible] یافت
[illegible] فارس را معزول ساختند و یزدجرد [illegible] بنیاد [illegible] افراختند [illegible]
[illegible] که بیرون از [illegible] برآورده [illegible] فوج [illegible] جمع [illegible] سردار
معین کردانیدند و یزدجرد [illegible] این [illegible] ادوات [illegible]
[illegible] این [illegible] بعرض حضرت فاروق رسانید و [illegible] رضی الله عنه [illegible] یکی از عمال [illegible] که در اطراف
ممالک [illegible] از [illegible] کرد [illegible] هرکه [illegible] باشد و از اهل نجده و شجاعت [illegible]
انکار [illegible] زود [illegible] بمدینه [illegible] فرستد چون [illegible] جمع شدند سعد بن ابی وقاص را
بسرداری [illegible] سعد را [illegible] بلیغه فرمود [illegible] بتقوی و صبر [illegible]
امر [illegible] بمتابعت [illegible] در جمیع [illegible] مثنی بن حارثه [illegible] نوشت که [illegible]
[illegible] سعد [illegible] امیر الامرای عراق [illegible] از [illegible] الهی کرد [illegible] فاروق [illegible]
[illegible] سعد [illegible] عراق [illegible] که عمر بن مثنی بن حارثه [illegible] رسیده بود اگر [illegible]
[illegible] اعظم [illegible] جهاد [illegible] سعد [illegible] توقف در راه واقع شد [illegible]

فاروق

[illegible] بعد دفعه پهلوانان نامدار و جوانان بی‌شمار یک‌یک روان می‌نمود تا تمام [illegible] در بیابان

منهزم شود تا آنکه دعوت اشراف قبایل و اهل شجاعت و تمام کسی را گذاشته باید ستیی و چند هزار [illegible]

[illegible] از آن جمله نیز از کسانی که خود و [illegible] را [illegible] بودند آنگاه سعد با امیر المؤمنین

نامه نوشت در توهم رستم بجزم قتال و کثرت عدد و شوکت و نقص [illegible] حضرت فاروق در جواب نوشت

کسی در دفعه با جماعت [illegible] و کثرت آلات و ادوات و کسی با کیفیت عظیم [illegible]

[illegible] هست [illegible] بیدار و با این [illegible] لشکر [illegible] کسی برای [illegible] اعظم کن که

خود مواجه [illegible] سعد [illegible] پیش حضرت فاروق [illegible] تحصیل [illegible] و امر نمود که

تحصیل [illegible] [illegible] [illegible] القدس [illegible] فرستید [illegible] اسلام

کند سعد [illegible] یکی از آنجماعه مغیره بن شعبه بود [illegible] الحاکم عن ابن معاویه بن قرة [illegible] قال لما کان

یوم القادسیة بعث بالمغیرة بن شعبة الی صاحب فارس فقال ابعثوا معی عشرة فبعثوا فشد علیه ثیابه ثم اخذ حجفة

ثم انطلق حتی اتوه فقال القوا لی ترسا فجلس علیه فقال العلج انکم معشر العرب قد عرفت الذی حملکم علی المجیء الینا انتم

قوم لا تجدون فی بلادکم من الطعام ما تشبعون منه فخذوا نعطیکم من الطعام حاجتکم فانا قوم مجوس وانا نکره قتلکم

انکم تنجسون علینا ارضنا فقال المغیرة والله ما ذاک جاء بنا ولکنا کنا قوما نعبد الحجارة والاوثان فاذا راینا

حجرا احسن من حجر القیناه واخذنا غیره ولا نعرف ربا حتی بعث الله الینا رسولا من انفسنا فدعانا الی الاسلام

فاتبعناه ولم نجئ للطعام انا امرنا بقتال عدونا ممن ترک الاسلام ولم نجئ للطعام ولکنا جئنا نقتل مقاتلتکم ونسبی ذراریکم

واما ما ذکرت من الطعام فانا لعمری ما نجد من الطعام ما نشبع منه وربما لم نجد ریا من الماء احیانا فجئنا الی ارضکم هذه فوجدنا

فیها طعاما کثیرا وماء کثیرا فوالله لا نبرحها حتی تکون لنا او لکم فقال العلج بالفارسیة صدقت قال قد فقأت عینک

غدا ففقئت عینه من الغد اصابته نشابة گویند نیز ذکر [illegible] از آنجا که [illegible] بعد [illegible] خود

[illegible] و عرب [illegible] فتح بلاد [illegible] سعد [illegible] با اطراف و اکناف [illegible]

تا در نواحی بلاد عجم [illegible] و [illegible] القصه رستم با شوکت و ابهت تمام بجانب لشکر اسلام [illegible]

ترتیب داده از [illegible] عبور [illegible] کرد و در هر نوبه [illegible] داشته بود که هر [illegible]

... نتوانند دوامی [illegible] تا برسد و سعد بسبب [illegible] دمل و بثرات امکان نیافت که خود در صف لشکر باشد بر
قصری قرار گرفت و جمعی از سوار و پیاده از برای حفظ او بداشت تا هر چه فرماید بی توقف بسرداران لشکر رسانند
آنگاه جماعتی را از شعرا و خطبا [illegible] و موعظه و [illegible] وعده و وعید الهی در باب ترغیب بجهاد و تفصیل
[illegible] که مردم اگر دست بردی نمایند سعادت دنیا و آخرت ازیشان باشد و اگر [illegible] کنند [illegible]
[illegible] قوم [illegible] و [illegible] کلمات [illegible] و [illegible] و سواران
[illegible] بر [illegible] قرار [illegible] سوره انفال [illegible] و قراء [illegible] در تلاوت آن شروع
[illegible] آنگاه سعد [illegible] وقت نماز ظهر در رسید تکبیر خواهیم گفت شما
[illegible] و [illegible] چون تکبیر دوم گفته شود جوشن بپوشید و [illegible]
[illegible] چون تکبیر سوم بشنوید جوانان [illegible] بمبارزت در آیند و با سماع تکبیر چهارم کلمه لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم گویند و همه بهیئت اجتماعیه با دشمن در آویزند القصه [illegible] و یک شب میان هر دو فریق
[illegible] و [illegible] در هر یکی ازین اوقات [illegible] علیحده وارد [illegible]
[illegible] روز ارماث [illegible] با هیئت عجیبه با جهاجل
[illegible] و [illegible] بر [illegible] سوار [illegible] و بسیار [illegible] اندازد بر فیلان نشانیده
[illegible] آنجا برای محافظت پیلان [illegible] مقدمه الجیش [illegible] و [illegible] پیاده و [illegible]
[illegible] با آن همه [illegible] دست بردهای عجیب [illegible] غالب بن عبد الله اسدی و عاصم بن عمرو تمیمی
بمبارزت در آمدند هرمزان نام شخصی از [illegible] مقابل غالب شخصی دیگر از سرداران مقابل عاصم در آمد
[illegible] و [illegible] عاصم [illegible] سعد رسانید عاصم نیز [illegible] خود حمله آورده
[illegible] که [illegible] نتوانستند از میان بگریخت عاصم در تعاقب او [illegible] هر چند [illegible]
نیافت [illegible] آورد و سعد [illegible] او ساخت [illegible] تیر اندازی [illegible]
[illegible] عمرو بن معدیکرب بمیدان در آمد مسلمانان عمرو را [illegible] عمرو [illegible] جانب او انداخت
[illegible] او را از اسب بر زمین افکند عمرو [illegible] از دو [illegible] رسانید و سر او را ببرید و کمر قیمتی و سلاح [illegible]

ایشان بر دست او کشته شد آنگاه مهران ملک [illegible] بر [illegible] پای [illegible] سعد [illegible] و جمعیت [illegible] و [illegible]

بگفت الیوم [illegible] العرب [illegible] [illegible] [illegible] بر زبان راندند [illegible]

[illegible] منقد بن [illegible] [illegible] [illegible] بیامد و از پیش [illegible] [illegible] پیاده شده سرش برداشت

و [illegible] رسید [illegible] [illegible] ماند [illegible] [illegible] از میمنه لشکر [illegible] [illegible] رسید [illegible]

[illegible] منقد [illegible] [illegible] کشته یافت و در باب [illegible] قتال و [illegible] بلند شد آخر الامر بحکم سعد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] هزار [illegible] [illegible] هزار سپاه عجم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سعد [illegible] بر لشکر اسلام آوردند [illegible] را [illegible] گرفتند مقصد [illegible] [illegible]

[illegible] بجیله [illegible] [illegible] مهران بر دست [illegible] شده بود [illegible] یکی بود که بجیله با [illegible] [illegible]

[illegible] با قوم خود [illegible] [illegible] رسیدند [illegible] از علمای عجم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شده [illegible] قوم او نیز [illegible] [illegible]

زده [illegible] لشکر عجم رسانید [illegible] [illegible] [illegible] عجم [illegible] فیلان [illegible]

اسلام حمله آوردند [illegible] سعد تکبیر [illegible] بلند شد اهل اسلام [illegible] [illegible] لا حول و لا قوة الا بالله

العلی العظیم گفته بر کفار [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رسیدند سعد [illegible] عاصم بن [illegible] [illegible] دوانید تا حیله سازد که [illegible] [illegible] [illegible] با [illegible]

[illegible] عاصم [illegible] [illegible] تمیم و اسد را فرمود تا بر فیلان هجوم کردند و روی ایشان را باز گردانیدند [illegible]

[illegible] [illegible] فیلان را قطع نمایند چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لشکر [illegible] تا [illegible] ایشان قیام کنند روز اغواث

حضرت فاروق برای ابو عبیده امیر الامرای شام نوشته بود که فوجی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

الی وقاص [illegible] سعد [illegible] [illegible] قعقاع که مقدمه لشکر [illegible] بود با یکهزار [illegible] [illegible]

رسید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در عسکر اسلام داخل شوند [illegible] [illegible] [illegible]

لشکر نمایان کرد الی آخر الایام چون نظر اهل لشکر بر شجاعت قعقاع افتاد دل قوی شدند بالجمله قعقاع در روز دوم اول [illegible]

[illegible] در آمده مصاف جست و مسلمین را بر تحریض خود مبارز طلبید از لشکر فرس ذوالحاجب [illegible]

[illegible] ذوالحاجب [illegible] با آنکه [illegible] با ابرات اصحاب الجیش [illegible] بلکه فی الحال [illegible] و با

مبارز دیگر خواست بندوان و فیروزان [illegible] بمیدان آمدند [illegible] قعقاع رسید فیروزان

[illegible] قعقاع در میدان حرب چاره [illegible] مرد و بهلوان [illegible] را کشته [illegible] جنگ عسکری عظیم در لشکر

[illegible] که [illegible] قعقاع [illegible] بر لشکر کفار حمله آورد [illegible] کاری کرد و در این وقت بعضی

لشکر [illegible] بر شکل [illegible] نمود [illegible] کردند [illegible] دیر [illegible]

مرد [illegible] با عرب [illegible] اردو [illegible] نصف النهار در رسید [illegible] ساعتی مشغول [illegible]

شدند [illegible] حرب مشتعل شد گویند سعد [illegible] ابو محجن را بواسطه شرب خمر محبوس ساخته بود

ابو محجن [illegible] سلمی [illegible] که [illegible] از [illegible] سعد [illegible] از جنگ [illegible] کند و اسب ابلق

سعد [illegible] اگر [illegible] سعد [illegible] پای [illegible] سعد [illegible] کرد ابو محجن

[illegible] بمیدان [illegible] کرد که [illegible] لشکر اعدا [illegible] و [illegible] جمعی از [illegible] گفت که

[illegible] لشکر اسلام رسیده [illegible] از [illegible] تا [illegible] چون حال ابو محجن بر سعد واضح

شد [illegible] آمد و گفت [illegible] ابو محجن گفت [illegible] صدق و اخلاص عزم کردم

که باز [illegible] نکردم روز [illegible] قعقاع [illegible] لشکر اسلام [illegible]

گذشته [illegible] و [illegible] مسلمانان [illegible] رسیده

بالجمله [illegible] کرد [illegible] لشکر [illegible] قعقاع در قوم خود [illegible] امیر المؤمنین

[illegible] کرد و باز گشت [illegible] بعد از [illegible] بعد از آن [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] حمله کرد و صفوف ایشان را متفرق ساخت [illegible] رفت باز

[illegible] برای [illegible] در قلب لشکر کفار [illegible] را [illegible] بیکبار

[illegible] کشتند و [illegible] عظیم برخاست در آن میان [illegible] پیدا گشت [illegible] کشته شد [illegible]

اسب سعد [illegible] محکم گرفت تا اگر [illegible] سوار [illegible] بود

اسب پیاده کرد [illegible] آن اسب سوار شده سلامت از رکاب لشکر کفار برآمد دیگر بار بسواری [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] عجمی [illegible]

[illegible] مسلمانان را [illegible] سینه او [illegible]

[illegible] اسب [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] ابن [illegible] موجب [illegible]

قلوب مسلمانان [illegible] ابطال و اقبال را [illegible]

[illegible] لشکر اسلام [illegible]

فیل اجرب [illegible] مقابل [illegible] بیکبار متوجه

بجانب فیلان [illegible] فیلان [illegible]

برهم نیز متفرق [illegible] فیلان [illegible]

زنان تا لشکرگاه [illegible] متفرق گردانیدند بعد از آن مسلمانان آواز تکبیر بلند بر

داشته مشغول حرب [illegible] لیلة الهریر [illegible]

شدند [illegible] دیگر [illegible]

از سعد و رستم [illegible] شد و تمام شب [illegible] مشغول

بدعا و زاری [illegible] علی الصباح مسلمانان [illegible]

[illegible] موعظه دلهای مسلمانان [illegible]

[illegible] لشکر اسلام [illegible]

[illegible] فرصت غزاة مسلمین [illegible]

انجام کار نزدیک رستم رسیدند [illegible] رستم [illegible]

[illegible] کشته شد [illegible] رستم [illegible]

و سلاطین عجم قبل از ایشان اندوخته بودند [illegible] که بخدمت رسانیدند و قصبه معروفه [illegible] جلولا [illegible]

لشکر اسلام [illegible] بجا آوردند بعد از آن فتح قلعه قادسیه کردند و جمعی کثیر قریب [illegible] که [illegible]

بعد سعد لشکری بطلب فرستاد [illegible] مستغرق ساختند بعد از فتح برای [illegible]

رضی الله عنه و جمیع صحابه [illegible] [illegible] آوردند [illegible]

قادسیه بعد [illegible] فتح قلعه قادسیه [illegible] لشکر [illegible] بعد سعد [illegible]

لشکر اسلام [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] سعد بعد از [illegible] [illegible]

[illegible] لشکر اسلام [illegible] حضرت فاروق [illegible]

فرستاد که جانب [illegible] رهبری [illegible] روان شدند

و در اثنای راه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سعد [illegible] مستغرق گردانید [illegible] هزار [illegible] جانب [illegible]

[illegible] سعد [illegible] رسید [illegible] سپاه [illegible] طرف مشرق

دجله در میان شهر [illegible] ساخت [illegible] [illegible]

باز گشتند [illegible] اسلام [illegible] على الله [illegible] بسلامت عبور نمودند و [illegible]

[illegible] از اموال [illegible] جانب جلولا روان [illegible] سعد قعقاع را [illegible]

[illegible] فرستاد [illegible] و [illegible] ساخت [illegible] تاریخ [illegible] غنایم مداین

[illegible] قعقاع [illegible] نوشته اند [illegible] جمعی [illegible]

[illegible] سپاه عجم [illegible] در شهر جلولا [illegible]

[illegible] شدند [illegible] و [illegible] جمعی کثیر [illegible]

[illegible] سعد [illegible] حضرت فاروق رسانیدند [illegible] حکم فرستاد که دوازده هزار [illegible]

[illegible] جانب جلولا روان کند [illegible] سپاه عجم [illegible] مصاف در میان

آمد و هاکر نیز بهمت بر کفار افتاد و غنایم بی حساب بدست مسلمانان آمد و دیگر چون این خبر شنید مولوی
بر جماعت عجم بی رحمان کرد و پیشتر چون در حلوان گذاشت تا از این ماجرا بسعد نوشت سعد فرمود ...
... را تا می‌نماید حلوان را با هر چه ... قصد کرد تا حلوان نیز مفتوح شد تا سه سال بسیم حضرت فاروق
سعد بن ابی وقاص مرد از جمله امرای لشکر ... بر جمیع اختلاف ... بردی بحضور خود طلبید چون با ...
یزدگرد رسید ... دید و بانواع حیل اهل ری و خراسان ... شاهو نند ... گرد آورد
لشکر بجانب اهم آورد گویند ... پنجاه هزار مرد جمع شده بود سرکردگی ... بجانب عراق روان
شدند چون این ماجرا بسمع امیر المومنین رسید نعمان بن مقرن را فرمود تا بنهاوند ... تا ...
را با اتباع او ... در وقت ... زبان ... حضرت فاروق ... اگر نعمان
جاری شد که اگر نعمان شهادت یافت امارت به حذیفة بن الیمان تعلق یابد ... چون نعمان متوجه شد ...
... آمد ... مغیرة بن شعبه را پیش ...
... اسلام ... مصلحة ...
دیگر ... از ... فیروزان ... شده ... شدند کفار
... بمیدان مصاف درآمدند و دلیران اسلام ... حمله آوردند و نعمان بجانب ...
نمود که در میان معرکه بدرجه شهادت فایز گردید و بالجمله بعد کوشش بسیار فتح اسلام شد هزیمت کفار ...
کار آمد و نعمان برفیق اعلی انتقال نمود و فیروزان گریزان شد و قعقاع دنبال او افتاده در ...
فرستاد و غنایم بسیار و سبایا بیشمار بدست لشکر مسلمانان آمد و این را فتح الفتوح نام نهادند زیرا که عجم
را بعد از این ... معتد به ... مقدور نشد و بلاد ایشان تمام مسخر اهل اسلام گردید و دولت ساسانیان منهجم
گشت والحمد لله رب العالمین اینست منتخب آنچه اصحاب فتوح عراق تقریر نموده اند اما بر هم زدن دولت
رومیان از شام باین صورت بود که چون دمشق مفتوح شد ابو عبیده امیر ... الله ... فتح بلاد ...
گردانید اکثر قری قریب دمشق بر دست یزید بن ابی سفیان و معاذ مفتوح شد و بیسان بر دست شرحبیل بن حسنه
و طبریه تا تمام ابوالاعور ... دمشق ... بدست آمد و ... خالد بن الولید فتح نمود بعد از آن

ابو عبیده و خالد بحمص متوجه شدند که عسکر هرقل بجهت هرقل بطریقه از انطاکیه خود توقف تمام با لشکری گران بقا

وارد بعلبک شد و بطریق دیگر سنین نام را بلشکر دیگر روان کرد ابو عبیده و خالد هر دو بجهت [illegible] خالد بمقابله شدند

عسکر ایشان هستند اتفاقا شکست در افتاد که مقابله ایشان نمودند و ابو عبیده خود بجانب حمص و سایر بلاد کرده حکم

اسلام داخل شده متوجه گردید چون بحمص رسیدند [illegible] مقابله او برآمد و خالد نیز با مدد باد

در عقب رسید لشکر کفار را در میان گرفته داد مردی دادند جمعی که در آن روز [illegible] مسلمانان [illegible] در عقب

[illegible] بلیغ نموده خالد دیگر بار [illegible] با ابو عبیده شد [illegible] متوجه مصاف شکسته [illegible] را

[illegible] بعد از آن بطرف حمص متوجه گشتند [illegible] برای محافظت حمص بطریقی را منصوب ساخت

[illegible] معسکر [illegible] از اهل جزایر [illegible] و سعد [illegible] فتح [illegible]

از نواح خود برای [illegible] کفار منتشر [illegible] از آن [illegible] جزایر رسیدند چون این خبر

بسمع ایشان [illegible] حمص رسید [illegible] گشتند [illegible] ایام شده [illegible] مسلمین را از [illegible]

[illegible] لشکر اسلام عزیمت فتح حمص تصمیم [illegible] رسیدند در وقت مشاهده چون کلمه طیبه الله اکبر مشتمل شد

در حمص زلزله افتاد [illegible] اهل حمص منهدم گشت [illegible] زلزله سخت تر از اول واقع شد

رعب عظیم از این حادثه بر دل ایشان افتاد صلح نمودند و بدل الصلح ادا کردند ابو عبیده خمس آن را مصحوب عبد الله بن

مسعود بحضرت خلافت ارسال نمود و جماعه از قبایل را که بشرف اسلام تشریف یافته بودند در حمص ساکن

گردانید حضرت فاروق حکم فرستاد که اهل [illegible] را از نواحی شام [illegible] و شما نیز از [illegible]

و سرانجام [illegible] فرستیم [illegible] برای فتح [illegible] ابو عبیده اطاعت [illegible] عباده بن الصامت

را بر حکومت حمص گذاشته متوجه جبله و فتح [illegible] گشت بلده بعد بلده مفتوح [illegible] چون [illegible]

رسیدند دروازه [illegible] سخت محکم [illegible] معسکر را [illegible]

لشکر قرار داده خندقی [illegible] کنند بعد از آن روزی یک جماعتی را مسلح [illegible] در میان خندق [illegible]

ساخته از آنجا کوچ نمودند اهل بلاد [illegible] معلوم کرده [illegible] دروازه را گشادند [illegible]

اسلام از میان لشکر برجسته [illegible] آمدند [illegible] صلح افتاد بعد از آن [illegible]

ابن الذی

بن الولید بجانب قنسرین توجه نمود و با بطریقی از بطارقهٔ روم میناس نام محاربه نمود آخر الامر میناس به قتل رسید

کشته شد آنگاه قنسرین را محاصره کرد و آن قصبه بصلح مفتوح شد بعد از آن ابوعبیده در نواحی حلب عسکر ساخته حلب را

مفتوح نمود بعد از آن انطاکیه هم بعد جنگی بصلح فتح شد و ابوعبیده جمعی کثیر از اهل اسلام در انطاکیه ساکن

کرده اند در همین ایام هرقل از ملک شام ناامید گشت و از آن ولایت راه فرار پیش گرفته جانب قسطنطنیه متوجه گردید

و اهالی در ضبط و ربط آن بلاد و قریه قسطنطنیه انواع سعی موفور به عمل آوردند از آن جمله قیساریه و اجنادین حضرت

فاروق برای گشودن نوشته فرستاد که معاویه را با پنج هزار سوار بجانب قیساریه روانه کنند و عمرو بن العاص را جانب

اجنادین روان کنند حاکم اجنادین ارطبون بود و ارطبون بلغت روم بطریق زیرکی را گویند فاروق اعظم گفت

رمینا ارطبون الروم بارطبون العرب فانظروا عما تنفرج [illegible] معاویه قیساریه رسید و پنجاه هزار کس که زیاده بود را هزیمت داد و عمرو

بن العاص نیز ارطبون را منهزم ساخت [illegible] الی بیت المقدس شد چون هرقل دید که در آن مرز و بوم

هم اوضاع از دست رفته [illegible] مسلمین ظفر یافتند [illegible] عظیم

لشکر جنگی [illegible] برای مقابله [illegible] چون خبر به ابوعبیده رسید امرا را جمع نمود [illegible] حضرت

با کثرت لشکر [illegible] خلیفه اعظم فرستاد [illegible] که قبایل

[illegible] از حمص آورده [illegible] رسانند زیرا که اهل حمص اطمینان ندارند حضرت فاروق [illegible]

[illegible] ابوعبیده بن الجراح

الی عمر بن الخطاب [illegible] الروم [illegible] فکتب الیه عمر اما بعد فانه مهما ینزل بعبد مومن من

منزلة شدة یجعل الله بعده فرجا وانه لن یغلب عسر یسرین وان الله تعالی یقول فی کتابه یا ایها الذین آمنوا اصبروا

وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون [illegible] قبایل مسلمین از حمص [illegible] گفت

اما چون مسلمین [illegible] چنین مصلحت دانستند امید که ضرر نرسد بالجمله در ساحل یرموک تلاقی فئتین واقع شد جنگی

در میان آمد که [illegible] قلم طاقت شرح و بیان ندارد خالد بن الولید بدست خود [illegible] کارزار [illegible] کشت

شمشیر در دست او شکسته [illegible] بسیاری از اهل اسلام [illegible] عکرمه [illegible]

مسلمین کاری عجیب [illegible] کردند [illegible] قتلی [illegible] غنایم بسیار [illegible] بدست مسلمانان افتاد

جمعی از اجناد الملوک فلان [illegible] باقی سرداران نهضت کردند چون ارطبون فرار کرده به بیت المقدس پناه

برد عمرو بن العاص در پی او شتافته محاصره کرد در بین اثنا عمرو بن العاص تحقیق گفت که بطریق روم شخصی

دانسته آورد سبب شد که بر اطلاع حد بطریق [illegible] از انبیا مطلع نشان داده [illegible]

با قوم خود گفت که فتح بیت المقدس بر دست عمرو بن العاص نخواهد بود [illegible] پرسیدند بر دست کدام کس

مفتوح خواهد شد گفت شخصی که اسم او سه حرف است [illegible] یکی از انبیا بر دست او فتح بیت المقدس

خواهد بود [illegible] چون عمرو بن العاص این ماجرا بعرض حضرت

فاروق رسانید [illegible] رضی الله عنه [illegible] توجه بجانب بیت المقدس [illegible] فی التاریخ الیافعی نزل

عمر رضی الله عنه علی بیت المقدس وکان المسلمون قد حاصروا اهل المدینة المبارکة وطال حصارهم فقال

لهم اهلها لا تتعبوا [illegible] قال وکان [illegible] العلامة [illegible]

من عندنا فارسل المسلمون الی عمر یخبرونه [illegible] فرکب رضی الله عنه راحلته وتوجه الی بیت المقدس [illegible]

[illegible] مرکوب [illegible]

الی ان قرب بیت المقدس فتلقاه المسلمون وقالوا ما ینبغی ان یری المشرکون امیر المؤمنین فی هذه الهیئة [illegible]

[illegible] لباسا غیرها [illegible] فلما رکب [illegible] الفرس [illegible] من العجب فسال عنه الفرس [illegible]

[illegible] وقال اقبلونی [illegible] ثم سار فی هذه الهیئة الی ان وصل فلما رآه المشرکون من اهل الکتاب کبروا وقالوا هذا

هو [illegible] الباب بالجمله فاروق اعظم [illegible] فرستاد که [illegible] شخصی [illegible] بآن ماموریت [illegible]

[illegible] خود در جابیه که شهری است بر پنج مرحله از بیت المقدس حاضر شود اول کسی که [illegible]

عبیده و یزید بن ابی سفیان بود بعد از آن شرحبیل مرة بعد اخری سپهسالاران [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] و حضرت فاروق متوجه بیت المقدس شد ارطبون از آنجا گریخته راه مصر گرفت و حضرت امیر المؤمنین

[illegible] داخل بیت المقدس شد و اعلان شعائر اسلام فرمود [illegible] با اهل [illegible] متفق شد [illegible]

اسلام [illegible] از طوع و رغبت [illegible]

روان شد داخل [illegible]

[illegible] ماجرا را بعرض حضرت فاروق رسانید

و عمر رضی الله عنه برای تمام جمیع ممالک اسلام حکم فرستاد که اندر با هیبت ساختن افواج مجنده جنود را با ابوعبیده

ملحق گردانند و عاصی کتاب سعد بن ابی وقاص سعد را [illegible] کرد که فتوح [illegible] با چهار هزار سوار مدد ابوعبیده فرستاد

[illegible] ابوعبیده تمام فرستاد که تا رسیدن کمک در جمع مجتمعین باشید و مبادرت به جنگ نکنید و خود حضرت فاروق

رضی الله عنه تا جابیه [illegible] خالد بن ولید انتظار کمک کشیده نشد و ابوعبیده سبقت و مبالغه از حد گذرانیده

برآمده و [illegible] جابیه [illegible] و صولا اهل کمک [illegible] فی الحقیقت مقابله و مقاتله در اثنا شد و کفر

با هم شکست [illegible] وقت [illegible] مسلمانان [illegible] ملحق [illegible] برای ابوعبیده

[illegible] حضرت فاروق [illegible] خالد بن ولید [illegible] لشکر امداد را

که [illegible] وزیر را معزول ساخت [illegible]

[illegible] اهل اسلام [illegible] عمرو بن العاص [illegible]

[illegible] لشکر

[illegible] ساختن

با جمله فتح اسلام افزونی گرفت و بلاد کبار در تحت تصرف مسلمانان درآمده دولت روم میان از بلاد

شام بالمره منقطع [illegible] و الحمد لله رب العالمین [illegible] فتح شام تحریر آورده ام

بعد از آن ظهور دیگر فتوح رونق اسلام را افزونی گرفت مانند فتح اهواز بر دست ابوموسی و آذربیجان

بصلح مغیره بن شعبه و نهاوند بطریق صلح و دینور و همدان عنوة باهتمام حذیفه و طرابلس مغرب بصلح لشکر

عمرو بن العاص و اوایل فتح خراسان و اطراف قسطنطنیه در زمان حضرت فاروق [illegible] بود و بیان

آنها طولی دارد و خلط فصل بسبب آن بی محبت [illegible] است و آن است که حق [illegible] از فوق [illegible] ظهور دین

محمدی را علیه الصلوة و السلام در جمیع ارض اراده فرموده و این اراده در تمام عالم مسلمانان مفهوم مانند سیلاب

آب بر وضع طبیعی در مجری خود و حکم وضع طبیعی سیلان این اراده [illegible] آن بود که اول [illegible] دولت

کسری و قیصر [illegible] برآید و [illegible] قایم مقام ملت [illegible] شد و بیان مجموع دولت [illegible]

سابق که در حدیث ظهور این خوارق آید بر دست فاروق اعظم [illegible] قرینه [illegible] ظهور [illegible]

در صحیح ارض ما ضر گشت عن جبیر بن حیة قال بعث عمر رضی الله عنه الناس فی مغازی فی افناء الامصار
یقاتلون المشرکون فاسلم الهرمزان فقال انی مستشیرک فی مغازی هذه قال نعم مثلها ومثل من فیها من الناس
من عدو المسلمین مثل طائر له راس وله جناحان وله رجلان فان کسر احد الجناحین نهضت الرجلان بجناح والراس
فان کسر الجناح الاخری نهضت الرجلان والراس وان شدخ الراس ذهبت الرجلان والجناحان والراس فالراس کسری
والجناح قیصر والجناح الاخر فارس فمر المسلمین فلینفروا الی کسری الحدیث و در بخاری صحبت [illegible] فاروق و در بیان هرمزان
چون این بیش بعد ظهور اسلام حق از عرب [illegible] ما قبل [illegible] این قصه [illegible] شد [illegible] با جمع [illegible] گرد
[illegible] ما نند گرد [illegible] تعلیق [illegible] بسیار است [illegible] در اطراف از قرائن [illegible] ما صل [illegible]
[illegible] که این دولت متحقق [illegible] اند [illegible] عدد [illegible] و [illegible]
در [illegible] از دست عرب [illegible] ساماني که [illegible] هیچگاه محقق نشد ونخواهد شد [illegible]
اسکندر ذو القرنین [illegible] چنگیز [illegible] در ایام [illegible] بپوشید [illegible]
بلاد و هر چند مساعدت بخت غالب باشد [illegible] دی دارد [illegible] حرف [illegible]
از [illegible] واقع شده است [illegible] درمیان [illegible] حضرت فاروق رضی الله عنه و کشورکشا
جمع که قبل ازوی بوده اند و بعد ازوی آمدند فرقی بین است زیرا که در عرب [illegible] و کشورستانی [illegible]
[illegible] بود و رسوم سیاست را نمیدانستند و معامله کسری و قیصر که طلب ایشان [illegible] حضرت [illegible]
صنعت [illegible] آموخت و لشکر ساخت و [illegible] که در دلهای ایشان [illegible] انداخت و جمعی که
بعد از [illegible] کشتی کردند از جمع آثار مستعد کار گرفتند و چیزی که رسوم آن علوم [illegible]
بود با تمام رسانیدند [illegible] محسوس شد که در عهد حضرت فاروق تا ابد الابد [illegible]
باشند [illegible] از آسمان [illegible] آخرج الحاکم عن حذیفة قال کان الاسلام فی زمان عمر [illegible] المقبل لا یزداد
الا قربا فلما قتل عمر کان [illegible] لا یزداد الا بعدا قرینة دیگر آنکه هر شهری که در زمان حضرت فاروق
فتح شد شعایر اسلام [illegible] آنجا [illegible] یافت و [illegible] اسلام [illegible] قوم را در
گرفت تا الیوم [illegible] بلاد [illegible] مسلمان [illegible] بلادی که بعد از فاروق اعظم رضی الله

عنه مسلمانان شیوع یافت هند اسلام و جای که کاهی قوت بهم رسد و کاهی ضعف می پذیرد و فرنگ آنان ایشان

هندوستان داخل شدند عمده اهل اسلام ایشان اند در بین دیار و عقیدات از مستمردان هندوستان کشیری

مستمر [illegible] خلفاند و طائفه که شرف اسلام حاصل کرده اند بغایت ضعیف الاسلام و همچنین ترکستان و

در اعتقاد و مذهب اسلام اینها ضعیف است این معنی بر متتبعان کتب تاریخ مستور نیست گویا عجائب الهی فاروق

راینها شیوع دین محمدی یافته جهد در مقامی که عمده کمالات فاروق اعظم همان است یعنی جارحه فیض الهی بود

فصلی بالاتر از آن نمی تواند بود که اراده الهیه مخصوص تمام محیط عالم گردد و همین شده را ردلو بر آن احاطه نتوان

نموده هیچ یاد آری تعجب کنند که ایا از ممل این مسئله ظهور می اید از جهتی که هم سیاسة مدن را

شناختیم با همه از احوال ملوک و کشورستانان مطلع شده میدانند که هیچ دقیقه از دست فاروق در این واقعات

مرعی ماند و این کمال انقطاع است که بعد از آن [illegible] هر سو التجلی لا یکون الا بقدر المستجلی له فقیر آن کار را

لطیفه با نمونه بر ده است [illegible] مالا یدرک کله لا یترک کله و نیز میدانند که اعداد در صنوف

کشتی و عمر در علی هیچ دقیقه فرو نگذاشته و در مقدار [illegible] تقصیری منسوط ندانکسی فرو [illegible] آید حمل

کنند لیکن اراده حق جل وعلا به مساعی آن بر هم زده و تمام اسباب آن باطل ساخته اذا جاء نصر الله [illegible]

[illegible] و اکثر جاهلی این فتوحات را با وضع ملکیه منسوب سازند گویم فکذلک کل نبی و ولی همه اطلاع الهیه ابتدا داد

بزعم این قائل موافق نیست با وضع ملکیه بعد با وجود آن حکم فضائل ایشان را منضم الی [illegible]

بر کرده [illegible] ثابت است الحال حکایتی چند از سیاسة و جهانبانی حضرت فاروق تقریر کنیم از آنجمله آنست که

که چون خلیفه شد غایت تادب نسبت حضرت صدیق بجا آورد و مردم از وی متترس شدند [illegible] بیم [illegible]

اقدام نمود که این فعل خطبه بلیغه متضمن لطف عامه بر خواند اخرج جامع بن شداد عن ابیه قال اول کلام تکلم به عمر

ان قال اللهم انی ضعیف فقونی و انی شدید فلینی و انی بخیل فسخنی اخرجه ابن ابی شیبة فی الریاض قال ابن

شهاب و غیره من اهل العلم اول ما ابتدء به عمر حین جلس علی المنبر انه جلس حیث [illegible] ابوبکر یضع قدمیه [illegible]

و وضع قدمیه علی الارض ثم قال ولو جلست حیث کان ابوبکر [illegible] قال حسبی ان یکون مجلسی حیث کانت تکون قدما

ابی بکر قالوا [illegible] بالناس [illegible] هیبته [illegible] تترک الناس المجلس الا [illegible] قالوا [illegible] عمر [illegible]

الى العرب انه كانوا اذا ارادوه سعوا اليه ويقولون يا ابت فيصبح وسهم قبلة منه يبيت عمر ان ادرى لك بعدهم

التي ليس بيته حتى ينظروا ما يكون منه امره قالوا اطلع عمر بيته الناس اليه امر فصعد في الناس الصلوة جامعة فحضروا

ثم جلس على المنبر حيث كان ابو بكر يضع قدميه فلما اجتمعوا قام قائما فحمد الله واثنى عليه بما هو اهله وصلى على النبي

صلى الله عليه وسلم ثم قال بلغني ان الناس قد هابوا شدتي وخافوا غلظتي وقالوا قد كان عمر يشتد علينا ورسول

الله صلى الله عليه وسلم بين اظهرنا ثم اشتد علينا وابو بكر والينا دونه فكيف اذا صارت الامور اليه

فان من قال ذلك فقد صدق فقد كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فكنت عبده وخادمه وكان من لا يبلغ احد صفته

من اللين والرحمة صلى الله عليه وسلم وقد سماه الله بذلك وسماه باسمين من اسمائه رؤف رحيم فكنت سيفا مسلولا

حتى يغمدني او يدعني فامضي حتى قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عني راض والحمد لله وانا اسعد به

ثم ولي امر الناس ابو بكر فكان من لا ينكرون دعته وكرمه ولينه فكنت خادمه وعونه اخلط شدتي بلينه فاكون

سيفا مسلولا حتى يغمدني او يدعني فامضي فلم ازل معه كذلك حتى قبضه الله عز وجل وهو عني راض فالحمد لله انا

اسعد بذلك ثم قد وليت امركم ايها الناس فاعلموا ان تلك الشدة قد اضعفت ولكنها انما تكون على اهل الظلم

والتعدي على المسلمين فاما اهل السلامة والدين والقصد فانا الين لهم من بعضهم لبعض ولست ادع احدا يظلم احدا او

يتعدى عليه حتى اضع خده على الارض واضع قدمي على الخد الآخر حتى يذعن بالحق ولكم علي ايها الناس خصال اذكرها

لكم فخذوني بها لكم علي ان لا اجتبي شيئا من خراجكم ولا مما افاء الله عليكم الا من وجهه ولكم علي اذا وقع

عندي ان لا يخرج الا في حقه ولكم علي ان ازيد عطاياكم وارزاقكم ان شاء الله ولكم علي ان لا القيكم في المهالك

واذا غبتم في البعوث فانا ابو العيال حتى ترجعوا اليهم اقول قولي هذا واستغفر الله لي ولكم قال سعيد بن المسيب

وابو سلمة بن عبد الرحمن فوفى والله عمر وزاد في الشدة في مواضعها واللين في مواضعه وكان ابا العيال

حتى ان كان ليمشي الى المغيبات فيسلم على ابوابهن ثم يقول الكن حاجة ايتكن تريد ان تشتري شيئا

من السوق فاني اكره ان تخدعن في البيع والشراء فيرسلن معه بجواريهن فيدخل السوق وان وراءه من جواري

الناس وغلمانهم ما لا يحصى فيشتري لهن حوائجهن ومن كانت ليس عندها منهن شيء اشترى لها من عنده واذا

قدم الرسول من بعض البعوث يتبعهن بنفسه بكتب ازواجهن ويقول ان ازواجكن في سبيل الله وانتم في بلد

الرسل اجر

رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كان عندكم من الفقراء والا ما دينكم من الباب [illegible] اكبرهم يعود لسؤال عمر يوم كذا

وكذا فاكتبوا حتى يبعث [illegible] ثم يدور عليهم بالقرآن [illegible] الذي فيه كتبت منهم [illegible] كتابها ومنها يكتب

[illegible] الى [illegible] فاطلى على فقير [illegible] اذا انا بالسكت [illegible] ثم يجيب يكتب [illegible] اذا كاسية

سفر نادى ان [illegible] صلوا بها الناس فيقول القائل [illegible] هذا امير المؤمنين قد نام

فقوموا فاسعوا [illegible] ينادي الا انه الرحيل فيقول الناس [illegible] ينادي امير المؤمنين انما [illegible]

[illegible] ثم [illegible] وعليه [illegible] سويق واخرى [illegible] ويلين بيده [illegible]

[illegible] في [illegible] السويق [illegible] الصغير [illegible]

[illegible] او يطلب حاجته قال [illegible] السوق [illegible] المكان الذي [illegible]

[illegible]

الى [illegible] عليه [illegible]

[illegible] حتى يأتي امير المؤمنين [illegible] مثل [illegible]

يا امير المؤمنين [illegible] فيقول [illegible] الحكيم [illegible] التي [illegible] للصلوة [illegible]

[illegible] البصر ما يسقط [illegible] اكل [illegible] اليه [illegible]

او ما [illegible] منهم [illegible] ثم يدفع ذلك [illegible] الناس [illegible] وثياب [illegible] ان [illegible]

يراه العدو [illegible] ذلك [illegible] الذي عليه [illegible]

[illegible] وثيابه [illegible] البرذون [illegible] فنزل [illegible]

ان [illegible] ذلك [illegible] ابو [illegible] اسحاق بن بشر في فتوح الشام [illegible] خطبة الى آخرها [illegible] على

المنبر [illegible] واز الجمله آنست كه طلاق داد زنى را كه [illegible] الخلافة [illegible]

[illegible] عليه [illegible] آنست كه خطبه خواند [illegible]

[illegible] عنه [illegible] بن ابي طلحة [illegible] عمر اللهم اني اشهد [illegible]

[illegible] الناس [illegible] منهم [illegible] عليهم [illegible] الى آخره [illegible]

وفتح الى فراس من جملة خط عمر انما اسد انى ما ارسل عمالى اليكم ليضربوا ابشاركم ولا لياخذوا اموالكم ولكن

ارسلتهم ليعلموكم دينكم وسنتكم فمن فعل به سوى ذلك فليرفعه الى فوالذى نفسى بيده اذا لاقصنه منه فوثب

عمرو بن العاص فقال يا امير المؤمنين ارايت ان كان رجل من المسلمين على رعيته فادب بعض رعيته ائنك

لمقتصه منه قال اى والذى نفس عمر بيده اذا لاقصنه منه انى قد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم

يقص من نفسه الا لا تضربوا المسلمين فتذلوهم ولا تجمروهم فتفتنوهم ولا تمنعوهم حقوقهم فتكفروهم ولا تنزلوهم الغياض

فتضيعوهم اخرجه احمد وعنه ايضا تجمروهم تجمير الجيش حبسهم في الثغور وحبسهم عن العود الى اهليهم قوله ولا تنزلوهم

الغياض فتضيعوهم الغياض جمع غيضة وهي الشجر الملتف يعني اذا نزلوا تفرقوا فيها فتمكن منهم العدو ذكره

زن کنایت است از ارتکاب امری که در وی مصلحت ودران نوع مشقت باشد وعلاقه کنایه آنکه غیضه محل ستر

واختفا است مانع ظهور ... حق اعلم ... والله اعلم واز انجمله آنکه در روضة الاحباب مذکور

است که در زمان خلافت وی از کثرت لشکر شهر با تعداد ولواحق آن مفتوح شد و چند از آن بمصلحت

گشت ... شهر کوفه خراب که بود و شهر ... بسیار ... بحجت خط ... بنا کردند واز انجمله بنا کردن

شهر بصره بر ساحل جزیره ... بیافتن جماعه از غزاه در آنجا بجهة آنکه چون امور مملکت ورود مراکب عجم و هند است

باید که ناگاه جمعی از فارس و هند در آنجا برسند و بر اهل اسلام مضیقی رسیده واز انجمله بنا کردن شهر کوفه چون

اتفاق اقامت عرب در شهر مداین واقع شد هوای آن موضع با مزاج ایشان نساخت اکثری گرفتار مرض شدند سعد

ابی وقاص کیفیت حال برای حضرت فاروق نوشت فرستاد وی رضی الله عنه فرمود که برای اقامت عرب

هیچ مکانی ... است که هم برای یا شند وهم بحری جای و سیعی بدین صفت اختیار باید نمود گویند میان

من وآن موضع پلی و دریای حایل نباشد سعد برای تفحص انچنین سرزمینی مردمان را فرستاد حیره شهر حیره

... مسمی بکوفه بست اتفاق آراء واقع شد اول حال امر کرد که بناها از قصب خیمه تمام کنند تا میل بنای

آن موضع عمارات رفیعه ... بود ومقصد مهیا برای جهاد داشته باشند مسافران بسر برند بالاخره چون

حریق افتاد رخصت باحکام عمارات فرمود ... مسلمانان در آنجا اخبار مشهوره الوان وقوی آن ... محال

اصلی عود کرد واز جمله ... تاریخ ... آنکه ... از وضع تاریخ ... نمود ... بتعیین سنین واضحی

موقوف شد الا بعد از حضرت فاروق ابتدای حساب تاریخ از هجرت مقرر شد و الی الیوم همان دستور جاریست و
از انجمله آنکه خالد بن ولید فتوحات و کرها بر آن باعث شد که اشعار تحسین [مشهورین] سر آمده با کفار محاکمه کنند و انتظار و صولت
[illegible] حضرت فاروق آن را از وی [illegible] جهت آنکه وجهش با نجح نفس [illegible] شجاعت
پهلو نزند با اجلال سلطنت عالم با استعانت از خدا جبیره بهیبت و کیفیت کلمات از [illegible] اعتبار نمود و عادل [تحقیق]
حرب در [illegible] موجب ترقیه می باشد [illegible] باید الهی که [illegible] فرموده باشد دیگر و آنکه بن
[illegible] ماعز پسر خود [illegible] گذاری ملیت حضرت فاروق منعه
عادل را از حکومت قنسرین معزول ساخته در مدینه نشاندند ولی آخر الامر او را بحکومتی الظفر کرد و برای ابوعبیده
نوشته فرستاد که او را از قنسرین بنزد خود [illegible] اعیان لشکر استاده نماید و بنگرید که عمامه را از سر
بردارند و [illegible] عمامه مقید سازند بعد از آن [illegible] این مبلغ هزار از جهت کار صرف کرده سبب انکار
بیت المال یا از [illegible] جاهلیت برآید خیانت کرده باشد و اگر از مال خود عطا نمود باسراف کار فرموده بالجمله
[illegible] چون [illegible] بودند گفته شد آنکه خالد [illegible] که دست بر [illegible]
[illegible] دیگر لشکریان را نیز از [illegible] بدان بشنوند و این از خصائص صولت حضرت فاروق بعد
[illegible] و اسامی [illegible] نوشت که عزل خالد به جهت خیانتی از وی نبوده بلکه برای آنکه بخاطر
[illegible] خطور کرده که این فتوح [illegible] و قوت او ظهور نمود و ان الامر کله بید الله و همچنین چون سعد را از عمل
معزول فرمود به جهت اختلاف قوم بر وی [illegible] فتنه برخاست و در آخر عمر [illegible] تنبیه نمود که عزل سعد نه به سبب عجز
[illegible] و خیانتی از وی بل به جهت احتیاط از مظان اختلاف [illegible] دلالت او
نظر مردم ساقط نشود و از انجمله آنکه سالی بقصد عمره بمکه معظمه توجه فرمود و توسیع مسجد حرام تقدیم
رسانید و نزد [illegible] اجتماع نمود [illegible] که ما بین حرمین [illegible] منازل [illegible]
که [illegible] بسته شده باشد [illegible] کنند و صاف نمایند و در منازل کم آب [illegible] تا بر جالع قطع مراحل
باستراحت تمام میسر شود فی الاستیعاب [illegible] من قریش فقصوا اعلام الحرم مخرمة
بن نوفل و ازهر بن عوف [illegible] حویطب بن عبد العزی و از انجمله آنکه [illegible] مسجد [illegible]

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بچوب خرما و جرید آن و خشت خام فرمود مانند مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در
بنای مسجد خود [illegible] الحاقی بعد از آن فرمود که حصیر در مسجد فرش کنند عن عبید الله بن ابراهیم قال اول من
القی الحصیر فی مسجد النبی صلی الله علیه وسلم عمر [illegible] کان الناس اذا [illegible] [illegible]
فامر بالحصیر فجیئ به من العقیق فبسط فی مسجد النبی صلی الله علیه وسلم اخرجه ابن ابی شیبة و از آنجمله آنکه چون سال
رماده قحط شدید واقع شد حضرت فاروق بانواع تدبیر علاج این مشکل فرمود اول آنکه از بیت المال [illegible]
[illegible] تقسیم نمود تا [illegible] که [illegible] بعد از آن [illegible] شده تمام باز [illegible]
امصار و حکام فرستاد که هر یکی از محل حکومت خود طعام بمدینه روان کنند ابو عبیده چهار هزار راحله
طعام بمدینه فرستاد و عمرو بن العاص [illegible] از راه دریا [illegible] کشتی [illegible] بمدینه [illegible]
در مساعات [illegible] و در ایام غلا و قحط [illegible] که [illegible] انجا [illegible]
[illegible] تا [illegible] و از آنجمله آنکه در کوفه و بصره و غیر آنها من البلاد [illegible] و قاضی جدا
و [illegible] بیت المال علیحده و این [illegible] حضرت فاروق [illegible] از حکمتهای این تفصیل
آنست که [illegible] از یکی [illegible] ظاهر شود دیگری [illegible] و اجتماع [illegible] مسلمین [illegible]
بر [illegible] و از آنجمله آنکه دفتر مسلمین وضع فرمود و [illegible]
اسلام و اعتبار مراتب نسب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قاعده الرجل و سابقة الرجل و بلاء الرجل و
و عیاله [illegible] اگر کسی [illegible] التزام [illegible] که [illegible]
[illegible] اخرج البیهقی عن الشافعی [illegible] عن غیر واحد من اهل العلم والصدق من اهل المدینة ومکة
من قبائل قریش ومن غیرهم وکان بعضهم احسن اقتصاصا للحدیث من بعض وقد زاد بعضهم علی بعض فی الحدیث
ان عمر رضی الله عنه لما دون الدواوین قال ابدا ببنی هاشم ثم قال حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم یعطیهم
وبنی المطلب فاذا کانت السن فی الهاشمی قدمه علی المطلبی واذا کانت فی المطلبی قدمه علی الهاشمی فوضع
الدیوان علی ذلک واعطاهم عطاء القبیلة الواحدة ثم استوت له عبد شمس ونوفل فی جذم النسب فقال عبد شمس
اخوة النبی صلی الله علیه وسلم لابیه وامه دون نوفل فقدمهم ثم دعا بنی نوفل یتلوهم ثم استوت له عبد العزی

وعبد الدار فقال في بني اسد بن عبد العزى اصهار رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيهم انهم من المطيبين وقال بعضهم
هم من حلف الفضول وفيهما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد قيل ذكر سابقة فقدمهم على بني عبد الدار ثم
دعا بني عبد الدار يتلوهم ثم انفردت له زهرة فدعاها فتلو عبد الدار ثم استوت له تيم ومخزوم فقال في بني
تيم انهم من حلف الفضول والمطيبين وفيهما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل ذكر سابقة وقيل ذكر صهرا فقدمهم
على مخزوم ثم دعا مخزوما فتلاهم ثم استوت له سهم وجمح وعدي بن كعب فقيل له ابدا بعدي فقال بل اقر نفسي حيث كنت
فان الاسلام دخل وامرنا وامر بني سهم واحد ولكن انظروا بين جمح وسهم فقيل قدم بني جمح ثم دعا بني سهم وكان ديوان
عدي وسهم مختلطا كالدعوة الواحدة فلما خلصت اليه دعوته كبر تكبيرة عالية ثم قال الحمد لله الذي اوصل الي حظي
من رسوله ثم دعا بني عامر بن لوي قال الشافعي فقال بعضهم ان ابا عبيدة بن عبد الله بن الجراح الفهري لما راى من
يتقدم عليه قال اكل هؤلاء تدعو امامي فقال يا ابا عبيدة اصبر كما صبرت او كلم قومك فمن قدمك منهم على
نفسه لم امنعه فاما انا وبنو عدي فنقدمك ان احببت على انفسنا قال الشافعي عند ذلك [illegible] عباد الله فالزمهم
ان يكون بعدنا اقربهم نسبا بعد رسالاته ومستودع امانته خاتم النبيين وخير خلق رب العالمين محمد رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال القاضي ابو يوسف في كتاب الخراج حدثني ابن ابي نجيح قال قدم على ابي بكر الصديق رضي الله عنه مال فقال
من كان له عند النبي صلى الله عليه وسلم عدة فليأت فجاءه جابر بن عبد الله فقال قال لي رسول الله صلى الله عليه
وسلم لو جاء مال البحرين اعطيتك هكذا وهكذا وهكذا يشير بكفيه فقال له ابو بكر خذ فاخذ بكفيه ثم عده فوجده خمسمائة
فقال خذ اليها الفا فاخذ الفا ثم اعطى كل انسان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وعده شيئا وبقي بقية
من المال فقسم بين الناس بالسوية على الصغير والكبير والحر والمملوك والذكر والانثى فخرج سبعة دراهم وثلث لكل
انسان فلما كان العام المقبل جاء مال اكثر من ذلك فقسمه بين الناس فاصاب كل انسان عشرون درهما قال
فجاء ناس من المسلمين فقالوا يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم انك قسمت هذا فسويت بين الناس ومن
الناس اناس لهم فضل وسوابق وقدم فلو فضلت اهل السوابق والقدم والفضل بفضلهم قال فقال اما ما
ذكرتم من السوابق والقدم فما اعرفني بذلك وانما ذلك شيء ثوابه على الله وهذا معاش فالاسوة فيه خير من الاثرة فلما
كان عمر بن الخطاب رضي الله عنه وجاءت الفتوح فضل وقال لا اجعل من قاتل رسول الله صلى الله عليه وسلم كمن قاتل معه ففرض

لا لأهل السوابق والقدم من المهاجرين والأنصار ممن شهد بدراً خمسة آلاف خمسة آلاف وفرض لمن كان له إسلام
كإسلام أهل بدر دون ذلك أنزلهم على قدر منازلهم من السوابق فقير گوید اینجا بیان کردیم که فهمیده شود
دانست که این اختلاف در حکم شرعی نیست بلکه اجتهاد و حکم در محل اختلاف مجاری سنت و اسلام اخرج ابو عبید
في كتاب الخراج عن أبي جعفر أن عمر لما أراد أن يفرض للناس وكان رأيه خيراً من رأيهم قالوا ابدأ بنفسك قال لا
ابدأ بالأقرب من رسول الله صلى الله عليه وسلم ففرض للعباس ثم لعلي حتى والى بين خمس قبائل حتى انتهى إلى بني
عدي بن كعب أخرج البغوي في الجعديات عن الشعبي عنه شهد عمر بن الخطاب قال لما فتح الله عليه وفتح فارس والروم جمع ناساً
من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما ترون فإني أرى أن أجعل عطاء الناس في كل سنة وأجمع المال فإنه
أعظم للبركة قالوا اصنع ما رأيت فإنك إن شاء الله موفق قال ففرض الأعطيات فقال بمن أبدأ
بمن أبدأ فقال عبد الرحمن بن عوف ابدأ بنفسك قال لا والله ولكني أبدأ ببني هاشم رهط النبي صلى الله عليه
وسلم فكتب من شهد بدراً من بني هاشم من مولى أو عربي لكل رجل منهم خمسة آلاف وفرض
للعباس بن عبد المطلب رضي الله عنه اثني عشر ألفاً ثم فرض لمن شهد بدراً من بني أمية بن عبد شمس ثم الأقرب
فالأقرب إلى بني هاشم ففرض البدريين أجمعين عربيهم ومولاهم خمسة آلاف خمسة آلاف وفرض للأنصار
أربعة آلاف أربعة آلاف وكان أول أنصاري فرض له محمد بن مسلمة وفرض لأزواج النبي صلى الله عليه وسلم
عشرة آلاف عشرة آلاف وفرض لعائشة أم المؤمنين رضي الله عنها اثني عشر ألفاً وفرض للمهاجرة الأولى أربعة
آلاف أربعة آلاف لكل رجل منهم وفرض لعمر بن أبي سلمة لمكان أم سلمة أربعة آلاف فقال محمد بن عبد الله
بن جحش لم تفضل عمر لهجرة أبيه فقد هاجر آباؤنا وشهدوا فقال عمر أفضله لمكانه من رسول الله صلى الله
عليه وسلم فليأت الذي يستعتب بأم مثل أم سلمة أعتبه وفرض للحسن والحسين خمسة آلاف خمسة آلاف ألحقهما بأبيهما
لمكانهما من رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم فرض للناس ثلاثمائة وأربعمائة للعربي والمولى وفرض لنساء المهاجرين والأنصار
ستمائة ستمائة وأربعمائة أربعمائة وثلاثمائة ثلاثمائة ومائتين وفرض لأناس من المهاجرين والأنصار في ألفين
ألفين وأخرج أيضاً عن السائب بن يزيد سمعت عمر بن الخطاب رضي الله عنه يقول والله الذي لا إله إلا هو ما
أحد إلا وله في هذا المال حق أعطيه أو منعه وما أحد أحق به من أحد إلا عبد مملوك وما أنا فيه إلا كأحدكم ولكنا

منازل

منازلنا من كتاب الله تعالى وقسمنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فالرجل وبلاؤه في الاسلام والرجل وقدمه
في الاسلام والرجل وغناؤه في الاسلام والرجل وحاجته في الاسلام والله لئن بقيت ليأتين الراعي بجبل صنعاء حظه
منه المال وهو مكانه فقتل عمر وهو على ذلك وكان ديوان حمير على حدة وكان يفرض لامراء الجيوش والقرى
في العطاء ما بين تسعة آلاف وثمانية آلاف وسبعة آلاف على قدر ما يصلحهم من الطعام وما يقومون به من
الامور قال وكان يفرض للمنفوس اذا طرحته امه مائة درهم فاذا ترعرع بلغ به مائتي درهم فاذا بلغ زاده قال ولما رأى
المال قد كثر قال لئن بقيت الى هذه الليلة من قابل لألحقن اخرى الناس باولاهم حتى يكونوا في العطاء سواء فتوفي
قبل ذلك رحمة الله عليه قال وحدثني ابو معشر قال حدثني عمر مولى غفرة وغيره قال لما جاء عمر بن الخطاب
الفتوح وجاءته الاموال قال ان ابا بكر الصديق رضي الله عنه رأى في هذا المال رأيا ولي فيه رأي آخر
لا اجعل من قاتل رسول الله صلى الله عليه وسلم كمن قاتل معه ففرض للمهاجرين والانصار ممن شهد بدرا
خمسة آلاف خمسة آلاف وفرض لمن كان اسلامه كاسلام اهل بدر ولم يشهد بدرا اربعة آلاف اربعة
آلاف وفرض لازواج النبي صلى الله عليه وسلم اثني عشر الفا اثني عشر الفا الا صفية وجويرية فانه فرض
لهما ستة آلاف ستة آلاف فابتا ان تقبلا فقال لهما انما فرضت لهن للهجرة فقالتا انما فرضت
لهن لمكانهن من رسول الله صلى الله عليه وسلم اثني عشر الفا وفرض للعباس عم رسول الله صلى الله
عليه وسلم اثني عشر الفا وفرض لاسامة بن زيد اربعة آلاف وفرض لعبد الله بن عمر ابنه ثلثة آلاف
ثلثة آلاف فقال يا ابت لم زدته علي الفا ما كان لابيه من الفضل ما لم يكن لابي وما كان له ما لم يكن
لي فقال ان ابا اسامة كان احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من ابيك وكان اسامة [illegible] رسول الله صلى
الله عليه وسلم منك وفرض للحسن والحسين خمسة آلاف خمسة آلاف الحقهما بابيهما لمكانهما من رسول الله
صلى الله عليه وسلم وفرض لابناء المهاجرين والانصار الفين الفين فمر به عمر بن ابي سلمة فقال زيدوه الفا فقال له
محمد بن عبد الله بن جحش ما كان لابيه ما لم يكن لآبائنا وما كان له ما لم يكن لنا فقال عمر اني فرضت
لابيه ابي سلمة الفين وزدته بأم سلمة الفا فان كانت لك ام مثل ام سلمة زدتك الفا وفرض لاهل مكة
وللناس ثمانمائة ثمانمائة فجاءه طلحة بن عبيد الله بابنه عثمان بن عبيد الله ففرض له ثمانمائة فمر به النضر بن انس فقال عمر

زصعد اله العفین فقال لطایحتکم بیفرضت لها مائة وفرضت لهذا العفین فقال ان ابا لؤلؤة عتیقی یوم بعد

فقال یا عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم قد قتل فان اسدی یا عمر فقال حتی قتل و هذا اسیر عمان رفع به

لذا دکاد اهل بهذا خلافته نفیر کردی تواند و کر فاروق اعظم در بعض سخن قدسی العفین کرده باشد تا

بعضی مردم وعده رسیدن اجری قدر آخر و این قصه جمیع سنه در محل اختلاف روایات و الله اعلم و از آنجا که

عثمان بن حنیف و حذیفه بن الیمان را بر مساحت سواد عراق فرستاده بر سواد خراجی مقرر فرموده و تا حال

[illegible] سواد از آنجا خراج گرفته میشود قال ابو یوسف حدثنی السری بن اسمعیل عن عامر الشعبی ان عمر بن الخطاب مسح

ذلک بسته و ثلثین الف الف جریب و انه وضع علی جریب الشعیر درهما وقفیزا و علی الکرم عشرة دراهم و علی الرطبة

خمسة دراهم و علی الرجال اثنی عشر درهما و اربعة و عشرین و ثمانیة و اربعین درهما زاد ابو یوسف عن بعض مشایخه

ایضا و علی جریب النخل ثمانیة و علی جریب القصب ستة [illegible] ابو یوسف و حال بشام و جزیره و سایر بلدان که

احکام حضرت فاروق منصوص و تعداد آن طول دارد اینجا نکته را باید فهم کرد که فاروق اعظم در هر شهر

خراجی و جزیه معین کرده مطابق حال آن شهر و از آنجا که چون با کفار مصالحه فرموده شرطی با

تقریر شیوع با هر قومی شرطی و لهذا اوزان مختلف افتاده اند قال ابو یوسف حدثنی عبد الله بن سعید بن ابی سعید

عن جده عن عمر بن الخطاب کان اذا صالح قوما اشترط علیهم ان یؤدوا من الخراج کذا وکذا وان یقروا ثلثة ایام

و یهدوا الطریق ولا یمالؤا علینا عدونا ولا یؤووا لنا محدثا فاذا فعلوا ذلک فهم آمنون علی دمائهم و نسائهم

و ابنائهم و اموالهم ولهم بذلک ذمة الله و ذمة رسوله صلی الله علیه وسلم و نحن برآء من معرة الجیش و از آنجا که

آنکه [illegible] بالغ وجوه جمعه قال ابو یوسف و حدثنی شیخ لنا قدیم حدثنی اشیاخ قالوا کان

لعمر بن الخطاب اربعة آلاف فرس موسومة فی سبیل الله فاذا کان فی عطاء الرجل خفة او کان محتاجا اعطاه الفرس

و قال ان عتبة او ضیعه من علفه و شربه فانت ضامن فان هلکت علیه او اصاب فلیس علیک شیء

و [illegible] حدثنی یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب کان یحمل فی العام الواحد علی اربعین الف بعیر و از آنجا که نقد

بادستان [illegible] بیت المال داخل [illegible] باید از آنجا [illegible] نماید قال ابو یوسف و حدثنی

بعض اهل المدینة من المشیخة القدماء قال [illegible] فی الدیوان ان عمر اصطفی [illegible] و آل کسری و کل [illegible]

ارض

ارزند و قتيل في المعركة وكل معيضا اوا حجة فكان ينقطع منه من سراق قطل وازانجمله آنکه بر بحر عاملان را

نصب نمايد تا تحصيل عشر نمايند قال ابو يوسف حدثني الحسن بن عمارة عن عمرو بن دينار عن طاوس عن عبد الله بن عباس

ان عمر بن الخطاب استعمل يعلى بن امية على البحر فكتب اليه في عنبرة وجدها رجل على الساحل يسأله عنها وعما فيها

فكتب اليه انه سيب من سيب الله فيها وفيما اخرج الله منه البحر الخمس قال ابن عباس وذلك رأى نقيض كويد فقها درين مسئله

مختلف اند واگر پادشاهی عمل بشود بموجب روایت اولی یا بروایت اخری عمل کند درست باشد وذلك مختار الحاجة

بنوعی عمل و نزد وجوز و سنو و مرتوب فقیران اگر بروایة اخری عمل کند جایز است فان

ازوقوع مظالم و ازانجمله آنکه عدول امنا را عامل ولایات و ایشان را ابلاغ وجوه موعظه فرموده و

ان منبعه مجازات چنانچه ایراد کنیم قال ابو یوسف حدثني المجالد بن سعيد عن عامر عن المحرر بن ابي هريرة

عن ابيه ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه دعاه ... فقال اذا لم تغنني فمن يغنيني

جبينك فقال يا ابا هريرة ... الحرث العام قال فذهبت فجئت في آخر السنة بعشرين ... خمسة

الف فقال ما رايت مالا مجتمعا قط اكثر منه فيه دعوة مظلوم او مال يتيم او ارملة قال قلت لا والله

ما ... اذا ان ذهبت انت بالسهام ودانا بالمؤنة قال وحدثني محمد بن ابي حميد قال حدثنا

اشياخنا ان ابا عبيدة بن الجراح قال لعمر بن الخطاب رضي الله عنهما دنست اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقال له عمر يا ابا عبيدة اذا لم استعن باهل الدين على سلامة ديني فبمن استعين قال اما ان فعلت فاغنهم بالعمالة عن

الخيانة يقول اذا استعملتهم فاجزل لهم في العطاء والرزق لا يحتاجون وحدثني عبد الملك بن ابي سليمان عن عطاء

قال كان عمر بن الخطاب يأمر عماله ان يوافوه بالموسم فوافوه فقام فقال ايها الناس اني لم ابعث عمالي

عليكم ولا ليصيبوا من ابشاركم ولا من اموالكم فمن كانت له مظلمة عند احد منهم فليقم فقال ما

قام من الناس يومئذ غير رجل واحد فقال يا امير المؤمنين عاملك ضربني مائة سوط قال فقال عمر اتضربه مائة سوط

قم فاستقد منه فقام اليه عمرو بن العاص فقال يا امير المؤمنين ان تفتح هذا على عمالك كبر عليهم وكانت سنة

يأخذ بها من بعدك فقال الا اقيد منه وقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقيد من نفسه قم فاستقد فقال

عمرو دعنا اذا فلنرضه قال فقال دونكم قال فارضوه بان اشتريت منه بمائتي دينار كل سوط بدينارين

حدثني عبد الله بن ابو سعيد عن عاصم بن ابي النجود عن ابن ابي بكر ... بن ثابت قال كان عمر اذا استعمل رجلا
اشهد عليه رهطا من الانصار وغيرهم واشترط عليه اربعا ان لا يركب برذونا ولا يلبس ثوبا رقيقا ولا ياكل
نقيا ولا يغلق بابه دون حوائج الناس ولا يتخذ حاجبا قال فبينما هو يمشي في بعض طرق المدينة اذ هتف به رجل
اترى هذه الشروط تنجيك من الله وعاملك عياض بن غنم على مصر قد لبس الرقيق واتخذ الحاجب فدعا محمد بن مسلمة
وكان رسوله الى العمال فبعثه وقال ائتني به على الحال التي تجده عليها قال فاتاه فوجد على بابه حاجبا فدخل عليه
فاذا عليه قميص رقيق قال اجب امير المؤمنين فقال اطرح علي قبائي فقال لا الا على حالك هذه فقدم به عليه فلما راه عمر قال
انزع قميصك ودعا بمدرعة صوف وربيضة غنم وعصا فقال البس هذه المدرعة وخذ هذه العصا وارع هذه
الغنم واشرب واسق من مر بك واحفظ الفضل علينا قال اسمعت قال نعم والموت خير من هذا فجعل يردد عليه ويردد
الموت خير من هذا فقال عمر ولم تكره هذا وانما سمي ابوك غنما لانه كان يرعى الغنم اترى يكون عندك خير قال نعم يا
امير المؤمنين قال انزع ورده الى عمله قال فلم يكن عامل يشبهه حدثني الاصمعي عن ... ابراهيم قال كان عمر بن الخطاب
رضي الله عنه اذا بلغه ان عامله لا يعود المريض ولا يدخل عليه الضعيف نزعه حدثني عبيد الله بن ابي حميد عن
ابي المليح قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي موسى الاشعري ان آس الناس في مجلسك ووجهك حتى لا ييأس ضعيف
من عدلك ولا يطمع شريف في حيفك حدثني شيخ من علماء اهل الشام قد ادرك الناس عن عروة بن رويم قال
كتب عمر بن الخطاب رضي الله عنه الى ابي عبيدة بن الجراح وهو بالشام اما بعد فاني كتبت اليك بكتاب لم آلك
ونفسي فيه خيرا الزم خمس خصال يسلم لك دينك وتحظى بافضل حظك اذا حضرك الخصمان فعليك بالبينات العدول
والايمان القاطعة ثم ادن الضعيف حتى ينبسط لسانه ويجترئ قلبه وتعهد الغريب فانه اذا طال حبسه ترك حاجته
وانصرف الى اهله وان الذي ابطل حقه من لم يرفع به راسا واحرص على الصلح ما لم يستبن لك القضاء والسلام حدثنا
محمد بن اسحاق قال حدثني من سمع طلحة بن معدان اليعمري قال خطبنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه فحمد الله واثنى عليه ثم
صلى على النبي صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر الصديق واستغفر له ثم قال ايها الناس انه لم يبلغ ذو حق في حقه ان
يطاع في معصية الله واني لم اجد في هذا المال مصلحة الا خلالا ثلاثا ان يؤخذ بالحق ويعطى بالحق ويمنع من الباطل
وانما انا وانتم كولي اليتيم ان استغنيت استعففت وان افتقرت اكلت بالمعروف ...

بطلم

يبطل أمرا ولا يعتدي عليه حتى يصح عنده هو الأمر عنده أصح قد يبطل الأمر حتى يدخل الحق وكان علي يرى أن الناس

فقال أذكركم الله فإنه لا يعلم أحد منكم ولا أنا أحد فليتق الله من وجد ذلكم الله وارثه في يدي

إلا يخرج إلا في حقه وذلكم على الأرض أعطاكم ولا إزالكم إن صار أبعد وجده وإن كان عليه تكم على أنا

أبعثكم في المهالك ولا أجمركم في بعثكم ودعوا فيما بين قليل الأمن الأسير لا فلتثقفه أكثر أسر إلى

يجعل فيه أقوام للآخرة يطلبون بها دنيا عرفته بين صاحبها ألا وإن الخطب الا فتنة أدركته

فليتق الله عبد وليعلم أيها الناس إن الله عظم حقه فوق حق خلقه فيما عظم حقه ولا يأمركم أن تتخذوا

الملائكة والنبيين أربابا أيأمركم بالكفر بعد إذ أنتم مسلمون ألا وإني لم أبعثكم أمراء ولا جبارين ولكن بعثتكم أئمة

الهدى يهتدى بكم فأدروا على المسلمين حقوقهم ولا تضربوهم فتذلوهم ولا تجمروهم فتفتنوهم ولا تغلقوا الأبواب دونهم

فيأكل قويهم ضعيفهم ولا تستأثروا عليهم فتظلموهم ولا تجهلوا عليهم وقاتلوا بهم الكفار طاقتهم فإذا رأيتم بهم كلالة

فكفوا عن ذلك فإن ذلك أبلغ في جهاد عدوكم أيها الناس إني أشهدكم على أمراء الأمصار أني لم أبعثهم إلا ليفقهوا

الناس في دينهم ويقسموا عليهم فيئهم ويحكموا بينهم فإن أشكل شيء رفعوه إلي وقال وكان عمر بن الخطاب رضي الله عنه

يقول لا يصلح هذا الأمر إلا الشدة في غير تجبر واللين في غير وهن وحدثني عبد الله بن أبي حميد عن أبي المليح بن أسامة الهذلي

قال خطب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقال أيها الرعاة إن للرعية عليكم حقا النصيحة بالغيب والمعاونة على الخير أيها الرعاة إنه

ليس من حلم أحب إلى الله ولا أعم نفعا من حلم إمام ورفقه وليس جهل أبغض إلى الله ولا أعم ضررا من جهل إمام وخرقه

وإنه من يأخذ بالعافية فيمن بين ظهرانيه يعطى العافية من فوقه في الاستيعاب في يزيد بن أبي سفيان وأستخلف

أخاه معاوية على عمله فكتب إليه عمر بعهده على ما كان يزيد يلي من عمل الشام ورزقه ألف دينار في كل شهر وقال العتبي

وغيره إنما هو لما ولي معاوية فهو كسرى العرب وكان قد تلقاه معاوية في موكب عظيم فلما دنا منه قال أنت صاحب

الموكب العظيم قال نعم يا أمير المؤمنين قال مع ما بلغني عنك من وقوف ذوي الحاجات ببابك قال مع ما بلغك

من ذلك قال ولم تفعل هذا قال نحن بأرض جواسيس العدو بها كثير فيجب أن نظهر من عز السلطان ما نرهبهم به فإن

أمرتني فعلت وإن نهيتني انتهيت فقال عمر يا معاوية ما سألتك عن شيء إلا تركتني في مثل رواجب الضرس لئن كان

حقا ما قلت إنه لرأي أريب وإن كان باطلا إنها لخدعة أديب قال فمرني يا أمير المؤمنين قال لا آمرك

د نالو اليك فقال مرحبا بامير المؤمنين يا حسين يا اصعد العتيق ما ادرو سقيه قال حسن معاذ [illegible] ومعاذ [illegible]
استشهاد [illegible] الاستيعاب النجاشي ابن امية استعمل ابو بكر على بلاد حلوان في الردة ثم عزله عمر على بعض اليمن [illegible]
[illegible] عمر وامره ان يكتب على [illegible] الى المدينة فمشى ثمانية ايام [illegible] الى المدينة وبلغه موت عمر [illegible]
الاستيعاب النعمان بن عدي العدوي ولاه عمر ميسان ولم يول عمر رجلا من قومه بني عدي غيره واراد امراته على
الخروج معه الى ميسان فابت عليه فانشد النعمان ابياتا وكتب بها اليها وهي فمن مبلغ الحسناء ان حليلها بميسان
يسقى في زجاج وحنتم اذا شئت غنتني دهاقين قرية ورقاصة تجذو على كل منسم اذا كنت ندماني فبالاكبر
اسقني ولا تسقني بالاصغر المتثلم لعل امير المؤمنين يسوؤه تنادمنا في الجوسق المتهدم فبلغ ذلك عمر فكتب
اليه بسم الله الرحمن الرحيم حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب ذي الطول
الاية اما بعد فقد بلغني قولك لعل امير المؤمنين يسوؤه تنادمنا في الجوسق المتهدم وايم الله لقد ساءني ذلك فعزله
فلما قدم عليه ساله فقال والله ما كان من هذا شيء وما كان الا فضل شعر وجدته وما شربتها قط فقال عمر اظن
ذلك ولكن لا تعمل لي عملا ابدا واز انجمله انكه هر سوارع طرق عامه از افتاد ورکوة از مسلمین جمعی
از حربيان تحصيل نمود قال ابو يوسف حدثنا اسمعيل بن ابراهيم بن المهاجر قال سمعت ابي يذكر قال سمعت زياد بن
حدير قال ان اول من بعث عمر بن الخطاب على العشور لانا قال فامرني ان لا افتش احدا وما مر علي من شيء اخذت
من حساب اربعين درهما درهما واحدا من المسلمين واخذت من اهل الذمة من كل عشرين واحدا وممن لا ذمة له العشر قال وامرني
ان اغلظ على نصارى بني تغلب قال انهم قوم من العرب وليسوا من اهل الكتاب فلعلهم يسلمون قال وكان عمر قد
اشترط على نصارى بني تغلب ان لا ينصروا اولادهم وحدثنا السري بن اسمعيل عن عامر الشعبي عن زياد بن حدير الاسدي
ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه بعثه على عشور العراق والشام وامره ان ياخذ من المسلمين ربع العشر ومن
اهل الذمة نصف العشر ومن اهل الحرب العشر فمر عليه رجل من بني تغلب من نصارى العرب ومعه فرس فقوموها عشرين
الفا فقال اعطني الفرس وخذ مني تسعة عشر الفا او امسك الفرس واعطني الفا فاعطاه الالف وامسك الفرس قال
ثم مر عليه راجعا في سنته فقال له اعطني الفا اخرى فقال له التغلبي كلما مررت بك تاخذ مني الفا قال نعم فرجع
التغلبي الى عمر بن الخطاب فوافاه بمكة وهو في بيت فاستاذن عليه فقال من انت قال رجل من نصارى العرب

وتصدق عليه بصدقة فقال له عمر [illegible] على ولكن قال [illegible] الرجل [illegible] بن جرير [illegible]

[illegible] فأخذت منه صدقة فلا تأخذ منه شيئا [illegible]

من [illegible] أن [illegible] فقال الرجل قد [illegible] إن أعطانا الجزية [illegible]

[illegible] من النصرانية ولا على دين الرجل الذي كتب إليك الكتاب وأن [illegible] مردمان [illegible]

راحت و اذن داد که در دار الاسلام درآیند و با مسلمانان بیع و شرا کنند قال أبو يوسف حدثنا عبد الملك بن

جريج عن عمرو بن شعيب أن أهل منبج قوم من أهل الحرب وراء البحر كتبوا إلى عمر بن الخطاب دعنا ندخل أرضك تجارا

وتعشرنا قال فشاور عمر أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك فأشاروا عليه به فكانوا أول من عشر من أهل الحرب

دراز آنکه با احسان اهل ذمه تاکید فرمود قال أبو يوسف حدثني حصين بن عمرو بن ميمون عن عمر أنه قال أوصي الخليفة

من بعدي بأهل الذمة أن يوفي لهم بعهدهم وأن يقاتل من ورائهم وألا يكلفوا فوق طاقتهم قال وحدثنا هشام

بن عروة عن أبيه أن عمر بن الخطاب بطريق الشام وهو راجع في مسيره من الشام على قوم قد أقيموا في الشمس

على رؤوسهم الزيت فقال ما بال هؤلاء فقالوا عليهم الجزية لم يؤدوها فهم يعذبون حتى يؤدوها فقال عمر فما يقولون

وما يعتذرون به في الجزية قالوا يقولون لا نجد قال فدعوهم لا تكلفوهم ما لا يطيقون فإني سمعت رسول الله صلى

الله عليه وسلم يقول لا تعذبوا الناس فإن الذين يعذبون الناس في الدنيا يعذبهم الله يوم القيامة وأمر بهم

فخلي سبيلهم وحدثني عمر بن نافع عن أبي بكر قال مر عمر بن الخطاب بباب قوم وعليه سائل يسأل شيخ كبير ضرير

البصر فضرب عضده من خلفه وقال من أي أهل الكتاب أنت قال يهودي قال فما ألجأك إلى ما أرى قال الجزية

والحاجة والسن قال فأخذ عمر بيده إلى منزله فرضخ له بشيء من المنزل ثم أرسل إلى خازن بيت المال فقال انظر

هذا وضرباءه فوالله ما أنصفناه إذ أكلنا شبيبته ثم نخذله عند الهرم إنما الصدقات للفقراء والمساكين

والفقراء هم المسلمون وهذا من المساكين أهل الكتاب ووضع عنه الجزية وعن ضربائه قال أبو بكر أنا شهدت

ذلك من عمر ورأيت الشيخ و[illegible] آنکه [illegible] قال أبو يوسف حدثني

إسرائيل عن سماك بن حرب عن [illegible] قال ضرب عمر بن الخطاب [illegible]

فلقيته [illegible] فقال [illegible] أن أكون قد [illegible]

فقد تکلمت و از کرامت ضمیرهم حکی ... و اخلاص فلا بأس ان تعاتبت فراغ و اما انت معذب فی انانجیل آنکه

مشورا باشیم شدید فرمود از نجوی فی الاستیعاب انه سأل عمر الزبیر فانه یقول دع الشکاسة لا ترحل بعضنا

[illegible] الطاعم [illegible] فتسکلمه الزبیر فاره الی عمر فسأل عمر حسان بن ثابت [illegible]

[illegible] فی المطموره حتی تسمع [illegible] عبدالرحمن بن عوف فاطلقه [illegible]

[illegible] ان لا یعود [illegible] از انجمله آنکه فاروق اعظم در معرفت اخلاق رجال

و [illegible] داشتن رتبه هریکی که او را آن مرتبه می باید داشت حذاقت عجیب داشت

و آنچه از [illegible] و رضی الله عنه می توان شمرد و در اصل رکن اعظم خلافت همین خصلت

است [illegible] هر کلمه که گفته است بالاخره مصداق آن کلمه از روی بظهور آمد فی الاستیعاب

کتب الی النعمان بن مقرن استشر واستعن فی حربک بطلیحة و عمرو بن معدیکرب ولا تولهما من الامر شیئا

فان کل صانع اعلم بصناعته وفی الاستیعاب کعب بن سور کان جالسا عند عمر فجاءت امراة فقالت

ما رأیت قط رجلا افضل من زوجی انه لیبیت لیله قائما ویظل نهاره صائما فی الیوم الحار ما یفطر

فاستغفر لها واثنی علیها وقال مثلک اثنی بالخیر وقاله فاستحیت المرأة وقامت راجعة فقال

کعب بن سور یا امیر المؤمنین هلا اعدیت المرأة علی زوجها اذ جاءتک تستعدیک فقال اکذلک ارادت

قال نعم قال ردوا علی المرأة فردت فقال لها لا بأس بالحق ان تقولیه ان هذا زعم انک جئت تشکین

انه یجتنب فراشک قالت اجل انی امرأة شابة وانی ابتغی ما تبتغی النساء فارسل الی زوجها فجاء فقال

لکعب اقض بینهما فقال یا امیر المؤمنین احق ان تقضی بینهما فقال عزمت علیک لتقضین بینهما فانک

فهمت من امرهما ما لم افهم قال فانی اری انها امرأة من اربعة ایام کان لزوجها اربع نسوة فاذا لم

یکن غیرها فانی اقضی بثلاثة ایام ولیالیهن [illegible] فیهن ولها یوم ولیلة فقال عمر والله ما رأیک

الاول باعجب الی من الآخر اذهب فانت قاض علی البصرة وفی الاستیعاب النعمان بن مقرن

قدم المدینة [illegible] سعد بفتح القادسیة ورد [illegible] علی عمر اجتماع اهل اصبهان و همدان والری و آذر

بیجان و نهاوند فاشفقه [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له علی بن ابی طالب [illegible]

اهل الكوفة غضبة ثلثه وبعض ثلثهم على خدار سهم والبعث الى ابلا بعده قال فليس ما عليهم بعمر على فقال

انت اصدقهم رايا واعلمهم فقال لاستعملن عليهم رجلا يكون له فجر الى المسجد فجيء بالنعمان بن مقرن بعثهم جرحه

وامره كتب الى اهل الكوفة بذلك فقدوا دبه قال ان قتل نعمان فحذيفة وان قتل فجرير فمضى الى

اصبهان فلما التقى نهاوند كان اول صريع واخذ الراية حذيفة ففتح الله عليهم قال جزع عمر جزعا شديدا

انا رقى المنبر ووضع يده على راسه يبكى واين روايت از صحيح ثابت وروايت ديگر آنكه نعمان در ان كار

كرد بعد حضرت فاروق از عمان موضع اورا اكثر با امور فرموده وفي الاستيعاب عبد الله بن الارقم قال

مالك بلغني انه ورد على رسول الله صلى الله عليه وسلم كتاب فقال من يجيب عني قال عبد الله بن الارقم انا

فاجاب عنه واتى به اليه فاعجبه وانفذه وكان عمر حاضرا فاعجبه ذلك من عبد الله بن الارقم فلم يزل له ذلك

في نفسه يقول اصاب ما اراده رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما ولي عمر استعمله على بيت المال وكان عمر يقول

ما رايت احدا اخشى لله منه عبد الله بن الارقم وقال عمر له لو كان لك مثل سابقة القوم ما قدمت عليك

احدا وفي الاستيعاب بعث عمر بن الخطاب عبد الله بن مسعود الى الكوفة مع عمار بن ياسر وكتب اليهم اني قد

بعثت اليكم عمار بن ياسر اميرا وعبد الله بن مسعود معلما ووزيرا وهما من النجباء من اصحاب رسول الله صلى

الله عليه وسلم من اهل بدر فاقتدوا بهما واسمعوا من قولهما وقد آثرتكم بعبد الله على نفسي قال عمر في

عبد الله بن مسعود كنيف ملئ علما وفي الاستيعاب عن ابن عباس قال بينا انا امشي مع عمر يوما اذ تنفس نفسا

ظننت انه قد قضبت اضلاعه فقلت سبحان الله والله ما اخرج هذا منك يا امير المؤمنين الا امر عظيم

قال ويحك يا ابن عباس ما ادري ما اصنع بامة محمد صلى الله عليه وسلم قلت ولم وانت بحمد الله قادر

ان تضع ذلك مكان الثقة قال اني اراك تقول ان صاحبك اولى الناس بها يعني عليا قلت اجل

والله اني لاقول ذلك في سابقته وعلمه وقرابته وصهره قال انه كما ذكرت ولكنه كثير الدعابة قلت فعثمان

قال والله لو فعلت لحمل بني ابي معيط على رقاب الناس يعملون فيهم بمعصية الله والله لو فعلت لفعل ولو

فعل لفعلوا فوثب الناس اليه فقتلوه قلت فطلحة بن عبيد الله قال الاكيسع هو ازهى من ذلك ما كان

الله ليرى ان اوليه امر امة محمد صلى الله عليه وسلم وهو على ما هو عليه من الزهو قلت الزبير بن العوام قال اذا

كان يقول لا يطيق هذا الامر الا ... قلت سعد بن ابي وقاص قال السيف صاحب ذلك وذاك صاحب
مقنب يقاتل به قلت عبد الرحمن بن عوف قال نعم الرجل ذكرت ولكنه ضعيف عن ذلك والله يا
ابن عباس ما يصلح لهذا الامر الا القوي في غير عنف اللين في غير ضعف الجواد في غير سرف الممسك
في غير بخل قال ابن عباس ... كذلك والله وفي الاستيعاب ذكر معاوية عند عمر يوما فقال دعوا فتى
قريش وابن سيدها من يضحك في الغضب ولا ينال ما عنده الا على الرضى ولا يؤخذ ما فوق راسه الا من تحت
قدميه وفي الاستيعاب استشار عمر الصحابة في رجل يوجهه الى العراق فاجمعوا جميعا على عثمان بن حنيف
وقالوا انك تبعثه الى اهم من ذلك فان له بصرا وعقلا ومعرفة وتجربة فاسرع عمر اليه فولاه مساحة
الارض فضرب عثمان على كل جريب الارض ... عامرا او غامر درهما وقفيزا فبلغت جباية
سواد العراق قبل ان يموت عمر بعام مائة الف الف دينار وفي الاستيعاب ايضا كان عتبة بن غزوان
اول من نزل البصرة من المسلمين وهو الذي اختطها وقال له عمر لما بعثه اليها يا عتبة اني اريد ان اوجهك
لتقاتل بلد الحيرة لعل الله يفتحها عليكم فسر على بركة الله ويمنه اتق الله ما استطعت واعلم انك ستاتي
حومة العدو وارجو ان يعينك الله عليهم ويكفيكهم وقد كتبت الى العلاء الحضرمي ان يمدك بعرفجة بن هرثمة
وهو ذو مجاهدة للعدو ومكايدة فشاوره وادع الى الله فمن اجابك فاقبل منه ومن ابى فالجزية
عن يد مذلة وصغار والا فالسيف في غير هوادة واستنفر من مررت به من العرب وحثهم على الجهاد
وكابد العدو واتق الله ربك ففتح عتبة بن غزوان الابلة ثم اختط البصرة وفي الاستيعاب
من حديث الشعبي ان عدي بن حاتم قال لعمر اذ قدم عليه ما اظنك تعرفني قال وكيف لا اعرفك واول
صدقة بيضت وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم صدقة طيء اعرفك آمنت اذ كفروا واقبلت
اذ ادبروا ووفيت اذ غدروا واذا ... [illegible] ... اسحاق حد
ثنا ... [illegible] ... الرياحي النقرة ان ابا موسى قدم على عمر ومعه كاتب نصراني فرفع كتابه
الى عمر ولم يعلم انه نصراني فقال لابي موسى اين كاتبك هذا حتى يقرا الكتاب على الناس فقال
ابو موسى يا امير المؤمنين انه لا يدخل المسجد قال لم اجنب هو قال لا ولكنه نصراني فانتهره عمر وقال

لا تامنوهم

لا تذلوهم وقد اعزهم الله ولا تكفروهم وقد انعمهم الله ولا تاثموهم وقد حرمهم الله وقد نهيتكم عن
اصحاب اهل الكتاب فانهم يستحلون الربا، وفي رواية ان عمر قال لابي موسى ابعث الي برجل ينظر في حسابنا
فاتاه بنصراني فقال لو كنت تقدمت اليك لعاقبتك وقلت سالتك رجلا امينا فاتيتني بمشرك
بخلاف دين دینی و از اینجا آنکه نفس حقوق عسس عموم و احیای ایمان امر عدل زورعایه بعد فایده دیگر
اطلاع بر احوال رعیت تا هر جا خللی یافته شود تدارک آن کرده آید و ملوک عدالت پیشه برای ظهور
این فایده منهیان و سواران بسیار مقرر کرده اند و فایده ثانیه محافظت ضعفا از دست زورمندان
و بادشاهان برای رعایت این مصلحت عسس مقرر فرموده اند و تخصیص مصلحتی که ملوک مر
آن شخص معین ساخته اند حضرت فاروق رضی الله عنه عسس خود با مرتبا التزام مباشرت آن می فرمود تا بر حقیقت
قطعیه احوال مطلع شود و مشافهه برای آن قرار دهد و از این قبیل است حکایت تعهد نساء غزاة و حکایت
قافله که عسس او رضی الله عنه و او را رضی الله عنه در اوقات عسس اتفاقات عجیبه روی داده است
درضمن ده حکایت تقریر آن عجائب کنیم عن زید بن اسلم عن ابیه قال خرجت مع عمر الی السوق فلحقته
امراة شابة فقال يا امير المؤمنين هلك زوجي وترك صبية صغارا والله ما ينضجون كراعا ولا لهم ضرع
ولا زرع وخشيت عليهم الضبع وانا ابنة خفاف بن ايماء الغفاري وقد شهد ابي الحديبية مع النبي صلى
الله عليه وسلم فوقف معها عمر ولم يمض وقال مرحبا بنسب قريب ثم انصرف الى بعير ظهير كان مربوطا في
الدار فحمل عليه غرارتين ملاهما طعاما وجعل بينهما نفقة وثيابا ثم ناولها بخطامه فقال اقتاديه فلن يفنى
حتى ياتيكم الله بخير فقال الرجل يا امير المؤمنين اكثرت لها فقال ثكلتك امك والله اني لارى ابا هذه
واخاها قد حاصرا حصنا زمانا فافتتحاه ثم اصبحنا نستفيء سهمانهما اخرجه البخاري وحكى في الرياض عن
ابن عمر قال قدمت رفقة من التجار فنزلوا المصلى فقال عمر لعبد الرحمن هل لك ان تحرسهم الليلة من السرق
فباتا يحرسانهم ويصليان ما كتب الله لهما فسمع عمر بكاء صبي فتوجه نحوه فقال لامه اتقي الله واحسني الى
صبيك ثم عاد الى مكانه فسمع بكاءه فعاد الى امه فقال لها مثل ذلك ثم عاد الى مكانه فلما كان من آخر الليل سمع
بكاءه فاتى به فقال ويحك اني لاراك ام سوء ما لي ارى ابنك لا يقر منذ الليلة قالت يا

تسقيني منذ الليلة الى اربعة حتى فطام فيأبى قال وكم قالت لان عمر لا يفرض الا للمفطوم قال كم له قالت
كذا وكذا فقال ويحك لا تعجليه فصلى الفجر وما يستبين الناس قراءته من غلبة البكاء فلما سلم قال يا بؤسا لعمر كم
قتل من اولاد المسلمين ثم امر مناديا فنادى ان لا تعجلوا صبيانكم على الفطام فانا نفرض لكل مولود
في الاسلام وكتب بذلك في الآفاق ان يفرض لكل مولود في الاسلام اخرجه صاحب الصفوة
وعنه عن عروة بن رويم قال بلغنا ان عمر بن الخطاب تصفح الناس فسألهم عن امرائهم فسأل اهل حمص
فقال كيف تجدون اميركم قالوا خير امير يا امير المؤمنين الا انه قد بنى علية يكون فيها فكتب
كتابا وارسل بريدا وامره ان يذهب بباب عليته فاجمع حطبا واحرق باب عليته فلما قدم جمع حطبا
واحرق باب العلية فدخل عليه الناس فاخبروه ان ههنا رجلا يحرق باب عليتك فقال دعوه فانه رسول امير
المؤمنين ثم دخل عليه فناوله الكتاب فلم يضع الكتاب من يده حتى ركب فلما رآه عمر قال احبسوه عني في
الشمس ثلثة ايام فحبسوه ثلثا حتى اذا كان بعد ثلث قال يا ابن قرط الحقني الى الحرة وفيها ابل
الصدقة [illegible] حتى اذا جاء الحرة القى عليه نمرة وقال انزع ثيابك فاتزر بها ثم ناوله الدلو
فقال اسق هذه الابل فلم يفرغ حتى لغب فقال يا ابن قرط متى كان عهدك بهذا قال قريبا يا امير المؤمنين
قال فلهذا بنيت العلية واشرفت بها على المسلمين والارملة واليتيم ارجع الى عملك ولا تعد وعنه
انس بن مالك قال بينا امير المؤمنين عمر يعس ذات ليلة اذ مر باعرابي جالس بفناء خيمة فجلس اليه يحدثه ويسائله ويقول له
ما اقدمك هذه البلاد فبينا هو كذلك اذ سمع انينا من الخيمة فقال من هذا الذي اسمع انينه فقال امرأة لي
امرأة تمخض فرجع عمر الى منزله فقال يا ام كلثوم شدي عليك ثيابك واتبعيني ثم انطلق حتى انتهى الى الرجل فقال له
هل لك ان تأذن لهذه المرأة ان تدخل عليها فتؤنسها فأذن لها فدخلت فلم يلبث ان قالت يا امير المؤمنين
بشر صاحبك بغلام فلما سمع قولها امير المؤمنين وثب من بين يديه وجعل يعتذر اليه وقال لا عليك اذا اصبحت
فأتنا فلما اصبح اتاه ففرض لابنه في الذرية واعطاه وعنه ان عمر لما رجع من الشام الى المدينة انفرد عن
الناس ليتعرف اخبارهم فمر بعجوز في خباء لها فقصدها فقالت ما فعل عمر قال هو ذا قد اقبل من الشام قالت لا جزاه الله
عني خيرا قال ويحك ولم قالت لانه والله ما نالني من عطائه منذ ولي الى يومنا هذا دينار ولا درهم قال ويحك وما

يدري

بيدي عمر جالك وانت في هذا الموضع فقالت سبحان الله ما ظننت ان احدا يلج علينا هذا الموضع ولا يرى ما بين ستر [illegible]

فقبل عمر رأسه وبكى ويقول واعمراه واضيعتاه فقال كل احد افقه منك يا عمر ثم قال لها يا امة الله تبيعيني ظلامتك فاني ارحم

من النار زمانات لا تبيعيني ابا رحمك الله فقال لها عمر لست بمزح فلم يزل بها حتى اشترى ظلامتها بخمسة وعشرين دينارا

فبينا هو كذلك اذ اقبل علي بن ابي طالب وابن مسعود فقالا السلام عليك يا امير المؤمنين فوضعت المرأة يدها على رأسها

وقالت واسوأتاه شتمت امير المؤمنين في وجهه فقال عمر لا عليك رحمك الله ثم طلب عمر قطعة جلد يكتب فيه فلم يجد قطعة

فقطع من فروة كانت عليه فكتب بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اشترى عمر من فلانة ظلامتها منذ ولي الى يوم كذا

بخمسة وعشرين دينارا فما تدعي عند وقوفه في المحشر بين يدي الله تعالى فعمر منه بريء شهد على ذلك علي بن ابي طالب

وعبد الله بن مسعود ثم دفع الكتاب الى علي وقال اذا انا تقدمتك فاجعله في كفني وفيه عن الاوزاعي ان عمر بن الخطاب

خرج في سواد الليل فرآه طلحة فذهب عمر فدخل بيتا ثم دخل بيتا آخر فلما اصبح طلحة ذهب الى ذلك البيت فاذا

عجوز عمياء مقعدة فقال لها ما بال هذا الرجل يأتيك قالت انه يتعاهدني منذ كذا وكذا بما يصلحني ويخرج عني الاذى

فقال طلحة ثكلتك امك يا طلحة اعثرات عمر تتبع اخرجه صاحب الصفوة وابو الفضل وفيه روي انه كان يطوف ليلة في

المدينة فسمع امرأة تقول الا طال هذا الليل وازور جانبه وليس الى جنبي خليل ألاعبه فوالله لولا الله لا شيء

غيره لزعزع من هذا السرير جوانبه مخافة ربي والحياء يكفني واكرم بعلي ان تنال مراكبه وفي رواية ولكن [illegible]

احسن [illegible] موكلا بانفسنا لا يفتر الدهر كاتبه فقال كم تصبر المرأة عن الرجل فقيل شهرين وفي الثالث

يقل الصبر وفي الرابع ينفد الصبر فكتب الى امراء الاجناد ان لا تحبسوا رجلا عن امرأته اكثر من اربعة اشهر وفيه

انه بينما عمر يعس سمع امرأة تقول دعتني النفس بعد خروج عمرو الى اللذات تطلع اطلاعا فقلت لها عجلت

فلا تعجلي [illegible] رباها [illegible] ان الحيا [illegible] وتقواه تخللني فقال لها عمر ما الذي يمنعك

من [illegible] الحياء واكرام زوجي قال عمر ان في الحياء [illegible] ذات الوان من استحيى اختفى ومن اختفى اتقى ومن

اتقى وقى اخرجهما ابن ابي الدنيا وفي الاحياء روي ان عمر كان يعس بالمدينة ذات ليلة فرأى رجلا وامرأة على

فاحشة فلما اصبح قال للناس أرأيتم لو ان اماما رأى رجلا وامرأة على فاحشة فاقام عليهما الحد ما كنتم فاعلين

قالوا انما انت امام فقال علي ليس ذلك لك اذا يقام الحد عليك ان الله تعالى لم يأمن على هذا الامر اقل من اربعة شهداء ثم تركهم

ما شاء الله ان یشرکهم بما لهم ردّ القوم مثل مقالتهم الاولی و قال عمر مثل مقالته قال الغزالی و نظائر هذا لا یحصر
کان عمر یعسّ فی هذه السنة و فیه عن عبد الرحمن بن عوف قال حرست مع عمر لیلة بالمدینة فبینا نحن نمشی اذ شبّ
لنا سراج فانطلقنا نؤمّه حتی اذا دنونا اذا باب مغلق علی قوم لهم اصوات و لغط فاخذ عمر بیدی فقال اتدری بیت
من هذا قلت لا قال هذا بیت ربیعة بن امیة بن خلف و هم الآن شرب فما تری قلت اری انا قد اتینا ما نهانا
الله عنه قال الله تعالی و لا تجسسوا فرجع عمر و ترکهم و فیه روی ان عمر کان یعسّ بالمدینة من اللیل فسمع صوت
رجل فی بیت یتغنی فتسوّر علیه فوجد عنده امرأة و عنده خمر فقال یا عدو الله اظننت ان الله یسترک و انت
علی معصیة فقال و انت یا امیر المؤمنین فلا تعجل ان اکن عصیت الله فی واحدة و انت عصیته فی ثلث قال الله تعالی
و لا تجسسوا و قد تجسست و قال تعالی و لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها و قد تسوّرت علیّ و قال تعالی و لا تدخلوا
بیوتا غیر بیوتکم و قد دخلت بیتی بغیر اذن و لا سلام فقال عمر هل عندکم من خیر ان عفوت عنک قال نعم یا امیر المؤمنین
لئن عفوت عنی لا اعود لمثلها ابدا فعفی عنه و در روضة الاحباب مرویست از اسلم مولی فاروق که شبی از شبها
با امیر المؤمنین در اطراف مدینه میگشتم ساعتی برای استراحت بر جانب دیواری تکیه فرموده شنید که ضعیفه با صبیه
خود میگوید برخیز و شیر را با آب بیامیز دختر گفت میدانی که منادی امیر المؤمنین منادی در داده که لا یشاب
اللبن بالماء مادر گفت درین ساعت امیر المؤمنین [illegible] منادی او دختر گفت و الله سزاوار نیست ما را
که در ملا اطاعت و در خلوت عصیان ورزیم فاروق اعظم بغایت خوش وقت شد و گفت ای اسلم این
سرای را نشان کن چون روز دیگر تحقیق کرد دانست که [illegible] دختر را برای پسر خویش عاصم خطبه کرد و عاصم را از وی دختر
پیدا شد عمر بن عبد العزیز از نسل آن دختر بود و نیز مرویست از عبد الله بن بریده اسلمی که فاروق اعظم
در بازار مدینه میگذشت ناگاه شنید که زنی این بیت میخواند الا سبیل الی خمر فاشربها ام لا سبیل الی نصر بن
حجاج پا بعمر رسید که نصر بن الحجاج کیست گفتند جوانیست از بنی سلیم رسیق القصه بطلبید حسن الدین او را
خواند ملاحت او فریفته که سر او را تراشید دید که جمال او زیاد شد پس از بیت المال چیزی بداد و از مدینه
او را اخراج کرد تا آخرها از وی جنایتی بظهور رسید و فراست عمر کار خود کرد و از عبد الرحمن بن عوف
مرویست که فاروق بخانه من آمد گفتم چرا مرا نطلبیدی فرمود همین خبر رسید که قدری وقت قافله [illegible]

مدینه

مدینه فرود آمده است و اهل ما قلیل از ملال سفر بخواب میلی رفته اند بهانه محافظت ایشان تمام بر سر شتر

هم و تا صبح بیدار بودیم و از ایشان [illegible] که [illegible] رحمت خدا [illegible] بوی تاریک [illegible]

دیدیم که دو انبان را هم بر پشت خود بر گرفته و هر یکی از ایشان [illegible] گرفته میرفت و اسلم رفیق او بود در حال آنکه

من نیز با او رفتم تا آنکه رسیدیم بچشمه صرار دیدیم که بیست خانه [illegible] از عرب آنجا فرود آمده اند [illegible]

که بسبب غلبه مجاعت اطفال رجوع میکردند فی الحال بارها بر زمین افگند و از برای طعام ایشان در [illegible]

تا طعام مهیا کرد و [illegible] الطعام [illegible] اسلم [illegible] برای ایشان [illegible]

و [illegible] نصیحت [illegible] الحال [illegible] بازگشتند [illegible] محافظت [illegible]

و [illegible] از وجوه عرب [illegible]

اعلم [illegible] میبیند که [illegible] در میان زده در طلب شتری گم شده از شتران صدقه در حال [illegible]

بود [illegible] میکند چون احنف این دید [illegible] با احنف [illegible] رفاقت کن در طلب این شتر [illegible]

و مساکین و ارباب [illegible] هست مردی از قوم گفت یا امیر المؤمنین [illegible] که بنده از بندگان صدقه [illegible]

امر فرمایند [illegible] عبد [illegible] مسلمانان [illegible] بروی [illegible]

بر بنده برای خواجه و فی الریاض عنه ابی بکر العبسی قال دخلت [illegible] عمر و عثمان و علی مکان الصدقة فجلس

عثمان فی الظل یکتب و قام علی علی رأسه یملی علیه ما یقول عمر و عمر قائم فی الشمس فی یوم شدید الحر علیه بردتان

سوداوان متزر بواحدة و قد وضع الاخری [illegible] و هو یتفقد ابل الصدقة فیکتب الوانها و اسنانها

فقال علی لعثمان اما سمعت قول ابنة شعیب فی کتاب الله عز و جل یا ابت استأجره ان خیر من استأجرت القوی

الامین [illegible] هذا القوی [illegible] اخرجه المخلص و ابن السمان فی الموافقة و فیه عن محمد بن علی بن

حسین عن مولی لعثمان بن عفان قال بینا انا مع عثمان فی مال له بالعالیة فی یوم صائف اذ رای رجلا یسوق بکرین

و علی الارض مثل الفراش من الحر فقال عثمان ما علی هذا لو اقام بالمدینة حتی یبرد ثم یروح ثم دنا الرجل فقال انظر

من هذا فنظرت فقلت اری رجلا معمما بردائه یسوق بکرین ثم دنا الرجل فقال انظر فنظرت فاذا هو عمر بن الخطاب

فقلت هذا امیر المؤمنین فقام عثمان فاخرج رأسه من الباب فاذا نفح السموم فاعاد رأسه حتی اذا حاذاه قال ما اخرجک

هذه الساعة فقال بكر ان من ابل الصدقة تخلفا وقد مضى بابل الصدقة فاردت ان الحقها بالحمى وخشيت ان يضيع
فيسألني الله عنها فقال عمر يا امير المؤمنين هلم الى الماء والظل ونكفيك قال عد الى ظلك ومضى فقال عثمان
الى القوي الامين فلينظر الى هذا اخرجه البيهقي في مسنده وفي الاحياء روى ان عمر وصله مسك من البحرين
فقال وددت اني امراة حسنة الوزن تزن حتى اقسمه بين المسلمين فقالت امرأته عاتكة انا اجيد الوزن فسكت عنها ثم اعاد
القول فاعادت الجواب فقال لا احببت ان تضعيه في الكفة ثم تقولين هكذا يعني تؤثر فيها اثر الغبار فتمسحين بها
عنقك فاصيب بذلك فضلا على المسلمين وفيه روى ان عبد الله وعبيد الله ابني عمر اشتريا ابلا فبعثا بها الى
الحمى فرعت فيه حتى سمنت فقال عمر رعيتما في الحمى فقالا نعم فتناولهما وفيه كان عمر يقسم بيت المال فدخلت ابنته
[illegible] فاخذت درهما من المال فنهض عمر في طلبها فسقطت الملحفة عن احد منكبيها ودخلت الصبية بيت اهلها تبكي
وجعلت الدرهم في فيها فادخل عمر اصبعه فاخرجه من فيها وطرحه على الخراج فقال يا ايها الناس ليس لعمر ولا
لآل عمر الا ما للمسلمين قريبهم وبعيدهم وفيه كسح ابو موسى بيت المال فوجد درهما فمر بني لعمر فاعطاه اياه فرآه
عمر في يد الغلام فسأله عنه فقال اعطانيه ابو موسى فقال يا ابا موسى ما كان في اهل المدينة بيت اهون عليك
من آل عمر اردت ان لا يبقى احد من امة محمد صلى الله عليه وسلم الا طلبنا بمظلمة فرده [illegible] في بيت المال من كتاب
تنبيه الغافلين عن علي قال رايت عمر [illegible] [illegible] بالابطح فقلت يا امير المؤمنين اين تسير قال بعير من
الصدقة اطلبه فقلت له لقد اذللت الخلفاء من بعدك قال لا تلمني يا ابا الحسن فوالذي بعث محمدا بالنبوة لو ان
عناقا ذهبت بشاطئ الفرات لأخذ بها عمر يوم القيامة انه لا حرمة لوالي ضيع المسلمين والفاسق يتبع المؤمنين
وفيه عن عمر انه اتي بزيت من الشام وكان الزيت في الجفان يعني في القصاع وعمر يقسم بين الناس بالاواني
وعنده ابن له صغير فادخل اصبعه في جفنة ثم مسح بها رأسه فنظر اليه عمر فقال انك تكره ان [illegible] رغبة على
المسلمين ثم اخذ بيده فانطلق به الى الحجام فجز شعره فقال هذا اهون عليك وآن اكثر نفعهم جاه شاهنشاها
مسلمانان ميكرد اكر در تدبير منزلي خلل ميديد اصلاح آن مي فرمود في الرياض النضرة ان رجلا من المسلمين
خطب الى [illegible] قريش اخته واعطاها مالا جزيلا فابى القرشي منه ان يزوجها فقال عمر ما منعك ان تزوجه فانه
مسلم وقد احسن خطبة اختك فقال القرشي ان لنا حسبا وانه ليس لنا بكفو فقال عمر لقد جاءك بحسب الدنيا والآخرة

الا

انا صاحبها قال الراجب الآخرة التقطع الرجل كانت للمراة لا نفقة فراجعها العدة

وفيه عن ابن عمر قال كتب عمر بن الخطاب في قوم غابوا من الرجال من اهل المدينة عن نسائهم يردهم فليرجعوا اليهن او

يطلقوهن او يبعثوا اليهن بالنفقة فان طلقوا بعثوا بنفقة ما ترك اخرجه الابهري وفيه عن مالك ابن اوس بن الحدثان قال قدم

الى العراق كالبهم سهمه قال فاذا وجد عبدا في طلال الطفة وضع كله منه وازار قال اكثر فاثبت هذا قال رسول

صلى الله عليه وسلم نابلغ وجه كغيره في الرياضة عن الزهري قال كان عمر لوفد اتاه مال العراق او مصر

العراق لم يدع رجلا من بني هاشم عزبا الا زوجه ولا رجلا ليس له خادم الا اخدمه وفيه عن محمد بن علي قال قدمت على

عمر حلل من اليمن فقسمها بين المهاجرين والانصار ولم يكن فيها شيء يصلح للحسن والحسين فكتب الى صاحب

اليمن ان يجعل ابنا علي عدد ربما فعل فبعث بهما الى عمر فلبساها فقال عمر لقد كنت اراها عليهم فما يهنيني حتى

رايت عليهما مثلها وفيه عن الحسين بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما قال اتيت على عمر بن الخطاب وهو على المنبر

فصعدت اليه فقلت له انزل عن منبر ابي واذهب الى منبر ابيك فقال عمر لم يكن لابي منبر واخذني فاجلسني

معه فجعلت اقلب حصا بيدي فلما نزل انطلق بي الى منزله فقال لي من علمك فقلت والله ما علمني احد فقال بابي

لو جعلت تغشانا قال فاتيته يوما وهو خال بمعاوية وابن عمر بالباب فرجع ابن عمر فرجعت معه فلقيني بعد

فقال لم ارك فقلت يا امير المؤمنين اني جئت وانت خال بمعاوية ... ابن عمر بالباب فرجع ابن عمر فرجعت

معه فقال انت احق بالاذن من ابن عمر انما انبت ما في رؤوسنا الله عز وجل ثم انتم وفيه عن عبيد بن حنين

قال جاء الحسن او الحسين يستاذن على عمر وجاء عبد الله بن عمر فلم يؤذن له فرجع فقال الحسن او الحسين اذا لم

يؤذن له فما يؤذن لنا فبلغ عمر فارسل اليه فقال يا ابن اخي ما ردك قال قلت اذا لم يؤذن

لعبد الله بن عمر لا يؤذن لي قال يا ابن اخي فهل انبت الشعر على الراس غيركم وفيه عن المنذر بن سعد

ان ازواج النبي صلى الله عليه وسلم استاذن عمر في الحج فابى ان ياذن لهن حتى اكثرن عليه فقال ساذن لكن بعد

العام وليس هذا من رايي فقالت زينب بنت جحش سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عام حجة الوداع

انما هي هذه الحجة ثم ظهور الحصر فخرجن غيرها فارسل معهن عثمان بن عفان وعبد الرحمن بن عوف وامرهما ان

يسير احدهما بين ايديهن والآخر خلفهن ولا يسايرهن احد فاذا نزلن فانزلوهن شعبا ثم كونا على باب الشعب

الى بعده ثم امرهما اذا لقين بالبيت لا يطوف معهن احد الا النساء فلما ملك عمر علين من بعده ورقية
... ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الذي يحافظ على ازواجي من بعدي فهو الصادق البار فلما
... امهات المؤمنين فقال عبد الرحمن بن عوف انا فكان يحج بهن ويضرب لهن الشعب الذي ليس له منفذ
... الطهارة ... الى ... كتب الى ام سلمة ... عليهما في حق ... عامر عمر بن الخطاب
عليه ... سفيان بن عيينة ... فضل اسامة بن زيد على ابنه عبد الله بن عمر فكلم
... الله ... اباه في ذلك فقال تفضل علي من ليس فضل مني وفرضت له في العطاء وفرضت لي في
الف وخمسمائة ولم يسبقني الى شيء فقال عمر فعلت ذلك لان زيدا كان احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
منه عمر وكان اسامة احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم منك عبد الله ... عن ابن عباس قال لما فتح المدائن
على اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في ايام عمر امر عمر بالانطاع فبسطت في المسجد وامر بالاموال فافرغت عليها
ثم اجتمع اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاول من بدا اليه الحسن بن علي فقال يا امير المؤمنين اعطني حقي مما
افاء الله على المسلمين فقال له بالرحب والكرامة وامر له بالف درهم ثم انصرف فتقدم اليه الحسين بن علي فقال يا
امير المؤمنين اعطني حقي مما افاء الله على المسلمين فقال له بالرحب والكرامة وامر له بالف درهم فتقدم اليه عبد الله
بن عمر فقال يا امير المؤمنين اعطني حقي مما افاء الله على المسلمين فقال له بالرحب والكرامة وامر له بخمسمائة درهم
فقال يا امير المؤمنين انا رجل مشتد اضرب بالسيف بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم والحسن والحسين طفلان
يدرجان في سكك المدينة تعطيهما الفا الفا وتعطيني خمسمائة قال نعم اذهب فاتني باب كابيهما وام
كامهما وجد كجدهما وجدة كجدتهما وعم كعمهما وخال كخالهما وخالة كخالتهما فانك لا
فعلي المرتضى واما امهما ففاطمة الزهراء وجدهما محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم وجدتهما خديجة الكبرى وعمهما جعفر
بن ابي طالب وخالهما ابراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم وخالتهما رقية وام كلثوم ابنتا رسول الله صلى
الله عليه وسلم وفي الاستيعاب خرج عمر من المسجد ومعه الجارود فاذا بامراة برزة على الطريق فسلم عليها عمر فردت
عليه السلام فقالت هيهات يا عمر عهدتك وانت تسمى عميرا في سوق عكاظ فلم تذهب الايام والليالي حتى سميت
عمر ثم لم تذهب الايام حتى سميت امير المؤمنين فاتق الله في الرعية واعلم انه من خاف الوعيد قرب عليه البعيد

ومن خاف

ومن خاف الموت خشي الفوت فقالا لها بعد هذا كثرت اتيتها المرأة على امير المؤمنين فقال عمر

خولة بنت حكيم التي سمع الله قولها من فوق سبع سموات فعمر والله احق ان يسمع لها وفيه روي ان جارية لصفية بنت

حيي اتت عمر فقالت ان صفية تحب السبت وتصل اليهود فبعث اليها عمر فسألها فقالت

منذ ابدلني الله به يوم الجمعة واما اليهود فان لي فيهم رحما فانا اصلها ثم قالت للجارية ما حملك على ما صنعت

قالت الشيطان قالت اذهبي فانت حرة وفيه ارسل عمر الى الشفاء بنت عبد الله العدوية ان اغدي علي قالت

فغدوت عليه فوجدت عاتكة بنت اسيد بن ابي العيص ببابه فدخلنا فتحدثنا ساعة فدعا بنمط فاعطاها اياه

ودعا بنمط دونه فاعطانيه فقلت تربت يداك يا عمر اعطيتها وانا قبلها اسلاما وانا ابنت عمك دعوتني وجاءتك

الي وجاءتك بنفسها قال ما كنت رفعت ذلك الا لك فلما اجتمعتما ذكرت انها اقرب الى رسول الله صلى

الله عليه وسلم منك واز انجمله آنست كه حفظ ملت از مظان تحريف وتبديل بابلغ وجوه نمود اخرج الدارمي عن

سليمان بن يسار ان رجلا يقال له صبيغ قدم المدينة فجعل يسأل عن متشابه القرآن فارسل اليه عمر وقد اعد له

عراجين النخل فقال من انت فقال انا عبد الله صبيغ فاخذ عمر عرجونا من تلك العراجين فضربه وقال انا عبد الله

عمر فجعل له ضربا حتى دمي رأسه فقال يا امير المؤمنين حسبك قد ذهب الذي كنت اجد في رأسي وعنه عن نافع مولى

عبد الله ان صبيغ العراقي جعل يسأل عن اشياء من القرآن في اجناد المسلمين حتى قدم مصر فبعث به عمرو بن العاص

الى عمر بن الخطاب فلما اتاه الرسول بالكتاب فقرأه فقال اين الرجل فقال في الرحل فقال عمر ابصر ان

يكون ذهب فتصيبك مني العقوبة الموجعة فاتاه به فقال عمر تسأل محدثة فارسل عمر الى رطائب من جريد فضربه

بها حتى ترك ظهره دبرة ثم تركه حتى برئ ثم عاد له ثم تركه حتى برئ فدعا به ليعود له فقال صبيغ ان كنت

تريد قتلي فاقتلني قتلا جميلا وان كنت تريد ان تداويني فقد والله برئت فاذن له الى ارضه وكتب

الى ابي موسى الاشعري ان لا يجالسه احد من المسلمين فاشتد ذلك على الرجل فكتب ابو موسى الى عمر ان قد حسنت

هيئته فكتب عمر ان يأذن للناس بمجالسته بيت منثور جواهر از سياست فاروق اعظم رضي الله عنه والقليل

ينبئ عن الكثير والغرفة تنبئ عن البحر الكبير اگر معنی در هر کلمه از تتمیمات و اشباه آن نظر کند دریابد که

علاوه ایمان و صدق نیت و احسان بر خلق الله و خشیة از رب السموات والارض و عقل وافر و کفایت کامل

بار که از بنیه مسلول فقرات آن بچکید در علم تفقه واصفیه بوصفه یعنی از باب غنیا

وصف انا فاروق اعظم در علم احکام که مسمی بفقه میشود پس اکثر از آن که بضبط نقل رسیده

انا فاروق اوست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اہل فقیه یا و اسلامت فرموده از روی

صحابه و تابعین با آن تصریح نموده و در این تبیان واضح شد نسبت فقه او با سایر فقهای

صحابه مانند نسبت مصحف اوست با مصاحف سایر صحابه هر چه موافق مصحف او یافته شود قراءة متواتره

و آنچه مخالف مصحف او باشد قراءة شاذه و هر چه در فقه او یافته شود جاده قویه از دین محمد علیه

الصلوة والتسلیمات ظاهره و سواد اعظم اوست و هر چه مخالف او باشد شاذ است اگر حدیثی

باشد جلی تابع او باشد مسنون احدکر دوانا نه و نسبت فقه او با فقه سایر مجتهدین اهل سنت

مانند نسبت متن است با شروح و این تحقیق مجمل باشد ان بکوش اہل عصر نرسد بجیلی که بکذارند نسبت

کنند اما شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم با علمیت او و تفویض مواضع امت با وی پس متواتر بالمعنی است

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل الحق علی لسان عمر وقلبه اخرجه الترمذی من روایة ابن عمر

ابو داود من روایة ابی ذر وقال لقد کان فیما کان قبلکم من الامم ناس محدثون من غیر ان یکونوا انبیاء

فان یکن فی امتی احد فانه عمر اخرجه الشیخان من حدیث ابی هریرة ومسلم والترمذی من حدیث عائشة وقال

بینا انا نائم رأیت الناس یعرضون علی وعلیهم قمص منها ما یبلغ الثدی ومنها ما یبلغ دون ذلک وعرض علی

عمر بن الخطاب وعلیه قمیص یجره قالوا فما اولته یا رسول الله قال الدین اخرجه البخاری ومسلم والترمذی

من روایة ابی سعید وقال بینا انا نائم اتیت بقدح من لبن فشربت منه حتی انی لاری الری یخرج من اظفاری

ثم اعطیت فضلی عمر بن الخطاب قالوا فما اولته قال العلم اخرجه الشیخان والترمذی من حدیث ابن عمر وقال

اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر وعمر اخرجه الترمذی وجماعة من حدیث ابن مسعود وحذیفة واما شهادة

صحابه و تابعین اخرج الدارمی عن حذیفة قال انما یفتی الناس ثلاثة امام او رجل یعلم ناسخ القرآن من منسوخه

قالوا یا حذیفة ومن ذلک قال عمر بن الخطاب و ... واخرج الدارمی عن عمرو بن میمون انه قال

ذهب عمر بثلثی العلم فذکر لابراهیم فقال ذهب عمر بتسعة اعشار العلم اما آنکه نسبت فقه او با فقه سایر

صحابه بمنزلهٔ مصحف اوست با مصاحف سایر صحابه اخرج الحاکم عن الشعبی انه قال القضاة فی ستة نفر من اصحاب

رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة بالمدینة وثلثة بالکوفة فبالمدینة عمر وابی وزید بن ثابت وبالکوفة علی وعبد الله

بن مسعود وابو موسی واخرج الحاکم عن الشعبی عن مسروق قال انتهی علم اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم الی ستة الی

عمر بن الخطاب وعلی بن ابی طالب وعبد الله بن مسعود وابی بن کعب ومعاذ بن جبل وزید بن ثابت

واخرج الحاکم عن الشعبی قال یؤخذ العلم عن ستة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فکان عمر وعبد الله وزید

یشبه علم بعضهم بعضا فکان یقتبس بعضهم من بعض واخرج محمد بن الحسن فی کتاب الآثار عن ابی حنیفة عن الهیثم

عن الشعبی قال کان ستة من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم یتذاکرون الفقه منهم علی بن ابی [illegible] وابی

علقمة وعمر وزید وابن مسعود رضی الله عنهم [illegible] این احادیث آنکه علم فاروق اعظم

در تشریع مسلمین بیشتر نافذ گردید تا علم علی مرتضی چه در کوفه منتشر شد وجمعی ماهران بحکم او عامل گشتند [illegible]

ودر بعض [illegible] نگشت اخرج مسلم عن طاوس قال اتی ابن عباس بکتاب فیه قضاء علی فمحاه الا قدر واشار سفیان بن عیینة

بذراعه واخرج مسلم عن ابن ابی ملیکة کتبت الی ابن عباس اسأله ان یکتب لی کتابا ویخفی عنی فقال ولد ناصح

انا اختار له الامور اختیارا واخفی عنه قال فدعا بقضاء علی فجعل یکتب منه اشیاء ویمر به الشیء فیقول والله ما قضی

بهذا علی الا ان یکون ضل واخرج مسلم عن ابی اسحاق لما احدثوا تلک الاشیاء بعد علی قال رجل من اصحاب

علی قاتلهم الله ای علم افسدوا واخرج مسلم عن المغیرة قال لم یکن یصدق علی علی فی الحدیث عنه الا من اصحاب

عبد الله بن مسعود ومعاذ بن جبل در آخر زمان فاروق از عالم رفت وحدیث از ایشان باقی ماند واندکی

[illegible] قراءة وتغییر روایة در دست مردمان نشد وابو موسی الاشعری با کمالی روایت در بسیاری

از مسائل عاجز شد ودر حق عبد الله بن مسعود گفت لا تسألونی ما دام هذا الحبر فیکم وابن عباس با کمال علم وفهم

[illegible] بچند مسئله مخالف جمیع مجتهدین شد اخرج الدارمی عن ابراهیم قال خالف ابن عباس اهل القبلة فی امرأة

وابوین قال للام الثلث من جمیع المال و[illegible] مسائل عول ومسئلهٔ متعه [illegible] ومتعة النساء [illegible] صرف وغیرها

چنانکه بر متتبعین فن حدیث مخفی نیست ودر بسیاری [illegible] شک پیدا کرد [illegible] مثل غسل قدمین [illegible]

ثلاث [illegible] واحدة [illegible] اقوال او مشتبه شد [illegible] رجوع از اکثر روایت کرده اند وعبد الله بن مسعود [illegible]

ست با آن رود اعظم و می بود با بی تصریح کرده است که ان عمر از اسلک طریقا و عبدالله نیز گفته لو ان

الناس سلکوا وادیا او شعبا و سلک عمر وادیا او شعبا سلکت وادی عمر و شعبه و زید بن ثابت نیز

[illegible] تبع او است و عبدالله بن عمر از خوض در اجتهاد و در محل استنباط قواعد مبهمه و عایشه صدیقه رامایلید

[illegible] بیت اما آنکه نسبت او [illegible] مانند نسبت مجتهد مستقل است با مجتهدان منتسب

[illegible] تبع [illegible] آثار صحابه ظاهر می شود و جاییکه مجتهد مستقل ترتیب داده قواعد استنباط و جمع بین

ادله [illegible] مقرر [illegible] مجتهد منتسب از وی [illegible] مسایل را فراهم می آورد همچنان فاروق اعظم

[illegible] مقرر فرموده و مجتهدان مذاهب آنچه قواعد را از وی اخذ نموده اند در هر سؤال

[illegible] و جاییکه مجتهد مستقل مسایل [illegible] استنباط کرده اند و جمله صالحه از مسایل مهمه

[illegible] از ان مجتهدان منتسب اند تقریر قرآن عظیم و حصه از سنت سنیه و آثار سلف و لغت عرب

و قواعد استنباط را گرفته در مسایل معروضه مجتهد مستقل خوض می نمایند و در مسئله از مسایل نص کتاب و سنت

یا معنی موافق یا مخالف [illegible] یابند [illegible] موافق آن یابند [illegible] المراد [illegible] اگر یافتند و [illegible] هر جا یابند

با آن [illegible] مذکور [illegible] دلیلی قوی [illegible] از کتاب و سنت [illegible] و اجماع امت ترک

اتباع میکنند [illegible] حال [illegible] مخالفی موجه نشد و در مسئله نیز [illegible]

توقف می نمایند یا اعتماد بر قول مجتهد مستقل میکنند علی اختلاف فی ذلک بینهم علی اختلاف فیهم فی مسئلة

اخری وهی ان المجتهد هل یجوز له تقلید المجتهد الآخر اذا کان افضل منه واعلم فالمشهور لا یجوز و بعضهم

الذی لا یجوز عنده عند استقرار [illegible] اما قبل [illegible] یجوز قال الشافعی قول الائمة ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله

عنهم و علی اذا صرنا الی التقلید احب الینا و هر که تتبع امام مالک در مجتهدات خود و تتبع امام ابوحنیفه

در مجتهدات خود تتبع کند در این امر توقف نخواهد کرد و باز خوبی مسایل دیگر دارد و شود که در کلام مجتهد مستقل

منصوص نیست [illegible] استنباط کنند از ادله شرع [illegible] استدلال مجتهد مستقل و نام این جمع مجتهد منتسب

مطلق است [illegible] مجتهد مستقل [illegible] خطابیات [illegible] طرد علة و غیر آن و نام این طایفه مجتهد

منتسب مقید است همچنان مجتهدان مذاهب بعد احکام ما یتعلق بالفقه من الکتاب والسنة و اتقان علم عربیه

قواعد

قواعد جمع بین المختلفین در مسایل معروفه فاروق اعظم خوض نموده اند اکثر سرا اجتهاد که

[illegible] منکر شده بود باید دیگر مختلف گشته باز در مسایل دیگر که بر ایشان وارد شد در بعض مواضع [illegible]

با کار فرما شده اند و در طائفه عمل تخریج نموده اند لیکن فهم این معنی بغایت دقیق است [illegible]

ایشان شرح وقایه و هدایه باشد کجا ادراک این معنی تواند کرد کسی که در صحن کاتبی [illegible] جرید [illegible]

العمر فی طلب المحال این بیت که فاروق اعظم را در شرع واسطه گرفته باشند و بغیر توسط او در ادراک شریعه [illegible]

کنند لیکن توسطی که مجتهد منتسب را می باشد با مجتهد مستقل نه توسطی که مقلد مذهب را باشد با مجتهد متبوع خویش

این را قرائن بسیار است که منصف [illegible] بعد ملاحظه آن بتصدیق این معنی مضطر شود یکی از آن قرائن آنست چنانکه

مجتهدان ما حنفیه [illegible] باید [illegible] در [illegible] و مسایل تابع [illegible] اند [illegible]

را اصحاب [illegible] کفته مشهود مجتهدین منتسبین در بعض مسایل فقه تابع مذهب فاروق اعظم [illegible]

هر مسئله باشد تخمینا [illegible] بسبب تمام ایشان مجتهد اصحاب حدیث معروف شدند ظاهر شد بالجمله [illegible]

[illegible] اختلاف [illegible] در مسایل جزئیه با آنکه [illegible] حضرت فاروق جمیع واحد باشد که [illegible]

و بدیگری میرسید با آنکه [illegible] فاروق اعظم مختلف شدند یکی تصحیح [illegible] کرد و دیگری تصحیح روایه

دیگر یا آنکه کلام فاروق اعظم محتمل وجوه [illegible] بر یکی حمل کرد و دیگری بر محمل دیگر یا آنکه در نظر

مجتهد قول حضرت فاروق معارض شد بحدیثی صحیح یا بقیاس جلی پس [illegible] کرد و [illegible] صحیح مجتهد

و مجتهد دیگر قادر شد بر دفع معارضه و تطبیق بین الدلائل پس [illegible] وجوه [illegible]

مجتهدین [illegible] مذکورست چنانکه بعض از آن مذکور خواهیم کرد یا آنکه مسئله منصوص حضرت فاروق

نیست هر یکی [illegible] تخریج از قول فاروق اعظم مختلف شدند قرینه دیگر آنکه اگر تتبع

ملاحظه کرده شود بسیاری از مسایل است که حدیث مرفوع صریح بروایة جماعه عن جماعه موافق مذهب حضرت

فاروق در [illegible] یافته شود [illegible] بسیاری از مسایل است که حدیث صحیح یافته نشود بلکه

ایمای از کتاب و سنت موافق حضرت فاروق یافته شود یا خبر واحد غیر آن به بروایه جماعه عن جماعه

باشد یافته شود همه مجتهدین در [illegible] نیز اتباع فاروق میکنند و بسیاری از مسایل است که [illegible]

مجتهد و حضرت فاروق تطبیقی مقرر کرده البته تابع همان تطبیق شوند چنانکه در مسئله فسخ حج و عمره
مسئله غسل قدم و مسئله متعه و مسئله شرب نبیذ [illegible] از مسایل است که حدیثی در ان باب یافته شد و هم فقه
[illegible] تا معلوم [illegible] فقه حدیث و قیاس جلی [illegible] ظاهر نشد و طریق قیاس و رای در ان مسدود شد
[illegible] علیه قول او میکنند و ترجیح مذهب بر ان [illegible] ناظر تحقیق ادراک مینماید که خلاف قصیده [illegible]
[illegible] مذهب مجتهد صاحب قصیده [illegible] تصریح نکرده باشد درین صورت مذهب فتوی متبع است [illegible]
[illegible] اگر [illegible] را بر تقلید فاروق اعظم جمع نکرده اند اجماع علما چرا میکنند قرینه سیوم آنکه [illegible]
[illegible] صورت [illegible] اجماع است [illegible] که تحقیق [illegible] اهل زمان است بمعنی اتفاق جمیع امت مرحومه
لا یتصور [illegible] لا احد منهم [illegible] شده مسئله نیست از آنکه ادراک
اجماع [illegible] باشد مگر فی اجله [illegible] نقل کرده شبه اجماع کثیر الوقوع اتفاق اهل حل و عقد
از مفتیان امصار و اتباعی در مسایل مجتهد فاروق اعظم یافته میشود که اهل حل و عقد بر ان اتفاق کرده
اند و تلقی آن فتوی جمیع عصر و سکوت باقین و تلوین اختلاف علی قولین که [illegible] نفی
قول ثالث است و تکلم آن اتفاق اهل حرمین و علما [illegible] حدیث ان الدین لیأرز الی الحجاز کما تأرز
الحیة الی جحرها و حدیث علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین [illegible] عضوا علیها بالنواجذ [illegible]
اجماعیات که واقع شده اند بدون اهتمام حضرت فاروق در نفس فتوی و در صورت [illegible] چنانکه در
مسئله غسل با اکسال و چهار تکبیر در جنازه نقل کرده اند فقیر را عفی عنه سالها بخاطر میگذشت که
حضرت عمر را رضی الله عنه مدون [illegible] تعجب میکرد از علمای سلف که چرا [illegible] علیم [illegible]
اند حالانکه فواید عظیمه در حق خواص مسلمین و عوام ایشان [illegible] مذهب [illegible] رضی الله عنه مرحوم است
اما خواص مسلمین یا فقها اند یا محدثین باتفاق سلف [illegible] اصل اعظم است در فقه و اصل [illegible]
باب بخصوص فاروق در مناظرات اوست مجلدی ضخیم مستوعب اکثر ابواب فقه از ان می توان جمع
کرد و عمده در فن حدیث [illegible] حدیث است اکثر احادیث که [illegible] موقوفه فاروق اعظم
[illegible] مرفوع است و [illegible] میتوان برداخت و از شواهد احادیث [illegible]

مگر

که کثیر منتفعان از آن سر آورده اما فایده آن در حق عوام مسلمین آنست که غالب بعد ما شود یکبار شبهه

خوانند مرتد بی‌باد دینی علیحده و ملتی جداگانه خیال نکنند و اختلاف امت مشوش بقلوب ایشان با خصلت نگردد

قائم دین و سواد اعظم را از روایات ساذجه جدا تصور نمایند و حجیت شرع بر وجهی قائم شد تا ندعی حیرت

اعظم در نشر دین متین و تبلیغ شریعت غرا جنابکه بیت مطلع شود و اعطای ذی حق حقه اجمال کرده باشد تا

اینوقت آن داعیه بوجهی نیامد چون سخن تا اینجا رسید آن داعیه باز کامل گردد و بسبب خاطر از آن داعیه بلاد تشتت

بدا مع قلة الاسباب وتشتت البال والله هو الموفق والمعين بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وحده والصلوة

والسلام على من لا نبي بعده اما بعد فيقول العبد الضعيف الراجي رحمة الله الكريم ولي الله بن عبد الرحيم عمره الله

تعالى برحمته هذا ما وفقني الله عز وجل بجمعه من مذهب الخليفة الاواب الناطق بالحق والصدق امير المؤمنين

عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه وارضاه وهذا باب بالاربعة منه فيه مرتبة الشرع منه المسنون والا ... ردود منها

مختلف فيه المجتهدين من المجتهد المستقل والله هو الموفق والمعين ادلة الشرع اربعة اخرج الدارمي عن شريح

ان عمر بن الخطاب كتب اليه ان جاءك شيء في كتاب الله فاقض به ولا يلتفتك عنه الرجال فان جاءك ما ليس في

كتاب الله فانظر سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقض بها فان جاءك ما ليس في كتاب الله ولم يكن فيه سنة

رسول الله صلى الله عليه وسلم فانظر ما اجتمع عليه الناس فخذ به فان جاءك ما ليس في كتاب الله ولم يكن في سنة رسول

ولم يتكلم فيه احد قبلك فاختر اي الامرين شئت ان شئت ان تجتهد برأيك ثم تقدم فتقدم وان شئت ان تتأخر

فتأخر ولا ارى التأخر الا خيرا لك تخصيص عام الكتاب بالسنة وتفسير مجمل الكتاب بالسنة اخرج الدارمي عن عمر بن

الاشج ان عمر بن الخطاب قال انه سيأتي ناس يجادلونكم بشبهات القرآن فخذوهم بالسنن فان اصحاب السنن اعلم بكتاب

الله لا يؤخذ الحديث الا عن ثقة اخرج مسلم عن ابي عثمان النهدي قال عمر بن الخطاب بحسب المرء من الكذب ان يحدث

بكل ما سمع واخرج البيهقي عن ابن عمر قال كان عمر يامرنا ان لا نأخذ الا عن ثقة او بينة خبر الواحد الصدوق

وان كان خلاف القياس ذكر ان عمر قضى في ... كان الحكم في الاصابع بديات مختلفة

لاختلافها في المنافع والجمال فلم يتبع رأيه حين وجد في كتاب عمرو بن حزم ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم قال في كل اصبع مما هنالك عشر من الابل ومنها انه كان يرى ان الدية للعاقلة ولا ترث المرأة من دية

وجها نسيانا فلم يرجع رأيه حتى اخبره الضحاك بن سفيان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كتب اليه ان
يورث امرأة اشيم الضبابي من دية زوجها ومنها حديث عمر في الجنين وقوله بخبر حمل بن مالك بن النابغة
... لولم نسمع هذا لقضينا بغير هذا واخذه بخبر عبد الرحمن بن عوف في الرجوع من ارض الوباء ثم اورد الشافعي
ان السعي ... قال لم يكتف عمر بن الخطاب بخبر الواحد في غير ما مسألة حتى طلب ... واجاب بانه
في بعض المواضع طلب خبرا آخر للاستظهار اما من غلط الراوي وقلة ضبطه وفي بعض المواضع طلب ذلك مع اعتقاده
... بعد ان رآه موجبا للحكم فخبر الاثنين اشفى للخاطر وادفع للشبهة كما صرح به عمر في قصة ابي موسى الاجماع
اخرج ... عن عمر خطبته بالجابية ومنها عن النبي صلى الله عليه وسلم من سره بحبوحة الجنة فليلزم الجماعة وصحح
هذا الترمذي ... بالاجماع شرط القياس اخرج الدارقطني رسالة عمر الى ابي موسى الاشعري في ادب
القضاء الفهم الفهم فيما يختلج في صدرك مما لم يبلغك في الكتاب والسنة واعرف الامثال والاشباه ثم
قس الامور عند ذلك فاعمد الى احبها الى الله عز وجل واشبهها بالحق فيما ترى قوله مما لم يبلغك اشارة
الى شرط محل القياس قوله اعرف الامثال والاشباه بيان المقيس عليه قوله احبها الى الله واشبهها بالحق
بيان العلة وكونها مؤثرة بشهادة الشرع كراهية السؤال فيما لم ينزل اخرج الدارمي عن ابن عمر انه
سئل عن شيء فقال لا تسأل عما لم يكن فاني سمعت عمر بن الخطاب يلعن من سأل عما لم يكن واخرج الدارمي عن طاؤس
قال قال عمر على المنبر احرج بالله على رجل سأل عما لم يكن فان الله قد بين ما هو كائن قوله بين ما هو كائن يعني
تكفل ان يلهم الصواب في النازلة هذا مرفوع في الحقيقة اخرج الدارمي عن وهب بن عمرو الجمحي ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال لا تعجلوا بالبلية قبل نزولها فانكم ان لا تعجلوها قبل نزولها لا ينفك المسلمون
وفيهم اذا هي نزلت من اذا قال وفق وسدد وانكم ان تعجلوها تختلف بكم الاهواء فتأخذوا هكذا
وهكذا واشار بين يديه وعن يمينه وعن شماله يفهم من الحديث المرفوع معنى قوله بين ما لم يكن كما ذكرنا
ويحتمل معنى آخر وهو ان الكتاب والسنة اشتملا على جميع الاحكام اجمالا اشار الشافعي الى هذا في بعض كلامه
واخرج الدارمي عن ابن محيريز ما تصنع بالمسائل انه لا يذهب العلم ما قرئ القرآن كراهية الجدال في العلم
اخرج الدارمي عن مجاهد قال عمر اياكم والمكايلة يعني في الكلام ويحتمل وجها آخر وهو ذم القياس اذا

لم يكن جامعا لشروطه كتاب الصلوة الطهارة شرط الصلوة ابو بكر عن ابن مسعود قال عمر لا يقبل صلوة بغير

طهور وهو مرفوع من طرق شتى صفة الوضوء ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن الاسود بن يزيد عن عمر بن الخطاب

انه توضا فغسل يديه مثنى ومضمض مثنى واستنشق مثنى وغسل وجهه ثلثا وغسل ذراعيه مثنى ومسح راسه

مقبلا ومدبرا وغسل رجليه مثنى ابو بكر عن الاسود بن يزيد ان عمر بن الخطاب توضا فادخل اصبعيه في

اذنيه ظاهرهما ومسحهما ابو بكر عن قرظة سمعت عمر يقول الوضوء ثلاث ثلاث وثنتان تجزيان ابو بكر

عن الحسن عن عمر في المضمضة والاستنشاق وغسل اليدين والرجلين ثنتان تجزيان وثلث افضل ابو بكر عن

المصعب بن سعد عن عمر انه راى قوما يتوضئون فقال خللوا ابو بكر عن زياد بن علاقة ان عمر بن الخطاب راى رجلا غسل

ظاهر قدميه وترك باطنهما فقال لم تركتها للنار ابو بكر عن ابي قلابة ان عمر راى رجلا قد ترك على ظهر

قدميه مثل الظفر فامره ان يعيد وضوءه [illegible] وعن عبد الله بن عمر عن مالك انه قال فامره ان يغسل

اللمعة ويعيد الصلوة تنبيه اختلفوا في الموالاة على الروايتين والصحيح ان الاصل مبهم والتابعة

مفسر الشافعي عن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم الاعمال بالنية الحديث احتج به على ان النية فرض في

الوضوء كلها قال الشافعي يدخل في حديث الاعمال بالنيات ثلث العلم ما يوجب الوضوء ما ادرك الشافعي

وغيرهما عن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب قال اذا نام احدكم مضطجعا فليتوضا. العلة عند الشافعي انه

نوم منه لم يمكن مقعدته من الارض وعند الحنفية نوم مستلقيا او متكئا على شيء بحيث لو ازيل لسقط ابو بكر

عن جابر بن عبد الله قال اكلت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومع ابي بكر وعمر وعثمان خبزا ولحما فصلوا

ولم يتوضؤوا اخرج الشافعي مذهب عمر وابن مسعود لا يتيمم الجنب [illegible] يريان القبلة وشبهها من الملامسة

لم يتوضا [illegible] ان عمر صلى ركعة ثم [illegible] يده على ذكره فاشار ان امكثوا ثم خرج فتوضا

فاتم لهم ما بقي من الصلوة في المسلسلين [illegible] مالك والشافعي عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر قال اني لاجده

يتحدر مني مثل الخرزة فاذا وجد ذلك احدكم فليغسل ذكره ثم ليتوضا وضوءه للصلوة

ابو بكر عن طلق بن حبيب راى عمر بن الخطاب رجلا قلم اظفاره [illegible] فقال له قم فاغسل ما يليك او تطهر قال محمد

يعني ابن سيرين لا ادري ما ذلك معناه استحباب التنظيف او سبب الخلاف [illegible] المغسول وغيره [illegible]

من ابيه القديد عن عمر قال رآني النبي صلى الله عليه وسلم ابول قائما فقال يا عمر لا تبل قائما ابو بكر عن يسار بن نمير

كان عمر اذا بال مسح ذكره بحائط او حجر ولم يمسه ماء قلت احتج على ذلك علماء اهل السنة وليس فيه حديث صحيح

[illegible] مذهب [illegible] قياسا على الاستنجاء من الغائط المسح على تقليد العلماء المسح على الخفين ابو حنيفة عن حماد

عن سالم بن عبد الله بن عمر قال اختلف عبد الله بن عمر وسعد بن ابي وقاص في المسح على الخفين فقال سعد امسح

[illegible] فاتيا عمر بن الخطاب فقصا عليه القصة فقال عمر عمك افقه منك مالك في السنة وغيرها نحوا منه

[illegible] ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن حنظلة ان عمر بن الخطاب قال المسح على الخفين للمقيم يوما وليلة

وللمسافر ثلاثة ايام ولياليهن اذا لبستهما وانت طاهر ابو بكر عن زيد بن وهب كتب الينا عمر بن الخطاب

في المسح على الخفين ثلاثة ايام ولياليهن للمسافر يوما وليلة للمقيم الشافعي في مذهبه القديم عن زيد بن الصلت

ان عمر بن الخطاب قال اذا ادخلت رجليك في الخفين وانت طاهر فامسح عليهما ما بدا لك واليه ذهب الشافعي

في القديم ثم رجع [illegible] التوقيت قال البيهقي اروى ان عمر عاد الى التوقيت فرجع اليه

صفة الغسل ابو بكر عن عكرمة بن خالد كان عمر اذا اجنب غسل رجليه ثم توضأ وضوءه للصلوة ثم افرغ

على رأسه ابو بكر عن عاصم سئل عمر عن الجنابة فقال [illegible] وضوءك للصلوة ابو بكر عن فضيل بن

عمرو قال عمر اذا اغتسلت من الجنابة فتمضمض ثلاثا فانه ابلغ ما يوجب الغسل مالك والشافعي بطرق متعددة

ان عمر وجد في ثوبه احتلاما فاغتسل واعاد الصلوة ابو بكر عن رفاعة بن رافع قال بينا انا عند عمر بن

الخطاب اذ دخل عليه رجل فقال يا امير المؤمنين هذا زيد بن ثابت يفتي الناس في المسجد برأيه في الغسل من

الجنابة فقال عمر علي به فجاء زيد فلما رآه عمر قال اي عدو نفسه قد بلغت ان تفتي الناس برأيك فقال

يا امير المؤمنين بالله ما فعلت لكن سمعت من اعمامي حديثا فحدثت به من ابي ايوب ومن ابي بن كعب ومن

رفاعة بن رافع فاقبل عمر على رفاعة بن رافع قال وقد كنتم تفعلون ذلك اذا اصاب احدكم من المرأة

فاكسل لم يغتسل فقال قد كنا نفعل ذلك على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يأتنا من الله تحريم

ولم يكن من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه نهي قال رسول الله يعلم ذلك قال لا ادري فامر عمر بجمع

المهاجرين والانصار فجمعوا فشاورهم فاشار الناس ان لا غسل في ذلك الا ما كان من معاذ وعلي

انهما

ناسا قالوا اذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل فقال عمر لهم انتم اصحاب بدر وقد اختلفتم

فمن بعدكم اشد اختلافا قال فقال علي يا امير المؤمنين انه ليس احد اعلم بهذا منه من شأن رسول الله صلى الله

عليه وسلم من ازواجه فارسل الى حفصة فقالت لا علم لي بهذا فارسل الى عائشة فقالت اذا جاوز الختان

الختان فقد وجب الغسل فقال عمر لا اسمع برجل فعل ذلك الا اوجعته ضربا ابو بكر عن سعيد بن المسيب قال عمر

لا اوتى برجل فعله يعني جامع ثم لم ينزل ثم لم يغتسل الا نهكته عقوبة ابو بكر عن ابي جعفر قال اجتمع المهاجرون

ابو بكر وعمر وعلي ان ما اوجب الحدين الجلد والرجم اوجب الغسل ... الجنب ابو بكر عن عبيدة قال

عمر لا يقرأ الجنب القرآن ابو بكر عن قتادة ... عن عمر انه لا يقرأ آية من كتاب الله فقيل له القرآن

وقد احدثت قال ... ذلك مسيلمة وفي رواية مسيلمة افتاك ذلك ابو بكر عن ... بن ابي ربيعة

قال لي عمر اذا اتيت اهلك ثم اردت ان تعود كيف تصنع قال ... قال فتوضأ بينهما

وضوءا مالك والشافعي وغيرهما ان عمر بن الخطاب ذكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم انه تصيبه الجنابة

من الليل فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ واغسل ذكرك ثم نم ... ابو بكر عن ... حفص

قال عمر لا يرى الرجل عورة الرجل ابو بكر عن قتادة ان كعب ... عمر لا يدخل احد الحمام الا بمئزر ابو بكر عن علي

بن ابي طالب كان عمر ... يحلق الشعر وذكرت له النورة فقال النورة من النعيم ...

ابو بكر عن عكرمة ان عمر سئل عن ماء البحر فقال اي ماء اطهر منه الشافعي عن عمرو بن دينار ان عمر بن الخطاب

ورد حوضا ومعه صحبه فقيل انما ولغ الكلب فيه آنفا فقال انما ولغ بلسانه فشرب وتوضأ مالك نحوه

وهو محمول عند الحنفية على الغدير الكبير وعند الشافعي على القلتين لحديث مرفوع في ذلك ابو بكر عن زيد

بن اسلم عن ابيه ان عمر كان له قمقم يسخن له فيه الماء ابو بكر عن قتادة قال عمر ليس ... فيها

يعني سؤر الحائض الشافعي والبخاري وغيرهما ان عمر توضأ من ماء في جرة نصرانية ...

ابو بكر عن ابن سيرين عن عمر يغسل البول مرتين ابو بكر عن زيد بن الصلت ان عمر غسل ما رأى من الجنابة

ونضح ما لم يره مالك والشافعي نحوه من ذلك ابو بكر عن ... ان رجلا سأل عمر بن الخطاب فقال اني احتلمت

على طنفسة فقال ان كان رطبا فاغسله وان كان يابسا فاحككه وان خفي عليك فارششه ... مالك

عن ابيه على الادب وحمل الشافعي على الندب وابو حنيفة على غسل رطبه وحك يابسه ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم
ان عمر قال طهور الخف ما غسل ان اراد وقال عمر بصلوة الصبح حين طعن فصلى وجرحه يثعب دما ابو بكر عن
انس بن مالك ان عمر بن الخطاب صلى وعليه قلنسوة بطانتها من جلود الثعالب قال فالقاها
عن راسه وقال ما يدريني لعله من غير ذكي فيه ان الشعر لا يقبل الدباغ التيمم ابو بكر عن
الاسود ان عمر لا يتيمم الجنب وان لم يجد الماء شهرا وروي من وجوه ان عمارا ذكر عنده قصة تمعكه
وقول النبي صلى الله عليه وسلم انما يكفيك ان تفعل هكذا الحديث فلم يقنع بقوله قلت ترك الفقهاء الاربعة
قول عمر لانهم وجدوه مخالفا لما صح عن النبي صلى الله عليه وسلم من حديث عمران بن حصين وابي ذر وعمرو بن
العاص وغيرهم ان الجنب يتيمم اذا لم يجد الماء وثبت انا وجدنا ان النبي صلى الله عليه وسلم كيف
يستفاد من قبل الايتين آية المائدة وآية النساء فصوبنا التاويلين وترك كل ما دل على خلافه
وعمر بن الخطاب اجل من ان يخفى عليه هذا الحديث واتقى لله من ان يبلغه هذا الحديث ثم لا يقول به الا
لمعنى عنده عن النبي صلى الله عليه وسلم به اخرج النسائي عن طارق ان رجلا اجنب فلم يصل فاتى النبي صلى الله
عليه وسلم فذكر ذلك فقال اصبت فاجنب رجل آخر فتيمم وصلى فاتاه فقال له نحوا مما قال للآخر
يعني اصبت وقد اشار الشافعي الى ان عمر وابن مسعود كانا يحملان الملامسة على اللمس باليد فكانت الآيتان
ساكتين عندهما عن التيمم عن الجنابة مواقيت الصلوة مالك عن نافع ان عمر بن الخطاب كتب الى
عماله ان اهم امركم عندي الصلوة فمن حفظها وحافظ عليها حفظ دينه ومن ضيعها فهو لما سواها
اضيع ثم كتب ان صلوا الظهر اذا كان الفيء ذراعا الى ان يكون ظل احدكم مثله والعصر والشمس
مرتفعة بيضاء نقية قدر ما يسير الراكب فرسخين او ثلثة قبل غروب الشمس والمغرب اذا غربت الشمس
والعشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل فمن نام فلا نامت عينه فمن نام فلا نامت عينه فمن نام
فلا نامت عينه والصبح والنجوم بادية مشتبكة مالك عن عمه ابي سهيل بن مالك عن ابيه ان عمر بن الخطاب
كتب الى ابي موسى الاشعري ان صل الظهر اذا زاغت الشمس والعصر والشمس بيضاء نقية قبل ان تدخلها
صفرة والمغرب اذا غربت الشمس وأخر العشاء ما لم تنم وصل الصبح والنجوم بادية مشتبكة واقرأ

فيها

فيهما بسورتين طويلتين من المفصل وفي رواية عن هشام بن عروة عن ابيه وصلى العشاء فيما بينك وبين
ثلث الليل فان اخرت فالى شطر الليل مالك عن عمه ابي سهيل مالك عن ابيه انه قال كنت ارى
طنفسة لعقيل بن ابي طالب يوم الجمعة تطرح الى جدار المسجد الغربي فاذا غشي الطنفسة كلها ظل الجدار خرج
عمر بن الخطاب فصلى الجمعة قال ثم نرجع بعد صلوة الجمعة فنقيل قائلة الضحى مالك والشافعي عن عبد الله بن
عامر صلينا وراء عمر بن الخطاب الصبح فقرأ فيها سورة يوسف وسورة الحج قراءة بطيئة فقلت والله
لقد كان اذا لقد كان يقوم حين يطلع الفجر قال اجل ابو بكر عن ابي البختري كان عمر يؤخر من الهجير في الحر ينطلق
المنطلق الى قباء فيجدهم يصلون ابو بكر عن عبد الرحمن بن سابط ان عمر قال لابي محذورة انك بارض
شديدة الحر فابرد بالصلوة ثم ابرد بها ابو بكر عن منذر قال عمر ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فيح
جهنم ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن عمر بن الخطاب ابردوا بالظهر فيح جهنم الشافعي عن بعض
الصحابة قال لقيني عمر بن الخطاب بالزوراء فقال الى اين تذهب فقلت الصلوة قال لقد فاتتك فانصرف
ماذا بي الى المسجد فصليت ثم رجعت فوجدت جاريتي احتبست من الاستقاء فذهبت اليها بسرعة
فجئت بها والشمس صالحة ابو بكر عن ... ليس قال عمر لا تنظروا بصلوتكم اشتباك النجوم ابو بكر عن سعيد
بن ... قال عمر عجلوا العشاء قبل ان يكسل العامل وينام المريض ابو بكر عن الاسود عن عمر قال اذا كان يوم
الغيم فعجلوا العصر واخروا الظهر الحديث بعد العشاء ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن عمر بن الخطاب انه
قال ما اجدب الحديث بعد العشاء الا في صلوة او قراءة القرآن ابو بكر عن سلمان يعني ابن ربيعة
قال لي عمر يا سلمان اني اذم لك الحديث بعد العتمة ابو بكر عن ابي بكر بن ابي حثمة ان ابا موسى اتى عمر بن الخطاب
فقال له عمر ما جاء بك قال جئت اتحدث اليك قال هذه الساعة قال انه فقه فجلس عمر فتحدثا ليلا طويلا
حضور الجماعة ابو بكر عن عبد الرحمن قال عمر لان اصليها في جماعة احب الي من احيي ما بينهما يعني
الصبح والعشاء ابو بكر عن ابراهيم ان عمر بن الخطاب كان اذا راى غلاما في الصف اخرجه ابو بكر عن
ابي مجلز اقيمت الصلوة وصفت الصفوف فما تقدم ... رجل يكلمه فاطال القيام والقوم صفوف
ابو بكر عن سعيد بن المسيب ان عمر راى رجلا يصلي ركعتين والمؤذن يقيم فانتهره فقال الا صلوة والمؤذن

يقيم الا الصلوة التي يقام لها ابو بكر عن ابي عثمان النهدي رايت الرجل يجيء وعمر بن الخطاب في صلوة

الفجر فيصلي في جانب المسجد ثم يدخل مع القوم في صلوتهم ابو بكر عن نعيم قال عمر اذا كان بينه وبين

الامام طريق او نهر او جدار فليس معه ابو بكر عن ابن عمر كانت امراة لعمر تشهد صلوة الصبح والعشاء

في جماعة في المسجد فقيل لها لم تخرجين وقد تعلمين ان عمر يكره ذلك ويغار قالت فما يمنعه ان ينهاني

قال يمنعه قول رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تمنعوا اماء الله مساجد الله الشافعي ان خادم عجمي

واخبر ... عرفة عند عمر فقال ان الرجل كان اعجمي اللسان فخشيت ان يسمع بعض الحاج فيلحنه

فيا ... فان ما كلمته ... فقال نعم فقال قد احسنت مالك والشافعي عن عبيد الله بن عتبة قال دخلت

على عمر بالهاجرة فوجدته يسبح فقمت وراءه فقربني حتى جعلني حذاءه على يمينه فلما جاء يرفا تاخرت فصففنا

وراءه ابو حنيفة عن حماد عن ابرهيم ان عمر بن الخطاب صلى بها خلفه تصلي بين ايديها يعني الا مومنين

ابو بكر عن يسار بن نمير ان عمر بن الخطاب كان يقول ابردوا ابردوا بالظهر ثم اشرعوا الصلوة مالك عن زيد بن اسلم

قال عمر الصلوة ... وهو قائم ... سنة الا ... ابن عمر

المسلمون حين قدموا المدينة يجتمعون فيتحينون الصلوة ... فقال عمر اولا تبعثون رجلا ينادي

بالصلوة وفي حديث عبد الله بن زيد ... رواه ... قال عمر والذي بعثك بالحق لقد رايت

مثل ما رأى ابو بكر عن عبد الله بن هذيل قال عمر لولا ان يكون سنة لاذنت الشافعي ابن عمر قال عجلوا الاذان

بالصبح يبلغ المدلج ابو داود عن ... موذن لعمر يقال له مسروح اذن قبل الصبح فامره عمر ان يرجع فينادي

العبد قد نام قلت ... المسئلة ... ذهب الشافعي الى ... ابو حنيفة الى الثاني ويمكن الجمع باختلاف

الاحوال فاذا كان الامام يتقدم الى الناس ان فلانا يوذن بليل جاز قبل الصبح والا فلا والله اعلم

في الثاني ... في الاول مالك ان عمر علم لموذن ان يقول الصلوة خير من النوم الصلوة خير من النوم ابو بكر

عن مجاهد ان ابا محذورة قال الصلوة الصلوة فقال عمر ويحك امجنون انت ما كان في دعائك الذي دعوتنا

ما نأتيك حتى تاتينا ابو بكر عن ابي الزبير ... بيت المقدس جاء عمر بن الخطاب فقال اذا اذنت فترسل

واذا اقمت فاحدر وفي رواية البغوي ... ومعناه الحدر ... التطويل ... البغوي عنه

سالم بن عبد الله بن عمر بنى عمر بن الخطاب رحبة الى جنب المسجد سماها البطيحاء وقال من اراد ان يلغط او ينشد

شعرا او يرفع صوتا فليخرج الى هذه الرحبة مالك كذا في المنتخب [illegible] سعيد بن المسيب مر عمر في المسجد وحسان

ينشد الشعر فلحظ اليه فقال كنت انشد فيه وفيه من هو خير منك ثم التفت الى ابي هريرة فقال انشدك

الله اسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اجب عني اللهم ايده بروح القدس قال نعم ابو بكر عن ابراهيم بن سعد

عن ابيه سمع عمر بن الخطاب رجلا رافعا صوته في المسجد فقال اتدري اين انت ابو بكر عن ابن عمر نهى عمر عن اللغط

في المسجد وقال ان مسجدنا هذا لا ترفع فيه الاصوات ابو بكر عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب كان يجمر المسجد كل

جمعة ابو بكر عن المطلب بن عبد الله بن حنطب ان عمر بن الخطاب اتى مسجد قباء على فرس له فصلى فيه ثم قال يا

يرفا ائتني بجريدة قال فاتاه بجريدة فاحتجر بثوبه ثم كنسه ابو بكر عن [illegible] بن عمرو راى عمر قوما يصلون

على الطريق فقال صلوا في المسجد ابو بكر عن [illegible] راني عمر وانا اصلي فقال [illegible] ابو بكر عن معرور

بن سويد انه رجع مع عمر في حجة فراى عمر الناس يبتدرون فقال ما هذا [illegible] مسجد فيه صلى رسول الله صلى

الله عليه وسلم فقال هكذا هلك اهل الكتاب اتخذوا اثار انبيائهم بيعا من عرضت له منكم فيه الصلوة

فليصل ومن لم تعرض له منكم الصلوة فلا يصل ابو بكر عن نافع بلغ عمر بن الخطاب ان ناسا ياتون الشجرة التي

بويع تحتها فامر بها فقطعت ابو بكر ومسلم عن معدان بن طلحة اليعمري ان عمر بن الخطاب قال ايها الناس

انكم تاكلون من شجرتين لا اراهما الا خبيثتين الثوم والبصل لقد كنت ارى الرجل على عهد رسول الله صلى الله عليه

وسلم يوجد منه ريحه فيؤخذ بيده حتى يخرج الى البقيع فمن كان اكلهما فليمتهما طبخا ابو بكر [illegible] عمر [illegible]

تجد الطعم ولا اجده كنت [illegible] فكتب الضحى [illegible] وسدر [illegible] اصبها ابو بكر عن [illegible] بن قرة عن ابيه

رآني عمر وانا اصلي بين الاسطوانتين فاخذ بقفاي فادناني الى سترة فقال صل اليها ابو بكر عن رجل من اهل

اليمن [illegible] قال عمر الصلوة احق بالسواري من المتحدثين اليها ابو بكر عن ابن الزبير سمعت عمر يقول

صلوة في هذا المسجد افضل من مائة صلوة فيما سواه الا المسجد الحرام ابو بكر عن اسمعيل بن عبد الرحمن ان عمر

صلى في مكان فيه دم يعني مرابض الغنم [illegible] المصنف اخرج البخاري عن ابي هريرة قال قام رجل الى النبي

صلى الله عليه وسلم فسأله عن الصلوة في الثوب الواحد فقال اوكلكم يجد ثوبين ثم سأل رجل عمر فقال اذا وسع الله

فادعى واجمع رجال عليه ثيابا يصلي رجل في ازار ورداء في ازار وقميص في ازار وقباء في سراويل
ورداء في سراويل وقميص في سراويل وقباء في تبان وقميص قال واحسبه قال في تبان ورداء ابو بكر
عن ابن مسعود صلى بنا عمر في ثوب واحد ليس عليه غيره ابو بكر عن ابن عمر ان عمر رأى رجلا يصلي ملتحفا فقال له
لا تشبهوا باليهود من لم يجد منكم الا ثوبا واحدا فليتزر به ابو بكر عن ابي هريرة قال عمر تصلي المرأة في
ثلثة اثواب درع وخمار وازار البيهقي عن عمر انه رأى جارية متجلببة قال تشبهين بالحرائر يا لكاع
ابو بكر عن انس رأى عمر امة متقنعة فضربها وقال لا تشبهين بالحرائر ابو بكر عن عبد الله بن عامر ان
عمر يصلي على عبقري ابو بكر ان عمر كان يسجد على الحصير يسجد عليها في المسجد استقبال القبلة ابو بكر عن ابن عمر قال
عمر ما بين المشرق والمغرب قبلة زاد في رواية اذا استقبلت البيت مالك يحدث انه بلغه عن
الاسود رأيت عمر ركز عنزة وصلى اليها والظعن تمر بين يديه البيهقي عن عفيف سأل
عمر بن الخطاب قلت انا اهل بدو فيكون في الابنية قال اذا خرجت قريبا فقال
ثم اجعل بينك وبينها ... ثم ليصل كل واحد منكما تمسك به الحنفية في قولهم بفساد صلوة الرجل
اذا حاذته امرأة في صلوة مشتركة تحريمة واداء واجاب الشافعي فقال ليس بمعروف عن عمر وليس
فيه انها في صلوة واحدة ولكن يستحب ذلك قطعا لمادة الفتنة صفة الصلوة مالك والشافعي عن عمر
كان يامر رجالا بتسوية الصفوف فاذا جاؤوا فاخبروه ان الصفوف قد استوت كبر ابو بكر عن الاسود
سمعت عمر افتتح الصلوة وكبر فقال سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك ثم تعوذ
ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان ناسا من اهل البصرة اتوا عمر بن الخطاب لم يأتوه الا ليسألوه عن افتتاح
الصلوة فقام عمر فافتتح الصلوة وهم خلفه ثم جهر فقال سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى
جدك ولا اله غيرك قال محمد بن الحسن انما جهر بذلك عمر ليعلمهم ما سألوا عنه ابو بكر والبيهقي عن الاسود ان عمر كان
يرفع يديه في الصلوة حذو منكبيه ... البيهقي قال عمر لا تجزئ صلوة لا يقرأ فيها بفاتحة الكتاب
والبيهقي والشافعي عن القاسم ان عمر بن الخطاب صلى فلم يقرأ فقال لهم كيف كان الركوع والسجود قالوا حسنا
قال فلا بأس ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان عمر صلى المغرب فلم يقرأ فاعاد الصلوة قلت كان [illegible]

وفي القديم ان القراءة سنة ثم رجع وقال فريضة وهو حجة تركها عادة على انه ترك السورة

مالك والشافعي عن انس كان ابو بكر وعمر وعثمان يفتتحون القراءة بالحمد لله رب العالمين زاد في رواية وكانوا لا يقرؤن بسم الله

الرحمن الرحيم ابو بكر واصحاب السنن عن عبد الله بن مغفل سمعني ابي صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومع ابي بكر وعمر وعثمان فلم اسمع

احدا منهم يقولها فلا تقلها اذا قرأت فقل الحمد لله رب العالمين ابو بكر عن ابي الاسود صليت خلف عمر سبعين صلوة فلم يجهر ببسم

الله الرحمن الرحيم ابو بكر عن عبد الرحمن بن ابزى صليت خلف عمر فجهر ببسم الله الرحمن الرحيم [illegible] وعليه اهل المدينة واهل

الكوفة والبصرة ويترك الجهر بالبسملة [illegible] لانهم توقفوا في المرجح فمذهب [illegible] الجهر بها

[illegible] محمد [illegible] الا [illegible] في بعض [illegible] ان البسملة سنة والاوجه ان [illegible] كان

يقرأ خلف النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] ان القرآن سبعة احرف كلها كاف شاف وكان

[illegible] الابتداء بالبسملة [illegible] فصح تركها فانها انما يبتدأ بها في كتابة القراءة

[illegible] خارج الصلوة [illegible] صح ايضا [illegible] الابتداء بها [illegible] ويصح ايضا [illegible] بهذه الامر

في [illegible] البيهقي عن يزيد بن شريك انه سأل عمر عن القراءة خلف الامام فقال [illegible] بفاتحة الكتاب قلت وان

كنت انت قال وان كنت انا قلت وان جهرت قال وان جهرت [illegible] روى [illegible] حفظه [illegible]

[illegible] ان الامام لا [illegible] والجمع ان القديم في الاصل ان يتابع الامام في القراءة وقراءة الامام

[illegible] الى ذلك [illegible] ان استماع المأموم [illegible] مطلوب [illegible] معصية [illegible] يأتي بما يحبه

[illegible] الصلوة [illegible] والله اعلم ابو بكر عن الاحنف صليت خلف عمر [illegible]

[illegible] عبد الله بن [illegible] ابو بكر [illegible]

[illegible] في صلوة الصبح [illegible] الى [illegible] مالك والشافعي ان عمر كتب

الى ابي موسى صل الصبح والنجوم بادية مشتبكة واقرأ فيها بسورتين طويلتين من المفصل [illegible]

[illegible] اذا كان [illegible] الصلوة ابو بكر [illegible] قال ابن عمر قرأ في صلوة الظهر

[illegible] ابو بكر عن زرارة بن اوفى اقرأني ابو موسى [illegible] ان اقرأ بالناس في المغرب [illegible] المفصل

[illegible] ان عمر قرأ في المغرب بالتين والزيتون [illegible] ابو بكر عن زرارة بن اوفى اقرأني ابو موسى

كتب عمر الى ابي موسى ان اقرأ بالناس في الظهر باوساط المفصل ابو بكر عن ابي رافع صليت مع عمر العشاء فقرأ اذا السماء
انشقت [illegible] عمرو بن سويد [illegible] صلى بنا عمر الصبح بالحج فقرأ بالم تر كيف ولايلاف [illegible] عمرو بن ميمون [illegible] في الحج
في السفر بقل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان عمر بن الخطاب [illegible]
في الصبح فقرأ في الركعة الاولى بقل يا ايها الكافرون وفي الثانية لايلاف قريش قال محمد فنراه يجزيه [illegible]
[illegible] اذا صلى [illegible] ابو بكر عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب ان عمر قرأ [illegible] في الركعتين
الاوليين [illegible] العشاء فقطعها يعني [illegible] الشافعي عن ابي عثمان النهدي سمعت عمر بن الخطاب [illegible]
[illegible] الشافعي [illegible] الا [illegible] في موضعه ليس [illegible] الحنفية ان يقولوا [illegible] كلمة او كلمتين لا يخرج منه
الا [illegible] ابو بكر عن ابي رافع كان عمر يقرأ في الصبح بمائة من البقرة ويتبعها بسورة من المثاني او من صدور المفصل
ويقرأ بمائة من آل عمران ويتبعها بسورة من المثاني او من صدور المفصل قلت فيه حجة على ان الركعة الاولى
في الصبح اطول من الثانية ابو بكر والبخاري عن جابر بن سمرة [illegible] شكوا سعدا [illegible] عمر قال سعد اني لاصلي بهم صلوة
رسول الله صلى الله عليه [illegible] اركد في الاوليين واخف بهم في الاخريين قال عمر ذاك الظن بك يا ابا اسحاق
ابو بكر عن ابي عثمان ان عمر [illegible] السبع الطول [illegible] ركعة قلت فيه حجة [illegible] في استحباب اطالة
الركعة الاولى في كل صلوة مالك والشافعي عن عروة ان عمر بن الخطاب قرأ سجدة وهو على المنبر فنزل فسجد وسجدنا
معه ثم قرأها الجمعة الاخرى فتهيأ الناس للسجود فقال ايها الناس على رسلكم ان الله لم يكتبها علينا الا ان نشاء
فقرأها فلم يسجد ومنع الناس ان يسجدوا ابو بكر عن ابي قلابة والحسن قالا قال عمر ليس في المفصل سجدة
كأنه يعني [illegible] بن سمرة صليت خلف عمر فقرأ في الركعة الاولى بسورة يوسف ثم
قرأ في الثانية بالنجم فسجد ثم قام فقرأ اذا زلزلت الارض ثم ركع ابو بكر عن ابي رافع الصائغ صليت مع عمر
صلوة العشاء فقرأ اذا السماء انشقت فسجد وسجدنا معه ابو بكر عن ابن عمر ان عمر سجد في الحج سجدتين ابو بكر
عن ابن عباس انه رأى عمر بن الخطاب سجد فيها يعني في ص ابو بكر عن عروة قال عمر اني لاحسب جزية البحرين
وانا في الصلوة ابو بكر عن ابي عثمان النهدي [illegible] اني لاجهز جيوشي وانا في الصلوة ابو بكر والترمذي والطحاوي
عن علقمة والاسود عن عبد الله كان النبي صلى الله عليه وسلم يكبر في كل رفع ووضع وقيام وقعود وابو بكر وعمر

النخعي

في والبيهقي ان عمر روي عن النبي صلى الله عليه وسلم رفع اليدين في الركوع والقومة منه ابو بكر عن الاسود
صليت مع عمر فلم يرفع يديه في شيء من صلوته الا حين افتتح الصلوة قلت تكلم الشافعية والحنفية في ترجيح الآثار
كل على حسب مذهبه والاوجه عندي ان عمر رأى رفع اليدين عند الركوع والقومة منه سنة فكان يفعله تارة ويتركه
اخرى كما بين ابو حنيفة في سجود التلاوة انه قال عن ابي عبد الرحمن السلمي قال عمر قد سنت لكم تركه ...
ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان عمر كان يجعل كفيه على ركبتيه قلت واحتج ابراهيم وابو حنيفة
التطبيق ابو بكر عن ابراهيم بن ميسرة بلغني ان عمر كان يقول في الركوع والسجود قدر خمس تسبيحات سبحان الله وبحمده
عن الاسود كان عمر اذا رفع راسه في الركوع قال سمع الله لمن حمده ربنا ان يقيم ظهره ابو بكر عن الاسود ان عمر
كان يقع على ركبتيه ابو بكر عن الحسن عن عمر رأيت ابن آدم للسجود على سبعة اعضاء الجبهة والراحتين والركبتين والقدمين
ابو بكر عن ابي سنان الشامي قال عمر اذا سجد احدكم فليباشر بكفيه الارض ابو بكر عن زيد بن وهب عن عمر اذا اشتد الحر
احدكم ان يسجد على الارض من الحر والبرد فليسجد على ثوبه ثنا [illegible] عن الحسن كان النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر يقنتون
في الصبح بعد الركوع ابو بكر عن ابي مالك الاشجعي قلت لابي يا ابت صليت خلف النبي صلى الله عليه وسلم وخلف
ابي بكر وعمر وعثمان فرأيت احدا منهم يقنت فقال يا بني محدثة ابو بكر عن الاسود صحبت عمر [illegible] فلم
ابن الخطاب لم يقنت في الفجر ابو بكر عن زيد بن وهب ما قنت عمر في صلوة الفجر ابو بكر عن الشعبي قال عمر
لو ان الناس سلكوا واديا او شعبا وسلك عمر واديا او شعبا سلكت وادي عمر وشعبه لو قنت عمر
قنت عبد الله ابو بكر عن ابي عثمان ان عمر قنت بنا بعد الركوع ورفع يديه حتى بدا ضبعاه وسمع صوته
من وراء المسجد ابو بكر عن زيد بن وهب ان عمر بن الخطاب قنت في صلوة الصبح قبل الركوع ابو بكر عن ابي عثمان
النهدي وعبيد بن عمير مثله قلت وقع القوم في الترجيح بضبط الرواة وكثرتهم فاختلفوا وهذا سبيل في
القنوت سنة وانه قبل الركوع او بعده مشهورة والاوجه عندي ان يحمل اختلاف الحكايات على اختلاف
الاحوال فكان النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه اذا فجأهم امر قنتوا [illegible] فمن قنت تارة ولم يقنت اخرى
فقد اصاب ومن قنت ابدا على ان الامور دائمة منتشرة اصاب ومن لم يقنت ابدا فقد اصاب لانه ليس سنة
راتبة وانما هو للامور العظام قال [illegible] الثوري ان قنت في الصبح فحسن وان اختار [illegible] ترك القنوت وقال احمد

وقال اسحاق لا يقنت في صلوة الفجر الا عند نازلة بالمسلمين فيدعوا الامام لجيوش المسلمين ابو بكر و سعد بن

... سعيد بن عبد الرحمن قال عمر لا صلوة الا بتشهد ولفظ محمد بن الحسن سمعت عمر بن الخطاب يقول لا تجوز الصلوة

الا بتشهد مالك والشافعي عن عبد الرحمن بن عبد القاري انه سمع عمر بن الخطاب وهو على المنبر يعلم الناس التشهد

يقول التحيات لله الزاكيات لله الطيبات الصلوات لله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام

علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله ولفظ البغوي الطيبات

الصلوات لله قال الشافعي هذا الذي علمنا من سبقنا بالعلم من فقهائنا صغارا ثم سمعناه باسناده

وسمعنا ما خالفه فلم نسمع اسنادا اثبت عندنا منه وهذا مذهبه في القديم ثم قال في الجديد انتهى البيهقي عقد

التشهد حديث ثابت عن النبي صلى الله عليه وسلم مرفوعا اليه الترمذي والبغوي قال عمر ان الدعاء موقوف

بين السماء والارض لا يصعد منها شيء حتى تصلي على نبيك ابو بكر بن ابي شيبة عن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم

تعوذوا بالله من ... عذاب القبر وفتنة الصدر قلت جاء في بعض الاحاديث انه كان يتعوذ بهؤلاء الكلمات

... تسليم ابو بكر ... النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كانوا يسلمون تسليمة واحدة ...

... النبي صلى الله عليه وسلم يسلم عن يمينه السلام عليكم ورحمة الله وعن يساره السلام عليكم ورحمة

ورايت ابا بكر وعمر يفعلان ذلك قلت اختلفوا في ذلك والاوجه عندي ان الخروج من الصلوة بتسليمة واحدة

جائز من غير كراهية والتسليمتان احب من ذلك وكان عمر يفعل بذا مرة وبذاك اخرى كعمله في سجدة التلاوة

البيهقي عن ابن عباس ان عمر سألهم فقال عبد الرحمن بن عوف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا شك

في الاثنين والثلث فليجعلها ثنتين واذا شك في الثلث والاربع فليجعلها ثلثا حتى يكون الوهم في الزيادة

ما يقصر عن الشافعي ومسلم عن يعلى بن امية قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالى ان تقصروا من الصلوة ان خفتم

ان يفتنكم الاية فقد امن الناس فقال عمر عجبت مما عجبت منه فسألت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صدقة

تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته مالك والشافعي ان ابن المسيب قال من اجمع اقامة اربع ليال وهو مسافر

اتم الصلوة ثم صحح الشافعي ... المسئلة ... عمر انه ضرب لليهود والمجوس والنصارى ان يقيموا

بالمدينة الى ثلث ليال البيهقي عن سالم ان عمر بن الخطاب كان اذا قدم مكة صلى ركعتين ثم يقول يا اهل

مكة اتموا

مكة اتموا صلاتكم فانا قوم سفر [illegible] مالك [illegible] ابو بكر عن الاسود ان عمر صلى بمكة ركعتين ثم قال انا قوم سفر

فاتموا الصلوة ابو بكر عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن عمر صلوة السفر ركعتان والجمعة ركعتان والعيد ركعتان

تمام غير قصر على لسان نبيكم صلى الله عليه وسلم ابو بكر عن ابي المليح كتب عمر بن الخطاب [illegible] الجمع

يجوز في الصلوة قلت معناه اذا جمع من غير عذر [illegible] بعيدة [illegible] [illegible] عمر

انه كتب ان الجمع بين الصلوتين من غير عذر من الكبائر قلت احتج به الحنفية على ان لا جمع بين الصلوتين

في السفر واجاب الشافعي بانه مرسل ولو صح فالمراد عذر كالسفر وقد صح ان النبي صلى الله عليه

وسلم جمع في غزوة تبوك وعمر اعلم بانه [illegible] لم يمنع ذلك ابو بكر عن عمر [illegible] عمر بن الخطاب

في الرجل اذا رعف في الصلوة قال ينفتل فيتوضأ ثم يرجع فيصلي ويعتد بما مضى قلت عند الحنفية

محمول على ان الرعاف ناقض للوضوء [illegible] الحدث توضأ وبنى وعند الشافعي في القديم على ان الرعاف

ليس بناقض [illegible] مثل الدم [illegible] من غير اختياره [illegible] رفع عنه النجس [illegible]

ثم [illegible] ذلك في مذهبه الجديد ابو بكر عن ابراهيم صلى عمر صلوة [illegible] فقرأ لايلاف قريش

فجعل يومي الى البيت ويقول فليعبدوا رب هذا البيت قلت [illegible] على [illegible] الاشارة المستحبة

في الصلوة [illegible] ابو بكر عن عبد الرحمن بن رافع ان عمر بن الخطاب كبر في العيدين ثنتي عشرة سبعا

في الاولى وخمسا في الآخرة الشافعي عن جعفر بن محمد ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كبروا في

العيدين والاستسقاء سبعا وخمسا وصلوا قبل الخطبة وجهروا بالصلوة قلت ذهب اهل الكوفة الى ان

تكبيرات العيدين اربع كتكبيرات الجنائز روى ذلك عن ابي موسى وغيره [illegible]

اكثار التكبير في هذين اليومين لقوله تعالى ولتكبروا الله على ما هداكم ولعلكم تشكرون ولقوله في سورة

الحج لتكبروا الله على ما هداكم وبشر المحسنين فمن اتى في كل ركعة بثلاث تكبيرات فقد اصاب لان الثلاث

اقل حد الاكثار ومن كبر سبعا وخمسا فقد اصاب وذكر الله اكبر ابو بكر عن عبد الملك بن عمير حدثت عن عمر

انه كان يقرأ في العيد سبح اسم ربك الاعلى وهل اتاك [illegible] قلت [illegible] رواه ابن

عباس [illegible] مالك [illegible] ان عمر سأل ابا واقد الليثي ما كان يقرأ به رسول الله صلى الله عليه وسلم في ا[illegible]

والشافعي قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يخرج بدا في ... واذا خرجت الساعة الشافعي عن ابن عمر وغيره
ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كانوا يصلون في العيد قبل الخطبة الشافعي عن عبد الله بن عامر
رأيت عمر بن الخطاب ... في المسجد في يوم مطير الشافعي عن ابن المسيب استسقى عمر بن الخطاب فكان اكثر دعائه
الاستغفار الشافعي ... في عهد عمر ... فصلى وقد قام خطيبا فحض على الصدقة وامر بالتوبة
والتكبير ... استسقى ان عمر بن الخطاب ... استسقى فصعد المنبر فقال استغفروا ربكم الآية ثم نزل فقالوا يا
امير المؤمنين ... فقال لقد طلبت بمجاديح السماء التي يستنزل بها المطر قلت قال ابو حنيفة ليس الصلوة
في الاستسقاء ... قال الشافعي ... حديث عبد الله بن زيد وابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى وروى
ذلك من حديث جعفر بن محمد عن النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر والآثار متفقة ان من دعا ولم يصل
فقد اصاب السنة الا انه لم يستوفها وقد صح ذلك عن النبي صلى الله عليه وسلم وعمر ومن صلى ودعا فقد اصاب الا كمل الافضل
فان الدعاء ارجى في حرمة الصلوة وقد ثبت عن النبي صلى الله عليه وسلم وعمر مالك عن عبد الرحمن بن عبد القاري
خرجت مع عمر بن الخطاب ليلة في رمضان الى المسجد فاذا الناس اوزاع متفرقون يصلي الرجل لنفسه
ويصلي الرجل فيصلي بصلوته الرهط فقال عمر اني لو جمعت هؤلاء على قارئ واحد كان امثل ثم عزم
فجمعهم على ابي بن كعب قال ثم خرجت معه ليلة اخرى والناس يصلون بصلوة قارئهم فقال عمر نعمت البدعة
هذه والتي ينامون عنها افضل من التي يقومون يريد آخر الليل وكان الناس يقومون اوله قلت معناه
بدعة مستحبة حسنة اجتماع الناس عليها وان كانت سنة في الاصل مالك والشافعي عن السائب
ان عمر بن الخطاب امر ابي بن كعب وتميم الداري ان يقوما بالناس باحدى عشرة ركعة مالك عن يزيد بن رومان
كان الناس يقومون في زمان عمر بثلث وعشرين ركعة ابو بكر عن ابن عباس قال لقد علمتم ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال في ليلة القدر اطلبوها في العشر الاواخر وترا ابو بكر عن حبيب بن ابي ... عن
... مثله عن السائب عن ابن عباس كلاهما عن عمر ابو بكر عن ابي عثمان دعا عمر القراء في
رمضان فامر اسرعهم قراءة ان يقرأ ثلثين آية والوسط خمسة وعشرين آية والبطيء عشرين آية
ابو بكر ... ابن عمر تصلي الضحى قال لا قيل فعمر قال لا قيل فابو بكر قال لا قيل فالنبي

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا ان قال البغوي كان ابن عمر اذا سئل عن سبحة الضحى فقال لا آمر بها ولا انهى

عنها ولقد اصيب عثمان وما ادري احدا يصليها وانها لمن احب ما احدث الناس الي ابو بكر عن جابر بن

عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لابي بكر متى توتر قال من اول الليل بعد العتمة قبل ان انام

وقال لعمر متى توتر قال من آخر الليل قال لابي بكر اخذت بالحزم وقال لعمر اخذت بالقوة ابو بكر عن حسن

قال سألت عمر عن الوتر [illegible] ان اصلي ليلتي ثم اوتر بعد ما اصبح ابو بكر عن مكحول ان عمر بن الخطاب

اوتر بثلاث ركعات لم يفصل بينهن بسلام ابو بكر عن ابن سيرين عن عمر كان يقرأ بالمعوذتين في الوتر

ابو بكر عن القاسم [illegible] ان عمر كان يوتر بالارض ابو بكر عن الاسود ان عمر قنت في الوتر قبل الركوع ابو بكر

عن عطاء [illegible] قنت قبل النصف الآخر اجمع قال نعم قلت اختلفوا في ذلك قال لا [illegible] ان

القنوت دعاء فمن قنت [illegible] فقد اصاب ثم لم يقنت فقد اصاب ومن قنت النصف الآخر من رمضان

فقد اقتدى بالسلف [illegible] في تلك الايام ارجو الا عاقبة ابو بكر عن عمر بن [illegible] ابي عمر [illegible]

عن عطاء [illegible] اراد ان يسجد به فقال عمر ارفع راسك السجدة للقارئ [illegible] ابو بكر عن ابن عمر

ادبار النجوم ركعتان قبل الفجر وادبار السجود ركعتان بعد المغرب ابو بكر عن سعيد بن جبير قال قال عمر في

الركعتين قبل الفجر هما احب الي من حمر النعم ابو بكر عن ابن المسيب رأى عمر رجلا اضطجع بعد الركعتين فقال

احصبوه قالت [illegible] ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يعود على وجه العادة بل على وجه العبادة [illegible] الله

ابو بكر عن عبد الله بن عتبة رأيت عمر يصلي اربعا قبل الظهر ابو بكر عن رجل ان عمر قرأ في الاربع

قبل الظهر بقاف ابو بكر عن عون بن عبد الله [illegible] عمر اربعا قبل الظهر قلت يحتمل انها صلوة الزوال

وهو الاغلب على الظن ويحتمل انها راتبة الظهر ابو بكر عن ابي [illegible] عن ابن عمر صليت مع النبي صلى الله

عليه وسلم ومع ابي بكر وعمر وعثمان فلا صلوة بعد الغداة حتى تطلع الشمس ابو بكر عن ابن عباس رأيت

عمر يضرب على الركعتين بعد العصر مالك عن السائب انه رأى عمر بن الخطاب يضرب المنكدر على الصلوة بعد العصر ابو حنيفة

عن حماد عن ابراهيم ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر لم يصلوها يعني الصلوة قبل المغرب ابو بكر عن زيد

بن وهب ان عمر بن الخطاب رأى [illegible] يصلي ركعتين بعد غروب الشمس قبل الصلوة فجعل [illegible] ثم ضربه بالدرة

حتى قضى الصلوة قال لا يلتفت ولم يعب الركعتين ابو بكر عن ابن عمر صليت مع رسول الله صلى الله عليه
وسلم والى بكر وعمر وعثمان فلا صلوة قبلها ولا بعدها في السفر ولو تطوعت لاتممت ابو بكر عن سالم ان
النبي صلى الله عليه وسلم وعمر كانا لا يتطوعان في السفر قلت وجه الجمع ان الاول في الرواتب والثاني في
التهجد البيهقي ان عمر انه نهى اذا ابصر رجلا به زمانة فسجد ابو بكر عن منصور بلغني ان ابا بكر وعمر
سجدا سجدة الشكر ابو بكر عن ابن عباس ان عمر صلى مجتبيا [illegible] مر به الملك [illegible] دخل المسجد
[illegible] فقيل له صليت ركعة قال انما هو تطوع فمن شاء زاد ومن شاء نقص قلت صح به الشافعي
على الامر في التطوع ابو بكر عن حميد بن عبد الرحمن قال عمر من فاته شيء من قراءته بالليل فليصل ما بينه
وبين الظهر فكانما صلى بالليل ابو بكر عن ابراهيم كان عمر يكره ان يصلي خلف صلوة مثلها مالك عن
زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب كان يصلي من الليل ما شاء الله حتى اذا كان من آخر الليل ايقظ اهله
للصلوة يقول لهم الصلوة الصلوة ثم يتلو هذه الآية وامر اهلك بالصلوة واصطبر عليها لا نسألك
رزقا نحن نرزقك والعاقبة للتقوى مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان يقول صلوة الليل والنهار مثنى
مثنى يسلم من كل ركعتين ابو بكر ان نفرا من اهل العراق قدموا على عمر فسألوه عن صلوة الرجل في بيته فقال عمر
ما سألني عنها احد منذ سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صلوة الرجل في بيته نور فنوروا بيوتكم
الجمعة البيهقي ان ابا هريرة كتب الى عمر يسأله عن الجمعة وهو بالبحرين فكتب اليهم ان جمعوا حيثما كنتم قال الشيخ
معناه في اي قرية كنتم لا يريد البدو ابو بكر عن يحيى بن ابي كثير حدثت ان عمر بن الخطاب قال انما جعلت الخطبة
مكان الركعتين فان لم يدرك الخطبة فليصل اربعا قلت ظني ان الحرف الاخير من كلام يحيى بن ابي كثير
خرجه من قول عمر وليس عليه العمل ولكن معنى كلامه ان الخطبة شرط الجمعة لا تصح بدونها مالك وابو بكر في
قوله تعالى فاسعوا الى ذكر الله قرأها عمر فامضوا الى ذكر الله قلت معناه فسرها كذلك الشافعي عن [illegible] ان
النبي صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر كانوا يخطبون على المنبر قياما يفصلون بينهما بجلوس مالك والشافعي عن
السائب كان الاذان الاول حين يخرج الامام فيجلس على المنبر في عهد النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر مالك
[illegible] انهم كانوا في زمن عمر بن الخطاب يوم الجمعة يصلون حتى يخرج عمر بن الخطاب فاذا خرج عمر وجلس على المنبر

واذن

وإذن المؤذنون جلسوا يتحدثون حتى إذا سكت المؤذنون وقام عمر سكتوا فلم يتكلم أحد أبو بكر عن ابن عمر أن عمر بـ

ربما عليه ثيابه يشغر يقول لولا أن اليوم الجمعة لرجعت فقال عمر أضحي فإن لطيفة الأجنبي أبو بكر عن مالك عن ابن

شهاب عن سالم بن عبد الله أنه قال دخل رجل من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد يوم الجمعة وعمر بن الخطاب

يخطب فقال عمر أية ساعة هذه فقال يا أمير المؤمنين انقلبت من السوق فسمعت النداء فما زدت على أن توضأت

فقال عمر والوضوء أيضا وقد علمت أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يأمر بالغسل الجنائز أبو بكر عن الحسن قال عمر

احضروا موتاكم وذكروهم لا إله إلا الله فإنهم يرون ويقال لهم أبو بكر عن عطاء أو غيره قال عمر لقنوا موتاكم

لا إله إلا الله وأغمضوا أعينهم إذا ماتوا البيهقي عن ابن عمر قال أتى المسلمون عمر بامرأة بالبيداء

ميتة واتفقنا فيها فقال لم يفهم فقام عمر على المنبر فقال أيها الناس أعلم أن أحدا منكم ولم يعرفها لفعلت به وفعلت

حسان ابن عمرو قد لم أن قال أمرنا أن نرجم كلبا فنقطع منه غداة طلحة أبو بكر عن تميم الهجيمي أن عمر بن

الخطاب كتب إلى أبي موسى الأشعري أن اغسل موتاك بالسدر وماء الريحان أبو بكر عن مسروق ماتت

امرأة لعمر فقال أنا كنت أولى بها إذ كانت حية فأما الآن فأنتم أحق بها أبو حنيفة أخبرني رجل عن الحسن عن

عمر بن الخطاب أنه قال الأب أحق بالصلاة على الميت من الزوج قلت تبعه أبو حنيفة وخالفه إبراهيم والشعبي

في قولهما الزوج أحق من الأب أبو بكر عن نافع عن ابن عمر غسل عمر وكفن وحنط وصلي عليه وفي رواية الأثر هو أفضل

الشهداء قلت عند الحنفية علة الغسل الارتثاث وعند الشافعي أنه لم يقتل في المعركة أبو بكر عن ابن مغفل

قال عمر لا تحنطوني بمسك قيل إنما كره المسك لأنه من الميتة وأما عليه العمل عند الجمهور بأنه يستحب المسك

من جملة الطيبات ما استحسنه قلت والأوجه عندي أن المسك طيب طاهر إلا أن عمر لم يستعمل لأنه يكون ضوعه

لأنه قد اجتمع فيه دليلا الإباحة والتحريم وإن كان دليل الإباحة أقوى من الطيب معاه كثير أبو بكر

عن راشد بن سعد قال عمر يكفن الرجل في ثلاثة أثواب لا تعتدوا إن الله لا يحب المعتدين أبو بكر عن راشد

بن سعد عن عمر قال تكفن المرأة في خمسة أثواب الدرع والخمار والرداء والإزار والخرقة أبو بكر عن ابن مغفل

قال عمر لا تتبعني بمجمر أبو بكر عن ابن عمر رأيت النبي صلى الله عليه وسلم وأبا بكر وعمر يمشون أمام الجنازة أبو بكر عن

يحيى بن راشد قال عمر حين حضرته الوفاة لابنه إذا خرجتم بي فأسرعوا بي المشي أبو بكر عن ابن مغفل قال عمر لا تتبعني

امرنا ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان الناس كانوا يصلون على الجنائز خمسا وستا واربعا حتى قبض النبي صلى
الله عليه وسلم ثم كبروا بعد ذلك في ولاية ابي بكر حتى قبض ابو بكر ثم ولي عمر بن الخطاب ففعلوا ذلك في ولايته فلما
رأى ذلك عمر بن الخطاب قال انكم معشر اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم متى ما تختلفون يختلف من بعدكم والناس
حديث العهد بالجاهلية فاجمعوا على شيء يجتمع عليه من بعدكم فاجمع رأي اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم ان ينظروا
آخر جنازة كبر عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قبض فيأخذون به ويرفضون ما سوى ذلك فوجدوا
آخر جنازة كبر عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم اربعا البيهقي عن سعيد بن المسيب عن عمر انه قال كل ذلك قد كان
اربعا وخمسا فاجتمعنا على اربع ابو بكر عن ابي وائل جمع عمر الناس فاستشارهم في التكبير على الجنازة فقال
بعضهم كبر رسول الله صلى الله عليه وسلم خمسا وقال بعضهم كبر سبعا وقال بعضهم كبر اربعا فجمعهم على اربع تكبيرات
كاطول الصلوة ابو بكر عن ابراهيم اختلف اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في التكبير على الجنازة ثم اتفقوا
بعد على اربع تكبيرات ابو بكر عن سعيد بن المسيب ان عمر يقول في الصلوة على الميت ان كان محسنا قال اللهم
المسيء فتجاوز عنه ان كان صالحا قال اللهم اصبح عبدك قد تخلى من الدنيا وتركها لاهلها واستغنيت عنه و
افتقر اليك كان يشهد ان لا اله الا انت وان محمدا عبدك ورسولك فاغفر له ابو بكر عن جابر قال ما
باح لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا ابو بكر ولا عمر في الصلوة على الميت بشيء قلت يعني لم يوقتوا
شيئا من الدعاء ابو بكر عن عروة ما صلي على ابي بكر الا في المسجد مالك ان عمر بن الخطاب صلي عليه في المسجد
ابو بكر عن عبد الرحمن بن ابزى ماتت زينب بنت جحش فكبر عليها عمر اربعا ثم سأل ازواج النبي صلى الله
عليه وسلم من يدخل قبرها فقلن من كان يدخل عليها في حياتها ابو بكر ان عمر انتظر ابن ام عبد في
الصلوة على عتبة بن مسعود ابو بكر عن ابن عمر لحد لرسول الله صلى الله عليه وسلم ولابي بكر ولعمر ابو
عن الحسن ان عمر اوصى ان يجعل عمق قبره قامة وبسطة ابو بكر عن ابي مالك الاشجعي عن عمر انه كان يقول اذا
ادخل الميت قبره اللهم اسلمه اليك الاهل والمال والعشيرة والذنب عظيم فاغفر له ابو بكر عن اسماعيل
بن محمد بن سعد ان عمر دفن ابا بكر ليلا ثم دخل المسجد فاوتر بثلاث ابو بكر عن ابي وائل قال ماتت امي
نصرانية فاتيت عمر فذكرت ذلك له فقال اركب دابة وسر امامها ابو بكر عن عمرو بن [illegible]

بانت

ماتت امرأة بالشام وفي بطنها ولد فسألوا عمر ان تفتق من اجل ولدها (ابو بكر) عن عامر

الشعبي ان عمر صلى على عظام بالشام (ابو حنيفة) عن حماد عن ابراهيم اخبرني من رأى قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقبر ابي بكر

وقبر عمر مسنمة ناشزة من الارض عليها فلق من مدر ابيض (ابو بكر) عن ... على جبل فقال

لا تسبوا الاموات فانما يأتيه الميت يعني به الحي (ابو بكر والبخاري وغيرهما) عن ابي الاسود الديلي قدمت

المدينة وقد وقع بها مرض فجلست الى عمر بن الخطاب فمرت بهم جنازة فاثني عليها خير فقال عمر وجبت ثم مر باخرى

فاثني عليها شر فقال عمر وجبت فقلت ما وجبت يا امير المؤمنين قال قلت كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

ايما مسلم شهد له اربعة بخير ادخله الله الجنة فقلنا وثلاثة قال وثلاثة فقلنا واثنان قال واثنان ثم لم نسأله عن الواحد

(ابو بكر) عن عمرو بن ميمون عن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يتعوذ بالله من الجبن والبخل وعذاب القبر وفتنة الصدر

(ابو بكر) عن ابن عمر عن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يعذب في قبره بالنياحة عليه (البيهقي) عن ابن عباس

عن عمر نحوه ... ان حفصة بكت على عمر فقال لها مهلا يا بنية الم تعلمي ان النبي صلى الله عليه وسلم

قال ان الميت يعذب ببكاء اهله (ابو بكر) عن ابي عثمان اتيت عمر بنعي النعمان بن مقرن فوضع يده على رأسه وجعل

يبكي (ابو بكر) عن شقيق اجتمع نسوة يبكين على خالد بن الوليد فقال عمر ما عليهن ان يهرقن دموعهن على ابي سليمان ما لم

يكن نقع او لقلقة. كتاب الزكاة. مالك انه قرأ كتاب عمر بن الخطاب في الصدقة قال فوجدت فيه بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب الصدقة في اربع وعشرين من الابل فدونها الغنم في كل خمس شاة وفيما فوق ذلك الى خمس وثلاثين بنت

مخاض فان لم تكن بنت مخاض فابن لبون ذكر وفيما فوق ذلك الى خمس واربعين بنت لبون وفيما فوق ذلك الى

ستين حقة طروقة الفحل وفيما فوق ذلك الى خمس وسبعين جذعة وفيما فوق ذلك الى تسعين ابنتا لبون وفيما فوق ذلك

الى عشرين ومائة حقتان طروقتا الفحل فما زاد على ذلك من الابل ففي كل اربعين بنت لبون وفي كل خمسين حقة

وفي سائمة الغنم اذا بلغت اربعين الى عشرين ومائة شاة وفيما فوق ذلك الى مائتين شاتان وفيما فوق ذلك

الى ثلثمائة ثلث شياه فما زاد على ذلك ففي كل مائة شاة ولا يخرج في الصدقة تيس ولا هرمة ولا ذات عوار

الا ما شاء المصدق ولا يجمع بين متفرق ولا يفرق بين مجتمع خشية الصدقة وما كان من خليطين فانهما

يتراجعان بينهما بالسوية وفي الرقة اذا بلغت خمس اواق ربع العشر (الشافعي) عن انس بن مالك عن عمر ...

قبيصة عن نافع عن ابن عمر انه كان يأخذ الصدقة في اربع وعشرين من الابل فصاعدا قال مالك فلست اقول بها
الا انه في الشيء المسمى في الموطا على الاربعين من الغنم شاة وفي كل اربعين شاة الى عشرين ومائة
فاذا زادت على الاربعين في كل اربعين شاة قالت علماء عند الحنفية لا يوخذ في اقل من الاربعين اذا زادت
على الاربعين وعند الشافعي في ذلك ان الكبير من مالك الشافعي عن سفيان بن عبد الله الثقفي ان عمر بن الخطاب
بعثه مصدقا فكان يعد على الناس بالسخل فقالوا اتعد علينا بالسخل ولا تأخذ منه شيئا فلما قدم على عمر بن الخطاب ذكر
ذلك له فقال عمر نعم نعد عليهم بالسخلة يحملها الراعي ولا نأخذها ولا نأخذ الاكولة ولا الربى ولا الماخض ولا
فحل الغنم ونأخذ الجذعة والثنية وذلك عدل بين غذاء الغنم وخياره والسخلة الصغيرة حين تنتج والربى التي قد
وضعت فهي تربي ولدها والماخض هي الحامل والاكولة هي شاة اللحم التي تسمن لتؤكل ابو بكر قال عمر اذا وقف
الرجل عليكم غنمه فاصدعوها صدعين ثم اختاروا من النصف الآخر ابو بكر عن عمر نحوه عبد الرزاق في المفردات زكوة
الشافعي عن عمرو بن دينار ان عمر بن الخطاب قال ابتغوا في اموال اليتامى لا تستهلكها الزكوة ابو بكر
الزهري ومكحول عن عمر نحوا منه ذكره البيهقي سئل عمر بن الخطاب على المملوك زكوة قال لا قيل على من هي قال
على مالكه الشافعي عن ابن شهاب ان ابا بكر وعمر لم يكونا يأخذان الصدقة مثناة ولكن يبعثان عليها في الجدب
والخصب والسمن والعجف لان اخذها في كل عام من رسول الله صلى الله عليه وسلم سنة الشافعي روي
عن عمر انه اخر الصدقة عام الرمادة ثم بعث مصدقا فاخذ عقالين عقالين ليقسم الثابت الشافعي قد كانت
النواضح على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وخلفائه فلم اعلم احدا روى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اخذ منها صدقة ولا احدا من خلفائه ولا شك ان شاء الله ان قد كان يكون للرجل الخمس اكثر مالك والشافعي
عن سليمان بن يسار ان اهل الشام قالوا لابي عبيدة بن الجراح خذ من خيلنا صدقة فابى ثم كتب الى عمر
بن الخطاب فابى عمر ثم كلموه ايضا فكتب اليه عمر ان احبوا فخذها منهم واردد عليهم وارزق رقيقهم
قال مالك واردد عليهم يقول على فقرائهم ابو بكر مثل عن عمر نحوا منه ذكر الشافعي عن السائب بن يزيد
ان عمر امر ان يؤخذ من الفرس شاتان او عشرة او عشرين درهما ابو بكر ان عمر كان يؤتى بصدقة الخيل
قلت عند الجمع انهم بذلوا صدقة خيلهم من انفسهم طوعا من غير ان تكون واجبا عليهم فقبل عمر ذلك كذلك

رواه الشافعي

بيع الشافعي وغيره وقال الشافعي سمعت بعض من اتفق بصاحبته من اهل العلم يقول قد قام بالامر بعد النبي
صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي واخذوا الصدقات في البلدان اخذا عاما زمانا طويلا فما روي
عنهم انهم قالوا ليس فيما دون خمسة اوسق صدقة ما رواه عن النبي صلى الله عليه وسلم الا ابو سعيد الخدري ثم
اجاب الشافعي بما حاصله ان الحديث صحيح من رواية ابي سعيد وجابر وجد في كتاب عمرو بن حزم فوجب العمل به
ولم يذكر عن الائمة ان الحديث طلب في زمانهم فتكلموا فيه قلت بل ذكر مالك سنة اهل المدينة بلا
عن ابي سعيد التيمي عن عطاء الخراساني ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن يخرص العرايا ولا ابو بكر ولا عمر قلت
الاوجه عندي ان المراد بالعرايا ما دون خمسة اوسق وسأتيك من حديث مالك والشافعي في البيوع ما يشهد
لذلك الشافعي في القديم عن بشير بن يسار ان عمر بن الخطاب كان يبعث ابا حثمة خارصا يخرص النخل فيامره
اذا وجد القوم في حائطهم ان يدع لهم قدر ما يأكلون البيهقي عن عثمان بن عطاء الخراساني ان عمر بن الخطاب
قال في العشر في الزيتون اذا بلغ خمسة اوسق من عصيره واخذ عشر زيته البيهقي عن عمرو بن شعيب عن ابيه
عن جده ان رجلا جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم بعشور نحل وسأله ان يحمي واديا يقال له سلبة فحماه له
فلما ولي عمر كتب سفيان بن وهب الى عمر بن الخطاب يسأله عن ذلك فكتب عمر ان ادى اليك ما كان يؤدي الى
رسول الله صلى الله عليه وسلم من عشور نحله فاحم له سلبة والا فانما هو ذباب غيث يأكله من شاء قلت هذا
عندي ليس بحجة اشتباه العسل الشافعي عن ابي عمرو بن حماس ان اباه قال مررت بعمر بن الخطاب وعلى عنقي
ادمة احملها فقال الا تؤدي زكوتك يا حماس فقلت يا امير المؤمنين ما لي غير هذه التي على ظهري واهبة
في القرظ قال ذاك مال فضع فوضعتها بين يديه فحسبها فوجدها قد وجبت فيها الزكوة فاخذ منها
الزكوة مالك والشافعي عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت مر على عمر بن الخطاب بغنم
من الصدقة فرأى فيها شاة حافلا ذات ضرع عظيم فقال عمر بن الخطاب ما هذه الشاة فقالوا شاة من
الصدقة فقال عمر ما اعطى هذه اهلها وهم طائعون لا تفتنوا الناس لا تأخذوا حزرات المسلمين نكبوا عن
الطعام مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه قال سمعت عمر بن الخطاب وهو يقول حملت على فرس عتيق في سبيل
الله وكان الرجل الذي هو عنده قد اضاعه فاردت ان اشتريه منه وظننت انه بائعه برخص فقال

فسألت عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا تشتره وإن أعطاكه بدرهم فإن العائد في صدقته
كالكلب يعود في قيئه أبو بكر عن عبد الرحمن [illegible] قال كان أبو بكر الصديق ما يوصي بعمر رضي الله عنه ادي الزكوة
[illegible] من صدقته يوم تصدق بالدنيا جميعا أبو بكر عن محمد يعني ابن سيرين كانت الصدقة
تدفع إلى النبي صلى الله عليه وسلم ومن أمر به وإلى أبي بكر ومن أمر به وإلى عمر ومن أمر به وإلى عثمان ومن أمر به
فلما قتل عثمان اختلفوا فمنهم من رأى أن يدفعها إليهم ومنهم من رأى أن يقسمها هو الحديث أبو بكر عن عبد الله
بن أبي ليلى أن عمر قال [illegible] فاجمع ذلك جميعا ثم ذكره أبو بكر عن عمر في عهده [illegible] إنما الصدقات
للفقراء فقال هم زمنا أهل الكتاب أبو بكر عن عطاء أن عمر كان يأخذ العرض في الصدقة من الورق و
غيره زاد في رواية ويعطيها في صنف واحد مما سمى الله أبو بكر عن عبد الرحمن بن عبد القاري وكان على
بيت المال في زمن عمر [illegible] كان إذا خرج العطاء جمع أموال التجارة [illegible] عاجلها وآجلها ثم يأخذ الزكوة
من الشاهد والغائب أبو بكر عن طارق أن عمر بن الخطاب كان يعطيهم العطاء ولا يزكيهم قلت أما قوله
لا يزكيه فمعناه لا يأخذ من العطاء زكوة لأنه لم يحل عليه الحول من حين قبضه وأما قوله ثم يأخذ الزكوة
فمعناه يأخذ زكوة أموال التجارة التي حال عليها الحول في أيديهم من مال العطاء قوله حسب عاجلها و
آجلها يعني ما كان له دينا موجلا ومعجلا على أحد وموعودا في يده أبو بكر عن الحسن قال عمر إذا تحولت
الصدقة إلى غير الذي تصدق عليه فلا بأس أن يشتريها أبو بكر عن زياد بن حدير بعثني عمر على العشور وأمرني
أن لا أفتش أحدا أبو بكر عن زياد بن حدير بعثني عمر على السواد ونهاني أن أعشر مسلما قلت العشور على
أهل الحرب ونصف العشر على أهل الذمة وربع العشر زكوة المسلمين أبو بكر عن جماعة أن عمر بن الخطاب صالح
رجال بني تغلب على أن يضعف عليهم الزكوة مرتين أبو بكر عن الحسن صاع عمر ثمانية أرطال البيهقي
[illegible] أن صاع النبي صلى الله عليه وسلم وجدناه خمسة أرطال وثلث رطل قلت أهل البلد
بصاعهم أبو بكر عن الشعبي أن غلاما من العرب وجد ستوقة فيها عشرة آلاف فأتى بها عمر فأخذ منها خمسها
الفين وأعطاه ثمانية آلاف كتاب الصيام البيهقي عن أبي السلمي كان الرجل إذا أفطر فنام حرم عليه
[illegible] إذا نام ولم يطعم لم يطعم إلى مثلها من القابلة حتى جاء عمر بن الخطاب يريد امرأته فقالت إني

قد نمت

قد تمت قال لما نزلت هذه الآية فمنعوه وجاء رجل من الانصار وقد اراد ان يطعم فقال احتبس حتى يتبين له شعبها نام

قربت احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم الى قوله اتموا الصيام الى الليل قال ابو بكر ... عن مجاهد

عن ... عن علي انه كان يخطب اذا حضر رمضان فيقول الا لا تقدموا الشهر اذا رايتم الهلال

واذا رايتم الهلال فافطروا فان اغمي عليكم فاتموا العدة قال ابو بكر ... عن مجالد

عن عمر مثل ذلك يعني الا تقدموا الشهر البيهقي روى مجالد عن الشعبي ان عمر وعليا كانا

الذي يشك فيه من رمضان ابو بكر عن سويد بن غفلة سمعت عمر يقول الشهر ثلثون وتسع وعشرون

ابو بكر والبيهقي عن ابي وائل اتانا كتاب عمر ان الاهلة بعضها اكبر من بعض فاذا رايتم الهلال نهارا فلا تفطروا

حتى يشهد رجلان مسلمان انهما اهلاه بالامس ابو بكر عن ابن ابي ليلى ان عمر بن الخطاب اجاز شهادة رجل في الهلال

ابن ... عن عمر بن الخطاب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ادبر النهار واقبل الليل وغربت

الشمس فقد افطر الصائم ابو بكر والبخاري ومسلم نحوا من ذلك مالك والشافعي عن زيد بن اسلم عن اخيه خالد بن

اسلم ان عمر بن الخطاب افطر من رمضان في يوم غيم ورأى انه قد امسى وغابت الشمس فجاءه رجل فقال

يا امير المؤمنين قد طلعت الشمس فقال عمر الخطب يسير وقد اجتهدنا قال مالك والشافعي فقضاء يوم مكانه ابو بكر

عن حنظلة شهدت عمر بن الخطاب في رمضان وقرب اليه شراب فشرب بعض القوم وهم يرون ان الشمس قد غربت

ثم ارتقى المؤذن فقال يا امير المؤمنين والله الشمس طالعة لم تغرب فقال عمر منعنا الله من شرك مرتين او ثلثا

يا هؤلاء من كان افطر فليصم يوما مكانه ومن لم يكن افطر فليتم حتى تغرب الشمس واخرج البيهقي من

طرق ثم قال في هذا الحديث لا يتفق ... يشبه قوله لان العدد اولى بالحفظ من الواحد ابو بكر عن

الحسن قال عمر اذا شك الرجلان فليأكلا حتى يستيقنا قلت وذلك لقوله تعالى حتى يتبين لكم الخيط الابيض

من الخيط الاسود من الفجر ابو بكر عن جابر بن عبد الله عن عمر بن الخطاب قال هششت يوما الى المرأة فقبلتها

وانا صائم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارأيت لو تمضمضت بماء وانت صائم قلت لا بأس قال

ففيم الشافعي عن جابر بن عبد الله نحوا من ذلك ابو بكر عن سعيد بن المسيب ان عمر نهى عنه ... قبلة الصائم

قلت فالاول يدل على جواز الصوم مع القبلة والثاني على الكراهية التنزيهية ... عن عطاء قال عمر

... لا تزال هذه الامة بخير ما عجلوا الفطر الشافعي عن حميد بن عبد الرحمن ان عمر وعثمان كانا يصليان المغرب حين
ينظران الى الليل الاسود ثم يفطران بعد الصلوة وذلك في رمضان ابو بكر عن سعيد نحوا منه وذلك لا انه
ينتظران قبل ان يصليا ابو بكر عن سعيد بن المسيب كان عمر يكتب الى امرائه لا تكونوا من المسوفين بفطركم
ولا منتظرين بصلوتكم اشتباك النجوم ابو بكر عن الشعبي قال عمر ليس الصيام من الطعام والشراب وحده ولكنه
من الكذب والباطل واللغو والحلف ابو بكر عن عبد الرحمن بن القاسم كان عمر لا يصوم يعني يوم عاشوراء
ابو بكر عن ابي بكر بن عبد الرحمن ان عمر ارسل الى عبد الرحمن بن الحارث ليلة عاشوراء ان تسحر واصبح صائما
ابو بكر عن ابن عباس عن عمر [illegible] ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في ليلة القدر اطلبوها في العشر الاواخر
ابو بكر عن زر كان عمر وحذيفة وابي لا يشكون فيها انها ليلة سبع وعشرين ابو بكر عن قيس عن ابيه عن عمر لا بأس بقضاء
رمضان في العشر يعني عشر ذي الحجة ابو بكر عن ابن عمر والشيباني عن [illegible]
ابو بكر عن ابن عمر ان عمر سرد الصوم قبل موته بسنتين ابو بكر عن نافع قال عمر لو ادركني النداء وانا بين
رجليها لرمت او لقال لافطرت ابو بكر عن [illegible] بن مالك ان عمر رأى قوما اعتكفوا في المسجد وقد
ستروا فأنكره وقال ما هذا قالوا انما نستر على طعامنا قال فاستروه فاذا طعمتم فاهتكوه ابو بكر
عن [illegible] وهب بن كيسان ان عمر ان المرأة لا تصوم تطوعا الا باذن زوجها ابو بكر عن عوف بن مالك
الاشجعي قال عمر صيام يوم من غير رمضان واطعام مسكين يعدل صيام يوم من رمضان قلت هذا في الذي
افطر رمضان بعذر واخر قضاءه [illegible] حتى مضى رمضان آخر وعليه الشافعي ابو بكر عن خرشة بن
الحر رأيت عمر يضرب اكف الناس في رجب حتى يضعوها في الجفان ويقول كلوا فانما هو شهر كان يعظمه
اهل الجاهلية ابو بكر عن ابي عبيد مولى ابن ازهر شهدت العيد مع عمر بن الخطاب فبدأ بالصلوة فخطب
وقال ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن صوم اليومين اما يوم الفطر فيوم فطركم من صيامكم واما
يوم الاضحى فكلوا فيه من نسككم ابو بكر عن زياد [illegible] رأيت [illegible] سواكا فهو صائم من غير
[illegible] كتاب الحج ابو بكر عن [illegible] قال عمر بن الخطاب [illegible] هذا البيت لا يريد غيره خرج من
ذنوبه كيوم ولدته امه ابو بكر عن [illegible] بينما عمر جالسا عند البيت اذ قدم رجال من العراق حجاجا

فطافوا بالبيت وسعوا بين الصفا والمروة فدعاهم فقال أخبركم إليه غيره فقالوا لا فقال لهم
قالوا نعم فقال له [illegible] نعم فاعتمر قال قتادة إنما نقول إنما أبو بكر عن موسى بن سعد [illegible] لم يكلفوا الحاج
والا [illegible] رواحلها فليدعوا أكم قبل أن يتدنسوا أبو بكر عن مجاهد قال عمر يغفر للحاج ولمن استغفر له الحاج بقية
ذي الحجة والمحرم وصفر وعشر من شهر ربيع الأول مالك عن سعيد بن المسيب أن عمر بن أبي سلمة
عمر بن الخطاب أن يعتمر في شوال فأذن له فاعتمر ثم قفل إلى أهله ولم يحج البيهقي أن عمر
إلى السبيل الزاد والراحلة أبو بكر عن أمية بنت محمد سمعت عمر بن الخطاب يقول احجوا هذه الذرية
لا تأكلوا أرزاقها وتدعوا أرباقها في أعناقها قيل الذرية يعني النساء البغوي روى أن عمر أذن
لأزواج النبي صلى الله عليه وسلم في آخر حجة حجها فبعث معهن عثمان بن عفان وعبد الرحمن قلت فيه أن
للمرأة الحج [illegible] وفي سفر الطاعات يجوز خروجها مع غير محرم إذا كان معها نسوة
ثقات وللقضاة أن يقولوا في الاستدلال جعل معهن عثمان وعبد الرحمن بمعنى محافظين وتوقيرا
وإن كان معهن محارمهن والله أعلم البخاري عن [illegible] عن [illegible] أن المصريين أتوا عمر فقالوا يا أمير
المؤمنين إن رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل لأهل نجد قرنا وهو جور عن طريقنا وإنا إن أردنا قرنا
شق علينا قال فانظروا حذوها من طريقكم فحد لهم ذات عرق أبو بكر عن الحسن أن عمران بن حصين أحرم
من البصرة فقدم على عمر فأغلظ له فقال يتحدث الناس أن رجلا من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم أحرم
من مصر أبو بكر عن مسلم بن [illegible] أن رجلا أحرم من [illegible] فرآه عمر سيء الهيئة فأخذ بيده وجعل يديره
في الحلق ويقول انظروا إلى ما صنع هذا بنفسه وقد وسع الله عليه قلت معناه الكراهية للمقتدى و
لمن خيف عليه أن يفوت حقوق الإحرام أبو بكر عن زيد بن أسلم عن أبيه أن عمر وجد ريح طيب وهو بذي
الحليفة فقال ممن هذا فقال معاوية مني فقال منك لعمري قال يا أمير المؤمنين لا تعجل علي فإن أم
حبيبة طيبتني وأقسمت علي قال وأنا أقسم عليك لترجعن إليها ولتغسلنه عنك كما طيبتك قال فرجع إليها
حتى لحقهم ببعض الطريق أبو بكر عن ابن عمر قال وجد عمر بن الخطاب ريحا عند الإحرام فتوعد صاحبه فقال
معاوية فألقى ملحفة كانت عليه يعني مطيبة قلت لم يأخذ بهذا أهل الفقه لأنه صح عندهم من حديث

قالت كأني انظر الى وبيص الطيب في مفرق رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت هذا احرازه اعرضه
استحبابا وقلة [illegible] الوجه ان يقال استدامة الطيب السابقة تجوز لان الذي يكره وعلى الثوب
لا يجوز لان الطيب يبقى في الثوب [illegible] اول تلبية ابو بكر عن المسور بن مخرمة كانت تلبية عمر
لبيك اللهم لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك مرغوبا ومرهوبا
اليك ذا النعماء والفضل الحسن ابو بكر عن القاسم قال عمر يا اهل مكة ما لي اراكم مدهنين والحاج
شعثا اذا رأيتم هلال ذي الحجة فاهلوا ابو بكر عن عطاء قدم عمر مكة فطاف سبعا ثم صلى ركعتين
[illegible] ثم اهل بالحج في العشر ثم جاء مرة اخرى فاقام حتى الاضحى اذا كان يوم التروية اهل
[illegible] منطلق الى منى قلت وجه الجمع ان الاول استحباب لمن [illegible] بمكة خاصة ابو بكر عن
محمد بن سيرين ان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حجوا بعده ثم كانوا [illegible] ابتاعوا ابو بكر وعمر
وعثمان ابو بكر عن الاسود ان ابا بكر وعمر جردوا ابو بكر عن ابي وائل خرجنا حجاجا ومعنا الصبي بن معبد
فاحرم بالحج والعمرة فقدمنا على عمر فذكر ذلك له فقال هديت لسنة نبيك صلى الله عليه وسلم ابو بكر عن طاوس
عن ابن عباس تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان واول من نهى عنها معاوية
ابو بكر عن ابن عباس سمعت عمر يقول لو اعتمرت ثم اعتمرت ثم حججت لتمتعت ابو حنيفة
عن حماد عن ابراهيم عن عمر بن الخطاب انه انما نهى عن الافراد [illegible] بالقران فلا قال محمد يعني بقوله نهى عن
الافراد افراد العمرة احمد بن حنبل عن [illegible] بن سعيد خطب عمر الناس فقال ان الله عز وجل رخص لنبيه ما
شاء وان نبي الله قد مضى لسبيله فاتموا الحج والعمرة لله كما امركم الله عز وجل احمد بن حنبل عن جابر بن
عبد الله تمتعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومع ابي بكر فلما ولي عمر بن الخطاب خطب الناس فقال
ان القرآن هو القرآن وان رسول الله صلى الله عليه وسلم هو الرسول كانتا متعتان على عهد رسول الله صلى
الله عليه وسلم احداهما متعة الحج والاخرى متعة النساء [illegible] مالك وابو بكر عن ابن عمر [illegible]
[illegible] فان ذلك اتم لحجكم واتم لعمرتكم ان تجعلوا في غير اشهر الحج قلت وهذا اشد المواضع
التي اختلفوا فيها على عمر والاوجه عندي ان لكل كلام له محل وكان عمر يختار الافراد ويرخص في

التمتع

التمتع والقران اتا فونا بيت [illegible] انما تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر [illegible] ثم معناه تقديم طواف

القدوم قبل خروج الاقامة وجعل السعي بعد طواف القدوم اما قول رخص [illegible]

ما عمرة فذلك خاص بزمان النبوة اراد بذلك النبي صلى الله عليه وسلم تعليم [illegible] الجاهلية [illegible] قولهم

في اشهر الحج من افجر الفجور واما الافراد الذي نهي عنه فهو ترك طواف القدوم ابو بكر عن ابن

الخطاب [illegible] عن يحيى بن سعيد [illegible] ابو بكر عن ابن عمر قال اذا اعتمر في اشهر الحج [illegible]

[illegible] ثم رجع [illegible] ابو بكر عن يحيى بن الجزار سأل عمر عن العمرة وهو بمكة من اي موضع اعتمر فقال ائت

علي بن ابي طالب فسله فقال علي حيث ابتدأت يعني من ميقات ارضه قال فاتى عمر فاخبره فقال ما اجد الا

ما قال علي بن ابي طالب ابو بكر سأل عمر عن العمرة بعد الحج فقال هي خير من لا شيء قلت معناه ان العمرة [illegible]

افضل [illegible] العمرة في غير اشهر الحج افضل [illegible] العمرة في اشهر الحج ابو بكر

عن [illegible] الاحنف سمع عمر يقول اذا قدم الرجل [illegible] فليطف بالبيت سبعا ثم ليصل عند المقام ركعتين

الشافعي عن حنظلة بن طاوس سمعت عمر يقول اقلوا الكلام في الطواف فانما انتم في صلاة الشافعي

عن عبيد الله بن ابي يزيد عن ابيه سأل عمر شيخا من بني زهرة فقال اخبرني عن بناء البيت فقال ان

قريشا كانت تقول ببناء البيت [illegible] واقصروا عنها في الحجر فقال له عمر صدقت ابو بكر عن [illegible]

عامر بن ربيعة ان عمر بن الخطاب [illegible] الحجر [illegible] عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر قال فيم الرملان

والكشف عن المناكب وقد اطأ الله الاسلام ونفى الكفر واهله ومع ذلك لا ندع شيئا كنا نفعله على عهد

رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر عن سويد بن غفلة ان عمر التزم الحجر وقبله ابو بكر عن عابس بن ربيعة استلم عمر

الحجر وقبله وقال لولا اني رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبلك ما قبلتك ابو بكر عن يعلى بن امية قال طفت مع

عمر فما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يستلم منها الا الحجر قلت بلى قال فما لك به اسوة حسنة قلت بلى

ابو بكر عن [illegible] الاحنف انه سمع عمر يقول يبدأ بالصفا ويستقبل البيت ثم يكبر سبع تكبيرات بين كل

تكبيرتين حمد الله وصلاة على النبي صلى الله عليه وسلم ومسألة لنفسه وعلى المروة مثل ذلك ابو بكر [illegible]

سعيت مع عمر في بطن المسيل ابو بكر عن ابن [illegible] ان عمر كان يجعل الذي كان [illegible] يسعى على قدميه

الا [illegible] في المروة ابو بكر عن [illegible] عن ابيه ان عمر كان يلبي على الصفا والمروة و[illegible]

[illegible] التلبية [illegible] وجهه ابو بكر عن [illegible] ان ابا بكر وعمر كانا يقيدان وبها [illegible]

[illegible] حرام الى يوم [illegible] ابو بكر عن علقمة والاسود عن عمر انه جمع بين الظهر والعصر بعرفات

ابو بكر عن الاسود عن عمر انه صلاهما [illegible] ابو بكر عن ابي عثمان النهدي انه صلى مع عمر المغرب [illegible]

[illegible] الا [illegible] ان لو [illegible] جل الجمع وصلى كل صلوة في وقتها المعهود

[illegible] ابو بكر عن ابن ابي نجيح عن ابيه سئل ابن عمر عن صوم يوم عرفة فقال حججت مع النبي صلى الله عليه وسلم فلم يصمه

وحججت مع ابي بكر فلم يصمه وحججت مع عمر فلم يصمه وحججت مع عثمان فلم يصمه وانا لا اصومه ولا آمر به ولا

انهى عنه احمد بن حنبل عن عمرو بن ميمون صلى بنا عمر بن الخطاب بجمع الصبح ثم وقف وقال ان المشركين كانوا

لا يفيضون حتى تطلع الشمس وان رسول الله صلى الله عليه وسلم خالفهم ثم [illegible] قبل ان تطلع الشمس

مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان عمر خطب الناس بعرفة وعلمهم امر الحج فقال لهم فيما قال اذا

جئتم منى فمن رمى الجمرة فقد حل له ما حرم على الحاج الا النساء والطيب لا يمس احد نساء ولا طيبا حتى يطوف

بالبيت مالك في رواية اخرى مثله الا انه قال من رمى الجمرة وحلق او قصر ونحر هديا ان كان

معه فقد حل الحديث قلت ترك الفقهاء قوله والطيب لا يصح عندهم من حديث عائشة وغيرها

ان النبي صلى الله عليه وسلم تطيب قبل طواف الافاضة ابو بكر عن ابن اسحق سئل عكرمة عن الاهلال

متى ينقطع فقال اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى رمى الجمرة وابو بكر وعمر ابو بكر عن ابراهيم ان

عمر يحج فلا يذبح شيئا حتى يرجع ابو بكر عن عمرو بن ميمون حججت مع عمر سنتين احديهما في السنة التي

اصيب فيها كل ذلك يرمي جمرة العقبة من بطن الوادي ابو بكر عن الاسود رايت عمر بن الخطاب

يرمي جمرة العقبة من فوقها قيل معناه يرميها على شيء فيها والاوجه عندي ان الاول للاستحباب

والثاني للجواز مالك عن نافع عن ابن عمر ان عمر قال من ضفر فليحلق ولا تشبهوا بالتلبيد مالك عن

يحيى بن سعيد قال عمر من عقص راسه او ضفر او لبد فقد وجب عليه الحلاق مالك عن نافع عن ابن

عمر ان عمر بن الخطاب قال لا يبيتن احد من الحاج ليالي منى من وراء العقبة مالك عن نافع زعموا

ان عمر بن الخطاب كان يبعث رجالا يدخلون الناس من وراء العقبة. ابو بكر عن جعفر عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم

وابا بكر وعمر كانوا يمشون الى الجمار. ابو بكر [illegible] ان عمر بن الخطاب رأى [illegible]

الجمرة فعلاهما بالدرة [illegible]. مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان يقف عند الجمرتين [illegible]

حتى يمل القائم. ابو بكر عن سليمان بن ربيعة نظرنا عمر في الجمرة [illegible] ثم لم يقف عندها. مالك

بلغه ان عمر بن الخطاب خرج في الغد من يوم النحر حين ارتفع النهار شيئا فكبر فكبر الناس بتكبيره ثم

[illegible] ذلك حين ارتفع النهار فكبر فكبر الناس بتكبيره ثم خرج حين زاغت الشمس فكبر فكبر الناس بتكبيره حتى يتصل

التكبير ويبلغ البيت فيعرف الناس ان عمر قد خرج يرمي. ابو بكر عن عطاء ان عمر رخص للرعاء ان يبيتوا على غير منى. ابو بكر عن

عبد الله بن مسعود صلى مع النبي صلى الله عليه وسلم ركعتين يعني بمنى ومع ابي بكر وعمر ركعتين. ابو بكر عن عمران بن

حصين وعن ابن عمر [illegible] مثله. ابو بكر عن عمرو بن شعيب ان عمر جمع بمنى. ابو بكر عن الزهري ان عمر صلى

بالمحصب الجمعة ولم يصل الظهر. ابو بكر عن [illegible] ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كانوا [illegible]

مالك عن [illegible] ابن عمر ان عمر بن الخطاب قال لا يصدرن احد من الحاج حتى يطوف بالبيت فان آخر النسك الطواف بالبيت

مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب رد رجلا من مر الظهران لم يكن ودع البيت حتى ودع. ابو بكر عن عطاء

ان عمر بن الخطاب بعد الفجر ركب حتى اذا اتى ذا طوى نزل فلما طلعت الشمس وارتفعت صلى ركعتين

قال ركعتان مكان ركعتين. ابو بكر وابو داود عن [illegible] عن عبد الله بن اوس الثقفي سألت عمر بن الخطاب عن

المرأة تطوف بالبيت ثم تحيض فقال ليكن آخر عهدها بالبيت فقال الحارث كذلك افتاني رسول الله صلى

الله عليه وسلم فقال عمر اربت عن يديك سألتني عن شيء سألت عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم لكيما اخالف. ابو بكر عن القاسم بن

محمد في امرأة زارت البيت يوم النحر ثم حاضت قبل النفر قال يرحم الله عمر كان اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم يقولون

قد فرغت الا عمر فانه كان يقول يكون آخر عهدها بالبيت قلت تركت الناس على قول عمر فيها لما ثبت عندهم

نقضه [illegible] نعم [illegible] حتى تودع البيت الا [illegible] حاجة لا تجد منها بدا. ابو بكر

عن ابن عمر نهى [illegible] المحرم [illegible] المصبوغ بالورس والزعفران. مالك عن ابي غطفان المري ان اباه طريفا

تزوج امرأة وهو محرم فرد عمر [illegible]. ابو بكر عن ابن عمر كنا نتجوز بالخليج من البحر بالجحفة فنتقامس فيه وعمر ينظر الينا

ما اصيب تلك عليه وكتب بحرمه مالك عنه [illegible] ان عمر بن الخطاب قال ليعلى بن منية [illegible] عمر بن
[illegible] عثمان [illegible] سبب [illegible] ابو بكر عنه الحسن ان عمر بن الخطاب كان
لا يرى بأسا بالطير اذا صيد بعضه يعني في الاحرام ابو حنيفة عنه [illegible] ابي سلمة عن ابي هريرة مررت في البحرين
[illegible] عن الصيد يصيده الحلال ان يأكله المحرم فاخبرتهم باكله وفي نفسي منه شيء ثم قدمت على عمر بن
الخطاب [illegible] فقال لو قلت غير ذلك [illegible] مالك عنه ربيعة بن عبد الله
بن الهدير انه رأى عمر بن الخطاب يقرد بعيرا له في طين بالسقيا وهو محرم مالك عنه ابي الزبير المكي عن جابر بن عبد الله
ان عمر بن الخطاب قضى في الضبع بكبش وفي الغزال بعنز وفي الارنب بعناق وفي اليربوع بجفرة مالك عنه
عبد الملك بن قرير عن محمد بن سيرين ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال اني اجريت انا وصاحب لي فرسين نستبق الى
ثغرة ثنية فاصبنا ظبيا ونحن محرمان فماذا ترى فقال عمر لرجل الى جنبه تعال حتى احكم انا وانت قال فحكما
عليه بعنز فولى الرجل وهو يقول هذا امير المؤمنين لا يستطيع ان يحكم في ظبي حتى دعا رجلا يحكم معه فسمع عمر قول الرجل
فسأله هل تقرأ سورة المائدة قال لا قال فهل تعرف هذا الرجل الذي حكم معي فقال لا فقال عمر لو اخبرتني انك تقرأ
سورة المائدة لاوجعتك ضربا ثم قال ان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه يحكم به ذوا عدل منكم هديا بالغ
الكعبة وهذا عبد الرحمن بن عوف مالك عنه زيد بن اسلم ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال يا امير المؤمنين
اني اصبت جرادات بسوطي وانا محرم فقال له عمر اطعم قبضة من طعام مالك عنه يحيى بن سعيد ان رجلا جاء الى عمر بن
الخطاب فسأله عن جرادة قتلها وهو محرم فقال عمر لكعب تعال حتى نحكم فقال كعب درهم فقال عمر لكعب انك
لتجد الدراهم لتمرة خير من جرادة ابو بكر عنه الحكم عن شيخ من اهل مكة ان حماما كان على البيت فخرئت على يد عمر فاشار
بيده فطار فوقع على بعض بيوت مكة فجاءت حية فاكلته فحكم عمر على نفسه بشاة ابو بكر عنه سعيد بن المسيب ان
رجلا اتى عمر متمتعا قد فاته الصوم في العشر فقال له اذبح شاة قال ليس عندي قال سل قومك قال ليس ههنا احد
من قومي قال فاعطه يا معيقيب شاة ابو بكر عنه مجاهد قال عمر من اهدى هديا تطوعا فعطب فلا
يأكل منه شيئا فان اكل فعليه البدل ابو بكر عنه ابن ابي مليكة قال عمر لا تقيموا بعد النفر الا ثلاثا مالك عنه يحيى بن سعيد
انه قال اخبرني سليمان بن يسار ان ابا ايوب الانصاري خرج حاجا حتى اذا كان بالنازية من طريق مكة اضل

رواحله

رواه ... وانه قدم على عمر بن الخطاب يوم النحر فذكر ذلك له فقال عمر اصنع ما يصنع المعتمر ثم قد حللت فاذا

ادركك الحج قابلا فاحجج واهد ما استيسر من الهدي مالك عن نافع عن سليمان بن يسار ان هبار بن الاسود جاء

وعمر بن الخطاب ينحر هديه فقال يا امير المؤمنين اخطانا العدة كنا نرى ان هذا اليوم يوم عرفة فقال عمر اذهب الى مكة

فطف انت ومن معك وانحروا هديا ان كان معكم ثم احلقوا او قصروا وارجعوا فاذا كان عام قابل فحجوا واهدوا

فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا رجع ابو بكر عن عطاء بن السائب ان عمر امر رجلا ... ابو بكر ... اسلم ...

الخطاب ... مزادة ... فقال عمر ... ابو بكر عن عبد الله بن عامر

حججت مع عمر بن الخطاب فما رايته مضطربا فسطاطا حتى رجع قيل له باي شيء كان يستظل قال كان يطرح النطع على الشجرة

فيستظل به كتاب البيوع مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب قال لا يبع في سوقنا الا من تفقه في الدين قلت معناه وجوب

علم احكام البيوع ... ابن عباس قال بلغ عمر بن الخطاب ان فلانا باع خمرا فقال قاتل الله فلانا

باع الخمر اما علم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قاتل الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجملوها فباعوها ... في

في رواية الزعفراني عن ابن عمر قال المتبايعان بالخيار ما لم يتفرقا ... عن عمر ان البيع صفقة او خيار ثم ...

هذا قال ... ان صح البيع صفقة بعد تفرق او خيار قلت يحتمل ان يكون معناه البيع اما صفقة نافذة

او خيار ... للبيع البيهقي عن الشعبي ان عمر بن الخطاب ساوم رجلا بفرس فحمل عليه رجلا فعطب ...

فقال اجعل بيني وبينك رجلا فقال الرجل اني ارضى بشريح العراقي فاتوا شريحا فقال شريح لعمر اخذته صحيحا سالما فانت

له ضامن حتى ترده صحيحا سالما فاعجب القاضي عمر بن الخطاب فبعثه قاضيا قلت ... على ان الا...

بسوم الشراء مضمون مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان معاوية بن ابي سفيان باع سقاية من ذهب او ورق

باكثر من وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ينهى عن مثل هذا الا مثلا بمثل فقال معاوية

ما ارى بمثل هذا باسا فقال ابو الدرداء من يعذرني من معاوية انا اخبره عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويخبرني

عن رايه لا اساكنك بارض انت بها ثم قدم ابو الدرداء على عمر بن الخطاب فذكر ذلك له فكتب عمر بن الخطاب الى

معاوية بن ابي سفيان ان لا تبيع مثل ذلك الا مثلا بمثل وزنا بوزن مالك عن نافع عن عمر بن الخطاب قال لا تبيعوا

الذهب بالذهب الا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تبيعوا الورق بالورق الا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها

على بعض ولا تبيعوا الورق [illegible] منها غائبا بناجز وان استنظرك ان يلج بيته فلا تنظره اني اخاف
عليكم الرماء والرماء هو الربا مالك عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر نحوه مالك عن ابن شهاب عن مالك
بن اوس بن الحدثان النصري انه التمس صرفا بمائة دينار قال فدعاني طلحة بن عبيد الله فتراوضنا حتى اصطرف مني واخذ الذهب
يقلبها ثم قال حتى يأتيني خازني من الغابة وعمر بن الخطاب يسمع فقال عمر والله لا تفارقه حتى تأخذ منه
ثم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الذهب بالورق ربا الا هاء وهاء والبر بالبر ربا الا هاء وهاء والتمر
بالتمر ربا الا هاء وهاء والشعير بالشعير ربا الا هاء وهاء ابن ماجه وغيره عن عمر قال ان النبي صلى الله عليه
وسلم توفي ولم يبينه الربا والريبة هذا او نحوه ابو بكر عن سعيد بن المسيب قال لا تسلموا في فرع حتى يبلغ
ثمرته معناه عند مالك كنهي النبي عن بيع الزرع حتى يشتد الحب ويغلب على الثمر بعد صلاحه والاسلام
فيها استئناف قبل وجود المبيع ومعناه عند ابي حنيفة النهي عن السلم قبل وجود المسلم فيه مالك عن نافع عن ابن عمر
ان عمر بن الخطاب قال من باع عبدا وله مال فماله للبائع الا ان يشترط المبتاع روي مثل ذلك عن ابن عمر
عن النبي صلى الله عليه وسلم وصحح النسائي كلا الروايتين قال البيهقي مالك عن نافع ان حكيم بن حزام ابتاع
طعاما امر به عمر بن الخطاب للناس فباع حكيم الطعام قبل ان يستوفيه فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فرده عليه
وقال لا تبع طعاما ابتعته حتى تستوفيه مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
ان عبد الله بن مسعود ابتاع جارية من امرأته الثقفية واشترطت عليه انك ان بعتها فهي لي بالثمن
الذي تبيعها به فسأل عبد الله بن مسعود عن ذلك عمر بن الخطاب فقال عمر بن الخطاب لا تقربها وفيها
شرط لاحد البغوي عن ابن ابي اوفى انا نسلف في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر في الحنطة
والشعير والتمر والزيت الى قوم ما هو عندهم مالك عن يونس بن يوسف عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب
مر بحاطب بن ابي بلتعة وهو يبيع زبيبا له في السوق فقال له عمر بن الخطاب اما ان تزيد في السعر واما
ان ترفع من سوقنا الشافعي عن القاسم بن محمد عن عمر انه مر بحاطب بسوق المصلى وبين يديه غرارتان فيهما
زبيب فسأله عن سعرهما فسعر له مدين لكل درهم فقال له عمر قد حدثت بعير مقبلة من الطائف تحمل زبيبا
وهم يعتبرون بسعرك فاما ان ترفع في السعر واما ان تدخل زبيبك البيت فتبيعه كيف شئت [illegible]

مر حامل نفسه ثم اتى بما طاب في دانه فقال له ان الذي وليت يجرفه مني ... فهنا انما هو شيء ابيت
الخير لاهل البلد حيث شئت ... وكيف يتجر فيه مالك ... عن الحطاب ما ذكره فيه
لا يحل لهما بايديهم فعملوا فيه ... ارزاق الله تزل بها ... فتحكمون عليها ... يأتي
على عهد ... ما شاء وضعيف ... فليتجر فيه ... وكيف ... مالك ... عن عمر
بن الخطاب خطب فقال ان الاسيفع اسيفع جهينة رضي من دينه وامانته ان يقال سبق الحاج فادان معرضا
فاصبح قد رين به فمن كان له دين عليه فليأتنا بالغداة نقسم ماله بين غرمائه واياكم والدين فان اوله هم وآخره
حرب ... مالك ان عمر بن الخطاب قال في رجل اسلف طعاما على ان يعطيه اياه في بلد آخر فكره ذلك عمر بن
الخطاب وقال اين الحمل مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه في قصة خروج عبد الله وعبيد الله الى العراق فسلفهما ابو موسى
انا بها ودفعه اليهما ... فلما قدما باعا فربحا في ذلك فقال عمر اكل الجيش اسلفه مثل ما اسلفكما قالا لا فقال عمر بن
الخطاب ابنا امير المؤمنين فاسلفكما اديا المال وربحه فاما عبد الله فسكت واما عبيد الله فقال ما ينبغي لك يا امير المؤمنين
هذا لو نقص المال او هلك لضمناه فقال ادياه فقال رجل من جلسائه يا امير المؤمنين لو جعلته قراضا فقال عمر
قد جعلته قراضا فاخذ راس المال ونصف ربحه واخذا نصف ربح المال قال المزني وجه تجويز عمر نصف
ربح ابنه للمسلمين عندي انهما اجازوا له عن طيب انفسهما البخاري والبغوي ان عمر قال ... انه قال
بالبدنة عنده فان اشتط وان جاوز بالبدنة فلكم كذا البغوي عن الصعب بن جثامة قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا حمى الا لله ولرسوله قال الزهري وقد كان لعمر بن الخطاب حمى بلغني انه كان يحميه
لابل الصدقة مالك والشافعي عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب استعمل مولى يقال له هني مالك عن زيد بن اسلم
عن ابيه ان عمر بن الخطاب استعمل مولى له يدعى هنيا على الحمى فقال يا هني اضمم جناحك عن الناس واتق دعوة
المظلوم فان دعوة المظلوم مجابة وادخل رب الصريمة والغنيمة واياي ونعم ابن عفان وابن عوف فانهما
ان تهلك ماشيتهما يرجعا الى المدينة الى زرع ونخل وان رب الصريمة والغنيمة ان تهلك ماشيته يأتني
ببنيه فيقال يا امير المؤمنين افتاركهم انا لا ابا لك فالماء والكلأ ايسر علي من الذهب والورق وايم الله
... ان قد ظلمتهم انها لبلادهم ومياههم قاتلوا عليها في الجاهلية واسلموا عليها في الاسلام

الذي نفسي بيده لولا ان [illegible] الذي [illegible] في سبيل الله ما حميت عليهم منها شبرا [illegible] البغوي [illegible] عن عمر

في الزكاة [illegible] التطبيق [illegible] الجمهور ان المصلي يفترش [illegible] ولزوم بيت المال [illegible]

المسلمين [illegible] وهو معنى قوله صلى الله عليه وسلم لا حمى الا لله ولرسوله البغوي روي عنه انه اقطع [illegible] واشترط [illegible]

[illegible] ابو بكر عن الحكم قال عمر من ملك ذا رحم محرم [illegible] ابو بكر عن الزهري قضى ابو بكر وعمر ان الحر [illegible]

لا يعتق البتة ابو بكر عن عكرمة بن خالد المخزومي ان رجلا [illegible] على غلام من اصبهان مثل صاحبه فاعتقها

عمر بن الخطاب فقال اما العلم يحبك بغلام من اصبهان مثل صاحبه فرقه الى الرق ابو بكر عن الشعبي ان رجلا [illegible]

[illegible] بارض فارس ان لا تبيعوا السيوف فيها حلقة فضة [illegible] ابو بكر عن [illegible] الخزاعي [illegible]

شهدت عمر بن الخطاب [illegible] ابلا من ابل الصدقة [illegible] ابو بكر عن مجاهد بن ابي عياض قال عمر اذا مررت

ببستان فكل ولا تتخذ خبنة ابو بكر عن عبيد الله قال عمر من احتكر طعاما ثم تصدق برأس ماله والربح لم يكفر

الشافعي ان انس بن مالك كاتب غلاما له على نجوم الى اجل فاراد المكاتب تعجيلها ليعتق فامتنع انس

من قبولها وقال لا اخذها الا عند محلها فاتى المكاتب عمر بن الخطاب فذكر ذلك له فقال عمر ان انسا يريد

الميراث فامره فاخذها منه واعتقه ذكره البيهقي في باب من اتاه بنجمه قبل محله فلا يجبر على اخذه

البيهقي عن ابي العوام البصري كتب عمر الى ابي موسى الاشعري والصلح جائز بين المسلمين الا صلحا احل حراما

او حرم حلالا الشافعي ان عمر بن الخطاب اعطى مال يتيم مضاربة البيهقي عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب

قال ايما رجل اكرى كراء فجاوز صاحبه ذا الحليفة فقد وجب كراؤه ولا ضمان عليه قال البيهقي يريد به

المكتري يكون عليه الكراء والضمان عليه [illegible] المكتري اذا لم يتعد مالك والشافعي عن ابن عمر ان عمر بن

الخطاب قال من اعطى رجلا [illegible] مالك والشافعي ان الضحاك بن خليفة ساق خليجا له من العريض

فاراد ان يمر به في ارض محمد بن مسلمة فابى محمد فكلم فيه الضحاك عمر بن الخطاب فدعا عمر ابن مسلمة فامره ان يخلي

سبيله فقال محمد بن مسلمة لا فقال لم تمنع اخاك ما ينفعه وهو لك نافع تشرب منه اولا وآخرا ولا يضرك فقال محمد

لا فقال عمر والله ليمرن به ولو على بطنك [illegible] عن ابن عمر ان عمر قال يا رسول الله اني اصبت ارضا بخيبر لم اصب

مالا قط احب الي او اعظم عندي منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئت حبست اصلها

بغيره ... عن امرأة لا يبلغ اصلها ولا يوجب الوجوب ... فيقيد بها في ال... زاد في العرقي ...

... ابن السبيل فلا صيب ... الحاج ... عليه ... ان ... هذا المعروف ... [illegible]

وفي رواية عيسى ... مالك الشافعي عن عمرو ... اسلم ان عمر بن الخطاب قال من وجد لقطة ...

... فهو ... [illegible] ... هذا اما المراد الثواب فهو على ... يرجع عنه الامام

يرجع فيها مالك والشافعي عن معاوية بن عبد الله بن بدر الجهني ان اباه اخبره انه نزل منزل قوم بطريق

الشام فوجد صرة فيها ثمانون دينارا فذكرها لعمر بن الخطاب فقال عمر عرفها على ابواب المساجد واذكرها

لكل من ... من الشام سنة فاذا مضت السنة فشانك بها زاد في الرواية فان عرفت ... الا ...

... ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر بذلك مالك ان ابن شهاب قال كانت ضوال الابل في زمان عمر بن

الخطاب ابلا مؤبلة تناتج لا يمسها احد حتى اذا كان زمان عثمان امر بمعرفتها وتعريفها فاذا جاء صاحبها

اعطي ثمنها مالك والشافعي عن ابن شهاب عن سنين ابي جميلة رجل من بني سليم انه وجد منبوذا في زمان عمر بن

الخطاب فجاء به عمر بن الخطاب فقال ما حملك على اخذ هذه النسمة فقال وجدتها ضائعة فاخذتها فقال له عريفه

يا امير المؤمنين انه رجل صالح قال كذلك قال نعم قال عمر اذهب فهو حر ولك ولاؤه وعلينا نفقته يعني

ولاه اي التربية والقيام بحفظه كتاب النكاح ابو بكر عن طاوس قال عمر لرجل ما يمنعك من النكاح الا عجز

او فجور ابو بكر عن ابراهيم بن محمد بن المنتشر قال عمر ابتغوا الغنى في الباءة الشافعي انه ... عمر بن

الخطاب قال ما رايت مثل من ترك النكاح بعد هذه الاية ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله ابو بكر عن سالم

عن ابيه قال لا تكرهوا فتياتكم على الدميم من الرجال فانهن يحببن من ذلك ما تحبون ابو بكر عن عاصم قال عمر بن

الخطاب ما بقي من اخلاق الجاهلية شيء الا اني لست ابالي اي الناس نكحت وايهم انكحت ابو بكر عن ابراهيم بن محمد

بن طلحة قال عمر لامنعن فروج ذوات الاحساب من النساء الا من الاكفاء قلت وجه التطبيق ان الكفاءة حق الزوجة

والولي ... يرضيها العاقد فان اسقاطها حقها الرعاية ... ذلك ... ابو بكر عن عبد

الرحمن بن عبد الله عمر رد نكاح امراة نكحت بغير اذن وليها ابو بكر عن ... قال لا نكاح الا بولي

ابو بكر عن عمرو بن ابي سفيان قال عمر لا تنكح المراة الا باذن وليها وان نكحت عشرة او باذن سلطان

ابو بكر عن طاوس ان عمر اتي بامرأة قد حملت فقالت تزوجني فلان فقال ائتني بزوجها فشهادة من ... اني ...

... فيما بعد ... درء الحد ... ابو بكر عن عكرمة بن خالد قال جمعت الطريق ركباً فجعلت امرأة

منهم ثيب امرها الى رجل من القوم غير ولي فانكحها رجلا فجلد عمر الناكح والمنكح وفرق بينهما ابو بكر عن بكر بن

... امرأة ... بغير ولي ... فكتب الى عمر فكتب ان يجلدا ... وكتب الى الاجناد ... ايما امرأة تزوجت بغير

اذن وليها ... ابو بكر عن ابراهيم قال عمر لسنا من ... في نفسها ... ان ... مالك والشافعي

عن ابن المسيب قال عمر بن الخطاب لا تنكح المرأة الا باذن وليها او ذي الرأي من اهلها او السلطان مالك والشافعي

عن ابي الزبير ان عمر اتي بنكاح لم يشهد عليه الا رجل وامرأة فقال هذا نكاح السر ولا اجيزه ولو كنت تقدمت فيه لرجمت

الشافعي عن الحسن وسعيد بن المسيب ان عمر قال ... رجل ... الشافعي والذي يروي حجاج بن

ارطاة عن عطاء عن عمر انه اجاز شيئا ... من الرجل في النكاح منقطع ... حجاج ... الشافعي و...

... حنبل في خطبة عمر بالجابية قوله ولا يخلون الرجل بامرأة فان الشيطان ثالثهما ابو بكر عن حميد بن ...

عمر الا لا يدخل على امرأة الا ذو محرم ... قال ... الموت البيهقي ... عن عمر بن الخطاب

كتب الى ابي عبيدة بن الجراح اما بعد فانه بلغني ان نساء من نساء المسلمين يدخلن الحمامات مع نساء اهل الكتاب

فامنع ذلك ... وفي رواية فانه لا يحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر ان ينظر الى عورتها الا اهل

ملتها ابو بكر عن سعيد بن المسيب قال عمر ايما عبد نكح حرة فقد اعتق نصفه وايما حر نكح امة فقد ارق نصفه ابو بكر

عن عمر انه نهى ان يتزوج الحربي الامة ابو بكر عن شقيق تزوج حذيفة يهودية فكتب اليه عمر ان خل سبيلها

فكتب اليه اتزعم انها حرام فاخلي سبيلها فكتب اليه اني لا ازعم انها حرام ولكني اخاف ان تعاطوا

المومسات منهن ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن حذيفة بن اليمان انه تزوج يهودية بالمدائن فكتب اليه

عمر بن الخطاب ان خل سبيلها فكتب اليه احرام هي يا امير المؤمنين فكتب اليه اعزم عليك ان لا تضع كتابي

حتى تخلي سبيلها فاني اخاف ان يقتدي بك المسلمون فيختاروا نساء اهل الذمة لجمالهن وكفى بذلك فتنة

لنساء المسلمين ابو بكر ... [illegible] ... عن عبد الله بن عتبة ... سئل عمر عن جمع الام وابنتها من ملك اليمين فقال ما احب

ان يجيزهما جميعا ابو بكر عن ابي بكرة جاء رجل الى عمر فقال ان لي وليدة وابنتها وانها قد اعجبتني

اما ظاهر قال آية احلت وآية حرمت اما انا فلا احب ان اصنع ذلك قلت قال ... في ذلك

قوله تعالى والمحصنات من النساء الا ما ملكت ايمانكم ... الآية الاولى ... ما حرم عليه و

او ما ملكت ايمانكم في الامر بحسب الاباحة ومثل ذلك ... الا وهو يدري ان قوله تعالى وان تجمعوا بين الاختين

في سياق المنكوحات انما اريد به الجمع بالنكاح لانه مسلم ان الجمع في البيت والجمع في الملك منه ...

ليس بمحرم فلا بد للجمع المنهي عنه من محل وما هو الا النكاح في سياق الآية وقوله تعالى الذين هم لفروجهم حافظون

الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم في بيان ما احل الله فكان عمر بن الخطاب ... وان تجمعوا

حرمت ... الا ... على المكاتب وقوله والذين هم لفروجهم حافظون ... جهة العموم وانما

ابو بكر عن عبد الرحمن بن غنم عن عمر قال لها شرطها قال رجل اذا يطلقننا فقال عمر ان مقاطع الحقوق عند

الشروط البيهقي روينا عن عمر بن الخطاب في رجل تزوج امرأة وشرط لها ان لا يخرجها قال ...

وقال المرأة مع زوجها ابو بكر عن زيد بن وهب ... عمر ان اعرابي انكح المهاجرة حتى يخرجها من دار

الهجرة قلت وذهب الاوزاعي واحمد واسحق الى انه يفي لها فان اراد ان يخرجها امر بالطلاق وابو حنيفة

الى الثاني والاول اولى من حديث عمر الشافعي عن عبد الله بن عتبة عن عمر بن الخطاب قال ينكح العبد امرأتين

ويطلق تطليقتين وتعتد الامة حيضتين وان لم تكن تحيض فشهرين او شهرا ونصفا ابو بكر عن الحكم اجمع

اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم على ان المملوك لا يجمع من النساء فوق اثنتين مالك والشافعي عن سعيد

بن المسيب وعن سليمان بن يسار ان طليحة الاسدية كانت تحت رشيد الثقفي فطلقها فنكحت في عدتها فضربها

عمر بن الخطاب وضرب زوجها بالمخفقة ضربات وفرق بينهما ثم قال عمر بن الخطاب ايما امرأة نكحت في عدتها فان

كان زوجها الذي تزوجها لم يدخل بها فرق بينهما ثم اعتدت بقية عدتها من زوجها الاول ثم كان الآخر

خاطبا من الخطاب وان كان دخل بها فرق بينهما ثم اعتدت بقية عدتها من زوجها الاول ثم اعتدت من

الآخر ثم لا يجتمعان ابدا قال سعيد ولها مهرها بما استحل منها قال البيهقي قال الشافعي في القديم لا

يجتمعان ابدا ثم رجع وذكر الثوري في جامعه ... مالك عن ابي الزبير المكي ان رجلا خطب الى رجل

اخته فذكر انها قد كانت احدثت فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فضربه او كاد يضربه ثم قال ما لك وللخبر ابو بكر

[illegible] فذكرت ذلك له أن رجلا زوج ابنته فقالت أخشى أن أفضحك إني قد بغيت فأتى عمر فقال أليس قد تابت

قال نعم قال فزوجها [illegible] بجواز نكاح الزانية وفيها [illegible] حدثنا

علموا بالبينة ولا أربابها الزوج سمى مهرا فهذه جماعة [illegible] الأصل [illegible] صحة البراءة [illegible]

عن عمر بن الخطاب [illegible] نكاح الزانية [illegible]

[illegible] أبو بكر عن الحسن أن رجلا تزوج امرأة فأسر ذلك [illegible]

[illegible] فأقامه إلى عمر بن الخطاب فقال يا أمير المؤمنين إنا

كنا [illegible] تزوجها فقال إنما تزوجت امرأة على شيء [illegible] فأخفيته

ذلك فقال فمن يشهدكم قال أشهدت [illegible] فقال [illegible] الحد [illegible] وقال أعلنوا هذا النكاح وحصنوا

هذه الفروج. أبو بكر عن محمد بن سيرين قال نبئت أن عمر كان إذا سمع صوتا أنكره وسأل عنه فإن قيل عرس أو ولد

ختان أقره. البغوي حدثنا أن عمر وعثمان دعيا إلى طعام فأجابا فلما خرجا قال عمر لعثمان لقد شهدت

طعاما لوددت أني لم أشهده قال وما ذاك قال إني خشيت أن يكون جعل مباهاة. أبو بكر والبغوي عن أبي

العجفاء السلمي عن عمر قال ألا لا تغالوا في مهور النساء فإنها لو كانت مكرمة في الدنيا أو تقوى عند الله لكان

أحقكم بها محمد صلى الله عليه وسلم ما أنكح شيئا من بناته ولا تزوج شيئا من نسائه إلا على اثنتي عشرة أوقية. أبو بكر

عن ابن سيرين أن عمر رخص أن تصدق المرأة ألفين. الشافعي عن محمد بن سيرين أن الأشعث بن قيس صحب رجلا

فرأى امرأته فأعجبته فتوفي في الطريق فخطبها الأشعث بن قيس فأبت أن تتزوجه إلا على حكمها فتزوجها

على حكمها ثم طلقها قبل أن تحكم فقال احكمي فقالت أحكم فلانا وفلانا رقيقا كانوا لأبيه من تلاده

فقال احكمي غير هؤلاء فأبت فأتى عمر فقال يا أمير المؤمنين عجزت ثلاث مرات قال ما هي قال عشقت امرأة

قال هذا ما لا تملك قال ثم تزوجتها على حكمها ثم طلقتها قبل أن تحكم فقال عمر امرأة من المسلمين. قال الشافعي

يعني لها مهر امرأة من المسلمين. أبو بكر عن النخعي عن عمر نحو ذلك إلا أنه قال أرضها أرضها [illegible]

نحو ذلك [illegible] عن سعيد بن المسيب أن عمر بن الخطاب قضى في المرأة يتزوجها الرجل

أنها إذا أرخيت الستور فقد وجب الصداق [illegible] في القديم [illegible] ويقول عمر أعلم بكتاب الله

وقد يكون [illegible] ارادوا [illegible] بالتي طلقت قبل ان تمس التي لم يدخل بها [illegible] ثم [illegible]

[illegible] فكيف يمكن الجمع بين قوله [illegible] بين ظاهر الكتاب [illegible]

لم يمسها فاقول [illegible] الثلث [illegible]

[illegible] الطلاق ان ابا الصهباء قال لابن عباس انما كانت الثلاث على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم واحدة

وابي بكر وثلاثا من امارة عمر فقال ابن عباس نعم [illegible]

وابي بكر وسنتين من خلافة عمر طلاق الثلث واحدة فقال عمر بن الخطاب ان الناس قد

[illegible] فلو امضيناه عليهم قلت [illegible] بعد وفاة النبي صلى الله عليه

وانقطاع الوحي [illegible] قول الرجل انت طالق انت طالق انت طالق ان قصد

الايقاع يحمل لفظه على الثلاث وان قصد التوكيد فواحدة وكانوا في الزمنة الاول يصدقون في ارادة

واحدة فلما رأى عمر في زمانه امورا انكرها الزمهم الثلاث [illegible] قول الرجل لغير المدخول بها

انت طالق ثلاثا لفظا واحدا ذهب اصحاب [illegible] ابن عباس انها واحدة [illegible] وعليه الجمهور اهل العلم انها

ثلاث [illegible] معناه انت [illegible] كان [illegible] واحدة فلما تتابع الناس الزمهم الثلاث [illegible]

المعناه ان قوله [illegible] الطلاق مرتان يحتمل [illegible] انت طالق ثم يقول انت طالق ثم يقول

انت طالق ثم يقول انت طالق فاختصر كلامه وقال انت طالق ثلاثا فهو [illegible] واحدة في [illegible]

دفعات في اللفظ فكان الناس في زمان النبي صلى الله عليه وسلم لم يكشف لهم الامر [illegible] النبي صلى الله عليه

وسلم عن ذلك فكانوا كثيرا ما يذهبون الى الاحتمال الاول وكذلك في زمان الصديق فلما كان عمر ورفعت المسئلة

[illegible] بالمعنى وصرح [illegible] الخلافة [illegible] نظائر كثيرة [illegible] حديث بيع

امهات الاولاد في زمان النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر ثم نهى عمر عنه [illegible] طلق امرأته

البتة ثم اتى عمر بن الخطاب فذكر ذلك فقال له عمر ما حملك على ذلك قال قلته [illegible]

به [illegible] عمر [illegible] ذلك [illegible] امسك عليك امرأتك فان الواحدة لا تبين

[illegible] عن عليا [illegible] ان رجلا [illegible] امرأته فقال عمر ان زوجت بذلك قال

[illegible] والنساء كثيرا [illegible] قلت قال [illegible] فردوا عليه قال الا [illegible] قلت [illegible]

[illegible] عمر الا انه طلق [illegible] كما [illegible] محدث [illegible] لم يرد به زيادة على القول

[illegible] مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب [illegible] زوجها ثم [illegible]

[illegible] سنين ثم تعتد اربعة اشهر وعشرا ثم تحل قال مالك وادركت بعض الناس ينكرون الذي قال

[illegible] في صداقها في امرأته [illegible] مالك وبلغني ان عمر

[illegible] طلقها زوجها وهو غائب عنها ثم يراجعها [illegible] رجعته [illegible]

[illegible] فتزوجت [illegible] دخل بها زوجها الآخر [illegible] زوجها الاول الذي كان طلقها اليها

[illegible] سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان قالا في امرأة المفقود تربص اربع سنين ثم تعتد اربعة

اشهر وعشرا [illegible] عن سعيد بن المسيب ان عمر وعثمان قالا ان جاء زوجها خير بين امرأته وبين الصداق الاول

[illegible] ابو بكر [illegible] سئل عمر عن رجل غاب عن امرأته فبلغها انه مات فتزوجت ثم جاء الزوج الاول فقال عمر يخير

الزوج الاول بين الصداق وامرأته فان اختار الصداق تركها مع الزوج الآخر وان شاء اختار امرأته قال

[illegible] الصداق بما استحل الآخر من فرجها ويفرق بينه وبينها ثم تعتد ثلاث حيض ثم ترد الى الاول قلت لم يأخذ

به الشافعي في الجديد وكان يضعف هذا بعض اهل الحديث [illegible] يعرض بمالك [illegible] وجه [illegible] المفقود

وجهان [illegible] في عمومات الشرع احدهما انه فوت الامساك بالمعروف فوجب عليه التسريح بالاحسان

[illegible] في التسريح [illegible] كابي القاضي في بيع مال الطفل والثاني انه ميت في ظاهر الحال فيحكم

يحكم بالظاهر وعلى الاول قول مالك اصوب لانه محكوم عليه بالتفريق بينه وبين زوجته فكان كالمطلق لها

فلا [illegible] اليه الا ان عدتها كعدة المتوفى عنها زوجها لان الزوج غائب بمنزلة الميت والنظير كامرأة

المجنون وامرأة العنين وعلى الثاني حكمه بمنزلة من بلغها نعي زوجها فاعتدت ثم تزوجت ثم حضر الزوج فكانت

[illegible] عن عمر قد ذهب الحكم الى الامرين بمنزلة القولين [illegible]

وذهب الشافعي الى الاول [illegible] الامر [illegible] رضي الله عنه عن عمر والله اعلم

بجنونه

بحيضة الا ان مالك عن نافع عن ابن عمر [illegible] ايما رجل امرأة [illegible] تزوجها زمن عمر بن الخطاب [illegible]

[illegible] ان تكون [illegible] المطلقة قلت [illegible] في مسألة امرأة [illegible] قبل

[illegible] وقول عمر [illegible] الطلاق [illegible] مالك [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] امرأة طلقت [illegible] حيضة [illegible]

[illegible] اشهر [illegible] مالك [illegible]

[illegible]

عمر بن الخطاب [illegible] امرأة طلقها زوجها [illegible]

عنها [illegible] الاجل فانها تكون عنده على ما بقي من طلاقها [illegible]

قال [illegible] وهو يستمتع بها فاذا مات فهي حرة [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] سيدها [illegible] اصابها فاعتقها قلت [illegible] حديث النبي

صلى الله عليه وسلم [illegible] العبد [illegible] في بعض الحقوق [illegible]

بعضها [illegible] ذلك [illegible] السيد [illegible] حكم الله [illegible]

ما لا يجب فيه الحد ثم [illegible] العتق لان [illegible] عنه الملك [illegible] ذلك كما قولنا في وضع العدة

[illegible] ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن عمر بن الخطاب في الرجل يخطب الى امرأة [illegible] ثم يتقدم الاول قبل

[illegible] الاجل فان جاء [illegible] الصداق محمد بن الحسن بلغنا عن عمر وعلي وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابي

وقاص وحذيفة انهم لم يجعلوا [illegible] طلاقها ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان عمر بن الخطاب اتته امرأة فقالت طلقني

زوجي فحضت حيضتين ودخلت في الثالثة حتى اذا انقطع دمي [illegible] فقلت مغتسلي ووضعت ثوبي اتاني فقال

قد راجعتك قبل ان اغتسل فقال عمر لعبد الله بن مسعود قل فيها فقال يا امير المؤمنين اراه املك برجعتها

لانها حائض بعد ما لم تحل لها الصلاة قال عمر وانا ارى ذلك فردها على زوجها وقال كيف [illegible] ابو حنيفة

عن حماد عن ابراهيم ان ابا كنف طلق امرأته تطليقة ثم غاب فاشهد على رجعتها ولم يبلغها ذلك حتى تزوجت

[illegible] وقد هيئت لتزف الى زوجها فاتى عمر بن الخطاب [illegible] الى [illegible] ان ادركتها قبل ان يدخل بها فهو احق

بها وان وجدتها قد دخل بها [illegible] قال فوجدها [illegible] فوقع عليها وغدا الى عمر فاخبره [illegible]

[illegible] عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب كان يقول اذا طلق الرجل امراته ثم اشهد على رجعتها [illegible]

[illegible] ثم يعلمها ذلك حتى انقضت عدتها [illegible] تزوجت فانه يفرق بينها وبين زوجها الآخر [illegible] ولها

[illegible] مهرها [illegible] امراته الاولى [illegible] بينهما حتى تنقضي عدتها من الآخر [illegible] حنيفة عن اسمعيل بن [illegible] المكي

عن الحسن عن عمر بن الخطاب ان امراة [illegible] زوجها [illegible] يبعث اليها [illegible] على [illegible] فلا النقضي [illegible]

[illegible] فاختارت نفسها ففرق بينهما عمر وجعلها تطليقة [illegible] عبد الرزاق [illegible] عمر اذا انقضت [illegible] فلها

[illegible] عمر [illegible] العزل [illegible] ان [illegible] ابو بكر [illegible]

النقضي اجله وابن مسعود بالعراق حتى انقضى اجله [illegible] كانوا [illegible]

[illegible] كان [illegible] فكان يقول [illegible] فقال [illegible] عبادة بن الصامت ابو بكر عن عبيد الله

بن عبد الله بن عمر ان عبد الرحمن بن عوف [illegible] جارية [illegible] كان يقع عليها قبل ان يستبرئها [illegible] الذي

استبرأ [illegible] فقال عمر كنت تقع عليها قال نعم قال فبعتها قبل ان تستبرئها قال نعم قال ما كنت لذلك [illegible]

[illegible] فنظر [illegible] ابو بكر عن ابراهيم عن عمر قال المتلاعنان يفرق بينهما ولا يجتمعان ابدا ابو بكر عن

الحسن [illegible] ابو موسى [illegible] فكتب اليه عمر لا يبع احد منكم امراة حتى تضع [illegible] المسلمين [illegible] اولادهم

[illegible] ابو بكر عن قبيصة بن ذويب قال عمر [illegible] الا المراة [illegible]

[illegible] السراري ابو بكر عن الشعبي عن عمر ان اقر بولده مرة واحدة فليس له ان ينفيه ابو بكر عن سليمان

بن يسار ان عمر بن الخطاب رفع اليه خصي تزوج امراة ولم يعلمها ففرق بينهما ابو بكر عن هشام بن عروة

ان امراة [illegible] ان يزوجها فكره ذلك [illegible] الى عمر فقال له عمر زوجها فوالذي نفس عمر بيده

لو ان حنتمة بنت هشام [illegible] ام نفسها [illegible] ازوجها لزوجتها فزوجها الرجل امه ابو بكر عن جارية بن

مضرب قال عمر استعينوا على النساء بالعرى ان احداهن اذا كثرت ثيابها وحسنت زينتها اعجبها الخروج

ابو بكر عن الحسن كان عمر اذا اتي برجل قد طلق امراته ثلاثا في مجلس اوجعه ضربا وفرق بينهما ابو بكر عن

زيد بن وهب ان [illegible] كان بالمدينة [illegible] الى عمر فقال كنت [illegible] فعلاه عمر

بالدرة وفرق بينهما ابو بكر عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده كتب الى عمر في رجل مجنون يخاف

ان يقتل

... من امرأته فكتب إلي أن أجلها سنة ثم تعتد ... [illegible]

شعبة ... أبو بكر عن ... إلى ابن مسعود في رجل قال لامرأته ... فكتب ابن مسعود إلى عمر [illegible]

فيه أفتى بالتحريم ... فأرسل إلى علي ... [illegible]

أبو بكر أبو بكر عن الأوزاعي أن عمر بن الخطاب لم يره شيئا يعني طلاق المكره أبو بكر عن عمرو بن شعيب عن أبيه

عن جده أن رجلا تزوج امرأة على خالتها فضربه عمر وفرق بينهما أبو بكر ... [illegible] بجارية حمل

فرفع إلى عمر بن الخطاب فاعترفا فجلدها ... [illegible]

العراق ... [illegible] قالوا من أهل العراق قال فما ذا ... [illegible]

امرأة وهي حائض فقال ... [illegible] سألت رسول الله صلى الله

فقال ما للرجل من امرأته وهي حائض قال ما فوق الإزار أبو بكر عن الحسن قال عمر لا رضاع بعد الفصال

أبو بكر عن ابن عمر قال عمر لو تقدمت فيها لرجمت يعني المتعة أبو بكر عن سعيد بن المسيب قال رحم الله عمر لولا أنه

نهى عن المتعة صار الزنا جهارا أبو بكر عن قبيصة بن جابر عن عمر قال لا أوتى بمحلل ولا محلل له إلا رجمتهما

أبو بكر عن سعيد بن المسيب أن عمر استشار علي بن أبي طالب وزيد بن ثابت فقال زيد قد حلت وقال علي أربعة

أشهر وعشرا قال زيد أرأيت إن كانت آيسا قال علي فآخر الأجلين قال عمر لو وضعت ذا بطنها وزوجها

على نعشه لم يدخل حفرته لكانت قد حلت أبو بكر عن سالم سمعت رجلا من الأنصار يحدث ابن عمر يقول سمعت

أباك يقول لو وضعت المتوفى عنها زوجها ذا بطنها وهو على السرير فقد حلت أبو بكر عن معاوية بن قرة

عن أبيه قال عمر ما استفاد رجل أو قال عبد بعد إيمان بالله خيرا من امرأة حسنة الخلق ودود ولود وما

استفاد رجل بعد الكفر بالله شرا من امرأة سيئة الخلق حديدة اللسان ثم قال إن منهن غنما لا يحذى منه

وإن منهن غلا لا يفدى منه أبو بكر أن رجلا من بني تيم الله كان جمع بين أختين في الجاهلية فلم يفرق

بين واحدة منهما حتى كان في خلافة عمر وأنه رفع شأنه إلى عمر فأرسل إليه عمر فقال اختر إحداهما والله لئن

قربت الأخرى لأضربن رأسك أبو بكر عن مسروق جاء رجل إلى عمر ... [illegible] امرأته ... [illegible]

فطلقت نفسها ثلاثا فقال عمر لعبد الله ما تقول فقال عبد الله أراها واحدة وهو أحق بها فقال عمر وأنا

... ذلك ابو بكر عن ... عبد الله ان رجلا جعل امر امرأته بيدها فطلقت نفسها ثلاثا ...

... قال نعم ما رأيت ابو بكر ... زاذان كنا جلوسا عند علي فسئل عن الخيار فقال سألني عنها امير

المؤمنين عمر فقلت ان اختارت نفسها فواحدة بائنة وان اختارت زوجها فواحدة وهو احق بها

فقال ليس كما قلت ان اختارت زوجها فلا شيء وان اختارت نفسها فواحدة وهو احق بها فلم اجد بدا

من متابعة امير المؤمنين فلما وليت واتيت في الفروج رجعت الى ما كنت اعرف فقيل له رأيكما في الجماعة

احب الينا من رأيك في الفرقة ... [illegible] ... زيد بن ثابت فقال ان اختارت نفسها

فثلاث وان اختارت زوجها فواحدة بائنة ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان عروة بن المغيرة ابتلي

امير الكوفة فارسل الى شريح ... [illegible] ... انت طالق البتة فقال قال فيها عمر

... [illegible] ... قال علي هي ... ثلاث قال قل فيها انت قال قد قال فيها

قال عمر ... الا قلت فيها قال شريح ... انت طالق طلاقا ... البتة بدعة

... [illegible] ... ان نوى ثلاثا فثلاث وان نوى واحدة فواحدة بائنة وهو خاطب ابو بكر عن عمر

... عبد الله ... ما امرك بيدك واختاري سواء ابو بكر عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان عمر بن الخطاب

... عثمان بن عفان قالا ايما رجل ملك امرأته امرها وخيرها فافترقا من ذلك المجلس فلم تحدث فيه شيئا

فامرها الى زوجها ابو بكر عن المطلب بن حنطب عن عمر انه جعل البتة تطليقة وزوجها املك بها ابو بكر

عن حميد بن هلال وغيره عن عمر نحوا من ذلك ابو بكر عن ابراهيم عن عمر وعبد الله قالا في الخلية تطليقة وهو

املك برجعتها ابو بكر عن ابراهيم عن عمر وعبد الله في البرية قالا تطليقة وهو املك بها ابو بكر عن ابراهيم

عن عمر وعبد الله في البائن تطليقة وهو املك برجعتها ابو بكر عن ... عن عمر في رجل طلق امرأته تطليقتين

ثم قال انت علي حرام فقال عمر ... ابو بكر ... ان ابا بكر وعمر وابن مسعود قالوا من

قال لامرأته هي علي حرام فليست عليه بحرام وعليه كفارة يمين ابو بكر عن الحسن قالت امرأة لزوجها ...

... [illegible] ... فقال ... نعم فاتى عمر بن الخطاب فذكر ذلك فقال عمر ... ان ...

... ابو بكر عن سالم والقاسم وعبيد الله بن عبد الله بن عمر قالوا قال عمر انما الطلاق

بعد سنة حل له الفرج يعني ان العبد اذا اذن له مولاه في النكاح طلاق العبد [illegible]

[illegible] عن يزيد بن [illegible] عن [illegible] عبادة بن النعمان كانت تحته امرأة من بني تميم [illegible]

فقال انا [illegible] فرق [illegible] ابو بكر عن [illegible] في الرجل له امرأة [illegible]

[illegible] المرأة [illegible] ابو بكر عن عمرو بن شعيب كان عمر وابو الدرداء ومعاذ يقولون [illegible]

[illegible] في الرجل يطلق امرأته تطليقة او تطليقتين فتتزوج ثم ترجع اليه على كم تكون عنده ابو بكر عن [illegible]

عن عمر على ما بقي من الطلاق ابو بكر [illegible] العتق [illegible]

[illegible] كان [illegible] ابو بكر [illegible] ابن عمر [illegible]

اختلعوا ابو بكر عن عبد الله بن شهاب الخولاني شهدت عمر بن الخطاب اتي في خلع كان بين رجل و[illegible]

[illegible] ابو بكر عن عبد الله بن رباح ان عمر قال اخلعوا [illegible] ابو بكر عن

ابراهيم قال عمر بن الخطاب [illegible] المرأة المطلقة ثلاثا لها السكنى والنفقة ابو بكر

عن الشعبي [illegible] يطلق امرأته فجاء آخر فتزوجها في العدة قال عمر تفرق بينهما [illegible]

منهما عدة جديدة ويجعل الصداق في بيت المال ولا يتزوجها الثاني ابدا [illegible]

ابو بكر عن ابراهيم بن ميسرة عن عمر لا يقربها حتى ينظر ابها حمل ام لا يعني الامة اذا زوجها مولاها [illegible]

الزوج ابو بكر عن سعيد والحسن قالا اجل عمر بن الخطاب العنين سنة فان استطاعها والا فرق بينهما وعليها

العدة ابو بكر عن سعيد بن المسيب [illegible] عمر نسوة المتوفى عنهن ازواجهن من البيداء [illegible] ابو بكر عن الحكم

كان ابن عمر وعبد الله يقولان لا تنتقل يعني المتوفى عنها زوجها [illegible] عن مالك انه بلغه [illegible] عمر بن

الخطاب [illegible] ان [illegible] قال لامرأته حبلك على غاربك فكتب عمر الى عامله ان مره ان يوافيني

الموسم فبينا عمر بن الخطاب يطوف بالبيت لقيه الرجل فسلم عليه فقال من انت فقال انا الذي امرت

ان يجلب عليك قال انشدك برب هذه البنية ما اردت بقولك حبلك على غاربك الطلاق فقال الرجل لو استحلفتني

في غير هذا المكان ما صدقتك اردت الفراق فقال [illegible] هو ما اردت البيهقي [illegible] عن ابراهيم ان عمر بن

الخطاب كان يقول في الخلية والبرية والبتة والبائنة [illegible] واحدة [illegible] البيهقي عن الثوري

... براهيم النخعي وابن سيرين كانا يقولان اذا اخبرت فاختارت نفسها فهي واحدة وهو احق بها وان
اختارت زوجها فلا شيء الشافعي تعليقا والبيهقي مسندا رقي عن عمر بن الخطاب ان رجلا تدلى بحبل يشتار عسلا
فجلست امرأته فوقفت على الحبل فحلفت لتقطعنه او لتطلقني فذكرها الله والاسلام وابت الا ذلك فطلقها
ثلاثا فلما ظهر اتى عمر بن الخطاب فذكر له ما كان منها اليه ومنه اليها فقال ارجع الى امرأتك فليس هذا بطلاق البيهقي روي
عن علي ليس الرجل بامين على غيره اذا اوجع او ربط او ضرب الشافعي عن ابن سيرين ان عقيل بن ابي طالب
... تزوج فاطمة بنت عتبة ... فاقامت في عدتها الشافعي عن عبد الله بن ابي يزيد عن ابيه قال ارسل
عمر ... شيخ من زهرة ... عن اولاد الجاهلية فقال اما النطفة فمن فلان واما الولد فهو على فراش فلان فقال
صدقت ولكن قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم بالولد للفراش مالك والشافعي عن ابن عمر ان رجلا اتى عمر بن الخطاب
فقال كانت لي وليدة اطأها فعمدت امرأتي اليها فارضعتها فدخلت عليها فقالت دونك فقد والله
ارضعتها فقال عمر ارجعها واءت جاريتك فانما الرضاعة رضاعة الصغير مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب
وهب لابنه جارية فقال لا تمسها فاني قد كشفتها قال ابو حنيفة النظر الى الفرج يحرم وقال الشافعي لا
البيهقي يحتمل ان يكون الجماع هو المراد بالكشف فان اهل المروات يكنون عن الجماع بمثل هذا البيهقي من طريق
سفيان الثوري كتب عامل لعمر الى عمر ان ناسا ممن قبلنا يدعون السامرة يسبتون السبت ويقرؤن التوراة
ولا يؤمنون بيوم البعث فما يرى امير المؤمنين في ذبائحهم قال فكتب انهم طائفة من اهل الكتاب ذبائحهم ذبائح
اهل الكتاب الشافعي عن عمر انه قال ما نصارى العرب باهل الكتاب وما يحل لنا ذبائحهم وما انا بتاركهم حتى
يسلموا او اضرب اعناقهم مالك والشافعي عن عروة عن خولة بنت حكيم دخلت على عمر بن الخطاب فقالت
ان ربيعة بن امية استمتع بامرأة مولدة فحملت منه فخرج عمر يجر رداءه فزعا فقال هذه المتعة ولو كنت تقدمت
فيه لرجمت الشافعي عن ابن سيرين ان امرأة طلقها زوجها ثلاثا وكان مسكين اعرابي يقعد بباب المسجد فجاءته
امرأة فقالت هل لك في امرأة تنكحها فتبيت معها الليلة وتصبح فتفارقها فقال نعم وكان ذلك فقالت له
امرأته انك اذا اصبحت فانهم سيقولون لك فارقها فلا تفعل ذلك فاني مقيمة لك ما ترى واذهب
الى عمر فلما اصبح اتوه واتوها فقالت كلموه فانتم جئتم به فكلموه فابى فانطلق الى عمر فقال الزم امرأتك

فان

قال ولوكنت تقدمت فيه فارسل الى المرأة التي مثلت لذلك فتحل بها ثم كان يعيد وعلى عمر زبير وعلى له
فيقول الحمد لله الذي كتب كتابا فاذا الرقيتين حلت تعتد دينها وشرع الله اخفى عنه ابو عمر ... تبا حتى
عن جعفر بن محمد عن ابيه ان عليا وعمر قالا لا ينكح المحرم ولا ينكح فان نكح فنكاحه باطل مالك قال حدثني ابن
المسيب قال عمر بن الخطاب ايما رجل تزوج امرأة وبها جنون او جذام او برص فمسها فلها صداقها كاملا وذلك لزوجها
غرم على وليها البيهقي عن ابراهيم ... ان عمر بن الخطاب كتب الى بعض عماله ان اعط الناس على تعليم القرآن
فكتب اليه انك كتبت الي ان اعطي الناس على تعليم القرآن فيتعلمه من ليس فيه رغبة الا رغبة في الجعل فكتب اليه ان
اعطهم على المروءة والصحابة ابو حنيفة عن يزيد بن عبد الرحمن عن الاسود انه حج مع ... اخوته
رضعا ... فذكر ذلك لعمر بن الخطاب فامره ان يؤخره ويرقبه حتى يدرك الصبية فان شاؤوا اعتقوا رضاعا
مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان قضى احدهما في امرأة غرت رجلا بنفسها وذكرت انها
حرة فولدت له اولادا فقضى ان يفدي ولده بمثلهم مالك عن سليمان بن يسار عن عبد الله بن ابي امية ان امرأة هلك
عنها زوجها فاعتدت اربعة اشهر وعشرا ثم تزوجت حين حلت فمكثت عند زوجها اربعة اشهر ونصف
شهر ثم ولدت ولدا تاما فجاء ... الى عمر بن الخطاب فذكر ذلك له فدعا عمر نسوة من نساء الجاهلية قدماء
فسألهن عن ذلك فقالت امرأة منهن انا اخبرك عن هذه المرأة هلك عنها زوجها حين حملت فاهريقت عليه
الدماء فحش ولده في بطنها فلما اصابها زوجها الذي نكحها واصاب الولد الماء تحرك الولد في بطنها وكبر فصدقها
عمر بن الخطاب وفرق بينهما وقال عمر لم يبلغني عنكما الا خير والحق الولد بالاول مالك عن يحيى بن سعيد عن سليمان
بن يسار ان عمر بن الخطاب كان يليط اولاد الجاهلية بمن ادعاهم في الاسلام فاتى رجلان كلاهما يدعي
ولد امرأة فدعا عمر قائفا فنظر اليهما فقال القائف لقد اشتركا فيه فضربه عمر بن الخطاب بالدرة ثم
دعا المرأة فقال لها اخبريني خبرك ... ن هذا لاحد الرجلين يأتيني وهي في ابل لاهلها فلا يفارقها
حتى يظن وتظن انه قد استمر بها ... انصرف عنها فاهريقت عليه دماء ثم خلف عليها هذا تعني الآخر
فلا ادري من ايهما هو قال ... فقال عمر للغلام وال ايهما شئت مالك عن ابن شهاب عن ... ان عمر بن
الخطاب قال ما بال رجال ... ولائدهم ثم يعزلوهن لا تأتيني وليدة يعترف سيدها ان قد الم

بها الا الجمعت ... ولدها فاعزلوا بعد ذلك او اتركوا. احكام الخلافة. القضاء الدارقطني ان عمر بن

الخطاب كتب الى ابي موسى الاشعري اما بعد فان القضاء فريضة محكمة وسنة متبعة فافهم اذا ادلي اليك

بحجة ... الحق اذا وضح فانه لا ينفع تكلم بحق لا نفاذ له آس بين الناس في وجهك ومجلسك وعدلك حتى

لا ييأس الضعيف من عدلك ولا يطمع الشريف في حيفك البينة على من ادعى واليمين على من انكر والصلح جائز بين

المسلمين الا صلحا احل حراما او حرم حلالا لا يمنعك قضاء قضيته ... فراجعت فيه نفسك وهديت فيه لرشدك

ان تراجع الحق فان الحق قديم ومراجعة الحق خير من التمادي في الباطل الفهم الفهم فيما تلجلج في صدرك مما

ليس ... ثم اعرف الامثال والاشباه ثم قس الامور عند ذلك فاعمد الى احبها الى الله عز وجل

و... بالحق فيما ترى واجعل لمن ادعى بينة امدا ينتهي اليه فان احضر بينته اخذت له بحقه والا وجهت القضاء

عليه فان ذلك اجلى للعمى وابلغ في العذر والمسلمون عدول بعضهم على بعض الا مجلودا في حد او مجربا في

شهادة زور او ظنينا في ولاء او قرابة ان الله تولى منكم السرائر ودرأ عنكم بالبينات واياك

والقلق والضجر والتأذي بالناس والتنكر للخصوم في مواطن الحق التي يوجب الله بها الاجر ويحسن

بها الذخر فانه من تصلح نيته فيما بينه وبين الله تعالى ولو على نفسه يكفه الله ما بينه وبين الناس ومن

تزين للناس بما يعلم الله تعالى منه غير ذلك يشنه الله فما ظنك بثواب الله عز وجل في عاجل رزقه وخزائن

رحمته والسلام عليك. شرح ادلي يقال ادلى دلوه ارسلها ودارها اخرجها والظنين بالظاء

المتهم وبالضاد البخيل والاول المقصود والقلق ضيق الصدر ورجل قلق سيء الخلق واغلق الامر اذا

لم ينفتح وغلق الرهن فلم يجد مخلصا. البيهقي كتب عمر الى ابي موسى الاشعري ان لا تقضي

الا امير فانه اهيب للظالم والشاهد الزور ... البيهقي قال عمر بن مسعود اما بلغني انك تقضي ولست

بامير قال بلى قال فول حارها من تولى قارها. البيهقي ... الى ابي موسى الاشعري اياك والضجر والغضب

والقلق والتأذي بالناس عند الخصومة واذا جلس عندك الخصمان فرأيت احدهما يتعمد الظلم فاوجع

رأسه. البيهقي كتب عمر الى ابي موسى الاشعري لا يمنعك قضاء قضيته ثم راجعت فيه نفسك فهديت

لرشده ان تنقضه فان الحق قديم لا ينقضه شيء والرجوع الى الحق خير من التمادي في الباطل

قال

قال البغوي فاذا تبين له الحق بنص كتاب او سنة او اجماع فاما اذا قضى باجتهاد ثم تبين له اجتهاد [illegible]
غيره فلا ينقضه ويقضي بعده فيما يحضر اليه اجتهاده البغوي عن الزهري انه قال [illegible]
[illegible] كانوا او كتبوا فربما [illegible] احدكم الا [illegible] برأيه فان العالم [illegible] قدم السن [illegible]
ولكن الله يصنعه [illegible] البغوي قال عمر بن الخطاب ان اناسا كانوا يؤخذون بالوحي على عهد رسول الله صلى الله
عليه وسلم وان الوحي قد انقطع وانما ناخذكم الان بما ظهر لنا من اعمالكم فمن اظهر لنا خيرا امناه وقربناه وليس
الينا من سريرته شيء الله يحاسبه في سريرته ومن اظهر لنا سوءا لم نامنه ولم نصدقه وان قال ان سريرته حسنة
روى عنه سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب لما جلد الثلاثة الذين شهدوا على المغيرة [illegible] فجلد
شهادتهم والي ابو بكرة ان يرجع عن شهادته وقيل ان عمر قال لابي بكرة تب تقبل شهادتك فابى [illegible]
شهادتك مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب اختصم اليه مسلم ويهودي فرأى عمر بن الخطاب ان
الحق لليهودي فقضى له عمر فقال له اليهودي والله لقد قضيت بالحق فضربه عمر بالدرة ثم قال وما يدريك فقال له اليهودي
انا نجد انه ليس قاض يقضي بالحق الا كان عن يمينه وعن شماله ملكان يسددانه ويوفقانه للحق ما دام مع الحق فاذا ترك
الحق عرجا وتركاه مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن انه قال قدم على عمر بن الخطاب رجل من اهل العراق فقال لقد
جئتك لامر ماله راس ولا ذنب فقال عمر وما هو قال شهادات الزور ظهرت بارضنا فقال عمر او قد كان ذلك قال نعم
قال عمر والله لا يؤسر رجل في الاسلام بغير العدول مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب قال لا تجوز شهادة خصم ولا ظنين مالك
عن عمرو بن يحيى المازني عن ابيه انه قال كان في حائط جده ربيع لعبد الرحمن بن عوف فاراد عبد الرحمن بن عوف
ان يحوله الى ناحية من الحائط هي اقرب الى ارضه فمنعه صاحب الحائط فكلم عبد الرحمن بن عوف عمر بن الخطاب
في ذلك فقضى عمر لعبد الرحمن بن عوف بتحويله فان كان عمر يريد ان المنع فيما لا يتعلق [illegible] مسامحة ومكارمة
لا يتبع وانما الخصومات التي يقضي فيها [illegible] مالك عن هشام بن عروة عن ابيه
عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب ان رقيقا لحاطب سرقوا ناقة لرجل من مزينة فانتحروها فرفع ذلك
الى عمر بن الخطاب فامر عمر كثير بن الصلت ان يقطع ايديهم ثم قال عمر اراك تجيعهم ثم قال عمر والله لاغرمنك
غرما يشق عليك ثم قال للمزني كم ثمن ناقتك فقال المزني كنت والله امنعها من اربعمائة درهم فقال عمر اعطه

... درهم قال مالك وليس على هذا العمل عندنا في تضعيف القيمة قلت أصل ذلك أن عمر كان يعزر بالمال وفي ذلك
أحاديث كثيرة مرفوعة وموقوفة مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد القاري أن عمر بن
الخطاب قال ما بال رجال ينحلون أبناءهم نحلا ثم يمسكونها فإن مات ابن أحدهم قال مالي بيدي لم أعطه أحدا وإن مات هو قال
هو لابني قد كنت أعطيته إياه من نحل نحلة فلم يحزها الذي نحلها حتى يكون إن مات لورثته فهي باطل مالك عن داود
بن الحصين عن أبي غطفان المري أن عمر بن الخطاب قال من وهب هبة لصلة رحم أو على وجه صدقة فإنه لا يرجع فيها
ومن وهب هبة يرى أنه إنما أراد بها الثواب فهو على هبته يرجع فيها إذا لم يرض منها مالك عن عبد الله بن أبي بكر بن محمد
بن عمرو بن حزم عن عمرو بن سليم الزرقي أنه قيل لعمر بن الخطاب إن ههنا غلاما يفاعا لم يحتلم من غسان ووارثه
بالشام وهو ذو مال وليس له ههنا إلا ابنة عم له فقال عمر فليوص لها قال فأوصى لها بمال يقال له بئر جشم قال عمرو
بن سليم الزرقي فبيع ذلك المال بثلاثين ألف درهم وبنت عمه التي أوصى لها هي أم عمرو بن سليم الزرقي مالك عن عمر بن
عبد الرحمن بن دلاف عن أبيه أن رجلا من جهينة كان يسبق الحاج فيشتري الرواحل فيغلي بها ثم يسرع السير فيسبق الحاج فأفلس
فرفع أمره إلى عمر بن الخطاب فقال أما بعد أيها الناس فإن الأسيفع أسيفع جهينة رضي من دينه وأمانته بأن يقال
سبق الحاج ألا وإنه قد دان معرضا فأصبح قد رين به فمن كان له عليه دين فليأتنا بالغداة نقسم ماله بينهم وإياكم
والدين فإن أوله هم وآخره حرب مالك عن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن عبد القاري عن أبيه أنه
قال قدم على عمر بن الخطاب رجل من قبل أبي موسى الأشعري فسأله عن الناس فأخبره ثم قال له عمر هل كان فيكم من مغربة خبر
فقال نعم رجل كفر بعد إسلامه قال فما فعلتم به قال قربناه فضربنا عنقه فقال عمر أفلا حبستموه ثلاثا وأطعمتموه كل يوم
رغيفا واستتبتموه لعله يتوب ويراجع أمر الله ثم قال عمر اللهم إني لم أحضر ولم آمر ولم أرض إذ بلغني مالك عن ابن شهاب
عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس سمعت عمر يقول الرجم في كتاب الله حق على من زنى من الرجال والنساء إذا أحصن
إذا قامت البينة أو كان الحبل أو الاعتراف مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب في قصة وفاة عمر أنه قال إياكم
أن تهلكوا عن آية الرجم أن يقول قائل لا نجد حدين في كتاب الله فقد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجمنا
والذي نفسي بيده لولا أن يقول الناس زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبتها الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما
البتة فإنا قد قرأناها مالك عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار عن أبي واقد الليثي أن عمر بن الخطاب أتاه

سعيد بن [illegible] بالشام فذكر له انه وجد مع امرأته رجلا فبعث عمر بن الخطاب ابا واقد الليثي الى امرأته يسألها عن ذلك
فاتاها وعندها نسوة حولها فذكر لها الذي قال زوجها لعمر بن الخطاب واخبرها انها لا تؤخذ بقوله وجعل يلقنها اشباه
ذلك لتنزع فابت ان تنزع وتمت على الاعتراف فامر بها عمر فرجمت مالك عن نافع ان عبدا كان يقوم على
رقيق الخمس وانه استكره جارية من ذلك الرقيق فوقع بها فجلده عمر بن الخطاب ونفاه ولم يجلد الوليدة لانه استكرهها
مالك عن يحيى بن سعيد ان سليمان بن يسار اخبره ان عبد الله بن عياش بن ابي ربيعة المخزومي قال امرني عمر بن الخطاب
في فتية من قريش فجلدنا ولائد من ولائد الامارة خمسين خمسين في الزنا مالك عن ابي الزناد عن عبد الله بن عامر
بن ربيعة ادركت عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان والخلفاء هلم جرا فما رأيت احدا جلد عبدا في فرية اكثر من اربعين
مالك عن ابي الرجال عن امه عمرة ان رجلين استبا في زمان عمر بن الخطاب فقال احدهما للآخر والله ما ابي بزان ولا امي
بزانية فاستشار في ذلك عمر بن الخطاب فقال قائل مدح اباه وامه وقال آخرون قد كان لابيه وامه مدح غير هذا
نرى ان تجلده الحد فجلده عمر بن الخطاب الحد ثمانين مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن ان عمر بن [illegible] قال رجلا خرج
بجارية لامرأته معه في سفر فاصابها فغارت امرأته فذكرت ذلك لعمر بن الخطاب فسأله عن ذلك فقال وهبتها
لي فقال عمر لتأتيني بالبينة او لارمينك بالحجارة قال فاعترفت امرأته انها وهبتها له مالك عن ابن شهاب
عن السائب بن يزيد ان عبد الله بن عمرو الحضرمي جاء بغلام له الى عمر بن الخطاب فقال اقطع يد غلامي هذا فانه سرق فقال
له عمر ماذا سرق قال سرق مرآة لامرأتي ثمنها ستون درهما فقال عمر ارسله فليس عليه قطع خادمكم سرق متاعكم
عن ابن شهاب عن السائب بن يزيد انه اخبره ان عمر بن الخطاب خرج عليهم فقال اني وجدت من فلان ريح شراب
فزعم انه شراب الطلاء وانا سائل عما شرب فان كان يسكر جلدته الحد فجلده عمر بن الخطاب الحد تاما مالك عن ثور بن زيد الديلي
ان عمر بن الخطاب استشار في الخمر يشربها الرجل فقال له علي بن ابي طالب نرى ان تجلده ثمانين فانه اذا شرب سكر واذا
سكر هذى واذا هذى افترى او كما قال فجلد عمر في الخمر [illegible] التبوذي في قصة جلد الوليد بن عقبة في الخمر فقال جلد
النبي صلى الله عليه وسلم اربعين وجلد ابو بكر اربعين وعمر ثمانين وكل سنة وهذا احب الي يعني الاربعين مالك عن ابن
شهاب ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وعبد الله بن عمر قد جلدوا ولائدهم نصف حد الحر في الخمر مالك عن داود
بن الحصين عن واقد بن عمرو بن سعد بن معاذ انه اخبره عن محمود بن لبيد الانصاري ان عمر بن الخطاب حين قدم

الشام شكا إليه أهل الشام وباء الأرض وثقلها وقالوا لا يصلحنا إلا هذا الشراب فقال عمر اشربوا العسل فقالوا
لا يصلحنا العسل فقال رجل من أهل الأرض هل لك أن نجعل لك من هذا الشراب شيئا لا يسكر قال نعم فطبخوه حتى ذهب
منه الثلثان وبقي الثلث فأتوا به عمر فأدخل فيه عمر إصبعه ثم رفع يده فتبعها يتمطط فقال هذا الطلاء هذا
مثل طلاء الإبل فأمرهم عمر أن يشربوه فقال له عبادة بن الصامت أحللتها والله فقال عمر كلا والله اللهم
لا أحل لهم شيئا حرمته عليهم ولا أحرم عليهم شيئا أحللته لهم البغوي روي أن يعلى أتى به عند أبي بكر فلم يقل فيها شيئا
ثم أتى عند عمر فأدبها الجواز مالك بلغه أن عمر بن الخطاب قوم الدية على أهل القرى فجعلها على أهل الذهب ألف
دينار وعلى أهل الورق اثني عشر ألف درهم مالك عن ابن شهاب وعن عراك بن مالك وسليمان بن يسار أن رجلا من
بني سعد بن ليث أجرى فرسا فوطئ على إصبع رجل من جهينة فنزي منها فمات فقال عمر بن الخطاب للذين ادعي
عليهم أتحلفون بالله خمسين يمينا ما مات منها فأبوا وتحرجوا فقال للآخرين أتحلفون أنتم فأبوا فقضى عمر بشطر الدية
على السعديين قال مالك وليس العمل على هذا وقال الشافعي نحوه قلت أما البداية بالمدعى عليهم فالظن أن عمر
بن الخطاب كان عنده أنه يجوز أن يبدأ بهؤلاء وبهؤلاء فالبداية بالمدعى عليهم هو القياس والبداية بالمدعين
عليهم تحول عن القياس احتياطا لأمر القتل وأما قضاؤه بنصف الدية على السعديين فيجري فيه ما قال البغوي في قصة
جرير بن عبد الله بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية إلى خثعم فاعتصم ناس منهم بالسجود فأسرع فيهم القتل فبلغ
ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فأمر لهم بنصف العقل الحديث فقال أمر بنصف الدية لاستطابة أنفس أهليهم أو زجرا
للمسلمين في ترك التثبت عند وقوع الشبهة والأوجه عندي أنه على طريق الصلح لشبهة وكما يعرف
[illegible] على الصلح إذا لم يتبين القضاء مالك عن زيد بن أسلم عن مسلم بن جندب عن أسلم مولى
عمر أن عمر بن الخطاب قضى في الضرس بجمل وفي الترقوة بجمل وفي الضلع بجمل مالك عن ابن شهاب أن عمر بن
الخطاب نشد الناس بمنى من كان عنده علم من الدية أن يخبرني فقام الضحاك بن سفيان الكلابي فقال
كتب إلي رسول الله صلى الله عليه وسلم أن أورث امرأة أشيم الضبابي من دية زوجها فقال له عمر بن
الخطاب ادخل الخباء حتى آتيك فلما نزل عمر بن الخطاب أخبره الضحاك فقضى بذلك عمر بن الخطاب
قال ابن شهاب وكان قتل أشيم خطأ مالك عن يحيى بن سعيد عن عمرو بن شعيب أن رجلا من بني مدلج يقال له

قتادة حدثنا ابن المسيب ان اصحابا لنا اشتركوا في جرح ذات يقظة سراقة بن جعشم على عمر بن الخطاب

فذكر ذلك فقال عمر اعدوا على اهل مثنية عشرين ومائة بعير حتى اقدم عليكم ثم علیه عمر اهل منزله

بالادبار كانت حقة ثنتين منها ... خلفة ثم قال ابن ابلغ المقتول ... اذا قيل انه قاتل

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليس للقاتل شيء مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب

قتل نفرا خمسة او سبعة برجل واحد قتلوه قتل غيلة وقال عمر لو تمالأ عليه اهل صنعاء لقتلتهم جميعا البيهقي

رويناه ... عمر بن الخطاب انه قتل ثلاثة نفر بامرأة ... الشافعي انبأنا محمد بن الحسن انا ابو حنيفة

ثنا حماد عن ابراهيم ان رجلا من بكر بن وائل قتل رجلا من اهل الحيرة فكتب فيه عمر بن الخطاب ان يدفع الى اولياء

المقتول فان شاؤوا قتلوا وان شاؤوا عفوا فدفع الرجل الى رجل يقال له حنين من اهل الحيرة فقتله فكتب

عمر بعد ذلك ان كان الرجل لم يقتل فلا تقتلوه فرأوا ان عمر بن الخطاب اراد ان يرضيهم من الدية وناظر

الشافعي في ذلك بكلام مبسوط وكان فيما قال قلنا أفرأيت لو كتب ان اقتلوه وقتل ولم يرو عنه اكان

يكون في احد مع النبي صلى الله عليه وسلم حجة قال لا قلنا ارأيت لو لم يكن فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم

شيء يقيم الحجة عليكم ولم يكن فيه الا ما قال عمر اكان عمر يحكم بحكم ثم يرجع عنه الا عن علم بلغه هو اولى من قوله

فقوله حين رجع اولى ان تصير اليه قال فلعله اراد ان يرهبه بالدية قلنا فلعله اراد ان يخيفه بالقتل ولا

يقتله قال ليس هذا في الحديث قلنا وليس ما قلت في الحديث البيهقي روينا عن مكحول في قتل عبادة

بن الصامت نبطيا وقول عمر اجلس للقصاص فقال زيد بن ثابت العبد عبدك من اخيك فترك عمر

القود وقضى عليه بالدية قال وسيأتي في مثل هذه القصة فقال ابو عبيدة بن الجراح ارأيت لو قتل عبدا

أكنت قاتله فصمت عمر بن الخطاب الحديث فهو منقطع البيهقي موصولا عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان

ابا بكر وعمر كانا لا يقتلان الحر بقتل العبد البيهقي عن الاحنف بن قيس عن عمر وعلي في الحر يقتل العبد

قال ثمنه بالغا ما بلغ البيهقي في قصة المدلجي عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال عمر لولا اني سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يقاد الأب من ابنه لقتلتك هلم ديته فأتاه بها فدفعها الى ورثته

وترك اباه البيهقي عن عمر نحوه عن عمر مرفوعا ليس على الوالد قود من ولده البيهقي قال البخاري

النزحة وذكره ابن المنذر يذكر عن عمر بن الخطاب انه قال تعاد المراة من الرجل في كل عدد بالنصف

فاتي وبها البيهقي روينا عن عمر بن الخطاب فيما كتب عمر بن عبد العزيز في الحكومة حوسا كل

عظم يكسر ثم جبر غير عثم ففيه وذلك البيهقي روينا عن عمر بن الخطاب انه قضى في ... من الاعضاء وانعصا

ر عليه اذا كان منه بعيا البيهقي روينا عن ابن شهاب ان ابا بكر الصديق وعمر بن الخطاب وعثمان

بن عفان اعطوا النقود من الفسيم فلم يستغد منهم وهم سلاطين الشافعي عن ابن شهاب وعن مكحول

وعن عطاء قالوا ادركنا الناس على ان دية المسلم الحر على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم مائة من الابل

فقوم عمر بن الخطاب تلك الدية على اهل القرى الف دينار او اثني عشر الف درهم ودية الحرة المسلمة اذا

كانت من اهل القرى خمسمائة دينار او ستة الاف درهم فاذا كان الذي اصابها من الاعراب

فديتها خمسون من الابل لا يكلف الاعرابي الذهب والورق محمد بن الحسن انا ابو حنيفة عن الهيثم عن عامر الشعبي

عن عبيدة السلماني عن عمر بن الخطاب قال على اهل الورق من الدية عشرة الاف درهم وعلى اهل الذهب

الف دينار وعلى اهل البقر مائتا بقرة وعلى اهل الابل مائة من الابل وعلى اهل الغنم الفا شاة وعلى اهل

الحلل مائتا حلة قال محمد وبهذا كله نأخذ وكان ابو حنيفة يأخذ من ذلك بالابل والدراهم والدنانير

الشافعي انا محمد بن الحسن بلغنا عن عمر بن الخطاب انه فرض على اهل الذهب الف دينار وعلى اهل الورق عشرة

الاف درهم حدثنا بذلك ابو حنيفة عن الهيثم عن الشعبي عن عمر بن الخطاب وزاد على اهل البقر مائتي

بقرة وعلى اهل الابل مائة من الابل وعلى اهل الغنم الفي شاة قال محمد بن الحسن وقال اهل المدينة ان

عمر فرض الدية على اهل الورق اثني عشر الف درهم وساق الكلام الى ان قال وصدق فيما نظن اعلم

بقضية عمر بن الخطاب اهل المدينة لان الدراهم على اهل العراق قال ... صدق اهل المدينة ان عمر

بن الخطاب فرض من الدية اثني عشر الفا ولكنه فرضها اثني عشر الف درهم وزن ستة اخبرني الثوري

عن مغيرة الضبي عن ابراهيم قال كانت الدية الابل ... الابل الصغير والكبير كل بعير مائة وعشرين

درهما وزن ستة فذلك اثنا عشر الف درهم قال الشافعي فقلت لمحمد بن الحسن اتقول ان الدية

اثنا عشر الف درهم وزن ستة فقال لا فقلت ازعمت انك اعلم بالدية من اهل الحجاز لانك

ثم رقه

عن قضى فيها النبي لا تقضي به قال لم يكونوا يحسنون قلت افترى بيننا ما تجعل اصلا في الحكم وذلك
نترك هم ... ورويتم انكم لا تعرفون ما قضى به الشافعي انا محمد انا ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان عمر بن
الخطاب اتي برجل قد قتل عمدا فامر بقتله فعفى بعض الاولياء فامر بقتله فقال ابن مسعود كانت النفس
لهم جميعا فلما عفى هذا احيا النفس فلا يستطيع ان يأخذ حقه حتى يأخذ غيره قال فما ترى قال ارى
ان تجعل الدية عليه في ماله وترفع حصة الذي عفى فقال عمر وانا ارى ذلك البيهقي عن الاعمش عن
زيد بن وهب قال وجد رجل عند امرأته رجلا فقتلها فرفع ذلك الى عمر بن الخطاب فوجد عليها
بعض اخوتها فتصدق عليه بنصيبه فامر عمر لسائرهم بالدية البيهقي روى عن عمر ان رجلا قتل رجلا
فقال اخت المقتول وهي امرأة القاتل عفوت عن حصتي من زوجي فقال عمر عتق الرجل من القتل
روى عن عمر انه قال عمد الصبي وخطأه سواء يعني للعمد حكم الخطأ البيهقي عن ابي فراس خطبنا عمر فقال
الا اني لم ابعث عمالي ليضربوا ابشاركم ولا ليأخذوا اموالكم فمن فعل به غير ذلك فليرفعه الي اقصه
منه فقال عمرو بن العاص لو ان رجلا ادب بعض رعيته انقصه منه قال اي والذي نفسي بيده لاقصنه
وقد رأيت النبي صلى الله عليه وسلم اقتص من نفسه البيهقي عن عطاء عن عمر لا قود من العظام يعني غير
السن البيهقي روينا عن عمر وعلي انهما قالا من قتله حد فلا عقل له وقالا الذي يموت في القصاص لا دية له
البيهقي عن مجاهد ان عمر بن الخطاب قضى فيمن قتل في الحرم وفي الشهر الحرام وهو محرم بالدية وثلث
الدية الشافعي قرانا على مالك لم نعلم احدا من الائمة في القديم والحديث قضى فيما دون الموضحة بشيء
نراد بعض اصحابه عنه وهو والله يغفر لنا وله يروى عن اثنين من المسلمين عمر وعثمان انهما
فيما دون الموضحة بشيء قد يحتمل انهما قضيا بطريق الحكومة والله اعلم البيهقي روى
عن عمر قال والاسنان سواء الضرس والثنية كانه رجع اليه البيهقي عن سعيد بن المسيب كان عمر يفاوت
بين الاصابع حتى وجد كتاب آل عمرو بن حزم يذكرون انه من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما
هنالك من الاصابع عشرا عشرا قال الشافعي لم يقبلوا كتاب آل عمرو بن حزم والله اعلم حتى ثبت لهم انه كتاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت والاصل في تقدير الديات كتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم

الثقفي عن أبي عمرو بن حزم وقد اتفق عليه عمر بن الخطاب وابن عباس الشافعي عن محمد عن عمر بن الخطاب وابن [illegible]
عمر وعثمان وابن مسعود قالا إنما عقل المرأة على النصف من دية الرجل البيهقي عن [illegible]
عن سعيد بن المسيب عن ثابت [illegible] عن ابن المسيب أن عمر بن الخطاب جعل دية اليهودي والنصراني
أربعة آلاف ودية المجوسي ثمانمائة درهم الشافعي عن عمر بن الخطاب وعلي في العبد يقتل قيمته
ما بلغت البيهقي من طريق الشعبي عن [illegible] أن علي بن أبي طالب والزبير اختصما في موالي صفية إلى
عمر بن الخطاب فقضى بالميراث للزبير والعقل على علي البيهقي عن الشعبي أنه قال جعل عمر
الدية في ثلاث سنين وثلثي الدية في سنتين ونصف الدية في سنة الشافعي عن سفيان عن عمرو عن طاووس
عن عمر بن الخطاب قال أذكر الله امرأ سمع من النبي صلى الله عليه وسلم في الجنين شيئا فقام حمل بن مالك
بن النابغة فقال كنت بين جاريتين لي فضربت إحداهما الأخرى بمسطح فألقت جنينا ميتا فقضى فيه رسول
الله صلى الله عليه وسلم بغرة فقال عمر كدنا أن نقضي في مثل هذا برأينا البيهقي عن [illegible] أن
عمر صاح بامرأة فأسقطت فأعتق عمر غرة البيهقي عن زيد بن أسلم أن عمر قوم الغرة خمسين دينارا
الشافعي عن سفيان عن منصور عن الشعبي أن عمر بن الخطاب كتب في قتيل وجد بين خيوان ووادعة أن
يقاس ما بين القريتين فإلى أيهما كان أقرب أخرج إليه منهم خمسين رجلا حتى يوافوه بمكة فأدخلهم الحجر
فأحلفهم ثم قضى عليهم بالدية فقالوا ما وقت أموالنا أيماننا ولا أيماننا أموالنا فقال عمر كذلك
الأمر قال الشافعي وقال غير سفيان عن عاصم الأحول عن الشعبي قال عمر بن الخطاب حقنت أيمانكم دماءكم
ولا يطل دم امرئ مسلم ثم ضعف الشافعي الحديث جدا وقال إنما رواه الشعبي عن الحارث الأعور
والحارث الأعور كذاب ثم قال الشافعي سافرت إلى خيوان ووادعة لعله بضع عشرة سفرة أسألهم عن حكم
عمر بن الخطاب في القتيل وأحكي لهم ما روي عنه فقالوا إن هذا شيء ما كان ببلدنا قط قال الشافعي
والعرب أحفظ شيء لأمر كان الشافعي عن [illegible] عن سعيد بن المسيب أن عمر بن الخطاب كان يقول الدية للعاقلة ولا ترث
المرأة من دية زوجها شيئا حتى أخبره الضحاك بن سفيان أن النبي صلى الله عليه وسلم كتب إليه أن يورث
امرأة أشيم الضبابي من دية زوجها فرجع إليه عمر الشافعي عن سفيان عن عمرو بن دينار [illegible]

نفوا كتب عمر ان اقتلوا كل ساحر وساحرة قال فقتلنا ثلث سواحر قسمة الغنيمة والفي وما يقدم [?]

السلمان ... طارق بن شهاب قال لما بعث اهل الكوفة اهل البصرة وعليهم عمار بن ياسر تجادوا وقد شهدوا

عمر ان الغنيمة لمن شهد الوقعة قال ... عنه عمر كتب الى سعد من لحق بعد ما غنم القسم ...

قبل ان يدفن القتلى صنفه الشافعي والبخاري ... عن الزهري عن مالك بن اوس سمعت عمر

المناسب يقول للعباس وعلي بن ابي طالب يختصمان اليه في اموال النبي صلى الله عليه وسلم فقال عمر كانت

اموال بني النضير مما افاء الله على رسوله مما لم يوجف عليه المسلمون بخيل ولا ركاب فكانت لرسول الله

صلى الله عليه وسلم خاصة دون المسلمين وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينفق منها على اهله نفقة سنة

وانفق ما فضل في الكراع والسلاح عدة في سبيل الله الحديث بطوله قال الرافعي في مسلة اسلاب القتلى

ما رضينا معارض فذكر ان عمر بن الخطاب قال انا كنا لا نخمس السلب وان سلب البراء قد بلغ شيئا كثيرا ولا

اراني الا خامسه ثم اوجب بالخبر هذه الرواية ... وان سلمنا ذا ... عن رسول الله صلى

الله عليه وسلم بالي ... ثم لم يخمسه ولم يستثن النبي صلى الله عليه وسلم فليس السلب وما غيره لم

قد قضى سعد في زمانه بالسلب الكثير للقاتل قلت وعندنا كذلك فانا ما ذكره الرافعي ... ان السلب لا يخمس

وهو للقاتل الا اذا كان شيئا كثيرا جدا خلاف العادة المعهودة فقضيته ثبات ان السلب للقاتل لا يخمس

يبقى البحث في الاستثناء فقط ولعل عمر خص بالمعادة منزلة الحقيقة العرفية والله اعلم محمد بن الحسن

عن ابي حنيفة عن عبيد الله بن داود عن المنذر بن ابي حمصة قال كتب عمر الى جيش في مصر فاصابوا غنائم فقسم

للفارس سهمين وللراجل سهما فرضي بذلك عمر قال محمد وهذا قول ابي حنيفة ولسنا ناخذ بهذا ولكنا نعطي

للفارس ثلثة اسهم سهما له وسهمين لفرسه وروى ابو يوسف عن ابي حنيفة مثل ذلك ثم قال كان ابو حنيفة

ياخذ بهذا ... ويجعل للفرس سهما وللرجل سهما فلما جاءهم الاثار ... ان للفرس سهمين وللرجل

سهما اكثر منه ذلك ... والثقات ... قال ابو يوسف الكلبي محمد بن السائب حدثني عن ابي صالح عن

ابن عباس ان الخمس كان في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم على خمسة اسهم سهم لله والرسول سهم ولذي القربى

سهم ولليتامى سهم وللمساكين وابن السبيل ثلثة اسهم ثم قسمه ابو بكر الصديق وعمر الفاروق وعثمان ذو النورين

رضي الله تعالى عنهم على ثلاثة أسهم وسقط سهم الرسول وسهم ذوي القربى وقسم على الثلاثة الباقين ثم قسمه
علي بن أبي طالب رضي الله عنه على ما قسمه عليه أبو بكر وعمر وعثمان وقد روي لنا عن عبد الله بن عباس أنه قال عرض علينا
عمر بن الخطاب أن يزوج من الخمس أيمنا ويقضي منه عن مغرمنا فأبينا إلا أن يسلمه لنا وأبى ذلك علينا
أبو يوسف أخبرني محمد بن إسحاق عن أبي جعفر قلت له ما كان رأي علي في الخمس قال كان رأيه رأي
أهل بيته ولكنه كره أن يخالف أبا بكر وعمر أبو يوسف حدثني محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن أبيه قال
سمعت عليا يقول قلت يا رسول الله إن رأيت أن توليني حقنا من الخمس فأقسمه في حياتك كيلا ينازعناه أحد
بعدك فافعل قال ففعل قال فولانيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقسمته حياته ثم ولانيه عمر فقسمته حياته حتى
إذا كانت آخر سنة من سني عمر بن الخطاب فإنه أتاه مال كثير فعزل حقنا ثم أرسل إلي فقال خذه فاقسمه فقلت يا أمير
المؤمنين بنا عنه العام غنى وبالمسلمين إليه حاجة فرده عليهم تلك السنة فلم يدعنا إليه أحد بعد عمر بن الخطاب
حتى قمت مقامي هذا فلقيني العباس بن عبد المطلب بعد خروجي من عند عمر بن الخطاب فقال يا علي لقد حرمتنا
الغداة شيئا لا يرد علينا أبدا إلى يوم القيامة أبو يوسف حدثني محمد بن إسحاق عن الزهري أن نجدة
كتب إلى ابن عباس يسأله عن سهم ذوي القربى لمن هو فكتب إليه ابن عباس كتبت إلي تسألني عن سهم ذوي
القربى لمن هو وهو لنا وإن عمر بن الخطاب دعانا إلى أن ينكح منه أيمنا ويقضي منه عن غارمنا ويخدم منه
عائلنا فأبينا إلا أن يسلمه لنا وأبى ذلك علينا أبو يوسف حدثني عطاء بن السائب أن عمر بن عبد العزيز
بعث بسهم الرسول وسهم ذوي القربى إلى بني هاشم قال أبو يوسف كان أبو حنيفة وأكثر فقهائنا
يرون أن يقسمه الخليفة على ما قسمه أبو بكر وعمر وعثمان وعلي رضي الله تعالى عنهم الشافعي قال بعض الناس
ليس لذوي القربى من الخمس شيء أنا ابن عيينة عن محمد بن إسحاق قال سألت أبا جعفر محمد بن علي ما صنع علي
في الخمس فقال سلك به طريق أبي بكر وعمر وكان يكره أن يؤخذ عليه خلافهما قلت يريد أن يقال إنه كان يرى
غيره فسقط سهمهم ثم رد الشافعي عليه بكلام مبسوط وكلام هذا آخره قلت علمت أن أبا بكر قسم على الحر والعبد
وسوى بين الناس وقسم عمر فلم يجعل للعبيد شيئا وفضل بعض الناس على بعض وقسم علي فلم يجعل للعبيد شيئا
وسوى بين الناس قال نعم قلت أفتتبعهما فيها قال لا قلت أو تزعم أن عمر قال لا تباع أمهات

الا اولاد وحالف علي قال نعم قلت او نقم عليا حالف ابا بكر في شيء قال الشافعي اخبرنا عن جعفر بن
محمد عن ابيه ان حسنا وحسينا وابن عباس وعبد الله بن جعفر سألوا عليا نصيبهم من الخمس فقال هو لكم حق ولكني
محارب معاوية فان شئتم تركتم حقكم منه قال فيه ابو عبيد فاخبرت بهذا الحديث عبد العزيز بن محمد فقال صدق
هكذا كان جعفر يحدثه افما حدثكه عن ابيه عن جده قلت لا قال ما احسبه الا عن جده قال الشافعي فقلت اجعفر اوثق
واعرف بحديث ابيه او ابن اسحاق قال بل جعفر فقلت ... اخبرنا ابراهيم بن محمد عن مطر الوراق
ورجل لم يسمه كلاهما عن الحكم بن عتيبة عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال لقيت عليا عند احجار الزيت فقلت
بابي انت وامي ما فعل ابو بكر في حقكم اهل البيت من الخمس فقال علي اما ابو بكر رحمه الله فلم يكن في زمانه
اخماس وما كان فقد اوفاناه واما عمر فلم يزل يعطيناه حتى جاءه مال السوس والاهواز او قال فارس الشك
من الشافعي فقال في حديث مطر او في حديث الآخر فقال في المسلمين خلة فان احببتم تركتم
حقكم فجعلناه في خلة المسلمين حتى يأتينا مال فاوفيكم حقكم منه فقال العباس لا تطمعه في حقنا فقلت يا
ابا الفضل السنا احق من اجاب امير المؤمنين ورفع خلة المسلمين فتوفي عمر قبل ان يأتيه مال فيقضيناه
وقال الحكم في حديث مطر او الآخر ان عمر قال لكم حق ولا يبلغ علمي اذ كثر ان يكون لكم كله فان شئتم اعطيتكم
منه بقدر ما ارى لكم فابيناه عليه الا كله فابى ان يعطينا كله قال البيهقي عن ابن عباس انه كتب الى نجدة الحروري كتبت
اليه في سهم ذوي القربى نحوا مما ذكر ابو يوسف ثم قال الشافعي قال يعني ذلك القائل فكيف يقسم سهم
ذوي القربى وليست الرواية فيه عن ابي بكر وعمر متظاهرة قلت هذا قول من لا علم له يثبت في هذا الحديث
عن ابي بكر انه اعطاهموه وعمر حتى كثر المال ثم اختلف عنه في الكثرة ارأيت مذهب اهل العلم في القديم
والحديث اذا كان الشيء منصوصا في كتاب الله مبينا على لسان رسوله صلى الله عليه وسلم او فعله اليس يستغني به
عن ان يسأل عما بعده ويعلم ان فرض الله على اهل العلم اتباعه قال بلى قلت فتجد سهم ذوي القربى مفروضا
في آيتين من كتاب الله مبينا على لسان رسول الله صلى الله عليه وسلم وفعله باثبت ما يكون من اخبار
الناس من وجهين احدهما ثقة المخبرين به واتصاله وانهم كلهم اهل قرابة برسول الله صلى الله عليه
وسلم الزهري من اخواله وابن المسيب من اخوال ابيه وجبير بن مطعم ابن عمه وكلهم قريب منه في جذم النسب

سهم يجبر ويكفى مع فقرائهم ... فيه انه مجزوء منه وانه غير مخصوص به وقد كثرت الطلبة فيه وفيما فيه فحتى تجد

سنة ثابتة عن ... في هذا الخبر ... هذه السنة التي لم يأت ... عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ... وقد ...

... هذا ... فقال بعضهم ... ان عمر بن الخطاب ... سهم ذوي القربى

... جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم ... لهم خمس الخمس كاملا بل كان يرى ذلك الى الامام

يقسمه بينهم ... [illegible] ... عن ابن عباس ... الكلبي ... عن ابي صالح عن ابن عباس

ان النبي صلى الله عليه وسلم ... كانوا يعطون ذوي القربى خمس الخمس لا ينقصون منه ... قال ابو يوسف ...

يشبه ان ... اعطاهم ذوي القربى بالسنة والكلبي ضعيف عند اهل الحديث ...

... مختلفين في العلة التي ... عمر وعلي في ترك ... ان الامرين ... حظ ...

ما كانوا يرجون ... على بذل ... الى ... قال ابو يوسف رحمه

الله وحدثني بعض مشايخنا عن يزيد بن ابي حبيب ان عمر رضي الله عنه كتب الى سعد حين فتح العراق اما بعد

فقد بلغني كتابك تذكر ان الناس سألوك ان تقسم بينهم مغانمهم وما افاء الله عليهم فاذا اتاك كتابي هذا فانظر

ما اجلب الناس عليك به الى العسكر من كراع او مال فاقسمه بين من حضر من المسلمين واترك الارضين والانهار

لعمالها ليكون ذلك في اعطيات المسلمين فانك ان قسمتها بين من حضر لم يكن لمن بعدهم شيء وقد كنت امرتك

ان تدعو من لقيت الى الاسلام فمن استجاب لك قبل القتال فهو رجل من المسلمين له ما لهم وعليه ما عليهم وله سهم

في الاسلام ومن استجاب لك بعد القتال وبعد الهزيمة فهو رجل من المسلمين وماله لاهل الاسلام لانهم قد احرزوه

قبل اسلامه فهذا امري وعهدي اليك قال ابو يوسف وحدثني غير واحد من علماء اهل المدينة قالوا لما قدم

على عمر بن الخطاب رضي الله عنه جيش العراق من قبل سعد بن ابي وقاص شاور اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم في تدوين

الدواوين وقد كان اتبع رأي ابي بكر رضي الله عنه في التسوية بين الناس فلما جاء فتح العراق شاور

الناس في التفضيل ورأى انه الرأي فاشار عليه بذلك من رآه وشاورهم في قسمة الارضين التي افاء

الله على المسلمين من ارض العراق والشام فتكلم قوم فيها وارادوا ان يقسم لهم حقوقهم وما فتحوا فقال

عمر رضي الله عنه فكيف بمن يأتي من المسلمين فيجدون الارض بعلوجها قد اقتسمت وورثت عن الآباء

وحيزت

وجدت هذا الرأي فقال له عبد الرحمن بن عوف فما الرأي ما الأرض والعلوج إلا مما أفاء الله عليهم فقال عمر ما هو

إلا كما تقول ولست أرى ذلك والله لا يفتح بعدي بلد فيكون فيه كبير نيل بل عسى أن يكون كلاً على المسلمين فإذا قسمت

أرض العراق بعلوجها وأرض الشام بعلوجها فما يسد به الثغور وما يكون للذرية والأرامل بهذا البلد وبغيره من

أرض الشام والعراق فأكثروا على عمر وقالوا أتقف ما أفاء الله علينا بأسيافنا على قوم لم يحضروا ولم

يشهدوا ولأبناء القوم ولأبناء أبنائهم ولم يحضروا فكان عمر لا يزيد على أن يقول هذا رأيي قالوا فاستشر

المهاجرين الأولين فاختلفوا فأما عبد الرحمن بن عوف فكان رأيه أن تقسم لهم حقوقهم ورأى عثمان وعلي وطلحة

وابن عمر رضي الله عنهم أجمعين فأرسل إلى عشرة من الأنصار خمسة من الأوس وخمسة من الخزرج من كبرائهم وأشرافهم

فلما اجتمعوا حمد الله وأثنى عليه بما هو أهله ثم قال إني لم أزعجكم إلا لأن تشركوا في أمانتي فيما حملت من أموركم

فإني واحد كأحدكم وأنتم اليوم تقرون بالحق خالفني من خالفني ووافقني من وافقني ولست أريد أن تتبعوا

هذا الذي هو هواي معكم من الله كتاب ينطق بالحق فوالله لئن كنت نطقت بأمر أريده ما أريد به إلا الحق قالوا قل

يا أمير المؤمنين قال قد سمعتم كلام هؤلاء القوم الذين زعموا أني أظلمهم حقوقهم وإني أعوذ بالله أن أركب

ظلما لئن كنت ظلمتهم شيئا هو لهم وأعطيته غيرهم لقد شقيت ولكن رأيت أنه لم يبق شيء يفتح بعد أرض كسرى

وقد غنمنا الله أموالهم وأرضهم وعلوجهم فقسمت ما غنموا من أموال بين أهله وأخرجت الخمس فوجهته

على وجهه وأنا في توجيهه وقد رأيت أن أحبس الأرضين بعلوجها وأضع عليهم فيها الخراج وفي رقابهم الجزية يؤدونها

فتكون فيئا للمسلمين المقاتلة والذرية ولمن يأتي بعدهم أرأيتم هذه الثغور لا بد لها من رجال يلزمونها أرأيتم هذه

المدن العظام كالشام والجزيرة والكوفة والبصرة ومصر لا بد لها من أن تشحن بالجيوش وإدرار العطاء عليهم

فمن أين يعطى هؤلاء إذا قسمت الأرضون والعلوج فقالوا جميعا الرأي رأيك فنعم ما قلت وما رأيت إن لم

تشحن هذه الثغور وهذه المدن بالرجال وتجري عليهم ما يتقوون به رجع أهل الكفر إلى مدنهم فقال قد بان لي الأمر

فمن رجل له جزالة وعقل يضع الأرض مواضعها ويضع على العلوج ما يحتملون فاجتمعوا له على عثمان بن حنيف وقالوا

تبعثه إلى أهم من ذلك فإن له بصرا وعقلا وتجربة فأسرع إليه عمر فولاه مساحة أرض السواد فأدت جباية

سواد الكوفة قبل أن يموت عمر بعام مائة ألف ألف درهم والدرهم يومئذ درهم ودانقان ونصف وكانت الدراهم

يومئذ وزن الدرهم مثل وزن المثقال وحدثني الليث بن سعد عن حبيب بن أبي ثابت ان اصحاب

رسول الله صلى الله عليه وسلم وجماعة المسلمين ارادوا عمر بن الخطاب ان يقسم الشام كما قسم رسول الله صلى

الله عليه وسلم خيبر وانه كان اشد الناس عليه في ذلك الزبير بن العوام وبلال بن رباح فقال عمر اذاً اترك

المسلمين لا شيء لهم ثم قال اللهم اكفني بلالاً واصحابه قال ورأى المسلمون ان الطاعون الذي

اصابهم بعمواس كان من دعوة عمر قال وتركهم ذمة يؤدون الخراج الى المسلمين وحدثني محمد بن اسحق عن الزهري

ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه استشار الناس في السواد حين افتتح فرأى عامتهم ان يقسمه وكان بلال بن

رباح من اشدهم في ذلك وكان رأي عمر ان يتركه ولا يقسمه فقال اللهم اكفني بلالاً ومكثوا في ذلك يومين او

ثلاثة او دون ذلك ثم قال عمر اني قد وجدت حجة قال الله عز وجل في كتابه وما افاء الله على رسوله منهم فما اوجفتم

عليه من خيل ولا ركاب ولكن الله يسلط رسله على من يشاء والله على كل شيء قدير حتى فرغ من شأن بني النضير فهذه عامة

في القرى كلها ثم قال ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل

كيلا يكون دولة بين الاغنياء منكم وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شديد

العقاب ثم قال للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلاً من الله ورضواناً وينصرون

الله ورسوله اولئك هم الصادقون ثم لم يرض حتى خلط بهم غيرهم فقال والذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم

يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق

شح نفسه فاولئك هم المفلحون فهذا فيما بلغنا والله اعلم في الانصار خاصة ثم لم يرض حتى خلط بهم غيرهم

فقال والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا

للذين آمنوا ربنا انك رءوف رحيم فكانت هذه عامة لمن جاء بعدهم فقد صار هذا الفيء بين هؤلاء جميعاً

فكيف نقسمه لهؤلاء وندع من تخلف بعدهم بغير قسم فاجمع على تركه وجمع خراجه قال ابو يوسف والذي رأى عمر رضي الله

عنه من الامتناع من قسمة الارضين بين من افتتحها عندما عرفه الله ما كان في كتابه من بيان ذلك توفيقاً

من الله كان له فيما صنع فيه كانت الخيرة لجميع المسلمين وفيما رآه من جمع خراج ذلك وقسمته بين المسلمين

عموم النفع لجماعتهم لان هذا لو لم يكن موقوفاً على الناس في الاعطيات والارزاق لم تشحن الثغور ولم

تقو

تقوى المؤمنين على السير في الجهاد وما امن رجوع اهل الكفر اليه عليهم [illegible] من المقاتلة والذرية والله اعلم
بالخيبرية [illegible] ان الشافعي [illegible] الا رضون ما نصالحوا عليه فقد [illegible] علمنا [illegible] الامام [illegible]
واتسب ما تركه منه [illegible] ابن الشرك [illegible] [illegible] [illegible]

صلى الله عليه وسلم الخمس [illegible] فتركوا حقوقهم وقال وفي حديث جرير بن عبد الله رضي الله عنه عن انه عوضهم
حقه ولیشبه قول جرير عنه عمر لولا اني قاسم مسؤول لتركتكم على ما [illegible] ان يكون قسم لهم بلاد صلح مع بلاد ايجاف
قسم الصلح خصوص منه بلاد الايجاف بالخيل والركاب قلت والاشبه عندي ان اهل فارس والروم كانوا مسلطة
مستولين ملاك الارض يأخذون منهم الخراج فلم يكونوا ملاك الارض وزراعها ولا ورثتها عن ابائهم واجدادهم
فقاتلوا المسلمين اولئك المتغلبين فهؤلاء منهم سواد الشام والعراق واما ملاك الارض على وجه الذين كانوا
يزرعونها ويسكنونها ويتوارثونها عن ابائهم فاكثرهم صالحوا المسلمين والتزموا الخراج وبعضهم قاتل مع الروم
والفارس وقاتلوا معهم فاشتبه الامر على الناس فظن بعضهم ان الاراضي عنوة [illegible] عهد المقاتلة في الجملة
وظن الخواص بان المقاتلة انما كانت مع السلاطين المتغلبين واما الاراضي التي هم ملاكها وسكانها
فاكثرهم صالحوا المسلمين وافتتحها المسلمون صلحا من غير ايجاف خيل ولا ركاب [illegible] على غيرهم
يغلب عليهم فلذلك [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] التي في هذه المسئلة واما العاملين منهم الذين قاتلوا المسلمين على [illegible]
مع جنود فارس والروم فاراضيهم عنوة استطاب نفوس [illegible] منها عمر بن الخطاب حين اراد [illegible] السواد
لمن لم يطلب نفسا عوضه فاشكل الامر على [illegible] ذهب ابو يوسف ان سواد العراق والشام محمول [illegible]
الاموال المغنومة مخصوص من عموم قوله تعالى واعلموا انما غنمتم من شيء بالاجماع الصحابة وبما فهموا منه
حديث النبي صلى الله عليه وسلم ومقتضى كلامه في فتح فارس والروم واما غيرها من البلاد فقال
انما فتح المسلمون عليه احدها مما افاء الله تعالى من غير ايجاف خيل ولا ركاب [illegible] خزانة للاخرة كما صنع رسول الله
صلى الله عليه وسلم بنصف خيبر الذي افاء الله عليه من غير ايجاف وكما صنع بالنضير وفدك [illegible] الثاني ما افاء الله عليهم بايجاف
الخيل والركاب فيقسم عليهم كما صنع رسول الله صلى الله عليه وسلم بنصف خيبر الذي اصابه عنوة [illegible] لقول
ما رواه مالك والشافعي عن زيد بن اسلم عن ابيه قال قال عمر لولا آخر المسلمين ما فتحت [illegible] قرية الا قسمتها كما قسم

[illegible] عبد العزى وعبد الدار فقال في اسد بن عبد العزى اصهار رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيهم
المطيبون وقال بعضهم بل هم من حلف الفضول وفيهما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد قيل ذكر
سابقة فقدمهم على بني عبد الدار ثم دعا بني عبد الدار [illegible] ثم انفردت له زهرة فدعاها تلو عبد الدار
ثم استوت له تيم ومخزوم فقال في بني تيم انهم من حلف الفضول والمطيبين وفيهما كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم وقيل ذكر سابقة وقيل ذكر صهرا فقدمهم على مخزوم ثم دعا مخزوما تلوهم ثم استوت له سهم وجمح
وعدي بن كعب فقيل له ابدأ بعدي فقال بل أقر نفسي حيث كنت فان الاسلام دخل وامرنا وامر بني سهم واحد ولكن
انظروا بني جمح وسهم فقيل قدم بني جمح ثم دعا بني سهم وكان ديوان عدي وسهم مختلطا كالدعوة الواحدة
فلما خلصت اليه دعوته كبر تكبيرة عالية ثم قال الحمد لله الذي اوصل الي حظي من رسوله ثم دعا بني عامر بن لؤي
قال الشافعي فقال بعضهم ان ابا عبيدة بن عبد الله بن الجراح الفهري لما راى من يتقدم عليه قال اكل هؤلاء
تدعو امامي فقال يا ابا عبيدة اصبر كما صبرت او كلم قومك فمن قدمك منهم على نفسه لم امنعه فاما انا وبنو عدي
فنقدمك ان احببت على انفسنا قال فقدم معاوية بعد بني الحارث بن فهر ففصل بهم بين بني عبد مناف
واسد بن عبد العزى وشجر بين بني سهم وعدي شيء في زمان المهدي فافترقوا فامر المهدي ببني عدي
فقدموا على سهم وجمح للسابقة فيهم قال الشافعي فاذا فرغ من قريش قدم الانصار على قبائل العرب كلها
لمكانها من الاسلام قال الشافعي الناس عباد الله فاولاهم ان يكون مقدما اقربهم بخيرة الله لرسالته
ومستودع امانته وخاتم النبيين وخير خلق رب العالمين محمد صلى الله عليه وسلم قال الشافعي روى سفيان بن
سليم عن عطاء عن عمر بن الخطاب في هذه الآية يعني آية الصدقات ايما صنف من هذه اعطيته اجزأك
[illegible] هذه [illegible] منقطع بين عطاء وعمر وليست [illegible] وفي الحديث المرفوع ان الله لم يرض بحكم نبي
ولا غيره في الصدقات حتى حكم هو فيها فجزأها ثمانية اجزاء فمعنى قوله صلى الله عليه وسلم جزأها ثمانية
اجزاء [illegible] الثمانية اصناف وليس فيه تسوية [illegible] الا انه يحسب سهم كل صدقة الى ثمانية اجزاء والله
اعلم الشافعي [illegible] عبد الله بن مالك [illegible] ارأيت الابل التي كان عليها عمر الغزاة
[illegible] قال [illegible] الى بعثه بها معاوية وعمر بن الواصل احتج به الشافعي

منه لئلا يسأل إلا بالغني في الصدقة حتى يفتقر [illegible] قال الشافعي عن عدي بن حاتم جاء أبو بكر الصديق قال
بلغنا أنه من إبل من صدقات قومه فأعطاه أبو بكر منها ثلاثين بعيرا [illegible] أن يلحق بخالد بن الوليد بمن أطاع
من قومه فجاءه بزهاء ألف رجل وأبلى بلاء حسنا [illegible] قال الشافعي [illegible] وأنه قلوبهم [illegible]
هذه الصدقات ليعين الإمام على إخراج الصدقات والأوضح عندي أنه أعطاه على أنه من الغزاة لقوله تعالى
في آية الصدقات وفي سبيل الله قال الشافعي أخبرنا الثقة من أصحابنا عن عبد الله عن يحيى عن سعيد بن أبي
هند قال كتب عبد الملك بن مروان إلى عبد الله [illegible] أهل المدينة وكتب إلى والي اليمامة أن يحمل من اليمامة
إلى المدينة ألف ألف درهم ثم يعطاها فلما قدم المال إلى المدينة أبوا أن يأخذوه وقالوا إنما
أرسل إلى الناس [illegible] لنا أن نأخذه إذا فيلج ذلك عبد الملك فرده وقال لا يزال في القوم بقية ما فعلوا
كذا قال قلت سعيد بن أبي هند [illegible] قال أدركهم سعيد بن المسيب وأبو بكر بن عبد الرحمن وخارجة
بن زيد وعبيد الله بن عبد الله بن عتبة في رجال كثير قال الشافعي قولهم لا يصلح لنا أو لا يحل لنا أن نأخذ
ونحن أهل الغني وليس لأهل الغني في الصدقة حق ولا يحل من قوم أن يعطيهم قلت فلا وجه عندي أنهم ردوا
ما كان باسم الحاجة والفقر دون اسم الغزو وذلك أنهم ما كانوا يريدون الخروج للجهاد أبو سعيد مالك عن ابن
شهاب قال بلغني أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أخذ الجزية من مجوس البحرين وأن عمر بن الخطاب أخذها من مجوس
فارس وأن عثمان أخذها من البربر مالك عن جعفر بن محمد عن أبيه أن عمر بن الخطاب ذكر المجوس فقال ما
أدري كيف أصنع في أمرهم فقال عبد الرحمن بن عوف أشهد لسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سنوا
بهم سنة أهل الكتاب مالك عن نافع عن أسلم مولى عمر بن الخطاب أن عمر بن الخطاب ضرب الجزية على أهل الذهب أربعة
دنانير وعلى أهل الورق أربعين درهما مع ذلك أرزاق المسلمين وضيافة ثلاثة أيام مالك عن زيد بن أسلم
عن أبيه أنه قال لعمر بن الخطاب إن في الظهر ناقة عمياء فقال عمر ادفعها إلى أهل بيت ينتفعون بها قال قلت
وهي عمياء قال يقطرونها بالإبل قال فقلت كيف تأكل من الأرض قال فقال عمر أمن نعم الجزية هي أم من
نعم الصدقة فقلت بل من نعم الجزية فقال عمر أردتم والله أكلها فقلت إن عليها وسم الجزية فأمر
بها عمر فنحرت وكانت عنده صحاف تسع فلا تكون فاكهة ولا طريفة إلا جعل منها في تلك الصحاف

فبعث بها الى النبي صلى الله عليه وسلم وذكروا الذي بعث به الى حفصة ابنة عمر وذلك انها
في عمل كان في حظ حفصة قال فعمل في تلك الصحاف من لحم تلك الجزور وبعث بها على النبي
صلى الله عليه وسلم ام بما بقي من لحم تلك الجزور فصنعه فدعا عليه المهاجرين والانصار قلت احتج به الشيخ
لكون ان عمر كان يقسم ورسين قسم جزية وقسم صدقة مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ابن عمر بن الخطاب
كان يأخذ من النبط من الحنطة والزيت نصف العشر يريد بذلك ان يكثر الحمل الى المدينة ويأخذ من القطنية
العشر مالك عن ابن شهاب عن السائب بن يزيد انه قال كنت غلاما مع عبد الله بن عتبة بن مسعود على سوق
المدينة في زمان عمر بن الخطاب فكنا نأخذ من النبط العشر مالك انه سأل ابن شهاب على اي وجه كان يأخذ
عمر بن الخطاب من النبط العشر فقال ابن شهاب كان ذلك يؤخذ منهم في الجاهلية فالزمهم عمر ذلك مالك
والشافعي عن زيد بن اسلم قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه فسأل الذي سقاه من اين هذا اللبن فاخبره انه
ورد على ماء قد سماه فاذا نعم من نعم الصدقة وهم يسقون فحلبوا لي من البانها فجعلته في سقائي فهو هذا فادخل
عمر بن الخطاب يده فاستقاءه الشيخ بن الشافعي ان العلا ليس في الصدقة ترغيب تعلم الفرائض الدارمي
عن مورق العجلي قال عمر بن الخطاب تعلموا الفرائض واللحن والسنن كما تعلمون القرآن الدارمي عن ابراهيم قال
عمر تعلموا الفرائض فانها من دينكم البيهقي روينا عن عمر بن الخطاب انه خطب الناس بالجابية فقال من
اراد ان يسأل عن الفرائض فليأت زيد بن ثابت قلت فيه كرامة لعمر لان الفرائض على هذا التفصيل
لم يرو الا عن زيد بن ثابت واسناد اهل المدينة الى عن ابي الزناد عن خارجة بن زيد عن ابيه على
مالك وسائر الفقهاء ينسب الى اهل الحديث الدارمي عن ابراهيم قال عبد الله كان عمر اذا سلك طريقا وجدناه
سهلا وانه قال في زوج وابوين للزوج النصف وللام ثلث ما بقي الدارمي عن ابراهيم قال عبد الله
كان عمر اذا سلك طريقا اتبعناه فيه وجدناه سهلا وانه قضى في امرأة وابوين من اربعة فاعطى
المرأة الربع وللام ثلث ما بقي وللاب سهمين الدارمي عن ابراهيم في زوج وام واخوة لاب وام
واخوة قال كان عمر وعبد الله وزيد يشركون وقال عمر لم يزدهم الاب الا قربا الدارمي عن ابي
سعيد والبخاري عن ابن عباس وعبد الله بن الزبير ان ابا بكر الصديق جعل الجد ابا الدارمي عن الشعبي كان

عمر يقاسم

مع ما عليه الجد مع الاخ ما لا حوني فاذا ازدادوا اعطاه الثلث وكان يعطيه مع الولد السدس الدارمي
عن يحيى بن سعيد ... ان كتب زيد الجد حتى اذا طعن دعا به فمحاه ثم قال سترون رأيكم فيه الدارمي
عن مروان بن الحكم ان عمر بن الخطاب لما طعن استشارهم في الجد فقال اني كنت رأيت في الجد رأيا
ان تتبعوه فاتبعوه فقال عثمان ان نتبع رأيك فانه رشد وان نتبع رأي الشيخ فلنعم ذو الرأي كان الدارمي
عن الزهري قال جاءت جدة ام اب او ام ام فقالت ان ابن ابني او ابن ابنتي توفي وبلغني ان لي نصيبا
فقال ابو بكر ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فيها شيئا وسأسأل الناس فلما صلى الظهر قال ايكم سمع رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال في الجدة شيئا فقال المغيرة بن شعبة انا قال ماذا قال اعطاها رسول الله صلى الله عليه وسلم سدسا
قال أيعلم ذلك احد غيرك فقال محمد بن مسلمة صدق فاعطاها ابو بكر السدس فجاءت الى عمر مثلها فقال ما ادري ما سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها شيئا وسأسأل الناس فحدثوه بحديث المغيرة بن شعبة ومحمد بن مسلمة فقال عمر ايكما خلت
فلها السدس فان اجتمعتا فهو بينكما الدارمي عن الشعبي قال ان ابا بكر عن الكلالة فقال اني سأقول فيها برأيي
فان يك صوابا فمن الله وان كان خطأ فمني ومن الشيطان اراه ما خلا الوالد والولد فلما استخلف عمر قال اني
لاستحيي الله ان ارد شيئا قاله ابو بكر الدارمي عن عاصم بن عمر بن قتادة ان عمر بن الخطاب ... ميراث
ابن الملاعنة فلم يجد وارثا فدفع مال ابن الملاعنة الى اخواله ابن الملاعنة الدارمي ... عمر ...
عمر في عم لام وخالة فاعطى العم للام الثلثين واعطى الخالة الثلث الدارمي عن الحسن ان عمر بن الخطاب اعطى الخالة
الثلث والعمة الثلثين الدارمي عن الشعبي ... ان عمر قضى في اهل طاعون عمواس ... في الابتداء ...
اذا كانوا من قبل الاب سواء فبنو الام احق واذا كان بعضهم اقرب من بعض فاقربهم احق بالمال الدارمي عن سليمان
بن يسار عن محمد بن الاشعث ان عمة له توفيت يهودية باليمن فذكر ذلك لعمر بن الخطاب فقال يرثها اقرب الناس
اليها من اهل دينها الدارمي عن ابن شهاب مثله الدارمي عن ابراهيم ان عمر بن الخطاب ... اهل الشرك ...
الدارمي عن الشعبي ان ابا بكر وعمر قالا لا يتوارث اهل ملتين الدارمي عن انس بن سيرين قال عمر بن الخطاب لا يورث
المال شيئا ولا يحجب من لا يرث الدارمي عن الشعبي عن عمر وعلي وزيد قال واحسبه قد ذكر عبد الله ايضا قالوا الولاء للكبر
يعنون بالكبر ما كان اقرب باب وام الدارمي عن الشعبي عن عمر وعلي وزيد قالوا الدية تورث كما يورث المال

وعنده الدارمي عن الشعبي قال عمر لا يورث [illegible] الدارمي عن الشعبي كتب عمر بن الخطاب الى شريح الا لا يورث
الحميل الا ببينة وان جاءت في خرقتها الدارمي عن ابي عثمان قال عمر الصدقة والسائبة ليومهما [illegible] اذا اعتق
المعتقين فيهما معتقان في مال السائبة [illegible] الدارمي عن يحيى بن سعيد ان عمر قال ايما حر تزوج امة
فقد ارق نصفه وايما عبد تزوج حرة فقد اعتق نصفه قال الدارمي يعني الولد الدارمي عن ابراهيم عمر وعلي وزيد لعلها
الولاء للكبر [illegible] الدارمي عن الشعبي عن عمر وعلي وزيد قالوا الولاء للكبر ولد
والدارمي عن عمر قال اذا كانت الحرة تحت المملوك فولدت له غلاما فانه يعتق بعتق امه ولاؤه لموالي امه
فاذا اعتق ابوه جر الولاء الى موالي ابيه الدارمي عن ابي صالح ان رجلا سأل عمر بن الخطاب فقال ان دارهي كلالة افاوصي
بنصفه قال لا قال فالثلث قال لا قال فالربع قال لا قال فالخمس قال لا حتى صار الى العشر فقال نعم اوص بالعشر قلت
معناه ما روي عن الشعبي انما كانوا يوصون بالخمس والربع وكان الثلث منتهى الجامح الدارمي عن عبد الله بن ابي
ربيعة ان عمر بن الخطاب قال يحدث الرجل في وصيته ما شاء وملاك الوصية آخرها من ابواب شتى مالك عن ابن
شهاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يجتمع دينان في جزيرة العرب قال مالك قال ابن شهاب ففحص عن ذلك
عمر بن الخطاب حتى اتاه الثلج واليقين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يجتمع دينان في جزيرة العرب فاجلى
يهود خيبر قال مالك وقد اجلى عمر بن الخطاب يهود نجران وفدك فاما يهود خيبر فخرجوا منها ليس لهم من الثمر ولا من
الارض شيء واما يهود فدك فكان لهم نصف الثمر ونصف الارض لان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان صالحهم
على نصف الثمر ونصف الارض فاقام لهم عمر بن الخطاب قيمة من ذهب وورق وابل وحبال واقتاب ثم اعطاهم
القيمة واجلاهم منها مالك عن يحيى بن سعيد عن عبد الرحمن بن القاسم ان اسلم مولى عمر بن الخطاب اخبره انه زار
عبد الله بن عياش المخزومي فرأى عنده نبيذا وهو بطريق مكة فقال له اسلم ان هذا الشراب يحبه عمر بن الخطاب فحمل
عبد الله بن عياش المخزومي قدحا عظيما فجاء به الى عمر بن الخطاب فوضعه في يده فقربه عمر الى فيه ثم رفع رأسه فقال عمر
ان هذا الشراب طيب فشرب منه ثم ناوله رجلا عن يمينه فلما ادبر عبد الله ناداه عمر بن الخطاب فقال انت القائل
لمكة خير من المدينة فقال عبد الله فقلت هي حرم الله وامنه وفيها بيته فقال عمر لا اقول في بيت الله ولا في
حرمه شيئا ثم قال عمر انت القائل لمكة خير من المدينة قال فقلت هي حرم الله وامنه وفيها بيته فقال عمر لا اقول

قوم

[illegible] حدثني يحيى عن مالك عن ابن شهاب عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب عن عبد الله
بن عبد الله بن الحارث بن نوفل عن عبد الله بن عباس ان عمر بن الخطاب خرج الى الشام حتى اذا كان بسرغ لقيه
امراء الاجناد ابو عبيدة بن الجراح واصحابه فاخبروه ان الوباء قد وقع بالشام قال ابن عباس فقال [illegible]
قال عمر بن الخطاب ادع لي المهاجرين الاولين فدعاهم فاستشارهم واخبرهم ان الوباء قد وقع بالشام فاختلفوا
فقال بعضهم قد خرجت لامر ولا نرى ان ترجع عنه وقال بعضهم معك بقية الناس واصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم
ولا نرى ان تقدمهم على هذا الوباء فقال ارتفعوا عني ثم قال ادع لي الانصار فدعوتهم فاستشارهم فسلكوا سبيل المهاجرين
واختلفوا كاختلافهم فقال ارتفعوا عني ثم قال ادع لي من كان ههنا من مشيخة قريش من مهاجرة الفتح فدعوتهم فلم يختلف
عليه منهم رجلان فقالوا نرى ان ترجع بالناس ولا تقدمهم على هذا الوباء فنادى عمر في الناس اني مصبح على ظهر فاصبحوا عليه
فقال ابو عبيدة افرارا من قدر الله فقال عمر لو غيرك قالها يا ابا عبيدة نعم نفر من قدر الله الى قدر الله أرأيت لو
كانت لك ابل فهبطت واديا له عدوتان احداهما خصبة والاخرى جدبة اليس ان رعيت الخصبة رعيتها بقدر الله
وان رعيت الجدبة رعيتها بقدر الله قال فجاء عبد الرحمن بن عوف وكان غائبا في بعض حاجته فقال ان عندي من
هذا علما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا عليه واذا وقع بارض وانتم بها فلا
تخرجوا فرارا منه قال فحمد الله عمر ثم انصرف مالك عن ابن شهاب عن عبد الله بن عامر بن ربيعة ان عمر بن الخطاب خرج
الى الشام فلما جاء سرغ بلغه ان الوباء قد وقع بالشام فاخبره عبد الرحمن بن عوف ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا عليه واذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فرارا منه فرجع عمر بن الخطاب من سرغ
مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عمر بن الخطاب انما رجع بالناس عن حديث عبد الرحمن بن عوف مالك انه
قال بلغني ان عمر بن الخطاب قال لبيت بركبة احب الي من عشرة ابيات بالشام قال مالك يريد لطول الاعمار
والبقاء ولشدة الوباء بالشام مالك عن زيد بن ابي انيسة عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب انه اخبره عن مسلم
بن يسار الجهني ان عمر بن الخطاب سئل عن هذه الآية واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم
واشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا بلى شهدنا ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين فقال عمر بن الخطاب
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يسئل عنها فقال [illegible] صلى الله عليه وسلم ان الله تبارك وتعالى خلق آدم

ثم مسح ظهره بيمينه فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره فاستخرج منه

ذرية فقال خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار يعملون فقال رجل يا رسول الله ففيم العمل فقال رسول الله صلى الله

عليه وسلم ان الله تبارك وتعالى اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنة

فيدخله به الجنة واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت على عمل من اعمال اهل النار فيدخله به النار

محمد قال اخبرنا ابو حنيفة عن عبد الله ... عن ابيه عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال بينا هو يخطب الناس بالجابية

اذ قال في خطبته ... من يهد الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له فقال قس من تلك القسوس ... يا امير المؤمنين قالوا ...

ان الله لا يضل احدا ... فقال تركت ما قلت ... ان الله ... فبلغ عمر بن الخطاب رضي

الله عنه فقال كذبت بل الله اضلك ولولا عهدك لضربت عنقك اخرجه الامام ابو القاسم ... محمد بن محمد

بن الفضل البلخي في اثبات الحجة في بيان المحجة عن عبد الله بن الحارث بن نوفل قال لما قدم عمر رضي الله عنه

الشام خطب الناس وعنده الجاثليق يترجم له ما يقول عمر فلما قال عمر من يضلل الله فلا هادي له ومن يهده

الله فلا مضل له نفض الجاثليق ثوبه كهيئة المنكر لذلك فقال عمر ما يقول فكرهوا ان يذكروا له

الذي يقول فسألهم عمر فقالوا ذلك فعل الجاثليق مثلها فقال عمر ما يقول فقيل يا امير المؤمنين يزعم ان الله

لا يضل احدا فقال كذبت يا عدو الله بل الله خلقك وهو اضلك وهو يدخلك النار ان شاء اما والله لولا

عهد لك لضربت عنقك ان الله عز وجل خلق الخلق فخلق اهل الجنة وما هم عاملون وخلق اهل النار وما هم عاملون

وقال هؤلاء لهذه وهؤلاء لهذه فقال عبد الله بن الحارث فتفرق الناس وما يختلفون في القدر واخرج ايضا

عن سعيد بن المسيب قال قام عمر بن الخطاب في الناس فقال ايها الناس الا ان اصحاب الراي اعداء السنة اعيتهم

الاحاديث ان يحفظوها وتفلتت منهم ان يعوها واستحيوا اذا سالهم الناس ان يقولوا لا ندري فعاندوا السنن

برايهم فضلوا واضلوا كثيرا والذي نفس عمر بيده ما قبض الله نبيه ولا رفع الوحي عنهم حتى اغناهم عن

الراي ولو كان الدين يؤخذ بالراي لكان اسفل الخف احق بالمسح من ظهره فاياكم واياهم واخرج عن عامر

بن سعد عن ابيه قال وقف عمر بن الخطاب بالجابية فقال قام رسول الله صلى الله عليه وسلم فينا فقال من اراد

بحبوحة الجنة فليلزم الجماعة فان الشيطان مع الواحد ... اهل اللغة بحبوحة الجنة وسطها والقوم وقال

ابن الاثير

[illegible] ما قاله عمر بن الخطاب في الميزان من القرآن كلامه [illegible] في الحشر [illegible] الى عمر فقال يا

امير المؤمنين [illegible] قال تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقيم الصلوة وتؤتي الزكوة

البيت وتصوم رمضان وعليك بالعلانية واياك والسر وكل ما يستحيى منه فانك اذا لقيت الله فقل امرني [illegible]

واخرج عنه عمرو بن ميمون عن عمر بن الخطاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتعوذ من عذاب القبر واخرج عن

ابن شهاب عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف انت اذا كنت في اربعة اذرع في ذراعين

ورايت منكرا ونكيرا قال قلت يا رسول الله وما منكر ونكير قال فتانا القبر [illegible] الارض بانيابهما ويطآن

في اشعارهما اصواتهما كالرعد القاصف وابصارهما كالبرق الخاطف معهما مرزبة لو اجتمع عليها اهل منى

لم يقلوها [illegible] اهون عليهما من عصاي هذه قال قلت يا رسول الله وانا على حالي هذه قال [illegible]

اخرج عنه طارق بن شهاب عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثت داعيا ومبلغا

وليس الي من الهدى شيء وخلق ابليس مزينا وليس اليه من الضلالة شيء واخرج عن ابي هريرة عن عمر بن الخطاب قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجالسوا اهل القدر ولا تفاتحوهم احمد بن حنبل قال حدثنا هشيم اخبرنا علي بن زيد

عن يوسف بن مهران عن ابن عباس قال خطب عمر بن الخطاب وقال هشيم مرة خطبنا فحمد الله واثنى عليه فذكر

الرجم فقال لا تخدعن عنه فانه حد من حدود الله الا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد رجم ورجمنا بعده ولولا

ان يقول قائلون زاد عمر في كتاب الله ما ليس منه لكتبته في ناحية المصحف شهد عمر بن الخطاب وقال هشيم مرة

وعبد الرحمن بن عوف وفلان وفلان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد رجم ورجمنا من بعده الا وانه سيكون

من بعدكم قوم يكذبون بالرجم وبالدجال وبالشفاعة وبعذاب القبر وبقوم يخرجون من النار بعدما امتحشوا

مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب [illegible] الى القارئ [illegible] مالك عن ايوب [illegible]

السختياني عن ابن سيرين قال قال عمر بن الخطاب اذا اوسع الله عليكم فاوسعوا على انفسكم جمع رجل عليه

ثيابه مالك عن اسحق بن ابي طلحة انه قال قال انس بن مالك رايت عمر بن الخطاب وهو يومئذ امير المؤمنين

وقد رقع بين كتفيه برقع ثلث لبد بعضها فوق بعض مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب

راى حلة سيراء عند باب المسجد فقال يا رسول الله لو اشتريت هذه الحلة فلبستها يوم الجمعة وللوفد اذا

فلو لبستها ... فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما يلبس هذه من لا خلاق له في الآخرة ثم جاء رسول الله صلى الله

عليه وسلم منها حلل فاعطى عمر بن الخطاب منها حلة فقال عمر يا رسول الله كسوتنيها وقد قلت في حلة عطارد ما

قلت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لم اكسكها لتلبسها فكساها عمر اخا له مشركا بمكة مالك انه بلغه ان عمر بن

الخطاب وعلي بن ابي طالب وعثمان بن عفان كانوا يشربون قياما مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب كان يأكل

خبزا بسمن فدعا رجلا من اهل البادية فجعل ياكل ويتبع باللقمة وضر الصحفة فقال له عمر كانك مقفر فقال والله

ما اكلت سمنا ولا رايت اكلا به منذ كذا وكذا فقال عمر لا آكل السمن حتى يحيا الناس من اول ما يحيون

عيشهم مالك عن انس بن مالك قال رايت عمر بن الخطاب وهو يومئذ امير المؤمنين يطرح له صاع من تمر فياكله حتى

ياكل حشفها مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال سئل عمر بن الخطاب عن الجراد فقال وددت ان

عندي قفعة ناكل منه مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب قال اياكم واللحم فان له ضراوة كضراوة الخمر

مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب ادرك جابر بن عبد الله ومعه حمال لحم فقال ما هذا فقال يا امير المومنين

قرمنا الى اللحم فاشتريت بدرهم لحما فقال اما يريد احدكم ان يطوي بطنه عن جاره او ابن عمه اين تذهب عنكم

هذه الآية اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس

بن مالك انه سمع عمر بن الخطاب وسلم عليه رجل فرد عليه السلام ثم سال عمر الرجل كيف انت فقال احمد اليك

الله فقال عمر ذلك الذي اردت منك مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن غير واحد من علمائهم ان ابا موسى

الاشعري جاء يستاذن على عمر بن الخطاب فاستاذن ثلاثا ثم رجع فارسل عمر بن الخطاب في اثره فقال ما لك لم

تدخل فقال ابو موسى سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الاستيذان ثلث فان اذن لك

فادخل والا فارجع فقال عمر بن الخطاب ومن يعلم هذا لئن لم تاتيني بمن يعلم ذلك لافعلن بك كذا وكذا فخرج

ابو موسى حتى جاء مجلسا في المسجد يقال له مجلس الانصار فقال اني اخبرت عمر بن الخطاب اني سمعت رسول الله

صلى الله عليه وسلم يقول الاستيذان ثلث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال لئن لم تاتني بمن يعلم

هذا لافعلن بك كذا وكذا فان كان سمع ذلك احد منكم فليقم معي فقالوا لابي سعيد الخدري قم معه وكان ابو سعيد

اصغرهم فقام معه فاخبر ذلك عمر بن الخطاب فقال عمر لابي موسى اما اني لم اتهمك ولكني خشيت ان يتقول

فصلى على رسول الله صلى الله عليه وسلم مالك عن زيد بن أسلم عن عطاء بن يسار أن رسول الله صلى الله عليه وسلم
أرسل إلى عمر بن الخطاب بعطاء فرده عمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم رددته فقال يا
رسول الله أليس أخبرتنا أن خيرا لأحدنا أن لا يأخذ من أحد شيئا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما ذلك عن
المسألة فأما ما كان من غير مسألة فإنما هو رزق يرزقكه الله فقال عمر بن الخطاب أما والذي نفسي بيده
لا أسأل أحدا شيئا ولا يأتيني شيء من غير مسألة إلا أخذته مالك عن عبد الله بن أبي مليكة أن عمر بن الخطاب
مر بامرأة مجذومة وهي تطوف بالبيت فقال لها يا أمة الله لا تؤذي الناس لو جلست في بيتك فجلست فمر
بها رجل بعد ذلك فقال لها إن الذي كان نهاك قد مات فاخرجي فقالت ما كنت لأطيعه حيا وأعصيه
ميتا مالك عن يحيى بن سعيد أن عمر بن الخطاب قال لرجل ما اسمك فقال جمرة قال ابن من فقال ابن شهاب قال ممن
من الحرقة قال أين مسكنك قال بحرة النار قال بأيها قال بذات لظى فقال عمر أدرك أهلك فقد احترقوا
قال فكان كما قال عمر بن الخطاب مالك أنه بلغه أن عمر بن الخطاب أراد الخروج إلى العراق فقال له كعب الأحبار
لا تخرج إليها يا أمير المؤمنين فإن بها تسعة أعشار السحر وبها فسقة الجن وبها الداء العضال مالك أنه بلغه
أن أمة كانت لعبد الله بن عمر بن الخطاب رآها عمر بن الخطاب وقد تهيأت بهيئة الحرائر فدخل على ابنته حفصة
فقال ألم أر جارية أخيك تجوس الناس وقد تهيأت بهيئة الحرائر وأنكر ذلك عمر مالك عن إسحاق بن عبد الله
بن أبي طلحة عن أنس بن مالك قال سمعت عمر بن الخطاب وخرجت معه حتى دخل حائطا فسمعته وهو يقول وبيني
وبينه جدار وهو في جوف الحائط عمر بن الخطاب أمير المؤمنين بخ بخ والله يا ابن الخطاب لتتقين الله أو ليعذبنك
البغوي توضأ عمر من ماء في جرة نصرانية البغوي قال عمر بن الخطاب كلوا الجبن الذي يصنعه أهل الكتاب البغوي
قال عمر وابن عباس الذكاة في الحلق واللبة وزاد عمر ولا تعجلوا الأنفس أن تزهق معمر وسئلها
بعد يجيبها ما لم تفارقها الروح البغوي قال عمر بن الخطاب لا تخلوا الذمي يأكل طعام قال عمر لقد
هممت أن أنزل على أهل كل بيت مثل عددهم فإن الرجل لا يهلك على نصف بطنه البخاري عن
ابن عمر خطب عمر بن الخطاب على منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال إنه قد نزل تحريم الخمر وهي من
خمسة أشياء العنب والتمر والحنطة والشعير والعسل والخمر ما خامر العقل وثلاث وددت أن رسول

صلى الله عليه وسلم [illegible] جبة [illegible] والوارث ابواب [illegible] البغوي قال

[illegible] عن ابن عمر قال لقي [illegible] شراب فزعم انه شرب الطلا [illegible]

فان [illegible] يسكر جلدته الحد [illegible] البغوي [illegible] ابن عمر قال لبث [illegible] ليس ازاره الا [illegible]

[illegible] فانه اتقى [illegible] البغوي ان عمر رأى على رجل ثوبا معصفرا فقال دع هذه البراقات

للنساء [illegible] عن ابن الزبير قال سمعت عمر بن الخطاب يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لا تلبسوا الحرير فانه من [illegible] لم يلبسه في الآخرة البغوي عن ابي عثمان النهدي يقول اتانا كتاب عمر

بن الخطاب ونحن باذربيجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن الحرير الا هكذا

[illegible] البغوي عن سويد بن غفلة ان عمر بن الخطاب خطب بالجابية فقال نهى

رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لبس الحرير الا موضع اصبعين او ثلاث او اربع وقال قتادة رخص

في موضع اصبع واصبعين وثلاث واربع من اعلام الحرير البغوي عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى

على عمر قميصا ابيض فقال اجديد قميصك هذا ام غسيل فقال البس جديدا وعش حميدا ومت شهيدا البغوي

عن الحسن قال خطب عمر وهو خليفة وعليه ازار فيه اثنا عشر رقعة البغوي عن ابي عثمان النهدي يقول اتانا

كتاب عمر بن الخطاب ونحن باذربيجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزروا وارتدوا وانتعلوا والقوا

الخفاف والقوا السراويلات وعليكم بلباس ابيكم اسمعيل واياكم والتنعم وزي العجم وعليكم بالشمس

فانها حمام العرب وتمعددوا واخشوشنوا واخلولقوا واقطعوا الركب وانزوا نزوا وارموا

الاغراض وفي رواية وانزوا على ظهور الخيل نزوا واستقبلوا بوجوهكم الشمس فانها حمامات

العرب [illegible] تمعددوا [illegible] من الغلظ يقال للغلام اذا شب وغلظ وقيل معناه تشبهوا بعيش معد وكانوا

اهل غلظ وتقشف يقول كونوا مثلهم ودعوا التنعم وزي العجم واخشوشنوا اراد الخشونة في الملبس والمطعم

وقوله واخشوشبوا بالباء فهو من الصلابة يقال اخشوشب الرجل اذا كان صلبا ويروى بالجيم [illegible]

وهي الخشونة في المطعم البغوي عن ابن سيرين ان عمر بن الخطاب رأى على رجل خاتما من ذهب فامره ان

يلقيه فقال [illegible] يا امير المؤمنين [illegible] فقال ذاك انتن وانتن البغوي عن ابن عمر قال اتخذ رسول

[illegible] صلى الله عليه وسلم [illegible] [illegible] في يوم [illegible] الى ابي بكر [illegible]

[illegible] حتى وقع [illegible] رسول الله [illegible] البغوي [illegible] عمر بن الخطاب

[illegible] [illegible] ان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] البغوي [illegible] [illegible] صلى الله عليه وسلم فقال [illegible]

ابو بكر [illegible] البغوي [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم كان [illegible]

[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] ابو بكر [illegible] عمر [illegible]

[illegible] البغوي [illegible] [illegible] الخطاب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] البغوي [illegible] عمر بن [illegible]

[illegible] الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عن نافع قال [illegible] امراة [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] البغوي [illegible] صفوان [illegible] عمر بن الخطاب

الى [illegible] [illegible] فقال عمر لو كنتم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] فقال عمر [illegible] فقال [illegible] فقال عمر [illegible]

[illegible] عمر [illegible] البغوي [illegible] عمر [illegible]

[illegible] [illegible] البغوي كتب عمر الى ابي موسى [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] محمد صلى الله عليه وسلم [illegible] السنة [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] البغوي [illegible] قتادة قال [illegible]

[illegible] بن الخطاب فقال اني رايت [illegible] فقال عمر [illegible]

فقال [illegible] فقال عمر [illegible] البغوي قال [illegible] نافع [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] [illegible] [illegible] عبد الله [illegible]

و حکى [illegible] [illegible] بن [illegible] قال لما قدم عمر الشام استقبله [illegible]

[illegible] التنوخي قال حسين بن [illegible] بكر [illegible] الاکوع [illegible]

[illegible] ذلك [illegible] احد من الصحابة و لا التابعين اسمه [illegible]

[illegible] الشعبي عن مسروق قال [illegible] مسروق [illegible] قلت مسروق بن الاجدع قال الاجدع اسم

شيطان انت مسروق بن عبد الرحمن [illegible] فقال عمر [illegible] الملك [illegible]

الشيطان [illegible] [illegible] [illegible] مسروق [illegible] الشيطان [illegible] التنوخي [illegible]

[illegible] [illegible] امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب

[illegible] اولا [illegible] و ظاهرا [illegible]

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible] [illegible] روایات [illegible]

[illegible] [illegible] رسالة [illegible]

[illegible] نسبت

[illegible]

[illegible] می باید [illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] نبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] علوم [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] علوم [illegible] علیه افضل الصلوات [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] السموات و الارض [illegible] قدرت [illegible]

[illegible] خلافت [illegible]

[illegible]

و تفریق در منصب نعت و منصب خلافت بیان میشوند و فی الجمله این مساوره درد . اما اجتهادیه
که تتبع احادیث از مظان آن کماینبغی میسر شد معهذا بعزم خلیفه بر جنبه یا قال بمخالفت شده در جمیع
و مذهب میسر نشد و بعد از استطلاع رای خلیفه کار برایشان سهل شد را در بین عصر اختلاف [illegible]
اند اول قلیل شد بسبب آنکه مجتهد در یک بلد مجتمع بودند و آن مذهب خلیفه و رای او بود روایة احادیث
و فتوی و قضا و مواعظ مقصور بود به خلیفه یا کسی که نایب خلیفه باشد بامر او قال النبی صلی الله
علیه وسلم لا یقص الا امیر او مامور او مختال وقال عمر فی القاضی والقصاص [illegible] تولی فارها
چون نوبه خلافت خاصه منقضی گشت بحکم تقدیر الهی تفرقه [illegible] پدید آمد و کثیری از طاعت خلیفه
برآمدند آنگاه حیثیت کون علما و فقها از روی داد [illegible] انتظار داشتند که امر [illegible]
مستقل گردد چون ایام خلافت خاصه بالکلیه منقرض شد فلما خلفه [illegible] ظهور نمود و صحابه [illegible] هم
برآمده و علمای هر بلدی مشغول بافاده شدند ابن عباس در مکه فتوی میداد و حدیث روایة میکند
و تفسیر قرآن میفرماید و عائشه صدیقه و عبدالله بن عمر در مدینه حدیث روایة میفرماید و یاران فقها
و اولاد و احفاد ایشان از ایشان تفقه میکنند و ابوهریره در مدینه [illegible] برآنجا [illegible]
حدیث مسند [illegible] از [illegible] روایت از وی یاد میگیرند و ابوسعید خدری و غیرایشان [illegible]
الحال روایة میکنند و انس و عمران بن حصین در بصره [illegible] حدیث و اصحاب عبدالله بن مسعود
بفقه در کوفه مشغول میشوند و عبدالله بن عمرو بن العاص و ابو درداء و [illegible] در
شام روایت مینمایند بالجمله هر صاحبی صحابی یا تابعی بمقام افاده [illegible] صحابه بحکم اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم از وی اخذ مینمودند زیرا که تقدیم خلیفه منصوب فی نفسه بر سایر [illegible] امت
و در مقامات صوفیه بر سایر صالحین امت مسلم بود و اشتغال خلیفه بافادات [illegible] دل
[illegible] بالجمله درین ایام اختلاف در افتاد و آرای بسیار شد یکی را بر رای دیگری اطلاع
و اگر اطلاع شد مذاکره واقع نه و اگر مذاکره بمیان آمد ازالۀ شبهه و رجوع از مضیق اختلاف
بفضای اتفاق میسر نه بسیاری از احادیث [illegible] فرد بهم رسید اگر تتبع

کمی روایت علمای صحابه که پیش از انقراض خلافت خاصه از عالم گذشته اند بخاطر بیاید و جمعی که بعد انقراض خلافت
خاصه بسیار روایت کرده اند بعد ایام خلافت خاصه روایت کرده اند حدیث بسیاری از ایشان بدون سماع بی
واسطه صحابی بیت دیگر از جهت اتساع روایت ارسال هم بسیار کرده اند لیکن مرسل صحابی حکم متصل دارد اخرج مسلم
عن معاویة بن ابی سفیان انه قال علیکم من الاحادیث بما کان فی زمان عمر بن الخطاب فانه کان یخیف الناس
فی الله عز وجل اخرج الدارمی عن ابن مسعود انه قال من کان مستنا فلیستن بمن قد مات فان الحی لا تؤمن علیه الفتنة
اولئک اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة ابرها قلوبا واعمقها علما واقلها تکلفا اختارهم الله
لصحبة نبیه ولاقامة دینه فاعرفوا لهم فضلهم واتبعوهم علی اثرهم وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم وسیرهم فانهم کانوا
علی الهدی المستقیم و معلوم است که ابن مسعود آخر خلافت ذی النورین از عالم رفته است پس اشاره او الی الخلفاء
الاربعة الی ابی بکر و عمر و عثمان و الی الفقهاء و علی ابن ابی طالب و غیرهم و جمیع صحابه عدول اند و روایة ایشان
مقبول و عمل بموجب آنچه بروایت ایشان ثابت شود لازم اما درمیان آنچه از حدیث و فقه در زمن
فاروق اعظم بود و آنچه بعد وی حادث شده فرق ما بین السماء والارض است آسمان نسبت بزمین آید فرود
در بند رجالی است [illegible] ثانیه باستقراء تام معلوم شد که فاروق اعظم نظر دقیق در تفریق میان
احادیثی که به تبلیغ شرایع و تعلیم افراد بشر تعلق دارد و [illegible] معروف شد بعد احادیث شمائل
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و احادیث سنن زوائد در لباس و عادات [illegible] کثرت روایة میکرد دید و وجه تکلف آنکه
ایشان [illegible] تحمل کرده اهتمام بروایة آن بکار برند بعض اشیاء از سنن زوائد بسنن
هدی مشتبه گردد و تحمل [illegible] قوم [illegible] اما [illegible] از شغل تبلیغ شرایع مانع آید دیگر آنکه جمعی که بشرف صحبت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم رسیده بودند در زمان فاروق اعظم بسیار بودند احتیاج بتعلیم این اشیا واقع نشد واخرج الدارمی
عن الشعبی عن قرظة قال بعث عمر بن الخطاب رهطا من الانصار الی الکوفة فبعثنی معهم فجعل یمشی معنا حتی اتی صرار
وصرار ماء فی طریق المدینة فجعل ینفض الغبار عن رجلیه ثم قال انکم تأتون الکوفة فتأتون قوما لهم ازیز بالقرآن
فیأتونکم فیقولون قدم اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فیأتونکم فیسألونکم عن الحدیث فاقلوا الروایة عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم وانا شریککم فیه قال ابو محمد الدارمی معناه عندی الحدیث عن ایام رسول الله

علیه وسلم السیئین علی الفراعی قلت ولا وجه عندی ان معناه ان حدیث عنه [illegible] والدلالات [illegible]

یتعلق به حکم شرعی او معناه الاحادیث علی سبیل الظن فیما لم یثبت فیه علم مجتهد فی حفظه [illegible]

محبین است فاروق اعظم اهتمام بجمیع ادعیه موقته باوقات خاصه یا سببیه باسباب کثیره [illegible]

[illegible] کسی از فضل ایمان [illegible] فیه [illegible] و معنی آنکه [illegible] و ستاره

شناس [illegible] اخرج ابو داود عن سهل بن معاذ بن انس عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اکل

طعاما ثم قال الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة غفر له ما تقدم من ذنبه ومن

لبس ثوبا فقال الحمد لله الذی کسانی هذا ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر [illegible]

فاروق اعظم [illegible] افضلیت [illegible] اسباب [illegible] است [illegible] نظر او [illegible]

[illegible] خصوص اشکالات [illegible] تشریح خصوصیت اشکالات [illegible] اصول و [illegible]

برای [illegible] فاروق اعظم در علوم احسان [illegible] بعضی که الیوم باسم علم تصوف و علم سلوک مشهور شده پس

پیش از آنکه [illegible] ما را مناسب باید که بعض مباحث آن [illegible] و رساله علیحده ساختیم

تا موجب مزید فایده باشد و معرفت قدر فاروق اعظم و معرفت آنکه این علوم از خلفا ثابت شده [illegible]

[illegible] بعض علوم الحدیث بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله مخرج العلوم من [illegible]

ومفیض الفهوم [illegible] ومحیی النفوس بحیوة طیبة ومرقیها الی قدر ما لها من مرتبة واشهد ان لا اله

الا الله وان محمدا عبده ورسوله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم اما بعد [illegible]

از نشر [illegible] و بیان حکم و [illegible] خلیفه [illegible] والصواب امیر المؤمنین

عمر بن الخطاب رضی الله عنه [illegible] بنده ضعیف [illegible] موفق شد [illegible] المستعان و علیه

التکلان و پیش از خوض در مقصود دو مقدمه را تمهید کنیم یکی آنکه حقیقت تصوف [illegible]

انسان [illegible] اصل دارد اصل اول پیدا کردن یقین [illegible] اعمال خیر مانند صلوة و صوم و ذکر [illegible]

و مراد از یقین اینجا یقین خاص است که [illegible] موهبت [illegible] غیب [illegible] صوفیه [illegible]

آن یاد داشته است نه یقینی که از جهت استدلال یا تقلید [illegible] حاصل میگردد [illegible] است که همه مسلمین بتقلید

استعداد خود را اعمال خیر میکنند و بمرتبه یقین نمیرسند الا طایفه از ایشان لاجرم تحصیل یقین را از طلب یا علما

[illegible] ست مامور دیگر حق ما در تحقیق و تبیین آن امور میبرد باستقرا معلوم میشود که ان امر [illegible]

علیه [illegible] شرط قبول اعمال آن اخلاص فی العمل است و حکما اکثر اعمال خیر که به باشند تهجد و [illegible]

[illegible] و مقام سیوم کیفیت یا نه که عبارت از خشوع و حضور و [illegible] و بمقامات مذکوره خشوع

[illegible] آن در قرآن عظیم و سنت سنیه احسان را تفسیر کرده اند باینکه علیه قال النبی صلی

الله علیه [illegible] انما الاعمال [illegible] است و قال الله تعالی انهم کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون

و بالاسحار هم یستغفرون و فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم الآیة و قال صلی الله علیه و سلم ان تعبد الله

[illegible] کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک اصل دوم تولد مقامات از میان یقین و طبیعت نفس و قلب و عمده

این مقامات بحسب تحریر شیخ ابوطالب مکی که شیخ این فن است نه چیز است توبه و زهد و صبر و شکر و رجا و خوف

و توکل و رضا و فقر و محبت و ذات آدمی و نفس او بوجهی مخلوق شده که بطبیعت خود این احوال متقضی باشد

لیکن چون اول امر متعلق این احوال امور دنیه و دنیویه بود خوف از دشمن یا تلف مال و ولد و ثبات و رجا

بکثرت اموال و ولد و جاه و اعتماد بر اسباب ثبت چون یقین بر جبلت مستولی شد و از همه جهت دل او را

فرا گرفت لاجرم رجا و خوف همه با خدا بامر او و مواعید او نه خلق نسبت و اعتماد او بر سبب خالق نه بر

اسباب الی غیر ذلک بدانکه مقامات در این نه چیز محصور نیست بلکه اینها عمده مقامات اند و آن اشیا

بسیار [illegible] قبیل [illegible] و شدة الامر الله و تواضع و مانند آن و در قرآن عظیم و سنت سنیه

بسیاری از مقامات مبین شده که [illegible] آن طولی دارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم جمعی از صحابه را بسیاره

بعض [illegible] سرافراز فرموده اند مثل صدیقیه و محدثیه و شهیدیه و حواریه و گاهی صورة صبر مثلا با شجاعت

در نسبت کرده و توکل با [illegible] مختلط شده و علی هذا القیاس محققین صوفیه علامات و خواص برای هر یک از

آنها از دیگری بیان کنند و فقیر یک اصل عظیم تقریر میکند که از همه تقریرات طویله مغنی تواند بود و آن

آنست که متولد شدند از میان یقین و جبلت و [illegible] نفس است اگر استیلای یقین در یکی یافته شود مقامات [illegible]

همه طبیعی اند نه مقامات [illegible] استیلای یقین [illegible] شود باز تامل باید کرد که بعض از یقین [illegible]

بعض [illegible]

صفت [illegible]

چه صفت در جواب [illegible] به اولیا [illegible] مقامات [illegible] مقامات [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] حضرت شیخ [illegible] او ذکر کرده است

میگوید [illegible] از بعض [illegible] مقامات [illegible] شد [illegible] اولیا [illegible]

[illegible] و [illegible] اما اولیا [illegible] کرده [illegible] کرامات [illegible] در تربیت

مریدان حضرت [illegible] فاروق اعظم [illegible] صاحب [illegible] فاروق [illegible]

[illegible] علم صوفیه [illegible] حضرت [illegible] صلی الله علیه [illegible] الکبری [illegible] تربیت

فرموده [illegible] الحق [illegible]

[illegible] در این [illegible] منظور [illegible]

با بیان [illegible] کرامات و مقامات مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و مقامات و کرامات فاروق اعظم

مقامات مشایخ صوفیه [illegible] الا از جهت [illegible] چندین بار [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] کریم [illegible] این مقامات [illegible]

و [illegible] از این وجه [illegible] مزال الاقدام در این فن [illegible] مقامات و افضل [illegible]

علیه [illegible] یکی [illegible] مقامات و کرامات [illegible]

[illegible] مقامات [illegible] اعلی [illegible] صادق

علیه اکمل الصلوات و اتم التحیات ثابت شد و آنحضرت صلی الله علیه [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] واجب [illegible] بیان [illegible] می نویسیم

[illegible] در تفصیل [illegible] نفس

تنبیه

ناطقه [illegible] قوة عامله و قوة عاقله [illegible] قوة عامله بکمال خود رسد آن [illegible]

[illegible] قوة عاقله [illegible] بکمال خود رسد [illegible] کمال خلق و دین [illegible]

[illegible] این [illegible] از میان ایشان متولد

[illegible] فضل الله یؤتیه من یشاء [illegible]

فتوی الفقه

العظیم پس از پیغمبر محمد مصطفی و موافقت باوی و کشف حقایق و اصابت الصواب

بیان است از علما بیکان و از مرات دیگر ایشان حقیقت و اشتراک

بجا میرود و افضلیت ایشان معلوم شد و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت قد کان فیما کان قبلکم من

الامم محدثون فان یک فی امتی احد فهو عمر بن الخطاب رواه البخاری من حدیث ابی هریرة و مسلم من حدیث

عایشة و در روایت دیگر آمده لقد کان فیمن کان قبلکم من بنی اسرائیل رجال یکلمون من غیر ان یکونوا انبیاء فان

یکن فی امتی منهم احد فعمر و بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب رواه احمد والترمذی و الحاکم

و گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

عند نزول القرآن و قال ابن عمر ما نزل بالناس امر قط فقالوا فیه وقال

عمر الا نزل القرآن فیه علی نحو ما قال عمر و عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله جعل الحق علی

لسان عمر و قلبه اخرجه الحفاظ من حدیث ابی هریرة و ابن عمر و فی موقوف علی رضی الله عنه کنا نری و

نتحدث ان السکینة تنطق علی لسان عمر و قال صلی الله علیه وسلم یا عمر ما لقیک الشیطان سالکا فجا قط الا سلک فجا غیر

فجک و کما قال رواه الحفاظ من حدیث سعد بن ابی وقاص و عایشة و بریدة الاسلمی و غیرهم رضی

الله عنهم کنت ... الشیطان عمر ... بالخطبة ... ابن مسعود و سعید و غیرهما

و در حدیث مشهور روایت جماعة من الصحابة و تواتر ... حضرت صلی الله علیه

وسلم فاروق ... من حدیث العشرة و الثلاثة و غیر ذلک و قال صلی الله علیه وسلم

ارأف امتی بامتی ابو بکر و اقواهم فی امر الله عمر رواه ابو عمر فی الاستیعاب من حدیث انس و ابی سعید

و ... و قال صلی الله علیه وسلم ان اهل الدرجات العلی لیراهم من تحتهم کما ترون الکوکب الدری فی افق السماء و

ان ابا بکر و عمر منهم و انعما رواه ابو داود و غیره من حدیث ابی سعید و در حدیث ... ابو بکر

و ... و در حدیث ... و در ... بسورة ... زیاده فضل ... و

... اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر رواه الترمذی و غیره من حدیث ابن

مسعود و حذیفة و قال ... رواه الحفاظ من حدیث ...

بن سلام ومن طرق حديث حذيفة ما في الصحيحين ان بينك وبين الفتنة بابا   بجز ذلك

من قضايا بالمحصى وفيه منه متواترات الدين بالتواتر المعنوي

الفصل الاول العلم

الناس عليكم بالعلم فان لله سبحانه رداء يحبه فمن طلب بابا من العلم رداه الله تعالى بردائه فان اذنب ذنبا استعتبه فان اذنب فيها استعتبه فان اذنب فيها استعتبه لئلا يسلبه رداءه الغزالي قال عمر موت الف عابد قائم الليل صائم النهار اهون من موت عالم بصير بحلال الله وحرامه الغزالي قال عمر من حدث بحديث فعمل به فله اجر ذلك العمل ابو الليث عن عمر انه قال ان الرجل ليخرج من منزله وعليه من الذنوب مثل جبال تهامة فاذا سمع العلم خاف واسترجع على ذنوبه فانصرف الى منزله وليس عليه ذنب فلا تفارقوا مجلس العلماء فان الله تعالى لم يخلق على وجه الارض بقعة اكرم من مجالس العلماء الغزالي قال عمر ان اخوف ما اخاف على هذه الامة المنافق العليم قالوا كيف يكون منافقا عليما قال عليم اللسان جاهل القلب الغزالي قال عمر اذا رايتم العالم محبا للدنيا فاتهموه على دينكم فان كل محب يخوض فيما احب الغزالي قال عمر لا تتعلم العلم لثلاث ولا تتركه لثلاث لا تتعلم لتماري به ولا تباهي به ولا ترائي به ولا تتركه حياء من طلبه ولا زهادة فيه ولا رضى بالجهل منه الغزالي قال عمر تعلموا العلم وتعلموا للعلم السكينة والوقار والحلم الغزالي قال عمر لا تكونوا من جبابرة العلماء فلا يفي علمكم بجهلكم الغزالي عن عمر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اكتسب المرء مثل فضل عقل يهدي صاحبه الى هدى ويرده عن ردى وما تم ايمان عبد ولا استقام دينه حتى يكمل عقله الغزالي عن عمر قال لتميم الداري ما السودد فيكم قال العقل قال صدقت سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم كما سالتك فقال كما قلت ثم قال سالت جبرئيل ما السودد فقال العقل البخاري في ترجمة باب قال عمر تفقهوا قبل ان تسودوا ومعناه ينبغي للانسان ان يبادر لطلب العلم اثره فاذا سود فان النفس امارة بالسوء وانها شاغلة للاوقات البغوي والغزالي قال عمر تعلموا من النجوم ما تهتدون به في البر والبحر امسكوا السمر وردي عن عمر انه قرر [illegible] فانها فيها احيا الى قوم وابائهم [illegible] ما لا [illegible] ثم قال هذا العمري هو التكلف [illegible] ما عرفتم اعملوا وما لم تعرفوا فكلوه الى الله ابو طالب قال ابن مسعود [illegible] ذهب تسعة اعشار العلم فقيل

تفصيل نقول

فيها اجلة الصحابة فقال لست اعني العلم الذي تريدون انما اعني العلم بالله ابو طالب

لم فاجر فعاجل فانقوا الفاجر من العلماء والجاهل من المتعبدين ابو طالب عن عمر قال

انما اخاف عليكم منافق عليم اللسان يقول بما تعرفون ويعمل بما تنكرون ... مالك كتب عمر الى عماله ان اهم

امركم عندي الصلوة فمن حفظها وحافظ عليها حفظ دينه ومن ضيعها فهو لما سواها اضيع مالك دخل

رجل على عمر من الليلة التي طعن فيها فايقظ عمر لصلوة الصبح فقال عمر نعم ولا حظ في الاسلام لمن ترك

الصلوة فصلى عمر وجرحه يثعب دما مالك قال عمر لان اشهد صلوة الصبح في الجماعة احب الي من ان اقوم

ليلة ابو طالب والسهروردي قال عمر على المنبر ان الرجل ليشيب عارضاه في الاسلام وما اكمل لله صلوة

قيل وكيف ذلك قال لا يتم خشوعها وتواضعها واقباله على الله فيها مسلم وغيره عن عقبة بن عامر عن عمر

رفعه من توضا واسبغ الوضوء ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده و

رسوله فتحت له ابواب الجنة الثمانية الغزالي قال عمر تفقدوا اخوانكم في الصلوة فان كانوا مرضى

فعودوهم وان كانوا اصحاء فعاتبوهم الغزالي كان عمر يقول لابي موسى ذكرنا فيقرا عنده حتى يكاد

وقت الصلوة ان يتوسط فيقال الصلوة الصلوة فيقول اولسنا في الصلوة الغزالي كان عمر يقول

اللهم اني استغفرك لظلمي وكفري فقيل له هذا الظلم فما بال الكفر فتلا ان الانسان لظلوم كفار المحب الطبري

عن سعيد بن المسيب كان عمر يحب الصلوة في جوف الليل يعني وسط الليل مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر

بن الخطاب كان يصلي من الليل ما شاء الله حتى اذا كان من آخر الليل ايقظ اهله للصلوة يقول لهم الصلوة

الصلوة ثم يتلو هذه الآية وأمر اهلك بالصلوة واصطبر عليها لا نسألك رزقا نحن نرزقك والعاقبة

للتقوى المحب الطبري عن عبد الله بن ربيعة صليت خلف عمر الفجر فقرا بسورة الحج وسورة يوسف

قراءة بطيئة المحب الطبري عن ابن عمر ما مات حتى سرد الصوم المحب الطبري عن جعفر الصادق كان

احب الطعام الى عمر الله اكبر الغزالي قال عمر ان الاعمال تباهت فقالت الصدقة انا افضلكم ابو طالب كان عمر

بن الخطاب يعطي ابل الصدقة ... فانهم يعني اعطى المحتاج افضل الغزالي

قال عمر الحاج مغفور له ولمن استغفر له في شهر ذي الحجة والمحرم وصفر وعشر من ربيع الاول ابو الليث

قال عمر من اتى هذا البيت لا يريد الا اياه فطاف به طوافا خرج من ذنوبه كيوم و[illegible]

روى عن عمر انه قال لان اذنب سبعين ذنبا بركية احب الي من ان اذنب ذنبا واحدا

الغزالي كان عمر يقول للحاج اذا حجوا يا اهل اليمن يمنكم ويا اهل الشام شامكم ويا اهل العراق عراقكم ابو قلابة

ان عمر رأى لحية فطلب بلا تأسية ويا [illegible] قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان سيعاد [illegible]

[illegible] وقال [illegible] ابو الليث قال عمر المساجد بيوت الله عز وجل في الارض [illegible] على الزائر

يكرم زائره ابو الليث كان عمر يقول اذا دخل شهر رمضان مرحبا بمطهر مرحبا بمطهر خير كله صيام نهاره وقيام

ليله النفقة فيه كالنفقة في سبيل الله الاكبر عن ابي عثمان قال عمر الشتاء غنيمة العابد ابو بكر عن رجل قال

[illegible] اهل خراسان قال كان عمر اذا قام من الليل قال قد ترى مقامي وتعلم حاجتي فارجعني من عندك بحاجتي

مفلحا منجحا مستجيبا مستجابا لي قد غفرت لي ورحمتني فاذا قضى صلوته قال اللهم لا ارى شيئا من الدنيا يدوم

فلا ارى حالا فيها يستقيم اللهم اجعلني انطق فيها بعلم واصمت فيها بحكم اللهم لا تكثر لي من الدنيا فاطغى

ولا تقلل لي منها فانسى فان ما قل وكفى خير مما كثر والهى ابو بكر عن عمر انه كان يقول اللهم اني اعوذ بك ان

تأخذني على غرة او تذرني في غفلة او تجعلني من الغافلين ابو الليث قال عمر بلغني ان الدعاء بين السماء

والارض معلق لا يصعد منه شيء حتى يصلى على نبيكم محمد قال اخبرنا ابو حنيفة قال حدثنا ابو جعفر محمد بن علي

قال جاء علي بن ابي طالب الى عمر بن الخطاب رضي الله عنهما حين طعن [illegible] رحمك الله فوالله ما في الارض

احد كنت القى الله بصحيفته احب الي منك [illegible] الغزالي قال عمر [illegible] تشقيق الكلام من شقاشق

الشيطان الغزالي قال عمر اما في المعاريض ما يكفي الرجل عن الكذب الغزالي كان معاذ عاملا لعمر فلما رجع منه قالت

امرأته ما جئت به من الهدية قال كان معي ضاغط قالت كنت امينا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم وعند ابي بكر

فبعث عمر معك ضاغطا وشكت عمر فلما سمع عمر سأل معاذا عن ذلك فقال لم اجد ما اعتذر به اليها الا ذلك

فضحك عمر واعطاه شيئا وقال ارضها به الغزالي كان ابن ابي عذرة يخلع من النساء كثيرا حتى طار له

[illegible] احدوثة وادخل عبد الله بن الارقم بيته فقال لامرأته انشدك بالله هل تبغضيني قالت لا

قال فاني انشدك بالله قالت نعم فدعا [illegible] فقال [illegible] اليس تحدثين انها تبغضه قالت انه

[illegible] ان الكذب الا كذبا يا امير المؤمنين قال نعم فالكذب ان لا تنتصف احدا من نفسك [illegible]

[illegible] ان اول البيت الذي يبنى على الحب [illegible] الناس يجالسون بالاسلام والاحسان [illegible] الغزالي

[illegible] فقال اهلكني [illegible] فقال [illegible]

[illegible] من كثر ضحكه قلت هيبته ومن مزح استخف به الناس ومن اكثر من شيء عرف به ومن كثر كلامه

كثر سقطه ومن كثر سقطه قل حياؤه ومن قل حياؤه قل ورعه ومن قل ورعه مات قلبه الغزالي قال عمر

[illegible] يعيب في الناس ما ياتي به ويبصر من عيوب الناس ما يجهل من نفسه ويؤذي جليسه

بما لا يعنيه آفات القلب الغزالي كان عمر اذا خطب قال في خطبته افلح منكم من حفظ من الهوى

والطمع والغضب الغزالي غضب عمر على رجل وامر بضربه فقال [illegible] يا امير المؤمنين خذ العفو

وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين فتامل الآية وكان وقافا عند كتاب الله مهما تلي عليه [illegible] الرجل الغزالي

روي ان عمر غضب يوما فدعا بماء فاستنشق فقال ان الغضب من الشيطان وهذا يذهب الغضب [illegible]

قال عمر ان العبد اذا تواضع لله رفع الله حكمته وقال انتعش رفعك الله واذا تكبر وعدا طوره وهصه

الله الى الارض وقال اخسأ اخساك الله فهو في نفسه كبير وفي اعين الناس حقير حتى لهو احقر عندهم من الخنزير

الغزالي [illegible] رجل [illegible] الخطاب ان يعظ الناس اذا هو فرغ من الصلوة الصبح فمنعه فقال اتمنعني

من نصح المسلمين فقال اخشى ان تنتفخ حتى تبلغ الثريا الغزالي قال عمر لرجل [illegible] قال لو كنت

كذلك لم نقل الغزالي قال [illegible] بن [illegible] كاني انظر الى عمر [illegible] في يده اليسرى وفي يده اليمنى الدرة

يدور في الاسواق [illegible] الغزالي حمل قربة على عنقه فقال اصحابه يا امير المؤمنين ما حملك على

هذا فقال ان نفسي قد اعجبتني فاردت ان اذلها الغزالي قال زيد بن وهب رايت عمر خرج الى السوق وبيده

الدرة وعليه ازار فيه اربعة عشر رقعة بعضها من ادم الغزالي قال عمر في خطبته اعلموا انه ليس من

احد احب الى الله حلما ولا اعظم نفعا من حلم امام ورفقه وليس جهل ابغض ولا اعظم ضررا من جهل امام وخرقه ومن

يأخذ بالعافية فيمن بين ظهرانيه يرزق العافية فيمن هو دونه الغزالي قال عمر لرجل ما عملك

[illegible] قال يا امير المؤمنين [illegible] قال اذا اطلع عليك غيرك لم تستحي منه [illegible]

[illegible]

روى عن عمر انه قال راس التواضع ان تبدأ بالسلام على من لقيت من المسلمين وان ترضى بالدون
من المجلس وان تكره ان تذكر بالبر والتقوى. ابو الليث عن قيس بن ابي حازم قال لما قدم عمر الشام تلقاه عظماء
اهلها فقيل له اركب هذا البرذون يراك الناس فقال انكم ترون الامر من هنا وانما الامر من هنا واشار بيده الى السماء
خلوا سبيلي. ابو الليث روى ان عمر رحل من المدينة ومعه غلام له وكان يركب الناقة ويأخذ الغلام
بزمامها فيسير مقدار فرسخ ثم ينزل ويركب الغلام ويأخذ عمر بزمام الناقة ثم يسير مقدار فرسخ فلما قرب
من الشام كانت نوبة ركوب الغلام فركب الغلام واخذ عمر بزمام الناقة فاستقبله الماء في الطريق فجعل عمر
يخوض في الماء وهو آخذ بزمام الناقة فخرج ابو عبيدة بن الجراح وكان اميرا على الشام فقال يا امير المؤمنين ان عظماء
الشام يخرجون اليك فلا يحسن ان يروك على هذه الحالة فقال عمر انما اعزنا الله بالاسلام فلا نبالي من مقال
الناس. ابو الليث قال عمر ان من صلاح دينك ان تعرف ذنبك وان من صلاح عملك ان ترفض عجبك وان
من صلاح شكرك ان تعرف تقصيرك. الغزالي قال عمر ان الطمع فقر واليأس غنى وانه من يئس مما في ايدي الناس
وقنع استغنى عنهم. الغزالي قال عمر [illegible] لا البس مشهورا ابدا ولا انام بالليل [illegible] ابدا
ولا اركب [illegible] ابدا ولا املأ جوفي من طعام ابدا قال عمر من سره ان ينظر الى هدي رسول الله صلى الله عليه وسلم
فلينظر الى عمرو بن الاسود. ابو طالب عن عمر لو ان رجلا صام النهار لا يفطر وقام الليل لا ينام [illegible] لم
يحب في [illegible] ويبغض فيه ما نفعه ذلك شيئا. ابو طالب [illegible] بن الخطاب يقول [illegible] امرا اهدى
الى اخيه عيوبه. ابو بكر عن ابن شهاب قال عمر لا تعترض لما لا يعنيك واعتزل عدوك واحذر صديقك الا الامين
من الاقوام ولا امين الا من خشي الله ولا تصحب الفاجر فتتعلم من فجوره ولا تطلعه على سرك واستشر في امرك الذين
يخشون الله. التوبة الغزالي عن عمر الطابع معلق بقائمة العرش فاذا انتهكت الحرمات واستحلت المحارم ارسل
الله الطابع فطبع على القلوب بما فيها. ابو بكر وابو طالب والسهروردي وجماعة قال عمر بن الخطاب
حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا وزنوها قبل ان توزنوا وتزينوا للعرض الاكبر على الله عز وجل يومئذ
تعرضون لا تخفى منكم خافية. زاد ابو طالب انما يخف الحساب في الآخرة على قوم حاسبوا انفسهم في الدنيا
وثقلت موازين قوم في الآخرة وزنوا انفسهم في الدنيا وحق للميزان لا يوضع فيه الا الحق ان يكون

ثقيلا [illegible] طارق بن شهاب ان عمر بن الخطاب اخر صلاة المغرب حتى طلع نجم فاعتق رقبة ابو بكر عن [illegible]

عبد الله بن عتبة قال قال عمر جالسوا التوابين فانهم ارق شيء افئدة ابو بكر عن النعمان بن بشير عن

[illegible] التوبة النصوح فقال التوبة النصوح ان يتوب العبد من العمل السيء ثم لا يعود اليه ابدا قال [illegible]

بن [illegible] من اجهل الناس قال احنف اي [illegible] قال عمر ان ابنك [illegible] منها [illegible]

[illegible] ابو [illegible] يروى عن عمر انه دخل على النبي صلى الله عليه وسلم فوجده يبكي فقال يا رسول الله

ما يبكيك فقال اخبرني جبريل ان الله يستحيي من عبد شاب في الاسلام ان يعذبه افلا يستحيي الشيخ ان

يذنب بعدما شاب في الاسلام ابو بكر عن النعمان بن بشير قال سئل عمر عن قول الله واذا النفوس زوجت

قال يقرن بين الرجل الصالح في الجنة ويقرن بين الرجل السوء مع الرجل السوء في النار ذم الدنيا و

استحباب التقلل والتخشن ابو بكر عن سفيان قال كتب عمر ان الدنيا خضرة حلوة فمن اخذها بحقها كان

قمنا ان يبارك له فيه ومن اخذها بغير ذلك كان كالآكل الذي لا يشبع ابو بكر عن ابراهيم عن عبد الرحمن

بن عوف قال اتي عمر بكنوز آل كسرى فاذا من الصفراء والبيضاء ما كاد ان يحار منه البصر قال فبكى عمر

عند ذلك فقال عبد الرحمن ما يبكيك يا امير المؤمنين ان هذا اليوم ليوم شكر وسرور وفرح فقال عمر ما كثر هذا

عند قوم الا القى الله بينهم العداوة والبغضاء ابو بكر عن سعيد بن ابي بردة قال كتب عمر الى ابي موسى اما بعد

فان اسعد الرعاة من سعدت به رعيته وان اشقى الرعاة عند الله من شقيت به رعيته اياك ان ترتع

فترتع عمالك فيكون مثلك عند ذلك مثل البهيمة نظرت الى خضرة من الارض فرتعت فيها تبتغي بذلك السمن وانما

حتفها في سمنها والسلام عليك ابو بكر عن [illegible] قال والله ما [illegible] الدقيق الا [illegible]

ابو بكر عن الحسن قال ما ادهن حتى قتل الا [illegible] ابو بكر عن [illegible] قال كان الحسن [illegible]

عمر فيقول والله ما كان باولهم اسلاما ولا بافضلهم نفقة في سبيل الله ولكنه غلب الناس بالزهد في الدنيا

والصرامة في امر الله ولا يخاف في الله لومة لائم ابو بكر عن عطاء الخراساني قال احتبس عمر بن الخطاب على

الناس فخرج اليهم من العشي فقالوا ما حبسك فقال غسلت ثيابي فلما جفت خرجت اليكم ابو بكر عن سفيان قال كتب عمر الى

ابي موسى انك لن تنال الآخرة بشيء افضل من الزهد في الدنيا ابو بكر عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال قدم على

عمر ناس من العراق فرأى كأنهم يأكلون تحديرا فقال ما هذا يا أهل العراق لو شئت أن يدهمق لي كما يدهمق لكم لفعلت

ولكنا نستبقي من دنيانا ما نجده في آخرتنا أما سمعتم الله قال أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها أبو بكر

عن عروة قال لما قدم عمر الشام وكان قميصه قد تجوب عن مقعده قميص سنبلاني غليظ فأرسل به إلى صاحب أذرعات

أو أيلة قال فغسله ورقعه وخيط له قميص قطري فجاء بهما فألقى إليه القطري فأخذه عمر فمسه فقال هذا ألين فرمى

به إليه فقال ألق إلي قميصي فإنه أنشفهما للعرق أبو بكر عن ابن عمر قال كان عمر بن الخطاب [illegible] في فيه حفظه [illegible]

ولبنه ودقاقه وخله فيأكل ويجعل لأصحابه ويقول بكذا [illegible] ويعود [illegible] أبو بكر عن

حبيب قال قدم أناس من العراق على عمر وفيهم جرير بن عبد الله قال فأتاهم بجفنة قد صنعت بخبز وزيت قال

فقال لهم قد أرى ما تقرمون إليه فأي شيء تريدون حلوا وحامضا وحارا وباردا وقذفا في البطون

أبو بكر عن حبيب عن بعض أصحابه عن عمر أنه دعي إلى طعام فكانوا إذا جاءوا بلون خلط بصاحبه أبو بكر عن أنس قال

غلا الطعام بالمدينة على عهد عمر فجعل يأكل الشعير فاستنكره بطنه فأهوى بيده إلى بطنه فقال والله

ما هو إلا ما ترى حتى يوسع الله على المسلمين أبو بكر عن يحيى بن سعيد عن عبد الله بن عامر قال خرجت مع عمر فما رأيته

مضطربا فسطاطا حتى رجع قلت فبأي شيء كان يستظل قال يطرح النطع على الشجرة ويستظل به أبو بكر عن

ابن عمر قال لما أتى عمر بن الخطاب الشام أتي ببرذون فركب عليه فلما هزه نزل عنه وضرب وجهه وقال قبحك الله

وقبح من علمك أبو طالب [illegible] أمر الأعاجم [illegible] أبو طالب قال عمر بن الخطاب لكأني أنظر

الإنسان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم كانت [illegible] إذا أكل [illegible]

[illegible] قال عمر إياكم والبطنة فإنها ثقل في الحياة ونتن في الممات [illegible] أن يزيد بن أبي سفيان كان يأكل

ألوان الطعام فقال عمر لمولاه إذا علمت أنه قد حضر غداؤه فأعلمني فأعلمه فدخل عليه فقرب ثريدا ولحما

فأكل معه عمر ثم قرب الشواء وبسط يزيد يده وكف عمر يده وقال يا لله الله يا يزيد بن أبي سفيان أطعام بعد طعام

والذي نفس عمر بيده لئن خالفتم عن سنتهم ليخالفن الله بكم عن طريقهم [illegible] قال عمر [illegible]

[illegible] بلغني [illegible] فاستحيي [illegible] بلغني [illegible]

[illegible] وبلغني أنك جمعت بين [illegible] عمر [illegible] فقد [illegible]

عيشها فقال الا ... عن حفصة انها قالت لعمر ان الله قد اكثر من الخير و وسع في الرزق فلو اكلت
طعاما اطيب من طعامك و لبست ثوبا الين من ثوبك قال سأخاصمك الى نفسك فلم تذكرين ما كان فيه رسول الله صلى
الله عليه و سلم و كانت فيه معه حتى ابكاها ثم قال انه كان لي صاحبان و سلكا طريقا فان سلكت طريقا غير
طريقهما سلك بي غير طريقهما و اني والله ساصبر على عيشهما الشديد لعلي ادرك معهما عيشهما الرخي مالك
عن يحيى بن سعيد عن عمر بن الخطاب قال اياكم واللحم فان له ضراوة كضراوة الخمر مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب
ادرك جابر بن عبد الله و معه حمال لحم فقال ما هذا فقال يا امير المؤمنين قرمنا الى اللحم فاشتريت بدرهم لحما فقال عمر اما يريد
احدكم ان يطوي بطنه عن جاره او ابن عمه اين تذهب عنكم هذه الآية اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم
بها مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال رايت عمر بن الخطاب يطرح له صاع من تمر فياكله
حتى ياكل حشفها مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس قال رايت عمر بن الخطاب و هو يومئذ امير المؤمنين
قد رقع بين كتفيه برقع ثلاث لبد بعضها فوق بعض **الفصل الثاني في حسن مقامات اليقين** يشير اليه
قوله تعالى اشداء على الكفار رحماء بينهم و قوله صلى الله عليه وسلم من احب لله و ابغض لله فقد استكمل ايمانه و قول
عمر لو ان رجلا صام النهار لا يفطر و قام الليل فتصدق و جاهد و لم يحب في الله عز وجل و يبغض فيه ما نفعه ذلك
شيئا و حقيقة هذا الحب ان يستولي نور اليقين على القوة ... فياتي هذا البهيمية و السبعية فيسخرها و ياخذ
بها ... فمن ذلك الشدة له ... و من ذلك الشفقة على خلق الله و من ذلك ... خوف ... البعد والورع
في الشبهات و الزهد في اللذات و غير ذلك و قد اخبر النبي صلى الله عليه وسلم بثبوت هذا الجنس له حيث
قال رحم الله عمر يقول الحق و ان كان مرا تركه الحق و ما له من صديق يعني صديقا من اصدقاء الدنيا و الا فخلفاء
الحق ... حبا شديدا و قد تواترت الاخبار بثبوت ذلك لعمر فمن ذلك قوله في حديث ايلاء النبي
صلى الله عليه وسلم من نسائه ... الى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ... من اجل حفصة و الله
لئن امرني ان اضرب عنقها لاضربن عنقها قال فرفعت صوتي الحديث من رواية مسلم و غيره و من ذلك قوله في قصة
اسلام ابي سفيان و مراجعة العباس فيه ... فقال العباس مهلا يا عمر فوالله لو كان من رجال بني عدي بن كعب ما قلت
هذا و لكنك قد عرفت انه من رجال بني عبد مناف فقال مهلا يا عباس فوالله لاسلامك يوم اسلمت كان احب

إلي منه إسلام الخطاب لو أسلم وما بي إلا أني قد عرفت أن إسلامك كان أحب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم من
إسلام الخطاب. الحديث. أخرجه رواية محمد بن إسحاق. ومن ذلك قوله في قصة كسعة رجل من المهاجرين رجلا من الأنصار
ومقالة المنافق في ذلك حتى قال عمر يا رسول الله دعني أضرب عنق هذا المنافق فقال صلى الله عليه وسلم
لا يتحدث الناس أن محمدا يقتل أصحابه. الحديث. أخرجه مسلم. ومن ذلك قوله في حديث ابن صياد يا رسول الله
دعني أقتله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن يكن الذي ترى فلن تستطيع قتله. الحديث. أخرجه الشيخان. ومن
ذلك قوله في قصة حاطب بن أبي بلتعة وكتابته إلى المشركين بخبر النبي صلى الله عليه وسلم ... حاطب فإنه قد كفر فاضرب
عنقه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن الخطاب ما يدريك لعل الله قد اطلع على أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم
فقد غفرت لكم فذرفت عينا عمر. الحديث. أخرجه رواية الشيخين عن علي وغيره. ومن ذلك قوله في حديث ذي الخويصرة
وقوله يا رسول الله اعدل قال عمر يا رسول الله ائذن لي فيه أضرب عنقه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعه
فإن له أصحابا يحقر أحدكم صلاته مع صلاتهم. الحديث. رواية الشيخين. ومن ذلك قوله في غزوة بدر حين قال النبي
صلى الله عليه وسلم إني قد عرفت رجالا من بني هاشم وغيرهم قد أخرجوا كرها لا حاجة لهم بقتالنا فمن لقي منكم أحدا
من بني هاشم فلا يقتله ومن لقي العباس بن عبد المطلب فلا يقتله. قال أبو حذيفة أنقتل آباءنا وأبناءنا وإخواننا
وعشيرتنا ونترك العباس والله لئن لقيته لألحمنه السيف فبلغت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لعمر يا أبا حفص
قال عمر والله إنه لأول يوم كناني فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم أبا حفص أيضرب وجه عم رسول الله صلى الله
عليه وسلم بالسيف قال عمر يا رسول الله دعني فلأضرب عنقه بالسيف فوالله لقد نافق. الحديث. أخرجه رواية
ابن إسحاق. ومن ذلك إقامته الحد على ابنه أبي شحمة واسمه عبد الرحمن لم يأخذه عند ذلك رأفة في دين الله وقد
جاء بعجب العجائب واختلفت الروايات في صورتها ونحن نذكرها بما رواية كما ذكر المحب الطبري عن
مجاهد قال تذاكر الناس في مجلس ابن عباس فأخذوا في فضل أبي بكر ثم في فضائل عمر فلما سمع ابن عباس ذكر عمر
بكى بكاء شديدا حتى أغمي عليه فقال رحم الله رجلا قرأ القرآن وعمل بما فيه وأقام حدود الله كما أمر لا
تأخذه في الله لومة لائم لقد رأيت عمر وقد أقام الحد على ولده فقتله فيه فقيل له يا ابن عم رسول الله صلى الله
عليه وسلم حدثنا كيف أقام عمر الحد على ولده فقال كنت ذات يوم في المسجد وعمر جالس والناس حوله إذ أقبلت

جارية فقالت السلام عليك يا امير المؤمنين فقال عمر وعليك السلام ورحمة الله الك حاجة قالت نعم خذ هذا
هذا ابنك فقال عمر اني لا اعرفك فبكت الجارية وقالت يا امير المؤمنين ان لم يكن من ظهرك فهو ولد
ولدك قال اي اولادي قالت ابو شحمة فقال ابحلال ام بحرام قالت مني بحلال ومنه بحرام
قال عمر وكيف ذلك اتقي الله ولا تقولي الا حقا قالت يا امير المؤمنين كنت مارة في بعض الايام اذ
مررت بحائط بني النجار اذ اتى ولدك ابو شحمة يتمايل سكرا وكان شرب عند نسيكة اليهودي قالت ثم راودني
عن نفسي وجرني الى الحائط ونال مني ما ينال الرجل من المرأة وقد اغمي علي فكتمت امري عن عمي وجيراني
حتى احسست بالولادة فخرجت الى موضع كذا وكذا ووضعت هذا الغلام وهممت بقتله ثم ندمت على
ذلك فاحكم بحكم الله بيني وبينه فامر عمر مناديا ينادي فاقبل الناس يهرعون الى المسجد ثم قال عمر فقال
لا تفترقوا حتى آتيكم ثم خرج ثم قال يا ابن عباس اسرع معي فلم يزل حتى اتى منزله فقرع الباب وقال ههنا
ولدي ابو شحمة فقيل انه على الطعام فدخل عليه وقال كل يا بني فيوشك ان يكون آخر زادك من الدنيا
قال ابن عباس فلقد رايت الغلام وقد تغير لونه وارتعد وسقطت اللقمة من يده فقال عمر يا بني من
انا فقال انت ابي وامير المؤمنين قال افلي حق طاعة ام لا قال لك طاعتان مفروضتان لانك
والدي وامير المؤمنين قال بحق نبيك وبحق ابيك الا كنت ضيفا لنسيكة اليهودي فشربت الخمر عنده
فسكرت قال قد كان ذلك وقد تبت قال راس مال المؤمنين التوبة قال يا بني انشدك الله هل دخلت
حائط بني النجار فرايت امرأة فواقعتها فسكت وبكى قال عمر لا باس يا بني اصدق فان الله يحب
الصادقين قال قد كان ذلك وانا تائب نادم فلما سمع ذلك عمر منه قبض على يده ولببه وجره الى المسجد
وقال يا ابت لا تفضحني وخذ السيف وقطعني اربا اربا قال اما سمعت قوله تعالى وليشهد عذابهما طائفة
من المؤمنين ثم جره واخرجه الى بين يدي اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد وقال صدقت
المرأة واقر ابو شحمة بما قالت وكان له مملوك يقال له افلح وقال يا افلح خذ ابني هذا اليك
واضربه مائة سوط ولا تقصر في ضربه فقال لا افعل وبكى فقال يا غلام ان طاعتي طاعة رسول
الله صلى الله عليه وسلم فافعل ما امرتك قال فنزع ثيابه وضج الناس بالبكاء والنحيب وجعل الغلام يشير الى

ابيه

ابيه يا ابت ارحمني فقال لسعد وهو يبكي يسلب بربك فانا افعل بها كي يرحمك ويرحمني ثم قال يا افلح
اضربه فضربه وهو يستغيث وعمر يقول اضربه حتى بلغ السبعين فقال يا ابت اسقني شربة من ماء فقال
يا بني ان كان ربك يطهرك فيسقيك محمد صلى الله عليه وسلم شربة لا تظمأ بعدها ابدا يا غلام اضربه
فضربه حتى بلغ ثمانين فقال يا ابت السلام عليك فقال وعليك السلام ان رايت محمدا فاقرأه مني السلام
وقل له خلفت عمر يقرأ القرآن ويقيم الحدود يا غلام اضربه فلما بلغ تسعين انقطع كلامه وضعف
فوثب اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا يا عمر انظر كم بقي فاخره الى وقت آخر فقال كما لم تؤخر
المعصية لا تؤخر العقوبة فجاء الصريخ الى امه فجاءت باكية صارخة وقالت يا عمر احج بكل سوط حجة ماشية
واتصدق بكذا وكذا درهما فقال ان الحج والصدقة لا ينوب عن الحد يا غلام تمم الحد فضربه فلما كان آخر
سوط سقط الغلام ميتا فصاح وقال يا بني محص الله عنك الخطايا ثم جعل راسه في حجره وجعل يبكي ويقول
بابي من قتله الحق بابي من مات عند انقضاء الحد بابي من لم يرحمه ابوه واقاربه فنظر الناس اليه فاذا
هو قد فارق الدنيا ثم لم يرهم اعظم منه وضج الناس بالبكاء والنحيب فلما كان بعد اربعين يوما اقبل
علينا حذيفة بن اليمان صبيحة يوم الجمعة فقال اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام واذا الفتى معه
وعليه حلتان خضراوان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرأ عمر مني السلام وقل له هكذا امرك الله ان
تقرأ القرآن وتقيم الحدود وقال الغلام يا حذيفة اقرأ ابي مني السلام وقل له طهرك الله كما طهرتني اخرجه
ابو سعيد وتبه في كتابه المنتقى وخرجه غيره مختصرا بتغيير اللفظ وقال فيه كان لعمر ابن يقال له ابو شحمة فاتاه
يوما فقال اني ذنبت فاقم علي الحد قال ويحك فاذا نعم حتى كرر عليه ذلك اربعا قال فما عرفت التحريم قال
بلى قال معاشر المسلمين حدوه فقال ابو شحمة معاشر المسلمين من فعل فعلي في الجاهلية او الاسلام فلا يحدني
فقام علي بن ابي طالب فقال لولده الحسن خذ بيمينه وقال لولده الحسين فخذ بيساره ثم ضرباه ستة عشر
سوطا فاغمي عليه ثم قال اذا وافيت ربك فقل ضربني الحد من ليس لله في جنبه حد ثم قام عمر حتى اقام
عليه تمام الآية فمات من ذلك فقال اما اوثر عذاب الدنيا على عذاب الآخرة فقيل يا امير المؤمنين ندفنه
من غير غسل ولا كفن قتل في سبيل الله قال بل تغسله وتكفنه وتدفنه في مقابر المسلمين فانه لم يمت قتيلا في سبيل الله

وإن مات

وعن عمرو بن العاص قال بينا انا بمنزلي بمصر اذ قيل هذا عبد الرحمن بن عمر وابو سروعة
يستأذنان عليك فقلت يدخلان فدخلا وهما منكسران فقالا اقم علينا حد الله فانا اصبنا البارحة
شرابا فسكرنا قال فزبرتهما وطردتهما فقال عبد الرحمن ان لم تفعل اخبرت والدي اذا قدمت عليه
فعلمت انني ان لم اقم عليهما الحد غضب علي عمر وعزلني قال فاخرجتهما الى صحن الدار فضربتهما ودخل عبد الرحمن
ابن عمر الى ناحية بيت في الدار فحلق رأسه وكانوا يحلقون مع الحدود والله ما كتبت لعمر بحرف مما
كان حتى اذا كتابه جاءني فيه بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله عمر الى العاصي بن العاص عجبت لك يا ابن
العاص ولجرأتك علي وخلافك عهدي فما اراني الا عازلك تضرب عبد الرحمن في بيتك وتحلق رأسه
في بيتك وقد عرفت ان هذا يخالفني انما عبد الرحمن رجل من رعيتك تصنع به ما تصنع بغيره من المسلمين
ولكن قلت هو ولد امير المؤمنين وقد عرفت انه لا هوادة لاحد من الناس عندي في حق فاذا جاءك كتابي
هذا فابعث به في عباءة على قتب حتى يعرف سوء ما صنع فبعثت به كما قال ابوه وكتب الى عمر كتابا يعتذر
اليه اني ضربته في صحن داري وبالله الذي لا يحلف باعظم منه اني لاقيم الحدود في صحن داري على المسلم
والذمي وبعثت بالكتاب مع عبد الله بن عمر فقدم بعبد الرحمن على ابيه فدخل وعليه عباءة لا يستطيع
المشي من سوء مركبه فقال يا عبد الرحمن فعلت وفعلت فكلمه عبد الرحمن بن عوف وقال يا امير المؤمنين
قد اقيم عليه الحد فلم يلتفت اليه فجعل عبد الرحمن يصيح ويقول اني مريض وانت قاتلي فضربه الحد ثانية
وحبسه فمرض ثم مات قلت قال ابو عمر في الاستيعاب عبد الرحمن بن عمر الاوسط هو ابو شحمة وهو الذي
ضربه عمرو بن العاص في الخمر ثم حمله الى المدينة فضربه ابوه ادب الوالد ثم مرض فمات بعد شهر هكذا
يرويه معمر عن الزهري عن سالم عن ابيه واما اهل العراق فيقولون انه مات تحت سياط عمر وذلك غلط
وقال الزبير اقام عليه عمر حد الشراب فمرض ومات ومن ذلك اقامة الحد على قدامة بن مظعون خال
ابن عمر وحفصة لم يأخذه عند ذلك رأفة في دين الله ولم تأخذه لومة لائم ذكره المحب الطبري عن
عبد الله بن ربيعة وكان من اكبر بني عدي وكان ابوه شهد بدرا مع النبي صلى الله عليه وسلم قال استعمل عمر
قدامة بن مظعون على البحرين وكان قد شهد بدرا مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو خال ابن عمر وحفصة زوج النبي

صلى الله عليه وسلم قال قدم الجارود من البحرين فقال يا أمير المؤمنين إن قدامة بن مظعون قد شرب مسكرا
وإني إذا رأيت حدا من حدود الله حق علي أن أرفعه إليك فقال عمر من يشهد على ما تقول فقال أبو هريرة
فدعا أبا هريرة فقال علام تشهد فقال لم أره حين شرب وقد رأيته سكران يقيء فقال عمر لقد تنطعت يا أبا هريرة في الشهادة
ثم كتب عمر إلى قدامة وهو بالبحرين يأمره بالقدوم عليه فلما قدم قدامة والجارود بالمدينة كلم الجارود عمر
فقال أقم على هذا كتاب الله فقال عمر أشهيد أنت أم خصم فقال الجارود أنا شهيد فقال قد كنت أديت
شهادتك فسكت الجارود ثم قال لتعلمن أني أنشدك الله فقال عمر أما والله لتملكن لسانك أو لأسوءنك
فقال الجارود أما والله ما ذاك بالحق أن يشرب ابن عمك وتسوءني فأوعده عمر فقال أبو هريرة وهو جالس
يا أمير المؤمنين إن كنت تشك في شهادتنا فسل بنت الوليد امرأة ابن مظعون فأرسل عمر إلى هند ينشدها
بالله فأقامت هند على زوجها قدامة الشهادة فقال عمر يا قدامة إني جالدك فقال قدامة والله لو شربت
كما يقولون ما كان لك أن تجلدني يا عمر فقال ولم يا قدامة قال إن الله عز وجل قال ليس على الذين آمنوا
وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا إذا ما اتقوا وآمنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا
وأحسنوا والله يحب المحسنين فقال عمر إنك أخطأت التأويل يا قدامة إذا اتقيت اجتنبت ثم أقبل عمر على
القوم فقال ما ترون في جلد قدامة قالوا لا نرى أن تجلده ما دام وجعا فسكت عمر عن جلده أياما ثم أصبح يوما
وقد عزم على جلده فقال لأصحابه ماذا ترون في جلد قدامة فقالوا لا نرى أن تجلده ما دام وجعا فقال عمر
والله لأن يلقى الله تحت السياط أحب إلي أن ألقى الله وهو في عنقي إني والله لأجلدنه ائتوني بسوط
فجاء مولاه أسلم بسوط دقيق صغير فأخذه عمر فمسحه بيده ثم قال لأسلم قد أخذتك قرابة أهلك ائتوني
بسوط فجاء مولاه غير هذا فجاءه أسلم بسوط تام فأمر عمر بقدامة فجلد فغاضب قدامة عمر وهجره فحج وقدامة
مهاجر له حتى قفلوا من حجهم ونزل عمر بالسقيا فنام بها فلما استيقظ قال عجلوا علي بقدامة انطلقوا فأتوني
به فوالله إني لأرى في النوم أنه جاءني آت فقال لي سالم قدامة فإنه أخوك فلما جاؤوا قدامة أبى أن يأتيه
فأمر عمر بقدامة فجر إليه جرا حتى كلمه عمر واستغفر له فكان ذلك أول صلحهما خرجه البخاري منه إلى قوله ... قال ابن
عمر وحفصة ثقتان خرجه الحميدي قلت الله [illegible] اسود [illegible] كذا ضبط في الدار [illegible] ومن

...بكر في العطاء اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم واهل السوابق من المهاجرين ثم الانصار حتى ...

...قال ابو عمر في كتاب ... الشفاء بنت عبد الله العدوية ام ... على قالت فقدمت عليه فوجدت

عاتكة بنت اسيد بن ابي العيص ببابه فدخلنا فتحدثنا ساعة فدعا بنمط فاعطاها اياه ودعا بنمط غيره

فاعطانيه فقلت تربت يداك يا عمر انا قبلها اسلاما وانا بنت عمك دونها وارسلت اليّ وجاءتك

من قبلها قال ما كنت رفعت ذلك الا لك فلما اجتمعتما ذكرت انها اقرب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم

منك ... ... الموفقين ابو حنيفة عن علي بن الاقمر قال كان عمر بن الخطاب

يطعم الناس بالمدينة وهو يطوف عليهم بيده عصا فمر برجل ياكل بشماله فقال يا عبد الله كل بيمينك قال

يا عبد الله انها مشغولة قال فمضى ثم مر به وهو ياكل بشماله فقال يا عبد الله كل بيمينك قال يا عبد الله انها مشغولة

ثلاث مرات قال وما شغلها قال اصيبت يوم مؤتة قال فجلس عنده عمر رضي الله عنه يبكي فجعل يقول له من يوضيك

من يغسل راسك وثيابك من يصنع كذا وكذا فدعا له بخادم وامر له براحلة وطعام وما يصلحه فما بقي رجل

من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اصحابهم يدعون الله لعمر رضي الله عنه مما راوه من رافته بالرجل ...

... المسلمين البخاري عن زيد بن اسلم عن ابيه قال خرجت مع عمر في السوق فلحقته امراة شابة فقالت يا

امير المؤمنين هلك زوجي وترك صبية صغارا والله ما ينضجون كراعا ولا لهم زرع ولا ضرع وخشيت عليهم الضبع

وانا ابنة خفاف بن ايماء الغفاري وقد شهد ابي الحديبية مع النبي صلى الله عليه وسلم فوقف معها عمر ولم يمض

ثم قال مرحبا بنسب قريب ثم انصرف الى بعير ظهير كان مربوطا في الدار فحمل عليه غرارتين ملاهما طعاما وجعل بينهما

نفقة وثيابا ثم ناولها خطامه فقال اقتاديه فلن يفنى حتى ياتيكم الله بخير فقال رجل يا امير المؤمنين اكثرت

لها فقال ثكلتك امك والله اني لارى ابا هذه واخاها قد حاصرا حصنا زمانا فافتتحاه ثم اصبحنا نستفيء سهمانهما

فيه الطبري عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب طاف ليلة فاذا بامراة في جوف دار لها حولها صبيان

يبكون واذا قدر على النار قد ملاتها ماء فدنا عمر من الباب فقال يا امة الله ايش بكاء هولاء الصبيان فقالت

بكاؤهم من الجوع قال فما هذه القدر التي على النار فقالت قد جعلت فيها ماء اعللهم بها حتى يناموا واوهمهم

ان فيها شيئا فجلس عمر يبكي قال ثم جاء الى دار الصدقة واخذ غرارة وجعل فيها شيئا من دقيق وسمن وشحم وتمر

فيها شيئ ودسامهم حتى ملأ الغرارة ثم قال يا اسلم احمل علي قلت يا امير المومنين انا احمله عنك قال لا ام
لك يا اسلم انا احمله انا المسؤول عنهم في الآخرة قال فحمله على عاتقه حتى اتى به منزل المرأة [illegible] اخذ القدر وجعل
فيها دقيقا وشيئا من شحم وتمر وجعل يحركه بيده وينفخ تحت القدر وكانت لحيته عظيمة فرأيت الدخان يخرج من خلل
لحيته حتى طبخ لهم ثم جعل يغرف لهم بيده ويطعمهم حتى شبعوا ثم خرجوا المحب الطبري ان عمر كان يصوم الدهر
وكان زمان الرمادة فقال اتى اليه بخبز قد ثرد بالزيت الى ان نحروا يوما من الايام جزورا فاطعمها الناس وغرفوا
طيبها فاتي به فاذا قدر من سنام ومن كبد فقال اني هذه فقالوا يا امير المومنين من الجزور التي نحرنا اليوم قال بخ
بخ بئس الوالي انا ان اكلت طيبها واطعمت الناس كراديسها ارفع هذه الجفنة هات لنا غير هذا الطعام قال فاتي
بخبز وزيت فجعل يكسر بيده ويثرد ذلك الخبز ثم قال ويحك يا يرفا احمل هذه الجفنة حتى تاتي بها اهل بيت بثمغ فاني
لم آتهم منذ ثلاثة ايام واحسبهم مقفرين فضعها بين ايديهم شرح الرمادة الهلاك تسمى بها والله اعلم الى زمن القحط
والعود القطع جمع قدرة وهي القطعة من اللحم اذا كانت مجتمعة وثمغ اسم مال معروف لعمر وروي في عام
الرمادة لما اشتد الجوع بالناس وكان عمر لا يوافقه الشعير والزيت ولا التمر انما يوافقه السمن فحلف لا ياتدم
بالسمن حتى يفتح على المسلمين عامه هذا وصار اذا اكل خبز الشعير والتمر بغير ادم يقرقر بطنه في المجلس فيضع يده
عليه ويقول ان شئت قرقر وان شئت لا تقرقر ما لك عندي ادم حتى يفتح الله على المسلمين وروي ان زوجته اشترت
سمنا فقال ما هذا قالت من مالي ليس من نفقتك قال ما انا بذائقه حتى يحيى الناس المحب الطبري عن ابي هريرة قال
خرج عمر عام الرمادة فرأى نحوا من عشرين بيتا من محارب فقال عمر ما اقدمكم قالوا الجهد قال فاخرجوا لنا جلد
ميتة مشويا كانوا ياكلونه ورمة العظام يسحقونها ويسفونها قال فرأيته طرح رداءه ثم نزل يطبخ لهم ويطعم
هم حتى شبعوا ثم ارسل اسلم الى المدينة فجاءه بابعرة فحملهم عليها ثم كساهم ثم لم يزل يختلف اليهم والى غيرهم حتى
رفع الله ذلك المحب الطبري عن ابن عمر قال قدمت رفقة من التجار فنزلوا المصلى فقال عمر لعبد الرحمن بن عوف هل
لك ان تحرسهم الليلة من السرق فباتا يحرسانهم ويصليان ما كتب الله لهما فسمع عمر بكاء صبي فتوجه نحوه فقال
لامه اتقي الله واحسني الى صبيك ثم عاد الى مكانه فسمع بكاءه فعاد الى امه فقال لها مثل ذلك ثم عاد الى
مكانه فلما كان من آخر الليل سمع بكاءه فاتى امه وقال ويحك اني لاراك ام سوء ما لي ارى ابنك لا يقر

منذ الليلة قال يا عبد الله قد ابرمتني منذ الليلة اني اريغه على الفطام فيأبى قال ولم قالت لان عمر لا يفرض

الا للمفطوم قال وكم له قالت كذا وكذا شهرا قال لا تعجليه فصلى الفجر وما يستبين الناس قراءته من غلبة البكاء فلما

سلم قال يا بؤسا لعمر كم قتل من اولاد المسلمين ثم امر مناديا ينادي ان لا تعجلوا صبيانكم على الفطام فانا نفرض

لكل واحد في الاسلام وكتب بذلك الى الآفاق ان يفرض لكل مولود في الاسلام شرح ابن متي اخبرني اربعة

احسبه قال امرنا ... خلافة نفسي المحب الطبري عن الشعبي ان ... مالك بينا امير المؤمنين عمر يعس فاستناخ اليه اعرابي

الى ... خيمة فجلس يحدثه ويسائله ويقول له ما اقدمك هذه البلاد فبينا هو كذلك اذ سمع انينا من هذه الخيمة فقال

ما هذا الذي اسمع انينه فقال امر ليس من شانك امراة تمخض فرجع عمر الى منزله وقال يا ام كلثوم شدي عليك ثيابك

واتبعيني ثم انطلق حتى انتهى الى الرجل فقال له هل لك ان تاذن لهذه المراة ان تدخل عليها فتؤنسها فاذن

لها فدخلت فلم تلبث ان قالت يا امير المؤمنين بشر صاحبك بغلام فلما سمع قولها امير المؤمنين وثب من بين يديه

فجلس بين يديه وجعل يعتذر اليه فقال لا عليك اذا اصبحت فأتنا فلما اصبح اتاه ففرض لابنه في الذرية واعطاه

ومن ذلك خشيته من الله تعالى وكونه وقافا عند كتاب الله تعالى ورجوعه ووقوف الانسان عند كتاب الله اذا غضب

في نفسه وراعيه غضب او شهوة ثم زجر بكتاب الله وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم انزجر ... الا عيينة

من ساعته كان ... ويتكرر ذلك حتى يكون ملكة ... البخاري عن ابن عباس قال استاذن الحر بن قيس لعيينة بن حصن

عيينة بن حصن على عمر فاذن له فلما دخل قال يا ابن الخطاب والله ما تعطينا الجزل ولا تحكم بيننا بالعدل فغضب عمر حتى هم

ان يوقع به فقال له الحر يا امير المؤمنين ان الله عز وجل قال لنبيه خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين

وان هذا من الجاهلين فوالله ما جاوزها عمر حين قرأها عليه وكان وقافا عند كتاب الله سبحانه وعنه عن عمر قال سمعني

النبي صلى الله عليه وسلم وانا احلف بابي قال ان الله ينهاكم ان تحلفوا بآبائكم قال عمر فما حلفت بها ذاكرا ولا آثرا

المحب الطبري عن عبيد الله بن عباس قال كان للعباس ميزاب على طريق عمر فلبس عمر ثيابه يوم الجمعة وقد كان ذبح

للعباس فرخان فلما وافى الميزاب صب ماء بدم الفرخين فاصاب عمر فامر عمر بقلعه ثم رجع عمر فطرح ثيابه ولبس ثيابا غير

ثيابه ثم جاء فصلى بالناس فاتاه العباس ثم قال والله انه للموضع الذي وضعه رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقال عمر للعباس وانا اعزم عليك لما صعدت على ظهري حتى تضعه في الموضع الذي وضعه رسول الله صلى الله عليه وسلم

ففعل

مفصلا وأخرجه ابن حبان عن أبي وائل شقيق بن سلمة قال جلست مع شيبة على الكرسي في الكعبة فقال لقد جلس هذا

المجلس عمر فقال لقد هممت أن لا أدع فيها صفراء ولا بيضاء إلا قسمته بين المسلمين فقلت ما أنت بفاعل قال لم

قلت لم يفعله صاحباك [illegible] القرآن يعني [illegible] وفي رواية قال عمر لا أخرج حتى أقسم مال الكعبة بين فقراء المسلمين

قلت ما أنت بفاعل قال ولم قلت لأن رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى مكانه وأبو بكر وهما أحوج إلى المال فلم

يحركاه فقام كما هو وخرج المحب الطبري روى أن عمر خرج ليلة ومعه عبد الله بن مسعود فإذا هو بضوء نار فاتبع الضوء

حتى دخل دارا فإذا شيخ جالس وبين يديه شراب وقينة تغنيه فلم يشعر حتى هجم عليه فقال ما رأيت كالليلة

أقبح من شيخ ينتظر أجله فرفع الشيخ رأسه فقال بل ما صنعت يا أمير المؤمنين أقبح إنك تجسست وقد نهى الله عن التجسس [illegible]

ودخلت بغير إذن وقد نهى الله تعالى عن ذلك فقال عمر صدقت ثم خرج عاضا على ثوبه ويقول ثكلت عمر أمه

إن لم يغفر له ربه قال وهجر الشيخ مجالس عمر حينا ثم جاءه متخفيا [illegible] فقال له ادن مني فدنا منه فقال له والذي بعث

محمدا بالحق ما أخبرت أحدا من الناس بالذي رأيت منك ولا ابن مسعود وكان معي فقال الشيخ وأنا والذي بعث

محمدا بالحق ما عدت إليه إلى أن جلست هذا المجلس المحب الطبري عن عبد الله بن عامر قال رأيت عمر أخذ تبنة من

الأرض فقال ليتني كنت هذه التبنة ليتني لم أخلق ليت أمي لم تلدني ليتني لم أك شيئا ليتني كنت نسيا منسيا

المحب الطبري عن مجاهد كان عمر يقول لو مات جدي بطف الفرات لخشيت أن يطالب الله به عمر شرح الطف

اسم موضع ناحية الكوفة فلعل المراد وأضيف إلى الفرات لكونه قريبا منه المحب الطبري عن الحسن قال كان عمر

يبكي في ورده حتى يخر على وجهه ويبقى في بيته أياما يعاد المحب الطبري عن أبي جعفر قال بينا عمر يمشي في طريق من

طرق المدينة إذ لقيه علي ومعه الحسن والحسين رضي الله عنهم فسلم عليه علي وأخذ بيده فاكتنفهما الحسن والحسين

يمينهما وشمالهما قال فعرض له من البكاء ما كان يعرض له فقال له علي ما يبكيك يا أمير المؤمنين قال عمر ومن أحق مني

بالبكاء يا علي وقد وليت أمر هذه الأمة أحكم فيها ولا أدري أمسيء أنا أم محسن فقال له علي والله إنك لتعدل في

كذا وكذا قال فما منعه ذلك من البكاء ثم تكلم الحسن بما شاء فذكر ولايته وعدله فلم يمنعه ذلك فتكلم الحسين بمثل كلام الحسن

فانقطع بكاؤه عند انقطاع كلام الحسين فقال أتشهدان بذلك يا ابني أخي فسكتا فنظر إلى أبيهما فقال علي

اشهدا وأنا معكما المحب الطبري عن عبيد بن عمير قال بينا عمر بن الخطاب [illegible] يسير في الطريق فإذا هو برجل يكلم امرأة

فعلاه بالدرة فقال يا امير المؤمنين انما هي امرأتي فقام عمر فانطلق فلقي عبد الرحمن بن عوف فذكر ذلك له فقال

يا امير المؤمنين انما انت مؤدب وليس عليك شيء وان شئت حدثتك بحديث سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا كان يوم القيمة نادى مناد الا لا يرفعن احد من هذه الامة كتابه

قبل ابي بكر وعمر وفي رواية فقال له فلم تعقب مع زوجتك في الطريق تعرضان المسلمين الى غيبتكما فقال يا امير

المؤمنين الآن قدمنا الغيبة ونحن نتشاور اين ننزل فدفع اليه الدرة وقال له اقتص مني يا عبد الله فقال

هي لك يا امير المؤمنين فقال خذها فاقتص مني فقال بل هي لله قال الله لك فيها المحب الطبري عن عمر وقال

الرحمن بن ... بشارة عثمان وطلحة والزبير وسعد في بيته ... فان ملك ... طالب الحاجة منهم حاجته

فقال والله لقد لنت للناس حتى خشيت الله في اللين ... ثم قام يجر رداءه وهو يبكي ويردد

... اذا الشمس ... حتى بلغ واذا الصحف نشرت خر مغشيا عليه وبقي اياما يعاد ... عمر ...

... في خزانة عبد الله ظلوم لنفسي غير اني مسلم اصلي الصلوة كلها واصوم ...

بدار انسان وهو يصلي ويقرأ سورة الطور فوقف يستمع فلما بلغ قوله ان عذاب ربك لواقع نزل عن حماره

واستند الى حائط فمكث زمانا فرجع الى منزله فمرض شهرا يعوده الناس ولا يدرون ما مرضه ...

... محاسبته مع نفسه وانصافه من نفسه وتواضعه للمؤمنين وقبول النصح منهم واعترافه على نفسه مما يدل قطعا

ان صورته نفسه مكسورة بنور اليقين مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال سمعت

عمر بن الخطاب وخرجت معه حتى دخل حائطا فسمعته يقول وبيني وبينه جدار وهو في جوف الحائط عمر بن الخطاب امير المؤمنين

بخ بخ والله لتتقين الله يا ابن الخطاب او ليعذبنك المحب الطبري روي ان عمر كان يقول يا صنعت اليوم صنعت كذا

وصنعت ثم يضرب ظهره بالدرة المحب الطبري روي ان عمر كان اذا قيل له اتق الله فرح وشكر قائله وكان يقول

رحم الله امرأ اهدى الينا عيوبنا عن طارق بن شهاب قال قدم عمر بن الخطاب الشام فلقيه الجنود وعليه ازار

وخفان وعمامة وهو آخذ برأس راحلته يخوض الماء قد خلع خفيه وجعلهما تحت ابطه قالوا يا امير المؤمنين

الآن يلقاك الجنود وبطارقة الشام وانت على هذه الحال قال عمر انا قوم اعزنا الله بالاسلام فلا نلتمس العز

بغيره وعن عبد الله بن عمر ان عمر ... شيئا ... فقال له اصحابه يا امير المؤمنين ما حملك على هذا قال

انى

بعث ابن اذا ابوا وعن زيد بن ثابت قال رأيت على عمر مرقعة فيها سبعة عشر رقعة فانصرفت

الى بيتي باكيا ثم عدت في طريقي فاذا عمر على عاتقه قربة ماء وهو يتخلل الناس فقلت يا امير المؤمنين فقال لي يا

تبعته حتى صبها في بيت عجوز وعاد الى منزله فقلت له في ذلك فقال ان نفسي اعجبتني

رسول الروم ... الناس فقالوا ... يا عمر قد اجتمع الناس على ذلك ... وعند ذلك فلما حضر

نادى الصلاة جامعة فلما اجتمع الناس ... فعلت وعن محمد بن عمر المخزومي عن ابيه قال نادى عمر بالصلاة جامعة

فلما اجتمع الناس وكبر صعد المنبر فحمد الله واثنى عليه بما هو اهله وصلى على محمد صلى الله عليه وسلم ثم قال ايها الناس

لقد رأيتني ارعى على خالات لي من بني مخزوم فيقبضن لي القبضة من التمر والزبيب فاظل يومي واي يوم ثم نزل فقال له عبد

الرحمن بن عوف يا امير المؤمنين ما زدت على ان قمئت نفسك يعني عبت قال ويحك يا ابن عوف اني خلوت فحدثتني

نفسي قالت انت امير المؤمنين فمن ذا افضل منك فاردت ان اعرفها نفسها وروي عنه انه قال في الفراسة من عجب الحق

ابيح بعدة الحديد ... الا ان ... من ... ما ... كنت ... في ... ايلا للخطاب ...

فقال عليها ... اذا ... ويضربني اذا ضربت وقد اصبحت ... وليس دونه احد اخشاه وروي انه قال

يوما على المنبر يا معشر المسلمين ماذا تقولون لو ملت برأسي الى الدنيا كذا وميل رأسه فقام اليه رجل فاسل سيفه وقال اجل

كنا نقول بالسيف كذا واشار الى قطعه فقال اياي تعني بقولك قال نعم اياك اعني بقولك فنهره عمر ثلاثا وهو ينهره فقال

عمر رحمك الله الحمد لله الذي جعل في رعيتي من اذا تعوجت قومني وعن محمد بن الزبير عن شيخ ... انه

استفتى عمر في مسألة فقال اتبعوني حتى انتهى الى علي بن ابي طالب فقال مرحبا يا امير المؤمنين فذكر المسألة

فقال الا ارسلت الي فقال انا احق باتيانك وروي ان عمر جاءه برود من اليمن وكان منه برد ... اليه فلم

... من الصحابة ان اعطاه احدا غضب الآخر ورأى انه قد فضله عليه فقال عند ذلك علي فتى من قريش نشأ نشأة ...

له المسور بن مخرمة فدفع الرداء اليه فنظر اليه سعد فقال ما هذا الرداء قال كسانيه امير المؤمنين فجاء سعد الى عمر فقال تكسوه

هذا الرداء وتكسو ابن اخي مسورا افضل منه فقال له يا ابا اسحق اني كرهت ان اعطيه رجلا كبيرا فيغضب اصحابه فاعطيته

فتى نشأ نشأة حسنة لا يتوهم اني افضله عليكم قال سعد فاني قد حلفت لا تعطين بالرداء الذي اعطيته ...

فخضع عمر رأسه وقال يا ابا اسحق وليرفق الشيخ بالشيخ وعن سعيد بن عامر قال كان عمر بن الخطاب اذا اتاه

امداد اهل اليمن سألهم افيكم اويس بن عامر حتى اتى على اويس فقال انت اويس بن عامر قال نعم

قال من مراد

ثم من قرن قال نعم قال فكان بك برص فبرأت منه الا موضع درهم قال نعم قال لك والدة قال نعم قال سمعت رسول الله

صلى الله عليه وسلم يقول يأتي عليكم اويس بن عامر مع امداد اهل اليمن من مراد ثم من قرن كان به برص فبرأ منه الا موضع درهم

له والدة هو بها بر لو اقسم على الله لابره فان استطعت ان يستغفر لك فافعل فاستغفر لي فاستغفر له فقال له عمر اين

تريد قال الكوفة قال الا اكتب لك الى عاملها قال اكون في غبراء الناس احب الي قال فلما كان من العام

المقبل حج رجل من اشرافهم فوافق عمر فسأله عن اويس فقال تركته رث البيت قليل المتاع قال سمعت رسول الله صلى

الله عليه وسلم [illegible] الحديث ثم قال فان استطعت ان يستغفر لك فافعل فاتى اويسا فقال استغفر لي فقال انت احدث عهدا بسفر

صالح فاستغفر لي قال انت احدث عهدا بسفر صالح فاستغفر لي قال لقيت عمر قال نعم فاستغفر له ففطن له الناس فانطلق على وجهه

[illegible] ابو عمر خرج عمر من المسجد ومعه الجارود فاذا بامرأة برزة على الطريق فسلم عليها عمر فردت عليه السلام وقالت

هيها يا عمر عهدتك وانت تسمى عميرا في سوق عكاظ فلم تذهب الايام والليالي حتى سميت عمر ثم لم تذهب الايام حتى

سميت امير المؤمنين فاتق الله في الرعية واعلم انه من خاف الوعيد قرب عليه البعيد ومن خاف الموت خشي الفوت

فقال الجارود قد اكثرت ايتها المرأة على امير المؤمنين فقال عمر دعها اما تعرفها هذه خولة بنت حكيم التي سمع الله

قولها من فوق سبع سموات فعمر والله احق ان يسمع لها المحب الطبري عن زيد الايامي قال كتب ابو عبيدة بن الجراح و

معاذ بن جبل الى عمر بن الخطاب اما بعد فانا عهدناك وشأن نفسك لك مهم فاصبحت اليوم وقد وليت امر هذه الامة

احمرها واسودها يجلس بين يديك الشريف والوضيع والصديق والعدو ولكل حصته من العدل فانظر كيف انت

يا عمر وانا نحذرك ما حذرت الامم قبلك وننذرك يوما تعنو فيه الوجوه وتوجل فيه القلوب وتنقطع

فيه الحجج لعزة ملك قاهرهم له واخرون ينتظرون قضاءه ويخشون عقابه وانا كان يذكر لنا انه سيأتي على الناس

زمان يكونون اخوان العلانية اعداء السريرة وانا نعوذ بالله عز وجل ان ينزل كتابنا منك سوى المنزل

الذي نزل من قلوبنا وانما كتبنا بالذي كتبنا به اليك نصيحة لك والسلام فكتب اليهما عمر اما بعد فانه قد اتاني

كتابكما تذكران اني كنت عهدتماني وشأن نفسي لي مهم وذكرتما اني وليت امر هذه الامة

احمرها واسودها يجلس بين يدي الشريف والوضيع والعدو والصديق ولكل حصته من العدل وانه لا حول ولا قوة

ستة لم يعلمها [illegible] الاعمش [illegible] في الكلالة [illegible]

كل عبد وحر [illegible] من الجنة والنار [illegible]

ان [illegible] الخطاب [illegible] على الناس زمان يكونون فيه اخوان العلانية اعداء السريرة

[illegible] ذلك [illegible] الزمان [illegible] برغبة [illegible] ورهبة [illegible] الناس بعضهم الى بعض

في اصلاح دنياهم [illegible] الناس بعضهم [illegible] صلاح دنياهم وكتبت الى [illegible] بان [illegible]

[illegible] الشراب [illegible] الى [illegible] مثل الكلاب

[illegible] ابو بكر [illegible] يحيى [illegible] الاعمش عن ابراهيم عن همام عن حذيفة قال [illegible]

[illegible] النبي [illegible] فقال [illegible]

قال [illegible] النبي [illegible] قال [illegible]

[illegible] النبي [illegible] فقال [illegible] شديدا

وقال [illegible] الذي [illegible] القاسم [illegible]

[illegible]

[illegible] عمر [illegible]

[illegible] النبي [illegible] الشيخ [illegible]

[illegible] الحكم عن موسى [illegible]

رباح اللخمي عن ابيه [illegible] خطب الناس بالجابية فقال من اراد ان يسأل عن القرآن

فليأت ابي بن كعب ومن اراد ان يسأل عن الحلال والحرام فليأت معاذ بن جبل ومن اراد ان يسأل عن المال فليأتني

فان الله جعلني [illegible] ومن اراد ان يسأل عن الفرائض فليأت زيد بن ثابت روي ان عمر

امر برجم حامل فقال معاذ ان يكن لك عليها سبيل فلا سبيل لك على ما في بطنها فرجع عن حكمه وقال لولا معاذ

لهلك عمر وروي ان عمر امر برجم امرأة فقال علي اما سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول رفع القلم عن ثلاثة عن

المجنون حتى يفيق وعن الصبي حتى يحتلم وعن النائم حتى يستيقظ قال بلى فامر بتركها وقال انها مجنونة فلا [illegible]

لولا ... ان عمر اتي برجل قد قتل عبدا ... فقتله ...

... مسعود ... النفس لم جميعا فلا يحتمل هذا احيى النفس قال عمر ما ترى قال ارى ان يقتل الدية عليه في ماله وترد

... الذي عفى قال عمر وانا ارى ذلك فقال لابن مسعود في بعض القضايا لو كنت انا ... في ...

معاذ ليس ... الا ... القصاص ... قول زيد بن ثابت في قصة قتل عبادة بن الصامت ... الغ...

... عوض عبدك ... ذلك من صنوف الحصى حتى قال لولا علي لهلك عمر ... فقالت امراة ...

... الله بما ... لكم ... اصابت امراة واخطا رجل ... قد ...

... ومنه ذلك ... العيش مع قدرته وعرض الناس عليه ذلك ... الطعام ...

... للشهوة والقوة ... مدة ... اليقين يكون ... عيال الله ...

نور اليقين ... الطعام ... المستلذ جدا لا يجد كثير من الطعام ... واعتقده ...

... الزيت في الفضل ... ابن الحب الطبري عن عتبة بن فرقد انه دخل على عمر وهو ياكل ... ثم ...

... فقلت يا امير المؤمنين لو امرت ان يصنع لك طعام الين منه فقال يا ابن فرقد

... العرب اقدر على ذلك مني فقلت ما احد اقدر على ذلك يا امير المؤمنين فقال عمر سمعت الله عيّر اقواما

فقال اذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها ... اللحم ... شيئا ...

... والعوق ... الحلتين ... اللبن ...

... يقول ... الطائف ثم قال

... المنتهى ... بالكسر ... والصواب ...

... بالزيت ... الصلائق الرقاق ... وقيل هي ... المشوية ...

... يرد الى ... والاكثر ... كركرة وهي ...

التي في زور البعير وهي احدى الثفنات الخمس ... وهي ... وكانه اراد قطع من ...

... انه كان يقول والله ... لو شئت ... بالجزر ...

بالذهب ... فاكل هذا ونشرب هذا الا انا نستبقي طيباتنا لانا سمعنا الله يقول لاقوام اذهبتم

طيباتكم

طيباتكم في [illegible] دنيا واستمتعتم بها وعن انس اشتهى عمر سمكا طريا فاخذ يرفا راحلة فسار ليلتين مقبلا وليلتين

مدبرا واشترى مكتلا فجاء به وقام يرفا الى الراحلة يغسلها من العرق فنظر اليها عمر فقال عذبت بهيمة من البهائم

في شهوة عمر والله لا يذوق عمر ذلك وروي انه كان يداوم على اكل التمر ولا يداوم على اكل اللحم ويقول

اياكم واللحم فان له ضراوة كضراوة الخمر اي ان له عادة نزاعة اليه كعادة الخمر يقول فيه ضري بالكسر يضرى

ضراوة وضراء اذا اعتاده وعن حفصة قالت دخل علي عمر فقدمت اليه مرقة باردة وصببت عليها

زيتا فقال ادمان في اناء واحد لا اذوقه حتى القى الله وعن ابن عمر قال دخل امير المؤمنين عمر وعنده طعاما

قد وضعت له صدر المجلس فقال بسم الله الرحمن الرحيم ثم ضرب بيده في لقمة فلقمها ثم [illegible] الى

طعم دسم غير دسم اللحم فقال ما هذا يا امير المؤمنين اني خرجت الى السوق اطلب سمينا فوجدته غاليا

فاشتريت بدرهم من المهزول وحملت عليه بدرهم سمنا فقال عمر ما اجتمعا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اكل

احدهما وتصدق بالآخر فقال عبد الله يا امير المؤمنين فلن يجتمعا عندي ابدا الا فعلت ذلك وعن قتادة قال

كان عمر بن الخطاب يلبس وهو امير المؤمنين جبة من صوف مرقوع بعضها بأدم ويطوف في الاسواق على عاتقه

الدرة يؤدب الناس بها ويمر بالنكث والنوى فيلتقطه ويلقيه في منازل الناس لينتفعوا به [illegible] النكث الغزل

المنقوض من الاخبية والاكسية لينزل ثانيه وعن انس قال رأيت بين كتفي عمر اربع رقاع في قميصه وعن ابي

قال خطب عمر الناس وهو خليفة وعليه ازار وفيه اثنتا عشرة رقعة وعن عامر بن ربيعة قال حججت مع عمر من المد

ينة الى مكة الى ان رجع فما ضرب فسطاطا ولا خباء كان يلقي الكساء والنطع على الشجرة ويستظل تحتها وعنه انه

كان يقول والله ما نعبأ بلذات العيش ولكنا نستبقي طيباتنا لآخرتنا وكان رضي الله عنه يأكل الزيت

ويأتدم بالزيت ويلبس المرقوع ويخدم نفسه وعن الاحنف بن قيس قال خرجنا مع عمر في سرية الى العراق ففتح

الله علينا العراق وبلد فارس واصبنا فيها من بياض فارس وخراسان فحملناه معنا واكتسينا منها فلما

قدمنا على عمر اعرض عنا بوجهه وجعل لا يكلمنا فاشتد ذلك علينا فشكونا الى عبد الله بن عمر فقال ان عمر زهد في

[illegible] وقد رأى عليكم لباسا لم يلبسه رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا الخليفة من بعده فاتينا منازلنا فنزعنا

ما كان علينا واتيناه في البزة التي يعهدها منا فقام فسلم علينا على رجل رجل واعتنق رجلا رجلا حتى كأن

ثم يمر بنا فقدمنا اليه الطعام ثم عقبنا بها بالسوية فرش بالعوا ثم مشى من التراع الجند حفر واحر فقد

عند تنوره ... بالطعام طيب الريح فاقبل علينا بوجهه وقال يا معشر المهاجرين والانصار ... قتل منهم الابن

الاباء والابناء فاه على هذا الطعام ثم امر به فحمل الى اولاد من قتل من المسلمين بين يدي رسول الله صلى الله

عليه وسلم من المهاجرين والانصار ثم ان عمر قام وانصرف ولم يأخذ لنفسه شيئا وروي ان اصحاب رسول

الله صلى الله عليه وسلم اجتمعوا في المسجد منهم خمسين رجلا من المهاجرين فقالوا اما ترون الى زهد هذا الرجل

... الى ... فقد فتح الله على يديه ديار كسرى وقيصر وطرفي المشرق والمغرب ووفود العرب والعجم يأتونه فيرون

عليه ... جبة قد رقعها اثنتي عشرة رقعة فلو سألتموه اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم ان يغير هذه

الجبة بثوب لين يهاب منظره ويغدى عليه بجفنة من الطعام ويراح بجفنة يأكلها من حضره من المهاجرين

والانصار فقال القوم باجمعهم ليس لهذا القول الا علي بن ابي طالب فانه صهره فيكلموه فقال لست بفاعل ذلك

ولكن عليكم بأزواج النبي صلى الله عليه وسلم فانهن امهات المؤمنين يجترئن عليه قال الاحنف بن قيس فسألوا

عائشة وحفصة وكانتا مجتمعتين فقالت عائشة اني سائلة ذلك وقالت حفصة ما اراه يفعل وسيتبين لك

فدخلتا عليه فقربهما وادناهما فقالت عائشة اتأذن لي ان اكلمك قال تكلمي يا ام المؤمنين فقالت

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد مضى الى جنته ورضوانه لم يرد الدنيا ولم ترده وكذلك مضى

ابو بكر على اثره وقد فتح الله عليك كنوز كسرى وقيصر وديارهما وحمل اليك اموالهما ودانت لك اطراف

المشرق والمغرب ونرجو من الله تعالى المزيد ورسل العجم يأتونك ووفود العرب يردون اليك وعليك

هذه الجبة قد رقعتها اثنتي عشرة رقعة فلو غيرتها بثوب لين يهاب فيه منظرك ويغدى عليك بجفنة

طعام ويراح عليك بجفنة تأكل انت ومن حضرك من المهاجرين والانصار فبكى عمر عند ذلك بكاء

شديدا ثم قال اني سائلتك بالله هل تعلمين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم شبع من خبز بر عشرة ايام او خمسة

او ثلاثة او جمع بين عشاء وغداء حتى لحق بالله قالت لا قال انشدك بالله هل تعلمين ان رسول الله صلى

الله عليه وسلم قرب اليه طعام على مائدة في ارتفاع شبر من الارض الا كان يأمر بالطعام فيوضع على الارض

ويأمر بالمائدة فترفع قالت اللهم نعم ثم قال لهما انتما زوجتا رسول الله صلى الله عليه وسلم وامهات

المؤمنين

والمؤمنين [illegible] وكفى بها [illegible] في الدنيا والآخرة [illegible] الا الرسول [illegible]

[illegible] من الصوف [illegible] فقال [illegible] فقال [illegible]

الله صلى الله عليه وسلم [illegible] على [illegible] وكان [illegible] في [illegible]

[illegible] المسجد [illegible]

[illegible] فقال [illegible] حتى ذهب [illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم كان [illegible]

[illegible] منفرقا [illegible]

[illegible] الاكل [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] يقول النبي صلى الله عليه وسلم لقد

كان فيما قبلكم من الامم محدثون فان يكن في امتي احد فعمر [illegible] ان الله جعل الحق على لسان عمر

وقلبه [illegible] كنا نرى [illegible] ان السكينة تنطق على لسان عمر [illegible]

[illegible] الاحاديث [illegible]

هذه [illegible] موافقة [illegible] باجتهاده [illegible] الحديث [illegible]

[illegible] على [illegible]

[illegible] في الموافقات ان تنزيل القرآن [illegible] الحديث [illegible]

[illegible] عمر باجتهاده [illegible] القرآن [illegible] فان [illegible] زائدة لم يكن [illegible] عمر [illegible]

[illegible] في موافقته [illegible] عمر [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

في [illegible] الحجاب [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] ما قال عمر [illegible] في الشرع [illegible] الاصل [illegible]

صلى الله عليه وسلم [illegible] الحجاب من الموافقات [illegible]

عمر ان ازواج
النبي صلى الله عليه وسلم كن يخرجن بالليل اذا تبرزن الى المناصع وهو
فقال للنبي صلى الله عليه وسلم احجب نساءك فلم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعل فخرجت سودة
زوج النبي صلى الله عليه وسلم ليلة من الليالي عشاء وكانت امرأة طويلة فناداها عمر الا قد عرفناك يا
سودة حرصا على ان ينزل الحجاب فانزل الله الحجاب وفي رواية له عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى
الله عليه وسلم قال قد اذن لكن ان تخرجن في حاجتكن يعني البراز وعن ابن عمر قال عمر وافقت ربي
في ثلاث في مقام ابراهيم وفي الحجاب وفي اسارى بدر النبي صلى الله عليه وسلم عن انس قال قال عمر وافقت
ربي في ثلاث قلت يا رسول الله لو اتخذت من مقام ابراهيم مصلى وقلت يدخل عليك البر والفاجر
فلو حجبت امهات المؤمنين فانزل الله آية الحجاب وبلغني معاتبة امهات المؤمنين فدخلت عليهن فقلت
رسول الله صلى الله عليه وسلم او ليبدلنه الله ازواجا خيرا منكن حتى انتهيت الى احدى امهات المؤمنين فقالت
يا عمر اما في رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يعظ نساءه حتى تعظهن انت فكففت فانزل الله عسى ربه ان طلقكن
ان يبدله ازواجا خيرا منكن مسلم عن ابن عباس عن عمر قال لما اعتزل رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه
وكان قد وجد عليهن حين حلف لهن في مشربة من خزانته قال عمر فدخلت المسجد فاذا الناس ينكتون بالحصى
ويقولون طلق رسول الله صلى الله عليه وسلم نساءه فقلت لاعلمن هذا اليوم وذلك قبل ان يؤمر نساء النبي صلى الله
عليه وسلم بالحجاب فدخلت على عائشة بنت ابي بكر الصديق فقلت يا ابنة ابي بكر ابلغ من امرك ان تؤذي
رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت ما لي وما لك يا ابن الخطاب عليك بعيبتك فاتيت حفصة بنت عمر
فقلت يا حفصة والله لقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحبك ولولا انا لطلقك قالت
فبكت اشد البكاء قال فقلت لها اين رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت هو في خزانته في المشربة فدخلت فاذا
انا برباح غلام رسول الله صلى الله عليه وسلم قاعدا على اسكفة المشربة مدليا رجليه على نقير من خشب
منقور قلت يا رباح استأذن لي على رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر رباح الى الغرفة ثم نظر الي
ولم يقل شيئا فقلت استأذن يا رباح على رسول الله صلى الله عليه وسلم فاني اظن ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم ظن اني جئت من اجل حفصة والله لئن امرني رسول الله صلى الله عليه وسلم

ان الاذن حقيقة الذي يتعقبها قال فنظر رباح الى الغرفة ونظر الي ثم قال يكلمنا يعني انا عبده ان ادخل فدخلت

فاذا هو مضطجع على حصير فجلس عليه ازاره وليس عليه غيره واذا الحصير قد اثر في جنبه وقلبت عيني في الخزانة واذا ليس فيها

شيء من الدنيا غير قبضتين من شعير وقبضة من قرظ نحو الصاعين واذا افيق معلق او افيقان فابتدرت

عيناي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يبكيك يا ابن الخطاب فقلت يا رسول الله ما لي لا ابكي وانت

صفوة الله ورسوله وخيرته وهذه خزانتك وهذه الاعاجم كسرى وقيصر في الثمار والانهار وانت

هكذا فقال يا ابن الخطاب اما ترضى ان تكون لنا الآخرة ولهم الدنيا قلت بلى يا رسول الله فاحمد الله

وقلما تكلمت في شيء الا انزل الله تصديق قولي من السماء فقلت يا رسول الله ان كنت طلقت نساءك

فان الله عز وجل معك وجبريل وانا وابو بكر والمؤمنين فانزل الله عز وجل وان تظاهرا عليه فان الله

هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين قال فما اخبرت وكنت نبي الله صلى الله عليه وسلم الا واعرف

الغضب في وجهه حتى رأيت وجهه تهلل وكشر فرأيت ثغره وكان من احسن الناس ثغرا فقال اني

لم اطلقهن قلت يا نبي الله فداك انهم سمعوا انك قد طلقت نساءك أفلا اخبرهم انك لم تطلقهن قال ان

شئت ففعلت فقمت على باب المسجد فقلت الا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يطلق نساءه وانزل

الله في الذي كان من شأني وشأنه واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردوه

الى الرسول والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم قال عمر فانا الذي استنبطت منهم اخرجه

حنبل عن ابن مسعود قال فضل الناس عمر بأربع بذكره الاسارى يوم بدر امر بقتلهم فانزل الله

لولا كتاب من الله سبق لمسكم فيما اخذتم عذاب عظيم وبذكره الحجاب امر نساء رسول الله صلى الله عليه

وسلم ان يحتجبن فقالت له زينب وانك علينا يا ابن الخطاب والوحي ينزل في بيوتنا فانزل الله واذا

سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء حجاب وبدعوة النبي صلى الله عليه وسلم اللهم ايد الاسلام بعمر وبرأيه

في ابي بكر كان اول الناس بايعه المحب الطبري عن طلحة بن مصرف قال قال عمر يا رسول الله اليس هذا

مقام ابراهيم ابينا قال بلى قال عمر فلو اتخذته مصلى فانزل الله تعالى واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى

مسلم واحمد بن حنبل عن ابن عباس عن عمر قال لما كان يوم بدر قال رسول الله ما ترون في هؤلاء

الأسارى فقال أبو بكر يا رسول الله هؤلاء بنو العم والعشيرة والإخوان غير أنا نأخذ منهم الفداء ليكون لنا قوة على الكفار
وعسى الله أن يهديهم إلى الإسلام ويكونون لنا عضداً قال فما ترى يا ابن الخطاب قلت يا رسول الله ما أرى
ما رأى أبو بكر ولكن هؤلاء أئمة الكفر وصناديدهم فتقربهم فنضرب أعناقهم قال فهوي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما
قال أبو بكر ولم يهو ما قلت فأخذ منهم الفداء فلما أصبحت غدوت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فإذا هو وأبو بكر
قاعدان يبكيان قلت يا نبي الله أخبرني من أي شيء تبكي أنت وصاحبك فإن وجدت بكاء بكيت وإن لم أجد
تباكيت لبكائكما فقال لقد عرض علي عذابكم أدنى من هذه الشجرة وشجرة قريبة منه فأنزل الله ما كان لنبي أن يكون له أسرى
حتى يثخن في الأرض تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة أحمد بن حنبل عن أنس بن مالك قال استشار النبي
صلى الله عليه وسلم في الأسارى يوم بدر فقال إن الله قد أمكنكم منهم فقام عمر بن الخطاب فقال يا رسول الله اضرب
أعناقهم فأعرض عنه النبي صلى الله عليه وسلم ثم عاد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا أيها الناس إن الله قد أمكنكم
منهم وإنما هم إخوانكم بالأمس فقام عمر فقال يا رسول الله اضرب أعناقهم فأعرض عنه النبي صلى الله عليه وسلم ثم عاد
النبي صلى الله عليه وسلم فقال للناس مثل ذلك فقام أبو بكر الصديق فقال يا رسول الله نرى أن تعفو عنهم وأن تقبل
منهم الفداء قال فذهب عن وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كان فيه من الغم فعفا عنهم وقبل منهم الفداء فأنزل الله
تعالى لولا كتاب من الله سبق الآية البخاري ومسلم عن ابن عمر قال لما مات عبد الله بن أبي بن سلول جاء ابنه عبد الله إلى
النبي صلى الله عليه وسلم فسأله أن يعطيه قميصه يكفنه فيه وسأله أن يصلي عليه فقام النبي صلى الله عليه وسلم ليصلي عليه
فقام عمر فأخذ ثوب النبي صلى الله عليه وسلم وقال تصلي عليه وقد نهاك الله أن تصلي عليه فقال إنما خيرني فقال استغفر لهم
أو لا تستغفر لهم إن تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم وسأزيده على السبعين قال إنه منافق فصلى عليه رسول
الله صلى الله عليه وسلم فأنزل الله عز وجل ولا تصل على أحد منهم مات أبداً ولا تقم على قبره البخاري عن ابن
عباس عن عمر قال لما مات عبد الله بن أبي بن سلول دعي له رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصلي عليه فلما قام
رسول الله صلى الله عليه وسلم وثبت إليه فقلت يا رسول الله أتصلي على ابن أبي وقد قال يوم كذا كذا وكذا أعدد
عليه قوله فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال أخر عني يا عمر فلما أكثرت عليه قال إني خيرت فاخترت
لو أعلم أني إن زدت على السبعين يغفر له لزدت عليها قال فصلى عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم انصرف

فلم يمكث

فلم يمكث الا يسيرا حتى نزلت الآيتان من براءة ومن بعد ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره انهم

كفروا [illegible] فاسقون قال فعجب بعد من جرأتي على رسول الله صلى الله عليه وسلم يومئذ المحب الطبري وعنه انس بن مالك قال عمر

وافقت ربي في اربع قلت يا رسول الله لو اتخذت من مقام ابراهيم مصلى وقلت يا رسول الله لو اتخذت على

نسائك حجابا فانه يدخل عليك البر والفاجر فانزل الله تعالى واذا سألتموهن متاعا فاسألوهن من وراء حجاب

وقلت لازواج النبي صلى الله عليه وسلم لتنتهين او ليبدلنه الله ازواجا خيرا منكن ونزلت ولقد خلقنا الانسان من

سلالة من طين [illegible] خلقا آخر فقلت فتبارك الله احسن الخالقين وفي رواية فقال صلى الله عليه وسلم

تزيد في القرآن يا عمر فنزل جبريل بها وقال انها تمام الآية المحب الطبري وعنه رجال من الانصار [illegible] صلى الله عليه وسلم

استشار رهطا في امر [illegible] فقال لهم [illegible] ان ذلك كان كالوافقة [illegible] رسول الله [illegible] فقال الله تعالى قال

افتقول ان [illegible] سبحانك هذا بهتان عظيم فانزل الله على وفق ما قال عمر المحب الطبري وعنه

انطلق عمر الى اليهود فقال اني انشدكم بالله الذي انزل التوراة على موسى هل تجدون وصف محمد صلى الله عليه

وسلم في كتابكم قالوا نعم قال فما يمنعكم من اتباعه قالوا ان الله لم يبعث رسولا الا كان له من الملائكة كفيل

وان جبريل هو الذي تكفل محمدا صلى الله عليه وسلم وهو الذي يأتيه وهو عدونا من الملائكة وميكائيل سلمنا

فلو كان هو الذي يأتيه اتبعناه قال فاني اشهد انه ما كان ميكائيل ليعادي سلم جبريل وما كان جبريل ليسالم

عدو ميكائيل قال فمر نبي الله صلى الله عليه وسلم فقالوا هذا صاحبك يا ابن الخطاب فقام اليه وقد انزل عليه

قل من كان عدوا لجبريل الى قوله عدو للكافرين المحب الطبري وهو في جامع الترمذي وغيره ان عمر [illegible]

على تحريم الخمر فكان يقول اللهم بين لنا في الخمر فانها تذهب المال والعقل فنزل [illegible] يسألونك عن

الخمر والميسر الآية فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر فتلاها عليه فلم ير فيها بيانا فقال اللهم بين لنا في

الخمر بيانا شافيا فنزل يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى الآية فدعا رسول الله

صلى الله عليه وسلم عمر فتلاها عليه فلم ير فيها بيانا فقال اللهم بين لنا في الخمر بيانا شافيا فنزل يا ايها الذين

آمنوا انما الخمر والميسر الآية فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر فتلاها عليه فقال عمر عند ذلك انتهينا

يا رب انتهينا المحب الطبري وعن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ارسل غلاما من الانصار الى

عمر بن الخطاب وقت الظهيرة ليدعوه فدخل فرأى عمر على حالة كره عمر رؤيته عليها فقال يا رسول الله وددت لو

ان الله امرنا ونهانا في حال الاستيذان فنزلت يا ايها الذين آمنوا ليستأذنكم الذين ملكت ايمانكم الآية.

المحب الطبري لما نزل قوله ثلة من الاولين وقليل من الآخرين بكى عمر وقال يا رسول الله وقليل من الآخرين

آمنا برسول الله صلى الله عليه وسلم وصدقناه ومن ينجو منا قليل فانزل الله تعالى ثلة من الاولين وثلة

من الآخرين فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر فقال لقد انزل الله فيما قلت فجعل ثلة من الاولين وثلة

من الآخرين المحب الطبري عن طارق بن شهاب قال جاء رجل يهودي الى عمر بن الخطاب فقال ارأيت قوله تعالى وسارعوا

الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السموات والارض فاين النار فقال لاصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اجيبوه

فلم يكن عندهم فيها شيء فقال عمر ارأيت النهار اذا جاء اليس يملأ السموات والارض قال بلى قال فاين الليل

قال حيث شاء الله عز وجل قال عمر فالنار حيث شاء الله عز وجل قال اليهودي والذي نفسك بيده يا امير

المؤمنين انها لفي كتاب الله المنزل كما قلت وروي ان كعب الاحبار قال ويل لملك الارض من

ملك السماء فقال عمر الا من حاسب نفسه فقال كعب والذي نفسي بيده انها لتابعتها في كتاب الله عز وجل

التوراة فخر عمر ساجدا المحب الطبري عن ابن عمر انه قال ما اختلف اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في

شيء وقالوا وقال عمر الا نزل القرآن بما قال عمر وعنه علي ان عمر ليقول القول فينزل القرآن بتصديقه

وعنه كنا نرى ان في القرآن كلاما من كلامه ورأيا من رأيه ومنه ذكر نقله في الاذان بلا تبعة

ينادي بالاذان فاستقر الامر على ذلك بعد رؤيا عبد الله بن زيد واصل القصة في الصحيحين وغيرهما

واخرجه محمد بن اسحق واحمد وابو داود والترمذي والدارمي في حديث عبد الله بن زيد فسمع عمر ذلك

حين الاذان وهو في بيته فخرج يجر رداءه وهو يقول والذي بعثك بالحق لقد رأيت مثل الذي رأى

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم فلله الحمد المحب الطبري عن عبد الرحمن بن ابي عمرة الانصاري قال حدثني ابي قال

كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة غزاها فاصاب الناس مخمصة فاستأذن الناس رسول الله

صلى الله عليه وسلم في نحر بعض ظهورهم فهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يأذن لهم فقال عمر بن الخطاب

ارأيت يا رسول الله اذا نحرنا ظهرنا ثم لقينا عدونا غدا ونحن جياع رجالا قال رسول الله صلى الله

عليه

عليه وسلم [illegible] ثم ادع الله [illegible] بالبركة فان الله [illegible]

[illegible] فكشفت [illegible]

[illegible] من الناس من جاء بالحفنة

[illegible] فأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم فوضع على ذلك

[illegible] ثم أمرهم فكالوا وأطعموا [illegible]

[illegible] فصب فيها ثم [illegible] فيها [illegible]

[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] فشربوا [illegible] ثم ضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى بدت

نواجذه ثم قال أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله لا يلقى الله

بهما عبد إلا دخل الجنة المحب الطبري عن أبي موسى قال أتيت النبي صلى الله عليه وسلم ومعي نفر من قومي

فقال أبشروا وبشروا من وراءكم أنه من شهد أن لا إله إلا الله صادقا بها دخل الجنة فخرجنا من عند النبي صلى الله

عليه وسلم نبشر الناس فاستقبلنا عمر بن الخطاب فرجع إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال عمر يا رسول الله إذا يتكل

الناس فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم مسلم عن أبي هريرة قال أتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في حائط

فأعطاني نعليه وقال اذهب بنعلي هاتين فمن لقيت من وراء هذا الحائط يشهد أن لا إله إلا الله مستيقنا بها

قلبه فبشره بالجنة فكان أول من لقيت عمر بن الخطاب فقال ما هاتان النعلان يا أبا هريرة فقلت هاتان

نعلا رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثني بهما من لقيت يشهد أن لا إله إلا الله مستيقنا بها قلبه بشرته بالجنة فضرب عمر

بيده بين ثديي فخررت لاستي فقال ارجع يا أبا هريرة فرجعت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فأجهشت بالبكاء

وركبني عمر فإذا هو على أثري فقلت لقيت عمر بن الخطاب فأخبرته بالذي بعثتني به فضرب بين ثديي ضربة خررت

لاستي وقال ارجع فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمر ما حملك على ما صنعت فقال يا رسول الله أبعثت

أبا هريرة بنعليك من لقي يشهد أن لا إله إلا الله مستيقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم قال فلا تفعل فإني

أخاف أن يتكل الناس عليها فخلهم يعملون فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فخلهم أبو داود عن أبي

فاصليت مع النبي صلى الله عليه وسلم وقد كان [illegible] بعد التكبيرة الاولى من الصلاة [illegible]
على النبي صلى الله عليه وسلم ثم سلم فقام الرجل الذي ادرك بعد التكبيرة الاولى [illegible] فوثب اليه [illegible]
[illegible] بحجزته [illegible]
وقال [illegible] الفصل الرابع في كرامات امير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه
امير المسلمين [illegible] الصالحة [illegible] [illegible] فمنها ما [illegible] كما
اوردناه [illegible] عن [illegible] [illegible] يوم الجمعة
الخطبة ونادى يا سارية الجبل [illegible] ثم اقبل على خطبته فقال بعض [illegible]
[illegible] انه لمجنون [illegible] يا سارية الجبل فدخل عليه عبد الرحمن بن عوف وكان ينبسط اليه فقال يا
امير المؤمنين [illegible] فقال [illegible] في خطبتك اذ ناديت يا سارية الجبل اي شيء هذا فقال والله
ما ملكت ذلك [illegible] واصحابه يقاتلون عند جبل [illegible] من بين ايديهم ومن خلفهم فلم املك ان
قلت يا سارية الجبل ليلحقوا بالجبل فلبثنا [illegible] حتى جاء رسول سارية بكتابه ان القوم لقونا يوم الجمعة
فقاتلناهم من حين صلينا الصبح الى ان حضرت الجمعة وقد دار حاجب الشمس فسمعنا صوت مناد يا سارية الجبل مرتين فلحقنا
بالجبل فلم نزل قاهرين لعدونا حتى هزمهم الله تعالى ويروى ان مصر لما فتحت اتى اهلها عمرو بن العاص وقالوا
ان هذا النيل يحتاج في كل سنة الى جارية بكر من احسن الجواري فنلقيها فيه والا فلا يجري وتخرب البلاد
وتقحط فبعث عمرو الى امير المؤمنين عمر يخبره بالخبر فبعث اليه عمر ان الاسلام يجب ما قبله ثم بعث ببطاقة
فيها بسم الله الرحمن الرحيم الى نيل مصر من عبد الله عمر بن الخطاب اما بعد فان كنت تجري من قبلك فلا حاجة بنا
اليك وان كنت تجري بامر الله فاجر على اسم الله وامره ان يلقيها في النيل فجرى في تلك السنة ستة عشر
ذراعا على كل سنة ستة اذرع وفي رواية قال [illegible] كان [illegible] جرى [illegible]
[illegible] فاصاب الناس قحط شديد على عهد عمر فامرهم بالخروج الى الاستسقاء فصلى بهم ركعتين وخالف
بين طرفي ردائه فجعل اليمين على اليسار واليسار على اليمين ثم بسط يديه وقال اللهم انا نستغفرك ونستسقيك
فما برح حتى مطروا فبينما هم كذلك اذ قدم الاعراب فجاءوا عمر فقالوا يا امير المؤمنين بينما نحن في وادينا

في يوم كذا في ساعة كذا إذا قلتما فقامت حتى دنا منهما صوت فأخذوا يقولون يا أبت الغوث يا أبا حفص سقيني

أنه غش شيئا من اللبن فالتقى المرأة وهي تقول لابنتها قومي وامذقي اللبن بالماء فقالت لا نفعل

قال أمير المؤمنين نهى عن ذلك قالت ومن أين يدري قالت فإن لم يعلم فإن رب أمير المؤمنين يعلم

ذلك فلما أصبح عمر قال لابنه عاصم اذهب إلى مكان كذا وكذا فإن هناك صبية فإن لم تكن مشغولة فتزوج

بها لعل الله أن يرزقك منها نسمة مباركة فتزوج عاصم تلك الصبية فولدت له أم عاصم بنت عاصم

بن عمر فتزوجها عبد العزيز بن مروان فولدت له عمر بن عبد العزيز رحمة الله عليه ولما دخل أبو مسلم

الخولاني المدينة من اليمن وكان الأسود بن قيس الذي ادعى النبوة باليمن عرض عليه أن يشهد أنه رسول الله

فأبى فقال أتشهد أن محمدا رسول الله قال نعم فأمر بتأجيج نار عظيمة فألقى فيها أبا مسلم فلم تضره فأمر بنفيه من

بلاده فلما قدم المدينة فلما دخل باب المسجد قال عمر هذا صاحبكم الذي زعم الأسود الكذاب أنه يحرقه فنجاه

الله منها ولم يكن القوم ولا عمر سمعوا قصته فلما رآه ثم قام إليه واعتنقه وقال ألست عبد الله بن ثوب

قال بلى فبكى عمر ثم قال الحمد لله الذي لم يمتني حتى أراني في أمة محمد صلى الله عليه وسلم شبيها بإبراهيم الخليل

عليه السلام وروي عن عمر أنه رأى أعرابيا نازلا من جبل فقال هذا رجل مصاب بولده وقد نظم فيه شعرا

لو شاء لأسمعكم ثم قال يا أعرابي من أين أقبلت فقال من أعلى هذا الجبل قال وما صنعت به قال أودعته

وديعة قال وما وديعتك قال بني لي هلك فدفنته فيه قال فأسمعنا مرثيتك فيه قال وما يدريك

يا أمير المؤمنين فوالله ما تفوهت بذلك وإنما حدثت به نفسي ثم أنشد منه يا غائبا ما يؤوب من سفره

عاجله موته على صغره يا قرة العين كنت لي أنسا في طول ليلي نعم وفي قصره ما تقع العين حيثما وقعت

في الحي مني إلا على أثره شربت كأسا أبوك شاربه لا بد منه له على كبره يشربها والأنام كلهم من كان

في بدوه وفي حضره والحمد لله لا شريك له في حكمه كان ذا في قدره قد قدر الموت على العباد فما يقدر خلق يزيد

في عمره قال فبكى عمر حتى بل لحيته ثم قال صدقت يا أعرابي وعن ابن عباس قال تنفس عمر ذات يوم تنفسا

ظننت أن نفسه خرجت فقلت والله ما أخرج هذا منك إلا هم قال هم والله هم شديد إن هذا الأمر لم

أجد له موضعا يعني الخلافة فذكرت له عليا وطلحة والزبير وعثمان وسعدا وعبد الرحمن بن عوف

فذكر في كل واحد منهم معايبها كما ذكر في عثمان انه علق بالقارية قال فكسر علقه استعمل بني امية اجمعين
وحمل بني ابي معيط على رقاب الناس والله لو فعلت لفعلوا والله لو فعل ذلك لسارت اليه العرب حتى تقتله والله
لو فعلت لفعل والله لو فعل لفعلوا وروي ان عمر رضي الله عنه كتب الى سعد بن ابي وقاص وهو بالقادسية
يقول له وجه نضلة بن معاوية الانصاري الى حلوان العراق ليغير على ضواحيها فبعث سعد نضلة
في ثلثمائة فارس فخرجوا حتى اتوا حلوان العراق فاغار على ضواحيها واصابوا غنيمة وسبيا فاقبلوا
يسوقونها حتى ارهقتهم العصر وكادت الشمس تغرب فالجا نضلة السبي والغنيمة الى سفح جبل ثم قام فاذن فقال
الله اكبر الله اكبر فاذا مجيب من الجبل يجيبه كبرت كبيرا يا نضلة ثم قال اشهد ان لا اله الا الله قال كلمة الاخلاص
يا نضلة ثم قال اشهد ان محمدا رسول الله قال هو الذي بشرنا به عيسى بن مريم على راس امته تقوم الساعة
فقال حي على الصلوة فقال طوبى لمن مشى اليها وواظب عليها قال حي على الفلاح قال افلح من اجاب
قال الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله قال اخلصت كلمة الاخلاص كلها يا نضلة حرم الله بها جسدك على النار
فلما فرغ من اذانه قاموا فقالوا من انت يرحمك الله املك انت ام من الجن ام طائف من عباد الله قد
اسمعتنا صوتك فان [illegible] قال الوفد وفد رسول الله صلى الله عليه وسلم ووفد عمر بن الخطاب رضي
الله عنه قال فانفلق الجبل عن هامة كالرحا ابيض الراس واللحية عليه طمران من صوف قال السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته فقالوا وعليك السلام ورحمة الله وبركاته من انت يرحمك الله قال زريب بن برثملا وصي
العبد الصالح عيسى بن مريم اسكنني هذا الجبل ودعا لي بطول البقاء الى حين نزوله من السماء فاقرءوا عمر مني السلام
وقولوا يا عمر سدد وقارب فقد دنا الامر واخبروه بهذه الخصال التي اخبركم بها يا عمر اذا ظهرت هذه
الخصال في امة محمد صلى الله عليه وسلم فالهرب الهرب اذا استغنى الرجال بالرجال والنساء بالنساء وانتسبوا
الى غير مناسبهم وانتموا الى غير مواليهم فلم يرحم كبيرهم صغيرهم ولم يوقر صغيرهم كبيرهم وترك المعروف
فلم يؤمر به وترك المنكر فلم ينه عنه وتعلم عالمهم العلم ليجلب به الدنانير والدراهم وكان المطر قيظا والولد غيظا
وطولوا المنارات وفضضوا المصاحف وزخرفوا المساجد واظهروا الرشا وشيدوا البناء واتبعوا
الهوى وباعوا الدين بالدنيا وقطعت الارحام وبيع الحكم واكلوا الربوا فصار الغنى عزا وخرج الرجل من

بيته

حية فقام اليه ... فصلوا عليه ... ثم غاب عنهم فلم يروه فكتب نضلة بذلك الى سعد
وكتب سعد بذلك الى عمر فكتب اليه عمر ائت انت ومن معك من المهاجرين والانصار حتى تنزلوا بهذا الجبل فاذا
لقيته فاقرأه مني السلام فخرج سعد في اربعة آلاف من المهاجرين والانصار حتى نزلوا ذلك الجبل فمكث اربعين
يوما ينادي بالصلاة فلا يجد جوابا ولا يسمع خطابا وروي ان عمر بعث جيشا الى مداين كسرى وأمّر عليهم
سعد بن ابي وقاص وجعل قايد الجيش خالد بن الوليد فلما بلغوا شط الدجلة ولم يجدوا سفينة تقدم سعد وخالد
فقالا يا بحر انك تجري بامر الله فبحرمة محمد صلى الله عليه وسلم وبعدل عمر خليفة الله الا خليتنا والعبور فعبر
الجيش بخيله وجماله وبغاله الى المداين ولم تبتل حوافرها وروي انه قال يوما وقد انتبه من نومه وهو يمسح عينيه
من شرى الذي يكون من ولد عمر يسير بسيرة عمر يردها مرارا وانما اشار بذلك الى عمر بن عبد العزيز وهو ابن ابنته
عاصم وروي انه قال لرجل من العرب ما اسمك قال جمرة قال ابن من قال ابن شهاب قال ممن قال من الحرقة
قال اين مسكنك قال الحرة قال بايها قال بذات لظى قال عمر ادرك اهلك فقد احترقوا فسارع الرجل فوجدهم
كما قال عمر وعن علي رضي الله عنه انه رأى في منامه كانه صلى الصبح خلف النبي صلى الله عليه وسلم واستند رسول
الله صلى الله عليه وسلم الى المحراب فجاءت جارية بطبق من رطب فوضع بين يدي رسول الله صلى الله
عليه وسلم فاخذ منها رطبة وقال يا علي تاكل هذه الرطبة فقلت نعم يا رسول الله فمد يده وجعلها
في فمي ثم اخذ اخرى وقال لي مثل ذلك فقلت نعم فجعلها في فمي فانتبهت وفي قلبي شوق الى رسول الله صلى
الله عليه وسلم وحلاوة الرطب في فمي فتوضأت وذهبت الى المسجد فصليت خلف عمر واستند الى المحراب فاردت
ان اتكلم بالرؤيا فمن قبل ان اتكلم جاءت امرأة ووقفت على باب المسجد ومعها طبق رطب فوضع بين
يدي عمر فاخذ رطبة وقال يا علي تاكل هذه فقلت نعم فجعلها في فمي ثم اخذ اخرى وقال لي مثل ذلك فقلت
نعم ثم فرق على اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يمينه ويسرة وكنت اشتهي منه زيادة فقال يا اخي لو زادك
رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلتك لزدتك فتعجبت وقلت قد اطلعه الله على ما رأيت البارحة فنظر الي وقال يا علي
المؤمن ينظر بنور الله قلت صدقت يا امير المؤمنين هكذا رأيته وكذا وجدت طعمه ولذته من يدك كما وجدت
طعمه ولذته من يد رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن علي قال كنا نقول ان ملكا ينطق على لسان عمر وعن ابن عمر

انه كان اذا ذكر عمر قال سمعنا عمر يقول ما رأيته يحرك شفتيه بشيء قط الا كان وعنه قال سمعت عمر يقول
لشيء قط اني لاظنه كذا الا كان كما يظن بينما عمر جالس اذ مر به رجل جميل فقال لقد اخطأ ظني او ان
هذا على دينه في الجاهلية او لقد كان كاهنهم علي بالرجل فدعي له فقال له عمر لقد اخطأ ظني او انك على
دينك في الجاهلية او لقد كنت كاهنهم فقال ما رأيت كاليوم استقبل به رجل مسلم فقال فاني اعزم عليك الا
ما اخبرتني قال كنت كاهنهم في الجاهلية قال فما اعجب ما جاءتك به جنيتك قال بينما انا يوما في السوق اذ
جاءتني اعرف فيها الفزع فقالت الم تر الجن وابلاسها ويأسها من بعد انكاسها ولحوقها بالقلاص واحلاسها
قال عمر صدق بينما انا نائم عند آلهتهم اذ جاء رجل بعجل فذبحه فصرخ به صارخ لم اسمع صارخا قط اشد
صوتا منه يقول يا جليح امر نجيح رجل فصيح يقول لا اله الا الله فوثب القوم قلت لا ابرح حتى اعلم ما
وراء هذا ثم نادى يا جليح امر نجيح رجل فصيح يقول لا اله الا الله فقمت فما نشبنا ان قيل هذا نبي وعن
عبد الله بن سلمة قال دخلنا على عمر معشر وفد مذحج وكنت من اقربهم منه مجلسا فجعل عمر ينظر الى الاشتر ويصوبه
ثم قال لي امنكم هذا فقلت نعم قال ما له قاتله الله كفى الله امته شره والله اني لاحسب منه للمسلمين
يوما عصيبا قال فكان ذلك منه بعد عشرين سنة وفي رواية عند غيره ان كان عمر في المسجد ومعه ناس اذ مر
رجل فقيل له اتعرف هذا فقال قد بلغني ان رجلا اتاه الله عز وجل بظهر الغيب بظهور النبي صلى الله عليه
وسلم اسمه سواد بن قارب ولم اره وان كان حيا فهو هذا وله في قومه شرف وموضع فدعا الرجل فقال
له انت سواد بن قارب الذي اتاك الله بظهر الغيب بظهور رسول الله صلى الله عليه وسلم ولك في قومك
شرف وموضع فقال نعم يا امير المؤمنين فقال فانت على ما كنت عليه من كهانتك فغضب الرجل غضبا شديدا
وقال يا امير المؤمنين والله ما استقبلني بهذا احد منذ اسلمت فقال عمر سبحان الله ما كنا عليه من الشرك اعظم مما
كنت عليه من كهانتك اخبرني عما كان يأتيك به رئيك بظهور النبي صلى الله عليه وسلم فقال نعم يا امير المؤمنين
بينا انا ذات ليلة بين النائم واليقظان اذ اتاني جنيي فضربني برجله وقال قم يا سواد بن قارب
وافهم واعقل ان كنت تعقل قد بعث رسول من لؤي بن غالب يدعو الى الله والى عبادته
ثم انشأ يقول عجبت للجن وتجساسها وشدها العيس باحلاسها تهوي الى مكة تبغي الهدى ما خير

الجن

الى الفضل فارس الى اصبهان وانتم واسع [illegible] الى اصبهانكم اما في الرستاقية وتابعه بعد

[illegible] في المسجد [illegible] ثم [illegible] شدت على راحلته [illegible]

[illegible] ان النبي صلى الله عليه وسلم قدم اعرابي المدينة فحدثت الارض [illegible] فسأل عنه النبي صلى الله عليه

وسلم فقال [illegible] ما [illegible] يا [illegible] حتى قمت [illegible] فقال [illegible]

فقصصت [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] حتى [illegible] في وجوههم قال [illegible]

[illegible] قال [illegible] عندك [illegible] قال ما [illegible] قراءت [illegible]

[illegible] [illegible] ابن عمر قال [illegible] على عمر فرأى كأن الشمس والقمر يقتتلان

كلاهما [illegible] قال مع القمر قال لا تلي لي عملا ابدا اذ كنت مع الآية الممحوة فلا تل

وبموضع [illegible] عن سعيد بن المسيب ان زيد بن خارجة توفي زمن عثمان بن عفان فسجي بثوب ثم سمعوا

جلجلة في صدره ثم تكلم فقال احمد احمد في الكتاب الاول صدق صدق الصديق الضعيف في نفسه القوي في امر الله

في الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الامين في الكتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم

مضت اربع وبقيت سنتان اتت الفتن واكل الشديد الضعيف وقامت الساعة وسيأتيكم خبر بئر اريس [illegible]

رجل من بني خطمة فسجي بثوب فسمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم فقال ان اخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق [illegible]

[illegible] امرأة توفيت بالبيداء فجعل الناس يمرون عليها ولا يدفنونها حتى مر عليها كليب فدفنها فقال عمر

[illegible] لكليب [illegible] النعمان بن مقرن قدم المدينة [illegible]

نعي [illegible] وورد [illegible] على عمر اجتماع اهل اصبهان وهمدان والري واذربيجان ونهاوند فاقلقه [illegible]

اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقال له علي بن ابي طالب ابعث الى اهل الكوفة فيسير ثلثاهم ويبقى ثلثهم

[illegible] وابعث الى اهل البصرة قال فمن استعمل عليهم اشر علي فقال انت افضلنا رأيا واعلمنا [illegible] فقال لاستعملن

عليهم رجلا يكون لها فخرج الى المسجد فوجد النعمان بن مقرن يصلي فسرحه وامره وكتب الى اهل الكوفة بذلك [illegible]

انه قال ان قتل النعمان فحذيفة وان قتل حذيفة فجرير ففتح الله عليهم [illegible] الى نهاوند فكان اول

صريع [illegible] الراية حذيفة ففتح الله عليهم فلما جاء نعيه خرج عمر ينعاه الى الناس على المنبر ووضع يده

ان رجلا يبكي قال ابو عمر كان ربيعة بن امية بن خلف قد ادى حدا فغضب عليه عمر [illegible]
[illegible] ثم خرجت منه الى ولد محببا انتهيت الى انا في سواد المحصب فقال عمر نوم ثم [illegible]
كافر فقال ما رايت شيئا فقال عمر قصتي كما قال صاحب يوسف قال لا ما رايا لستما فيه [illegible] حتى قضي الامر
الذي فيه تستفتيان ثم انه امر [illegible] عمر [illegible] الى جنبه فطلى بارض الرجم [illegible] قال ابو عمر عن
عوف بن مالك الاشجعي انه راى في المنام كان الناس جمعوا فاذا فيهم رجل فرعهم [illegible] فوقهم ثلاث اذرع
قال فقلت من هذا قالوا عمر قلت لم قالوا لان فيه ثلاث خصال لا يخاف في الله لومة لائم وانه خليفة مستخلف
وشهيد مستشهد قال فاتى ابا بكر فقصها عليه فارسل الى عمر فدعاه ليبشره قال [illegible] قال ابو بكر اقصص رؤياك
قال فلما بلغت خليفة مستخلف زبرني عمر وكهرني وقال اسكت تقول هذا وابو بكر حي فلما كان بعد وولي عمر مررت
بالمسجد وهو على المنبر قال فدعاني فقال اقصص رؤياك فقصصتها فلما قلت انه لا يخاف في الله لومة لائم قال اني
لارجو ان يجعلني الله منهم فلما قلت خليفة مستخلف قال قد استخلفني الله فاسأله ان يعينني على ما ولاني فلما ان ذكرت
شهيد مستشهد قال انى لي بالشهادة وانا بين اظهركم تغزون ولا اغزو ثم قال بلى ياتي الله بها ان شاء
ياتي الله بها ان شاء. ابو عمر عن عرفجة الاشجعي قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الفجر ثم جلس فقال وزن اصحابي
الليلة وزن ابو بكر فوزن ثم وزن عمر فوزن ثم وزن عثمان فخف وهو صالح مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن
المسيب انه سمعه يقول لما صدر عمر بن الخطاب من منى اناخ بالابطح ثم كوم كومة ثم طرح عليها رداءه ثم استلقى
ومد يديه الى السماء فقال اللهم كبرت سني وضعفت قوتي وانتشرت رعيتي فاقبضني اليك غير مضيع ولا مفرط
ثم قدم المدينة في عقب ذي الحجة فخطب الناس ثم قال ايها الناس قد سننت لكم السنن وفرضت لكم الفرائض وتركتم
على الواضحة الا ان تضلوا بالناس يمينا وشمالا وضرب باحدى يديه على الاخرى ثم قال اياكم ان تهلكوا عن اية
الرجم ان يقول قائل لا نجد حدين في كتاب الله فقد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجمنا والذي نفسي بيده لولا
ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبتها الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة فانا قد قراناها
قال يحيى بن سعيد فقال سعيد بن المسيب فما انسلخ ذو الحجة حتى قتل عمر بن الخطاب رحمه الله تعالى مسلم عن معدان بن ابي
طلحة ان عمر بن الخطاب خطب يوم الجمعة فذكر النبي صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر قال اني رايت كان ديكا نقرني

نقر

قلت نكرت ولاية الامارة الا بحضور رجل واحد فما فعلوا ما امروني ان استخلف ... وان اردت عمر فعمل لم يكن ليفتح فيه
ولا افلح فيه وهذا الذي احتج به بقية الصحابة صلى الله عليه وسلم فانه جعل الامر في الخلافة شورى بين سبعة الستة الذين
توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فاني قد علمت ان اقواما يطعنون في هذا الامر انا ضربتهم بيدي
هذه على الاسلام فان فعلوا ذلك فاولئك اعداء الله الكفرة الضلال اول من عمر اصاب الناس الجدب في زمن عمر فجاء رجل
الى قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله استسق لامتك فانهم قد هلكوا قال فاتاه رسول الله صلى الله عليه
وسلم في المنام فقال ائت عمر فمره ان يستسقي للناس فانهم سيسقون وقل له عليك بالكيس الكيس فاتى الرجل عمر فاخبره
فبكى عمر وقال يا رب ما آلو الا ما عجزت عنه يا رب ما آلو الا ما عجزت عنه اول من عمر مسعود بن سعد البلوي استاذن عمر
في الغزو الى افريقية فقال عمر افريقية غادرة مغدور بها اول من عمر في الحد ضرب عمر قدامة بن مظعون في الشرب
فغاضب عمر قدامة وهجره فحج عمر وقدامة معه مغاضبا له فلما قفلا من حجهما ونزل عمر بالسقيا نام فلما استيقظ من نومه
قال عجلوا علي بقدامة فوالله لقد اتاني آت في منامي فقال سالم قدامة فانه اخوك فعجلوا علي به فلما اتوه
ابى ان ياتي فامر به عمر ان يجر اليه فكلمه عمر واستغفر له فكان ذلك اول صلحهما اول من عمر سماك بن مخرمة
وسماك بن عبيد العبسي وسماك بن خرشة الانصاري قدموا سوية فشكوا على عمر في وفود اهل الكوفة فلما خاصمهم
فاستنسبهم فانتسبوا له سماك وسماك وسماك فقال بارك الله فيكم اللهم اسمك بهم الاسلام وايدهم بهم فهم الملكة
اول من ولي صباح من ارض همذان ارض الديلم اول من عمر اسر سهيل بن عمرو يوم بدر كافرا وكان خطيبا في قريش فقال
عمر يا رسول الله انتزع ثنيتيه فلا يقوم عليك خطيبا ابدا فقال دعه فعسى ان يقوم مقاما تحمده فلما مات الناس يكثر عند
وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم وارتد من ارتد من العرب قام سهيل بن عمرو خطيبا فقال والله اني اعلم ان هذا
الدين سيمتد امتداد الشمس في طلوعها الى غروبها فلا يغرنكم هذا من انفسكم يعني ابا سفيان فانه يعلم من هذا
الامر ما اعلم ولكنه قد جثم على صدره حسد بني هاشم واتى في خطبته بمثل ما جاء به ابو بكر الصديق بالمدينة فكان
ذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم لعمر اول من عمر جاء الحارث بن هشام وسهيل بن عمرو الى عمر فجلسا وهو بينهما فجعل
المهاجرون الاولون ياتون فيقول ههنا يا سهيل ههنا يا حارث فينحيهما فجعل الانصار ياتون فينحيهما عنه كذلك
حتى صارا في آخر الناس فلما خرجا من عند عمر قال الحارث لسهيل الم تر ما صنع بنا فقال له سهيل انه الرجل

ثم قلبه حتى ان تخرج بها اليوم على الفرس ودعى القوم فاستعارا ورعيا فابطانا فلما قام منهم عمرو اتياه فقالا
يا امير المؤمنين قد رأينا ما فعلت بنا اليوم وظن انا انما منعنا من قبل الفرس فحمل منهم شيء لتستدرك به باقيها
منه الفضل فقال اما ابنه الوجه فاستاذنا الى ثغر الروم فخرجا الى الشام فماتا بها ثم لم يعقب ولد لهما
الا ابنة لم تركها بالمدينة فتزوجها بنت عتبة بن سهيل فقدم بها على عمر فزوجها من عبد الرحمن بن الحارث
بن هشام وكان زوجها الشريد ابنه بدرة فجعلوا قبرا بينهما عددا كثيرا في الصلح عن ابن عساكر عن الله ق
بن شهاب قال انما كان الرجل يأتي عمر بالحديث فيكذب بالكذبة فيقول احبس هذا ثم يحدثه بالحديث فيقول له احبس
هذا فيقول له كلا حدثتك به الا انا امرتني ان احبسه اخرج البيهقي عن الحسن قال ان كان احد يعرف الكذب
اذا حدث به انه كذب فهو عمر بن الخطاب واخرج البيهقي في الدلائل عن ابي هدبة الحمصي قال اخبر عمر ان اهل
العراق قد حصبوا اميرهم فخرج غضبان فصلى فسهى في صلوته فلما سلم قال اللهم انهم قد لبسوا علي فالبس عليهم
وعجل عليهم بالغلام الثقفي يحكم فيهم بحكم الجاهلية لا يقبل من محسنهم ولا يتجاوز عن مسيئهم قال ابن لهيعة وما ولد
الحجاج يومئذ وانكشف عنده فرأى به ابل بخران علامة سوداء فقالوا هذا الذي يجدني كتابا انه يخرج حيا منهم
رضا وقال له كعب الاحبار انا نجد في كتاب الله على باب من ابواب جهنم ان الناس ان يقعوا فيها فاذا مات
لم يزالوا يقتحمون فيها الى يوم القيمة در كشف المحجوب مذكورست كه عجمي بمدينه آمد وقصد عمر كرد كفتند امير المؤمنين
در خرابها خفته باشد رفت واورا يافت برخاك خفته ودره زير سر نهاده با خود گفت اينهمه فتنه در
جهان از نيست كشتن اين بغير نيك مرا سخت آسان است شمشير بكشيد دو شير پيدا آمدند وقصد وي كردند
وي فرياد برآورد عمر بيدار گشت وقصه با وي بگفت واسلام آورد در شواهد النبوة مذكورست كه عمر
بن الخطاب حبشي يكي از بلاد بعيده فرستاده بود روزي در مدينه آواز برداشت كه يا ساريه الجبل
در مجلس مشكل است كه آن چيست تا آن وقت كه آن حبشي بمدينه مراجعت نمود وصاحب جيش چيزهاي آن فتح را
توضيح انشا داد وبعد تعداد مجاهد امير المؤمنين عمر رحمة الله عليه گفت اينها را بگذار حال آنم دگر ويرا
بر مجرا از آن قسمتهاي جنگ گفت والله يا امير المؤمنين كه من بوي نتيجه نخواستم با آنكه رسيديم كه غور آنرا
نميدانستيم تا از اينجا بگذريم و همرا بر سينه ساختيم و در آن هنگام سواحل جنگ بود در روي ما سيت نمود خبرنا بر ما

كرد اعراه

كرد اغراء حاضر آن را و بعد از آن از شعر ... چون مردمان آن را شنيدند دانستند كه ...

جواب ... اي ... صاحب ... گفت اگر نه آن بودي كه اين ... بحق ... خواند

هر آينه ... بر ... او را باطل ... بيان ... كه ديگر را ... پس گفت كشتن ...

... از ... بسيار ... در ... مذكور ... كرده ... ايات ... شنيدند

بگويند ... ليبك على الإسلام من كان باكيا فقد أوشكوا هلكى وما قدم العهد وأدبرت الدنيا

وأدبر خيرها وقد ملها من كان يوقن بالوعد ... فيا أطلق الله به أمير المؤمنين عمر ... مقولات

... الأعلام من فصل الخطاب ... حدثنا يحيى بن سعيد عن محمد بن إبراهيم

التيمي عن علقمة بن وقاص الليثي قال سمعت عمر بن الخطاب رضي الله عنه على المنبر يقول سمعت رسول الله صلى

الله عليه وسلم يقول إنما الأعمال بالنيات وإنما لكل امرئ ما نوى فمن كانت هجرته إلى الله وإلى رسوله فهجرته

إلى الله ورسوله ومن كانت هجرته إلى دنيا يصيبها أو امرأة ينكحها فهجرته إلى ما هاجر إليه قال بعض العلماء

هذا الحديث نصف العلم مالك عن يحيى بن سعيد أن عمر بن الخطاب كان يقول كرم المؤمن تقواه ودينه حسبه ومروءته خلقه

والجرأة والجبن غرائز يضعها الله حيث يشاء فالجبان يفر عن أبيه وأمه والجريء يقاتل عما لا يؤوب به إلى رحله

والقتل حتف من الحتوف والشهيد من احتسب نفسه على الله أحمد بن حنبل عن أبي العجفاء سمعت عمر يقول ألا لا تغالوا

صدق النساء فذكر الحديث إلى أن قال وأخرى تقولونها لمن قتل في مغازيكم أو مات قتل فلان شهيدا

أو مات فلان شهيدا ولعله أن يكون قد أوقر عجز دابته أو دف راحلته ذهبا أو ورقا يلتمس التجارة

فلا تقولوا ذلكم ولكن قولوا كما قال النبي صلى الله عليه وسلم من قتل أو مات في سبيل الله فهو في الجنة أحمد بن حنبل

عن أبي فراس قال خطب عمر بن الخطاب فقال يا أيها الناس ألا إنما كنا نعرفكم إذ بين ظهرينا النبي صلى الله عليه

وسلم وإذ ينزل الوحي وإذ ينبئنا الله من أخباركم ألا وإن النبي صلى الله عليه وسلم قد انطلق وقد انقطع

الوحي وإنما نعرفكم بما نقول لكم من أظهر منكم خيرا ظننا به خيرا وأحببناه عليه ومن أظهر لنا شرا ظننا به شرا وأبغضناه

عليه سرائركم بينكم وبين ربكم ألا إنه قد أتى علي حين وأنا أحسب أن من قرأ القرآن يريد الله وما عنده

فقد خيل إلي بأخرة ألا إن رجالا قد قرؤوه يريدون به ما عند الناس فأريدوا الله بقراءتكم وأريدوه بأعمالكم

المطالب قال عمر بن الخطاب افضل الاعمال اداء ما افترض الله عز وجل والورع عما حرم الله تعالى وصدق النية
فيما عند الله عز وجل ابو طالب عن سعيد بن ابي بردة قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي موسى الاشعري انه من خلصت نيته
كفاه الله تعالى ما بينه وبين الناس ومن تزين للناس بما يعلم الله تعالى منه غير ذلك شانه الله ...
عنه عمر انه قال انما اخشى ان يدخل عليكم خوف الرياء في تسعة اعشار الرياء ابو طالب قال يعني بذلك انه ترك
كثيرا من الاعمال خشية دخول الرياء وكذا في الرياء ... اجل الرياء ... في حديث
جبريل ... المسائل قال ما الاحسان فقال النبي صلى الله عليه وسلم الاحسان ان تعبد الله كانك تراه فان
لم تكن تراه فانه يراك الاستقامة ابو طالب عن عمر في قوله تعالى ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا
يقول ... ثم ... فمنهم استقام على امر الله في السر والعلانية والعسر واليسر ... في الله لومة لائم
والفترة استقاموا والله لربهم ولم يروغوا روغان الثعالب الصبر الغزالي وجد في رسالة عمر رضي الله عنه
الى ابي موسى الاشعري عليك بالصبر واعلم ان الصبر صبران احدهما افضل من الاخر الصبر في المصايب حسن
وافضل منه الصبر عما حرم الله تعالى واعلم ان الصبر ملاك الايمان وذلك بان التقوى افضل البر والتقوى
بالصبر الغزالي كان عمر رضي الله عنه يقول نعم العدلان ونعمت العلاوة للصابرين يعني بالعدلين الصلوة
والرحمة وبالعلاوة الهدى اشار الى قوله تعالى اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون
الشكر ابو بكر روى عن عمر انه قال في اخر خطبة التي لم يخطب بعدها الحمد لله الذي لا اله الا الله اعطى ...
ما ... لقد كنت بهذا الوادي يعني ضجنان ارعى ابل الخطاب وكان فظا غليظا يتعبني اذا عملت ويضربني
اذا قصرت وقد اصبحت وامسيت وليس بيني وبين الله احد اخشاه ثم تمثل لا شيء مما ترى تبقى بشاشته
يبقى الاله ويودى المال والولد لم تغن عن هرمز يوما خزائنه والخلد قد حاولت عاد فما خلدوا ولا
سليمان اذ تجري الرياح له والانس والجن فيما بينها ترد اين الملوك التي كانت لعزتها من كل
اوب اليها وافد يفد حوض هنالك مورود بلا كذب لا بد من ورده يوما كما وردوا الغزالي قال
ما ابتليت ببلاء الا كان لله تعالى علي فيه اربع نعم اذ لم يكن في ديني واذ لم يكن اعظم منها واذ لم يكن اعظم
منها واذ لم اكن احرم الرضى منها واذ ارجو الثواب عليها الخوف من عذاب الآخرة ابو ...

عن عمر انه قال عجلوا ... محمد بن عبد الله ... لقوم ليغشى عليه ... الى مسلم الصلوة ...

النجاشي عن المسور بن مخرمة رضي الله عنهما قال لما طعن عمر رضي الله عنه جعل يألم فقال له ابن عباس رضي الله

عنهما وكأنه يجزعه يا امير المؤمنين ولا كل ذلك لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت صحبته ثم فارقته

وهو عنك راض ثم صحبت ابا بكر رضي الله عنه فاحسنت صحبته ثم فارقته وهو عنك راض ثم صحبت صحبتهم فاحسنت

صحبتهم ولئن فارقتهم لتفارقنهم وهم عنك راضون فقال اما ما ذكرت من صحبة رسول الله صلى الله عليه وسلم

ورضاه فانما ذلك من من الله من به علي واما ما ذكرت من صحبة ابي بكر ورضاه فانما ذلك من من الله من به

علي واما ما ترى من جزعي فهو من اجلك واجل اصحابك والله لو ان لي طلاع الارض ذهبا لافتديت به من

عذاب الله عز وجل قبل ان اراه الغزالي لما قرأ عمر اذا الشمس كورت فانتهى الى قوله واذا الصحف نشرت

خر مغشيا عليه الغزالي مر عمر يوما بدار انسان وهو يصلي ويقرأ سورة الطور فوقف يستمع فلما بلغ قوله ان

عذاب ربك لواقع ما له من دافع نزل عن حماره واستند الى حائط فمكث زمانا ورجع الى منزله فمرض شهرا يعوده الناس

ولا يدرون ما مرضه الخوف من العقوبة في الدنيا احمد بن حنبل عن فروخ مولى عثمان ان عمر وهو يومئذ

امير المؤمنين خرج الى المسجد فرأى طعاما منثورا فقال ما هذا الطعام قالوا طعام جلب الينا قال بارك الله فيه

وفيمن جلبه قيل يا امير المؤمنين فانه قد احتكر قال ومن احتكره قالوا فروخ مولى عثمان وفلان مولى عمر فارسل

اليهما فدعاهما فقال ما حملكما على احتكار طعام المسلمين قالا يا امير المؤمنين نشتري باموالنا ونبيع

فقال عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من احتكر على المسلمين طعامهم ضربه الله عز وجل بالافلاس او

بجذام فقال فروخ عند ذلك يا امير المؤمنين اعاهد الله واعاهدك ان لا اعود في الطعام ابدا واما

مولى عمر فقال انما نشتري باموالنا ونبيع قال ابو يحيى فلقد رأيت مولى عمر مجذوما الذنوب سبب الطبع

قال عمر رضي الله عنه الطابع معلق بقائمة العرش فاذا انتهكت الحرمات واستحلت المحارم ارسل

الله الطابع فطبع على القلوب بما فيها الخشية من الله عز وجل الغزالي اذ عمر يأخذ تبنة من الارض و

قال يا ليتني كنت هذه التبنة يا ليتني لم تلدني امي الجمع بين الرجاء والخوف الغزالي قال عمر لو نودي

ليدخل النار كل الناس الا رجلا واحدا لرجوت ان اكون انا ذلك الرجل ولو نودي ليدخل الجنة كل

النار إلا رجلا واحدا لخشيت أن أكون أنا. وذلك الرجاء على غلبات الخوف من الله عز وجل. الغزالي. قال

من خاف الله لم يشف غيظه ومن اتقى الله لم يصنع ما يريد ولولا يوم القيامة لكان غير ما ترون. الصحبة

منه. الخوف من الله رب. أبو طالب. قال عمر رحم الله صهيبا لو لم يخف الله لم يعصه. قال أبو طالب يعني ترك

المعاصي للمحبة لا للخوف والرجاء. فوائد الزهد. الغزالي. قال عمر الزهادة في الدنيا راحة القلب والجسد.

الآفات المتولدة من حب المال. أبو طالب. قال عمر بيت المال فقال ليت الدراهم الا ان تخرج رؤوسها

المحاسبة. الغزالي. قال عمر حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا وزنوها قبل أن توزنوا وتأهبوا للعرض الأكبر.

الغزالي. كتب عمر إلى أبي موسى حاسب نفسك في الرخاء قبل حساب الشدة. الغزالي. قال عمر لكعب الأحبار كيف تجدنا

في كتاب الله تعالى قال ويل لديان الأرض من ديان السماء فعلاه بالدرة وقال إلا من حاسب نفسه فقال كعب

والله يا أمير المؤمنين إنها إلى جنبها في التوراة ما بينهما حرف. الأمر بمحاسبة النفس. رؤية التقصير في العمل.

البخاري عن أبي بردة عامر بن أبي موسى قال قال لي عبد الله بن عمر هل تدري ما قال أبي لأبيك قال قلت لا قال

فإن أبي قال لأبيك يا أبا موسى هل يسرك أن إسلامنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وهجرتنا معه وجهادنا معه

وعملنا كله معه برد لنا وأن كل عمل عملناه بعده نجونا منه كفافا رأسا برأس فقال أبو موسى لأبي لا والله قد جاهدنا

بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم وصلينا وصمنا وعملنا خيرا كثيرا وأسلم على أيدينا بشر كثير وإنا لنرجو ذلك

فقال أبي ولكني والذي نفس عمر بيده لوددت أن ذلك برد لنا وأن كل شيء عملناه بعده نجونا منه كفافا رأسا

برأس فقلت إن أباك والله كان خيرا من أبي. التوكل. أحمد بن حنبل عن أبي تميم الجيشاني سمع عمر يقول سمعت

النبي صلى الله عليه وسلم يقول لو أنكم توكلون على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصا وتروح

بطانا. التسبب بالأسباب مع إثبات التوكل ما كان في قصة سرغ حين استقر رأي عمر على الرجوع من الشام من

أجل الوباء قال أبو عبيدة أفرارا من قدر الله فقال عمر لو غيرك قالها يا أبا عبيدة نعم نفر من قدر الله إلى

قدر الله أرأيت لو كانت لك إبل فهبطت واديا له عدوتان إحداهما مخصبة والأخرى جدبة

أليس إن رعيت الخصبة رعيتها بقدر الله وإن رعيت الجدبة رعيتها بقدر الله. لا رد للعطاء. أحمد

بن حنبل عن ابن عمر قال سمعت عمر يقول كان النبي صلى الله عليه وسلم يعطيني العطاء فأقول أعطه أفقر إليه

مني حتى اعطاني مرة مالا فقلت اعطه من هو افقر اليه مني فقال النبي صلى الله عليه وسلم خذه فتموله وتصدق به

فما جاءك من هذا المال وانت غير مشرف ولا سائل فخذه وما لا فلا تتبعه نفسك [illegible]

وروينا عن عمر بن الخطاب انه قال ما ابالي على اي حال اصبحت من شدة ورخاء فقيل [illegible]

عنه [illegible] الخطاب [illegible] عبد الكريم [illegible] عبد الله عز وجل [illegible]

نهاره ويقوم ليله ثم لقي الله عز وجل وليس في قلبه موالاة لاولياء الله عز وجل ولا معاداة لاعدائه لم ينفعه

ذلك شيئا ابو طالب عن عمر ان [illegible] الاسلام ولم يزل [illegible] فيه عدوا [illegible]

[illegible] ابو طالب عن عمر بن الخطاب [illegible] بعد الاسلام [illegible] ابو طالب قال اذا راى احدكم

ودا من اخيه فليتمسك به فقل ما يصيب ذلك [illegible] ابو طالب [illegible]

الخطاب [illegible] اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بردا بردا ثم صعد المنبر يوم جمعة فخطب الناس في حلة

منها والحلة عند العرب ثوبان من جنس واحد وكان ذلك احسن برديهم فقال الا اسمعوا الا اسمعوا [illegible] وعظ

الناس فقال سلمان والله لا نسمع قال ولم ذاك قال انك اعطيتنا ثوبا ثوبا وخرجت في حلة فقد

تفضلت علينا بالدنيا فتبسم ثم قال عجلت يا ابا عبد الله رحمك الله اني كنت غسلت ثوبي الخلق فاستعرت

برد عبد الله بن عمر فلبسته مع بردي فقال سلمان الان نسمع [illegible] ابو طالب

وروي ان عمر خطب الناس فقال انشد الله عبدا اعلم في عيبا الا اخبرني به فقام شاب فقال فيك عيبان اثنان فقال

وما هما رحمك الله قال تذيل بين برديك وتجمع بين الادامين قال فما ذيل بين بردين ولا جمع بين ادامين

حتى لقي الله عز وجل [illegible] قول الناصح وان شدد [illegible] عمر المال الذي بعث اليه ابو موسى وكان الف

الف درهم وفضلت منه فضلة فاختلفوا عليه حيث يضعها فقام خطيبا فحمد الله واثنى عليه فقال

يا ايها الناس قد بقيت لكم فضلة بعد حقوق الناس فما تقولون فيها فقام صعصعة بن صوحان وهو غلام

شاب فقال يا امير المؤمنين انما تشاور الناس فيما لم ينزل الله فيه قرآنا واما ما انزل الله به القرآن ووضعه

مواضعه فضعه في مواضعه التي وضعه الله فيها فقال صدقت انت مني وانا منك [illegible] فقال عمر

في مجلس فيه المهاجرون والانصار ارايتم لو ترخصت في بعض الامور ما كنتم فاعلين فسكتوا فقال ذلك

... ان او نلنا الموسى ... كم في بعض الامور ما ذا كنتم فاعلين قال بشر بن سعد لو فعلت ذلك لقومناك تقويم

القدح فقال عمر انتم اذا انتم الملاطفة مع الاخوان الغزالي في الاحياء ... بن الخطاب فقام فقبل يده

وانتما يكلمان السمهودي روى ان عمر سابق الزبير فسبقه الزبير فقال سبقتك ورب الكعبة ثم عاد

مرة اخرى فسبقه عمر فقال سبقتك ورب الكعبة ترك المجادلة عند خوف الفتنة الغزالي كتب عمر الى

عماله مروا الاقارب ان يتزاوروا ولا يتجاوروا دفع الفتنة عن الشيخ ابو طالب المكي في قوت القلوب يعلم

الي امر الا احيانا احفظوا الاستعمون للطيبات ما هم متخلين بهم امورهما وحب النبي صلى الله عليه وسلم

حب ابطيح [illegible] عبد الله بن هشام قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم وهو آخذ بيد عمر بن الخطاب فقال له عمر

يا رسول الله انت احب الي من كل شيء الا نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده حتى اكون

احب اليك من نفسك فقال له عمر فانه الآن والله لانت احب الي من نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم

الآن يا عمر حفظ الله المؤمن اذا صدقت نيته ابو بكر عن عاصم بن عمر قال كان عمر يقول يحفظ الله المؤمن

كان عاصم بن ثابت بن الافلح نذر ان لا يمس مشركا ولا يمسه مشرك فمنعه الله منه وكان لا يمنعهم في حياته

الصدق في الاحوال والكذب فيها ابو بكر عن جحيش بن ربيعة قال قال عمر الا تجوروا كذا وغطى راسه

الى حاجبيه الا ان امر كذا وكشف كذا معناه ان الحال الصادقة لا يزال كل حين تتزايد آثارها و

الحال الكاذبة كل حين تتناقص آثارها تفاوت مراتب الاعمال بحسب تفاوت الاحوال احمد بن حنبل

عن فضالة بن عبيد يقول سمعت عمر بن الخطاب انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الشهداء ثلثة رجل مؤمن

جيد الايمان لقي العدو وصدق الله عز وجل حتى قتل فذلك الذي يرفع الناس اليه اعينهم [illegible] ورفع

رسول الله صلى الله عليه وسلم راسه حتى وقعت قلنسوته او قلنسوة عمر ورجل مؤمن جيد الايمان لقي العدو

فكانما يضرب ظهره بشوك الطلح اتاه سهم غرب فقتله هو في الدرجة الثانية ورجل مؤمن خلط عملا صالحا

وآخر سيئا لقي العدو وصدق الله عز وجل حتى قتل فذلك في الدرجة الثالثة لبس المرقع مالك عن ابن

اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس انه قال رأيت عمر وهو يومئذ امير المؤمنين وقد رقع بين كتفيه برقع ثلاث

لبد بعضها فوق بعض در كشف المحجوب مذكور است از عمر مي آيد كه گفت بهترين جامها آن جامه كه مؤنة

او كمتر

الشفقة على خلق الله ابو الليث رحمه [illegible] الشعبي عن عمر انه قال ان الله تعالى لا يرحم على من لا يرحم ولا يغفر لمن لا [illegible]

ولا يتوب على من لا يتوب [illegible] عمر [illegible] وهو يصلي ويقرأ سورة الطور [illegible]

القلب [illegible] عليه [illegible] وقلت [illegible] ابو بكر [illegible] قال [illegible]

من [illegible] جميعا [illegible] عمر [illegible] الاسلام [illegible]

الله [illegible] عليه وسلم لما ان اراد ان يصالح المشركين عام الحديبية فوثبت الى ابا بكر رضي الله عنه فقلت

اليس رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بلى قال السنا بالمسلمين قال بلى اليسوا بالمشركين قال بلى قال فعلام نعطي

الدنية في ديننا فقال ابو بكر الزم غرزه فاني اشهد انه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر وانا اشهد انه

رسول الله ثم قلت مثل ذلك حتى اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له مثل ما قال لابي بكر واجاب النبي صلى الله

عليه وسلم كما اجابه ابو بكر رضي الله عنه قال انا عبد الله ورسوله لن اخالف امره ولن يضيعني قال وكان

عمر يقول فما زلت اصوم واتصدق واعتق واصلي من الذي صنعت يومئذ مخافة كلامي الذي تكلمت به حتى

رجوت ان يكون خيرا [illegible] عليه صلى الله عليه وسلم [illegible] على عبد الله بن ابي قال عمر فتحولت حتى قمت

في صدره وقلت يا رسول الله [illegible] على عدو الله القائل يوم كذا كذا وكذا اعدد ايامه حتى قال يا عمر اخر عني

فاكثرت وصلى عليه فعجبت لي وجرأتي على رسول الله صلى الله عليه وسلم السماع ابو بكر عن خوات بن جبير

حججنا مع عمر بن الخطاب فسرنا في ركب فيهم ابو عبيدة بن الجراح وعبد الرحمن بن عوف فقال القوم غننا من شعر

ضرار فقال عمر دعوا ابا عبد الله فليغن من بنيات فؤاده يعني من شعره قال فما زلت اغنيهم حتى كان

السحر فقال عمر ارفع لسانك يا عبد الله فقد اسحرنا الفصل السادس في تثقيف امير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي

الله عنه على منوال تربية النبي صلى الله عليه وسلم امته قال الله تبارك وتعالى ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة

وهذا التثقيف يكون تارة بالامر بالواجب والمندوب والنهي عن الحرام او المكروه وتارة ارشادا الى

تهذيب الباطن من الرذائل وتحليته بالفضائل وتارة بتأييد الصحبة وتكون تارة حفظا بالظاهر [illegible]

وتارة كفا باللسان [illegible] وقد اعتنى النبي صلى الله عليه وسلم بتهذيب عمر بن الخطاب كثيرا فمن ذلك

قول النبي صلى الله عليه وسلم حين راجع العباس بن عبد المطلب في امر الصدقات مراجعة شديدة اما شعرت

بابن الخطاب أن يعلم الرجل صوابه ومن ذلك ما روى الدارمي عن جابر أن عمر بن الخطاب رضي الله عنه أتى رسول الله
صلى الله عليه وسلم بنسخة من التوراة فقال يا رسول الله هذه نسخة من التوراة فسكت فجعل يقرأ ووجه رسول الله صلى
الله عليه وسلم يتغير فقال أبو بكر ثكلتك الثواكل ما ترى ما بوجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر عمر إلى وجه رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال أعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله رضينا بالله ربا وبالإسلام دينا وبمحمد نبيا فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم والذي نفس محمد بيده لو بدا لكم موسى فاتبعتموه وتركتموني لضللتم عن سواء السبيل ولو كان
موسى حيا وأدرك نبوتي لاتبعني البخاري عن أبي الدرداء رضي الله عنه قال كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه
وسلم إذ أقبل أبو بكر رضي الله عنه آخذا بطرف ثوبه حتى أبدى عن ركبتيه فقال النبي صلى الله عليه وسلم أما صاحبكم
فقد غامر فسلم وقال إني كان بيني وبين ابن الخطاب شيء فأسرعت إليه ثم ندمت فسألته أن يغفر لي فأبى
علي فأقبلت إليك فقال يغفر الله لك يا أبا بكر ثلاثا ثم إن عمر ندم فأتى منزل أبي بكر فسأل أثم أبو بكر فقالوا لا
فأتى النبي صلى الله عليه وسلم فسلم فجعل وجه النبي صلى الله عليه وسلم يتمعر حتى أشفق أبو بكر فجثا على ركبتيه فقال يا رسول
الله والله أنا كنت أظلم مرتين فقال النبي صلى الله عليه وسلم إن الله بعثني إليكم فقلتم كذبت وقال أبو بكر
صدقت وواساني بنفسه وماله فهل أنتم تاركو لي صاحبي مرتين فما أوذي بعدها البخاري عن ابن أبي مليكة
قال كاد الخيران أن يهلكا أبو بكر وعمر رفعا أصواتهما عند النبي صلى الله عليه وسلم حين قدم عليه ركب بني
تميم فأشار أحدهما بالأقرع بن حابس أخي بني مجاشع وأشار الآخر برجل آخر قال نافع لا أحفظ اسمه فقال أبو بكر
لعمر ما أردت إلا خلافي قال ما أردت خلافك فارتفعت أصواتهما في ذلك فأنزل الله يا أيها الذين آمنوا
لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي الآية قال ابن الزبير فما كان عمر يسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد هذه
الآية حتى يستفهمه ولم يذكر ذلك عن أبيه يعني أبا بكر السهروردي بسنده عن أبي هريرة أن النبي صلى الله عليه
وسلم أتي بطعام وهو بمر الظهران فقال لأبي بكر وعمر كلا فقالا إنا صائمان فقال ارحلوا لصاحبيكم اعملوا
لصاحبيكم ادنوا فكلا يعني أنكما ضعفتما بالصوم عن الخدمة فاحتجتما إلى من يخدمكما فكلا وارفقا بأنفسكما
ومن ذلك تمييز النبي صلى الله عليه وسلم له بين الغلبين وتعريفه إياه الفرق بينهما حتى حذق في التمييز وصار
محدثا ملهما وقد تقدم بعض ذلك في منقبة رضي الله عنه رعيه متواتر المعنى مسلم عن أبي هريرة قال

بينا عمر بن الخطاب يخطب الناس يوم جمعة اذ دخل عثمان بن عفان فعرض به عمر فقال ما بال رجال يتأخرون بعد

فقال عثمان يا امير المؤمنين ما زدت حين سمعت النداء ان توضأت ثم اقبلت فقال عمر والوضوء ايضا

الم تسمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل ابو بكر عن عمر وبينما هو يموت قال ادعوا لي

بن الخطاب [illegible] قال ادعوا لي عليا وطلحة والزبير وعثمان وعبد الرحمن بن عوف وسعدا فلم يكلم احدا منهم

الا عليا وعثمان فقال يا علي لعل هؤلاء القوم يعرفون لك قرابتك من النبي وما آتاك الله من العلم والفقه فاتق الله وان وليت

هذا الامر فلا تحملن بني فلان على رقاب الناس وقال لعثمان يا عثمان ان هؤلاء القوم لعلهم يعرفون لك صهرك من

رسول الله صلى الله عليه وسلم وسنك وشرفك فان انت وليت هذا الامر فاتق الله ولا تحمل بني فلان على

رقاب الناس قال ادعوا لي صهيبا فقال صل بالناس ثلاثا وليجتمع هؤلاء الرهط فليخلوا فان اجمعوا على رجل فاضربوا

رأس من خالفهم احمد بن حنبل عن السائب [illegible] بن [illegible] على عهد عمر بن الخطاب يسبح بعد العصر ركعتين في [illegible]

فرآه عمر فتغيظ عليه ثم قال اما والله لقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عنهما ابو بكر عن اسلم

انه حين بويع لابي بكر بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان علي والزبير يدخلان

على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فيشاورونها ويرتجعون في امرهم فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب

خرج حتى دخل على فاطمة فقال يا بنت رسول الله والله ما من الخلق احب الينا من ابيك وما من احد احب الينا بعد ابيك منك

وايم الله ما ذاك بمانعي ان اجتمع هؤلاء النفر عندك ان امرتهم ان يحرق عليهم البيت قال فلما خرج عمر جاؤوها فقالت

تعلمون ان عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وايم الله ليمضين لما حلف عليه فانصرفوا

راشدين فروا رأيكم ولا ترجعوا الي فانصرفوا عنها فلم يرجعوا اليها حتى بايعوا لابي بكر مالك عن اسلم

مولى عمر ان عمر بن الخطاب رأى على طلحة بن عبيد الله ثوبا مصبوغا وهو محرم فقال عمر ما هذا الثوب المصبوغ يا طلحة

فقال طلحة يا امير المؤمنين انما هو مدر فقال عمر انكم ايها الرهط ائمة يقتدي بكم الناس فلو ان رجلا جاهلا رأى

هذا الثوب لقال ان طلحة بن عبيد الله قد كان يلبس الثياب المصبغة في الاحرام فلا تلبسوا ايها الرهط شيئا

من هذه الثياب المصبغة احمد بن حنبل عن جابر بن عبد الله قال سمعت عمر بن الخطاب يقول لطلحة بن عبيد الله

ما لي اراك قد شعثت واغبرت منذ توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلك ساءك يا طلحة امارة ابن

عمر قال معاذ الله الا [illegible] اذ لا افن وكان في سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الى الامم محمد

يقول بها [illegible] البيوت الا وجد ربها بعد ما صبح ... وكانت لنا الانعام الحقية

عمر اسأل رسول الله صلى الله عليه وسلم عنها ثم يخبرني بها فذلك الذي وطني فقال عمر ما لنا علمنا قال

الحمد لله قال بي حكم لبيت قال لبيت الا انه لا الا الله قال طلحة صدقت مالك عن عبد الله بن عباس رضي

فان دعوه عمر بن الخطاب اصبح على ظهره فاصبحوا عليه فقال ابو عبيدة افرارا من قدر الله فقال له لو غيرك قالها

يا ابا عبيدة نعم نفر من قدر الله الى قدر الله ارأيت لو كانت لك ابل فهبطت واديا له عدوتان احداهما

خصبة والاخرى جدبة أليس ان رعيت الخصبة رعيتها بقدر الله وان رعيت الجدبة رعيتها بقدر الله

الا كتب ابو عبيدة بن الجراح الى عمر يذكر له جموعا من الروم وما يتخوف منهم فكتب اليه عمر اما بعد فانه

مهما ينزل بعبد مؤمن من منزل شدة يجعل الله بعده فرجا وانه لن يغلب عسر يسرين وان الله تعالى يقول في كتابه يا

ايها الذين آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون المحب الطبري عن عروة بن رويم اللخمي

قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي عبيدة بن الجراح كتابا يقرؤه على الناس بالجابية اما بعد فانه لا يقيم امر الله

في الناس الا حصيف العقدة بعيد الغرة ولا يطلع الناس منه على عورة ولا يحنق في الحق على جرة ولا يخاف في

الله لومة لائم والسلام في رواية ولا يحابي في الحق على قرابة مكان ولا يحنق في الحق على جرة شرح حصيف

العقدة اي مستحكمها من تحصف الشيء استحكم والحصيف الرجل محكم العقل ولكن يدرك عمر الا شديد في

الله وقوة الايمان والعزة الاعتماد المحب الطبري كتب عمر بن الخطاب الى ابي عبيدة بن الجراح اما بعد فاني

كتبت اليك كتابا لم آلك ونفسي فيه خيرا الزم خمس خصال يسلم لك دينك وتحظ بافضل حظك اذا حضرك

الخصمان فعليك بالبينات العدول والايمان القاطعة ثم ادن الضعيف حتى ينبسط لسانه ويجترئ قلبه

وتعاهد الغريب فانه اذا طال حبسه ترك حاجته وانصرف الى اهله وان الذي ابطل حقه من لم يرفع به راسا واحرص

على الصلح ما لم يتبين لك القضاء والسلام عليك ابو بكر بن عبيد الله بن عبد الله بن عمر ان عبد الرحمن بن عوف

جارية له كان يقع عليها قبل ان يستبرئها فظهر بها حمل عند الذي اشتراها فخاصم الى عمر فقال عمر كنت تقع

عليها قال نعم قال فبعتها قبل ان تستبرئها قال نعم قال ما كنت لذلك بخليق فدعا القافة فنظروا اليه فالحقوه

بن احمد بن حنبل عن عبابة بن رفاعة قال بلغ عمر ان سعدا لما بنى القصر قال انقطع الصويت فبعث اليه محمد بن مسلمة
فلما قدم اخرج زنده واورى ناره وابتاع حطبا بدرهم وقيل لسعد ان رجلا فعل كذا وكذا فقال ذاك
محمد بن مسلمة فخرج اليه فحلف بالله ما قاله فقال نؤدي عنك الذي تقول ونفعل ما امرنا به فاحرق الباب ثم اقبل يعرض
عليه ان يزوده فابى فخرج فقدم على عمر فهجر اليه فسار ذهابه ورجوعه تسع عشرة فقال لولا حسن الظن بك
لرأينا انك لم تؤد عنا قال بلى ارسل يقرأ السلام ويعتذر ويحلف بالله ما قاله قال فهل زودك شيئا قال لا قال
فما منعك ان تزودني انت قال اني كرهت ان آمر لك فيكون لك البارد ويكون لي الحار وحولي اهل المدينة قد
قتلهم الجوع وقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يشبع الرجل دون جاره المحب الطبري [illegible]
[illegible] ان حذيفة كتب الى عمر وهو على الكوفة يستاذنه في بناء منزل يسكنه فكتب اليه ابن ما يسترك
من الشمس ويكفيك من الغيث العسكري عن سليم بن حنظلة قال اتينا ابي بن كعب نتحدث اليه فلما قام قمنا
نمشي خلفه فرهقنا عمر فتبعه فضربه عمر بالدرة قال فاتقاه بذراعيه فقال يا امير المؤمنين ما تصنع قال او ما
ترى فتنة للمتبوع مذلة للتابع الدارمي عن محمد بن سيرين قال قال عمر لابن مسعود الم انبأ او انبئت انك
تفتي ولست بامير ول حارها من تولى قارها الدارمي عن تميم الداري قال تطاول الناس في البناء في زمن عمر فقال
عمر يا معشر العرب الارض الارض انه لا اسلام الا بجماعة ولا جماعة الا بامارة ولا امارة الا بطاعة فمن سوده
قومه على الفقه كان حياة له ولهم ومن سوده قومه على غير فقه كان هلاكا له ولهم الحاكم عن عبد الله بن مسعود قال
لما قبض النبي صلى الله عليه وسلم استخلفوا ابا بكر رضي الله عنه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى
اليمن فاستعمل ابو بكر رضي الله عنهما عمر على الموسم فلقي معاذا بمكة ومعه رقيق فقال ما هؤلاء فقال هؤلاء اهدوا لي وهؤلاء
لابي بكر فقال له عمر اني ارى لك ان تاتي بهم ابا بكر قال فلقيه من الغد فقال يا ابن الخطاب لقد رأيتني
البارحة وانا انزو الى النار وانت آخذ بحجزتي وما اراني الا مطيعك قال فاتى بهم ابا بكر فقال هؤلاء اهدوا
الي وهؤلاء لك قال فانا قد سلمنا لك هديتك فخرج معاذ الى الصلوة فاذا هم يصلون خلفه فقال معاذ
لمن تصلون قالوا لله عز وجل قال فانتم له فاعتقهم ابو حنيفة عن حذيفة بن اليمان انه تزوج يهودية
بالمدائن فكتب اليه عمر بن الخطاب ان خل سبيلها فكتب اليه احرام هي يا امير المؤمنين فكتب اليه

اعلم انه ليس لك الا ما نفع كتابي حتى تخلي سبيلها فاني اخاف ان تعتدي بك السبل فتجيئا رداءة الا الرعية فجاءة

ثم يكون ذلك فتنة لنساء المسلمين ابو بكر عن سعيد بن ابي بردة قال كتب عمر الى ابي موسى اما بعد فان اسعد

الرعاة من سعدت به رعيته وان اشقى الرعاة عند الله من شقيت به رعيته واياك ان ترتع فيرتع عمالك

فيكون مثلك عند الله مثل البهيمة نظرت الى خضرة من الارض فرتعت فيها تبتغي بذلك السمن وانما حتفها

في سمنها والسلام عليك ابو بكر عن سفيان قال كتب عمر الى ابي موسى الاشعري انك لن تنال الآخرة بشيء

افضل من الزهد في الدنيا اخبار القضاة ان عمر بن الخطاب كتب الى ابي موسى الاشعري اما بعد فان القضاء

فريضة محكمة وسنة متبعة فافهم اذا ادلي اليك بحجة وانفذ الحق اذا وضح فانه لا ينفع تكلم بحق لا نفاذ

له آس بين الناس في وجهك ومجلسك وعدلك حتى لا ييأس الضعيف من عدلك ولا يطمع الشريف في حيفك

البينة على من ادعى واليمين على من انكر والصلح جائز بين المسلمين الا صلحا احل حراما او حرم حلالا لا يمنعك

قضاء قضيته بالامس راجعت فيه نفسك وهديت فيه لرشدك ان ترجع الى الحق فان الحق قديم ومراجعة الحق

خير من التمادي في الباطل الفهم الفهم فيما تلجلج في صدرك مما ليس في الكتاب والسنة واعرف الامثال

والاشباه ثم قس الامور عند ذلك واعمد الى احبها الى الله عز وجل واشبهها بالحق فيما ترى واجعل لمن

ادعى بينة امدا ينتهي اليه فان احضر بينته اخذت له بحقه والا وجهت القضاء عليه فان ذلك اجلى

للعمى وابلغ في العذر المسلمون عدول بعضهم على بعض الا مجلودا في حد او مجربا في شهادة زور او

ظنينا في ولاء او قرابة فان الله تولى منكم السرائر ودرأ عنكم بالبينات واياك والقلق والضجر

والتأذي بالناس والتنكر للخصوم في مواطن الحق التي يوجب الله بها الاجر ويحسن بها الذخر فانه

من تصلح نيته فيما بينه وبين الله ولو على نفسه يكفه الله ما بينه وبين الناس ومن تزين للناس بما يعلم

الله تعالى منه غير ذلك شانه الله فما ظنك بثواب الله عز وجل في عاجل رزقه وخزائن رحمته والسلام عليك

وروي انه كتب الى ابي موسى الاشعري اما بعد فان للناس نفرة عن سلطانهم فاعوذ بالله ان تدركني

واياك عمياء مجهولة وضغائن محمولة واهواء متبعة ودنيا مؤثرة اقم الحدود واجلس للمظالم ولو

ساعة من نهار واذا عرض لك امران احدهما لله والآخر للدنيا فآثر نصيبك من الآخرة فان الدنيا

[illegible] واخف الفساق واجعلهم يدا يدا ورجلا ورجلا واذا
كانت بين القبائل نائرة وتداعوا يا لفلان فانما تلك نجوى الشيطان فاضربهم بالسيف حتى يفيئوا الى
امر الله وتكون دعواهم الى الله والى الاسلام وقد بلغني ان ضبة تدعو يا لضبة واني والله ما اعلم ان ضبة ساق
الله بها خيرا قط ولا منع بها من سوء قط فاذا جاءك كتابي هذا فانهكهم ضربا وعقوبة حتى يفرقوا ان لم يفقهوا
وعد مرضى المسلمين واشهد جنائزهم وافتح لهم بابك وباشر امورهم
بنفسك فانما انت رجل منهم غير ان الله جعلك اثقلهم حملا وقد بلغني انه فشا لك ولاهل بيتك هيئة في
لباسك ومطعمك ومركبك ليس للمسلمين مثلها فاياك يا عبد الله بن قيس ان تكون بمنزلة البهيمة التي
مرت بواد خصب فلم يكن لها هم الا السمن وانما حتفها في السمن واعلم ان للعامل مردا الى الله فاذا
زاغ العامل زاغت رعيته وان اشقى الناس من شقيت به رعيته والسلام ابو بكر [illegible] قال
قال كتب عمر بن الخطاب الى ابي موسى اما بعد فان القوة في العمل ان لا تؤخروا عمل اليوم لغد فانكم اذا
اذا فعلتم ذلك تداركت عليكم الاعمال فلم تدروا ايها تأخذون فاضعتم فاذا خيرتم بين امرين احدهما
للدنيا والاخر للآخرة فاختاروا امر الآخرة على امر الدنيا فان الدنيا تفنى وان الآخرة تبقى كونوا
من الله على وجل وتعلموا كتاب الله فانه ينابيع العلم وربيع القلوب وكتب ابو موسى الاشعري الى عمر انه يأتينا
من قبلك كتب [illegible] فكتب اليه ابو موسى [illegible] وكتب فكتب اليه عمر ليس
[illegible] وقد وضع الله [illegible] ان يستقصي في العدو وقد [illegible]
الاسلام [illegible] وقد امرنا بان يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون فكتب ابو موسى ان الناس
[illegible] فكتب اليه عمر [illegible] والسلام وكتب الى معاوية اياك والاحتجاب دون الناس وأذن للضعيف
وادنه حتى تبسط لسانه وتجرئ قلبه وتعهد الغريب فانه اذا طال حبسه وضاق اذنه ضعف قلبه وترك حقه
وكتب الى سعد بن ابي وقاص يا سعد سعد بني اهيب ان الله اذا احب عبدا حببه الى خلقه فاعتبر منزلتك من
الله بمنزلتك من الناس واعلم ان ما لك عند الله مثل ما لله عندك وسأل رجلا عن شيء فقال الله اعلم فقال
قد شقينا ان كنا لا نعلم ان الله اعلم اذا سئل احدكم عما لا يعلم فليقل لا ادري وقال عمر [illegible] عبد الله وجه

عنده ولا عندنا صدقة فقال يا امير المؤمنين قال استتمت ما تمنيت فقال فعلا استنبت شيئا [illegible]
[illegible] ان يأكل كما اشتهاه عمر رضي الله عنه على ضربائه فنادى بمن حضر من اصحابه فقال [illegible]
[illegible] لا حقه [illegible] منكم [illegible] ذلك بينه وبينهم [illegible]
[illegible] سقط [illegible] سقط [illegible] وضع [illegible] قال [illegible]
[illegible] الحق اسد لك [illegible] واشكره [illegible] ذلك [illegible] الا [illegible]
ولا عمل لي ما تستنبله وكتب عمر رضي الله عنه الى عمرو بن العاص رحمه الله اما بعد فقد ظهر لي
[illegible] من مال [illegible] ولم يكن لك قبل مال ولا ذلك من رزقك [illegible] الاعمال [illegible]
السابقين الاولين من هو خير منك ولكن استعملتك لغنائك فاذا كان عملك لك وعلينا فبم نؤثرك على انفسنا
[illegible] ما الذي [illegible] والسلام فكتب اليه عمرو بن العاص قرأت كتاب امير المؤمنين ولقد صدق
فاما ما ذكرت مما ظهر لي فاني قدمت بلدة الاسعار [illegible] رخيصة والحروب بها كثيرة فجعلت فضول ما حصل
من ذلك فيما ذكره امير المؤمنين والله يا امير المؤمنين لو كانت خيانتك لنا حلالا ما خنتك حيث ائتمنتنا
فاقصر عنا عناك فلنا احساب اذا رجعنا اليها اغنتنا عن العمل لك [illegible] ما كان عندك من
السابقين الاولين فهلا استعملتهم فوالله ما دققت لك بابا فكتب عمر اما بعد فاني لست من تسطيرك
وتشقيقك الكلام في شيء انكم معشر الامراء اكلتم الاموال واخلدتم الى الاعذار فانما تأكلون النار
وتورثون العار وقد وجهت اليك محمد بن مسلمة ليشاطرك ما في يديك والسلام فلما قدم عليه محمد
اتخذ له طعاما وقدمه اليه فابى ان يأكل فقال له عمرو اتحرم علينا طعامنا قال لو قدمت الي طعام الضيف اكلته ولكنك قدمت الي طعاما هو تقدمة
للشر ولو كنت عملت لي طعام الضيف لاكلته فابعد عني طعامك واحضر لي مالك [illegible] فلما احضره ما
فجعل محمد يأخذ شطرا ويعطي عمرا شطرا فلما رأى عمرو ما حاز محمد من المال قال يا محمد اقول قال قل ما تشاء
قال لعن الله زمانا كنت فيه عاملا لابن الخطاب والله لقد رأيته ورأيت اباه وان على كل واحد منهما عباءة
قطوانية مؤتزرا بها ما تبلغ مأبض ركبتيه وعلى عنق كل واحد منهما حزمة من حطب وان العاص بن وائل
لفي مزررات الديباج فقال ايها يا عمرو فعمر والله خير منك واما ابوك وابوه ففي النار [illegible]

لولا

لولا ما دخلت فيه من الاسلام لالفيت مغفلا بيّاه فبركت عنزها وبنوك ... قال ابن بعث ما كنتم

عليه قال احمد بن حنبل عن ابن عباس ذكر لعمر بن الخطاب ان سمرة باع خمرا قال قاتل الله سمرة الم يعلم ان رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال لعن الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجملوها فباعوها قال احمد بن حنبل عن عياض الاشعري

قال شهدت اليرموك وعلينا خمسة امراء ابو عبيدة بن الجراح ويزيد بن ابي سفيان وابن حسنة

الوليد وعياض وليس عياض هذا الذي حدث سماكا قال وقال عمر اذا كان قتال فعليكم ابو عبيدة قال

فكتبنا اليه انه قد جاش الينا الموت واستمددناه فكتب الينا انه قد جاءني كتابكم تستمدوني واني ادلكم على

من هو اعز نصرا واحضر جندا الله عز وجل فاستنصروه فان محمدا صلى الله عليه وسلم قد نصر يوم بدر في اقل من عدتكم

فاذا اتاكم كتابي هذا فقاتلوهم ولا تراجعوني قال فقاتلناهم فهزمناهم وقتلناهم اربع فراسخ ... طلع عمر على يزيد

بن ابي سفيان وهو يأكل الوان الطعام فقال عمر لمولاه اذا علمت انه قد حضر عشاؤه فاعلمني فاعلمه فدخل فقرب

عشاءه فجاء بثريد لحم فاكل معه عمر ثم قرب الشواء ... يزيد يده وكف عمر يده وقال الله الله يا يزيد بن

ابي سفيان اطعام بعد طعام اما والذي نفسي بيده ان خالفتم عن سنتهم ليخالفن الله بكم عن طريقهم ... قال

عمر اذ دخل الشام ورأى معاوية هذا كسرى العرب وكان قد تلقاه معاوية في موكب عظيم فلما دنا منه قال له

انت صاحب الموكب العظيم قال نعم يا امير المؤمنين قال مع ما يبلغني عنك من وقوف ذوي الحاجات

ببابك قال مع ما يبلغك من ذلك قال ولم تفعل هذا قال نحن بارض جواسيس العدو بها كثير فيجب ان نظهر

من عز السلطان ما نرهبهم به فان امرتني فعلت وان نهيتني انتهيت فقال عمر يا معاوية ما اسألك عن شيء

الا تركتني في مثل رواجب الضرس ان كان حقا ما قلت انه لرأي اريب وان كان باطلا انها لخدعة اديب

قال فمرني يا امير المؤمنين قال لا آمرك ولا انهاك فقال عمرو يا امير المؤمنين ما احسن ما اصدر الفتى عما اوردته

عنه فقال لحسن مصادره وموارده جشمناه ما جشمناه وكتب الطبري عن ابي عوانة قال كتب عمر بن الخطاب

الى عبد الله بن عمر اما بعد فانه من اتقى الله وقاه ومن توكل عليه كفاه ومن اقرضه جزاه ومن شكره زاده

ولتكن التقوى عماد عملك وجلاء قلبك فانه لا عمل لمن لا نية له ولا مال لمن لا رفق له ولا جديد لمن لا خلق له ... وروى

انه قال في خطبة اياكم معشر المهاجرين ... الدخول على اهل الدنيا وارباب الامرة والولاية فانه مسخطة

رب العالمين [illegible] فانها مكسلة عن الصلاة ومفسدة للجسد مورثة للسقم ان الله يبغض الحبر السمين ولكن

عليكم بالقصد في قوتكم فانه ادنى من الاصلاح وابعد من السرف واقوى على عبادة الله ولن يهلك عبد حتى

يؤثر شهوته على دينه وقال تعلموا ان الطمع فقر وان الياس غنى ومن يئس من شيء استغنى عنه والتؤدة في كل

شيء [illegible] الا ما كان من امر الاخرة وقال من اتقى الله لم يشتف غيظه ومن خاف الله لم يفعل ما يريد ولولا يوم القيامة لكان

غير ما ترون وروي ان عمر خطب فقال اما بعد فاني اوصيكم بتقوى الله الذي يبقى ويفنى ما سواه والذي بطاعته

ينفع اولياءه وبمعصيته يضر اعداءه انه ليس لهالك هلك عذر في تعمد ضلالة حسبها هدى ولا ترك حق حسبه

ضلالة قد ثبتت الحجة وصحت الطريقة وانقطع العذر ولا حجة على الله عز وجل الا ان احق ما تعاهد الراعي

رعيته ان يتعاهدهم بالذي لله عليهم في وظائف دينهم الذي هداهم له وانما علينا ان نامركم بما

امركم الله به من طاعته وننهاكم عما نهاكم الله عنه من معصيته وان نقيم امر الله في قريب الناس وبعيدهم ولا

نبالي على من مال الحق ليتعلم الجاهل ويتعظ المفرط ويقتدي المقتدي وقد علمت ان اقواما يتمنون في

انفسهم ويقولون نحن نصلي مع المصلين ونجاهد مع المجاهدين الا ان الايمان ليس بالتمني ولكنه بالحقائق

الا من قام على الفرائض وسدد نيته واتقى الله فذلكم الناجي ومن زاد اجتهادا وجد عند الله مزيدا وانما

المجاهدون الذين جاهدوا انفسهم في اجتناب المحارم الا ان [illegible] وقد يقاتل اقوام لا يريدون

الا الاجر وان الله رضي منكم باليسير واثابكم على اليسير الكثير الوظائف الوظائف ادوها تؤدكم الى

الجنة السنة السنة الزموها تنجكم من البدعة تعلموا ولا تعجزوا فانه من عجز تكلف وان شرار الامور محدثاتها

وان الاقتصاد في السنة خير من الاجتهاد في الضلالة فافهموا ما توعظون به فان الحريب من حرب دينه وان السعيد

من وعظ بغيره وعليكم بالسمع والطاعة فان الله قضى لها بالعزة واياكم والتفرق والمعصية فان الله قضى

لها بالذلة اقول قولي هذا واستغفر الله العظيم لي ولكم اخرجه الطبري وعن سالم بن عبد الله بن عمر قال كان عمر اذا

نهى الناس عن امر دعا اهله فقال اني نهيت الناس عن كذا وكذا وانما ينظر الناس اليكم نظر الطير الى اللحم فان

وقعتم وقع الناس وان هبتم هاب الناس واني والله لا يقع احد منكم في شيء نهيت الناس عنه الا اضعفت له

العقوبة لمكانه مني اخرجه الطبري [illegible] مسور بن مخرمة قال كنا نلزم عمر [illegible]

أتاه فخرج إلى الشام فنال منه بعض من قدم عليه فقال أخرجوا فقال كلا إن الشيطان قال له إنه قارئ الكتاب

حتى وقع في الحزن فقال إذا رأيت المريد فاذكر لي فكتب إليه بعد خروجه بسم الله الرحمن الرحيم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم

غافر الذنب وقابل التوب الآية ثم عاتبه تحت ذلك وعذله فلما قرأ الكتاب بكى وقال صدق الله ونصح عمر فتاب

فائدة

ويعجبني الفصل الثاني في هذه السلسلة الصحبة الصوفية المتداولة من النبي صلى الله عليه وسلم إلى يومنا

أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه ولنذكر بعدها سلسلة أهل العراق فإنهم أكثر المسلمين اعتناءً بسلسلة الصحبة الصوفية

والمقدم منهما [illegible] لا [illegible] استحضار بين الناس في زمن الصحابة والتابعين وأتباعهم لم يكن لهم التزام

بالصحبة ولا بالخرقة إنما كان ذلك بالصحبة وما كانوا يقتصرون على شيخ واحد ولا سلسلة في قاعدة بل

أحدهم صحبته كثيرة ويحيط بسلاسل متعددة فلا يكاد سلسلتهم ترتقي إلى واحد بعينه من الصحابة بل

تخليص سلسلة بالاعتبار منه أشهرهم بالصحبة واحد منهم في نفوسهم أو شهرتهم بأنهم أصحاب فلان حيث

وذلك [illegible] بسلم أو طول صحبتهم مع واحد منهم أخذ مع أبو طاهر الشيخ حسن العجيمي المكي قال سألت شيخي الشيخ

عيسى المغربي فقلت له يكون للطالب شيخ يأخذ عنه فهل له أن يدخل على شيخ آخر قال إلا من واحد والأعلم

وإذا تمهدت هذه النكتة فاعلم أن عبد الله بن مسعود من أكابر الصحابة وممن بشره النبي صلى الله عليه وسلم ببشارات

عظيمة واستخلف في أمته بعده في قراءة القرآن والفقه والموعظة وكان رضي الله عنه ألزم الصحابة بصحبة النبي صلى الله عليه

وسلم وخدمته وكان يعرف في الصحابة بصاحب السواد وصاحب السواك والمطهرة وشهد له رسول الله صلى الله

عليه وسلم بالجنة حيث رواه ابن عبد البر من طريق في حديث العشرة المبشرة وقال خذوا القرآن من أربعة

منهم ابن أم عبد فبدأ به ثم ذكر آخرين وقال تمسكوا بعهد ابن أم عبد وقال رضيت لكم ما رضي لكم ابن أم عبد وسخطت لكم

ما سخط ابن أم عبد وقال له أنت من أهل هذه الآية ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا

رواه الترمذي وشهد له حذيفة بما روى أبو عبد الرحمن بن يزيد قال قلنا لحذيفة أخبرنا برجل قريب السمت

والهدي والدل من رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى نأخذ عنه فقال ما أعلم أحدًا أقرب سمتًا وهديًا ودلًّا من رسول الله

صلى الله عليه وسلم حتى يواريه جدار بيته من ابن أم عبد وشهد له عمر في كتابه إلى أهل الكوفة حيث كتب إليهم إني

بعثت إليكم عمارًا أميرًا وعبد الله بن مسعود معلمًا ووزيرًا وهما من النجباء من أصحاب رسول الله صلى الله عليه

وسلم من أهل بدر وما قعدوا بها وهو من فقهائها وقد آثرتكم بعبد الله على نفسي وقال عمر فيه كنيف ملئ علماً
ذلك كنيف ملئ فقهاً وهو مع ذلك صحب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب وشهد بأنه صحبه في نفسه الجليلة وقال
ابن مسعود لو وضع علم أحياء العرب في كفة ميزان ووضع علم عمر في كفة لرجح علم عمر ولقد كانوا يرون أنه ذهب
بتسعة أعشار العلم ولمجلس كنت أجلسه من عمر أوثق في نفسي من عمل سنة وهو القائل لو سلك الناس أودية وسلك عمر
شعباً لسلكت شعب عمر ولما مات عتبة بن مسعود بكى عليه أخوه عبد الله فقيل له أتبكي فقال نعم أخي في النسب وصاحبي
مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وأحب الناس إلي إلا ما كان من عمر بن الخطاب ولعبد الله بن مسعود أصحاب يعرفون بأصحاب
عبد الله بن مسعود ليس لهم سمة إلا هذا صحبوه طويلاً ما صحبوه جميلاً وأثنوا عليه جزيلاً منهم مسروق وعلقمة بن قيس والأسود
بن يزيد النخعي وعمرو بن ميمون الأودي والربيع بن خثيم ومرة الطيب ولهؤلاء أصحاب يعرفون ليس لهم سمة إلا أصحاب
عبد الله بن مسعود منهم إبراهيم النخعي وأبو إسحاق السبيعي والأعمش ومنصور وصحبهم سفيان الثوري طويلاً وأخذ عنهم جزيلاً
وكذلك الفضيل بن [illegible] صحب سفيان الثوري [illegible] منهم [illegible] داود الطائي وإبراهيم بن أدهم البلخي وصحب داود
الطائي معروف وصحبه السري السقطي وصحب جنيد البغدادي وسلسلة أشهر من أن يحتاج إلى بيانه ولنذكر بعض ما تيسر
لنا من [illegible] كلمات عبد الله وأصحابه وغيرهم أخرج أبو بكر بن أبي شيبة حكم عبد الله ومواعظه منها هذه التي نذكرها
يحسب المرء من العلم أن يخاف الله وبحسبه من الجهل أن يعجب بعلمه وقال من أراد الآخرة أضر بالدنيا ومن أراد
الدنيا أضر بالآخرة يا قوم فأضروا بالفاني للباقي وقال من استطاع منكم أن يجعل كنزه في السماء حيث لا يأكله
السوس ولا تناله السرقة فليفعل فإن قلب الرجل مع كنزه وأوصى ابنه عبد الرحمن فقال أوصيك بتقوى الله
وليسعك بيتك وأملك عليك لسانك وابك على خطيئتك وقال لوددت أني أعلم أن الله غفر لي ذنباً من ذنوبي
وأني لا أبالي أي ولد آدم ولدني وقال إن الجنة حفت بالمكاره وإن النار حفت بالشهوات فمن اطلع الحجاب واقع ما
وراءه وقال مثل المحقرات من الأعمال مثل قوم نزلوا منزلاً ليس به حطب فمعهم لحم فلم يزالوا يلقطون حتى جمعوا
ما أنضجوا به لحمهم وقال لا تعجبوا بأحد من الناس حتى تنظروا [illegible] فإن الرجل يعجبك اليوم ويسوءك غداً ويسوءك اليوم ويعجبك
غداً وإن العباد يغيرون والله يغفر الذنوب يوم القيامة والله أرحم بعباده يوم يأتيه من أم واحد فرشت له
في الأرض ثم قامت تلتمس فراشه بيدها فإن كانت لدغة كانت بها وإن كانت شوكة كانت بها وقال

وودت أني من الدنيا فرد كالغادي الراكب الرائح. وقال كفى بخشية الله علماً وكفى بالاغترار به جهلاً. وقال والذي

لا إله غيره ما أصبح عند آل عبد الله شيء يرجون أن يعطيهم الله به خيراً أو يدفع عنهم سوءاً إلا أن الله قد علم أن عبد الله

لا يشرك به شيئاً. وقال والذي لا إله غيره ما يضر عبداً يصبح على الإسلام ويمسي عليه ما أصابه من الدنيا. فرحنا صحبة

ابن مسعود والبراء بن ... يحيى ان يكون في الثوب البعيد أو لكساه الدود فأصبح أبو عبد الرحمن ... ثم أصبحنا

ثم أصبح في اليوم الثالث ميتاً. وقال إني لا أخاف عليكم في الخطأ ولكني أخاف عليكم في العمد لا أخاف عليكم

أن تستقلوا أعمالكم ولكني أخاف عليكم أن تستكثروها. وقال اتقوا المحقرات فإنها تشغل. وقال المؤمن يرى ذنبه كأنه

صخرة يخاف أن تقع عليه والمنافق يرى ذنبه كذباب مر على أنفه فطار. ثم قال قولوا خيراً تعرفوا به

واعملوا به تكونوا من أهله ولا تكونوا عجلاً مذاييع بذراً. وقال لو وقفت بين الجنة والنار فقيل لي تخير من أيهما تكون أحب إليك

أو تكون رماداً لاخترت أن أكون رماداً. وقال لا تغضبوا فتهلكوا. وقال وددت أني صولحت على أن تسع سيئات

وحسنة. وقال المؤمن ... وقال إن الله يعطي الدنيا من يحب ومن لا يحب ولا يعطي

الإيمان إلا من يحب فإذا أحب الله عبداً أعطاه الإيمان. وقال يعرض الناس يوم القيامة على ثلاثة دواوين ديوان

فيه الحسنات وديوان فيه النعيم وديوان فيه السيئات فيقابل بديوان الحسنات ديوان النعيم فيستفرغ النعيم

الحسنات وتبقى السيئات مشيئتها إلى الله إن شاء عذب وإن شاء غفر. وقال تعلموا تعلموا فإذا علمتم فاعملوا

وقال ... الزي الزي حتى تشبه القلوب القلوب. وقال إن من رأس التواضع أن ترضى بالدون من شرف المجلس

وأن تبدأ بالسلام من لقيت. وقال أنتم أكثر صياماً وأكثر صلاة وأكثر جهاداً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم

وهم كانوا خيراً منكم قالوا لم يا أبا عبد الرحمن قال كانوا أزهد في الدنيا وأرغب في الآخرة. وقال إن هذه القلوب أوعية

فاشغلوها بالقرآن ولا تشغلوها بغيره. وكان يقول في خطبته إن أصدق الحديث كلام الله وأوثق العرى كلمة

التقوى وخير الملل ملة إبراهيم وأحسن القصص هذا القرآن وأحسن السنن سنة محمد وأشرف الحديث ذكر الله وخير الأمور

عزائمها وشر الأمور محدثاتها وأحسن الهدي هدي الأنبياء وأشرف الموت قتل الشهداء وأعمى الضلالة

الضلالة بعد الهدى وخير العلم ما نفع وخير الهدى ما اتبع وشر العمى عمى القلب واليد العليا خير من اليد السفلى وما قل

وكفى خير مما كثر وألهى ونفس تنجيها خير من إمارة لا تحصيها وشر العذرة عند حضرة الموت وشر الندامة ندامة يوم القيامة

ـان ومن الناس من لا يأتي الصلوة الا دبرا ومن الناس من لا يذكر الله الا هجرا واعظم الخطايا اللسان
الكذوب وخير الغنى غنى النفس وخير الزاد التقوى وراس الحكمة مخافة الله وخير ما القي في القلب اليقين والريب
من الكفر والنوح من عمل الجاهلية والغلول من جمر جهنم والكنز كي من النار والشعر من مزامير ابليس والخمر جماع الاثم
والنساء حبالة الشيطان والشباب شعبة من الجنون وشر المكاسب كسب الربا وشر الاكل اكل مال اليتيم والسعيد
من وعظ بغيره والشقي من شقي في بطن امه وانما يكفي احدكم ما قنعت به نفسه وانما يصير الى موضع اربع اذرع والامر
الى آخره وملاك العمل خواتمه وشر الروايا روايا الكذب وكل ما هو آت قريب وسباب المؤمن فسوق وقتاله كفر
واكل لحمه من معاصي الله وحرمة ماله كحرمة دمه ومن يتأل على الله يكذبه ومن يغفر يغفر الله له ومن يعف يعف الله عنه
ومن يكظم الغيظ يأجره الله ومن يصبر على الرزايا يعقبه الله ومن يعرف البلاء يصبر عليه ومن لا يعرفه ينكره ومن يستكبر
يضعه الله ومن يتبع السمعة يسمع الله به ومن ينو الدنيا تعجزه ومن يطع الشيطان يعص الله ومن يعص الله يعذبه
وقال اتقوا الله حق تقاته وحق تقاته ان يطاع فلا يعصى وان يذكر فلا ينسى وان يشكر فلا يكفر واياكم الا
على حبه ان يؤتيه وانت صحيح شحيح تأمل العيش وتخاف الفقر وفضل صلوة الليل على صلوة النهار كفضل صدقة السر على صدقة
العلانية. قال لا تنفع الصلوة الا من اطاعها ثم قرأ ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله اكبر
فقال عبد الله ذكر الله العبد اكبر من ذكر العبد لربه وقال كفى بالمرء من الشقاء او من الخيبة ان يبيت وقد
بال الشيطان في اذنه فيصبح لم يذكر الله فقال يا ايها الناس اليوم احد من الناس الا وهو ضيف وماله عارية فالضيف
مرتحل والعارية مؤداة فقال موسع عليه في الدنيا وموسع عليه في الآخرة ومقتور عليه في الدنيا ومقتور
عليه في الآخرة وموسع عليه في الدنيا مقتور عليه في الآخرة مستريح ومستراح وقال التوبة النصوح ان يتوب
ثم لا يعود وقال اني لامقت الرجل ان اراه فارغا ليس في شيء من عمل الدنيا ولا من عمل الآخرة اخبرنا عن
مسروق قال اتي عبد الله بشراب فقال اعطه علقمة قال اني صائم ثم قال اعطه الاسود فقال اني صائم ثم اخذه
فشربه ثم تلا هذه الآية يخافون يوما تتقلب فيه القلوب والابصار اخبرنا ابو بكر عن ابن ابي ليلى قال كان الربيع بن خثيم
اذا مر بالمجلس يقول قولوا خيرا وافعلوا خيرا ودوموا على صالحة ولا تقسو قلوبكم ولا يتطاول عليكم الامد
ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون اخبرنا ابو بكر عن ابن ابي ليلى قال كان الربيع اذا قيل له كيف اصبحت

يعقلها أصحابها فصفقها منه ما كان أراد أن يقول أبو بكر عن أبي يعلى عن ربيع قال أحسب ما شاء

العبد بغير ... تقضيت على نفسك لو غضبت على نفسك ... وما استعد للموت فقد أديت ما

وادها عليك أبو بكر عن بكر بن ماعز قال قال الربيع بن خثيم يا بكر اخزن عليك لسانك إلا مما لك ولا عليك

فإني اتهمت الناس على ديني أطع الله فيما علمت وما استؤثر به عليك فكله إلى عالمه لأنا عليكم في العمد أخوف

مني عليكم في الخطأ ما خيركم اليوم بخير ولكنه خير من آخر شر منه ما تتبعون الخير كل اتباعه ولا تفرون من الشر

حق فراره ما كل ما أنزل الله على محمد صلى الله عليه وسلم أدركتم ولا كل ما تقرءون تدرون أبو بكر عن أبيه عن ...

الربيع بن خثيم قال أقلوا الكلام إلا بتسع تسبيح وتهليل وتكبير وتحميد وسؤالك الخير وتعوذك من الشر

وأمرك بالمعروف ونهيك عن المنكر وقراءة القرآن أبو بكر عن الشعبي قال ما جلس الربيع بن خثيم في مجلس

منذ تأزر بإزار قال أخاف أن يظلم رجل فلا أنصره أو يفتري رجل على رجل فأكلف عليه الشهادة ولا أغض

البصر ولا أهدي السبيل أو يقع الحامل فلا أحمل عليه أبو بكر عن سعيد بن جبير عن مسروق قال ما في الدنيا شيء آسى عليه

إلا السجود لله أبو بكر عن الأعمش عن مسروق قال إن المرء لحقيق أن يكون له مجالس يخلو فيها فيذكر ذنوبه فيستغفر

منها أبو بكر عن الأعمش عن مسروق قال إني أحسن ما أكون ظنا حين يقول الخادم ليس في البيت قفيز ولا

درهم أبو بكر عن أبي الضحى عن مسروق قال أقرب ما يكون العبد إلى الله وهو ساجد أبو بكر عن هلال بن يساف

قال قال مسروق من سره أن يعلم علم الأولين والآخرين وعلم الدنيا فليقرأ سورة الواقعة أبو بكر عن عاصم

... كان يجلس إلى مسروق يعرف وجهه ولا يسمي اسمه قال فتبعه قال فكان في آخر من بقي فقال إنكم

قريع القراء وسيدهم وإن زينكم لهم زين وشينكم لهم شين فلا تحدثن نفسك بفقر ولا طول أمل أبو بكر

عن مسلم عن مسروق قال كفى بالمرء علما أن يخشى الله وكفى بالمرء جهلا أن يعجب بعلمه أبو بكر عن مسلم عن مسروق قال

كان رجل بالبادية له كلب وحمار وديك قال فالديك يوقظهم للصلاة والحمار ينقلون عليه الماء وينقلون

ويحمل لهم خباءهم والكلب يحرسهم قال فجاء الثعلب فأخذ الديك فحزنوا لذهاب الديك وكان الرجل صالحا فقال عسى أن

يكون خيرا قال فمكثوا ما شاء الله ثم جاء ذئب فشق بطن الحمار فقتله فحزنوا لذهاب الحمار فقال الرجل الصالح

عسى أن يكون خيرا ثم مكثوا بعد ذلك ما شاء الله ثم أصيب الكلب فقال الرجل الصالح عسى أن يكون خيرا فلما أصبحوا نظروا

وقد يسمى من حولهم بفعالهم قال فاما اليوم فانما ذلك ما كان عندهم من الصوت واللحية ولم يكن عندهم الفقه

جاء في ذهب كليهم وخاتمهم وديكهم الاكبر عن حصين قال لنا مرة قال عن فقال الا مرة الطيب فانه

عليه قد حجته بعشي عشرة سنة ابو بكر عن الاعمش عن عمارة عن الاسود قال ما كان الا راهبا من الرهبان

ابو بكر عن الشعبي قال ... عن الاسود قال كان صواما حجاجا فقوا الا ابو بكر عن ... عن مرة قال ...

من ... ابو بكر عن ابي معمر قال دخلنا على عمرو بن شرحبيل فقال انطلقوا بنا الى ... بنا ...

... فدخلنا على علقمة ابو بكر عن ابي الضحى عن عمرو بن ميمون قال كان يقال ... الجنة قبل

... قبل ... وبالفلاح قبل ... ثم احفظ الرابعة ابو بكر عن ابي اسحق قال حج عمرو بن ميمون

ستين ... عمرة ابو بكر عن ابي ... قال كان عمر اذا لقي الرجل من اخوانه ... الى ...

من الصلوة كذا ... وكذا الذهبي قال الاعمش كنت عند ابراهيم وهو يقرأ

في المصحف فاستأذن عليه رجل فغطى المصحف وقال لئلا يظن اني اقرأ فيه كل ساعة الذهبي عن ... امرأة ابراهيم

النخعي ان ابراهيم كان يصوم يوما ويفطر يوما ... عن ابراهيم انه كان لا يتكلم الا ان يسأل

عن ... الاعمش كان ابراهيم يتوقى الشهرة ولا يجلس الى اسطوانة الذهبي عن عيسى بن يونس لم نر نحن ولا

القرن الذين كانوا قبلنا مثل الاعمش وما رأيت الاغنياء والسلاطين عند احد احقر منهم عنده مع فقره

وحاجته وقال يحيى القطان كان من النساك وكان محافظا على الصلاة ... وكيع كان الاعمش قريبا من

سبعين سنة لم تفته التكبيرة الاولى اختلفت اليه قريبا من ستين سنة ما رأيته يقضي ركعة وقال الخريبي

مات الاعمش يوم مات وما خلف احدا اعبد منه وكان صاحب سنة الذهبي قال عبد الرحمن بن مهدي

ربما كنا نكون عند سفيان فكأنه واقف للحساب فلا نجترئ ان نكلمه فنعرض بذكر الحديث فاذا

جاء الحديث ذهب ذلك الخشوع فانما هو حدثنا وحدثنا وما آثرت رجلا ارق منه كنت ارمقه في الليل

فينهض مرعوبا ينادي النار النار شغلني ذكر النار عن النوم والشهوات وقال الوليد بن مسلم اخبرني عطاء

الخفاف قال ما لقيت سفيان الا باكيا فقلت ما شأنك قال اخاف ان اكون في ام الكتاب شقيا وقال

علي بن الفضيل بن عياض رأيت الثوري ساجدا حول البيت فطفت سبعة اسابيع قبل ان يرفع رأسه

ابن الاثير

ابن الاثیر فضیل بن عیاض من ملوک الطریق العالیة وادلی القیم الغالب روی عنه منصور وعطاء بن

السائب الحسن شیخ الاسلام گفت که [illegible] فضیل عیاض گفت من الله را ابرو وسستی [illegible]

که تعلیم کنیم [illegible] فقال الحسن [illegible] ان اردت ان تتبع الحسنة

الله [illegible] فهو [illegible] فاذا الفتی [illegible] شیخ الاسلام

گفت معروف [illegible] وفتوة معروف باد [illegible] صحبت کرده بود

القاسم القشیری ابو الحسن السری السقطی خال الجنید و استاده وکان تلمید معروف الکرخی [illegible] اوحد

اهل زمانه فی الورع والاحوال السنیة وعلوم التوحید ابو القاسم القشیری ان السری السقطی کان یکون فی

السوق وهو من اصحاب معروف الکرخی فجاء معروف یوما ومعه صبی یتیم فقال اکس هذا الیتیم فکسوته ففرح

به معروف وقال بغض الله الیک الدنیا واراحک مما انت فیه فقمت من الحانوت ولیس شیء ابغض

الی من الدنیا وکل ما انا فیه من برکات معروف شیخ الاسلام گفت که ابراهیم بن ادهم از ابنای ملوک بلخ است

از ابنای ملوک [illegible] توبه کرد وقتی به صید بیرون رفته بود [illegible] آواز داد گفت

ابراهیم نه این کار را ترا آفریده اند ونه ترا از [illegible] ودست در [illegible]

زهد وورع وتوکل [illegible] بمکه رفت آنجا با سفیان ثوری وفضیل بن عیاض وابو یوسف غسولی

صحبت کرد وقال القشیری [illegible] اصحاب عبد الله بن مسعود [illegible] الحسن البصری [illegible]

[illegible] اصحاب الحسن البصری الذهبی کانت ام سلمة رضی الله عنها [illegible] الحسن فی حاجة [illegible]

فتلبسه ثدیها واخرجته الی عمر رضی الله عنه فدعاه فقال اللهم فقهه فی الدین وحببه الی الناس

وقال بلال بن ابی بردة والله ما رایت احدا اشبه باصحاب محمد صلی الله علیه وسلم من هذا الشیخ یعنی الحسن

وقال حمید بن هلال قال لنا ابو قتادة الزموا هذا الشیخ فما رایت احدا اشبه رأیا بعمر منه یعنی الحسن

الذهبی قال مطر [illegible] ابو الشعثاء رجلا من اهل البصرة فلما ظهر الحسن جاء رجل کانما کان فی الآخرة فهو

یخبر عما رأی وعاین وقال حماد بن زید سمعت العوام بن حوشب قال ما اشبه الحسن الا بنبی اقام فی قومه

ستین عاما یدعوهم الی الله وقال مجالد عن الشعبی قال ما رأیت الذی کان اسود من الحسن الذهبی

وان جوشب سمع الحسن يقول والله يا ابن آدم لئن قرأت القرآن ثم آمنت به ليطولن في الدنيا حزنك

وليشتدن في الدنيا خوفك وليكثرن في الدنيا بكاؤك وقال جعفر بن سليمان عن ابراهيم بن عيسى

اليشكري قال ما رأيت احدا اطول حزنا من الحسن ما رأيته الا حسبته حديث عهد بمصيبة الذهبي قال

من ثابت عن انس يقول سلوا الحسن فانه حفظ ونسينا وكان اذا ذكر ابو جعفر محمد بن علي قال

ذاك الذي يشبه كلامه كلام الانبياء وقال جعفر بن سليمان حدثنا هشام سمعت الحسن يحلف بالله ما اعز الله درهما الا اذله

الله مسلم والذهبي عن قتادة والله ما حدثنا الحسن عن بدري مشافهة الذهبي كان الحسن يدلس فيقول عن فلان

وان لم يسمعه منه الذهبي في ترجمة عبد الله بن مغفل كان من اصحاب الشجرة ثم تحول عنها الى البصرة اروى الناس عنه الحسن

قال الحسن كان عبد الله بن مغفل احد العشرة الذين بعثهم عمر الينا يفقهون الناس وكان من نقباء اصحابه ابو جعفر

عن الحسن عن عبد الله بن مغفل قال اني لممن يرفع اغصان الشجرة عن وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم

الذهبي قال الحسن ايوب سيد الفتيان وقال هشام ايوب سيد شباب اهل البصرة وقال شعبة حدثنا ايوب

وكان سيد الفقهاء ما رأيت مثله مثل يونس وابن عون وقال سعيد بن عامر عن سلام كان ايوب السختياني

يقوم الليل كله فيخفي ذلك فاذا كان عند الصبح رفع صوته كانه قام تلك الساعة وقال ابن عون لما مات ابن سيرين

قلنا من لنا فقال ايوب وعن عبد الواحد بن زيد قال كنت مع ايوب السختياني على حراء فعطشت عطشا شديدا حتى رأى

ذلك في وجهي فقال ما الذي ارى بك قلت العطش قد خفت على نفسي قال تستر علي قلت نعم فاستحلفني فحلفت له

لا اخبر عنه ما دام حيا فغمز برجله على حراء فنبع الماء فشربت حتى رويت وحملت معي من الماء الذهبي عن ايوب

السختياني وهو من شيوخ سفيان قال ما بقيت كوفيا افضل من سفيان الذهبي حبيب بن محمد العجمي كان

تاجرا يعطي الدراهم ثم ذات يوم بصبيان يلعبون فقال بعضهم قد جاء آكل الربا فنكس رأسه وقال يا رب

قد افشيت سري الى الصبيان فرجع فلبس مدرعة من شعر وغل يده ووضع ماله بين يديه وجعل يقول يا رب اني

اشتريت نفسي منك بهذا المال فاعتقني ثم اصبح تصدق بالمال كله واخذ في العبادة فلم ير الا صائما او قائما

او ذاكرا ثم ذات يوم باولئك الصبيان فقال بعضهم لبعض اسكتوا فقد جاء حبيب العابد فبكى وقال ... من عندك

فبلغ من فضله انه كان يقال مستجاب الدعاء وانه اتاه رجل ... فقال يا ابا محمد اعطني ...

الثوري فقال اتحب ذلك يا [illegible] ... من السنة ما قد عرفت [illegible] على [illegible] ودخل البصرة

على اثره فلم يره [illegible] فقال [illegible] في جنبه وكل [illegible] على [illegible] قال المعتمر عن ابيه كنا

[illegible] احفظوا [illegible] اصحاب [illegible] من حبيب [illegible] وقال حمزة بن [illegible] كان حبيب

[illegible] [illegible] [illegible] ودعا على رجل فسقط ميتا قال الفضيل [illegible]

الا من بعد الحسن واصحابه [illegible] يحبون [illegible] كلهما في الامام الجنيد

والقرآن [illegible] الصوفية [illegible] وكان فيهم المرقعات والسماع والكلام على الناس والاسكار

والاشراقات [illegible] في قوة [illegible] ومنهم امير المؤمنين عمر بن الخطاب [illegible]

القرشي [illegible] عبد الله بن عمر صحب النبي صلى الله عليه وسلم وصحب بعده اباه [illegible]

كما [illegible] سالم ابنه ونافع مولاه صحب سالم الزهري [illegible] وصحب نافعا مالك وعبيد الله وجماعة ومنهم

اسلم مولى عمر صحب عمر بن الخطاب [illegible] ابنه زيد بن اسلم صحبه مالك وابو حازم [illegible] ومن اقوال ابن عمر

نقلها من مصنف ابي بكر ابو بكر عن ابن عمر قال لا يصيب احد من الدنيا الا نقص من درجاته عند الله وان

كان عليه كريما وقال لا يكون رجل من اهل العلم حتى لا يحسد من فوقه ولا يحقر من دونه ولا يبتغي بعلمه ثمنا وقال

لا يبلغ عبد حقيقة الايمان حتى يعد الناس حمقى في دينه وقال يستقبل المؤمن عند خروجه من قبره [illegible] ورقة

[illegible] فيقول [illegible] انا التي كنت معك في الدنيا لا افارقك حتى ادخلك الجنة وقال ما

وضعت لبنة على لبنة ولا غرست نخلة منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال [illegible]

[illegible] فانه ليس يوم القيامة دينار ولا درهم انما يجازى الناس باعمالهم وكان يقول [illegible]

اصحابي على امر واني ان خالفتهم خشيت ان لا الحق بهم [illegible] ابن عمر نقلها من مصنف ابي بكر ابو بكر

عن جابر قال ما منا احد ادرك الدنيا الا مالت به ومال بها الا عبد الله بن عمر كان ابن عمر اذا رآه احد

ظن ان به شيئا من تتبعه آثار النبي صلى الله عليه وسلم وكان يكره [illegible] الى [illegible]

تجارة عن نافع قال كان ابن عمر [illegible] في [illegible] النبي [illegible] وكان في طريق مكة يقول

برأس راحلته [illegible] ويقول لعل خفا يقع على خف يعني خف راحلة النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

أتى من أصحابه على عبد الله بن عامر بن كريز وهو مريض فقالوا له ابشر فإنك قد حفرت الحياض بعرفات يشرب منها
الحجيج وحفرت الآبار بالفلوات قال وذكروا خصالا من خصال الخير فقالوا إنا لنرجو لك خيرا
إن شاء الله وابن عمر جالس لا يتكلم فلما أبطأ عليه بالكلام قال يا أبا عبد الرحمن ما تقول فقال إذا طابت المكسبة زكت
النفقة وسترد فتعلم ومر ابن عمر في خربة ومعه رجل فقال انصرف فيتصف علم حليه بمعرفة تمنيه جاء ابن عمر
فهو أعجب عالم الذهبي قال ابن المسيب كان عبد الله أشبه ولد عمر به وكان سالم بن عبد الله أشبه ولد عبد الله به
الذهبي عن ميمون بن مهران قال دخلت على ابن عمر فقومت كل شيء في بيته فما وجدته يسوى مائة درهم ودخلت
بعد على سالم فوجدته على مثل حاله الذهبي دخل سالم على سليمان بن عبد الملك وعليه ثياب غليظة رثة فما زال حتى أقعده على سريره
فقال رجل لعمر بن عبد العزيز ما استطاع خالك أن يلبس ثيابا فاخرة يدخل بها على أمير المؤمنين قال وعلى المتكلم
ثياب لها قيمة فقال له عمر ما رأيت ثيابه وضعته ولا رأيت ثيابك رفعتك إلى مكانه قال أحمد وإسحق أصح الأسانيد
الزهري عن سالم عن أبيه الذهبي قال أبو حازم لعبد الرحمن بن زيد بن أسلم لقد رأيتنا في مجلس أبيك أربعين حبرا
فقيها أدنى خصلة منا التواسي بما في أيدينا وكان أبو حازم يقول اللهم إني أنظر إلى زيد فأذكر بالنظر إليه القوة
على ... وكان زيد يقول ابن آدم اتق الله يحبك الناس وإن كرهوا الذهبي قال أبو حازم انظر كل عمل تكره
الموت من أجله فاتركه ثم لا يضرك متى مت قال يسير الدنيا يشغل عن كثير الآخرة وقال ... إذا
أصبت خير الدنيا والآخرة تحمل ما تكره إذا أحبه الله وتترك ما تحب إذا كرهه الله وهذا آخر ما أردنا إيراده
في هذا الفصل وبه تمت مقامات أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه والحمد لله أولا وآخرا
وظاهرا وباطنا بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه أجمعين وبعد فهذه
كلمات أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه في سياسة الملك وتدبير الممالك ومعرفة الأخلاق فاعلم
أن الخليفة كان منها والخلافة يسيرة بالنسبة إلى ما نقل عنه في هذه الأبواب البخاري وأبو بكر واللفظ
لأبي بكر قال عمر حين طعن أوصي الخليفة من بعدي بتقوى الله والمهاجرين الأولين أن يعرف لهم حقهم ويحفظ
لهم حرمتهم وأوصيه بأهل الأمصار خيرا فإنهم ردء الإسلام وغيظ العدو وجباة الأموال أن لا يؤخذ
منهم إلا فضلهم عن رضى منهم وأوصيه بالأنصار خيرا الذين تبوءوا الدار والإيمان أن يقبل من محسنهم

ويتجاوز

ويتجاوز عن مسيئهم وأوصيه بالأعراب خيرا فإنهم أصل العرب ومادة الإسلام أن يؤخذ من حواشي أموالهم فترد

على فقرائهم وأوصيه بذمة الله وذمة رسوله أن يوفى لهم بعهدهم وأن لا يكلفوا إلا طاقتهم ابو بكر عبدالله بن

ابي قدامة السعدي قال شهدت العام الذي أصيب فيه عمر قال فخطب فقال إني رأيت أن ديكا نقرني نقرتين ولا

أراه إلا حضور أجلي [illegible] فلما أصيب [illegible] أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم أذن لأهل المدينة ثم

أذن لأهل الشام ثم أذن لأهل العراق فكنا آخر من دخل عليه وبطنه معصوب ببرد أسود والدماء تسيل كلما دخل قوم

بكوا وأثنوا عليه فقلنا أوصنا [illegible] وما سأله الوصية أحد غيرنا فقال عليكم بكتاب الله فإنكم لن تضلوا ما اتبعتموه

وأوصيكم بالمهاجرين فإن الناس سيكثرون ويقلون وأوصيكم بالأنصار فإنهم شعب الإيمان الذي لجأ إليه وأوصيكم

بالأعراب فإنهم أصلكم ومادتكم وأوصيكم بأهل ذمتكم فإنها ذمة نبيكم ورزق عيالكم قوموا عني فما زادنا على هؤلاء

الكلمات ابو بكر حدثنا المسعودي [illegible] قال سمعت عمر [illegible] يقول في خطبته [illegible] أو يقول

يا معشر قريش [illegible] الناس [illegible] إني قد تركت فيكم خصلتين لن تبرحوا بخير ما لزمتموها

العدل في الحكم والعدل في القسم وإني قد تركتكم على مثل مخرفة النعم إلا أن يعوج قوم فيعوج بهم ابو بكر حدثنا

ابن [illegible] قال لعثمان اتق الله وإن وليت شيئا من أمور الناس فلا تحمل بني أبي معيط على رقاب الناس وقال

لعلي اتق الله وإن وليت شيئا من أمور الناس فلا تحمل بني هاشم على رقاب الناس وقد وردت في وصيته لخليفته

من بعده روايات تشبه [illegible] وجدت في بعض كتب التاريخ أوصى عمر رضي الله عنه حين طعنه أبو لؤلؤة

من يستخلفه على المسلمين بعده من أهل الشورى فقال أوصيك بتقوى الله لا شريك له وأوصيك بالمهاجرين الأولين

خيرا أن تعرف لهم سابقتهم وأوصيك بالأنصار خيرا فاقبل من محسنهم وتجاوز عن مسيئهم وأوصيك بأهل الأمصار

خيرا فإنهم ردء العدو وجباة الفيء لا تحمل فيئهم إلا عن فضل منهم وأوصيك بأهل البادية خيرا

فإنهم أصل العرب ومادة الإسلام أن يؤخذ من حواشي أموالهم فيرد على فقرائهم وأوصيك بأهل الذمة

خيرا أن تقاتل من ورائهم ولا تكلفهم فوق طاقتهم إذا أدوا ما عليهم للمسلمين طوعا أو عن يد وهم صاغرون

وأوصيك بتقوى الله [illegible] وشدة الحذر منه ومخافة مقته أن يطلع منك على ريبة وأوصيك أن تخشى الله في

الناس ولا تخشى الناس في الله وأوصيك بالعدل في الرعية والتفرغ لحوائجهم وثغورهم ولا تؤثر غنيهم

على غيرهم فإنه [illegible] ... في عاقبة أمرك وأوصيك أن تشتد في

أمر الله في حدوده والزجر عن معاصيه ولو قريب الناس وبعيدهم ولا تأخذك الرأفة والرحمة في أحد منهم

حتى تنتهك منه مثل ما انتهك من ... واجعل الناس عندك سواء لا تبالي على من وجب الحق ولا تأخذك في الله لومة لائم وإياك والأثرة

والمحاباة فيما ولاك الله مما أفاء الله على المسلمين فتجور فتظلم وتحرم نفسك من ذلك ما قد وسعه الله عليك وقد

أصبحت بمنزلة من منازل الدنيا وأنت إلى الآخرة جد قريب فإن اقترفت لدنياك عفة وعدلاً وقوة بسط لك اقترفت

رضواناً وإيماناً وإن غلبك الهوى اقترفت فيه سخط الله ... وأوصيك أن لا ترخص لنفسك ولا لغيرك في

ظلم أهل الذمة وأعلم أني قد أوصيتك ونصحتك وأبتغي بذلك وجه الله والدار الآخرة ...

... فإن عملت بالذي ... إلى الذي ... [illegible]

... وإن لم تقبل ذلك ... فإن أملك الأمور عندي الذي يرضي الله به ...

انتقاماً ... [illegible] ... مشتركة ... الداعي إلى كل ... قد أضل القرون ...

بسبب ... أوردهم النار وليس ... أن يكون حظ امرئ ... موالاة ... الداعي إلى ...

الهوى ... إلى جماعة المسلمين ... [illegible]

وقرب ... الفيء ... ولا تضربهم فتذلهم ولا تحرمهم عطاياهم عند محلها فتفقرهم ولا

تجمرهم في البعوث فتقطع نسلهم ولا تجعل الأموال دولة بين الأغنياء منهم ولا تغلق بابك دونهم فيأكل قويهم

ضعيفهم هذه وصيتي إياك وأشهد الله عليك وأقرأ عليك السلام وعنه ... كتب عمر

إلى أبي عبيدة بن الجراح أما بعد فإنه لا يقيم أمر الله في الناس إلا حصيف العقدة بعيد الغرة لا يطلع الناس

منه على عورة ولا يحنق في الحق على جرة ولا يخاف في الله لومة لائم المحب الطبري كتب عمر إلى أبي عبيدة أما بعد

فإني كتبت إليك كتاباً لم آلك ونفسي فيه خيراً الزم خمس خصال يسلم لك دينك وتحظ بأفضل حظك إذا حضر

الخصمان فعليك بالبينات العدول والأيمان القاطعة ثم أدن الضعيف حتى ينبسط لسانه ويجترئ قلبه وتعاهد

الغريب فإنه إذا طال حبسه ترك حاجته وانصرف إلى أهله وإنما الذي أبطل حقه من لم يرفع به رأساً واحرص على

الصلح ما لم يتبين لك القضاء والسلام عليك وروي أن عمر كتب إلى أبي موسى أما بعد فإن للناس

نفرة

نفرة عن سلطانهم فاعرضنا بزمان [illegible] وذلك [illegible] مجهولة [illegible] محمولة واهوا منبعثة ودنيا موثرة

[illegible] اصلح السلطان [illegible] فاذا عرفت [illegible] ان من الدنيا [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] احق [illegible]

[illegible] الشيطان [illegible]

[illegible] الامام [illegible]

[illegible] ان [illegible] المصحف [illegible]

[illegible] الذ [illegible] قلبه [illegible] ابو بكر [illegible]

[illegible] عمر [illegible] قال [illegible] امراة [illegible]

[illegible] بعد [illegible] امراة [illegible] اللسان [illegible]

[illegible] ابو بكر [illegible] عمر بن الخطاب [illegible]

[illegible] امراة [illegible] عفيفة [illegible] على الامر [illegible]

[illegible] امراة عفيفة [illegible] ذلك [illegible]

[illegible] عمر [illegible] يا عمر [illegible] اذا اقبلت [illegible]

فخرج منها برايه وعقل عفيف [illegible] فلما وقع العراق في ذا الراي والمشورة فما دره [illegible]

ثم نزل [illegible] ورجل [illegible] ابو الليث عن مكحول ان عمر كتب الى اهل

الشام ان علموا اولادكم السباحة والرماية [illegible] الاعراف

الليث عن عمر قال جاءت امراة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله ما حق الزوج

على المراة فقال لا تمنع نفسها [illegible] وان كانت على ظهر قتب ولا تصوم يوما الا باذنه الا رمضان فان

فعلت كان له الاجر وعليها الوزر ولا تخرج الا باذنه فان فعلت لعنتها ملائكة الرحمة وملائكة

العذاب حتى ترجع ابو الليث ذكر في الخبر ان رجلا جاء الى عمر يشكو منه زوجته فلما بلغ [illegible] امراته

ام كلثوم تطاولت عليه فقال الرجل اني اريد ان اشكو اليه [illegible] البلوى مثل ما بي فرجع [illegible]

عمر بن ذر فقال اني لاعلم انه ما الجاك الينا الا حاجتك فلما سمعت من زوجتك ما سمعت فقال الحجاج
ما الحوت بها على اوامها انها تستر سيئه وبين انا رفيقكم قلبي بها عن اللوام فقال الثاني اخبارها عن بطا
اذا خرجت من منزلي يكون حافظ بابي والثالث انها ضارة لثيابي والرابع انها الفقر لواعيها
فاشتريها جبانة وطيا خنثى فقال الرجل الى متى ذلك كاحمد عنها القرابي ثم [illegible] فقال
اتبعني كما هو فكشفنا رجل فاثنى عليه خيرا فقال عمر انت جاره الادنى الذي تعرف مدخله ومخرجه فقال
لا فقال كنت رفيقه في السفر الذي يستدل به على مكارم الاخلاق قال لا قال فعاملته بالدينار والدرهم
الذي يستبين به ورع الرجل قال لا قال اظنك رايته قائما في المسجد يهمهم بالقرآن يخفض راسه طورا ويرفعه طورا
قال نعم قال اذهب فلست تعرفه قال الرجل اني ممن عرفك كان يقول ليت شعري متى اشتفي من غيظي احين
اقدر فيقال لي لو غفرت ام حين اعجز فيقال لي لو صبرت دعا اعرابي يصلي صلاة خفيفة فلما قضاها قال اللهم
زوجني الحور العين فقال له اقللت المهر واعظمت الخطبة وقيل لاعرابي ان الناس في الجاهلية كانوا
ظلمهم فسيصيبهم وبال امرهم فقال ان ذلك كان الا حجزا بينهم وبين الظلم وانا الآن
فالساعة موعدهم والساعة ادهى وامر ومن كلامه من عرض نفسه للتهم فلا يلومن من اساء به الظن ومن كتم
سره كانت الخيرة في يده ضع امر اخيك على احسنه حتى ياتيك منه ما يغلبك ولا تظنن بكلمة خرجت من اخيك
المسلم شرا وانت تجد لها في الخير محملا وعليك باخوان الصدق فكثر اكتسابهم فانهم زينة في الرخاء وعدة
عند البلاء ولا تتهاون بالحلف فيهينك الله ولا تعترض بما لا يعنيك واعتزل عدوك واحتفظ من خليلك الا
الامين فان الامين من الناس لا يعادله شيء ولا تصحب الفاجر فيعلمك من فجوره ولا تفش اليه سرك
واستشر في امرك اهل التقوى وكفى بك عيبا ان يبدو لك من اخيك ما يخفى عليك من نفسك وان تؤذي
جليسك بما تاتي مثله وقال ثلاث يصفين لك ود اخيك ان تبداه بالسلام اذا لقيته وان
تدعوه باحب اسمائه اليه وان توسع له في المجلس وقال احب ان يكون الرجل في اهله كالصبي واذا احتيج
اليه كان رجلا بينا عمر رضي الله عنه ذات يوم اذ راى شابا يخطر بيديه ويقول انا ابن بطحاء مكة كديها
فكداءها فناداه عمر فقال ان يكن لك دين فلك كرم وان يكن لك عقل فلك مروءة وان يكن لك

الا [illegible] قال لا [illegible] اكثر [illegible] الدنيا [illegible]

[illegible] الصلاة [illegible]

[illegible] فانه [illegible] الاصلاح [illegible] فوق [illegible]

[illegible] وقال [illegible]

[illegible] قال [illegible] تلك [illegible]

[illegible] وقال لي لا اعلم احدا من الناس و اعلم الناس [illegible]

[illegible] كتب اليه [illegible] الا [illegible] فانكم [illegible]

[illegible] وقال لا تزال العرب [illegible] ما [illegible] في [illegible]

[illegible] حتى [illegible] قال [illegible]

اصلحكم [illegible] الا [illegible] وقال مرة قد اعياني

اهل الكوفة ان استعملت عليهم لينا استضعفوه وان استعملت عليهم شديدا شكوه [illegible]

رجلا قويا امينا استعمله عليهم فقال رجل انا ادلك يا امير المؤمنين على الرجل القوي الامين [illegible]

قال عبد الله بن عمر قال قاتلك الله والله ما اردت الله بها [illegible]

[illegible] الآن لا [illegible] فقام الرجل [illegible] سعد [illegible]

[illegible] امر المسلمين شيئا [illegible]

[illegible] امراة من نساء [illegible]

[illegible] انت [illegible]

[illegible] قال عمرو بن ميمون رايت عمر بن الخطاب قبل ان يصاب بايام [illegible] وقف على حذيفة بن اليمان و

عثمان بن حنيف [illegible] يقول لهما اتخافان ان تكونا حملتما الارض ما لا تطيق فقالا انما حملناها

امرا هي له مطيقة [illegible] عليهما القول انظرا ان تكونا حملتما الارض ما لا تطيق فقالا لا فقال عمر

لئن سلمني الله لادعن ارامل العراق لا يحتجن بعدي ابدا الى رجل فما اتت عليه رابعة حتى اصيب

عمر [illegible] استعمل عاملا كتب عليه كتابا واشهد عليه رهطا من المسلمين ان لا يركب برذونا ولا ياكل

ولا يلبس رقيقا ولا يغلق بابه دون حاجات المسلمين ثم يقول اللهم اشهد فكان اذا بلغه عن عامل [illegible]

احدا منهم [illegible] فليس [illegible] وقال الاحنف بن قيس [illegible]

[illegible] بالجيش [illegible] عنك [illegible] والى [illegible]

[illegible] كنا [illegible] انما [illegible] الامة [illegible] وكان عمر رضي الله عنه [illegible]

[illegible] فقال [illegible] فقال قربوه [illegible] فقال [illegible] قال

[illegible] عليهم ثم [illegible] المروءة [illegible] قال [illegible]

عليه فتركت ما امرت به وارتكبت ما نهيت عنه ثم [illegible] فارسل [illegible]

اذهبا اليه فاسألا فان كان كذب عليه [illegible] فلما [illegible]

[illegible] عنه [illegible] فقد صدق [illegible] فقال [illegible]

[illegible] فقال [illegible] فخرج [illegible] فاتاه

رسول [illegible] لنا حاجة [illegible] تزود [illegible] ان لا [illegible]

[illegible] عمر [illegible] عليه عمر [illegible] وكان [illegible] اصابه [illegible]

[illegible] فقال [illegible] عمر [illegible] قال [illegible] ما نهيت عنه وتركت ما امرت به

[illegible] عقوبة [illegible] وكلمته [illegible]

فقال [illegible] فقد رايت [illegible] وهذه [illegible] وهذه العصا [illegible]

[illegible] في [illegible] يوم [illegible] النسا [illegible]

شيئا الا آل عمر فاني لا اعلم احدا من آل عمر اصاب من المال [illegible] الصدقة ولو [illegible] شيئا فلا [illegible]

وقال فجعلت ما قلت لك [illegible] الارض فقال يا امير المؤمنين لا [illegible] فاضرب

عنقي قال فان [illegible] قال [illegible] لا [illegible] في [illegible] فكان [illegible]

عمر رضي الله عنه [illegible] حتى استعمل [illegible] رجلا اذا [illegible] الفاجر [illegible]

أمر بي

قام عمر رضي الله عنه في الليلة التي دفن فيها أبو بكر رضي الله عنه فقال إن الله تعالى نهج سبيله وكفانا به

فلم يبق إلا الدعاء والاقتداء الحمد لله الذي ابتلاني بكم وابتلاكم بي وأبقاني فيكم بعد صاحبي وأعوذ

بالله من أن أزل أو أضل فأعادي لكم وليا أو أوالي لكم عدوا ألا وإني وصاحبي كنفر ثلاثة قفلوا من طيبة

فأخذ أحدهم مهلة إلى داره وقرابه فسلك أرضا مضيفة حتى انتهى إلى أهله فلم يزل عن الطريق ثم تلاه

السبيل حتى وصل إلى أهله ثم تلاه الآخر فسلك سبيله واتبع أثره فأفضى إليه ولقي صاحبه ثم تلاه الثالث

فإن سلك سبيلهما واتبع أثرهما أفضى إليهما ولاقاهما وإن زل يمينا وشمالا لم يجامعهما أبدا ألا وإن العرب

جمل أنف وقد أعطيت خطامه ألا وإني حامله على المحجة وتوكلت بالله عليها ولي ذلك فاسمعوا اللهم إني شحيح فسخني

اللهم إني غليظ فليني اللهم إني ضعيف فقوني اللهم أوجب لي بموالاتك وموالاة أوليائك ولايتك ومعونتك

وأبرئني من الآفات بمعاداة أعدائك وتوفني مع الأبرار ولا تحشرني في زمرة الأشقياء اللهم لا تكثر لي من

الدنيا فأطغى ولا تقلل لي فأنسى فإن ما قل وكفى خير مما كثر وألهى ودخل على عمر رضي الله عنه قوم من أهل الكوفة

منهم جرير بن عبد الله فأتاهم بجفنة قد صنعت بخل وزيت فقال خذوا فأخذوا أخذا ضعيفا فقال ما لكم

تقرمون قرم الشاة الكبيرة الهرمة ... والله إني لأعلم بعيش قوم ...

شئت أن أدهمق لكم لفعلت ولكن نستبقي من دنيانا ما نجده في آخرتنا ولو شئت أن آمر بصغار المعزى

فتسمط ولباب الخبز فيخبز وآمر بالزبيب فينبذ لنا في الأسعان حتى إذا صار مثل عين اليعقوب أكلنا هذا

وشربنا هذا لفعلت والله لا أجهل كراكر وأسنمة وسلائق وصناب لكن الله تعالى قال لقوم عيرهم أمرا

فعلوه أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا وإني نظرت في هذا الأمر فجعلت إن أردت الدنيا أضررت

بالآخرة وإن أردت الآخرة أضررت بالدنيا وإذا كان الأمر كذا فأضروا بالفانية ومن كلامه رضي

الله عنه الرجال ثلاثة الكامل ودون الكامل ولا شيء فالكامل ذو الرأي يستشير الناس فيأخذ بآراء الرجال

إلى رأيه ودون الكامل ذو الرأي يستبد به ولا يستشير ولا شيء من لا رأي له ولا يستشير والنساء ثلاث

امرأة تعين أهلها على الدهر ولا تعين الدهر على أهلها وقل ما تجدها وامرأة وعاء للولد ليس فيها غير ذلك

والثالثة غل قمل يجعله الله في رقبة من يشاء وينزعه إذا يشاء لما أخرج عمر رضي الله عنه الحطيئة من حبسه قال

بالهيئة للشر قال يا ابا الفضل فيم تفكر يا امير المؤمنين ما كنت فيما تقدم تنبسط على لساني قال فغضب

وكان وجهه محمراً فقال اما انه قال المجهول ان بني فلان خير من بني فلان اجمع وافضل احداً قال ابن عباس

يا امير المؤمنين ما تحرّج قال ابن عباس قلت له يا امير المؤمنين اني في خطبة فاشر عليّ قال [illegible]

قلت فلا منعه فلان ان الله كان [illegible] قد علم [illegible] في اعلاق [illegible] لا تعدد [illegible]

الى ذلك قلت فلا حاجة لي اذاً فيها قال ابن عباس كنت عند عمر رضي الله عنه فتنفس نفساً ظننت ان اضلاعه

قد انفرجت فقلت له ما اخرج هذا النفس منك يا امير المؤمنين الا همّ شديد قال اي والله يا ابن عباس

اني فكرت فلم ادر فيمن اجعل هذا الامر بعدي ثم قال لعلك ترى صاحبك لها قلت وما يمنعه من ذلك

مع جهاده وسابقته وقرابته وعلمه قال صدقت ولكنه امرؤ فيه دعابة قلت فاين انت عن طلحة

قال ذو البأو وباصبعه المقطوعة قلت فعبد الرحمن قال رجل ضعيف لو صار الامر اليه لوضع خاتمه في يد امرأته

قلت فالزبير قال شكس لقس يلاطم في النقيع في صاع من بر قلت فسعد بن ابي وقاص قال صاحب

سلاح ومقنب قلت فعثمان قال اوه ثلاثاً والله لئن وليها ليحملن بني ابي معيط على رقاب الناس ثم

لتنهض اليه العرب فتقتله ثم قال يا ابن عباس انه لا يصلح لهذا الامر الا حصيف العقدة قليل الغرة لا تأخذه

في الله لومة لائم يكون شديداً من غير عنف ليناً من غير ضعف سخياً من غير سرف ممسكاً من غير وكف

قال ابن عباس وكانت هذه صفات عمر قال ثم اقبل عليّ بعد ان سكت هنيهة وقال ان احراهم

ان وليها ان يحملهم على كتاب ربهم وسنة نبيهم لصاحبك اما ان ولي امرهم حملهم على المحجة البيضاء والصراط

المستقيم جاء عيينة بن حصن والاقرع بن حابس الى ابي بكر فقالا يا خليفة رسول الله ان عندنا ارضاً سبخة ليس

فيها كلأ ولا منفعة فان رأيت ان تقطعناها لعلنا نحرثها ونزرعها لعل الله ان ينفع بها بعد اليوم فقال

ابو بكر لمن حوله من الناس ما ترون قالوا لا بأس فكتب لهما بها كتاباً واشهد فيه شهوداً وعمر ما كان

حاضراً فانطلقا اليه ليشهد في الكتاب فوجداه قائماً يهنأ بعيراً فقالا ان خليفة رسول الله صلى الله عليه

وسلم كتب لنا هذا الكتاب وجئناك لتشهد على ما فيه افتقرأ ام نقرأه عليك قال اعلى الحال التي تريان

ان شئتما فاقرآه وان شئتما فانتظرا حتى افرغ قالا بل نقرأه عليك فلما سمع ما فيه اخذه منهما

ثم تفل

ثم تفل عمر فيه فمحاه فتذمرا وقالا مقالة سيئة فقال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتألفكما والإسلام
يومئذ قليل وإن الله قد أعز الإسلام فاذهبا فاجهدا جهدكما لا أرعى الله عليكما إن أرعيتما فجاءا
إلى أبي بكر وهما يتذمران فقالا والله ما ندري أنت الأمير أم عمر فقال بل هو لو كان شاء. وجاء عمر رضي
الله عنه وهو مغضب حتى وقف على أبي بكر فقال أخبرني عن هذه الأرض التي أقطعتها هذين الرجلين
أهي لك خاصة أم بين المسلمين عامة فقال بل بين المسلمين عامة فقال ما حملك على أن تخص بهذا هذين دون
جماعة المسلمين قال استشرت الذين حولي فأشاروا بذلك فقال أفكل المسلمين أوسعتهم مشورة ورضى فقال
أبو بكر رضي الله عنه قد كنت قلت لك إنك أقوى على هذا الأمر مني لكنك غلبتني. وقال عمر رضي الله عنه
في خلافته لئن عشت إن شاء الله لأسيرن في الرعية حولا فإني أعلم أن للناس حوائج تقتطع دوني أما عمالهم
فلا يرفعونها إلي وأما هم فلا يصلون إلي فأسير إلى الشام فأقيم بها شهرين ثم أسير إلى الجزيرة فأقيم بها شهرين
ثم أسير إلى الكوفة فأقيم بها شهرين ثم أسير إلى البصرة فأقيم بها شهرين والله لنعم الحول هذا. وقال أسلم
بعثني عمر رضي الله عنه بإبل من إبل الصدقة إلى الحمى فوضعت جهازي على ناقة منها فلما أردت أن
أصدرها قال اعرضها علي فعرضتها عليه فرأى متاعي على ناقة حسناء فقال لا أم لك عمدت إلى ناقة
تغني أهل بيت من المسلمين فهلا ابن لبون بوالا أو ناقة شصوصا. وقيل لعمر رضي الله عنه إن ههنا رجلا
من الأنبار نصرانيا له بصر بالديوان لو اتخذته كاتبا فقال لقد اتخذت إذا بطانة من دون المؤمنين
وقال وقد خطب الناس والذي بعث محمدا بالحق لو أن جملا هلك ضياعا بشط الفرات خشيت أن يسأل
الله عنه آل الخطاب. قال عبد الرحمن بن زيد بن أسلم يعني بآل الخطاب نفسه ما يعني غيرها. وكتب
إلى أبي موسى أنه لم يزل للناس وجوه يرفعون حوائجهم فأكرم من قبلك من وجوه الناس وبحسب
المسلم الضعيف من العدل أن ينصف في الحكم وفي القسم. أتى أعرابي عمر رضي الله عنه فقال إن
ناقتي بها نقبا ودبرا فاحملني فقال له والله ما ببعيرك من نقب ولا دبر فقال أقسم بالله أبو حفص عمر
ما مسها من نقب ولا دبر فاغفر له اللهم إن كان فجر فقال عمر اللهم اغفر لي ثم دعاه فحمله. جاء رجل إلى
عمر رضي الله عنه وكانت بينهما قرابة يسأله فزبره وأخرجه فكلم فيه فقيل يا أمير المؤمنين

بيا لك فضربه [illegible] ثم قال له ما يلجئ منه مال الله فاصدقني إذا لقيته [illegible] ثم ابعث به
[illegible] فكان يقول في عماله اللهم إني لم أبعثهم ليأخذوا أموال المسلمين [illegible]
أمير [illegible] وبينا عمر رضي الله عنه ذات ليلة يعس سمع صوت امرأة من سطح [illegible]
تطاول هذا الليل وازور جانبه وليس إلى جنبي خليل ألاعبه فوالله لولا الله لا شيء غيره لحرك من هذا السرير
جوانبه مخافة ربي والحياء يصدني وأكرم بعلي أن تنال مراكبه فقال عمر لا حول ولا قوة إلا بالله ما صنعت
يا عمر بنساء المدينة ثم جاء فضرب الباب على حفصة ابنته فقالت ما جاء بك في هذه الساعة قال أخبريني كم
تصبر المرأة المغيبة عن زوجها قالت أقصاه أربعة أشهر فلما أصبح كتب إلى أمرائه في جميع النواحي أن لا تجمر البعوث
وأن لا يغيب رجل عن أهله أكثر من أربعة أشهر وعن أسلم قال كنت مع عمر يعس بالمدينة إذ سمع امرأة تقول لبنتها
قومي يا بنية إلى ذلك اللبن فامذقيه فقالت أما علمت ما كان من عزمة أمير المؤمنين بالأمس قالت وما
هو قالت إنه أمر مناديا فنادى أن لا يشاب اللبن بالماء قالت فإنك بموضع لا يراك أمير المؤمنين ولا
منادي أمير المؤمنين [illegible] قالت لا أطيعه في الملأ وأعصيه في الخلاء وعمر يسمع ذلك فقال يا أسلم
اعرف الباب ثم مضى في عسسه فلما أصبح قال يا أسلم امض إلى الموضع فانظر من القائلة ومن المقول
لها وهل لها من بعل قال أسلم فأتيت الموضع فنظرت فإذا الجارية أيم وإذا بنت لها وليس لها بعل فأخبرته
فجمع عمر ولده وقال هل يريد أحد منكم أن يتزوج امرأة فأزوجه امرأة صالحة فتاة ولو كان في أبيكم حركة
إلى النساء لم يسبقه أحد إليها فقال عاصم ابنه أنا فبعث إلى الجارية فزوجها ابنه عاصما فولدت له بنتا
هي الكناة أم عاصم فهي أم عمر بن عبد العزيز [illegible] حج عمر رضي الله عنه فلما كان بضجنان قال لا إله إلا الله
العظيم المعطي ما شاء من شاء أذكر وأنا أرعى إبل الخطاب بهذا الوادي في مدرعة صوف وكان فظا يتعبني
إذا عملت ويضربني إذا قصرت وقد أمسيت اليوم وليس بيني وبين الله أحد ثم تمثل لا شيء مما ترى
تبقى بشاشته يبقى الإله ويودي المال والولد لم تغن عن هرمز يوما خزائنه والخلد قد حاولت عاد فما خلدوا
ولا سليمان إذ تجري الرياح له والإنس والجن فيما بينها برد أين الملوك التي كانت لعزتها من كل
أوب إليها وافد يفد حوض هنالك مورود بلا كذب لا بد من ورده يوما كما وردوا [illegible] سمع عمر منشدا

بن شداد قول طرفة   فلولا ثلاث هن من عيشة الفتى وجدك لم احفل متى قام عودي فمنهن سبقي العاذلات

بشربة كميت متى ما تعل بالما تزبد وكري اذا نادى المضاف محنبا كسيد الغضا نبهته المتورد

وتقصير يوم الدجن والدجن معجب ببهكنة تحت الطراف المعمد فقال وانا لولا ثلث هن من عيشة

الفتى وجدك لم احفل متى قام عودي ان اجاهد في سبيل الله وان اضع وجهي في التراب لله وان اجالس

قوما يلتقطون طيب القول كما يلتقط التمر وروى عبد الله بن بريدة قال كان عمر ربما اخذ بيد

الصبي فيقول ادع لي فانك لم تذنب بعد وكان عمر رضي الله عنه كثير المزاح وكان يشاور في امور المسلمين

حتى المراة قال عمر رضي الله عنه يوما والله ما ادري اخليفة انا ام ملك فان كنت ملكا فقد ورطت

في امر عظيم فقال له قائل يا امير المؤمنين ان بينهما فرقا وانك ان شاء الله على خير قال كيف قلت قال ان الخليفة

لا ياخذ الا حقا ولا يضعه الا في حق وانت بحمد الله كذلك والملك يعسف الناس وياخذ مال هذا فيعطيه هذا

فسكت عمر وقال ابن الجوزي وروي عن الحسن قال كان الرجل لا يزال ياخذ من لحية عمر شيئا فاخذ يوما

من لحيته فقبض على يده فاذا ليس فيها شيء فقال ان الملق من الكذب فقطع ... شيئا فقال عمر

ما بك ... وقف اعرابي على عمر رضي الله عنه فقال يا ابن الخطاب جزيت الجنة   اكس بنياتي

وامهنه اقسم بالله لتفعلنه فقال ان لم افعل يكون ماذا قال اذا ابا حفص لامضينه فقال واذا مضيت

يكون ماذا قال والله عنهن لتسالنه يوم تكون الاعطيات منة والواقف المسؤول بينهنه اما الى نار واما جنة

فبكى عمر ثم قال لغلامه اعطه قميصي هذا لذلك اليوم لا لشعره والله ما املك غيره وسمع عمر رضي الله عنه

صوت بكاء في بيت فدخل وبيده الدرة فمال عليهم ضربا حتى بلغ النائحة فضربها حتى سقط خمارها ثم قال

يا غلام اضرب النائحة ويلك اضربها فانها نائحة لا حرمة لها انها لا تبكي بشجوكم انها تهريق دموعها على

اخذ دراهمكم انها تؤذي امواتكم في قبورهم واحياءكم في دورهم انها تنهى عن الصبر وقد امر الله به وتامر بالجزع

وقد نهى الله عنه ومن كلامه من اتجر في شيء ثلث مرات فلم يصب فيه فليتحول الى غيره قال عمر ان الاخرق

في المعيشة اخوف عندي عليكم من العيال انه لا يبقى مع الفساد شيء ولا يقل مع الاصلاح شيء وكان عمر يقول

ادبوا الخيل وانتضلوا واقعدوا في الشمس ولا يجاورنكم الخنازير ولا تقعدوا على مائدة يشرب عليها الخمر و

عليها الصليب وإياكم وأخلاق العجم ولا يحل للمؤمن أن يدخل الحمام إلا بمئزر ولا امرأة إلا من سقم ولا يدخل الحمام إلا من
سقم وإذا وضعت المرأة ثيابها في غير بيت زوجها فقد هتكت الستر بينها وبين الله تعالى وكان يكره أن
يتزيا الرجال بزي النساء وقال لا يغير الرجل لحيته ولا يحفي لحيته وشاربه كما تحفي المرأة وسمع سائلا
يقول من يعشي السائل فقال عشوا السائل ثم جاء إلى دار إبل الصدقة يعشيها فسمع صوته مرة أخرى فقال من
عشوا السائل ألم آمركم أن تعشوه قالوا قد عشيناه فأرسل إليه عمر وإذا معه جراب مملوء خبزا فقال إنك لست
سائلا إنما أنت تاجر تجمع لأهلك فأخذ بطرف الجراب فنبذه بين يدي الإبل ونظر إلى شاب قد نكس رأسه خشوعا
فقال له يا هذا ارفع رأسك فإن الخشوع لا يزيد على ما في القلب فمن أظهر للخلق خشوعا فوق ما في قلبه فإنما أظهر نفاقا
ومن كلامه أحبكم إلينا ما لم نركم أحسنكم أسماء فإذا رأيناكم فأحبكم إلينا أحسنكم أخلاقا فإذا اختبرناكم فأحبكم
إلينا أعظمكم أمانة وأصدقكم حديثا وكان يقول لا تنظروا إلى صلاة امرئ ولا صيامه ولكن انظروا إلى عقله
وصدقه ومن كلامه أن العبد إذا تواضع لله رفع الله حكمته وقال انتعش نعشك الله فهو في نفسه صغير وفي أعين
الناس عظيم وإذا تكبر وعتا وهصه الله إلى الأرض وقال اخسأ أخسأك الله فهو في نفسه عظيم وفي أعين الناس
حقير حتى يكون عندهم أحقر من الخنزير وقال الإنسان تعلم العلم لثلاث ولا تتركه لثلاث لا تتعلمه لتماري به ولا
لتباهي به ولا لترائي به ولا تتركه حياء من طلبه ولا زهادة فيه ولا رضا بالجهل منه وقال تعلموا أنسابكم
تصلوا أرحامكم وقال إني لا أخاف عليكم أحد الرجلين مؤمنا قد تبين إيمانه وكافرا قد تبين كفره ولكني أخاف
عليكم منافقا يتعوذ بالإيمان ويعمل بغيره ومن كلامه أن الرجفة من كثرة الزنا وإن قحوط المطر من قضاة السوء
وأئمة الجور وقال في النساء استعينوا عليهن بالعري فإن إحداهن إذا كثرت ثيابها وحسنت زينتها أعجبها
الخروج ومن كلامه أن الشيء ... الجبن والشجاعة غرائز تكون في الرجال يقاتل الشجاع
عمن لا يعرف ويفر الجبان عن أمه وأن كرم الرجل دينه وحسب الرجل خلقه وإن كان فارسيا أو نبطيا وقال تعلموا
العربية فإنها تزيد في العقل وتزيد في المروءة وقال ما يمنعكم إذا رأيتم السفيه يخرق أعراض الناس أن
تعربوا عليه قالوا نخاف لسانه قال ذلك أدنى أن لا تكونوا شهداء ورأى رجلا عظيم البطن فقال ما هذا
فقال بركة من الله قال بل عذاب من الله وقال إذا رزقت مودة من أخيك فتشبث بها ما استطعت وقال

لقوم يقصدهم الربيع ان الله جعل الاخلاق بينكم كما قسم ارزاقكم فلا تعودوا انفسكم وقال ما ضربت قط بسوط

على احد ... [illegible] ... كان اقوم منه فقطع بنيت صاحبه وقال اياكم والبغي فانه البغي

وقال ... [illegible] ... ابن فصيح اللسان وانه تكون في الرجل تسعة اخلاق حسنة

... [illegible] ... اللهو فتلك ثلاث ... وقال ... [illegible] ... بليغ ... [illegible]

ويعيب الناس بما يأتيه ويظهر لهم ما يخفى عليه من نفسه وقال احترسوا من الناس بسوء الظن وقال في خطبة

لا يعجبكم من الرجل ... [illegible] ... ولكن من ادى الامانة ... [illegible] ... الناس ... فقال يا ... في ... [illegible]

... [illegible] ... وقال ... [illegible] ... الطعام فقيل ... [illegible] ... رجل ... عند عمر رضي الله عنه

فقال له ... [illegible] ... الصحبة في السفر ... [illegible] ... وقال لأن اموت

بين شعبتي رحلي اضرب في الارض ابتغي من فضل الله كافا عن وجهها احب الي من ان اموت غازيا وكان

عمر رضي الله عنه ... [illegible] ... الناس ... اذا قيل ان ابا سعد العامري فقال الرجل ... [illegible]

... [illegible] ... الى ابي ... حتى ... بالدرة فقال يا امير المؤمنين ... [illegible]

سمعتها فاني ... [illegible] ... ان ... القوم ... [illegible] ... فانت اهل ان لا تطلى منك

وقال ... [illegible] ... الى ... [illegible] ... وقال الخوف ... [illegible] ... يقول الرحمن ... [illegible]

... [illegible] ... فهو جاهل ... في الجنة فهو في النار ... [illegible] ... فقيل يا امير المؤمنين الى متى

... [illegible] ... فقال ... [illegible] ... الراكب وقال ينغر الغلام لسبع ويحتلم لاربع عشرة وينتهي طوله

لاحدى وعشرين ويكمل عقله لثمان وعشرين ويصير رجلا كاملا لاربعين وكتب الى ابي موسى وهو بالبصرة

بلغني انك تأذن للناس الجم الغفير فاذا جاءك كتابي هذا فأذن لاهل الشرف واهل القرآن والتقوى والدين

فاذا اخذوا مجالسهم فأذن للعامة ولا تؤخر عمل اليوم لغد فتدارك عليك الاعمال فتضيع ... [illegible]

فان للناس اهواء متبعة ودنيا مؤثرة وضغائن محمولة ... [illegible] ... الرجال ... [illegible]

... الرضا والغبطة ومن الغيت حياته وشغلت اهواؤه عاد امره الى الندامة ... [illegible]

في الناس الا ... [illegible] ... الحقد ... [illegible] ... الناس ... [illegible] ... في الله

لو وجد لايهم الحزم ابيع حقال السلم لكي ندبر تخطا بافضل خطك انه احضر العقبان فعاكيد بالبيانات العدو [illegible]

الالفاظ الجاهلية ثم ادى الصحيفة بين لسانه وكيمرى قلبه وتقاعد العرب فاشتد [illegible] احب [illegible]

جاهلية والمعروف الجاهلي واعرض بالفصيح بازيد كل القضاء والسلام [illegible] يعجل حتى لا افضا

لا نبرا ان [illegible] بعمر فقد [illegible] الى ان جاء اذا [illegible] خصم له فجعل في اثناء الكلام يقول يا امير المؤمنين [illegible]

القضاء بيني وبينه كانه يعمل جعل الخيزران فاخرجه عمر زان اليسر دونها حتى خفت على نفسي فغضبت عليه فكتب

الى عماله انا وجدنا اكرم واعدلنا فانها من الرشا ثم لم اقبل الشهادة فيما بعد والمغيرة وكان عمر يقول كونوا

من الزاهدين في الدنيا بما تقولون فان الله عز وجل وكل بهم ملائكة واعتقد ايديهم على افواههم فلا يتكلمون

الا بما هيأه الله لهم وروى ابو جعفر الطبري في تاريخه كان عمر يقول جردوا القرآن ولا تفسروه واقلوا

الرواية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا شريككم قلت معناه لا تكتبوا في المصحف مع القرآن تفسيره

يشرح غريبه ولا تكثروا من الحديث الا ما اعتمدتم على صحته وقت التحمل ووقت الاداء ولا يوجد [illegible]

[illegible] فلا [illegible] الراوي بحسب روايته ولا يجوز رواية ما لا يعتمد على صحته قال ابو جعفر وكان اذا اراد

عمر ان ينهى الناس عن شيء تقدم الى اهله فقال لا اعلمن احدا وقع في شيء مما نهيت عنه الا اضعفت له العقوبة [illegible] الناس ينظرون اليكم نظر الطير

الى اللحم فاقسم بالله لا اجد احدا منكم فعل الا اضعفت عليه العقوبة قال ابو جعفر وكان عمر رضي الله عنه شديدا

على اهل الريب وفي حق الله صليبا حتى يستخرجه ولينا سهلا فيما يلزمه حتى يؤديه وبالضعيف رحيما وروي عن بعض [illegible]

عن ابيه ان نفرا من المسلمين كلموا عبد الرحمن بن عوف فقالوا كلم لنا عمر بن الخطاب فانه قد اخشانا والله ما نستطيع

ان نديم اليه ابصارنا فذكر عبد الرحمن له ذلك فقال اوقد قالوا ذلك فوالله لقد لنت لهم

حتى تخوفت الله في ذلك ولقد اشتددت عليهم حتى خشيت الله في ذلك وايم الله لانا اشد فرقا منهم مني

وروي [illegible] بن سعد ان عمر رضي الله عنه اتي بمال فجعل يقسم بين الناس فازدحموا عليه فاقبل سعد بن ابي

وقاص يزاحم الناس حتى خلص اليه فعلاه بالدرة فقال انك اقبلت لا تهاب سلطان الله في الارض

فاحببت ان اعلمك ان سلطان الله لا يهابك وقالت الشفاء ابنة عبد الله ورأت فتيانا من

النساك يقصدون في المشي ويتكلمون رويدا ما هؤلاء فقيل نساك فقالت كان عمر بن الخطاب هو

الناسك

انما يكفيك ... كان اذا تكلم اسمع واذا مشى اسرع واذا ضرب اوجع ورأى عمر رضي الله عنه رجلا على ... فقال

الا ... فقالوا ما ... فقال ... ومن كمال القوة في العمل ان لا تؤخر عمل

اليوم لغد والامانة ان لا تخالف سريرتك علانيتك والتقوى بالتوقي ومن يتق الله يقه وقال عمر رضي الله عنه

كنا نعد المقرض جبانا ان ماتت المواساة التي بها ... فقالوا يا امير المؤمنين كثرت عيالنا واشتدت

المؤونة فزدنا في اعطائنا فقال فعلتموها جمعتم بين الضرائر واتخذتم الخدم من مال الله اما لوددت اني

واياكم في سفينتين في لجة البحر تذهب بنا شرقا وغربا فلن يعجز الناس ان يولوا رجلا منهم فان استقام

اتبعوه وان جنف قتلوه فقال طلحة وما عليك لو قلت ان تعوج عزلوه فقال لا القتل انكل لمن بعده احذروا فتى

قريش وابن كريمها الذي لا ينام الا على الرضا ويضحك عند الغضب ... من فوقه ... وروي الاحنف

قال ابن عبد الله بن ... فقال عمر ... اقبل عليه فقال من انت فقال عبد الله بن عمير

... استشهد يوم حنين فقال يا يرفا اعطه ستمائة دينار فاعطاه ستمائة فلم يقبلها ورجع الى عمر

فاخبره فقال يا يرفا اعطه ستمائة حلة فاعطاه فلبس الحلة التي كساه عمر ورمى ... فقال له

عمر ... فلتكن في حسبة ابيك ... وروي لنا ... عن ابيه قال مر عمر في

السوق ومعه الدرة فخفقني خفقة فاصاب طرف ثوبي وقال أمط عن الطريق فلما كان في العام

المقبل لقيني فقال يا سلمة اتريد الحج قلت نعم فاخذ بيدي فانطلق بي الى منزله فاعطاني ستمائة درهم

وقال استعن بها على حجك واعلم انها بالخفقة التي خفقتك قلت يا امير المؤمنين ما ذكرتها قال وانا

ما نسيتها خطب عمر رضي الله عنه فقال ايها الرعية ان لنا عليكم حقا النصيحة بالغيب والمعاونة

على الخير انه ليس من حلم احب الى الله ولا اعم نفعا من حلم امام ورفقه وليس جهل ابغض الى الله

ولا اعم ضررا من جهل امام وخرقه انه من يأخذ بالعافية ممن بين ظهرانيه يرزقه الله

العافية من فوقه وروي المعرور بن سويد قال خرجنا مع عمر في حجة حجها فقرأ بنا في الفجر الم تر كيف

فعل ربك باصحاب الفيل ولايلاف قريش فلما فرغ رأى الناس يبادرون الى مسجد هناك فقال ما بالهم

قالوا مسجد صلى فيه النبي صلى الله عليه وسلم فالناس يبادرون اليه فناداهم فقال هكذا هلك اهل الكتاب

فقال لا تتخذوا الا آثار انبيائهم بيعا من عرضت له صلوة في المسجد فليصل ومن لم تعرض له صلوة فليمض واتى
رجل من المسلمين الى عمر فقال انا لما فتحنا المداين اصبنا كتابا فيه علم من علوم الفرس وكلام معجب فدعا بالدرة
فجعل يضربه بها ثم قرأ نحن نقص عليك احسن القصص ويقول اقصص احسن من كتاب الله انما هلك من كان قبلكم
لانهم اقبلوا على كتب علمائهم واساقفتهم وتركوا التورية والانجيل حتى درسا وذهب ما فيهما من العلم
ودعا رجل الى عمر رضي الله عنه فقال ان صبيغا التميمي لقينا يا امير المؤمنين فجعل يسألنا عن تفسير حروف
من القرآن فقال اللهم امكني منه فبينا عمر يوما جالس يغدي الناس اذ جاءه الصبيغ وعليه ثياب وعمامة
فتقدم فاكل حتى اذا فرغ قال يا امير المؤمنين ما معنى قوله والذاريات ذروا فالحاملات وقرا فقال ويحك
انت هو فقام اليه فحسر عن ذراعيه فلم يزل يجلده حتى سقطت عمامته فاذا له ضفيرتان فقال والذي
نفس عمر بيده لو وجدتك محلوقا لضربت راسك ثم امر به فجعل في بيت ثم كان يخرجه كل يوم فيضربه
مائة فاذا برئ اخرجه فضربه مائة اخرى ثم حمله على قتب وسيره الى البصرة وكتب الى ابي موسى يحرم
عليه الناس مجالسته وان يقوم في الناس خطيبا ثم يقول ان صبيغا ابتغى العلم فاخطاه فلم يزل وضيعا في
قومه وعند الناس حتى هلك وقد كان من قبل سيد قومه وقال عمر على المنبر الا ان اصحاب الراي اعداء السنن
اعيتهم الاحاديث ان يحفظوها فافتوا برأيهم فضلوا واضلوا الا وانا نقتدي ولا نبتدي ونتبع
ولا نبتدع انه ما ضل من تمسك بالاثر وقد روى الليث بن سعد ان عمر رضي الله عنه افتقد امرءا فوجد فيها ملقى
على وجه الطريق فسار عنه امره واجتهد فلم يقف له على خبر فشق عليه فكان يدعو ويقول اللهم اظفرني بمن جاء به
حتى اذا كان راس الحول او قريبا من ذلك وجد طفل مولود ملقى في موضع ذلك الطفل فاتي به عمر فقال ظفرت
بدم القتيل ان شاء الله فدفع الطفل الى امرأة وقال لها قومي بشأنه وخذي منا نفقته وانظري من ياخذه
منك فاذا وجدت امرأة تقبله وتضمه الى صدرها فاعلميني بمكانها فلما شب الصبي جاءت جارية فقالت
للمرأة ان سيدتي بعثتني اليك لتبعثي اليها بهذا الصبي فتراه وتردها اليك قالت نعم اذهبي به اليها
وانا معك فذهبت بالصبي حتى دخلت على امرأة شابة فجعلت تقبله وتفديه وتضمه اليها فاذا هي
شيخ من الانصار من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاءت المرأة فاخبرت عمر فاشتمل على سيفه ثم اقبل

الى

الى منزلها فوجد زيادا متكئا على الباب فقال له ما الذي اقعدك ههنا فقال ابلغك فانما اعرف الناس بحق اسد منك

انها من جنبها واوثنها وصياحها والقيام بدينها فقال عمر اني احب ان ادخل اليها فاذن لها رغبته

في منعه عند حلول الشيخ ثم خرج فقال ادخل يا امير المؤمنين فدخل وامرأة تخرج كل منه في ادوار ادوار ثم سالها

عن الصبي فلججت فقال لتصدقني ثم انتضى السيف فقالت على رسلك يا امير المؤمنين فوالله لاصدقنك ان

عجوزا كانت تدخل علي فاتخذتها اما وكانت تقوم في امري بما تقوم به الوالدة وكنت لها بمنزلة البنت

فلبثت كذلك حينا ثم قالت انه قد عرض لي سفر ولي بنت اتخوف عليها الضيعة وانا احب ان اضمها

حتى ارجع من سفري ثم عمدت الى ابن لها امرد فهيأته وزينته كما تهيأ المرأة واتتني به فلا اشك انه جارية

فكان يرى مني ما ترى المرأة من المرأة حتى اغتفلني يوما وانا نائمة فما شعرت به حتى علاني وخالطني فتناولت شفرة

كانت الى جنبي فقتلته ثم امرت به فالقي حيث رايت فاشتملت منه على هذا الصبي فلما وضعته القيته في موضع

ابيه والله خبير على ما اعلمتك فقال عمر رضي الله عنه صدقت بارك الله فيك ثم اوصاها ووعظها وخرج

وروى اسمعيل بن مجالد قال قيل لعثمان الا تكون مثل عمر قال لا استطيع ان اكون مثل لقمان الحكيم وذكرت

عائشة عمر فقالت كان احوذيا نسيج وحده قد اعد للامور اقرانها وجاء عبد الله بن سلام بعد ما صلى

الناس على عمر فقال ان كنتم سبقتموني بالصلوة فلا تسبقوني بالثناء عليه ثم قال نعم اخو الاسلام كنت

يا عمر جوادا بالحق بخيلا بالباطل ترضى حين الرضا وتسخط حين السخط لم تكن مداحا ولا مغتابا طيب العرف

عفيف الطرف وذكر ابو جعفر الطبري في تاريخه بعض خطب عمر فمنها خطبة خطبها حين ولي

الخلافة وهي بعد حمد الله والثناء عليه والصلوة على رسوله ايها الناس اني وليت عليكم ولولا رجاء ان اكون

خيركم لكم واقواكم عليكم واشدكم استضلاعا بما ينوب من مهم اموركم ما توليت ذلك منكم ولكفى عمر مهما محزنا

انتظار موافقة الحساب باخذ حقوقكم كيف آخذها ووضعها اين اضعها وبالسير فيكم كيف اسير

فربي المستعان فان عمر لم يصبح يثق بقوة ولا حيلة ان لم يتداركه الله برحمته وعونه ايها الناس

ان الله قد ولاني امركم وقد علمت انفع ما لكم واسال الله ان يعينني عليه وان يحرسني عنده كما حرسني

عند غيره وان يلهمني العدل في قسمكم كالذي امر به فاني امرؤ مسلم وعبد ضعيف الا ما اعان الله

ولن يغير الذي وليت منه خلافتكم من خلقي شيئا ان شاء الله انما العظمة لله عز وجل ليس للعباد منها شي فلا يقولن
احدكم ان عمر تغير منذ ولي اعقل الحق من نفسي واتقدم وابين لكم امري فايما رجل كانت له
اليه حاجة او ظلم مظلمة او عتب علينا في خلق فليوذني فانما انا رجل منكم فعليكم بتقوى الله في سركم وعلانيتكم وحرماتكم
واعراضكم واعطوا الحق من انفسكم ولا يحمل بعضكم بعضا على ان تحاكموا الي فانه ليس بيني وبين احد
هوادة وانا حبيب الي صلاحكم عزيز علي عنتكم وانتم اناس عامتكم حضر في بلاد الله واهل بلد لا زرع
ولا ضرع الا ما جاء الله به اليه ان الله عز وجل قد وعدكم كرامة كبيرة وانا مسؤول عن امانتي وما انا فيه
ومطلع على ما بحضرتي بنفسي ان شاء الله لا اكله الى احد ولا استطيع ما بعد منه الا بالامناء واهل النصح منكم للعامة
ولست اجعل امانتي الى احد سواهم ان شاء الله وخطب عمر رضي الله عنه مرة اخرى فقال بعد حمد الله والصلاة على
رسوله ايها الناس ان بعض الطمع فقر وان بعض الياس غنى وانكم تجمعون ما لا تاكلون وتاملون ما لا تدركون
وانتم موجلون في دار غرور وقد كنتم على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم توخذون بالوحي فمن اسر شيا
اخذ بسريرته ومن اعلن شيا اخذ بعلانيته فاظهروا لنا احسن اخلاقكم والله اعلم بالسرائر فانه من
اظهر لنا قبيحا وزعم ان سريرته حسنة لم نصدقه ومن اظهر لنا علانية حسنة ظننا به حسنا واعلموا ان بعض الشح
شعبة من النفاق فانفقوا خيرا لانفسكم ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون ايها الناس اطيبوا
مثواكم واصلحوا اموركم واتقوا الله ربكم ولا تلبسوا نساءكم القباطي فانه ان لم يشف فانه يصف
ايها الناس اني والله لوددت ان انجو كفافا لا لي ولا علي واني لارجو ان عمرت فيكم يسيرا او كثيرا
ان اعمل فيكم بالحق ان شاء الله وان لا يبقى احد من المسلمين وان كان في بيته الا اتاه حقه ونصيبه من
مال الله وان لم يعمل اليه نفسه ولم ينصب اليه بدنه فاصلحوا اموالكم التي رزقكم الله ولقليل في رفق خير من
كثير في عنف واعلموا ان القتل حتف من الحتوف يصيب البر والفاجر والشهيد من احتسب نفسه
واذا اراد احدكم بعيرا فليعمد الى الطويل العظيم فليضربه بعصاه فان وجده حديد الفواد فليشتره
وخطب عمر مرة اخرى فقال ان الله سبحانه وبحمده قد استوجب عليكم الشكر واتخذ عليكم
الحجج فيما اتاكم من كرامة الدنيا والاخرة من غير مسالة منكم ولا رغبة منكم فيه اليه فخلقكم تبارك

وحق علينا شكره [illegible] البعث [illegible] وكان قال ربنا ان يجعلكم الا محمد [illegible] عليه فجعلكم عامة خلقه ولم

يجعلكم [illegible] وسخر لكم ما في السموات وما في الارض واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة وحملكم في البر والبحر

ورزقكم من الطيبات لعلكم تشكرون [illegible] جعل لكم سمعا وابصارا ومن نعم الله عليكم [illegible] بني ادم [illegible]

بها [illegible] اصبحا [illegible] دنياكم [illegible] ونبيه [illegible] النعيم نبوة ورسلت الى

احزاب قامت الا [illegible] واصل الله [illegible] بين الناس [illegible] وقد حكم [illegible]

باسعد [illegible] الارض [illegible] الا [illegible] فلم [illegible] امة [illegible] الا

امة [illegible] الاسلام [illegible] معايشهم [illegible] عليهم [illegible]

[illegible] النعم [illegible] على [illegible] كل [illegible] في [illegible] الله [illegible]

[illegible] الله [illegible] العيش [illegible]

[illegible] الجليلة العامة [illegible] على احسن [illegible] كان

الاسلام [illegible] في كل [illegible] الكريم [illegible]

المجتهدين [illegible] هذه النعم التي لا تحصى عددها ولا [illegible] قدرها ولا تستطاع [illegible] الا بعون الله [illegible]

[illegible] ان الله الذي [illegible] في [illegible] والساعة [illegible] واذكروا [illegible]

[illegible] نعم الله عليكم [illegible] فان الله عز وجل قال لموسى عليه السلام اخرج

قومك من الظلمات الى النور وذكرهم بايام الله وقال لمحمد صلى الله عليه وسلم واذكروا اذ انتم قليل مستضعفون

في الارض [illegible] اذ كنتم مستضعفين [illegible] على [illegible] عن الحق [illegible]

مع المعرفة بالله [illegible] بعد الموت وذلك [illegible] كنتم [illegible] الناس [illegible] واعظم

[illegible] الذي [illegible] في دنياكم [illegible] في اخرتكم التي

[illegible] وانتم [illegible] المعرفة على ما كنتم عليه [illegible] على [illegible] منه [illegible]

[illegible] لكم فضيلة الدنيا وكرامة الاخرة [illegible] ذلك منكم فاذكركم الله [illegible]

[illegible] قلوبكم الا ما عرفتم حق الله [illegible] على طاعته [illegible] مع الله [illegible]

وابتغيها وجلا من يخلطها فانه لا شي اسلب للفتوة منها فان الكرام [illegible]

للرياء [illegible] فواعجبا لي ان ادركم [illegible] وروى ابو عبيدة معمر بن المثنى في كتاب [illegible]

[illegible] عمرو [illegible] الباهلي [illegible] النعمان بن مقرن [illegible] في [illegible] العرب [illegible]

وطلعه [illegible] الباهلي [illegible] في المرء [illegible] في الطلب [illegible]

المسلمين اذا [illegible] فضحها [illegible] قال لكان عمر [illegible]

وروى [illegible] قدم عمرو بن معديكرب [illegible] الاجلح [illegible]

[illegible] فقال [illegible] يوم خميس قال [illegible] قال لا [illegible]

ثم كانت الجمعة ثم غدونا عليك اليوم فلما فرغ منه [illegible] الاجلح [illegible] عليهما فقال [illegible] فقال عمر

بن معديكرب [illegible] الاجلح [illegible] البعيدة القعرة [illegible]

واحدها [illegible] فقال عمر للاجلح [illegible]

في وجهه [illegible] فقال الاجلح يا امير المؤمنين تركت الناس خلفي سالمين كثير السلام [illegible]

خصبا بلادهم [illegible] عدوهم [illegible] منك الا من [illegible]

فقال ما منعك ان تقول في [illegible] ما قال فيك قال ما رايت منه [illegible] قال لقد [illegible]

اما انك لو قلت فيه مثل الذي قال فيك [illegible]

[illegible] والله وددت لو سلمت لكم [illegible] عليكم امور [illegible]

[illegible] فان لا يكن [illegible] فالاقرب منكم [illegible] الهرمزان [illegible]

[illegible] المسلمين [illegible] الاحنف بن قيس وانس بن مالك

فادخلوه المدينة في هيئته وعليه تاج الذهب وكسوته فوجدوا عمر نائما في جانب المسجد فجلسوا

عنده ينتظرون انتباهه فقال الهرمزان واين عمر قالوا هو ذا قال فاين حرسه وحجابه قالوا

لا حارس له ولا حاجب قال فينبغي ان يكون نبيا قالوا انه يعمل عمل الانبياء واستيقظ عمر فقال

الهرمزان قالوا نعم قال لا اكلمه حتى لا يبقى عليه من حليته شيء فرموا بالحلية والبسوه ثوبا صفيقا

فقال

فقال عمر يا [illegible] صالح المسلمين مرة ثم [illegible] فقال يا عمر انا [illegible]

اذكم [illegible] فقال [illegible] عذركم [illegible] فانا [illegible]

[illegible] فجعلت يده ترعد [illegible]

[illegible] فقال يا [illegible] علينا [illegible]

[illegible] فقال الناس صدق يا امير المؤمنين [illegible]

الا [illegible] مالك في سلاح [illegible]

[illegible] فقال [illegible] واحد [illegible]

[illegible] بعث عمر عمير بن سعد الانصاري عاملا على حمص فمكث حولا لا ياتيه [illegible]

ثم كتب اليه [illegible] اذا اتاك كتابي هذا فاقبل بما جبيت من مال المسلمين فاخذ جرابه فجعل فيه زاده وقصعته

وعلق اداوته واخذ عنزته ثم اقبل يمشي من حمص حتى دخل المدينة وقد شحب لونه واغبر وجهه وطالت شعرته فدخل

على عمر فسلم فقال عمر ما شانك فقال عمير ما ترى من شاني الست تراني صحيح البدن ظاهر الدم معي الدنيا اجرها بقرنيها

قال وما معك فظن عمر انه جاءه بمال فقال معي جرابي اجعل فيه زادي وقصعتي اكل فيها واغسل فيها راسي وثيابي

واداوتي احمل فيها وضوئي وشرابي وعنزتي اتوكا عليها واجاهد بها عدوا ان عرض لي قال عمر فجئت

ماشيا قال نعم لم يكن لي دابة قال افما كان في قومك احد يتبرع لك بدابة تركبها قال ما فعلوا ولا سالتهم

قال عمر بئس المسلمون خرجت من عندهم قال عمير اتق الله يا عمر ولا تقل الا خيرا قد نهاك الله عن الغيبة وقد رايتهم يصلون

قال عمر فاين ما صنعت في الذي بعثتك قال وما سؤالك قال عمر سبحان الله قال اما اني لولا اني اخشى ان اغمك ما اخبرتك اتيت

البلد فجمعت صلحاء اهله فوليتهم جبايته ووضعته في مواضعه ولو اصابك منه شيء لاتيتك قال اما جئت بشيء قال

لا فقال جددوا لعمير عهدا فقال ان ذلك لشيء لا اعمل لك ولا لاحد بعدك والله ما سلمت بل لم اسلم قلت

لنصراني [illegible] اخزاك الله فهذا ما عرضتني له يا عمر ان اشقى ايامي يوم [illegible] ثم استاذنه في الانصراف فاذن

له [illegible] المدينة فقال عمر [illegible] ثم بعث رجلا يقال له الحارث فقال انطلق الى عمير بن سعد فانزل

به كانك ضيف فان رايت اثر شيء فاقبل وان رايت حالا شديدة فادفع اليه هذه المائة دينار فانطلق

فالتفت عمر فصعد [illegible] الى جانب حائط [illegible] فقال [illegible] من اين جئت

وانا من المدينة قال كيف تركت امير المؤمنين قال صالحا قال كيف تركت المسلمين قال صالحين قال السبيل [illegible]

[illegible] قال لما ضرب [illegible] فقال [illegible] عمر [illegible] الا [illegible]

قال العباس بن [illegible] ايام [illegible] قريش كانوا [illegible] فقال عمر [illegible]

[illegible] الحارث [illegible] اليه [illegible] امير المؤمنين

فاستعن بها [illegible] فقالت المرأة [illegible] في [illegible] فقال [illegible]

[illegible] ثم خرج [illegible] الشهداء [illegible]

[illegible] ان يهلك [illegible] على [illegible]

[illegible] فقال [illegible] الى عمر فقال وددت

[illegible] عمر بن سعد [illegible] على [illegible] المسلمين [illegible] كلام عمر اياكم وهذه المجازر فان لها ضراوة كضراوة

الخمر وقال اياكم والراحة فانها غفلة وقال السمن غفلة وقال لا تسكنوا نساءكم الغرف ولا تعلموهن الكتابة و

استعينوا عليهن بالعري وعودوهن قول لا فان نعم يجريهن على المسألة وقال [illegible] في كل شيء حتى

في [illegible] فاذا رأيته [illegible] على [illegible] عرفت ذلك [illegible] وما ساءني

رجل شيئا قط الا [illegible] وقال ان للناس حدودا ومنازل فانزلوا كل رجل منزلته وضعوا

كل انسان في [illegible] واحملوا كل امرئ على قدره وقال [illegible] الرجل [illegible] وعقله [illegible]

[illegible] العقل [illegible] وقال [illegible] الستغني

منه وعز المؤمن استغناؤه عن الناس وقال لا يقوم بامر الله الا من لا يصانع ولا يضارع ولا يتبع المطامع

وقال لا تصغروا هممكم فاني لم ار شيئا اقعد بالرجل عن مكرمة من ضعف همته وقال لرجل [illegible] فقال [illegible]

عن نفسك فان الامر اليك يصل دونهم ولا تقطع النهار سادرا فانه محفوظ عليك واذا اسأت فاحسن فاني

لم ار شيئا اشد طلبا ولا اسرع ادراكا من حسنة حديثة لذنب قديم وقال احذروا [illegible] فلتات [illegible]

او [illegible] فانه ان يعظم [illegible] على كل [illegible] وقال [illegible]

[illegible] فاترك لم [illegible] ات وقال القلاس [illegible]
[illegible] الذنوب [illegible]

السيف [illegible] غضاب [illegible] العرف [illegible] وقال [illegible] وقال [illegible]
البيوت عندكم المصيبة [illegible] وقال عند [illegible] فانه [illegible] اكره [illegible]
وقال [illegible] واحلمهم [illegible] واحلمهم [illegible] بالسلام [illegible]
عجز في [illegible] وقال [illegible] وقال [illegible]
ثم [illegible] بالناس [illegible] وذكر [illegible]
فكتب [illegible] ان سعدا [illegible] عمرو بن [illegible]
كسرى [illegible] يا امير المؤمنين [illegible] اعرابي في نمرته اسد
في تامورته نبطي في جبايته يعدل في القضية وينفر في السرية وكان [illegible]
فقال عمر لشد ما تقارضتما الثنا [illegible] وكتب [illegible]
[illegible] فقال [illegible]
[illegible] فقال [illegible]
[illegible] قال [illegible] فقال [illegible] الحرب [illegible]
[illegible] مرة المذاق اذا قلصت عن ساق من صبر فيها عرف ومن ضعف عنها تلف وانشد
كما قال الشاعر: الحرب اول ما تكون فتية تسعى بزينتها لكل جهول حتى اذا حميت وشب ضرامها
عجوزا غير ذات حليل شمطاء جزت راسها وتنكرت مكروهة للشم والتقبيل قال فاخبرني عن السلاح
قال سل عما شئت قال الرمح قال اخوك وربما خانك قال النبل قال منايا تخطي وتصيب قال الترس
قال ذاك المجن وعليه تدور الدوائر قال الدرع قال مثقلة للراكب متعبة للراجل وانها لحصن حصين قال
قال السيف قال هنالك قارعتك امك عن الثكل قال بل امك قال بل امي والحمى اضرعتني لك [illegible] سلمان بن ربيعة
الباهلي [illegible] فكان لا يلحق من الخيل الا عتاقا فمر عمرو بن معديكرب بفرس غليظ فرده فقال
[illegible] هجين [illegible] فقال [illegible] الهجين
[illegible] الى عمر فكتب اليه اما بعد يا ابن معديكرب [illegible] وانه بلغني ان عندك سيفا

[illegible] واقسم بالله [illegible] صفة [illegible]

[illegible] قال أبو جعفر محمد بن جرير الطبري في تاريخه [illegible] عبد الرحمن بن أبي [illegible]

[illegible] فقال أما جعلت

[illegible] فقلت [illegible] قال [illegible]

[illegible] قال فوضع الدرة ثم [illegible]

[illegible] وقال [illegible]

[illegible] أبو جعفر [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] وذكروا أنه [illegible] متعة النساء [illegible]

[illegible] قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم أحلها في [illegible]

الناس إلى [illegible] المسلمين [illegible]

[illegible] وقد أصبت قال [illegible] وذكروا أنه [illegible]

قال [illegible] قال وشكوا إليه [illegible] وشدة [illegible]

[illegible] وقال [illegible] محمد صلى الله عليه وسلم في [illegible]

[illegible] وأسوق

[illegible] أكثر [illegible] بالعصا [illegible] باليد ولولا ذلك

[illegible] قال أبو جعفر [illegible] إذا حدثت [illegible] قال

[illegible] الرجل [illegible] ثم [illegible]

قال [illegible] واجعلوا الرأس [illegible] وأصلحوا [illegible]

قبل [illegible] وكتب إلى خالد بن الوليد أنه بلغني أنك دخلت حماما بالشام [illegible]

[illegible] إلا [illegible]

[illegible]

يقال [illegible] الى [illegible] فقال عمر الإماء قد [illegible] كلا [illegible] مسلمين

مسلم [illegible] الا [illegible] فقال [illegible] قالت [illegible] يا امير المؤمنين ما كنت [illegible] ابن

ناجية فلقت [illegible] اذا [illegible] على نصف [illegible] ورأى جارية [illegible]

فقالوا امة آل فلان فضربها بالدرة [illegible] تشبهين بالحرائر [illegible]

الوقت فقال عمر [illegible] قال [illegible]

اموالكم واولادكم فتنة وقال ما بال رجال [illegible] امرأة [illegible] اليها

وتحدث اليه [illegible] بالجبة [illegible] قال ابن قتيبة خطب عمر فقال

ان اخوف ما اخاف عليكم ان يوخذ الرجل المسلم البريء عند الله فيدسر كما يدسر الجزور ويشاط لحمه كما يشاط لحم

الجزور ويقال عاص وليس بعاص فقال علي كرم الله وجهه وكيف ذاك قال [illegible] العلانية وتظهر [illegible]

وتسبى الذرية [illegible] في حديثه لا تنظروا الى صلوة الرجل وصيامه

ولكن من اذا حدث صدق واذا ائتمن ادى واذا اشفى ورع وخطب الناس فقال ايها الناس لينكح الرجل

منكم لمته من النساء ولتنكح المرأة لمتها من الرجال وفي حديثه انه استعمل رجلا على اليمن فوفد اليه وعليه حلة

مشهرة وهو مرجل دهين فقال اكذا بعثناك ثم امر بالحلة فنزعت [illegible] ثم

عن ولايته فلم يذكر الا خيرا فرده على عمله ثم وفد اليه بعد ذلك فاذا اشعث مغبر عليه اطلاس فقال لا

كل هذا ان عاملنا ليس بالشعث ولا العافي كلوا واشربوا وادهنوا انكم لتعلمون الذي اكره من امركم

وقال تعلموا السنة والفرائض واللحن كما تتعلمون القرآن ومر على راع فقال يا راعي عليك الظلف [illegible]

فانك راع وكل راع مسئول وفي حديثه ان من الناس من يقاتل رياء وسمعة ومنهم من يقاتل وهو ينوي

الدنيا ومنهم من الجبه القتال فلم يجد بدا ومنهم من يقاتل صابرا محتسبا اولئك الشهداء وفي حديثه انه

ارسل الى ابي عبيدة رسولا فقال له حين رجع كيف رأيت ابا عبيدة قال رأيت [illegible] قصير

من ورقة ثم ارسل اليه وقال للرسول حين قدم كيف رأيته قال [illegible] ابا عبيدة [illegible]

لم ينبسط [illegible] فقبض وفي حديثه انه رأى في المنام فسئل عن حاله فقال [illegible]

ـي بها وقد صنعوا الا قال للبعير المنزو ان شئت نفضتك من الارض بالسهم قال لو كان علي عظيم

غليظا كان قال اني ذو بها النزوان الخبيث فقال لي مجمعني ذلك من احتقر شيئا فان الا قال خفيفه شيء يفقد

با الانعير يثب المثيقال معناه لا الا الفعل بما ينزع به الشبا الى الطيش من اجل انه فما استمر منها الا

نزو منها اقلا قبيها وفي حديث اعرنزوا النزو وعلو خفيف قبل ان يكون منا ما تم تكون عطاما وفي حديث

تحبيب لسيد [illegible] الى البحر وفي حديثه انا ملا مولى عثمان قال بادرت مع مولاي عمر فدفع

الا عمرة كان ابن عمر وعثمان وابن عمر فانكبت انا وابن الزبير في شببة معنا لنا فكنا نتنازع و

نتراهن بالفضل فانتزينا ابن عمر على ان [illegible] لها كذلك لا تنزوا عليها فقال لرباح بن المعترف غنيت

ما يصيب حمارنا [illegible] عمر فعل [illegible] وان هنالك فانتهت فلم يجعل له عمر شيئا حتى اذا كان في وجه السحر ناداه

يا رباح اسمعنا [illegible] عنه [illegible] وفي حديثه انه كتب الى بعض عماله كتابا فيه ولا تحبس

الناس اول ما ينزو بهم فان الرجعة لا شيء عليها شديد ولها مهلكة اذا وقعا الرجل عليك هنه فلا تعجم

من عنده ولا تاخذ منه [illegible] دون الصدقة من اوسطها واذا وجب على الرجل سن لم يجدها في ابله لا تأخذ الا

تلك السن من شروي ابله او قيمة عدل وانظر ذوات الدر والماخض فتنكب عنها فانها مال حاضرهم وفي

حديث انه كان يلتقط النوى من الطريق والنكت فاذا مر بدار قوم القاها فيها وقال ليأكل هذا داجنكم

وانتفعوا بباقيه وفي حديثه ثلاث من الفواقر جار مقامة ان رأى حسنة دفنها وان رأى سيئة

اذاعها وامرأة ان دخلت عليها لسنتك وان غبت عنها لم تأمنها وامام ان احسنت لم يرض

عنك وان اسأت قتلك وفي حديثه من [illegible] نفاق انه موضع حقه وفي حديثه ان العباس بن عبد

المطلب سأله عن الشعراء فقال امرؤ القيس سابقهم خسف لهم عين الشعر فافتقر عن معان عور اصح بصر

عن ابي عثمان النهدي قال اتانا كتاب عمر بن الخطاب رضي الله عنه ونحن بأذربيجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزروا

وارتدوا وانتعلوا والقوا الخفاف والقوا السراويلات وعليكم بلباس ابيكم اسمعيل واياكم والتنعم

وزي العجم وعليكم بالشمس فانها حمام العرب وتمعددوا واخشوشنوا واخلولقوا واقطعوا

الركب وانزوا نزوا وارموا الاغراض وفي رواية وانزوا على ظهور الخيل نزوا واستقبلوا [illegible] بوجوهكم

الشمس فإنها كانت العرب تعتقد هذا قيل هو من الغلظ يقال للغلام إذا شب غلظ وقيل معناه

تشبهوا بعيش معد وكانوا أهل غلظ وقشف يقول كونوا مثلهم ودعوا التنعم وزي العجم واخشوشنوا

أراد الخشونة في اللبس والطعم وقوله اخشوشبوا بالباء فمعناه الصلابة يقال اخشوشب الرجل إذا

كان صلبا خشنا يابسا والمعنى الأول في الخشونة في المطعم أبو عمر قال عمر في قوله تعالى كنتم خير أمة أخرجت

للناس من سره أن يكون من تلك الأمة فليؤد شرط الله فيها أبو عمر قال عمر إنما نشأ في عدونا هذه

لا ندري ما هو أبو عمر حمل عمر بن الخطاب سعد بن معاذ من بني عبد الأشهل حتى وضعه بالبقيع ... عليه وأوصى

إلى عمر فنظر عمر في وصيته فوجد عليه أربعة آلاف دينار فباع ثمره أربع سنين بأربعة آلاف وقضى دينه

أبو عمر كان لأمية بن الأسكر الجندعي ابنان هاجرا منه فبكاهما ... وكان شاعرا فقال في قوم

غزوهما عمر بن الخطاب ... أبو عمر في جرير بن عبد الله البجلي

لولا جرير هلكت بجيلة نعم الفتى وبئست القبيلة فقال عمر ما مدح من هجي قومه وكان عمر يقول جرير بن

عبد الله يوسف هذه الأمة أبو عمر قدم جرير على عمر من عند سعد بن أبي وقاص فقال له كيف تركت

سعدا في ولايته فقال تركته أكرم الناس مقدرة وأحسنهم معذرة هو لهم كالأم البرة يجمع لهم كما تجمع الذرة

مع أنه ميمون الأثر مرزوق الظفر أشد الناس عند البأس وأحب قريش إلى الناس قال فأخبرني عن حال

الناس قال هم كسهام الجعبة منهم القائم الرائش ومنهم العصل الطائش وابن أبي وقاص يقيمه يغمز

عصلها ويقيم ميلها والله أعلم بالسرائر يا عمر قال فأخبرني عن إسلامهم قال يقيمون الصلاة لأوقاتها

ويؤتون الطاعة لولاتها فقال عمر الحمد لله إذا كانت الصلاة أديت الزكاة وإذا كانت الطاعة

كانت الجماعة أبو عمر مر عمر بحسان وهو ينشد الشعر في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أتنشد

الشعر في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له حسان قد كنت أنشد فيه وفيه من هو خير منك أبو عمر

حاطب بن أبي بلتعة نحر رقيقه ناقة لرجل من مزينة فقال عمر أراك تجيعهم فأضعف عليه قيمتها على

جهة الأدب والردع أبو عمر قص حابس بن سعد الطائي رؤيا على عمر فقال رأيت كأن الشمس والقمر اقتتلا

ومع كل واحد منهما كواكب فقال عمر مع أيهما كنت قال مع القمر قال لا تلي لي عملا أبدا إذ كنت مع

الآية المحكمة فقتل ... مع معاوية بصفين قال ابو عمر الحر بن قيس قدم عليه عمه فقال يا ابن الاخ هل لك وجه عند

عمر فقال الحر ... ان شئت السلام لا ينبغي فقال الا ادخل فادخله على عمر فقال يا ابن الخطاب والله ما

تقسم بالعدل ولا تعطي الجزل فغضب عمر غضبا شديدا حتى هم ان يوقع به فقال الحر يا امير المؤمنين ان الله

تعالى يقول في كتابه خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين وان هذا من الجاهلين قال فخلى سبيله عمر

وكان وقافا عند كتاب الله عز وجل قال ابو عمر كتب عمرو بن العاص الى عمر يستمده فبعث اليه ثلاثة الاف فارس

فامر عليهم خارجة بن حذافة والزبير بن العوام والمقداد بن الاسود قال ابو عمر سال عمر خبابا عما لقي من

المشركين فقال يا امير المؤمنين انظر الى ظهري فنظر فقال ما رايت كاليوم فقال خباب لقد اوقدت لي

نار وسحبت عليها فما اطفاها الا ودك ظهري قال ابو عمر قال غياث بن حبيب حججنا مع عمر بن الخطاب

فنزلنا في ركب فيهم ... الحارث عبد الرحمن بن عوف فقال القوم غننا من شعر ضرار فقال عمر دعوا

ابا عبد الله فليغن من بنيات فؤاده يعني من شعره قال فما زلت اغنيهم حتى كان السحر فقال عمر ارفع

من لسانك فقد اسحرنا قال ابو عمر استشهد زيد بن الخطاب يوم اليمامة فحزن عليه عمر حزنا شديدا قال عمر

ما هبت الصبا الا وانا اجد منها ريح زيد قال متمم بن نويرة لعمر لو ان اخي ذهب على ما ذهب عليه اخوك

ما حزنت عليه فقال عمر ما عزاني احد باحسن مما عزيتني به وقال عمر لما نعي اليه اخوه زيد رحم الله اخي سبقني

الى الحسنيين اسلم قبلي واستشهد قبلي قال ابو عمر هجا شاعر الزبرقان بقوله دع المكارم لا ترحل لبغيتها

واقعد فانك انت الطاعم الكاسي فشكاه الزبرقان الى عمر فسال عمر حسان بن ثابت عنه فوزنه

فقضى انه هجوه وضعه منه فالقاه عمر في المطمورة حتى شفع عبد الرحمن بن عوف والزبير فاطلقه

بعد ان اخذ عليه عهدا واوعده ان لا يعود الهجاء ابدا ابدا قال ابو عمر قال للبيد بن ربيعة يا ابا عقيل انشدني شيئا

من شعرك فقال ما كنت لاقول شعرا بعد ان علمني الله البقرة وآل عمران فزاده عمر في عطائه خمسمائة

وكان الفين قال ابو عمر قال مالك بلغني انه قدم على رسول الله صلى الله عليه وسلم كتاب فقال من يجيب عني

فقال عبد الله بن الارقم انا فاجاب عنه واتى به اليه فاعجبه وانفذه وكان عمر حاضرا فاعجبه ذلك من

عبد الله بن الارقم فلم يزل ذلك في نفسه يقول اصاب ما اراد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولما

عمر يحمل على صعب الابل وكان عمر يقول ما حابيت احدا الا شيخا ... الا ابن عباس وقال عمر لزوجه ان تكن مثل

ما اقول القوم فقد ضيعت عليكم ما اسامعكم في بعض كتاب اقرأوا وادي حكم وضرب خيرا علت ... قطعة

... الكتب ... في الطماسي ... في بطنها ...

... كتب عمر بن الخطاب ... عبد الله بن مسعود الى الكوفة مع عمار بن ياسر وكتب اليهم اني قد بعثت اليكم

عمار بن ياسر اميرا وعبد الله بن مسعود معلما ووزيرا وهما من النجباء من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل

بدر فاقتدوا بهما واسمعوا من قولهما وقد آثرتكم بعبد الله على نفسي قال عمر في عبد الله بن مسعود كنيف ملئ

علما ابو عمر كان عمر يحب ابن عباس ويقربه ... وكان عمر يقول ...

في الكهول لسانا سؤولا وقلبا عقولا وكان عمر يعده للمعضلات مع ... اجمع كان

خالف عبادة بن الصامت ... في شيء انكره عليه عبادة ... فقال

عبادة لا اساكنك بارض ... ورحل الى المدينة فقال ... فارجع الى

مكانك فقبح الله ارضا لست فيها وامثالك وكتب الى معاوية لا امرة لك على عبادة ابو عمر كان عروة

بن مسعود الثقفي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه ... مثل صاحب يس في قومه فقال ...

... ابو عمر كان عتبة بن غزوان اول من نزل البصرة من المسلمين وهو الذي اختطها وقال له عمر لما

بعثه اليها يا عتبة اني اريد ان اوجهك لتقاتل بلد الحيرة لعل الله يفتح عليكم فسر على بركة الله ويمنه

اتق الله ما استطعت واعلم انك في حومة العدو وارجو ان يعينك الله عليهم ويكفيكهم وقد كتبت الى

العلاء الحضرمي ان يمدك بعرفجة بن هرثمة وهو ذو مجاهدة العدو ومكايدة فشاوره وادع الى الله

من اجابك فاقبل منه ومن ابى فالجزية عن يد مذلة وصغار والا فالسيف في غير هوادة واستنفر

من مررت به من العرب وحثهم على الجهاد وكايد العدو واتق الله ربك فافتتح عتبة بن غزوان الابلة

ثم اختط البصرة ابو عمر قال الشعبي كان ابو بكر شاعرا وكان عمر شاعرا وكان علي اشعر الثلاثة ابو عمر

في حديث الشعبي ان عدي بن حاتم قال لعمر اذ قدم عليه اما تعرفني قال كيف لا اعرفك ...

... بيضت وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم صدقة طي اعرفك آمنت اذ كفروا ووفيت اذ غدروا

وراحت الصحفة فلما ابصر [illegible] سعيد بن عامر الجمحي بعضا جاء من الشام فخلع عمر الدرة [illegible] فاقبل عليه [illegible]

عليه [illegible] فلما [illegible] الامر وراه [illegible] نا وقعنا فقال [illegible] الا [illegible] فقال [illegible]

وراكن [illegible] [illegible] اذ [illegible] اجلس بها [illegible] اكل فيه فقال عمر [illegible] كان الا [illegible]

[illegible] بها نصيبك قال حضرت [illegible] حين صلت [illegible] على [illegible] اما [illegible] [illegible]

[illegible] حتى [illegible] على فقال [illegible] عمر [illegible] الى [illegible] [illegible] الاعضا فقيل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الى [illegible] [illegible] الحارث بن هشام وسهيل بن عمرو على عمر فجلسا [illegible]

[illegible] المهاجرين الاولون [illegible] فيقول [illegible] يا سهيل [illegible] يا حارث [illegible] الا [illegible]

[illegible] [illegible] عندك [illegible] [illegible] في آخر الناس فلما خرجا من عند عمر قال الحارث لسهيل

الم تر ما صنع بنا [illegible] رجال الا [illegible] ينبغي [illegible] [illegible] على انفسنا دعي القوم [illegible]

ودعينا [illegible] [illegible] [illegible] فقال [illegible] يا امير المؤمنين قد رأينا فعلت بنا اليوم [illegible]

انه اتينا [illegible] [illegible] [illegible] ما فاتنا من الفضل فقال [illegible] الا [illegible] الا [illegible]

[illegible] الى [illegible] الروم [illegible] [illegible] فلم [illegible] سهيل الا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بنت سهيل فقدم بها على عمر فزوجها من عبد الرحمن بن الحارث بن هشام وقال

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الله [illegible] [illegible] [illegible] اصحاب رسول الله

صلى الله عليه وسلم [illegible] فقال [illegible] على [illegible] [illegible] [illegible] فقالوا عبد الرحمن بن

عمر فقال [illegible] سليمان بن [illegible] فسماه اباه وهذا آخر ما اردنا ايراده من حكم امير المؤمنين

عمر [illegible] [illegible] الله عنه. الحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا اما [illegible] [illegible]

در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم [illegible] تبليغ قرآن عظيم و [illegible] [illegible] واقع

شده كه [illegible] از آن [illegible] [illegible] [illegible] هر كه قرآن ميخواند از [illegible] مسلمين [illegible]

اعظم [illegible] [illegible] اگر اين [illegible] شكر الله تبارك و تعالى [illegible] و اگر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] من لم يشكر الناس لم يشكر الله [illegible] [illegible] [illegible]

آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] قرآن کریم [illegible] مصحف مجموع بوده [illegible]

آیات [illegible] که منتهی [illegible]

[illegible] بسا [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

سبب [illegible] جمع قرآن [illegible] زید بن ثابت قال ارسل الیّ ابو بکر رضی الله عنه

مقتل اهل الیمامة فاذا عمر بن الخطاب عنده قال ابو بکر ان عمر اتانی فقال ان القتل قد استحر یوم الیمامة بقراء القرآن

وانی اخشی ان یستحر القتل بالقراء بالمواطن فیذهب کثیر من القرآن وانی اری ان تأمر بجمع القرآن قلت لعمر

کیف تفعل شیئا لم یفعله رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عمر هذا والله خیر فلم یزل عمر یراجعنی حتی شرح الله صدری

لذلک ورأیت فی ذلک الذی رأی عمر [illegible] قال ابو بکر انک رجل شاب عاقل لا نتهمک وقد کنت تکتب الوحی

لرسول الله صلی الله علیه وسلم فتتبع القرآن فاجمعه فوالله لو کلفونی نقل جبل من الجبال ما کان اثقل علیّ مما

امرنی به من جمع القرآن قلت کیف تفعلون شیئا لم یفعله رسول الله صلی الله علیه وسلم قال هو والله خیر فلم

یزل ابو بکر یراجعنی حتی شرح الله صدری للذی شرح له صدر ابی بکر وعمر فتتبعت القرآن اجمعه من العسب واللخاف

وصدور الرجال [illegible] صحیح البخاری وعن انس بن مالک ان حذیفة بن الیمان قدم علی عثمان وکان یغازی اهل

الشام فی فتح ارمینیة وآذربیجان مع اهل العراق فافزع حذیفة اختلافهم فی القراءة فقال حذیفة لعثمان یا

امیر المؤمنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب اختلاف الیهود والنصاری فارسل عثمان الی

حفصة ان ارسلی الینا بالصحف ننسخها فی المصاحف ثم نردها الیک فارسلت بها حفصة الی عثمان

فامر زید بن ثابت وعبد الله بن الزبیر وسعید بن العاص وعبد الرحمن بن الحارث بن هشام فنسخوها فی المصاحف

وقال عثمان للرهط القرشیین الثلاثة اذا اختلفتم انتم وزید بن ثابت فی شیء من القرآن فاکتبوه بلسان قریش

فانما نزل بلسانهم ففعلوا حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان الصحف الی حفصة وارسل الی کل

انه يصحف ما سمعه لامر بسبب جمع القرآن في كل صحيفة او مصحف ان يحرق او يخرق قال البغوي في شرح
السنة في شرح [illegible] عليه على اللغة القرآن حتى في السبعة احرف كما هو الاصل في اليوم رسول الله
صلى الله عليه وسلم وبعده كانوا يقرؤن ما يحفظونه التي اقرأهم رسول الله صلى الله عليه وسلم وتعلموا باذنه
حتى الى ان وقع الاختلاف بين القراء في زمن عثمان بن عفان واشتد الامر فيه حتى اظهر بعضهم اكفار بعض
والبراءة منه وخافوا الفرقة واستشار عثمان رضي الله عنه الصحابة في ذلك فجمع الله تعالى الامة بحسن اختيار
الصحابة على مصحف واحد هو آخر العرضات من رسول الله صلى الله عليه وسلم كان [illegible] ونهى ان تحفظ
او يكتب جميعا بعد ما كان [illegible] كان مفرقا في الرقاع بمشورة الصحابة فاكثر القتل بقراء القرآن يوم اليمامة وخوف
ذهاب كثير من القرآن بذهاب حملته فامر بجمعه في مصحف واحد ليكون اصلا للمسلمين يرجعون اليه ويعتمدون عليه فامر
عثمان بنسخه في المصاحف وجمع القوم عليه وامر بتحريق ما سواه قطعا لمادة الخلاف فكان ما يخالف الخط
المتفق عليه في حكم المنسوخ والمرفوع كسائر ما نسخ ورفع منه باتفاق الصحابة عليه ما المكتوب بين اللوحين وهو المحفوظ
من الله عز وجل للعباد وهو الامام [illegible] في العدول عن الخط هو ما يجمع اسم الكتابة والسواد وكانا
القراءة باللغات المختلفة ما يحتمل [illegible] الكتاب فالعمومة بها بالوجه والتوسع فافهمه بعد ثبوتها وصحتها بنقل
العدول عن الرسول صلى الله عليه وسلم على ما قرأه القراء المعروفون بالنقل الصحيح عن الصحابة رضي الله عنهم وروى
عن خارجة بن زيد بن ثابت قال القراءة سنة [illegible] اعلم ان اتباع من قبلنا في الحروف وفي
الحروف القراءة سنة متبعة لا يجوز فيه مخالفة المصحف الذي هو امام ولا مخالفة القراءات التي هي مشهورة وان كان
غير ذلك سائغا في اللغة اجتمعت الصحابة والتابعون ومن بعدهم على هذا ان القراءة سنة متبعة ليس لاحد ان يغير حرفا
الا ما ثبت صحيح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم موافق لخط المصحف اخذه لفظا وتلقينا بعد از انكه قرآن عظيم در
صحيفه مجموع شد و صديق اعظم سالها در فكر تصحيح او صرف نمود مباحثه با صحابه ميكرد وكاه كاه سرد [illegible] مكتوب
ظاهر ميشد آن را باقي ميگذاشت و هر چه از خلاف [illegible] باز ميداشت [illegible] بر خلاف مكتوب تمام [illegible]
در صورت مكتوب [illegible] حك ميفرمود و بجاي وي آنچه محقق ميشد مينوشت ميان اين دو شيخ [illegible] عمر بن
الخطاب [illegible] و هو يقول السابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم

ورضوا

وحفظوا منه الى آخر الآية فوقفت عليه عمر فقال انصرف فلما انصرف قال له عمر من اقرأك هذه الآية قال

اقرأنيها ابي بن كعب قال انطلقوا بنا اليه فانطلقوا اليه فاذا هو متكئ على وسادة ... فقال يا ... فسلم عليه فرد

السلام فقال يا ابا المنذر قال لبيك قال اخبرني هذا انك اقرأته هذه الآية قال صدق تلقيتها من رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال عمر انت تلقيتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم انا تلقيتها من رسول الله صلى الله عليه

وسلم ثلاث مرات كل ذلك يقوله قال في الثالثة وهو غضبان والله لقد انزلها الله على جبريل وانزلها جبريل على

محمد فلم يستأمر فيها الخطاب ولا ابنه فخرج عمر وهو رافع يديه وهو يقول الله اكبر الله اكبر اخرجه الحاكم ومعنى اين قصه

آنست که فاروق اعظم را در ورد الذين ... تعجب پیدا شد و بعد مناظره ابی بن کعب ظاهر شد که صحیح وجه اوست و

در مصحف ... اثبات نمود وعن ابي ادريس عن ابي بن كعب انه كان يقرأ اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم

الحمية حمية الجاهلية ولو حميتم كما حموا لفسد المسجد الحرام فانزل الله سكينته على رسوله فبلغ ذلك عمر فاشتد عليه فبعث

اليه وهو يهنأ ناقة له فدخل عليه فدعا ناسا من اصحابه فيهم زيد بن ثابت فقال من يقرأ منكم سورة الفتح فقرأ زيد

على قراءتنا اليوم فغلظ له عمر فقال له ابي ... لقد علمت اني كنت ادخل على النبي صلى الله عليه وسلم

وهو يقرئني وانتم بالباب فان احببت ان اقرئ الناس على ما اقرأني اقرأت والا لم اقرئ حرفا ما حييت قال بل

اقرئ الناس اخرجه الحاكم ومعنى اين حديث آنست که لو حميتم كما حموا متواتر نيست بلکه قراءة شاذه است ابي را

در قراءة داخل کردند بعد از آن قراء صحابه را امر فرمود بدرس قرآن و عوام را تحریض نمود بر اخذ از ایشان

و درین باب مبالغه تمام بکار برد و سلسله ایمان مرقوم در قراءة اليوم باقيست عنه عمر بن الخطاب انه خطب

الناس فقال من اراد ان يسأل عن القرآن فليأت ابي بن كعب الحديث اخرجه الحاكم وعن عبد الرحمن بن عبد القاري

في قصة التراويح فجمعهم على ابي بن كعب الحديث اخرجه الشيخان وعن عمر انه قال علي اقضانا وابي اقرأنا وانا لندع بعض

ما يقول ابي وذاك انه اخذت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا ادعه وقد قال الله تعالى ما ننسخ من آية او ننسها اخرجه

الحاكم وعن الحارث بن مضرب قال قرأت كتاب عمر الى اهل الكوفة اما بعد فاني بعثت اليكم عمارا اميرا وعبد الله

بن مسعود معلما ووزيرا وهما من النجباء من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسمعوا لهما واقتدوا بهما قال

قد آثرتكم بعبد الله على نفسي اثرة اخرجه ابو عمر وعن ... بن مروان في قصة طويلة ان عمر رضي الله عنه قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره ان يقرأ القرآن رطبا كما انزل فليقرأه على قراءة ابن ام عبد اخرجه احمد
في مسنده والقراء المعروفون اسندوا قراءتهم الى الصحابة فعبد الله بن كثير وقرأ في اسناده الى ابي بن كعب
وعبد الله بن عباس وابن عامر اسند الى عثمان بن عفان واسند عاصم الى علي وعبد الله بن مسعود وزيد واسند حمزة الى عثمان
وعلي وابن مسعود وقرأوا على النبي صلى الله عليه وسلم وعن الاعمش قال قرأت القرآن على يحيى بن وثاب ثلثين مرة وقرأ
يحيى على علقمة وقرأ علقمة على عبد الله وقرأ عبد الله على رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرجه البزار اخرجه الحاكم عن
احمد بن محمد بن القاسم بن ابي بزة سمعت عكرمة بن سليمان يقول قرأت على اسمعيل بن عبد الله بن قسطنطين فلما
بلغت والضحى كبر حتى تختم واخبرته انه قرأ على عبد الله بن كثير فامره بذلك واخبره عبد الله بن كثير انه قرأ على مجاهد فامره
بذلك واخبره مجاهد ان ابن عباس امره بذلك واخبره ابن عباس ان ابي بن كعب امره بذلك واخبره ابي بن كعب
ان النبي صلى الله عليه وسلم امره بذلك اخرجه الحاكم وعن الشافعي انه قال حدثنا اسمعيل بن عبد الله بن قسطنطين
قال قرأت على شبل واخبر شبل انه قرأ على عبد الله بن كثير واخبر [illegible] انه قرأ على مجاهد واخبر مجاهد انه قرأ على
ابن عباس واخبر ابن عباس انه قرأ على ابي بن كعب [illegible] وقرأ ابي على النبي صلى الله عليه وسلم قال
الشافعي وقرأت على اسمعيل بن عبد الله بن قسطنطين اخرجه الحاكم بعينه اين همه را بتاكيد تمام امر كرد كه قراءة
را اخذ نكنند الا از شيخي كه اسناد صحيح باصحاب آنحضرت صلى الله عليه وسلم داشته باشد بعد از آن در عهد وجود
قراءة طويله اختيار كردند وسياق [illegible] این باب [illegible] گويا [illegible] انجه كه مسلمانان قراءة
او را شنوند و در [illegible] پيدا كنند بعد از آن تحريف فرمود مسلمين را [illegible] يعني نحو ولغت
عرب [illegible] عن [illegible] قال عمر بن الخطاب تعلموا الفرائض واللحن والسنن كما تعلموا القرآن اخرجه الدارمي
في [illegible] وفي تفسير قوله ان الله برئ من المشركين ورسوله حكي ان اعرابيا سمع رجلا يقرأها فقال ان
كان الله برئ منه ورسوله فانا برئ منه فلبب الرجل الى عمر فحكى الاعرابي قراءته فعندها امر عمر بتعلم العربية
اين اثر سعي فاروق اعظم در حفظ نظم قرآن عظيم اما تفسير قرآن [illegible] آن برد [illegible] حضرت
فاروق [illegible] اما آنچه [illegible] نزول بسياري از آيات قرآن موافق راي او رضي الله عنه وفصلي
از [illegible] كرديم [illegible] واسطه شدن حضرت فاروق در ميان آنحضرت صلى الله عليه وسلم

فما مت احد ورسول الله صلعم حي ينزل الآيات ثبت عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية والذين يكنزون
الذهب والفضة كبر ذلك على المسلمين فقال عمر رضي الله عنه انا افرج عنكم فانطلق فقال يا نبي الله انه كبر على
اصحابك هذه الآية فقال ان الله لم يفرض الزكوة الا ليطيب ما بقي من اموالكم وانما فرض المواريث وذكر كلمة
لتكون لمن بعدكم قال فكبر عمر ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اخبرك بخير ما يكنز المرأة الصالحة اذا نظر اليها
سرته واذا امرها اطاعته واذا غاب عنها حفظته اخرجه الحاكم ولما اجاب بخير ما يكنز ... وعن ...
عن مسلم بن يسار الجهني ان عمر بن الخطاب سئل عن هذه الآية واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم
على انفسهم الست بربكم قالوا بلى شهدنا ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين فقال عمر بن الخطاب سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عنها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق آدم ثم مسح ظهره بيمينه
فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية فقال
خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار يعملون فقال الرجل ففيم العمل يا رسول الله قال فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنة فيدخله
الله الجنة واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت على عمل من اعمال اهل النار فيدخله الله النار
اخرجه الترمذي وعن يعلى بن امية قال قلت لعمر انما قال الله تعالى ان تقصروا من الصلوة ان خفتم وقد امن
الناس فقال عمر عجبت مما عجبت منه فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صدقة تصدق الله بها
عليكم فاقبلوا صدقته اخرجه الترمذي وعن عبيد بن عمير ان عمر سأل اصحاب النبي صلى الله عليه قال فيم ترون
انزلت ايود احدكم ان تكون له جنة فقالوا الله اعلم فغضب فقال قولوا نعلم ولا نعلم فقال ابن عباس في نفسي
منها شيء يا امير المؤمنين فقال عمر قل يا ابن اخي ولا تحقر نفسك قال ابن عباس ضربت مثلا لعمل فقال عمر اي
عمل فقال لعمل فقال عمر رجل غني يعمل الحسنات ثم بعث الله له الشياطين فعمل بالمعاصي حتى اغرق اعماله كلها
اخرجه الحاكم وعن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال ان الشراب كانوا يضربون على عهد رسول الله
صلى الله عليه وسلم بالايدي والنعال والعصي حتى توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانوا في خلافة
ابي بكر رضي الله عنه اكثر منهم في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر لو فرضنا لهم حدا فتوخى ما

كانوا يضربون على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فكان أبو بكر رضي الله عنه يجلدهم أربعين حتى توفي ثم كان عمر
بعده يجلدهم كذلك أربعين حتى أتي برجل من المهاجرين الأولين وقد كان شرب فأمر به أن يجلد فقال
لم تجلدني بيني وبينك كتاب الله عز وجل فقال عمر رضي الله عنه في أي كتاب الله تجد أن لا أجلدك فقال إن
الله تعالى يقول في كتابه ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا الآية فأنا من الذين آمنوا
وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا وأحسنوا شهدت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بدرا و
أحدا والخندق والمشاهد فقال عمر رضي الله عنه ألا تردون عليه ما يقول فقال ابن عباس إن هؤلاء
الآيات نزلت عذرا للماضين وحجة على الباقين لأن الله عز وجل يقول يا أيها الذين آمنوا إنما الخمر والميسر
والأنصاب والأزلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه ثم قرأ حتى أنفذ الآية الأخرى فإن كان من الذين
آمنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا وأحسنوا فإن الله عز وجل قد نهى أن يشرب الخمر
فقال عمر رضي الله عنه صدقت فماذا ترون فقال علي رضي الله عنه نرى أنه إذا شرب سكر وإذا سكر هذى
وإذا هذى افترى وعلى المفتري ثمانون جلدة فأمر عمر رضي الله عنه فجلد ثمانين أخرجه الحاكم وعن جعفر بن
سليمان قال سمعت أبا عمران الجوني يقول مر عمر بن الخطاب بدير راهب قال فناداه يا راهب يا راهب
قال فأشرف عليه فجعل ينظر إليه ويبكي قال فقيل له يا أمير المؤمنين ما هذا قال ذكرت قول الله عز وجل في كتابه
عاملة ناصبة تصلى نارا حامية تسقى من عين آنية فذلك الذي أبكاني أخرجه الحاكم ودر آخر اين مبحث نكته
مى بايد دانست كه مرضي شارع در آيات صفات مثل وجه ويد عدم خوض بود در تفسير آن ودر آيات
محتملة الأحكام عدم تعيين مراد على وجه الجزم تا تضييق امت لازم نيايد بلكه سوال را در مثل اين مبحث نمي
پسنديدند في المشكوة عن سعد بن أبي وقاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن أعظم المسلمين
في المسلمين جرما من سأل عن شيء لم يحرم على الناس فحرم من أجل مسألته متفق عليه وچون قرآن بلغت عرب
است بزبان قريش نازل شده در قرن اول كه هنوز زبان ايشان مختلط نشده بود واهل عراق
وهمين شام بآن آشنا بودند چندان محتاج بشرح غريب نبودند از اسباب نزول آگهي واجب
البحث است در فن تفسير اكثر مردم مستند واكثر محتاج اليه شد از جهة آنكه اشارات قرآن

بران حکم کلیه ندارد والعبرة لعموم اللفظ لا لسبب النزول را هم گفته‌اند و آنچه ما از تفاصیل قصص

اسرائیلیه نیز مرضی نبود والحق همین امور سبب آن شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مباحث را اهتمام

تمام نفرموده بودند حالا اگر بیان قرآن بدین صفت بعینه داخل بود قال الله تبارک و تعالی لتبین للناس ما نزل الیهم

و همین امر بعینها باعث آن شده که از صحابه اعلام آنها در نقل این مباحث تایید الله تعالی [illegible]

آنا توسطا و فاعلم در میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امت او در تبلیغ حدیث بس بوجهی فراغ شد

که زیاده ازان متصور نباشد در مقام لا بد است از تنبیه دو نکته نکته نخستین صحابه رضوان الله علیهم

باعتبار کثرت و قلت روایات حدیث بر چهار طبقه اند مکثرین که مرویات ایشان هزار حدیث باشد و زیاده

و متوسطین که مرویات ایشان پانصد حدیث شده فصاعدا مثل ابو موسی و براء بن عازب و جمعی که مرویات

ایشان چهل حدیث باشد فصاعدا تا بیست و چهار صد و در حدیث شد بعینا مثل من حفظ امتی علی اربعین

حدیثا حشر مع العلماء او کما قال [illegible] که مرویات ایشان تا چهل نمیرسد جمهور اهل حدیث گفته اند که

مکثرین از صحابه هفت کس اند ابو هریره و عائشه صدیقه و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و عبدالله

بن العاص و انس و جابر و ابو سعید خدری و از متوسطین عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود

و ابو موسی الاشعری و براء بن عازب و امثال ایشان را شمرده اند که از هر یکی زیاده از پانصد و کمتر

از هزار در دست مردم موجود است و این فقیر در مقدمه مسلکی دارد و آن است که قدر حدیث فاروق

اعظم و علی مرتضی و عبدالله بن مسعود بسیار یافته میشود آنچه موقوف است بظاهر و در مرفوع است تحقیقا

ازین عزیزان نقل بسیاری در باب فقه و در باب احسان و در باب حکم یافته میشود که بوجوه بسیاری

مرفوع است باز در لفظ ایشان اشارتی خفیه ادراک نموده می آید و اول برتبع آن پس مقتضای

قاعده اصول حدیث که پیش جمهور این فن منقح شده اکثری از احادیث موقوفه بتحقیق مرفوعات

پس این عزیزان از مکثرین باشند و شواهد این مقدمه بسیار است لیکن بسط مقال در آن باب

فرصتی مبسوط و متفطن طلبید گنجایش نیست که آنچه در فقه و احسان ذکر کرده ایم مر احادیث

مرفوعه مثبته در اصول عرض کند و قواعد کلیه شیخ ابن حجر در شرح نخبه مذکور ساخته بر دست

کشوده نشده باشد که کدام کلام حدیث مرفوع است نگفته دوم بعض صحابه مثل ابن عباس و ابو هریره
حدیث را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نقل میکرد بصیغه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و نهی
النبی صلی الله علیه وسلم و امرنا النبی و نهی النبی صلی الله علیه وسلم نا امرنا بکذا و نهانا عن کذا و من السنة
کذا و بتحقیق انجامید که اکثر مسموع ایشان نبوده است از جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه بواسطه
اصحاب کبار روایت میکردند گاهی آن واسطه را ذکر میکردند و گاهی راه اختصار می پیمودند در
بسیاری از حدیث اختلاف رواة بر ابن عباس دیده باشی یکی میگوید عن ابن عباس عن میمونة عن
النبی صلی الله علیه وسلم دیگری عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم بلا واسطه میگوید و دیگری عن
ابن عباس عن الفضل بن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم دیگری عن ابن عباس عن ابی بن کعب عن النبی صلی الله علیه وسلم
نقل میکند اینهمه بسبب تجنب از ارسال و اسناد است سوم کوتاه گردیدن بسیاری از مرویات امیر
المؤمنین عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود بسبب ... نسبت کردن با عتاب آنها
با ابن عمر نیز از عمر منقطع است توان گفت هر چه از حضرت فاروق اعظم بسیاری از امهات فن حدیث
روایت کرده است و پیوسته مردم تا امروز باقی است بعد از آن فاروق اعظم علماء صحابه را باقلیم
دار الاسلام متفرق ساخته امر کرد باقامت در شهرها و بروایت حدیث در آنجا عثمان بعثه بن
مغرب فی الطبقات کتاب عمر الی اهل الکوفة اما بعد فانی بعثت الیکم عمارا امیرا و عبد الله بن مسعود معلما
و وزیرا الحدیث فی الاستیعاب قال الاوزاعی اول من ولی قضاء فلسطین عبادة بن الصامت
و کان معاویة قد خالف فی شیء انکره علیه عبادة من الصرف فاغلظ له معاویة فی القول فقال له عبادة
لا اساکنک بارض واحدة ابدا ورحل الی المدینة فقال له عمر ما اقدمک فاخبره فقال ارجع الی مکانک فقبح
الله ارضا لست فیها و امثالک و کتب الی معاویة لا امرة لک علیه و عن الحسن قال کان عبد الله
بن المغفل احد العشرة الذین بعثهم عمر الینا یفقهون الناس ذکره فی الاستیعاب و عن الحسن عن ابی موسی
انه قال حین قدم البصرة بعثنی الیکم عمر بن الخطاب اعلمکم کتاب ربکم و سنتکم و انظف طرقکم اخرجه
الدارمی بعد از آن تقاعد مشهور رواة حدیث را تا در این امر خطیر تساهل نکنند عن مالک عن

ربیعه

يرجع فلقي عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنهما ان ابا موسى الاشعري جاء يستاذن على عمر بن الخطاب
فاستاذن ثلاثا ثم رجع فلقيه عمر بن الخطاب في اثره فقال ما لك لم تدخل فقال ابو موسى الاشعري سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الاستيذان ثلث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال عمر بن
الخطاب [illegible] لتاتيني بمن يشهد لك او لافعلن بك كذا وكذا فخرج ابو موسى حتى جاء مجلسا في المسجد
فقال [illegible] اني اخبرت عمر بن الخطاب اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
الاستيذان ثلث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال لئن لم تاتني بمن يعلم هذا لافعلن بك كذا وكذا فان كان سمع
ذلك احد منكم فليقم معي فقالوا لابي سعيد الخدري قم معه وكان ابو سعيد اصغرهم فقام معه فاخبر بذلك
عمر بن الخطاب فقال عمر لابي موسى اما اني لم اتهمك ولكني خشيت ان يتقول الناس على رسول الله صلى الله عليه وسلم
رواه في الموطا واخرج احمد عن معاوية بن ابي سفيان انه قال عليكم من الاحاديث بما كان في زمن
عمر بن الخطاب فانه كان يخيف [illegible] في الله عز وجل [illegible] بعد از آن تفتيش نموده بسياري
احاديث را [illegible] ان عن المغيرة بن شعبة قال استشار عمر [illegible] الناس من سمع من النبي صلى الله عليه وسلم
احد منكم في الجنين فقام المغيرة فقال قضى فيه بعبد او امة فنشد الناس ايضا فقام المقضي له فقال
قضى النبي صلى الله عليه وسلم فيه بعبد او امة فنشد الناس ايضا فقام المقضي عليه فقال اقضي النبي صلى الله
عليه وسلم علي بغرة عبد او امة فقلت اتقضي علي فيما لا اكل ولا شرب ولا استهل ولا نطق ان مثله فهو
احق ان يطل فقال النبي صلى الله عليه وسلم اسجع [illegible] فقال عمر لولا ما بلغني من قضاء النبي صلى الله عليه وسلم
لجعلته دية [illegible] اخرجه الدارمي بعد از آن بسياري را از احاديث تصحيح [illegible] با شاره او
پس آن اخرج احمد عن ابن عباس قال خطب عمر بن الخطاب فكان من خطبته انه سيكون من بعدكم قوم يكذبون
بالرجم وبالدجال وبالشفاعة وبعذاب القبر وبقوم يخرجون من النار بعد ما امتحشوا بعد از آن بسيار
را از سنن رواج داد [illegible] كه در بسياري از احاديث خوانده باشي فعاد ذلك سنة رسول الله صلى الله عليه
وسلم وابوبكر وعمر بالجمله فاروق اعظم در باب سعي بليغ فرموده است [illegible] انا اقضي الغاية [illegible]
تا آنكه [illegible] در خطبه اخيره از آن [illegible] تركتكم على طريقة واضحة ليلها كنهارها الا ان تضلوا [illegible]

و بکار و عظمای صحابه [illegible] عبد الله بن مسعود [illegible]

[illegible] والدارمی [illegible] عمرو بن [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنچه [illegible]

[illegible]

[illegible] فی الواحد [illegible]

این [illegible] اند و در [illegible] احوال [illegible]

ثبت می نمایند مشغول باید ساخت تا [illegible] بیرون [illegible]

کرد اعلاء کلمة الله و جهاد اعداء الله و اخذ جزیه و خراج [illegible] پیدا کرده اند و فتح بلدان و تسخیر [illegible] ایمان

بر دست ایشان حاصل شده یا مسلمانان از مساعی ایشان [illegible] آسوده اند و اقامت حدود [illegible]

علوم دین از ایشان ظاهر شده و محققین فقها که حل معضلات و فتوی و احکام نموده اند و عالمی از ایشان

مستفید گشته تقلید ایشان پیش گرفته اند مانند فقهای اربعه و ثقات محدثین که حفظ حدیث حضرت

خیر البشر صلی الله علیه و سلم نموده اند و صحیح را از سقیم ممتاز ساخته اند مثل بخاری و مسلم و امثال ایشان و کبار

مفسرین که تفسیر قرآن عظیم و شرح غریب و بیان توجیه و ذکر اسباب نزول نموده اند و در هر باب

کوشش مساعی از قرآن معمور بوده مانند واحدی و بغوی و بیضاوی و غیرهم و قرای قرآن نظم

قرآن را تمام گرفته اند و در مشق اداء آن عمر بسر برده و به مردمان تعلیم آن فرموده اند مانند نافع و عاصم

و غیرهما و مشایخ صوفیه که [illegible] صحبت [illegible] پایان ضلالت را به راه نجات آورده مصدر کرامات

عجیبه

بحکیکسیه [illegible] شد حافظ [illegible] بدل این عزیزان ظاهر گردیده مثل سیدی عبد القادر و خواجه نقشبند

و دیگر جماعه [illegible] و کلامی که حکمت علیا را بتعبیرات رایقه امیخته در کوش سامعان انداخته اند مانند

مولانا جلال الدین رومی و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی صغیر [illegible] که حد و مسبوط مرتبت عرفی از خویش [illegible]

مثنوی و آن [illegible] شده علم شریعت تشنیها [illegible] فاروق اعظم را بمنزله خانه تصور کن که درها [illegible]

و در هر دری صاحب کمالی نشسته در یکی [illegible] مشکلات و القرآنین تا به حد مطلق ملک کسری و جوانب [illegible]

قدسی جای جبر علم زده جنود اعدا و دیگر جنود [illegible] والی با محصله ردی و لیس [illegible] [illegible] دری جماد کرده

اگرچه دیگر [illegible] بمناسبت فضایل حضرت فاروق سواد [illegible] و در دیگر ابو حنیفه امام یا مالکی

یا امام [illegible] احکام و قضایا [illegible] و در دیگر هم شدی مثل سیدی عبد القادر یا خواجه بهاء الدین و در دیگر

محدثی [illegible] ابوهریره و ابن عمر و در دیگر قاری هم سکنا [illegible] یا عاصم و در دیگر حکیمی مانند مولانا

جلال الدین رومی یا شیخ فرید الدین عطار و مردمان کرد اگرد این خانه ایستاده اند و هر محتاجی حاجت خود

را از صاحب [illegible] خود خواست مینماید و کامیاب میگردد چون انبیا صلوات الله و سلامه علیهم

گذشتند کدام فضیلتی خواهد بود که ازین فضیلت بالاتر باشد نکته دوم معلوم بالقطع است که پیش از

ظهور آنحضرت صلی الله علیه وسلم اسلام نبود و همه عالم بکفر ملوث بود و با قوال مختلفه محشو میبود قرآن و شرایع

اسلام را نمیدانستند الحال که در هر قطر انتشار شرایع اسلام شده و اکثر اقالیم معتقد دار الاحکام است

اول حقیقی این سلسله کوشش آنحضرت صلی الله علیه وسلم و واسطه این سلسله کوشش صدیق اکبر رضی الله عنه

که بامر جهاد با مرتدین قیام نمود و مضمون آیه سوف یأتی الله بقوم بر وی صادق آمد با عرب بر جهاد [illegible]

و فارس [illegible] فرمود و جنود مجهزه از بیت و آیه ستدعون الی قوم اولی بأس شدید بر وی راست آمد

و در جمع قرآن شروع نمود آن اول ظهور وعده ان علینا جمعه و قرآنه بود بعد از صدیق اکبر فاروق

اعظم رضی الله عنهما آن نقش صدیق را درست ساخت و همه مساعی او را تکمیل نمود انچه در زمان حضرت

صدیق مجمل بود در عهد حضرت فاروق مفصل گشت الحال هرچه طوایف مسلمین بهر چه مشغول اند از علوم فقه

و تصوف و حکمت عملی به سعی فاروق اعظم ترتیب یافته و شوکت کسری و قیصر در ایام او برهم خورد

و دانستن آنکه قالبی منیر بی روح یافت چه در مرتبه اعلی نفس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده آنکه
یافت چه در مرتبه ثانیه و در جمیع این امور نفس شیخین بر این بیان لازم آنکه آنکه بر ابعاد [illegible]
[illegible] گذشت لی با بر [illegible] و قدما این حضرت نمی شناختند تا شد آنکه اهل بدو
[illegible] بر [illegible] بما اهل است در تقابل و قرب سبب آنکه معروف میبا شند اهل [illegible]
و ارث و مستمره آنرا اصلا در نمی یابند اینجا ما را اینجا مضمون همچنین کند که مولانا روم قدس
سره افاده فرموده سر سنگ در جان انسان بر آخم [illegible] گز پدید سر [illegible] ان یافتی هر دو هیر
قدر زمان [illegible] کند دهقان یافت زان گر بودی کو حسن احد تو هم [illegible] سیدی چو احد اوست صنع [illegible]
اللیا و التی فقد ثبت حضرت فاروق رضی الله عنه اخرج ابو بکر بن ابی شیبة حدثنا محمد بن بشر
حدثنا محمد بن عمرو حدثنا ابو سلمة و یحیی بن عبد الرحمن بن حاطب و اشیاخ انهم رأوا عمر بن الخطاب فی المنام
فقال ما شأنک [illegible] فی ثلاث نفرات بین الثنیة [illegible] یا اسماء بنت عمیس عبد الله بن
جعفر [illegible] فلما استیقظ [illegible] ذلک [illegible] المجوسی
عبد المغیرة بن شعبة فقال انه المغیرة قد جئ من الحجاز [illegible] جئ علیک قال کذا وکذا قال فما علمک
قال اجوب الارض جاء قال وما ذاک قال [illegible] لی حتی قال بلی وانه لا
لک حتی یسمع بها اهل الآفاق فخرج عمر الی الحج فلما صدر اضطجع بالمحصب وجعل رداءه تحت رأسه فنظر الی القمر
فاعجبه استواؤه وحسنه فقال بدا ضعیفا ثم لم یزل الله یزیده وینمیه حتی استوی فکان احسن ما کان ثم
هو ینقص حتی یرجع کما کان وکذلک الخلق کله ثم رفع یدیه فقال اللهم ان رعیتی قد کثرت وانتشرت فاقبضنی
الیک غیر عاجز ولا مضیع فصدر الی المدینة فذکر له ان امرأة من المسلمین ماتت بالبیداء مطروحة علی الارض
یمر بها الناس لا یکفنها احد ولا یواریها احد حتی مر بها کلیب بن البکیر اللیثی فاقام علیها حتی کفنها وواراها
فذکر ذلک لعمر فقال من مر علیها من المسلمین فقالوا لقد مر علیها عبد الله بن عمر فیمن مر علیها من الناس فدعاه
وقال ویحک مررت علی امرأة من المسلمین مطروحة علی ظهر الطریق فلم تواریها ولم تکفنها قال ما شعرت
بها ولا ذکرها لی احد فقال لقد خشیت ان لا یکون فیک خیر فقال من واراها وکفنها قال کلیب بن بکیر اللیثی

قال

قال واستوى ان صهيبا كبر فخرج عمر يوقظ الناس بدرته للصلاة الصبح فلقيه الكافر ابو لؤلؤة فطعنه ست
طعنات احداهن تحت السرة وهي التي قتلته فكبر فاجتمع عليه فصاح الناس فرجل يقول ليس الا لله ثم احتمله
اهله وحمل عمر الى الدار فصلى عبد الرحمن بن عوف بالناس فقيل لعمر الصلاة فصلى وجرحه يثعب قال لا حظ في الاسلام
لمن ترك الصلاة فصلى ودمه يثعب ثم انصرف الناس عليه فقالوا يا امير المؤمنين انه ليس بك باس وانا لنرجو ان
ينسئ الله في اثرك ويؤخرك الى حين او الى خير فدخل عليه ابن عباس وكان يعجبه فقال اخرج فانظر من صاحبي
ثم خرج فجاء فقال ابشر يا امير المؤمنين صاحبك ابو لؤلؤة المجوسي غلام المغيرة بن شعبة فكبر حتى خرج صوته من
الباب ثم قال الحمد لله الذي لم يجعله رجلا من المسلمين يحاجني بسجدة سجدها لله يوم القيامة ثم اقبل على القوم فقال
اكان هذا عن ملإ منكم فقالوا معاذ الله والله لوددنا انا فديناك بابائنا وزدنا في عمرك من اعمارنا انه لم
يكن بك باس قال اي يرفا ويحك اسقني فجاءه بقدح فيه نبيذ حلو فشربه فالصق رداءه ببطنه قال فلما وقع الشراب
في بطنه خرج من الطعنات قالوا الحمد لله هذا دم استكن في جوفك فاخرجه الله من جوفك قال اي يرفا ويحك اسقني لبنا
فجاء بلبن فشربه فلما وقع في جوفه خرج من الطعنات فلما راوا ذلك علموا انه هالك قالوا جزاك الله خيرا قد كنت
تعمل فينا بكتاب الله وتتبع سنة صاحبيك لا تعدل عنها الى غيرها جزاك الله احسن الجزاء قال بالامارة تغبطونني
فوالله لوددت اني انجو منها كفافا لا علي ولا لي قوموا فتشاوروا في امركم امروا عليكم رجلا منكم فمن خالفه
فاضربوا راسه قال فقاموا وعبد الله بن عمر مسنده الى صدره فقال عبد الله اتؤمرون وامير المؤمنين حي فقال
عمر لا وليصل صهيب ثلاثا وانتظروا طلحة وتشاوروا في امركم فامروا عليكم رجلا منكم فان خالفكم فاضربوا
راسه قال اذهب الى عائشة فاقرا عليها مني السلام وقل ان عمر يقول ان كان ذلك لا يضر بك ولا يضيق عليك
فاني احب ان ادفن مع صاحبي وان كان يضر بك ويضيق عليك فلعمري لقد دفن في هذا البقيع من اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم وامهات المؤمنين من هو خير من عمر فجاءه الرسول فقالت ان ذلك لا يضر بي ولا يضيق علي
قال فادفنوني معهما قال عبد الله بن عمر فجعل الموت يغشاه وانا امسكه الى صدري فقال ويحك ضع راسي بالارض
قال فاخذته غشية فوجدت من ذلك فافاق فقال ويحك ضع راسي بالارض فوضعت راسه بالارض فعفره
بالتراب فقال ويل عمر وويل امه ان لم يغفر الله له قال محمد بن عمرو واهل الشورى علي وعثمان وطلحة والزبير وسعد

عبد الرحمن بن عوف في آخر البخاري حدثنا موسى بن اسمعيل حدثنا ابو عوانة عن حصين عن عمرو بن ميمون قال
رأيت عمر بن الخطاب رضي الله عنه قبل ان يصاب بالمدينة وقف على حذيفة بن اليمان وعثمان بن حنيف
قال كيف فعلتما اتخافان ان تكونا قد حملتما الارض ما لا تطيق قالا حملناها امرا هي له مطيقة ما فيها كبير فضل قال
انظرا ان تكونا حملتما الارض ما لا تطيق قالا لا فقال عمر لئن سلمني الله لادعن ارامل اهل العراق لا يحتجن الى
رجل بعدي ابدا قال فما اتت عليه الا رابعة حتى اصيب قال اني لقائم ما بيني وبينه الا عبد الله بن عباس غداة
اصيب وكان اذا مر بين الصفين قال استووا حتى اذا لم ير فيهن خللا تقدم فكبر وربما قرأ سورة يوسف
او النحل او نحو ذلك في الركعة الاولى حتى يجتمع الناس فما هو الا ان كبر فسمعته يقول قتلني او اكلني الكلب حين طعنه
فطار العلج بسكين ذات طرفين لا يمر على احد يمينا ولا شمالا الا طعنه حتى طعن ثلاثة عشر رجلا مات منهم سبعة فلما
رأى ذلك رجل من المسلمين طرح عليه برنسا فلما ظن العلج انه مأخوذ نحر نفسه وتناول عمر يد عبد الرحمن بن عوف
فقدمه فمن يلي عمر فقد رأى الذي ارى واما نواحي المسجد فانهم لا يدرون غير انهم قد فقدوا صوت عمر وهم
يقولون سبحان الله سبحان الله فصلى بهم عبد الرحمن بن عوف صلوة خفيفة فلما انصرفوا قال يا ابن عباس انظر من
قتلني فجال ساعة ثم جاء فقال غلام المغيرة قال الصنع قال نعم قال قاتله الله لقد امرت به معروفا الحمد لله الذي
لم يجعل ميتتي بيد رجل يدعي الاسلام قد كنت انت وابوك تحبان ان تكثر العلوج بالمدينة وكان العباس اكثرهم
رقيقا فقال ان شئت فعلت اي ان شئت قتلنا قال كذبت بعد ما تكلموا بلسانكم وصلوا قبلتكم وحجوا
حجكم فاحتمل الى بيته فانطلقنا معه وكأن الناس لم تصبهم مصيبة قبل يومئذ فقائل يقول لا بأس وقائل يقول
اخاف عليه فأتي بنبيذ فشربه فخرج من جوفه ثم اتي بلبن فشربه فخرج من جوفه فعرفوا انه ميت فدخلنا عليه
وجاء الناس يثنون عليه وجاء رجل شاب فقال ابشر يا امير المؤمنين ببشرى الله لك من صحبة رسول الله صلى الله
عليه وسلم وقدم في الاسلام ما قد علمت ثم وليت فعدلت ثم شهادة قال وددت ان ذلك كفاف لا علي
ولا لي فلما ادبر اذا ازاره يمس الارض قال ردوا علي الغلام قال يا ابن اخي ارفع ثوبك فانه انقى لثوبك
واتقى لربك يا عبد الله بن عمر انظر ما علي من الدين فحسبوه فوجدوه ستة وثمانين الفا او نحوه قال ان وفى له
مال آل عمر فأده من اموالهم والا فسل في بني عدي بن كعب فان لم تف اموالهم فسل في قريش ولا تعدهم الى

غيرهم

غيرهم فادّ عني هذا المال انطلق الى عائشة ام المؤمنين فقل يقرأ عليك عمر السلام ولا تقل امير المؤمنين فاني
لست اليوم للمؤمنين اميرا وقل يستاذن عمر بن الخطاب ان يدفن مع صاحبيه فسلم واستاذن ثم دخل عليها
فوجدها قاعدة تبكي فقال يقرأ عليك عمر بن الخطاب السلام ويستاذن ان يدفن مع صاحبيه فقالت كنت
اريده لنفسي ولاوثرن به اليوم على نفسي فلما اقبل قيل هذا عبد الله بن عمر قد جاء قال ارفعوني فاسنده رجل
اليه فقال ما لديك قال الذي تحب يا امير المؤمنين اذنت قال الحمد لله ما كان شيء اهم الي من ذلك فاذا انا
قبضت فاحملوني ثم سلم فقل يستاذن عمر بن الخطاب فان اذنت لي فادخلوني وان ردتني فردوني الى مقابر
المسلمين وجاءت ام المؤمنين حفصة والنساء تسير معها فلما رايناها قمنا فولجت عليه فبكت عنده ساعة و
استاذن الرجال فولجت داخلا لهم فسمعنا بكاءها من الداخل فقالوا اوص يا امير المؤمنين استخلف قال ما اجد
احدا احق بهذا الامر من هؤلاء النفر او الرهط الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمى
عليا وعثمان والزبير وطلحة وسعدا وعبد الرحمن وقال يشهدكم عبد الله بن عمر وليس له من الامر شيء
كهيئة التعزية له فان اصابت الامرة سعدا فهو ذاك والا فليستعن به ايكم ما امر فاني لم اعزله من عجز
ولا خيانة وقال اوصي الخليفة من بعدي بالمهاجرين الاولين ان يعرف لهم حقهم ويحفظ لهم حرمتهم واوصيه
بالانصار خيرا الذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم ان يقبل من محسنهم وان يعفى عن مسيئهم واوصيه باهل
الامصار خيرا فانهم ردء الاسلام وجباة المال وغيظ العدو وان لا يؤخذ منهم الا فضلهم
عن رضاهم واوصيه بالاعراب خيرا فانهم اصل العرب ومادة الاسلام ان يؤخذ من حواشي اموالهم ويرد على
فقرائهم واوصيه بذمة الله وذمة رسوله ان يوفى لهم بعهدهم وان يقاتل من ورائهم ولا يكلفوا الا
طاقتهم فلما قبض خرجنا به فانطلقنا نمشي فسلم عبد الله بن عمر قال يستاذن عمر بن الخطاب قالت ادخلوه
فادخل فوضع هنالك مع صاحبيه فلما فرغ من دفنه اجتمع هؤلاء الرهط فقال عبد الرحمن اجعلوا امركم الى
ثلاثة منكم قال الزبير قد جعلت امري الى علي فقال طلحة قد جعلت امري الى عثمان وقال سعد قد جعلت امري
الى عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ايكما تبرأ من هذا الامر فنجعله اليه والله عليه والاسلام لينظرن افضلهم في
نفسه فاسكت الشيخان فقال عبد الرحمن افتجعلونه الي والله علي ان لا آلو عن افضلكم قالا نعم فاخذ بيد احدهما

فقال بعد قرابة من رسول الله صلى الله عليه وسلم والقدم في الاسلام ما قد علمت فانه لئن امرتك

لتعدلن ولئن امرت عثمان لتسمعن ولتطيعن ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلك فلما اخذ الميثاق قال ارفع

يدك يا عثمان فبايعه وبايع له علي وولج اهل الدار فبايعوه اما نام امير المؤمنين عثمان بن عفان

رضي الله عنه پس از آنجمله است آنکه در میان قریش نسبی عالی داشت چه از جهت آبا و چه از جهت

طرف امهات في الاستيعاب وغيره هو عثمان بن عفان بن ابي العاص بن امية بن عبد شمس بن عبد

مناف وام او اروی بنت کریز بن ربیعة بن حبیب بن عبد شمس وام اروی بیضاء ام حکیم بنت عبد

المطلب عمه رسول الله صلى الله عليه وسلم و از آنجمله آنکه قبل از اسلام هم میان قریش ترقی داشت

و جاه و منصب نسبی و دنیا بعزت قیل فی وجه التسمیة بذی النورین کان یدعی قبل الاسلام

و سمی بعده کذا فی الریاض و از آنجمله آنکه فطرت سلیمه او پیش از اسلام از بسیاری از امور جاهلیه او را

باز داشته بوده است و این دلیل است بر نسبت او با انبیاء علیهم الصلوة در اصل فطرت في الاستيعاب

في ترجمة ابي بكر رضي الله عنه انه كان قد حرم الخمر في الجاهلية هو وعثمان بن عفان في الرياض عن عثمان رضي الله عنه انه

كان قد حرم انه قال ما زنيت في جاهلية ولا اسلام ولا سرقت و از آنجمله است آنکه چون آنحضرت صلی الله

علیه وسلم مبعوث شدند وی از سباق اولین در اسلام [illegible] ابو عبیدة بن الجراح و عبد الرحمن بن عوف و ...

اسلام آورده بدلالت صدیق اکبر رضی الله عنهما و وی از آنجماعه است که با نعام حضرت فاروق عدد

اهل ایمان به چهل رسید کذا فی الریاض وغیره و از آنجمله آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر او دختر خود رقیه را

بعد دخول او در اسلام با او عقد بست و بدامادی برگزید و از حسن سلوک با او مبتهج و مسرور بود و از آنجمله

چون کفار قریش بعداوت مسلمین برخاستند هجرت نمود بجانب حبشه و وی اول کسی است که با اهلیه خود هجرت

فرمود بعد حضرت ابراهیم و حضرت لوط علیهما السلام و چند ایام خبر صحت و سلامت آن دو نیز

رسید خاطر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغایت متفکر ماند فی الریاض عن انس قال اول من هاجر الی

ارض الحبشة عثمان وخرج معه بابنة رسول الله صلی الله علیه وسلم فابطأ علی رسول الله صلی الله علیه

وسلم خبرهما فجعل یتوکف الخبر فقدمت امرأة من قريش من ارض الحبشة فسألها فقالت رأيتهما فقال

علی ابی طالب رأیتهما قالت یا محمد قد حملها علی حمار من هذه الدواب وهو یسوقها فقال النبی صلی الله
علیه وسلم صحبهما الله ان کان عثمان لاول من هاجر الی الله عز وجل بعد لوط اخرج الحاکم عن عبد الرحمن بن عثمان
عن ابیه فی هذه القصة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا بکر انهما لاول من هاجر بعد ابراهیم و از آنجمله
آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب مدینه هجرت فرمودند همراه دیگری حضرت عثمان رضی الله عنه بمدینه در جامعه
بخلاف جعفر و اصحاب سفینه که قدوم ایشان بعد واقعه خیبر بوده است دیگر آنکه صحیح شده است که در وقعه بدر
به بیمارداری رقیه بنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشغول بود و از همین جهت تخلف نمود اخرج البخاری فی حدیث
عبید الله بن عدی بن الخیار قال عثمان اما بعد فان الله بعث محمدا بالحق وکنت ممن استجاب لله ولرسوله وآمنت
بما بعث به ثم هاجرت الهجرتین وصحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ورأیت هدیه وفی روایة ونلت
صهر رسول الله صلی الله علیه وسلم وبایعته فوالله ما عصیته ولا غششته حتی توفاه الله تعالی ثم ابوبکر ثم عمر
مثله الحدیث و از آنجمله آنکه چون جهاد مشروع شد همراه حضرت بجهاد آمد در جمیع غزوات همپای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بجهت الا بدر و اما تخلف آنکه چون غزوه بدر پیش آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
او را بجهت بیمار دختر در مدینه گذاشتند و اجر غنیمت بدر او را از جهت در بدریین معدود است عن
ابن عمر اما تغیبه عن بدر فانه کان تحته بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وکانت مریضة فقال له رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان لک اجر رجل ممن شهد بدرا وسهمه اخرجه البخاری و از آنجمله آنکه چون غزوه احد
پیش آمد و شیطان بعض اصحاب را بر فرار از مشهد جنگ حامل شد وی نیز از آنجا برخاست
تدارک فرمود و آن ذنب را محو نمود چنانچه در قرآن عظیم تصریح بآن رفته تا هیچ طاعن را مجال طعن نماند
عن ابن عمر اما فراره یوم احد فاشهد ان الله عفا عنه اخرجه البخاری وزاد غیره وتلا ان الذین تولوا منکم
یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفا الله عنهم و از آنجمله آنکه چون آنحضرت صلی
الله علیه وسلم خواستند که مستضعفین مکه را در حدیبیه تسلیه کنند غیر عثمان را بآن امر خطیر نفرستادند او را بآن تا
فرستادند و وی آنجا شرائط محنت بجا آورد و در ترک عمره موافقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فی اداء عمره
عن ایاس بن سلمة بن الاکوع عن ابیه قال اشتد البلاء علی من کان فی ایدی المشرکین من المسلمین قال

فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عمر فقال يا عمر هل انت مبلغ عني اخوانك من اسارى المسلمين فقال لا والله

والله ما لي بمكة من عشيرة غيري اكثر عشيرة مني فدعا عثمان فارسله اليهم فخرج عثمان على راحلته حتى جاء عسكر

المشركين فعبثوا به واساؤا له القول ثم اجاره ابان بن سعيد بن العاص ابن عمه وحمله على السرج وردفه

خلفه فلما قدم قال يا ابن عم ما لي اراك متخشعا قال يا ابن عم ان لنا صاحبا لا نصنع امرا الا الذي يكون مثله فنتبعه

قال يا ابن عم مالي اراك متخشعا اسبل قال وكان ازاره الى انصاف ساقيه قال له عثمان هكذا ازرة

صاحبنا فلم يدع احد بمكة من اسارى المسلمين الا ابلغهم ما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن اياس

بن سلمة عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم بايع لعثمان احدى يديه على الاخرى فقال الناس هنيئا لابي عبد الله

الطواف بالبيت آمنا فقال النبي صلى الله عليه وسلم لو مكث كذا كذا ما طاف حتى اطوف و از انجمله آنکه چون

مشهد حديبيه پيش آمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم او را بمکه فرستادند بجهت رسانيدن پيغام صلح و تسليه

مستضعفين آنگاه آوازه قتل او شايع گشت و اين معنى مهيج بيعت قتال شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم

يك دست مبارک خود را بجاى دست حضرت عثمان برگرفتند که هذه يدي و هذه يد عثمان و اين تشريف

عظيم بود حضرت عثمان را و از جمله اهل بيعت رضوان داخل شد عن ابن عمر اما تغيبه عن بيعة الرضوان

فلو كان احد اعز ببطن مكة من عثمان لبعثه فبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان وكانت بيعة

الرضوان بعد ما ذهب عثمان الى مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده اليمنى هذه يد عثمان فضرب بها على يده

فقال هذه لعثمان و از انجمله آنکه چون رقيه بنت آنحضرت صلى الله عليه وسلم وفات يافت عثمان

رضي الله عنه از بن واقعه محزون گشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم ام كلثوم را در نکاح وى آوردند

اين فضيلتى است كه احدى را در هيچ وقتى ميسر نيايد اخرج الحاكم عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لقي عثمان

وهو مغموم فقال ما شانك يا عثمان فقال بابي انت وامي هل دخل على احد من الناس ما دخل علي توفيت بنت

رسول الله صلى الله عليه وسلم فانقطع الظهر فيما بيني وبينك الى الابد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم تقول

ذلك يا عثمان وهذا جبريل يامرني عن امر الله عز وجل ان ازوجك اختها ام كلثوم على مثل صداقها وعلى مثل

عدتها فتزوجها النبي صلى الله عليه وسلم عليها وفي رواية عند الحاكم على مثل صداقها وعلى مثل صحبتها و از انجمله

آنكه

آنکه چون ام کلثوم متوفی شد فرمودند تزویج کنید عثمان را اگر می بودم دختری سیوم میدادم باو دختر

بعد دختری ثانی کذا ذکرها في الرياض وعنه علي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان

عندي اربعون ابنة لزوجت عثمان واحدة بعد واحدة حتى لا يبقى منهن واحدة از آنجمله آنکه چون آنحضرت

صلى الله عليه وسلم ترغيب نمود بر تجهيز جيش العسرت نصيب او درين باب اوفى واكمل بود قال عثمان في خطبته

يوم الدار انشدكم الله هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نظر في وجوه القوم فقال من يجهز هؤلاء غفر الله له يعني جيش العسرة فجهزتهم

حتى لم يفقدوا عقالا ولا خطاما قالوا اللهم نعم روي ذلك من حديث الاحنف بن قيس وابي عبد الرحمن

السلمي وابي سلمة بن عبد الرحمن وغيرهم اخرج بعضها البخاري والترمذي وبعضها النسائي وبعضها غيرهم

وعن عبد الرحمن بن خباب قال في هذه القصة فانا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ينزل عن المنبر وهو يقول

ما على عثمان ما عمل بعد هذه ما على عثمان ما عمل بعد هذه اخرجه الترمذي وعن عبد الرحمن بن سمرة في هذه القصة

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ضر عثمان ما عمل بعد اليوم مرتين اخرجه الترمذي واز آنجمله آنکه سبيل نمود

بئر رومه را قال عثمان في خطبه يوم الدار اذكركم بالله هل تعلمون ان رومة لم يكن يشرب منها احد الا

بثمن فابتعتها فجعلتها للغني والفقير وابن السبيل قالوا اللهم نعم روي ذلك عن الاحنف بن قيس

وابي سلمة وابو عبد الرحمن السلمي وغيرهم بعض الروايات في البخاري واز آنجمله آنکه توسيع مسجد

آنحضرت را صلى الله عليه وسلم قال عثمان في خطبه يوم الدار انشدكم بالله الذي لا اله الا هو اتعلمون

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من يبتاع مربد بني فلان غفر الله له فابتعته بعشرين الفا او بخمسة وعشرين

الفا فاتيت النبي صلى الله عليه وسلم فاخبرته فقال اجعله في مسجدنا واجره لك روى ذلك الاحنف بن

قيس وابو سلمة وابو عبد الرحمن السلمي وغيرهم واز آنجمله آنکه در غزوه تبوک مخمصه شديده پيش آمده بود

كشف آن نمود عنه سالم بن عبد الله بن عمر في حديث طويل ثم كان من تجهيزه جيش العسرة ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم غزا غزوة تبوك فلم يلق في غزاة من غزواته ما لقي فيها من المخمصة والظما وقلة الظهر

فبلغ عثمان فاشترى قوتا وطعاما وادما ما يصلح لرسول الله صلى الله عليه وسلم ولاصحابه فجهز اليه عيرا فنظر رسول

الله صلى الله عليه وسلم الى سواد قد اقبل قال هذا قد جاءكم بخير فانيخت الركاب ووضع ما عليها من الطعام

دابا دم دما يصنع رسول الله صلى الله عليه وسلم خلا صحابه فرفع يديه الى السماء وقال اللهم قد رضيت عن عثمان
فارض عنه ثلاث مرات ثم قال لاصحابه ايها الناس ادعوا لعثمان فدعا له الناس جميعا مجتهدين ونبيهم
صلى الله عليه وسلم واز آنجمله آنکه در بسیاری از احیان بکتابت وحی و نامهای که انشای آن مینمودند قیام
مینمود فی الریاض عن عائشة قالت والله لقد کان قاعدا عند نبی الله صلى الله عليه وسلم وان رسول الله
صلى الله عليه وسلم لمسند ظهره الی وان جبرئیل لیوحی الیه القرآن وانه یقول اکتب یا عثیم خرجه فی الریاض وعنها
فی قصة قتله انهم لما قطعوا یده بالسیف قالت اما والله انها لاول کف خطت المفصل قلت اما قصة المفصل
فلذکر بانه اول ما نزل من القرآن واز آنجمله آنست که او اول کسی است که خبیص بخت برای آنحضرت صلى الله
علیه وسلم واصحاب او وبا بخت خاطر ایشان نزاید دعای خویش مایل ساخت فی الریاض عن لیث بن ابی سلیم
قال اول من خبص الخبیص فی الاسلام عثمان بن عفان قدمت علیه عیر تحمل الدقیق والعسل فخلط بینهما و
بعث به الی رسول الله صلى الله عليه وسلم الی منزل ام سلمة فلما جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم قدمت بین
یدیه فاکل فاستطابه فقال من بعث بهذا فقالت عثمان یا رسول الله بعث به قال اللهم ان عثمان یترضیک
فارض عنه وعن عبد السلام قال قدمت عیر من طعام فیها جمل لعثمان بن عفان علیه حواری
وسمن وعسل فاتی بها النبی صلى الله عليه وسلم فدعا فیها بالبرکة ثم دعا ببرمة فنصبت علی النار وجعل
فیها من العسل والدقیق والسمن ثم عصد حتی نضج او کاد ینضج ثم انزل فقال رسول الله صلى الله علیه
وسلم کلوا هذا شیء السمیه فارس الخبیص واز آنجمله آنکه در وقتی از اوقات اهل بیت آنحضرت را صلى الله
علیه وسلم گرسنگی دریافت وا رضی الله عنه در گرسنگی آن سعی بلیغ نمود فی الریاض النضرة عن عائشة قالت
مکث آل محمد صلى الله عليه وسلم اربعة ایام ما طعموا شیئا حتی تضاغوا صبیاننا فدخل رسول الله صلى الله
علیه وسلم فقال یا عائشة هل اصبتم بعدی شیئا فقلت من این ان لم یأتنا الله عز وجل به علی یدیک فتوضأ
وخرج مستحثا یصلی ههنا مرة وههنا مرة یدعو قالت فاتانی عثمان من آخر النهار فاستاذن فهممت
ان احجبه ثم قلت هو رجل من مکاثیر الصحابة لعل الله عز وجل انما ساقه الینا لیجری علی یدیه خیرا فاذنت
له فقال یا اماه این رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت یا بنی ما طعم آل محمد من اربعة ایام شیئا ودخل رسول

الله صلى الله عليه وسلم يتعرف اشتداد الضر فاخبرته بما قال لها وبما ردت عليه قالت فبكى عثمان بن عفان وقال
مقتا لهذه الدنيا ثم قال يا ام المؤمنين ما كنت بحقيقة ان ينزل بك هذا ثم لا تذكرينه لي ولعبد الرحمن بن
عوف وثابت بن قيس ونظرائنا من مياسير الناس ثم خرج فبعث الينا باحمال من الدقيق واحمال من الحنطة
وباحمال من التمر وبمسلوخ وبثلاثمائة درهم في صرة ثم قال هذا يبطئ عليكم ثم اتى بخبز وشواء كثير فقال كلوا
انتم واصنعوا لرسول الله صلى الله عليه وسلم حتى يجيء ثم اقسم علي ان لا يكون مثل هذا الا اعلمته قالت ودخل
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا عائشة هل اصبتم بعدي شيئا قلت يا رسول الله قد علمت انك انما خرجت
تدعو الله عز وجل وقد علمت ان الله عز وجل لن يرد عن سؤالك قال فما اصبتم قلت كذا وكذا حمل بعير دقيق
وكذا وكذا حمل بعير تمر وثلاثمائة درهم في صرة ومسلوخا وخبزا وشواء كثيرا فقال ممن فقلت من عثمان بن عفان
قالت وبكى وذكر الدنيا بمقت واقسم علي ان لا يكون مثل هذا الا اعلمته فلم يجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى خرج الى المسجد ورفع يديه وقال اللهم اني قد رضيت عن عثمان فارض عنه اللهم اني قد رضيت عن عثمان
فارض عنه و از انجمله آنکه در اوقات بسیار آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای او دعا فرموده و درین باب
تمام شده فی الریاض عن ابی سعید الخدری قال رمقت رسول الله صلی الله علیه وسلم من اول اللیل الی
طلوع الفجر یدعو لعثمان بن عفان یقول اللهم عثمان رضیت عنه فارض عنه وعن یوسف بن سهل بن سعد
الانصاری عن ابیه عن جده قال خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال فی خطبته اللهم ارض عن عثمان بن
عفان وعنه حسان بن عطیة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غفر الله لک یا عثمان ما قدمت وما اخرت
وما اسررت وما اعلنت وما اخفیت وما ابدیت وما هو کائن الی یوم القیمة اخرجه البغوی فی معجمه وخرجه
ابن عرفة العبدی وقال ما کان وما هو کائن وهذا ای عثمان ذی النورین را از اعمال مقربه نصیب کامل
وحظ وافر عطا فرموده بعد جمع کرده بعد قرآن را یعنی حفظ کرده بعد از آن در زمان آنحضرت صلی
الله علیه وسلم ونه ثابت قوی به حفظ او فی الریاض من حدیث ابی ثور الفهمی عنه عثمان ولقد جمعت القرآن
علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال ابو عمر عنه محمد بن سیرین وعثمان بن عبد الرحمن التیمی وغیرهما انه کان
یحیی اللیل کله برکعة یجمع فیها القرآن و در باب طهارت اعتنا تمام داشت و از جناب نبوة علیه الصلوة

در آن سلیمات صفت وضو و فضایل آن بشهادة حال تلقی نمود چنانکه حدیث حمران و جماعه عن عثمان ورد که حضرت
جوانمرد با نسبی و آخرجه مسلم فی بعض طرق هذا الحدیث قال ابن شهاب و کان علماؤنا یقولون هذا الوضوء اسبغ ما یتوضأ
به احد للصلوة و فی بعض طرقها قال حمران بن ابان کنت اضع لعثمان طهوره فما اتی علیه یوم الا و هو یفیض
نطفة یعنی یغتسل چنانکه قلیل کل یوم و در صیام و قیام ید طولی داشت عن مولاة لعثمان قالت کان
یصوم الدهر و عن الزبیر بن عبد الله عن جدته قال کان رضی الله عنه یصوم الدهر و یقوم اللیل الا هجعة من اوله ذکره
فی الریاض و در صدقه مرتبه عالیه چنانچه بیشتر از این مذکور شد اما لاحقه ابن عباس نقل کرده عن ابن عباس
قال قحط الناس فی زمان ابی بکر فقال ابو بکر لا تمسون حتی یفرج الله عنکم فلما کان من الغد جاء البشیر الیه قال
قدمت لعثمان الف راحلة برا و طعاما قال فغدا التجار علی عثمان فقرعوا علیه الباب فخرج الیهم و علیه ملاءة
قد خالف بین طرفیها علی عاتقه فقال لهم ما تریدون قالوا قد بلغنا انه قدم لک الف راحلة برا و طعاما
بعنا حتی نوسع به علی فقراء المدینة فقال لهم عثمان ادخلوا فدخلوا فاذا الف وقر قد صب فی دار عثمان
فقال لهم کم تربحونی علی شرائی من الشام فقالوا العشرة اثنی عشر قال قد زادونی قالوا العشرة اربعة عشر قال
قد زادونی قالوا العشرة خمسة عشر قال زادونی قالوا من زادک و نحن تجار المدینة قال
درهم عشرة عندکم زیادة قالوا لا قال فاشهدکم معشر التجار انها صدقة علی فقراء المدینة قال عبد الله
لیلتی فاذا انا برسول الله صلی الله علیه وسلم فی منامی و هو علی برذون اشهب یستعجل و علیه حلة من نور و بیده
قضیب من نور و علیه نعلان شراکهما من نور فقلت له بابی انت و امی یا رسول الله لقد طال شوقی الیک فقال
صلی الله علیه وسلم انی مبادر لان عثمان تصدق بالف راحلة و ان الله قد قبلها منه و زوجه بها عروسا
فی الجنة و انا ذاهب الی عرس عثمان و در اعتاق پایه بلند داشت فی الریاض عن عثمان قال ما اتت علی جمعة
الا و لنا عتق رقبة منذ اسلمت الا ان لا اجد تلک الجمعة فاجمعها فی الجمعة الثانیة و در ادای حج
و عمره گوی مسابقت بردی مالک انه بلغه ان عثمان ربما کان یعتمر فلا یحط رحله حتی یرجع و در صله
ارحام از اقران درگذشته قالت عائشة و لقد قتلوه و انه لمن اوصلهم للرحم و اتقاهم للرب عز و جل
و قال علی بن ابی طالب بخواهم ذلک و خدای عز و جل او را جوال سفینه قلبیه برگزیده بود

خوفه في المشكاة عن عثمان انه كان اذا وقف على قبر بكى حتى تبل لحيته فقيل له تذكر الجنة والنار فلا تبكي
وتبكي من هذا فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان القبر اول منزل من منازل الآخرة فان نجى منه
فما بعده ايسر منه وان لم ينج منه فما بعده اشد منه قال وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما رأيت منظرا
قط الا والقبر افظع منه رواه الترمذي وابن ماجه وفي الرياض عن ابي الفرات قال كان لعثمان رضي الله عنه عبد
فقال له اني كنت عركت اذنك فاقتص مني فاخذ باذنه ثم قال عثمان اشدد يا حبذا قصاص في الدنيا
لا قصاص في الآخرة وروي عنه قال لو اني بين الجنة والنار ولا ادري الى ايتهما يؤمر بي لاخترت ان اكون
رمادا قبل ان اعلم الى ايتهما اصير ومن زهده في شهوات الدنيا عن شرحبيل بن مسلم قال كان عثمان
يطعم الناس طعام الامارة ويأكل الخل والزيت. وعن عبد الله بن شداد قال رأيت عثمان يوم الجمعة
يخطب وهو يومئذ امير المؤمنين وعليه ثوب قيمته اربعة دراهم او ستة دراهم وعن الحسن وقد سأله رجل قال
رداء عثمان قال قطري قال بكم ثمنه قال ثمانية دراهم قال كان قميصه قال السنبلاني قال بكم ثمنه قال ثمانية
دراهم قال ونعلاه معقبتان مخصرتان لهما قبالان ذكرهما الملا الا حاشية المشكاة في الرياض وعن عمر
بن زيد قال رحم الله امير المؤمنين عثمان حوصر نيفا واربعين ليلة لم تبد منه كلمة يكون لمبتدع فيها
حجة ذكره في الرياض ومن تواضعه في الرياض عن الحسن قال رأيت عثمان نائما في المسجد ورداؤه
تحت رأسه فيجيء الرجل فيجلس اليه ثم يجيء الرجل فيجلس اليه كأنه احدهم وفي رواية رأيت عثمان نائما في
المسجد في ملحفة ليس حوله احد وهو امير المؤمنين وفي رواية رأيت عثمان يقيل في المسجد ويقوم واثر الحصا
في جنبه فيقول الناس هذا امير المؤمنين وعن علقمة بن وقاص ان عمرو بن العاص قام الى عثمان وهو يخطب
الناس فقال يا عثمان انك قد ركبت بالناس المهابير وركبوها منك فتب الى الله عز وجل وليتوبوا
فالتفت اليه عثمان وقال وانت هناك يا ابن النابغة ثم رفع يديه واستقبل القبلة وقال اتوب الى الله
اللهم اني اول تائب اليك ومن شفقته على رعيته في الرياض عن سليمان بن موسى ان عثمان بن عفان
دعي الى قوم كانوا على امر قبيح فخرج اليهم فوجدهم قد تفرقوا ورأى امرا قبيحا فحمد الله اذ لم يصادفهم
واعتق رقبة ومن حسن معاشرته لاهله وخدمه في الرياض عن عبده الزبير بن عبد الله عن جدة له لعثمان

تنت كان عثمان لا يوقظ لا احدا من اهله من الليل الا ان يجده يقظان فيدعوه فيناوله وضوءه وكان يصوم الدهر
في الرياض عن ابي ثور الفهمي قال قدمت على عثمان فبينا انا عنده فخرجت فاذا وفد اهل مصر قد رجعوا فدخلت
عليه فاعلمته قال كيف رايتهم قلت رايت في وجوههم الشر وعليهم ابن عديس البلوي فصعد ابن عديس منبر
رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى بهم الجمعة وتنقص عثمان في خطبته فدخلت عليه فاخبرته بما قام فيهم فقال
كذب والله ابن عديس ولولا ما ذكرت ما ذكرت ذلك اني والله لرابع اربعة في الاسلام ولقد انكحني رسول الله صلى الله
عليه وسلم ابنته ثم توفيت فانكحني ابنته الاخرى ما زنيت ولا سرقت في الجاهلية ولا في الاسلام ولا تغنيت
ولا تمنيت منذ اسلمت ولا مسست فرجي بيميني منذ بايعت بها رسول الله صلى الله عليه وسلم ولقد جمعت القرآن
على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا اتت علي جمعة الا وانا اعتق فيها رقبة منذ اسلمت الا ان لا اجد في تلك
الجمعة فاجمعها في الجمعة الثانية ومن صبره رضي الله عنه الرياض عن عبد الرحمن بن مهدي كان
لعثمان شيئان ليسا لابي بكر وعمر صبره نفسه حتى قتل مظلوما وجمعه الناس على المصحف ومن مناقبه الحيا
نص رسول الله صلى الله عليه وسلم على اتصافه بالحيا اخرج مسلم من حديث عائشة في قصة الا استحيي من
من يستحيي منه الملائكة يعني عثمان وفي حديث طويل يجمع مناقب الصحابة واصدقهم حيا عثمان
اقتضاى طبيعت وقلب به نور ايمان او چون حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم در حق او عيان ديد
شد زيرا كه هر بار كه اسباب هيجان قوت بهيميه وشهويه بظهور آمد يا فتنه مهيا شد حضرت عثمان رضي
الله عنه از اعضاى اين تقاعد نمود وانچه ناشى شد از اقدام نفس تحفظ نمود مقتضيات جوش وخروش
حفظ نفس به ايمان بهيمي يعني اسباب صلوات الله وسلامه عليه بلفظ حيا تعبير والشهادة روي عنه
من طرق متعددة في خطبته يوم الدار اذكركم بالله هل تعلمون ان حراء حين انتفض قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك الا نبي او صديق او شهيد قالوا نعم قالوا خطبة تلك الدولة وابو عبد
الرحمن السلمي وثمامة بن حزن القشيري وغيرهم وروى ذلك جماعة من الصحابة وكونه رفيقا للنبي صلى الله
عليه وسلم في الجنة اخرج الحاكم عن زيد بن اسلم عن ابيه قال شهدت عثمان يوم حصر في موضع الجنائز فقال
انشدك الله يا طلحة اتذكر يوم كنت انا وانت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكان كذا وكذا ليس معه

من اصحابه

من اصحابي به خلقا فقال لكل نبي رفيق [illegible] بجز او اعدا رفيق منه است معه في الجنة وان عثمان رفيقي

ومعي في الجنة قال الحاكم هذا صحيح و مراد از رفيق در مقام مخصوص است که منسوب باشد بآن

حضرت صلى الله عليه وسلم در اعمال حربيه و اخلاق مرضيه و ارتفاع اتمام کلی است در فرو رفاقت او

مستلزم همين رفيق موافقت است در اعمال و اخلاق اخرج الحاكم عن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان

عن المطلب بن عبد الله عن ابي هريرة قال دخلت على رقية و قد طرق و در سنة عن ابي هريرة انه

دخلت على رقية بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم و بيدها مشط فقالت خرج رسول الله صلى الله عليه

وسلم من عندي آنفا رجلت رأسه فقال لي كيف تجدين ابا عثمان قالت فقلت بخير قال اكرميه فانه من

اشبه اصحابي بي خلقا و في الحديث اشكال و هو ان ابا هريرة انما جاء بعد خيبر و قد توفيت رقية عليها

السلام في بدر لكن الحديث له شواهد من طرق متعددة و قال الحاكم ولا اشك ان ابا هريرة رواه

عن متقدم من الصحابة انه دخل على رقية لكني طلبت جهدي فلم اجده في الوقت قلت و في حديث آخر

النبي صلى الله عليه وسلم قام اليه و اعتنقه و قال هو كفوي معنى الكفو هنا معنى الرفيق و كونه يحب الله

و رسوله و يحبه الله و رسوله اخرج الحاكم عن ابن عباس عن ام كلثوم بنت النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت

يا رسول الله زوج فاطمة خير من زوجي فاسكت النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال زوجك ممن يحب الله

و رسوله و يحبه الله و رسوله فولت فقال لها هلمي ماذا قلت قالت زوجي ممن يحب الله و رسوله و يحبه

الله و رسوله قال نعم و ازيدك دخلت الجنة فرأيت منزله فلم ار احدا من اصحابي يعلوه في منزله اقول

و ذلك من تواتر صحو على البلوى با جمله آنحضرت صلى الله عليه وسلم تصريح نمودند با جناب وی مقامات او را

و اين تصريح نفعه الا بعد از آنکه ایمان و صاف در نفس نفیس او راسخ شده و سرتا پا بیش گرفته و باقی

گذشته حال آنکه اطوار و احوال ستار عذری او عدالت سرآن و من کراماته في الرياض رعي ان رجلا دخل

علي عثمان و قد نظر امراة اجنبية فلما نظر اليه قال يدخل علي احدكم و في عينيه اثر الزنا فقال رجل اوحي

بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا و لكن قول حق و فراسة صدق و عنه ان جهجاه الغفاري تناول

عصا عثمان و كسرها على ركبتيه فاخذته الاكلة في رجله و عنه الى قلاعته قال كنت في الكعبة بالشام سمعت

و ... [illegible] ... بن معقل ... [illegible]

سئل ابو ... [illegible] فقال اني كنت ممن دخل على عثمان الدار فلما قتل ... [illegible] فلطمتها

فقالت ما لك قطع الله يديك ورجليك واعمى عينيك وادخلك النار ... [illegible] رعدة عظيمة وخرجت هاربا

واصابني ما ترى فلم يبق من دعائها الا النار قال فقلت له بعدا لك وسحقا ... [illegible]

... [illegible] فقال انه ... [illegible] رجل صالح فكان ... [illegible] في الصواعق عن زيد بن ابي حبيب

بلغني ان عامة الركب الذين ساروا الى عثمان جنوا ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

الصلوات المباركات قوله ... [illegible] ومنها ... [illegible] بالعهود

الرضا بالموجود والصبر عند المفقود ومنها ... [illegible] ومنها الا ان الدنيا

طويت على الغرور فلا تغرنكم الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور ومنها ... [illegible] الدنيا ظلمة ... [illegible] الآخرة نور

ومنها الهدية من العامل اذا عزل كالهدية منه اذا عمل ومنها خير الناس ... [illegible] واعلمهم بكتاب الله

ومنها من علامات العارف ان يكون قلبه مع الخوف والرجاء ولسانه مع الحمد والثناء وعيناه ... [illegible]

الاستغفار وارادته مع الترك والرضا ومنها من علامات الشقي انه يرى الناس ... [illegible]

ملكت ومنها قوله ... [illegible] الاشياء عمر طويل لا يتزود صاحبه لسفر الآخرة ومنها من كانت ... [illegible]

راحته ... [illegible] لو طهرت قلوبكم ما شبعت من كلام الله تعالى ... [illegible]

النورين رضي الله عنه ... [illegible] در باب نشر قرآن عظيم ... [illegible] يكي آنكه مصحف ... [illegible]

... [illegible] خود ... [illegible] ساخت ... [illegible]

فاروق سالها در تصحيح آن سعي ... [illegible] تمام ... [illegible] از بيت ام المؤمنين حفصه رضي الله عنها طلب

داشت و از وي نسخ متعدده نويسانده با آفاق فرستاد و قدغن بليغ نمود كه قرآن را ... [illegible]

و با اطراف ممالك ... [illegible] تا موجب ... [illegible] تفرقه امت ... [illegible] و قراءات مشهوره

از قراءات شاذه امتياز يابد كه جميع مسلمين بر يك مصحف متفق شدند اگر ... [illegible] تمام ... [illegible]

الد

سوم اختلاف چیده میشد مثل اختلاف امم سابقه آخرج البخاري عن انس بن مالك ان حذيفة بن اليمان قدم
على عثمان وكان يغازي اهل الشام في فتح ارمينية واذربيجان مع اهل العراق فافزع حذيفة اختلافهم في
القراءة فقال حذيفة لعثمان يا امير المؤمنين ادرك هذه الامة قبل ان يختلفوا في الكتاب اختلاف اليهود
والنصارى فارسل عثمان الى حفصة ان ارسلي الينا بالصحف ننسخها في المصاحف ثم نردها اليك فارسلت بها حفصة
الى عثمان فامر زيد بن ثابت وعبد الله بن الزبير وسعيد بن العاص وعبد الرحمن بن الحارث بن هشام
فنسخوها في المصاحف وقال عثمان للرهط القرشيين الثلثة اذا اختلفتم انتم وزيد بن ثابت في شيء من
القرآن فاكتبوه بلسان قريش فانما نزل بلسانهم ففعلوا حتى اذا نسخوا الصحف في المصاحف رد عثمان
الصحف الى حفصة وارسل الى كل افق بمصحف [illegible] وامر بما سواه من القرآن في كل صحيفة او مصحف ان يحرق چهارم آنكه
جميع قراء سبعه را [illegible] بسلسله قراءة او تا حال باقیست في شرح السنة القراء المعروفون اسندوا
قراءتهم الى الصحابة فعبد الله بن كثير ونافع اسند الى ابي بن كعب وعبد الله بن عامر اسند الى عثمان بن عفان
واسند عاصم الى علي وعبد الله بن مسعود وزيد واسند حمزة الى عثمان وعلي وهولاء قرءوا على النبي صلى الله
عليه وسلم پنجم آنكه قراءة [illegible] در زمان [illegible] بسلسله قراءة [illegible] لفظ الكتاب
مانند آنچه اخرج مالك ان الفرافصة بن عمير الحنفي قال ما اخذت سورة يوسف الا من قراءة عثمان بن عفان
اياها في الصبح من كثرة ما كان يرددها ششم آنكه در اول نزول قرآن بكتابت آن اشتغال فرموده
بعد مرگ آنحضرت را [illegible] ترتيب [illegible] مقدم و ذلك [illegible] اول بدخلت المفصل هفتم آنكه در معرفت
تفسير قرآن ومتى انزلت وفيم انزلت [illegible] آخرج الترمذي عن ابن عباس قال قلت لعثمان بن عفان
ما حملكم ان عمدتم الى الانفال وهي من المثاني والى براءة وهي من المئين فقرنتم بينهما
ولم تكتبوا بينهما سطر بسم الله الرحمن الرحيم ووضعتموها في السبع الطوال ما حملكم على ذلك فقال عثمان كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم مما يأتي عليه الزمان وهو ينزل عليه السور ذوات العدد وكان اذا نزل
عليه الشيء دعا بعض من كان يكتب فيقول ضعوا هؤلاء الآيات في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا
فاذا نزلت عليه الآية فيقول ضعوا هؤلاء الآيات في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا فاذا

نزلت عليه الآية فيقول ضعوا هذه الآية في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا وكانت الانفال من
اوائل ما نزل بالمدينة وكانت براءة من آخر القرآن وكانت قصتها شبيهة بقصتها فظننت انها
منها فقبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يبين لنا انها منها فمن اجل ذلك قرنت بينهما ولم اكتب
بينهما سطر بسم الله الرحمن الرحيم فوضعتها في السبع الطوال اخرج ابوبكر بن ابي شيبة عن محمد بن سيرين
قال اشرف عليهم عثمان من القصر فقال ائتوني برجل اتاليه كتاب الله فاتوه بصعصعة بن صوحان
وكان شابا فقال ما وجدتم احدا تاتوني به غير هذا الشاب قال فتكلم صعصعة بكلام فقال له
عثمان اتل فقال صعصعة اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير فقال كذبت
ليست لك ولا لاصحابك ولكنها لي ولاصحابي ثم تلا عثمان اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على
نصرهم لقدير حتى بلغ ولله عاقبة الامور واخرج ابوبكر بن ابي شيبة وقصة مناظرته مع وفد
مصر قالوا ادع بالمصحف فدعا بالمصحف فقالوا افتح السابعة وكانوا يسمون سورة يونس السابعة
فقرأها حتى اذا اتى على هذه الآية قال ارأيتم ما انزل الله لكم من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا
قل الله اذن لكم ام على الله تفترون قالوا ارأيت ما حميت من الحمى الله اذن لك ام على الله تفتري فقال امضه
انزلت في كذا وكذا واما الحمى فان عمر حمى الحمى قبلي لابل الصدقة فلما وليت زادت ابل الصدقة فزدت في الحمى
لما زاد من ابل الصدقة فجعلوا يأخذونه بالآية فيقول امضه نزلت في كذا وكذا و در باب ترویج حدیث آنکه نزد
بعد وچهل حدیث در کتب معتبره با ما نیده با سه بواسطه کبار صحابه در ما بلی سند او در دست مردم موجود
چون فضل حفظ چهل حدیث آن درجه باشد که روز قیامت از علما محشور شود پس حسب کان تو در
قدر صد وچهل حدیث هرگاه در خطبه جمعه بیان فضائل اعمال میمون خیش و در مآثر این کرامی شد اخرج ابن ماجه
عن ابي عبد الرحمن السلمي عن عثمان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خيركم من تعلم القرآن وعلمه قال واقرأ
ابو عبد الرحمن في امرة عثمان حتى كان الحجاج قال وذاك الذي اقعدني مقعدي هذا و در علما جاءت [illegible]
علوی بلیغ داشت و فطرة سلیمة از آنرا مطاوعة تمام میمون واخرج احمد عن عطاء بن فروخ مولى القرشيين
ان عثمان اشترى من رجل ارضا فابطأ عليه فلقيه فقال ما منعك من قبض مالك قال انك غبنتني فما القى

[illegible]

من الناس احدا الا وهو يلومني قال او ذلك منعك قال نعم قال فاضرب بيده ارجلك ... قال انا سمعت رسول

صلی الله علیه وسلم ادخل الله رجلا کان سهلا مشتریا وبایعا وقاضیا ومقتضیا واخرج احمد عن محمود بن لبید ان

عثمان اراد ان یبنی مسجد المدینة فکره الناس ذلک واحبوا ان یدعوه علی هیئته فقال عثمان سمعت رسول الله

صلی الله علیه وسلم یقول من بنی مسجدا لله عزوجل بنی الله له فی الجنة مثله و در باب فتاوی و احکام اگر آنچه روایت

شده از وی استقصا نموده شود قصه ها باید نوشت تا رفع شک کرده شود پس فتوی بسیار و تفصیل بیشمار حاصل شود و این مایه را الله

میسر نیست که درین رساله آن را استقصا کنیم بطریق مثال مسائل چند برشماریم در باب وضوء مما مست النار

احادیث مختلفه وارد شده است و عمل صحابه نیز مختلف درین باب طائفه گفته اند حضرت ذی النورین کشف آن

نموده بیان واضح فرمود که عمل بر وضوء ... ایشان است اخرج احمد عن ... مولی عثمان ان

عثمان بن عفان جلس علی المقاعد ... عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فدعا بکتف فعرقها ثم قام فصلی ولم یتوضأ

ثم قال جلست مجلس النبی صلی الله علیه وسلم واکلت ماکل النبی صلی الله علیه وسلم وصنعت ما صنع النبی صلی الله علیه

وسلم واخرج احمد عن سعید بن المسیب یقول رایت عثمان قاعدا فی المقاعد فدعا بطعام مما مسته النار

فاکله ثم قام الی الصلوة فصلی ثم قال قعدت مقعد رسول الله صلی الله علیه وسلم واکلت طعام رسول الله صلی

الله علیه وسلم وصلیت صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم واخرج احمد عن رباح قال زوجنی اهلی امة لهم

رومیة فوقعت علیها فولدت لی غلاما اسود مثلی فسمیته عبد الله ثم وقعت علیها فولدت لی غلاما

اسود مثلی فسمیته عبید الله ثم طبن لها غلام لاهلی رومی یقال له یوحنس فراطنها بلسانه

یعنی بالرومیة فوقع علیها فولدت له غلاما احمر کانه وزغة من الوزغات فقلت لها ما هذا فقالت هذا ل

یوحنس فارتفعنا الی عثمان بن عفان فاقرا جمیعا فقال لهما عثمان ان شئتم قضیت بینکم بقضیة رسول الله صلی

الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قضی ان الولد للفراش واحسبه قال وجلدها وجلده وتحقیق نموده که

استلام رکن عراقی و رکن شامی سنت نیست اخرج احمد عن یعلی بن امیة قال طفت مع عثمان فاستلمنا الرکن

قال یعلی فکنت مما یلی البیت فلما بلغنا الرکن الغربی الذی یلی الاسود جررت بیده لیستلم فقال ما شانک

فقلت الا تستلم قال فقال الم تطف مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت بلی قال ارایته یستلم هذین الرکنین

خز بیبن قلت لا قال فلیکن عندی اسوة حسنة قلت بلی قال فاخذ عنک در بیان سخنی که پسندیده معتبر
مردان را احادیث احمع اهد عن ابی هریرة قال راح عثمان الی مکة حاجا ودخلت علی محمد بن جعفر بن ابی طالب
امراته فبات معها حتی اصبح ثم غدا علیه ردع الطیب وملحفة معصفرة مفدمة فادرک الناس بملل قبل ان یروحوا
فلما راه عثمان انتهره وافف وقال اتلبس المعصفر وقد نهی عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له
علی بن ابی طالب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لم ینهه ولا ایاک انما نهانی مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله
عن مالک بن ابی عامر ان عثمان کان یقول فی خطبته قلما یدع ذلک اذا خطب اذا قام الامام یخطب یوم
الجمعة فاستمعوا وانصتوا فان للمنصت الذی لا یسمع من الحظ مثل ما للمنصت السامع فاذا قامت الصلوة فاعدلوا
الصفوف وحاذوا بالمناکب فان اعتدال الصفوف من تمام الصلوة لا یکبر حتی یاتیه رجال قد وکلهم بتسویة
الصفوف فیخبرونه ان قد استوت فیکبر مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان عن عبد الرحمن بن ابی عمرة الانصاری
انه قال جاء عثمان بن عفان الی صلوة العشاء فرای اهل المسجد قلیلا فاضطجع فی مؤخر المسجد ینتظر الناس ان یکثروا
فاتاه ابن ابی عمرة فجلس الیه فساله من هو فاخبره فقال ما معک من القرآن فاخبره فقال له عثمان من شهد العشاء فکانما
قام نصف لیلة ومن شهد الصبح فکانما قام لیلة مالک انه بلغه ان العلاء ... فی زمان عثمان بن عفان ... ثم
عثمان عن ابیه وما ثبت ... مالک عن نافع عن نبیه بن وهب اخی بنی عبد الدار ان عمر بن عبید الله ارسل الی
ابان بن عثمان وابان یومئذ امیر الحاج وهما محرمان انی قد اردت ان انکح طلحة بن عمر ابنة شیبة بن جبیر
واردت ان تحضر فانکر ذلک علیه ابان وقال سمعت عثمان بن عفان یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا ینکح المحرم ولا ینکح ولا یخطب علی نفسه ولا علی غیره مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عبد الله بن عامر بن ربیعة
قال رایت عثمان بالعرج وهو محرم فی یوم صائف قد غطی وجهه بقطیفة ارجوان ثم اتی بلحم صید فقال لاصحابه
کلوا فقالوا اولا تاکل انت فقال انی لست کهیئتکم انما صید من اجلی مالک عن ابن شهاب عن قبیصة بن ذؤیب ان
رجلا سال عثمان عن الاختین من ملک الیمین هل یجمع بینهما فقال عثمان احلتهما آیة وحرمتهما آیة اخری فاما انا
فلا احب ان اصنع ذلک قال فخرج من عنده فلقی رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فساله عن ذلک
فقال لو کان لی من الامر شیء ثم وجدت احدا فعل ذلک لجعلته نکالا قال ابن شهاب اراه علی بن ابی طالب

رضی الله

رضي الله عنه مالك عن ابن شهاب عن طلحة بن عبد الله بن عوف قال وكان اعلمهم بذلك وعن ابي سلمة بن
عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف طلق امرأته البتة وهو مريض فورثها عثمان بن عفان منه بعد
انقضاء عدتها مالك عن عبد الله بن الفضل عن الاعرج ان عثمان بن عفان ورث نساء ابن مكمل منه و
كان طلقهن وهو مريض مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى قال كانت عند جدي حبان امرأتان هاشمية وانصارية
فطلق الانصارية وهي ترضع فمرت بها سنة ثم هلك عنها ولم تحض فقالت انا ارثه لم احض فاختصمتا الى
عثمان بن عفان فقضى لها بالميراث فلامت الهاشمية عثمان فقال هذا عمل ابن عمك هو اشار علينا بهذا يعني
علي بن ابي طالب مالك عن ابي الزناد عن سليمان بن يسار ان نفيعا مكاتبا كان لام سلمة زوج النبي صلى الله عليه
وسلم او عبدا كانت تحته امرأة حرة فطلقها اثنتين ثم اراد ان يراجعها فامره ازواج النبي صلى الله عليه
وسلم ان يأتي عثمان بن عفان فيسأله عن ذلك فلقيه عند الدرج آخذا بيد زيد بن ثابت فسألهما فابتدراه
جميعا فقالا حرمت عليك حرمت عليك مالك عن عبد الله بن ابي بكر عن عبد الملك بن ابي بكر بن عبد الرحمن
بن الحارث بن هشام عن ابيه انه اخبره ان العاص بن هشام هلك وترك بنين له ثلاثة اثنان لام ورجل لعلة
فهلك احد اللذين لام وترك مالا وموالي فورثه اخوه لابيه وامه ماله وولاء مواليه ثم هلك الذي ورث المال
وولاء الموالي وترك ابنه واخاه لابيه فقال ابنه قد احرزت ما كان ابي احرز من المال وولاء الموالي وقال
اخوه ليس كذلك انما احرزت المال واما ولاء الموالي فلا ارايت لو هلك اخي اليوم الست ارثه انا فاختصما
الى عثمان بن عفان فقضى لاخيه بولاء الموالي مالك انه بلغه عن جده مالك بن ابي عامر ان عثمان بن عفان
قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبيعوا الدينار بالدينارين ولا تبيعوا الدرهم بالدرهمين
مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان قضيا في امرأة غرت رجلا بنفسها وذكرت انها
حرة فولدت له اولادا فقضيا ان يفدي ولده بمثلهم مالك انه بلغه ان عثمان بن عفان اتي بامرأة قد
ولدت في ستة اشهر فامر بها ان ترجم فقال له علي بن ابي طالب ليس ذلك عليها ان الله تبارك وتعالى
يقول في كتابه وحمله وفصاله ثلاثون شهرا وقال والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين لمن
اراد ان يتم الرضاعة فالحمل يكون ستة اشهر فلا رجم عليها فبعث عثمان في اثرها فوجدها قد رجمت

اتم عنه عبد الرحمن بن ابی بکر عن عمرة بنت عبد الرحمن ان سارقا سرق فی زمان عثمان اترجة فامر بها

عثمان ان تقوم فقومت بثلثة دراهم من صرف اثنی عشر درهما بدینار فقطع عثمان یده مالک عن عمه ابی

سهیل بن مالک عن ابیه انه سمع عثمان بن عفان وهو یخطب وهو یقول لا تکلفوا الامة غیر ذات الصنعة

الکسب فانکم متی کلفتموها ذلک کسبت بفرجها ولا تکلفوا الصغیر الکسب فانه اذا لم یجد سرق وعفوا اذ اعفکم

الله وعلیکم من المطاعم بما طاب منها [illegible] فی

الرویا عن عبد الرحمن بن یزید قال افضت مع ابن مسعود من عرفة فلما جاء المزدلفة صلی المغرب والعشاء کل واحدة

منهما باذان واقامة وجعل بینهما العشاء ثم نام فلما قال قائل طلع الفجر صلی الفجر ثم قال ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال ان هاتین الصلوتین اخرتا عن وقتهما فی هذا المکان المغرب والعشاء فان الناس لا

یاتون ههنا حتی یعتموا واما الفجر فهذا الحین ثم وقف [illegible] قال ان اصاب امیر المومنین السنة

دفع قال فما فرغ عبد الله حتی دفع وعنه ابی شریح الخزاعی قال کسفت الشمس فی عهد عثمان وبالمدینة

عبد الله بن مسعود قال فخرج عثمان فصلی بالناس تلک الصلوة رکعتین وسجد سجدتین فی کل رکعة قال ثم

انصرف ودخل داره وجلس عبد الله الی حجرة عائشة وجلسنا الیه فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

کان یامر بالصلوة عند کسوف الشمس والقمر واذا رأیتموه قد اصابهما فافزعوا الی الصلوة فانها

ان کانت التی تحذرون کانت وانتم علی غیر غفلة وان لم تکن فقد اصبتم خیرا واکتسبتموه [illegible]

اما فتوحی که در زمان ذی النورین واقع شد پس دو قسمست قسمی آنکه بعد وفات حضرت فاروق

اعظم بعض بلدان عهد خود را نقض نمودند حضرت ذی النورین در تجدید فتح آن بلاد سعی بلیغ بتقدیم

رسانید مانند فتنه [illegible] الاکبر رضی الله عنه از آنجمله اهل همدان نقض عهد نموده

برتبه [illegible] فتح آن مجدد شد و اهل ری [illegible] آوردند تا ابو موسی

و براء بن عازب باز در حوزه اسلام آمدند و اهل اسکندریه بخلاف [illegible]

بن العاص رایت ایشان منکوس گشت [illegible] ولید بن

عقبه کار بر ایشان تنگ ساخت و مضطر بصلح گردانید و در آن میان بعض مواضع قریبه آذربیجان

نیز مفتوح

ثم فتح سند و ملیبار [illegible] سعید الطرف [illegible] از آن بلاد غنایم بسیار

آورد و عثمان بن ابی العاص [illegible] در سنه [illegible] در نواحی آن [illegible] و در سنه [illegible] آن نواحی را طرفی

مصالحه فتح کرد عثمان بن ابی العاص را از آنجا هرم بن حیان را [illegible] روان ساخت و

با اندک فرصتی تا آنجمه ولایات مفتوح گشت اما فتح ثانی لشکر اسلام فتح افریقیه است بر دست عبدالله

سعد بن ابی سرح امیر المؤمنین عثمان [illegible] عبدالله بن سعد را جهت [illegible] فتوح امارت مصر تفویض فرموده

و خمس الخمس غنایمی که بسعی او حاصل شود متقبل شده حاکم افریقیه در آن ایام از قبل قیصر روم

جرجیر نام بود از طرابلس تا [illegible] و طنجه در تحت حکومت منضبط بود و [illegible] نزدیک به

دو بیست هزار سوار [illegible] ساخت امیر المؤمنین عثمان لشکری امداد که طایفه از اشراف صحابه مثل عبدالله

بن عباس و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر [illegible] بکمک عبدالله بن سعد فرستاد و او نیز با جمعی

عظیم از غزاة مصر [illegible] باتفاق ایشان بجانب افریقیه روان شد مدت چهل روز ما بین

الفریقین واقع شد از صباح تا نصف النهار بمقاتله مشغول میبودند بعد از آن هر یکی بمعسکر

خود [illegible] امیر المؤمنین عثمان بن عفان بعد مسافت موضع قتال [illegible] بلاد مسلمین ملاحظه [illegible] عبدالله بن زبیر

را با جمعی کثیر بمدد فرستاد بعد از آن [illegible] تمام طی منازل نموده باندک فرصتی بمحل قتال رسید [illegible]

و در [illegible] ایشان چهل روز در این محاربه گذشته بود مسلمانان را [illegible] فتح نکرده بودند

تا [illegible] سبب [illegible] عبدالله بن زبیر در میان لشکر اسلام عبدالله بن سعد را ندید [illegible] حال او کرد گفتند

جرجیر در لشکر خود منادی داده که هر که سر ابن ابی سرح بیاورد صد هزار دینار زر سرخ انعام دهد

و دختر خود را در حباله عقد او درآرد از این سبب خوف بر وی مستولی شده و مختفی گشته عبدالله بن الزبیر

مشورت داد که تو نیز در لشکر خود منادی فرما که هر کس سر جرجیر بیارد صد هزار دینار [illegible] از

غنیمت آن لشکر باو دهی و دختر جرجیر را [illegible] بحباله [illegible] او درآرند تا در [illegible] جرجیر

تزلزل قوی افتاد بعد از آن هنگام مقابله [illegible] لشکر [illegible] معرکه می ایستاد [illegible] ابن الزبیر

جماعتی را مسلح و مکمل ساخته در عقب [illegible] در قتال داد جهد بلیغ دادند و در نصف

اظهار بر تکلّف خواستند که اعلام ختم صلح کنند تا هر دو فریق کاسبه و رزم سعادت وقت سلام
بازگشتند آنجا و عبد الله بن زبیر از خیام بیرون آمده ناگاه در حالت غفلت بر آن ملاعین تاختند و شکست کلی
بر ایشان افتاد و جرجیر بدست ابن الزبیر مقتول شد آنگاه بر شهر سبیطله که قاعده افریقیه بود نزول
کردند و آن شهر را بجنگ [illegible] مفتوح ساختند و جمیع اهل افریقیه بمصالحه پیش آمدند که هر سال سیصد
[illegible] هزار دینار و سهم سوار [illegible] هزار دینار بعد و دختر جرجیر با مال خطیر بموجب وعده بعبد الله بن
الزبیر دادند و این معرکه را غزوة العبادله میگویند که صاحب قلب عبد الله بن سعد بن ابی سرح و امیر میمنه
عبد الله بن عمر و امیر میسره عبد الله بن الزبیر و مقدمه عبد الله بن عباس بود بعد فتح افریقیه ابن ابی سرح عبد الله
بن نافع بن حصین و عبد الله بن نافع بن عبد القیس را بجانب [illegible] فرستاد آنجا بعد [illegible] حرب شدید و
قتال عظیم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] عبد الله بن نافع بن الحصین [illegible] دراز
از اسلام در مغرب [illegible] داخل شد و از آنجمله فتح جزیره قبرس [illegible] معاویه بن ابی سفیان
بعرض امیر المؤمنین عثمان رسانید که بر ساحل بحر روم قری و امصار متصل است که وصول [illegible] بلاد [illegible]
[illegible] نتوانند شد اگر اجازت باشد از راه بحر [illegible] لشکر کشیم در سابق چندین بار این دعا بعرض
حضرت فاروق رسانیده بود بملاحظه خطر دریا و عدم اطلاع بر چگونگی آن سواحل و نفوذ شوکت قیصر
باقی بود فاروق اعظم اجازت نداده بود [illegible] ذی النورین این رای موافق [illegible] اجازت
آن سفر داده نوشته فرستاد که مردم در این سفر [illegible] و قرعه اندازی بلکه این سفر [illegible]
هر که بطوع [illegible] همراه تو برود و معاویه بن ابی سفیان چون رخصت حاصل کرد لشکری گران ترتیب داده
متوجه آن صوب گشت و ابوذر غفاری و عبادة بن الصامت و زوجه او ام حرام و غیر ایشان
از صحابه در این لشکر بودند نخست در اثنای بحر [illegible] چند حمله [illegible] که از جانب
حاکم جزیره قبرس بطرف قسطنطنیه [illegible] ملاقی شد [illegible] تعرض آورد
لشکر مسلمانان در آن غزوه در میان بحر [illegible] معرکه محاربه کردند و کار [illegible] کردند و بسا
بسیار بدست اهل اسلام افتاد و آخر بر مبلغ خطیر که هر سال به بیت المال فرستند مصالحه واقع

شود

بعد از فتح جزیره قبرس و جزیره رودس ملح فتح کردند و غنایم دریا با این جزیره با جزیره

با قدر ساواد ... بعد از ان ... جمع کردند و اخبار با امیر المؤمنین روان ساختند

و ... که ... انجک برای ... الربع جزیره ... بعد هر چند قصه ... باب

... صحیح البخاری عن انس بن مالک

قال حدثتنی ام حرام ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوما فی بیتها فاستیقظ وهو یضحک قلت یا رسول الله ما یضحکک

قال عجبت من قوم من امتی یرکبون البحر کالملوک علی الاسرة فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم

فقال انت معهم ثم نام فاستیقظ وهو یضحک فقال مثل ذلک مرتین او ثلاثا قلت یا رسول الله ادع الله

ان یجعلنی منهم فیقول انت من الاولین فتزوج بها عبادة بن الصامت فخرج بها الی الغزو فلما رجعت

قربت دابة لترکبها فوقعت فاندقت عنقها واخرج البخاری ایضا عن عمیر بن الاسود العنسی

ان ام حرام رضی الله عنها انها سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اول جیش من امتی یغزون البحر قد اوجبوا

قالت ام حرام قلت یا رسول الله انا فیهم قال انت فیهم قالت ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم اول جیش

من امتی یغزون مدینة قیصر مغفور لهم فقلت انا فیهم یا رسول الله قال لا ذکر فتح فارس و خراسان

بر دست عبد الله بن عامر بن کریز چون اهل بصره از ابو موسی اشعری شکایت کردند امیر المؤمنین عثمان

در ... عبد الله بن عامر را بجای او نصب ... امیر المؤمنین خبر رسید که اهل فارس نقض عهد

... عبید الله بن معمر والی آن بلاد را کشتند و جمعی کثیر مجتمع شده اصطخر را معسکر ساختند عبد الله

... نوشت که با لشکر بصره و عمان متوجه فارس شود ... در حدود اصطخر تلاقی فریقین واقع شد

... لشکر اسلام ابو برزه اسلمی و بر میسره معقل بن یسار و بر خیل عمران بن حصین و این قوم

... صحبت دریافته بودند بعد از قتال عظیم لشکر اسلام غلبه یافت و جیش فرس منهزم شد و قلعه

اصطخر مفتوح گشت عبد الله بن عامر از آنجا در غایت شوکت و تمکن بداراب جرد ... متوجه

اهالی انجا نیز نقض عهد ... بودند با صلح ... امیر آمد و از آنجا بشهر جور که بقول بعضی

عبارتست از فیروزآباد شیراز است و بقول بعضی از اعمال کرمان است توجه نمود و بعد از محاربه ...

و بعد از آن [illegible] عبد [illegible] اقدام [illegible]

و [illegible] فتح [illegible]

[illegible] از فتح [illegible]

عبد الله [illegible] امیر المؤمنین [illegible] در غزوه خراسان [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

لشکر گران ترتیب داده از راه کرمان به ولایت خراسان روانه شد در راه [illegible]

[illegible] به مسعود [illegible] لشکر فرستاد تا [illegible] مشغول گشتند تا آنکه فتح میسر [illegible]

متوجه شد [illegible] و احنف بن قیس [illegible] طرف قهستان [illegible]

و [illegible] تا آنکه [illegible] مقام مصالحه [illegible]

انهزام [illegible] آنجا [illegible]

لشکر فرستاد [illegible] مرزبان [illegible]

و [illegible] بعد از آن [illegible]

آخر [illegible] مرزبان طوس [illegible]

اهل [illegible] هزار هزار درهم [illegible] صلح [illegible]

اقامت کرد و لشکری به جانب [illegible] فرستاد آنجا [illegible]

آخر با ایشان بر آن شرط که [illegible] مصالحه [illegible] مرزبان [illegible]

[illegible] آنکه او با [illegible] اهل لشکر [illegible]

دیگر به جانب هراة روان شد مرزبان هراة قبل از وصول لشکر [illegible]

و تولیت آن متعهد شد بعد از آن مرزبان مرو [illegible] قبول کرد [illegible]

جوزجان و طالقان و فاریاب فرستاد ایشان را فتح کرد بعد از آن طرف بلخ [illegible] مصالحه [illegible]

عبد الله بن عامر سالم و غانم مراجعت کرد و [illegible] محاربه دیگر با قسطنطین [illegible] افریقیه [illegible]

مستولی گشتند و سواحل را انتزاع [illegible] فتحی عظیم [illegible]

نبود

مشهور شده است که بکشتن مطاعن اهل اسلام و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را بمصر نفرستد با رافت او متوجه شده

مرجان بود با لقای مسلمین عراق شد بغرب بیعت و مهاجر و انصار در آن مشغول شدند مقاتله

عظیمی با هم در صحبت و اکثر لشکر مشغول شده اند در قسطنطنیه از محصورین بعد یا ندم صف خرج الحقان

بعفر سفر بی سامان نبود و همه با کمال قبیح که با کمال فقر و فاقه بعده بطفلها مجاهد و نوید سابقاین

آنجا جنابان اولیس که فتح کتب سیره کرده باشند دانند که با حسن وجوه جهت الا آنکه در آن ایام

نکته گیری فاش شده و زبان دراز چیها شایع گشت که مسلمی جنس اعتراض بشه آورده میباید نظر برخواهیم کرد اند

جهة مصالح مقصر بانها اخرج ابو عمر في الاستيعاب عن مبارك بن فضالة قال سمعت الحسن يقول سمعت عثمان يخطب

يقول يا ايها الناس ما تنقمون علي وما من يوم الا وانتم تقسمون فيه خيرا قال الحسن وشهدت مناديه ينادي يا

ايها الناس اغدوا على اعطياتكم فيغدون فياخذونها وافرة يا ايها الناس اغدوا على ارزاقكم

فيغدون فياخذونها وافية حتى والله لقد سمعته اذناي يقول اغدوا على كسوتكم فياخذون الحلل

واغدوا على السمن والعسل قال الحسن ارزاق دارة وخير كثير وذات بين حسن ما على الارض مؤمن يخاف مؤمنا

الا يوده وينصره ويالفه فلو صبر الانصار على الاثرة لوسعهم ما كانوا فيه من العطاء والرزق ولكنهم لم

يصبروا وسلوا السيف مع من سل فصار عن الكفار مغمدا وعلى المسلمين مسلولا الى يوم القيمة اول حادثه که

بیشتر از آن بود که عبیدالله بن عمر بظن آنکه در قتل حضرت فاروق شرکتی دارند جمعی را از ضعیف الاسلام

مثل هرمزان و جمعی از نصاری مثل جفینه بقتل آورد در اول خلافت این قضیه را پیش حضرت ذی النورین

مرافعه نمودند از هر طرف که کشتن او فهم حضرت ذی النورین از خاص مال خود مبلغی ادا نمای مقتول

و اید خصومت را از میان مسلمانان که بمثابه الفتق قریب شده بود دفع عمده عقل تدبیری بهتر از آن کار میکند و چون

عزم افریقیه در خاطر مبارک مصمم شد عمرو بن العاص را معزول ساخت عبدالله بن ابی سرح را عامل مصر

گردانید و عمرو بن العاص فیمابینی که بسبب این عامل شده بتفضیل بعض نکته گیران این معنی را محل عجب قرار داده

اند و در حقیقت عین رشد همین عزل و نصب ظاهر است چه کسی که فتح افریقیه و اندلس بسبب آن میسر آید.

رشد باشد که از تشنیع جهال بعید و همچنین عزل ابوموسی و نصب عبدالله بن عامر بر بصره و ما یترکا منتج فتح خراسان

انداز رسید آن چه نسبت بخواجه بعد وفات عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه ... از احادیث

افتاد امیر المؤمنین را نسبت بای کلمه ... نسبت که حضرت ابو ذر غفاری را از خلافت ...

معروف شده بود ... از مدینه طلب داشت وقتی که آن نیز بود منه ... بطرف ربذه ...

... خلافت ... مسئله ... ذی النورین ...

... قواعد ... ابن مسعود ... عن ابی ذر انه استاذن علی عثمان فاذن له

وبیده عصا فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفی وترک مالا فما ترى فيه فقال ان كان يصل فيه حق الله فلا

بأس عليه فرفع ابو ذر عصاه فضرب كعبا وقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما احب لو ان لي هذا الجبل ذهبا

انفقه ويتقبل مني اذر خلفي منه ست اواقي انشدك بالله يا عثمان اسمعته ثلث مرات قال نعم رواه احمد

اخرج البخاري عن زيد بن وهب قال مررت بالربذة فاذا انا بابي ذر فقلت له ما انزلك منزلك هذا

قال كنت بالشام فاختلفت انا ومعاوية في الذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله

قال معاوية نزلت في اهل الكتاب فقلت نزلت فينا وفيهم فكان بيني وبينه في ذلك فكتب الى عثمان

يشكوني فكتب الي عثمان ان اقدم المدينة فقدمتها فكثر علي الناس حتى كانهم لم يروني قبل ذلك فذكرت

لعثمان فقال لي ان شئت تنحيت فكنت قريبا فذلك الذي انزلني هذا المنزل ولو امروا علي حبشيا لسمعت

واطعت واخرج البخاري عن الاحنف بن قيس قال جلست الى ملا من قريش فجاء رجل خشن الشعر والثياب والهيئة

حتى قام عليهم فسلم ثم قال بشر الكانزين برضف يحمى عليه في نار جهنم ثم يوضع على حلمة ثدي احدهم حتى يخرج من

نغض كتفه ويوضع على نغض كتفه حتى يخرج من حلمة ثديه يتزلزل ثم ولى فجلس الى سارية وتبعته وجلست اليه

وانا لا ادري من هو فقلت له لا ارى القوم الا قد كرهوا الذي قلت قال انهم لا يعقلون شيئا قال لي خليلي قلت

ومن خليلك قال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا ذر اتبصر احدا قال فنظرت الى الشمس ما بقي من النهار وانا

ارى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يرسلني في حاجة له قلت نعم قال ما احب ان لي مثل احد ذهبا انفقه كله الا

ثلثة دنانير وان هولاء لا يعقلون انما يجمعون الدنيا والله لا اسألهم دنيا ولا استفتيهم عن دين حتى القى

الله و ازان جمله است امر ... اذان ثالث روز جمعه افزود اخرج البيهقي عن السائب بن يزيد

الاذان

الاذان كان اوله اذا جلس الامام على المنبر على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر فلما كان
خلافة عثمان وكثر الناس امر بالاذان الثالث فاذن به على الزوراء فثبت الامر على ذلك واز اينجا ظاهر است كه اذان جمعه
بهمين نحو در زمان رسول خدا صلى الله عليه وسلم نبوده ... حضرت عثمان ...
ساخت ... بحسب ... كه ... كرده ...
كه ... امير المؤمنين ... كه ...
... كه ... گرفته باشند و الا ...
باب ... است ...
... است ... عظيم ...
يقول كنا نفاضل ... افضل منهم ... وكان في ... ابو بكر ...
... صلى الله عليه وسلم توسيع نموده بعبارة قوى ومتين ساخت اخرج
البخاري عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان المسجد كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم مبنيا باللبن وسقفه
الجريد وعمده خشب النخل فلم يزد فيه ابو بكر شيئا وزاد فيه عمر وبناه على بنيانه في عهد رسول الله صلى الله عليه
وسلم باللبن والجريد واعاد عمده خشبا ثم غيره عثمان فزاد فيه زيادة كثيرة وبنى جداره بالحجارة المنقوشة والقصة
وجعل عمده من حجارة منقوشة وسقفه بالساج واخرج البخاري عن عبيد الله الخولاني انه سمع عثمان رضي الله عنه
يقول عند قول الناس فيه حين بنى مسجد الرسول صلى الله عليه وسلم انكم اكثرتم واني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول من بنى مسجدا قال بكير حسبت انه قال يبتغي به وجه الله بنى الله له مثله في الجنة اما بيان ابتلاي حضرت
ذي النورين رضي الله عنه وجواب اشكالاتي كه اهل زمان ايشان بر ايشان وارد نموده اند بيان قبح صنيعي كه
نسبت بخود در نفس نفيس او و در عرض او بعمل آورده اند پس موقوف است بتمهيد مقدمه و آن اينست كه آنحضرت
صلى الله عليه وسلم خدا را ثابت نموده كه بروايت رجال عن رجال ثابت شده بيان فرموده اند كه در ايام
بمقتضاي حكمت الهي اختلاف بر ذي النورين واقع خواهد شد و او را خواهند كشت و وي در آن حالت بر حق خواهد
بود و مخالفان او بر باطل خدا آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين مضمون را بانواع وجوه ارشاد فرموده اند تا آنكه

ـبت التخلف بالخسف قائم بعد من صح الى النبي ما حكم الله فيه من الفتن بما ذكر من حجر في مدة

دنى السفين هذا اصلا [illegible] وداير مسعود بن احمد ابو داود كنت مشتبها فيما سمعت في الصحيح

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال في المرة الثالثة سماه ما فتح له ورشد ودايرة على الصحابي فيها حديث [illegible]

وابن عباس في رجل راي فيما يرى النائم ظلة تنطف سمنا وعسلا وسببا واصلا من السماء الى الارض فاخذ به النبي

صلى الله عليه وسلم فعلا ثم اخذ به رجل بعده ثم انقطع بالثالث ثم وصل له فعبره الصديق رضي الله عنه بان

على اخلاف الثالث ومنه حديث ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقال يقتل هذا فيها مظلوما لعثمان

اخرجه الترمذي ومنه حديث عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان انه لعل الله يقمصك قميصا فان ارادوك

على خلعه فلا تخلعه لهم اخرجه الترمذي ومنه حديث مرة بن كعب حين قام خطباء بالشام [illegible] من رسول الله

صلى الله عليه وسلم ما قمت وذكر الفتن فقربها فمر رجل مقنع في ثوب فقال هذا يومئذ على الهدى فقمت اليه

فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجهه فقلت هذا قال نعم اخرجه الترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح

ومنه حديث جابر قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم بجنازة ليصلي فلم يصل عليه فقيل يا رسول الله ما رايناك تركت

الصلوة على احد قبل هذا قال انه كان يبغض عثمان فابغضه الله اخرجه الترمذي ومنه حديث عثمان يوم

الدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد عهد الي عهدا وانا صابر عليه ومنه حديث كعب بن عجرة قال ذكر

رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقربها فمر رجل مقنع راسه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا يومئذ على

الهدى فوثبت فاخذت بضبعي عثمان ثم استقبلت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت هذا قال هذا

اخرجه ابن ماجه وفي الرياض عن ابي حبيبة قال سمعت ابا هريرة وعثمان محصور استاذن في الكلام

فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انها ستكون فتنة واختلاف او اختلاف وفتنة قلنا يا

رسول الله فما تامرنا قال عليكم بالامير واصحابه واشار الى عثمان وفي الرياض عن كعب قال والذي نفسي بيده

ان في كتاب الله المنزل محمد صلى الله عليه وسلم ابو بكر الصديق عمر الفاروق عثمان الامين فالله الله يا

معاوية في امر هذه الامة ثم نادى الثانية ان في كتاب الله المنزل ثم اعاد الثالثة وفي الرياض

عن ابي قلابة قال كنت في رفقة بالشام فسمعت صوت رجل يقول يا ويلاه النار فقمت اليه فاذا

رجل مقطوع اليدين والرجلين من الفخذين أعمى العينين منكبا بوجهه [illegible] فقال إني كنت ممن دخل على عثمان
الدار فلما دنوت منه صرخت زوجته فلطمتها فقال ما لك قطع الله يديك ورجليك وأعمى عينيك وأدخلك
النار فأخذتني رعدة عظيمة وخرجت هاربا وأصابني ما ترى ولم يبق من دعائه إلا النار قال فقلت له بعدا
لك وسحقا وعن [illegible] قال كنت مع سعيد بن المسيب [illegible] فقال انظر
فإذا هو مسود الوجه فقال سعيد سل عنه فسألته فقال إنه كان يسب عليا وعثمان فكنت أنهاه فلا ينتهي فقلت
اللهم إن هذا يسب رجلين قد سبق لهما ما تعلم اللهم إن كان يسخطك ما يقول فيهما فأرني فيه آية فاسود وجهه
كما ترى وعن كثير بن الصلت قال أغفى عثمان في اليوم الذي قتل فيه فاستيقظ فقال لولا أن يقول الناس تمنى
عثمان أمنية لحدثتكم قال قلنا أصلحك الله حدثنا فلسنا نقول ما يقول الناس فقال إني رأيت رسول الله صلى
الله عليه وسلم في منامي هذا فقال إنك شاهد معنا الجمعة أخرجه الحاكم وعنه حديث عبد الله بن حوالة الأزدي عن
رسول الله صلى الله عليه وسلم من نجا من ثلاث فقد نجا قالوا ماذا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال موتي
وقتل خليفة مصطبر بالحق يعطيه والدجال أخرجه الحاكم وصححه وعن ابن عمر رضي الله عنه أن عثمان أصبح فحدث
فقال إني رأيت النبي صلى الله عليه وسلم في المنام الليلة فقال يا عثمان أفطر عندنا فأصبح عثمان صائما فقتل
من يومه رضي الله عنه أخرجه الحاكم وعن ابن عباس قال كنت قاعدا عند النبي صلى الله عليه وسلم إذ أقبل
عثمان بن عفان رضي الله عنه فلما دنا منه قال يا عثمان تقتل وأنت تقرأ سورة البقرة فتقع قطرة من دمك
على فسيكفيكهم الله ويغبطك أهل المشرق وأهل المغرب وتشفع في عدد ربيعة ومضر وتبعث يوم القيامة
أميرا على كل مخذول أخرجه الحاكم وعن النعمان بن بشير عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا عثمان إن ولاك الله هذا الأمر يوما فأرادك المنافقون أن تخلع قميصك الذي قمصك الله فلا تخلعه يقول
ذلك ثلث مرات قال النعمان فقلت لعائشة ما منعك أن تعلمي الناس بهذا قالت أنسيته والله أخرجه
ابن ماجه وعن قيس بن أبي حازم عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه وددت
أن عندي بعض أصحابي قلنا يا رسول الله ألا ندعو لك أبا بكر فسكت قلنا ألا ندعو لك عمر فسكت قلنا
ألا ندعو لك عثمان قال نعم فجاء عثمان فخلا به فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يكلمه ووجه عثمان يتغير قال قيس

حدثني ابو سهلة مولى [illegible] عثمان بن عفان قال يوم الدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد الي عهدا

وانا صابر اليه [illegible] وانا صابر عليه قال قيس فكانوا يرونه ذلك اليوم اخرجه ابن ماجة وفي

الاستيعاب [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] قال [illegible]

[illegible] فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] فهي فتنة

[illegible] يا رسول الله قال [illegible]

[illegible] هذا [illegible] عن [illegible]

قال [illegible] فقال [illegible] حديث [illegible] الامام عليه

الصلوة والسلام [illegible] الامام المرتضى علي بن ابي طالب رضي الله عنه

اخرج الحاكم من طريق الحسن عن قيس بن عباد قال شهدت عليا يوم الجمل يقول اللهم اني ابرأ اليك من

دم عثمان ولقد طاش عقلي يوم قتل عثمان وانكرت نفسي وجاؤوني للبيعة فقلت والله اني لاستحيي

من الله ان ابايع قوما قتلوا رجلا قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم الا استحيي ممن تستحيي منه الملائكة واني

لاستحيي من الله ان ابايع وعثمان قتيل في الارض لم يدفن بعد فانصرفوا فلما دفن رجع الناس الي فسألوني

البيعة فكأنما صدع قلبي فقلت اللهم خذ مني لعثمان حتى ترضى ومن طريق الحاكم عبد الرحمن بن

محمد عن ابيه في قصة طويلة قال محمد بن حاطب فقلت يا امير المؤمنين انا قادمون المدينة والناس

سائلونا عن عثمان فماذا نقول فيه قال فانبرى عمار بن ياسر ومحمد بن ابي بكر فقالا وقالا فقال لهما علي

يا عمار ويا محمد تقولان ان عثمان استأثر واساء الامرة وعاقبتم والله فاسأتم العقوبة وستقدمون

على حكم عدل يحكم بينكم ثم قال يا محمد بن حاطب اذا قدمت المدينة وسئلت عن عثمان فقل كان والله

من الذين امنوا ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا والله يحب المحسنين وعلى الله فليتوكل المؤمنون

ومن حديث هارون بن عنترة عن ابيه قال رايت عليا رضي الله عنه بالخورنق وهو على سرير وعنده

ابان بن عثمان [illegible] اني لارجو ان اكون انا وابوك من الذين قال الله عز وجل ونزعنا ما في صدورهم

من غل اخوانا على سرر متقابلين ومن طريق حصين الحارثي قال جاء علي بن ابي طالب الى زيد بن ارقم

الى دار

رضي الله عنها يعوده وعنده قوم فقال [illegible] انت قلت [illegible] اطرحنا على ما هو فيه
والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما قتلت ولا امرت بقتله ومنها اقوال سيد بني الحسن بن علي ما اخرجه ابو يعلى
انه قام خطيبا فقال ايها الناس رأيت البارحة في منامي عجبا رأيت الرب تعالى فوق عرشه فجاء رسول الله
صلى الله عليه وسلم حتى قام عند قائمة من قوائم العرش فجاء ابو بكر فوضع يده على منكب رسول الله صلى
الله عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على منكب ابي بكر ثم جاء عثمان فكان بيده رأسه فقال رب سل عبادك
فيم قتلوني فانبعث من السماء ميزابان من دم في الارض قال فقيل لعلي الا ترى ما يحدث به الحسن
قال يحدث بما رأى واخرج الحاكم عن قتادة عن رجل قال رأيت الحسن بن علي رضي الله عنه اخرج من
دار عثمان جريحا ومن اقوال احد العشرة المبشرة سعيد بن زيد عن قيس قال سمعت سعيد بن زيد يقول
والله لقد رأيتني وان عمر لموثقي على الاسلام قبل ان يسلم عمر ولو ان احدا ارفض للذي صنعتم بعثمان
لكان [illegible] رواه البخاري ومن اقوال فقيه الامة عبد الله بن مسعود قال قال عبد الله والله لئن قتلوا عثمان
لا يصيبوا منه خلفا ومنها اقوال صاحب سر رسول الله صلى الله عليه وسلم حذيفة بن اليمان ما اخرجه ابو بكر
عن جندب الخير قال اتيت حذيفة حين سار المصريون الى عثمان فقلت ان هؤلاء قد ساروا الى هذا الرجل فما
تقول قال يقتلونه والله قال قلت فاين هو قال في الجنة والله قال قلت فاين قتلته قال في النار والله
ومنها اقوال عالم الكتابين عبد الله بن سلام ما اخرجه ابو بكر عن يوسف بن عبد الله بن سلام عن ابيه قال لا
تسلوا سيوفكم فلئن سللتموها لا تغمد الى يوم القيامة وما اخرجه ابو بكر ايضا عن بشير بن شغاف في
كلام طويل عن عبد الله بن سلام قال اما اني قد قلت لهم لا تقتلوه دعوه فوالله لئن تركتموه احد
عشرة ليموتن على فراشه موتا فلم يفعلوا فانها لم يقتل نبي الا قتل به سبعون الفا من الناس ولم يقتل خليفة
الا قتل به خمسة وثلاثون الفا وما اخرجه ابو عمر في الاستيعاب انه قال لقد فتح الناس على انفسهم بقتل
عثمان باب فتنة لا يغلق عليهم الى قيام الساعة ومنها اقوال زاهد الامة ابو ذر ما اخرجه ابو بكر
انه قال لو امرني عثمان ان امشي على رأسي لمشيت ومن اقوال كاتب الوحي زيد بن ثابت ما اخرجه
ابو بكر عن زيد بن علي قال زيد بن ثابت ممن بكى على عثمان يوم الدار ومنها اقوال حافظ الحديث

علي وانا الاسد الى ابي هريرة ما اخرج ابو بكر محمد بن عبد الرحمن بن ابي ذئب قال قال ابو هريرة والله لو
تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا والله ليقعن القتل والموت في هذا الحي من قريش حتى يأتي الرجل
الكنز فيقال ابو اسامة [illegible] اكل [illegible] فيجد بها نعل قرشي ومن قال حمزة والامة عبد الله بن عباس ما ذكره
ابو عمر في الاستيعاب قال ابو الحسن اجتمع الناس على قتل عثمان رموا بالحجارة فكان منهم قوم [illegible]
[illegible] جعلوا اسباب الخلاف فان الناس [illegible] المعذرين واقدام [illegible] حمرا كثير [illegible]
قال ورايت حيدر كثير [illegible] الاطلاع [illegible] فحصل ثم اخرج ابو بكر عن ابن عون عن الحسن قال انبأنا
وثاب وكان ممن ادركه عتق امير المؤمنين عمر وكان ان يكون بعد بين يدي عثمان قال فرايت نبته
حلقه طعنتين كانهما كيتان طعنهما يوم الدار دار عثمان قال بعثني امير المؤمنين عثمان قال ادع لي
الاشتر فجاء قال ابن عون اظنه قال فطرحت لامير المؤمنين وسادة فقال يا اشتر ما يريد الناس
مني قال ثلاث ليس منها بد قال ما هن قال يخيرونك بين ان تخلع لهم امرهم وتقول هذا امركم اختاروا له
من شئتم وبين ان تقص من نفسك فان ابيت هذين فان القوم قاتلوك قال اما من احدهن بد
قال لا ما من احدهن بد قال اما ان اخلع لهم امرهم فما كنت اخلع سربالا سربلنيه الله عز وجل ابدا قال ابن عون وقال
غير الحسن لان اقدم فتضرب عنقي احب الي من ان اخلع امر امة محمد صلى الله عليه وسلم بعضها على بعض
قال ابن عون وهذا اشبه بكلامه وان اقص لهم من نفسي فوالله لقد علمت ان صاحبي بين يدي كانا
يعاقبان وما يقوم بدني بالقصاص واما ان تقتلوني فوالله لو قتلتموني لا تتحابون بعدي ابدا
ولا تقاتلون بعدي عدوا جميعا ابدا قال فقام الاشتر وانطلق فمكثنا فقلنا لعل الناس ثم جاء رويجل
كانه ذئب فاطلع من الباب ثم رجع وقام محمد بن ابي بكر في ثلاثة عشر حتى انتهى الى عثمان فاخذ بلحيته فقال
بها حتى سمعت وقع اضراسه وقال ما اغنى عنك معاوية ما اغنى عنك ابن عامر ما اغنت عنك كتبك
فقال ارسل لي لحيتي يا ابن اخي ارسل لي لحيتي يا ابن اخي قال فانا رايت استعدى رجلا من القوم بعينه فقام
اليه بمشقص حتى وجاه به في راسه فاثبته قال ثم مر فعلوا عليه حتى قتلوه واخرج ابو بكر عن ابي نضرة
عن ابي سعيد مولى ابي اسيد الغفاري قال سمع عثمان ان وفد اهل مصر قد اقبلوا فاستقبلهم فكان في

قرية

قرية خارجا من المدينة له كما قال قال فلما سمعوا به اقبلوا نحوه الى المكان الذي هو فيه قال أراه
قال وكره ان يقدموا عليه المدينة او نحوا من ذلك فأتوه فقالوا ادع بالمصحف فدعا به فقالوا افتح
السابعة وكانوا يسمون سورة يونس السابعة فقرأها حتى اذا اتى على هذه الآية قل أرأيتم ما انزل الله لكم
من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا قل آلله أذن لكم أم على الله تفترون قالوا له قف أرأيت ما حميت من الحمى
آلله أذن لك أم على الله تفتري فقال امضه نزلت في كذا وكذا واما الحمى فان عمر حمى الحمى قبلي لابل الصدقة
فلما وليت زادت ابل الصدقة فزدت في الحمى لما زاد من ابل الصدقة فجعلوا يأخذونه بالآية فيقول امضه
نزلت في كذا وكذا والذي يلي كلام عثمان يومئذ في سنك يقول ابو نضرة يقول لي ذلك ابو سعيد قال
ابو نضرة وانا في سنك يومئذ قال ولم يخرج او لم يستو وجهي يومئذ لا ادري لعله قال مرة اخرى وانا يومئذ
في ثلاثين سنة ثم اخذوه باشياء لم يكن عنده منها مخرج فعرفها فقال أستغفر الله وأتوب اليه فقال لهم ما
تريدون فأخذوا ميثاقه قال وأحسبه قال وكتبوا عليه شرطا قال وأخذ عليهم ان لا يشقوا عصا ولا
يفارقوا جماعة ما أقام لهم بشرطهم او كما اخذوا عليه فقال لهم ما تريدون فقالوا نريد ان لا يأخذ اهل
المدينة عطاء فانما هذا المال لمن قاتل عليه ولهذه الشيوخ من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم فرضوا واقبلوا
معه الى المدينة راضين فقام فخطب فقال والله اني ما رأيت وافدا هم خير لحوباتي من هذا الوفد الذين
قدموا علي وقال مرة اخرى حسبت انه قال من هذا الوفد من اهل مصر الا من كان له زرع فليلحق بزرعه ومن
كان له ضرع فليحتلب الا انه لا مال لكم عندنا انما هذا المال لمن قاتل عليه ولهذه الشيوخ من اصحاب
محمد صلى الله عليه السلام فغضب الناس وقالوا هذا مكر بني امية ثم رجع الوفد المصريون راضين فبينا هم
في الطريق اذا هم براكب يتعرض لهم ثم يفارقهم ثم يرجع اليهم ثم يفارقهم ويسبهم فقالوا له ان لك
لأمرا ما شأنك قال انا رسول امير المؤمنين الى عامله بمصر ففتشوه فاذا هم بالكتاب على لسان عثمان عليه
خاتمه الى عامل مصر ان يقتلهم او يقطع ايديهم وارجلهم فأقبلوا حتى قدموا المدينة فأتوا عليا فقالوا
ألم تر الى عدو الله امر فينا بكذا وكذا والله قد احل دمه فرجعنا اليه فقال لا والله لا أقوم معكم
قالوا فلم كتبت الينا قال لا والله ما كتبت اليكم كتابا قط قال فنظر بعضهم الى بعض ثم قال بعضهم لبعض

الينا ان اقتلوه او [illegible] التعقبون وانطلق محمد فخرج من المدينة الى قرية له او قرية له فانطلقوا حتى دخلوا
على عثمان فقالوا اكتبت فينا بكذا وكذا فقال انما هما اثنان ان تقيموا علي رجلين من المسلمين او يمينا
بالله الذي لا اله الا هو ما كتبت ولا امليت وقد تعلمون ان الكتاب يكتب على لسان الرجل وينقش
الخاتم على الخاتم فقالوا قد والله احل الله دمك ونقض العهد والميثاق قال فحصروه في القصر
فاشرف عليهم فقال السلام عليكم قال فما اسمع احدا رد السلام الا ان يرد رجل في نفسه فقال انشدكم
بالله هل علمتم اني اشتريت بئر رومة بمالي لاستعذب بها فجعلت رشائي فيها كرشاء رجل من المسلمين فقيل
نعم قال فعلام تمنعوني ان اشرب منها حتى افطر على ماء البحر قال انشدكم بالله هل علمتم اني اشتريت
كذا وكذا من الارض فزدته في المسجد قيل نعم قال فهل علمتم احدا من الناس منع ان يصلي فيه قبل
ثم قال انشدكم بالله هل سمعتم نبي الله صلى الله عليه وسلم يذكر كذا وكذا اشياء من شأنه وذكر ارى
كتابة المفصل قال ففشا النهي وجعل الناس يقولون مهلا عن امير المؤمنين وفشا النهي وقام الاشتر
فلا ادري يومئذ ام يوما آخر فقال لعله قد مكر به وبكم قال فوطئه الناس حتى لقي كذا وكذا ثم انه اشرف
عليهم مرة اخرى فوعظهم وذكرهم فلم تأخذ فيهم الموعظة وكان الناس تأخذ فيهم الموعظة اول ما
يسمعونها فاذا اعيدت عليهم لم تأخذ فيهم الموعظة ثم فتح الباب ووضع المصحف بين يديه قال فحدثنا
الحسن ان محمد بن ابي بكر دخل عليه فاخذ بلحيته فقال له عثمان لقد اخذت مني مأخذا او قعدت مني مقعدا
ما كان ابو بكر ليأخذه او ليقعده قال فخرج وتركه قال وفي حديث ابي سعيد فدخل عليه رجل فقال
بيني وبينك كتاب الله فخرج وتركه ودخل عليه رجل يقال له الموت الاسود فخنقه وخنقه ثم خرج
فقال والله ما رأيت شيئا قط هو الين من حلقه والله لقد خنقته حتى رأيت نفسه مثل نفس الجان تردد
في جسده ثم دخل عليه آخر فقال بيني وبينك كتاب الله والمصحف بين يديه فاهوى اليه بالسيف
فاتقاه بيده فقطعها فلا ادري ابانها او قطعها فلم يبنها فقال اما والله انها لاول كف
خطت المفصل وحدثت في غير حديث ابي سعيد فدخل عليه التجيبي فاشعره مشقصا فانتضح
الدم على هذه الآية فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم وانها في المصحف ما حكت واخذت بنت

الفرافصة

نفرا فقعد في صحن بيت ابي سعيد [illegible] في حجرة ودخلت [illegible] ان تقبل ما اتيتوا وقلتوا
خالفت او [illegible] فقالوا [illegible] انها اسعد [illegible] اعظم [illegible] اعدا الاسلام
[illegible] جميعهم رجل منه بني فهر قالوا انا [illegible] هذا الامر قال رجاء سعد
[illegible] [illegible] تذكرك شيئا احدثتها او اشياء فعلتها قال
ما [illegible] مالي [illegible] يوم كذا وكذا [illegible] قال [illegible]
[illegible] قال [illegible] فانها ابو محصن [illegible] قال [illegible]
عثمان فحضره قال فلما اجتمعوا [illegible] قال لهم عثمان ما تنقمون مني قالوا ننقم عليك ضربك عمارا
قال فقال عثمان جاء سعد وعمار فارسلت اليهما فانصرف سعد وابى عمار ان ينصرف [illegible] من غير
امري [illegible] ما امرت ولا رضيت فهذه يدي لعمار فليصطبر قال ابو محصن يعني يقتص قالوا ننقم عليك
انك جعلت الحروف حرفا واحدا [illegible] بصحيفة فقال ما كنت صانعا اذا قيل قراءة فلان وقراءة فلان
وقراءة فلان كما اختلف اهل الكتاب [illegible] صحابا [illegible] فمن حذيفة قالوا ننقم عليك
انك حميت [illegible] قريش فقال انه ليس من العرب قوم الا لهم حمى يرعون فيه غيرنا ففعلت ذلك
لهم فان رضيتم فاقروا وان كرهتم فغيروا قال لا نغيروا [illegible] ابو محصن قالوا وننقم عليك انك استعملت
السفهاء اقاربك قال فليقم صاحب كل مصر يسألوني صاحبهم الذي يحبونه فاستعمله عليهم واعزل عنهم الذي
يكرهون قال فقال اهل البصرة رضينا بعبد الله بن عامر فاقره علينا ثم قال اهل الكوفة اعزل سعيدا او قال
الوليد شك ابو محصن واستعمل علينا ابا موسى ففعل وقال اهل الشام قد رضينا بمعاوية فاقره علينا وقال
اهل مصر اعزل عنا ابن ابي سرح واستعمل علينا عمرو بن العاص ففعل قال فما جاؤوا بشيء الا خرج منه قال فانصرفوا
راضين فبينا بعضهم في بعض الطريق اذ مر بهم راكب فاتهموه ففتشوه فاصابوا معه كتابا في اداوة
الى عاملهم ان خذوا فلانا وفلانا فاضرب اعناقهم قال فرجعوا فبدؤوا بعلي فجاء معهم الى عثمان فقالوا
هذا كتابك وهذا خاتمك فقال عثمان والله ما كتبت ولا علمت ولا امرت قال فمن تظن قال ابو محصن
تتهم قال اظن كاتبي غدر واظنك به يا علي فقال له علي ولم تظنني بذاك قال لانك مطاع عند القوم قال

ثم لم تردوهم عني قال فأبى القوم وانطلقوا عليه حتى حصروه قال فأشرف عليهم وقال انشدكم الله بم تستحلون دمي فوالله
ما حل دم امرئ مسلم الا باحدى ثلث كفر بعد الاسلام او ثيب زان او القاتل نفسا فيقتل بها فوالله ما عملت شيئا
منهن منذ اسلمت قال فأبى القوم عليه وناشدهم الله ان لا يراق فيه محجمة من دم فلقد رأيت
ابن الزبير يخرج عليهم في كتيبة حتى يهزمهم لو شاؤوا ان يقتلوهم لقتلوهم ولقد رأيت سعيد بن ابي الحمراء
الحضرمي وانه ليضربهم بعرض السيف وما انه يريد القتل ولكن عثمان عزم على الناس ان يمسكوا فقتل
عليه ابو عمرو بن بديل الخزاعي والتجيبي قال فطعنه احدهما بمشقص في اوداجه وعلاه الآخر بالسيف فقتلوه
ثم انطلقوا هرابا يسيرون بالليل ويكمنون بالنهار حتى اتوا بلدا بين مصر والشام قال فكمنوا في غار
فجاء نبطي من تلك البلاد معه حمار قال فدخل ذباب في منخر الحمار قال فنفر حتى دخل عليهم الغار وطلبه صاحبه
فرآهم فانطلق الى عامل معاوية قال فاخبره بهم قال فاخذهم معاوية فضرب اعناقهم [illegible]
عقيدت ما نسبت بعثمان را بوضع بيان وكشف شبهات قوم را تا آنكه ملزم شوند وحجت بر ايشان
تمام گردد پس بروايات چند تقرير كنيم اخرج ابو بكر من طريق عبد الملك بن ابي سليمان قال سمعت ابا
ليلى الكندي يقول رأيت عثمان اطلع الى الناس وهو محصور فقال يا ايها الناس لا تقتلوني واستعتبوا
فوالله لئن قتلتموني لا تقاتلون جميعا ابدا ولا تجاهدون عدوا ابدا ولتختلفن حتى تصيروا هكذا وشبك
بين اصابعه يا قوم لا يجرمنكم شقاقي ان يصيبكم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صالح وما
قوم لوط منكم ببعيد قال وارسل الى عبد الله بن سلام فسأله فقال الكف الكف فانه ابلغ لك في الحجة
فدخلوا عليه فقتلوه واخرج ابو بكر عن ابن عون عن محمد بن سيرين قال اشرف عليهم عثمان من القصر فقال
ائتوني برجل اتاليه كتاب الله فاتوه بصعصعة بن صوحان وكان شابا فقال اما وجدتم احدا تأتوني به
غير هذا الشاب قال فتكلم صعصعة بكلام فقال له عثمان اتل فقال اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا
وان الله على نصرهم لقدير فقال كذبت ليست لك ولا لاصحابك ولكنها لي ولاصحابي ثم تلا عثمان اذن للذين
يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير حتى بلغ ولله عاقبة الامور واخرج ايضا عن ابن
سيرين قال جاء زيد بن ثابت الى عثمان فقال هذه الانصار بالباب قالوا ان شئت ان نكون انصارا

منهم [illegible] الا القتال فقال واخرج ايضا عن الحسن قال لما اتت الانصار عثمان فقالوا يا امير المؤمنين
ننصر الله مرتين نصرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم وننصرك قال لا حاجة لي في ذلك ارجعوا قال الحسن والله
لو ارادوا ان يمنعوه بارديتهم لمنعوه . واخرج الترمذي عن ابي اسحق عن ابي عبد الرحمن السلمي قال لما
حصر عثمان اشرف عليهم فوق داره ثم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان حراء حين انتفض قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اثبت حراء فليس عليك الا نبي او صديق او شهيد قالوا نعم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في جيش العسرة من ينفق نفقة متقبلة والناس مجهدون معسرون فجهزت
ذلك الجيش قالوا نعم قال اذكركم بالله هل تعلمون ان رومة لم يكن يشرب منها احد الا بثمن فابتعتها فجعلتها
للغني والفقير وابن السبيل قالوا اللهم نعم واشياء عددها واخرج ايضا عن ابي مسعود الجريري عن ثمامة بن حزن
القشيري قال شهدت الدار حين اشرف عليهم عثمان فقال ائتوني بصاحبيكم اللذين البآكم علي قال فجيء بهما
كانهما جملان او كانهما حماران قال فاشرف عليهم فقال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قدم المدينة وليس بها ماء يستعذب غير بئر رومة فقال من يشتري بئر رومة فيجعل دلوه مع دلاء
المسلمين بخير له منها في الجنة فاشتريتها من صلب مالي فانتم اليوم تمنعوني ان اشرب منها حتى اشرب من ماء
البحر قالوا اللهم نعم فقال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان المسجد ضاق باهله فقال رسول الله صلى الله عليه
من يشتري بقعة آل فلان فيزيدها في المسجد بخير له منها في الجنة فاشتريتها من صلب مالي وانتم اليوم تمنعوني ان
اصلي فيها ركعتين قالوا اللهم نعم قال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون اني جهزت جيش العسرة من مالي
قالوا اللهم نعم قال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على ثبير مكة ومعه
ابو بكر وعمر وانا فتحرك الجبل حتى تساقطت حجارته بالحضيض قال فركضه برجله فقال اسكن ثبير فانما عليك نبي
وصديق وشهيدان قالوا اللهم نعم قال الله اكبر شهدوا لي ورب الكعبة اني شهيد ثلاثا . واخرج احمد من طريق
يحيى بن سعيد عن ابي امامة بن سهل قال كنا مع عثمان وهو محصور في الدار فدخل مدخلا كان اذا دخله يسمع
كلامه من على البلاط قال فدخل ذلك المدخل وخرج الينا فقال انهم ليتوعدوني بالقتل آنفا قال قلنا يكفيكهم
الله يا امير المؤمنين قال وبم يقتلونني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يحل دم امرئ مسلم الا باحدى ثلث

رجل كفر بعد اسلامه او زنى بعد احصانه او قتل نفسا فيقتل بها فوالله ما احببت ان لي بديني بدلا منذ

هداني الله عز وجل ولا زنيت في جاهلية ولا اسلام ولا قتلت نفسا فبم تقتلوني واخرج احمد من طريق

ابي ... عن محمد بن عبد الملك بن مروان انه حدثه ان المغيرة بن شعبة انه دخل على عثمان وهو محصور

فقال انك امام العامة وقد نزل بك ما ترى واني اعرض عليك خصالا ثلاثا اختر احديهن اما ان تخرج فتقاتلهم

فان معك عددا وقوة وانت على الحق وهم على الباطل واما ان تخرق لك بابا سوى الباب الذي هم عليه فتقعد

على رواحلك فتلحق بمكة فانهم لن يستحلوك وانت بها واما ان تلحق بالشام فانهم اهل الشام وفيهم معاوية فقال

عثمان فاما ان اخرج فاقاتل فلن اكون اول من خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم في امته بسفك الدماء واما ان

اخرج الى مكة فانهم لن يستحلوني فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يلحد رجل من قريش بمكة يكون عليه نصف

عذاب العالم فلن اكون انا اياه واما ان الحق بالشام فانهم اهل الشام وفيهم معاوية فلن افارق دار هجرتي ومجاورة

رسول الله صلى الله عليه وسلم واخرج احمد من طريق ابي عوانة عن عمرو بن جاوان قال قال الاحنف انطلقنا

حجاجا فمررنا بالمدينة فبينما نحن في منزلنا اذ جاءنا آت فقال الناس من فزع في المسجد فانطلقت انا وصاحبي

فاذا الناس مجتمعون على نفر في المسجد قال فتخللتهم حتى قمت عليهم فاذا علي بن ابي طالب والزبير وطلحة وسعد بن

ابي وقاص رضوان الله عليهم قال فلم يكن ذلك باسرع من ان جاء عثمان رضي الله عنه يمشي فقال اهاهنا علي

قالوا نعم قال اهاهنا طلحة قالوا نعم قال اهاهنا سعد قالوا نعم قال انشدكم بالله الذي لا اله الا هو اتعلمون

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من يبتاع مربد بني فلان غفر الله له فابتعته فاتيت رسول الله صلى

الله عليه وسلم فقلت اني قد ابتعته فقال اجعله في مسجدنا واجره لك قالوا نعم قال انشدكم بالله الذي لا اله

الا هو اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من يبتاع بير رومة فابتعتها بكذا وكذا فاتيت

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت اني قد ابتعتها يعني بير رومة فقال اجعلها سقاية للمسلمين واجرها لك

قالوا نعم قال انشدكم بالله الذي لا اله الا هو اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نظر في وجوه القوم

يوم جيش العسرة فقال من يجهز هولاء غفر الله له فجهزتهم حتى ما يفقدون خطاما ولا عقالا قالوا اللهم

نعم قال اللهم اشهد اللهم اشهد ثم انصرف واخرج احمد من طريق ابي عبادة الزرقي عن زيد بن اسلم

عن ابيه قال شهدت عثمان يوم حوصر في موضع الجنائز ولو القي حجر لم يقع الا على راس رجل فرايت عثمان

اشرف من الخوخة التي تلي مقام جبرئيل عليه السلام فقال ايها الناس افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس

افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس افيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس افيكم طلحة فقام طلحة بن عبيد

فقال له عثمان الا اراك ههنا ما كنت ارى انك تكون في جماعة قوم تسمع ندائي آخر ثلث مرات

ثم لا تجيبني انشدك الله يا طلحة تذكر يوم كنت انا وانت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في موضع

كذا وكذا ليس معه احد من اصحابه غيري وغيرك قال نعم فقال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم يا طلحة انه ليس من

نبي الا ومعه من اصحابه رفيق من امته معه في الجنة وان عثمان هذا يعنيني رفيقي معي في الجنة قال

طلحة اللهم نعم ثم انصرف واز جملهٔ اشکالاتی که بر امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه ایراد مینمودند یکی آنست

که قدح کردند در مناقب او آنکه در مشهد بدر حاضر نشد و در احد فرار نمود و در بیعت رضوان غایب

بود عبد الله بن عمر متصدی جواب آن باحسن وجوه شد اخرج البخاري عن عثمان بن موهب قال جاء رجل

من اهل مصر وحج البيت فرأى قوما جلوسا فقال من هؤلاء القوم فقالوا هؤلاء قريش قال فمن الشيخ فيهم

قالوا عبد الله بن عمر قال يا ابن عمر اني سائلك عن شيء فحدثني هل تعلم ان عثمان فر يوم احد قال نعم قال

تعلم انه تغيب عن بدر ولم يشهده قال نعم قال تعلم انه تغيب عن بيعة الرضوان فلم يشهدها قال نعم قال

الله اكبر قال ابن عمر تعال ابين لك اما فراره يوم احد فاشهد ان الله عفى عنه وغفر له واما تغيبه

عن بدر فانه كان تحته بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت مريضة فقال له رسول الله صلى الله

عليه وسلم ان لك اجر رجل ممن شهد بدرا وسهمه واما تغيبه عن بيعة فلو كان احد اعز ببطن مكة من عثمان

لبعثه مكانه فبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان وكانت بيعة الرضوان بعد ما ذهب

عثمان الى مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده اليمنى هذه يد عثمان فضرب بها على يده

فقال هذه لعثمان فقال له ابن عمر اذهب بها الآن معك وحضرت عثمان خود نیز از آن جواب

شافی داده اخرج احمد عن عاصم عن شقيق قال لقي عبد الرحمن بن عوف الوليد بن عقبة فقال

له الوليد ما لي اراك قد جفوت امير المؤمنين عثمان فقال له عبد الرحمن ابلغه اني لم افر يوم عينين

قال عاصم تقول يوم أحد ولم أتخلف يوم بدر ولم أترك سنة عمر قال فانطلق فخبر ذلك عثمان فقال اما قوله

اني لم أفر يوم حنين فكيف يعيرني بذنب قد عفا الله عنه فقال ان الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان انما

استزلهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم واما قوله اني لم أتخلف يوم بدر فاني كنت أمرض

رقية بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ماتت وقد ضرب لي رسول الله صلى الله عليه وسلم بسهم ومن

ضرب له رسول الله صلى الله عليه وسلم بسهم فقد شهد واما قوله اني لم أترك سنة عمر فاني لا أطيقها

هو ولا هو فأتيه فحدثه بذلك انتهى اگر گویند که نهی میفرمود از تمتع حالانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمتع کرده

اند جواب این اشکال در تحفه تحذیت [illegible] اخرج احمد عن سعید بن المسیب قال اجتمع علی و عثمان

حاجا حتى اذا كان ببعض الطريق قيل لعلي رضي الله عنهما انه قد نهى عن التمتع بالعمرة الى الحج

فقال علي رضي الله عنه لأصحابه اذا ارتحل فارتحلوا فأهل علي واصحابه بعمرة فلم يكلمه عثمان رضي الله عنه فقيل له

ذلك فقال له علي رضي الله عنه ألم أخبر انك نهيت عن التمتع قال فقال بلى قال فلم تسمع رسول الله صلى الله

عليه وسلم تمتع قال بلى واخرج احمد عن شعبة عن قتادة قال سمعت عبد الله بن شقيق يقول كان عثمان

ينهى عن المتعة وعلي يلبي بها فقال له عثمان قولا فقال له علي لقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم فعل ذلك قال عثمان اجل ولكنا كنا خائفين قال شعبة فقلت لقتادة ما كان خوفهم قال لا

ادري و تحقیق مقام آنست که اینجا ببایست شناخت که لفظ تمتع در معانی بسیار [illegible] صعوبت مقام بهم رسید

گاهی لفظ تمتع اطلاق کرده میشود بر فسخ حج بعمره اگر طواف بیت [illegible]

کما هو مذهب ابن عباس و این مخصوص بود بسال حجة الوداع بسبب اعلام قوم در باب عمره در ایام

حج و برای ابطال رسم جاهلیه و همین است مقصود حضرت عمر و عثمان جایی که نهی میکردند از تمتع بطریق

تاکید قوله لکنا کنا خائفین اینجا خوف از عدو مراد نیست بلکه خوف از استمرار عادة و رسوخ آن

در قلوب ناس و گاهی اطلاق کرده میشود برادای طواف قدوم پیش از طواف زیارة

و تقدیم سعی بین الصفا والمروة بر طواف زیارة تا آنکه صورت عمره پیدا شود و این

مجمع علیه قوم است و گاهی اطلاق کرده میشود برادای عمره در اشهر حج و حلال شدن از وی

[illegible] تمتع [illegible] جرای [illegible] باشد و حضرت عمر و عثمان فضل و حصول حج و عمره

در [illegible] سفر علیحده علیحده بهتر میدانستند و این تمتع را مفضول با وجود قول

[illegible] و عمره [illegible] فالحاصل [illegible] حضرت فاروق مفصل مذکور کردیم بالجمله بعد تامل صحیح

[illegible] بجهت [illegible] حاصل شده اشکال [illegible] اخرج احمد عن عبد الله بن الزبير

قال [illegible] عثمان بالجحفة ومعه رهط من اهل الشام فيهم حبيب بن مسلمة الفهري اذ قال

عثمان وذكر له التمتع بالعمرة الى الحج ان اتم الحج والعمرة ان لا يكونا في اشهر الحج فلو اخرتم هذه العمرة حتى

تزوروا هذا البيت زورتين كان افضل فان الله قد وسع في الخير وعلي بن ابي طالب [illegible]

[illegible] الذي قال عثمان فاقبل حتى وقف على عثمان فقال اعمدت الى سنة سنها

رسول الله صلى الله عليه وسلم ورخصة رخص الله بها للعباد في كتابه تضيق عليهم فيها وتنهى عنها وقد

كانت لذي الحاجة ولنائي الدار ثم اهل بحجة وعمرة معا فاقبل عثمان على الناس فقال وهل نهيت

عنها اني لم انه عنها انما كان رأيا اشرت به فمن شاء اخذه ومن شاء تركه [illegible] آنجا [illegible] که در وقت

احرام [illegible] در منی اتمام [illegible] آنکه آنحضرت صلى الله عليه وسلم و شيخين رضي الله

عنهما قصر میفرمودند اخرج البخاري [illegible] عبد الرحمن بن يزيد قال صلى عثمان بمنى اربعا

فقال عبد الله صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم ركعتين ومع ابي بكر ركعتين ومع عمر ركعتين ثم تفرقت

بكم الطرق [illegible] در کتب [illegible] بهترین وجهی تحریر نموده است و حاصل کلام

آنست که قصر صلوة سنت است و اتمام جایز حضرت عثمان و حضرت عائشه و مسعود بن مخرمه و عبد الرحمن

بن الاسود [illegible] سعيد بن المسيب اتمام صلوة جایز میدانند و همین است ظاهر کتاب و سنت

وقالت عائشة كل ذلك فعل النبي صلى الله عليه وسلم اتم في السفر وقصر باز گفته که تمام مذهب ابن

مسعود و ابن عمر نیز همین است صلى ابن مسعود مع عثمان اربعا فقيل له اتحدثنا ان النبي صلى الله عليه

وسلم صلى ركعتين وابا بكر وعمر فقال بلى ولكن عثمان امام افاخالفه والخلاف شر وعن نافع عن

ابن عمر انه كان يصلي وراء الامام بمنى اربعا فاذا صلى لنفسه صلى ركعتين [illegible] اتمام

حضرت عثمان بود و وجه را اختیار نموده ایضاً ده خلاف دیگر هست در عذر اتمام یکی آنکه روی عبد
عنه الزهری ان عثمان بن عفان اتم الصلوة بمنی من اجل الاعراب لانهم کثروا عامئذ فصلی
بالناس اربعا لیعلمهم ان الصلوة اربع دیگر آنکه روی یونس عن الزهری لما اتخذ عثمان الاموال
بالطائف واراد ان یقیم بها صلی اربعا وروی مغیرة عن ابراهیم ان عثمان صلی اربعا لانه اتخذها
وطنا تقصیر عید به هر دو قول با وجه اهل مخالفت ندارد گوییم اتمام جایز بود و قصر سنت لیکن حضرت
عثمان جایز را بسبب عارضه اختیار نموده آنکه بعد قصد اعراب است و شک در قصر واسطه سبب
وجه بعض تشار اقامت و الله اعلم بالصواب ده از آنجمله آنکه وی اکل محرم لحم صیدی که غیر محرم شکار کرده
او و بغیر امر و اشاره او صید کرده باشد نموده کردند اخرج احمد عن عبد الله بن الحارث قال کان ابی الحارث
علی امر من امر مکة فی زمن عثمان فاقبل عثمان الی مکة فقال عبد الله بن الحارث فاستقبلت عثمان بالنزل
بقدید فاصطاد اهل الماء حجلا فطبخناه بماء وملح فجعلناه عراقا للثرید فقدمناه الی عثمان واصحابه
فامسکوا فقال عثمان صید لم اصطده ولم نأمر بصیده اصطاده قوم حل فاطعموناه فما بأس فقال
عثمان من یقول فی هذا فقالوا علی فبعث الی علی فجاء قال عبد الله بن الحارث فکانی انظر الی علی
حین جاء وهو یحت الخبط عن کفیه فقال له عثمان صید لم نصطده ولم نأمر بصیده اصطاده قوم حل فاطعموناه
فما بأس قال فغضب علی وقال انشد الله رجلا شهد رسول الله صلی الله علیه وسلم حین اتی بقائمة حمار
وحش فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا قوم حرم فاطعموه اهل الحل قال فشهد اثنا عشر رجلا من
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال علی انشد الله رجلا شهد رسول الله صلی الله علیه وسلم حین
اتی ببیض النعام فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا قوم حرم اطعموه اهل الحل قال فشهد
دونهم من العدة من الاثنی عشر قال فثنی عثمان ورکه عن الطعام فدخل رحله واکل ذلک الطعام اهل
الماء اکل در باب مناسب است بر موافقت حضرت عثمان منعقد شده و امام شافعی در کتاب خود
این بحث را به بسطی لایق تقریر کرده و حدیث ابی قتاده متمسک شده و از حدیث صعب بن
جثامه با حسن وجه تفصی نموده و از آنجمله آنکه بنی امیه را در عطایا بر سایر ناس ترجیح میداد

اخرج احمد عن سالم بن ابی الجعد قال دعا عثمان ناسا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فیهم عمار
بن یاسر فقال انی سائلکم وانی احب ان تصدقونی نشدتکم الله اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان یؤثر قریشا علی سائر الناس ویؤثر بنی هاشم علی سائر قریش فسکت القوم فقال عثمان
لو ان بیدی مفاتیح الجنة لاعطیتها بنی امیة حتی یدخلوا من عند آخرهم فبعث الی طلحة والزبیر فقال عثمان
الا احدثکما عنه یعنی عمارا اقبلت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم آخذا بیدی نتمشی فی البطحاء حتی اتی
علی ابیه وامه وعلیه یعذبون فقال ابو عمار یا رسول الله الدهر هکذا فقال له النبی صلی الله علیه وسلم اصبر
ثم قال اللهم اغفر لآل یاسر وقد فعلت و از آنجمله آنکه اصحاب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از حکومت
بلاد معزول ساخته و جماعتی [illegible] اسلام را [illegible] مستند حاکم کردانید مثل عزل ابوموسی
و عبد الله بن مسعود از کوفه و عزل عمرو بن العاص از مصر با ابن ابی سرح و جواب این اشکالات که عزل
و نصب را خدای عزوجل برای خلیفه باز گذاشته است می باید که خلیفه تحری کند در مصالح مسلمین و نصرت
اسلام و بر حسب آن تحری عمل آرد اگر اصابت کرد فله اجران و اگر در تحری خطا واقع شد فله
اجر واحد و این از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحد تواتر رسیده که در بعض احیان متولی را معزول
ساختند و دیگری را بجای او نصب نمودند برای مصلحتی چنانکه در غزوه فتح رایت انصار از سعد
عباده گرفتند بسبب کلمه که از زبان او برآمده بود و به پسر او قیس بن سعد دادند و گاهی شخص نالایق را
منصوب ساختند بر اکابر صحابه چنانکه اسامه را امیر لشکر فرموده کبار صحابه را تابع او ساختند
در آخر حال و همچنین شیخین نیز در ایام خلافت خود بعمل آوردند و بعد حضرت عثمان حضرت مرتضی و دیگر
خلفا همیشه بهمین دستور کرده اند پس حضرت ذی النورین [illegible] ازین وجه باز خواست [illegible]
چند شخصی را از عمال [illegible] بوده باشد و شخصی از قدمای اصحاب را معزول ساخت خصوصا [illegible]
قصص که نقل کرده اند چون تامل نموده می آید اصابت رای ذی النورین اوضح من الشمس فی رابعة النهار
بظهور میرسد زیرا که هر عزلی و هر نصبی با مقتضای حال واقع شده اختلاف چند [illegible] حسب [illegible]
اقلیمی [illegible] [illegible] ساخته و در عزل [illegible]

کلیه و کلن عیونی است که منبع آنها دریا و آنجا سر کشته مطلع بماند ... چنانچه بنی آدم حیران عجایب شده که اقران

علیه و همسران او که تصحیح خلاف عادت از ایشان ظهور نمود ... بر دست باز میکشیدند بلکه در ابتدا

... خلافت ... که در جمیع ازمنه هم اطفال را تعجب جاری شده آمده است لیکن

... خلاف عادت مستمره بنی آدم ... بسیار بوده‌اند و حضرت فاروق رضی الله عنه

... بیان فرموده است ... رسول الله صلی الله علیه و سلم ... توفیق داد

او عز و جل و ببرکت صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ... اطفال ...

گردند و ... ازالة القلوب ... و ...

مصایب خلیفه ... بر ... حضرت ... توفیق ...

بنی امیه ... خدای عز و جل ... طاهرات آنحضرت

صلی الله علیه و سلم ... و القباض خاطرها فرود آمد

و مثل ذلک ما ایس الشیطان من کفر العرب سعی فی التحریش بینهم فلما ایس منها اضلال المومن العاه

فی حدیث الغسق فقال النبی صلی الله علیه و سلم ذلک صریح الایمان در بسیاری از احادیث خواهی گفت

بر آنچه دلالت میکند بر انقباض خواطر و عدم اتمام نصرت جمعی ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم

و سوابق اسلامیان ایشان را پای ندارند ... ایشان ...

میکنند و ... فاسده حمل مینمایند ... آنحضرت صلی الله علیه و سلم

حفظ و سوابق اسلام هرگز ندیده است یکی را ... اگر ... مبالغه کرد یکی را به تمیم میکنند و عذر

... فضل الله ... و الله ذو الفضل العظیم اخرج ابو بکر بن ابی شیبة قال حدثنا

غندر عن شعبة عن عمرو بن مرة قال سمعت ذکوان ابا صالح یحدث عن صهیب مولی العباس قال ارسلنی

العباس الی عثمان ادعوه قال فاتیته فاذا هو یغدی الناس فدعوته فاتاه فقال افلح الوجوه

الفضل قال و وجهک یا امیر المومنین قال ما زدت ان اتانی رسولک و انا اغدی الناس فغدیتهم

ثم اقبلت فقال العباس اذکرک الله فی علی فانه ابن عمک و اخوک فی دینک و صاحبک مع ...

العد

الله صلى الله عليه وسلم وصحبك فانه قد بلغني انك تريد ان تقدم بعلي واصحابه فاعف عنه وذلك يا امير

المؤمنين [illegible] فقال انا اولى منه احتسب انه قد شغلك [illegible] ما كان احد دونه ولكنه ابى الا انه

دعا علي فقال اذكرك الله في ابن عمك وابن عمتك [illegible] فقال [illegible] صلى الله عليه وسلم

الله عليه وسلم وعلى [illegible] فقال الله لو امرتني ان احبسه [illegible] فاما [illegible] ان

لا يقام [illegible] فقال محمد بن جعفر سمعته ما احصى وعشرين [illegible] وهذا الاسناد

صحيح قوي كالشمس [illegible] و ازانجمله آنکه در حق جماعه از کبار مهاجرین وانصار مثل ابوذر غفاری وعبد الله بن

مسعود [illegible] آنکه [illegible] از [illegible] البقیع [illegible]

که حضرت ذي النورين [illegible] ازین زواجر و تهدید [illegible] مصلحت [illegible]

امر [illegible] ابوذر را [illegible] آنکه رخنه در قواعد مقرره شرعیه [illegible] وعبد الله بن مسعود [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] مصحف [illegible] از جای خویش [illegible] عمار بن یاسر [illegible]

می کرد [illegible] بسیار ماند که [illegible] از انواع طعنهای [illegible]

[illegible] ذی النورین [illegible] تعجب آنکه خود این عزیزان بعضی

ذی النورین را [illegible] داده اند

[illegible] قصص [illegible] ذکر میکنند از اسراف در بیت المال

[illegible] چون [illegible] و بعضی از آن قبیل که [illegible]

شده [illegible] از آنجمله آنکه در اقامت حد شرب

[illegible] ولید بن عقبه [illegible] قیل و قال [illegible] شد فی الحقیقه این اشکال منحیث نیست زیرا که

[illegible] اقامت حد [illegible] بعد تحقیق [illegible] اقامت حد [illegible] آنحضرت

صلی الله علیه وسلم [illegible] توقف فرموده اند [illegible] شبهات [illegible]

[illegible] وحضرت عمر [illegible] اقامت حد شرب [illegible] تا [illegible]

[illegible] عروة ان عبید الله بن عدی بن الخیار اخبره ان المسور بن مخرمة وعبد الرحمن بن الاسود بن عبد

بنویسد قالا ما یمنعک ان تکلم عثمان رضی الله عنه لاخیه الولید فقد اکثر الناس فیه قال فقصدت لعثمان

حتی خرج الی الصلوة قلت ان لی الیک حاجة وهی نصیحة لک قال یا ایها المرء منک قال اراه قال اعوذ بالله منک

فانصرفت فرجعت الیهم اذ جاء رسول عثمان فاتیته فقلت ان الله سبحانه بعث محمدا صلی الله علیه وسلم

بالحق وانزل علیه الکتاب کنت ممن استجاب لله ولرسوله فهاجرت الهجرتین وصحبت رسول الله صلی الله علیه

وسلم ورایت هدیه فقد اکثر الناس فی شان الولید قال ادرکت رسول الله صلی الله علیه وسلم در روایتی

فقد اکثر الناس فی شان الولید قال ادرکت رسول الله صلی الله قلت لا ولکن خلص الی من علمه ما یخلص الی

العذراء فی سترها قال اما بعد فان الله بعث محمدا صلی الله علیه وسلم بالحق فکنت ممن استجاب لله ولرسوله وآمنت

بما بعث به وهاجرت الهجرتین کما قلت وصحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم وبایعته فوالله ما عصیته ولا غششته

حتی توفاه الله عز وجل ثم ابوبکر مثله ثم عمر مثله ثم استخلفت افلیس لی من الحق مثل الذی لهم قلت بلی قال فما هذه

الاحادیث التی تبلغنی عنکم اما ما ذکرت من شان الولید فسناخذ فیه بالحق ان شاء الله تعالی ثم دعا علیا رضی الله

عنه فامره ان یجلده فجلده ثمانین واخرج ابو داود عن عبد الله الداناج عن حضین بن المنذر الرقاشی وهو ابو

ساسان قال شهدت عثمان بن عفان واتی بالولید بن عقبة فشهد علیه حمران ورجل آخر فشهد احدهما انه رآه

شربها یعنی الخمر وشهد الآخر انه رآه یتقیأها فقال عثمان انه لم یتقیأها حتی شربها فقال لعلی رضی الله

عنه اقم علیه الحد فقال علی للحسن اقم علیه الحد فقال الحسن ول حارها من تولی قارها فقال لعبد الله بن جعفر اقم علیه الحد

فاخذ السوط فجلده وعلی یعد فلما بلغ اربعین قال حسبک جلد النبی صلی الله علیه وسلم اربعین احسبه قال وجلد ابوبکر

اربعین وعمر ثمانین وکل سنة وهذا احب الی و ختم مآثر حضرت ذی النورین رضی الله عنه به بیان یک

نکته کنیم وآن نکته اینست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدلالت اسباب تصریح وتلویح فرموده اند که خلافت

خاصه بعد حضرت عثمان منتظم نخواهد شد واین خبر باسانید متعدده وطرق متغایره بثبوت پیوست چنانچه

که اصلا محل اشتباه نماند وانچه در تاریخ بظهور انجامید نیز آنکه حضرت مرتضی رضی الله عنه با وجود

اوصاف خلافت خاصه در وی [illegible] ایشان در سوابق اسلامیه متمکن شد در خلافت در

اقطار ارض حکم او نافذ نگشت و هر روز دایره سلطنت تنگتر میشد تا آنکه در آخر ایام بکوفه

و ما حول آن مملکت کہ متصل بود بعهد معاویة بن ابی سفیان هر چند بر حکم او مجتمع شد و فرقه جنود مسلمین از میان

برخاست [illegible] بعد [illegible] اسلامیه [illegible] نسبت [illegible] عرب [illegible] افتاد

اخرج البخاری من حدیث شقیق عن حذیفة قال بینا نحن جلوس عند عمر رضی الله عنه اذ قال ایکم یحفظ قول النبی

صلی الله علیه وسلم فی الفتنة قال فتنة الرجل فی اهله وماله وولده وجاره تکفرها الصلوة والصدقة

والامر بالمعروف والنهی عن المنکر قال لیس هذا اسألک ولکن التی تموج کموج البحر قال لیس علیک منها بأس یا امیر

المؤمنین ان بینک وبینها بابا مغلقا قال عمر أیکسر الباب أم یفتح قال لا بل یکسر قال عمر اذا لا یغلق ابدا قلت

أجل قلنا لحذیفة أکان عمر یعلم الباب قال نعم کما یعلم ان دون غد اللیلة وذلک انی حدثته حدیثا لیس بالاغالیط

فهبنا ان نسأل حذیفة من الباب فأمرنا مسروقا فسأله فقال من الباب قال عمر و تحقیق این حدیث آنست که معنی ان بینک

وبینها بابا مغلقا مراد همین است که وجود عمر حایل است در میان فتنه و در میان مردم و باز گفت أیکسر الباب مراد

از وی آنست که بعد زمان حضرت او هر گاه نوبت ظهور فتنه آید آیا مانند شکستن متوقع است یا مانند [illegible]

فتنه توقع باید [illegible] فتح [illegible] تشبیه بکسر [illegible] اینست که از کسر باب عمر باب حایل

میان فتنه و میان مردم [illegible] وفات حضرت عمر رضی الله عنه و اول مذکور شد مراد [illegible] باشد [illegible]

و ذلک عند قتله رضی الله عنه اخرج احمد عن [illegible] الانصاری [illegible] عثمان قال [illegible] مسعود [illegible]

[illegible] فانشد [illegible] الحدیث [illegible]

صلی الله علیه وسلم قال سیقتل امیر و ینتزی منتزی وانی انا المقتول [illegible] انما قتل عمر [illegible]

[illegible] اخرج ابو داود عن الحسن عن ابی بکرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ذات یوم من رأی منکم رؤیا

فقال رجل انا رأیت کأن میزانا نزل من السماء فوزنت انت وابو بکر فرجحت انت بابی بکر ووزن ابو بکر

وعمر فرجح ابو بکر ووزن عمر وعثمان فرجح عمر ثم رفع المیزان فرأینا الکراهیة فی وجه رسول الله صلی الله علیه

وسلم و اخرج ایضا من طریق [illegible] عن ابی بکرة هذا الحدیث وفیه فاستاء لها رسول الله صلی الله علیه وسلم

یعنی فساءه ذلک فقال خلافة نبوة ثم یؤتی الله الملک من یشاء واخرج ابو داود وعن سمرة بن جندب

ان رجلا قال یا رسول الله انی رأیت کأن دلوا دلی من السماء فجاء ابو بکر فاخذ بعراقیها فشرب شربا ضعیفا ثم

جاء عمر فاخذ بها فرقي بها فرسب حتى تقطع ثم جاء عثمان فاخذ بها فرقي بها ثم رسب حتى تقطع ثم جاء علي فاخذ بها فرقي بها

فانقطعت ثم وصلت فاتصل عليه منها شيء واخرج الحاكم عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رحى

الاسلام ستزول بعد خمس وثلثين او ست وثلثين او سبع وثلثين سنة فان يهلكوا فسبيل من هلك وان

لم يقم لهم دينهم يقم سبعين عاما قال عمر رضي الله عنه يا نبي الله بما مضى ام بما بقي قال لا بل بما بقي و مضمون اين

حديث دو معنی [illegible] در سنه خمس و ثلثین حضرت عثمان مقتول شد و امر جهاد [illegible] خورد

و بار دیگر [illegible] سفیان باتفاق تا [illegible] امر جهاد قائم گشت و از آن تاریخ بعد هفتاد سال

دولت بنی امیه [illegible] شد و اخرج الحاكم عن انس بن مالك قال بعثني بنو المصطلق الى رسول الله صلى

الله عليه وسلم اسله الى من ندفع صدقاتنا بعدك قال فاتيته فسالته فقال الى ابي بكر فاتيتهم فاخبرتهم فقالوا

ارجع اليه فاساله فان حدث بابي بكر حدث فالى من فاتيته فسالته فقال الى عمر فقالوا ارجع اليه فسله

فان حدث بعمر حدث فالى من فاتيته فسالته فقال الى عثمان فاتيتهم فاخبرتهم فقالوا ارجع اليه فاساله

فان حدث بعثمان حدث فالى من فاتيته فسالته فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا وفي

الرياض عن سهل بن ابي حثمة قال بايع اعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فقال علي للاعرابي ايت النبي صلى الله

عليه وسلم فاساله ان اتى عليه اجله من يقضيه فاتى الاعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فساله فقال يقضيك ابو بكر

فخرج الى علي فاخبره فقال ارجع فاساله ان اتى على ابي بكر اجله من يقضيه فاتى الاعرابي النبي صلى الله عليه وسلم

فساله فقال يقضيك عمر فقال علي للاعرابي [illegible] بعد عمر فقال يقضيك عثمان فقال علي للاعرابي ايت النبي صلى

الله عليه وسلم فسله ان اتى عثمان اجله من يقضيه فقال صلى الله عليه وسلم اذا اتى على ابي بكر اجله وعمر اجله

وعثمان اجله فان استطعت ان تموت فمت وفيه من حديث ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم

بايع اعرابيا بقلائص الى اجل فقال يا رسول الله ان عجلتك منيتك فمن يقضيني قال ابو بكر قال فان

عجلت بابي بكر منيته فمن يقضيني قال عمر قال فان عجلت بعمر منيته فمن يقضيني قال عثمان قال فان عجلت

بعثمان منيته فمن يقضيني قال ان استطعت ان تموت فمت والله اعلم واخرج الحاكم عن ابي هريرة

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الخلافة بالمدينة والملك بالشام وفي المشكوة عن عمر قال قال

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رأیت عمودا من نور خرج من تحت رأسی ساطعا حتی استقر بالشام وقبض
خواہد بست واقع شد تنگ بدلالت حال فیما بعد بدلہ آثار رفاعہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزدیک [illegible]
حضرت عثمان منقطع شد فی المشکوۃ عن ابی ہریرۃ قال اتیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم بتمرات فقلت
یا رسول اللہ ادع اللہ فیہن بالبرکۃ فضمہن ثم دعا لی فیہن بالبرکۃ قال خذہن فاجعلہن فی مزودک
کلما اردت ان تاخذ منہن شیئا فادخل فیہ یدک فخذہ ولا تنثرہ نثرا فقد حملت من ذلک التمر کذا وکذا
وسقا فی سبیل اللہ فکنا ناکل منہ ونطعم وکان لا یفارق حقوی حتی کان یوم قتل عثمان فانہ
انقطع اخرجہ ابو عمر عن سعید بن المسیب ان ابن خارجۃ توفی فی زمن عثمان بن عفان فسجی بثوب ثم انہم سمعوا
جلجلۃ فی صدرہ ثم تکلم فقال [illegible] فی الکتاب الاول صدق صدق ابو بکر الصدیق الضعیف فی نفسہ
القوی فی امر اللہ فی الکتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوی الامین فی الکتاب الاول صدق
صدق عثمان بن عفان علی منہاجہم مضت اربع وبقیت سنتان اتت الفتن واکل الشدید الضعیف وقامت
الساعۃ وسیاتیکم خبر بئر اریس وما بئر اریس ثم ہلک رجل من بنی خطمۃ فسجی بثوب فسمعوا جلجلۃ فی صدرہ
ثم تکلم فقال ان اخا بنی الحارث بن الخزرج صدق صدق اخرج البخاری عن نافع عن ابن عمر قال اتخذ
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خاتما من ورق وکان فی یدہ ثم کان بعد فی ید ابی بکر ثم کان بعد
فی ید عمر ثم کان بعد فی ید عثمان حتی وقع فی بئر اریس نقشہ محمد رسول اللہ واخرج البخاری عن انس رضی
اللہ عنہ قال کان خاتم النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی یدہ وفی ید ابی بکر بعدہ وفی ید عمر بعد ابی بکر قال
فلما کان عثمان جلس علی بئر اریس فاخرج الخاتم فجعل یعبث بہ فسقط قال فاختلفنا ثلثۃ ایام
مع عثمان فنزح البئر فلم یجدہ واخرج ابو عمر قال قام عامر بن ربیعۃ یصلی من اللیل حین نشب الناس
فی الطعن علی عثمان فصلی من اللیل ثم نام فاتی فی المنام فقیل لہ قم فاسال اللہ ان یعیذک
من الفتنۃ التی اعاذ منہا صالح عبادہ فقام فصلی ودعا ثم اشتکی فما خرج بعد الا بجنازتہ
واخرج ابو عمر ان ثمامۃ بن عدی امیر عثمان علی الصنعاء خطب یوم بلغہ موت عثمان فطال البکاء
ثم قال ہذا حین انتزعت خلافۃ النبوۃ من امۃ محمد صلی اللہ علیہ وسلم وصارت [illegible]

من قلت علی بنی اکلا. اما ماثر امیر المؤمنین وامام الاجمعین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب رضی
الله عنه پس از انجمله آنست که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرابت قریبه داشت در شرف
نسب و حسب ... علی ... ابو علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب و امه فاطمه بنت اسد بن هاشم قال ...
اول هاشمیه ولدت هاشمیا ... واقعه آن او اول ... که از جانب پدر و مادر
هاشمی ... حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهما و بعد از ایشان امام محمد باقر و عبدالله
محض ... او ... و جده نبوی صلی الله علیه وسلم ... فاطمه بنت ...
وکانت امی تعوذ ... ان ابا طالب کان یصنع الصنیع ویدعو الیه ... وکان ...
علی طعامه ... هذه المرأة تفضل منه شیئا ... از مناقب علی رضی
الله عنه ... ولادت او ... آنست که در جوف کعبه ... تولد یافت قال الحاکم فی ...
... فی مستدرکه ... لم یولد قبله ولا بعده فی الکعبة احد ... فی ... الحرف الاخیر
فقد تواترت الاخبار ان فاطمة بنت اسد ولدت امیر المؤمنین علیا فی جوف الکعبة و از آنجمله
عنایت الهی ... در صغر سن ... حال او گشت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تکفل وی رضی الله
عنه ... کرده اند و از نجاسه اسلام و نماز گذارده ... باصحاب ... نبوی صلی الله علیه وسلم
پیش از آن ... بلوغ ... و بعضی بآن رفته اند که اول اسلام ... بعد
خدیجه رضی الله عنها و ... از ... صدیق اکبر رضی الله عنه ... قال محمد بن اسحاق
وحدثنی عبد الله بن ابی نجیح عن مجاهد بن جبر ابی الحجاج قال کان من نعمة الله علی علی بن ابی طالب رضی الله
عنه ما صنع الله له واراد به من الخیر ان قریشا اصابتهم ازمة شدیدة وکان ابو طالب ذا عیال
کثیر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم للعباس عمه وکان من ایسر بنی هاشم یا عباس ان اخاک ابا
طالب کثیر العیال وقد اصاب الناس ما تری من هذه الازمة فانطلق بنا الیه فلنخفف من عیاله آخذ من
بنیه رجلا وتأخذ انت رجلا فنکفلهما عنه فقال العباس نعم فانطلقا حتی اتیا ابا طالب فقالا
انا نرید ان نخفف عنک من عیالک حتی ینکشف عن الناس ما هم فیه فقال لهما ابو طالب اذا ترکتما لی

لی عقیلا

بي صغيرا قال ابن هشام عقيلا وطالبا فاصنعا ما شئتما فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا و
الى صدره فقد العباس جعفرا فضمه اليه فلم يزل علي رضي الله عنه مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى بعثه الله نبيا فاتبعه علي وآمن به وصدقه ولم يزل جعفر عند العباس حتى اسلم واستغنى عنه قال ابن
اسحق وذكر بعض اهل العلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا حضرت الصلوة خرج الى شعاب مكة
وخرج معه علي بن ابي طالب مستخفيا من ابيه ابي طالب ومن جميع اعمامه وسائر قومه فيصليان الصلوات
فيها فاذا امسيا رجعا فمكثا كذلك ما شاء الله ان يمكثا ثم ان ابا طالب عثر عليهما يوما وهما يصليان
فقال لرسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن اخي ما هذا الدين الذي اراك تدين به قال يا عم هذا دين الله ودين ملائكته
ورسله ودين ابينا ابراهيم او كما قال بعثني الله به رسولا الى العباد وانت يا عم احق من بذلت له
النصيحة ودعوته الى الهدى واحق من اجابني اليه واعانني عليه او كما قال فقال ابو طالب يا ابن اخي
اني لا استطيع ان افارق دين آبائي وما كانوا عليه ولكن والله لا يخلص اليك بشيء تكرهه ما بقيت
وذكروا انه قال لعلي يا بني ما هذا الدين الذي انت عليه قال يا ابت آمنت برسول الله صلى الله عليه
وسلم وصدقته بما جاء به وصليت معه لله واتبعته فزعموا انه قال اما انه لم يدعك الا الى خير فالزمه
اخرج عن حبة العرني قال رأيت عليا ضحك على المنبر لم اره ضحك ضحكا اكثر منه حتى بدت نواجذه
ثم قال ذكرت قول ابي طالب ظهر علينا ابو طالب وانا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نصلي ببطن
نخلة فقال ماذا تصنعان يا ابن اخي فدعاه رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الاسلام فقال ما بالذي
تصنعان بأس او بالذي تقولان بأس ولكن والله لا تعلوني استي ابدا فضحك تعجبا لقول ابيه
ثم قال اللهم لا اعترف ان عبدا لك من هذه الامة عبدك قبلي غير نبيك ثلث مرات لقد صليت
قبل ان يصلي الناس سبعا ومنها آنكه چون ابو طالب وفات يافت آنحضرت صلى الله عليه
وسلم در تعزيه و تسليه حضرت مرتضى دعاهاى خير براى او رضي الله عنه كرد بجهت شفقت ميت
احمد اخرج عن علي رضي الله عنه قال لما توفي ابو طالب اتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت ان
ت قال اذهب فواره ثم لا تحدثن شيئا حتى تأتيني فواريته ثم اتيته فا

او بجای غسل ثم با آنحضرت [illegible] تا تیغ [illegible] فغسلته ثم احییته قال تعالی بدعوات ما یسرنی

ان لی بها حمر النعم وسودها وکان علی اذا غسل المیت اغتسل واز انجمله آنکه آنحضرت صلی الله علیه

وسلم [illegible] از هجرت [illegible] فسطر الله [illegible] حدیث بجا آورد اخرج النسائی

فی کتاب الخصائص [illegible] قال علی بن ابی طالب رضی الله عنه امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] قال جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم او قال دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بنی عبد المطلب فصنع

لهم مدا من طعام فاکلوا حتی شبعوا وبقی الطعام کما هو کانه لم یمس ثم دعا بغمر فشربوا حتی رووا

وبقی الشراب کانه لم یمس ولم یشرب فقال یا بنی عبد المطلب انی بعثت الیکم خاصة والی الناس عامة

وقد رایتم من هذه الآیة ما قد رایتم فایکم یبایعنی علی ان یکون اخی وصاحبی ووارثی فلم یقم الیه

احد فقمت الیه وکنت اصغر القوم قال اجلس ثم قال ثلاث مرات کل ذلک اقوم الیه فیقول اجلس

حتی کان فی الثالثة ضرب بیده علی یدی ثم قال فبذلک ورثت ابن عمی دون عمی واخرج النسائی

عن علی رضی الله عنه قال انطلقت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اتینا الکعبة فصعد رسول الله

صلی الله علیه وسلم علی منکبی فنهض به علی فلما رای رسول الله صلی الله علیه وسلم ضعفی قال لی اجلس

فجلست فنزل نبی الله صلی الله علیه وسلم وجلس لی وقال اصعد علی منکبی فصعدت علی منکبیه فنهض

بی قال علی علیه السلام انه یخیل الی انی لو شئت لنلت افق السماء فصعدت علی الکعبة وعلیها تمثال

صفر او نحاس فجعلت اعالجه لازیله یمینا وشمالا وقداما ومن بین یدیه ومن خلفه حتی استمکنت

منه فقال نبی الله صلی الله علیه وسلم اقذفه فقذفت به فکسرته کما یکسر القواریر ثم نزلت فانطلقت انا

ورسول الله صلی الله علیه وسلم نستبق حتی توارینا بالبیوت خشیة ان یلقانا احد واز انجمله آنکه چون

کفار جمع شدند بهر ایذای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هجرت از مکه بمدینه تصمیم یافت آنحضرت تعیین

فرمودند تا بر فراش آنحضرت صلی الله علیه وسلم خسپید و ردای مبارک آنجناب صلی الله علیه

وسلم بالای خود پوشید تا کفار در غلط افتند و بر رفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطلاع نیابند

و بعد از آن عنقریب [illegible] ساخته و با آنحضرت ملحق گشت قال [illegible] فی قصة ال

[illegible] أمر النبي صلى الله عليه وسلم فأتى جبريل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له لا تبيت
الليلة على فراشك فلما كانت العتمة من الليل اجتمعوا يرصدونه متى ينام فيثبون عليه فلما رأى رسول
الله صلى الله عليه وسلم مكانهم قال لعلي بن أبي طالب رضي الله عنه نم على فراشي وتسج ببردي هذا الحضرمي الأخضر
فنم فيه فإنه لن يخلص إليك شيء تكرهه منهم وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينام في برده ذلك
إذا نام قال فخرج عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فأخذ حفنة من تراب في يده فجعل ينثره على رؤوسهم
عليهم وهو يقرأ سورة يس والقرآن الحكيم إنك لمن المرسلين على صراط مستقيم إلى قوله فأغشيناهم فهم
لا يبصرون حتى فرغ رسول الله صلى الله عليه وسلم من هؤلاء الآيات ولم يبق منهم رجل إلا وقد وضع على
رأسه ترابا ثم انصرف إلى حيث أراد أن يذهب فأتاهم آت ممن لم يكن معهم فقال ما تنتظرون ها هنا قالوا محمدا
قال خيبكم الله قد والله خرج عليكم محمد ثم ما ترك منكم رجلا إلا وقد وضع على رأسه ترابا وانطلق لحاجته
أفما ترون ما بكم قال فوضع كل واحد منهم يده على رأسه فإذا عليه تراب ثم جعلوا يتطلعون فيرون عليا على
الفراش متسجيا ببرد رسول الله صلى الله عليه وسلم فيقولون والله إن هذا لمحمد نائما عليه برده فلم يبرحوا
كذلك حتى أصبحوا فقام علي عن الفراش فقالوا والله لقد كان صدقنا الذي حدثنا ثم قال محمد بن إسحاق
[illegible] النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] وأقام علي بمكة ثلاث ليال وأيامها حتى أدى عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم الودائع التي كانت عنده للناس حتى إذا فرغ منها لحق برسول الله صلى الله عليه
وسلم فنزل على كلثوم [illegible] اصحاب [illegible] واقع شد آنحضرت صلى الله
عليه وسلم حضرت مرتضى را [illegible] أخرج الترمذي عن ابن عمر قال آخى رسول الله صلى
الله عليه وسلم بين أصحابه فجاء علي تدمع عيناه فقال يا رسول الله آخيت بين أصحابك ولم تؤاخ بيني
وبين أحد فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم أنت أخي في الدنيا والآخرة ولذا [illegible]
[illegible] حضرت مرتضى رضي الله عنه [illegible] آورد آنکه چون [illegible]
[illegible] براي خبر گرفتن لشكر اعدا فرستادند حضرت مرتضى از آنجا [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث علي بن أبي طالب والزبير بن العوام

بن أبي وقاص في نفر معهما يلتمسون له الخبر فأصابوا راوية لقريش فيها أسلم غلام بني الحجاج

وعريض أبو يسار غلام بني العاص بن سعيد فأتوا بهما رسول الله صلى الله عليه وسلم القصة [illegible]

دو غلام [illegible] از جا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در آمدند حضرت [illegible] قال محمد بن إسحاق وخرج الأسود بن عبد الأسد المخزومي وكان

رجلا شرسا سيئ الخلق فقال أعاهد الله لأشربن من حوضهم أو لأهدمنه أو لأموتن دونه فلما خرج

خرج إليه حمزة بن عبد المطلب فلما التقيا ضربه حمزة فأطن قدمه بنصف ساقه وهو دون الحوض فوقع

على ظهره تشخب رجله دما نحو أصحابه ثم حبا إلى الحوض حتى اقتحم فيه يريد أن يبر يمينه فاتبعه حمزة فضربه

حتى قتله في الحوض ثم خرج بعده عتبة بن ربيعة بين أخيه شيبة بن ربيعة وابنه الوليد بن عتبة حتى إذا

فصل من الصف دعا إلى المبارزة فخرج إليه فتية من الأنصار ثلاثة وهم عوف ومعوذ ابنا الحارث

وأمهما عفراء ورجل آخر يقال هو عبد الله بن رواحة فقالوا من أنتم قالوا رهط من الأنصار فقالوا

ما لنا بكم من حاجة ثم نادى مناديهم يا محمد أخرج إلينا أكفاءنا من قومنا فقال رسول الله صلى الله عليه

وسلم قم يا عبيدة بن الحارث وقم يا حمزة وقم يا علي فلما قاموا ودنوا منهم قالوا من أنتم قال

عبيدة أنا عبيدة وقال حمزة أنا حمزة وقال علي أنا علي فقالوا نعم أكفاء كرام فبارز عبيدة

وكان أسن القوم عتبة بن ربيعة وبارز حمزة شيبة بن ربيعة وبارز علي الوليد بن عتبة فأما حمزة

فلم يمهل شيبة أن قتله وأما علي فلم يمهل الوليد أن قتله واختلف عبيدة وعتبة بينهما ضربتين

كلاهما أثبت صاحبه وكر حمزة وعلي بأسيافهما على عتبة فذففا عليه واحتملا صاحبهما فحازاه

إلى أصحابه قال الأكثر جبرئيل با ميكائيل همراه [illegible] أخرج الحاكم عن أبي صالح عن علي رضي الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم بدر لي ولأبي بكر رضي الله عنه مع أحدكما جبريل ومع الآخر ميكائيل

وإسرافيل ملك عظيم ويكون في الصف محمد بن إسحاق [illegible] فقال [illegible] جنگ [illegible]

بعضی با جزنا و بعضی [illegible] تردد و اختلاف [illegible] أخرج [illegible] عن إبراهيم بن عبيد بن

رفاعة بن رافع الأنصاري عن أبيه عن جده قال [illegible] بدر [illegible] رسول الله صلى الله عليه

وسلم تنة دت الرماد فنفضنا اجفنا اليكم رسول الله صلی الله علیه وسلم فو فقدوا عني فاء رسول الله

صلی الله علیه وسلم ومعه علي بن ابي طالب فقالوا يا رسول الله فداك فقال يا ابا حسن وجدنا [illegible]

في بطنه فخلقنا علي [illegible] از آنجه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی را بحضرت فاطمه رضی الله عنها

تزویج نمود [illegible] عظیم و تعظیم عظیم کرامت نمود اخرج [illegible] سعید [illegible] محمد بن [illegible]

بن جعفر الهاشمي يقول انكح رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمة علی بن ابي طالب بعد [illegible]

بسنتها يوم تزوجها خمس عشرة سنة وخمسة اشهر ونصف [illegible] علي يومئذ احدى وعشرين سنة

[illegible] اشهر [illegible] و [illegible] اند که تزویج حضرت فاطمه قبل احد بعد [illegible] تزویج عایشه

میکنند که [illegible] حضرت [illegible] حضرت فاطمه را در [illegible] اعطا [illegible] الذم [illegible] تزویج [illegible]

[illegible] اخرج النسائي في خصائص علي رضي الله عنه عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال خطب

ابو بكر وعمر فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انها صغيرة فخطبها علي عليه السلام

فزوجها منه واخرج النسائي [illegible] عن اسماء بنت عميس [illegible] كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلى

الله عليه وسلم فلما اصبحنا جاء النبي صلى الله عليه وسلم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن فقال [illegible] في لسانها [illegible]

[illegible] صوت النبي صلى الله عليه وسلم [illegible] قالت [illegible] واختبيت انا في ناحية فقال [illegible]

عليه السلام فدعا له النبي صلى الله عليه وسلم ونضح عليه من الماء ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاءت عليها السلام

[illegible] فقال قد انكحتك احب اهل بيتي الي ودعا لها ونضح عليها من الماء فخرج رسول الله

صلى الله عليه وسلم فرأى سوادا فقال من هذا قلت اسماء قال ابنة عميس قلت نعم قال كنت في زفاف

فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم تكرمينها قلت نعم قالت فدعا لي و از آنجمله آنکه در [illegible]

احد [illegible] عظیم نصیب او آمد مصعب بن عمیر که صاحب لوای آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] شهادت

رسید جناب اقدس نبوی صلی الله علیه وسلم لوا را بحضرت مرتضی دادند و در آن حالت با صاحب لوای

قریش مبارزت نموده او را کشت قال ابن اسحق وقاتل مصعب بن عمیر دون رسول الله صلی الله علیه وسلم

حتی قتل وکان [illegible] فلما [illegible] للنبي [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] الی [illegible]

يقول قلت فلست ... اخذا فقتل مصعب بن عمير ... رسول الله صلى الله عليه وسلم ... علي بن ابي طالب ...

ابي طالب ... من المسلمين قال ابن هشام حدثني مسلمة بن علقمة المازني قال لما اشتد القتال يوم احد جلس رسول

صلى الله عليه وسلم تحت راية الانصار وارسل الى علي بن ابي طالب ان قدم الراية فتقدم علي فقال انا ابو القصم

ويقال ابو الفصم ... فناداه ابو سعد بن ابي طلحة صاحب لواء المشركين ان هل لك يا ابا القصم في البراز

من حاجة قال نعم فبرزا بين الصفين فاختلفا ضربتين فضربه علي عليه السلام فصرعه ثم انصرف عنه ولم يجهز عليه

فقال له اصحابه افلا اجهزت عليه فقال انه استقبلني بعورته فعطفتني عنه الرحم وعلمت ان الله قد قتله

ويقال ان ابا سعد بن ابي طلحة خرج بين الصفين فنادى انا قاصم من يبارز البراز فقال يا اصحاب

محمد زعمتم ان قتلاكم في الجنة وقتلانا في النار كذبتم واللات لو تعلمون ذلك حقا لخرج الي بعضكم

فخرج اليه علي بن ابي طالب فاختلفا ضربتين فضربه علي عليه السلام فقتله ... [illegible]

... فقتلهم علي بن ابي طالب و چون ... بتحقیق پیوست آنکه بسیاری از صحابه درین وقعه بدرجه شهادت

رسیدند ... آن هنگام از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطلاع ... [illegible]

حضرت صلی الله علیه وسلم مطلع شدند و جمعی از سابقین اسلام بطرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...

آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... حضرت مرتضی ... [illegible]

اسحاق فلما عرف رسول الله صلى الله عليه وسلم المسلمون نهضوا اليه ونهض معهم نحو الشعب معه علي بن

ابي طالب وابو بكر وعمر وطلحة والزبير والحارث بن الصمة ورهط من المسلمين ...

... از حضرت مرتضی ... صحیح البخاری عن سهل بن سعد انه

يسال عن جرح رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن كان يسكب الماء ... فقال كانت فاطمة

بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم تغسله وعلي يسكب الماء بالمجن فلما رات فاطمة رضي الله عنها ان الماء لا

يزيد الدم الا كثرة اخذت قطعة من حصير فاحرقتها فالصقتها فاستمسك الدم قال ابن اسحق فلما انتهى

رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اهله ناول سيفه ابنته فاطمة فقال اغسلي عن هذا دمه يا بنية فوالله

لقد صدقني اليوم وناولها علي بن ابي طالب سيفه وقال ... فوالله لقد صدقني اليوم

فقال والله اني لا اعرف ... جرح رسول الله صلى الله عليه وسلم ...

رسول الله صلى الله عليه وسلم فلئن كنت صدقت القتال فلقد صدق معك سهل بن حنيف وابو دجانة
قال وكان [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم ذو الفقار قال ابن هشام حدثني اهل العلم ان ابن ابي نجيح قال
نادى مناد يوم احد لا سيف الا ذو الفقار ولا فتى الا علي اكثر اهل [illegible] در غزوه خندق جمعی از
كفار [illegible] از خندق عبور کردند و بمحاربه مسلمين [illegible] شدند حضرت [illegible] عمرو بن عبد ود [illegible] بازداشت
[illegible] قال ابن اسحق [illegible] ثم [illegible] قتحمت [illegible] فرسهم
الى السبخة بين الخندق وسلع فخرج علي بن ابي طالب في نفر من المسلمين حتى اخذوا عليهم الثغرة التي اقتحموا
منها خيلهم واقبلت الفرسان تعنق نحوهم وكان عمرو بن عبد ود قد قاتل يوم بدر حتى اثبتته الجراحة فلم
يشهد يوم احد فلما كان يوم الخندق خرج معلما ليرى مكانه فلما وقف هو وخيله قال من يبارز فبرز اليه علي
فقال له يا عمرو انك كنت عاهدت الله لا يدعوك رجل من قريش الى احدى خلتين الا اخذتها
منه قال اجل فقال له علي بن ابي طالب فاني ادعوك الى الله والى رسوله والى الاسلام قال لا حاجة لي بذلك
قال فاني ادعوك الى النزال فقال لم يا ابن اخي فوالله ما احب ان اقتلك فقال له علي ولكني والله احب ان اقتلك
فحمي عمرو عند ذلك فاقتحم عن فرسه فعقره وضرب وجهه ثم اقبل على الامام علي بن ابي طالب فتنازلا وتجاولا
فقتله علي وخرجت خيلهم منهزمة حتى اقتحمت من الخندق هاربة فقال علي بن ابي طالب في ذلك [illegible]
نصر الحجارة من سفاهة رأيه ونصرت رب محمد بصواب [illegible] فصددت حين تركته متجدلا كالجذع بين دكادك وروابي
وعففت عن اثوابه ولو انني كنت المقطر بزني اثوابي لا تحسبن الله خاذل دينه ونبيه يا معشر
الاحزاب [illegible] وقت محاصره بني قريظه يكي از اسباب فتح آنها آن حصون [illegible] دلاوری حضرت مرتضی
قال ابن اسحاق حدثني من لا اتهم من اهل العلم ان علي بن ابي طالب [illegible] يوم حاصر بني قريظة يا كتيبة الايمان
وتقدم هو والزبير بن العوام وقال والله لاذوقن ما ذاق حمزة او لافتحن حصنهم فقالوا يا محمد ننزل على حكم
سعد بن معاذ [illegible] از جمله آنکه در بيعت رضوان [illegible] صلح [illegible] مکتوب [illegible] قال ابن اسحق
[illegible] الصحيفة [illegible] علي
[illegible] فقالوا يا محمد [illegible]

حتى ما قد اوتي كسرى ... فحسبهم في الدين الرغبة في الغزا ... امر ضياعهم واموالهم فارددهم اليها

فقال لابي بكر اتقول قال صدقوا انهم ... فغضب من النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال لعمر

قال صدقوا انهم ... فغضب من النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال يا معشر قريش ليبعثن

الله عليكم رجلا منكم قد امتحن الله قلبه للايمان فليضربن على الدين او يضرب بعضكم قال ابو بكر انا هو يا رسول

الله قال لا ولكن هو خاصف النعل وقد كان اعطى عليا نعله يخصفها واز جمله آنكه در غزوه

خيبر در فتح حصني از حصون در كف ... رايت بدست حضرت رضي الله عنه دادند و باكي ... فتح

آن حصن ... گشت قال محمد بن اسحق حدثني بريدة بن سفيان عن ابيه ... عن سلمة بن

الاكوع قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم براية الى بعض حصون خيبر فقاتل ورجع ولم يكن فتح وقد جهد

ثم بعث من الغد عمر فقاتل ثم رجع ولم يكن فتح وقد جهد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاعطين الراية

غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كرار غير فرار لا يرجع حتى يفتح الله على يديه قال يقول سلمة

فدعا عليا وهو ارمد العينين فتفل في عينيه ثم قال خذ هذه الراية فامض بها حتى يفتح الله عليك قال

يقول سلمة فخرج بها يهرول هرولة وانا لخلفه نتبع اثره حتى ركز رايته في رضم من حجارة تحت الحصن فاطلع

اليه اليهودي من راس الحصن فقال من انت قال انا علي بن ابي طالب قال يقول اليهودي علوتم وما انزل على

موسى او كما قال فما رجع حتى فتح الله على يديه قال ابن اسحق حدثني عبد الله بن حسن عن بعض اهله عن ابي رافع مولى

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خرجنا مع علي بن ابي طالب حين بعثه رسول الله صلى الله عليه وسلم برايته

فلما دنا من الحصن خرج اليه اهله فقاتلهم فضربه رجل من يهود فطرح ترسه من يده فتناول علي بابا كان عند الحصن

فتترس به عن نفسه فلم يزل في يده وهو يقاتل حتى فتح الله عليه ثم القاه من يده حين فرغ فلقد

رايتني في نفر سبعة انا ثامنهم نجهد على ان نقلب ذلك الباب فما نقلبه وقد اخرج البخاري عن سلمة بن الاكوع قال

كان علي بن ابي طالب رضي الله عنه تخلف عن النبي صلى الله عليه وسلم في خيبر وكان رمدا فقال انا

اتخلف عن النبي صلى الله عليه وسلم فلحق به فلما بتنا الليلة التي فتحت قال لاعطين الراية غدا او

ليأخذن الراية غدا رجل يحبه الله ورسوله يفتح الله عليه فنحن نرجوها فقيل هذا علي فاعطاه ففتح عليه

[illegible]

و در بعد از آنکه در عمرة القضا میان حضرت مرتضی و جعفر و زید منافسه واقع شد در باب حضانت بنت
حمزه رضی الله عنه قال لما اعتمر النبی صلی الله علیه وسلم فی ذی القعدة و مضی الاجل خرج صلی الله علیه وسلم
فتبعته ابنة حمزة تنادی یا عم یا عم فتناولها علی فاخذ بیدها و قال لفاطمة دونک ابنة عمک حملتها
فاختصم فیها علی و جعفر و زید فقال علی انا اخذتها و هی بنت عمی و قال جعفر بنت عمی و خالتها تحتی و قال زید
بنت اخی فقضی بها رسول الله صلی الله علیه وسلم لخالتها و قال الخالة بمنزلة الام و قال لعلی انت منی و انا منک
و قال لجعفر اشبهت خلقی و خلقی و قال لزید انت اخونا و مولانا الحدیث و در آیه مباهله آنکه چون با نصاری
نجران قرار مباهله نهادند آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی و حضرت زهرا و حسنین را همراه خود برای مباهله
حاضر ساخت اخرج مسلم عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت هذه الآیة فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا
و نساءکم الآیة دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا و فاطمة و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهلی
و آنکه چون در غزوه فتح مکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی را با جماعه روانه فرمود
تا مکتوبی که حاطب بن ابی بلتعه نوشته بود [illegible] از آن زن بگیرند اخرج البخاری عن علی رضی الله عنه
قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم انا و الزبیر و المقداد فقال انطلقوا حتی تاتوا روضة خاخ فان
بها ظعینة معها کتاب فخذوه منها فانطلقنا تعادی بنا خیلنا حتی اتینا الروضة فاذا نحن با
لظعینة فقلنا اخرجی الکتاب قالت ما معی کتاب فقلنا لتخرجن الکتاب او لنلقین الثیاب قال فاخرجته
من عقاصها فاتینا به رسول الله صلی الله علیه وسلم الحدیث و آنکه چون از سعد بن عباده کلمه ناصواب
ناشی شد [illegible] که با سپید مبارک او [illegible] رایت را از وی گرفتند و بحضرت مرتضی دادند قال محمد
بن اسحاق فزعم بعض اهل العلم ان سعدا حین وجه ذاهبا قال الیوم یوم الملحمة الیوم تستحل الحرمة فسمعها
رجل من المهاجرین عمر بن الخطاب فقال یا رسول الله اسمع ما قال سعد بن عبادة ما نامن ان
یکون له فی قریش صولة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی بن ابی طالب خذ الرایة منه فکن انت تدخل
بها قال ابن عباس ثم جلس رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المسجد فقام الیه الامام علی بن ابی طالب رضی
الله عنه و مفتاح الکعبة فی یده و قال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اجمع لنا الحجابة مع السقایة

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] فدعی له فقال یا [illegible] الیهم [illegible]
بالجمله اکثر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خالد بن ولید را بطرف بنی جذیمه فرستاد بعد و [illegible]
ای [illegible] بجای [illegible] که [illegible] و [illegible] آنحضرت [illegible] فرستاد [illegible]
بعد [illegible] ثم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب فقال یا علی
اخرج الی هؤلاء القوم فانظر فی امرهم واجعل امر الجاهلیة تحت قدمیک فخرج علی رضی الله عنه حتی جاءهم ومعه
مال قد بعث به رسول الله صلی الله علیه وسلم فودی لهم الدماء وما اصیب لهم من الاموال حتی انه لیدی میلغة
الکلب حتی اذا لم یبق شیء من دم ولا مال الا وداه بقیت معه بقیة من المال فقال لهم علی بن ابی طالب
حین فرغ منهم هل بقی لکم دم او مال لم یود لکم قالوا لا قال فانی اعطیکم هذه البقیة من هذا المال احتیاطا
لرسول الله صلی الله علیه وسلم مما لا یعلم ولا تعلمون ففعل ثم رجع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبره
الخبر فقال اصبت واحسنت ثم قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فاستقبل القبلة شاهرا یدیه حتی انه
لیری ما تحت منکبیه یقول اللهم انی ابرأ الیک مما صنع خالد بن الولید ثلث مرات بالجمله آنکه در غزوه
حنین چون [illegible] جمعیت کوه [illegible] حضرت علی رضی الله عنه [illegible] ثابت ماند قال ابن
اسحق وممن ثبت معه من المهاجرین ابو بکر وعمر ومن اهل بیته علی بن ابی طالب والعباس وابو سفیان بن الحارث وابنه
والفضل بن العباس وربیعة بن الحارث واسامة بن زید وایمن بن ام ایمن قال ابن اسحاق حدثنی عاصم بن
عمر عن عبد الرحمن بن جابر عن ابیه جابر بن عبد الله قال بینا ذلک الرجل من هوازن صاحب الرایة
علی جمله یصنع ما یصنع اذ هوی له علی بن ابی طالب رضی الله عنه ورجل من الانصار یریدانه قال فاتی علی من
خلفه فضرب عرقوبی الجمل فوقع علی عجزه ووثب الانصاری علی الرجل فضربه ضربة اطن قدمه بنصف ساقه
فانجعف عن رحله واز آن جمله آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون متوجه غزوه تبوک شدند [illegible]
تعهد حال عیال خود حضرت علی را در مدینه گذاشتند و در ضمن آن تشریفی عظیم کرامت فرمودند
قال محمد بن اسحاق وخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب علی اهله وامره بالاقامة
فیهم فارجف به المنافقون وقالوا ما خلفه الا استثقالا وتخففا منه فلما قال ذلک المنافقون

وقيل فيه ما قيل ثم خرج حتى لحق برسول الله صلى الله عليه وسلم وهو نازل بالجرف فقال يا نبي الله زعم المنافقون
انك انما خلفتني انك استثقلتني وتخففت مني فقال كذبوا ولكني خلفتك لما تركت ورائي فارجع فاخلفني في اهلي واهلك افلا
ترضى يا علي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي فرجع علي رضي الله عنه الى المدينة ومضى رسول الله
صلى الله عليه وسلم على سفره قال ابن اسحق وحدثني محمد بن طلحة بن يزيد بن ركانة عن ابراهيم بن سعد بن ابي
وقاص عن ابيه انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي هذه المقالة اخرجه البخاري ومسلم عن سعد
[illegible] ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الى تبوك واستخلف عليا فقال اتخلفني
في الصبيان والنساء فقال الا ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه ليس نبي بعدي [illegible]
[illegible] ثم [illegible] ابو بكر [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible] الكعبة [illegible]
[illegible] علي [illegible] ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه ببراءة فقال يا نبي الله اني
لست باللسن ولا بالخطيب قال ما بد لي ان اذهب بها انا او تذهب بها انت قال فان كان لا بد فسأذهب
انا قال فانطلق فان الله سيثبت لسانك ويهدي قلبك ثم وضع يده على فيه قال محمد بن اسحق وحدثني حكيم
بن حكيم بن عباد بن حنيف عن ابي جعفر محمد بن علي قال لما نزلت براءة على رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد كان بعث ابا بكر
ليقيم للناس الحج قيل له يا رسول الله لو بعثت بها الى ابي بكر فقال لا يؤدي عني الا رجل من اهل بيتي ثم دعا علي بن
ابي طالب فقال اخرج بهذه القصة من صدر براءة واذن في الناس يوم النحر اذا اجتمعوا بمنى
انه لا يدخل الجنة كافر ولا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ومن كان له عند رسول الله
صلى الله عليه وسلم عهد فهو له الى مدته فخرج علي بن ابي طالب رضي الله عنه على ناقة رسول الله صلى الله عليه
وسلم العضباء حتى ادرك ابا بكر بالطريق فلما رآه قال امير ام مأمور قال بل مأمور ثم مضيا فاقام
ابو بكر للناس الحج والعرب اذ ذاك في تلك السنة على منازلهم من الحج التي كانوا عليها في الجاهلية
حتى اذا كان يوم النحر قام علي بن ابي طالب رضي الله عنه فاذن في الناس بالذي امره به رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال ايها الناس انه لا يدخل الجنة كافر ولا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت

عریان و من كان له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد فهو الى مدته واجل الناس اربعة اشهر من يوم اذّن

فيهم ليرجع كل قوم الى مأمنهم وبلادهم ثم لا عهد لمشرك ولا ذمة الا احد كان له عند رسول الله صلى

الله عليه وسلم عهد الى مدة فهو له الى مدته فلم يحج بعد ذلك العام مشرك ولم يطف بالبيت عريان ثم قدما

على رسول الله صلى الله عليه وسلم فكان هذا من براءة فيمن كان من اهل الشرك من اهل العهد العام واهل المدة

الى الاجل المسمى و از آنجا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت [illegible] رضی الله عنه بجهة اخذ خمس از

خالد جانب یمن فرستاده بودند [illegible] معزول [illegible] در بعض [illegible] حضرت مرتضی بعضی از خمس [illegible]

[illegible] حضرت مرتضی را با بعض مردم [illegible] اتفاق [illegible] و [illegible]

بحضور اقدس نبوی صلی الله علیه وسلم رسانیدند [illegible] صلی الله علیه وسلم در حق حضرت مرتضی کلمات

دال بر ایمان و علم فرموده مردم را [illegible] اخرج الترمذي عن البراء قال بعث النبي صلى

الله عليه وسلم جيشين وامّر على احدهما علي بن ابي طالب وعلى الآخر خالد بن الوليد وقال اذا كان القتال

فعلي قال فافتتح علي حصنا فاخذ منه جارية فكتب معي خالد الى النبي صلى الله عليه وسلم يشي به قال

فقدمت على النبي صلى الله عليه وسلم فقرأ الكتاب فتغير لونه ثم قال ما ترى في رجل يحب الله ورسوله

ويحبه الله ورسوله قال قلت اعوذ بالله من غضب الله ومن غضب رسوله وانما انا رسول فسكت

قال ابن اسحاق حدثني عبد الله بن عبد الرحمن بن معمر عن سليمان بن محمد بن كعب عن عمته زينب بنت كعب وكانت عند ابي سعيد

الخدري قال اشتكى الناس عليا فقام خطيبا فقال ايها الناس لا تشكوا عليا فوالله انه لاخشن في ذات

الله او في سبيل الله و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضی را حاکم یمن کردند [illegible] قضا

تعلیم فرمودند و دعا نمودند که قضا بر وی فتح شود اخرج [illegible] عن علي رضي الله عنه قال بعثني النبي

صلى الله عليه وسلم قاضيا فقلت تبعثني الى قوم وانا حديث السن ولا علم لي بالقضاء فوضع يده

على صدري وقال ثبتك الله وسددك [illegible] قاضيا [illegible] فما اعياني قضاء بين اثنين

و از آنجا که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد حجة الوداع فرمودند وی رضی الله عنه در یمن

بود و از آنجا [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] احرام [illegible] منعقد [illegible]

[illegible]

كه ابلاغ نمایند به اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم تا با هدایت کثیر که قدوم میمون جناب نبوی صلی الله
علیه وسلم [illegible] رضی الله عنه اتفق در حجة [illegible] شرکت داشته اند اخرج مسلم عن عبد الله بن الحارث الکندی
قال [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع ورقی المنبر فقال [illegible] اولی [illegible] صلی الله علیه
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] حجة الوداع [illegible] اظهار
[illegible] رضی الله عنه [illegible] الحاکم [illegible] زید بن ارقم [illegible] رسول الله
[illegible] فقد دعیت واجبت [illegible]
[illegible] اکبر من [illegible] کتاب الله [illegible] فانظروا کیف تخلفونی فیهما [illegible]
[illegible] علی [illegible] ان الله عز وجل مولای وانا ولی کل مومن ثم اخذ بید علی رضی الله عنه فقال
من کنت [illegible] ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم
[illegible] عالم [illegible] انتقال فرمودند حضرت مرتضی [illegible] اهل بیت متصدی غسل ودفن شدند
قال ابن اسحاق حدثنی عبد الله بن ابی بکر وحسین بن عبد الله [illegible] عن ابن عباس ان علی بن ابی طالب
رضی الله عنه والعباس بن عبد المطلب والفضل بن العباس وقثم بن العباس واسامة بن زید وشقران
مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم هم الذین ولوا غسله وان اوس بن خولی احد بنی الخزرج قال لعلی بن
ابی طالب [illegible] انشدک الله یا علی وحظنا من رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان اوس من اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم واهل بدر قال ادخل فدخل فجلس وحضر غسل رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان
فاسنده علی الی صدره [illegible] الفضل وکان الفضل والعباس وقثم یقلبونه معه واسامة بن زید وشقران
مولیاه هما اللذان یصبان الماء علیه وعلی بن ابی طالب یغسله وقد اسنده الی صدره وعلیه قمیصه یدلکه
[illegible] لا یفضی بیده الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلی یقول بابی انت وامی ما اطیبک حیا ومیتا
ولم یر من رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یری من المیت ثم قال ابن اسحق وکان الذین نزلوا فی قبر رسول
الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب والفضل بن العباس وقثم بن العباس وشقران مولی رسول الله

صلی الله علیه وسلم است سوابق [illegible] اما سبقت حضرت مرتضی رضی الله عنه در فضائل دیگر متضمن بیان مناقب امیر المؤمنین
کرم الله وجهه زیاده از آنست که احصای آنها ممکن باشد [illegible] جمله از آن احادیث صحیحة الاسناد
[illegible] اخرج الحاکم عن احمد بن حنبل قال ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم من الفضائل ما جاء
لعلی بن ابی طالب رضی الله عنه [illegible] سبب [illegible] در [illegible]
[illegible] سوابق [illegible] که [illegible] آن بیان کرده شد [illegible] قرابت او [illegible] صلی
الله علیه وسلم و [illegible] الصلوة والسلام او صل با رحام [illegible]
[illegible] حضرت مرتضی را [illegible] در تربیت [illegible] قرابة
[illegible] ذکر [illegible] کرده [illegible] حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها
[illegible] فضیلت [illegible] در ایام خلافت [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] این فتنه [illegible]
[illegible] از جهت [illegible] روایات احادیث فضائل
او [illegible] بعضی [illegible] بعضی [illegible] بسبب آن [illegible]
جماعة [illegible] و سیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون [illegible] احادیث [illegible]
[illegible] در مرتبه صحت و حسن است یا ضعیف [illegible] روایت [illegible]
المتواتر انت منی بمنزلة هارون من موسی [illegible] و ذلک عنه سعد بن ابی وقاص [illegible] اسماء بنت عمیس و علی
بن ابی طالب و عبد الله بن عباس و غیرهم و منه المتواتر حدیث انا من علی و علی منی اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه رواه زید بن ارقم و بریدة و عمران بن حصین و عمر و غیرهم و من المتواتر
حدیث الا ان [illegible] انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] روی ذلک [illegible] ام سلمة و [illegible] و عبد الله بن جعفر و انس بن مالک و من المتواتر
اعطاء الرایة یوم خیبر قال لاعطین الرایة رجلا یحب الله و رسوله [illegible] رواه عمر و علی و سعد و ابو هریرة

و بعض

... بن سعد ... عامر بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه قال امر معاوية بن
ابي سفيان سعدا فقال ما منعك ان تسب ابا تراب قال اما ما ذكرت ثلاثا قالهن رسول الله صلى الله عليه وسلم
فلن اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له وقد خلفه
في بعض مغازيه فقال له علي يا رسول الله خلفتني مع النساء والصبيان فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم
اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وسمعته يقول يوم خيبر لاعطين هذه
الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال فتطاولنا لها فقال ادعوا لي عليا فاتي به ارمد فبصق
في عينيه ودفع الراية اليه ففتح الله عليه ولما نزلت هذه الاية قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم دعا رسول الله
صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء اهلي اخرج الحاكم والنسائي عن عمرو بن
ميمون قال اني لجالس عند ابن عباس اذ اتاه تسعة رهط فقالوا يا ابن عباس اما ان تقوم معنا واما ان تخلونا
هؤلاء فقال ابن عباس بل انا اقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال فابتدؤا فتحدثوا فلا
ندري ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه ويقول اف وتف وقعوا في رجل له عشر فضائل ليست لاحد غيره
وقعوا في رجل قال له النبي صلى الله عليه وسلم لابعثن رجلا لا يخزيه الله ابدا يحب الله ورسوله ويحبه الله و
رسوله فاستشرف لها مستشرف فقال اين علي فقالوا انه في الرحى يطحن قال وما كان احدهم ليطحن قال فجاء
وهو ارمد لا يكاد ان يبصر قال فنفث في عينيه ثم هز الراية ثلاثا فاعطاها اياه فجاء بصفية بنت
حيي قال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم فلانا بسورة التوبة فبعث عليا خلفه فاخذها منه
وقال لا يذهب بها الا رجل هو مني وانا منه فقال ابن عباس وقال النبي صلى الله عليه وسلم لبني عمه ايكم يواليني
في الدنيا والاخرة قال وعلي جالس معهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم واقبل على رجل رجل منهم فقال ايكم
يواليني في الدنيا والاخرة فابوا فقال لعلي انت وليي في الدنيا والاخرة قال ابن عباس وكان علي اول
من امن من الناس بعد خديجة رضي الله عنها قال واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على علي وفاطمة
وحسن وحسين وقال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا قال ابن عباس وشرى
علي نفسه فلبس ثوب النبي صلى الله عليه وسلم ثم نام مكانه قال ابن عباس وكان المشركون يرمون رسول

صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر رضي الله عنه وعلي نائم قال وأبو بكر يحسب أنه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
فقال يا نبي الله فقال له علي إن نبي الله قد انطلق نحو بئر ميمون فأدركه قال فانطلق أبو بكر فدخل معه الغار
قال وجعل علي رضي الله عنه يرمى بالحجارة كما كان يرمى نبي الله صلى الله عليه وسلم وهو يتضور وقد لف رأسه في
الثوب لا يخرجه حتى أصبح ثم كشف عن رأسه فقالوا إنك للئيم وكان صاحبك نرميه فلا يتضور وأنت تتضور
وقد استنكرنا ذلك فقال ابن عباس رضي الله عنهما وخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك وخرج الناس
فقال له علي أخرج معك قال فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا فبكى علي فقال له أما ترضى أن تكون مني بمنزلة
هارون من موسى إلا أنك لست بنبي إنه لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفتي قال ابن عباس وقال له رسول الله صلى
الله عليه وسلم أنت ولي كل مؤمن بعدي ومؤمنة قال ابن عباس وسد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبواب
المسجد غير باب علي فكان يدخل المسجد جنبا وهو طريقه ليس له طريق غيره قال ابن عباس وقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من كنت مولاه فإن مولاه علي قال ابن عباس وقد أخبرنا الله عز وجل في القرآن أنه
رضي عنهم عن أصحاب الشجرة فعلم ما في قلوبهم فهل أخبرنا أنه سخط عليهم بعد ذلك قال ابن عباس وقال نبي الله صلى
الله عليه وسلم لعمر رضي الله عنه حين قال ائذن لي فأضرب عنقه قال أوكنت فاعلا وما يدريك لعل الله قد اطلع
إلى أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم وأخرج الحاكم عن أبي هريرة قال قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه لقد أعطي
علي بن أبي طالب ثلاث خصال لأن تكون لي خصلة منها أحب إلي من أن أعطى حمر النعم قيل وما هن يا أمير المؤمنين
قال تزوجه فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وسكناه المسجد مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يحل له
فيه ما يحل له والراية يوم خيبر وأخرج الحاكم عن ابن عباس قال لعلي رضي الله عنه أربع خصال ليست لأحد غيره
هو أول عربي وعجمي صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الذي كان لواؤه معه في كل زحف وهو
الذي صبر معه يوم المهراس وهو الذي غسله وأدخله قبره وأخرج الحاكم عن أم سلمة قالت لأبي عبد الله الجدلي
أيسب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيكم قال فقلت معاذ الله أو سبحان الله أو كلمة نحوها قال قالت سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سب عليا فقد سبني وعن أبي بكر بن عبيد الله بن أبي مليكة عن أبيه
قال جاء رجل من أهل الشام فسب عليا عند ابن عباس فحصبه ابن عباس وقال يا عدو الله آذيت رسول الله صلى

الله عليه وسلم ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا لو كان رسول

الله صلى الله عليه وسلم ... رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي ان لك كنزا في الجنة

وانك ذو قرنيها فلا تتبع النظرة النظرة فان لك الاولى وليست لك الآخرة وعن عائشة رضي الله عنها قالت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادعوا لي سيد العرب فقلت يا رسول الله الست سيد العرب قال انا سيد ولد آدم

وعلي سيد العرب وقصته عند ... من ... الحسيني قال سمعت عليا رضي الله عنه يقول كنت اذا سألت رسول

الله صلى الله عليه وسلم اعطاني واذا سكت ابتداني وعن زيد بن ارقم قال كانت لنفر من اصحاب رسول الله صلى

الله عليه وسلم ابواب شارعة في المسجد فقال يوما سدوا هذه الابواب الا باب علي قال فتكلم في ذلك ناس فقام

رسول الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله واثنى عليه ثم قال اما بعد فاني امرت بسد هذه الابواب غير باب علي فقال فيه

قائلكم واني والله ما سددت شيئا ولا فتحته ولكن امرت بشيء فاتبعته وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد المدينة فليأت الباب وعن جابر بن عبد الله يقول

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فليأت الباب

وعن زيد بن ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يريد ان يحيى حياتي ويموت مماتي ويسكن جنة الخلد

التي وعدني ربي فليتول علي بن ابي طالب فانه لن يخرجكم من هدى ولن يدخلكم في ضلالة وعن ابي ذر قال ما

كنا نعرف المنافقين الا بتكذيبهم الله ورسوله والتخلف عن الصلوات والبغض لعلي بن ابي طالب وعن ابي هريرة قال

قالت فاطمة رضي الله عنها يا رسول الله زوجتني من علي بن ابي طالب وهو فقير لا مال له فقال يا فاطمة اما ترضين

ان الله عز وجل اطلع الى اهل الارض فاختار رجلين احدهما ابوك والآخر بعلك وعن علي في قوله تعالى انما

انت منذر ولكل قوم هاد قال علي رسول الله المنذر وانا الهاد وعن ام سلمة رضي الله عنها ان النبي صلى

الله عليه وسلم كان اذا غضب لم يجترئ منا احد يكلمه غير علي بن ابي طالب رضي الله عنه وعن سلمان قال

قيل لسلمان ما اشد حبك لعلي قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من احب عليا فقد احبني ومن

ابغض عليا فقد ابغضني وعن ابن بريدة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله امرني

بحب اربعة من اصحابي واخبرني انه يحبهم قال قلنا من هم يا رسول الله وكلنا يحب ان يكون منهم فقال الا

ان عليا منهم ثم سكت ثم قال الا ان عليا منهم ثم سكت وعن انس بن مالك رضي الله عنه قال كنت اخدم
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقدم لرسول الله صلى الله عليه وسلم فرخ مشوي فقال اللهم ائتني باحب خلقك
اليك يأكل معي من هذا الطير قال فقلت اللهم اجعله رجلا من الانصار فجاء علي رضي الله عنه فقلت ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم على حاجة ثم جاء فقلت رسول الله صلى الله عليه وسلم على حاجة ثم جاء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افتح فدخل فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ما حبسك علي فقال ان هذه آخر ثلاث مرات يردني انس يزعم انك على حاجة فقلت يا رسول الله سمعت دعاءك فاحببت ان يكون رجلا من قومي فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم ان الرجل قد يحب قومه قال الترمذي غريب وجاء الكلام باسانيد جمع من الحفاظ بتمامه
وعن عمار بن ياسر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي طوبى لمن احبك وصدق فيك وويل لمن
ابغضك وكذب فيك وعن سلمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اولكم ورودا على الحوض
اولكم اسلاما علي بن ابي طالب رضي الله عنه وعن زيد بن ارقم رضي الله عنه قال ان اول من اسلم مع رسول
الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب رضي الله عنه وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه ان النبي صلى الله
عليه وسلم دخل على فاطمة رضي الله عنها فقال اني واياك وهذا النائم يعني عليا وهما يعني الحسن والحسين لفي
مكان واحد يوم القيمة وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشتاقت الجنة الى ثلاثة
علي وعمار وسلمان وعن ابن ابي اوفى رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت ربي عز وجل
ان لا ازوج احدا من امتي ولا اتزوج اليه الا كان معي في الجنة فاعطاني وعن عبد الله بن اسعد بن زرارة
عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اوحي الي في علي ثلاث انه سيد المؤمنين وامام المتقين
وقائد الغر المحجلين وعن علي بن ابي طلحة قال حججنا فمررنا على الحسن بن علي بالمدينة ومعنا معاوية بن
حديج فقيل للحسن ان هذا معاوية بن حديج السباب لعلي فقال علي به فاتي به فقال انت السباب لعلي
فقال ما فعلت والله قال ان لقيته وما احسبك تلقاه يوم القيمة لتجده قائما على حوض رسول الله صلى
الله عليه وسلم يذود عنه رايات المنافقين بيده عصا من عوسج حدثنيه الصادق المصدوق صلى
الله عليه وسلم وقد خاب من افترى وعن علي رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا علي الا اعلمك كلمات ان قلتهن غفر لك على انه مغفور لك لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا

الحليم

العليم الحكيم كلاما سبحان رب العرش العظيم والحمد لله رب العالمين وعن أم سلمة رضي الله عنها قالت والذي

أحلف به إن كان علي لأقرب الناس عهدا برسول الله صلى الله عليه وسلم عدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

غداة بعد غداة يقول جاء علي مرارا فقالت فاطمة رضي الله عنها كأنك بعثته في حاجة قالت فجاء بعد

قالت أم سلمة فظننت أن له إليه حاجة فخرجنا من البيت فقعدنا عند الباب فكنت من أدناهم إلى الباب

فأكب عليه علي فجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم يساره ويناجيه ثم قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم من يومه

ذلك فكان أقرب الناس به عهدا وعن علي رضي الله عنه قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم آخذ بيدي

ونحن في سكك المدينة إذ مررنا بحديقة فقلت يا رسول الله ما أحسنها من حديقة قال لك في الجنة أحسن منها

وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم النظر إلى وجه علي عبادة وعن زيد

بن أرقم عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لعلي وفاطمة وحسن وحسين أنا حرب لمن حاربتم وسلم لمن سالمتم

بريدة قال كان أحب النساء إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة ومن الرجال علي وعن جميع بن عمير قال

دخلت مع أمي على عائشة فسمعتها من وراء الحجاب وهي تسألها عن علي فقالت تسألني عن رجل والله ما أعلم

رجلا كان أحب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم من علي ولا في الأرض امرأة كانت أحب إلى رسول

الله صلى الله عليه وسلم من امرأته أخرج هذه الأحاديث كلها الحاكم في المستدرك وأخرج النسائي عن

عبد الرحمن بن أبي ليلى عن أبيه قال لعلي وكان يسير معه إن الناس قد أنكروا منك أن تخرج في البرد

في الملاءتين وتخرج في الحر في الحشو والثوب الغليظ فقال ألم تكن معنا بخيبر قال بلى قال فإن رسول الله

صلى الله عليه وسلم بعث أبا بكر وعقد له لواء فرجع وبعث عمر وعقد له لواء فرجع بالناس فقال رسول الله

صلى الله عليه وسلم لأعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ليس بفرار فأرسل إلي وأنا

أرمد فتفل في عيني فقال اللهم اكفه أذى الحر والبرد قال فما وجدت حرا بعد ذلك ولا بردا وأخرج عن

أبي جعفر محمد بن علي عن إبراهيم بن سعد بن أبي وقاص عن أبيه قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم

وعنده قوم جلوس فدخل علي كرم الله وجهه فلما دخل خرجوا فلما خرجوا تلاوموا فقالوا والله ما

أخرجنا وأدخله فرجعوا فدخلوا فقال والله ما أنا أدخلته وأخرجتكم بل الله أدخله وأخرجكم

عن علي رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اما انت يا علي فصفيي واميني واخرج عن علي رضي الله عنه
قال والله الذي فلق الحبة وبرأ النسمة انه لعهد النبي صلى الله عليه وسلم الي ان لا يحبني الا مومن ولا يبغضني
الا منافق واخرج عن [illegible] عبيد قال [illegible] على المنبر [illegible] وانه [illegible] فقال الا تسبه [illegible] ولكن نظر الي
سيبه [illegible] سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فاني انه [illegible] ما ابغضك الله واخرج عن ابي ذر
[illegible] عن عبد الله بن نجي سمع عليا رضي الله عنه يقول كنت ادخل على النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]
ليلا فاذا كان يصلي تنحنح فدخلت واذا لم يكن يصلي اذن لي فدخلت واخرج عن ابي [illegible]
[illegible] قال قال علي رضي الله عنه كنت والله اذا سالت اعطيت واذا سكت ابتديت واخرج
عن محمد بن اسامة بن زيد عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انت يا علي فختني وابو ولدي
انت مني وانا منك واخرج عن سليمان بن عبد الله الطائي عن جدته عن علي كرم الله وجهه قال مرضت
فاتاني رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخل علي وانا مضطجع فاتكا الي جنبي ثم سجاني بثوبه فلما راني قد
برئت قام الي المسجد يصلي فلما قضى صلاته جاء فرفع الثوب وقال قم يا علي فقمت وقد برات كانما
لم اشتكي شيا قبل ذلك فقال ما سالت ربي شيا في صلاتي الا اعطاني وما سالت لنفسي شيا الا قد
سالت لك واخرج عن علي بن علقمة عن علي رضي الله عنه قال لما نزلت يا ايها الذين امنوا اذا ناجيتم
الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي رضي الله عنه مرهم ان يتصدقوا
قال بكم يا رسول الله قال بدينار قال لا يطيقون قال فنصف دينار قال لا يطيقون قال فبكم قال بشعيرة
فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لزهيد فانزل الله تعالى ءاشفقتم ان تقدموا بين يدي نجواكم
صدقات الاية وكان علي رضي الله عنه يقول خفف بي عن هذه الاية فاخرج الترمذي مسلسلا
بالاشراف قال حدثنا نصر بن علي الجهضمي ثنا علي بن جعفر بن محمد قال اخبرني اخي موسى بن جعفر بن محمد
عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن حسين عن ابيه عن جده علي بن ابي طالب ان النبي
صلى الله عليه وسلم اخذ بيد حسن وحسين فقال من احبني واحب هذين واباهما وامهما كان معي في درجتي
يوم القيمة واخرج الحاكم مسلسلا بالسادة الاشراف حدثنا ابو محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن اخي طاهر

العلوي

السبيعي الحسني ثنا اسمعيل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين حدثني عمي علي بن جعفر بن محمد حدثني

الحسين بن زيد عن عمر بن علي عن ابيه علي بن الحسين قال خطب الحسن بن علي الناس حين قتل علي فحمد الله واثنى

عليه ثم قال لقد قبض في هذه الليلة رجل لا يسبقه الاولون بعمل ولا يدركه الآخرون وقد كان رسول الله

صلى الله عليه وسلم يعطيه رايته فيقاتل وجبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره فما يرجع حتى يفتح الله عليه

وما ترك على اهل الارض صفراء ولا بيضاء الا سبعمائة درهم فضلت من عطاياه اراد ان يبتاع بها خادما لاهله

ثم قال ايها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فانا الحسن بن علي وانا ابن النبي وانا ابن وصيه وانا

ابن البشير وانا ابن النذير وانا ابن الداعي الى الله باذنه وانا ابن السراج المنير وانا من اهل البيت الذي

كان جبريل ينزل الينا ويصعد من عندنا وانا من اهل البيت الذي اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا

وانا من اهل البيت الذي افترض الله مودتهم على كل مسلم فقال تبارك وتعالى ومن يقترف حسنة

نزد له فيها حسنا فاقتراف الحسنة مودتنا اهل البيت واخرج النسائي هذا الحديث من طريق آخر الى قوله وانا

اهله فقط واخرج الترمذي عن ابي سعيد الخدري قال انا كنا لنعرف المنافقين نحن معاشر الانصار ببغضهم

علي بن ابي طالب وعن ام سلمة تقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يحب عليا الا منافق ولا

يبغضه مؤمن وعن جابر قال دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا يوم الطائف فانتجاه فقال الناس

لقد طال نجواه مع ابن عمه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انتجيته ولكن الله انتجاه وعن ابي سعيد

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي يا علي لا يحل لاحد ان يجنب في هذا المسجد غيري وغيرك

وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم امر بسد الابواب الا باب علي وعن علي قال لقد عهد الي النبي

صلى الله عليه وسلم النبي الامي انه لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق وعن ام عطية قالت بعث

النبي صلى الله عليه وسلم جيشا فيهم علي قالت فسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو رافع يديه

يقول اللهم لا تمتني حتى تريني عليا بالجمله مجمل احوال حضرت امير المؤمنين رضي الله عنه وفضايل او انكه

در اصل جبلت او ودیعه کرده حق تعالی را می باید دانست از شجاعت و فقه و قضیت و وفا

پس جمع الهی انچه اخلاق را حد حر صفات خوش هر قسمه و از هر خلق کرده است با مزایا فیض ربانی

سلمای متواتره جهت تولد مقامات از اخلاق در مناقب حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه
مبین شده و فی الریاض کان اذا مشی تکفأ و اذا امسک بذراع رجل امسک بنفسه و لم یستطع
ان یتنفس و بحق قریب به اسم شدید الساعد و الید و اذا مشی او الحرب ... صفات فی قوی ها
صاحب ایدا ... الامر ... منصوص علی منه لا ... جبلة اخلاق قویه او و ... حب فیض الهی
اشتراک او در کمالات ... جهت برای او مسلم شده قال النبی صلی الله علیه و سلم فیما تواتر عنه لاعطین
الرایة غدا رجلا یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله فاعطاها علیا و از انجمله مبارزت قرآن
و مکافحه شجعان ... الهی از او سوابق اسلامیه او ... و در آخرت ثمره عجیبه از آن
متولد گشت و آیه کریمه هذان خصمان اختصموا الآیة در شان وی و رفقای وی نازل شد
اخرج البخاری عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال انا اول من یجثو بین یدی الرحمن للخصومة یوم
القیمة و قال قیس و فیهم انزلت هذان خصمان اختصموا فی ربهم هم الذین تبارزوا یوم بدر حمزة
و علی و عبیدة او ابو عبیدة بن الحارث و شیبة بن ربیعة و عتبة و الولید بن عتبة و از انجمله
خشونت و صرامت و از کسی پروا نداشتن و داعیه خود را بسبب مدارات و مهر او دة فهم نکشتن
حبه الهی اگر در شیء منکر و حفظ بیت الا ... اخرج الحاکم عن ابی سعید الخدری قال اشتکی
علی بن ابی طالب الناس الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام فینا خطیبا فسمعته یقول ایها الناس
لا تشکوا علیا فوالله انه لاخشن فی ذات الله او فی سبیل الله و اخرج ابو عمر عن اسحاق بن کعب بن
عجرة عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی مخشوشن فی ذات الله و از انجمله حمیت قوم خود
و این علم خود مثلا اهتمام در اتمام منصب ... برای نصرت او جهت تقویه کار ... و ...
حملة در انتزاع ... مخلوق نشود چون فیض الهی داعیه اعلای کلمة الله و نشر ... از
میان اخلاق جبلیه این خلاصه خدمت او منور و امکنی ... شروع ساخت پس معانی ... سهم
که تعبیر از آن با خوة رسول الله صلی الله علیه و سلم و موالاة او بلفظ ... و وراثت و امثال آن
کرده شد اخرج الحاکم عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ایکم یوالینی فی الدنیا و الآخرة

فقالت ما تمنعك إلا لكلمتهم فقال علي أما أنه لولاكن ... الدنيا والآخرة فقالت أنت حبيبي في الدنيا والآخرة نفصيل

... حضرت مرتضى كذشت وأخرج أحمد عن ابن عباس قال كان علي يقول في حياة

رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله يقول أفإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم والله لا ننقلب على

أعقابنا بعد إذ هدانا الله والله لئن مات أو قتل لأقاتلن على ما قاتل عليه حتى أموت والله إني لأخوه

ووليه وابن عمه ووارثه فمن أحق به مني وأخرج الحاكم عن أبي إسحاق قال سألت قثم بن العباس كيف ورث علي

رسول الله صلى الله عليه وسلم دونكم قال لأنه كان أولنا به لحوقا وأشدنا به لزوقا [illegible]

... فرق ميان ... معترضين ... بر جست قوم ... جواب

... حق ... والله أعلم وازانجمله ... ستان ... تفصيل

... فقال أخرج ... عن رجل من همدان قال قال معاوية لضرار الصدائي يا ضرار صف لي

عليا قال أعفني يا أمير المؤمنين قال لتصفنه قال أما إذ لا بد من وصفه فكان والله بعيد المدى شديد

القوى يقول فصلا ويحكم عدلا يتفجر العلم من جوانبه وتنطق الحكمة من نواحيه يستوحش من الدنيا وزهرتها

ويستأنس بالليل ووحشته وكان غزير العبرة طويل الفكرة يعجبه من اللباس ما قصر ومن الطعام ما خشن كان

فينا كأحدنا يجيبنا إذا سألناه ويأتينا إذا دعوناه ونحن والله مع تقريبه إيانا وقربه منا

لا نكاد نكلمه هيبة له يعظم أهل الدين ويقرب المساكين لا يطمع القوي في باطله ولا ييأس الضعيف من عدله

وأشهد لقد رأيته في بعض مواقفه وقد أرخى الليل سدوله وغارت نجومه قابضا على لحيته يتململ

تململ السليم ويبكي بكاء الحزين ويقول يا دنيا غري غيري إلي تعرضت أم إلي تشوقت هيهات هيهات

قد باينتك ثلاثا لا رجعة فيها فعمرك قصير وخطرك حقير آه من قلة الزاد وبعد السفر ووحشة الطريق

فبكى معاوية وقال رحم الله أبا حسن كان والله كذلك فكيف حزنك عليه يا ضرار قال حزن من ذبح ولدها

واحدها في حجرها أخرج أبو عمر عن عبد الله بن أبي الهذيل قال رأيت عليا خرج وعليه قميص غليظ دارس

إذا مد كمه بلغ إلى الظفر وإذا أرسله صار إلى نصف الساعد ... ازانجمله ... واجتناب

از ... أخرج أبو بكر بن أبي شيبة عن أم كلثوم بنت علي رضي الله عنهما قالت ...

امير المؤمنين الى ... فقد ... [illegible] ... والحرج العظيم

قال كان علي يسير في السوق ... الى ... [illegible] ... علي ... [illegible]

بحيث الضال منه ... [illegible] ... يا دنيا غري غيري ... [illegible]

جمعا ... [illegible] ... اذا بلغه عن احد خيانة كتب اليه قد

جاءتكم موعظة من ربكم فاوفوا الكيل والميزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشياءهم ولا تعثوا في الارض مفسدين

بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين وما انا عليكم بحفيظ اذا اتاك كتابي هذا فاحتفظ بما في يديك من عملنا

حتى نبعث اليك من يتسلمه منك ثم رفع طرفه الى السماء فقال اللهم انك تعلم اني لم آمرهم بظلم خلقك ولا بترك

حقك واخرج ابو عمر عن مجمع التيمي ان عليا قسم ما في بيت المال ثم امر به فكنس ثم صلى فيه رجاء ان

يشهد له يوم القيامة واخرج ابو عمر عن عاصم بن كليب عن ابيه قال قدم على علي مال من اصبهان فقسمه سبعة

اسباع ووجد فيها رغيفا فقسمه سبع كسر وجعل على كل جزء كسرة ثم اقرع بينهم ايهم يعطي اولا واخرج ابو عمر

عن معاذ بن العلاء اخي ابي عمرو بن العلاء عن ابيه عن جده قال سمعت علي بن ابي طالب يقول ما اصبت من

فيئكم الا هذه القارورة اهداها الي الدهقان ثم نزل الى بيت المال ففرق كل ما فيه ثم جعل يقول افلح من كانت

له قوصرة يأكل منها كل يوم مرة واخرج ابو عمر عن ابي حيان التيمي عن ابيه قال رأيت علي بن ابي طالب على المنبر

يقول من يشتري مني سيفي هذا فلو كان عندي ثمن ازار ما بعته فقام اليه رجل فقال انا اسلفك ثمن ازار

... [illegible] ... واخرج ابو بكر عن ابي البختري قال قال علي لام

فاطمة بنت اسد اكفي فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم الخدمة خارجا سقاية الماء والحاجة وتكفيك

العمل في البيت العجن والخبز والطحن واخرج ابو بكر عن علي قال ... [illegible] ...

عنه ... قال قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابنته فاطمة بخدمة البيت وقضى على علي بما كان

خارجا من البيت واخرج احمد عن عطاء بن السائب عن ابيه عن علي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما زوج

فاطمة بعث معها بخميلة ووسادة من ادم حشوها ليف ورحيين وسقاء وجرتين فقال علي لفاطمة رضي

الله عنها ذات يوم والله لقد سنوت حتى لقد اشتكيت صدري قال وقد جاء الله اباك بسبي فاذهبي فاستخدميه

فقالت

زادك الله فقد صحت ... فجلست بجانبي فأتت النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما جاء بك أي بنية قالت

جئت لأسلم عليك فاستحيت أن تسأله ورجعت فقال ما فعلت قالت استحييت أن أسأله فأتيناه جميعا فقال

علي يا رسول الله والله لقد سنوت حتى اشتكيت صدري وقالت فاطمة قد طحنت حتى مجلت يداي وقد جاء

الله بسبي وسعة فأخدمنا فقال والله لا أعطيكما وأدع أهل الصفة تطوى بطونهم لا أجد ما أنفق عليهم ولكني

أبيعهم وأنفق عليهم أثمانهم فرجعا فأتاهما النبي صلى الله عليه وسلم وقد دخلا في قطيفتهما إذا غطت رؤوسهما

تكشفت أقدامهما وإذا غطيا أقدامهما تكشفت رؤوسهما فثارا فقال مكانكما ثم قال ألا أخبركما بخير

مما سألتماني قالا بلى فقال كلمات علمنيهن جبريل فقال تسبحان في دبر كل صلاة عشرا وتحمدون عشرا وتكبرون

عشرا فإذا أويتما إلى فراشكما فسبحا ثلاثا وثلاثين واحمدا ثلاثا وثلاثين وكبرا أربعا وثلاثين قال فوالله ما

تركتهن منذ علمنيهن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال له ابن الكوا ولا ليلة صفين فقال قاتلكم الله يا أهل العراق

نعم ولا ليلة صفين وأخرج أحمد عن مجاهد عن علي قال جعت مرة بالمدينة جوعا شديدا فخرجت أطلب العمل

في عوالي المدينة فإذا أنا بامرأة قد جمعت مدرا فظننتها تريد بله فقاطعتها كل ذنوب على تمرة فمددت

ستة عشر ذنوبا حتى مجلت يداي ثم أتيت الماء فأصبت منه ثم أتيتها فقلت بكفي هكذا بين يديها فعدت

لي ستة عشر تمرة فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فأخبرته فأكل معي منها وأخرج أحمد عن محمد بن كعب القرظي أن

عليا ... قال لقد رأيتني مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وإني لأربط الحجر على بطني

من الجوع وإن صدقتي اليوم لتبلغ ... وإن الحجر ... أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم

... وكان عمر ... [illegible]

وأخرج الشيخ السهروردي في العوارف عن عبد الله بن الحسن قال حين نزلت هذه الآية وتعيها أذن

واعية قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي رضي الله عنه سألت الله أن يجعلها أذنك يا علي قال علي رضي الله

عنه فما نسيت شيئا بعده وما كان لي أن أنسى وأخرج أحمد عن أبي البختري عن علي قال قال عمر بن الخطاب للناس

ما ترون في فضل فضل عندنا من هذا المال فقال الناس يا أمير المؤمنين قد شغلناك عن أهلك وضيعتك وتجارتك

فهو لك فقال لي ما تقول أنت فقلت قد أشاروا عليك فقال قل فقلت لم تجعل يقينك ظنا ...

حتى علمت انه لا خير عنده اذكر حين بعثك نبي الله صلى الله عليه وسلم ساعيا

بن عبد المطلب فمنعك صدقة وكان بيننا شيء فقلت يا علي انطلق معي الى النبي صلى الله عليه وسلم فوجدناه

خاثرا فرجعنا ثم غدونا عليه فوجدناه طيب النفس فاخبرته بالذي صنع فقال لك اما علمت ان عم الرجل صنو ابيه فذكرنا

له الذي رأيناه من خثوره في اليوم الاول والذي رأيناه من طيب نفسه في اليوم الثاني فقال انكما اتيتماني

في اليوم الاول وقد بقي عندي من الصدقة ديناران فكان الذي رأيتما من خثوري له واتيتماني اليوم وقد وجهتهما فذاك

الذي رأيتما من طيب نفسي فقال عمر صدقت والله لاشكرن لك الاولى والآخرة واخرج ابو عمر عن سعيد

بن المسيب قال كان عمر يتعوذ بالله من معضلة ليس لها ابو حسن قال ابو عمر وقال في المجنونة التي امر برجمها

وفي التي وضعت لستة اشهر فاراد عمر رجمها فقال له علي ان الله تعالى يقول وحمله وفصاله ثلاثون شهرا الحديث

وقال له ان الله رفع القلم عن المجنون الحديث فكان عمر يقول لولا علي لهلك عمر واخرج ابو عمر عن عبد الله بن

مسعود قال كنا نتحدث ان اقضى اهل المدينة علي بن ابي طالب واخرج ابو عمر عن سعيد بن المسيب قال ما كان احد

من الناس يقول سلوني غير علي بن ابي طالب واخرج ابو عمر عن ابي الطفيل قال شهدت عليا يخطب وهو يقول

سلوني عن كتاب الله فوالله ما من آية الا انا اعلم بليل نزلت ام بنهار ام في سهل ام في جبل واخرج ابو عمر

عن عبد الله بن عباس قال والله لقد اعطي علي بن ابي طالب تسعة اعشار العلم وايم الله لقد شارككم في العشر

العاشر فانه الحكمة عدة ذهن وسرعة انتقال بما اخذ حكم و اینمعنی در فصل قضایا معروف شد و قد

ثبت عن النبي صلى الله عليه وسلم بوجوه قال اقضاكم علي واخرج البخاري عن ابن عباس عن عمر انه قال اقضانا

علي واقرانا ابي و از حضرت مرتضى رضي الله عنه عجائب بسيار درين باب نقل ميكنند اخرج ابو عمر عن عاصم

عن زر بن حبيش قال جلس رجلان يتغديان مع احدهما خمسة ارغفة ومع الآخر ثلاثة ارغفة فلما وضعا الغداء

بين ايديهما مر بهما رجل فسلم فقالا اجلس للغداء فجلس واكل معهما واستوفوا في اكلهم الارغفة الثمانية فقام

الرجل فطرح اليهما ثمانية دراهم وقال خذا هذا عوضا مما اكلت لكما ونلته من طعامكما فتنازعا وقال صاحب

الخمسة الارغفة لي خمسة دراهم ولك ثلاثة وقال صاحب الارغفة الثلاثة لا ارضى الا ان تكون الدراهم

بيننا نصفين وارتفعا الى امير المؤمنين علي بن ابي طالب فقصا عليه قصتهما فقال لصاحب الثلاثة قد

عليك

عليك صاحبك ما عرض وخبزه اكثر من خبزك فارض بالثلثة فقال لا والله لا رضيت منه الا بمر الحق فقال ليس

لك في مر الحق الا درهم واحد وله سبعة فقال الرجل سبحان الله يا امير المؤمنين هو يعرض علي ثلثة فلم ارض

واشرت علي باخذها فلم ارض وتقول لي الآن انه لا يجب لي في مر الحق الا درهم واحد فقال له علي عرض عليك

صاحبك ان تاخذ الثلثة صلحا فقلت لم ارض الا بمر الحق ولا يجب لك في مر الحق الا واحد فقال له الرجل فعرفني

بالوجه في مر الحق حتى اقبله فقال علي اليس الثمانية الارغفة اربعة وعشرين ثلثا اكلتموها وانتم ثلثة انفس ولا

يعلم الاكثر منكم اكلا ولا الاقل فتحملون في اكلكم على السواء قال بلى قال فاكلت انت ثمانية اثلاث وانما لك تسعة اثلاث

واكل صاحبك ثمانية اثلاث وله خمسة عشر ثلثا اكل منها ثمانية ويبقى له سبعة واكل لك واحدا

من تسعة فلك واحد بواحدك وله سبعة بسبعته فقال له الرجل رضيت الآن وفي الرياض عن محمد بن الزبير قال دخلت مسجد

دمشق فاذا انا بشيخ قد التوت ترقوتاه من الكبر فقلت يا شيخ من ادركت قال عمر قلت فما غزوت قال

اليرموك قلت فحدثني بشيء سمعته قال خرجت مع فتية حجاجا فاصبنا بيض نعام وقد احرمنا فلما قضينا

نسكنا ذكرنا ذلك لامير المؤمنين عمر فادبر وقال اتبعوني حتى انتهى الى حجر رسول الله صلى الله عليه وسلم فضرب

حجرة منها فاجابته امرأة فقال اثم ابو حسن قالت لا فمر في المقثات فادبر وقال اتبعوني حتى انتهى اليه

وهو يسوي التراب بيده فقال مرحبا يا امير المؤمنين فقال ان هؤلاء اصابوا بيض نعام وهم محرمون قال الا

ارسلت الي قال انا احق باتيانك قال يضربون الفحل قلائص ابكارا بعدد البيض فما نتج منها اهدوه

قال عمر فان الابل تخدج قال علي والبيض يمرض فلما ادبر قال عمر اللهم لا تنزل بي شديدة الا وابو حسن الى جنبي

وعن الحسن بن الحسن ان رجلين اتيا امرأة من قريش فاستودعاها مائة دينار وقالا لا تدفعيها الى واحد

منا دون صاحبه حتى نجتمع فلبثا حولا ثم جاء احدهما اليها وقال ان صاحبي قد مات فادفعي الي الدنانير

فابت فثقل عليها باهلها فلم يزالوا بها حتى دفعتها اليه ثم لبثت حولا آخر فجاء الآخر فقال ادفعي الي

الدنانير فقالت ان صاحبك جاءني وزعم انك قد مت فدفعتها اليه فاختصما الى عمر فاراد ان يقضي

عليها وروي انه قال لها ما اراك الا ضامنة فقالت انشدك الله ان تقضي بيننا وارفعنا الى علي

فرفعها الى علي وعرف انهما قد مكرا بها فقال اليس قلتما لا تدفعيها الى واحد منا دون صاحبه

فقال علي كان ابا بكر يقضي الذي يجيبني بصاحبكم حتى تدعيها اليكما وعن علي قال بعثني رسول الله صلى الله
عليه وسلم الى اليمن فحفروا زبية ووقعوا في حفرة حتى ليسقطوا فيها الاسد فسقط ولا
آخر وتعلق الآخر حتى تساقطوا الاربعة فجرحهم الاسد فماتوا من جراحته فتنازع اولياؤهم حتى
كادوا ان يقتتلوا فقال علي انا اقضي بينكم فان رضيتم فهو القضاء والا حجر بعضكم عن بعض حتى تأتوا
رسول الله صلى الله عليه وسلم ليقضي بينكم اجمعوا من القبائل الذين حفروا البئر ربع الدية وثلث الدية و
نصف الدية والدية كاملة فللاول ربع الدية لانه هلك من فوقه والذي يليه ثلثها لانه اهلك من فوقه وللثالث
النصف لانه اهلك من فوقه وللرابع الدية كاملة فابوا ان يرضوا فاتوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فلقوه
عند مقام ابراهيم فقصوا عليه القصة فقال انا اقضي بينكم واحتبى ببردة فقال رجل من القوم ان عليا قضى
فينا فلما قصوا عليه القصة اجازه وعن الحارث عن علي انه جاءه رجل بامرأة فقال يا امير المؤمنين دست
علي هذه وهي مجنونة قال فصعد علي بصره وصوبه وكانت امرأة جميلة فقال ما تقول هذه فقالت والله يا
امير المؤمنين ما بي جنون ولكني اذا كان ذلك الوقت غلبتني غشية فقال علي خذها ويحك واحسن اليها فما انت
لها باهل وعن زيد بن ارقم قال اتى علي في اليمن بثلثة نفر وقعوا على جارية في طهر واحد فولدت ولدا فادعوه
فقال علي لاحدهم تطيب به نفسا لهذا قال لا وقال للآخر تطيب به نفسا لهذا قال لا قال اراكم شركاء متشاكسين
اني مقرع بينكم فمن اصابته القرعة اغرمته ثلثي الدية والزمته الولد فذكروا ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال
ما اجد فيها الا ما قال علي وعن حميد بن عبد الله بن يزيد المدني قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم قضاء قضى
به علي فاعجب النبي صلى الله عليه وسلم فقال الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة اهل البيت باز چنين با نفس نفيس
او رضي الله عنه مطرح اشعه بركات حضرت نبويه عليه الصلوة والسلام والتحية گشته ودر حق او رضي الله عنه
تنجز است بارها بر دفعات كشوف ظهور فرموده وفيض الهي بهمت نبوت را و كار او و مفوض تا بسباق از متعدد
شد چنانكه از جهت بعضا آمده با بفضل قضايا و قوتي كه او را طرف يمن فرستادند التماس كرد يا
رسول الله تبعثني الى قوم هم ذوو اسنان وانا حدث لا علم لي بالقضاء قال فوضع يده على صدري فقال اللهم
ثبت لسانه واهد قلبه [illegible] الى آخره فما اشكل علي قضاء بعد ذلك وفي لفظ فما شككت في قضاء

فقال

زیادتی حافظه ... بجهت حفظ قرآن مجید ... ترمذی آمده که نماز بجهت تعلیم فرموده

عن ابن عباس رضی الله عنه قال بینما نحن عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ جاء علی بن ابی طالب فقال بابی انت وامی

تفلت هذا القرآن من صدری فما اجدنی اقدر علیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا الحسن افلا اعلمک کلمات

ینفعک الله بهن وینفع بهن من علمته ویثبت ما تعلمت فی صدرک قال اجل یا رسول الله فعلمنی قال اذا کان

لیلة الجمعة فان استطعت ان تقوم فی ثلث اللیل الآخر فانها ساعة مشهودة فان لم تستطع فقم فی اولها فصل

اربع رکعات تقرأ فی الرکعة الاولی بفاتحة الکتاب وسورة یس وفی الرکعة الثانیة بفاتحة الکتاب وحم

الدخان وفی الرکعة الثالثة بفاتحة الکتاب والم تنزیل السجدة وفی الرکعة الرابعة بفاتحة الکتاب وتبارک

المفصل فاذا فرغت من التشهد فاحمد الله واحسن الثناء علی الله وصل علی واحسن وعلی سائر النبیین واستغفر

للمؤمنین والمؤمنات ولاخوانک الذین سبقوک بالایمان ثم قل فی آخر ذلک اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدا

ما ابقیتنی وارحمنی ان اتکلف ما لا یعنینی وارزقنی حسن النظر فیما یرضیک عنی اللهم بدیع السموات

والارض ذا الجلال والاکرام والعزة التی لا ترام اسألک یا الله یا رحمن بجلالک ونور وجهک ان تلزم قلبی

حفظ کتابک کما علمتنی وارزقنی ان اتلوه علی النحو الذی یرضیک عنی اللهم بدیع السموات والارض

ذا الجلال والاکرام والعزة التی لا ترام اسألک یا الله یا رحمن بجلالک ونور وجهک ان تنور بکتابک

بصری وان تطلق به لسانی وان تفرج به عن قلبی وان تشرح به صدری وان تغسل به بدنی فانه لا یعیننی

علی الحق غیرک ولا یؤتیه الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا ابا الحسن تفعل ذلک ثلث جمع او خمسا

او سبعا تجاب باذن الله والذی بعثنی بالحق ما اخطأ مؤمنا قط قال ابن عباس فوالله ما لبث علی الا

خمسا او سبعا حتی جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مثل ذلک المجلس فقال یا رسول الله انی کنت فیما

خلا لا آخذ الا اربع آیات ونحوهن فاذا قرأتهن علی نفسی تفلتن وانا اتعلم الیوم اربعین آیة ونحوها

ونحوها فاذا قرأتها علی نفسی فکانما کتاب الله بین عینی ولقد کنت اسمع الحدیث فاذا رددته تفلت

وانا الیوم اسمع الاحادیث فاذا تحدثت بها لم اخرم منها حرفا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم

عند ذلک مؤمن ورب الکعبة یا ابا الحسن ودر باب حفظ سنت ... که ... اذن اوذان

داعیه کرد ان در برای منع سدا و دعا کرد قال علی یا سلیت عن النبی صلی الله علیه وسلم فی عینی

احمر باعو و در حق لعاب دعا فرمود اللهم اذهب عنه الحر والبرد بعد از ان [illegible] در زمستان و

صیف درد [illegible] نیافت [illegible] پوشید [illegible] و [illegible] یکباره [illegible] برای [illegible]

دعا فرمود فی الاعجاب [illegible] چون با حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها تزویج کرد دعا فرمود جعل

منکما الکثیر الطیب و بارک علیکما قال انس فوالله لقد اخرج الله منهما الکثیر الطیب و [illegible] حضرت

مرتضی [illegible] دعا [illegible] آفتاب بازگشت قرئ علی شیخنا ابی طاهر محمد بن ابراهیم الکردی المدنی

وانا اسمع فی [illegible] بظاهر المدینة المشرفة سنة ۱۱۴۳ قال اخبرنی ابی الشیخ ابراهیم بن الحسن الکردی [illegible]

اخبرنا شیخنا الامام صفی الدین احمد بن محمد المدنی عن الشمس الرملی عن الزین زکریا عن عز الدین عبد الرحیم

بن محمد الفرات عن ابی الثنا محمود بن خلیفة المنبجی عن الحافظ شرف الدین عبد المؤمن بن خلف الدمیاطی

عن ابی الحسن علی بن الحسین ابن المقیر البغدادی عن الحافظ ابی الفضل محمد بن ناصر السلامی الحنبلی بسماعه

علی الخطیب ابی طاهر محمد بن احمد بن محمد ابی الصقر الانباری سنة [illegible] اخبرنا [illegible] ابو البرکات احمد بن

عبد الواحد بن الفضل بن نظیف بن عبد الله الفراء بمصر سنة [illegible] بسماعه علی ابی محمد الحسن بن رشیق

العسکری ثنا ابو بشر محمد بن احمد بن حماد الانصاری الدولابی قال حدثنی اسحاق بن یونس ثنا سوید

بن سعید عن المطلب بن زیاد عن ابراهیم بن حیان عن عبد الله بن الحسن عن فاطمة بنت الحسین عن اسماء بنت

عمیس قالت کان رأس رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجر علی وکان یوحی الیه فلما سری عنه قال یا علی صلیت

العصر قال لا قال اللهم انک تعلم انه کان فی حاجتک وحاجة رسولک فرد علیه الشمس فردها علیه فصلی وغابت

الشمس قرئ علی شیخنا ابی طاهر وانا اسمع عن ابیه الشیخ ابراهیم الکردی عن احمد بن محمد المدنی الشهیر

بالقشاشی عن الشمس محمد بن احمد بن حمزة الرملی اجازة عن الشیخ زین الدین زکریا عن ابن الفرات عن

عمر بن حسن المراغی عن الفخر بن البخاری عن ابی جعفر الصیدلانی عن فاطمة بنت عبد الله الجوزدانیة عن ابی

بکر محمد بن عبد الله الاصبهانی [illegible] الحافظ ابی القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی فی الکبیر ثنا جعفر بن احمد بن سنان

الواسطی ثنا علی بن المنذر ثنا محمد بن فضیل ثنا فضیل بن مرزوق عن ابراهیم بن الحسن عن فاطمة بنت

2

رطلی

علي عن اسماء بنت عميس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نزل عليه الوحي يكاد يغشى عليه فانزل عليه
يوماً وهو راسه في حجر علي حتى غابت الشمس فرفع رسول الله صلى الله عليه وسلم راسه فقال له صليت العصر يا علي
قال لا فدعا الله فرد عليه الشمس حتى صلى العصر قالت فرأيت الشمس بعد ما غابت حين ردت
حين صلى العصر قال الحافظ جلال الدين السيوطي في جزء كشف اللبس عن حديث رد الشمس ان حديث رد الشمس معجزة
لنبينا محمد صلى الله عليه وسلم صححه الامام ابو جعفر الطحاوي وغيره وافرط الحافظ ابو الفرج بن الجوزي فاورده
في كتاب الموضوعات وقال تلميذه المحدث ابو عبد الله محمد بن يوسف الدمشقي الصالحي في جزء مزيل اللبس
عن حديث رد الشمس اعلم ان هذا الحديث رواه الطحاوي في كتابه شرح مشكل الآثار عن اسماء بنت عميس
من طريقين وقال ان هذين الحديثين ثابتان ورواتهما ثقات ونقله القاضي عياض في الشفا والحافظ ابن
سيد الناس في بشرى اللبيب والحافظ علاء الدين مغلطاي في كتابه الزهر الباسم وصححه الحافظ ابو الفتح
الازدي وحسنه ابو زرعة العراقي وشيخنا الحافظ جلال الدين السيوطي في الدرر المنتثرة في الاحاديث المشتهرة
وقال الحافظ احمد بن صالح وناهيك به لا ينبغي لمن سبيله العلم التخلف عن حديث اسماء لانه من اجل علامات النبوة
وقد انكر الحافظ على ابن الجوزي ايراده الحديث في كتاب الموضوعات قلت واخرجه الطحاوي في شرح
مشكل الآثار من طريقين احدهما طريق فضيل بن مرزوق عن ابراهيم بن الحسن عن فاطمة بنت الحسين نحو الذي كتبنا
وثانيهما قال حدثنا علي بن عبد الرحمن بن محمد بن المغيرة ثنا احمد بن صالح ثنا ابن ابي فديك حدثني محمد بن موسى
عن عون بن محمد عن امه ام جعفر عن اسماء بنت عميس ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الظهر بالصهباء ثم ارسل
عليا في حاجة فرجع وقد صلى النبي صلى الله عليه وسلم العصر فوضع النبي صلى الله عليه وسلم راسه في حجر علي فلم
يحركه حتى غابت الشمس فقال النبي صلى الله عليه وسلم اللهم ان عبدك عليا احتبس بنفسه على نبيك فرد عليه شرقها
قالت اسماء فطلعت الشمس حتى وقعت على الجبال وعلى الارض ثم قام علي فتوضأ وصلى العصر ثم غابت
وذلك في الصهباء قال الطحاوي محمد بن موسى المدني المعروف بالفطري وهو محمود في روايته وعون
عون بن محمد هو عون بن محمد بن علي بن ابي طالب وامه هي ام جعفر ابنة محمد بن جعفر بن ابي طالب ثم
في هذا الحديث ما روي من طريق عن ابي هريرة لم تحبس الشمس الا على احد الا ليوشع واجاب

وأجاب بأنه يمكن ان يكون المخصوص ليوشع بعدها [illegible] احتبس الغروب ثم ردها لاجل
محمد [illegible] دليلا على الحديث انتهى حاصل كلام [illegible] وحكى [illegible]
[illegible] ان حديث [illegible] النبي صلى الله عليه وسلم انا مدينة
العلم وعلي بابها لكن [illegible] كلمات
[illegible] لا يرجو عبد الا ربه ولا يخاف الا ذنبه ولا يستحيي من لا
يعلم ان يتعلم ولا يستحيي من سئل عما لا يعلم ان يقول الله اعلم واعلموا ان منزلة الصبر من الايمان بمنزلة الراس من
الجسد فاذا ذهب الراس ذهب الجسد واذا ذهب الصبر ذهب الايمان وعن يزيد بن الحارث عن علي رضي الله عنه
قال قال انما اخاف عليكم اثنين طول الامل واتباع الهوى فان طول الامل ينسي الآخرة وان اتباع
الهوى يصد عن الحق وان الدنيا قد ترحلت مدبرة وان الآخرة مقبلة ولكل واحد منهما بنون فكونوا
من ابناء الآخرة فان اليوم عمل ولا حساب وغدا حساب ولا عمل وعن الحسن قال قال علي طوبى لكل عبد
نومة عرف الناس ولم يعرفه الناس وعرفه الله منه برضوان اولئك مصابيح الهدى يجلي عنهم كل فتنة
مظلمة ويدخلهم في رحمته ليسوا بالمذاييع البذر ولا بالجفاة المرائين وعن عطاء بن ابي رباح
قال كان علي بن ابي طالب اذا بعث سرية ولى امرها رجلا فاوصاه فقال اوصيك بتقوى الله لا بد لك من
لقائه ولا منتهى لك دونه وهو يملك الدنيا والآخرة وعليك بالذي يقربك الى الله فان فيما عند الله خلفا
من الدنيا وعن زيد بن وهب [illegible] في [illegible] فقال تقتدي المؤمن [illegible] القلب وعن عمرو بن [illegible]
الحنفي عن علي قال اكظموا الغيظ واقلوا الضحك لا تميت القلوب وعن الحارث عن علي قال مثل الذي جمع الايمان
والقرآن مثل الاترجة طيبة الريح طيبة الطعم ومثل الذي لم يجمع الايمان ولم يجمع القرآن مثل الحنظلة
خبيثة الريح [illegible] الطعم وعن محمد بن عمر بن علي قال قيل لعلي ما شأنك يا ابا الحسن جاورت المقبرة قال اني اجدهم جيران
صدق يكفون السيئة ويذكرون الآخرة اخرج هذه الاحاديث كلها ابو بكر بن ابي شيبة وفي الصواعق
من كلامه كرم الله وجهه الناس نيام اذا ماتوا انتبهوا الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم لو كشف
الغطاء ما ازددت يقينا هلك امرء عرف قدره قيمة كل امرء ما يحسنه من عرف نفسه فقد عرف ربه

اذا عجبت لسانه من عذب لسانه كثر اخوانه [illegible] البر يستعبد الحر تنبسط الى الجميل محادثة وداده
قلب [illegible] نطق اللسان ال[illegible] الجزع عند البلاء تمام المحنة لا ظفر مع البغي لا ثناء مع الكبر لا صحة مع النهم
والتخم لا شرف مع سوء الادب لا راحة مع الحسد لا سؤدد مع الانتقام لا صواب مع ترك المشورة
لا مروة لكذوب لا كرم اعز من التقوى لا شفيع انجح من التقوى لا لباس اجمل من العافية لا داء اعيى
من الجهل [illegible] اسد امرء قد عرف قدره ولم يتعد طوره اعادة الاعتذار تذكير بالذنب النصح بين الملا
تقريع [illegible] على مزبلة [illegible] الشرف [illegible] اكبر الاعداء اخفاهم مكيدة الحكمة ضالة
المؤمن العقل حافظ مساوي العيوب اذا علت المقادير ضلت التدابير عبد الشهوة اذل من عبد الرق
[illegible] كفى بالذنب شفيعا للمذنب السعيد من وعظ بغيره الاحسان يقطع اللسان الفقر
الفقر الحمق اغنى الغنى العقل الطامع في وثاق الذل العجب ممن يهلك كيف هلك والعجب ممن نجا
كيف نجا اكثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع اذا وصلت اليكم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة
الشكر اذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكر القدرة عليه ما اضمر احد شيئا الا ظهر في فلتات لسانه
وعلى صفحات وجهه البخيل يستعجل الفقر ويعيش في الدنيا عيش الفقراء ويحاسب في الاخرة حساب
الاغنياء لسان العاقل وراء قلبه وقلب الاحمق وراء لسانه العلم يرفع الوضيع والجهل يضع الرفيع العلم
خير من المال العلم يحرسك وانت تحرس المال العلم حاكم والمال محكوم عليه قصم ظهري عالم متهتك وجاهل
متنسك هذا يغير الناس بتهتكه وهذا يضل الناس بتنسكه اقل الناس قيمة اقلهم علما اذ قيمة كل امرء ما يحسنه
ومن كراماته ما ذكره صاحب الرياض عن الاصبغ قال اتينا مع علي فمررنا بموضع قبر الحسين فقال ههنا مناخ
ركابهم وههنا موضع رحالهم وههنا مهراق دمائهم فتية من ال محمد صلى الله عليه وسلم يقتلون بهذه
العرصة تبكي عليهم السماء والارض وعن جعفر بن محمد عن ابيه قال عرض لعلي رجلان في خصومة فجلس في اصل
جدار فقال رجل يا امير المؤمنين الجدار يقع فقال له علي امض كفى بالله حارسا فقضى بين الرجلين فقام
فسقط الجدار وعن [illegible] الحارث قال كنت مع علي بن ابي طالب بصفين فرأيت بعيرا من اهل الشام جاء وعليه راكبه
[illegible] والقى ما عليه وجعل يتخلل الصفوف حتى انتهى الى علي فوضع مشفره ما بين رأس علي ومنكبه

وجعل يحركها بجرانه حتى ماتت [illegible] الله بها العلامة بين [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الحافظ [illegible]
ذكر القوم وتحسنه [illegible] وعنه علي [illegible] ان عليا حدث حديثا فكذبه رجل فقال علي ادعو
عليك ان كنت صادقا فقال نعم فدعا عليه فلم ينصرف حتى ذهب بصره وعن ابي ذر رضي الله عنه قال
بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم ادعو عليا فاتيت بيته فناديته فلم يجبني فعدت فاخبرت
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي عد اليه ادعه فانه في البيت قال فعدت اناديه فسمعت صوت رحى
تطحن فشارفت فاذا الرحى تطحن وليس معها احد فناديته فخرج الي منشرحا فقلت له ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم يدعوك فجاء ثم لم ازل انظر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وينظر الي ثم قال يا ابا ذر
ما شانك فقلت يا رسول الله عجب من العجب رايت رحى تطحن في بيت علي وليس معها احد يديرها فقال يا
ابا ذر ان لله ملائكة سياحين في الارض وقد وكلوا بمعونة آل محمد صلى الله عليه وسلم وعنه فضالة بن
ابي فضالة قال خرجت مع ابي الى ينبع عائدا لعلي وكان مريضا فقال له ابي ما يسكنك بهذا المنزل لو هلكت
لم يلك الا اعراب جهينة فاحمل الى المدينة فان اصابك قدر وليك اصحابك وصلوا عليك وكان ابو فضالة
من اهل بدر فقال علي اني لست بميت من وجعي هذا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد الي ان لا اموت حتى
اؤمر ثم تخضب هذه يعني لحيته من هذه يعني هامته فقتل ابو فضالة مع علي بصفين واخرج ابو عمر عن عبيدة
قال كان علي كثيرا ما يقول ما يمنع اشقاها او ما ينتظر اشقاها ان يخضب هذه من دم هذه ويقول والله ليخضبن
هذه من دم هذه ويشير الى لحيته وراسه خضاب دم لا خضاب عطر ولا عبير وتعقيب [illegible] از احياء العلوم ودليل آنست
كه جمع كرد قرآن را بحضور آنحضرت صلى الله عليه وسلم وترتيب داده بعد آنرا لكن تقديم ساعد [illegible] آنكه
سند اخرج ابو عمر عن محمد بن عثمان وعلي بن ابي طالب وعبد الله بن مسعود من المهاجرين وسالم مولى ابي حذيفة
بن عتبة بن ربيعة معلى انهم ليس من المهاجرين وبا زجمعي از تابعين قرآن را از زهري رواية كرده اند
[illegible] ان جمع [illegible] بانفس وقال البغوي في شرح السنة وان قرا المعروفين اسندوا قراتهم الى الصحابة
[illegible] بن كثير ونافع اسند الى ابي بن كعب وعبد الله بن عامر اسند الى عثمان بن عفان وعاصم الى علي وعبد
الله بن مسعود وزيد واسند حمزة الى عثمان وعلي وهولاء قرؤا على النبي صلى الله عليه وسلم فثبت انه

16

القرآن

الا این که مجموع آنحضرت فی مسعد الرجال ایام صحوة النبی صلی الله علیه و سلم [illegible] رضی الله عنه

حماد حدیث [illegible] از شعر [illegible] قد بادی الرای قریب [illegible] حدیث [illegible] از اولاد [illegible]

موضوع [illegible] کرم الله وجهه [illegible] فی الضعف موضوعات [illegible] از [illegible] معارف [illegible] را

[illegible] علی رضی الله عنه [illegible] دیدم [illegible] بعض الهواسب [illegible] ازوی روایت نکرده [illegible]

[illegible] اوایل [illegible] آنکه [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] اوقات [illegible]

آنحضرت علیه [illegible] روایت حضرت [illegible] رضی الله عنهما امام حسن رضی الله عنه [illegible]

[illegible] روایات ضعیفه آمده عن ابن عمر ان الیهود جاؤوا الی ابی بکر فقالوا صف لنا [illegible]

[illegible] ولقد صحبت [illegible] حبل [illegible] [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] علی بن ابی طالب فاتوا علیا فقالوا یا ابا الحسن صف لنا ابن عمک

فقال لم یکن رسول الله صلی الله علیه و سلم بالطویل الذاهب طولا ولا بالقصیر المتردد کان فوق الربعة ابیض اللون مشربا

حمرة جعد الشعر [illegible] الی [illegible] ادعج العینین دقیق المسربة براق الثنایا

[illegible] کان عنقه ابریق فضة [illegible] لیس فی بطنه [illegible]

[illegible] شثن الکف والقدم واذا مشی کان یتقلع من صخر واذا التفت

التفت بمجامع بدنه واذا قام غمر الناس واذا قعد [illegible] الناس واذا تکلم انصت الناس واذا خطب

ابکی الناس [illegible] الناس [illegible] کالزرع الکریم اشجع الناس [illegible]

[illegible] ام غیلان

[illegible] ذو الفقار [illegible]

[illegible] المسبوق [illegible]

[illegible] حاجة [illegible] مناجاة که در تحصیل [illegible]

[illegible] مواظبت کند نور [illegible]

[illegible] عبد الله بن ابی رافع [illegible] نوافل اوقات یومیه از ضحی [illegible]

و غیر آن کتابها ثابت است از ابواب تطوع ثابت به تخریج احمد عن عاصم بن ضمرة قال سألنا عليا عن تطوع النبي

صلى الله عليه وسلم بالنهار فقال انكم لا تطيقونه قال قلنا اخبرنا به نأخذ منه ما اطقنا قال كان النبي صلى

الله عليه وسلم اذا صلى الفجر امهل حتى اذا كانت الشمس من ههنا يعني من قبل المشرق مقدارها من صلوة العصر

من ههنا من قبل المغرب قام فصلى ركعتين ثم يمهل حتى اذا كانت الشمس من ههنا يعني من قبل المشرق مقدارها من

صلوة الظهر من ههنا من قبل المغرب قام فصلى اربعا واربعا قبل الظهر اذا زالت الشمس وركعتين بعدها واربعا

قبل العصر يفصل بين كل ركعتين بالتسليم على الملائكة المقربين والنبيين ومن تبعهم من المؤمنين والمسلمين فقال علي

تلك ست عشرة ركعة تطوع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالنهار وقل من يداوم عليها و از مسائل حج و

احکام بسیاری نقل کرده شد خصوصا در کتب امام شافعی و در مصنف عبد الرزاق و مصنف ابی بکر بن

ابی شیبه حصه وافره مذکور است و در مبحث توحید و صفات ربانی در آن مبحث نیز در کتب قوم

رضی الله عنه یافته میشود و فی الحقیقت وی رضی الله عنه از صحابه کبار در آن زبان متفرد است گویا در باب توحید

صفات از فن کلام متکلم اول اوست و وی در این مقالات از اهل اجمال که سنت بیان است

بر حسب رفته لیکن متاخران بعد از آن معنی اثبات کرده اند و در حکم بیان مسائل اضافه اند و در باب تصوف نیز

بعد جناب وی هیچ اما اشتغال او در ایام خلافت بجهاد الخ رضی الله عنه از تفصیل آن باز داشت قال الجنيد

رحمه الله شيخنا في الاصول والبلاء علي المرتضى رضي الله عنه و رسم فصاحت و بلاغت در خطب آورده

اوست خلفای سابق بآن مشغول نشده بودند باز در زمان شیخین نیز در مسائل فقه و در سیر و تدبیر

مملکت ایشان بود دلالت بر تعظیم و توقیر او در دل ها و مناقب و فضائل علی رضی الله عنه و اضح

ساخته اند فصلی از کلام ایشان در هیچا بیان کردیم باید دانست که اکثر حضرت مرتضی رضی الله عنه

وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشت تا آخر عمر همه آن وقایع آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعجاز معجزه

بعد وفات حصول آن حوادث تا آنکه در غنیة الطالبین مذکور است که حضرت مرتضی گفت لم يخرج النبي صلى الله

عليه وسلم من الدنيا حتى عهد الي ان الامر بعده لابي بكر ثم لعمر ثم لعثمان ثم الي فلا يجتمع علي و این حدیث

هر چند بحسب ظاهر بلیغ می نماید لیکن بعد استقصا بر جمله از تصریحات و تلویحات آنحضرت صلی

اعلا

... جواب عنه ... به عبارت جلیه ... بیان میکرد و بالجمله اخره که
... ازانجمله از شواهد آن حقیقت حضرت ذی النورین مذکور کردیم و باب دیگر خواهیم گفت
و اخرج ... عن فضالة بن ابی فضالة الانصاری و کان ابو فضالة من اهل بدر قال خرجت مع ابی عائدا لعلی
بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه قال له ابی ما یقیمک بمنزلک هذا لو هلکت لم یلک الا اعراب
جهینة فاحمل الی المدینة فان اصابک اجلک ولیک اصحابک وصلوا علیک فقال علی ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم عهد الی ان لا اموت حتی اؤمر ثم تخضب هذه یعنی لحیته من دم هذه یعنی هامته فقتل وقتل ابو فضالة
مع علی یوم صفین و اخرج احمد عن علی قال قیل یا رسول الله من نؤمر بعدک قال ان تؤمروا ابا بکر تجدوه
امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الآخرة وان تؤمروا عمر تجدوه قویا امینا لا یخاف فی
الله لومة لائم وان تؤمروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا یأخذ بکم الطریق المستقیم و فی الخصائص
اخرج الطبرانی ... عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی انک مؤمر مستخلف وانک
مقتول وان هذه مخضوبة من هذه یعنی لحیته من راسه و اخرج الحاکم عن علی رضی الله عنه قال ان مما عهد الی
النبی صلی الله علیه وسلم ان الامة ستغدر بی بعده و اخرج الحاکم عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
لعلی اما انک ستلقی بعدی جهدا قال فی سلامة من دینی قال فی سلامة من دینک و اخرج ابو یعلی عن علی
بن ابی طالب قال بینا رسول الله صلی الله علیه وسلم آخذ بیدی ونحن نمشی فی بعض سکک المدینة اذ اتینا علی
حدیقة فقلت یا رسول الله ما احسنها من حدیقة قال لک فی الجنة احسن منها ثم مررنا باخری فقلت یا
رسول الله ما احسنها من حدیقة قال لک فی الجنة احسن منها حتی مررنا بسبع حدائق کل ذلک اقول ما احسنها
ویقول لک فی الجنة احسن منها فلما خلا له الطریق اعتنقنی ثم اجهش باکیا قال قلت یا رسول الله ما یبکیک
قال ضغائن فی صدور اقوام لا یبدونها لک الا من بعدی قال قلت یا رسول الله فی سلامة من دینی قال فی
سلامة من دینک و اخرج احمد عن ایاس بن عمرو الاسلمی عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه سیکون بعدی اختلاف
او امر فان استطعت ان تکون السلم فافعل بالجمله آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بسیاری از احادیث
متکاثره مرویه بطرق متعدده بیان فرموده اند که امامت بر حضرت مرتضی بصحیح جمع نشده و از انجا حدیث الخلافة

بالرجوع الی الصلح ... و ازانجمله اصحاب جمل و ... بحضرت عثمان ...

و قد ذکرنا جملة منها فی الخصائص اخرج البزار والبیهقی وصححه عن ابی الدرداء ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم قال بینا انا نائم رأیت عمود الکتاب احتمل من تحت رأسی فظننت انه مذهوب به فاتبعته بصری

فعمد به الی الشام وان الایمان حین تقع الفتن بالشام واخرج نحوه من حدیث عمر بن الخطاب

... آن انذار واقعه جمل ... واخرج ابوبکر وابو یعلی واحمد وغیرهم ... عن قیس بن ابی حازم

قال مرت عائشة بماء لبنی عامر یقال له الحوأب فنبحت علیه الکلاب فقالت ما هذا ... فقالت

ردونی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کیف باحداکن اذا نبحت علیها کلاب الحوأب اخرج الحاکم

من حدیث یحیی بن سعید عن الولید بن عیاش عن ابراهیم عن علقمة قال ابن مسعود رضی الله عنه قال لنا رسول

الله صلی الله علیه وسلم احذرکم سبع فتن تکون بعدی فتنة تقبل من المدینة وفتنة بمکة وفتنة تقبل من الیمن وفتنة

تقبل من الشام وفتنة تقبل من المشرق وفتنة من المغرب وفتنة من بطن الشام وهی السفیانی قال فقال ابن مسعود منکم من یدرک

اولها ومن هذه الامة من یدرک آخرها قال الولید بن عیاش فکانت فتنة المدینة من قبل طلحة والزبیر

وفتنة مکة فتنة عبد الله بن الزبیر وفتنة الشام من قبل بنی امیة وفتنة المشرق من قبل هؤلاء ازانجمله

صفین است واخرج البخاری عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تقتتل

فئتان عظیمتان یکون بینهما مقتلة عظیمة و دعواهما واحدة و این اشارت بآنکه اهل شام مصیب ...

دانستند که درمیان ما و شما این قرآن است و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن صامت است و منم قرآن ناطق

ازانجمله واقعه تحکیم اخبار فرموده فی الخصائص اخرج البیهقی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بنی

اسرائیل اختلفوا فلم یزل اختلافهم فیما بینهم حتی بعثوا حکمین ضلا واضلا وان هذه الامة ستختلف فلا یزال

اختلافهم بینهم حتی یبعثوا حکمین ضلا وضل من اتبعهما مراد از ضلا آنست که خطا کردند در اجتهاد خود

ومراد از ضل من اتبعهما آنست که اینها موجب مفاسد کثیره گشت ازانجمله خروج خلافت از دست

مهاجرین اولین بسوی ... قریش وازانجمله برآمدن خوارج متمسک بکلمه حق در دین الله صحیح نبود ازانجمله

واقعه نهروان اعلام فرموده واحادیث متواتر است اخرج احمد عن عبید الله بن عیاض بن عمرو القاری ...

١

جاء عبد الله بن شداد فدخل على عائشة ونحن عندها مرجعه من العراق ليالي قتل علي فقالت له يا عبد الله
بن شداد هل أنت صادقي عما أسألك عنه تحدثني عن هؤلاء القوم الذين قتلهم علي قال وما لي
لا أصدقك قالت فحدثني عن قصتهم قال فإن عليا لما كاتب معاوية وحكم الحكمين خرج عليه ثمانية آلاف من
قراء الناس فنزلوا بأرض يقال لها حروراء من جانب الكوفة وإنهم عتبوا عليه فقالوا انسلخت من قميص ألبسكه
الله واسم سماك الله به ثم انطلقت فحكمت في دين الله فلا حكم إلا لله فلما أن بلغ عليا ما عتبوا عليه
وفارقوه عليه فأمر مؤذنا فأذن أن لا يدخل على أمير المؤمنين إلا رجل قد حمل القرآن فلما أن امتلأت
الدار من قراء الناس دعا بمصحف إمام عظيم فوضعه بين يديه فجعل يصكه بيده ويقول أيها المصحف حدث
الناس فناداه الناس فقالوا يا أمير المؤمنين ما تسأل عنه إنما هو مداد في ورق ونحن نتكلم بما روينا منه فماذا
تريد قال أصحابكم هؤلاء الذين خرجوا بيني وبينهم كتاب الله عز وجل يقول الله في كتابه في امرأة ورجل وإن خفتم
شقاق بينهما فابعثوا حكما من أهله وحكما من أهلها إن يريدا إصلاحا يوفق الله بينهما فأمة محمد صلى الله عليه
وسلم أعظم دما وحرمة من امرأة ورجل ونقموا علي أن كاتبت معاوية كتب علي بن أبي طالب وقد
جاءنا سهيل بن عمرو ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالحديبية حين صالح قومه قريشا فكتب
رسول الله صلى الله عليه وسلم بسم الله الرحمن الرحيم فقال سهيل لا تكتب بسم الله الرحمن الرحيم فقال كيف
نكتب فقال اكتب باسمك اللهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكتب محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال لو أعلم أنك رسول الله لم أخالفك فكتب هذا ما صالح عليه محمد بن عبد الله قريشا يقول الله عز وجل في
كتابه لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر فبعث إليهم علي عبد الله
بن عباس فخرجت معه حتى إذا توسطنا عسكرهم قام ابن الكواء يخطب الناس فقال يا حملة القرآن هذا عبد الله
بن عباس فمن لم يكن يعرفه فأنا أعرفه من كتاب الله ما يعرفه به هذا ممن نزل فيه وفي قومه قوم خصمون
فردوه إلى صاحبه ولا تواضعوه كتاب الله فقام خطباؤهم فقالوا والله لنواضعنه كتاب الله فإن
جاء بحق نعرفه لنتبعنه وإن جاء بباطل لنبكتنه بباطله فواضعوا عبد الله الكتاب ثلاثة أيام فرجع
منهم أربعة آلاف كلهم تائب فيهم ابن الكواء حتى أدخلهم على علي الكوفة فبعث علي إلى بقيتهم

قد كان عند امرنا وامرنا اناسا فقتلهم [illegible] محمد صلى الله عليه وسلم [illegible]

الا تسفكوا دما حراما وتقطعوا السبيل [illegible] فان [illegible] فقد نبذنا اليكم الحرب على سوا

ان الله لا يحب الخائنين [illegible] فقتلهم فقال [illegible]

[illegible] قال آلله الذي لا اله الا هو [illegible] قال

[illegible] اهل العراق [illegible] يقولون ذو الثدي ذو الثدي قال قد رأيته ووقفت مع علي [illegible]

[illegible] فقال اتعرفون هذا [illegible] ما يقول قد رأيته في مسجد بني فلان يصلي [illegible]

فما قال حين [illegible] ذلك قالت فما قول علي حين قام [illegible] ما يزعم اهل العراق

قال سمعته يقول صدق الله ورسوله قالت هل سمعت منه انه قال غير ذلك قال اللهم لا قالت اجل صدق

الله ورسوله يرحم الله عليا انه كان من كلامه لا يرى شيئا يعجبه الا قال صدق الله ورسوله فيذهب اهل

العراق يكذبون عليه ويزيدون عليه في الحديث [illegible] قال [illegible] مع علي

الخوارج فقتلهم ثم قال انظروا فان نبي الله صلى الله عليه وسلم قال انه سيخرج قوم يتكلمون بالحق لا يجاوز

حلقهم يخرجون من الحق كما يخرج السهم من الرمية سيماهم ان منهم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات سود

ان كان هو فقد قتلتم شر الناس وان لم يكن هو فقد قتلتم خير الناس فبكينا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا

المخدج فخررنا سجودا وخر علي معنا ساجدا غير انه قال يتكلمون بكلمة الحق [illegible]

رضي الله عنه [illegible] خرج الخوارج [illegible] علي رضي الله عنه قال اتانا

عبد الله بن سلام وقد وضع رجله في الغرز وهو يريد العراق فقال لا تأتي العراق فانك ان تأتيه

اصابك به ذباب السيف قال علي وايم الله لقد اخبرني رسول الله صلى الله عليه وسلم قبله قال ابو الاسود

فقلت في نفسي يا لله ما رأيت كاليوم رجل محارب يحدث الناس بمثل هذا [illegible] عن زيد بن وهب

قال قدم على علي وفد من اهل البصرة وفيهم رجل من الخوارج يقال له الجعد بن بعجة فحمد الله واثنى عليه وصلى

على النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال اتق الله يا علي فانك ميت فقال علي لا ولكن مقتول ضربة على

على هذه تخضب هذه قال واشار علي الى راسه ولحيته بيده قضاء مقضي وعهد معهود وقد خاب

من افترى

اخبرهم ما بيت عليا في الهمه فقال لو ليست بها خيرا منه فقال ان ابا بكر هذا العبد الاكبر واجداده
في صالح المسلمين واخرج الحاكم عن انس بن مالك رضي الله عنه قال دخلت مع النبي صلى الله عليه وسلم على علي
نعوده وهو مريض وعنده ابو بكر وعمر رضي الله عنهما فتحولا حتى جلس رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال احدهما لصاحبه ما اراه الا هالك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لن يموت الا مقتولا ولن
يموت حتى يملأ غيظا واخرج الحاكم في حديث طويل عن عمار بن ياسر رضي الله عنه قال كنت انا وعلي رفيقين
في غزوة ذي العشيرة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا احدثكما باشقى رجلين قلنا بلى يا رسول الله
قال [illegible] الذي يضربك يا علي على هذه يعني قرنه حتى تبل منه الدم يعني لحيته باز اصلح
حضرت امام حسن رضي الله عنه ومعاوية بن ابي سفيان خبر داد اخرج البخاري عن الحسن قال لقد سمعت ابا
بكرة رضي الله عنه قال بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب جاء الحسن فقال ابني هذا سيد ولعل الله ان يصلح به
بين فئتين من المسلمين باز از استقلال معاويه بپادشاهي خبر داد في الخصائص اخرج ابن ابي شيبة عن
معاوية قال ما زلت اطمع في الخلافة منذ قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا معاوية ان ملكت فاحسن
واخرج البيهقي عن عبد الله بن عمير قال قال معاوية والله ما حملني على الخلافة الا قول النبي صلى الله عليه
وسلم يا معاوية ان وليت امرا فاتق الله واعدل فما زلت اظن اني مبتلى بعمل لقول النبي صلى الله
عليه وسلم واخرج الطبراني عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لمعاوية كيف بك لو قد قمصك
قميصا يعني الخلافة فقالت ام حبيبة يا رسول الله وان الله مقمص اخي قميصا قال نعم ولكن فيه هنات
وهنات وهنات واخرج ابن عساكر عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا معاوية ان الله ولاك
من امر هذه الامة فانظر ما انت صانع قالت ام حبيبة او يعطي الله اخي ذلك قال نعم وفيها هنات وهنات
وهنات واخرج احمد عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا معاوية ان وليت امرا فاتق الله واعدل
قال فما زلت اظن اني مبتلى بعمل لقول النبي صلى الله حتى ابتليت واخرج ابو يعلى من حديث معاوية مثله
واخرج ابن عساكر من طريق الحسن عن معاوية قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انك ستلي امر
امتي بعدي فاذا كان ذلك فاقبل من محسنهم وتجاوز عن مسيئهم فما زلت ارجوها حتى

الديلمي عن الحسن بن علي قال سمعت عليا يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تذهب الايام والليالي
حتى يملك معاوية واخرج ابن ... وابن عساكر عنه ... بن مخلد قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لمعاوية
اللهم علمه الكتاب ومكن له في البلاد وقه العذاب واخرج ابن عساكر عن عروة بن رويم قال جاء اعرابي
الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال صارعني فقام اليه معاوية فقال انا اصارعك فقال النبي صلى الله عليه وسلم
لن يغلب معاوية ابدا فصرع الاعرابي فلما كان يوم صفين قال علي لو ذكرت هذا الحديث ما قاتلت معاوية
بعد انه ... از ملك ... جواز ان قرشيا يزداد في ... واخرج الحاكم والبيهقي عن ... الخدري قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بلغ بنو ابي العاص ثلاثين رجلا اتخذوا دين الله دغلا
وعباد الله خولا واخرج البيهقي عن ابن موهب انه كان عند معاوية فدخل عليه مروان فقال اقض حاجتي يا امير
المؤمنين فوالله ان مؤنتي لعظيمة واني ابو عشرة وعم عشرة واخو عشرة فلما ادبر مروان وابن عباس
جالس مع معاوية على السرير فقال معاوية يا ابن عباس اما تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا بلغ
بنو الحكم ثلاثين رجلا اتخذوا مال الله بينهم دولا وعباد الله خولا وكتاب الله دغلا فاذا بلغوا سبعة وتسعين
واربعمائة رجل كان هلاكهم اسرع من لوك تمرة فقال ابن عباس اللهم نعم ثم ذكر مروان حاجة له فرد مروان عبد الملك
الى معاوية فكلمه فلما ادبر عبد الملك قال معاوية يا ابن عباس اما تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر هذا
فقال ابو الجبابرة الاربعة فقال ابن عباس اللهم نعم واخرج الحاكم عن ابي ذر سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول
اذا بلغت بنو امية اربعين اتخذوا عباد الله خولا ومال الله نحلا وكتاب الله دغلا واخرج ابو يعلى والحاكم عن
ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال رايت في النوم بني الحكم ينزون على منبري كما تنزو القردة قال فما
رئي النبي صلى الله عليه وسلم مستجمعا ضاحكا حتى توفي واخرج البيهقي عن ابن المسيب قال رأى النبي صلى الله عليه وسلم
بني امية على منبره فساءه ذلك فاوحي اليه انما هي دنيا اعطوها فقرت عينه واخرج الترمذي والحاكم والبيهقي
عن الحسن بن علي قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد رأى بني امية يخطبون على منبره رجلا رجلا فساءه
ذلك فنزلت انا اعطيناك الكوثر ونزلت انا انزلناه في ليلة القدر وما ادراك ما ليلة القدر ليلة القدر
خير من الف شهر يملكها بنو امية قال القاسم بن الفضل فحسبنا ملك بني امية فاذا هي الف شهر لا

شمرده تا نقض عهد لازم آید و جماعه خرقه مفرطه دعوی خود در زمان حضرت مرتضی اظهار نمودند اخرج الحاکم
عن علی رضی الله عنه قال دعانی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا علی ان فیک من عیسی علیه السلام مثلا ابغضته
الیهود حتی بهتوا امه واحبته النصاری حتی انزلوه بالمنزلة التی لیس لها قال وقال علی الا انه یهلک
فیّ محب مطری یقرظنی بما لیس فیّ ومبغض مفتر یحمله شنآنی علی ان یبهتنی الا انی لست بنبی ولا یوحی الیّ
ولکنی اعمل بکتاب الله وسنة نبیه صلی الله علیه وسلم ما استطعت فما امرتکم من طاعة الله فحق علیکم
طاعتی فیما احببتم وکرهتم وما امرتکم بمعصیة انا وغیری فلا طاعة لاحد فی معصیة الله عز وجل انما الطاعة
فی المعروف ... باید دانست که حکم هر حادثه از آن حوادث از لفظ صحیح احادیث مستنبط نشده
و علمای اهل سنت بهمان حکم مهتدی نشده هر چند با وجود آن غیر را نیز استنباط از لفظ این احادیث
بوده باشد اما آنکه خلافت حضرت مرتضی رضی الله عنه منعقد شد پس دلیلش آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نهی کردند از مفارقه حضرت مرتضی رضی الله عنه اخرج الحاکم عن ابی ذر قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
یا علی من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقک یا علی فقد فارقنی واخرج الحاکم عن ام سلمة رضی الله عنها
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض واخرج
الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار واما آنکه
حضرت عائشه و طلحه و زبیر رضی الله عنهم مجتهد مخطی معذور بودند زیرا که قبیل من اجتهد فقد اخطأ
فله اجر واحد لیس از آن جهت که متمسک ایشان نص بود بلکه شبهه هر چند دلیل دیگر ارجح ازوی بود و منشأ آن شبهه
خبر است یکی آنکه خلافت برای حضرت مرتضی منعقد نشد زیرا که اهل حل وعقد بنابر اجتهاد و نصیحت مسلمین بیعت
نکرده اند اخرج ابو بکر بن ابی شیبة عن معتمر بن سلیمان عن ابیه قال حدثنا ابو نضرة ان ربیعة کلمت طلحة
فی مسجد بنی سلمة فقالوا کنا فی نحر العدو حتی جاءتنا بیعتک هذا الرجل ثم انت الآن تقاتله او کما قال
قال فقال انی ادخلت الحش ووضع علی عنقی اللج وقیل بایع والا قتلناک قال فبایعت وعرفت انها
بیعة ضلالة قال التیمی وقال الولید بن عبد الملک ان منافقا من منافقی اهل العراق جبلة بن حکیم قال للزبیر
فانک قد بایعت فقال الزبیر ان السیف وضع علی قفای فقیل لی بایع والا قتلناک قال فبایعت ...

ابو بکر عن محمد بن [illegible] قال لا احدث حدیث [illegible] عن ابی بکر عن [illegible] عن جدته فقالت کنت عند ام [illegible]
فاتاها علی فدخلت [illegible] فقال یا ابی لا اری عندکم برکة یعنی النساء قالت فقالت سبحان الله والله
ان عندنا البرکة [illegible] النساء قالت فخرجت فلقیت رجلین فی الدرجة فسمعت احدهما یقول صاحبه
بایعته ایدینا ولم تبایعه قلوبنا [illegible] فعرفت ان الرجلان هما طلحة والزبیر قالت فانی قد
سمعت احدهما یقول [illegible] بایعته ایدینا ولم تبایعه قلوبنا فقال علی [illegible] تکلمت وانا [illegible] فی
[illegible] علیها [illegible] اجرا علیها دوم آنکه قصاص [illegible]
قصاص [illegible] بلکه [illegible] و حضرت مرتضی نیز [illegible] حکم [illegible]
اخرج ابو بکر عن ابی البختری قال سئل علی عن اهل الجمل قال امشرکون هم قال من الشرک فروا قیل
امنافقون هم قال ان المنافقین لا یذکرون الله الا قلیلا قیل فما هم قال اخواننا بغوا علینا فقال علیا
انی لارجو ان یکون کالذین قال الله عز وجل ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین
هو سیاسطر فاستیده اخرج [illegible] ابو بکر و اگر خصم قبول نکند این را [illegible] از خطای [illegible]
بلکه از سیاست [illegible] فقال الله تعالی فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم واوذوا فی سبیلی وقاتلوا
وقتلوا لاکفرن عنهم سیاتهم ولادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله الآیة وقال النبی
صلی الله علیه وسلم لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم واخرج ابو بکر بن ابی شیبة
عن عبد الله بن زیاد قال قال عمار بن یاسر ان امنا سارت مسیرنا هذا وانها والله زوجة محمد صلی الله
علیه وسلم فی الدنیا والآخرة ولکن الله ابتلانا بها لیعلم ایانا نطیع ام ایاه واخرج مسلم عن ابی هریرة
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی حراء هو وابو بکر وعمر وعثمان وطلحة والزبیر فتحرکت الصخرة فقال
اهدا فما علیک الا نبی او صدیق او شهید واخرج ابو بکر عن ابی نضرة قال ذکروا علیا وعثمان وطلحة و
الزبیر عند ابی سعید قال اقوام سبقت لهم سوابق واصابتهم فتنة فردوا امرهم الی الله [illegible]
کلمات [illegible] اخرج ابو بکر عن عائشة رضی الله عنها قالت وددت انی
کنت غصنا رطبا ولم اسر مسیری هذا [illegible] ان علیا قال یوم الجمل [illegible]

باسه اكثر بها الا انا النبي صلى الله عليه وسلم وانا اراعيك فقال انا تاجيه فوالله لبها ملكت بعها وهو كلب طاغ

فضرب النبي بيده ... ابو بكر وعمر ثم قال ابن جرموز بعد النظر الى المعركة قد اخرج

... فجاء ... في ركبته فجعل الدم يسيل ... فاشكوه

... فقال ... انا ... ارسل الله قالت واخرج الحاكم عن ثور بن مجزاة قال مررت

... فقال ... مرا ... فقال ... من اصحاب امير المؤمنين علي فقال ابسط يدك ابايعك فبسطت

يده فبايعني وفاضت نفسه فاتيت عليا فاخبرته فقال الله اكبر صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم ابى الله

ان يدخل طلحة الجنة الا و بيعتي في عنقه واما آنكه معاويه مجتهد مخطي معذور بود ليس ازين جهت كه مستمع

بشبهه ... دليل ديگر ... شرح ... آن برآيد آنچه در ... ابطال تقرير كرديم بازمانده

اشكالي وآن آنست كه معاويه و اهل شام بيعت نكرده بودند ... كه ادعاي خلافت ...

حكم است ... شد با امر تحكيم ... در حديث صحيح آمده ...

آنكه اهل ... بر باطل بودند وبجهت كفر يا فسوق ... اعاذنا الله من ذلك ... كه احاديث صحاح

در باب ... وارد شده است كه يمرقون من الدين مروق السهم من الرمية رواه سهل بن حنيف

وعن عبد الله بن مسعود وابوذر و ابو سعيد وغيرهم باقي ماند مسئله رقابت ... كه قدم اكثري در آن

لغزيده است وآن آنست كه متخلفين از بيعت حضرت مرتضى مجتهد مصيب بودند يا مجتهد مخطي معذور

وآنچه در سير بنده محققين شده است آنست كه ايشان آخذ بعزيمت بودند ... احاديث صحيحه

متواترة المعنى اخرج الترمذي عن ام مالك البهزية قالت ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقربها

قالت يا رسول الله من خير الناس فيها قال رجل في ماشيته يؤدي حقها ويعبد ربه ورجل آخذ برأس فرسه

يخيف العدو ويخوفونه واخرج الترمذي عن بسر بن سعيد ان سعد بن ابي وقاص قال عند فتنة عثمان

بن عفان اشهد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم

خير من الماشي والماشي خير من الساعي قال قلت أفرأيت ان دخل علي بيتي وبسط يده الي ليقتلني قال

كن كابن آدم واخرج الترمذي عن عديسة بنت اهبان بن صيفي الغفاري قال جاء علي بن ابي طالب الى ابي

فدعا في الى الزوبع معه فقال له ابي ان خليلي وابن عمك عهد الي اذا اختلف الناس ان اتخذ سيفا من خشب
فقد اتخذت فان شئت خرجت به معك قالت فتركه واخرج الترمذي عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه
قال في الفتنة كسروا فيها قسيكم وقطعوا فيها اوتاركم والزموا فيها اجواف بيوتكم وكونوا كابن
آدم واخرج البخاري عن شقيق بن سلمة قال كنت جالسا مع ابن مسعود وابي موسى وعمار رضي الله عنهم فقال ابو
مسعود ما من اصحابك احد الا لو شئت لقلت فيه غيرك ما رايت منك شيئا منذ صحبت النبي صلى الله عليه وسلم اعيب عندي
من استسراعك في هذا الامر فقال عمار يا ابا مسعود وما رايت منك ولا من صاحبك هذا شيئا منذ صحبتما
النبي صلى الله عليه وسلم اعيب عندي من ابطائكما في هذا الامر فقال ابو مسعود وكان موسرا يا غلام هات
حلتين فاعطى احديهما ابا موسى والاخرى عمارا وقال روحا فيه الى الجمعة واخرج البخاري عن حرملة مولى اسامة
قال ارسلني اسامة الى علي رضي الله عنهما وقال انه سيسالك الان فيقول ما خلف صاحبك فقل له يقول لك
لو كنت في شدق الاسد لاحببت ان اكون معك فيه ولكن هذا امر لم اره فلم يعطني شيئا فذهبت الى
حسن وحسين وابن جعفر فاوقروا لي راحلتي واخرج ابو يعلى في حديث طويل فيه قتل الخوارج عبد الله
بن خباب قالوا انت عبد الله بن خباب صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم قالوا فهل سمعت من
ابيك حديثا تحدثناه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ذكر فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم
فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي قال فان ادركت ذاك فكن عبد الله المقتول قال ايوب
ولا اعلمه الا قال ولا تكن عبد الله القاتل قالوا انت سمعت هذا من ابيك يحدث به عن رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال نعم قال فقدموه على ضفة النهر فضربوا عنقه فسال دمه كانه شراك نعل واخرج الحاكم عن عمرو بن وابصة
الاسدي عن ابيه عن عبد الله بن مسعود سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول تكون فتنة النائم المضطجع فيها
خير من القاعد والقاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي خير من الراكب والراكب خير من
المجري قلت يا رسول الله ومتى ذلك قال ذلك ايام الهرج حين لا يامن الرجل جليسه قلت فبم تامرني ان ادركت
ذلك الزمان قال اكفف نفسك ويدك وادخل دارك قال قلت يا رسول الله ارايت ان دخل علي
داري قال فادخل بيتك قال قلت ارايت ان دخل علي بيتي قال فادخل مسجدك واصنع هكذا وقبض

یجیئ ... ویقول یا لیتنی مکانه و اخرج الحاکم عن ابی هریرة رضی الله عنه قال ایها الناس اظلتکم
فتن کانها قطع اللیل المظلم انجی الناس فیها او قال منها صاحب شاء یأکل من رسل غنمه او رجل من وراء الدرب
آخذ بعنان فرسه یأکل من سیفه و اخرج الحاکم عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه یقول قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم ان بین یدیکم فتنا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مؤمنا و یمسی کافرا و یمسی مؤمنا
و یصبح کافرا القاعد فیها خیر من القائم والقائم فیها خیر من الماشی والماشی فیها خیر من الساعی قالوا فما
تأمرنا قال کونوا احلاس بیوتکم و اخرج الحاکم عن ابی بکرة رضی الله عنه یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انها ستکون فتنة ثم تکون فتنة القاعد فیها خیر من القائم والقائم فیها خیر من الماشی والماشی
فیها خیر من الساعی فاذا نزلت الامر فمن کان له ابل فلیلحق بابله ومن کان له غنم فلیلحق بغنمه ومن کانت
له ارض فلیلحق بارضه فقال رجل یا رسول الله ارایت ان لم یکن له ابل ولا غنم ولا ارض قال فلیأت
حجرا فلیدق به علی حد سیفه ثم لینج ان استطاع النجاة ثم قال اللهم هل بلغت ثلاثا فقال رجل یا رسول الله
ارایت ان اکرهت حتی ینطلق بی الی احد الصفین او الی احدی الفئتین فیضربنی رجل بسیفه او یضربنی
بسیفه فیقتلنی قال یبوء باثمه واثمک ویکون من اصحاب النار قالها ثلاثا و اخرج الحاکم عن سعد بن مالک
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انها ستکون فتنة القاعد فیها خیر من القائم و
القائم فیها خیر من الماشی والماشی فیها خیر من الساعی والساعی خیر من الراکب والراکب خیر من
الموضع و اخرج الحاکم عن محمد بن مسلمة قال قلت یا رسول الله کیف اعمل اذا اختلف المصلون قال تخرج
بسیفک الی الحرة فتضربها به ثم تدخل بیتک حتی تأتیک منیة قاضیة او ید خاطئة اینجا شبهه وارد میشود
که هرگاه حضرت علی مرتضی خلیفه برحق است لازم شد اعانت او پس تخلف از حضرت وی رضی الله عنه
چگونه مرضی الهی خواهد بود گوییم آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانسته اند که حضرت مرتضی هرچند خلیفه بر
حق است اما نصرت او متعذر است و در علم غیب مقرر شده که کار از دست او بیرون رود و اجتماع
ناس و نفاذ حکم او در بلاد اسلام اصلا منتظم نمیشود پس غلطیدن مردم موجب بالیدن فتنه
خواهد بود نصرت خلیفه برحق در جای مطلوب است که منصور شدن او مظنون باشد چون یا قطع

معلوم شد که نصرة او خالیه بجوامع جنسیه مباین اقوام بجهة قتال و تتبع الشیان میرای بجهة
نظیر آن مرقوم مرویست که معلوم المدینه اجلی معلومات بوده و حکام بعضی کشند که سیل طریج
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکیفیت قتال امر فرموده اخرج الحاکم عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم یا ابا ذر قلت لبیک یا رسول الله و سعدیک قال کیف انت اذا اصاب الناس
جوع تأتی مسجدک فلا تستطیع ان ترجع الی فراشک ولا تستطیع ان تنهض الی مسجدک قلت
الله و رسوله اعلم او ما خار الله لی و رسوله قال علیک بالعفة ثم قال یا ابا ذر قلت لبیک یا رسول الله
و سعدیک قال کیف انت اذا رأیت احجار الزیت قد غرقت بالدم قلت ما خار الله لی و رسوله
قال تلحق بمن انت منه قال علیک بمن انت منه قلت افلا آخذ سیفی فاضعه علی عاتقی قال شارکت
اذا قلت فما تأمرنی قال تلزم بیتک قلت ارأیت ان دخل علی بیتی قال فان خشیت ان یبهرک شعاع
السیف فالق رداءک علی وجهک یبوء باثمه و اثمک و اگر سائلی عمده کند و گوید اگر چنین است می باید
که حضرت مرتضی دفع ارباب بغی و منع شیر معهود و از قتال بازمی‌داشتند گوییم لا نسلم در حق حضرت مرتضی
وجهی دیگر یافته شد موجب تصلب او در قتال و آن آنست که حضرت مرتضی خلافت را خاص کنند و در
الحکام قواعد آن سعی کلی بجا آرد تا رفته رفته در زمره خلفا مبعوث شود نظیره قصه ذی النورین رضی الله
عنهما دفع را او لازمی یابد که بحق صلة ارحام قیام نماید و خدمت خلیفه برجوع بجا آرند و عمار بن یاسر
نیز [illegible] حکم او [illegible] از جهت شدة لزوم الصحبت سبقی در حق حضرت مرتضی و اقارب او انسب اقرب
بصواب است و در حق جماعه که قرینه نداشتند آن نزد دیگر نصواب بعید هر سخن وقتی و هر نکته مکانی
دارد با آنکه از حضرت مرتضی رضی الله عنه قبل از قتال جمل و صفین و بعد از این هر دو قتال الفاظ
مختلفه متباینه مروی شد ظاهراً از جهت شدة تنویع و بلاحظه قوة دلیل جانب خلاف منبعث باشد
اخرج الحاکم عن طارق بن شهاب قال رأیت علیا علی رحل رث بالربذة و هو یقول للحسن و الحسین ما لکما
تحنان حنین الجاریة و الله لقد ضربت هذا الامر ظهره و بطنه فما وجدت بدا من قتال القوم او الکفر بما
انزل الله علی محمد صلی الله علیه و سلم و روی عن الحسن بن علی بطرق متعددة و عن ابی صالح و غیره قال 3

يوم الجمل حدثت الى كنت قتلت قبل هذا بعشرين سنة اخرج بعض طرقه ابو بكر والحاكم اخرج ابو بكر
عن عمار قال لو ضربونا حتى يبلغونا سعفات هجر لعلمنا انا على الحق وانهم على الضلالة واخرج ابو بكر
عن سليمان بن مهران قال حدثني من سمع عليا يوم صفين وهو عاض على شفته لو علمت ان الامر
يكون هكذا ما خرجت اذهب يا ابا موسى فاحكم ولو حز عنقي واخرج ابو بكر عن الشعبي عن الحارث قال لما
رجع علي من صفين علم انه لا يملك ابدا فتكلم باشياء كان لا يتكلم بها وحدث باحاديث كان لا يتحدث
بها فقال فيما يقول ايها الناس لا تكرهوا امارة معاوية فوالله لو قد فقدتموه لقد رايتم الرؤس
تندر عن كواهلها كالحنظل تمت تمت تمت ۲۲۲

الحمد لله اولا وآخرا والصلاة والسلام على نبيه ظاهرا وباطنا قد وقع الفراغ من تحرير الكتاب المنيف المسمى بازالة
الخفا عن خلافة الخلفا للشيخ المحدث المشتهر بشاه ولي الله بيد الفقير الحقير المفتقر الى رحمة الله فتح الدين عرف
حافظ كليم الله تلميذ المحقق المدقق راس المحققين قدوة الافاضل شريف النسب الشريف مولوي عبد الرحيم اللهم اجعله هاديا
للمضلين واغفر له وللمؤمنين والمؤمنات بحرمة حبيبه رحمة للعالمين برحمتك يا ارحم الراحمين ۲۲۲

قال علامة المحدثين وزبدة العلماء الراسخين وقدوة العرفاء الكاملين سيدنا وشيخنا الشيخ ولي الله بن عبد
الرحيم الدهلوي الفاروقي في كتاب الانتباه في سلاسل اولياء الله قدس الله تعالى سره وأما متن [illegible]
دلائل الخيرات فاخبرنا به شيخنا ابو طاهر عن الشيخ احمد النخلي عن السيد عبد الرحمن الادريسي الشهير بالمحجوب
السيد احمد عن جده السيد محمد عن ابيه السيد احمد عن مؤلفه السيد الشريف محمد بن سليمان الجزولي رحمه الله
وأما قصيدة البردة فاخبرنا بها شيخنا ابو طاهر عن الشيخ احمد النخلي عن الشيخ محمد بن العلاء البابلي عن الشيخ
سالم السنهوري عن الشيخ نجم الدين الغيطي عن شيخ الاسلام زين الدين زكريا عن [illegible]
الشيخ صلاح الدين محمد بن محمد بن الحسن الشاذلي عن الشيخ علي بن جابر الهاشمي عن ناظمها الشيخ شرف
الدين محمد بن سعيد بن حماد البوصيري رحمة الله عليه